



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

شناخت نامہ

حضرت عبید اہم حسنی رضی اللہ عنہما

وشہری

مجموعہ رسائل علمی و صحافی
پیرامون امامزادگان و زیارتگاہ علمی

پیشکش

سید رسول علوی علی اکبر زمانی نژاد

۱-۲



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری: مجموعه رساله‌های خطی و سنگی پیرامون حضرت

نویسنده:

سید مجتبی صفحی

ناشر چاپی:

موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۲	شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری: مجموعه رساله های خطی و سنگی پیرامون حضرت
۲۲	مشخصات کتاب
۲۳	جلد ۱
۲۳	اشاره
۲۷	پیشگفتار
۲۹	فهرست اجمالی
۳۳	(۱) شرح حال امامزادگان ری
۱۵۹	(۲) امامزادگان معروف ری
۲۰۳	(۳) نسب حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۲۵۵	(۴) امامزادگان ری
۳۵۳	(۵) نور الآفاق
۴۵۱	(۶) بارگاه امام زاده عبدالله علیه السلام
۴۶۳	(۷) الرسالة العزیه
۴۷۵	(۸) حواشی عمدة الطالب فی نسب آل ابی طالب علیه السلام
۴۷۹	فهرست تفصیلی
۴۹۱	جلد ۲
۴۹۱	مشخصات کتاب
۴۹۲	اشاره
۴۹۶	پیشگفتار
۵۰۰	فهرست اجمالی
۵۰۳	(۱) آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۵۰۳	اشاره
۵۰۵	مقدمه

- ۵۰۸ صندوق مطهر آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام
- ۵۱۷ درب عتیقه آهنی و کتیبه کوفی آن
- ۵۱۸ دو لوحه کتیبه چوبی بر یک در منبت (مورخ به سال ۸۴۸)
- ۵۱۹ دو جفت در عتیقه منبت عصر صفوی
- ۵۲۲ قرآن خطی نفیس
- ۵۲۳ روپوش زری عهد صفوی جهت صندوق
- ۵۲۳ یک جفت پرده ماهوت عهد قاجاریه
- ۵۲۴ پنجره کاشی مشبک با تصویر ناصرالدین شاه
- ۵۳۰ (۲) زندگانی حضرت عبدالعظیم الحسنی علیه السلام
- ۵۳۰ اشاره
- ۵۳۲ تقریظ
- ۵۳۳ ترجمه تقریظ
- ۵۳۶ زندگانی حضرت عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی و شخصیت دو امام زاده مجاور آن
- ۵۴۰ فصل یکم از باب یکم هویت زید بن الحسن المجتبی علیه السلام و شخصیت او
- ۵۴۰ اشاره
- ۵۴۰ عظمت زید
- ۵۴۱ گفتار مفید در ارشاد درباره زید
- ۵۴۱ ابیات محمد بن بشر در مدح زید
- ۵۴۲ مرثیه قدامت در فوت زید
- ۵۴۲ مدت زندگانی زید و عقیده او
- ۵۴۳ زوجه و اولاد زید ابن الحسن علیه السلام
- ۵۴۳ کانون عفت یا داستان نفیسه خاتون
- ۵۴۴ ابیات نفیسه خاتون در حال مرگ
- ۵۴۴ عبادت نفیسه خاتون
- ۵۴۴ همسر و شوهر نفیسه خاتون
- ۵۴۴ گفتار ابوالحسن عمری نسابه درباره نفیسه خاتون

- ۵۴۴ گفتار بعضی از عامه درباره نفیسه
- ۵۴۵ عقاید اهل سنت نسبت به نفیسه خاتون
- ۵۴۶ فصل دوم از باب یکم
- ۵۴۶ اشاره
- ۵۴۸ ابیات ابن هرمه
- ۵۴۸ حکایت حسن الامیر و داود بن مسلم شاعر
- ۵۴۸ اشعار داود در مدح جعفر بن سلیمان
- ۵۴۹ اشعار داود در مدح حسن الامیر
- ۵۴۹ حکایت امام صادق علیه السلام و حسن الامیر با منصور خلیفه
- ۵۵۱ قصه حسن الامیر با منصور خلیفه و سر ابراهیم بن عبدالله
- ۵۵۱ مدت زندگانی حسن الامیر و عدد فرزندان او
- ۵۵۳ فصل سوم از باب یکم هویت علی الشدید بن حسن الامر و شخصیت او
- ۵۵۳ اشاره
- ۵۵۴ بردن علی الشدید و سادات حسنی را به اسیری طرف کوفه
- ۵۵۴ گفتار ابوالفرج در شهادت عبدالله محض
- ۵۵۵ زوجه و فرزندان علی الشدید
- ۵۵۶ فصل چهارم از باب یکم هویت عبدالله القافه بن علی الشدید و شخصیت او
- ۵۵۶ اشاره
- ۵۵۶ فرزندان عبدالله قافه
- ۵۵۷ گفتار سید شهاب الدین النجفی در برادران حضرت عبدالعظیم
- ۵۵۸ فصل یکم از باب دوم هویت عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی و شخصیت او
- ۵۵۸ اشاره
- ۵۵۸ گفتار صاحب بن عباد در شخصیت آن حضرت
- ۵۵۹ گفتار صاحب «عمدة الطالب» در جلالت آن حضرت
- ۵۵۹ گفتار سیدمرتضی علم الهدی در عظمت آن حضرت
- ۵۶۰ گفتار شیخ حرعاملی صاحب «وسائل الشیعه» در حیثیت آن حضرت

- گفتار میرداماد در سیادت و بزرگواری آن حضرت ۵۶۰
- فصل دوم از باب دوم روش آن حضرت در مدینه و عراق قبل از مهاجرتش به ایران ۵۶۲
- اشاره ۵۶۲
- ترجمه چند بیتی از قصیده دعبل، در تفرق خاندان علی و زهرا ۵۶۳
- عبادت و سخاوت آن حضرت ۵۶۵
- مقام علم و دانش آن حضرت از توصیه حضرت هادی ۵۶۶
- ادراکش سه تن از حضرات امامان را ۵۶۶
- ادب آن حضرت در مجلس حضرت هادی علیه السلام ۵۶۷
- حدیث عرض دین آن حضرت با مقدمه لطیف علمی ۵۶۹
- کیفیت عرض دین آن حضرت محضر حضرت هادی در سامره ۵۷۱
- نتیجه و فایده دینی این حدیث شریف و گفتار مؤلف ۵۷۴
- فایده دینی این حدیث و یا مدرکی از مدارک ما ۵۷۴
- نتیجه استدلال و تمسک به این حدیث متین ۵۷۵
- کسانی که خدمت امامها عرض دین نموده اند ۵۷۶
- فصل سوم از باب دوم هجرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام از عراق به ایران ۵۷۸
- اشاره ۵۷۸
- تقریب قول نجاشی و صاحب ۵۷۸
- گفتار بعضی دیگر در هجرت آن حضرت ۵۷۹
- گفتار و عقیده جماعت دیگر در سبب هجرت آن حضرت ۵۸۰
- ذکر عده ای از نواب و وکلاء امامها علیه السلام ۵۸۱
- احوال آن حضرت در شهر ری ۵۸۳
- کرامت آن حضرت در شهر ری ۵۸۴
- این قبر مکشوف آن حضرت از کیست ۵۸۵
- فصل چهارم از باب دوم شرح احادیث عبدالعظیم حسنی که از امامها روایت کرده ۵۸۶
- اشاره ۵۸۶
- اخباری که از امام جواد علیه السلام روایت نموده ۵۸۹

- ۵۸۹ اشاره
- ۵۸۹ حدیث اول در خصوص دعای شب اول ماه رمضان
- ۵۹۰ حدیث دوم در شماره گناه های بزرگ
- ۵۹۴ حدیث سوم اخلاقی و اجتماعی و مدنی
- ۵۹۴ اشاره
- ۵۹۵ یکی از پیش بینی های این حدیث که امیرالمؤمنین علیه السلام نموده
- ۵۹۹ حدیث چهارم دینی و اخلاقی مخصوص نسون و بانوان
- ۶۰۰ حدیث پنجم در خصوص اسلام
- ۶۰۱ حدیث ششم در ضیافت کردن سلمان ابادر را
- ۶۰۳ حدیث هفتم و هشتم در این که مهدی موعود کیست و کدام است
- ۶۰۵ حدیث نهم اجتماعی و اخلاقی و مدنی
- ۶۰۶ حدیث دهم تا سیزدهم در زیارت حضرت رضا علیه السلام
- ۶۰۸ اخباری که از امام هادی علیه السلام روایت نموده
- ۶۰۸ اشاره
- ۶۰۸ حدیث اول از دسته دوم اخبار آن حضرت دینی و اخلاقی است
- ۶۱۰ حدیث دوم در خصوص سه خلیفه
- ۶۱۰ اشاره
- ۶۱۱ ترجمه اصل حدیث
- ۶۱۱ گفتار مؤلف در اطراف این حدیث
- ۶۱۴ دفع اشکال وارد در این باب
- ۶۱۴ حدیث سوم در اوقات زناشویی
- ۶۱۵ حدیث چهارم در معنای رجیم است
- ۶۱۵ حدیث پنجم در این که گناه از خدا است و یا از بنده خدا
- ۶۱۵ اشاره
- ۶۱۶ متانت این حدیث
- ۶۱۷ اخباری که از سایر امامها علیهم السلام روایت نموده

- ۶۱۷ - اشاره -----
- ۶۱۷ - حدیث اول در موضوع ولایت آل محمد -----
- ۶۱۹ - حدیث دوم در خصوص خانه خریدن شریح قاضی -----
- ۶۱۹ - اشاره -----
- ۶۲۰ - ترجمه متن حدیث -----
- ۶۲۰ - مکالمات علی بن ابی طالب با شریح در خصوص خانه اش -----
- ۶۲۰ - قباله ای که امیرمؤمنان برای خانه شریح قاضی بیان فرمود -----
- ۶۲۲ - حدیث سوم به توسط چند تن از روات از حضرت باقر -----
- ۶۲۲ - حدیث چهارم در خصوص لوحی که نامه‌های ائمه دین در اوست -----
- ۶۲۳ - حدیث پنجم در نامه‌های گرامی حضرت زهرا علیها السلام از امام ششم -----
- ۶۲۴ - حدیث ششم در تفسیر بعضی از آیات قرآن از امام رضا علیه السلام -----
- ۶۲۵ - حدیث هفتم در خصوص وظیفه مردم نسبت به یکدیگر -----
- ۶۲۶ - حدیث هشتم در این که مؤمن کیست و مسلم کیست -----
- ۶۲۶ - حدیث نهم دینی در خصوص شب جمعه از حضرت رضا علیه السلام -----
- ۶۲۷ - حدیث دهم در هشت چیز که از فرمان مخلوق بیرون است -----
- ۶۲۸ - حدیث یازدهم در خصوص ولایت از امام محمدباقر علیه السلام -----
- ۶۲۸ - حدیث دوازدهم در موضوع سابق است از امام جعفر صادق علیه السلام -----
- ۶۲۹ - حدیث سیزدهم در موضوع گذشته از امام محمدباقر علیه السلام -----
- ۶۲۹ - حدیث چهاردهم در تفسیر نوری که در قرآن مجید است -----
- ۶۳۰ - حدیث پانزدهم در آزاد نبودن مؤمن در دنیا -----
- ۶۳۲ - فصل پنجم از باب دوم در وفات آن حضرت و سبب آن -----
- ۶۳۲ - اشاره -----
- ۶۳۳ - گفتار صاحب مجمع البحرین و بعضی دیگر در سبب وفات آن حضرت -----
- ۶۳۳ - تقریب قول طریحی و کوفی -----
- ۶۳۴ - طریق سوم سبب وفات آن حضرت -----
- ۶۳۵ - تقریب گفتار سوم در سبب وفات آن بزرگوار -----

- گفتار صدوق در شهادت بزرگان دین ۶۳۵
- آن بزرگوار حایز مقام شهادت است ۶۳۷
- مدفن آن حضرت در مسجد شجره ری ۶۳۸
- فصل ششم از باب دوم در زیارت قبر آن حضرت ۶۴۰
- زیارت یعنی چه ۶۴۰
- اخبار ثواب زیارت قبر آن حضرت ۶۴۰
- خبر معروف حضرت هادی علیه السلام در ثواب زیارت آن حضرت ۶۴۲
- وجه تشبیه زیارت آن حضرت به زیارت حضرت حسین علیه السلام ۶۴۲
- جهت تشبیه چیست ۶۴۳
- وجه دوم تشبیه ۶۴۴
- خبر دوم در ثواب زیارت آن حضرت از امام رضا علیه السلام ۶۴۴
- فصل هفتم از باب دوم خاندان و اعقاب آن حضرت ۶۴۶
- اشاره ۶۴۶
- گفتار صاحب منتقله در انتقال فرزند آن حضرت ۶۴۸
- اسباط حضرت عبدالعظیم در بلده طیبه قم ۶۴۸
- اعقاب و اسباط آن حضرت در اطراف مازندران و ری ۶۴۸
- گفتار صاحب کتاب مشجرات در فرزندان آن حضرت ۶۴۹
- فصل هشتم از باب دوم اصحاب و حواری آن حضرت و داستان احمد برقی ۶۵۰
- اشاره ۶۵۰
- گفتار محدث نوری درباره احمد برقی ۶۵۰
- سهل بن زیاد آدمی رازی ۶۵۱
- عقیده کلینی و صدوق درباره سهل رازی ۶۵۲
- احمد بن مهران رازی ۶۵۲
- جمعی دیگر از اصحاب و روات آن حضرت ۶۵۲
- کتابهای آن حضرت ۶۵۳
- خاتمه کتاب ۶۵۴

- فصل اول: بنا و سازمان آستانه مقدسه آن حضرت ۶۵۴
- فصل دوم: از خاتمه در کرامات آن حضرت ۶۵۶
- مقدمه مؤلف در کرامات آن حضرت ۶۵۶
- مؤمن نزد خدا مقرب است ۶۵۶
- کرامت اول آن حضرت درباره مؤلف ۶۶۰
- کرامت دوم که برای یکی از برادران ایمانیم واقع شد ۶۶۱
- فصل سوم از خاتمه مزارهای مجاور آن حضرت ۶۶۲
- اشاره ۶۶۲
- اما اول امامزاده حمزه موسوی ۶۶۲
- اشاره ۶۶۲
- گفتار علامه نجفی در قبر امامزاده حمزه موسوی ۶۶۳
- عقیده قاضی نورالله در قبر مجاور مرقد حضرت عبدالعظیم علیه السلام ۶۶۳
- اما دوم امامزاده عبدالله الطاهر الحسینی ۶۶۴
- در اثبات عدم تأثیر خاک در بعضی از بدن‌ها بدلیل نقلی و دلیل حسی ۶۶۵
- کرامت شاهزاده عبدالله الطاهر و علت بنا آستان آن ۶۶۷
- پدران گرامی شاهزاده عبدالله طاهر و پاره ای از احوال زید شهید علیه السلام ۶۶۸
- فرزندان زید شهید و شمه ای از داستان یحیی بن زید ۶۶۹
- جد پنجمی شاهزاده عبدالله طاهر حسین ذی الدمه ۶۷۰
- جد چهارم شاهزاده عبدالله طاهر یحیی بن حسین ذی الدمه ۶۷۱
- جد سوم شاهزاده عبدالله طاهر عیسی بن یحیی ۶۷۱
- جد دوم آن حضرت حسین احوال بن عیسی ۶۷۲
- جد اول شاهزاده عبدالله طاهر حسن بن حسین احوال ۶۷۲
- همسایه گرامی حضرت عبدالعظیم ابوالفتوح رازی خزاعی ۶۷۳
- فصل چهارم از خاتمه منظره صحن مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام ۶۷۴
- اشاره ۶۷۴
- کتابخانه آستانه مقدسه ۶۷۷

۶۷۹	خاندان تولیتی آستانه مقدسه
۶۸۲	مدارک و منابع کتاب
۶۸۴	(۳) آستانه ری مجموعه اسناد و فرامین
۶۸۴	اشاره
۶۸۶	مقدمه
۶۹۸	نسب حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۷۰۰	مهاجرت حضرت عبدالعظیم علیه السلام به ری
۷۰۲	قدیمی ترین قبه حضرت عبدالعظیم
۷۰۳	آثار باستانی آستانه
۷۱۰	فرمانها
۷۱۶	متولیان آستانه
۷۴۰	اسناد و فرامین
۷۴۳	فرمان شاه طهماسب صفوی
۷۴۸	فرمان شاه طهماسب اول
۷۵۷	وقف نامه قریه خلایزیر
۷۶۱	فرمان شاه عباس دوم
۷۶۱	سیور غال آستانه
۷۶۲	فرمان شاه سلیمان اول
۷۶۴	فرمان شاه طهماسب دوم
۷۶۴	فرمان تولیت میرزا محمدعلی الحسینی
۷۶۷	فرمان شاه طهماسب دوم
۷۶۹	فرمان کریم خان زند
۷۷۱	فرمان دائر باستراد زرگنده و بعضی مزارع شمیران
۷۷۳	فرمان محمدشاه (غازی) پسر عباس میرزا
۷۷۵	فرمان محمد شاه (غازی) پسر عباس میرزا
۷۷۷	فرمان ناصرالدین شاه قاجار

۷۷۹	فرمان ناصرالدین شاه قاجار
۷۸۱	فرمان ناصرالدین شاه قاجار
۷۸۳	خلاصه وقفنامه مورخ شوال ۱۲۸۴
۷۸۵	حکم نیابت تولیت مرحوم حاج سید هدایت الله
۷۸۷	فرمان مظفرالدین شاه قاجار
۷۸۹	حکم نیابت تولیت مرحوم حاج سیداحمد هدایتی
۷۹۱	(۴) زندگانی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام
۷۹۱	اشاره
۷۹۲	گفتار مؤلف کتاب
۷۹۳	بخش اول: پدران و برادران حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۷۹۳	۱- پدران حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۷۹۳	اشاره
۷۹۳	شرح حال زید بن حسن علیه السلام
۸۰۰	علی بن حسن بن زید
۸۰۰	عبدالله پدر حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۸۰۱	۲- برادران حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۸۰۲	بخش دوم ولادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۸۰۳	بخش سوم دوران زندگی حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۸۰۳	اشاره
۸۰۳	۱- عرض عقیده حضرت عبدالعظیم به حضرت هادی علیه السلام
۸۰۵	۲- علت آمدن حضرت عبدالعظیم به شهر ری
۸۰۶	۳- تألیفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۸۰۶	۴- روایاتی از حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۸۰۶	اشاره
۸۰۷	اصول کافی
۸۱۱	محاسن برقی

- ۸۱۱ کامل الزیارة
- ۸۱۲ کتاب من لایحضره الفقیه
- ۸۱۲ کتاب توحید صدوق
- ۸۱۳ کتاب معانی الأخبار
- ۸۱۴ کتاب اختصاص
- ۸۱۵ کتاب علل الشرایع
- ۸۱۷ کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام
- ۸۲۱ امالی شیخ طوسی
- ۸۲۲ امالی صدوق
- ۸۲۷ بخش چهارم
- ۸۲۷ اشاره
- ۸۲۷ ۱- وفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام
- ۸۲۸ ۲- گنبد و بارگاه حضرت عبدالعظیم علیه السلام
- ۸۲۹ ۳- تولیت آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام
- ۸۳۱ بخش پنجم
- ۸۳۱ ۱- فرزندان حضرت عبدالعظیم علیه السلام
- ۸۳۲ ۲- زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام
- ۸۳۳ خاتمه
- ۸۳۳ قبر امام زادگانی که در اطراف حضرت عبدالعظیم هستند
- ۸۳۵ قبر علمائی که در اطراف قبر حضرت عبدالعظیم قرار دارند
- ۸۳۷ (۵) تاریخ مختصر کتابخانه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه السلام
- ۸۳۷ اشاره
- ۸۳۹ خطبه
- ۸۴۱ تاریخ آستانه در عهد صفویه
- ۸۴۲ نظری به آستانه حضرت عبدالعظیم در دوره صفویه
- ۸۴۲ تأسیس کتابخانه جدید

- ۸۴۵ تعداد کتب موجود در کتابخانه و نوع آنها:
- ۸۴۶ سرویس کار کتابخانه و طرز استفاده از کتب آن
- ۸۴۶ حدیث در فضیلت علی علیه السلام
- ۸۴۷ (۶) شرح احوال حضرت عبدالعظیم علیه السلام و حضرت امامزاده حمزه علیه السلام
- ۸۴۷ اشاره
- ۸۴۹ هویت و شخصیت حضرت عبدالعظیم علیه السلام
- ۸۵۱ هویت امامزاده حمزه علیه السلام
- ۸۵۲ سند ارزنده تاریخی
- ۸۵۲ درگاه و کتیبه آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام
- ۸۵۴ بنیادگذار آرامگاه
- ۸۵۵ تعمیرات اساسی دو مسجد
- ۸۵۹ امامزاده سید طاهر علیه السلام
- ۸۶۱ (۷) ری عروس البلاد
- ۸۶۱ اشاره
- ۸۶۳ [مقدمه]
- ۸۶۵ اهمیت و موقعیت علمی ری
- ۸۷۱ بنیانهای اقتصادی شهر ری
- ۸۷۶ ویژگیهای جمعیتی شهر ری
- ۸۷۷ (۸) تاریخ زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام و امامزادگان مجاور
- ۸۷۷ اشاره
- ۸۸۱ نام و نسب حضرت عبدالعظیم علیه السلام
- ۸۸۲ دوران حیات حضرت عبدالعظیم علیه السلام
- ۸۸۲ حضرت عبدالعظیم علیه السلام چند تن از ائمه را درک نمود
- ۸۸۳ جایگاه حضرت عبدالعظیم در مجلس امام دهم علیهما السلام
- ۸۸۴ شرح عرض دین حضرت عبدالعظیم نزد امام هادی علیهما السلام
- ۸۸۵ فضائل حضرت عبدالعظیم علیه السلام از زبان ائمه

۸۸۶	گفتار علماء درباره حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۸۸۷	مخالفت حضرت عبدالعظیم علیه السلام با خلیفه وقت
۸۸۸	ورود حضرت عبدالعظیم علیه السلام به ری و وفات آن بزرگوار
۸۸۹	تالیفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۸۸۹	احادیث از قول حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۸۹۱	اولاد حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۸۹۲	مشایخ و اساتید روایی حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۸۹۲	راویان و شاگردان حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۸۹۴	آداب زیارت و طریقه توسل به حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۸۹۴	یکی از کرامات حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۸۹۶	تاریخ بنای بقعه منوره
۸۹۷	آثار و اشیاء تاریخی گرانبهای آستان
۸۹۸	تحول اخیر و پروژه طرح توسعه آستان مقدس
۹۰۰	امامزاده حمزه علیه السلام
۹۰۰	امامزاده طاهر علیه السلام
۹۰۱	بعضی از افراد مدفون در اطراف بقعه و بیوتات
۹۰۵	(۹) آفتاب ری حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام
۹۰۵	اشاره
۹۰۷	مقدمه
۹۰۹	فصل اول
۹۰۹	اشاره
۹۰۹	ولادت
۹۱۰	شهر پیامبر
۹۱۲	خاندان حسنی
۹۱۲	اشاره
۹۱۲	الف - نیاکان

۹۱۴	ب - پدر
۹۱۴	ج - مادر
۹۱۴	د - همسر
۹۱۵	ه - فرزند
۹۱۷	فصل دوم: همنشین هشتمین امام علیه السلام
۹۱۷	اشاره
۹۱۸	اندرز قدسی
۹۲۰	ایمان ابوطالب
۹۲۲	فصل سوم: با جمال جواد علیه السلام
۹۲۲	اشاره
۹۲۳	گناهان کبیره
۹۲۸	ودیعہ نبوی
۹۲۹	زائر حرم رضا
۹۳۰	مهدی امت
۹۳۳	پیام آور حدیث معراج
۹۳۴	یاد از سلوک آسمانیان
۹۳۴	دریادار حکمت امام علیه السلام
۹۳۵	خط یار
۹۴۱	فصل چهارم: در کشتی هدایت
۹۴۱	اشاره
۹۴۳	بر آستان برگزیده خدا
۹۴۷	پرسش الهی
۹۴۷	مزد زیارت
۹۴۸	از شگفتیهای عصر ظهور
۹۴۸	عرض دین
۹۵۱	فصل پنجم: حلقه وصل

- ۹۵۱ اشاره
- ۹۵۲ مشایخ
- ۹۶۶ راویان
- ۹۶۹ تألیفات
- ۹۷۱ فصل ششم: ریشه های هجرت
- ۹۷۱ اشاره
- ۹۷۲ فرای بیدادگری
- ۹۷۳ تندیس پایداری
- ۹۷۶ آل علی علیهم السلام
- ۹۷۹ کتیبه شکیب
- ۹۸۳ در آستانه هجرت
- ۹۸۶ فصل هفتم: آفتاب ری
- ۹۸۶ سیمای ری
- ۹۹۰ ورود عبدالعظیم
- ۹۹۱ بر مزار امامزاده حمزه
- ۹۹۳ وکیل امام
- ۹۹۴ روایت رؤیا
- ۹۹۵ بر بال ملائک
- ۹۹۶ ثواب زیارت
- ۹۹۸ آستان مقدس
- ۹۹۸ اشاره
- ۹۹۸ الف - تاریخچه
- ۱۰۰۰ ب - آرمیدگان بارگاه
- ۱۰۰۵ جایگاه آستان در تاریخ سیاسی معاصر
- ۱۰۰۷ دریای کرامت
- ۱۰۱۱ زیارتنامه

- ۱۰۱۲ ----- مأخذ و منابع
- ۱۰۲۲ ----- (۱۰) نغین ری آشنایی با شخصیت حضرت عبدالعظیم علیه السلام
- ۱۰۲۲ ----- اشاره
- ۱۰۲۶ ----- پیشگفتار
- ۱۰۲۸ ----- حضرت عبدالعظیم علیه السلام کیست؟
- ۱۰۳۰ ----- در محضر سه امام
- ۱۰۳۱ ----- ماجرای «عرضه عقاید»
- ۱۰۳۴ ----- چرا هجرت؟
- ۱۰۳۶ ----- ورود به «ری»
- ۱۰۳۸ ----- پایان عمر
- ۱۰۴۰ ----- حریم نور
- ۱۰۴۱ ----- در جوار نور
- ۱۰۴۲ ----- دوازده گوهر ناب
- ۱۰۴۲ ----- اشاره
- ۱۰۴۳ ----- ۱- انتظار
- ۱۰۴۳ ----- ۲- زیارت کربلا
- ۱۰۴۳ ----- ۳- رفتار مکتبی
- ۱۰۴۴ ----- ۴- حسابرسی اعمال
- ۱۰۴۴ ----- ۵- سپاسگزاری از مردم
- ۱۰۴۵ ----- ۶- حکمتهای ناب
- ۱۰۴۶ ----- ۷- زیارت خراسان
- ۱۰۴۶ ----- ۸- زبان مردمی پیامبران
- ۱۰۴۶ ----- ۹- حسابرسی بر گفتار
- ۱۰۴۷ ----- ۱۰- عصر غیبت
- ۱۰۴۷ ----- ۱۱- قائم آل محمد علیهم السلام
- ۱۰۴۸ ----- ۱۲- تقدیر الهی

- ۱۰۴۹ ----- زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام
- ۱۰۵۰ ----- زیارتنامه حضرت عبدالعظیم علیه السلام
- ۱۰۵۲ ----- ترجمه زیارتنامه
- ۱۰۵۴ ----- فهرست تفصیلی
- ۱۰۸۵ ----- درباره مرکز

شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری: مجموعه رساله های خطی و سنگی پیرامون حضرت

مشخصات کتاب

سرشناسه: صحفی، مجتبی، 1341 -

عنوان و نام پدیدآور: شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری: مجموعه رساله های خطی و سنگی پیرامون حضرت... / به کوشش سیدمجتبی صحفی، علی اکبر زمانی نژاد.

مشخصات نشر: قم: دار الحدیث، 1382.

مشخصات ظاهری: 416 ص.: نمونه.

فروست: مجموعه آثار کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛ 9.

شابک: 20000 ریال 964-7489-38-2:

یادداشت: این کتاب از مجموعه آثاری است که به مناسبت برگزاری کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم علیه السلام منتشر شده است.

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: عبدالعظیم بن عبدالله (ع)، 173 - 250؟ ق.

موضوع: ری

شناسه افزوده: زمانی نژاد، علی اکبر، 1342 -

رده بندی کنگره: BP53/5 /ع 2 م 27 ج 9. 1382

رده بندی دیویی: 297/984

شماره کتابشناسی ملی: 1141538

شابک:

سازمان چاپ و نشر

شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری

(مجموعه رساله های خطی و چاپی پیرامون امامزادگان و زیارتگاههای ری)

به كوشش : على اكبر زمانى نژاد و سیدرسول علوى

از مجموعه آثار كنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم علیه السلام - 10

ناشر : سازمان چاپ و نشر دار الحدیث

چاپ : اوّل ، بهار 1382

چاپخانه :

شمارگان : 1000

قیمت :

تلفن : 0251 7741650 - 0251 7740523 ص . پ : 37185 / 4468

ص : 1

جلد 1

اشاره

سازمان چاپ و نشر

مؤسسه فرهنگی دارالحدیث

ص: 3

تاریخ بشر را همواره ستارگان فروزانی مشعلدار بوده اند، تا آدمی بر جهالت و تاریکی فائق آید و بتواند ودیعه خداوندی نهفته در درونش را پرورد و خویشتن را از نادانی، درنده خوبی و پستی برهاند.

طلایه داران این منظومه فروزان، پیامبران الهی و جانشینان پاک نهاد و معصوم آنان اند و در صف بعد، دست پروردگان آنها، یعنی عالمان دین، محدثان، مفسران و... که در دانش و سلوک، پای در جای پای آنان نهادند.

شهری به عنوان یکی از پایگاههای کهن تشیع، مَهْد رشد و بالندگی عالمانی از این تبار (چون ثقه الاسلام کلینی، شیخ صدوق، ابوالفتح رازی و...) بوده است، و حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام را می توان پایه گذار این مَهْد و حرکت علمی و فرهنگی دانست.

آستان حضرت عبدالعظیم و مؤسسه فرهنگی دارالحديث (دانشکده، پژوهشکده، انتشارات)، طرحی را با عنوان «گرامیداشت بزرگان و عالمان ری» در دست گرفت تا در پرتو شناساندن این چهره های ماندگار، برخی فعالیتهای پژوهشی و فرهنگی نیز سامان یابد.

در این طرح، نخست چهار تن از بزرگان و عالمان ری انتخاب شدند که در صدر آنان حضرت عبدالعظیم علیه السلام جای می گیرد.

حضرت عبدالعظیم علیه السلام مشعل فروزانی است که از دوران حیات خویشتن تاکنون بر تاریخ تشیع و ایران، پرتو افکنده و بر معنویت، دانش و فرهنگ شیعه در این مرز و بوم، تأثیرگذار بوده است. از این رو، نخستین گام در اجرای طرح، کنگره بزرگداشت ایشان خواهد بود.

اهدافی که برگزاری این کنگره دنبال می کند، عبارت است از:

1. معرفی و بزرگداشت شخصیت علمی و معنوی حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛
2. ترویج معارف حدیثی اهل بیت علیه السلام؛
3. تحقیق و پژوهش در میراث حدیثی حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛
4. شناخت جایگاه آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام و تأثیر آن بر تحولات تاریخ تشیع در ایران.

این طرح، در آبان ماه 1380 در نخستین جلسه شورای سیاستگذاری - که از عالمان و فرزندان و نخبگان فرهنگی اند - به تصویب رسید و کمیته علمی کنگره از خرداد 1381 کار خود را آغاز کرد.

کمیته علمی با فرصت اندکی که در اختیار داشت، برنامه های خود را در پنج حوزه ساماندهی کرد:

1. تألیف، تصحیح و گردآوری آثار مربوط به حضرت عبدالعظیم و شهر ری (کتاب و مقاله).

2. سفارش و فراخوان نگارش مقاله.

3. سفارش انتشار ویژه نامه هایی از سوی نشریات، همزمان با برگزاری کنگره.

4. انتشار لوح فشرده (CD) تولیدات علمی کنگره.

5. انتشار خبرنامه.

با یاری خداوند و مدد قدسی روح حضرت عبدالعظیم علیه السلام، در حوزه نخست، بیش از بیست و دو جلد کتاب آماده شد که همزمان با برگزاری کنگره، توزیع می گردد. همچنین مقالات منتخب و تأیید شده علمی در سه جلد، عرضه خواهند شد.

دو ویژه نامه از سوی مجلات علمی و نیز خبرنامه کنگره در پنج شماره عرضه خواهد شد.

همه این آثار، علاوه بر نشر مکتوب، بر روی یک لوح فشرده (CD) تا هنگام برپایی کنگره در اختیار علاقه مندان قرار می گیرد.

گفتنی است با فرصت اندک و حجم گسترده برنامه های علمی، وجود نقایص، امری طبیعی است که اهل فضل و دانش آن را بر ما خواهند بخشید و ما را از نصایح عالمانه خویش بهره مند خواهند ساخت.

امید است این مجموعه، مقبول درگاه الهی و مورد عنایت روح بزرگ و قدسی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام قرار گیرد و در گسترش و بالندگی فرهنگ و معارف تشیع، سودمند افتد.

در پایان از همه کسانی که در به ثمر رسیدن این برنامه ها سهم وافر داشتند؛ تولیت محترم آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام و ریاست محترم مؤسسه فرهنگی دارالحدیث، شورای عالی سیاستگذاری، مدیران محترم آستان حضرت عبدالعظیم و مؤسسه فرهنگی دارالحدیث و به ویژه فاضل گرانقدر جناب آقای علی اکبر زمانی نژاد - که بار عمده بر دوش ایشان بود - سپاسگزاری می شود.

مهدی مهریزی

دبیر کمیته علمی

بهار 1382

1. شرح حال امامزادگان ری..... 11
علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه (1264ق - 1313ق)
2. امامزادگان معروف ری..... 137
سید محمدصادق حسینی طباطبائی (در سال 1296 ق)
3. نسب حضرت عبدالعظیم علیه السلام و امام زادگان ری..... 181
ولی محمد بیک وردی ترکمانی عراقی (در سال 1304 ق)
4. امامزادگان ری..... 233
شیخ محمدحسین طهرانی (قرن 13)
5. نور الآفاق..... 325
شیخ جواد شاه عبدالعظیمی (م 1355 ق)
6. بارگاه امام زاده عبدالله علیه السلام در ری..... 423
خلیل کمره ای
7. الرسالة العزیزة فی ترجمة الجلیل عزالدین یحیی الشہید رحمہ اللہ..... 435
حضرت آیہ اللہ العظمی سیدشہاب الدین المرعشی النجفی رحمہ اللہ
8. حواشی عمدة الطالب فی نسب آل ابی طالب علیه السلام..... 447
حضرت آیہ اللہ سید محمدعلی روضاتی اصفہانی (دام ظلہ العالی)

درباره شخصیت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و امام زادگان شهر ری و نیز تاریخ ری در طول قرنهای گذشته و عصر حاضر، صدها جلد کتاب و مقاله و جزوه و مطالب پراکنده و سودمند در کتابهای علما و دانشمندان و محققان به رشته تحریر درآمده است که با وجود تکراری بودن بعضی از آنها، هر کدام با نگرش خاص خود توانسته اند گوشه ای از جلوه ملکوتی و معنوی حضرت عبدالعظیم علیه السلام را به نمایش بگذارند و جنبه ای از رمز و راز ری را بگشایند. با این حال، تاکنون سال دقیق تولد و وفات حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و قبر امام زاده حمزه و... روشن نیست؛ چنان که درباره شهر ری هم، ناگفته های فراوانی وجود دارد.

پژوهشگر در تاریخ ری با تتبع در منابع تاریخی و جغرافیایی آشکارا درمی یابد که شهر ری در طی قرون متمادی از مراکز مهم شکل گیری و بالندگی تمدن اسلامی و شیعی و مهد دانش و فضیلت بوده است. وجود کتابخانه های بزرگ و دایر بودن مدارس فقه و حدیث و پرورش بزرگان همچون ثقه الاسلام کلینی و شیخ صدوق در این شهر گواه صادقی بر این مدعاست. متأسفانه منابع اصلی تاریخ ری همچون جریده الری و تاریخ ری آبی و منتجب الدین رازی در تدبیر حوادث از میان رفته و بدست ما نرسیده، اما در همین آثار به جا مانده، مطالب خوانندی و جذاب درباره ری بسیار است.

شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری با گردآوری و تألیف مجموعه رساله های خطی و کتابها و مقالات منتشر شده، و نیز مجموعه جزوه ها و گفتارهای پراکنده درباره حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و امامزادگان و تاریخ شهر ری، در صدد شناساندن و معرفی مقام علمی و معنوی این کریم اهل بیت علیهم السلام و سایر امامزادگان و معرفی تاریخ شهر ری است.

نتیجه طرح مآخذشناسی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری، معرفی و شناسایی نزدیک به هزار عنوان از کتابهای خطی و چاپی و مجلات و نشریات و مقالات و دائرة المعارفها و سفرنامه ها و پایان نامه ها و اسناد و فرامین و وقف نامه ها و... بود که در یک جلد به زیور طبع آراسته شد.

با تتبع و جست و جوی وسیعی که در فهرس نسخ خطی کتابخانه های ایران و کتابشناسی، تراجم و رجال و سایر منابع مأخذشناسی شد، به نسخه های خطی در ارتباط با امام زادگان شهر ری برخورد کردیم که شایان چاپ در این مجموعه بود تا در معرض دید فضلا و دانشمندان و نویسندگان قرار گیرد.

به جهت با اهمیت بودن نسخه های خطی در ارتباط با حضرت عبدالعظیم علیه السلام، مجلد اول مجموعه شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری را به مجموعه رساله های خطی و سنگی پیرامون حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و مجلد دوم شناخت نامه به مجموعه رساله های خطی پیرامون امام زادگان و زیارتگاههای ری اختصاص یافت. چرا که اکثر رساله ها برای اولین بار به زیور طبع آراسته می شود. و به جهت تناسب موضوع، چند رساله چاپی پیرامون امام زادگان ری و تهران (ری قدیم) در پایان این مجموعه اضافه شد.

این مجموعه رساله ها از قرن سیزدهم هجری تا عصر حاضر به رشته تحریر درآمده که هر کدام در نوع خود (با وجود تکراری بودن بعضی مطالب) سودمند و مفید است. و ترتیب رساله ها تقریبا بر حسب سال تألیف و یا سال وفات مؤلفین است (به استثنای يك رساله) که تأثیر پذیری و یا تأیید و انتقاد رساله های بعدی نسبت به رساله های قبلی به خوبی روشن می شود.

شایان ذکر است که مطالب بعضی از رساله ها به هیچ وجه قابل تأیید نبوده و در مقدمه و پاورقی به نقد و انتقاد و ردّ بعضی سخنها پرداخته ایم. و به جهت اهمیت سایر مطالب آن رساله که در ارتباط با تاریخ ری و سایر امام زادگان شهر ری و... است. که در این مجموعه به چاپ می رسد.

در این مجموعه شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری هشت رساله خطی و چاپی در ارتباط با حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و امام زادگان شهر ری و مدفونین مجاور حضرت عبدالعظیم علیه السلام گردآوری شده است که مشخصات رساله های خطی و شرح حال مؤلفین در ابتدای هر رساله درج شده است.

(1) شرح حال امامزادگان ری

این رساله شامل شرح حال پنج امامزاده به ضمیمه دو رساله دیگر است که عبارتند از:

1. شرح حال امامزاده عبدالله علیه السلام

2. شرح حال امامزاده حمزه علیه السلام

3. شرح حال امامزاده طاهر علیه السلام

4. شرح حال امامزاده زید علیه السلام

5. شرح حال امامزاده یحیی علیه السلام

6. رساله در عداوت میان بنی هاشم و بنی امیه

7. رساله در زایجه طالع روز عاشورا.

تألیف:

علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه (1264ق - 1313ق)

ص: 11

در مقاله «آشنایی با حضرت عبدالعظیم علیه السلام و مصادر شرح حال او» در معرفی مؤلف، و رساله شرح حال حضرت عبدالعظیم علیه السلام و سایر امامزادگان ری چنین می نویسد:

رساله شرح حال حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

علی قلی میرزا پسر فتحعلی شاه قاجار حدود سال 1234 قمری به دنیا آمد در سال 1250 که برادرزاده اش محمد شاه قاجار در طهران فوت کرد و زمام کارها به دست همسرش مهد علیا مادر ناصرالدین شاه ولیعهد که در تبریز بود افتاد به سمت پیشکاری مهد علیا به اداره امور طهران مشغول شد. در سال 1272 به لقب اعتضاد السلطنه ملقب و در سال 1274 به ریاست مدرسه دارالفنون منصوب شد و در سال 1275 که اولین خط تلگرافی بین تهران و تبریز را کشید به لقب وزیر علوم ارتقاء یافت و به تدریج عهده دار مشاغل مهم تری گردید در سال 1283 وزارت علوم و صنایع و تجارت و ریاست دارالفنون و اداره تلگرافخانه ها و معادن و روزنامه های دولتی و علمی و چاپخانه های شهر طهران و ولایات و کارخانه ها و حکومت ملایر و تویسرکان همه به عهده او بود و در سال 1283 به نشر روزنامه ادبی «ملت سنیه ایران» که تا سال 1287 دوام داشت و سی و سه شماره از آن منتشر شد پرداخت. در هر شماره شرح حال یکی از شعرای قدیم را حاوی بود.

اعتضاد السلطنه مانند غالب پسران فتحعلیشاه شعر می گفت و در شعر «فخری» تخلص می نمود. به سال 1298 در طهران در حدود شصت و چهارسالگی وفات یافت

و در یکی از حجرات جنب مزار حضرت عبدالعظیم مدفون گردید. از تألیفات او تاریخ افغانستان، فتنه باب و فلك السعاده در نجوم است که هر سه چاپ شده است. (1)

اعتمادالسلطنه درباره او گوید: در این عهد جاوید مهد، از رجال و اعیان احدی به قدر وی ترویج علم و دانش و هنر نکرد. مکرر ناصرالدین شاه می گفت: ثلث مردم ایران را علی قلی میرزا تربیت کرد. و به عزّت و اعتبار و انتشار اسم و اشتها او نیز در این دولت کسی نرسید... از مجالست علماء و افاضل و مذاکرات علوم و فضائل هیچ وقت ملالت نمی یافت و کسالت نمی گرفت. به مجلس مذاکرات علمیه در جمیع فنون عتیقه آسیایی و معارف طریفه و صناعات جدیده اروپایی با اساتید آن ها مشارکت حاذقانه می کرد و مخصوصاً در حکمت متوسطه مشرق زمینی خود از اساتید به شمار می آمد و در تاریخ و اسطرلاب و هندسه و بسیاری از مسائل، کتابها و رسائل ساخته است... (2) کتابخانه مهم و معتبری جمع آوری نموده بود که بعدها نصیب سپهسالار بانی مدرسه سپهسالار جدید (شهید مطهری) شد که از آن کتابها همین شرح حال حضرت عبدالعظیم است که دو نسخه آن در کتابخانه مدرسه سپهسالار موجود است و نگارنده این سطور (با طی کردن هفت خوان...) عکسی از این دو نسخه با تحمل مخارج سنگین فراهم کرده است. امیدوارم هر چه زودتر راه استفاده از نسخه های خطی این کتابخانه مهم آسان گردد و اولیاء آن مدرسه و کتابخانه به این واقعیت واقف شوند که کتابخانه برای استفاده علاقه مندان است نه برای حبس نسخه ها و دور نگاهداشتن آن ها از استفاده اهل فضل.

اعتضاد السلطنه تاریخ احوال مبارك حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و احوال عبدالله ابیض را نوشته و در «جنگ» خویش به طور مسوده ضبط کرده بود. میرزا

ص: 14

1- فهرست مؤلفین کتب چاپی، ج 4، ص 569 - 571.

2- . المآثر والآثار، ص 193.

عبدالوهاب خان نصیرالدوله از او خواست که آن رساله را برای او استنساخ کند او هم پاکنویس کرد و برای او ارسال داشت. این کار در سال 1293 انجام شده است. (1)

پس از این تاریخ، ناصرالدین شاه از او می خواهد که انساب طهارت نصاب و شرحی از احوال سعادت مآل حضرت عبدالعظیم علیه آلاف التحية و التکریم و برخی از امام زادگان دیگر که اینک روضه مقدسش در ارض ری مطاف خاص و عام است ایراد نماید و از تطویل و ایجاز تعقید کناره گیرد. پس از این دستور و تقاضا، اعتضاد السلطنه بار دیگر آن رساله قبل را تحریر و پاکنویس و به صورت جدیدی در می آورد که نسخه ای از این کار هم در کتابخانه شهید مطهری موجود است و اینک به معرفی آن می پردازیم.

این رساله به زبان فارسی و 114 صفحه (هر صفحه 9 سطر) است. پس از دیباچه شرح حال زید بن حسن علیه السلام جد سوم حضرت عبدالعظیم را آورده است و نیز شرح حال دختر او نفیسه (که در مصر مدفون است و اهل مصر او را ستّ نفیسه خوانند و به زیارت قبر او می روند و خیلی او را تعظیم و تجلیل می نمایند) را یاد کرده است.

سپس شرح حال جدّ دوم او حسن بن زید را به تفصیل آورده است.

آن گاه شرح حال جدّ اول او علی الشدید بن حسن بن زید را و سپس شرح حال پدر او عبداللّه بن علی بن حسن بن زید را و در پایان شرح حال حضرت عبدالعظیم علیه السلام را آورده و در این بخش مطالب سودمندی دارد.

پس از تمام شدن این قسمت، شرح حال امام زاده عبداللّه و پدران او را و نیز شرح حال امام زاده حمزه را یاد کرده است و پیرامون قبر بی بی زبیده و بی بی شهربانو نیز مطالبی دارد.

تاریخ کتابت این نسخه 1296 می باشد و مناسب است این رساله تحقیق و چاپ

ص: 15

1- آغاز یکی از دو نسخه خطی موجود در کتابخانه مدرسه شهید مطهری. در پایان این نسخه شرح حال حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیهم السلام هم هست.

شود زیرا برخی نکات تازه و قابل توجه در آن دیده می شود مثلاً می گوید:

به هر حال آن مکان شریف بعد از آن که مدفن امام زاده لازم التعظیم حضرت عبدالعظیم علیه السلام شد، در اکثر ازمنه محترم بوده و متولیان آن بقعه متبرکه که از سادات صحیح النسب می باشند علاوه بر ریاست ملّتی غالباً ریاست دولتی نیز داشته اند مثل ایالت ولایت طهران و اطراف آن. سلاطین صفویه مخصوصاً به جهت زیارت این قبر شریف از اصفهان به جانب ری نهضت می نمودند چنان که اسکندربیک منشی در چند موضع از تاریخ عالم آرای عباسی تفصیل آن را ایراد نموده و بناهای قدیم آن مکان شریف از شاه اسماعیل و شاه طهماسب اول است... (1).

در ابتدای هر دو نسخه خطی مدرسه شهید مطهری (سپهسالار سابق) به شماره های 1854 و 1853 نوشته شده:

«هو شرح حال حضرت عبدالعظیم و امام زاده عبدالله و امام زاده حمزه علیهم السلام، از تالیفات نواب مستطاب، اشرف امجد ارفع والا شاهزاده اجلّ اکرم، اعتضادالسلطنه وزیر علوم و معادن دام اجلاله گردید.

فی شهر ربیع الاولی 1296

با مهر اعتضادالسلطنه

و در ذیل آن صورت وقف نامه به این شرح نوشته شده:

«هو الله تعالی شأنه؛ این یک مجلد کتاب، شرح حالات حضرت عبدالعظیم و امام زاده حمزه علیهم السلام تألیف نواب والا اعتضادالسلطنه، در یوم جمعه 15 شهر ذی حجة الحرام سنه 1297 در عداد کتب موقوفه مسجد و مدرسه ناصری معدود و به کتابخانه مدرسه ... داخل گردید.

صیغه وقف آن مطابق شروح و شروط مندرجه در وقف نامه مسجد و مدرسه جاری شد.

فصار وقفاً صحیحاً لازماً در سنه 1297. مهر وقف

ص: 16

در نسخه کتابخانه ملی ملك 113/6151 قسمتی از شرح حال حضرت عبدالعظیم را دارد که در پایان شرح حال نوشته شده:

«از تألیفات نواب مستطاب، اشرف ارفع امجد والا، شاهزاده آزاده اعظم افخم والا تبار اعتضادالسلطنه وزیر علوم دام اقباله؛ که در شرح احوال حسب و نسب حضرت شاهزاده عبدالعظیم علیه السلام نوشته اند، چون هنوز دیباچه آن را ننوشته بودند، به کمترین چاکر درگاه که از خوان نعمت بی دریغش پرورده و در ظل رحمت و رأفت شاهزاده معظم الیه تربیت یافته ام فرمودند، علی الحساب از باب آن که نسخه اش از میان نرود در این جنگ ثبت و ضبط شود تا ان شاء الله تعالی به سلامتی وجود مبارک، دیباچه اش نیز نوشته شود، و بعد از آن به حلیه طبع درآمده منتشر شود، که این یادگار نیکو از شاهزاده والا تبار بمانده و کسی در این مدت در صدد جمع و تألیف حسب و نسب آن بزرگوار برنیامده بود. الحق خیلی لازم و واجب بود که از اجداد آن بزرگوار و حالت شریفش خود آن حضرت - سلام الله علیه - شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام استحضاری حاصل آمد. و بعد از طبع نمودن - انشاءالله تعالی - انتشار خواهد یافت و وقف عام خواهد فرمود که به جمیع مردم داده شود و از شرف حسب و نسب و حالت شریف آن حضرت استحضار حاصل نمایند. فی شهر ربیع الثانی من شهر سنه 1289 مطابق سال فرخنده فال پیچی نیل».

حرّره رئیس الکتاب

نسخه های خطی این رساله بدین شرح است:

409/31 . سرگذشت امامزادگان ری (فارسی)

از: علیقلی میرزا بن فتحعلی شاه قاجار اعتضادالسلطنه (م 1298ق)

اعتضادالسلطنه شرح احوال و سرگذشت حضرت عبدالعظیم و دیگر سادات مدفون در ری را جمع آوری کرده بود. وی برای آن که نسخه کتابش از میان نرود به رئیس الکتاب دستور می دهد تا در سال 1289ق مسودات او

ص: 17

را موقتاً در جنگ خودش (موجود در کتابخانه ملك به شماره 6151) وارد کند تا بعداً دیباچه اش نوشته شود. رئیس الکتاب هم زندگانی حضرت عبدالعظیم و امامزاده عبدالله ایضاً را به همان صورت در آن جنگ وارد نمود. (نسخه های شماره 1 و 2 که در ادامه معرفی می شوند.)

پس از این در سال 1293 ق میرزا عبدالوهاب خان نصیر الدوله، وزیر تجارت، از او خواست که آن رساله را برای او استنساخ کند. اعتضاد السلطنه نیز همین کار را کرد و شرح احوال دو امامزاده مذکور را پس از پاک نویسی کردن برای نصیرالدوله فرستاد که دیباچه آن با این عبارات آغاز می شود: «الحمد لله المتعالی عن الاضداد والاشباه... اما بعد چون در این اوان فیروزی نشان که تاریخ هجری به یک هزار و دو بیست و نود و سه ناقصه است و بیست و نه سال است تاج و تخت سلطنت از وجود مبارک شاهنشاه جمجاه ناصرالدین شاه... مؤلف این رساله... بعد از مشاغل نوکری، گاهی به تحصیل و برخی اوقات مشغول تصنیف بوده... در چندین سال قبل از این تاریخ احوال مبارک حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و احوال عبدالله ایضاً را نوشته در کتاب جنگ خویش به طور مسوده ضبط کرده این اوقات... جناب... نصیر الدوله زید اجلاله... خواهش نمودند نسخه آن را نوشته، انقاد دارم. به ان جهة در این رساله پاک نویسی شده انقاد داشتم... ابوالحسن زید بن حسن مجتبی بن علی بن ابی طالب علیهم السلام الملقب به رقرق مادر زید موسومه به زجاجة است.» (نسخه های شماره 3 و 4)

اما چندی بعد ناصرالدین شاه (1264 - 1313 ق) به اعتضاد السلطنه دستور می دهد تا انساب طهارت نصاب و شرح احوال حضرت عبدالعظیم و دیگر امامزادگان مدفون در ری را برای او در کتابی گرد آورد. به همین علت اعتضاد السلطنه دیباچه کتاب خود را دوباره تحریر می کند و قسمتی

هم مربوط به امامزاده حمزه (و در نسخه دانشکده ادبیات علاوه بر آنها امامزاده طاهر و زید بن علی بن الحسین علیهما السلام) به آن می افزاید و کتاب را به صورت جدیدی در می آورد تا آماده تقدیم به ناصر الدین شاه شود. این تحریر دوم همان است که بیشتر نسخه ها بر اساس آن است و با: « الحمد لله الذی عجزت خواطر الامم . . . » آغاز می شود .

این رساله در مجموعه انتشارات کنگره حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهرری به چاپ می رسد .

آغاز تحریر اول: « الحمد لله المتعالی عن الاضداد و الاشباه و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء محمد المصطفی خیر الخلق . . . اما بعد چون در این اوان فیروزی نشان . . . »

آغاز تحریر دوم: « الحمد لله الذی عجزت خواطر الامم عن البلوغ الی حقیقته و قصرت بصائر الهمم عن الوصول الی هویته . . . اما بعد فرمان مبارك شاهنشاه جهان پناه مفر سلاطین . . . »

نسخه های خطی: 1- کتابخانه ملی ملک تهران، شماره 6151، رساله صد و سیزدهم، ص 309-317، رئیس کتاب، ربیع الاول 1289ق، کاتب در پایان می نویسد: چون نگارنده هنوز دیباچه ای بر این کتاب خود ننوشته بود، به من دستور داد که آن را موقتاً در این جنگ وارد نمایم، تا بعداً دیباچه نوشته شود و به چاپ برسد. آغاز: « ابوالحسن زید بن حسن مجتبی بن علی بن ابیطالب علیهم السلام الملقب به رقرق، مادر زید موسوم به زجاجه، کنیزکی بود که به اسیر آورده بودند. »، انجام: « و این که در ترشیز است قبر حمزه بن موسی الکاظم است. » ر.ک: فهرست نسخه های خطی کتابخانه ملک، ج 9، ص 201 با عنوان «رساله احوال حضرت عبدالعظیم»، در جنگ اعتضادالسلطنه .

2- کتابخانه ملی ملک تهران ، شماره 6151 ، رساله صد و پنجم ، ص 43-47 ، رئیس الکتاب ، 1289ق ، این نسخه فقط زندگی امامزاده عبدالله ایض را دارد و پیش نویس مؤف است که موقتاً در این نسخه وارد شده تا بعداً تکمیل شود . آغاز : «عبدالله ایض بن عباس بن محمد بن عبدالله . . . ندانم کجا دیدم اندر کتاب که در ذیل احوال ری می گوید نگارنده چون دیده مرقد مطهر امامزاده عبدالله نزدیک . . . » ، انجام : «چنان چه فیروزآبادی در قاموس گوید ینبع . . . این بود احوال عبدالله ایض تا امام همام سید سجاد علی بن الحسین بن امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیهم السلام » . ر.ک : فهرست نسخه های خطی کتابخانه ملک ، ج 9 ، ص 199 .

3- کتابخانه مسجد اعظم قم ، شماره 3791 ، نستعلیق ، با سرلوح مذهب مرصع و جدول ، 12 برگ ، 17 سطر ، این نسخه دارای دیباچه تحریر اول است و موجودی آن شرح احوال حضرت عبدالعظیم و امامزاده عبدالله ، آغاز : «الحمد لله المتعالی عن الاضداد و الاشباه و الصلاة و السلام علی خاتم الاوصیاء . . . اما بعد چون در این اوان فیروزی نشان . . . » ، انجام : «از عبارت عمدة الطالب بر می آید که نسلی باقی مانده باشد . این بود احوال عبدالله ایض تا امام همام سید سجاد علی بن الحسین بن امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیهم السلام .» . ر.ک : فهرست کتابخانه مسجد اعظم قم ، ص 243 و رؤیت نسخه .

4- کتابخانه مدرسه سپهسالار - تهران ، شماره 1854 ، نسخ ، بی تاریخ ، آغاز و انجام مانند نسخه قبل . به ضمیمه شرح احوال حضرت عیسی علیه السلام که آغاز آن چنین است : «به ضمیمه شرح احوال حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام . . . که این بنده علیقلی قاجار . . . بعد از شرح حال حضرت عبدالعظیم و عبدالله ایض علیهماالسلام تألیف و در این رساله درج نمودم . امر حضرت عیسی

و اعتقاد مردم در حق او امر عظیم است . بعضی او را خدا می دانند و . . .» (صص 18 الف - 23 ب)، انجام: «و اصل این کلمه چندگوز بوده و از کثرت استعمال چنگیز شد.»، 22 برگ، 15 سطر . ر.ك: فهرست کتابخانه سپهسالار، ج 5، ص 104 .

5 - کتابخانه ملی تهران، شماره 479/ف، نسخ خوش، 1295ق، محتملاً نویسنده در تهران، با سرلوح، عناوین شنگرف، فقط شامل قسمت حضرت عبدالعظیم، آغاز: «الحمد لله الذی عجزت خواطر الامم . . .»، انجام: «یکی از شهرهای معتبره و مدن معظمه محسوب می شود . الحق هر چند در بنا و آبادی آن ملك كوشیده شود سزاوار است.» 20 برگ، 15 سطر . ر.ك: فهرست کتابخانه ملی، ج 1، ص 462 .

6- کتابخانه ملی تهران، شماره 352/ف، نسخ خوش، ذیحجه 1295ق، دارای سرلوح، عناوین شنگرف، شامل شرح حال امامزاده عبدالله، آغاز: «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خاتم الانبیاء محمد المصطفی و اهل بیته الطیبین و ذریته الطاهرین الی یوم الدین . فبعد حکم همایون و فرمان قدر نمودن شهریار . . .»، انجام: «و آن بنای مقرنس را به زیب تذهیب و نصب آینه مزین داشتند.» 13 برگ، 15 سطر، ر.ك: فهرست کتابخانه ملی، ج 1، ص 343 .

7- کتابخانه مدرسه سپهسالار تهران، شماره 1853، نسخ، مسیح کمره یی، روز چهارشنبه 21 محرم 1296ق، عناوین شنگرف، دارای تملك اعتضاد السلطنه (مؤف) در 1296ق، شامل زندگانی حضرت عبدالعظیم و امامزاده عبدالله ابیض و امامزاده حمزه، آغاز برابر آغاز نسخه شماره 2، انجام نسخه (در شرح احوال امامزاده حمزه): «و عبارت عمدة الطالب را می توان تأویل کرد به این که گفته حمزة بن حمزة به خراسان رفت .

ممکنست حمزه مدفون در سوسغد ترشیز حمزه بن حمزه باشد ولی سلسله اسناد احفاد شهاب الدین ورشته اولاد حمزه بن موسی را بدان منهج بیان نموده که با عبارت اسکندر بیگ منشی در اول عالم آرا مطابق و موافق است و این خود مقوی قول اسکندر بیگ است. « 56 برگ ، 9 سطر . ر.ك : فهرست کتابخانه سپهسالار ، ج 5 ، ص 103 .

8- دانشگاه تهران، شماره 4600، رساله چهارم مجموعه، نستعلیق و نسخ، سده 13 هـ-، جدول زر و لاجورد، در جنگی از آثار اعتضاد السلطنه که برخی از آنها به خط خود اوست، با عنوان «سرگذشت عبدالعظیم و امام زاده های دیگر»، 152 برگ . ر.ك : فهرست دانشگاه تهران، ج 14، ص 3528.

9- کتابخانه ملی ملک تهران، شماره 3661، رساله اول مجموعه، نسخ، 13 محرم 1301ق، عناوین و نشانیها شنگرف، آغاز و انجام و بخشها مانند نسخه 1853 سپهسالار، 29 سطر . ر.ك : فهرست کتابخانه ملک، ج 7، ص 15.

10- دانشکده ادبیات تهران، شماره 101ج، نسخ

، علی اکبر قرنچاهی، آدینه پایان شوال 1312ق، این نسخه کاملترین نسخه هاست و شامل پنج شرح حال از حضرت عبدالعظیم، امامزاده عبدالله ایض، امامزاده حمزه، امامزاده طاهر و حضرت زید علیه السلام است. از آغاز کتاب تا پایان زندگی امامزاده حمزه برابر نسخه 1853 سپهسالار ولی افزوده های از آن جا به بعد در دیگر نسخه ها نیست. آغاز زندگی امامزاده طاهر: «بسمله . در شرح احوال امامزاده طاهر و حسب و نسب آن بزرگوار است. شیخ ابونصر سهل بن عبدالله بخاری که از محققین نسابین است در کتاب سر الانساب گوید: طاهر از واردین شهر ری است . . .»، انجام قسمت مربوط به شرح احوال زید بن علی بن الحسین علیهما السلام که مفصل ترین بخش کتاب از ص 32 الف تا 72 الف است: «هر آن کس خواهد بر آنها استحضار یابد بایستی به جلد

یازدهم کتاب بحار الانوار و غیر آن از کتب رجوع نماید که مفصلاً و مشروحاً مذکور است.» 121 برگ که متن کتاب در ص 1-73 است و دیگر برگها سفید مانده، 16 سطر. ر. ک: فهرست دانشکده ادبیات تهران، ج 1، صص 311-312.

11- کتابخانه مجلس شورای اسلامی تهران، شماره 1293 مجموعه طباطبایی، نستعلیق، بی تاریخ، آغاز و انجام و بخشها مانند نسخه شماره 1853 در کتابخانه سپهسالار.

12- کتابخانه مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی تهران، شماره 202، رساله اول مجموعه، ص 2-26، نسخ پخته، سده 13 هـ، این نسخه شامل احوال امام زاده طاهر در ری و امامزاده یحیی در تهران است، در مجموعه ای به همراه دو رساله دیگر از اعتضادالسلطنه، در فهرست مؤف آن را نشناخته اند ولی با مطابقت این نسخه با نسخه دانشکده ادبیات مشخص شد که همان تالیف اعتضادالسلطنه است، آغاز: «در شرح احوال حضرت . . . شیخ ابونصر سهل بن عبدالله بخاری که از محققین نسابین است در کتاب سر الانساب گوید . . .»، انجام: «بایستی به جلد یازدهم کتاب بحار الانوار و غیر آن از کتب رجوع نمایند که مفصلاً و مشروحاً مذکور است.» ر. ک: فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج 1، صص 146-147.

13- کتابخانه ملی تهران، شماره 2548/ف، ص 105-114، در ضمن مجموعه رسائل اعتضادالسلطنه با عنوان «شرح امامزاده های حضرت عبدالعظیم»، بدون توضیحات درباره آن. ر. ک: فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی، ج 6، صص 52-53.

ر. ک: فهرست نسخه های خطی فارسی، احمد منزوی، ج 6، ص 4494؛

فهرستواره کتابهای فارسی، ج 3، ص 2164؛ فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان، ج 10، ص 1271 و رؤیت نسخه ها، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج 4، ص 569.

در پایان باید به نسخه خطی که در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره 25430 (فهرست نشده) اشاره کنیم، که با این نسخه آستان قدس رضوی مجموعه رساله های خطی درباره حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و امامزادگان ری به چهارده نسخه خطی می رسد که اکثر آنان را تهیه و رؤیت و برای چاپ در این مجموعه استفاده شده است.

رساله امام زاده عبدالله به مناسبت تعمیر مقبره نوشته شده. ابتدا به تفصیل، شرح حال امامزاده عبدالله را تحریر کرده، سپس سایر امام زادگان ری را بیان کرده است. در

ضمن شرح آبا و اجداد امام زاده طاهر، به تفصیل شرح حال امام زاده زید بن علی بن الحسین علیه السلام را نوشته که جد امام زاده طاهر علیه السلام است. و در پایان بحث مستقلی در عداوت میان بنی هاشم و بنی امیه دارد که سبب عداوت از بابت حضرت شهربانو نبوده بلکه اختلافات زیربنایی بوده، و نیز برخی از تحریفات عاشورا و بعضی از وقایع تاریخ اسلام و اکاذیب نویسندگان هم عصر خودش را بررسی کرده است، و به مناسبت بحث عاشورا مطلب کوتاهی نیز در زمان واقعه عاشورا تحت عنوان رساله در زایجه طالع روز عاشورا دارد.

عكس

ص: 25

عكس

ص: 26

شرح حالات طهار رافضات [کذا] حضرت امام زاده عبدالله که مرقد منورش در قرب روضه مطهره حضرت عبدالعظیم علیه آلاف التحية والتسليم مزار مسلمین است، و چون سلسله اجداد امجاد آن بزرگوار به حضرت سید سجاد علیه السلام اتصال می یابند و از اغصان آن شجره طیبه و دوحه مبارکه می باشند لهذا اجداد بزرگوار آن جناب را بعد از حضرت سید سجاد به ترتیب نگارش می دهد پس از آن به ذکر احوال آن امام زاده لازم التعظیم می پردازد بعون الله و حسن توفیقه.

علی بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام

مکتبی به ابوالحسین یا ابوالحسن است. مادرش امّ ولد، سنّ مبارکش به روایتی سی سال و به قولی سی و هشت سال بود و در ینبع رحلت کرده در همان جا مدفون شد.

ص: 27

1- . شرح حال امامزاده عبدالله در نسخه کتابخانه ملی ملک شماره 105/6151 ، در ابتدای شرح حال حضرت امامزاده عبدالله ابیض نوشته شده: «رساله در احوال عبدالله ابیض، از تألیفات نواب اشرف والا، اعتضاد السلطنة علیقلی میرزا - دام اقباله العالی - ، وزیر علوم و صنایع و تجار و معادن، ابن خاقان مغفور فتحعلی - شاه نورالله مضجعه - ، نزدیک به مزار کثیرالأنوار، حضرت عبدالعظیم ابن عبدالله بن حسنی - علیه و علی آبائه آلاف التحية والتسليم - مرقد مطهر امامزاده عبدالله است، که در این دولت ابد مدّت عمارت شده و گنبد مطهر را رجال دولت کاشی نمودند، ولی نسب این بزرگوار چنان که باید از اخبار واضح باشد، بر اغلب ناس از عام و خاص پوشیده و پنهان است، لهذا شرحی از احوال و نسب این بزرگوار به رشته تحریر کشیده: ...». این نسخه تفاوت هایی با سایر نسخه ها دارد.

حسن افضس بن علی بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام

چون پدرش علی به رحمت ایزدی پیوست مادر حسن که کنیزکی سندیه بود، به وی حمل داشت، پس از تولد چون به حد بلوغ رسید در نزد محمد بن عبدالله بن حسن مثنی بن حسن مجتبی که معروف به نفس زکیه و امام ششم زیدیه است و او را مهدی مدعود دانند؛ به سر می برد و در وقت خروج محمد بر منصور، حسن، رایت محمد را در دست داشت وی را به جهت طول قامت، رُمح آل ابی طالب می گفتند. چون محمد به قتل آمد، حسن از خوف بنی عباس مخفی شد.

وقتی که امام به حق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام به عراق آمدند، روزی به منصور فرمودند: آیا مایل هستی خدمتی به رسول خدا کنی؟ منصور عرض کرد بلی. حضرت فرمودند: از جرم حسن بن علی درگذر. منصور به فرمایش آن حضرت حسن را عفو کرد و این حدیث و حدیثی که از حضرت صادق علیه السلام نقل خواهد شد برهانی قاطع بر صحت نسب حسن است.

و بعضی از نسابین مثل ابوجعفر محمد سید حسنی نسابه؛ صاحب کتاب مبسوط و ابن طباطبائی نسابه؛ که طعن در نسب و سیادت وی زده اند بی جاست.

و بیشتر از نسابین از عامه و خاصه تصحیح نسب او را کرده اند؛ چنان که شیخ شرف نسابه در کتاب موسوم به انتصار بنی فاطمه الاشرار افضس را از اشرار بنی فاطمه شمرده و در حقیقت، حالتش خالی از شرارت هم نبوده؛ چنان که نسبت به حضرت صادق علیه السلام مکرر سوء ادب کرد.

روایت است وقتی حضرت صادق علیه السلام را مرضی عارض شد به امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند: هفتاد دینار به افضس بده و فلان مبلغ و فلان را به سایر بنی فاطمه برسان. سالمه کنیز آن حضرت عرض کرد: یابن رسول الله هفتاد دینار به افضس می دهی و حال آن که با شفره خیال قتل شما را داشت؟! حضرت فرمودند:

می خواهی که من از کسانی باشم که خداوند عزّ و جلّ در حقّ آن ها فرموده:

«و یقطعون ما امر الله ان یوصل»؟ (1)

ابونصر بخاری این حکایت را با اندک تغییری در کتاب انساب روایت کرده و می گوید این شهادت قاطع و برهان واضح است بر نسب بنوالافطس که ایشان را افاطسه گویند. (2)

حسن را بدین جهت افطس می گفتند که قصبه بینی وی پهن و منبسط بود و هیچ ارتفاعی در قصبه انف نداشت. گویند این انتشار و انفراس بینی وی مادرزاد بود و همچنان از مادر تولّد یافته بود و عرب این چنین کسی را از مردمان افطس و از زنان فطساء گویند؛ از این جا است که اعقاب و اولاد و احفاد حسن افطس را بنوالافطس و افاطسه نامند.

عبدالله بن حسن افطس بن علی بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام

در خدمت حسین بن علی بن حسن مثلث ابن حسن مثنی بن حسن مجتبی بن علی بن ابی طالب علیه السلام، معروف به صاحب فسخ و امام زیدیه است، بوده و در طرق امامیه نیز در جلالت قدر صاحب فسخ، احادیث وارد شده و مقصود از صاحب قبر فسخ در شعر دعبل خزاعی که در خدمت امام رضا علیه السلام عرض کرد:

مدارس آیات خلت من تلاوة*** و منزل وحی مقفر العرصات

قبور بکوفان و اخری بطیبة*** و اخری بفتح نالها صلواتی (3)

همین بزرگوار است.

و حسین صاحب فسخ در ایام خلافت موسی الهادی بالله عباسی خروج کرده، بسیاری از بنی هاشم در خدمتش بودند یکی از آن ها عبدالله بود.

ص: 29

1- . الغیبه شیخ طوسی، ص 197.

2- سر الأنساب؛ سر السلسلة العلویه، ص 77.

3- کشف الغمه، ج 2، ص 327 - 318.

در کتب تواریخ ضبط است که یوم الفخ، عبدالله دو شمشیر، حمایل کرده بود و با هر دو حرب می کرد و چون کار بر حسین صاحب فخ تنگ شد عبدالله را طلبیده وصیت نمود که بعد از شهادتش او امام زیدیه باشد.

از این است که صاحب کتاب عمدة الطالب⁽¹⁾ در ذیل عبدالله شهید نوشته که: او یکی از ائمه زیدیه است و این مخالف است با آن چه در کتاب ملل و نحل⁽²⁾ از مذهب زیدیه روایت شده که؛ بنای مذهب آن ها این است که امام عصر از بنی الفاطمه کسی است که با علم و فضل باشد و خروج به سیف کند و سب شیخین که عمر و ابوبکر باشد نماید چنان که زید نکرد و گفت: و هما وزیرا جدی. و فیروزآبادی در قاموس⁽³⁾ «و کانا وزیر جدی» نوشته و فرقه دیگر از زیدیه هستند که سب شیخین را جایز می دانند.

و عبدالله شهید بعد از شهادت حسین صاحب فخ خروج به سیف نکرد، پس از ائمه زیدیه محسوب نیست و بعد از واقعه فخ، در مدینه طیبه توطن جسته؛ چون هارون الرشید مولع بود در سؤال از احوال اولاد علی بن ابی طالب علیه السلام؛ به خصوص از بزرگان و صاحب همت و نبالت⁽⁴⁾ آن ها، وقتی از فضل بن یحیی برمکی، ازین سلسله جلیله سؤال کرد که؛ آیا در خراسان از آل علی بن ابی طالب علیه السلام شخص بزرگی هست؟

فضل گفت: زیاد تجسس و تفحص کردم کسی را نیافتم ولی شنیدم در یک موضع از مدینه، عبدالله بن حسن افطس نشسته، مردم پیش او می آیند، و بیش از این چیزی نگفت.

پس از آن هارون شخصی به مدینه مأمور ساخته تا عبدالله را حاضر کردند، چون حاضر شد هارون گفت: ای عبدالله تا چند در مدینه مردم را به گرد خود جمع نموده و به مذهب زیدیه دعوت می کنی؟

ص: 30

1- عمدة الطالب، ص 348.

2- . ملل و نحل، ج 1، ص 137.

3- . القاموس المحيط، ج 1، ص 830.

4- . نبالت: صاحب نجابت بودن فرهنگ معین، ج 4، ص 4662.

عبدالله گفت: ای خلیفه سوگند می دهم تو را به حضرت ربّ العزّة، دست خود را به خون من آلوده مکن. من از طایفه زیدیّه نیستم و با آن ها الفتی ندارم و در مدینه انزوا و عزلت گزیده بودم، گاهی پیاده در صحرا با باز صید می کردم.

هارون گفت: می دانم در قول خود صادقی ولیکن باید تو را در خانه حبس کنم و کسی بر تو بگمارم که احدی را ملاقات نکنی و شغل تو کبوتربازی باشد. عبدالله گفت: ای خلیفه از تنهایی و این حبس البته اغتشاش در حواس و دماغ من پیدا خواهد شد.

هارون اعتنایی نکرد حکم به حبس وی نمود مدّتی در محبس خیال می کرد که کسی را راضی نماید، نوشته او را به هارون برساند، احدی تمکین نداشت، تا آن که یکی از ندمای هارون به این مطلب راضی شده، مراسله او را به هارون رسانید، بعد از ملاحظه، نوشته را به سوی جعفر بن یحیی بر مکی انداخته، - تمام نوشته فحش و شتم به هارون بود - گفت: دلش از محبس و تنهایی به تنگ آمده، می خواهد او را به قتل رسانم ولی به این کار اقدام نمی کنم او را به همین ذلّت باقی خواهم گذاشت. به جعفر گفت: او را به تو سپردم که در محبس و معاش وی توسعه دهی.

در عمدة الطالب فی نسب آل ابی طالب (1) مذکور است که هارون در وقتی که عبدالله را به جعفر می سپرد گفت: اللهم اکفنیه علی ید ولیّ من اولیائی و اولیائک. یعنی خدایا کفایت کن امر عبدالله را به دست دوستی از دوستان [من] و دوستان خودت.

پس جعفر او را در منزل خود محبوس نمود. در روز عید نوروز و به قولی در عید مهرجان به دست خود، گردن آن سیّد جلیل القدر را زده و سرش را در میان ظرفی گذارده سرپوش بر روی آن نهاده با سایر هدایا برای هارون فرستاد.

چون فرستاده هدایای جعفر را رسانید هارون بی خبر از واقعه نزدیک هدایا آمد،

ص: 31

چون سرپوش را برداشت سر بریده عبدالله را مشاهده کرد، مشمز گشته روی درهم کشید. در آن حین جعفر داخل شد، به او گفت: چرا چنین کردی؟ گفت: به جهت آن سوء ادبی که در نوشته خود نسبت به امیرالمؤمنین کرده بود. گفت: سوء ادب تو شنیع تر از حرکت او است. جعفر چون هارون را متغیر دید، گفت: چرا غضبناک شدید باید سرور و فرج برای خلیفه حاصل شود از قتل دشمن شما و دشمن اجدادت؟! هارون امر نمود سر عبدالله را غسل داده با جسدش ملحق ساخته.

بنابر روایت صاحب لباب الانساب(1) هارون خود بر وی نماز کرده و در بغداد در موضعی که مشهور به سوق الطعام است، دفن نمودند.

گویند، چون مزاج هارون از برامکه منحرف شد، مسرور کبیر را به قتل جعفر بن یحیی مأمور کرد، گفت: اگر جعفر سبب قتل خود را سؤال نماید بگو به جهت قتل ابن عمّش عبدالله است که بدون اذن خلیفه او را به قتل آوردی. چون مسرور کبیر به قتل جعفر اقدام کرد، جعفر سؤال نمود که چرا امیرالمؤمنین خون مرا حلال دانسته؟! مسرور گفت: به ازای قتل پسر عمّش عبدالله که بی اجازه امیرالمؤمنین او را به قتل رسانیدی.

محمد بن عبدالله شهید بن حسن افضس بن علی بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام

مکتبی به ابی جعفر؛ در مقاتل الطالبیین(2) از ابوالفرج روایت است که مادرش زینب بنت موسی بن عمر بن علی بن حسین علیهما السلام است و محمد در نزد معتصم در ایام ولایت عهد تقرّب تمام داشت، چنان که معتصم در نزد مأمون توسّل نمود؛ مأمون فرمان ایالت یکی از ولایات را به وی داد.

ص: 32

1- لباب الأنساب، ج 1، ص 413.

2- . مقاتل الطالبیین، ص 381.

ابراهیم بن ابی محمد یزیدی روایت کرده که؛ وقتی در نزد معتصم حاضر بودم عمودی از آهن در نهایت ثقل و سنگینی در دست داشت، هشت مرتبه او را انداخته و گرفت، پس عمود را به جانب علی بن عباس انداخته او نیز مانند معتصم هشت مرتبه عمود را انداخته و گرفت، پس علی رو به جانب محمد کرده گفت: یا اباجعفر آیا شما بنی فاطمه را از این گونه هنر بهره و نصیبی هست.

محمد گفت: روی سخن شما با من است عمود را به من ده تا معلوم نمایم. پس گرفته جولان داد شانزده مرتبه انداخته و گرفت. معتصم از شدت تغییر گونه اش برافروخته شد و عداوت شدیدی از محمد در دل گرفت، گفت: چرا به محلّ مأموریت خود نمی روی؟ البتّه اینک روان شو. پس گفت چون ترا دوست می دارم شربت لذیذ برایت ارسال خواهم داشت آن را بنوش. پس شربتی مسموم برای او فرستاد. محمد بنابر حسن ظنی که در حقّ معتصم داشته نوشیده به رحمت ایزدی پیوست.

عبّاس بن محمد بن عبدالله شهیدین حسن افطس بن علی بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام
مادرش امّ ولد بوده بیش از این احوالش معلوم نشد.

عبدالله ایض بن عبّاس بن محمد بن عبدالله شهیدین حسن افطس بن علی بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام

چون پدرش عبّاس نام داشت از این است که در السنه و افواه عوام معروف است که از اولاد عبّاس بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است که در یوم الطّف شهید شد و این اشتباه بزرگی است.

در بعضی کتب اهل سنت ضبط است بزرگانی که در ری مدفون هستند؛ عبدالعظیم بن عبدالله حسنی است و عبدالله ایض و کسائی قاری و جوان مرد

قصاب؛ و بیشتر از نسابه این مرقد مطهر را که نزدیک به مزار کثیر الانوار حضرت عبدالعظیم است، نسبت به او داده اند.

ولی بخاری که یکی از علمای نسابه است (1) می گوید: مزاری که در ری زیارتگاه است، قبر ابوعبدالله حسین بن عبدالله ایض است که در سال سیصد و نوزده به رحمت ایزدی پیوست و در ری مدفون شد عالم و فاضل و شاعر بود.

و در این که عبدالله ایض یا پسر یا پسرزاده او فاضل و شاعر بوده اند در میان علمای انساب اختلاف است.

ابوالحسن عمری (2) در ذکر احوال بنی الشهید می گوید: آن که شاعر و فاضل بوده عبدالله بن حسین بن عبدالله ایض است و عبدالله ایض بلید بوده و در این که آیا عقبی از او مانده اختلاف است؛ از عبارت عمدة الطالب (3) برمی آید که عقبی از وی بوده است.

و این که عبدالله را عبدالله ایض می گفتند، از این است که روی وی بنهایت سفید بود و از این جهت اولاد و نسل او را بنوالایض می نامند.

و عمارت و ابنیه آن روضه مطهره از سلاطین صفویّه - انار الله برهانهم - است، سپس آن آبادی، همی روی به خرابی آورده و آن آثار به اندراس روی نهاد؛ تا آن که در ابتدای این دولت روزافزون، رجال دولت و امنای سلطنت، گنبد منور و صحن مقدّس را کاشی کاری نموده و به مرمت کاری و تشیید مبانی و بنای سور آن چندان همت گماشتند که اینک یکی از متنزّهات معدود است.

تمّ بالخیر و السّعادة فی شهر محرم 1296.

ص: 34

1- سر الأنساب؛ سر السلسلة العلویه، ص 76 - 77.

2- . المجدی، ص 220.

3- . عمدة الطالب، ص 349.

عكس

ص: 36

(2) شرح حال امام زاده حمزه علیه السلام (1)

شرح حال امام زاده حمزه بن موسی الکاظم علیه السلام مکتبی به ابوالقاسم مادرش امّ ولد. وی را دو برادر امّی است؛ یکی احمد و دیگری محمّد، و از پدر بزرگوار خود امام موسی الکاظم علیه السلام روایت کند؛ او را یازده فرزند بوده سه ذکور و هشت اناث، اولاد ذکورش:

اول: علی بن حمزه که در شیراز خارج درب اصطخر مدفون است و مشهدش معروف و زیارتگاه عموم مردم است.

دوم: حمزه بن حمزه، مادرش امّ ولد بوده و به جانب خراسان مسافرت نمود و در آن بلد، به علوّ مرتبت اشتهاار یافت. از وی چند اولاد باقی مانده که بعضی از ایشان در بلخ سکّنی داشته اند، که از جمله ایشان است: سیّد علی بن حمزه بن حمزه بن علی بن حمزه بن علی بن حمزه بن حمزه بن موسی الکاظم علیه السلام.

سوم: قاسم بن حمزه بن موسی الکاظم علیه السلام، مادرش امّ ولد و خود به اعرابی معروف است و نسل حمزه از او انتشار یافت و اولادش محمّد و علی و حسن و به عقیدت بعضی احمد نیز بوده.

و از اولاد محمّد بن قاسم بن حمزه جمعی در رومقان و بعضی در ری و طبرستان

ص: 37

1- . ر.ك: تحفة الزائر، ص 241؛ جنة النعیم، ص 487؛ منتخب التواریخ، ص 469؛ رجال النجاشی، ص 173؛ امامزادگان ری، ج 1، ص 333 - 375.

و دیلمان بوده اند؛ و از جمله ایشان است: ابی جعفر محمد بن موسی بن محمد بن قاسم بن حمزه، که در خدمت ملوک بنی سامان به سر می برد و با کُتّاب و وزرای این سلسله معاشرت می نمود.

و نیز از احفاد محمد است: احمد بن زید دنهشاد بن جعفر بن عباس بن محمد بن قاسم بن حمزه.

عمری نسابه گوید⁽¹⁾: احمد در بغداد اقامت داشته و اولادی چند از او در دارالسلام باقی مانده که از جمله ایشان محمد است و او را ابوزنجار خوانند و اولاد ابوزنجار را بنوسیه می گفتند و از جمله بنوسیه، ابوالقاسم حمزه بن حسین، که حسین، مکنّی به ابوزینه است.

و از اولاد حمزه قومی به دامغان و بست و هرات رفته اند و از ایشان در طوس نقیبی بوده مکنّی به ابوجعفر و اسم او محمد بن موسی بن احمد بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی الکاظم علیه السلام است.

تنبيه:

چون درین ایام فرخنده فرجام، از پرتو عنایت شاهنشاه جم خدم - خلد الله ملكه و سلطنته - اقسام علوم و انواع فنون و اصناف هنر - مانند این ایام دولت - روزافزون بر ازدیاد و ترقی است و ارباب خیرت و صاحبان بصیرت، بسیار، به موجب من صنف فقد استهدف اگر دقیقه ای از دقایق و نکته ای از نکات فروگذار می شد و محل ایراد نکته سنجان دقیقه یاب و خورده بینان علم انساب خواهم بود، لهذا از بسط کلام و شرح بیان ناگزیرم.

ص: 38

امام زاده حمزه علیه السلام که مرقد منورش در جنب روضه متبرکه حضرت عبدالعظیم - علیه آلاف التحية و التکریم - واقع است، در این که وی از اولاد حضرت امام همام موسی بن جعفر علیه الصلوة و السلام است، احدی از نسّابین را شبهه نیست، ولی اختلاف در این است که رشته نسب وی بلاواسطه به آن حضرت اتصال یابد و یا به يك واسطه یا دو واسطه به آن حضرت می رسد؟!

و عبارت زیارتنامه حضرت عبدالعظیم نیز مجمل است و رافع اشکال و مانع ایراد نیست چه عبارت زیارت آن حضرت این است: یا نور المشرق المصنیء الانور و یا زائر قبر خیر رجل من وُلد موسی بن جعفر. چه ولد بر اولاد بلافاصله و مع الفاصله هر دو اطلاق می شود.

و از این که در احوال حضرت عبدالعظیم ذکر شد که، علمای انساب، در کتب خود ذکر نموده اند که آن حضرت زیارت می کرد قبر شریف یکی از اولاد امام موسی کاظم علیه السلام و نسب شریف آن حضرت را تعیین نکرده اند؛ معلوم می شود که این اشتباه برای ایشان نیز بوده و الاً بایستی تصریح نمایند که وی پسر بلاواسطه امام موسی کاظم علیه السلام است. و مبنای اشتباه و منشأ اختلاف، آن است که اولاد آن حضرت بنابر روایت بیشتر از علمای انساب شصت نفرند، سی و هفت دختر و بیست و سه پسر، غیر از اینهم روایات بسیار است.

و اسامی اولاد ذکور آن حضرت از این قرار است: حضرت علیّ امام رضا علیه الصّلوٰة و السّلام، سلیمان، عبدالرحمن، فضل، احمد، عقیل، قاسم، داود، حسین، ابراهیم، یحیی، اکبر، هارون، زیدالنّار، ابراهیم اصغر، اسماعیل، حسن، محمّد، اسحاق، حمزة، عبدالله، عبّاس، عبیدالله، جعفر.

و معلوم شد که آن حضرت، حمزه نام، جز یک پسر نداشت.

و اسکندربیک منشی در جلد اوّل عالم آرا (1)، نسب سلاطین صفویه - انار الله برهانهم - را بدین گونه ذکر می کند: شاه اسماعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن سلطان ابراهیم بن الشهیر به شیخ شاه سلطان خواجه علیّ بن سلطان صدرالدین موسی بن شیخ صفی الدین اسحاق بن امین الدین جبرئیل بن صالح بن قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمّد الحافظ بن عوض الخواصّ بن فیروزشاه بن محمّد شرف بن محمّد بن حسن بن محمّد بن ابراهیم بن جعفر بن محمّد بن اسماعیل بن محمّد بن احمد الاعرابی ابن ابی محمّد القاسم بن ابوالقاسم حمزة بن الامام الهمام ابی ابراهیم موسی کاظم علیه السلام.

و در طیّ شرح احوال اجداد شاه اسماعیل می گوید که: وی به اتفاق جمهور علمای انساب، از اولاد نامدار حضرت امام موسی کاظم علیه السلام است و نسب همایون او به امام زاده عالی مقام ابوالقاسم حمزة بن موسی که به قول اصح در سُوسفید تُرشیز مدفون و مرقد شریفش مطاف مردم آن ولایت است منتهی می گردد.

و چون درویش توکل بن اسماعیل مشهور به ابن نزار، در زمان حیات حضرت شیخ صدرالدین موسی کتابی در اوصاف اجداد عالی نژاد آن حضرت، که مبین حالات و کرامات مشایخ و مقامات علیّه اولیاء است تألیف، به صفوة الصّفا موسوم ساخته، از ذکر فیروزشاه زرین کلاه افتتاح نموده، راقم حروف نیز، سالک آن طریق گشته. (2)

ص: 40

1- . عالم آرای عباسی، ج 1، ص 13.

2- عالم آرای عباسی، ج 1، ص 17.

بالجمله سلاطین صفویّه در سوسفید ترشیز در مقبره ابوالقاسم حمزه بقعه عالیّه بنا نهاده و موقوفات زیاد قرار داده بودند که اکنون آن آثار باقی است.

اگر قول اسکندریبگ منشی و ادّعی صفویّه را قبول کنیم؛ فرزند بلاواسطه امام موسی کاظم در سوسفید ترشیز است و این امام زاده حمزه ی مدفون در ری، فرزند مع الواسطه خواهد بود، چه اولاد آن حضرت سوی حمزه بن موسی الکاظم، حمزه بن حمزه؛ و حمزه بن حمزه بن حمزه نیز هست.

چنان که شهاب الدّین حسنی در کتاب عمدة الطالب فی نسب آل ابی طالب (1) ذکر نموده، ولی حاجی میرزا محمد اخباری در رجال (2) خود گوید که؛ حمزه بن موسی الکاظم الهاشمی در ری مدفون و مرقدش زیارتگاه مسلمین است و هم مصنّف کتاب مشجرات گوید که؛ حمزه مدفون در ری، حمزه بن موسی است و عبارت عمدة الطالب را می توان تأویل کرد به این که گفته «حمزه بن حمزه به خراسان رفت»؛ ممکن است حمزه مدفون در سوسفید ترشیز حمزه بن حمزه باشد، ولی سلسله احفاد شهاب الدین ورشته اولاد حمزه بن موسی را بدان نهج بیان نموده که با عبارت اسکندرنامه بیک منشی در اوّل عالم آرا مطابق و موافق است و این خود مقوی قول اسکندریبگ است.

«قد فرغ من تسوید هذا النسخة الشریفة فی یوم الاربعاء احدی و عشرون من شهر محرم الحرام سنة 1296 اقلّ الکتاب مسیح کمره ای».

ص: 41

1- عمدة الطالب، ص 228.

2- . برای اطلاع در این ارتباط و اختلافات و اقوال موجود رجوع کنید به کتاب امام زادگان ری تألیف محمد مهدی فقیه بحر العلوم، جلد اول، صفحات 333 تا 357؛ و امامزادگان و زیارتگاه های شهر ری، تألیف محمد قنبری، چاپ کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام .

عكس

ص: 43

عكس

ص: 44

در شرح احوال حضرت امام زاده طاهر و حسب و نسب آن بزرگوار است.

شیخ ابونصر سهل بن عبدالله بخاری که از محققین نسابین است در کتاب سرّ الانساب (2) گوید: طاهر از واردین شهر ری است و او را پسری بود که مطهر نام داشت مادر مطهر زینب جعفریه از نژاد پاک زینب بنت علی بن ابی طالب رضی الله عنه و به دوازده واسطه به آن حضرت می رسد بدین ترتیب: زینب بنت ابی عمّاد ابن حمزة ابن الحسن ابن حمزة ابن الحسين ابن محمّد ابن حمزة ابن الحسين ابن محمّد ابن حمزة ابن الحسن الصدري ابن محمّد بن حمزة ابن اسحاق الاشرف ابن علی الزینبی و علی زینبی برادر اسحاق عریضی است و آن دو پسران عبدالله جعفرند که یکی از اجواد اربعه بنی هاشم؛ و اجواد اربعه: حسن بن علی و حسین بن علی و عبدالله ابن العباس و عبدالله بن جعفر باشند و هر چهار قبل از بلوغ با رسول خدای بیعت کردند و در جمیع مسلمانان احدی به جز ایشان به این سعادت فایض نگشت.

اسحاق بن عبدالله را عریضی برای آن می گفتند که به وادی عریض منسوب است، و آن نام موضعی است نزدیک مدینه رسول. بعضی گویند تربت بنت علی بن ابی طالب در آن جا است که از املاک جعفر طیار بوده و مراد از وادی عریض که در کتب مغازی مذکور می شود همین موضع است.

ص: 45

1- رجوع کنید به: تهذیب الأنساب، ص 196؛ منتقلة الطالبیه، ص 163؛ جنة النعیم، ص 495؛ الفخری، ص 45؛ ری باستان، ج 1، ص 397.

2- . سرّ الأنساب؛ سر السلسلة العلویه، ص 61 - 62.

برادر اسحاق عریضی را علی زینبی از آن نامند که مادر وی زینب بنت صدیقه کبری است.

جلال الدین عبدالرحمن سیوطی را رساله ای است موسوم به زینبیه⁽¹⁾ که ترجمه اولاد و احفاد و اسباط آن حضرت نوشته، در آن رساله گفته: هر جا که در کتب انساب زینب و زینبیون گفته شود؛ مراد زینب بنت علی ابن ابی طالب علیه السلام است. جمیع اعقاب عبدالله جعفر به این دو پسر پیوسته شود و از غیر ایشان عبدالله را نسلی نیست.

پسر علی زینبی را اسحاق اشرف گفتندی تا از عمّ خود اسحاق اطرف ممتاز گردد؛ چنان که عمر بن علی بن الحسین را اشرف و عم پدرش عمر بن علی بن ابی طالب را اطرف نامیدند برای امتیاز.

و سرّ اختصاص اسحاق بن علی بن عبدالله و عمر بن علی بن الحسین به اشرف و اختصاص اسحاق بن عبدالله بن جعفر و عمر بن علی ابن ابی طالب به اطرف آن است که آن اسحاق و عمر افتخار پدر بزرگوار است با شرافت صدیقه طاهره فراهم داشتند ولی این اسحاق و عمر را بر مباهات نسب بر پدر مزیدی نبود که مادر هر دو ام ولد است؛ فلا جرم آن دو بزرگوار که دو جهت افتخار جمع داشتند اشرف خوانند و این دو را که از طرف واحد مباهات بود اطرف نامیدند.

حسن بن محمد را که در سلسله اجداد زینب زن طاهر بن محمد گذشت.

صدری از بهر آن گویند که به صدر منسوب است و آن موضعی است نزدیک مدینه طیبه. صدریون از آل زینب نسل حسن صدری باشند. جمعی از ایشان در مدینه رسول بودند و گروهی در شهر ری چنان نمایند زینب مادر مطهر ابن طاهر از آن گروه است.

ص: 46

پدر آن حضرت ابوطاهر کنیت داشت لقب او مبرقع است. مبرقع کسی را گویند که روی خویش با برقع پوشد، و در کتب انساب چند کس از بنی هاشم را بدین لقب نام برند همانا این جماعت بر چهره خود نقاب می آویخته اند و از این روی مبرقع لقب یافته اند.

محمد بن الحسن بن الحسين بن عیسی

نخستین ابنای طاهر بن محمد کنیتش ابو عبدالله است و از شریفی بزرگوار بود و پسران نام بردار داشت، که همگی منازل بلند یافتند و مناصب ارجمند گرفتند. یکی حسن بن محمد است که ابومحمد کنیه داشت و در شهر دمشق که دارالملک ارض شام است بر مسند قضاوت قرار گرفت و در آن بلد به قطع خصومات و فیصل امور حکم راند.

ابوالغنائم⁽¹⁾ عبدالله نام دارد و در علم انساب مبسوطی نوشته و دیگر احمد بن محمد است که ابوهاشم کنیت داشت و در شهر موصل منصب نقابت یافت و بر اشراف و سادات آن سرزمین ریاست یافت و دیگر زید بن محمد است که ابوالقاسم کنیه داشت. فاضل اسکندریه بود و در آن شهر که از امهات بلاد مصر است به حکومت شرعیّه استقلال یافت و دیگر ابوطاهر محمد مبرقع پدر طاهر بن محمد است که اشارت رفت.

الحسن بن الحسين بن عیسی بن یحیی

جدّ دوم طاهر بن محمد در میان بنی زید صالح لقب داشت و از وفور تقوی و کثرت

ص: 47

1- ابوالغنائم نسابه که از افاضل علماء زیدیّه بود، پسر اوست.

صلاحی که مایه امتیاز وی بود در زمان خود بدین لقب گرامی اشتهاار یافت. علماء انساب از نسل وی جز ابو عبدالله محمد کسی را نام نبرده اند.

الحسین بن عیسی بن یحیی بن الحسین

جدّ سیّم طاهر بن محمد به لقب احوّل مشهور است، و عرب آن کس را احوّل گوید که در چشم های او پیچیدگی و انحراف به او شعاع ثقبّین با هم مطابق نیاید. و در میان بنی هاشم چند کس به این لقب مذکورند از آن جمله؛ عبّاس بن جعفر اعرج بود که شعبه احوّلین از اولاد او باشند و دیگر عبدالله بن محمد بن عقیل از نسل عقیل ابن ابی طالب رضی الله عنه.

عیسی بن یحیی بن الحسین بن زید

جدّ چهارم طاهر بن محمد اعقاب وافر دارد. مادرش امّ ولد بود و او از شش پسر اسباط و احفاد نهاد مابین مقل و مکثر؛ یعنی از آن پسران بعضی اعقاب اندک آورد و بعضی بسیار. ابونصر بخاری گوید: (1) علماء نسابه و غیرهم را بسیار در تعداد فرزندان عیسی اشتباه می افتد و آن گروه را به عیسی بن زید نسبت می دهند و سرّ این اشتباه آن است که هر دو عیسی از اولاد امجاد حضرت سجّادند ولی این عیسی به يك واسطه که زید شهید است به علی بن الحسین بن علی علیهم السلام پیوندد و آن عیسی که جد چهارم طاهر بن محمد است به سه واسطه به آن حضرت رسد.

بدان ترتیب که در عنوان نسب گذشت و آن شش پسر یکی احمد بن عیسی است و او ابوالعباس کنیه داشت نسب چند شعبه سادات به او می رسد مانند بنوالفلق و بنوعرقاله و بنوالابرد؛ که جماعتی کثیر از ایشان در شهر حلّه اند و بنوناصر که در عکبرا بودند.

ص: 48

صاحب عمدة الطالب(1) گوید: ابوزید عیسی بن محمد از فرزندان احمد بن عیسی است و او دانشوری بزرگ از علمای زیدیه بود و در فن فقه و علم کلام بسی مهارت داشت. در سال سیصد و بیست و شش در دمی بمرد.

ابونصر بخاری(2) گوید: او را عقبی نامند وارث وی به برادرزاده اش رسید.

و دیگر از پسران عیسی، محمد بن عیسی است او را در کتاب انساب محمد اعلم نامند. محمد اعلم را پسری بود که او را حسین ازهر گفتندی. حسین ازهر را دو پسر است که هر دو از معارف رجال بنی هاشمند؛ یکی ابوالقاسم علی المنجم که به ابن ازهر مشهور است، در فن تعجیم نهایت حذاقت داشت. دیگر حمزة بن معدل که پدر ابو محمد حسن نقیب اهواز است. سبط وی ابوالبرکات علی بن محمد حسن ابن حمزة المعدل نیز در اهواز نقابت یافت و حفید او ابی منصور هبه الله ابن ابی البرکات ابن حسن حمزه نیز منصب نقابت اشراف گرفت.

و دیگر از پسران عیسی، یحیی ابن عیسی است. نسل او از دو پسر ماند؛ عیسی و طاهر؛ اعقاب عیسی از احمد بن عیسی بن یحیی بن عیسی ماند و طاهر بن عیسی پدر علی بن طاهر است که به ابن مریم اشتهاار دارد و سلسله بنی مریم به وی منسوب اند. از آن سلسله است ابوالحسین که زید یا یحیی نام داشت علی الاختلاف اهل کوفه ابوالحسین را صدق الکلب می گفتند.

و دیگر از پسران عیسی، زید بن عیسی است که ابوالطیب کنیه داشت اعقابش اندک باشند و در عمدة الطالب(3) تیموری در تعداد اولاد عیسی از این پسر غفلت رفته.

و دیگر از پسران عیسی، علی بن عیسی است ابوالحسن کنیت داشت. نسل بسیار و اعقاب بی شمار دارد. جدّ چندین سلسله عظیم از آل ابی طالب است. از آن جمله اند: بنوالخطیب که در بغداد در مقابر قریش بودند و نسب این جماعت از محمد خطیب

ص: 49

1- . عمدة الطالب، ص 264 به بعد.

2- سرّ الأنساب؛ سر السلسلة العلویة، ص 62.

3- عمدة الطالب، ص 264 به بعد.

ابن ابی طالب عبیدالله بن ابی طالب عبیدالله بن علی بن عیسی پیوند یابد. جدّ ایشان عبیدالله قتیل الطّواحین گویند؛ و دیگر بنوهیفاء و بنوعیسی و بنوطرفان و بنوالمقری که جمیعا از دوده عیسی که بنی اعمام طاهر بن محمد است.

و دیگر از پسران عیسی، حسین احوّل که جدّ سیّم طاهر بن محمد است که مذکور گشت.

یحیی بن الحسین بن زید بن علی علیه السلام

جدّ پنجم آن حضرت از اصحاب جناب موسی بن جعفر علیهما السلام است. علماء رجال گویند یحیی بن حسین بن زید از واقفیه است و پس از حضرت کاظم به امامت دیگر از ائمّه طاهرین معتقد نبود و او را قائم آل محمد و خاتم اوصیاء رسول صلی الله علیه و آله پنداشت. (1) او را در حکایات موتّم الاشبال تفصیلی است که در ذیل اخبار عیسی به شرح آید. مادرش خدیجه دختر عمر اشرف ابن الامام علی بن الحسین بود و یحیی از فرزندان حسین ذی الذمعه که مذکور آیند؛ با عبدالله بن الحسین و قاسم بن الحسین برادر اعیانی است.

و یحیی خود از هفت پسر فرزندان گذارد از جمله؛ قاسم بن یحیی است نسلی دارد از اولاد وی یکی ابوجعفر نسّابه است که او را فرعل گویند نامی مشهور و کتابی مأثور دارد. به دو واسطه قاسم پیوسته گردد به ابن سیاق ابوجعفر محمد بن عیسی بن محمد بن القاسم بن یحیی.

عبدالرحیم پوری مترجم قاموس در منتهی الارب (2) گوید: فرعل، کفنفذ: بچه کفتار، فرعله مؤنث، فراعل و فرعله جمع.

صاحب لباب الانساب (3) در جلد اول القاب گوید: لا يعرف له عقب، یعنی از فرعل نسلی معروف نیست.

ص: 50

1- . طرائف المقال، ج 1، ص 269؛ معجم رجال الحديث، ج 20، ص 44.

2- منتهی الارب.

3- لباب الأنساب، ج 1، ص 287.

و دیگر از پسران یحیی، محمد بن یحیی است که او را محمد اقساسی گویند. فرزندان محمد اقساسی همه از عظمای اشراف و کبرای سادات بودند. از سه پسر نسل گذاشت؛ احمد موضح، علی زاهد، محمد اقساسی؛ اولاد احمد موضح کمند.

سید رضی الدین نسابه گفته؛ در سال ششصد و هفتاد هجری قومی از ملك عجم وارد مشهد شریف شدند مدعی بودند که ایشان به واسطه علی بن محمد با محمد اقساسی پیوند یابند و این دعوی، نزدیک مدققین علم انساب باطل است؛ چه نسل محمد اقساسی از علی بن محمد منقرض شد و از وی پس جمیع آن گروه در نسب خویش کاذب و مبطلند.

و اما علی زاهد بن محمد اقساسی از دو پسر فرزند ارجمند گذارد: یکی ابوالطیب احمد بن علی زاهد که سلسله بنی قره العین که در ملك واسط سکنی دارند اولاد او باشند؛ و این طایفه را بنی قره العین از بهر آن گویند که جدّه ایشان مادر ابوالطیب احمد قره العین نام داشت و او جاریه رومیّه بود.

و دیگر ابوجعفر محمد بن علی زاهد که از دو پسر نسل گذارد احمد بن محمد که به لقب صعوه مشهور است سادات بنی صعوه به او منسوبند و ابوالقاسم حسن ادیب و او پدر ابوالحسن محمد معروف به کمال الشرف است که شریف علم الهدی به عهدی که به منصب نقابت نقبا و امارت حاج استقلال یافت نقابت کوفه و امارت حاج به وی ارزانی داشت و او چند سال با مردم آفاق حج گذارد نقابت و جلالت در دودمان او باقی ماند.

اما محمد اقساسی جدّ بنی جواذب و بنی زیرح است. چون محمد پیش از آن که ولادت یابد پدر او محمد اقساسی درگذشت، لهذا نام پدر بر وی گذاردند و هم به لقب پدر شهرت یافت.

و دیگر از پسران یحیی، حسین زاهد بود و او را نسلی است اندک از آن جمله است. محمد بن یحیی بن ابی طالب حمزة النقیب ابن محمد بن حسین الزاهد.

و دیگر از پسران یحیی، حمزة بن یحیی است که خاندان بنوالامیر و بنوالمهذب از احفاد او باشند.

ابوجعفر محمد اسود که از مشاهیر شعرای طالبیین است به دو واسطه به او پیوند یابد و محمد الاسود الشاعر ابن الحسین بن علی بن حمزه برادر محمد اسود که به لقب دانقین اشتهار دارد جدّ بنوالامیر است.

پسر علی دانقین احمد که او را در کتب انساب احمد زینب نویسند و جدّ دوم ابوعلی ابراهیم است که در شهر حمص به شغل قضاوت اشتغال داشت.

دیگر از پسران یحیی بن حسین، حسین بن یحیی است که حسین زاهد اشتهار دارد و جدّ او سادات بنی ضنك باشند. فرزندان وی در میانه طالبیین اندکند از آن جمله: ابوالمکارم محمد بن یحیی بن النقیب ابی طالب حمزة بن محمد بن حسین الزاهد ابن یحیی بن ذی الذمعة بن زید الشهید ابن علی السجّاد بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم و او از افاضل اولاد یحیی بن حسین است.

گویند این سلسله از ابی المکارم محمد، الی امیرالمؤمنین علیه السلام که یازده بزرگوار باشند همگان حافظ قرآن بودند و این فضیلتی است شگفت. بعضی بر این منقبت مزید آورده اند و گفته اند: از این سلسله از ابی المکارم محمد الی ابی الحسن علی علیه السلام هر پسری تلقین از پدر خویش یافت و علم کتاب از او آموخت؛ ولی بعضی این سخن را بعید دانند و گویند این کلام در هر يك از این ابناء کرام و آباء عظام صحیح باشد، در حسین ذی الذمعة استوار نخواهد بود؛ چه او بدان سان که اشارت خواهد شد به گاه شهادت پدرش زید هفت سال بیش نداشت و تا هفت سال تلقین کتاب مجید از پدر خود یافته و حفظ فرموده باشد؟! بیرون از عادت بشر خواهد بود! و دیگر از پسران یحیی، یحیی بن یحیی است. از اولاد و اعقاب او از خیر شمار برکنارست از نه پسر نسل گذاشت؛ جعفر بن یحیی، قاسم بن یحیی، ابراهیم بن یحیی، موسی بن یحیی، حسن بن یحیی، که سادات عسکر و اشراف ششتر و موصول شوند.

ظاهر بن یحیی، که سادات بنی کاس و بنی احمد و بنی فلیسیه از صلب او باشند.

عباس بن یحیی، که پدر ابراهیم و محمد بود که در سنه سیصد و بیست و سه از لیالی جمعات شبی با هم به زیارت مشهد امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیرون آمدند و هر دو را قرامطه اسیر گرفتند و به [مجر\(1\)](#) بردند محمد پس از چندی خلاصی یافت ولی از ابراهیم خبری نشد.

و حسین بن یحیی که نقبای بصره اولاد او باشند.

علی بن یحیی که به لقب کیسلله مشهور است. ذریه بسیار از وی به روی زمین ماند و اولادش چند بطن و چندی [فخذ\(2\)](#) شدند به تعداد بعضی از معارف بطون و افخاز وی اکتفا شود از آن جمله است؛ بنوالهیجا و بنوالشوکیه و بنوالمطروف و بنوعدنان و بنوالفتوح و بنوالسدره و بنوحمید.

و دیگر از پسران یحیی، عمر بن یحیی است. مشایخ فن انساب گویند: هو اکثر اخوته عقبا، یعنی او از شش برادر دیگر در عقب و نسل فزون تر است.

از سه پسر اولاد و احفاد او نهاد. یکی یحیی بن عمر بود که از ائمه زیدیه است در سال دویست و پنجاه هجری بر مستعین عباسی خروج کرد؛ در کتب مقاتل و مغازی مسطور است که یحیی بن عمر بن یحیی به واسطه ضیق معاش و کثرت دیون به سامره رفت و وصیف ترک را گفت: از بیت المال چیزی به من ده که از تنگی معیشت و فزونی دیون خلاص شوم.

وصیف او را دشنام داده یحیی خشمناک از نزد او بیرون آمد و به کوفه رفت و مردم اعراب را به خود دعوت نموده انبوهی بر وی گرد آمدند پس بیت المال کوفه را شکست و دو هزار دینار و هفتاد هزار درهم که موجود بود برگرفت و به لشکر قسمت کرد؛ و از شیعه زیدیه بسیاری در ظلّ رعایت وی مجتمع شدند کار او چنان

ص: 53

1- . مجر: بالفتح ثم السكون، و هو غدیر کبیر معجم البلدان، ج 5، ص 58.

2- فخذ: بطن مرد که از نزدیک ترین عشیره او باشد فرهنگ معین، ج 2، ص 2491.

قوت گرفت که عمال خلیفه را از کوفه بیرون کرد و مردم محبوس را از بند خلاص نموده صاحب برید چاپاری به بغداد فرستاد.

محمد بن عبدالله بن ظاهر ذوالیمینین که والی عراق بود از خروج یحیی خبر داد، محمد، عبدالرحمن الخطّاب را که به لقب وجه الفلس مشهور بود، به جنگ یحیی فرستاد، در بیرون کوفه تلاقی فریقین اتفاق افتاد و جنگی عظیم در پیوست و یحیی مظفر و وجه الفلس منهزم شد.

حاکم عراق حسین بن اسماعیل بن حسین بن مصعب را به دفع یحیی مأمور کرد. مستعین خلیفه نیز فوجی از شجعان پایه شیر به مدد آن گروه روانه داشت.

چون آن دو لشکر با هم پیوسته شدند کوفه را از اطراف محاصره کردند یحیی بیرون آمد و بر لشکر دشمن شیبخون برد. در اثنای جنگ تیری بر مقتل او رسید و درگذشت و حسین سر او را به بغداد فرستاد و از بغداد به سامره بردند.

مستعین فرمان داد تا آن سر را در جسر بغداد بیاویزند چون مثال خلیفه را امثال خواستند شیعه بغداد هجوم کرده مانع شدند پس سر یحیی در صندوقی نهاده در خزانه سلاح نگاه داشتند. گویند مردم بغداد بسی مایل یحیی بودند با آن که هیچوقت دولت خواهی طالبین از آن قوم معهود نبود. (1)

شعراى عهد در مرثیه او قصاید بسیار پرداختند. ابوالفرج اصفهانی گوید: از آل ابی طالب که در دولت بنی عباس شهادت یافتند در حق هیچ يك به قدر یحیی مرثی گفته نیامد. (2)

قاضی احمد تتوی در تاریخ الفی (3) آورده که در همین سال که یحیی در عراق سعادت شهادت یافت، در طبرستان حسن بن زید محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن الحسن السبط که او را داعی اکبر و داعی الی الحق گویند خروج کرد.

ص: 54

1- . تاریخ الطبری، ج 9، ص 271 - 266.

2- . مقاتل الطالبیین، ص 423.

3- . تاریخ الفی؛ تاریخ ایران و کشورهای همسایه در سال های 850 - 984.

ابونصر نسابه بخاری(1) گوید: از یحیی بن عمر نسلی نماند. برخی از علمای انساب که بعضی از آل ابی طالب را به یحیی نسبت می دهند بر خطا باشد.

پسر دوم عمر بن یحیی بن الحسین، محمد بن العمر است که سادات بنی فدان و اشراف بنی شیبان از نسل و نژاد او باشند.

و پسر سیم عمر بن یحیی، احمد و او به لقب محدث مشهور است. از يك پسر نسل گذاشت که حسین نسابه باشد حسین به منصب نقابت ارتقا جست و او اول نقیبی است که بر جمیع اشراف ابی طالب نقابت یافت.

در سال دویست و پنجاه و يك هجری از حجاز وارد عراق شد از دو پسر اعقاب گذارد، زید؛ که او را عم عمر گفتندی، نسلش در کوفه منقرض گشت. و ابوالحسین یحیی؛ که نقیب النقباء شد. از دو پسر نسلش بماند، یکی ابوالحسین محمد فارسی که مقام نقابت یافت، و دیگر ابوعلی پدر شریف حلبی، خود ابوعلی را نیز شریف حلبی نامند و او چندین سال به امارت حاج استقلال داشت.

از جمله در سال سیصد و سی و نه که سال رد حبرالاسود است او امیر حاج بود، سی و هفت اولاد داشت ولی از آن جمله نژاد وی از سه پسر که هر سه را محمد نام بود پیوسته گشت. یکی ابوالغنائم محمد بن العمر جدّ بنی المنکر است که در دارالسلام و غیر آن باشند و دیگر ابوطالب محمد بن العمر که نسل بسیار در حله و هند و غیرهما دارد؛ و دیگر ابوالحسن که او را شریف جلیل گویند مکتبی گزاف و ثروتی بی پایان داشت.

گویند احدی از علویین به اندازه او اموال و املاک نیافت. مزارع و ضیاع او به حدی رسید که در يك سال هفتاد و هشت هزار جریب زارعت شد. در دولت آل بویه از ارکان و اعیان عمال بود وقتی بهاءالدوله دیلمی بر وی غضب کرد، هزار هزار تومان نقد از وی به مصادره گرفت، آن گاه به حبسش فرمان داد مدت دو سال و دو ماه محبوس ماند تا نود هزار تومان

ص: 55

دیگر تسلیم کردند و خلاص یافت.

از نوادر وقایع و غرایب حکایات وی یکی آن است که؛ روزی به بغداد در دیوان ابوشجاع عضدالدوله دیلمی با وزیر اعظم عضدالدوله عبدالله نشستند بود دست خطی از عضدالدوله در خطاب وزیر بیرون آمد که فرستاده قرامطه به کوفه رسید برعهده گماشتگان حکومت فرمانی بنویس که اسباب پذیرایی و مقدمات ورود آن رسول را تهیه کنند.

وزیر دستخط عضدالدوله بخواند و به نزد شریف جلیل انداخت و گفت کس به کوفه فرست که رسوم میزبانی رسول و مایحتاج نزول و توقف وی فراهم کنند آن گاه وزیر به مهمی که قبل از صدور دستخط در میان داشت مشغول شد.

چون ساعتی بگذشت ملتفت شریف جلیل شد که همچنان نشسته است گفت: ایها الشریف! این امر نه از آن ها است که قابل مسامحت باشد از چه همی ساکت نشسته و از پی تقدیم این حکم برنخیزی؟ گفت: فرستادم و خبر دادم تهیه اسباب نیز رسید وزیر به حیرت شد و گفت تو هنوز از جایی که نشسته هنوز برنخواسته ای این سخن چگونه گویی؟! گفت: مرا در بغداد طیوری است کوفیه؛ و در کوفه طیوری است بغدادیه؛ بگفتم تا فرمان وزیر با یکی از طیور کوفیه به کوفه فرستاده جواب با یکی از طیور بغدادیه رسید که اینک به تهیه اسباب مشغول شدیم و انتظار ورود رسول می بریم. حاضران از این معنی عظیم در تعجب شدند. سادات بنی خزعل جمیعاً از نسل شریف جلیلند.

حسین بن زید بن علی بن الحسین علیهما السلام

جدّ ششم طاهر بن محمد مادرش امّ ولد است. هنگام شهادت پدرش زید کودکی هفت ساله بود. در عداد اصحاب حضرت امام ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام

منسلک شد و از پرتو حضور همایون آن جناب اقتباس علم نمود بلکه در سلک اولاد امجاد آن حضرت انتظام یافت.

چنان که علامه در خلاصه گوید کان ابو عبدالله تبّاه و ربّاه و زوّجه بنت الارقط(1) یعنی حضرت صادق علیه السلام حسین را به پسریش خویش گرفت و او را تربیت فرمود و دختر محمد الارقط ابن عبدالله الباهر بن علی بن الحسین را برای او تزویج کرد.

در کتب انساب و غیرها مسطور است که حسین از میان آل ابی طالب به کثرت بکاء امتیاز و اشهار داشت و از این جهت او را ذوالدمعه و ذوالعبره نامیده اند.(2)

از پسرش یحیی منقول است که گفت: مادرم به پدر بزرگوام حسین عرض کرد که ای فرزند رسول از چه این قدر گریان باشی؟ فرمود: هل ترکه سهمان سرورا یمنعنی من البکاء یعنی آیا آن دو خدنگ سروری بر جای گذاشت که مرا از گریه مانع شود؟! مرادش آن دو تیر بود که با یکی پدرش زید شهید و با دیگری برادرش یحیی محمد بن عبدالله - که او را در سلسله خلفاء عبّاسیه مهدی گویند - مصاهرت حسین اختیار کرد و دختر او را به حباله ازدواج خویش درآورد و حسین در اواخر عمر نابینا شد و او را در حدیث کتابی است که رواة از او نقل نموده اند.

از کسانی که در فنّ حدیث شاگرد حسین بن زید بودند ابراهیم بن سلیمان و عباس بن یعقوب است. چنان که شیخ ابو جعفر در فهرست(3) و صاحب مشترکات(4) در کتاب خود تصریح کرده اند. و از اخباری که از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده خبر نبوی است که در نص بر ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده.(5) حسین با محمد و ابراهیم در واقعه احجار زید و ملححه باخمیری همراه بود، پس از شهادت آن دو برادر مدتی در خانه حضرت امام ابو عبدالله جعفر صادق علیه السلام پنهان بود، چون در

ص: 57

1- خلاصه، ص 118.

2- معجم رجال الحدیث، ج 5، ص 239.

3- . الفهرست، ص 108.

4- . المشتركات استرآبادی.

5- . کفایة الأثر، ص 165 - 163.

جمله کسانی که منصور طلب می داشت از او ذکری نرفت از پرده غیبت بیرون آمد ولی به حکم حزم جز با خواص دوستان خویش با احدی آمیزش نمی نمود.

ابوالفرج اصفهانی از اخبار وی شرحی بین الاجمال و التفصیل در کتاب مقاتل الطالبیین مسطور داشته با آن که از موضوعات کتاب مقاتل بیرون است و خود تصنیف بر ذکر اخبار شهداء آل ابی طالب اختصاص داده و بر استطراد تبعیت ذکر او نیز اشارتی نکرده. و این از ابوالفرج بس شگفت است و من از در مؤاخذات این معنی را در ضمن تعلیقاتی که بر مقاتل الطالبیین نگاشته ام متعرض شده ام.

بالجمله حسین در سال یکصد و سی و پنج یا یکصد و چهل هجری وفات یافت و از او به جز بعضی که از اجداد طاهر بن محمد است پسران چند بر جای ماند؛ منهم: عبدالله و قاسم و علی و حسین و زید و محمد و اسحاق و حسن رضوان الله علیهم.

زید بن علی بن الحسین علیهما السلام

جدّ هفتم طاهر بن محمد امام پنجم زیدیّه است. چهار پسر داشت یحیی قتیل جورحان، حسین ذوالعبره، عیسی موتم الاشبال، محمد.

اما یحیی بن زید

ص: 58

عكس

ص: 59

عكس

ص: 60

(4) شرح حال زید بن علی بن الحسین علیهم السلام (1)

جدّ امام زاده طاهر علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الهاشمی المدنی مکّی به ابوالحسین است. ظهور کمالات نفسانی و فضایل صوری و معنوی آن جناب مستغنی از بیان است. فضل و شجاعتش مشهور و مآثر سیف و سنان او بر السنه معروف. جارالله زمخشری در کتاب ربیع الأبرار (2) در مقام وصف شجاعت و فضل وی از حسن بن کنانی این چند بیت حکایت کند:

فلما تردى بالحمایل و انثى *** يصول باطراف القنى الذّوايل

تبينت الاعداء ان سنانه *** يطيل حسين الامهات الثواكل

تبين فيه ميسم العزّ و التّقى *** و لبدا يفدى بين ايدي القوايل

یعنی: چون آن بهادر پردل حمایل شمشیر مانند ردی افکند بر کتف خویش و با سنان جان ستان به قصد جان دشمنان حمله آورد، آن قوم بد سگال (3) را معلوم افتد که نیزه جانگداز وی فریاد مادران را در مرگ فرزندان بسی بلند و دراز کند. آثار

ص: 61

1- . رجوع کنید به: مسند زید بن علی علیه السلام؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 19، ص 480 - 450؛ الإرشاد، ج 2، ص 171؛ سیر اعلام النبلاء، ج 5، ص 389؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ص 230 - 225؛ عمدة الطالب، ص 255؛ معجم رجال الحدیث، ج 8، ص 357.

2- ربیع الأبرار، ج 4، ص 197، باب 7.

3- سگال: اندیشه، فکر فرهنگ معین، ج 2، ص 1903.

ارجمندی و پرهیزگاری وی از وقتی که به دست قابلگان تربیت می یافت آشکارا بود و از عهد مهد، همی با عزت و تقوی نمایش یافت.

شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان که از اجله علمای امامیه است در کتاب ارشاد(1) در حق وی گوید: کان زید بن علی بن الحسین عین اخوته بعد ابی جعفر و افضلهم و کان عابدا ورعا فقیها سخیا شجاعا و ظهر بالسیف یامر بالمعروف و ینهی عن المنکر و یطالب بثار الحسین علیه السلام . یعنی مابین اولاد علی بن الحسین علیه السلام پس از استثناء جناب حضرت باقر علیه السلام زید به وفور فضل و کثرت فقه ممتاز بود و به عبادت و تقوی و سخاوت و شجاعت اختصاص داشت با شمشیر ظهور نمود بر حالتی که امر به معروف و نهی از منکر می کرد و خونخواهی حسین بن علی علیه السلام می نمود.

ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین(2) از ابوالجارود زیاد بن منذر روایت کند که گفت: قدمت المدینة فجعلت کلما سألت عن زید بن علی علیه السلام قیل لی ذاک حلیف القرآن ذاک استوانة المسجد من کثرة صلاته. یعنی به مدینه وارد شدم هر زمان که از احوال زید بن علی پرسش می نمودم؛ مرا می گفتند که زید ملازم و مواظب کلام الله است و از بسیاری عبادت و صلوات در مسجد تو گویی خود استوانه مسجد است.

صاحب خطط مصریه(3) آورده زید را از کثرت ممارست بر قرائت و تدبیر در معانی قرآن؛ حلیف قرآن می گفتند. از زید روایت شده که گفت: مدت سیزده سال عمر خویش را بر قرائت قرآن صرف نمودم در کلام الله آیتی که در آن رخصت بر طلب رزق مفهوم گردد، نیافتم. عاصم بن عمر بن الخطّاب پس از شهادت زید، اهل کوفه را مخاطب ساخته بگفت: لقد اصیب عندکم رجل ما کان فی زمانه مثله و لا اراه یکون بعده مثله زید بن علی لقد رأیته و هو غلام حدث و انه لیسمع الشیء من ذکر الله فغشی علیه حق یقول القائل ما هو عائد الی الدنیا.

ص: 62

1- . الإرشاد، ج 2، ص 171.

2- مقاتل الطالبیین، ص 88.

3- الخطط والآثار، ج 3.

یعنی: کسی نزد شما شهید گشت که او را در زمان خود عدیل و نظیر نبود و مرا عقیدت آن است که پس از وی نیز او را مانند و مثال نباشد. آن شخص زید بن علی است، سوگند به خدا در زمان حوادث سَنَسْ ملاقات کردم او را بر حالتی که هرگاه چیزی از ذکر خدای تعالی به گوشش می رسد در حال افتاده و مدهوش می گردید و بدان سان حالتش منقلب می شد که مردمان می گفتند زید به دنیا معاودت نخواهد نمود.

شیخ مفید در کتاب ارشاد از هشام بن هشام روایت کند که گفت از خالد بن صفوان که خود در عداد روّات از زید است سؤال کردم که زید را در چه موضع ملاقات نمودی؟ گفت: در رضانه. گفتم: چگونه یافتی او را؟ گفت: کان کما عملت بیکی من خشية الله حتی تختلط دموعه بمخاطه (1) یعنی زید را بدان صفت دانستم که خود بدان دانا باشی او را دیدم در حالتی که از خوف و خشیت خدای سبحانه چنان گریه می کرد که اشک چشم های وی با آب دماغش ممزوج می گشت.

صاحب خطط مصریه آورده که جناب صادق علیه السلام را گفتند: گروه رافضه از عمّ تو زید بن علی تبری کنند، آن حضرت فرمودند: بری الله ممّن بیراً من عمّی کان و الله اقرأنا الكتاب الله و افقهنا فی دین الله و اوصلنا للرحم و الله ما ترك فینا لدنیا و لا لآخرة مثله. (2) یعنی؛ خدای تعالی بیزار است از آن کسانی که از عمّ من تبری کنند، سوگند به خدای که عمّ من زید از تمامت ما بیشتر کلام الله را قرائت می نمود، فقه و دانش در دین خدا و مواظبتش در مراعات صله رحم از همگنان افزون بود قسم به خدای برای دنیا و آخرت در زمان ما بنی هاشم مانند او کسی یافت نشود.

ابواسحاق سبعی گوید: رأیت زید بن علی بن الحسین فلم ار فی اهله مثله و لا اعلم منه و لا افضل و کان افصحهم لسانا و اکثرهم زهدا و بیانا.

ص: 63

1- . الإرشاد، ج 2، ص 172.

2- الخطط و الآثار، ج 3؛ ر.ک: تاریخ مدینة دمشق، ج 19، ص 458.

شعبی گوید: و الله ما ولد النساء افضل من زيد بن علي ولا افقه ولا اشجع ولا ازهد.

ابوحنیفه گوید: شاهدت زید بن علی کما شاهدت اهله فما رأیت فی زمانه افقه منه ولا اعلم ولا اسرع جوابا ولا ابین قولاً لقد کان منقطع القرین. یعنی زید بن علی را مشاهدهت نمودم همانا در فقه و فضل و سرعت جواب با بیان شافی هیچ کس را مانند او نیافتم هر آینه او را قرین و نظیری نبود.

اعمش گوید: ما کان فی اهل زید بن علی مثل زید ولا رأیت فیهم افضل منه ولا افصح ولا اعلم ولا اشجع ولو فی له من بايعه لا قامهم علی المنهج الواضح. (1) یعنی مابین بنی هاشم مانند زید کسی نبود و هیچ کس را افضل و اعلم و اشجع از او ندیدم و هرگاه اتباع وی در بیعت خویش پای ثبات استوار می داشتند همانا ایشان را بر طریق مستقیم و راه راست ارشاد می نمود.

نقل است وقتی این آیه کریمه را تلاوت کرد «وإن تتولوا یستبدل قوما غیرکم ثم لا یكونوا امثالکم». (2) یعنی ای گروه مؤمنین اگر از اطاعت خدا و رسول اعراض کنید گروهی را بدل از شما آورد که در طاعت رسول مانند شما نباشند بلکه در انقیاد و فرمانبرداری اطوع و امثل از شما باشند. چون آیه بخواند؛ گفت: این کلام از خدای تعالی تهدید و تحویف است. آن گاه گفت اللهم لا تجعلنا ممن تولی عنک فاستبدلت به بدلا. یعنی بارالها مگردان ما را از زمره آنان که از اطاعت تو اعراض نمودند و تو آن قوم را به غیر ایشان بدل نموده باشی. (3)

و نیز آورده اند که چون انسانی با وی تکلم می نمود و زید خائف بود که بر امری اقدام کند که در آن خوف معصیت خدای تعالی است او را خطاب نموده می گفت یا عبد الله؛ امسک امسک، کف کف، الیک الیک، علیک بالنظر لنفسک، ثم یکف عنه و لا یکلمه (4)؛ یعنی خود را امساک دار و از من دور شو بر تو باد که بر نفس

ص: 64

1- . مسند زید بن علی علیه السلام، ص 47 - 46.

2- . سوره محمد 47، آیه 38.

3- . مسند زید بن علی علیه السلام، ص 47.

4- سیر اعلام النبلاء، ج 5، ص 389.

خود نظر کنی و آن را از ارتکاب معاصی باز داری، آن گاه از آن شخص اعراض کرده با او تکلم نمی نمود.

بالجمله در فضیلت زید امثال این عبارات از علمای اعلام بسیار است. مورخین و علماء انساب آورده اند که: مادر زید رضی الله عنه ام ولد و در سلك جواری جناب علی بن الحسین علیه السلام منتظم بود. مجلسی در کتاب بحار الانوار در ذیل اخبار مختار از ابوحمزه ثمالی روایت کند که گفت: در هر سال هنگام حج به زیارت سید و مولای خود حضرت علی بن الحسین علیه السلام مشرف می شدم سالی به خدمت آن جناب رسیدم کودکی را دیدم که به زانوی آن حضرت نشسته است پس از لمحه ای کودک برخاست که روانه شود؛ چون به آستانه سرای رسید بر زمین افتاد سرش مجروح گشته خون جاری شد. امام علیه السلام از جای خویش جستن فرموده به سرعت نزد آن کودک آمد و او را از زمین بلند کرد و خون او را پاک نمود و فرمود: ائی اعینک ان تکون المصلوب فی الكناسة؛ یعنی ترا به خدای پناه می دهم از این که تو آن کسی باشی که او را در کناسه به دار کشند.

ابوحمزه گوید: عرض کردم پدرم و مادرم فدای تو باد کدام کناسه را فرمودید؟ فرمودند کناسه کوفه. عرض کردم: این واقعه حتما واقع خواهد شد. فرمودند: ای و الذی بعث محمداً صلی الله علیه و آله بالحق لقد عشت بعدی لترین هذا الغلام فی ناحیه من نواحی الکوفه و هو مقتول مدفون منبوش مسحوب مصلوب فی الكناسة ثم ينزل فیحرق و یذری فی البر؛ یعنی آری این امر لامحالت وقوع یابد سوگند به آن خدایی که محمد را به حق مبعوث ساخت اگر بعد از من زندگانی کنی این غلام را مشاهده نمایی در ناحیه از نواحی کوفه بر حالتی که او را مقتول سازند و جسدش دفن کنند، آن گاه قبر وی را نبش نموده بدنش را از دار بیرون آورند و بر زمین بکشانند و در کناسه کوفه به دار کشند پس از چندی او را فرود آورده آتش زنند و خاک او بر باد دهند.

ابوحمزه گوید: معروض داشتم فدای تو گردم این غلام را نام چیست؟ فرمود: پسر من زید است.

آن گاه چشم های آن حضرت پر از اشک شده بفرمود: که ای ابوحمزه ترا از واقعه این غلام حدیثی گویم، شبی در اثناء آن که به رکوع و سجود حق تعالی مشغول بودم خواب بر من غلبه کرد در واقعه بدیدم که در بهشتم و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و حسنین، حورایی از حورالعین تزویج به من نمودند من با آن حوریه مواجهه کردم و در سدره المنتهی غسل کردم چون روانه شدم هاتقی مرا آواز داد: لیهنک زید یعنی مسرور سازد تو را مولودی که به نام زید است. از خواب بیدار شدم تطهیر نمودم و فریضه فجر به جا آوردم پس صدای دق الباب بگوشم رسید عقب در شتافتم مردی را دیدم که با او جاریه ای است و آن شخص آستین جاریه به دست گرفته و جاریه خماری بر سر افکنده بود. آن مرد را بگفتم تو را چه حاجت است؟ گفت: اراده آن دارم که علی بن الحسین را ملاقات کنم. گفتم: من خود علی بن الحسین هستم. گفت: مرا مختار بن ابوعبیده به رسالت نزد تو فرستاده و ترا سلام می رساند، گوید این جاریه را در نواحی ما آورده بودند من به ششصد دینار او را ابتیاع نموده نزد تو فرستادم و ششصد دینار نیز به خدمت انفاذ داشتم که در نفقه خود صرف نمایی؛ من جواب او را نوشته رسول را روانه داشتم.

از نام جاریه پرسش نمودم گفت نام من حورا است چون شب در آمد با او صحبت داشتم به این غلام حامله گشت، چون این غلام متولد شد او را زید نام نهادم؛ ای ابوحمزه زود است در باب این غلام آنچه را که به تو حدیث کردم بالعیان مشاهده خواهی کرد.

ابوحمزه گوید به خدای هر آنچه در باب زید خبر داده بودند مشاهده کردم که واقع شد. (1)

ابوالقاسم بن قولویه در کتاب خود از بعضی امامیه نقل کند که گفت: من در خدمت علی بن الحسین بودم که ولادت زید را به آن حضرت بشارت دادند آن جناب متوجه

ص: 66

اصحاب خود شده فرمودند آیا در باب نام این مولود چه گوئید؟ هر يك از اصحاب وی، نامی معین کرده بدان جناب معروض می داشت آن جناب فرمودند: یا غلام علیّ بالمصحف کلام الله را برگرفت بر زانوی مبارک گذارد آن گاه آن را برگشود، نخستین آیه که بر ورقه بود نظر افکند این آیه بود: «فَضَّلَ اللهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ اجْرًا عَظِيمًا» (1) خدای تعالی زمره مجاهدین را بر آنان که در منزل خود نشسته به جهاد نرفته اند تفضیل و ترجیح داده.

راوی گوید: پس آن جناب مصحف فرو بست ثنیا برگشود و نظر فرمود آیه در اول این ورقه بود: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِمْ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (2) به درستی که خدای تعالی خریده است از مؤمنین نفوس و اموال ایشان را و در عوض نعیم بهشت بدیشان مبدول داشته آن مؤمنین مقاتلت کنند در راه خدا، می کشند و کشته می شوند این وعده، وعده ای است حق که در تورات و انجیل و قرآن مکتوب شده آیا کیست که در وعده خود وفاکننده تر از خدای تعالی باشد، پس ای گروه مؤمنین بشارت باد شما را بدین بیع که خدای تعالی با شما معاملت کرده و خوشنود باشید زیرا به مالک شیء خیر را فروخته و ثمن آن را دریافت کرده اید و شیء فانی را داده عوض این شیء باقی را مأخوذ داشته اید.

آن گاه فرمود: هو و الله زید، هو و الله زید، هو و الله زید پس آن را زید نام نهاد. (3)

مع الجملة زید در آغاز زندگانی در تحصیل فقه و اسماع احادیث و ضبط اخبار روزگاری به سر برده اند، از پدر بزرگوارش علی بن الحسین علیه السلام و برادرش محمد بن علی علیه السلام و أبان بن عثمان و عبدالله بن ابی رافع و عروة بن زبیر روایت کنند، جناب

ص: 67

1- سوره نساء، آیه 95.

2- سوره توبه، آیه 111.

3- . بحار الانوار، ج 88، ص 243 - 242.

حضرت و گروهی از اعظام محدثین مانند یحیی بن زید و محمد بن شهاب زهری و زکریا بن ابی زانده و ... و خالد بن صفوان از وی روایت کنند.

بعضی از مورخین عامّه در ذیل احوال زید آورده اند که (1) زید چندی در تحصیل اصول اشتغال جست و در آن علم در عداد تلامذه، واصل بن عطای معتزلی، معدود بود و از واصل اصول اعتزال فرا گرفت از این جهت زید و تمام اصحاب وی در عقاید و مذهب، طریقت اعتزال مسلوك داشته اند.

و برادرش محمد باقر علیه السلام از قرائت و تلمّذ نمودن نزد واصل او را ملامت می نمود چه واصل بر جدّش علی بن ابی طالب علیه السلام تجویز خطا می نمود و او را عقیده چنین بود که علی بن ابی طالب در محاربه با اهل جمل و اهل نهروان طریق خطا پیموده؛ و دیگر این که واصل در مسئله قضا و قدر برخلاف طریقه اهل البیت علیهم السلام تکلم می نمود؛ و نیز گویند: زید را عقیده آن بود که علی بن ابی طالب علیه السلام از ابی بکر و سایر صحابه افضل بود مگر آن که برای مصلحتی که صحابه آن را صواب دانستند و برای تسکین فتنه و تألیف قلوب رعایا علی بن ابی طالب علیه السلام خلافت را به ابی بکر تفویض کرد، و زید نظر به طریقه معتزل له امامت مفضول را با بودن فاضل برای مصلحتی که تقدیم مفعول مراعات شود تجویز کند. انتهی.

و این دعوی نزد امامیه و جم غفیری (2) از علمای عامّه استوار نباشد و اخبار و کلمات ایشان برخلاف این دعوی و امامی بودن زید گواهی دهد چنان که در پایان شرح حال زید بر شقه ای از آن اخبار اشارت خواهیم نمود.

و زید در سال صد و بیست و دو و به قولی صد و بیست و یک هجری خروج کرده و در سال مذکور به درجه شهادت فایز گشت و ما نخست سبب و مقدمه خروج او را ایراد نماییم سپس کیفیت خروج و شهادت آن جناب شرح دهیم.

ص: 68

1- . ر.ك: تاریخ مدینه دمشق، ج 19، ص 450 به بعد.

2- جم غفیر: گروه بسیاری از مردم فرهنگ معین، ج 1، ص 1240.

مورخین در سبب خروج زید اختلاف کرده اند بعضی چنین آورده اند که؛ مخالفت زید آن بود که زید و داود بن علی بن عبدالله بن عباس و محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام به عراق به دیدن خالد بن عبدالله قیسری که والی عراق عرب بود رفتند خالد ایشان را جوایز کرامند(1) و صلوات(2) دلپسند داد، ایشان به مدینه مراجعت کردند. چون خالد از عراق معزول شد و یوسف بن عمر ثقفی به جای او منصوب گشت به هشام نوشت که: خالد از زید ضیاعی خریده به ده هزار دینار زر تسلیم نموده و ضیاع را نیز به او واگذاشته، هشام به عامل مدینه نوشت که زید و داود و عمر را به شام طلب کرد چون آن جماعت به شام آمدند هشام از ایشان پرسش کردند و آن دو نفر سوگند یاد کردند که به غیر جایزه که از خالد گرفته اند امری دیگر واقع نشده، هشام ایشان را در این سوگند تصدیق کرده ولی گفت شما را از نزد یوسف رفتن گریزی نیست تا در محضر یوسف و خالد در این باب بالمواجهه سخن گوید.

ایشان به اکراه جانب عراق شدند با خالد در حضور یوسف سخن گفتند؛ خالد ایشان را تصدیق نموده بر زید چیزی ثابت نشد به جانب مدینه معاودت کردند؛ چون به قادسیه رسیدند مراسلات کوفیان به زید رسید که به کوفه مراجعت نماید تا زمام خلافت در قبضه کفایت او نهند زید به کوفه معاودت کرد.

و بعضی از مورخین(3) آورده اند که: چون یوسف بن عمر، خالد بن عبدالله و پسرش یزید را از ایشان گرفته مطالبه مال می نمود خالد دعوی کرد که نزد زید بن علی بن الحسین و داود بن علی و چند تن از قریش و دیعتی چند دادم. یوسف واقعه به هشام نوشت، هشام ایشان را از مدینه به شام احضار داشت و به نزد یوسف بن عمر فرستاد تا مابین ایشان و خالد در محضری مجتمع شده سخن گویند. ایشان به عراق

ص: 69

1- . کرامند: با قدر و قیمت، با اهمیت و مهم فرهنگ معین، ج 3، ص 292.

2- . صلوات: جمع صلّه، عطاها و جوایز فرهنگ معین، ج 1، ص 2158.

3- . ر.ک: تاریخ الطبری، ج 7، ص 160 به بعد.

آمده به مجلس یوسف درآمدند. یوسف زید را بگفت خالد بن عبدالله مدعی آن است که نزد شما مالی به ودیعت نهاده؟ زید فرمود: چگونه مالی نزد من به ودیعت گذارده و حال آن که خود در منبر بالنسبه به آبا و اجداد من ناسزا می گفت؟! یوسف کس فرستاده خالد را به محضر حاضر نمود، وی را بگفت: این زید است و خود منکر است که تو در نزد وی به ودیعت گذارده باشی. خالد به جانب زید و داود نظر نمود آن گاه به یوسف گفت چگونه مرا نزد زید ودیعت است و حال آن که او را و پدران او را در منبر ناسزا می گفتم آن جماعت خالد را گفتند پس سبب چه بود که در غیاب ما به چنین دعوی اقدام کردی؟! گفت: یوسف در عذاب بر من حجت گرفت من این دعوی کردم و مرا مأمول آن بود که شاید پیش از آمدن شما خدای تعالی مرا فرجی عطا فرماید؛ پس زید و داود در کوفه اقامت نمودند و رفیقان ایشان به مدینه معاودت کردند.

و برخی گویند که: یزید بن خالد دعوی کرد که پیش زید بن علی ودیعتی چند دارم هشام این معنی دانسته ایشان را طلبید و از این صورت استکشاف کرد آن جماعت منکر شدند. هشام گفت: پیش یوسف باید رفت تا به تحقیق این قضیه پردازد، آن طایفه گفتند که یوسف بر ما ظلم خواهد کرد هشام گفت: من به او نویسم که متعرض شما نشود و آن قوم را به رفتن عراق ملزم ساخت؛ در آن حال زید هشام را بگفت: اگر ما را نزد یوسف روانه کنی از آن ترسم که سپس من و تو زنده در مجمعی جمع نشویم هشام گفت: از رفتن به عراق چاره ای نیست. ایشان را از روی کره متوجه عراق نمود و هشام به یوسف پیغام داد که فلان و فلان را نزد تو فرستادم ایشان را با یزید بن خالد مواجه کن اگر اقرار کنند ایشان را نزد من روانه ساز و اگر انکار نمایند از یزید حجت و بیّنه طلب نما و هرگاه یزید از اقامه بیّنه عاجز آید، ایشان را سوگند ده و پس از حلف

دست از ایشان بدار.

آن جماعت بالضروره به عراق پیش یوسف رفتند یوسف، یزید بن خالد را از

زنداد برآورده با ایشان مواجه کرد. یزید در مجلس بگفت که مابین من و این گروه به هیچ وجه معاملتی نیست و بنا بر ملاحظه شکنجه و عذاب این نوع سخنان گفتم. یوسف در خشم شده گفت بر من یا این که بر امیرالمؤمنین هشام استهزاء می کنی. و بگفت یزید را به زندان بردند چندان عقوبت کردند که قریب به هلاکت رسید پس آن قوم را سوگند داده ایشان را رخصت انصراف داد. زید در کوفه اقامت کرد و رفیقانش به مدینه معاودت نمودند.

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه (1) در مقام تعداد آباء الفیم (2) و عزالدین بن اثیر در کتاب کامل (3) و دیگران سبب خروج زید را چنین ضبط نموده اند؛ که زید با ابن عم خود، جعفر بن حسن بن حسن بن علی در صدقات علی بن ابی طالب علیه السلام نزاع و خصومت داشتند زید از جانب اولاد حسین بن علی مخاصمت می نمود و چون جعفر وفات یافت، عبدالله محض بن حسن مثنی، زید را طرف نزاع گشت. روزی در محضر خالد بن عبدالملک بن حارث که والی مدینه بود خصومت کردند. عبدالله محض بالنسبه به زید در کلام غلظت و خشونت به میان آورد، من جمله در تعریض به این که مادر زید ام ولد است او را به ابن سندیه مخاطب ساخت، زید تبسم کرده گفت:

از این که مادر من کنیز است مرا عیبی نیست چه مادر اسماعیل نیز کنیز بود و با وصف این مادر من پس از وفات سید خود صبر نمود و تزویج اختیار نکرد چنان که دیگران اختیار کردند.

و از این کلام مقصود زید تعریض به مادر عبدالله محض بود زیرا مادرش فاطمه بنت حسین ابن علی که عمه زید است پس از وفات حسن بن حسن مادر عبدالله، عثمان را به شوهری اختیار نمود.

و من شرح این را در کتاب متنبین در باب مدعیان مهدیین که موسوم به طبقات

ص: 71

1- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 3، ص 285.

2- مخالفان و مبارزان ظلم و زور.

3- . الکامل، ج 3، ص 373 به بعد.

المضللین است مشروحا نوشته ام و زید از گفتن این کلام نادم و پشیمان گشته؛ زمانی چند از حیا به سرای فاطمه داخل نمی شد فاطمه زید را پیغام داد که ای پسر برادر من خود دانم که قدر و منزلت مادرت نزد تو چون منزلت مادر عبدالله است نزد عبدالله. و عبدالله را عتاب کرده گفت: شنیدم بالنسبه به مادر زید کلامی ناشایسته به زبان آورده! سوگند به خدای که مادر زید نیکو دخیله قوم است.

مع الجملة آن روز خالد ایشان را بگفت علی الصباح نزد من آید، پسر عبدالملك نباشم اگر فصل خصومت شما ننمایم، آن شب در مدینه هر مجلس و محفل از زید و عبدالله سخن در میان بود بعضی [می گفتند] زید چنین گفت؛ برخی می گفتند عبدالله چنان گفت؛ چون صبح شد خالد در مسجد نشست، مردم مدینه در مسجد اجتماع نمودند برخی از آن واقعه مهموم و برخی در آن خصومت، زید و عبدالله را شماتت می نمودند. خالد ایشان را بخواند، و خالد را خوش آمدی که زید و عبدالله یکدیگر را دشنام دهند عبدالله خواست تکلم کند زید وی را گفت: لا تعجل یا ابامحمد اعتق زید مایملك ان خاصمك الی خالد ابا. یعنی ابامحمد در سخن گفتن تعجیل منمای تمامت ممالك و جواری زید از او باد اگر با تو در محضر خالد خصومت نماید.

پس متوجه خالد شده گفت ذریه رسول خدای را برای امری جمع نموده که ابوبکر و عمر ایشان را برای چنین امر مجتمع نمی ساخت. خالد آواز برآورد آیا کسی نیست که این سفیه را خاموش نماید؟ مردی از انصار که از آل عمرو بن حزم بود گفت: یابن ابی تراب و یابن الحسین آیا والی را بر گردن تو حق اطاعت نیست؟ زید فرمود: که ای قحطانی خاموش باش زیرا که امثال و اشباه تو را لیاقت آن نیست که ما سخن او را جواب گوئیم. آن شخص گفت: به چه جهت از جواب من اعراض کنی؟ سوگند با خدای که من خود از تو بهترم و پدرم و مادرم از پدر و مادر تو نیکوترند. زید تبسم کرده گفت: یا معشر

قریش دین از میان برداشته شد، احساب نیز از میان برود و احباب ایشان ضایع نگردد عبدالله بن واقد بن عبدالله بن عمر بن الخطاب آغاز تکلم نموده گفت: ای قحطانی دروغ

گفت سوگند با خدای که زید از جهت خود و از جهت پدر و مادر بر توفضیلت و رجحان است و سخنان خشونت و شمامت آمیز با وی گفت و از جای برخاسته از مسجد بیرون شد، زید نیز از جای به پای برخاست. و در حال روانه شام گشت.

و هشام او را اذن دخول نمی داد، زید ماجرای خود را مکتوب نموده نزد هشام می فرستاد و هر زمان که مکتوبی از زید به هشام می رسید در ذیل آن نامه می نوشت ارجع الی منزلک به زمین و منزل خود معاودت کن، و زید می فرمود: سوگند به خدای هرگز نزد پسر حارث مراجعت نکنم پس از چندی که در شام اقامت نموده روزی هشام او را اذن دخول داده در آن روز هشام در غرفه بلند نشسته بود و با خادمی مقرر داشت که چون زید خواهد از درجات غرفه صعود کند از عقب زید آمده گوش فرا ده که زید چه سخن می گوید. زید هنگام صعود در بعضی از درجات توقف کرده گفت: و الله زندگانی که با او مذلت و خواری است دوست ندارم. خادم، این کلام استماع کرده هشام را از آن اخبار داد. هشام بدانست که او را داعیه خروج بر سر است.

زید بر غرفه صعود کرده نزد هشام بنشست از هر جا سخن به میان آمد تا آن که هشام وی را گفت: انت زید المؤمن فی الخلافة ما انت و الخلافة لا ام لك و انت ابن امه. یعنی تویی که در خاطر خودم [ت] خیال خلافت داری و حال آن که مادر تو کنیزی است؟! زید گفت: پست رتبت مادران، موجب پستی قدر فرزندان نمی شود اگر چنین بود بایست که پستی رتبه مادر اسماعیل موجب انحطاط قدر اسماعیل شدی و خدای تعالی او را پیغمبر نساختی، مانند سید اولین و آخرین را از نسل او نیافریدی. و مرا با این که جدّم رسول الله و پدرم علی بن ابی طالب منقصت و عیبی نیست از این که مادرم کنیز است.

و بنابر روایت ابن ابی الحدید(1) هشام وی را بگفت: ما یضع اخوك البقرة زید؟ به

ص: 73

1- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 3، ص 287 - 286.

غضب درآمده گفت: رسول خدای او را باقر نام نهاده و تو او را بقره گویی، با رسول الله زیاده مخالفت نموده و چنان که در دنیا با او مخالفت نمودی در آخرت نیز او را مخالفت خواهی نمود، او داخل بهشت شود و تو وارد دوزخ خواهی شد. هشام برآشفته و غلامان خود را بگفت خذوا بید هذا الاحمق المائق فاخرجوه یعنی دست این احمق را گرفته از مجلس بیرون برید. غلامان هشام او را از مجلس بیرون بردند. هشام گفت: احملا هذا الخائن الالهوج الی عامله یعنی این مرد خیانت کار را نزد عامل خود عود دهید. زید بفرمود: و الله لئن حملتني اليه لا اجتمع انا وانت حيين و ليموتن الاعجل منّا. یعنی سوگند با خدا اگر مرا نزد خالد حمل کنی سپس من و تو در مجمعی زنده نخواهیم شد و از ما آن کس که تعجیل کند هلاک خواهید گردید.

پس هشام چند نفر مقرر داشت که زید را از شام اخراج نمایند. گماشتگان زید را برداشته از حدود شام او را دور ساخته به شام معاودت کردند.

و مورخین مکالمات زید را در مجلس هشام به طریق دیگر نیز نقل نموده اند، به هر تقدیر چون آن قوم از زید جدا شدند به جانب عراق عدول کرده محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام او را ملاقات کرده وی را بگفت: تو را به خدا قسم می دهم که به جانب اهل و اقارب خود معاودت نما و به کوفه داخل مشو زیرا که کوفیان به بیعت تو وفا نکنند. زید سخن عمر را قبول نکرده گفت: آیا روا است بدون جرم ما را از حجاز به شام و از شام به جزیره برند پس از جزیره به عراق نزد قیس برند که ما را بازیچه خود قرار دهد؟! و این ابیات را انشاء نمود:

بكرت تخوفني الحتوف كأتني *** اصبحت عن عرض الحتوف بمعزل

فأجبتها ان المنية منهل *** لا بد أن أسقى بذلك المنهل

ان المنية لو تمثل مثلت *** مثلي اذا نزلوا بضيق المنزل

فاقنى حياءك لا ابالك و اعلمى *** أتى امرؤ سأموت ان لم أقتل

آن گاه عمر را بگفت: تو را وداع می کنم و هر آینه با خدای خود عهد کرده ام که اگر

دست بیعت به این جماعت دهم از زندگانی خود بهره نیابم. پس از عمر جدا شده داخل کوفه گشت و در کوفه به طریق خفا اقامت نمود و هر چند از منزلی به منزلی انتقال می جست و گروه شیعه دسته دسته به منزل وی وارد شده با او بیعت می نمودند. من جمله آنان که با او بیعت کردند سلمة بن کمیل و نصر بن خزیمه، عیسی و معاویه بن اسحاق بن زید بن حارثه انصاری و جماعتی از وجوه و اشراف کوفه بودند.

و صورت بیعت وی بدین نهج بود که هنگام بیعت می گفت: من شما را بدین دعوت می نمایم که به کتاب خدای و سنت رسول عمل کنم و با ظالمان جهاد کرده از مستضعفین دفع ظلم نمایم، محرومین را عطا دهم و فیء و غنیمت مابین اهل آن بالسویّه تقسیم کنم و نصرت اهل بیت دهم، آیا به این شروط با من بیعت می نمایید؟ هر کس او را اجابت می کرد دست خود به دست او می داد و می گفت: با خدای و رسول خدای عهد می کنی که به بیعت خود وفا کنی و با دشمنان مقاتله کنی و در آشکار و نهان نصیحت خود از من دریغ نداری؟ هرگاه آن کس تصدیق می نمود زید دست خود به دست او مسح می کرد آن گاه می گفت: خداوندا تو را بر این قوم گواه می گیرم.

پس به قولی پانزده هزار نفر و به روایتی چهل هزار تن با او بیعت کردند و زید ایشان را به تهیّه و استعداد خروج مأمور ساخت.

این روایت که ذکر شد بنابه قول کسانی است که گویند زید از شام به عراق آمده در کوفه مخفی بماند و در خفا اخذ بیعت نمود تا آن که امر وی فاش و شایع گشت.

و اما آن کس (1) که گمان کرده که زید برای مواجهه با خالد بن عبدالله قسری و یزید بن خالد نزد یوسف بن عمر به کوفه آمد گوید که زید در کوفه آشکارا اقامت کرده داود بن علی بن عبدالله بن عباس با او همراه بود و گروه شیعه به منزل زید فوج فوج آمده

ص: 75

1- ر.ک: تاریخ الطبری، ج 7، ص 167 به بعد.

اورا امر به خروج می نمودند و می گفتند که خدای تعالی تو را بر بنی امیّه ظفر خواهد داد و این زمان زمانی است که خدای تعالی اهلاک بنی امیّه در آن مقدر فرموده.

و یوسف بن عمر از حال زید پرسش می کرد او را از اقامت زید در کوفه خبر می دادند. یوسف کس نزد او فرستاد که از کوفه بیرون رود. زید به علت وجع، (1) تعلل در رفتن می نمود و مدّتی چند در کوفه توقف کرد تا آن که وقتی یوسف کس نزد او فرستاد او را پیغام داد که از کوفه رحلت نماید زید بدین متعذر شد که اشیای چندی است اراده آن دارم که آن ها را ابتیاع نمایم. پس از خریدن در رفتن مسامحه نخواهم کرد، بار دیگر یوسف رسول فرستاد او را امر به رحیل نمود. یوسف پیغام داد: در باب آن نزاع وکیلی معین بنمای و خود از کوفه بیرون شو. چون زید مشاهدت کرد که یوسف در باب رفتن الحاح دارد از کوفه بیرون شده به قادسیّه رفت. طایفه ای از معارف کوفه از عقبش رفته به او ملحق شدند گفتند: ما چهل هزار نفریم که در رکاب تو جان باختن هوس داریم اکنون ملتمس آن که با دلی قوی و املی فتیح مراجعت نمایی تا از ایشان انتقام کشیم و از اهل شام جز معدودی قلیل در کوفه نیست و بعضی از قبایل ما بعون الله کفایت ایشان خواهند نمود.

و هر چند زید می گفت از آن خانم که به عهد خویش وفا نکنید و مرا به اعداء سپارید، ایشان بیان خویش به ایمان مغلّظه مؤکد ساختند و داود بن علی بن عبداللّه نزد زید آمده او را بگفت: یابن عم؛ به گفتار مردم کوفه مغرور مشو بر عهد ایشان اعتماد منمای که این جماعت از اولاد آن مردمند که به علی بن ابی طالب علیه السلام بی وفاییها کردند و ردا از دوش حسن و تیغ بر روی حسین علیه السلام کشیدند، آیا نه با حسین بیعت کردند و سوگند با او یاد نمودند آن گاه او را مخدول کرده و به دشمنان تسلیم نمودند و بدین نیز رضا نداده آن جناب را مقتول ساختند؟! با کوفیان به کوفه مراجعت منمای.

ص: 76

1- وجع: درد.

کوفیان گفتند: داود بر تو حسد می برد او چنین گمان کرده که اهل بیت او به خلافت اولی و احقند، و امثال این سخنان بسیار گفتند تا آن که داود به مدینه رفت و زید به کوفه بازگشت.

و چون زید به شهر درآمد سلمه بن کهیل با او گفت: تو را با خدای سوگند دهم چند کس با تو بیعت کرده اند؟ گفت: چهل هزار تن گفت با جد تو چند هزار بیعت کرده بودند؟ گفت: هشتاد هزار کس. سلمه گفت چند تن از ایشان عهد خود به پایان بردند؟ گفت: سیصد کس سلمه گفت جدت فاضل تر بود یا تو زید؟ گفت که او افضل بود از من. سلمه گفت: آن قرن بهتر بود یا این قرن؟ زید گفت: آن قرن. سلمه گفت: بعد از آن که مردم آن قرن با جدت وفا نکردند تو از این جماعت چه طمع داری اکنون مرا اجازت فرمای از این بلد بیرون شوم تا آسیب تو را نبینم. زید او را دستوری داده سلمه به یمامه رفت.

در خلال آن حال عبدالله بن حسن این مکتوب در مقام نصیحت به زید نوشته به نزد زید بفرستاد:

اما بعد فان اهل الكوفة نفخ العلانية، خور السريرة، هوج في الرخا، جزع في اللقا، تقدمهم السننهم ولا تتابعهم قلوبهم ولقد تواترت إلي كتبهم بدعوتهم فصممت عن ندائهم و البست قلبي غشاء عن ذكرهم ياسا منهم واطراحاً لهم، و مالهم مثل الا ما قال علي بن ابي طالب عليه السلام ان اهملتم خصتم و ان حوربتم خرتم و ان اجتمع الناس الى امام طعنتم و ان اجبتم الى مشاقة نكصتم.

حاصل معنی آن که همانا مردمان کوفه در ظاهر اظهار بزرگی و کبر کنند و در سریرت به فساد و فتنه اقدام کنند در حال سعه و رخاء مجتمع شوند و گاه ملاقات دشمنان به فرح درآیند، قلوب و زبان های ایشان با یکدیگر موافقت نکنند، بر سبیل تواتر، کتب ایشان به من رسید و مرا به جانب عراق دعوت نمودند من خود به علت یأس از وفای ایشان به کتب ایشان التفات نکرده ندای ایشان را اجابت ننمودم، و
مثل

ایشان بدان نهج است که علی بن ابی طالب علیه السلام ایشان را خطاب نموده فرمود: ای اهل کوفه! هرگاه مهمل گذارده شوید بر فتنه و فساد خوض کنید و چون شما را ضعیف سازند اظهار ضعف و انکسار نمایید و اگر مردمان بر امامی مجتمع شوند زبان طعن بر آن امام باز دارید و هرگاه داعی جهاد را اجابت کنید هنگام حرب از جنگ کناره گیرید.

چون اراده ازلی به شهادت زید متعلق شده بود بر آن نصیحت فایده مترتب نگشت و زید در کوفه اقامت کرده در تهیه و استعداد خروج مشغول شد و دعوات به اطراف و اکناف عراق عرب روانه کرده که مردم را به بیعت دعوت نمایند و خود نیز در خفا به نزد موالیان کس فرستاد و ایشان را حاضر کرده به بیعت خویش خواند.

رئیس المحدثین ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی در مستطاب اصول کافی در باب اضطرار به حجت به اسناد چند از ابان روایت کند که گفت: اخبرنی الا-حوال انّ زید بن علی بن الحسین علیه السلام بعث الیه و هو مستخف قال فأتیته فقال لی یا اباجعفر ما تقول ان طرقت طارق منا أتخرج معه فقال فقلت له ان كان ابك او اخاك خرجت معه. یعنی: ابان گفت: ابوجعفر احوال که معروف به مؤمن الطّاق است مرا خبر داد که زید بن علی بن الحسین علیه السلام در وقتی که از بنی امیه پنهان شده بود و داعیه خروج بر ایشان داشت کس فرستاد مرا نزد خود طلبید چون نزد او رفتم گفت: چه می گویی ای ابوجعفر در آن که کسی از خاندان ما تو را به موافقت خود در خروج بر متقلبان زمان دلالت کند آیا با او همراهی خواهی نمود یا نه؟ گفتم: اگر آن کس پدر تو یا برادر تو باشد با او همراهی خواهم کرد.

قال فقال لی فأنا أرید ان أخرج أجاهد هؤلاء القوم فاخرج معی. یعنی: زید گفت اینک من بر متقلبان بنی امیه خروج می کنم و با ایشان مجاهدت نمایم با من همراهی کن. قال قلت: لا ما أفعّل جعلت فداك قال فقال لی أترغب بنفسك عتی: قال فقلت: أنّما هی نفس واحدة فان كان لله فی الارض حجة فالمتخلف عنك ناج و الخارج معك هالك و إن لا تكن فی الارض حجة فالمتخلف عنك و الخارج معك سواء. یعنی گفتم جانم فدای تو باد

به همراهی تو این کار نمی‌کنم گفت نفس خود را از من دریغ می‌داری؟ گفتیم: مرا يك نفس بیش نیست که آن را در راه حق صرف باید نمود؛ پس اگر خدای تعالی را در زمین حجّتی است بالصّدّروه آن کس که از همراهی تو تخلف کند ناجی و رستگار است و آن کس که با تو خروج کند هالك است و اگر حجّتی در روی زمین نیست کسی که از همراهی تو تخلف کند با کسی که با تو خروج کن مساوی است.

قال: فقال لي: يا ابا جعفر كنت أجلس مع أبي علي الخوان فيلقمني البضعة السمينة ويبرد لي اللقمة الحارّة حتى تبرد، شفقة عليّ و لم يشفق عليّ من حرّ النار، إذا أخبرك بالدين و لم يخبرني به؟ يعني: گفت: ای ابوجعفر بسیار بود که با پدر خود بر سر سفره نشسته بودم و آن حضرت پارچه گوشت فربه در دهان من می‌گذاشت و از فرط شفقت که با من داشت لقمه طعام را سرد می‌کرد و بر دهان من می‌نهاد پس چه گنجایش دارد کسی که حرارت لقمه را بر من نمی‌پسندد آتش دوزخ را بر من پسندد و کسی که در روی زمین حجّت و امام است بر تو ظاهر سازد و از من پنهان دارد.

فقلت له: جعلت فداك من شفقتك عليّ من حرّ النار لم يخبرك، خاف عليك ان لا تقبله فتدخل النار، و اخبرني انا، فإن قبلت نجوت و إن لم أقبل لم يبال أن أدخل النار. يعني: گفتم جان من فدای تو باد تو تواند بود که از غایت شفقت که آن حضرت به تو داشته تو را از آن حجّت خبر نداده باشد، از آن ترسیده باشد که قبول اطاعت او نکنی و وعید الهی بر تو واجب گشته مستوجب آتش دوزخ شوی و مرا بنابر آن خبر داده که اگر قبول کنم نجات یابم و اگر قبول نکنم او را باکی نبود که من در آتش دوزخ درآیم.

ثم قلت له: جعلت فداك أتم أفضل أم الأنبياء؟ قال: بل الانبياء قلت: يقول يعقوب ليوسف: يا بني لا تقصص رؤياك على اخوتك فيكيدوا لك كيذا لم يخبرهم حتى كانوا لا يكيدونه و لكن كتمهم ذلك فكذا أبوك كتمك لأنّه خاف عليك. يعني: گفتم جان فدای تو باد شما افضلید یا انبياء؟ گفت: انبياء افضلند گفتم يعقوب به پسر خود يوسف گفت ای پسرک من نقل مکن خواب خود را که یازده ستاره و آفتاب و ماه تو را سجده کردند

برای برادرانت که باعث آن شود که دربارہ تو خدعه و مکر کنند پس هرگاه یعقوب امارت نبوت پسر خود یوسف را از برادران دارد نمی گنجد که پدرت امامت برادرت را از تو پنهان داشته برای آن که مبادا مرتکب کید عظیم با ایشان شوی.

فقال: اما والله لئن قلت ذلك لقد حدثني صاحبك بالمدينة أني أقتل وأصلب بالكناسه وأن عنده لصحيفة فيها قتلى و صلبى. یعنی زید گفت آگاه باشم قسم با خدای که صاحب تو در مدینه مرا خبر داد که در این خروج مرا خواهند کشت و در کناسه مصلوب خواهند ساخت و نزد او صحیفه ای است که در آن وقوع قتل و صلب من مذکور است، و مراد زید از صاحب جناب حضرت صادق علیه السلام است.

فجبت فحدثت أبا عبد الله عليه السلام بمقالة زید و ما قلت له: فقال لي: أخذته من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و عن شماله و من فوق رأسه و من تحت قدميه و لم تترك له مسلکا يسلكه. (1) ابو جعفر گوید: در آن سال به حج رفتم و چون به خدمت جعفر صادق علیه السلام رسیدم او را از مقاله زید و آن چه در برابر او گفته بودم خبر دادم آن حضرت فرمود: گرفتی او را از پیش روی او و از وراء او و از جانب دست راست و از جانب دست چپ او و از بالای سر او و از زیر قدم های او و نگذاشتی برای او راهی را که سلوک آن نماید. و در ذکر جهات سته در عبارت امام لطفی است زیرا فقراتی که مؤمن الطاق با زید به میان آورده و هر يك مصدر به کلمه قلت است نیز شش است.

و چون ابوحنیفه که خود در اصول عقاید از زیدیه معدود است از قضیه زید استحضار یافت برای معاونت و امداد زید مالی به فضل بن عمر داده او را نزد زید روانه ساخت و زید را پیغام داد که این مال را در اسباب و سلاح اصحاب خود مصرف دار و هم مردمان را به خروج با زید همی ترغیب و تحریص می کرد.

جارالله زمخشری در ذیل آیه کریمه «لا ینال عهدی الظالمین» (2) گوید: کان ابوحنیفه

ص: 80

1- الکافی، ج 1، ص 174.

2- .سوره بقره 2 آیه 124.

یفتی سرّاً بوجوب نصره زید بن علی و حمل المال الیه و الخروج معه علی اللصّ المتغلب المتسمى بالامام و الخلیفة کالدوانیقی و اشباعه(1). یعنی ابوحنیفه در پنهانی مردم را فتوی دادی که زید بن علی بن الحسین علیه السلام امامی است مفترض الطاعه، بایستی نصرت و یاری او واجب شمرند و وجوه اموال خود بدو سپارند و در قتال او با دزدان متغلب چون منصور و امثال وی که خود را به کذب و بهتان خلیفه و امام می دانند همراه شوند.

ابن اثیر در کتاب کامل(2) گوید آن گاه که زید در کوفه اقامت داشت دختر یعقوب بن عبدالله سلمی را تزویج نمود و نیز بنت عبدالله بن ابی القیس را به حباله نکاح خود درآورده و این تزویج را سبب این شد که روزی مادر آن دختر ام عمر بنت صلت که زنی شیعی و جمیله بود نزد زید آمده بر وی سلام کرد و آن زن را سنین عمر زیاد بود ولی پیری از رونق حسن و جمال از زن چیزی نکاسته بود، زید او را برای خویش خطبه کرد. آن زن به زیادی سن متعذر گردید و گفت: مرا دختری است که از من نیکوتر و سفیدتر است زید تبسم نمود پس آن دختر را تزویج کرده و در کوفه زمانی نزد این دختر و چندی نزد بنی هند می گذرانید.

و در استعداد اسباب خروج اشتغال داشت، تا آن که سال صد و بیست و دو داخل شد و در این سال زید مردم را بگفت که به استعداد خروج اشتغال نمایید و به عهد خویش وفا کنید.

سلیمان بن سراقه بارقه از کوفه نزد یوسف بن عمر که در حیره بود رفته او را از حال زید و اتفاق اهالی کوفه آگاهی داد؛ یوسف همّت بر دفع او گماشت جمعی از سرهنگان را مقرر داشت که در کوفه به جستجوی وی قیام نمایند و عامل کوفه از جانب یوسف، حکم بن صلت و بر شرطه او، عمر بن عبدالرحمن بود و گروهی از عساکر شام با عبدالله بن عباس در کوفه اقامت داشتند.

ص: 81

1- . الکشاف، ج 2، ص 92.

2- . الکامل، ج 3، ص 376.

و چون اصحاب زید را معلوم گشت که یوسف از امر زید آگاهی یافته و در تقحص و جستجوی اوست؛ طایفه ای از معارف ایشان که با زید بیعت کرده بودند پیش آن جناب آمده گفتند رحمك الله ما قولك فی ابی بكر و عمر در شأن ابی بكر و عمر چه گویی فرمود: من درباره آن دو به جز نیکویی چیزی نمی گویم و بعضی از قوم ما پیش از این نگفتند که ما سزوارتر بودیم به خلافت از ایشان و آن دو خلیفه چون متصدی امر خلافت شدند به کتاب خدا و سنت رسول عمل نمودند بر هیچ کس ظلم نکرده باشند.

زید فرمود: بنی امیه نسبتی به ابوبکر و عمر ندارند چه این قوم هم بر ما و هم بر شما و هم بر نفس خویش ظلم می کنند و ما شما را به قرآن مجید و سنت رسول دعوت می نمایم که سنن او را احیاء نموده بدعت ها را برداریم. اگر اجابت نمایید از اهل سعادت باشید و اگر نه ما را با شما کاری نیست، آن جماعت بیعت زید را شکسته گفتند سبق الامام و جعفر ابنه امامنا الیوم بعد ایبه امام محمد بن علی باقر از دنیا رفت و امروز پسرش جعفر صادق بر ما امام است نه تو. زید با ایشان خطاب کرده گفت: یا قوم رفضتمونی ای قوم مرا ترك نمودید. و بنابر این سخن، اسم رافضی بر شیعه اطلاق یافت.

و بنابر روایت ابن حجر در کتاب صواعق محرقة⁽¹⁾ گروه شیعه زید را گفتند: که تبری از شیخین نمای تا با تو بیعت کنیم. گفت: من ابوبکر و عمر را دوست دارم و از آن کس که از ایشان تبری کند بیزارم. و چون زید از آن امر امتناع نمود او را گفتند که تو را رفض می کنیم، زید گفت: بروید که شما بید رافضه. و از آن زمان آن جماعت را رافضه و نام شیعه زید، زیدیّه شد پس از آن همه شیعه به رافضی اشتهاار یافته.

در تعبیر امام مسطور است که روزی عمّار دهنی در محضر ابن ابی لیلی قاضی

ص: 82

1- الصوارم المهرقة فی رد صواعق المحرقة، ص 242 به بعد.

كوفه در امرى گواه داد قاضى او را گفت: قم يا عمار فقد عرفناك لا تقبل شهادتك لانتك رافضى ای عمار برخیز و راه خود گیر که به حال تو مرا معرفت است، شهادتت نزد ما قبول نیست زیرا تو از رافضیان معدودی.

عمار از جای خود برخواست بر حالتی که اعضایش مرتعش و گریستن آغاز کرد ابن ابی لیلی او را گفت: ای عمار! تو خود مردی از ارباب حدیث و دانش محسوب باشی هرگاه ناخوش داری از این که ترا رافضی گویند از رفض تبرّی کن، آن گاه تو یکی از اخوان و برادران ما باشی. عمار گفت: ایها القاضی! بکاء من برای آن نیست که تو گمان کرده ای، بلکه گریه من بر حال خود و بر حال توست.

اما سبب گریه بر خودم آن است که تو مرا به رتبه ای شریف منسوب داشتی که خود از اهل نیستم چه گمان کردی که من رافضیم و جناب جعفر صادق علیه السلام مرا خبر داد اوّل کسی که مسّی به رافضی شد سحره فرعون بودند چه آن گاه که آن آیت که از عصای موسی مشاهده کردند به موسی گراییده فرعون را رفض نمودند و بدانچه به موسی نازل شده بود ایمان آوردند از این جهت فرعون ایشان را رفضه نام نهاد؛ پس رافضی آن کسی است که تمامت آن چه را خدای تعالی مکروه داشته ترك کنند و بدانچه امر فرموده عمل نمایند، از کجا در این زمان چنین کس یافت می شود؟! پس من بر حال خود گریستم به جهت بیم آن که خدای تعالی بر قلب من مطلع شود بر حالتی که بدین لقب رضا داده باشم و مرا معاقب داشته فرماید یا عمار اُکنت رافضا للاباطیل عاملاً للطّاعات كما قال لك ای عمار تو تارك منهیّات و عمل کننده به طاعات باشی که تو را رافضی گویند، پس بدین موضع اگر در موقف حساب با من مسامحت کند از درجات عالیّه مرا باز دارند و اگر در حساب با من طریق مناقشت مسلوک دارند مستوجب عذاب بیمناک گردم مگر آن که موالی من در حق من شفاعت کرده مرا از آن ورطه خلاص نمایند.

و اما گریه ام بر تو برای آن کذب عظیمی است که بدان تکلم نمودی چه مرا به غیر

اسم من نام بردی و اشرف اسماء را از موضع خود نقل نمودی از شأن و منزلت بکاستی، بر حال تو مرا رقت از آن است که روز قیامت بدنت بر عذاب الهی چگونه صبر خواهد نمود. (1)

مع الجملة زید با اصحاب خود مقرر فرمود که در شب اول صفر از سال مذکور خروج نمایند و این سخن مسموع یوسف بن عمر گشته حکم بن صلت را بگفت که مردم را به مسجد اعظم آورده محافظت نماید که به زید ملحق نشوند حکم روز سه شنبه وارد کوفه شد منادی وی ندا داد ایما رجل من العرب و الموالی ادرکناه فی رحلة اللیل فقد برئت منه الذمة، ایتوا المسجد الاعظم یعنی هر آن کس از عرب و موالی را امشب در منزلش بیابیم هر آینه ذمه ما از او بری، خون و مال او در حذر باشد. مردمان این تهدید بشنیدند گروه گروه به مسجد درآمدند. حکم موکلان بر ایشان برگماشت و ایشان را در مسجد محصور نمود و دیگران زید را طلب می نمودند و زید در شب چهارشنبه از سرای معاویة بن اسحاق بن زید بن حارثه انصاری با جمعی خروج نمودند آتش ها افروختند و به شعار خویش زبان گشودند که با منصور است و بسیاری از بیعتیان در مسجد محبوس و محصور بودند؛ و حکم درب بازار و مسجد را بر روی مردمان مسدود نموده کس نزد یوسف فرستاد و او را از ماجرا اعلام داد.

یوسف، جعفر بن عباس با پنجاه سوار روانه کوفه نمود تا از صورت واقعه اطلاع یافته یوسف را خبر داد. ایشان به جانب کوفه آمدند از صورت حال آگاه شدند معاودت کرده یوسف را اخبار کردند. یوسف در حال سوار شده در ظاهر کوفه بر سر تلی که قرب حیره بود بایستاد فوج فوج سپاه را از عقب یکدیگر می فرستاد تا با زید قتال کنند.

و چون روز شد زید مشاهدت کرد از کسانی که با او بیعت کرده اند پانصد تن و به

ص: 84

1- . مجموعه وژام، ج 2، ص 107 - 106؛ بحار الانوار، ج 65، ص 156؛ تفسیر الامام العسکری، ص 210.

روایتی دویست و هیجده تن حاضرند. زید از این معنی ملول گشته گفت: سبحان الله من دیروز چندین هزار کس شمردم باقی مردم کجا رفتند؟! گفتند: یابن رسول الله یوسف ایشان را در مسجد محصور نموده طریق آمد و شد مسدود کرده است. زید گفت: لا حول و لا قوة الا بالله سوگند به خدای این عذر نباشد آن کسانی را که با ما بیعت نموده اند. در خلال آن احوال نصر بن خزیمه ندای اصحاب زید را شنیده به جانب زید متوجه گشته، در اثنای راه عمر بن عبدالرحمن صاحب شرطه حکم با اصحاب خود سر راه بر نصر بگرفت نصر پیش دستی کرده به يك ضربت عمرو را از پای درآورد و اصحابش منهزم شدند.

زید به جانب جبانه رو آورده از آنجا متوجه جبانه صائدین شد آن جا لشکری تمام صلاح دید و حمله بر ایشان کرد جمعی را به قتل رسانید و دیگران منهزم شدند از آن مکان گذشته به سرای انس بن عمرو ازدی رسیدند و انس از جمله شیعیان زید بود و در سرای خود جای داشت او را ندا دادند انس ایشان را اجابت نمود. زید فرمود: ای جماعت کوفیان! عذر و مکر خود نمودید، خدای تعالی خود شر دشمنان از من کفایت می کند؛ آن گاه از آن موضع به کناسه رفت گروهی انبوه در آن موضع یافت سر مبارک خویش برهنه کرده به يك حمله تفرقه در میان آن جماعت انداخته و یوسف همچنان با دویست سوار سر تل ایستاده بودند نظر می نمود.

و هرگاه زید عنان عزیمت به جانب یوسف منعطف ساخته بود هر آینه یوسف را به قتل می رساند.

و دیان بن سلمه با مردم شام در کوفه در کمین زید بودند و زید متوجه جانب کوفه گشت و بعضی از اصحابش به جبانه مخنف بن سلیم رفته در آن موضع مابین ایشان و گروهی از شامیان مقاتلت در پیوست شامیان يك تن از اصحاب زید اسیر کرده نزد یوسف بن عمر بردند یوسف به قتل وی فرمان داد شامیان بر قتل حریص تر گشته اصحاب زید را کشته و اسیر کرده نزد یوسف می بردند.

زید چون خذلان مردمان و بی وفائی کوفیان مشاهده کرده، نصر بن حزیمه را خطاب نمود گفت: یا نصر بن حزیمه انا اخاف ان یکونوا قد فعلوها حسینیه مردم کوفه با من همان معامله پیش آورده اند که با جدّم حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام پیش برده بودند.

نصر گفت: جعلت فداک یابن رسول الله من یاری تا جان دارم شمشیر می زنم اکنون جهد باید کرد تا به در مسجد جامع رسیم و یاران خود را به نصرت خویش خوانیم چه شاید که از اصحاب بیعت که در آنجا محصورند به معاونت ما بیرون آیند در اثنای راه، قریب به سرای عمر بن سعد ابی وقاص، عبیدالله بن عباس کندی ایشان را ملاقات کرده زید با اصحاب خود بر آن قوم حمله نمودند و ایشان را هزیمت دادند تا آن که به باب الفیل رسیدند، اصحاب زید ریات خود را از بالای درها داخل نموده بگفتند ای اهل مسجد از ذلّ به عزّ و از درویشی به توانگری و از بیراهی به طریق رشاد گرایید.

وزید می فرمود و الله ما خرجت و لا قمت مقامی هذا حتی قرأت القرآن و اتقنت الفریض و احکمت السنن و الاداب و عرفت التأویل كما عرفت التنزیل و فهمت الناسخ و المنسوخ و المحکم و المتشابه و الخاص و العام و ما تحتاج الیه الامة فی دینها مما لا بدّ لها منه و لا غنی عنه و انّی لعلی بنیته من ربّی. یعنی سوگند به خدای خروج نمودم و بدین مقام قائم نشدم تا آن که تمامت قرآن را قرائت کردم، فرایض الهیّه و سنن نبویّه و آداب را متیقن و محکم نمودم و بر ظاهر و تأویل کلام الله بصیرت یافته ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام از کتاب الله بشناختم و آن چه را که امت در امور دین محتاج و از آن ایشان را بری نیست بدانستم و از روی بیّنه و حجت خروج کرده ام.

و جمعی از اهل مسجد قصد آن کردند که در مسجد را شکسته بیرون آیند زمره ای از مخالفان بر بام مسجد برآمده به سنگ و تیر ایشان را مانع شدند.

هنگام عصر ریان از کوفه به جانب حیره رفت و زید با اصحاب خود و گروهی از

اهل کوفه متوجه دارالرزق شدند ریان به جانب زید معاودت کرد در دارالرزق مابین ایشان مقاتلت در پیوست، در آن معرکه جماعتی از شامیان مجروح شدند و در آن حرب اصحاب زید اسباب و سلاح از آن قوم برگرفتند و از دارالرزق تا باب مسجد ایشان را هزیمت دادند فریقین عصر روز چهارشنبه از جنگ دست برداشتند. شامیان مراجعت کردند و گمان ایشان آن بود که ایشان را با زید نیروی مقاومت نیست آن شب بگذشت.

چون صبح روز پنجشنبه طالع گشت یوسف بن عمر، عباس بن سعد مزنی را با گروهی از اهل شام به دفع زید مقرر داشت آن قوم به دارالرزق آمده محارباتی بسیار مابین ایشان روی داد، اتباع عباس روی به هزیمت نهادند و در آن واقعه از مخالفین هفتاد تن مقتول گشت.

چون عصر آن روز شد یوسف بن عمر تعبیه سپاه کرده ایشان را به جانب حرب معاودت داد زید با اصحاب خود بر آن قوم حمله کردند آن گروه را از پیش روی برداشتند زید آن قوم را تعاقب کرده تا به موضعی که آن را سحنه گویند رسانید زید در آن روز هنگام حمله آوردن بر دشمنان به این اشعار تمثیل جسته می فرمود:

مهلا بنی عمنا ظلامتنا *** إن نبا سورة من الغلق

لمثلکم نحمل السیوف و لا *** نغمز أحسابنا من الرّقق

انّی لأنمی إذا اتتمیت الی *** عزّ عزیز و معشر صدق

بیض سباط کان أعینهم *** تکحل یوم الهیاج بالعلق

خلاصه مراد آن که: ای عم زادگان ما در ستم کردن ما آهسته روید که آتش خشم ما سخت انگیزخته است، همانا برای اقرانی مثل شما شمشیر برداریم چه جمله خداوندان نژادی باشیم پیراسته از ننگ، و من چون بیان نسب کنم نژاد خویش با شرفی نام بردار پند دهم و گروهی راست گفتار که گویی خود تیغ های برانند و تازیانه های سوزان و پنداری که هنگامه قتال دیده خود به خون اکتحال نمایند.

در کتاب طبقات المفضلین در احوال ابراهیم ابن عبدالله از مفضل بن محمد چنین روایت نموده ام که گفت: چون ابراهیم به باخمیری می رفت، به در سرای سلیمان بن علی رسید در آنجا جمعی از اطفال بنی العباس بودند با آن ها مهربانی و رأفت نمود مرا گفت:

ای مفضل! ما از این ها هستیم و اینان از ما باشند گوشت و خون ما با یکدیگر پیوسته است ولی چه کنم که پدران ایشان خون پدران ما را حلال دانسته اند و حقوق ما را غصب نموده اند پس بدین اشعار تمثّل جسته مهلا بنی عمنا ظلامتنا الی آخر الابیات.

مفضل گوید: گفتم نیکو اشعاری است این اشعار را و قائل کیست؟ گفت: این اشعار را ضرار بن خطاب فهری در روز خندق گفته و علی بن ابی طالب علیه السلام در صفین و حسین بن علی علیه السلام یوم الطّف و زید بن علی یوم السّحنه و یحیی بن زید یوم جوزجان بدین اشعار تمثّل جسته اند.

مفضل گوید: من نظرم نمود از این که به ابیاتی تمثّل جسته که هیچ کس بدانها تمثّل نجسته مگر آن که مغلوب و یا مقتول گشته.

آورده اند در آن روز مردی از شامیان که او را نائل بن مرّه نام بود یوسف بن عمر را بگفت قسم به خدای هرگاه با نصر بن خزیمه مواجهه و برابر شوم هرآینه او را مقتول خواهم ساخت مگر آن که او مرا به قتل آورد. چون اتباع عباس با زید و اصحاب او مقابل شدند نائل شمشیر حواله نصر کرده ران او را مقطوع ساخت نصر به چالاکی شمشیر بر او فرود آورده او را مقتول ساخت و پس از زمانی نصر نیز وفات کرد. در آن حال زید بر ایشان حمله آورد و آن قوم را منهزم ساخت. سعد بن خیشم (1) گوید: آن روز ملازم زید بودم زید و اصحابش پانصد نفر و شامیان دوازده هزار کس بودند و بسیاری از ایشان آنان بودند که با زید بیعت کرده بودند پس عذر و مکر با زید نمودند.

ص: 88

1- خیشم؛ بر وزن حیدر از اعلام است.

در خلال آن حال که فریقین گرم مقاتلت بودند مردی از صفوف شامیان خارج شده و بر اسبی سوار بود در حالتی که بالتسببه به فاطمه بنت رسول الله دشنام و ناسزا می گفت، زید چون آن گفتار ناهنجار از آن مرد بشنید گریستن آغاز کرد، بدانسان که اشک بر محاسن شریف وی جاری گشت و فرمود: اما احد یغضب لفاطمة بنت رسول الله اما احد یغضب لفاطمة بنت رسول الله آیا کسی نیست برای خوشنودی فاطمه دختر رسول خدای و برای رضای خدای و رسول خدا به خشم درآید و کفایت این مرد شامی کند؟

سعید گوید: آن گاه آن مرد از اسب فرو شده بر بغله سوار گشت و مردمان که در آن موضع بودند دو فرقه بودند بعضی از اهل جنگ و برخی نظاره چی مرا مملوکی بود نزد او رفتم و چادری از وی برگرفتم و خود را بدان مستور ساختم و از عقب تماشاگران رفتم چون به قفای آن مرد شامی رسیدم شمشیر خود را حواله سر آن شامی نمودم به یک ضرب گردنش جدا شده سرش مابین دست های بغله افتاد پس جیفه او را از پشت بغله بر زمین افکندم اصحابش بر من حمله آوردند، اصحاب زید نیز تکبیر گفتند، بر آن قوم تاختند مرا از جنگ ایشان خلاص کردند.

پس نزد زید آمدم پس زید مابین دو چشم مرا بوسید و فرمود: ادرکت و الله ثارنا ادرکت و الله شرف الدنیا و الاخرة اذهب بالبعلة فقد نفلتکها یعنی خونخواهی ما نمودی شرف دنیا و آخرت تو را مرزوق افتاد و بغله را از باب غنیمت به تو بخشیدم.

مع الجملة زید بر آن قوم حمله دیگر آورده آن گروه منهزم شدند و خود را به بنی سلیم رسانیدند. عباس کس نزد یوسف فرستاده او را از ماجرا اعلام داد و گفت: گروهی از تیراندازان نزد من بفرست؛ یوسف جمعی از نسابه نزد عباس روانه داشت؛ مخالفان تیرباران کردند، زید پای ثبات فشرده همچنان جنگ می کرد تا هنگام غروب آفتاب؛ آخر الامر سهمی از آن سهام بر پیشانی همایونش رسید از اسب در گذشته بیفتاد او را از معرکه برداشته به خانه یکی از شیعه بردند و شامیان را شکی در آن نبود

که دست برداشتن اتباع زید از جنگ برای دخول لیل است.

عبدالرحمن همدانی در کتاب الفاظ از اصحاب تواریخ نقل کرده که؛ چون زید بن علی را تیر زدند و از پشت اسب جدا شد گفت: این سائلی عن ابی بکر و عمر و هما اقامانی هذا المقام چون پیش از این از او پرسیده بودند که در حق شیخین چه گویی، لاجرم در حالتی که تیر به وی رسید این کلام بگفت؛ و اهل سنت از کلام زید چنین فهمیده اند که کجا شد آن کس که از حال ابوبکر و عمر می پرسید تا بداند سبب آن که ابوبکر و عمر را دوست داشتیم و صیت ایشان نکردم کار من بدین جا انجامید و گروه شیعه رفض و سبّ من نمودند؛ و معنای آن به زعم شیعه آن است که کجا شد آن کس که حال ابوبکر و عمر از من سؤال می نمود ایشان مرا بدین جایگاه رسانیدند.

و از این جاست مضمون کلام بعضی از سادات که چون از وی پرسیدند که جناب سیدالشهداء را در کربلا شهید کردند در جواب گفت: او را در سقیفه بنی ساعده روزی که ابوبکر را خلیفه ساختند شهید کردند. و نیز فقره زیارت را که می فرماید: المقتول فی یوم الجمعة او الاثنین بدین معنی حمل کنند که مراد از اثنین آن روزی است که مردمان در سقیفه بنی ساعده برای شوری در امر خلافت اجتماع نمودند.

و همین است مقصود جناب زینب خاتون که در روز عاشورا فرموده: بایی من فسطاطه یوم الاثنین نهبا(1).

و نیز ابوبکر بن قریعة بغدادی را نظر بدین معنی است در این اشعار که گوید:

یابن یسائل دأباً *** عن کل معضلة سخیفة

لا تکشفن مغظاً *** فلربما کشفتم حیفة

و لرب مستور بدا *** کالطبل من تحت القطیفة

إنّ الجواب لحاضر *** لکننی اخفیة حیفة

لولا اعتداد رعیة *** ألقى سیاستها الخلیفة

ص: 90

و سیوف اعداء بها *** هاماتنا ابداء نقیفة

لنشرت من اسرار *** آل محمد جملا طریفة

تغنیکم عمّا رواه *** مالک و ابوحنیفة

و أریکم أنّ الحسین *** أصیب فی یوم السّقیفة

و لأی حال لحدث *** باللیل فاطمة الشریفة

و لماحت شیخیکم *** عن وطی حجرتها المنیفة

اوّه لبنت محمد *** ماتت بغصتها أسیفة(1)

حاصل معنی آن که؛ ای کسی که با حد تمام از مسائل سخیفه پرسش کنی از رازهای نهانی پرده برمدار، ریزان باشد آن چه را که خواهی مکشوف سازی و برحقیقت آن آگاه شوی، جیغه و مردار باشد بسا چیزهای مستور که خود ظاهر شوند مانند طبلی که آن را در زیر پرده بنوازند؛ همانا جواب مسائل در نزد من حاضر و آماده است ولی از روی بیم و خوف آن را مخفی داشته فاش نسازم؛ اگر بی اعتدالی رعیت که سیاست خلیفه از ایشان برداشته شده و شمشیرهای اعدا - [که] همواره شکافنده مفارق ماست - نبودی، هر آینه از طرایف و تدابیر اسرار آل محمد مجموعه بر تو آشکار می نمودم که تو را از روایات مالک و ابوحنیفه بی نیاز سازد؛ و از آن روی بر تو ظاهر و مکشوف گردد که شهادت جناب حسین بن علی علیهما السلام در روز سقیفه بنی ساعده اتفاق افتاد و ترا معلوم کرد که به چه سبب جناب فاطمه زهرا علیها السلام را در تاریکی شب مدفون نمودند و از چه روی آن جناب شیخین را ممنوع ساخت. برای دختر پیغمبر زیاده ملول و اندوهناکم زیرا که از این جهان فانی درگذشت در حالی که خاطر مبارکش غمگین و اندوهناک بود.

مع الجملة بدن زید زیاد از دو سال بر دار بماند، مسعودی در مروج الذهب از ابوبکر

ص: 91

1- . بحار الانوار، ج 43، ص 190.

بن عباس روایت کند که گفت: جسد زید بن علی مدت پنج سال بر دار به پای بود و چون هشام درگذشت و ولید بن یزید بن عبدالملک به جای او نشست، یحیی بن زید خروج نمود. چون واقعه یحیی به ولید رسید به عامل کوفه نوشت اما بعد فاذا اتاك كتابی هذا فانزل عجل اهل العراق فاحرقه و انسفه فی الیم نسفا یعنی چون مکتوب من بر تو رسد گوساله عراقیان یعنی زید را از دار فرود آورده و پس از آن آتش بزن و خاک او را بر باد ده. (1)

عامل کوفه آنچه ولید مقرر کرده بود معمول داشت.

صاحب فرات از آن کس که بر بدن زید موگُل بود روایت کند که گفت: حضرت رسول را در واقعه دیدم بر حالتی که نزد جسد زید ایستاده می فرمود پس از من با ذریه من چنین معاملت کنند یا بنی یا زید قتلوک قتلهم الله، صلبوک صلبهم الله یعنی ای پسرک من ای زید ترا مقتول ساختند خدای ایشان را به قتل آورد و جسد ترا مصلوب نمودند خدای ایشان را بر دار به پای دارد.

راوی گوید که این واقعه مابین مردمان فاش و منتشر بود و یوسف بن عمر به هشام نوشت در توجه به جانب عراق تعجیل نمای چه نزدیک آن است که مردمان فتنه برپای کنند هشام نوشت که جسد زید را آتش زن یوسف جسد زید را از دار فرود آورده بسوخت و خاک او را بر باد داد. (2)

عبدالله بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام گوید که پس از شهادت آوازی شنیدم که می گفت: اللهم ان هشاما رضی بصلب زید فاسلبه ملکه و ان یوسف بن عمر احرق زیدا اللهم فسلط علیه من لا یرحمه اللهم و احرق هشاما فی حیاته ان شئت و الا فاحرقه بعد موته یعنی خدایا هشام رضا داد که زید را صلب نمایند ملک او را از وی سلب دار، یوسف بن عمر وی را بسوخت خداوندا کسی را بر او مسلط ساز که بر وی

ص: 92

1- مروج الذهب، ج 3، ص 208.

2- تاریخ مدینة دمشق، ج 19، ص 471 - 472.

رحم ننماید، خداوندا بسوزان بدن هشام را در حال حیات و گرنه پس از ممات با وی این معاملت بدار. عبدالله گوید: سوگند با خدای به رأی العین مشاهده کردم آن گاه که بنی العباس بر دمشق مستولی شدند هشام را از قبر برآورده بدنش آتش زدند و یوسف بن عمر را در دمشق بدیدم که اعضای بدنش از یکدیگر جدا کرده و بر بایی از ابواب دمشق عضوی از بدنش افتاده بود با پدر خود گفت: یا ابتاه لقد دعوتك ليلة القدر در شب قدر خدای را خواندی که چنین مستجاب شد. فرمودی ای پسرک من سه روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه از رجب و شعبان روزه بداشتم و در روز، بعد از ادای فریضه عصر تا هنگام مغرب در مصلائی خود نشستم و خدای را می خواندم و مأمول خود از رب العزة درخواست می کردم.

آورده اند که پس از قتل زید بر قواعد دولت بنی امیه از هر جانب خللی راه یافت تا آن که خدای تعالی به ظهور بنی العباس ملک از ایشان مسلوب ساخته خلافت ایشان منقرض گشت.

ابن ابی الحدید معتزلی روایت کند که، چون مروان بن محمد در بوحیر به دست عساکر خراسانیّه مقتول گشت حسن بن قحطبه گفت یکی از دختران مروان نزد او آورده اند بر حالتی که اعضایش از خوف مرتعش بود حسن وی را بگفت که بر تو باکی نیست. آن دختر گفت: چگونه باکی بر من نیست و حال آن که بدون معجز از حرم بیرون آورده ام پیش از ملاقات تو مردی ندیده بودم. پس حسن آن دختر را نزد خود بنشانید و سر مروان را بر زانوی وی نهاده آن دختر مضطرب شده صدا بلند کرد، لشکریان حسن را گفتند: تو را از این کردار مقصود چه بود؟ گفت: این فعل با ایشان نمودم برای آن معاملت که با زید بن علی بن الحسین کردند زیرا که پس از شهادت زید سر او را آورده بر زانوی زینب دختر علی بن الحسین نهادند. (1)

ص: 93

و هم ابن ابی الحدید گوید که چون مروان را به نزد سفاح آورده اند به سجده شد و سجده را طول داد پس سر از سجده برداشته گفت الحمد لله الذی لم یبق ثأرنا قبلك و قبل رهطک، الحمد لله الذی أظفرنا بك و أظهرنا عليك ما أبالی متى طرفتی الموت و قد قتلت بالحسین الفأ من بنی أمیة و احرقت شلو هشام باین عمی زید بن علی کما احرقوا شلوه؛ یعنی حمد خدای را که خون ما را نزد تو و قبیله تو نگذارد ما را بر تو ظفر داد تا آن که خون خواهی خود نمودیم، اکنون مرا باکی از موت نیست زیرا که برای قتل حسین هزار تن از بنی امیه به قتل آوردیم و جسد هشام را بسوختیم به علت این که بدن زید بن علی را بسوختند.

مسعودی در مروج الذهب از هیشم بن عدی روایت کند که گفت عمرو بن هانی طائی مرا خبر داد که در خلافت سفاح با عبدالله بن علی برای نبش قبور بنی امیه بیرون شدیم، و قبور ایشان در قنسرین بود. به قبر هشام بن عبدالملک رسیدیم او را از قبر بیرون آوردیم تمامت اعضای وی جز استخوان دماغش صحیح و باقی بود. عبدالله بن علی فرمان داد او را هشتاد تازیانه بزدند، پس جسدش بسوختند.

و قبر سلیمان بن عبدالملک را بشکافتیم از او جز استخوان کمر و اضلاع و سرش چیزی باقی نبود او را آتش زدیم، و قبور سایرین از بنی امیه را نبش کرده با ایشان نیز این معامله نمودیم آن گاه به دمشق آمدیم قبر عبدالملک را کشف نمودیم کاسه سر وی به دیده بینندگان آمد و در گور یزید بن معاویه جز عظمی باقی نبود و از گلو تا نافش خطی سیاه یافتیم که گویا به خاکستر آن خط کشیده شده بود و در هر موضع از قبور ایشان فحص و تتبع کرده آن چه در آن یافتیم آتش زدیم و معترض قبر عمر بن عبدالعزیز نشدند. (1)

ابن ابی الحدید نیز این حکایت روایت کند و پس از نقل این حدیث گوید قرأت

ص: 94

هذا الخبر على النقيب ابي جعفر يحيى بن ابي زيد العلوى فى سنة خمس و ست مائة و قلت له: أمّا إحراق هشام بإحراق زيد فمفهوم، فما معنى جلده ثمانين سوطا. يعنى اين خبر را بر نقيب يحيى بن ابي زيد العلوى در سال ششصد و پنج قرائت کردم و گفتم اما احراق هشام به سبب احراق زيد آن را وجه مفهوم و واضح است ولى تازيانه زدن، عبدالله بن على حد قذف بر او جارى ساخته، زيرا چنين روايت کند که در مجلس هشام آن گاه که هشام جناب امام محمد باقر عليه السلام را دشنام گفت زيد او را به کلمات خشونت آميز جواب گفت هشام برآشفت و زيد را به يالبن الزّائنه خطاب کرد.

ابن ابى الحديد گوید اين معنى از نقيب يحيى بن زيد استنباطى لطيف است. (1)

صاحب فرات نقل کرده که مرّات عديده بدن زيد را به غير جهت قبله پيا مى داشتند چون صبح مى شد او را مشاهده مى کردند بر حالتى که محاذى و متوجّه قبله گرديد.

صاحب خطط مصریّه گوید: (2) پس از شهادت زيد شيعه لباس سياه در بر نمودند و اول كسى که برای زيد لباس سياه پوشيد فضل بن عبدالرحمن بن عباس بن ربيعه بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم بود و هم فضل، زيد را بدین قصيده مرثيه گفته:

الا يا عين لا ترقى و جودى *** بدمعك ليس ذا حين الجمود

غداة ابن النبی ابو حسين *** صليب بالكناسة فوق عود

يظلّ على عمودهم و يمسى *** بنفسى اعظم فوق العمود

تعدى الكافر الجبّار فيه *** فاخرجه من القبر اللّحيد

فظلوا ينسبون اباحسين *** خضيبا بينهم بدم جَسيد

فطال به تلعبهم عُنّوا *** و ما قدروا على الرّوح الصّعيد

و جاور فى الجنان بنى ابيه *** و اجدادهم خير الجدود

فكم من والد لابی حسين *** من الشّهداء او عم شهيد

ص: 95

1- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج 7، ص 132 - 131.

2- الخطط و الآثار، ج 3؛ مقاتل الطالبين، ص 143.

و من انباء اعمام سيلقى *** هم اولى به عند الورود
 دعاه معشر نكثوا اباه *** حسينا بعد توكيد العهود
 فسار اليهم حتى اتاهم *** فما ارعوا على تلك العقود
 فيكف تض بالعبرات عيني *** و تطمع بعد زيد فى الهجود
 فكيف لها الرقاد و لم ترائى *** جياذ الخيل تعدوا بالاسود
 تجمع للقبائل من معدّ *** و من قحطان فى حلق الحديد
 كتائب كلما اردت فتبلا *** تنادت أن الى الاعداء عودى
 بايديهم صفائح مرهفات *** صوارم اخلصت من عهد هود
 بها تشفى النفوس اذ التقينا *** و نقتل كل جبار عنيد
 و تقضى حاجة من آل حرب *** و مروان اللعين بنى العبيد
 و نحكم فى بنى الحكم العوالى *** و نجعلهم بها مثل الحصيد
 و ننزل بالمعيطيين حربا *** عمارة منهم و بنوالوليد
 و ان يمكن صروف الدهر منكم *** و ما يأتى من الامر الجديد
 نجازيكم بما اوليتمونا *** قصاصا او نزيد على المزيد
 و تترككم بارض الشام صرعى *** و شتى من قتيل او طريد
 تنوء بكم خوامعها و طلس *** و ضارى الطير من بقع و سود
 و لست بايس من ان تصيروا *** خنازير و اشباه القرود

يعنى اى چشم باران اشك از سحاب دیدگان ببار و از گریستن ساکن مشو چه هنگام آن نیست که از ریختن اشک مضایقه کنی، گریه کن بر آن روز که در آن پسر پیغمبر ابوالحسین را در کناسه بالای چوب مصلوب بداشتند درباره آن جناب تعدی و ظلم نموده قبرش نبش کردند و بدش از مزار بیرون آوردند در حالتی که آن بدن از خون سرش خضاب بود از جهت طغیان و عناد روزگاری دراز آن جسد مطهر را بازیچه خود ساختند ولی بر روح شریفش تمکن و قدرت نیافتند زیرا روحش صعود

کرده بود در جنان با برادران و اجدادش که بهترین اجدادند مجاور و مصاحب گشت و وارد شد بر آبا و اجداد و اعمام و پسران عم خود که هر يك به درجه شهادت فایز گشتند و در بهشت جاوید جای گرفته اند و آن گروه که با جدّ بزرگوارش حسین بن علی عقد بیعت استوار کرده سپس نقض آن نمودند زید را به جانب خود بخواندند و با وی بیعت کردند و در هنگام مقاتلت با دشمنان به عهود و عقود خویش وفا نکردند و او را مخذول داشتند. پس ای چشم با وجود این ظلم و ستم که با زید روا داشتند چگونه از ریختن خون مضایقه کنی و پس از زید تو را طمع دار روی خوایست. و چگونه چشم را امید خواب است و حال آن که ندیده است آن زمانی را که شیران جنگی از گروه بنی هاشم بر اسبان راهوار سوار شده و بر متقلبان زمان حمله آوردند و در دست آن قوم شمشیرهای عریض و با حدت است که آن ها از عهد هود باقی مانده است، هنگام ملاقات دشمنان به آن سیوف ایشان را مقتول ساخته نفوس خود از قتل ایشان رهانیدیم؛ و حاجت خود از آل حرب و مروانیان، که خود مملوک زادگانند، بر آوردیم و نوک سنان های جان ستان را بر آورده حکم ابن العاص را حکم سازیم و ایشان را مانند زرنیخ قطع شده خواهیم نمود؛ و بر عماره و پسران ولید که به ابی معیط انتساب دارند محاربت خواهیم کرد و اگر روزگار مساعدت کند و امری مابین مجدد نشود اعمال زشت و کردار ناهنجار شما را ای گروه بنی مروان جزا خواهیم داد و در مجازات طریق قصاص مسلوک داریم و با آن که در جزا و عقوبت شما مزیت آوریم و شما را در ارض شام افکنیم بر حالتی که بعضی از شما مقتول و بعضی از شما مطرود باشند و ابدان شماها همه طعمه درندگان و اصناف طیور گردد و من مأیوس نیستم از این که خدای تعالی ایشان را مسخ نموده به صورت خنزیر و میمون محشور گرداند.

مخفی نماند که روایات در باب این که خروج زید به اجازت و اذن امام علیه السلام بوده و یا این که بدون رخصت و اجازت امام خروج کرده بسیار است. از بعضی اخبار

چنین مستفاد می شود که امام علیه السلام او را از خروج نهی فرموده، و با وصف نهی خروج کرد. ولی اخبار در مدح و حسن حال وی بسیار است، و ما اولاً بعضی از آن اخبار که بر نهی از خروج وی دلالت کند با جوابی که علمای امامیه از آن گفته اند ایراد کنیم. پس به ذکر اخباری که در مدح وی از ائمه وارد شده پردازیم.

ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی در کتاب اصول کافی به اسناد چند از موسی بن بکر بن داب و او از کسانی که او را از احوال ابوجعفر امام محمد باقر علیه السلام حدیث کرده بودند روایت کند آن زید بن علی بن الحسین دخل علی ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام و معه کتب من اهل الکوفه یدعونه فیها الی انفسهم و یخبرونه باجتماعهم و یأمرونه بالخروج فقال له ابوجعفر علیه السلام : هذه الکتب ابتداء منهم او جواب ما کتبت الیهم فقال: بل ابتداء من القوم لمعرفتهم بحقنا و بقرابتنا من رسول الله صلی الله علیه و آله و لما یجدون فی کتاب الله عزّ و جلّ من وجوب موذتنا و فرض طاعتنا و لما نحن فیہ من الضیق و الصنک و البلاء.

یعنی زید بن علی بن الحسین وارد شد بر برادرش امام محمد باقر علیه السلام و با او مکاتباتی از مردمان کوفه بود که در آن زید را به جانب عراق خوانده بودند تا بر بنی امیه خروج کند و نوشته بودند که تمامت شیعیان او مجتمع شده اند که او را در خروج نصرت دهند و یاری نمایند جناب باقر علیه السلام فرمود که این مکتوبات از اهل کوفه ابتداء صدور یافته و یا آن که تو بدیشان نوشته ای؟ زید معروض داشت کتب از کوفیان به من رسیده بدون آن که من ایشان را خوانده باشم بلکه از جهت معرفت ایشان به حق ما و قرابت ما به رسول الله و از جهت یافتن ایشان و جوب موالات و طاعت ما را از کتاب الله و برای آن ضیق و عسرت که در آن باشیم مرا به سوی عراق دعوت نموده اند تا آن که با من بیعت کنند و مرا در جهاد با دشمنان یاری نمایند.

فقال له ابوجعفر علیه السلام : انّ الطاعة مفروضة من الله عزّ و جلّ و سنة امضاها فی الاولین و كذلك یجریها فی الاخرین و الطاعة لواحد منّا و المودة للجمیع و امر الله یجری لاولیائه بحکم موصول و قضاء مفصول و حتم مقضی و قدر مقدور و اجل مسمی لوقت معلوم فلا

يَسْتَحْفَنُكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ أَنَّهُمْ لَنْ يَغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا فَلَا تَعْجَلْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُعْجِلُ عَجَلَةَ الْعِبَادِ وَلَا تَسْبِقَنَّ اللَّهُ فَتَعْجِزَكَ الْبَلِيَّةُ فَتَصْرَعَكَ.

یعنی جناب باقر علیه السلام فرمودند: اطاعت خلاق، امام زمان خود را مفروض است از جانب خدای تعالی و طریقتی است که ممضی دانسته او را در امتیان انبیای سابق و همچنان جاری می سازد آن را در این امت و اطاعت از برای یک تن از اهل البیت که امام است مفروض شده و دوستی برای تمام اهل البیت است و فرمان خدای تعالی به صبر و تقیه در زمان تسلط ظالمان نافذ می شود و برای جمعی از اولیای خود و آن حکمی است که اجزای آن با یکدیگر متصل است، به این معنی که پس از حسین بن علی علیه السلام تا مهدی موعود تمامت ائمه به صبر مأمورند و از این حکم هیچ یک از ائمه مستثنی نشده اند و آن امری است که قطع و فصل در آن نشود و رجوعی در آن نباشد و آن امری است که خدای آن را ملزم نموده و تدبیر آن کرده و ممتد به مدتی است که آن مدت نزد خدای تعالی معلوم و معین است. پس ای زید سبک عقل نگردانند تو را جماعتی که به ربوبیت رب العالمین یقین ننموده اند زیرا که اگر خدای تعالی تو را بر خروجت معذب نماید ایشان دفع عذاب از تو نتواند کرد. پس پیش از وقت، امری را مرتکب مشو؛ چه خدای تعالی برای عجله عباد در امر مقدر خود تعجیل نکند. و خدای تعالی را در حکمی سبقت مگیر که بلیه و محنت او تو را عاجز کند و بیفکند.

فغضب زید عند ذلك ثم قال: ليس الامام متا من جلس في بيته و ارخى سترة و ثبط عن الجهاد و لكن الامام متا من منع حوزته و جاهد في سبيل الله حق جهاده و دفع عن رعيته و ذب عن حرمة. راوی گوید زید چون این کلمات را بشنید در خشم شد و گفت: از اهل بیت رسول الله امام آن کس نیست که در خانه خود بنشیند و پرده پیش روی او آویخته دارد و از مجاهدات با اعدا مسامحت کند و تعلل، بلکه امام آن کسی است که مملکت خود از خطر بازدارد و در راه خدا بدان طور که شایسته است جهاد کند و از رعیت و حریم خود دفع ضرر نماید.

قال ابو جعفر: هل تعرف يا اخي من نفسك شيئاً مما نسبتها اليه فتجىء عليه بشاهد من كتاب الله و حجة من رسول الله (ص) أو تضرب به مثلاً فان الله عزّ و جلّ احلّ حلالاً و حرّم حراماً و فرض فريضة و ضرب امثالاً و سنن سنناً و لم يجعل الامام القائم بامر الله شبيهة فيما فرض له من الطاعة ان يسبقه بامر قبل محله او يجاهد فيه قبل حلوله.

يعني حضرت باقر عليه السلام فرمودند: ای برادر من! آیا به علم یقین در خودت از اوصاف امام چیزی مشاهدهت می کنی؟! پس بیاوری برای آن گواهی و نقلی از کتاب الله نصی از سنت رسول خدا، و یا آن که برای او مثلی آوری که خدای تعالی در ازمنه

سابقه کسی را امام کرده که صفات او موافق صفات توسست مثل آن که به احکام الهی جاهل باشد و مادامی که به سیف خروج نکرده امام نباشد و آن گاه زمین از وجود حجت خالی بماند و چون خروج کند امام باشد؟! پس لازم آید که علی بن الحسین و امثال آن جناب که جهاد نکردند امام نباشد چه خدای عزّ و جلّ حلال نموده جنس حلال را و حرام ساخته محرّمات چند را و فرض کرده فریضی را، و برای ائمه حق و باطل امثالی در کتاب خود ذکر کرده و برای مردمان طریقی چند قرار داده و امامی را که قائم به امر اوست در هیچ يك از فریض در شبهه فرو نگذاشته تا آن که مبدا به امری قبل از محلّ آن اقدام کند و یا آن که در راه خدای تعالی جهاد کند پیش از حلول وقت آن.

وقد قال الله تعالى في الصّيد «و لا تقتلوا الصيد و انتم حرم» (1) اقتل الصّيد اعظم ام قتل النفس التي حرّم الله. و جعل لكلّ شىء محلاً و قال عزّ و جلّ «و اذا حللتهم فاصطادوا» (2) و قال عزّ و جلّ «لا تحلّوا شعائر الله و لا الشهر الحرام» (3) فجعل الشهور عدّة معلومة فجعل منها اربعة حرما و قال «فسيحوا في الارض اربعة اشهر و اعلموا انكم غير معجزى الله» (4) ثم قال تبارك و تعالى «فاذا انسلخ الأشهر الحرم فاقتلوا

ص: 100

- 1- . سورة مائدة 5، آیه 95.
- 2- سورة مائدة 5، آیه 2.
- 3- . سورة مائدة 5، آیه 2.
- 4- سورة توبه 9، آیه 2.

المشركين حيث وجدتموهم» (1) فجعل لذلك محلاً [وقال «ولا تعزموا عقدة النكاح حتى يبلغ الكتاب أجله» (2)] و لكلّ اجل كتابا.

این فقرات امثالی است برای آن که جهاد را مانند سایر فرایض محلی است و در وقت آن واجب و در غیر وقت آن ممنوع است. می فرماید: خدای تعالی فرموده «مکشید صید را در حالی که شما در احرام باشید» آیا کشتن صید اعظم است یا قتل نفس انسانی که خدای آن را حرام نموده؟! و خدای عزّ و جلّ برای هر چیزی موضع و محلّی قرار داده و فرموده «آن گاه که از احرام خارج و محلّ شدید صید نمائید» و فرمود «از شعائر اللّٰه و حدود الهیّه تجاوز نکنید در ماهی که خدای تعالی در آن جهاد را حرام کرده جهاد ننمایند» پس خدای شهور را چند ماه معلوم گردانیده که دوازده باشد و چهار ماه از آن که رجب و ذی القعدة و ذی الحجه و محرم باشد اشهر حرم قرار داده و فرموده «در آن شهور بر روی زمین سیاحت کنید و قتال ننمایید و بدانید که شما عاجزکننده نیستید خدای را چه در تحت ملك و سلطنت او باشید» و فرموده «چون اشهر حرم خارج شود بکشید ای مؤمنین، مشرکان را در هر مکان که بر ایشان دست یابید» پس خدای تعالی برای جهاد محلی فرض نموده و نیز فرموده «واقع مسازید شما صیغه نکاح را در زنی که در عدّه وفات باشد تا آن که عدّه او به انتهی رسد» پس برای هر چیز جائی و محلّی مخصوص معین نموده.

فان كنت على بينة من ربك و يقين من امرك و تبیان من شأنك، فشأنك و الآ فلا ترومنّ امرأ انت منه في شكّ و شبهة و لا تتعاط زوال ملك لم تنقص اكله و لم ينقطع مداه و لم يبلغ الكتاب اجله [فلوقد بلغ مداه و انقطع أكله و بلغ الكتاب اجله] لا نقطع الفصل و تتابع التّظام و لأعقب اللّٰه في التابع و المتبوع الذلّ و الصّغار اعوذ باللّٰه من امام ضلّ عن وقته فكان التابع فيه اعلم من المتبوع.

ص: 101

1- . سورة توبه 9، آيه 5.

2- . سورة بقره 2، آيه 236.

یعنی؛ اگر با برهان باشی از جانب خدای در امر خود بر یقینی و بر بیان واضح باشی، پس آنچه را که در خاطر داری ملازم باش. وگرنه قصد منمای کاری را که تو خود در آن به شك و شبهه باشی و مرتکب مشو برطرف شدن ملکی را که نصیب آن از دنیا به آخرت نشده و مدت آن به انتها نرسیده. پس اگر ملکت بنی امیه به آخر رسد و نصیب ایشان از دنیا مقطوع گردد هر آینه خلافت ایشان منقطع خواهد گشت و نظام آن از یکدیگر گسیخته خواهد شد و خدای تعالی تابع و متبوع ایشان را ذلت و اهانت نصیب خواهد نمود. پناه می برم به خدا از امامی که بعضی از فرایض خود را جاهل باشد و آن را از رعیت خود سؤال کند پس رعیتش در آن فرض از امام داناتر باشد.

أترید یا اخی ان تحیی ملة قوم قد کفروا بایات الله و عصوا رسوله و اتبعوا اهلهم بغیر هدی من الله و ادعوا الخلافة بلا برهان من الله و لا عهد من رسوله؟! اعینک بالله یا اخی ان تکون غدا المصلوب بالکناسة ثم ارفضت عیناه و سالت دموعه. ثم قال: الله بیننا و بین من هتک سترنا و جحدنا [نا] حقنا و أفضی سرنا و نسبنا الی غیر جدنا و قال فینا ما لم نقله فی انفسنا.

یعنی می خواهی ای برادر من تجدید کنی طریقت قومی را که آیات محکمت خدای تعالی را انکار نموده و با رسول خدای مخالفت نموده، و متابعت نموده اند هوا و رأی های خود را بدون راهنمای از جانب خدای تعالی، و دعوی خلافت کردند بدون این که ایشان را از جانب خدای تعالی برهانی باشد و یا آن که عهدی و وصیتی رسول الله صلی الله علیه و آله در این باب کرده باشد. و پناه می دهم ترا به خدای از این که تو آن کس باشی که او را در کناسه به حلق در آویزند. آن گاه آن جناب بگریستند چنان که اشک آن حضرت جاری شد.

پس فرمود: خدای تعالی حاکم است میان ما و از جماعت که هتک حرمت ما نمودند و حق ما را منکر شدند و سر ما را فاش داشتند و نسبت دادند ما را به غیر مرتبه ای که ما را بود؛ یعنی مانع از اظهار دولت حق شدند، و گفتند در حق ما چیزی را

که ما آن را نگفته ایم؛ یعنی گفتند که ما را داعیه خروج است، و حال این که ما اراده آن را نداریم تا ظهور مهدی موعود(1).

و علمای امامیه در این روایات که ظاهراً بر قدح زید دلالت کند و مشعر است بر این که زید بدون حق دعوی امامت کرد، محمول بر تقیّه هست و یا آن که نهی امام، نهی تحریمی نبوده از جهت اشفاق و خوف بر زید او را از خروج نهی فرمودند.

و گویند که زید بن علی را در خروج داعیه خلافت نبوده و خود از روی جزم می دانست که مستحق خلافت حقیقی در زمان او امام جعفر صادق علیه السلام است.

و مقصود وی از خروج بر متقلبان، انتقام کشیدن ثارات اهل البیت علیهم السلام بود، به هر طریق می خواست که مردم را متفق ساخته تا به دفع دشمنان خاندان خود پردازد.

مجلسی در مجلد پانزدهم از بحار الانوار(2) گوید: اخبار در باب زید بن علی مختلف است و متعارض است ولی روایاتی که بر جلالت و مدح زید و این که مدعی غیر حق نبوده و بسیاری از اصحاب ما - رضوان الله علیهم - به علوّ شأن و جلالت مرتبت او حکم نموده اند. پس مناسب آن است که در حق زید حسن ظن داشته او را قدح ننماییم بلکه بایستی متعرض هیچ یک از اولاد ائمه معصومین نشده قدح و ذم ایشان نکنیم مگر آن کسانی را که ائمه خود به کفر و تبری ایشان حکم فرموده اند و ما شمه ای از روایات که از کتب محدثین و موثقین شیعه در مدح زید ضبط شده ایراد کنیم:

شیخ فاضل ابن خزاز قمی در اواخر رساله کفایة الاثر فی النصوص علی الائمة الاثنی عشر روایتی چند بر امامت ائمه از زید روایت کند پس از نقل آن اخبار از زید گوید.

فانّ قائل قال فزید بن علی اذا سمع هذه الأخبار وهذه الأحادیث من الثقات المعصومین و امن به و اعتقدها فلما خرج بالسّیف و ادّعی الامامة لنفسه و اظهر الخلاف

ص: 103

1- الکافی، ج 1، ص 358 - 356.

2- بحار الانوار، ج 46، ص 155 به بعد، باب 11 «احول اولاده و ازواجه علیه السلام».

علی جعفر بن محمد و هو بالمحلّ الجلیل الشریف المعروف بالستر و الصلاح مشهور عند الخاص و العام بالعلم و الزهد و هذا ما لا یفعله الا معاند او جاحد و حاشا زید بن علی ان یکون بهذا المحلّ.

یعنی هرگاه کسی از راه اعتراض گوید: پس اگر زید بن علی خود این حدیث از ثقات معصومین شنیده و بدان ایمان آورده و اعتقاد کرده، از چه روی با شمشیر خروج کرد و دعوی امامت برای خود نمود و مخالفت جعفر بن محمد ظاهر ساخت، با آن که جعفر بن محمد به جلالت قدر و زهد و عفت و صلاح مابین خاص و عام اشتهار داشت؛ و این قول که از زید صدور یافته قول کسی است که بالتّسبیه به جعفر بن محمّد معاند و گرنه جاحد باشد و حاشا از این که درباره زید توهم رود که با جعفر بن محمد اظهار معاندت می نمود و یا آن که جاحد و منکر آن جناب بود.

پس این خزاز در جواب این اعتراض گوید: فاقول فی ذلك و بالله التوفیق إن زید بن علی علیه السلام انما خرج علی سبیل الامر بالمعروف و النهی عن المنکر لا علی سبیل المخالفة لابن اخیه جعفر بن محمّد علیه السلام و انما وقع الخلاف من جهة الناس و ذلك ان زید بن علی لما خرج و لم یخرج جعفر بن محمد علیه السلام توهم قوم من الشيعة ان امتناع جعفر كان للمخالفة و انما كان لضرب من التدبیر فلما رأى الذین صاروا لزیدیه سلفاً قالوا لیس الامام من جلس فی بیته [و أغلق بابہ] و ارخی ستره و انما الامام من خرج بالسيف یامر بالمعروف و ینهی عن المنکر فهذا كان سبب وقوع الخلاف بین الشيعة و اما جعفر و زید فما كان بينهما خلاف.

یعنی همانا زید بن علی خروج کرد برای امر به معروف و نهی از منکر نه از جهت مخالفت پسر برادر خود جعفر بن محمّد علیه السلام زیرا که او را با جعفر بن محمد به هیچوجه خلاف و نزاع نبود بلکه مردمان چنان گمان نمودند که مابین ایشان مخالفت است، زیرا که چون زید بن علی خروج کرد و جعفر بن محمّد با وی همراهی ننمود گروهی از شیعه چنین توهم کردند که امتناع جعفر بن محمّد از خروج به جهت مخالفت با زید است و حال آن که امتناع آن جناب به جهت تدبیر و نوعی از مصلحت

بود؛ و چون آنان که بعد از زید مذهب زیدیّه اختیار نمودند تقاعد جعفر بن محمد مشاهدت کردند و گفتند امام آن کس نیست که در سرای خود نشسته و پرده مابین خود و مردمان آویخته دارد بلکه امام آن باشد که با شمشیر ظاهر شود، امر به معروف و نهی از منکر نماید؛ این بود منشأ نزاع شیعه و مابین جعفر علیه السلام و زید به هیچوجه خلاف و نزاع نبود.

ابن خزّاز گوید که دلیل بر صدق این معنی تمثیل زید است: من اراد الجهاد فإلیّ و من اراد العلم فإلیّ ابن اخی جعفر. ولو ادعی الامامة لنفسه لم ینف کمال العلم عن نفسه لان الامام ینجب ان ینف عن العلم من الرعیّة.

یعنی آن کس که اراده جهاد دارد بایستی نزد من آید و هر کس فهم و دانش طلب کند او را لازم است که پسر برادرم جعفر را ملازم گردد. و اگر زید بن علی مدّعی امامت از برای خود بود کمال علم را از خود نفی نمی نمود، زیرا واجب است امام از تمام رعیت خود دانایتر باشد.

آن گاه گوید: از جناب جعفر بن محمد این کلام مشهور است که فرمود: رحم الله عمّی زیداً لوظفر لوفی و ائّما ادعی الی الرضا من آل محمد و أنا الرضا. یعنی خدای رحمت کند عمّم زید را اگر بر دشمنان ظفر یافتی بدانچه مقصود وی بود وفا نمودی؛ این است و جز این نیست عم من زید مردمان را به سوی رضا از آل محمّد دعوت می نمود و رضای از آل محمد منم.

آن گاه گوید: و تصدیق ذلك ما حدثنا به علی بن الحسین قال حدثنا عامر بن عیسی بن عامر السیرافی مکه فی ذی الحجة سنة احدى و ثمانین و ثلاث مائة قال حدّثنی ابو محمّد الحسن بن محمّد بن یحیی بن الحسن بن جعفر بن عبیدالله بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام قال حدثنا محمد بن مطهر قال حدّثنا ابی قال حدّثنا عمر بن المتوکل ابن هارون البجلی عن ابیه المتوکل بن هارون قال: لقیته یحیی بن زید بعد قتل ابیه و هو متوجّه الی خراسان فما رأیت رجلاً فی عقله و فضله فسألته عن ابیه فقال: انّه قتل و صلب

بالكناسة ثم بكى و بكيت حتى غشى عليه فلما سكن قلت يا بن رسول الله و ما الذى اخرجك الى قتال هذا الطاغى و قد علم من اهل الكوفة ما علم فقال نعم لقد سألته عن ذلك فقال. سمعت ابي يحدث عن ابيه الحسين بن على عليهما السلام قال وضع رسول الله يده على صلبى فقال يا حسين يخرج من صلبك رجل يقال له زيد يقتل شهيدا اذا كان يوم القيامة يتخطى هو و اصحابه رقاب الناس و يدخل الجنة فاحببت ان اكون كما وصفنى رسول الله صلى الله عليه و آله ثم قال رحم الله ابي زيدا كان و الله احد المتعبدين قائم ليله و صائم نهاره مجاهد فى سبيل الله حق جهاده فقلت: يا بن رسول الله هكذا يكون الامام بهذه الصفة. فقال يا عبدالله ان ابي لم يكن بامام و لكن كان من السادات الكرام و زهادهم و كان من المجاهدين فى سبيل الله

فقلت يا بن رسول الله اما ان اباك قد ادعى الامامة و خرج مجاهد فى سبيل الله و قد جاء عن رسول الله فيمن ادعى الامامة كاذبا فقال مه يا عبدالله ان ابي كان اعقل من ان يدعى ما ليس له بحق و انما قال ادعوكم الى الرضا من آل محمد عنى بذلك عمى جعفر فقلت فهو اليوم صاحب هذا الامر قال نعم فهو افقه بنى هاشم.

يعنى تصديق بر مدعى آن خبرى است كه خبر داد ما را بدان على بن الحسين گفتم روايت كرد مرا عامر از ابى عامر سيراى در مكه شهر ذى الحجة از سال سيصد و هشتاد و يك گفتم حديث كرد مرا ابو محمد حسن بن محمد بن يحيى بن جعفر بن عبدالله بن حسين بن على بن ابى طالب گفتم: مرا خبر داد محمد بن مطهر گفتم خبر داد مرا پدرم و گفتم حديث كرد مرا عمير بن متوكل بن هارون بلخى از پدرش متوكل كه گفتم: يحيى بن زيد را ملاقات كردم بر حالتى كه متوجه خراسان بود هيچ كس را در عقل و فضل مانند او نيافتم از او حال پدرش زيد سؤال كردم گفتم او را مقتول ساختند و در كناسه كوفه او را بر دار كشيده اند. آن گاه گريه كرد و گريستم آنقدر گريه كرد كه مدهوش شد چون او را از گريستن افاهه روى نمود عرض كردم: يا بن رسول الله زيد را سبب چه بود كه با اين طاغى مقاتلت نمود و حال آن كه بر احوال مردمان كوفه نيكو آگاهى بود.

گفت: آری من خود از وی از این امر سؤال کردم گفت از پدرم شنیدم که از پدر بزرگوارش حسین بن علی روایت می نمود که فرمود رسول خدای دست مبارک خویش بر صلب من نهاد و بفرمود یا حسین از صلب تو شخصی خارج گردد که او را زید نام است شهید خواهد گشت چون روز قیامت شود او و اصحابش بر گردن مردمان قدم نهاده داخل بهشت گردند پس من دوست داشتم که بدان وصف باشم که رسول الله خبر داده.

پس فرمودند: خدای رحمت کند پدرم زید را سوگند به خدای که یکی از زهاد و عبّاد معدود بود، شب ها را به عبادت پروردگار به سر می برد و روزها روزه داشت و در راه خدای مجاهدت کرد. گفتم یابن رسول الله این اوصاف که ذکر نمودی خود اوصاف امام است؟! گفت: ای عبدالله! همانا پدرم امام نبوده ولی در زمره سادات کرام و زهاد انتظام داشت و از آنان که در راه خدای تعالی جهاد کنند محسوب بود. پس عرض کردم: یابن رسول الله پدرت دعوی امامت نمود و خروج کرد و در راه خدای مجاهدت نمود و حال آن که از رسول الله در مذمت آن کس که به کذب دعوی امامت کند اخباری چند وارد شده! فرمود: یا عبدالله! به درستی که پدر من عاقل تر از این بود که امری را به غیر حق دعوی کند این است و جز این نیست مردمان را به رضای از آل محمد دعوت می نمود، و مقصود وی عمّم جعفر بود. عرض کردم: امروز جعفر بن محمد امام و صاحب امر است؟ فرمود: آری جعفر ائمه بنی هاشم است. (1)

شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا روایت کند که: زید بن موسی را برای خروج در بصره و احراق خانه های بنی العباس گرفته به نزد مأمون آوردند، مأمون از جرم وی نظر به مراعات جانب امام اغماض کرده به حضرت عرض کرد یا ابالحسن! لئن خرج اخوك و فعل ما فعل لقد خرج قبله زید بن علی فقتل ولو لا مكانك لقتلته فلیس ما اتاه

ص: 107

بصغیر یعنی ای ابوالحسن اگر برادر تو زید در بصره خروج نمود و کرد آنچه بدیع و شگفت نباشد زیرا که پیش از وی زید بن علی بن الحسین خروج کرد و او را مقتول ساختند و اگر تقرب و مکان تو نزد من نبود هر آینه او را مقتول می ساختم آنچه را اقدام نموده گناهی بزرگ است.

حضرت فرمودند: یا امیرالمؤمنین لا تُقسِ اخی زیدا الی زید بن علی فانّه کان من علماء آل محمد غضب لّله و جاهد اعدائه حتّی قتل فی سبیلہ و لقد حدّثنی ابی موسی بن جعفر علیهما السلام انه سمع اباہ جعفر بن محمد علیهما السلام یقول: رحم اللّٰہ عمی زیدا انه دعی الی الرّضا من آل محمّد ولو ظفر لوفی بما دعی الیه و لقد استشارنی فی خروجه فقلت له یا عمی إن رضیت أن تكون المقتول المصلوب بالکناسه فشانک فلما ولی قال جعفر بن محمّد ویل لمن سمع واعیتہ فلم یجبه.

یعنی یا امیرالمؤمنین برادرم زید را به زید بن علی قیاس مکن زیرا که زید بن علی از علمای آل محمد معدود بود برای خدای تعالی به غضب درآمد و در راه خدای با دشمنان خدای مجاهدت نمود تا آن که به فیض شهادت فایز گشت. به تحقیق خبر داد مرا پدرم موسی بن جعفر که از پدر خود جعفر بن محمد استماع کرده که فرمود: خدای بر عم من زید رحمت آورد به درستی که او مردمان را به سوی رضا از آل محمّد دعوت می نمود، و اگر بر دشمنان ظفر یافتی بر آن [که] مردمان بر آن می خواندی وفا نمودی. و هر آینه در باب خروج خود با من مشورت نمود او را گفتم اگر رضا دهی که تو خود آن کسی باشی که در کناسه کوفه او را مقتول و مصلوب نمایند بدانچه اراده داری اقدام نمای. چون زید روانه گشت جعفر علیه السلام فرمود در عذاب الهی معذب باد آن کسی که صدای او را بشنود و او را اجابت نکند.

مأمون عرض کرد: یا ابوالحسن آلیس قد جاء فیمن ادّعی الامامة بغیر حقّها ما جاء؟! یعنی آیا نه در مذمت آن کس که دعوی امامت به غیر حق کند رسیده است آنچه رسیده است؟ حضرت فرمود: ان زید بن علی لم یدع ما لیس له بحقّ و انّه کان اتقی اللّٰہ من ذلك

انّه قال ادعوكم الى الرضا من آل محمد و انما جاء ما جاء فيمن يدعى انّ الله تعالى نص عليه ثم يدعوا الى غير دين و يضلّ عن سبيله بغير علم و كان زيدا و الله ممّن خوطب بهذه الاية «و جاهدوا في الله حقّ جهاده»؛⁽¹⁾ یعنی به درستی که زید بن علی دعوت نمود چیزی را بدون حق و از خدای تعالی بر حذر بود از این که چیزی را به غیر حق طلب نماید و اخبار و دلایل ذم درباره آن کس وارد شده که دعوی آن کند که خدای بر امامت او نصّ نموده آن گاه مردمان را به غیر خدای دعوت نماید و ایشان را به ضلالت افکند. سوگند با خدای که زید از آنان است که خدای تعالی ایشان را مخاطب ساخته که: ای گروه مؤمنین در راه خدا جهاد کنید حق جهاد کردن را خدای شما را برگزید.

صدوق علیه الرّحمه در کتاب عیون پس از نقل این حدیث گوید: زید بن علی را فضایل بسیاری است که از غیر علی بن موسی علیه السلام روایت شده و خوش داشتم که آن فضایل را در عقب این حدیث ایراد کنم تا بر مطالعه کنندگان این کتاب اعتقاد امامیه درباره زید مکشوف گردد آن گاه اخباری چند در مدح زید نقل کنیم من جمله به وسایطی چند از معتمّر روایت کنند که گفت: در خدمت جناب حضرت صادق علیه السلام نشسته بودم که زید بن علی درآمد و دست خود را بر دو طرف در نهاد و بایستاد حضرت صادق علیه السلام او را فرمودند: یا عم اعیذك بالله ان تکون المصلوب بالکناسه یعنی ای عم ترا در پناه خدای جای دهم از این که آن کسی باشی که او را در کناسه بر دار کشند. مادر زید چون این کلام استماع کرد گفت: واللّه لا یحملك علی هذا القول غیر الحسد لابنی یعنی ترا دعای بر این خبر جز حسد به پسر من نباشد. حضرت سه مرتبه فرمود یا لیته حسدا یعنی کاش این کلام از روی حسد می بود آن گاه فرمودند: حدثنی ابی عن جدی علیهما السلام انه قال یخرج من ولده رجل یقال له زید یقتل بالكوفة و یصلب بالکناسه یخرج من قبره حین ینشر تفتح لروحه ابواب السّماء یتهجج به اهل

ص: 109

السموات [و الأرض] يجعل روحه في حوصلة طير أخضر يسرح في الجنة حيث يشاء. یعنی خبر داد مرا پدرم از جدم که از اولاد وی مردی که او را نام زید است خروج کند و در کوفه کشته شود و مصلوب گردد و چون زمان حشر و نشر مردمان رسد از قبر خود بیرون آید بر حالتی که برای روح وی درهای آسمان گشاده گردد و سگان سماوات به جهت او مبهتج و مسرور گردند و روح او را در حوصله طیری سبزرنگ جای دهند در بهشت به هر مکان که خواهد پرواز کند. (1)

و نیز به اسنادی چند از عمرو بن خالد روایت کند که گفت عبدالله بن سیابه مرا حدیث کرده و گفت ما هفت تن بودیم که عزیمت مدینه [نمودیم]، داخل مدینه شدیم و به مجلس جناب ابوعبدالله حضرت صادق علیه السلام در آمدیم فرمود: آیا در نزد شما از عم من خیری هست؟ عرض نمودیم: به تحقیق یا خروج کرده یا خروج میکنند عنقریب، پس فرمود: اگر شما را از کوفه در باب زید خبر رسد مرا اخبار دهید. راوی گوید ما در مدینه چند روز مکث نمودیم تا آن که از جانب بسام صیرفی رسولی به مدینه آمد مکتوبی برای ما آورد او را گشودیم نوشته بود: اما بعد فان زيدا قد خرج يوم الاربعاء [غرة صفر فمكث الأربعاء] والخميس و قتل يوم الجمعة و قتل معه فلان و فلان یعنی به درستی که زید خروج نمود روز چهارشنبه و پنجشنبه را و روز جمعه به درجه شهادت فایض گشت و با او فلان و فلان مقتول گشتند.

راوی گوید: به مجلس حضرت صادق علیه السلام شده آن مکتوب بر وی عرضه داشتم آن را قرائت کرده بگریست پس فرمود: انا لله و انا اليه راجعون عند الله احتسب عمي انه كان نعم العم ان عمي كان رجلاً لدنيا و آخرتنا مضي و الله عمي شهيدا كشهداء استشهدوا مع رسول الله صلى الله عليه و آله و علي و الحسن و الحسين. یعنی آن جناب کلمه ترجیع به زبان جاری ساختند و فرمودند در مصیبت عم خود صبر کنم و اجر آن از خدای طلبم، به درستی

ص: 110

که عمّ من نیکو عمی بود همانا عمّ من مردی بود برای دنیای ما و آخرت ما سوگند با خدای گذشت عمّ من در حالتی که شهید بود مانند آن شهادتی که با رسول خدای و علی بن ابی طالب و حسن و حسین به درجه شهادت رسیدند. (1)

و نیز به اسنادی چند از جابر بن یزید جعفی روایت کند که گفت: جناب ابوجعفر باقر علیه السلام از آباء کرام خود مرا حدیث کرد که رسول خدای به حسین علیه السلام فرمود یا حسین یخرج من صلبك رجل یقال له زید یتخطأ هو و اصحابه یوم القیامة رقاب الناس غراً محجلین یدخلون الجنة بغير حساب. یعنی ای حسین از صلب تو مردی بیرون آید که او را زید گویند چون روز قیامت او و اصحابش بر گردن های مردم پا گذارده بر حالتی که از مواضع وضوی ایشان از اثر وضو نوری ساطع و لامع است و بدون حساب داخل بهشت شوند. (2)

و نیز در آن کتاب به وسایطی چند از فضل بن یسار روایت کند که گفت: صباح آن روز که زید بن علی در کوفه خروج نمود خدمتش رسیدم شنیدم که می گفت: من یعینی علی قتال [أنباط] اهل الشام فوالذی بعث محمّدا صلی الله علیه و آله بالحق بشیرا و نذیرا لا یعینی منکم علی قتالهم احدا الا اخذت بیده یوم القیامة فادخلته الجنة باذن الله تعالی. یعنی آیا کیست که در مقاتلت من با اراذل و عوام اهل شام مرا معاونت کند؟ سوگند به آن خدایی که محمّد را به راستی به خلق مبعوث نمود هر آن کس از شما در قتال با شامیان مرا مدد نمایند روز قیامت دست او را گرفته به اذن خدای تعالی داخل بهشت کنم.

فضل گوید: چون زید مقتول گشت راحله ای به اجاره برگرفتم و به جانب مدینه متوجه شدم و به سرای حضرت صادق علیه السلام در آمدم و از خوف جزع آن جناب با خود مقرر داشتم که او را از قتل زید اخبار نکنم چون داخل شدم فرمودند: ما فعل عمّی

ص: 111

1- . همان، ج 1، ص 252.

2- همان، ج 1، ص 250.

زید، و کار عمّ من به کجا انجامید؟ گریه مرا فرا گرفت جواب دادن نتوانستم پس فرمودند قتلوه او را مقتول ساختند؟ عرض کردم آری به خدا فرمود فصلبوه او را بر دار بپا داشتند؟ عرض کردم ای و الله صلبوه فضیل گوید: آن گاه حضرت صادق علیه السلام چنان گریست که اشکهای وی چون مروارید تر جاری گردید پس فرمود: یا فضیل شهادت مع عمی قتال اهل الشام با عمّ من در مقاتلت اهل شام حاضر بودی؟ عرض کردم بلی فرمودند فکم قتلت منهم یعنی چند تن از آن جماعت مقتول ساختی؟ عرض کردم شش تن فرمودند فلعلک شک فی دمائهم یعنی شاید در ریختن خونهای ایشان در شک باشی؟ عرض کردم اگر مرا شکی بود ایشان را مقتول نمی ساختم فضیل گوید پس شنیدم آن حضرت می فرمود اشکرکنی الله فی تلك الدماء ما مضی و الله عمی زید و اصحابه شهیدا مثل ما مضی علیه حسین بن علی بن ابی طالب و اصحابه یعنی خدای تعالی مرا در ریختن خون های اهل شام شریک گرداند قسم به خدای عمّ من و اصحاب وی از این سرای فانی بگذشتند بر حالتی که شهید بودند مانند حسین بن علی و اصحاب او. (1)

محدث کاشانی ملا محسن فیض در کتاب اصول وافی به وسائطی چند از سلیمان بن خالد روایت کند که جناب ابو عبد الله جعفر بن محمد از من سؤال کرد و فرمود: ما دعاکم الی الموضع الذی وضعتم فیه زید. یعنی چه چیز داعی شد شما را که زید را در مجرای آب دفن نمودید؟ عرض کردم: سه چیز؛ یکی کمی عدد آنانکه با زید باقی مانده بودند زیرا عدد ایشان زیاده از هشت نفر نبود لاجرم از خوف دشمنان بدن زید را در آن موضع دفن نمودیم، دیگر خوف آن که صبح روشن گردد و ما را مفتضح نماید و دشمنان بر جسد وی ظفر یابند، و دیگر آن که همان مضجع مقدر او بود که بدان سبقت نمود. حضرت فرمودند کم الی الفرات من الموضع الذی وضعتموه فیه.

ص: 112

یعنی از مدفن زید تا شریعه فرات چند مقدار مسافت بود؟ عرض کردم به قدر يك پرتاب سنگ فرمودند سبحان

اللّه افلا كنتم او قرتموه حدیدا و قذفتموه فی الفرات و كان افضل.

یعنی از چه جهت او را به حدید ثقیل نمودید تا آن که او را به فرات افکنید و حال این که این افضل و نیکوتر بود عرض کردم لا و اللّه فدای تو کردم ما را طاقت آن نبود که او را در فرات افکنیم. پس فرمود ای شیء کنتم یوم خرجتم مع زید؟ یعنی بر چه حال بودید آن روز که با زید خروج کردید؟ عرض کردم بر صفت ایمان. فرمودند فما كان عدوكم؟ دشمنان بر چه صفت بودند؟ عرض کردم از زمره کافران. فرمودند: همانا من یافته ام در کتاب اللّه این آیه کریمه را که می فرماید «فاذا لقيتم الذين كفروا فضرب الرقاب حتى اذا اثختموهم فسددوا الوثاق» (1) فاما متا بعد و اما فداء حتى تقنع الحرب اوزارها ای گروه مؤمنین چون ملاقات کنید آن کسانی را که کافر شده بزنید گردن های ایشان را تا آن که بر ایشان غلبه یافتید به قید محکم ببندید پس یا منت گذارده بدون عوض رها کنید یا آن که عوض و فدیة مأخوذ دارید پس ایشان را مطلق العنان نمایید شما ابتدا نمایید به رها نمودن ایشان که اسیر نمودید آیا شما را قدرت آن نبود که يك ساعت به عدل عمل نمایید.

و از جمله اشعار زید که در آن بر امامت جناب ابو جعفر حضرت باقر علیه السلام تصریح کرده این چند بیت است:

ثوی باقر العلم فی ملحد *** امام الوری طیب المولد

فمن لی سوی جعفر بعده *** امام الوری الاوحد الامجد

ابا جعفر الخیر انت الامام *** و انت المرجی لبلوی غد (2)

یعنی پیشوای مردمان و شکافنده علوم و آن کس که ولادتش طیب و پاکیزه است.

ص: 113

1- سوره محمد 47، آیه 4.

2- بحار الانوار، ج 46، ص 296.

یعنی جناب ابوجعفر باقر در لحد جای گرفت، و مرا پس از آن جناب جز حضور جعفر صادق که سیدی بزرگوار و امام انام است امام و مقتدایی نیست، ای جعفر صادق همانا امام و مقتدای من تویی و در فزع و احوال روز قیامت ملجأ و پناهی نباشد.

قاضی نورالله تستری گوید: (1) سید اجل مرتضی علم الهدی از اعیان شیعه نقل کند که گفت با زید بن علی در واسط بودم پس در مجلس او ذکر ابابکر و عمر و علی بن ابی طالب کردند ابوبکر و عمر را بر علی تقدیم و تفضیل دادند و چون آن جماعت از مجلس بیرون رفتند زید رضی الله عنه با من گفت شنیدی سخن این جماعت را و اینک من در برابر سخنان ایشان چند بیتی گفته ام:

و من شرف الاقوام یوما برأیة *** فإن علیاً شرفته المناقب

و قول رسول الله و الحق قوله *** و ان زعمت منهم أنوف کواذب

بأنک منی یا علی معالنا *** کهارون من موسی اخ لی و صاحب

دعاه بیدر فاستجاب لامره *** و ظاعن فی ذات الاله یضارب

مع الجملة در جلالت قدر و مرتبت و علو منزلت زید از اخبار ائمه اطهار و علمای ابرار بسیار است هر آنکس خواهد بر آن ها استحضار یابد بایستی به جلد یازدهم کتاب بحار الانوار و غیر آن از کتب رجوع نمایند که مفصلاً و مشروحاً مذکور است.

قد تمّت الكتاب بعون الملك الوهاب علی يد اقل الخلیقة بل لا شیء فی الحقیقة علی اکبر القر نجاهی.

فی یوم الجمعة فی سلخ شهر شوال المکرّمة من شهور سنة اثنی عشر و ثلاث مائة بعد الالف من الهجرة النبویة. یا علی مدد.

ص: 114

نسب حضرت امام زاده یحیی که در ورامین است. آنچه از کتب معتبره انساب و مشجرات به نظر رسیده این است:

صاحب سر انساب (1) در نسب آن بزرگوار می فرماید: یحیی بن علی بن عبدالرحمن الشَّجری ابن قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن مجتبی علیه السلام است، و صاحب نهاییه الانساب می فرماید: یحیی بن علی بن عبدالرحمن بن قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن مجتبی علیه السلام است. مادرش دختر عبدالله بن ابراهیم است از اولاد جعفر بن ایطالب علیه السلام است؛ و لشکر عبدالله بن عزیز والی ری یحیی را در قریه ای از قرای ری به قتل رسانیدند. و قبر آن حضرت در آن قریه است و کسی بر او نماز نکرد. و چهل و پنج سال از سن شریفش گذشته بود و عقبی از برای او باقی نماند. پسری داشت احمد نام که قبل از شهادت یحیی وفات یافت و حضرت عبدالعظیم علیه السلام با یحیی و حسن بن زید به هم می رسند که از حسن بن زید چند اولاد بوده است: یکی علی شدید است که جدّ حضرت عبدالعظیم است، و دیگر قاسم است که جد امام زاده یحیی است.

و صاحب مقاتل الطالبیین (2) در شرح احوال علی بن عبدالرحمن الشَّجری می فرماید: از برای علی چهار دختر و نه پسر بود و از آن جمله یکی یحیی است که در

ص: 117

-
- 1- سرّ الأنساب؛ سر السلسلة العلویة، ص 4 به بعد، باب اولاد الامام ابی محمد الحسن بن علی المجتبی علیه السلام .
 - 2- مقاتل الطالبیین، ص 530.

ایام مهتدی در زمان خروج کوكبى در قزوین گذشته شد و قبر او در سوادری است.

و از ابونصر بخاری(1) روایت کرده اند که، علی بن عبدالرحمن کشته شد در ورامین، در حکومت عبدالله عزیز، از جانب مهتدی؛ و مقبره او در ورامین ظاهر است؛ و کوكبى لقب حسین بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد ارقط است که در ایام خلافت مهتدی در قزوین خروج کرده.

اما عبدالرحمن شجرى موسوم است به شجریه حسینه که منسوبند بسوی شجره که آن قریه ای است از قرای فلسطین. اول کسی که نسبت داده شده بسوی شجره قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن علیه السلام است و از برای او چند اولاد بوده است که یکی از آن ها عبدالرحمن شجرى است.

و قاسم را شجرى اگر می گویند، و سادات شجریه همه از اولاد عبدالرحمن شجرى اند، از قراری که در کتب معتبره سیر و تواریخ مضبوط و مسطور است چون اقوام ازدحام نمودند در رجب سنه دویست و پنجاه و پنج هجرى و متعذراً عزل و خلع از خلافت کرده و مهتدی به خلافت مشتغل شد در رجب سنه دویست و پنجاه و شش از خلافت عزل شد و امتداد خلافت او زیاده از یازده ماه طول نکشید در آن زمان کوكبى که حسین بن احمد ارقط است در قزوین خروج نموده، مهتدی کیفیت را که یکی از ملازمان ترك بوده به قزوین فرستاد و در میان آن ها محاربات بسیار اتفاق افتاد که علی پدر یحیی در آن جنگ کشته شد.

و این که در درب حرم امام زاده یحیی بن علی بن عبدالرحمن بن ابوالقاسم بن حسن ثبت شده می شود که سهو شده باشد؛ زیرا که در جمیع کتب انساب قاسم بن حسن ضبط کرده اند نه ابوالقاسم بن حسن.

و در تاریخ کتیبه محراب در سنه دویست و بیست و سه هجرى نوشته شده؛ و قبل

ص: 118

از تاریخ قتل حضرت امام زاده یحیی است از بابت این است که سابقاً مسجدی در آن جا بنا کرده بودند و آن محراب جزو آن مسجد بوده و هیچ منافاتی ندارد از این که بعد از این یحیی را در آن مسجد دفن کرده باشند و به مرور دهور آن جا مخصوص امام زاده شده باشد، زیرا که رسم و معمول نیست در مقبره محراب بسازند.

این که گفته اند بعضی مورخین انساب که علی پدر یحیی در قزوین در وقعه کوبی کشته شد و پاره گفته اند: در ورامین مدفون است، دور نیست. در قزوین در جنگ زخم برداشته و بعد از آن به ورامین برده باشند و در آنجا وفات یافته باشد و در همان

جا دفن کرده باشند؛ و امام زاده یحیی را هم که نوشته اند در سواری، در جنگ عبدالله بن عزیز والی ری کشته شد، این هم بسیار مناسبت دارد که بعد از وفات او را نیز در نزد پدرش در ورامین دفن کرده باشند. محرم 1300.

عكس

ص: 120

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عداوت میان بنی هاشم و بنی امیه از هنگام تولد امیه و هاشم بود، تا آن که عداوت آن ها رفته رفته قوت گرفت؛ و از باب قتل عثمان بن عفان معاویه بنای خلافت گذاشته و جنگ صفین نموده، روزبه روز عداوت آل هاشم و آل امیه بالا گرفت.

و این که بعضی از ذاکرین می گویند: «سبب عداوت از بابت حضرت شهربانو یا زنی دیگر است که ابوموسی اشعری به جهت یزید - علیه اللعنة - خواستگار شده بود و برای خود و حضرت سیدالشهداء علیه السلام حرفی زده، شهربانو سیدالشهدا را قبول نمود» غلط مشهور است.

آنچه حقیقت دارد و صحیح است این است که معاویه به مروان بن حکم که والی مدینه بود، نوشت که من دوست می دارم الفت و وصلت با بنی هاشم را تازه کنم. چون نامه من به تو رسد ام کلثوم دختر عبدالله جعفر را که از زینب دختر علی بن ابیطالب است، به عقد پسر یزید درآوری و آنچه صداق بخواهند قبول کنی.

مروان نزد عبدالله جعفر رفته نامه معاویه را خواند و خواهش نمود که مجلسی به جهت عقد ام کلثوم برای یزید منعقد سازند، عبدالله گفت: خالویش حسین بن علی در مدینه نیست، به ینبع رفته و او بزرگ سلسله است، تا او حاضر نباشد این امر صورت نخواهد گرفت. به همین حال باشد تا حسین بن علی مراجعت فرماید.

ص: 121

و چون حضرت سیدالشهدا از ینبع مراجعت فرمودند، عبدالله جعفر تفصیل را خدمت حضرت عرض کرد. حضرت از مجلس برخاسته نزد ام کلثوم رفتند و فرمودند: معاویه تو را به جهت یزید خواستگاری کرده و پسرعموی تو قاسم بن محمد بن جعفر بن ابی طالب سزاوارتر است به شوهری تو؛ و مضمونی فرمودند که شعر مولوی کاشف اوست:

در شریعت کفو آمد ازدواج *** یک در او چوب و در دیگر زجاج

و اگر تو را امید به زیادتی صدق است من بغیغا را برای تو مهریه قرار می دهم. ام کلثوم قبول این کار را نموده به تزویج قاسم درآمد.

چون روز دیگر شد مروان مجلسی به جهت این امر منعقد نمود، شرحی از نامه معاویه و خیال مودت و مهربانی او با صله رحم بیان کرد. حضرت فرمودند: من او را به جهت قاسم عقد کردم، مروان گفت: یا حسین! با خلیفه و من مکر کردی. حضرت فرمودند: در اول تو به این کار سبقت کردی؛ زیرا که حضرت امام حسن علیه السلام نامزد کرد عایشه دختر عثمان را و توفتی او را برای عبدالله بن زبیر گرفتی. مروان گفت: چنین

نیست. حضرت نگاهی به محمد بن خطاب که از بزرگان قوم بوده کرده فرمودند: چنین نیست؟ محمد عرض کرد: اللهم نعم.

و این بود عداوتی که به جهت ازدواج زن در میانه یزید و حضرت سیدالشهدا علیه السلام

واقع شده. چون خبر درگذشتن معاویه بن ابوسفیان به حضرت سیدالشهدا علیه السلام

رسید، متصل این شعر یزید بن مفرغ را می خواندند:

لا دغرت السوام فی فلق الصبح *** مغیرا و لا دعیت یزیدا

یوم اعطی من المخافة ضیما *** و المنایا یرصدنی ان احیدا(1)

و چون یزید بن معاویه - علیه اللعنة و الهاویة - به خلافت نشست به ولید بن عتبة

ص: 122

1- . مشیر الاحزان، ص 38؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 3، ص 348.

بن ابی سفیان که والی مدینه بود، نوشت از آن حضرت بیعت گیرد. چنان که مشهور است حضرت ابا و امتناع از بیعت نموده، روانه مکه معظمه شد. در آن وقت عبدالله زبیر در مکه معظمه مدعی خلافت بود و با امیرالمؤمنین و با آل رسول در نهایت عداوت؛ چنان که چهل نماز جمعه ادا نکرد؛ زیرا که شرط آن فریضه، صلوات بر محمد و آل محمد است؛ می گفت: پیغمبر خوب بود ولی - العیاذ باللّٰه - طایفه بدی داشت. اگر صلوات بر آل او فرستم سبب تکبر و نخوت ایشان می شود.

و همچنین وقتی که حجاج بن یوسف ثقفی مکه معظمه را محاصره کرد او نیز محصور شد. چون کار بر وی تنگ گشته، سلاح حرب پوشید و دل بر مرگ نهاد، به مادر خود اسماء ذوالنطاقین دختر خلیفه اول - ابوبکر - وصیت می کرد و از عقاید می شمرد. گفت: ای مادر! تو می دانی من دشمن ترین خلق بودم با علی بن ابی طالب.

و عبدالله از ورود حضرت امام حسین علیه السلام به مکه، اولاً به سبب عداوت، ثانیاً عدم پیشرفت خلافت که مدعی آن بود، خدمت حضرت می رسید و آن حضرت را ترغیب و تحریص می نمود که به کوفه تشریف برید، که اکنون اهل عراق متفقاً در وفاق هستند، چرا باید این نعمت را از دست داد و بر بنی امیه غلبه نکرد؛ و به عقیده خود با حضرت حیل و مکر می کرد که از مکه بیرون روند.

و برخلاف او عبدالله عباس همه روزه خدمت آن حضرت رسیده، منع از سفر عراق و نفاق اهالی آن سرزمین می کرد و پیوسته عجز و لابه می نمود، تا آن که بنا بر تقدیر مقدر و حکم عالم ذوالقدر، عزم مبارك آن حضرت به سفر نینوا جزم شد.

وقتی ابن عباس، عبدالله زبیر را دید که حالت بشاشت از این عزم حضرت سیدالشهدا دارد فرمود: یابن زبیر! چشم تو روشن از رفتن امام حسین. و این اشعار را انشاد کرد:

يا لك من قبره معمر *** خَلَالِكَ الْجَوْ فَيَّضِي و اصفري

و نقرى ماشئت ان تنقرى *** قد رحل الصياد عنك فابشرى

هذا الحسين خارجا فابشرى *** الى العراق راجياً للظفرى

على ي زيد قد الى بمنكر *** قد رفع الفخ فماذا تحذرى(1)

و اصل اين اشعار از طرفه بن عبده است، مگر سه مصراع كه ابن عباس خود اضافه نموده، و مصراع اخير قد رفع الفخ فماذا تحذرى، متصل به مصراع، قد رحل الصياد، است.

و معمر به فتح اول و سکون ثانى و فتح ميم، اسم موضعى است. و قبره كه در واحد او قبره گفته مى شود. ابوالمليح و چكاوك نيز او است و در بعضى نسخ، قبره نوشته شده، لفظى است غلط و اگر در بعضى لغات استعمال شده باشد، غير فصيح است.

به هر حال، حضرت سيدالشمس هدا عليه السلام ظاهراً بنابر بسيارى عرايض اهل كوفه روز سه شنبه، يوم الترويه حج را بدل به عمره مفرده فرموده به سمت عراق حركت فرمودند و اهل عراق به جهت آن شقاقى و نفاق جبرى، خود در عاشورا كه حضرت سيدالشمس هدا به اشقيا فرمودند: شما مرا خوانديد و نامه ها نوشتيد چرا اکنون در صدد قتال و جدال من هستيد؟ تمامى نوشتجات خود را منكر شده. حضرت به على اكبر فرمودند: على بالخرجين؛ يعنى دو خرج مرا بياور. خرج ظرف مشهورى است در لغت عرب و اين كه اکنون در لغت عامه خرجين بكسر استعمال مى شود همان است و پس از اين كه نامه آن قوم شقى را بيرون ريختند، باز مايه انفعال نشده، مشغول قتال شدند، لعنه الله عليهم اجمعين.

پس از آن كه حضرت از مگه معظمه حركت فرمودند، چنان كه مفصلاً در كتب مقاتل مذکور است، روز پنجشنبه دويم محرم الحرام سنه 60 هجرى يا شصت و يك

ص: 124

1- . شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج 20، ص 134.

وارد كربلا شدند و در این چند روز ابداً قتالی واقع نشده مگر روز عاشورا از صبح تا ظهر؛ اصحاب آن حضرت و بنی هاشم؛ در آخر شهدا سیدالشهدا علیه السلام با لب تشنه به درجه رفیع شهادت فایز شدند.

و منع آب به حکم ابن زیاد ملعون بود که به عمر - علیه اللّٰعنة - نوشت: جمعجع بالحسین؛ یعنی سخت و تنگ بگیر.

جوهری از قول او در صحاح اللّٰغة شاهد آورده: والجمعجعه: الحبس و كتب عبيدالله بن زياد الى عمر بن سعد: أن جمعجع بحسين. قال الاصمعي يعني: احبسه. وقال ابن الاعرابي يعني ضيق عليه؛ و الجمعجع و الجمعجاع: الموضوع الضيق الخشن. (1)

و شيخ مفيد - عليه الرّحمة - می فرماید: ابن زياد ملعون به ابن سعد - عليه اللّٰعنة - نوشت: ان حل بين الحسين و اصحابه و بين الماء و لا يذوقوا منه قطرة كما صنع بالتقى الزكي عثمان بن عفان. (2)

قال السيد في اللّٰهوف: فورد كتاب عبيدالله بن زياد لعنه الله الى الحرّ يلومه في امر الحسين عليه السلام و به يأمره بالتضييق عليه. (3)

و حال آن که حضرت امیرالمؤمنین از قتل عثمان بن عفان اطلاع نداشتند و مکرر سوگند یاد کردند که خبر نداشتیم، به این حرکت راضی نبودم؛ و از قراری که در بحار مذکور است لفظ جمعجع را ابن زیاد به حرّ بن زیاد ریاحی - علیه الرّحمة - نوشته: و دفع الى الحرّ كتاباً من عبيدالله بن زياد لعنه الله فإذا فيه «أما بعد فجمعجع بالحسين حين بلغك كتابي هذا و يقدم عليك رسولي و لا تنزله إلا بالعراء في غير خضر و على غير ماء و قد امرت

رسولي ان يلزمك و لا يفارقك حتى يأتيني بانفاذك أمرى والسّلام» فلما قرأ الكتاب قال لهم الحرّ هذا كتاب الامير عبيدالله يامرني أن أجمعجع بكم في المكان الذي يأتيني كتابه. (4)

ص: 125

1- الصحاح، ج 3، ص 1196.

2- الارشاد، ج 2، ص 86.

3- اللّٰهوف، ص 77.

4- بحار الانوار، ج 44، ص 379.

و به قاعده نیز باید کلام علامه مجلسی درست باشد زیرا که حرّ بن یزید اوّل سردار لشکر بود و مناسب چنین بود به او نوشته شود. و با وجود عطش حدید از زره و خود و آلات حرب و تلاشی در طعن و ضرب هوا نیز در نهایت گرما و حرارت بود از آنی که بنا بر روایت قتل آن حضرت در سال شصت شمسی در اوّل درجه عقرب چهل و هفت دقیقه و بیست و یک ثانیه گذشته بود و بنا بر روایت شصت و یک میزان بیست درجه بیست و نه دقیقه و پنجاه نه ثانیه بود نوشت هوای عربستان در نهایت گرمی و حرارت است رحمت بر محتشم کاشانی که نیکو گفته:

زین تشنگان هنوز به عیوق می رسد *** فریاد العطش ز بیابان کربلا

این که محتشم - علیه الرّحمة - در میان شعرا بیت عیوق را انتخاب کرده از این است: عیوق به اصطلاح علمای احکام از مواطع است چون به درجه هشتم طالع حرکت بدمد یا غیر او باید شخص از عطش هلاک شود، چنان که نوشته اند: سلطان محمود سبکتکین، ابوریحان بیرونی و ابوعلی سینا و ابوعلی می گوید ابوسهل را مأمون از خوارزمشاه خواست ابوریحان پیش بندگان رفته آن سه حکیم فرارا از خوارزم مسافرت نمودند ابوسهل طالع حرکت خود را استخراج کرده حکم نمود که عیوق در خانه هشتم است و باید من در بین راه از تشنگی هلاک شوم و در کتب مذکور است هلاک شد. العلم عندالله

این که ابومخنف در مقتل خود ایراد نموده و بدایع نگار آقا محمّد ابراهیم نوّاب در فیض الدّموع (1) ایراد کلام او را کرده که حضرت ابوالفضل عبّاس بن علیّ بن ابیطالب علیه السلام در شب عاشورا به حکم سیّدالشّهداء علیه السلام به طلب آب رفته در همان شب شهید شد، خلاف روایات مشهوره است؛ حتی در کتب معتبره و مقاتل مذکور است که آخر شهیدی بود از بنی هاشم چنان که بدو برادر صلیبی و بطنی خود عبدالله و جعفر

ص: 126

1- فیض الدّموع، ص 158.

و عثمان فرمودند: شما پیشتر از من قتال کنید که برای شما عقب نیست و مرا عقب است که ارث شما به اولاد من برسد؛ (1) این است که عمر بن امیرالمؤمنین با اولاد عباس در ارث این سه برادر منازعه کرده، عمر می گفت: ارث این سه برادر به من می رسد اولاد عباس مدعی شدند که آن ها قبل از حضرت عباس به قتل آمدند، ارث به عباس منتقل شد و بعد از او به ما رسید آخر به جزئی مبلغی، عمر مصالحه نموده دست کشید و عمرو بن علی علیه السلام با حضرت سیدالشهدا به کربلا نیامد، نوشته اند که همیشه در پیش خانه نشسته مفاخرت می کرد که من شخص فطنی بودم اگر با سیدالشهدا به کربلا می رفتم من هم کشته می شدم، و هم چنین با حسن مثنی در صدقات امیرالمؤمنین مشاجره نمود، حجاج بن یوسف ثقفی حمایت از وی کرده به حسن مثنی گفت: به حکم باید عمر را در صدقات جدت شریک کنی، چون خلاف شرع بود از این که حضرت تولیت صدقات را به اولاد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام وا گذاشته بود. حسن مثنی ناچار پیش ولید بن عبدالملک رفته از او حکم آورد که عمر دخیل در صدقات نباشد و گویند در یربع وفات یافت و از سن شریفش هفتاد و هفت سال گذشته بود و به روایت ابونصر بخاری (2) هشتاد و پنج سال، به قول ابن خداع و جماعت دیگر هفتاد و پنج سال.

و این که در بحار مذکور است عمر بن علی علیه السلام که در دست بدر نخعی - علیه اللعنة - به شهادت رسید به میدان آمده این رجز را خوانده:

اضربکم و لا اری فیکم زحر *** ذاک الشقی بالنبی قد کفر

یا زحر یا زحر تدانی من عمر *** لعلک الیوم تبوء من سقر

شرّ مکان من حریق و سعر *** لائک الجاهد یا شرّ البشر

و آن ملعون را به قتل آورده چون لشکر اشقیاء اطراف او را گرفتند این رجز را خواند:

ص: 127

1- . الإرشاد، ج 2، ص 109.

2- سر الأنساب؛ سر السلسلة العلویة، ص 506.

خَلَّوْا عِدَاةَ اللَّهِ خَلَّوْا عَنْ عَمْرِو *** خَلَّوْا عَنِ اللَّيْثِ الْعَبُوسِ الْمَكْفَهْرِ

يَضْرِبُكُمْ بِسَيْفِهِ وَلَا يَضُرُّ *** وَ لَيْسَ فِيهَا كَالْجِيَانِ الْمُنْحَجِرِ (1)

میرزا محرم لسان الحق صاحب فرهنگ خداپرستی دو رشته در شرح حال آن حضرت به نظم درآورده:

شبه اسدالله که شبیه پدر آمد *** آن پشت عبوس و اسد مکفهر آمد

میر علوی چهره و قامت عمر آمد *** چون شیر دلاور ز کمینگاه در آمد

وان شیردلی های پدر از پسر آمد *** زانگه که به روبه صفتان حمله در آمد

فرمود که ای لشکر از فتح و ظفر دور *** ای بی نظران کامده از اهل نظر دور

وی بی هنران کامده از اهل هنر دور *** دارید تن و جان را از بیم خطر دور

زنهار همی باشید از نزد عمر دور *** کو ضربت تیغش ز بدن ها شده...

از اشقیا آن چه حضرت کشته است، به قول ابی مخنف «به حمله اول هزار و پانصد» و در حملات دیگر آن چه کشته و مجروح ساخته اند درست ضبط نشده که چه قدر است؟ و در روایت دوم هزار و نهصد و پنجاه نفر سوای مجروحین نوشته شده.

ابومحمد مصطفی بن سید حسن بن السید سنان بن السید احمد الحسینی الهاشمی القرشی، تاریخی در خلقت عالم به جهت سلطان مراد خان بن سلیم شاه عثمانی نوشته و در قتل اشقیا به دست مبارک حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام، از روی

انصاف تفصیلی ذکر کرده است که از همین جا می توان معلوم کرد جناب سیدالشهدا علیه السلام چه قدر از اشقیا را به دست مبارک به درک واصل کرده اند تا به سایر شهدا - سلام الله علیهم اجمعین - چه رسد و عبارت صاحب تاریخ را چون موافق انصاف از همه مورّخین بهتر و خوب تر و به انصاف نزدیک تر نوشته بود بعینها ضبط نمودیم:

ص: 128

اعلم انَّ الشَّجَاعَةَ فِي الْمَعَانِي الْقَائِمَةِ بِالنَّفُوسِ وَلَا يَعْرِفُ صَاحِبُهَا إِلَّا ضِيقَ الْمَجَالِ وَاشْتِدَادَ الْقِتَالِ وَاصْدَقَتِ الرَّجَالُ بِالرَّجَالِ فَمَنْ كَانَ مَجْزَاعًا مَهْلَعًا يَسْتَرْكَبُ الْهَزِيمَةَ وَيَسْتَبْقِيهَا وَيَتَصَوَّبُ الدِّينَ وَيَتَطَوَّقُهَا فَذَلِكَ مَهْبُولٌ لَا تَعْرِفُ نَفْسَهُ شَرَفًا وَلَا تَجِدُ

عَنِ الْخُسَاسَةِ وَالِدِنَانَةِ مَنْصَرَفًا. وَ مَنْ كَانَ كَرَارًا صَبْرًا خَاصَ غَمْرَاتِ الْاَهْوَالِ بِنَفْسٍ مَطْمَئِنَّةٍ وَعَزِيمَةً صَادِقَةً وَابْتِياعَ الْعِزِّ بِمَهْجَبَةٍ وَ يَرَاهَا ثَمَنًا قَلِيلًا

یرى الموت احلى من ركوب دتيه *** ولا يغتدى للتاقصين عديلاً

و يستعذب التعذيب فيما يفیده *** نزاهته عن ان يكون ذليلاً(1)

این عمر اصغر سوای عمر اکبر است که مذکور شد، از این که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دو پسر عمر نام داشت؛

و هم چنین دو عباس بود: عباس اکبر که سه برادر دیگر از ام البنین بنت خرام بن خالد از بنی کلاب بودند که شمر بن ذی الجوشن - علیه اللعنة و العذاب - از آن طایفه بودند. این است وقتی که از جانب ابن زیاد ملعون به جنگ حضرت مأمور شد گفت: چهار خواهرزاده دارم باید خط امانی دهی. نوشته گرفته چون به کربلا آمد به حضرت عباس امان ابن زیاد را اظهار کرد. حضرت عباس به او دشنام داد. (2) در عرب رسم است که اهالی طایفه مادری را حال می گویند از این است که حافظ ابرو اشتباه کرده می گوید ام البنین خواهر ذی الجوشن بود. (3)

و عباس اصغر مادرش جهاء تغلبه است چنان که در کتب زیدیّه مفصلاً مندرج است.

و در عمدة الطالب فی نسب آل ابی طالب نیز ذکر عباس اصغر شده، (4) بنابراین می توان توجیهی در کلام ابومخنف کرد که عباس شهید در شب عاشورا عباس اصغر است اگر چه در کتب مقاتل ضبط نشده که عباس اصغر از جمله قتلاى طف است ولی به جهت

ص: 129

1- . رجوع کنید به: کشف الغمه، ج 2، ص 226 با کمی اختلاف.

2- تاریخ الطبری، ج 5، ص 415.

3- . تاریخ حافظ ابرو.

4- . عمدة الطالب، ص 88 به بعد.

اختلاف و اضطراب روایات چندان مستعبد نخواهد بود چنان که عمر اصغر را ابوالفرج در مقاتل الطالبیین از شهدای نینوا شمرده اند. (1)

و محمد بن علی بن حمزه روایت نموده که ابراهیم بن علی علیه السلام از شهدای کربلا است و علامه مجلسی در بحار این روایت را ضعیف شمرده بلکه گوید: خبر واحد است و حجّت نیست. (2)

و هم چنین یحیی بن حسن روایت کرده که ابوبکر بن عبدالله طلّحی از پدرش روایت نمود که عبدالله بن علی از شهدای طفّ است.

علامه مجلسی می فرماید: این خطاست و حقّ با ایشان است؛ زیرا که عبدالله بن علی علیه السلام را اصحاب مختار بن ابوعبید ثقفی به قتل آوردند؛ چنان که مصعب بن زبیر طعن بر مختار می زد که مدّعی تشیع آن است و پسر امام خود را به قتل می آورد.

و روایت دیگر هست که در فراش او را مقتول یافتند، بدون این که قاتلش معلوم باشد. و اگر حدیثی را که به عدد روایت می کنیم از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باشد، البتّه صحّت در روایت آخر است؛ و آن این است که حضرت امیرالمؤمنین بعد از ضربت در حالت رحلت به اولاد خود وصیّت می فرمودند به اطاعت حضرت امام حسن علیه السلام، عبدالله از جای برخاسته گفت: یا امیرالمؤمنین! حکم کنی ما را به اطاعت حسن و حال آن که هست در میان ما؛ این به این سبب گفتگویی در میانه اولاد برخاسته، حضرت فرمودند: در این وقت رحلت مرا از خود رنجاندی انشاءالله کشته شوی در جایی که قاتلت معلوم نباشد.

و عون بن علی علیه السلام [را] ابوالفرج در مقاتل از اولاد آن حضرت شمرده و از شهدای طفّ ندانسته، (3) در بحار نیز مذکور شده (4) و در عمدة الطالب از اولاد آن حضرت دانسته، (5)

ص: 130

1- . مقاتل الطالبیین، ص 84 به بعد باب «الحسین».

2- بحار الانوار، ج 45، ص 35.

3- مقاتل الطالبیین، ص 83.

4- . بحار الانوار، ج 42، ص 105.

5- عمدة الطالب، ص 36.

و در مقاتل الطالبیین عونی که از شهدای طف است، عون بن عبداللّه بن جعفر بن ابی طالب علیه السلام است که مادرش زینب دختر امیرالمؤمنین است. (1) و قبری که اکنون در خارج کربلای معلّی معروف به عون بن علی علیه السلام است یحتمل این عون باشد؛ زیرا که از این اشتباهات بسیار واقع می شود.

به هر حال عدد شهدای کربلا و مقتولین لشکر اعدا و عدد لشکر ابن سعد در نهایت اختلاف است و حقّ این است که از طرق فرق مختلفه از شیعه اثناعشری و زیدیه و اهل سنّت و جماعت و اصحاب تاریخ به افراط و تفریط نوشته.

و به روایت یکی از مورخین نیز گفته اند مسعودی در مروج الذهب با آن که به تبع منسوب است، مقتولین لشکر عمر بن سعد - علیه اللّٰعنة - را هشتاد و دو نفر نوشته، (2)

و مؤلف تاریخ بنی امیه نیز همین قدر متعرض شده. یا آن که زجر بن قیس ملعون که بعضی زجر بن قیس خوانده اند، غلط است، یزید ملعون گفت: قتل شهدا به قدر طول کشید و نه این است که در مقاتل نوشته اند که سیدالشّهدا علیه السلام در سه حمله سی هزار کس را به قتل آورد و بعضی از مصتّفین از سی هزار و صد هزار متجاوز نوشته اند و عدد لشکر اشقیارادو کرور و سه کرور متعرض شده ویر بطلان تمام این روایات دلایل ویراهین هست.

اما قتل کفّار به حملات متواتره ولد سید ابرار به آن مقدار که نوشته شده است نخواهد بود؛ زیرا که محاربه حضرت بنا بر مذهب امامیه به قوّت بشری بود ابدأً معجزه و قوت امامت را دخیل نفرمودند، در این صورت در زمان اندک قتل این قدر از کفّار محال است، این تعرض از شقّ اول است؛ و الا روایت این زمان را شبه و گمان راه ندارد. و این که عدد لشکر کفّار به دو کرور و زیاده رسیده با آن که علما ایراد کرده اند که همه آن لشکر از کوفه بود کجا کوفه استعداد این لشکر را داشته بلکه اگر از سایر بلاد و امصار جمع می شدند، اجتماع این عدد به این زودی ممکن نبود.

ص: 131

1- مقاتل الطالبیین، ص 83.

2- . مروج الذهب، ج 3، ص 63.

و این که قتل اشقیا را به عدد قلیل ایراد کرده اند، با آن که زمان محاربه را محض تخفف حرب مدت اندک شمرده اند، کالشمس فی وسط النهار آشکار است. شهدای دشت نینوا - صلوات الله علیهم - از شجاعان عرب بودند علاوه بر آن که شخص از جان گذشته در مجلس هجاء، زیاده فرق با کفو خود دارد و سیدالشهدا - علیه الصلوة و السلام - فرزند حیدر کزّار غیر فرّار، چگونه ده یا صد نفر می کشت؟! شجاعت حسینیّه در عرب ضرب المثل می شد، این سخن جز عناد و عدم انصاف بر هیچ چیز حمل نمی توان کرد.

و در قاتل حضرت نیز اختلاف است، ابوالفرج در مقاتل الطالبیین به این طریق نوشته: (1) قال المدائنی: و جعل الحسین یقاتل بنفسه، و قد قتل ولده و إخوته و بنو أخیه و بنو عمه فلم یبق منهم احد، و حمل علیه ذرعة بن شریک - لعنه الله - فضرِب کتفه الیسری بالسیف فسقطت - صلوات الله علیه - و قتله أبو الجنوب زیاد بن عبدالرحمن الجعفی، والقثعم، و صالح بن وهب الیزنی و خولی بن یزید، کل قد ضرب به و شرک فیهِ.

و نزل سنان بن أنس النخعی فاحتر رأسه. و یقال: إن الذی اجهز شمر بن ذی الجوشن الضبابی لعنه الله.

و حمل خولی بن یزید رأسه إلى عبیدالله بن زیاد. (2)

ص: 132

1- . يك صفحه كتاب خطی برای نقل عبارت مقاتل الطالبیین سفید گذاشته شده است.

2- مقاتل الطالبیین، ص 79.

اگرچه عقیده من در شهادت آن حضرت چنان است که مذکور شد، ولی چون اعتقاد بیشتر مردم در شصت و یک هجری است، و متعلق به آثار فلکی دانند و همین عقیده را مؤلف در سنن قبل دانسته و به علم احکام رسوخی تمام بوده، پس از آن که زایجه روز عاشورا شصت و یک ناقصه را کشیده به اتفاق شاهزاده محمدولی میرزا - طاب الله ثراه - که در علم احکام ربطی کامل داشت، و ملا حسین منجم باشی نواب مستطاب مهد علیا - دامت شوکتها - دلایل فلکی اقامه نموده که در آن سال آن حضرت به درجه رفیعه شهادت رسید؛ و از این است چون در روز عاشورای شصت و یک ناقصه هجری به امر یزید بن معاویه - علیهما اللعنة و الهاویة - در دشت نینوا فرقه ضلالت و شقاوت بنیان کوفیان - علیهم اللعنة و المیزان - به سلاله خاتم پیغمبران اباعبدالله الحسین - صلوات الله علیه - چنان ظلمی و شقاوتی نمودند که دکت الجبال و انشقت الصخور و بقی سوء عملهم علی کرة الشهود و مرالدهور لعن الله من امر أو باشر أو رضی او سعی.

و چون چنین امری عظیم در عالم واقع شده به بدیهه عقل؛ آن سال اسوء اعوام و آن روز انحس ایام بوده، خون و غم در تمام ارکان و اقطار عالم جاری و ساری شده، آن چه در این کوه و ارض ظاهر شده از بادهای هولناک و امارات وحشت و انکساف

ص: 135

1- زایجه = لوحه مربع یا مدوری است که برای نشان دادن مواضع ستارگان در فلك ساخته می شود، تا برای به دست آوردن حکم طالع ولادت و امور دیگر مورد استفاده قرار گیرد. فرهنگ معین، ج 2، ص 1716.

قرص قمر و سایر آثار ضبط در کتب در مقاتل و اخبار شده دیگر ز گردون جهان آفرین آگه است.

اما حالات سایر سیارات را خواستم معلوم کنم که در آن روز هر يك در چه حالت بودند و در کدام فصل از فصول اربعه، این امر عظیم واقع شده؛ و روز او به تحقیق معلوم باشد و دلایل نجومی بر این حادثه عظیم چه بوده؛ بناء علی هذا در محرم هزار و دویست و هفتاد هجری، تقویم سیارات از زیح جدید الغ بیگ کورکان استخراج کرده، از فصول اربعه خریف بوده که اوقات ممات نباتات است، و از ایام اسبوع یوم چهارشنبه که یوم نحس مستمر تاویل ازو، و خلق ظلمت نیز در این روز شده، چنان که در حدیث وارد شده است: فبکی ابوعبدالله علیه السلام حتی اخضلت لحيته بدموعه ثم قال ان الله لما خلق النور، خلقه يوم الجمعة في تقدیره فی اول يوم من شهر رمضان و خلق الظلمه فی يوم الاربعاء يوم عاشورا [فی مثل ذلك]. (1)

و این حدیث مشعر است بر این که باید روز چهارشنبه باشد، اگر نگوییم که صریح است. و تمام سیارات در نهایت نحوست و دلایل زیاد گذشته از تقویم از وزان زایجه اول سال نجومی 60 و ناقصه که تحویل به برج حمل است.

و اهل احکام حکم اتفاقات آن سال را از او می کنند و طالع زایجه، طالع سال ولادت حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و آله وسلم که زایجه ظهور اسلام است، و قران نحسین و خسوف مقارن قران، بر این امر عظیم بوده و ما بعد از ذکر دساتیر تقویم سیارات دراز وز دلایل مستنبطه را با صورت سایر اعمال مفصلاً ذکر نموده و از ملاحظه صورت عمل واضح می شود.

ص: 136

(2) امامزادگان معروف ری

(مقالات در امامزاده های ری)

تألیف:

سید محمدصادق حسینی طباطبائی

(در سال 1296 ق)

ص: 137

نسخه ای خطی در کتابخانه شخصی دکتر اصغر مهدوی - تهران، به شماره 135 به نام مقالات در امام زادگان ری، تألیف سید محمدصادق حسینی طباطبائی موجود است. این رساله یکی از متقن ترین رساله ها پیرامون امامزادگان شهر ری است و بیشتر مطالب پیرامون شهربانو و زبیده خاتون و عروسی حضرت قاسم و ... را بی اصل و بی مأخذ می داند و به خوبی مسائل تاریخی را تجزیه و تحلیل کرده است.

مؤلف کتاب سید محمدصادق حسینی طباطبائی، این کتاب را - که در شرح حال امامزادگان ری است - برای مستوفی الممالک در تاریخ 7 رجب، 1296 ق نوشته است.

در مقدمه ادعا کرده است که این رساله را در دو مطلب و بیان خاتمه به رشته در می آورد، و لکن بیشتر از يك مطلب را ننوشته است و در مقدمه چنین آمده: «مطلب اول را در ذکر معروفین از امام زاده هایی که مدفون در ری هستند، نسباً و حسباً بر وجه اختصار، پس در آن چند مقاله است».

همانطور که ملاحظه می کنید مطلب اول در چند مقاله است، یعنی هر امامزاده را يك مقاله قلمداد کرده است. لذا در فهرس نسخ خطی به عنوان «مقالات در امامزاده های ری» معرفی شده است. رجوع شود به نشریه نسخه های خطی، دفتر دوم، ص 131؛ فهرستواره کتابهای فارسی، ج 1، ص 172؛ فهرست نسخه های خطی فارسی، ج 6، ص 4411.

و در مأخذشناسی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری چنین معرفی شده است:

384/6 . امامزادگان شهر ری (فارسی)

از: سید محمد صادق حسینی طباطبایی

در شرح امامزادگان ری نوشته شده برای مستوفی الممالک در دو مطلب و یک خاتمه .

نسخه های خطی: کتابخانه دکتر اصغر مهدوی - تهران، شماره 135، نستعلیق، حیدر علی ثریا محرر شرعیات، 7 رجب 1296 .

ر.ک: نشریه نسخه های خطی، دفتر 2، ص 131؛ فهرست نسخه های خطی فارسی، احمد منزوی، ج 6، ص 4411، فهرستواره کتابهای فارسی، ج 1، ص 172 .

ص: 140

عكس

ص: 141

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين، والصلاة والسلام على محمد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين.

اما بعد پس چنین گوید اقل السادات و العلماء محمد صادق الحسيني ابا و الطباطبائي اُما: این که در سلطنت امویین و عباسیین اکثر علویین متفرق و متشتت شدند به سوی اطراف و اکناف عالم حتی کوهها و بیابانها، و کثیری از ایشان متوجه به سمت ایران گشتند، و جماعتی از ایشان به سوی ری آمدند و در آنجا مقیم گشتند. بعضی کشته شدند در آنجا و برخی وفات کردند «رحمهم الله و اعلی الله مقامهم».

و منظور از ترقیم این اوراق ایراد دو مطلب است و بیان خاتمه (1).

مطلب اول: در ذکر معروفین از امام زاده هایی که مدفون در ری هستند، نسباً و حسباً بر وجه اختصار، پس در آن چند مقاله است.

ص: 143

1- لازم به تذکر است که این رساله فقط شامل يك مطلب است، و مطلب دوم و خاتمه را ندارد، یعنی مؤلف ننوشته است.

[حضرت عبدالعظیم حسنی]

در احوال حضرت عبدالعظیم حسنی المکنی به ابوالقاسم «سلام الله علیه» است

اول: در نسب آن حضرت است و آن این است عبدالعظیم بن عبدالله بن علی الشدید بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیهما، واسطه ما بین آن حضرت و امام صلوات الله و سلامه علیه، چهار است.

دوم: در حسب آن حضرت است ظهور جلالت شأن و مقام آن حضرت مستغنی از بیان است. مقام ورع و عبادت و زهد و علم و حلم او مسلم است نزد کل علما. متأخرین از او از نسابین و اهل رجال و اهل حدیث و مورّخین عامی و خاصی امامی و زیدی متفقاً تصریح نموده اند به این که: (کان ورعاً عابداً زاهداً محدثاً عالماً مرضیاً مشکوراً عظیماً)، امثال این عبارات در حق آن حضرت در کتب خود مرقوم نموده اند.

و علمای رجال از اصحاب ما او را اصحاب دو امام محمد بن علی الجواد و علی بن محمد الهادی «صلوات الله علیهما» ذکر نموده اند، و روایت از این دو بزرگوار می نموده است، چنانچه روایات او از این دو بزرگوار بسیار است. (1) در اخبار و احادیث روایت می کند از این دو بزرگوار در ثواب اعمال. (2) وی صاحب کتاب خطب امیرالمؤمنین «صلوات الله و سلامه علیه» است.

ص: 144

1- . معجم رجال الحدیث، ج 10، ص 51 - 46.

2- . ثواب الأعمال، ص 205 و 236.

کفایت می کند در علو مقام و درجات او، روایت معتبره از حضرت امام علی النقی «صلوات اللّٰه و سلامه علیه» در زیارت او از شخصی از اهل ری گفت: داخل شدم بر ابی الحسن عسکری «صلوات اللّٰه و سلامه علیه»، پس حضرت از من پرسید: کجا بودی؟ عرض کردم زیارت کردم حسین را «صلوات اللّٰه و سلامه علیه»، فرمود: «اما انک لو زرت قبر عبدالعظیم عندکم لکنتم کمن زار الحسین بن علی». (1)

یعنی که آگاه باش هر گاه زیارت کردی قبر عبدالعظیم که نزد شماست، بودی مثل کسی که زیارت کرده باشد حسین بن علی «صلوات اللّٰه و سلامه علیه» را.

و نیز دیدم در حاشیه بعضی از نسخ سرّ الانساب که نزد این اقلّ است خبری نوشته شده است از امام انس و جان علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه و سلامه علیه و علی آبائه الطاهرین: «اذا عجزت عن زیارت الحسین علیه السلام فزر السید الزاهد السید عبدالعظیم فی ری، فکفاک».

یعنی هر گاه عاجز شدی از زیارت حضرت امام حسین «صلوات اللّٰه و سلامه علیه»، پس زیارت کن سید زاهد سید عبدالعظیم را در ری.

پس کفایت می کند تو را این روایت بر تقدیر صحّت آن از قبیل اخبارات غیبیه است که از حضرت ائمه صلوات اللّٰه و سلامه علیهم داده شده است، چون که حضرت عبدالعظیم بعد از حضرت رضا سلام اللّٰه علیه بوده است و درک حضرت جواد و حضرت هادی صلوات اللّٰه و سلامه علیهما را نموده، و از اصحاب این دو بزرگوار بود. و چنانچه گذشت پس این روایت از امام ثامن ضامن در زمان حیات حضرت عبدالعظیم بوده است.

خبر سابق هر چند که تصریح در آن به صورت عجز شده است، و لیکن ظاهر این است که مراد از آن نیز این صورت باشد، چون که زمان حضرت هادی که آن شخص

ص: 145

رازی وارد بر حضرت سلام الله عليه شد، زمان خوف در زیارت کردن حضرت خامس آل عبا سیدالشهدا «صلوات الله و سلامه علیه» بر شیعه بوده است. از منع متوکل «علیه اللعنه» و زائرین قبر حضرت در معرض تلف بوده است پس حضرت به او فرمودند: آگاه باش هر گاه خود را در معرض هلاکت در نیاورده بودی و اکتفا کرده بودی به زیارت حضرت عبدالعظیم که در نزد شماست، بودی به منزله کسی که زیارت کرده است قبر حسین علیه السلام را.

پس زیارت قبر عبدالعظیم بدل از زیارت قبر حضرت امام حسین علیه السلام از برای کسی که متمکن از زیارت آن حضرت نباشد، و حال این که زیارت او سلام الله علیه مثل زیارت خداست در بالای عرش.

و این دلالت بر کمال علو مقام و درجه حضرت عبدالعظیم می نماید. و این مقام نه از مجرد نسب و سیادت است، زیرا که اقرب از او به امام زیاد بوده اند، و نه به علم و محدث بودن بوده است زیرا که امثال او زیاده بر او در این باب بوده اند؛ بلکه از مقام حب و ولایت انوار مقدسه ائمه هدی صلوات الله و سلامه علیهم است، ترقی در محبت و ولایت به مقام اتحاد بسا می رساند، حضرت امیرالمؤمنین و یعسوب الدین صلوات الله و سلامه علیه نفس حضرت خاتم النبیین و سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم می شود، و حضرت سلمان منا اهل البیت می شود، همچنین حضرت عبدالعظیم زیارت او به منزله زیارت حضرت سیدالشهداء صلوات الله و سلامه علیه می شود.

و نیز روایت شده است از حضرت امام حسن عسکری صلوات الله و سلامه علیه که فرمود، بعد از سؤال از او از حضرت عبدالعظیم: «لولا ما اعقب علی بن الحسن بن زید»،⁽¹⁾ یعنی هر گاه عبدالعظیم نبود هر آینه می گفتم که علی بن حسن بن زید را عقب و اولادی نیست.

ص: 146

1- . سر الأنساب؛ سر السلسلة العلویة، ص 24.

و این سید بزرگوار از قرار ذکر بعضی از علماء انساب، از ناقله طبرستان است به سوی ری و وفات آن بزرگوار در ری به حتف انف بوده است ظاهر، نه به قتل.

آنچه را که شیخ طریحی رحمه الله تعالی در منتخب(1) ذکر می نماید که او را زنده دفن نموده اند موهون و بی اصل است. احدی از علماء انساب با این که متعرض آن حضرت و احوالات او و مدفن او حتی این که قبر او «یزار» ذکر کرده اند، و این مطلب را با این که اولی به ذکر بود ذکر نکرده اند، و او را در مقتولین از طالبیین در کتب مقاتل الطالبیین مثل مقاتل ابی الفرج اصفهانی و نهایت الانساب در باب مخصوص به ذکر مقتولین از ایشان ذکر نموده اند، بلکه حدیث منقول از احمد بن محمد بن خالد البرقی دلالت بر خلاف طریحی، بلکه صریح در خلاف اوست نقل کرده اند که عبدالعظیم وارد ری شد در حالی که فرار نموده بود از سلطان و در سکه الموالی، یعنی کوچه موالی در خانه یکی از شیعیان در مکان مخفی منزل نمود و در آن مکان مشغول عبادت بود، قائم اللیل و صائم النهار و مخفی بیرون می آمده است و زیارت می کرده است، قبری را که مقابل قبر اوست و می گفته است این قبر مردی است از اولاد موسی بن جعفر صلوات الله و سلامه علیهما، و مأوای او آن مکان مخفی بود، و خبر او کم کم به شیعیان آل محمد علیهم السلام می رسد تا این که اکثر ایشان او را شناختند، پس مردی از شیعه خواب دید حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را فرمودند که مردی از اولاد من جنازه او از سکه الموالی برداشته می شود و دفن می شود نزد درخت سیب در باغ عبدالجبار پسر عبدالوهاب، و اشاره فرمودند به سوی موضعی که آن بزرگوار در آن دفن گردید.

پس شخصی که خواب دید رفت نزد صاحب درخت که آن درخت و مکان آن را از او خریداری نماید. از سبب آن پرسید، خواب خود را گفت صاحب باغ خبر داد که

ص: 147

من نیز چنین خوابی دیده ام. پس محل شجره به تمام باغ را وقف نمود بر آن سید شریف و شیعه که دفن در آن بشوند. پس حضرت عبدالعظیم مریض شد و وفات کرد رحمه الله تعالی.

پس از این که از جهت غسل دادن او را برهنه نمودند در جیب او یافتند نوشته ای که نسب خود را چنانچه گذشت نوشته بود. (1)

بالجمله قبر شریف این سید بزرگوار مزار شیعه است از قدیم تا حال، و مشهد شریف او در ری از مشاهد عظیمه مشهوره است، صاحب مقامات و کرامات و مرجع شیعه و محل توجه و توسل ایشان است.

ص: 148

1- . رجال النجاشی، ص 248 - 247، به نقل از احمد بن محمد بن خالد البرقی.

[حضرت امام زاده حمزه علیه السلام]

در ذکر امام زاده حمزه علیه السلام موسوی صلوات الله و سلامه علی اجداده الطاهرین

اما نسب او معروف در السن مردم حمزه بن موسی بن جعفر صلوات الله و سلامه علیهم است، و لیکن اعتقاد این اقل این است که از احفاد امام علیه السلام است و حمزه پسر حضرت کوفی(1) است و مدفون است در حوالی کوفه و قبر او در آنجا ظاهر است. و احدی از نسابین که متعرض او شده اند ذکر نکرده اند.

خروج او را به سوی ایران و بودن او را در ری بلکه صاحب عمده الطالب(2) ذکر کرده است: انه کوفی و لیکن از اولاد و احفاد او ذکر کرده اند کسانی را که به اطراف رفته اند و بلادی را که در آن متوقف گشته اند یا مدفون یا مقتول شده اند، مثل این که علی بن حمزه را ذکر کرده اند که قبر او در شیراز است، در خارج دروازه اصطخر و مشهد او زیارت می شود.

بعضی ذکر کرده اند که کشته شده است در شیراز، جسد او در آنجا مدفون است و سر او را به بغداد بردند و در مقابر قریش دفن شده است.

و حمزه بن حمزه را در خراسان ذکر کرده اند و این که مقدم و رئیس بوده است در آنجا و از اولاد قاسم بن حمزه معروف به اعرابی که اولاد حمزه از او منتشر شده بعضی از ایشان به رومقان، و جمعی از ایشان به طبرستان، و برخی را به ری ذکر

ص: 149

1- . ر.ک: بحار الانوار، ج 48، ص 313.

2- عمده الطالب، ص 228.

کرده اند، و در بلدی که از احفاد او کسی باشد هر چند اسم او حمزه نباشد معروف به حمزه بن موسی الکاظم صلوات الله و سلامه علیه می شود. چنانچه علی بن حمزه در شیراز از قرار مذکور معروف به این نسب است.

و عجب این است که هر امام زاده مسمی به حمزه هر چند که از سلسله اولاد حمزه بن الکاظم علیه السلام نباشد، معروف به این نسب می شود. چنانچه حمزه بن احمد بن اسمعیل بن محمد الارقط که منتهی می شوند به عبدالله با هر که برادر صلبی و بطنی حضرت امام محمدباقر صلوات الله و سلامه علیه است و مدفون در قم است از قرار مذکور در این بلده مذکور به این نسب است؛ فکیف به حمزه نامی که از اولاد حمزه بن موسی بن جعفر صلوات الله و سلامه علیهما، نیز باشد خصوصاً هر گاه بلا واسطه باشد مثل حمزه بن حمزه که در خراسان است.

بالجمله متبادر از حمزه که در اذهان شیعه حمزه بن موسی الکاظم سلام الله علیه است.

اما حسب این امام زاده حمزه موسوی مدفون در ری بلا شبهه جلیل القدر است و آثار جلالت قدر از او و قبر او. ظاهر است و دلالت می کند بر کمال جلالت او این که حضرت عبدالعظیم با این که از خوف سلطان مختفی بود و ظاهر نمی شد، مع ذلك مختفياً محض زیارت قبر این بزرگوار بیرون می آمده است. و السلام

[امام زاده عبدالله]

در احوال امام زاده ابی عبدالله الحسینی الابيض مسمى به حسين که معروف به امام زاده عبدالله است

اما نسب او الحسين بن عبدالله بن العباس بن عبدالله بن الحسن الافطس بن علی الثاني بن الامام علی بن الحسين بن علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه عليهم، واسطه ما بين او و امام پنج است، جد سؤم او عبدالله بن الحسن است.

ذکر شده است که یکی از ائمه زیدیه بوده است و هارون الرشید او را نزد یحیی برمکی حبس نموده بود روزی رشید بر او دعا کرد، گفت: اللهم اکفنیه علی یدی ولی من اولیائی و اولیائک، یعنی خدایا او را دفع کن به دست یکی از دوستان من و دوستان خودت. پس جعفر برمکی در شب نوروز امر به قتل او نمود و سر او را با جمله ای از هدایای نوروزی روانه نمود. نزد رشید پس از این که سرپوش برداشته شد و دید که سر عبدالله است بسیار ناگوار آمد بر او، جعفر عرض نمود که هیچ چیزی را بزرگتر از این در شادی و سرور تو ندانستم که سر دشمن تو و پدرانت را از برای تو روانه نمایم. هنگامی که خواست جعفر را بکشد از مسرور خادم پرسید: به چه چیز امیرالمؤمنین ریختن خون مرا حلال دانسته است؟ گفت: به جهت کشتن ابو عبدالله بن حسن بن علی بن علی پسر عموی او را پی امر او. (1)

و اما حسب او کمال جلالت قدر داشته است در حق او نوشته اند: «الرئیس العالم

ص: 151

و كان شاعراً مجيداً و لسيّناً مقداماً». و قبر و مشهد او همواره مزار شيعة بوده است چنانچه همه نوشته اند: «و مشهده ظاهر يزار». قاضی در مجالس المؤمنین (1) مرقوم نموده است که از مشاهد متبرکه که ری مشهد سيّد عبدالعظيم حسنی المکنی به ابی القاسم، و مشهد سيد ابی عبدالله ايض، و مشهد سيد حمزه موسوی است که شرف نسب و جزالت حسب، فضل و کمال عفت ایشان ظاهر است.

و از کلام بعضی ظاهر می شود که مکنی نیز به ابی القاسم بوده است، و تاریخ وفات این سيد جليل از قراری که از بعضی نقل شده است سيصد و نوزده از هجرت بوده است. و الله العالم.

ص: 152

1- مجالس المؤمنین، ج 1، ص 90.

[سید قاضی صابر حسینی ونکی]

در بیان سید قاضی صابر حسینی ونکی است المکتبی به ابی القاسم

اما نسب او علی بن محمد بن نصر بن مهدی بن محمد بن علی بن عبداللّه ابن عیسی بن احمد بن عیسی بن علی بن الحسین الاصغر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم الصلوٰة و السلام واسطه ما بین او و امام یازدهم است.

جد یازدهم او حسین اصغر است ذکر نموده اند که عفیف و محدث و فاضل و عالم بوده است و در سال صد و پنجاه و هفت وفات کرده است و در بقیع دفن شده است.

جدّ دهم او علی بن الحسین الاصغر است، کنیه او ابوالحسن است. ذکر نموده اند او را که «کان من رجال بنی هاشم لساناً و بیاناً و فضلاً»، یعنی از مردان بنی هاشم بوده است در زبان آوری و در فصاحت و بلاغت بیان و در فضیلت نفس از جود و سخا و علم و حلم و سعه قلب و قوه نفس و امثال این ها.

و جدّ هشتم او احمد بن عیسی است از قرار مذکور در کتب معتبره انساب از جانب حسن بن زید داعی در طبرستان امیر بوده است در ری و عالم و راوی حدیث و فقیه بزرگی بوده است از اولاد او در ری و غیر ری. از نقبا و محدّثین و فضلا و علماء و امرا بوده اند، و ظاهر آن است که اکثر از اولاد و اعقاب او در ری بوده اند که از جمله ایشان همین سید جلیل است.

اما حسب او جلیل القدر بوده است و از نسابه طالبیین است. چنانچه سید نسابه

موسوی در نهایت الانساب که تألیف اوست در دو مقام او را ذکر می نماید:

اول در اوائل کتاب در ذکر علماء نسابین و مؤلفین ایشان ذکر می نماید: «و بالری السید النسابة ابوالقاسم الونکی و ابوالفتح الونکی، وونک قرية من قراء الری». و صاحب معجم البلدان(1) ذکر نموده است وُنک به فتح الواو و سکون النون یا عبارت آن به فتح الاول و سکون الثانی است معنی یکی است.

و مقام ثانی در ذکر علماء نسابه از سادات در هر بلدی ذکر می نماید: «و من نسابه الری السید القاضی الصابر الونکی» کنیه و نسب او را به تفصیلی که گذشت ذکر می نماید و می نویسد که: «کان جاری فی الری و استفدت منه هذا العلم» یعنی علم انساب را از او اخذ نمودم، و در مقام دیگری نیز ذکر او را می نماید در باب اسماعیل حسنی که او را جالب الحجاره می نامند. در وجوه این لقب وجهی از قاضی صابر نقل می نماید.

بالجمله ظاهر می شود که سید مزبور از اساتید و اساطین این علم بوده است، و این علم در سابق ایام متداول بوده است و علما زیاد در این علم بوده اند از سادات و غیر سادات، فلهدا نسب سادات مضبوط و منظم بوده است. سید از مدعی که سیادت به خود بسته بوده است، امتیاز داده می شده است و حال که این علم از میان رفته است انساب صحیحه و باطله مشتبه و مخلوط هم شده است. و این علم هر چند در انظار سهل می نماید، و لیکن به تبخّر در آن، به حدی که قوه تمیز ما بین انساب صحیحه و غیر صحیحه و انساب مشتبهه به هم و تعیین مشترکات به ممیزات به هم رسد، بسیار مشکل است. و علمی است شریف چون که شرافت علم به شرافت معلوم آن است. و معلوم در این علم نسب آل رسول و ذریّه او صلی اللّه علیه و آله حدود انساب ایشان از ائمه اطهار صلوات اللّه و سلامه علیهم است.

ص: 154

علاوه بر فوایدی که از فروع احکام شرعیه بر آن مترتب می شود، زیرا که تشخیص موضوع سیادت از آن می شود پس احکام شرعیه آن بر آن مترتب می شود، مثل استحقاق خمس و حرمت زکات و جواز زکات او از برای مثل او، و ترجیح او در امامت در مقام تشاح ائمه، زیرا که از جمله مرجحات هاشمیه است و در سنّ یائس به شصت که مخصوص به قرشیه است، زیرا که در این زمان کسی از سلسله قریش غیر از سادات معلوم نیست. و در جمع بین الفاطمیین حرمت و یا کراهت، و در باب اوقاف بر سادات یا وصایا یا نذور و در باب دیات.

و لقب مذکور از برای این سید جلیل ما یک لقب است که «صابر» صفت «قاضی» است، یعنی قاضی صابر بر قضاء به حق که تطمیع و تخویف هر چه باشد و هر قدر باشد او را منصرف از حق نمی نموده است، یا این که قضا را به صبر و تأنّی به موازین شرعیّه ی قضا که مانع از خبط و وقوع در باطل است غالباً، نه به شتاب و تعجیل که موجب خبط و فوت حق است غالباً، یا این که دو لقب است قاضی از جهت تصدی قضا و صابر از جهت صبر در موارد صبر.

کیف کان لقب قاضی کشف می کند از این که فقیه بوده است، زیرا که غیر فقیه جاهل به موازین شرعیّه ی قضا خواهد بود، پس قضاوت او قضاوت صحیحه نخواهد بود. و از این جهت می گوئیم که کلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در حق امیرالمؤمنین علیه السلام که: «اقضاکم علیّ»، (1) دال است بر افقهیّت حضرت سلام الله علیه یعنی: افقهکم فی احکام الدّین علیّ؛ و سابق بر این متصدّی قضا نمی شده است مگر فقیه که اهل بیت این مقام را داشته است.

و صابر دلالت بر کمال نفس او می نماید؛ زیرا که صبر فضیلتی است در نفس که کثیری از فضایل نفس راجع به سوی صبر است مثل تقوی که صابر بر مشاق عبادات است.

ص: 155

1- کشف الغطاء، ص 12؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 80؛ النکت الاعتقادیة، ص 41.

و ورع، صبر بر ترك محرّمات است، عفت که صبر بر مخالفت شهوات است و نَجْدت که صبر بر مصائب و بلیّات است.

و زهد که صبر بر ترك فضول و زیادتی ها است، و شجاعت که صبر و ثبات در حروب است. و جامع این ها مجاهده نفس و ریاضات است و آن از ثمرات صبر است.

و بالجمله بقعه این سیّد جلیل به مرور ایام مندرس و قبر او منطمس تا این عصر که زمان دولت با معدلت ابد مدّت قوی شوکت، شاهنشاه اسلامیان پناه، السلطان بن السلطان بن السلطان، و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان، ناصرالدین شاه الغازی خلد الله ملکه و سلطنته، قریه و نّك اختصاص به جناب جلالت مآب اجلّ ارفع اکرم وزیر اعظم کشور ایران میرزا محمد یوسف مستوفی الممالک دام بقائه دارد. و جناب جلالت مآب ایشان از باب توفیق الهی و تأیید سبحانی که این امر خیر که تعظیم شعائر الله است بر دست ایشان جاری شود، و این آثار خیر از ایشان باقی بماند اطلاع بر این معنی یافتند و التفات نمودند، اولاً در مقام تحقیق نسب و حسب او برآمدند، و بعد در مقام تعمیر مرقد شریف او اطال الله بقائه و کثر الله امثاله بر آمدند.

ص: 156

[حضرت امام زاده داود]

در تحقیق احوال

امام زاده جلیل امام زاده داود سلام الله علیه است

نسب شریف او از قرار مذکور در السن خدّام بقعه متبرکه او به چهار واسطه منتهی به امام چهارم حضرت علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله و سلامه علیه، به واسطه هادی نام، می شود نشان از این نسب به تفصیل مذکور در السن ایشان که داود بن عماد بن نوح بن عقیل بن هادی بن علی بن الحسین صلوات الله و سلامه علیهما، در کتب معتبره انساب نیست پسری از حضرت سید الساجدین صلوات الله و سلامه علیه که مسمی یا ملقب به هادی باشد ذکر نشده است، یازده پسر از برای این حضرت سلام الله علیه ذکر شده است هیچ یک موسوم به آن یا ملقب به آن نیستند. پس این تفصیل در نسب شریف این سید جلیل ظاهراً ناشی از خلط و اسقاط و سایط باشد، زیرا که صحت نسب او سلام الله علیه و علی آبائه الطاهرین محل شبهه نیست. اظهر من الشمس و اَبین من الالمس است، و جلالت قدر او به ظهور کرامات باهره ظاهره و باطنه متکاثره متواتره از قدیم تا حال مشاهد و محسوس است.

مؤلف خود بعضی از کرامات معنویّه و صورتیّه از این حضرت مشاهده نموده ام، کفایت می نماید در کرامت آن بزرگوار این که در هر سال در تابستان آلف از مردم از طهران و نواحی آن مرد و زن و اطفال و سواره و پیاده به زیارت قبر این بزرگوار در آن راه قلب مشتمل بر پرتگاه، پرتگاه های عدیده می روند و سالم

ص: 157

مراجعت می نمایند، و بر تقدیری که پرت بشوند با کمال ارتفاع محل و سختی زمین آسیبی به ایشان نمی رسد.

چنانچه در دو سال قبل که مشرف شدم نزدیک به جایی که آن را ناودانک می نامند در محل قلبی یکی از آدمهای این اقل در پیش رو سوار بود که اسب خوابید دهنه اسب را کشید که ناگهان او و اسب هر دو پرت شدند در دره و در مبلغ کثیری از مسافت راکب و مرکوب بر همدیگر می غلطیدند که بر حسب عادت این است که هر دو علاوه بر مردن خورد شده باشند، چنانچه یقین به این به هم رسانده بودم. الحمد لله که از کرامت این امام زاده جلیل آسیبی نه به راکب و نه به مرکب وارد آمد و هر دو زنده و سالم ماندند، نه شکستگی و نه در رفتگی در اعضاء هیچکدام به هم نرسید.

و از این قبیل چیزها کراراً و مراراً از قدیم تا حال واقع شده است و از این سید جلیل دیده شده است.

و از کرامات معنویّه که نیز بر خود این اقل ظاهر شده است آن است که در بیست و پنج سال قبل از این به زیارت این بزرگوار مشرف می شدم، شوق قصیده سرودن در مدح این سید جلیل به هم رسانده بودم، هر چه خیال می نمودم که مطلع مناسبی انشاء نمایم به نظر نمی آمد، تا وقتی که نزدیک یک تل خاکی که در آن طریق است رسیدیم متوجه به سوی خود آن بزرگوار شدم و متوسّل به ذات شریف او شدم که تأیید در این باب بفرمایند که فوراً این مطلع به نظر رسید:

آیا نام داؤد داؤد توأم *** طیب دو گیتی چو عیسی بن مریم

بود او پیمبر تو مولود خاتم *** سلیمان سری را به کاخ معانی...

الی آخر القصیده.

از جمله کرامات او این است که نذر او در حوائج خصوصاً در باب حصول اولاد غالباً تخلف نمی نماید، چنانچه دو نفر از اولاد من از برکت توسّل به آن امام زاده

ص: 158

عالی‌مقدار به هم رسیدند، و الحمدلله هستند. امید که خود ایشان و اخوان ایشان از توجه آن امام زاده جلیل طویل العمر باشند. و از جمله آن است که در این باب بر مرحوم مغفور علیین ایشان سید الفضلاء و المجتهدین علامه والد اعلی الله مقامه از این امامزاده واجب التعظیم ظاهر شده است، و به خط مبارک مرقوم نموده اند، و صورت نوشته این است که: «در اوایل سنه هزار و دویست و چهل و پنج از اقباضات زمان در طهران بودم، در خانه عبدالله خان امین الدوله منزل داشتیم. از اتفاقات عالیجناب مخدومی حاجی ملا محمد زنجانی سلمه الله تعالی به دیدن داعی تشریف آورد. حکایت امامزادگان طهران میان آمد، رفته رفته صحبت از امام زاده داود علیه و علی آبائه السلام مذکور شد. صحبت‌های عجیب و غریب از کرامات این بزرگوار مذکور کردند که همه مشاهده شده و قدمای این بلد به رأی العین دیده اند.

و از جمله خواص و آثار این بزرگوار عالی‌مقدار آن که به جهت اولاد نذر قربانی کردن نزد مزار کثیرالانوار ایشان از جمله مجربات است که تا حال مخالفت اصلاً مشاهده نشده، چون داعی را مدتی بود که اولادی نمی شد، و الحق از خود به جهات متکثره چند که ذکر آن در این مقام نشاید بالمره مایوس بودم و تقریباً دو سال بود که در ایران به سر برده خیال تأهل نداشته بلکه خود را در عداد رجال محسوب نمی داشتیم، و مع ذلك کله بسیار طالب اولاد بودم. بعد از آن که کرامت های آن بزرگوار را از عالیجناب سابق الالقاب مشروحاً استماع نمودم، و قبل از آن هم از جمعی کثیر بعضی از کرامات ایشان را شنیده بودم بسیار مایل و شایق شدم که به زیارت مزار کثیرالانوارش مشرف شده طلب شفاعت از آن بزرگوار در خصوص حصول اولاد نمایم، لیکن به جهات چند موفق نشدم تا آن که روزی عالیجناب سابق الالقاب گویا خود مشرف می شدند از ایشان خواهش کردم که عریضه داعی را برده در مزار شریفش اندازند و مطلب را هم خدمتش عرض کنند. به هر حال عریضه به عربی نوشته

عذر عدم شرفیابی خواسته، خواهش شفاعت در حصول اولاد نموده، نذر قربانی در نزد ضریح مبارکش نمودم که هر گاه تا سال دیگر اولادی به جهت داعی به هم رسد قربانی را به عمل آورم، لیکن الحال به خاطر ندارم که چند رأس گوسفند نذر کرده بودم، و به قید این که خود مشرف شوم و قربانی کنم یا آن که قربانی بفرستم هم به خاطر نیست.

به هر حال عریضه را به خدمت جناب آخوند ارسال داشته اتفاقاً امری روی داد که مراجعت به کرمانشاهان نموده، چندی در آن جا توقف نمودم بعد از آن در شوال همان سال از کرمانشاهان به حرکت قهقری معاودت به همدان نموده و به همدان تا ماه ذی حجه همان سال توقف نمودم. و در خلال این مدت اصلاً نه متأهل شدن در نظر بوده و نه این که چنین مطلبی از امام زاده بزرگوار خواهش کرده ام. به هر جهت بالمره بعد از بر آمدن از طهران از نذر و اولاد و از متأهل شدن فراموش نموده نسیاً منسیاً شده بود، و مبتلا به گرفتاری های امور قروض و معاش و بیماری و زحمات غربت شدم تا آن که در ماه ذی حجه مذکور در همدان به دون مشوق خارجی و به دون حصول مقتضی از خود شوق و میل غریبی به تأهل مشاهده کردم و خدا شاهد است که بالمره مسلوب الاسباب بودم، یعنی در هیچ وقتی از اوقات خود را مثل آن وقت مسلوب الاسباب به جهت این کار ندیده بودم.

خلاصه چنین اتفاق افتاد که اسبابی به طریق قرض فراهم آمد، و دختری مناسب حال داعی به سنّ پانزده به هم رسید و به جزئی خرجی در ظرف مدت پنج شش روز به هم بسته شد. یعنی از روز عزم به تأهل اختیار کردن تا شب زفاف تقریباً شش روز البته بیش نکشید با آن که اهالی دختر از نجباء اهل همدان بودند، و مردمان صاحب نام و آوازه بودند. مع ذلك از جمیع تعارفات غمض عین نموده به هر حال در ظرف این پنج شش روز امر به هم بسته شد. در شب جمعه بیست و ششم ماه مذکور یعنی ذی حجه سنه هزار و دویست و چهل و پنج زفاف اتفاق افتاد، لیکن دختر در دو سه

روز اتفاقاً حایض شده در شب زفاف به جهت عدم تمامیت ایام عادت تصرف ممکن نبود. و ایام عادت کشید تا شب سه شنبه غره محرم الحرام سال هزار و دویست و چهل و شش که در روز دوشنبه ایام عادت به آخر رسیده، و در شب سه شنبه بلا تأمل و تکسّل تصرف نمودم با آن که چنین خیال می کردم که در قوه ندارم. به هر حال دیگر دختر حیض ندید و نطفه منعقد شد، یا در همان شب یا شبهای متقارب به آن شب که در ماه محرم مذکور آثار حمل ظاهر و نمایان شد، لیکن داعی اصلاً به صحبت و عهد با امام زاده بزرگوار و نذر قربانی را به خاطر ندارم و بالمرّة فراموش کرده بودم، و از احوال خود تعجب می کردم و چیزی که به نظرم نمی آمد حکایت امام زاده واجب التعظیم بود. تا آن که الیوم صبح بعد از نماز به جهت اختلال امور بسیار ملول بوده و در بحر فکر غوطه ور بودم، که با این اختلال امر این حمل چگونه خواهد بود، نمی توانم در این ولایت به سبب اختلال اوضاع و عدم مداخل توقّف کنم، و نمی توانم هم قطع علاقه نمایم این چه بود و چه شد، در خلال این فکرها حکایت طهران و نذر قربانی و عهد با امام زاده به خاطر آمد و شک و شبهه ای ندارم که این اسباب همه از برکت شفاعت آن بزرگوار است. و ابدأً سوای آن چیزی دیگر احتمال نمی دهم چه خود از احوال خود مطلعم که آن چه واقع شد بدون اختیار طبیعی من بود». الی آخر ما رقمه اعلى الله مقامه. قدر حاجت را که مناسب مقام بود مرقوم نمودم.

و این بزرگوار از قرار معروف در السن و افواه از خوف به سمت جبال پناه برده و در این درّه که مدفن اوست با يك نفر غلام خود قنبر نام فرود آمده و او را تعاقب نمودند و در همین مکان او را شهید نمودند. و از ظهور کرامات از قبر مطهر او قبر شریف او ظاهر شده است، و حال مزار شیعه است. از عوام و خواص و سال به سال شوق مردم به زیارت این بزرگوار و جمعیت زوّار او بیشتر از بیشتر می شود. و لیکن از باب آن چه معروف است که فرموده اند: «اشرّ الناس خدام قبورنا»، خدمه آستانه

شریفش خوب مردمی نیستند، شریر النفس و کثیر الطمع هستند چنانچه در سه چهار سال قبل اسبابی از منذورات در آستانه مبارکه او محتاج الیها نبوده است بسیاری از آن مندرس و مضمحل شده، و مس های شکسته و خورد شده، ماندن آن ها در صورت سالم شدن از تصرف خدام و بردن و خوردن ایشان ثمری نداشت مگر تلف و هباء منثورا شدن پس بر حسب مصلحت شرعیّه آن مس ها را تبدیل به مس صحیح کردیم.

و اسباب از قبیل دیگ و دوری و نحو، هما ساخته شد و روی آن ها کنده شد و روانه نمودیم و تسلیم متولی در حضور سایر خدام و زواری که بودند نمودیم. و سایر اسباب مندرس شده آستانه را در معرض بیع در آوردیم صد و شصت و سه تومان شد آن را هم قرار دادیم که در مصرفی صرف شود که نفع آن همه ساله عاید آستانه متبرکه امام زاده بشود. پس از آن خدمه از روی طمع زیرا که به عنوان های مختلفه پس از دیدن نقد خواستند که برابند قبول نشد. بعضی دیگری از مردم جهلاً بالحکم و برخی از اهل غرض تجاهلاً مزمارها نواخته و نواها خوانده و مضمونها گفته. با این که حکم مسئله معلوم است و فهم آن موقوف است بر رجوع به سوی کتب فقهیه و عبایر فقها - هر گاه فرصت مراجعه نمایند - از جمله عبارت شهید ثانی اعلی الله مقامه است در روضه که شرح لمعه باشد در شرح عبارت مصنف که شهید اول اعلی الله مقامه است: «فلا یصحّ بیع الوقف»، می فرماید: «و لا یصحّ بیع الوقف العام مطلقاً الا ان یتلاشی و یضمحل بحیث لا یمکن الانتفاع به فی الجهة المقصوده کحصیر یتلی و لا یصحّ الانتفاع به فی محلّ الوقف و جذع ینکسر كذلك، و لا یمکن صرفهما باعیانهما فی الوقود لمصالحه کاجر المساجد فیجوز بیعه حینئذٍ و صرفه فی مصالحه ان لم یمکن الاعتیاض عنه بوقف و لو لم یکن اصله موقوفاً بل اشتری للمسجد مثلاً من غلته او بذل له باذل صحّ للناظر بیعه مع المصلحه مطلقاً».(1)

ص: 162

یعنی صحیح نیست بیع وقف عام به هیچ وجه مگر این که متلاشی و مضمحل و پوسیده شده باشد، به طوری که نشاید بهره بردن از آن در راهی که مقصود در وقف است مثل بوریایی که پوسیده شده باشد، و تیری که شکسته شده باشد و نشاید صرف خود آن ها را از برای خود آن عین موقوفه مثل سوزاندن آن ها را از برای پختن آجر از برای آن عین موقوفه از مسجد و غیر آن. پس جایز است فروختن آن و صرف آن در چیزهایی که مصلحت وقف است تا این که می فرماید و هر گاه اصل آن وقف نشده باشد، مثل این که از غلّه مسجد یعنی غلّه ملکی که وقف بر مسجد شده باشد خریده شده، یا کسی تبرّعاً بدون این که وقف کرده باشد از برای مسجد مثل این حصیرهایی که مردم در مساجد می اندازند. صحیح است از برای ناظر فروختن آن با این که مصلحت در آن باشد مطلقاً هر چند که آن چه شرط شده است در صحت فروختن وقف در آن موجود نباشد. و اسبابی که در مشاهد می آورند از قبیل فروش و معلّقات و غیرهما از همین قبیل هستند غالباً، نه از قبیل موقوفات که صیغه وقف آن ها خوانده شده باشد. بلکه غالباً این ها را به عنوان نذر می آورند با این که صیغه نذر هم خوانده نشده است.

و مفاد عبار سایر از علما نیز همین مضمون یا مقارب این مضمون است که در دو مقام در بیع وقف و در ذکر احکام مساجد متعرض شده اند.

بالجملة لله الحمد و المنة ان چه که از تصرفات داعی در این اسباب دیده شد و معلوم و محسوس گردید نفع آن راجع به آستانه متبرکه امام زاده علیه و علی آباءه الصلوة و السلام بوده است، نه به سوی نفس خود.

[در ذکر امام زاده طاهر]

در ذکر امام زاده طاهر است که در زاویه صحن حضرت عبدالعظیم صلوات الله و سلامه علیه مدفون است.

بدان که مسمی به اسم طاهر در سلسله ساده که محل تعرض علماء انساب هستند جمعی می باشند، بعضی از بنی حسن و جمعی از بنی حسین و برخی علوی صرف از بنی حسن طاهری را که ذکر نموده اند: طاهر بن زید بن حسن بن زید بن علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه. زید پسر حسن است و حسن پسر زید است و زید پسر حضرت امام حسن صلوات الله و سلامه علیه است که آن زید اول برادر علیّ شدید است، و عموی عبدالله پدر حضرت عبدالعظیم که طاهر مذکور پسر عموی پدر حضرت است.

و ایضاً طاهر حسنی در بعضی از کتب معتبره انساب ذکر شده است و نسب او را منتهی به بطحانی نموده اند. (1) و اما حسینی جمعی را ذکر نموده اند.

اول: طاهر بن یحیی مکنّی به ابی القاسم منتهی می شود به حسین الاصغر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب.

و در بعضی از کتب معتبره انساب در حق او هو «العالم المحدث» ذکر شده است.

دوم: طاهر بن حسن بن طاهر است که به يك واسطه به طاهر مذکور می رسد، و در

ص: 165

1- . الفخری فی النسب، ص 158.

حق او گفته شده است: صاحب الرمله الکریم الممدوح، دو طاهر دیگر از ولد حسین اصغر نیز ذکر شده است.

سوم: طاهر بن علی دینوری است که از اولاد حسن افطس است، و او پسر علی بن علی بن حسین زین العابدین صلوات الله و سلامه علیه‌ماست.

چهارم: طاهر بن جعفر بن علی الهادی صلوات الله و سلامه علیه است که معروف به جعفر کذاب است.

پنجم: طاهری است که در بعضی از کتب انساب ذکر شده است و او طاهر بن ابی محمد المبرقع بن محمد بن الحسن بن حسین بن عیسی بن یحیی بن حسین بن زید الشهید است. و از علویین از اولاد محمد بن الحنفیه طاهر بن عبدالله بن عبیدالله و از اولاد عمر اطرف طاهر بن یحیی ذکر شده است.

بودن این طواهر در ری با قبر احدی از ایشان در آن جا ذکر نشده است، مگر طاهر دوم از بنی حسن که در بعضی از کتب انساب او در ری ذکر شده است از نازله قم، و پنجم از بنی حسین که در این کتاب نیز در ری ذکر شده است.

و این امام زاده طاهر معروف که قبر او زیارت می شود بلا شبهه صحیح النسب و امام زاده است، و لیکن آیا طاهر حسنی یا حسینی است و تفصیل نسب او هنوز بر اقل معلوم نشده است، ان شاء الله تعالی بلکه بعد از این معلوم شود.

در ذکر امام زاده حسن که مدفون در حوالی ری است

صحت نسب او و این که امام زاده است محل شبهه نیست، و ظاهر آن است که حسنی است. و لیکن نه حسن مثنی چنانچه مشهور در السن عوام حسن مثنی پسر بلافضل حضرت امام حسن صلوات الله و سلامه علیه است.

مثنی یعنی حسن دوم از حضرت امام حسین صلوات الله و سلامه علیه خواستگاری نمود یکی از دخترهای حضرت را. حضرت فرمودند اختیار کن هر کدام را که می خواهی از روی حیا، سکوت کرد.

حضرت فرمودند: که من اختیار می کنم از برای تو فاطمه را زیرا که اشبه دخترهای من است به مادرم حضرت فاطمه صلوات الله و سلامه علیها، و در رکاب حضرت در سفر کربلا بود و در میدان جنگ زخم زیاد به او رسید، از پا در آمد و در ما بین شهدا افتاده بود. پس از این که رؤوس مطهره را خواستند که از ابدان طاهره جدا کنند رمقی در او یافتند اسماء خارجه که از اعیان مخالفین و از احوال او بود او را خواهش نمود به او او را بخشیدند. معالجه زخم های او را نمودند، پس از بهبودی معاودت به مدینه مشرفه نمود و در آن جا بعد از مدتی وفات کرد و در بقیع دفن شد. و فاطمه زوجه او بر قبر او تا يك سال چادر زد و نشست. بعد از گذشتن يك سال برگشت به سوی مدینه. شبی که برگشتند شنیدند که کسی می گوید: هل وجدوا ما فقدوا؛ آیا یافتید کسی را که از دستتان بیرون رفت؟ دیگری جواب داد: بل بیسوا فانقلبوا، بلکه مأیوس شدند، پس برگشتند. (1)

ص: 167

و نه حسن مثلث است یعنی حسن سوم. پسر حسن دوم، زیرا که او هم در مجلس منصور در بغداد وفات نمود.

و از معاریف دعوات طبرستان که مسمی به اسم حسن هستند نیز نیست، زیرا که آن ها دو نفر هستند:

اول داعی کبیر است، و او حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه است. و او بیست سال در طبرستان سلطنت کرد، و در سنه دویست و پنجاه از هجرت خروج نمود، و در سنه دویست و هفتاد از هجرت وفات کرد در طبرستان. و در همان بلد فوت دفن شد.

دوم داعی صغیر است که مسمی به حسن است که به واسطه محمد بطحانی یا عبدالرحمن شجری به قاسم بن حسن بن زید بن الامام حسن بن علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیهما منتهی می شود؛ و او را در سنه سیصد و شانزده از هجرت در مراجعت از ری در آمل مرداویج او را به قتل رساند و در همانجا مدفون کردند.

بالجمله هیچ يك از حسن نام های از بنی حسن و بنی حسین محتمل نیست که این امام زاده حسن مذکور باشد. مگر حسن بن اسماعیل بن زید بن الحسن بن جعفر بن الحسن بن محمد بن جعفر بن عبدالرحمن الشجری بن قاسم بن حسن بن زید بن الامام حسن بن علی بن ابی طالب علیهما الصلوة و السلام، که یازده نفر واسطه ما بین او و امام علیه السلام است که او محتمل است به احتمال قوی که همین باشد؛ زیرا که در بعضی کتب معتبره انساب که ذکر بلاد و صاحبین انساب را می نماید مذکور شده است: بالری من نازلة جرجان الحسن بن اسماعیل الی قوله عبدالرحمن الشجری الموفق بالله شمس الشرف عقبه السید الامام المرشد بالله زین الشرف.

[امام زاده زید و امام زاده یحیی]

در ذکر امام زاده زید و امام زاده یحیی که در طهران، اول در محله بازار، و دوم در محله چالمیدان مدفون می باشند و هر دو خصوصاً زید معروف و مشهور می باشند.

وقبر ایشان زیارت می شود و در کتاب مذکور ذکر شده است: و بالری ابوالحسن زید بن علی بن عیسی و یحیی بن الحسین بن زید الشهید. و ظاهر این است که این دو نفر معروف باشند، و ظاهر این است که نباشد این عیسی، عیسی بن زید شهید سلام الله علیه که ملقب به مؤتم الاشبالی یعنی یتیم کننده شیر بچه ها؛ زیرا شیری که با بچه های خود سر راه در آمده بود کشت.

و این عیسی است که با محمد بن عبدالله که او را صاحب نفس زکیه می نامند یا با ابراهیم برادر او که قتیل باغ خمیری است خروج نمود، و پس از کشته شدن او مراجعت به سوی کوفه نمود و نصف عمر یا ثلث عمر خود را مختفی بود، و در زمان اختفا فوت شد، زیرا که از برای او پسری علی نام ذکر نشده است، بلکه چهار پسر از برای او ذکر شده است حسین و محمد و احمد و زید.

و ظاهر این است که این عیسی بن یحیی بن حسین بن زید الشهید است که پنج پسر از برای او ذکر نموده اند: محمد و احمد و علی و یحیی و حسین.

از ظاهر عبارت کتاب مستفاد می شود که یحیائی را که در ری ذکر نموده است، پسر بلاواسطه حسین بن زید است که یکی از چهار پسر زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است صلوات الله و سلامه علیهماست. و ایشان یحیی و عیسی و محمد و حسین می باشد از قرار مذکور در کتب انساب مکنی بابی عبدالله است و در سال

صدوسی یا چهل و پنج وفات نموده است و در آخر عمر نابینا شده بود و از اصحاب جعفر بن محمد الصادق صلوات الله و سلامه
عليهما، بوده در زمان شهادت پدرش زید رضی الله صغیر بوده، امام به حق ناطق حضرت صادق سلامه الله و صلواته علیه او را تربیت
نمودند و تعلیم علم کردند، و او را «ذو الدّمة» و «ذو العبرة» از بسیاری گریه او می گفته اند.

و احتمال غیر بعید دارد که یحیای مذکور پسر به واسطه حسین بن زید باشد که ولد یحیای پسر حسین باشد که یحیی بن یحیی بن الحسن
باشد، یا پسر دیگری از پسرهای او باشد اسقاط پدرش شده باشد و نسبت به جدّ داده شده باشد.

بالجمله آنچه را که بیان نموده ایم در احوال زید و یحیائی که ذکر نموده اند بودن ایشان را در ری و استظهار نموده ایم که این زید و یحیی
که در تهران مدفون و مشهور هستند این دو نفر مذکور باشند. العلم عند الله.

ص: 170

[حضرت بی بی زبیده و شهربانو]

در بیان حضرت زبیده خاتون آن مخدره محترمه بلا شبهه سیّده و امام زاده و قبر او مزار شیعه است. ولیکن آنچه ما بین مردم معروف است که صبیّه حضرت خامس آل عبا سید الشهداء صلوات الله و سلامه علیه است بی اصل است به وجوه و دلائل چند:

اول این که از محدّثین و مورخین و نسّابین از اهل سنّت و شیعه از امامیه و زیدیه و غیر هم آمدن صبیّه از صبایای حضرت به ری را ذکر نموده است، با این که امثال این مطالب و اقلّ آن را متعرض می شوند و ذکر می نمایند.

دوم این که بنابر مشهور در احادیث و اخبار و تواریخ، از حضرت «صلوات الله و سلامه علیه» نمانده است مگر دو دختر و یک پسر. و اعقاب حضرت از یک پسر و دو دختر است چنانچه اعقاب حضرت مجتبی صلوات الله و سلامه علیه از دو پسر و یک دختر است. و دو دختر فاطمه زوجه حسن مثنی بود و سکینه معقوده ابوبکر بن حسن یا عبدالله بن حسن بنابر روایت بعضی بود، و قبل از زفاف در رکاب عموی بزرگوار خود شهید شد و هیچیک از این دو مخدره محترمه به ری نیامده است.

سوم آن که از احدی از ائمه از حضرت امام زین العابدین تا آخر ایشان نقل نشده است که چنین کسی از ما در ری است و او را زیارت کنید، چنانچه در حقّ حضرت عبدالعظیم وارد شده است، از ایشان در حق فاطمه علیها السلام صبیّه حضرت موسی بن جعفر صلوات الله و سلامه علیه وارد شده. و دختر حضرت امام حسن علیه السلام مدفونه در ری باشد و احدی از ائمه صلوات الله و سلامه علیهم ذکر از او زیارت او ننموده باشند، و نسیاً منسیاً نزد ایشان شده باشد، از غرائب و عجایب است.

چهارم این که این امر از فروع مطلبی است که اصل آن مطلب بی اصل و بی پاست زیرا که این از فروع عروسی کردن حضرت قاسم بن الحسن صلوات الله و سلامه علیه در صحرای کربلا و حصول زفاف و انعقاد نطفه قاسم ثانی در آنجا، و سواری شهر بانویه بر ذوالجناح و آمدن او با زبیده خاتون به سوی ری و غایب شدن او در کوه. و این مطالب اصل و مأخذ صحیحی ندارد، مگر این که بعضی از وعاظ و مرثیه خوانان ها ذکر می نمایند(1) تعجب است از بعضی از افاضل عصر که اعتقاد به این مطلب می نمایند و در مؤلفات خود می نویسند و نسبت می دهند بعضی به کتاب مقتل فاضل هندی، مقتلی از ایشان دیده نشده است و مذکور نگشته است. و به ابن ابی جمهور احسائی صاحب مجلی، در مجلی که نیست، و مناسبت به این مطالب ندارد. و کتاب دیگری که مناسب این مطالب باشد از او دیده نشده است و نقل از او نگشته است.

با این که شهربانو بنابر اشهر و اصح در ولادت امام در نفاس وفات کرده است،(2) روایت «کامل» مبرّد کاتب «ام علی بن الحسین سلامه علیه من ولد یزدجرد معروفة النسب و کانت من خیرات النساء و کان ابنها برّاً بها یروی انه قیل لعلی بن الحسین انک من ابر الناس فلم لا تاکل مع امک فی صحیفة؟ قال: اکره ان تسبق یدی الی ما سبقت الیه عینها و کون قد عققتها».

و ظاهر الدلاله است بر بقاء والده حضرت زیرا که نیکوکار و رفتار بودن با والده به حدی که با او هم غذا نشود که مبدا دست او پیشی نگیرد بر چیزی که چشم او پیشی گرفته باشد. یعنی چیزی را که در اول طعام خواسته، من بردارم و تناول نمایم پس عاق او بشوم، بر حسب ظاهر مستلزم است که این زن موجوده والده امام علیه الصلوة والسلام است، و لیکن با این که روایت فی نفسها ضعیف است معارضه نمی کند با آن روایات معتبره مشهوره، پس اعتنائی به آن نمی شود. و هر گاه لابد تصدیق این روایت

ص: 172

1- . تفصیل این مطلب در رساله چهارم همین کتاب خواهد آمد.

2- . عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 127.

به این است که حمل بر مرثیه آن حضرت می شود؛ که در روایت وارد شده است که بعد از وفات والده حضرت علی بن الحسین صلوات الله و سلامه علیها کنیزی از کنیزهای حضرت سیدالشهداء مرثیه حضرت سجاد شد و حضرت او را مادر می خواندند. بعد از شهادت حضرت ابی عبدالله او را به بعضی از موالی خود شوهر دادند، مردم ضعیف الایمان طعن زدند که علی بن الحسین مادر خود را شوهر داده است. پس می شود که این ادب را نسبت به او نیز مراعات می نمودند و از عقوبت او هم اجتناب داشتند چون که از کمال مواظبت در تربیت حضرت نازل منزله مادر حضرت بودند و حضرت در هر خبری نظر مادری به او داشتند. (1)

و بعضی از روایاتی که دلالت بر بودن او در صحرای کربلا می نماید، مثل روایت در شهادت طفلی است که بعد از شهادت علی اکبر از خیمه بیرون آمد و می لرزید. «و کان یتذبذب قرطاه»، دو گوشواره او حرکت می کرد، ملعونی از مخالفین رسید و گریزی بر او زد و او را شهید کرد، و شهربانویه تنظر الیه کالمدهوشه، و شهربانو مدهوش شده بود و یارای سخن گفتن نداشت به سوی او نظر می کرد. (2)

و روایت ابن شهر آشوب که خود را در فرات غرق نمود، چنانچه نقل کرده است: «و جاءوا بالحرم اساری الی شهربانویه، فإتھا اتلفت نفسھا فی الفرات»؛ (3) با این که فی نفسه ضعیف هستند مکافئه با آن روایات ندارند.

و حمل این روایات را بر شهربانویه دیگری که خاله حضرت سید سجاد بوده است که بعد از وفات همشیره او که والده امام است، و وفات زوج او حضرت ابی عبدالله صلوات الله و سلامه علیه او را به حباله خود در آورده باشند ممکن است، و به

آن رفع منافات ما بین اخبار فوت شهربانویه در ایام نفاس، و بودن شهربانویه در صحرای کربلا می شود که فوت شده والده امام است و در صحرای کربلا خاله امام

ص: 173

1- بحار الانوار، ج 46، ص 8-9.

2- بحار الانوار، ج 45، ص 45-46.

3- المناقب، ج 4، ص 112.

است و هر دو مسمّاه به شهربانو می شود که خاله امام در اصل نامش این است و والده امام را حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه به این نام نامیده اند.

و این مقتضای روایتی است که اشهر و اصحّ روایات است که در باب آوردن شهربانویه رسیده است که در زمان خلافت خلیفه ثانی که فتح ایران شد اسراء آنجا وارد مدینه شدند، از آن جمله بود شهربانویه دختر یزدجرد پادشاه عجم و او اختیار کرد حضرت خامس آل عبا سید الشهداء صلوات الله و سلامه علیه را حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه از او سؤال نمودند که چه نام داری؟ عرض نمود که جهان شاه. حضرت فرمودند: بلکه شهربانویه تو را نام نهادیم عرض کرد که این نام خواهر من است. حضرت فرمودند که راست گفتی الخ.

بر هر تقدیر این روایات دلالت بر آن مطلبی است که حضرت شهربانویه سوار بر ذوالجناح شد و به طيّ الارض با زبیده خاتون به ری آمدند به آن تفصیلی که حکایت می کنند نمی نماید و بلکه روایت ابن شهر آشوب نفی این مطلب را می نماید. (1)

بالجمله حضرت بی بی زبیده بلا شبهه صبیّه حضرت سیدالشهداء صلوات الله و سلامه علیه نیستند، التفات خوبی در این مقام سر، کار فضایل و حقایق آثار وزیر علوم نواب اشرف الاعتضاد السلطنه دام بقائه نموده اند که: قبل از هارون الرشید اسم زبیده یا لقب به آن نسبت به احدی دیده نشده است و مسموع نگشته است. این لقب را هارون به زوجه اش می خواند، پس ملقب به این شد از بابت نرمی و سفیدی و برآمدگی صورت او مثل زبد یعنی گره گذاشته است پس اسم یا لقب دختر سیدالشهداء صلوات الله و سلامه علیه زبیده نخواهد بود. (2)

و این مدفونه در ری معروفه به بی بی زبیده از اعقاب است، و این که منسوبه به حضرت عبدالعظیم باشد بعید نیست، ولیکن نه همشیره ایشان زیرا که از برای عبدالله والد

ص: 174

1- . ر.ك: بحار الانوار، ج 46، ص 16 - 2. باب اول؛ زندگانی علی بن الحسین علیه السلام، ص 27 - 9؛ رساله چهارم همین کتاب.

2- . ر.ك: رساله اول همین مجموعه.

حضرت اولاد اناث ذکر نشده است، بلکه چهار پسر از برای او ذکر شده است: عبدالعظیم و احمد و قاسم و حسن، از بعضی پنج پسر دیگر محمد و ابراهیم و علی اکبر و علی اصغر و زید نیز از برای او ذکر شده است، و لیکن عمه حضرت عبدالعظیم فاطمه همشیره عبداللّه دختر (علی شدید) باشد، محتمل است؛ زیرا که از برای علی الشدید يك دختر فاطمه نام و پسر عبداللّه. و بعضی پسری عبدالعظیم نام از برای او ذکر کرده اند و گفته اند که از برای این عبدالعظیم عقبی نیست، بلکه عقب از برای عبدالعظیم بن عبداللّه است.

اما شهربانویه که در این کوه ری به زیارت بقعه او می روند و می گویند که در این کوه غائب شده است این مطلب بی اصل و مأخذ است. و لیکن آنچه بر این اقل معلوم و ظاهر گشته است این است که محترمه جلیله از بستگان خانواده رسالت در این مکان دفن شده است، و شاید اسم او هم شهربانویه و از زوجات حضرت سیدالشهداء صلوات اللّه و سلامه علیه بوده است. داعی مسافرت به سوی ری از برای [او] به هم رسیده باشد در ری وفات کرده باشد و در این محل دفن شده باشد، زیرا که آثار جلالت به واسطه کرامات ظاهره از او ظاهر است.

مرد غیر سید ممنوع از دخول در بقعه اوست و این محل شبیه نیست و مکرّر دیده شده است، از آن جمله مرحوم نظام العلماء حاج ملا محمود از قراری که مشهور شد و جمعی که حاضر بودند و بعضی که از خود او شنیده بودند نقل کردند، بلکه مظنون این است که این اقل خود از ایشان شنیده باشم، در زمان ولیعهدی شاهنشاه اسلامیان پناه ناصرالدین شاه که ایشان ملاً باشی بوده اند به زیارت مشرف شده بودند جلادت(1) کرده بودند و به منع مانعین ممتنع نشده بودند و داخل در حرم شده بودند فوراً مبتلا به قولنج شدیدی شده بودند، به نحوی که نتوانسته بود که زیست نماید بیرون آمده است و از شدت درد بر

ص: 175

1- . جلادت: پهلوانی، شجاعت فرهنگ معین، ج 1، ص 1235.

زمین می غلطیده است مشرف به تلف شده است. آخر الامر به نذر و نیاز و توسل و قربانی و توبه و انا به اندک اندک رفع شده است.

زن حامله از غیر سید هر گاه جلادت کرده و داخل شده طفل او معیوب متولد می شود. چنانچه در زاویه مقدسه دیدم شخصی را که به این واسطه لب او شکافته و به اصطلاح عوام الناس لب شکری شده بود و همه مردم که او را می شناختند همین مطلب را در او ذکر می نمودند که وقتی که حمل بوده است والده او جلادت کرده بود و داخل بقعه محترمه آن معظمه شده بود.

بسا گفته می شود که مرد از حضور بر قبر دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم حضرت فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیها با آن مقام و مرتبه ممنوع نمی شود، از دخول در بقعه حضرت معصومه دختر امام صلوات الله و سلامه علیه ممنوع نمی گردد، پس چگونه است ممنوع شدن مرد در این جا؟!!

جواب از این بیان، اولاً این شبهه مقابل حس و عیان است.

ثانیاً این که ظهور جلالت شأن آن بزرگواران مغنی است از ظهور این آثار از ایشان، به خلاف این محترمه ای که در گوشه کوهی از کوههای ری است بایست که چنین کرامت بزرگی از او ظاهر شود تا این که جلالت شأن او بروز نماید.

چنان چه گاه است که کرامات از امام زاده ها ظاهر می شود، زیاده از امام، چنان چه از حضرت عباس سلام الله علیه در سال گاه است که زیاده از حضرت سیدالشهداء صلوات الله و سلامه علیه بروز می نماید.

و همچنین از محمد برادر حضرت امام حسن عسکری پسر حضرت امام علی النقی صلوات الله و سلامه علیهما که در يك منزلی سامرا مدفون است معروف است به سید محمد، همواره کرامت از او ظاهر می شود با نزدیکی او به دو امام در آن اطراف، معروف است اعراب آن نواحی قسم راست نمی خورند، مگر به او. صاحب شاره معروف است در اعراب آن اطراف، این امر

جهت این است که ظهور مقام امامت امام با فضیلت او مغنی است از ظهور این آثار و کرامات از او.

لهذا هر گاه امام در محلی باشد که امامت یا فضیلت او بر اهل آن محل خفائی داشته باشد کرامات از او زیاده از سایرین ظاهر می شود، چنان چه از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله و سلامه علیهما در بغداد. کرامات متکثره متواتره ظاهر شده است و می شود، خصوصاً در ایام سابق که شیعه بسیار ضعیف بودند و مذهب تشیع چندان رواجی مثل حال نداشت.

رغمًا علی انف المخالفین کرامات بزرگ از آن حضرت ظاهر گردیده و از قدیم تا حال دیده و شنیده و گفته و نوشته شده است. چنان چه خود این اقل در زمان جوانی دیدم شخصی از اهل بغداد و ظاهر این است که از مخالفین بود مقابل ضریح مبارک ایستاد که قسم بخورد یا این که خورد فوراً بلند شد و به زمین خورد و همچنین دو سه دفعه او را خدام از حرم بیرون کشیدند. بیهوش و مغمی علیه بود تا آن که نصف شب مرد.

و از این عجیب تر آن که در سن نه و ده بدم که روزی در خدمت مرحوم آقای والد اعلی الله مقامه به حرم حضرت جوادین صلوات الله و سلامه علیهما مشرف شدیم، ناله و زاری سیدی بحرینی در بالای سر شنیدیم که کمال تضرع و جزع می نمود و متوسل به حضرت موسی بن جعفر صلوات الله و سلامه علیهما بود و مبلغی معین نموده بود که خود حضرت به او مرحمت بفرمایند.

بعضی از مردم خواستند آن وجه را به او بدهند، قبول نکرد. گفت: من از خود حضرت می خواهم. من در خدمت مرحوم آقا آمدیم به سمت پایین یا مشغول زیارت بودیم و این شخص سید همان نحو متوسل و مشغول گریه و زاری بود که ناگاه صدای افتادن چیزی از ضریح منور به گوش همه حاضرین روضه مقدسه رسید، همه متوجه سمت بالای سر شدیم دیدیم صُبره، یعنی گره بسته ای از پول سرخ رنگ به نظرم حال آن است که چهل شامی بود که از ضریح مقدس افتاد از برای او.

و شامی پولی است که دانه دو قران و نیم گویا صرف می شود. مرحوم آقا يك شامی از او به چهارده شامی بلکه بیست می خریدند قبول نکرد.

بالاخره جدّ مرحوم سیّد مجاهد اعلی اللّٰه مقامه يك شامی از او به صد شامی خریدند و تجار شامی از او به قیمت های گزاف خریدند. بلکه کهنه آن بسته را قطعه قطعه نموده هر قطعه را به مبلغ خطیری خریدند سیّد فقیر غنی شد.

باری آن چه بر این اقل السّادات واضح شده است آن است که صاحب این مرقد در کوه زن جلیله محترمه ای می باشد چنانچه در اوایل ورود طهران اعتقاد به زیارت بی بی شهربانو نداشتم، می گفتم زیارت شخص موهوم بی وجه است تا آن که شبی خواب دیدم که به زیارت بی بی شهربانو رفتم. وارد کوه شدم، و جمعی از علماء همراه هستند پای درخت توت رسیدم مشاهده کردم دیدم مرحوم حاجی میرزا علینقی با جمعی از اهل علم ایستاده اند. بعد از تعارف و مصافحه سؤال کردم که شما اینجا چه می کنید؟ و حال آن که شما اهل کربلا هستید؟ حاج میرزا علی نقی مرحوم گفتند که آمده ایم به زیارت بی بی شهربانو.

گفتم: پس چرا ایستاده اید بالا نمی روید به زیارت؟ منتظر چه هستید؟ گفتند: حضرت عباس به زیارت بی بی شهربانو آمده اند و حرم غرق است از برای آن، منتظریم که بیرون تشریف بیاورند.

سؤال کردم حضرت عباس؛ عمو؟! گفتند: بلی، حضرت عباس؛ عمو.

دیگر زیارت بی بی را فراموش نمودم از بس مسرور شدم به این که خدمت حضرت عباس علیه الصلوة و السلام مشرف می شوم و زیارت آن حضرت را درک می کنم که ناگاه چشمم به بام قبه آن محترمه افتاد. دیدم مرغ سفید نورانی که چون ماه منور و منیر است بر بام می نشیند و باز بر می خیزد، قدری مسافت بلند می شود و باز می نشیند مشغول تماشای آن مرغ شدم از خواب بیدار شدم.

بعد از مدتی که از دیدن این خواب گذشت به زیارت آن معصومه در آن کوه فلك

شکوه مشرف شدم. آن چه در عالم رؤیا دیده بودم از درخت توت و وضع و طرز و طور بقعه و قبه و کوه و غیرها تمام را به رأی العین مشاهده نمودم دانستم که آن خواب از رؤیای صادقه بوده است.

و جلالت قدر آن محترمه را یقین نمودم، و همه ساله را هم به زیارت آن بقعه متبرکه مشرف می شدم. مگر دو سه سال است که بعضی سوانح و حوادث مانع و سالب آن توفیق گردیده.

تمام شد مقالات در امام زاده های ری علیهم السلام . فی هفتم شهر رجب المرجب سنه 1296.

جهت نیاز حضور عاطفت ظهور حضرت اجل اشرف ارفع امجد اکرم افخم جناب جلالت مآب آقای مستوفی الممالک ادام الله تعالی عمره و اقباله العالی این خاک راه بندگان اولیاء خدا حیدر علی محرر شرعیات المتخلص بالثریا.

با کمال پریشانی حواس و نهایت سرعت و استعجال مسوده نمود امید آن که مقبول آن حضرت افتد، و از معایب آن امعان نظر فرمایند. قد فرغت من تسویده فی التاسع من رجب المرجب سنه 1296.

ص: 179

(3) نسب حضرت عبدالعظيم عليه السلام

و امام زادگان رى

تأليف:

ولى محمد بيك وردى تركمانى عراقى

(در سال

1304 ق)

ص: 181

در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، نسخه ای خطی به شماره 4339 به نام جنگ ترکمانی که در آن سرگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام و امامزادگان است، از ولی محمدیگ بن اسماعیل وردی ترکمانی عراقی (قرن 14ق) این جنگ در سال 1304ق در گیلان به فارسی به رشته تحریر در آمده است و عمده آن مربوط به حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و امامزادگان شهر ری است.

رساله دوم این مجموعه که در 12 ربیع الثانی 1304ق نوشته شده است، پنجاه حدیث با ترجمه است که در شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام (مجموعه رساله های خطی و سنگی پیرامون حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام) آورده شد، و شرح حال حضرت عبدالعظیم و سایر امامزادگان ری در این مجموعه به زیور طبع آراسته می شود.

برای اطلاع بیشتر از این جنگ رجوع شود به فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج 13، ص 3297.

در کتاب مأخذشناسی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری در وصف این جنگ چنین نوشته شده است:

410/32 . سرگذشت امامزادگان ری و تهران (جنگ ترکمانی) (فارسی)

از: ولی محمد بیک بن اسماعیل وردی ترکمانی عراقی (قرن 14ق)

جنگی است از ولی محمد بیک وردی ترکمانی عراقی که در 1304ق در گیلان و به فارسی ساخته است. بیشتر مطالب این جنگ مربوط به امامزادگان ری و حضرت عبدالعظیم می باشد، با این عناوین:

ص: 183

1- سرگذشت پیامبر و امامان دوازده گانه (صص 1-21)

2- حدیثهای روایت شده از عبدالعظیم حسنی (صص 21-89)

پنجاه حدیث با ترجمه فارسی است که در شب 12 ربیع الثانی 1304 در گیلان نوشته شده است .

آغاز: «احادیث مرویه از حضرت عبدالعظیم علیه السلام . چند حدیث که حضرت عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی از ائمه اطهار به واسطه و بلا- واسطه روایت فرموده است به جهت زینت این کتاب مختصر می نویسد . حدیث اول فی الامالی و البحار بحذف الاسناد عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی عن علی بن محمد الهادی علیهم السلام قال لما کلم الله موسی بن عمران الهی ما جزاء من دعا نفساً کافراً الی الاسلام .»

3- خبرهای علامت ظهور (صص 89-106)

4- خصائص ائمه (صص 107-116)

5- وصیت نامه های امامان (صص 116-132)

6- اعتقادات و اندرز (صص 132-149)

از جامع جنگ در 24 ربیع الثانی 1304 ق .

7- سرگذشت نیاکان عبدالعظیم (صص 150-169)

8- سرگذشت امامزاده زید و امامزاده طاهر (صص 169-176)

9- سرگذشت زید بن علی (صص 177-190)

10- سرگذشت عبدالله ابیض و حسن افطس و علی بن علی بن الحسین (صص 191-195)

11- سرگذشت امام زاده صابر ونکی (صص 195-198)

گفتنی است برخی از مطالب کتاب با شرح زندگانی امامزادگان ری از اعتضادالسلطنه شباهتهای زیادی دارد .

ص: 184

این کتاب در مجموعه انتشارات کنگره حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری به چاپ می رسد. نسخه های خطی : کتابخانه دانشگاه تهران ، شماره 4339 ، نستعلیق ، به خط مؤف ، 1304ق ، 104 برگ ، 19 سطر .

ر.ك : فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ، ج 13 ، صص 3296-3297 ؛ فهرستواره کتابهای فارسی ، ج 3 ، صص 1680-1681 ؛ فهرست نسخه های خطی فارسی ، منزوی ، ج 6 ، ص 4484 .

این رساله بخش عمده آن به حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام اختصاص دارد و به مناسبت ذکر اجداد و آبای امامزاده طاهر، بحث مفصلی پیرامون حضرت زید بن علی بن حسین علیه السلام کرده است و نیز شامل شرح حال امامزاده زید علیه السلام و امامزاده طاهر علیه السلام و امامزاده عبدالله ایض علیه السلام و امامزاده قاضی صابر ونکی است.

ص: 185

عكس

ص: 187

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[نسب حضرت عبدالعظیم

علیه السلام]

در شرح حال اجداد حضرت عبدالعظیم علیه السلام که منتهی به زید بن حسن بن علی بن ابی طالب، - سلام الله علیهم اجمعین - می شود.

اما زید بن حسن علیه السلام ابن علی بن ابی طالب این بزرگوار، فرزند بلا واسطه حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام است.

و مادر زید، ام بشر، بنت ابی مسعود، عقبه بن عمرو انصاری یا ام طلحه است. و در زمره اولاد امام حسن علیه السلام، اسنّ از وی نبود. و او را شریف بنی هاشم خواندند و جدّ سوم حضرت عبدالعظیم است. و زید را دو فخر سزد: از جهت عالی، فرزند امام حسن علیه السلام بودن، و از جهت نازل، فرزندی چون حضرت عبدالعظیم داشتن و از حُسن حال زید از آن چه در کتاب ارشاد شیخ مفید علیه الرحمة است اسلامیان را کفایت می کند:

واقما زید بن الحسن علیه السلام فكان علی صدقات رسول الله صلى الله عليه وآله و اسنّ و كان جليل القدر كريم الطبع، ظلف النفس، كثير البرّ و مدحه الشعراء، وقصده الناس من الآفاق، لطلب فضله. (1) ترجمه: زید بن حسن علیه السلام متولی صدقات رسول الله بود، و بسیار جلیل القدر بود، و طبع کریم داشت، و سخاوت زیاد داشت، که شعراء مدح می کردند او را، و صله زیاد عطا می کرد، و مردم از راه دور می آمدند که به خدمت زید برسند.

و در همان کتاب است: و زید بن الحسن رحمه الله عليه كان مسالما لبني أميّه

ص: 188

ومتقدّدا من قبلهم الأعمال. و كان رأيه التقيّه لأعدائه والمداراة، هذا يضادّ عند الزيديّه (1) یعنی: زید با بنی امیه در مقام تسلیم بود و متصدی اعمال راجعه از ایشان می شد و جز تقيّه رأیی نداشت و مدارات می فرمود. همانا احتراز و اجتناب از تقيّه، مذهب متقن فرقه زیدیه است.

اما مذهب زیدیه خروج به سیف را از لوازم دین خودشان می دانند. و از این جهت، خروج کردند و کشته شدند.

لیکن زید بن حسن علیه السلام بر خلاف ایشان بود و به طریقه امام زمان سلوک و رفتار می نمود.

و [در] بعضی از کتب متأخرین دیده شده است، جماعت زیدیه را نسبت به همین زید بن حسن داده اند.

و این عقیده بر خطاست. همانا زیدیه، منتسبند به زید الشهید ابن علی بن حسین علیه السلام امام زین العابدین

علیه السلام .

خلاصه: زید از طبقه دوم تابعین است و با فرقه اُمویّه که بنی امیه باشد خلطه و آمیزش می نمود. و تولیت صدقات حضرت رسول صلی الله علیه و آله در عهده کفایت زید بن حسن بود.

و حاکم مدینه به امر سلیمان بن عبدالملک او را عزل کرد. چنان که مرحوم مجلسی - طاب ثراه - از بعضی اهل سیر نقل کرده است:

سلیمان بن عبد الملک به حاکم مدینه نامه ای نوشت: اما بعد فإذا جاء کتابی فأعزل زیدا عن صدقات رسول الله صلی الله علیه و آله وادفعها الی فلان ابن فلان رجلاً من قومه واعنه علی ما استعانک علیه والسلام . خلاصه معنی آن که: چون نامه من به تو رسید، زید را عزل کن از صدقات رسول صلی الله علیه و آله ، و بده آن را به شخص مخصوصی و او را اعانت نما .

ص: 189

پس از وصول نامه به حاکم مدینه زید معزول گردید، تا زمان سلطنت عمر بن عبد العزیز . عمر، زید را نصب نمود و نامه ای به حاکم مدینه نوشت: اَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ زَيْدَ بْنَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَرِيفَ بَنِي هَاشِمٍ وَذُؤَسَنَّهُمْ فَإِذَا جَاءَكَ كِتَابِي فَارْدِدْ عَلَيْهِ صَدَقَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاعْنِهِ عَلَيَّ مَا اسْتَعَانَكَ عَلَيْهِ وَالسَّلَامُ . یعنی؛ زید بن حسن علیه السلام، شریف بنی هاشم است و اسنّ است - یعنی پیرمرد است - پس در وقتی که نامه من به تو رسید، تولیت صدقات رسول صلی الله علیه و آله به خودش رو کن و اعانت نما از او.

حاکم مدینه بر حسب مأموریت تولیت را تفویض ایشان نمود.

و محمّد بن بشر خارجی در مدح زید عجب گفته است:

إِذَا نَزَلَ ابْنُ الْمُصْطَفَى بَطْنَ تَلْعَةٍ *** كَفَى جَدْبَهَا فَاخْضُرَ بِالنَّبْتِ عَوْدَهَا

وزید ربیع الناس فی کلّ شتوة *** اذا خلفت انوائها وروعودها

حمولٌ لاشناق الدیات كأنه *** سراج الدجی إذ قارنته سعودها(1)

حاصل معنی آن که: اگر زید به زمین خشک بی گیاهی وارد شود آن زمین را از قدوم خود، سبز و خرم می کند؛ و زید مانند بهار و بارانی است که در آخر سال قحط، مردمان انتظار وی را می کشند همان نحوی که از دیدن باران مسرور می شوند از ورود قدوم زید نیز شادانند؛ و اوست که در تاریکی فتنه ها مانند چراغ روشنایی می دهد و اداء دیات می نماید و متحمل صلوات می شود.

در بعضی از کتاب های سنّیان، زید بن حسن را ابلج خوانده اند و از این لقب درخشندگی رخسار وی، ظاهر است.

خلاصه؛ سن شریف زید از نود سال گذشت و بعضی می گویند صد ساله بود.

و پسرش امیر حسن، جدّ دوم حضرت عبدالعظیم است به نحوی که مذکور خواهد شد.

ص: 190

و واقعی نقل کرده: زید چند میل به مدینه مانده، در منزلی که بطحا نامند وفات کرد و نعش وی را به قبرستان بقیع نقل کردند. و به قولی در حاجز که بین مکه و مدینه است مدفون شد. (1)

و به روایت سبط ابن جوزی در کتاب مناقب، زید دو خواهر داشت: یکی ام الحسن و دیگری ام الخیر؛ (2) و سابقاً عرض شد به روایت شیخ مفید، دختران امام حسن علیه السلام پنج نفر بودند. (3)

و شعراء مرثی بسیار انشاء کردند چون قصیده طولانی بود نوشته نشد. اما خلاصه از معانی مرثیه ها را می نویسم، این است:

زید بن حسن اگر چه در خاک پنهان است ولیکن جود و سخا و نیکی های او پنهان نیست و مستور نمی شود. اگر چه زید گرد و خاک شد و در صفات حمیده، مثل و مانند نداشت، لیکن می شنود سؤال اهل فاقه و حاجت را، و می داند آن چه را که از وی طلب می نمایند. باز خواهشمند است از طالب معروف تا طلب حاجت از وی کنند. و بلندی مجد از پدران و اجداد او است هر چند دنی لثیم، پستی او را خواهد. و پدران او به بندگان خدا بخشش ها کردند و به مهمان ها مهربانی ها نمودند و در زمان ترس و نزول نوائب مانند شیرها بودند پس از برای ایشان بزرگی و بزرگواری ارثی است که، از پدرانشان یافته اند. و عطاء به عزت است و چون بزرگی از ایشان بمیرد به جای آن بیاید مانند آن بزرگ تا اصلاح امور بندگان خدا را کند.

شرح حال حسن امیر فرزند زید بن حسن

بدان، حسن امیر، فرزند زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام است که جدّ دوم حضرت عبدالعظیم علیه السلام می باشد و حسن امیر، از کبار مشایخ سادات بنی الحسن

ص: 191

1- . الطبقات الكبرى، ج 5، ص 250.

2- تذكرة الخواص، ص 195.

3- . الإرشاد، ج 2، ص 20.

است، و کنیه زید ابو الحسن گردید، از این جهت است که، فرزندش موسوم به حسن بود؛ و کنیه حسن امیر ابو محمد است، و لقب وی امیر به جهت آن که پنج سال از جانب منصور دوانیقی در مصر و مکه و مدینه امارت و حکومت کرد؛ پس منصور بر وی غضب کرد و آن چه داشت گرفت و در محبس منصور بود تا آن که منصور به درک رفت و مهدی خلیفه، او را از حبس بیرون آورد و آن چه منصور گرفته بود به او داد و با مهدی حج رفت و زمان سه نفر از خلفای بنی عباس را درک کرد که منصور و مهدی و هادی است.

بعد از آن که به حاجز رسید در سال یکصد و شصت و هشت از هجرت رحلت فرمود و از سن وی هشتاد و پنج سال گذشته بود و علی بن مهدی بر او نماز گذارد؛ و حاجز پنج میل یا چهار میل است به مدینه رسول صلی الله علیه و آله؛ و قولی است در مقبره الخیزران بغداد مدفون است.

و در میان بنی الحسن و علویین به وفور عقل و بزرگواری مشهور بوده است و با خلفای بنی عباس کمال خلطه و آمیزش را داشت، بدون این که خیانتی به ایشان کرده باشد. بلکه به لباس ایشان ملبّس شد، یعنی جامه سیاه پوشید و رسم نبود حضرات علویین جامه سیاه بپوشند، چنان که جامه سبز شعاع سادات بود، جامه سیاه شعاع بنی امیه و بنی عباس بوده است و هیچ یک از بنی عباس جامه سبز نپوشید مگر مأمون پسر هارون الرشید و خوش داشته بنی عباس هم این جامه را بپوشند عاقبت مأمون را منصرف نمودند؛ چنان که علی بن حسین مسعودی در کتاب مروج الذهب نقل می کند (1)

خوب است ملخّص از آن را بنویسم:

چون مأمون به بغداد آمد برای استمالت سادات جامه سبز را اختیار کرد عباسیین هر چند استدعا کردند شعاع پدران خود را که لباس سیاه است ترك ننمایند، قبول نکرد،

ص: 192

ناچار به زینب که دختر سلیمان بن علی بود توسل جستند و آن زنی معمره و محترمه بود، پس از زینب خواهش کردند که از مأمون خواهش نماید تا جامه سبز را تغییر دهد؛ زینب قبول نمود و به نزد مأمون رفت و گفت: نیکی و احسانی که به فرزندان علی می کنی بیشتر است از احسان به ماها، آخر ما منسوب به تو هستیم، چرا به رویه پدرانت حرکت نمی کنی و مردم را بر ماها می شورانی و سادات را از شدت احسان به طمع می اندازی؟! پس شعار بنی عباس لباس سیاه است چرا لباس سبز می پوشی؟!!

مأمون گفت: ای عمه! این حرف را احدی به من این طور نزنده است و هیچ کلامی در دل من وقعش بیشتر از کلام تو نیست. اما ای عمه نگاه کن وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت فرمود، ابوبکر در حق جدّ ما عبّاس چه کرد، و بعد از وی عمر چه ها کرد، و بعد از این دو نفر، عثمان اقبال به بنی امیه نمود و از سایرین دست برداشت و داد به بنی امیه آن چه را که داد. و چون امر راجع به حضرت امیر مؤمنان علیه السلام شد، عبدالله بن عبّاس را والی بصره کرد و عبید الله بن عبّاس را والی یمن کرد، و قثم بن عبّاس را به بحرین فرستاد و حکومت مکه را در عهده سعید قرار گذاشت؛ و هیچ يك از سابقین با اولاد عبّاس این گونه مهربانی نکردند و باید ما بر احسان های وی جزا بدهیم به فرزندان و مکافات نماییم. آن گاه لباس سیاه پوشید.

عجب است از این طایفه بنی عبّاس با آن که اظهار تشیّع می نمودند و محبت و مهربانی حضرت امیر علیه السلام را در حق اجداد خودشان می دانستند با وجود این ها در قتل و اذیت اولاد رسول صلی الله علیه و آله با قلب قاسی، کوتاهی نکردند، خذله الله تعالی و اصلاحه فی اصل الجحیم.

اما مادر حسن بن زید بن حسن بن علی علیه السلام

لبابه، دختر عبدالله بن عبّاس بن عبد المطلب است که زوجه حضرت عبّاس بن علی بن ابی طالب علیه السلام بود و بعد از شهادت حضرت ابو الفضل عبّاس بن علی علیه السلام در کربلا، زید بن حسن علیه السلام او را خواست و به عقد وی درآمد.

و از لبابه در خانه زید بن حسن علیه السلام پسر و دختری بیش متولد نگردید: اما پسر حسن است و اما دختر موسومه به نفیسه گردید. (1)

و در بعضی از کتب اهل سنت و جماعت است که نفیسه از کثرت زهد و تقوی قبر خودش را به دست خود کنده بود و روز و شب میان قبر می رفت و نماز می گذارد و در حالت احتضار روزه بود، هر قدر تکلیف کردند افطار نماید قبول نکرد و گفت: سی سال است روزه گرفته ام، می خواهم خداوند را با زبان روزه ملاقات نمایم.

و این ابیات از اوست که در زمان احتضار خواند:

إصرفوا عني طيبی ودعوني وحبیبی *** یزاد بی شوقا الیه وغزامی و جنیبی

یعنی؛ بردارید این طیب را و بگذارید مرا با دوست من، که شوق و محبت وناله من از برای لقای دوست افزون است.

و جمعی از علماء شیعه نقل کرده اند: نفیسه، به زهد و عبادت و صیام نهار و قیام لیل مشهوره گردید.

و تولدش در سال یکصد و چهل و پنج است، و نفیسه دو شوهر کرد، یکی ولید بن عبد الملک بن مروان است و از این سبب هر وقت زید بن حسن که پدر نفیسه است بر ولید وارد می شد کمال احترام می کرد؛ و یک روز سی هزار دینار به وی عطاء کرد. و شوهر دیگرش، ابو محمّد اسحاق بن جعفر الصادق علیه السلام است، که معروف به مؤتمن بود؛ و در صورت، شباهت به حضرت رسول صلی الله علیه و آله داشت.

و از کتاب های برخی از عامه معلوم است که در حباله اسحاق بن جعفر علیه السلام بود که رحلت نمود خواست از مصر نعش او را نقل نمایند به بقیع، اهل مصر برای تبرک به مزارش منع نمودند؛ چون شب حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب دید فرمود: بگذار در قاهره مصر مدفون شود، لأن الرحمة تنزل علیهم ببرکاتها.

ص: 194

وأيضا نقل کرده اند: «ستّ نفیسه»⁽¹⁾ شش هزار ختم قرآن در قبر خود کرد، چقدر عامه اهل مصر، اعتقاد مفرط به مزار او دارند! و همیشه شمع ها و نذرها از اطراف مصر برای مقبره اش می آورند.

و گویند، محمّد بن ادریس شافعی که رئیس مذهب شافعی است، در خدمت «ستّ نفیسه» حاضر می شد و استماع حدیث می نمود.

خلاصه در زمره خوانین بنی الحسن نفیسه، کمال امتیاز داشت و آن مخدّره خواهر حسن امیر است. فرزندان امام حسن را سزد که به وجود این محترمه مکرّمه، فخریّه و مباهات نمایند چنان که فرزندان حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام به وجود فاطمه معصومه علیها السلام که مدفونه در بلده قم است فخریه دارند.

خلاصه از آن جایی که حسن بن زید جلیل الشان عالی المکان بود هر آن چه از حالات حسنه اش و از مادر مکرّمه و خواهر محترمه اش می دانستم زحمت دادم؛ و سه فقره دیگر برای تکمیل اطلاع خوانندگان از کتب انساب و احادیث معتبره زحمت می دهد.

فقره اولی :

چون حسن بن زید حاکم مدینه شد ابن هر مه شاعر را، ندیم خود نمود و ابن هر مه، در خوردن شراب بسیار حریص بود. و ابن هر مه وقتی از منصور دوانیقی عباسی خواهش کرد؛ بنویسد به حاکم مدینه، هر وقت در هر کجا او را مست ببیند، حدّی بر او نزنند.

و منصور با آن که به ابن هر مه نهایت اکرام می نمود و می خواست حاجت او را

ص: 195

1- هر مرد وزنی که در خانواده ریاست و مطاعیت داشته باشد، سید و سیده او را می خوانند و فارسی آن در افواه و السنه فارسیان «آقا و خانم» است و در مصر ستی زینب و ستی نفیسه و ستی سکینه معروف است و ست مخفّف «سیّده» بر زنان اولین و آخرین بود. ریاحین الشریعه، ج 1، ص 20.

برآورد، از این فقره ابا و استیحاش کرد و گفت: حدود الهیه را نباید ابطال و تعطیل نمود، و گفت: حاجت دیگر بخواه تا برآورم. باز برای حرص و رغبتی که به شرب خمر داشت، همین فقره را اعاده نمود. عاقبت منصور نوشت به حاکم مدینه هر وقت ابن هرمه شراب خورد هشتاد تازیانه بر او بزن، تا حد الهی معطل نماند، و هر کس او را به نزد تو بیاورد در حالت مستی، یکصد تازیانه مأذونی بر او بزنی.

دیگر در کوچه و بازار هر کس ابن هرمه را مست می دید نزدیک او نمی آمد، و حاکم مدینه را خبر نمی کرد، و شاید آن حاکم مدینه حسن بن زید باشد. اگر چه این فقره مسطوره مخالفت با این فقره که مجمل آن را می نویسد [داشته باشد] یک روز

حسن بن زید به ابن هرمه فرمود: من کسی نیستم از مدح تو مسرور و از هجو تو خائف باشم. شرافتی که خداوند عالم به واسطه پیغمبر مکرّمش به ما داده است جامع هر مدح است، و از هر ذمیّ ما را دور دارد و حقّ جدّ بزرگوار من آن است اغماض ننمایم در حق کسی که خلاف شریعت حرکت نماید. قسم به ذات اقدس الهی! اگر دیگر تو را مست بینم دو حدّ بر تو جاری می کنم یکی برای خوردن شراب، و یکی برای مستی که اظهار می کنی با آن که ندیم هستی. پس همت بگمار و از این عمل شنیع دست بردار به جهت رضای خدا و خوشنودی حضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله. پس ابن هرمه، از این تهدید ترسید و ترك نمود، آن وقت نود سال از عمرش گذشته بود.

و این اشعار را ابن هرمه در توبه اش از شراب خوردن گفته است:

نهانی ابن الرسول عن المدام *** وادّبنی بآداب الکرام

یعنی: پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا از شرب شراب نهی کرد و به آداب بزرگواران مودّب فرمود.

وقال لی اصطرِبَ عنها ودعها *** لخوف اللّٰه لا خوف الأنام

و گفت به من خود را نگاهدار از آشامیدن شراب برای ترس از خدا، نه ترس از مردمان.

پس من گفتم :

وكيف تصبري عنها وحبِّي *** لها حبّ تمكّن في عظامي

چگونه خود را نگاهداری کنم از شراب خوردن، و دوستی آن در استخوان های من جا گرفته است؟

أرى طيب الحلال على خُبثنا *** وطيب النفس في خُبثِ الحرام (1)

و می بینم آن چه پاک است و حلال، در طبع زشت و پلید می نماید و آن چه ناپاک و حرام است، نفس خبیث من او را پاک می داند.

خلاصه؛ ابن هر مه در شعر خود حسن را از محمّد و ابراهیم برتری داده است و گفته است:

اللّه أعطاك فضلاً فوق فضلهم *** على حسنٍ وهنٍ في حاسدٍ وهنٍ

فقره دوم

ابوالفرج اصفهانی گفته است (2): میان حسن بن زید و جعفر بن سلیمان بن عباس حاکم مدینه، عداوات سختی بود. داود بن مسلم شاعر، جعفر بن سلیمان را در قصیده اش مدح نمود، در وقتی که حسن بن زید به مکه معظّمه مشرف بود، چون مراجعت کرد داود بن مسلم خدمت وی شرفیاب شد. حسن بن زید بر وی خشم کرد، که چرا جعفر را مدح کردی؟ عرض کرد: فدایت شوم، چون صله وافر به من داد او را به این اشعار مدح نمودم:

وكنّا حديثاً قبل تأمير جعفرى *** وكان المُنَى في جعفرٍ ان يؤمّرا

حوى المنبرين الطاهرين كليهما *** اذا ما خطا عن منبر أم منبراً

كأنّ بنى حواء صَفَوْا أَمَامَهُ *** فحَيَّرْنِي أَنَسَابَهُم فَتَحَيَّرَا

ص: 197

1- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 15، ص 169 - 168.

2- رجوع شود به آغانی، ج 3، ص 291.

حاصل معنی آن که: ما آرزوی حکومت و امارت جعفر بن سلیمان را پیش از آن که حاکم و امیر ما شود داشتیم.

پس او را دو بزرگواری و دو منبر است، اگر یکی از او سلب شود، قصد دیگری کند. (و شاید مراد از دو منبر حکومت مکه و مدینه بوده باشد).

پس فرزندان حوّا در برابرش ایستاده اند و از انساب او را اختیار کرده اند و خلاصه نموده.

بعد از آن عرض کرد: شما در نزد من برتر و بهتر از جعفر هستید، به جهت آن که، در مدح شما بالاتر عرض کرده ام و خوشتر ستوده ام در این ابیات:

لعمری لأن عاقبت اوجدت منعمًا *** بعفو من الجاني وان كان معذرا

لانت بما قدمت اولی بمدحة *** واکرم فخرا ان فخرت وعنصرا

هو العزة الزهراء من فخر هاشم *** وتدعوا علینا ذالمعالی وجعفرنا

وزید الندی والسبط سبط محمد *** وعمك بالطف الزکی المطهرا

بحقکم نالوا ذراها فاصبحوا *** یرون به عزا علیکم ومظھرا(1)

خلاصه معنی آن که: در وقتی که من معذرت بخواهم و عفو از گناهان را طلب کنم، در تو نعمت عفو می بینم. و تو ای حسن سزاوارتری به مدح من از دیگری و از جهت عنصر و فخر ذاتی کریم تر. و تمام بزرگواری، و حسب و نسب تو راست و دیگران را نارواست.

فقره سیّم

از حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام مروی است که، بعد از وقعه عظیمه، از مصیبت محمد و ابراهیم، بنی هاشم را از مدینه کوچ دادند و در عراق مأوی گرفتند، پس

ص: 198

همه گی منتظر شهادت و مترصد قتل بودیم، تا آن که روزی ربیع حاجب آمد و گفت: از حضرات علویّه دو نفر که عاقلند منتخب شوند، تا به حضرت منصور ایشان را ببرم. پس من و حسن بن زید درخواستم و به نزد منصور خلیفه عباسی رفتیم پس روی به من کرد و گفت: تویی که علم غیب میدانی؟ من گفتم: لا یعلم الغیب الا الله.

گفت: تویی که خراج مملکت را به نزد تو می آورند؟ گفتم: خراج هر مملکت از آن امیر المؤمنین است.

گفت: آیا می دانی از برای چه شما را خواستم؟ گفتم: برای چیست؟

گفت: برای آن که خانه های شما را خراب کنم و دل‌های شما را بترسانیم و نخل های شما را قطع نمایم و شما را بدین حال با کمال ابتذال نگاهدارم، تا اهل حجاز و عراق مایل به شما نشوند و با شما مراوده نمایند که مورت فساد است. امام جعفر صادق علیه السلام

می فرماید: «گفتم: یا امیرالمؤمنین! سلیمان نبی علیه السلام بر عطا‌های خداوند شاکر بود و ایوب علیه السلام بر بلای آسمانی صابر و یوسف صدیق علیه السلام با آن که مظلوم شد از برادران گذشت نمود و تو از این نسل می باشی، شایسته آن است به آن ها تأسی جویی».

پس، منصور از این عبارت خرسند گردید و خندان شد و گفت: این سخنان را اعاده نما. چون اعاده کردم گفتم: «مِثْلِكَ فَلَیْکُنْ زَعِیْمُ الْقَوْمِ» یعنی: مانند تو کسی باید بزرگ قوم باشد. از شما طالبیین گذشتم. اما حدیثی که در زمان گذشته از پدرانت نقل نمودی، اکنون بیان کن.

پس گفتم: حدیثی أبي عن آبائه عن علي عليه السلام عن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الرَّحْمَ تَعْمَرُ الدِّيَارَ وَتَطِيلُ الْأَعْمَارَ وَإِنْ كَانُوا كَفَّارًا.

یعنی: پدرم از پدرانش از حضرت امیر مؤمنان از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سلام الله علیهم اجمعین روایت کرده: صله رحم شهرها را آباد می کند و عمرها را دراز می نماید اگر چه کفار باشند.

منصور گفت: مراد من حدیث دیگر بود.

پس گفتیم: حدیثی اُبی عن اَبائه عن اَبي عليّ عليه السلام عن رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله : الارحام معلقه بالعرش، تُنادي: اللهم صل من وصلني واقطع من قطعني.

به حذف اسناد؛ یعنی: رسول صلی الله علیه و آله فرمود: رحم به عرش خدا آویخته است و خدا را می خواند که ای خداوند من! پیوند کن هر آن کس مرا پیوند نماید و قطع کن هر آن که از من قطع نماید و گسسته شود.

منصور گفت: مرادم حدیث دیگر است .

پس گفتیم: حدیثی اُبی عن اَبائه عن اَبي عليّ عليه السلام عن رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله : ان كان ملكا من الملوك في الارض كان بقي من عمره ثلاث سنين فوصل رحمه فجعلها الله ثلاثين سنه.

یعنی: شنیدم از پدرم و از پدرانم و از حضرت امیر علیه السلام و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: هر پادشاهی از پادشاهان زمین، سه سال از عمرش باقی باشد چون صله رحم کرد، خداوند سی سال به وی مرحمت فرماید.

پس منصور ما را اکرام کرد و گفت: مراد من همین حدیث بود و بنی هاشم را روانه مدینه نمود. (1)

مطلب دیگر

در ضمن احوال حسن بن زید، خوب است آن چه از حال امام زاده حسن، که بیرون شهر طهران است - یعنی بیرون دروازه قزوین در جهت غربی دارالخلافه باهره است که همه اهل بلد به زیارت او مشرف می شوند و بقعه عالیّه نیز دارد - البتّه، حسن مثنی، ابن امام حسن مجتبی علیه السلام نیست، به جهت آن که حسن مثنی داماد حضرت سید الشهداء بود، در مدینه نبویه - علی مشرفها السلام - رحلت فرمود، و در قبرستان بقیع

ص: 200

مدفون شد و از عمرش سی و پنج سال گذشت؛ و فاطمه دختر امام حسین علیه السلام که زوجه او بود، يك سال بر قبر وی خیمه زد و گریست. عاقبت ندای هانقی شنید که گفت: هل وجدوا اقدوا یعنی: آن را که گم کردند آیا یافتند؟ دیگری در جواب گفت: بل ییسوا فانقلبوا؛ یعنی: مأیوس شدند و برگشتند. بعد از شنیدن این، از سر قبر برخاست و به عبد الرحمن بن عمرو بن عثمان ابن عفان شوهر کرد و محمّد دیباج از وی متولد شد. (1) پس به طریق، تحقیق این امام زاده حسن، حسن مثنی نیست.

خلاصه؛ در کتاب منتقلة الطالبیة نقل کرده است: از مدفونین ری حسن امیر است، که نسب را به حسن امیر، پسر زید بن حسن علیه السلام بن علی بن ابی طالب علیه السلام می رساند، که جد دوم حضرت عبدالعظیم است و تفصیل حال او را نوشتم.

عبارت کتاب مذکور این است: بالری الحسن امیر ابن ابی عبداللّه محمّد عزیز ابن احمد الخطیبی ابن الحسن ابی جعفر ابن هرون ابن اسحاق الکوکبی ابن الحسن الامیر ابن زید ابن حسن ابن علی بن ابی طالب علیه السلام. (2)

به عبارت دیگر، شش پشت نسب را به حسن بن زید، جدّ دوم حضرت عبدالعظیم می رساند و به هشت پشت به حضرت امام حسن علیه السلام مجتبی می رسد.

پس بنابراین بیان؛ امام زاده حسن ملقب به امیر است، مانند جد بزرگوارش و حسنی است و اسحق کوبکی که فرزند حسن بن زید است، کنیه اش ابو الحسن است؛ و او را کوبکی خواندند به جهت این که سفیدی بر سیاهی چشم وی بود، مانند کوبک.

بدان؛ فرزندان حسن بن زید بن حسن علیه السلام بسیارند و اعقاب و نسلشان زیاد است: یکی عبداللّه بن حسن بن زید است و کنیه اش ابو زید است، و ابو مهر است؛ و یکی زید بن حسن بن زید بن حسن علیه السلام است و کنیه اش ابو ظاهر است؛ و یکی ابراهیم بن

ص: 201

1- . تاریخ مدینة دمشق، ج 70، ص 20.

2- . منتقلة الطالبیة، ص 158.

حسن بن زید بن حسن علیه السلام است و کنیه اش ابو اسحاق است؛ و یکی اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن علیه السلام است و کنیه اش ابو محمّد است و او جالب الحجاره به جیم یا به جار خوانده اند؛ و یکی قاسم بن حسن بن زید بن حسن علیه السلام است و کنیه اش ابو محمّد است؛ و یکی علی شدید است که جد اول حضرت عبدالعظیم است و کنیه اش ابو الحسن است.

پس؛ اولاد حسن بن زید بن حسن علیه السلام شش تن اند و بنابر این امام زاده حسن از بنی اعمام حضرت عبدالعظیم است و انتهای نسبشان به یک شجره است.

اما حضرت عبدالعظیم به دو فاصله نسب را به حسن بن زید می رساند از علی شدید، فرزند صلبی علی شدید که موسوم به عبدالله است پدر حضرت عبدالعظیم است؛ و امام زاده حسن به شش فاصله به حسن بن زید می رساند از اسحاق کوبی؛ که علی شدید و اسحاق کوبی برادرند پس در این مطلب دو چیز معلوم شد: یکی عدد اولاد حسن امیر ابن زید بن حسن

بن علی علیه السلام، و دیگری نسب صحیح امام زاده حسن به جهت این که در ری به جز، این امام زاده حسن، امام زاده دیگر به جز این بزرگوار، با این وصف و لقب، معلوم نیست که به ری آمده باشد.

اما علیّ شدید

که عرض کردم فرزند حسن امیر ابن زید بن حسن است، کنیه اش ابو الحسن است؛ در کتاب عمدة الطالب مذکور است: علی، لقب او شدید است و مادرش ام ولد بود و در حبس منصور دوانیقی وفات کرد.

و عبارت کتاب مذکور است:

و علی و یکنی ابا الحسن و أمه ام ولد مات فی حبس المنصور ویلقب بالشدید. (1)

و ابو نصر بخاری نسابی گفته است: علیّ شدید در زمان پدرش حسن امیر رحلت

فرمود و بسیار عظیم المنزله و جلیل المرتبه است. (2)

بدان علیّ شدید غیر از ابو الحسن علیّ عابد است. برای آن که کنیه و نامشان یکی است شبیه نرود؛ و علیّ عابد لقب ذوالثغفات نیز دارد و معلوم است در کثرت عبادت تأسّی به حضرت شاه ولایت و حضرت امام زین العابدین علیه السلام اثر سجده در پیشانی و مواضع سجده اش پیدا بود.

و ابو الحسن عمری (3) و ابو نصر بخاری نقل کرده است: (4) علیّ شدید را پسری بود، موسوم به عبدالعظیم و مادرش دختر اسماعیل ابن ابراهیم بن طلحه است و موسومه به هیثمه و از این عبدالعظیم که عموی حضرت عبدالعظیم است عقبی و اولادی نماند.

اما پدر

[پدر] بزرگوار حضرت عبدالعظیم، عبدالله است و معروف به قافه و مادرش ام ولد موسومه به هیفا است در وقتی که حامله بود به عبدالله، پدرش علی شدید وفات کرد، چون اثر حمل ظاهر نبود او را فروختند به شخصی بعد از چندی که معلوم شد حامله است. جدش حسن امیر ابن زید هیفا را پس گرفت، پس عبدالله از وی متولد گردید.

و ابو نصر بخاری گفته است (5): بعد از وفات علیّ شدید جدش حسن ابن زید عبدالله را حاکم قافه نمود. - وقافه اسم مکانی است - از این جهت معروف به قافه گردید.

ص: 203

1- عمدة الطالب، ص 70.

2- . سر الأنساب؛ سر السلسلة العلویة، ص 24.

3- . المجدی، ص 35.

4- . سر الأنساب؛ سر السلسلة العلویة، ص 24.

5- . همان.

اما اسم و کنیه حضرت عبدالعظیم علیه السلام را خوبست نوشته شود:

اما اسم مبارکش که همان عبدالعظیم است، که سَمَّو قدر و علو مقام آن بزرگوار می فهماند و مضمون والاسماء تنزل من السماء یعنی؛ اسم ها از آسمان نازل می شود، حق و صدق است. و البته تسمیه اسمایی که مشعر بر عبودیت است، مانند: عبدالله و عبد الرحمن و عبد الجبار و عبدالعظیم مشروع و ممدوح می باشد.

اما کنیه آن بزرگوار ابو القاسم است، و ابو الفتح هم کنیه ایشان بوده است پس محض احترام و تعظیم خوب است به همان ابو القاسم بخوانند؛ و حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله اول کسی است که به کنیه ابو القاسم معروف بودند و هیچ يك از پیغمبران به این لقب کنیه نبوده اند.

ص: 204

در شرح حال امام زاده زید که در بازار بزازان در دار الخلافه طهران است

در کتاب منتقلة الطالبیه (1)، که جامع آن در سال پانصد هجری بوده است و از کتب معتبره انساب است در دو مورد از واردین ری بیانی صریحی از نام زید فرموده است:

یکی در تعداد اولاد جعفر بن حسن مثنی، که پسر امام حسن است و ترجمه عبارت او است: در ری ابو الحسن علی بن حسین بن ابی عبدالله محمد بن عبید الله الامیر بن عبدالله بن الحسن بن جعفر بن حسن مثنی ابن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام است و عقب او ابو القاسم عبدالله معروف به امیر ملقب با طیب است و برادرش ابو طالب است که نام او عبیدالله است و ملقب به طره، مادرشان از اهل ری بوده است و هاشمیه نبود؛ و بعد از آن فرمود: در کتاب مشجرة است احمد امیر و زید و ابو طالب محمد و ابو احمد محمد و ابو هاشم محمد در ری می باشند.

و در مورد دیگر، در ذیل اولاد قاسم بن حسن بن زید بن حسن مجتبی علیه السلام فرمود:

ابوالقاسم زید معروف به حسنی است که در ری وارد شد.

و این دو فقره از جهتی تنافی دارد - و آن اختلاف نسب است و انتهای نسب به حسن مثنی - و از جهتی تنافی ندارد که زید مذکور در امور اول همان ابو القاسم زید معروف به حسنی باشد و آن چه قدر متیقن است، این امام زاده زید از اولاد حضرت امام حسن علیه السلام است و مانند حضرت عبدالعظیم در کتب تعریف به حسنی شده است. و ابو الحسن علی اصغر بن حسن بن عیسی بن محمد که نیز در ری است، از فرزندان ابو القاسم زید معروف است.

ص: 205

و حسن امیر که جد دوم حضرت عبدالعظیم است پسری داشت موسوم به زید و کنیه اش ابو طاهر است که قبل از این عرض شد.

به جهت این که پسری طاهر نام داشت که به عبارت اخیری ابو طاهر زید نام برادر علی شدید است که جد اولی حضرت عبدالعظیم است؛

و شیخ ابو نصر بخاری حکایاتی جیده از وی نقل کرده است (1) و از سیاق عبارات بعضی از نسابه گمان می رود این امام زاده زید همان است و امام زاده طاهر - شرح حال وی خواهد آمد - شاید فرزند ارجمند او است؛ و برخی بر حسب خیال یا قاعده ظاهری گفته اند: بعید نیست امام زاده زید برادر حضرت عبدالعظیم باشد چون بیان صریحی از نسابین دیده نشده است بسیار بعید است قبول آن.

علی ای حال؛ آن چه از کتاب مذکور معلوم است، به طریقی که عرض شد زید نامی، از امام زادگان که حسنی است، به چند فاصله و واسطه به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در ری آمده است و وفات نموده است، و جز این بزرگوار در ری و اطراف آن مزاری که به این اسم معروف باشد نیست؛ و به واسطه و فاصله کثیره که بین این امام زاده مکرم است با حضرت امام حسن علیه السلام، معلوم می شود بعد از حضرت عبدالعظیم به ری آمده است و گویا آن وقت در طهران آبادی بوده است که اهل آن راضی نشده اند جسد شریف را از محل وفات نقل به مزار حضرت عبدالعظیم نمایند.

ص: 206

در شرح حال امام زاده طاهر که در جوار حضرت عبدالعظیم مدفون است

آن چه شیخ ابو نصر بخاری (1) که از کمالین نسابه است در کتاب سرالانساب نقل نموده: این بزرگوار از کسانی است که در ری وارد شد و او را پسری مطهر نام بود، و نسب را به حضرت علی بن الحسین که امام زین العابدین است می رساند بدین گونه: طاهر بن محمد بن محمد بن حسن بن حسین بن عیسی بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام، و زوجه حضرت امام زاده طاهر که مادر امام زاده مطهر است موسومه به زینب مشهوره به جعفریه است، و زینب که زوجه امام زاده طاهر است نسب را به علی زینبی که برادر اسحاق عریضی است می رساند؛ و علی و اسحاق دو فرزندان عبداللّه بن جعفرند که شوهر زینب خاتون دختر فاطمه زهراء سلام الله علیها است.

و «عریض» که علی بن جعفر منسوب به اوست، محلی است نزدیک مدینه و مسافت آن تا مدینه چهار میل است و بعضی گویند زینب خاتون در آن محل مدفون شده است. مانند حمزة ابن الحسن الصدري، و صدر موضعی است نزدیک مدینه از این که عبداللّه بن جعفر در آن محل املاك داشته است.

و علی زینبی که جد مادری حضرت امام زاده طاهر است از آن جهت زینبی خواندند، که مادرش زینب دختر فاطمه زهرا علیها السلام است؛ چنان که سیوطی در رساله

ص: 207

1- سر الأنساب؛ سر السلسلة العلوية، ص 61 - 62؛ رجوع کنید به: تهذیب الأنساب، ص 196؛ منتقلة الطالبیه، ص 163؛ جنة النعیم، ص 495؛ الفخری، ص 45؛ ری باستان، ج 1، ص 397.

زینبیه زینبیه را نسبت به آن مخدّره می دهد و می گوید: تمام اعقاب عبداللّه بن جعفر منتهی به اسحاق عریضی و علی زینبی است. (1)

و بر بعضی شبهه نشود که اسحاق اشرف فرزند علی زینبی غیر از اسحاق اطرف است که برادر علی و عموی اوست و جهت این که او را شرف خوانند از نسبی است که با فاطمه زهرا علیها السلام دارد، و عمویش اطرف است از آن که مادرش زینب نبوده است و یک طرف شرافت نسب را داشته است، چنان که در عمر بن علی اطرف و عمر بن علی بن الحسین اشرف گفته اند.

جدّ اوّل

و جدّ اوّل حضرت امام زاده طاهر نیز موسوم به محمّد است، و وی فرزند حسن است. و محمّد را سه پسر است:

اول، حسن بن محمّد، مکتبی به ابو محمّد که وقتی قاضی شام بود و ابوالغنائم عبداللّه نسابه نسب را به وی می رساند.

دوم، احمد بن محمّد است، مکتبی به ابو هاشم و وی رئیس نقباء در شهر موصل بود.

سوم، زید بن محمّد مکتبی به ابوالقاسم قاضی اسکندریّه بود و حکومت نمود.

جدّ دوم

[جدّ دوم] امام زاده طاهر حسن بن حسین است، و لقب وی صالح بود و در صلاحیت مشهور است.

ص: 208

[جدّ سوم] حسین بن عیسی است و لقب احوّل است یعنی يك نفر را دو نفر می بیند و احوّلین طایفه ای از ساداتند.

[جدّ چهارم] امام زاده طاهر، عیسی بن یحیی است، و شبهه بین عیسی بن یحیی و عیسی بن زید نشود، از آن که این عیسی به يك واسطه به علی بن الحسین علیه السلام

می رساند و دیگری به سه واسطه؛ و عیسی بن یحیی بنا بر نقل عمدة الطالب (1) با وفور علم و فقه و کلام در سال سیصد و بیست و شش در ری وفات کرد.

وی جز، عیسی بن یحیی است که جد چهارم امام زاده طاهر است و عیسی را شش پسر ظاهرا بوده است:

اول، احمد بن عیسی مکنی به ابو العباس است.

دوم، محمّد بن عیسی اعلم است و پسری داشت حسین و او را دو پسر است: یکی ابو القاسم علی که ملقب به منجم است؛ دوم حمزه معدّل که پدر حسن نقیب اهواز است.

خلاصه: سوم، از پسرهای عیسی یحیی بن عیسی است.

چهارم، زید بن عیسی است و کنیه اش ابو الطیب است.

پنجم، علی بن عیسی است، مکنی به ابوالحسن. بنو الخطیب از نسل و عقب وی اند که در مقابر قریش مدفونند.

و ششم، حسین احوّل است.

ص: 209

[جد پنجم] امام زاده طاهر، یحیی بن حسین است، که مصاحب امام موسی کاظم علیه السلام بود، و گفته اند بعد از آن بزرگوار توقّف نمود و به سایرین از امامان قائل و معتقد نگردید.

و مادرش خدیجه دختر عمر اشرف که پسر علی بن حسین علیه السلام - امام زین العابدین - است و یحیی بن حسین که جد ششم است دو برادر داشت: عبدالله بن حسین و قاسم بن حسین.

و یحیی را شش پسر است:

اول قاسم بن یحیی و ابو جعفر نسابه گفته است: فُرْعُلُ بضمن فا و عین از نسل و عقب او است .

دوم، محمّد بن یحیی قاضی است و اعقاب وی بسیار است و نقابت و امارت حاج در احفاد وی وافر است.

سوم حسین بن یحیی زاهد است.

چهارم، حمزة بن یحیی است و محمّد اسود، شاعر منسوب به اوست.

پنجم، یحیی بن یحیی است و از وی اعقاب وی بسیارند: جعفر بن یحیی، قاسم بن یحیی، ابراهیم بن یحیی، موسی بن یحیی، حسن بن یحیی، طاهر بن یحیی، عباس بن یحیی، حسین بن یحیی، علی بن یحیی.

ششم، عمر بن یحیی است و پسر عمر بن یحیی گویا از ائمه زیدیه بوده است، از آن که در سال دویست و پنجاه هجری بر مستعین بالله خروج کرد و اسم وی یحیی بن عمر بن یحیی است و یحیی همان است که در سامره شکایت از کثرت قرض در نزد وصیف تُرک، نمود و خواهش کرد به مستعین بگوید تا قرض او را بدهد، وی اعتنایی نکرد. ناچار به کوفه آمد و جمعی را دعوت کرد علاوه از هفتاد هزار درهم از

بیت المال بر آورد و بین لشکریان تقسیم نمود. پس مستعین بالله لشکری انبوه برای دفع و قتل وی فرستاد.

اگر چه بر لشکر مستعین غالب شد و لیکن عاقبت مغلوب و مقتول گردید و سرش را به سامره آوردند و در بغداد آویختند و برای میلی که به وی داشتند شیعه [را] هجو می کردند و ابو الفرج اصفهانی گفته است (1)، کسانی که از آل ابی طالب مقتول شدند، بمانند وی برای احدی از ایشان مرثیه نگفتند.

و در همان سال داعی اکبر که حسن بن زید است خروج کرد

پسر دیگر یحیی محمد است، پسر دیگرش احمد است مشهور به محدث.

جدّ ششم

[جدّ ششم] حضرت امام زاده طاهر، حسین بن زید است مادرش کنیز است. پدرش زید که شهید شد حسین خردسال بود، و حضرت صادق علیه السلام او را تربیت کرده فرزند خویش خواند. چون بزرگ گردید اکتساب علم از حضور مهر ظهور آن جناب علیه السلام نمود و دختر محمد ارقط را که پسر عبدالله باهر ابن امام زین العابدین است به وی تزویج نمودند؛ و همین حسین بن زید را ذوالد معه و ذوالعبرة نیز لقب دارد؛ و جهت این که به این لقب نامیدند آن است که، گریه زیاد می کرد برای شهادت پدر و برادرش و می گفت: هل ترك السهمان و النار سرورا یمنعی من البكاء و در آخر عمر نابینا گردید! و وی را کتب و اخبار بسیار است؛ و در واقعه محمد صاحب نفس زکیه و برادرش ابراهیم قتیل باخمیری حضور داشت، عاقبت در سال یکصد و سی و پنج وفات یافت و او را اعقاب کثیره است. (2)

ص: 211

1- . مقاتل الطالبیین، ص 509.

2- عمدة الطالب، ص 260.

جدّ هفتم

[جدّ هفتم] امام زاده طاهر، زید است و او را چهار پسر بود:

اول، یحیی قتیل جورجان؛

دوم، حسین ذوالعبرة که جدّ ششم امام زاده طاهر است و اوّل صفحه تفصیل حال

او را عرض کردم؛

سیم، عیسی مؤتم الاشبالی؛

و چهارم، محمد است.

اگر فرصت شد حالات زید را عرض خواهم کرد.

ص: 212

اما زید بن علی بن حسین کمالات نفسانیه اش لا تحصی است و عبارت مرحوم شیخ مفید است: و کان زید بن علی عین اخوته بعد ابی جعفر الباقر علیه السلام و افضلهم و کان ورعا عابدا فقیها سخیا شجاعا دعا بالسیف یامر بالأمر و ینهی عن المنکر و یطلب بثارات الحسین علیه السلام. (1)

یعنی؛ زید بن امام زین العابدین علیه السلام مانند برادرش حضرت باقر علیه السلام بود و بوده است با تقوی و پرهیز کاری و عالم بود، با جود و سخاوت هم بود و می خواند با شمشیر مردم را در امر به معروف و نهی از منکر، و طلب خون جناب سید الشهداء را می کرد.

خلاصه، فضیلت زید بسیار است و آن چه کرد با طایفه امویّه یعنی بنی امیّه و زمره مروانیه برای خدا و خونخواهی دماء طاهره و نفوس مطهره جدّ بزرگوارش و سایرین از اولیاء اللّه بود.

و حضرت صادق علیه السلام در خبری که مشروح است فرمود: ویل لمن سمع داعیته فلم یجبه؛ یعنی وای بر کسی که ناله زید را بشنود و او را یاری ننماید. (2)

و این عبادت دلالت بر حُسن حال زید و وجوب رعایتش می کند.

و مرحوم شیخ مفید طاب ثراه فرمود: خروج زید از برای طلب خون جناب سید الشهداء علیه السلام بود و مردم را به رضای آل محمّد می خواند و مردمان گمان کردند داعیه امامت برای خود دارد. (3)

ص: 213

1- . الارشاد، ج 2، ص 171 با کمی تغییر.

2- . الاحتجاج، ص 125.

3- . الارشاد، ج 2، ص 173 - 172.

و مرحوم طبرسی در کتاب اعلام الوری همین طریق را روایت کرد(1) و مرحوم میرزا محمد استرآبادی در رجال و سیط نوشته است: زید بن علی در سال یکصد و بیست یک شهید شد و چهل و دو سال از عمرش گذشت.

و مرحوم میرسید علیخان در شرح صحیفه سجّادیه حدیثی روایت نمود که خلاصه آن این است: خداوند اذن در هلاکت بنی امیّه داد بعد از قتل زید بن علی به هفت روز؛ و حضرت رضا علیه السلام به مأمون الرشید فرمودند: برادرم زید بن موسی را قیاس مکن به زید بن علی بن الحسین علیه السلام. از آن که زید بن علی علیه السلام از علمای آل محمد صلی الله علیه و آله بوده است، مجاهده کرد با اعداء الله تا در راه خدا شهید شد.

و ابو خالد واسطی گفت: حضرت صادق علیه السلام هزار تومان مرحمت کردند تا بین عیال زید قسمت نمایند و همچنین عیال کسانی که در خدمت زید شهید شدند.(2)

و ابن حجر که قساوت قلبیه اش سخت تر از حجر است، در کتاب صواعق محرّقه گفته است: زید بن علی بن الحسین امامی و جلیل القدر است.(3)

در شرح حال زید هر جا که زید بن علی ذکر شده است، همان زید بن علی بن حسین که پسر امام زین العابدین علیه السلام است مشتبّه نشود؛ زیرا که شاه ولایت، اولاد زید نام نداشت.

خلاصه؛ زید بن علی معاصر زمان عبد الملک بن مروان و هشام بن عبد الملک بود و صدمات افزون از حد از ایشان دید.

و اما صدمه ای که از عبد الملک بن مروان دید از کتاب لؤلؤ الموضی فی مناقب آل النبی صلی الله علیه و آله که از مؤلفات واقدی است نقل می نمایم آن است: بعد از این که حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله به فرمان خداوند سبحان سدّ ابواب از مسجد نمود به جز باب ولایت که امر به فتح آن شد چنان که فرمودند: ما أنا سدّدت أبوابکم ولا أنا فتحت باب علیّ

ص: 214

1- اعلام الوری، ص 262.

2- . کشف الغمه، ج 2، ص 129.

3- ر.ک: الصوارم المهرقة فی نقد الصواعق المحرقة، ص 242.

ولكن الله سدّ بابكم وفتح باب عليّ؛ بعد از آن اولاد امیر مؤمنان در آن خانه ساکن بودند و باب یعنی در آن خانه هم مفتوح و باز بود - و این فقره علوّ مقام ذریّه طاهره نیز معلوم است با توقّفشان در آن خانه - و فتح باب آن مسجد بر ایشان تا در زمان عبد الملك بن مروان بود، پس آن خبیث خواست سدّ آن باب کند نتوانست، جز آن که امر نمود آن خانه را خراب نمایند و جزو مسجد کنند.

زید بن علی در آن ساکن بود و هر قدر اصرار کردند از آن خانه بیرون رود، قبول نفرمود. تا آن که تازیانه ها بر بدن آن جناب زدند و وی را به عنف (1) از آن خانه بر آوردند، که فریاد و فغان بنی هاشم و اهل مدینه بلند گردید، پس زید از شکنجه و رنجه زیاد پناه به قبر مطهر حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله آورد و در مسجد رسول معتکف گردید و آن خانه را خراب کردند و بر این کرامت و فضیلت راضی نشدند عترت رسول صلی الله علیه و آله بماند. و خانه خرابی خانواده وحی و تنزیل از آن وقتی شد که آتش برای سوزاندن در آن خانه خواستند و با کمال جسارت آن را سوزاندند. یعنی دری که حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله به سوی مسجد خود گشود سزوار سوختن است؟!

و نباید بنی فاطمه از این نحو تجرّی ملول شوند از آن که، معارضه و مخاصمه نوع بشر با خداوند اکبر به حدّی طغیان یافت، به کرات عدیده در مقام تخریب خانه خداوند بر آمدند و بیت الله را بیت الشیطان نامیدند و اجزای آن را سوزانیدند و خداوند سبحان خانه وجود شان را به آتش قهر و غضب خود بسوخت و اثری از ایشان نگذاشت چنان که از مبغضین آل محمد صلی الله علیه و آله در دار دنیا انتقام فرمود جزای کردار شان را به آخرت نینداخت؛

خلاصه با آن که زید بن علی علیه السلام بدین بلیّه عظمی مبتلا گردید، التزام و مجاورت قبر شریف حضرت نبوی صلی الله علیه و آله را ترك نمود از مدینه مشرفه - علی مشرفها السلام -

ص: 215

هجرت و حرکت نکرد تا عبد الملک به جهنم واصل شد و نوبت به هشام بن عبد الملک رسید و این سگ بچه هم به طریق پدر رفتار و مشی نمود و در مقام اذیت اهل آن خانه که آواره و بیچاره بودند برآمد. حاکم مدینه خالد بن عبد الملک بن حارث از قِبل وی به زید جسارت ها کرد، ناچار به سوی شام برای تشکی از حاکم ظالم نهضت و حرکت کرد و رفتن زید بن علی به سوی شام، نزد هشام شوم، تسلیم و تقویض او را می فهماند و احتمال خروج نمی رود.

و در کتاب کفایة الأثر فی النصوص علی الأئمة اثنا عشر از محمد بن بکیر، مروی است: زمانی که زید بن علی بن الحسین علیه السلام خواست از مدینه حرکت نماید خدمتش رسیدم، صالح بن بشیر نیز در خدمت آن بزرگوار بود، سلام کردم، و عرض نمودم: حدیثی بیان فرمایید که بدون واسطه از پدر بزرگوار خود شنیدید. فرمود: پدرم از پدرش از جدش رسول خدا روایت کرد که فرمودند: خداوند هر کس را نعمتی داد حمد کند و هر آن رزقش دیر رسد، استغفار نماید و هر آن که محزون شود لا حول و لا قوّة الا باللّه بخواند .

عرض کردم: زیاد فرمایید!

فرمود: حضرت صادق علیه السلام مرا خبر داد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: چهار نفر را من شفاعت می کنم، کسی که به ذریّه من اکرام کند و کسی که حاجات ایشان را برآورد؛ و کسی که در امور ایشان ساعی باشد؛ و کسی که به زبان و دل ایشان را دوست دارد.

عرض کردم: زیاد فرمایید از آن چه خداوند به شما تفصیل داده است!

فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر کس ما را دوست دارد با ما محشور می شود در بهشت با ما است .

من تمسک بنا فهو معنا فی الدرجات العلی؛ ای پسر بکیر! خداوند پیغمبر صلی الله علیه و آله را برگزید و ما را ذریّه او قرار داد و اگر ما نبودیم دنیا و آخرت نبود. ای پسر بکیر از ما خداوند عبادت کرده و شناخته می شود و ما راهیم به سوی خداوند و از ماست سید انبیاء صلی الله علیه و آله و سید اوصیا علیه السلام و از ماست قائم این امت .

عرض کردم: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله عهد گرفت است، چه وقت قائم شما قیام می نماید؟

فرمود: ای پسر بکیر! این امر بعد از شش نفر از اوصیاء است و تو درک نمی کنی،

بعد از آن قائم علیه السلام ما می آید و زمین پر از عدل می شود.

عرض کردم: شما صاحب این امر نیستید؟ فرمودند: من از عترت هستم .

باز مکرر عرض کردم . فرمودند: من از عترت هستم.

عرض کردم: این فرمایش شما از رسول مختار صلی الله علیه و آله است؟ در جواب، این را خواند: لو كنت اعلم الغيب لاستكثرت من الخير؛ یعنی: اگر علم غیب داشتم خیر بسیاری را مرتکب بودم .

پس، زید بن امام زین العابدین علیه السلام که زید بن علی علیه السلام باشد این اشعار را خواندند:

نحن سادات قریشٍ *** وقوامُ الحقِّ فینا

نحن انوار الّتی من *** قبل کون الخلق کتّا

نحن منا المصطفی *** المختار والمهدیّ متّا

فینا قد عرف الله *** وبالحقِّ قمنا

سوف نصلی سعیرا *** من تولّی الیوم عنّا(1)

واین حدیث صحیح السند نهایت جلالت زید را می رساند.

یعنی ما آقایان و بزرگان قریشیم و بنیان حق از ماست و از ما حق خارج نیست و ما، نورها و روشنایی های پیغمبریم که پیش از ایجاد خلق بوده ایم، و از ما پیغمبر مختار صلی الله علیه و آله و از ما مهدی علیه السلام آل اطهار است؛ به واسطه وجود ما خداوند متعال شناخته شد و به حق ما ایستاده و برپاییم، پس هر کس از ما اعراض کند در درکات سعیر مأوی خواهد گرفت.

ص: 217

و برای تأیید مراد، این روایت را اگر بخوانی می دانی جلالت قدر زید را و آن چه حمل حاجت است. می نویسم:

راوی صحیفه سجّادیّه از یحیی پسر زید شهید در وقتی که به خراسان می رفت سؤال کرد: چه چیز پدرت را به خروج کردن و قتل این طاغی محرّک شدّ فرمود: پدرم از پدرش خبر داد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست مبارک را بر پشت جناب سید الشهداء علیه السلام گذارد، فرمود: «از صلب تو فرزندی بیرون می آید که نام او زید است و کشته می شود با گروهی از یارانش چون روز قیامت شود بر گردن های مردمان پای می گذارند و می گذرند و به بهشت می روند» پس من دوست دارم آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصف من فرمود ظاهر شود؛ آن گاه یحیی بن زید گفت: رَحِمَ اللّٰهُ اَبِي كَانِ وَاللّٰهُ اَحَدَ الْمُتَعَبِّدِيْنَ قَائِمَ لَيْلَةٍ، صَائِمَ نَهَارَةٍ، يَجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهِ .

عرض کردم: پدرت زید ادعای امامت کرد و خروج فرمود، و مجاهده نمود و هر کس دعوی کذب نماید این مقام را جایز نیست .

فرمود: إِنَّ أَبِي كَانَ اعْقَلَ مِنْ أَنْ يُدَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقٍّ وَإِنَّمَا قَالَ ادْعُوكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِّي بِذَلِكَ عَمِّي جَعْفَرًا قَلْتُ فَهُوَ الْيَوْمَ صَاحِبُ الْأَمْرِ قَالَ نَعَمْ هُوَ أَفْقَهُ بَنِي هَاشِمٍ. (1)

و از این کلمات تصدیق به حجّت امامت حضرت صادق علیه السلام واضح است.

خلاصه؛ چون زید از شرارت و جلادت خالد بن عبدالملک به شام آمد، هشام بن عبد الملک او را اذن نداد به محضر وی درآید و لب از شکایت گشاید . هر چند به هشام شرح حال خود را نوشت و تشکّی نمود. در جواب زید، در آخر همان مکتوب وی نوشت: ارجع الی أرضك؛ یعنی؛ برگرد به مدینه. زید می فرمود: واللّٰه بر نمی گردم به سوی پسر حارث هرگز . تا آن که از هشام مأیوس گردید، خواست از شام بیرون

ص: 218

آید، هشام او را خواست به حضور خود، چون وارد محضر وی گردید، به هر طرفی که روی آورد کسی زید را جای نداد تا بنشیند .

بنا بر قولی در برابر هشام نشست آن ظالم گفت: شنیده ام داعیه خلافت داری و آرزوی آن می نمایی و تو فرزند کنیزی بیش نیستی؟!

زید فرمود: کسی از بندگان، اولی از اسماعیل بن ابراهیم علیهما السلام نبود با آن که پیغمبر معظم است مادرش کنیز بود و حضرت خیر البشر از نسل طیب مطهر آن سرور است .

هشام گفت: چه می کند آن بقره برادرت؟

زید غضب کرد و برآشفته نزدیک به آن رسید جانش از بدنش برآید؛ فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را باقر نامید و تو او را بقره می نامی؟! چه قدر فرق دارد! برای همین نحو مخالفت شما، فردای قیامت مقر و مکان شما مخالفت و مبیعت خواهد داشت، یعنی؛ حضرت باقر بهشت می رود و تو به آتش جهنم می رود .

پس هشام به غضب آمد و گفت: خُذُوا بِيَدِ هَذَا الْأَحْمَقِ الْمَانِقِ، یعنی؛ بگیرید دست این احمق را و از مجلس بیرون کنید . آن گاه دست زید را گرفتند و کشیدند و بیرون بردند و چند نفر بر او گماشتند تا حدود شام دور کنند او را، چون از حدود شام زید گذشت، مراجعت فرمود به سوی کوفه؛ و جمعی از اهل کوفه با وی بیعت کردند؛ و عامل کوفه یوسف بن عمر مردم را تحریض(1) بر قتل زید می کرد و تخویف از مخالفت نمود .

پس، از بستگان زید قلبی باقی ماندند و اهل کوفه صفت عهد و بیعت شکستن را به نحو سابق اظهار نمودند و آن جناب را تنها گذاشتند، و اطراف زید را سپاهیان کوفه گرفتند و زید تنها جنگ می کرد.

و به قول مسعودی این دو بیت را تمثیل جسته می فرمود:

ص: 219

1- . تحریض = تحریک فرهنگ نوین، ج 1، ص 250.

فذلّ الحيوة وعزّ الممات *** وكلا امراه طعاما وبيلاً

فان كان لابدّ من واحد *** فسيري الى الموت سيرا جميلاً

یعنی: زنده گی خوار است و عار، و مردن عزّت است و آسودگی، اگر چه هر دو طعام ناگوار است به جهاتی، لیکن از این دو یکی را باید قبول شود و آن خوبست مردن باشد.

پس در آن وقت تیری بر طرف جبهه چپ زید رسید که بر دماغش اثر کرد و به شهادت فائز شد.

و شهادت آن جناب در روز دو شنبه، بیست و هشتم شهر صفر در سال یکصد و بیست و یک هجری بود.

پس از وقوع این خطب(1) عظیم، بدن شریف زید را چهار سال بر دار آویختند و سرش را بردند در برابر قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نصب نمودند و فواخت که نوعی از پرنده است بر شکم او آشیانه گذاشتند و عنکبوت به عورت زید تنید؛ تا آن که ولید بن زید به یوسف بن عمر نوشت، عجل(2) عراق را از دار به زیر بیاور و بسوزان و خاکسترش را به باد ده. او هم چنین کرد.

و عجب دارم از اهل کوفه که در این مدت جرأت نکردند شفاعتی نمایند و بدن زید را دفن نمایند و خرما فروش های کوفه در حق ابوسالم میثم تمّار جز این قسم معامله نمودند.

و حکم بن عباس کلبی این شعر را گفت:

صلبنا لکم زیدا علی جذع نخلة *** فلم ار مهدیا علی الجذع یصلب

یعنی؛ آویختم از برای شما زید را بر شاخه درخت و ندیدم مهدی بر شاخه درخت آویخته شود.

و این بیت طعن بر شیعه است. چون حضرت صادق علیه السلام این شعر را شنیدند بر او

ص: 220

1- . خطب = کار بزرگ فرهنگ معین، ج 1، ص 1429.

2- عجل = گوساله فرهنگ نوین، ج 2، ص 955.

نفرین کردند پس شیری او را در کوفه پاره پاره کرد . چون حضرت صادق علیه السلام شنید، به سجده رفت و فرمود: الحمد لله الذي انجزنا ما وعدنا. (1)

و در کتاب عیون اخبار الرضا در حدیث مبسوط است اهل کوفه به اهل مدینه کیفیت شهادت زید را نوشتند خلاصه آن را می نویسد:

زید در روز چهارشنبه غره شهر صفر المظفر خروج کرد و در روز جمعه شهید شد - و این تاریخ صحیف تاریخ سابق معلوم است و مشهور قول مسطور است - و مضمون آن نامه را بر حضرت صادق علیه السلام خواندند بسیار گریست و فرمود: انا لله و انا اليه راجعون عند الله احتسب عمي انه كان نعم العم إن عمي كان رجلاً لدنيا و آخرتنا مضي والله عمي شهيدا كشهداء استشهدوا مع رسول الله صلى الله عليه وآله و علي و الحسن والحسين صلوات الله عليهم.

چه قدر حضرت صادق علیه السلام در این فقرات شریفه تمجید از زید فرموده است و چگونه قسم خورده است . والله زید شهیدی است از شهداء با رسول الله صلى الله عليه وآله و امیر مؤمنان و حسن و حسین علیهم السلام (2).

وفضیل بن یسار که در آن جنگ حضور داشت و شش نفر از مخالفین را به نیران فرستاده بود، چون خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید و خبر شهادت زید را رسانید، چنان گریه کرد که اشک های آن جناب مانند مروارید از اطراف محاسن شریفش ریخته می شد . بعد فرمود: ای فضیل! گویا شك داری در کشتن این شش نفر که آیا به حق بود یا به باطل؟ عرض کرد: اگر باطل نمی دانستم نمی کشتم .

فرمود: خداوند مرا شريك کند در این خون ها مضي والله عمي شهيدا مثل ما مضي عليه علي بن ابيطالب عليه السلام و اصحابه. (3)

ص: 221

1- كشف الغمه، ج 2، ص 422 - 421.

2- . عیون اخبار الرضا علیه السلام ، ج 1، ص 252.

3- . امالی شیخ صدوق، ص 349.

و در حدیث است؛ حضرت صادق علیه السلام از ابی ولاء کاهلی، سؤال کردند عمومی من زید را دیدی؟

عرض کرد: بلی رأیته و رأیت الناس بین شامت حنیق و بین محزونٍ محترق . فقال علیه السلام اما الباکي فمعه فی الجذّة و أمّا الشامت فشريك فی دمه؛ (1) یعنی دیدم من زید را دیدم مردم را که بعضی شماتت می کردند و بعضی گریه می کردند . پس حضرت صادق علیه السلام فرمود: اما کسانی که گریه می کردند در بهشت با او هستند و اما کسانی که شماتت می کردند پس شريك اند در خون او .

و در حدیث دیگر است، حضرت صادق علیه السلام فرمودند: رحمه الله أما إنه مؤمننا و كان عارفا و كان عالما صدوقا، اما إنه لو ظفر لوفی أمّا إنه لو ملك لعرف كيف يصنعها؛ (2) معنی فقره اخیره آن است زید اگر ظفری می یافت وفا می کرد و اگر مالک می شد می دانست چه کند، یعنی حق ما را ادا کرده تسلیم می نمود.

و در حدیث طویل است که: حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: که پدرم فرمود:

«خدا رحمت کند زید را که مردم را به رضای آل محمد صلی الله علیه و آله دعوت کرد» و پدرم فرمود: «اگر خروج کنی کشته می شوی و آویخته می گردی اگر راضی هستی خروج کن.» (3)

و اخبار کثیره در مدح زید در کتب رجال از شیعه مآثور است و در کتاب مناقب ابن شهر آشوب حدیثی غریبی مرسلا مروی است که خلاصه آن بدین گونه است :

زید نیمه شبی خدمت حضرت صادق علیه السلام مشرف شد و خواست با آن جناب بیعت نماید قبول نفرمود، پس عرض کرد: و شما با من بیعت نمایید در مقام خون خواهی برایم .

آن جناب فرمودند: أليس الصبح بقريب؛ پس برخواست و رفت و زمانی نگذشت

ص: 222

1- كشف الغمه، ج 2، ص 204.

2- مستدرک الوسائل، ج 10، ص 391 - 390.

3- . وسائل الشیعه، ج 15، ص 53.

با دیده گریان فریاد کنان مراجعت نمود و عرض کرد: ارض عني رضی الله عنك، ارحمني رحمة الله، اغفر لي غفر الله لك .

پس آن جناب فرمودند: رضي الله عنك و يرحمك الله و غفر الله لك تو را چه می شود عرض نمود در خواب دیدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله با حربه بر من وارد شد و حضرت امیر در برابر و حضرت صدیقه طاهره در عقب سر و حسنین علیهم السلام در یمین و یسار وی بودند و فرمود: اگر ترضیه از جعفر بن محمد نجوی و برای تو ترحیم و استغفار نماید این حربه را بر تو می زنم .

پس با آن جناب معانقه فرمود و برخاست و رفت و حضرت صادق علیه السلام قرض زید را ادا کرد. (1)

و از آیات زید در منقبت امیر مؤمنان علیه السلام برای زینت این اوراق می نویسد:

و من اشرف (شرف) الاقوام قوماً برأيه *** وان علياً شرفته المناقب

وقول رسول الله والحق قوله *** وان زعمت منه أولف كوادب (2)

بانك مّني يا على معالنا *** كهارون من موسى اخ لي وصاحب

دعاه ببدرٍ فاستجاب لامره *** وما زال في ذات الاله يضارب

فما زال يعلوهم به و كآته *** شهابٍ تلقاه القوايس ثاقب (3)

ص: 223

1- . مناقب، ج 4، ص 225 - 224.

2- أنوف كوادب خ ل.

3- الفصول المختارة، ص 25.

مخلص معنی آن است: مثل علی بن ابی طالب علیه السلام کیست که مجموعه مناقب است و رأی شریف وی بهترین رأی ها؟ و فرمایش حضرت رسول صلی الله علیه و آله حق است اگر چه موجب ارغام اناف و ذلت دروغ گویان شد؛ که فرمود به آواز بلند: علی علیه السلام از برای من چون هارون است از برای موسی؛ و در وقتی که جناب امیر مؤمنان علیه السلام در بدر اجابت نمود امر آن بزرگوار را؛ و برای خداوند شمشیر زد و بر اعدای دین همیشه برتری داشت چون شهاب ثاقب.

ویحیی که فرزندانارجمند زید است - وشانزده ساله شهید شد - در مرثیه پدرش فرمود:

خلیلینی عتی بالمدينة بلغا *** بنی هاشم أهل النهی والتجارب

لكلّ قتيلٍ معشرٌ يطلبونه *** وليس ليزيد بالعراقين طالب

سابقی بجدّ السیف ما قد ترکتم *** وضيعتم مادام بالسيف ضارب(1)

یعنی؛ ای دو دوست من! - و مراد از دو دوست شاید محمّد و ابراهیم فرزندان عبدالله محض باشند - سلام مرا به ازکیای بنی هاشم برسانید؛ و بگوئید هر کشته خون خواهی دارد که طلب خون او را می کند و در عراقین برای خون خواهی پدرم کسی نیست؛ من طلب می کنم از دم شمشیر خون کسی را که شما بنی هاشم گذارید و ضایع نمودید مادامی که می توانم .

در کتاب ربیع الأبرار اشعاری که مشعر بر شجاعت زید است ذکر کرده است دو سه تا را بنویسم:

فلما تردى بالحمائل و انثنى *** يصول باطراف القنا الذوايل

بيئت الأعداء أذسنانه *** يُطيل حنين الأمهات الشواكل(2)

ص: 224

1- سير اعلام النبلاء، ج 5، ص 291.

2- ربیع الأبرار، ج 4، ص 197، باب 7.

در شرح حال امام زاده عبدالله ایض است که نزدیک به مزار حضرت امام زاده لازم التعظیم عبدالعظیم حسنی مدفون است.

اما نسب شریف وی آن چه در کتب انساب صحیحه دیده شده است به پنج پشت به حضرت علی بن حسین که امام زین العابدین علیه السلام است می رسد، بدین گونه: عبدالله

ایض ابن عباس بن محمد بن عبدالله شهید بن حسن افضس بن علی بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام بر این قاعده همان پنج پشت به امام زین العابدین می رسد، به واسطه علی که فرزند امام زین العابدین علیه السلام می رساند.

وبعضی از عوام اشتباه کرده اند و عباس بن محمد پدر بزرگوار امام زاده عبدالله را، عباس بن علی گفته اند؛ ولی شبهه اسمی است و بر خطا رفته اند. و جماعتی از اهل تواریخ و ارباب سیر، احوال وی را شرح داده اند در ذیل کسانی که در ری مدفون اند و محققاً حضرت عبدالعظیم و حضرت امام زاده عبدالله ایض و کسانی - که یکی از قاری قرآن است - از مدفونین ری شمرده اند، و مرحوم قاضی نورالله این بزرگوار را در کتاب مجالس المؤمنین یاد کرده است.

و بخاری نسابه گفته است: (1) در ری مزار کثیر الانوار ابو عبدالله حسین بن عبدالله ایض است، که در سال سیصد و نوزده، به رحمت ایزدی پیوست و پسری نیز از حسین بن عبدالله ایض در کتب انساب مذکور است موسوم به عبدالله .

و سید شریف احمد نسابه در کتاب عمدة الطالب نیز از احوال عبدالله ایض خبر داده است (2) که بعضی از مقالات وی را ترجمه فارسی نموده عرض کرده ام .

ص: 225

1- . سر الأنساب؛ سر السلسلة العلویة، ص 79 - 78.

2- . عمدة الطالب، ص 349.

و بنو الأبيض در یمن بسیارند که منسوب عبدالله ایض اند و خود عبدالله و فرزندش حسین و نواده اش عبدالله عالم و فاضل و محدث و شاعر خوش بیان و شیرین زبان بوده اند.

اما پدر امام زاده عبدالله ایض بن عباس بن محمد است .

مادرش گویا ام ولد بود و زیاده بر آن از احوالش را نظر ندارم .

اما محمد که پسر عباس است، پسری عبدالله شهید نام داشت، که بعد اول امام زاده عبدالله ایض است و کنیه اش ابو جعفر است. و به روایت ابو الفرج اصفهانی مادر محمد بن عبدالله، زینب دختر موسی بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است. (1)

و محمد در نزد معتصم در ایام ولیعهدی وی بسیار قرب و منزلت داشت . چنان که معتصم يك روزی در نزد مأمون حاضر بود عمودی از آهن در نهایت سنگینی و وزن در دست او بود هشت مرتبه انداخت و گرفت پس عمود را به جانب علی بن عباس انداخت او نیز مانند معتصم هشت مرتبه انداخت و گرفت .

پس علی بن عباس به ابا جعفر محمد بن عبدالله گفت: شما را از این هنر بهره هست؟ پس محمد بن عبدالله عمود را گرفت شانزده مرتبه انداخت و گرفت! معتصم از شدت تغییر سرخ شد چون یکی از ولایات را به عنوان ایالت و حکومت به وی داده گفت: چرا به مأموریت خود نمی روی؟ البته به زودی روانه شو . چون تو را دوست می دارم شربتی لذیذ برای تو ارسال خواهم داشت او را بنوش پس شربت مسمومی فرستاد و وی بخورد و بمرد، به رحمت ایزدی پیوست .

اما عبدالله شهید که جد دوم امام زاده عبدالله است

به روایت عمدة الطالب یکی از ائمه زیدیه است (2) و عجب است از این نسبت که به وی دادند از آن که زیدیه خروج به سیف و شمشیر را از اصول مذهب خود می دانند . و وی خروج

ص: 226

1- مقاتل الطالبیین، ص 381.

2- . عمدة الطالب، ص 349 - 348.

نکرد ولیکن با حسین بن علی عابد؛ شهید فخر بود که شمشیر حمایل کرده و حسین نیز وصیت به وی کرد، در زمان رحلتش پس از شهادت شهدای فخر در مدینه طیبه قوطی جسته.

هارون الرشید خواست بداند از بزرگان علویین که هست. از فضل بن یحیی جو یا شد گفت: در مدینه عبدالله بن حسن افسس است مردم با وی مراده می نمایند.

پس حکم کرد وی را حاضر کردند و گفت: تا کی مردم را در اطراف خود جمع می نمایی و به مذهب زیدیه دعوت می کنی؟ فرمود: قسم به خدا! من از این طایفه نیستم و الفتی با آن ها ندارم، مرد منزوی و گوشه نشین هستم، دست خود را به خون من آلوده مکن.

هارون گفت: می دانم در قول خود صادقی، پس وی را در خانه حبس کرد و چند کبوتر در آن خانه رها کرد برای آن که کبوتر بازی کند. عبدالله هر قدر تمنا کرد از محبس او را بیرون آورد مفید نشد، آن گاه کاغذی به هارون نوشت که تماما فحش و دشنام به هارون بود، به یکی از ندمای هارون داد که از مضمونش اطلاعی نداشت چون هارون نوشته را بخواند به جعفر بر مکی داد و گفت: بخوان و او را از حبس بیرون بیاور و نوشته به او بده که اغتشاش در دماغ و اختلال در حواس وی رسیده است.

پس به روایت عمده الطالبهارون گفت: اللهم اكفنيه على يد وليّ من اوليائى و اوليائك. (1) پس جعفر بر مکی در روزنوروز آن سید جلیل را خواست و به دست خودگردن او را زد و در میان ظرفی گذاشته و سرپوش بر روی آن نهاد با هدایا روز نوروز برای هارون فرستاد. هارون بی خبر سرپوش را برداشته سربریده عبدالله را دید اعضای وی به لرزه آمد. چون جعفر حاضر شد، گفت: چرا چنین کردی؟ جعفر گفت: به واسطه خلاف ادب و دشنامی که به خلیفه داد.

پس هارون حکم کرد سرش را با جسدش در بغداد دفن کردند. [پس] از این جهت هارون به مسرور خادم گفت: برو جعفر را به قتل برسان. جعفر گفت: چرا مرا می کشی؟ گفت: به واسطه قتل عبدالله. پس از این جهت نسل برامکه منقطع شد.

ص: 227

اما جدّ سوم امام زاده عبدالله، حسن افضس است

وقتی که پدرش علی بن علی بن الحسین علیه السلام وفات کرد وی در رحم مادرش بود و مادر حسن افضس کنیزکی سندیّه بود چون به حدّ بلوغ رسید محمّدبن عبدالله محض صاحب نفس زکیّه خروج کرد و روایت محمّد را حسن افضس افراشت از آن که بلند بالا بود، و او را رمح آل ابی طالب می گفتند؛ وقتی که محمّدبن عبدالله نزدیک مدینه شهیدشد حسن افضس فرار کرد؛ زمان ملاقات حضرت صادق علیه السلام بامنصور دوانیقی فرمودند: اگر می خواهی خدمتی به رسول خدا کرده باشی. حسن افضس را اذیت مکن واز گناهش بگذر. پس از وی عفو کرد.

و بعضی از اهل حدیث آن را از اشرار بنی فاطمه خوانده اند و می گویند به حضرت صادق علیه السلام بی ادبی کرد و حضرت صادق در مرض موت وصیت فرمودند: هشتاد دینار به حسن افضس بدهند. سالمه کنیز آن حضرت عرض کرد: حسن افضس قصد قتل شما داشته است و شما انعام می فرمایید؟! فرمودند: و یقطعون ما أمر الله به ان یوصل. (1)

و صاحب تاریخ عالم آرا گفته است: سادات افضس در عراق عرب بسیارند. (2)

و افضس کسی را گویند که دماغش پهن باشد.

و جدّ چهارم امام زاده عبدالله ابیض، علی بن علی بن الحسین است

کنیه اش ابی الحسن است. مادرش ام ولد است و از سنّ وی سی و هشت سال گذشت و در ینبع رحلت کرد.

پس مخفی نماند که اعقاب امام زین العابدین علیه السلام از شش نفر است: حضرت باقر علیه السلام و عبدالله باهر و زید شهید- که حالات او عرض شد - و عمر اشرف و حسین اصغر و علی اصغر.

و علی اصغر که جدّ چهارم امام زاده عبدالله ابیض است، و حسین اصغر جدّ شریف قاضی صابر است که در قریه ونک نزدیک طهران مدفون است.

ص: 228

1- الغیبه شیخ طوسی، ص 197.

2- تاریخ عالم آرا، چاپ سنگی.

یاقوت حموی در کتاب معجم البلدان گفته است: وَنَكْ به سکون نون و کاف و فتح و او قریه است از قرای ری (1). از این عبارت معلوم می شود، در آن زمان وَنَكْ به سکون نون معروف بوده است و اکنون به فتح کاف [نون] اشتها دارد.

پس بدان نسب حضرت قاضی صابر بدین گونه است: ابو القاسم علی بن محمّد بن نصر بن مهدی بن محمّد بن علی بن عبداللّه بن عیسی بن علی بن حسین اصغر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام .

بعد از بیان این اجداد و ابای گرام عظام آن سید شریف و الاً مقام؛ خوانندگان بدانند که بزرگوار، سید حسینی است و نسب را به حضرت امام زین العابدین علیه السلام به توسط حسین اصغر می رساند که بلافاصله فرزند امام زین العابدین است؛ پس لقب ایشان همان قاضی صابر است و کنیه اش ابو القاسم و اسم مبارکش علی است .

و حسین اصغر که پسر امام زین العابدین است مادرش موسومه به ساعده و ام ولد بود؛ و حسین اصغر مرد صالح فاضل بود و کنیه اش ابو عبداللّه است و در سال یکصد و پنجاه و هفت در مدینه وفات کرد و از او چند پسر بماند . عبداللّه اعرج و عبداللّه و علی و ابو محمّد و سلیمان .

و اعقاب حسین اصغر ، در حجاز و عراق و عرب و شام و بلاد عجم و مغرب

ص: 229

بسیارند، و از این طبقه اند سادات مرعشی که در بلاد عجم اند؛ و سابقاً عرض شد که بنو الافطس ساداتی هستند منسوب به علی اصغر پسر امام زین العابدین علیه السلام.

حال، معلوم شد که نسب امام زاده قاضی صابر از اولاد حسین اصغر که به علی بن الحسین - که امام زین العابدین علیه السلام باشد - منتهی می شود و صاحب کتاب عمدة الطالب فرموده است در احوال حسین اصغر: و كان الحسين عفيفاً محدثاً فاضلاً عالماً (1) و از سن شریف وی هم پنجاه و هفت سال گذشت؛ و به تاریخ مسطور در مدینه وفات کرد و علی که مکنی به ابو الحسن است جدّ دیگر امام زاده قاضی صابر است و بسیار جلالت قدر داشته است. و كان من رجال بني هاشم لساناً و بياناً و فضلاً و كان متديّناً؛ پس به همین ترتیب سلسله آباء این سید جلیل منتهی است، هبوطاً و نزولاً بدون شبهه تا حضرت قاضی صابر.

و از بعضی عبارات صاحب کتاب نهاية الاعقاب معلوم می شود که تولد این بزرگوار هم در قریه ونك بوده است و در علم نسب که از علوم مشهوره است کمال امتیاز داشته و در زمان های گذشته هر بلدی را نسابه بوده است و نسابه ری آن بزرگوار بوده است و بعضی در محضر وی استفاده این علم را می کردند.

و صاحب کتاب مسطور گفته است: و قد رأيتُه و كان جاری في الرّي و استفد منه هذا العلم، یعنی؛ امام زاده قاضی صابر در ری همسایه من بود و من خدمتش حاضر می شدم و این علم را از وی استفاده می کردم.

و مخفی نماند که خلیفه معاصر زمان آن بزرگوار، مقتضی لأمر الله، بوده است، که در سال پانصد و پنجاه و پنج هجری مرد.

و بعضی از خوانندگان بدانند نسب حسینی، بین انساب ممتاز است بلکه موهبتی است روحانیّه و فضیلتی است رحمانیه و حضرت امام زاده قاضی صابر سید شریف

ص: 230

نسابه حسینی است پس التجا به مزار شریف ایشان و زیارت قبر آن سید جلیل الشان باعث خشنودی جد شهید سعیدش سید مظلوممان ابا عبدالله الحسین غریب و مظلوم کربلا است .

البته بعد از علم به صحت انساب کریمه آن بزرگوار، نهایت بی انصافی است و با قدرت و مکنّت ترک زیارتش نمایند. به خصوص کسانی که در اطراف آن بقعه کریمه و روضه عظیمه متوقف و ساکن اند و گویا عابرین این مزار کثیر الانوار به فاتحه و زیارت مختصری آن بزرگوار را یاد نمایند و شرفیابی حضورش را از شدت کبر و غرور ترک کنند و فیض و بهره و اجر کلی را ترک کرده باشند و از ثواب کثیری محجوب و ممنوع باشند.

و گویا آن مزار اختصاص به ایشان هم نداشته باشد بلکه جماعتی از سادات نسابه در همان محل مدفون اند، که یکی از ایشان ابو الفتح ونکی است؛ و محتمل است ابو هاشم مجد الدین سید شریف نسابه ری نیز در آن جا مدفون باشد.

این است ذکر نسب حضرت امام زاده قاضی صابر که از روی کتاب صحیح نوشته شده است، شاید اجری در آخرت داشته باشم . ان شاء الله تعالی

(4) امامزادگان ری

تألیف:

شیخ محمدحسین طهرانی (قرن 13)

ص: 233

نسخه خطی به نام امام زادگان ری از شیخ محمدحسین طهرانی (قرن 13) در کتابخانه حضرت آیه الله مرعشی به شماره 6391 موجود است که در فهرست آن کتابخانه چنین معرفی شده است:

امام زادگان ری، شیخ محمدحسین طهرانی (قرن 13)

دومین بار که مؤلف به زیارت حضرت امام رضا علیه السلام موفق شده، در مراجعت به زیارت امام زاده عبدالعظیم رفت و ضمناً قبر زبیده خاتون را زیارت کرده، و چون آنجا را رو به خرابی دید، مشغول تعمیر آن شده و این تاریخ را نگاشت. در صحت انتساب این قبر و داستان آمدن زبیده با مادرش شهربانو به ری و چگونگی عروسی این بانو با قاسم بن الحسن.

این تاریخ که به نام فتحعلی شاه قاجار نوشته شده شامل پاره ای از تاریخ ری و عده ای از امام زادگان این ناحیه و تهران نیز می باشد.

آغاز افتاده: زمان، برازنده ریات شوکت و شان شهریار والا تبار و شهنشاه بلند اقتدار...

انجام:

عروس قاسم نامم زبیده *** فلك خاك مرا در ری کشیده

73 برگ 15 سطری، فهرست کتابخانه آیه الله مرعشی، ج 15، ص 347.

کتاب فوق شامل يك مقدمه در ثواب زیارت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سایر ائمه علیهم السلام و اولاد آن بزرگواران. و چند فصل، فصلی در اثبات عروسی قاسم بن حسن، و فصلی

ص: 235

در تزویج حضرت شهربانو با حضرت امام حسین علیه السلام، و فصلی در ذکر بعضی از اولاد ائمه که در شهر ری مشهور می باشند، و در پایان فصل در خصوص کراماتی از روضه حضرت زبیده خاتون ظاهر شده، و در آخر اشعار و مرثیاتی در سوگ قاسم.

لازم به تذکر است که:

1. در باب ثواب زیارات معصومین علیهم السلام، روایاتی که آورده شده مستند به مدارك و مأخذ معتبر و صحیح است.

2. در بخش عروسی قاسم بن حسن، مشتمل بر چند بحث است: حضور زبیده خاتون و شهربانو در کربلا؛ عروسی زبیده خاتون و قاسم بن حسن در شب عاشور؛ فرار شهربانو و زبیده از دست لشکریان عمر بن سعد به ری؛ پنهان شدن شهربانو در دل کوه؛ پناه بردن زبیده به اقوام مادرش که از نسل یزدجرد بودند؛ تولد قاسم الثانی بن قاسم بن حسن در ری؛ شهادت قاسم ثانی و

مطالبی که نویسنده در این بخش آورده مستند به مأخذ و مدارك بسیار ضعیف و مجهول و مجعول است که سخیف بودن این بخش از کتاب، باعث بی اعتباری کل کتاب شده است.

چون اصل وجود شهربانو بنت یزدجرد به عنوان همسر حضرت امام حسین علیه السلام مورد تردید است، و بر فرض وجود، فرزندى فقط به نام علی بن الحسین علیه السلام داشته، و زبیده فرزند او نبوده است. و به استناد کتب معتبر تاریخی حضرت امام حسین علیه السلام دختری به نام زبیده خاتون نداشته و یا دختری که همسرش معلوم نباشد ندارد تا تطبیق بر همسر قاسم بن حسن بشود؛ و نیز قاسم بن حسن به اتفاق مورخان، غیر بالغ بوده و قابلیت ازدواج نداشته است. و در نهایت قاسم بن حسن فرزندى نداشته و فرزندى از او متولد نشده است.

با وجود این همه اکاذیب و افسانه ها صلاح نبود که این رساله چاپ شود، و لکن از

آن جایی که مطالب رساله در ارتباط با تاریخ ری و امام زادگان مدفون در ری (حدود صد نفر) است، و این مجموعه هم در ارتباط با امام زادگان ری بود مناسب دیده شد بحث های افسانه ای و جعلی این رساله تذکر داده شود و سایر مطالب تاریخی آن در دید فضلا و مورخان قرار گیرد.

و در کتاب مأخذشناسی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری این رساله چنین معرفی شده است:

382/4 . امامزادگان ری (فارسی)

از: محمد حسین تهرانی

مؤف کتاب از فقها و علمای بزرگ مقیم کربلا و از شاگردان صاحب ریاض و سید مجاهد و میرزای قمی بوده و شرح احوال او در الکرام البررة، ص 368 بیان شده است .

وی در راه زیارت خود به مشهد مقدس، چند روزی در تهران توقف می کند. در همین زمان، هنگام زیارت امامزاده عبدالعظیم علیه السلام در بین راه به بقعه زبیده خاتون می رسد و چون آن را خراب و ویران می بیند به تعمیر آن می پردازد. و سپس تصمیم می گیرد برای اثبات صحت این قبر و داستان آمدن زبیده با مادرش شهربانو به ری، این رساله را بنویسد: «مطلب و منظور از جمع آوری این اخبار ثبوت عروسی قاسم و زبیده خاتون دختر حضرت امام حسین علیه السلام است در کربلا و آمدن زبیده خاتون و شهربانوی - مادر او - به شهر ری و هر يك بقعه علی حده دارند.»

کتاب به نام فتحعلی شاه قاجار (1211-1250ق) در يك مقدمه و چند فصل و خاتمه نوشته شده است با این عناوین:

مقدمه: در ثواب مجملی از زیارت حضرت خاتم المرسلین و ائمه

ص: 237

طاهرین و اولاد طیبین صلوات الله علیهم اجمعین .

فصل : در اثبات عروسی قاسم .

فصل : در ذکر تزویج حضرت شهربانو را به حضرت امام حسین علیه السلام

فصل : در ذکر بعضی از اولاد ائمه که در شهر ری مشهور می باشند .

فصل : در خصوص کراماتی که از روضه حضرت زبیده خاتون ظاهر شده .

و در آخر اشعار و مرثی در سوگ قاسم .

آغاز افتاده : « زمان ، برازنده ءرایات شوکت و شان ، شهربار والاتبار ، و شهنشاه بلند اقتدار ، رئیس امت نبوی و حافظ ملت مرتضوی...
السلطان فتحعلی شاه...»

انجام :

«فریاد از غریبی *** بیداد از غریبی

عروس قاسم نام زبیده *** فلک خاک مرا در ری کشیده»

این کتاب ضمن منشورات کنگره حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری به چاپ می رسد.

نسخه های خطی: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی - قم، شماره 6391، نسخ، عناوین و نشانیها شنگرف، 73 برگ، 15 سطر.

ر.ک: فهرست نسخه های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی ، ج 16 ، ص 347 ؛ رؤت نسخه.

ص: 238

بر روی نسخه خطی کتابخانه حضرت آیه الله مرعشی به شماره 6391 - که ظاهراً به خط حجة الاسلام و المسلمین سید محمد جزائری است - نوشته شده است:

(بسمه تعالی - این نسخه منحصر به فرد، در اثبات صحت مقبره زبیده خاتون و شهربانو در شهر ری، و باقی امامزادگان که در ری مدفونند. مؤلف شیخ محمد حسین تهرانی، مقیم کربلا بوده، به طوری که در مقدمه این کتاب نوشته؛ و علامه تهرانی قدس سره در الکرام البرره ص 368 او را از فقها و علمای بزرگ کربلا دانسته، و از شاگردان صاحب ریاض و سید مجاهد و میرزای قمی بوده، به طوری که از قراین و تألیفات وی که در آن جا مذکور است، مستفاد می شود.

اما این رساله را علامه تهرانی ندیده و نوشته اند؛ در باب خود کم نظیر است. در اول نسخه ستایش فتحعلی شاه و بعضی از مطالب تاریخی آن زمان و در اواسط نسخه نام میرزای قمی را به عنوان اعلم علما یاد کرده است. نام بعضی از کتب خطی و محل وجود آن ها را نوشته است.)

شیخ آقا بزرگ تهرانی در کرام البرره، ج 1، ص 368 در وصف مؤلف می نویسد: «کان من فقهاء کربلاء و علمائها الأجلاء فی عصره، رأیت رسالته الفتوائية العملية الفارسية فی الطهارة و الصلاة؛ و هی تشتمل علی المسائل الاتفاقیة، ألّفها بعد وفاة السید علی الطباطبائی صاحب ریاض. و فی حیاة ولده السید محمد المجاهد، و ذکر فی اول هذه الرسالة مجاورتة للحائز الشریف و انه الف قبل ذلك رسالة النجاة من فتاوی صاحب ریاض. و الف قوت لایموت و [و أقل الواجب] من فتاوی المیرزا القمی ذکرناه فی الذریعة، ج 3، ص 374. و ألف لب الالباب من فتاوی السید محمد الطباطبائی مدّ ظله، ثمّ الف هذه الرسالة فی المسائل الاتفاقیة بین العلماء من الأموات و الاحیاء. و الرسالة الموجودة فی (مکتبة الشیخ قاسم محی الدین) فی النجف الاشرف. و الظاهر أنّه من تلامیذ الاعلام المذكورین».

وصاحب الذريعة كتابهاى مؤلف را چنين معرفى مى كند:

أقل الواجب، رسالة فارسية فى اقل ما يجب الاعتقاد به... موافقاً لفتوى المحقق القمى... من جمع المولى محمد حسين الطهرانى ولعلّة من تلاميذ المحقق القمى، جمعه فى حياته لعمل المقلدين... (الذريعة، ج 2، ص 274).

الرسالة الاتفاقيه: رسالة عمليه مشتملة على المسائل المتفق عليها آراء العلماء من الأحياء و الأموات، فيجوز العمل بها فى جميع الأعصار و هى فارسية. للمولى محمد حسين الطهرانى المجاور الحائر... ذكر فى اولها انه الفها بعد ما الف (رسالة النجاة) من رأى صاحب الرياض - و ألف (قوت لا يموت) أو (أقل الواجب)... و الف (لب لباب در گل گلاب) من فتاوى السيد المجاهد. (الذريعة، ج 11، ص 8).

قوت لا يموت و اقل الواجب (الذريعة، ج 17، ص 205).

لب لباب و گل گلاب. رسالة فارسيه عمليه فى العبادات منطبقه على فتاوى السيد محمد المجاهد الطباطبائى الحائرى المتوفى (1242).
دونه الشيخ محمد حسين الطهرانى (الذريعة، ج 18، ص 291).

نماز برهنه: رسالة فارسيه فى الصلاة مطابقاً لفتاوى السيد محمدباقر الشفتى الاصفهانى، جمعه محمد حسين الطهرانى نزيل كربلا (الذريعة، ج 24، ص 211).

و در كتاب تراجم الرجال چنين آمده است:

محمد حسين الطهرانى

«زار للمرة الثانية الامام الرضا عليه السلام فى عصر فتح على شاه القاجار، و عند عودته من مشهد ذهب إلى رى لزيارة السيد عبدالعظيم الحسنى و رأى فى طريقه قبر زيده بنت شهربانو زوجة القاسم بن الحسن مشرفاً على الانهدام فسعى فى تجديد بنائه و أقام مدة فى رى لهذا الغرض. له امام زادگان رى» (تراجم الرجال، ج 2، ص 662 - 661).

ص: 240

عكس

ص: 241

...[1](#) زمان، برازنده رایات شوکت و شأن، شهریار والاتبّار و شهنشاہ بلند اقتدار، رئیس امت نبوی، و حافظ ملت مرتضوی السلطان ابن السلطان، و الخاقان ابن الخاقان المنصور من جانب الله السلطان فتحعلی شاه قاجار، والاتبّار زاد الله عدله و رأفته و نصرته و ایمانه قرار داده شعف و سُروری بر محبان و موالیان و شیعیان دست داده به حدی که گویا عید کبیر ظاهر شده، از یمین و یسار و جنوب و شمال به عزم زیارت روضه مقدسه امام مطہّر، وارث مناقب جد و پدر، نجم درخشان آسمان نبوت و مصباح نورافشان دودمان فتوت، ثامن ائمه هدی علی ابن موسی الرضا صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین و اولاده المعصومین، سر قدم ساخته از جان و دل، روی به آن آستان عرش نشان می شتافتند و به شرف عتبه بوسی آن امام ضامن، مشرف می شدند.

و هم چنین از هر بلادی هر ساله زوّاران بی پایان به زیارت عتبات عالیات عرش درجات امیر مؤمنان و کربلای معلی و قبور منوره ائمه هدی و مدینه طیبہ و زیارت بیت الله الحرام مشرف می شدند و صیت امنیّت طرق گوش زد خواص و عام شده و هر شکسته و عاجزی که تمنای زیارت قبور ائمه انام را می نمود، راه عذر مسدود بوده و نقل اموات به آن عتبات به مرتبه ای بر مردم آسان شده که از دارالخلافة طهران، جنازه را به مبلغ پنج تومان رایج این زمان، که عبارت از نود مثقال صیرفی نقره مسکوک باشد. نقل به کربلای معلی می نمودند. در این صورت کسانی که اظهار حیات

ص: 243

می نمود، اسهل از این خود را به آن اماکن مشرف می رسانیدند. و فی الحقیقه در این عصر عبادات بسیار فراوان و رونق شریعت و میل به عبادت بر عامه خلق آسان و اغلب از امرا و ارکان دولت، شب و روز اوقات خود را صرف خیرات و مبرات دارند، زاد الله توفیقهم و رفع الله درجاتهم فی الدارین.

و بعد چون این خادم خاندان نبوت محمد حسین طهرانی مجاور کربلای معلی را توفیق مجاورت آن ارض بهشت آئین دست داده و از برکت مجاورت توفیق یافته در این عصر، یک دفعه به شرف آستان بوسی امام الانس و الجان مشرف شده مره ثانیه را نیز در این عصر به جهت امنیت طرق، غنیمت دانسته خود را به آن ارض اقدس رسانیده و دو ماه مبارک رمضان را تماما به امابین در آن روضه منوره بسر برده و در تحت قبه منوره، تمنای مره ثالث را نموده، امیدواریم که این امنیت امتدادی به هم رساند و دعا نیز هدف اجابت مقرون کرده باشد که توانیم در این آخر عمر یک دفعه دیگر به آن آستان بهشت نشان مشرف شویم، که هر سه دفعه در این دولت جاویدمدت قرار یافته باشد لهذا در معاودت به دارالخلافة طهران از جهت صله ارحام قدری توقف نموده، اتفاق روزی عازم زیارت امامزاده لازم التعظیم امام زاده عبدالعظیم علیه السلام شدم.

در بین راه نظر به شهرت سابق، شوق زیارت حضرت زبیده خاتون علیها السلام را کرده به آن بقعه متبرکه مشرف شدم، دیدم که قبه مطهره خراب شده و احدی سنگ و خاک آن را نرفته و همین روی قبر را پاک نموده اند و فاتحه خوانده اند و حصیرها تمامی در زیر خاک و بقعه آن در صدف امامت، چون غربا به نظر آمده، بسیار بر این محبّ ولایت اهل بیت اطهار و مجاور قبر منور پدر بزرگوار آن عالی مقدار، گران آمده رقت زیادی شد و خجالت کشیدم که آن بزرگوار را به آن حال واگذارم و متوجه تعمیر آن نشده، به چه رو به خدمت پدر بزرگوارش مشرف شوم؛ عزم تجدید بنای جدید در عمارت آن روضه مطهره گذاردم و چون خاک روب های اطراف را برداشته، از آثار،

چنین معلوم می شد که از روز اول تا به حال سه دفعه عمارت آن آستانه مشرف شده و حقیر بنای چهارم است که گذارده ایم؛ و لله الحمد؛

توفیق رفیق بنی اعمام خود شده و قدری نیز بعضی از محبان اهل بیت اطهار از اکابر و اعظم موالیان پدر بزرگوارش اعانت کرده و می کنند؛ امید هست که به زودی به اتمام برسد، که مسرورا به شرف عتبه بوسی پدر بزرگوارش در کربلای معلی مشرف شویم و نیابت از جانب جمیع مؤمنین، سلام به خدمت آن حضرات نمائیم و من الله التوفیق و علیه الاعتماد.

مطلب و منظور از جمع آوری این اخبار، ثبوت عروسی قاسم و زبیده خاتون دختر حضرت امام حسین علیه السلام است در کربلا، و آمدن زبیده خاتون و شهربانوی مادر او به شهر ری و هر يك بقعه علی حده دارند که اسم ایشان از قدیم مشهور است.

و این رساله مشتمل است بر مقدمه و چند فصل و خاتمه.

مقدمه در ثواب مجملی از زیارت حضرت خاتم المرسلین و ائمه طاهرین و اولاد طیبین صلوات الله علیهم اجمعین و مجاورت، نزد قبر ایشان است، بر سبیل اختصار، چون ابتدای کلام در وصف زیارت حضرت امام ثامن علیه السلام مذکور شده اصلح آن است که ثواب زیارت آن بزرگوار را مقدم داریم.

اول در ثواب زیارت حضرت امام الانس و الجان علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه اشاره به اصل مطلب از خلاصه احادیث می شود؛ چنانچه ثقه الاسلام محمد ابن یعقوب کلینی (1) و صدوق (2) و شیخ طوسی (3) و سایر علما رضوان الله علیهم روایت کرده اند از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین که زیارت نکند او را هیچ مؤمنی مگر آن که واجب گرداند خدای تعالی از برای او بهشت را و حرام سازد

ص: 245

1- . الکافی، ج 4، ص 586 - 583.

2- . من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 345 به بعد، باب 217.

3- تهذیب الاحکام، ج 6، ص 86 - 84، باب 34.

بدن او را بر آتش و و پیامرزد خدا از برای او گناهان گذشته و آینده او را اگرچه بوده مثل عدد ستاره ها و قطرات باران و برگ درختان؛ و می فرمایند که فراگیریم او را به دست خود در روز قیامت و داخل سازیم آن را در بهشت اگرچه باشد از اهل گناهان کبیره؛ و خدا عطا کند به او ثواب هفتاد شهید که پیش روی رسول خدا شهید شده باشد.

و زیارت آن حضرت با هزار هزار حج برابر است و زیارت نمی کند او را مگر خواص از شیعه و ضامن بهشت اند از جهت او، و خلاص کنند او را از احوال قیامت؛ در وقت پرواز، نامه های عمل از راست و چپ و به نزد میزان و نزد صراط. و ثواب صد هزار شهید و صد هزار صدیق و صد هزار حج کننده و عمره کننده و صد هزار جهادکننده به او عطا نمایند. و محشور شود در فوج ما؛ در درجات بهشت از رفیق ما باشد؛ و هر که زیارت کند آن حضرت را در طوس منبری در برابر منبر رسول خدا برای او بنا کنند و بر آن باشد تا فارغ شود خدا از حساب خلاق؛ و باشیم ما شفاعت کنندگان او در روز قیامت و هر که را ما شفاعت کننده او باشیم نجات یابد اگرچه بوده باشد بر او مثل گناه ثقلین جن و انس، پس می نشیند با ما در مضممار یعنی در خوان های طعام؛ هرکه زیارت کرده قبور ائمه را بلنددرجه ترین ایشان، به حسب عطا. زیارت کنندگان قبر حضرت امام رضا علیه السلام است.

و بقعه آن حضرت همواره فوجی از ملائکه می آیند و فوجی بالا- می روند تا آن که دمیده شود در صور و الله روضه ای از روضه های بهشت است و می فرمایند کسی که حجّه الاسلام کرده باشد و بعد نیز خواهد دیگر حج کند برود آن حضرت را در طوس زیارت کند.

دوم بدان که هر کس زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کند و عارف به حق آن حضرت باشد و امام واجب الاطاعة و خلیفه بلافصل داند، حق تعالی بنویسد از برای او، اجر صد هزار شهید و گناه گذشته و آینده او را بیامرزد؛ و ایمن باشد از احوال

قیامت و آسان گردد حساب او و استقبال نمایند او را ملائکه و چون برگردد از زیارت او را مشایعت نمایند تا به خانه خود برگردد و اگر بیمار شود به عیادت او بیایند و اگر بمیرد مشایعت جنازه او کنند و طلب آمرزش نمایند؛ آیا زیارت نمی کنند کسی را که خدا با ملائکه و پیغمبران و مؤمنان او را زیارت می کنند و نزد خدا بهتر است آن حضرت از جمیع ائمه و از برای او هست ثواب اعمال همه ائمه؟! و چون آن حضرت را زیارت کنی زیارت کرده استخوان آدم و بدن نوح را. و الله نمی خورد آتش جهنم قدمی را که غبار آلوده شود در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام خواه پیاده برود و خواه سواره و به هر گامی دو حج و دو عمره از برای او بنویسند.

و فضیلت زیارت قبر امیرالمؤمنین علیه السلام بر زیارت قبر امام حسین مثل فضیلت امیرالمؤمنین است بر امام حسین؛ و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر که زیارت کند علی را مرا زیارت کرده. (1)

سوم ثواب زیارت کربلای معلی و کاظمین و سرّ من رای. (2) در ثواب زیارت امام حسین علیه السلام حضرت امام محمدباقر علیه السلام می فرمایند که، امر کنید شیعیان ما را به زیارت حسین بن علی که دفع می کند خانه فرود آمدن و غرق شدن و سوخته شدن را و جفا نکنید آن حضرت را. زیارت آن حضرت روزی را فراخ می گرداند، و واجب است بر مردان و زنان که آن حضرت را زیارت کنند؛ و عجب است از کسی که گمان کند شیعه ماست و عمرش می گذرد و به زیارت قبر امام حسین نمی رود، با آن که گناهان گذشته و آینده اش آمرزیده می شود، و آن هایی که برای زیارت کننده آن حضرت دعا می کنند در آسمان زیاده از آن هائیکه دعا می کنند در زمین، و ملائکه و پیغمبران در قیامت با ایشان مصافحه می کنند و هر چه در زیارت خوفش بیشتر است ثوابش بیشتر است و کسانی که يك سال و دو سال بر ایشان می گذرد و به زیارت آن حضرت نمی روند والله ایشان بهره خود را خطا کرده اند.

ص: 247

1- ر.ك: بحار الأنوار، ج 97، ص 263 - 257، باب فضل زیارت «الامام علی» صلوات الله علیه و الصلاة عنده.

2- ر.ك: کامل الزیارة؛ بحار الأنوار، ج 101 و 102.

و حق و لازم است بر مالدار که هر سال دو مرتبه و فقیر سالی یک مرتبه به زیارت آن حضرت برود و اگر زیاده از سه سال، ترك زیارت کند بی عذری و علتی، عاق حضرت رسول صلی الله علیه و آله شده است و قطع رحم آن حضرت کرده است.

و هر کس هر ماه به زیارت آن حضرت برود، او راست مثل ثواب صد هزار شهید از شهیدان بدر و چون آفتاب بر او بتابد گنااهش را می خورد، چنانچه آتش هیزم را می خورد.

و آن حضرت می فرماید که هر که زیارت کند مرا در حیات خود، من زیارت کنم او را بعد از وفات او. و از حضرت صادق علیه السلام است که زیارت امام حسین واجب است بر هر مسلمان و هر که از شیعیان ما به زیارت او نرود، دینش ناقص خواهد بود. و هر که به زیارت آن حضرت نرود و گمان کند که شیعه ماست، تا بمیرد، پس او شیعه ما نیست. و اگر او از اهل بهشت باشد میهمان اهل بهشت نخواهد بود. و الله اگر بدانند چه ثواب است هر آئینه سستی و تبلی نکند و هر درهم که خرج کرده ده هزار درهم بدهند و چون احدی از شما شروع می کند در تهیه کارسازی زیارت او، بشاشت و شادی می کنند به سبب او اهل آسمان، و او را بشارت می دهند. چون از در خانه بیرون می آید، حق تعالی چهار هزار ملائکه موکل می گرداند که صلوات می فرستند بر او تا برسد به قبر آن حضرت. و به هر قدمی که برمی دارد یا می گذارد مثل ثواب کسی دارد که در خون خود دست و پا زده باشد در راه خداوند. و به هر رکعت نماز نزد قبر کند، ثواب هزار حج و هزار عمره و هزار بنده آزاد کردن و هزار مرتبه از برای خدا به جهاد با پیغمبر مرسل دارد و منادی ندا می کند تو را اگر سخن او را بشنوی در جمیع عمر خود نزد آن حضرت بمانی. پس اگر در آن سال بمیرد متوجه نمی شود به قبض روح او به غیر خدا و چون برمی گردد ملائکه با او می آیند و استغفار کنند و صلوات بر او فرستند تا به منزل خود برگردد پس ملائکه می گویند: پروردگارا این بنده تو به منزل خود برگشت پس به کجا رویم؟ ندا می رسد که ای ملائکه من بایستید به در خانه بنده

من و تسبیح و تقدیس من بکنید و ثوابش را در نامه حسنات او بنویسید. تا روز مردن او پیوسته ملائکه در در خانه او هستند به این طریق تا روزی که بمیرد، پس آن ملائکه به جنازه او حاضر می شوند در وقت غسل و کفن و نماز کردن پس می گویند: پروردگارا ما را موکل کرده بودی به در خانه بنده خود و او فوت شد پس به کجا رویم ما؟ پس حق تعالی ندا کند ایشان را که ای ملائکه من! بایستید نزد قبر بنده من و تسبیح و تنزیه من بکنید و ثواب آن را در نامه حسنات او بنویسید تا روز قیامت. (1)

و در زیارت کاظمین امام موسی کاظم و امام محمد تقی و در سامره امام علی النقی و امام حسن عسکری نیز احادیث بسیار است که مثل کسی است که قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کرده باشد. (2)

و در زیارت حضرت صاحب الامر علیه السلام در سرداب غیبت در سامره باید کرد.

چهارم مدینه حضرت پیغمبر و حضرت فاطمه زهرا و حضرات ائمه بقیع که حضرت امام حسن مجتبی و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام هستند نیز احادیث بسیار وارد شده است. (3)

و در زیارت خانه کعبه و ثواب حج نیز معلوم است چنانچه احادیث وارد است که چون مؤمنی وقوف عرفات بجا آورد، از هر ولایت که باشد اهل آن ولایت از مؤمنان همه آمرزیده شوند. و کسی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسید که کدام گناه عظیم تر است؟ فرمودند: کسی که مناسک حج را بجا آورد و بعد از آن چنان داند یا گمان کند که گناهِش آمرزیده نشده. و اهل قبور آرزو کنند که به عوض تمام دنیا

ص: 249

1- . ر.ك: بحار الانوار، ج 98، ص 80 - 69، باب (جوامع ما ورد من الفضل فی زیارتہ «الامام الحسین علیه السلام» و نوادرها)؛ تهذیب الأحكام، ج 6، ص 42 به بعد.

2- ر.ك: بحار الانوار، ج 99، ص 6 - 2، باب (فضل زیارة الامامین المعصومین ابي الحسن موسی بن جعفر و ابي جعفر محمد بن علی صلوات الله عليهم بیغداد و فضل مشهدهما)؛ تهذیب الأحكام، ج 6، باب 30 و 38.

3- ر.ك: بحار الانوار، ج 97، ص 139 به بعد، ابواب (زیارة النبی صلی الله علیه و آله و سائر المشاهد فی المدینة)؛ تهذیب الأحكام، ج 6، ص 26 و 27؛ الکافی، ج 4، ص 548 به بعد.

و مافیها ایشان را يك حج می بود؛ و يك درهم در حج صرف کردن، افضل است از دو هزار هزار درهم در غیر آن از وجوه. (1)

پس فضیلت زیارت هر يك از ایشان را خدا می داند و مرتبه ائمه علیهم السلام را از قراری که از احادیث معلوم می شود هیچ پیغمبری از حضرت آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی که اولوالعزمند با سایر پیغمبران مرسل و غیر مرسل ندارند، بلکه از احادیث برمی آید که همه ایشان در جنب هر يك از ائمه علیهم السلام از قبیل قطره می باشند، در جنب دریا؛ در این صورت جمیع عالم از وصف مرتبه قرب آن بزرگواران به درگاه خالق منان عاجزاند تبارک الله از این جاه و مرتبه. اللهم ارزقنا حبّ محمّد و آله الطاهرين.

در باب مجاورت از صفوان منقول است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که کمتر چیزی که کسب می کند زیارت کننده حضرت امام حسین علیه السلام، آن است که هر حسنه را هزار هزار ثواب می دهند و گناه را یکی می نویسند پس فرمود: بشارت باد تو را ای صفوان که خدا را ملکی چند هست که با ایشان قبض ها از نور هست، پس چون حافظان و نویسندگان اعمال، می خواهند که بنویسند گناهی، بر زیارت کننده حضرت امام حسین علیه السلام آن ملائکه می گویند به حافظان که دست نگه دارید! و بنویسید و چون حسنه می کند می گویند بنویسید؛ که ایشان گروهی اند که بدل می کند حق تعالی گناهان ایشان را به حسنات.

و در جای دیگر می فرمایند که ماندن نزد قبر آن حضرت هر روز به هزار ماه حساب می شود هر که خواهد در قیامت نظر به رحمت های الهی کند و بر او شدت جان کندن آسان شود و هول قبر از او برطرف شود بسیار زیارت حسین را کند.

و در بحار الانوار (2) مذکور است که: خوابیدن یکشب در نجف اشرف مقابل

ص: 250

1- ر.ک: تهذیب الأحکام، ج 5، باب 3؛ الکافی، ج 4، ص 253 به بعد.

2- بحار الانوار، ج 97، ص 226، باب فضل النجف و ماء الفرات.

است با عبادت هشتاد سال. و حق تعالی از هر قطره عرق زوار امام حسین علیه السلام هفتاد هزار ملائکه خلق می کند، که تسبیح خدا می کنند و استغفار می کنند از برای صاحب عرق تا روز قیامت.

و در ارشاد المصنّفین: باقی بودن يك روز، در زمین نجف اشرف را می گوید مقابل است به عبادت هفت صد سال، و نزد حضرت امام حسین به عبادت هفتاد سال. و در کتاب مدینه العلم صدوق رحمه الله: مجاورت نزد قبر امیرالمؤمنین علیه السلام يك شب افضل است از هفت صد سال و نزد امام حسین افضل است از هفتاد سال و نماز نزد قبر امیرالمؤمنین علیه السلام به دو هزار نماز.

در بیان فضیلت آب فرات(1)؛ به سند معتبر منقول است که، حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسید از شخصی از اهل کوفه که آیا غسل می کنی در آب فرات هر روز يك مرتبه، گفت: نه؟ فرمود که در هفته يك مرتبه غسل می کنی؟ گفت: نه، فرمود در هر ماهی يك مرتبه غسل می کنی؟ گفت: نه، فرمود در هر سالی که يك مرتبه غسل می کنی؟ گفت: نه، فرمود: از خیر محرومی.

و در حدیث دیگر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که چهار نهر است در دنیا که از بهشت است: فرات و نیل و سیحان و جیحان؛ در بهشت فرات آب است و نیل عسل است و سیحان شراب است و جیحان شراب است.

و در حدیث دیگر فرمود که فرات بهتر این آبهاست در دنیا و آخرت.

و در احادیث بسیار وارد است که هر طفلی که کاشمش به آب فرات بردارند، البته محب اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله گردد.

و به روایت معتبر منقول است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به سلیمان عجلی

ص: 251

1- . ر.ك: بحارالانوار، ج 97، ص 226 به بعد؛ کامل الزیارات، ص 44 باب 13؛ تهذیب الأحكام، ج 6، ص 31 به بعد، باب 10.

فرمود که اگر میان من و فرات آن قدر فاصله می بود که میان شما و فرات است هر آئینه دوست می داشتم که هر دو طرف روز نزد آن بروم.
و در حدیث معتبر از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقول است که حضرت حق تعالی در هر شب ملکی می فرستد که سه مثقال از مشك بهشت در نهر فرات می ریزد و هیچ نهری در مشرق و مغرب نیست که برکتش بیشتر از نهر فرات باشد.
و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر روز چند قطره از آب بهشت در فرات می ریزد.

و در روایت معتبر دیگر منقول است که چون حضرت صادق علیه السلام در زمان سفاح به کوفه تشریف آوردند، بر سر جسر ایستادند و به غلام خود فرمودند که مرا آب بده. غلام کوزه ملاح را گرفت و آب به آن حضرت داد و حضرت میل فرمودند و آب از دو طرف دهن آن حضرت بر ریش مبارك و جامه آن حضرت می ریخت، پس دو مرتبه دیگر آب طلبیدند و تناول فرمودند و هر مرتبه حمد الهی کردند. پس فرمودند: که چه بسیار عظیم است برکت این نهر آب، به درستی که هر روز هفت قطره از بهشت در آن می ریزند، اگر مردم بدانند که چه مقدار برکت در این نهر هست هر آئینه خیمه ها در هر دو طرفش می زدند، اگر نه این بود که خطاکاران در آن داخل می شدند، هیچ صاحب دردی و مرضی در آن غوطه نمی خورد؛ مگر شفا می یافت.

و در حدیث دیگر فرمود: که شاطی الواد الایمن که خدا فرموده است نهر فرات است.

و به سند صحیح از آن حضرت منقول است که فرمود: گمان ندارم که کسی را که کاش را به آب فرات بردارند شیعه ما نباشد و فرمود که هر روز در آب فرات دو ناودان از بهشت جاری می شود.

و در حدیث معتبر دیگر از آن حضرت مروی است که، دو نهر هستند که مؤمن اند و دو نهر کافر؛ اما مؤمن نیل مصر است و فرات؛ اما کافر نهر بلخ است و دجله؛ پس بردارید کام اولاد خود را به آب فرات.

و در حدیث معتبر از حضرت امام حسن علیه السلام منقول است که به قدر جای پای در کوفه، نزد من بهتر است و دوست تر می دارم از خانه، که در مدینه داشته باشم.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که در کوفه خانه داشته باشد دست از آن بردارد.

و در حدیث معتبر دیگر فرمود که چون حضرت صاحب الامر علیه السلام ظاهر شود از برای او در پشت کوفه مسجدی بنا کنند که هزار در داشته باشد و متصل شود خانه های کوفه به نهر کربلا.

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام از میسر پرسید که: آیا شما شیعیان با یکدیگر خلوت می کند و از علوم اهل بیت و فضائل ایشان آن چه خواهید می گوئید؟ گفت: بلی و الله، حضرت فرمودند که و الله دوست می دارم که باشم با شما در آن مجالس، و الله که من بوی شما و نسیم شما را دوست می دارم، به درستی که شما بر دین خدا و ملائکه اید پس یاری کنید ما را در شفاعت خود به پرهیزکاری از محرمات و سعی در طاعات، در این صورت که مؤمنین در خانه های یکدیگر جمع شوند به جهت اظهار فضائل ایشان و این ثواب داشته باشد. پس هرگاه در نزد قبور منوره ائمه و اولاد ایشان حاضر شوند و به زیارت و تعزیه و فضائل آن بزرگواران مشغول شوند؛ بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟! از

و در حدیث است که جبرئیل هر شب نزد قبر امام حسین علیه السلام تا صبح.

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که هر کس سه سال متوالی در نصف شعبان امام حسین را زیارت کند یا يك شب از سه شب، قبر آن حضرت را زیارت کند گناهان گذشته و آینده اش آمرزیده شود. (1)

و در حدیث دیگر: شب نیمه شعبان و شب عید فطر و شب عرفه را در يك سال زیارت کند؛ حق تعالی بنویسد از برای او ثواب هزار حج مقبول و هزار عمره مقبول

ص: 253

و برآورده شود از برای او هزار حاجت از حاجت های دنیا و آخرت؛ و به او مصافحه کنند روح جمیع پیغمبران.

پس بدون مجاورت مشکل است تحصیل این ثواب ها و مجاور شدن در نزد قبور منوره ائمه علیهم السلام و انگهی در کربلا و نجف اشرف اعلی مرتبه لطف خداست به هر کس که عنایت فرماید تا آن که این همه ثواب ها را تواند تحصیل کند؛ و هرگاه مجاورت نشود زیارت رفتن را کوتاهی نکند؛ و هرگاه آن هم نشود به زیارت قبور اولاد ایشان مشرف گردد و زیارت پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم را در آن روضات نماید و دعا کند که نعمت مجاورت را به او روزی گرداند، انشاء الله تعالی، در زیارت اولاد ائمه.

سید ابن طاووس رحمه الله می فرماید: در هر بلدی از بلاد قبور منسوبه به اولاد و احفاد ائمه علیهم السلام بسیار است اما بعضی از ایشان مدفون بودنشان در آن مکان معلوم نیست و زیارت هر يك از ایشان که بدی ایشان معلوم نباشد، خوب است و تعظیم ایشان متضمن تعظیم ائمه علیهم السلام است.

جنت آرامگاه، آخوند ملا محمد باقر مجلسی می فرماید: هر يك از اصحاب نبی و ائمه علیهم السلام که خوبی ایشان معلوم باشد مثل سلمان و ابوذر و مقداد و سایر و علمای شیعه، که قبور ایشان معلوم باشد، زیارت ایشان مرغوب است. (1) و در حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که: هر کس احسان به ذریه من بکند چنان است که به من کرده و هر کس در حق اولاد من و اهل بیت من جفا کند؛ بارها تو رحمت نکنی آن قوم را.

و به سندهای چند از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که: هر که قادر نباشد بر زیارت ما، پس زیارت کند صالحان شیعیان ما را تا نوشته شود برای او ثواب

ص: 254

زیارت ما؛ و هر که قادر نباشد بر صله و نیکی به ما پس صله و نیکی به صالحان شیعیان ما، تا از برای او نوشته شود ثواب صله و نیکی ما. (1)

مؤلف گوید: اندک تفکر کنید! ببینید زیارت و صله و نیکی به صالحان شیعیان ایشان که ثواب مثل زیارت ایشان را داشته باشد، ثواب زیارت و نیکی به اولاد اکباد ایشان، یقین است که اعلی مرتبه است.

با این همه ظلم هایی که بر اولاد ائمه نموده اند - که بر سر هیچ طایفه به آن قسم ظلم نشده - خلفا نوشته بودند به اطراف ممالک خود که، هرکس اظهار محبت اهل بیت اطهار کند یا آن که مظنه می برید در تشیع ایشان، باید همه را به قتل رسانید؛ و اولاد فاطمه را در هر جا که یابید، باید دمار از ایشان برآوردید و در کشتن ایشان و برانداختن و قطع رحم پیغمبر کردن، کوتاهی نکنید.

پس هر جای و هر ولایی که یکی از اولاد ائمه را به دست می آوردند می کشتند، و در بعضی بلاد اکثر را در میان پایه ها گذارده بنایی می کردند و هر یک مستأصل و ناچار، رو به فرار و به هر دهی که می رسیدند، رئیس ده و آبیاریها با بیل به سر ایشان می آمدند و می کشتند. و دوازده هزار کثری امام زاده به همین سار و قمش شهریار، از سادات رفیع الدرجات آمده بودند که، مأمون الرشید علیه اللعنه حضرت امام رضا علیه السلام را شهید کرده، نامه به اطراف نوشته که: به هر کجا اولاد ایشان را بیابند باید تمامی را به قتل رسانند و مضایقه در کشتن نکنند. چون آن امام زاده های عالی مقدار مطلع شدند، فرار کرده به هر سمت، که رفتند ایشان را شهید کردند.

و شصت نفر از اولاد فاطمه را حمید ابن قحطبه از جهت خوشنودی خلیفه به دست خود شهید کرده؛ بین اولاد ائمه چه کشیدند و چه داغ ها بر جگر پیغمبر و ائمه و فاطمه زهرا صلوات الله علیهم گذارده اند که تاب شنیدن آن را شیعیان ندارند.

ص: 255

1- . ر.ک: بحار الانوار، ج 102، باب زیارة المؤمنین و آدابها.

و محبان و شیعیان در هر ولایتی که بودند مخفی بودند و در شدت تقیه، گذران می کردند و هرگاه یقین در اولاد ائمه نمی کردند، از خوف اظهار محبت نمی کردند و چنانچه یقین ایشان در یکی از اولاد ائمه می شد که در جایی شهید کردند، دست از جان و مال برمی داشتند و می آمدند و آن ها را دفن می کردند، و علامتی بر سر قبر او قرار می دادند؛ تا آن که لله الحمد اسلام قوتی به هم رسانید و هر يك را سلاطین زمان، - رفع الله درجاتهم - بقعه و اساسی به جهت ایشان ترتیب داده، به اسم آن صاحب بقعه مشهور گشته چنانچه در هر بلادی روضات منوره ایشان معلوم است و اهل آن بلاد آن ها را محترم دارند و تعظیم آن ها را از جهت تعظیم آبا و اجداد کرام ایشان از جان و دل می نمایند، و ثواب در تعمیر قبور مطهره ایشان را از خالق منان و آبا و اجداد کرام آن بزرگواران می طلبند و یقین است که آن شافعان محشر از کسانی که جان و مال را در راه اولاد ایشان صرف نمایند از جهت محبت ایشان اجر عظیم به ایشان کرامت خواهند فرمود.

خصوصاً حضرت فاطمه زهرا - صلوات الله علیها - که در قیامت، قیامت خواهد کرد با مخالفین، و شفاعت خواهد کرد با محبین و معاونین اولاد طیبین خود. و جناب خالق اکبر، در محشر اختیار بهشت و جهنم را به علی بن ابی طالب علیه السلام خواهد واگذاشت و حساب خلق به دست ایشان است، هر کس را خواهند به جهنم فرستند، و هر که را خواهند روانه بهشت نمایند. زهی سعادت از برای کسانی که جان و مال را در راه محبت ایشان صرف نمایند و کوی سعادت را از میدان جهالت برابند خداوند توفیقی به ماها کرامت فرما، که از روی اخلاص و یقین در محبت ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم اجمعین - جان و مال را صرف نموده، به درجات عالیه، با آن بزرگواران محشور شویم.

اما در خصوص یقین کردن، در این که صاحب بقعه همین است که در این مکان مدفون است؛ اولاً اتفاقاً علمای اسلام است که شهرت در میان اهل آن بلد کافی است، از برای خلق، چه در قبور ائمه یا قبور اولاد ایشان یا قبور سایر مؤمنین یا در نسب خلق باشد، همین که کذب آن معلوم نباشد، حکم بر صحت آن می شود؛ و علاوه بر این از

روضات منوره اولاد ائمه و قبور مطهره آن امامزادگان لازم التعظيم، در هر عصری این قدر، کرامات ظاهر می شود از قبیل شفا دادن بیماران و بینا کردن کوران و ملتجی شدن ارباب حوائج، به جهت حاجات و نذر کردن از برای ایشان و برآمدن حاجات.

و بسیار است که در آن روضات می روند و زیارت آبا و اجداد کرام ایشان را می نمایند و ثواب بسیار، جناب احدیت به ایشان کرامت می فرماید؛ یا تمنای مشرف شدن به کربلا یا مشهد مقدس یا مکه معظمه را می نمایند به هدف اجابت مقبول می شود، و هر گاه تأخیر نیز در حاجات ایشان شود امید هست که ثواب آن در نامه عمل ایشان ثبت گردد چنانچه فرموده اند: نیت المؤمن خیر من عمله. (1)

پس کسانی که تعمیر قبور ایشان را به آن نیت می کنند و به زیارت ایشان می روند و ایشان را در درگاه خدا شفیع می کنند، امید هست که جناب ایزد متعال، به برکت آن بزرگوار، اجر جمیل به ایشان کرامت فرماید و این که بعضی از علمای اجلاء را ظاهراً تألیفی از ایشان نمانده یا متعرض آن هانشده چند وجه به نظر می آید:

یکی این که چون مخالفین قواعد شریعت، طریقه امامت را تغییر داده و موافق خواهش خود، آن چه مطلوب ایشان بود در میان عامه خلق، قرار داده و انتشار تامی به هم رسانیده؛ علمای کرام اوقات خود را مصروف بر اثبات ائمه اثناعشر و قواعد شریعت پیغمبر صلوات الله علیهم نموده و مذهب باطله و بدعت باطل آن ها را چون لازم بود، به نظر اهل اسلام آورده، تا سبب هدایت خلق گردند و فرصت بر امور آن مستحبه از این قبیل امور نشده، چنانچه مثل حضرت زینب علیها السلام را به آن مرتبه که دارد که بعد از مادرش زنی را در اسلام آن رتبه نیست نقل فرموده اند که در کدام بلد مدفون است. و هم چنین ام کلثوم و سکنیه و فاطمه

ص: 257

را نقل نکرده اند، با وجود این که بقعه ای در خارج شهر شام، به اسم حضرت زینب مشهور است و حقیر خود به زیارت آن بزرگوار مشرف شدم، و از حالاتی که در بیت الاحزان مادرش حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به من دست داده بود، در آن روضه منوره نیز دست داده و دعای به زودی مشرف شدن به عتبات را کردم، دوازده روزه از شام به کاظمین مشرف شدیم.

و این که مثل حضرت عبدالعظیم را در ری و حضرت معصومه را در قم نقل کرده اند آن ها نیز مصلحتی به نظر درآمده حدیث را بیان نموده اند.

وجه دیگر آن که شاید علما تألیفی به خصوصه در اولاد ائمه نموده باشند، چون مخالفین کتب شیعه را به هر قسمی که می توانستند برطرف کنند کوتاهی نکردند، شاید آن کتاب نیز از آن جمله باشد که برطرف کرده باشند.

چنانچه علما اتفاق دارند که هزار يك از احادیث ائمه در میان خلق نیست و اکثر از کتب تألیف علما نیز برطرف شده است؛ و دیگر این که امروز در میان فرق ناجیه اثنا عشریه، اعلم علمای عصر مثل عالم العامل الفاضل الكامل رئیس المحققین و زبدة المدققین، مروج شرع مبین، عمدة المتوزمین، جامع المنقول و المعقول حاوی الفروع و الاصول، وحید العصری، فرید الدهری فخر المجتهدین نایب العصری، میرزا ابوالقاسم قمی (1) سلم الله تعالی زاد الله درجاته فی الدنيا و الاخرة تصریح فرموده اند که: باید دانست که تعظیم شعائر الله، مطلوب الهی است و شکی نیست که رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین، از اعظم شعائر الله هستند و احترام اولاد ایشان از راه احترام به خود ایشان، هر چند مزیت آن ها از حیثیت

ص: 258

1- ابوالقاسم بن محمد حسین القمی 1150 - 1231/1727 - 1816م: فقیه، من علمای الامامیه، یلقب بالمیرزا القمی، أصله من بلدة رشت بایران، و مولده فی قرية من توابع قم و وفاته بقم. له مؤلفات كثيرة بالعربية و الفارسية. فمن العربية «القوانين» فی الاصول و «الغنائم» فی الفقه و «معین الخواص» مختصر فی الفقه و کتاب القضاء (خطی) و رسائل كثيرة جداً (الاعلام، ج 5، ص 183).

علم و فضل و صلاح بر سایر مؤمنین معلوم نباشد، از جمله تعظیم شعائر الله است، چه جای آن که بزرگی و فضل و سداد ذاتی ایشان هم معلوم باشد؛ پس احترام در زیارت و تعظیم قبور ایشان مطلوب الهی است؛ و هرگاه انتساب ایشان به اهل بیت علیهم السلام قطعی نباشد و ثابت نباشد که صاحب قبر از جمله ایشان است به دلیل قطعی، لیکن شهرت داشته باشد در میان مردم و کذب آن ظاهر نباشد، یا در کتابی دیده شود که قبر ایشان در فلان موضع است و خلاف آن ثابت نشود، به قصد تعظیم فرزند امام که راه تعظیم خود امام باشد، این هم داخل تعظیم شعائر الله است چون عمل تابع نیت است و نیت او احترام بزرگان دین است.

پس از قرار فتوای مجتهد عصر و شهرت در میان خلق در خصوص اولاد ائمه - که در هر مکانی که نسبت می دهند - اصل زیارت و تعمیر قبور و احترام امامزادگان از باب تعظیم شعائر الله است و به مضمون انما الاعمال بالنیات (1) هرکس موافق نیت به ثواب خود می رسد.

اما چون مطلب ما در خصوص بقعه متبرکه حضرت زبیده خاتون دختر امام حسین علیه السلام است که در کربلا به حضرت قاسم دادند و در شهر ری از قدیم الایام به اسم ایشان مشهور بوده، که هر پیرمرد و پیرزنی که مستحضرانند نقل می کنند که ما از پیران و بزرگتران خود شنیده ایم که این بقعه بی بی زبیده عروس قاسم است و از آبادی شهر ری تا به حال نام نامی آن بزرگوار بوده است. اما کتاب هایی که ذکر اولاد امام حسین علیه السلام را به اختلاف نقل می کنند:

اول کتاب جلاء العیون (2) جنت آرامگاه، ملا محمدباقر مجلسی طاب ثراه می گوید که

در عدد اولاد آن حضرت اختلاف بسیار است و خودش سه دختر نقل می کند؛ یکی سکینه و یکی فاطمه کبری و یکی فاطمه صغری.

ص: 259

1- . مستدرک وسائل الشیعه، ج 1، ص 90.

2- . جلاء العیون، ص 495.

دوم کتاب حدیقه الشیعه (1) جنت آرامگاه ملا احمد اردبیلی قدس سره، چهار دختر می گوید؛

زینب کبری و سکینه و فاطمه و زینب صغری.

سوم کتاب کشف الغمّه (2) نیز دختر حضرت را چهار می گوید؛ سه دختر را اسم می برد و یکی را اسمش را نمی برد.

چهارم کتاب اقبال (3) ابن طاووس رحمه الله به پنج دختر قائل شده.

پنجم کتاب مزار کامل (4) بهایی که در تاریخ ششصد و هفتاد و سه هجری تألیف کرده نزدیک پنجاه هزار بیت می شود، و می گوید يك دختر داشت که منکوحه قاسم بن حسن بود؛ و به روایتی دو دختر او یا برادرش بود، امین، آمده از رق ایرج علیه اللعنة ایشان را کشته بود. اما سایر کتاب ها که به تفصیل، عروسی قاسم را نقل می کنند.

ششم کتاب محرق (5) جنت آرامگاه ملا مهدی نراقی است که می گوید که مخفی نماناد که از جمله قضایای کربلا که باعث اندوه دل ها و سوزش جان هاست؛ قضیه شهادت حضرت قاسم ابن حسن است. و علمای ما رضوان الله علیهم کیفیت او را به طریقه مختلفه نقل کرده اند. بعضی حکایات دامادی و عروسی او را ذکر کرده اند و بعضی نقل ننموده اند و در صحت آن تأمل دارند.

و چون این فقیر این حکایت را در بعضی کتب ملاحظه نموده ام (6) و اعتبار آن کتب،

ص: 260

1- حدیقه الشیعه، ج 2، ص 662.

2- کشف الغمه، ج 2، ص 38 - 39.

3- اقبال، ج 3، ص 303.

4- کتابی به عنوان مزار کامل بهایی وجود ندارد و ظاهراً مراد همان کتاب «کامل بهائی» تألیف عمادالدین طبری به سال 675 هجری می باشد. در ج 2، ص 303 در بحث شهدای کربلا می نویسد: ابوبکر و عبدالله و قاسم پسران حسن علیه السلام که از این هر سه عبدالله و قاسم به حدّ بلوغ نرسیده بودند.

5- محرق القلوب، منسوب به فاضل نراقی رحمه الله است.

6- روضة الشهداء کاشفی، ص 320 به بعد «ذکر شهادت قاسم بن امام حسن».

1- در ارتباط با جریان عروسی قاسم که مؤلف به تفصیل در مورد آن بحث و از کتب گوناگونی استشهاد می آورند نکاتی چند به استحضار خوانندگان محترم می رسانیم: الف) به طور قطع و مسلم داستان عروسی قاسم علیه السلام با زبیده خاتون از اکاذیبی است که پس از دوران قاجار وارد کتب و السنه عوام شده است، و قبل از کتاب روضة الشهداء هیچ يك از کتب معتبره و غیر معتبره نقلی از آن به میان نیاورده اند. محدث نوری (اعلی الله مقامه) در کتاب شریف لؤلؤ و مرجان، ص 288 می نویسد: «قصه عروسی که قبل از روضة الشهداء] در هیچ کتابی دیده نشده، از عصر شیخ مفید تا آن عصر، که بحمدلله مؤلفات اخبار ایشان در هر طبقه فعلاً موجود و ابداً اسمی از آن کتب برده نشده، چگونه می شود قضیه ای به این عظمت و قصه چنین آشکار محقق و مضبوط باشد و به نظر تمام این جماعت نرسیده باشد حتی مثل ابن شهر آشوب که تصریح کرده اند که هزار جلد کتاب مناقب نزد او بود». ب) مسلم است که حضرت سیدالشهداء دختری به نام زبیده خاتون یا با این لقب نداشته، حتی دختری که همسر آن معلوم نباشد نیز در کتب تاریخ ذکر نشده تا او را تطبیق با عروس قاسم کرد: «به مقتضای تمام کتب معتمده سالفه مؤلفه در فن حدیث و انساب و سیر نتوان برای حضرت سیدالشهداء علیه السلام دختر قابل تزویج بی شوهری پیدا کرد که این قصه قطع نظر از صحت و سقم آن به حسب نقل، وقوعش ممکن باشد» (لؤلؤ و مرجان، ص 288، از این رو، داستان آمدن زبیده خاتون به ری و ماجراهای بعدی نیز کذب محض است. ج) به اجماع همه علمای انساب قاسم بن حسن علیه السلام فرزندی ندارد، لذا تولد قاسم ثانی برای او از مجعولات است. د) به نقل صریح کتب معتبره همچون بحار، ج 45، ص 34: قاسم بن حسن کودکی بیش نبوده و به حد بلوغ نرسیده بود. (و هو غلام صغیر لم يبلغ الحلم...). ه) یکی از ارکان مهم داستان عروسی قاسم، «شهربانو»، مادر امام سجاد علیه السلام می باشد. در مورد وی نیز چند نکته وجود دارد: 1. بنا بر تحقیقی که جناب دکتر شهیدی در کتاب زندگانی علی بن الحسین علیه السلام و شهید استاد مرتضی مطهری در خدمات متقابل اسلام و ایران، ص 21 نقل فرموده اند: اصل ازدواج امام حسین با دختر ایرانی به نام شهربانو دختر یزدجرد دروغ بود و صحت و اعتبار تاریخی ندارد. البته در اکثر کتب معتبر روایتی و تاریخی اصل داستان ازدواج امام حسین با شهربانو نقل شده ولی دکتر شهیدی به تفصیل به نقد این روایات پرداخته است. 2. اگر قائل به وجود شهربانو نیز شویم به طور قطع وی در کربلا حضور نداشته بلکه 24 سال قبل از حادثه کربلا در کوفه در حال نفاس یعنی بعد از ولادت امام چهارم از دنیا رفته و در همانجا مدفون گردیده است. 3. به اتفاق همه مورخان شهربانو يك فرزندپسر به نام علی بن الحسین علیه السلام داشته و نامی از فرزند دیگری به میان نیامده است. و) در جاهای مختلفی از این افسانه که مؤلف نقل می کند دروغها و اکاذیبی وجود دارد که با نقل صریح و صحیح تاریخ متضاد است و همه اینها دال بر کذب اصل ماجراست.

نهجی است که اظهر و واضح است در اینجا ایراد نمایم.

و کیفیت آن به این نهج است که قاسم طفلی بود صغیر و هنوز به حد تکلیف نرسیده بود و چهره مبارکش چون آفتاب تابان درخشان و شجاعت را میراث از حیدر کرار داشت و در معارك و حروب، رایت فتح و نصرت افراستی، اما آن نور دیده چون دید که موالیان و یاران و اقارب و برادران را شربت شهادت چشانیدند و خود را از این محنت آباد جهان، به دارالسرور عالم جاوید رسانیدند و شمشادقدان بوستان ولایت از اره جور کوفیان لعین، از پادر آمدند و نوجوانان اهل بیت رسالت به تیغ بی دریغ شامیان لعین به خاک هلاک افتادند، دل او به درد آمد و آه سرد از دل پردرد برکشید و سیلاب اشک از جویبار دیدگان بارید پس با چشمی گریان و دلی به آتش حسرت بریان، به خدمت عم بزرگوار خود آمد، بعد از ادای سلام و تحیت، به موقف عرض رسانیدند که، ای عم بزرگوار و ای شه سوار والاتبار مرا دیگر تاب مفارقت دوستان نمانده و دیگر طاقت الم مصیبت ایشان را ندارم مرا دستوری ده تا که به میدان کارزار روم و داد دل خود را از این قوم بی دین باز خواهم.

چون امام شهیدان، قاسم را به آن حالت مشاهده نمود او را دربرکشید و شروع به گریه کرد قاسم نیز می گریست و آن دو مظلوم دست در گردن یکدیگر داشتند و چون ابر بهاران زارزار می گریستند و این قدر گریه کردند که هر دو بیهوش شدند، پس چون به هوش آمدند امام حسین علیه السلام گفت: ای جان عم و ای انیس دل پرغم من تو را چگونه رخصت حرب دهم و داغ فراق به سینه پرغم نهم و حال آن که تو مرا از برادر یادگاری.

پس قاسم به دست و پای آن سرور افتاد گاهی دست او را می بوسید و گاهی پای منور او را و عجز و الحاح می کرد که او را مرخص حرب نماید، ناگاه مادر قاسم از خیمه بیرون آمد و دامن قاسم بر دست پیچید و گفت: ای جان مادر و ای سرور سینه مادر:

در این زمان، تو در این دشت پر بلا رفتن *** خدا داند به کجا می روی بگو با من

من ستم زده را تاب اشتیاق تو نیست *** در این دیار الم، طاقت فراق تو نیست

القصه چون قاسم اجازت جنگ نیافت و به خیمه درآمد و به اندوه و الم سر بر زانوی غم نهاد دید که برادران امام تهیه اسباب جنگ می نمودند و عازم میدان قتال بودند، الم او زیاده شد آغاز ناله و گریه نمود ناگاه به خاطرش آمد که پدر بزرگوارش تعویذی به بازوی قاسم بسته بود و به او وصیت نموده که؛ ای قاسم در وقتی که الم و مصیبت بی نهایت و درد و محنت، بی حد و غایت بر تو غلبه کند، این تعویذ را باز کن و بخوان و به آنچه نوشته عمل کن.

قاسم گفت: تا من خود را شناخته ام به این چنین مصیبت و الم گرفتار نشده ام و بعد از این هم اگر حیات من باقی باشد به چنین محنت و غمی مبتلا نخواهم شد، پس گویا این زمان وقت باز کردن تعویذ است. پس آن تعویذ را از بازو گشود و چون آن را ملاحظه نمود دید حضرت امام حسن علیه السلام به خط مبارک خود نوشته است که؛ ای قاسم ای نور دیده و ای فرزند پسندیده وصیت می کنم تو را که چون برادرم حسین را در دشت کربلا بی کس و تنها بینی و او را اسیر کوفیان بی وفا و شامیان بی شرم و حیا، بیابی زینهار که سر خود را در قدم او اندازی و جان خود را در راه او در بازی و هرچند عمّت تو را ممانعت نماید باید تو در الحاح افزایی و مبالغه نمایی تا اجازت یابی و خون خود را در راه او بریزی. ای قاسم ای عزیز پدر:

مباد صبر کنی زانکه صبر جایز نیست *** کسی که کشته نشد روز حشر فایز نیست

پس قاسم چون بر مضمون نامه پدر مطلع شد با فرح و انبساط از جای جست و به خدمت عم بزرگوار آمده و آن نامه پدر را که رقم شهادت آن معصوم بود به دست عم خود داد. سرور شهیدان و امام غریبان چون این وصیت نامه را خوانده آه سوزناک از نهاد برکشید و زارزار بنالید و اشک حسرت از دیدگان بارید و به آواز حزین گفت: ای جان عم این وصیتی است که برادرم با تو کرده درباره من می خواهی به عمل آوری، مرا نیز درباره تو وصیتی است می خواهم آن را به جا آورم. و وصیت او به من آن است

که فاطمه دختر من که پدرت خود، او را نامزد تو کرده به عقد تو درآورم و به تو دهم بیا تا ساعتی به خیمه رویم و در طی این مقدمه کوشیم.

پس دست قاسم را گرفت و او را به اندرون خیمه برد و برادران خود عباس و عون را طلبید و عقد فاطمه را از برای قاسم به مهر شهادت بستند و زینب خاتون را فرمود که جامه های حضرت امام حسن را حاضر کرد و مقرر کرد که این جامه های فاخر را به قاسم پوشانیدند و حضرت به دست مبارك خود دراعه امام حسن را در او پوشانید و عمامه آن حضرت را بر سر قاسم بست، پس دست دختر را گرفت و به دست قاسم داد، به گریه اهل حرم گفتنش مبارك باد پس گفت: این است امانتی از تو که پدرت به من سپرده بود.

چون مادر قاسم از این قضیه اطلاع یافت سیلاب اشك از دیده بارید و زارزار نالید و از جا درآمد و انشای آه و افغان کرد و به خدمت امام حسین شتافت و به زبان حال به آن مظلوم خطاب کرد:

چه عقد بود کجا اینچنین روا باشد؟! *** که دیده است عروسی که بی حنا باشد؟!!

چه شد که قاسم من بی کس و مددکار است *** مگر حنا به کف طفل بی پدر عار است؟!!

پس سرور شهیدان در جواب مادر قاسم فرمودند که:

ای مخدره بر قاسمت شتاب مکن *** بی حنای عروسی اش اضطراب مکن

که قاسمت رخس از خون خضاب خواهد شد *** عروس را دل از این غم کباب خواهد شد

اما قاسم مظلوم دست عروس را گرفته از خیمه بیرون آمد گاهی در روی عروس می نگریست و گاهی سر در پیش افکنده و می گریست ناگاه از لشکر مخالفان او از برآمد که هل من مبارز من جند الحسین آیا دیگر مبارزی از لشکر امام حسین باقی مانده؟ قاسم چون این صدا را شنید دست عروس را گرفته و مصمم حرب و عازم

معرکه جدال گردید، عروس دامنش بگرفت و گفت: ای قاسم چه خیال در سر داری و مرا در این دشت بلا به که می گذاری و به کجا می روی قاسم چون این سخنان از عروس شنید، آه از نهاد او برآمد و زارزار گریست و گفت که:

ای عروس من و دختر امام حسین *** هزار جان من و توفدای جان حسین

تو شوی رضا که کنم جان خود به قربانش *** نمانده کس که دگر جان کند به قربانش

ای دختر عم مرا رها کن و بگذار که جان خود را نثار او کنم و خون خود را در میان معرکه کارزار بریزم و بدانکه عروسی و دامادی ما و تو به قیامت افتاد.

آه چون عروس این سخن را از قاسم شنید آهی از دل پردرد برآورد و به جای اشک خون از دیده ریخت و زمین بر خود طپید و آسمان بر خود لرزید و جگر عالمیان سوخت و خواطر جن و انس به غم اندوخت

غباری بردمید از راه بیداد *** شیخون کرد بر نسرین شمشاد

برآمد ابر از دریای اندوه *** فرو بارید سیلی کوه تا کوه

پس عروس گفت: ای قاسم هرگاه عروسی ما به قیامت افتاده بگویی که فردای قیامت تو را کجا یابم و به چه نشان بشناسم؟

قاسم گفت: ای دختر عم مرا در روز محشر در نزد جد و پدرم طلب نما و مرا به این آستین دریده بشناس، پس دست زد و سر آستین خود را بدرید. و فغان و ناله از سرادقات عترات طاهرات برآمد و فریاد الوداع الوداع و الفراق الفراق از خیمه گاه بلند شد و قاسم روانه میدان شد و عرصه معرکه را به نور جمال خویش منور ساخت.

پس قاسم بر آن قوم بی حیا حمله کرد و به آن خردسالی در يك حمله سی و پنج نفر را به جهنم فرستاد و در برابر لشکر ابن سعد ایستاد و بعضی خطاب ها به آن شقی نموده تا آن که يك پسر ازرق شامی لعین، به میدان آمد که سر قاسم را به جهت پدرش ببرد، بعد از گیردار، قاسم ضربتی بر آن لعین زد و از اسب درافتاد قاسم از مرکب خم شده موی سر او را به دست پیچیده و مرکب برانگیخت و او را از زمین ربود و گرد

میدان بگردانید، بعد از آن او را بر زمین افکند و مرکب بر روی او دوانید که همه اعضایش خرد شده جان به مالکان جهنم تسلیم کرد. و بعد از آن هر يك از سه برادر دیگر او آمدند و هر يك به دست قاسم به جهنم رسیدند.

اما چون ازرق دید که چهار پسر او به سقر واصل شدند، جهان در چشم او تیره و تار شد و غضب بر او مستولی گردید - و او را با هزار سوار برابر گرفته بودند - در معرکه جنگ آمد و بعد از رد و بدل قاسم گفت: غم فرزندان مخور که این دم، تو را نیز به پسران ملحق خواهم ساخت.

و هر دو سپاه از دور به نظاره ایشان بودند که ناگاه ازرق نیزه حواله اسب قاسم کرد و اسب قاسم از پادرآمد پیاده شد؛ حضرت امام حسین به یکی فرمود که این اسب را به او برسان چون اسم به قاسم رسید جست و بر مرکب سوار شد و خدا را یاد کرد و به قوه حیدری ضربتی بر کمر آن ملعون زد که چون سرگین سگ به دو نیم شد غریو و فغان از لشکر شامیان برآمد قاسم جسته بر اسب او سوار شد و لجام اسب امام را گرفته به نزد امام رفت و از مرکب پیاده شد و رکاب عم را بوسید و عرض کرد: ای عماء العطش العطش، ای عم بزرگوار تشنگی کار مرا ساخته. حضرت بسیار گریست و فرمود: ای قاسم نزدیک رسیده که از دست جدت شراب کوثر نوشی و از این غم ها و الم ها خلاصی یابی، ای قاسم زمانی به نزد مادر خود رو که از الم مهاجرت تو اشک حسرت از دیده می بارد.

قاسم با چشمی گریان و دلی بریان، رو به خیمه ها آورد، چون به نزدیک رسید آه او از مادر و عروس را شنید که با گریه می گفتند: آه نمی دانیم کجایی؟! آیا نخل قامتت برپا باشد؟! آیا شهید شده ای و در خون خود غلطیده باشی؟! قاسم یکباره صدا به گریه بلند کرد مادر و عروس و سایر اهل بیت از خیمه بیرون دویدند و دست در گردن قاسم کردند و ناله و فغان ایشان زیاده شد، باز قاسم وداع نموده با دل بریان، عنان مرکب را به جانب میدان گردانید و بر میمنه و میسره لشکر اعدا زد.

پس لعین بدگوهری اسب تاخت و ضربتی بر فرق مبارك شاهزاده مظلوم زد و از اسب افتاد فریاد، بر آورد یا عماه ادرکنی؛ ای عم بزرگوار مرا دریاب. چون امام حسین علیه السلام آواز قاسم را شنید مانند عقاب آمد و صف ها را شکافت و تیغی حواله عمر قاتل قاسم کرد، آن لعین دست پیش آورده دست نحسش قطع شد و آخر به جهنم واصل شد.

پس حضرت بر سر فرزند برادر خود آمد دید که پا به زمین می سایید و آهنگ پرواز علیین دارد و هنوز رمقی در قاسم باقی مانده بود، چشم باز کرد و در عم خود نگریست و تبسمی نمود و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

اما جناب امام حسین علیه السلام چون قاسم را به آن حالت دید سیلاب اشک از دیده ها جاری کرد و گفت: ای نور دیده به خدا قسم که عم تو گران است که تو او را به یاری خود بخوانی و نتواند تو را یاری کند. پس حضرت امام حسین علیه السلام قاسم را برداشت و سینه او را بر سینه خود گذاشت و پاهای قاسم بر زمین می کشید و او را برد و در میان کشتگان افکند، پس ناله و افغان از سر پرده عصمت بلند شد و حضرت فرمود: ای اهل بیت من صبر کنید که بعد از این روز دیگر مذلت و خواری نخواهید دید.

جامع این کتاب گوید: غرض از اظهار مطلب این بود که؛ جنت آرامگاهان ملا محمدباقر مجلسی و ملا مهدی نراقی هر دو در کتاب خود مجموع امر قاسم را نقل فرموده اند و باز نوشته اند که او صغیر بود، این با احادیثی که نقل فرموده اند نمی سازد اولاً علماً نوشته اند که حضرت امام حسن علیه السلام را سیزده اولاد ذکور بود و بزرگتر از همه قاسم بوده و سه دختر داشت یکی فاطمه نام، مادر امام محمد باقر است که در کربلا چهار ساله بود. و این اولادها يك دفعه به دنیا نیامده اند بلکه به دفعات آمده اند و قاسم با بزرگتر اولاد ذکور بودن، باز صغیر باشد، به ضابطه درست نمی آید، مگر آن که در وقت شهادت امام حسن صغیر باشد بله درست و صحیح است و وفات امام حسن در سنه چهل و سه هجری بود و امام حسین علیه السلام در شصت و يك، دوازده سال بعد از پدر بود.

و ملا محمدباقر رحمه الله نقل فرموده که امام حسن دست قاسم را گرفت و به دست امام حسین داد و فاضل نراقی می گوید: تعویذی امام حسن بر بازوی قاسم بست و وصیت کرد که ای فرزند در وقت هم و غم باید این را ملاحظه کنی آن چه نوشته است عمل کنی در این صورت اقلأ چهار ساله بود که این ها را بفهمد و ضبط کند این شانزده سال.

وجه دیگر، جهاد بر زنان و طفلان صغیر نیست، چنانچه حضرت مادر وهب را منع کرد بایست، قاسم را نیز منع کرد، [بعد] مرخص فرمود قاسم را به جهاد و قاسم به اذن امام به جهاد رفت و به درجه شهادت رسید.

و دیگر هر دو فاضل نقل فرموده اند که چون قاسم شهید شد امام حسین علیه السلام سینه قاسم را به سینه خود گذارد و او را برداشته که بیاورد در میان کشته ها گذارد پاهای قاسم به زمین می کشید پس معلوم شد که قاسم بلندقدتر از امام حسین علیه السلام بود یا هم قد؛ و باز صغیر بود؟!

وجه دیگر آن که حضرت امام حسن هرگاه می دانست که قاسم غیر مکلف از دنیا خواهد رفت این قدر تأکید در وصیت عروسی او چه ثمره داشت و حضرت امام حسین علیه السلام به آن شدت الم و هم و غم در کربلا عروسی او را نموده چه فایده داشت پس همین تأکید دو امام معلوم می شود که بایست قاسم عروس خود را تصرف کند و اولادی از او بوجود آید چنانچه در سایر کتاب ها مذکور است که قاسم ثانی از ایشان بوجود آمده.

وجه دیگر این که اولاد امام تفاوت با اولاد سایر ناس دارند در نمو کردن، چنانچه، يك ماهه ایشان مثل يك ساله اولاد خلق به نظر می آید و چنانچه حدیث وارد شده که در حمله اول قاسم سی و پنج نفر از مخالفین را به جهنم فرستاد و ازرق شامی را که با هزار سوار برابری می کرد کشت و چهار پسران او را نیز به جهنم واصل کرد با وجود این همه علامات باز به بلوغ نرسیده بسیار عجب است! با وجود این که حال هم در

میان خلق بسیار است که در دوازده سالگی محتلم می شوند و زن را تصرف می کنند و اولاد از ایشان می شود اولاد معصوم از اولاد این خلق هم پست تر است؟!

یقین است که قاسم زیاده بر پانزده سال داشته باشد و بالغ و کبیر و رشید بود و فاطمه ملقب به زبیده خاتون را که دختر عم او بود در کربلا به او دادند و يك شب نیز با هم بودند و زفاف اتفاق افتاد و نطفه بسته شد.

و بعد از شهادت امام حسین حضرت شهربانو و زبیده خاتون به اسب امام سوار شده و يك شب از کربلا به شهر ری آمده، شهربانو در غار غایب شد و زبیده خاتون در نزد خالوان خود بوده و قاسم ثانی در شهر ری تولد یافته و حجاج لعین او را شهید کرده. و حضرت قاسم در شهادت پدرش صغیر بوده، شاید راوی حدیث را سهو کرده باشد! قاسم در کربلا کبیر بوده و جوان نمایانی و رشیدی بوده و هنوز هم حجله عروسی قاسم در خیمه گاه برپاست و همین هم دلالت می کند که عروسی پیش از روز عاشورا اتفاق افتاده که اصحاب فهمیدند و حجله عروسی را در آن مکان برپا کردند و الا آن وقتی که قاسم شهید شد تمامی صحابه و اقبای حضرت شهید شده بودند، به غیر حضرت عباس و چهار برادر و علی اکبر و امام حسین و امام زین العابدین که بیمار بود دیگر کسی نمانده بود، عروسی در این حال چه ثمر داشت که دو امام در تأکید این مبالغه نمایند به این حد.

پس معلوم است که بایست نسلی از قاسم بوجود آید و ظاهراً کثرت اشتغال عالم فاضل ربّانی ملا محمدباقر مجلسی قدس الله روحه را نگذاشته که تواند به این ها پردازد و امورات لازمه بسیار بود که توجه به آن اوجب از این به نظر آمده که به مطلق اولاد ائمه نپرداخته اند و به همان شهرت در میان خلق اکتفا فرموده اند مگر مثل حضرت عبدالعظیم یا معصومه قم آن را هم به جهت ذکر شده است.

و الا ندیدیم احدی را از علمای متقدمین و متأخرین مثل شیخ مفید و سید مرتضی علم الهدی و محمد ابن یعقوب کلینی و محمد ابن بابویه قمی و علامه حلی و ملا

محمدتقی و ملا محمدباقر مجلسی و سایر علمائی که رحمهم الله، شأنی و مرتبه ای داشتند و حقیقتاً احیای دین و شریعت حضرت خاتم النبیین صلوات الله علیهم نموده اند به اولاد ائمه پردازند، یقین است که امورات لازمه بسیار بود که به این مستحبات پرداختند.

اما در سایر کتب که به اسم نقل می کند اول در نسخه اصل بحر انساب⁽¹⁾ است که از تألیفات امامین الهامین حضرت امام به حق ناطق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و حضرت امام همام امام حسن عسکری صلوات الله علیه می باشد. و نسخه اصل آن را از قراری که مسموع شده، یکی و نصف کتاب شاه نامه می باشد و در نزد جناب فضیلت مآب ملا محمدامین نوری گویا الحال هست، در بلوک نور. لیکن آن چه به نظر داعی رسیده گویا این نسخه ها مختصری است که از روی نسخه اصل برداشته اند. بعضی از صلحا به جهت امام زاده های مدفونین و مشهورین در کوه پای های دارالمرز و در آن جا مذکور است که در بحر انتساب مرحوم میرمحمدقاسم سبزواری نیز چنین است. و دیباچه این نسخه های مختصر این است که مذکور می شود و بعضی از آن به جهت ثبوت مطلب عروسی قاسم، نوشته می شود.

هفتم کتاب بحر انساب - چهارده جلد - بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لخالق البرایا و الشکر لواهب العطايا و الصلاة و السلام علی النبی و الوصی و البتول و السبطین و السجاد و الباقر و الصادق و الکاظم و الرضا و التقی و النقی و الحسن العسکری و المهدی الهادی صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین.

ص: 270

1- . يك نسخه خطی از بحر انساب، در کتابخانه مرکز احیاء التراث الاسلامی به شماره 169 موجود است. این کتاب از مجعولاتی است که انتساب به امام صادق و امام عسکری شده و به طور قطع کذب محض است زیرا اولاً هیچ يك از مورخان و سیره نویسان در زندگی این دو امام همام به این کتاب اشاره ای نکرده اند، ثانیاً فاصله زمانی این دو امام با هم چگونه سبب تألیف يك کتاب شده، ثالثاً وقایع دروغین همچون داستان قاسم بن حسن و عروسی وی، آمدن زبیده خاتون به ری و ... که مؤلف کتاب حاضر به آن اشاره کرده - چنانچه قبلاً گفتیم - کذب محض است و خود این باعث مجعول بودن کتاب بحر انساب می شود.

اما بعد بدان که این کتاب و مخاطب این خطاب حضرت امام به حق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام بوده که به دست مبارك خود نوشته بود و بعضی به خط مبارك امام حسن عسکری علیه السلام بود و این کتاب شریف مدّتی در مسجد اقصی بماند بعد از هجرت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ، سال به سیصد و پنجاه و سه رسیده بود، حضرت سید ابوطالب [طاهر] ابن ابی جعفر ابن عمران ابن موسی بن حضرت امام محمد تقی علیه السلام این کتاب را از مسجد اقصی به ولایت عجم آورده مدتی درگذشت، حضرت سید ابوطالب [طاهر] در شهر سبزوار به جوار رحمت حق پیوست.

این کتاب به لفظ عربی بود حضرت سید مرتضی رازی رحمه الله از عربی به فارسی در آورد تا نام امام و امامزادگان و سادات و شیعیان و يك جهتان و يك رنگان آل محمد صلی الله علیه و آله در روی زمین مخفی نماند.

و این مختصری است که از روی بحر انساب کبیر نوشته شده و اولاد هر يك از ائمه را نقل می کند که در کدام ولایت شهید کردند و در کجا مدفون می باشند و بعضی را قاتل ایشان را نیز می گوید؛

اما چون مطلب ما در خصوص عروسی قاسم بود و زبیده خاتون و آوردن سر مبارك قاسم را به ری و آمدن حضرت شهربانو با دختر خود زبیده خاتون به ری و شهربانو در غار غایب شدن و زبیده خاتون در وضع حمل وفات یافتن، و طفل او قاسم ثانی را شهید کردن، به سایر پرداختیم.

فصل در بیان سر مبارك قاسم بن الحسن ابن علی المرتضی علیه السلام ؛ چنین روایت می کند که لوط ابن یحیی خزاعی علیه الرحمه که در زمانی که یزید ابن معاویه علیه اللعنة قصد اولاد اهل بیت کرد و خاندان نبوت را خراب کرد و درخت شجره نبوت و ولایت را ببرید و علم سیاه را بر در خانه خود برافراشت، لعنت خدا و رسول الله و ملائکه بر یزید ابن معاویه و متابعین او باد، اما کسانی که متابعت او کردند چهار کس بودند؛ عبیدالله بن زیاد و عمر سعد و سنان بن انس و شیث بن ربیع که مقدمه لشکر ضلالت بودند و بیعت رسول

را بشکستند و کمر عداوت خاندان نبوت بر میان بستند تا روزی که به زمین کربلا رسیدند و تیغ بر روی فرزند رسول خدا کشیدند و طمع آخرت بریدند.

ای محبان چون شما را غمی رسد نگاه به اهل بیت مصطفی کنید و دیده خود اشکبار سازید و صابر باشید.

القصة چون حضرت امام حسین علیه السلام با خواص آن حضرت نزول کردند، آن خوارجان بی دینان، اهل بیت رسول خدا را یکان یکان شهید کردند، چون نوبت شهادت به حضرت امام زمان، امام حسین علیه السلام رسید غلغله در ملکوت افتاد و ولوله به عالم جبروت رسید.

ملکان ناله و فغان کردند *** همه انگشت در دهان کردند

بارالها چنین روا باشد *** این ستم بر حسین چرا باشد

و اهل زمین بر شهدای کربلا بگریستند اما از اهل بیت کسی باقی نمانده بود، مگر آن حضرت تنها و بی کس.

چون آهنگ حرب کرد غلغله و فغان از پردگیان حرم آن جناب ظاهر گردید، زینب خاتون از حرم بیرون دویده با روی خراشان و موی پریشان خود را به دست و پای حضرت انداخت و گفت: ای برادر مهربان و ای غمگسار مظلومان و ای نور دیده مصطفی و ای جگرگوشه مرتضی و ای سرور سینه فاطمه زهرا ما غریبان و بی کسانیم آواره از خوان مانیم ما را به که می گذاری و سفارش ما را به که می کنی و ما را به کدام دیار می فرستی؟! آن گاه حضرت امام حسین علیه السلام سر زینب خاتون را در کنار گرفت و سر و روی او را بوسه داد و گفت ای خواهر مهربان من بدان و آگاه باش که تقدیر پروردگار ملک جلیل جبار چنین قرار گرفته که ما به سینه خود را به آتش دنیا بسوزانیم و لب خود را از تشنگی دنیا پاره پاره سازیم و این بلا را بر تن خویش و اهل بیت خود راه دهیم آن گاه اهل بیت را وداع کرد و سوار شد اهل خیمه فریاد و اوایلا بر آوردند، از فریاد اهل بیت ملانکه هفت آسمان به گریه درآمدند.

اما راوی گوید که: چون ناله ایشان به سمع مبارك حضرت سيدالشهداء رسید باز عنان مرکب را بگردانید و به در خیمه آمد و گفت: ای غریبان من و ای مظلومان من شما را چه افتاده است يك ساعت بگذارید تا رضای خدای عزّ و جلّ را حاصل کنم و به سوی خداوند خود واصل شوم و جان شیرین را به درجه شهادت رسانم.

شهربانو از خیمه بیرون آمد و دست و قدم حضرت را بوسه داد و گفت: یا امام عالم و عالمیان! فرزند تو از تشنگی فریاد می کند چون حضرت بشنید آب در دیده ها بگردانید و فرزند خود را در کنار گرفت و روانه میدان شد و گفت ای ظالمان اگر چه مرا گناهکار می دانید، لکن فرزند معصوم من چه گناه دارد که آب به او نمی دهید؟! ناگاه برادرزاده سعد ابن ازرق، اشعث نام تیری بینداخت که از ققای وی بیرون آمد و جان تسلیم کرد. انا لله و انا الیه راجعون حضرت بگریست و گفت لعنت الله علی القوم الظالمین و گفت بد تیری بود که بر فرزند من زدند؛ و القاب آن طایفه به بدتیر بماند؛ امام حسین علیه السلام عنان مرکب بگردانید و گفت: ای شهربانو بستان طفل خود را که از دست جدش سیراب شد. چون پردگیان حرم عصمت آن طفل را کشته دیدند فریاد و نوحه برآوردند.

راوی گوید: در آن زمانی که مختار ابن عبدالله ابی عبدالله نخعی خروج کرد، کشتندگان حضرت امام حسین علیه السلام در کوفه بودند؛ دمار از روزگار مخالفان برآورد هیچده هزار خوارج که به کینه آل محمد صلی الله علیه و آله کمر بر قتل آن بزرگواران بسته بودند و زبان ناسزا به اهل بیت گشوده، یکان یکان را به قتل درآورد و ایشان را به مالک دوزخ رسانید.

اما اشعث که برادرزاده سعد ابن ازرق ملعون بود، روی به هزیمت نهاد و در کوه پایه رستمدر در بالای دربندک رودبار وطن ساخت تا آن زمان که یوسف ابن محسن ابن امام موسی کاظم علیه السلام از ظلم خوارجان مدتی در شام به تقیه به سر می بردند، چون دید که در آنجا نمی تواند بودن، از آنجا بیرون آمد و به کوه پایه

رستم‌دار فرود آمد، در بالای دربندك رودبار ده آسیاكلوك رودبار، همان خوارجان که عبدالله بن حسن علیه السلام را در زمین کربلا شهید کردند به گرد امام زاده یوسف درآمدند و هفت تیر بر بدن مبارك آن معصوم زاده زدند.

امام زاده بنالید و گفت الله اکبر بدتیری بود که بر من زدند اسم ایشان به بدتیری بماند تا زمانی که ملك شاه غازی که کمینه فرزند یزدجرد شهربانو بود، و او را چهار فرزند بود: ملك اشرف و ملك بهمن و ملك عماد و ملك کیخسرو، بر سلطنت قرار گرفت. بفرمود که آن طایفه را که اسم ایشان بدتیری بود بیاوردند بعضی را کشتند و بعضی را بسوختند و بعضی را که گذاشتند، ده هزار دینار هر ساله جزیه می دادند و خدمت می کردند و ایشان خدمت طغرل واهی - علیه اللعنه - را کرده بودند.

ایضا روایت است که چون حضرت امام حسین و فرزندان و برادران و برادرزادگان جمله را کشتند، حضرت امام زین العابدین بیمار بود خوارجان به درون خیمه نبوت آمدند و اهل بیت را اسیر کردند، نوفل ابن نعمان می خواست که حضرت امام زین العابدین را شهید کند مردی محاسن سفید، نام وی، حبیب ابن محمد کبیشی که در میان لشکر کفار بود فریاد برآورد که ای بدبخت حرام زاده برادران و ابن عمان او را بکشید شرم از خدا و رسول ندارید و این کودک را می آزارید، چنان بلند فریاد کرد که عمر سعد - علیه اللعنه - بشنید بانك بر سپاه زد و گفت: دست از اهل بیت بازدارید و هر چه غارت کرده اید بازدهید و امام زین العابدین را میازارید.

آن گاه سرهای مبارك اهل بیت را از تن جدا کردند، هیجده سر بود که به نیزه کردند و به جانب کوفه بردند، آن گاه عیدالله زیاد - علیه اللعنه - بفرمود تا منادی کردند و به زبان تعرض به مردمان کوفه گفتند که استقبال امام و امامزادگان خود کنید، شیعیان در خانه سلیمان ابن سرد الخزاعی جمع شده بودند و به مصیبت اهل بیت می گریستند.

وقتی که سرهای مبارك ایشان را به کوفه درآوردند شیعیان قصد کردند که خانه عیدالله ابن زیاد را خراب کنند چون این خبر به گوش عیدالله ملعون رسید بفرمود

تا سرهای مبارك ایشان را از شهر بیرون بردند، سپه سالار عمرسعد - علیه اللعنه - بود سرها را برداشته و منزل راه برفتن.

زهیر ابن نمیر کندی که سپه سالار عمرسعد بود، روی به عمرسعد کرد و گفت: ایها الامیر امروز شش ماه است که من در این مملکت مانده ام و خبر از خانه خود ندارم اگر صلاح می دانید مرا بازگردانید آن گاه عمرسعد نحس نحس بفرمود که برای آن حرام زاده خلعت شاهی و اسبی گران مایه آوردند آن ملعون سر فرود آورد و گفت: یا امیر از این سرهای ابوترایبان یکی به من ده، که ببرم و مردم من شادی کنند.

آن گاه عمرسعد فرمود: که سر مبارك قاسم نوداماد را به آن حرامزاده دادند آن شقی روی به راه نهاد و می راند و به هر شهر و ده که می رسید، اعزاز و اکرام نموده زر و مال نثار او کردند اما به شهر همدان و درکزین و قزوین که رسیدند مردم آن جا پیش از همه جانثار کردند، چون به شهریار رسیدند خیر به کند و ری فرستادند تمامت بزرگان و امیران ری و خوار و ورامین و دماوند و کوه پای ها استقبال آن حرام زاده نمودند و نثار بسیار کردند، همگی گفتند که ارواح ابوترایبان شاد باد و صد هزار لعنت بر ابوسفیان و اولادش باد و در آن زمان طغرل ملعون حاکم ری بود بفرمود تا سر امام زاده قاسم را به میدان بردند و چوگان زدند و شرم از خدا و مصطفی نکردند لعنت خدا بر آن منافقان باد.

بدانکه مادر ملك شاه میران زنی بود از نسل جابر انصاری، نام وی جاریه خاتون بود و مدتی در ده، وطن ساخته بود آن حرام زادگان سر مبارك امام زاده را به خانه آن پیرزن به رسم امانت سپردند آن زن گفت: من ندانم که این سر از کیست به او نگفتند. روایت است که هر روز آن سر مبارك را به جانب شهر ری بردندی و چوگان بازی کردند، تا آن که شب جمعه رسید آن پیرزن در خانه رفت دید که خانه از نور پروردگار روشن شده، حیران بماند گفت: بار خدایا مگر این سر یکی از اهل بیت رسول است که سر دیگری چنین نورانی نمی باشد، چون چنین دید سر مبارك

شاهزاده قاسم را از جای برداشت و به مشك و گلاب بشست و نگاه بر سر مبارك والا قدر کرده می گفت:

مویی چگونه مویی *** هر حلقه پنج و تایی

رویی چگونه رویی *** رویی چو آفتابی

آن گاه پیرزن بگریست و گفت: نذر کردم که امشب چهار شمع روشن کنم و به نزدیک این سر بزرگوار بگذارم و دیده را از خواب غفلت بازدارم، شاید که بر من ظاهر شود که سر مبارك کیست چون شب درآمد پیرزن چهار شمع روشن کرد و به نزدیک سر مبارك نهاد و به طاعت مشغول شد و گاه نام حق تعالی بر زبان آوردی و گاه به مصیبت سر مبارك بگریستی.

تا آن که نیمه شب شد ناگاه شش زن را دید که درآمدند: اول فاطمه زهرا دختر محمد صلی الله علیه و آله، دوم فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علی علیه السلام، سوم آمنه خاتون مادر حضرت رسالت پناه، چهارم خدیجه کبری مادر فاطمه زهرا، پنجم آسیه زن فرعون، ششم مریم مادر عیسی همه با جامه های سیاه و موی های پریشان درآمدند سر شاهزاده از جای برخاست و گفت: السلام عليك یا اقامه بزرگوار! ببینید که امتان شما در حق ما چه کردند تنهایی ما را در زمین کربلا گذاشتند و سرهای ما را هر یکی به ولایتی فرستادند و اهل بیت ما را غارت کردند و عترت پیغمبر را به طریق اسیران به شام بردند.

چون فاطمه از آن سر بریده این سخن بشنید به گریه درآمد چنانچه همه فرشتگان به ناله درآمدند، و خروش و افغان از همه زنان برخاست آن گاه حضرت فاطمه آن سر مبارك را به سینه خود چسبانید و زارزار گریست و این ابیات جگرسوز بر زبان می راند:

حسینا سر بریده جان مادر *** حسینا نور دیده جان مادر

ددان در کربلا سیراب بودند *** تو یکدم ناچشیده جان مادر

گفت: ای فرزندان زاده من فردا روز قیامت که درآید، عمّامه جدّت علی مرتضی را به

گردن خود آویزم و جامه زهرآلود پدرت حسن را بر دوش راست گذارم و جامه پر خون عمت حسین را بر دوش چپ گذارم و مرکب جراحی یافته کربلا را سوار شوم و در عرصه قیامت بگردم و داد شما را از مخالفان بستانم و به بهشت بروم تا آن ظالمان را به جهنم نرسانم.

و آن گاه آن پیرزن دست دراز کرد و دامان حضرت فاطمه بگرفت و گفت: ای سیده نساء العالمین، تو می دانی که ما شیعه ایم و شما را دوست می داریم زنها که شکایت ما در پیش محمد مصطفی و علی مرتضی نکنی. آن گاه فاطمه علیها السلام به دست مبارک خود، نامه نوشت و بدان زن داد و گفت: یا جاریه به خدا اقرار کردم که بی تو قدم در بهشت ننهیم و از نظر غایب شد.

آن پیرزن را پسری بود عبدالله نام، مادرش گفت: ای فرزند می بینی که درخت های نبوت را بریده اند و میوه و شاخ و برگ به باد فنا داده اند، می بینی که این سر شاهزاده قاسم را در کربلا از تن جدا کرده به دیار ری آوردند و چوگان بازی می کنند، شرم از خدا و رسول ندارند لعنت خدا بر نمیر کندی ملعون و طغول باد.

پس پیرزن گفت: ای فرزند اگر می خواهی که شیر پستان بر تو قربت کنم بیا تا سر تو را ببرم و به عوض سر امام زاده قاسم بدان ظالمان دهم که ما را شرم می آید که دیگر باره سر فرزند رسول خدا را بدان ظالمان دهم که چوگان بازی کنند، پسر گفت ای جان مادر، غلام را جان در آن روز به کار آید که خواجگان وی به سلامت باشند هزار جان فدای امام زاده قاسم باد. مادر چون این سخن بشنید کارد برکشید و سر فرزند خود را از تن جدا کرد و گفت ای تو خشنود شدم خدا از تو خشنود باد. پیرزن در این فکر بود که آن حرام زاده ها در رسیدند و از او سر امام زاده را طلب کردند پیرزن سر پسر خود را به آن حرام زاده ها داد چون به میدان بردند چند دست چوگان بازی کردند سر پاره پاره شد، مخالفان دانستند که این سر آن سر نیست آن حرامزادگان روی به شمیران نهاده دست به شمشیر برده پیرزن را طلب می کردند.

پیرزن را پسری دیگر اسماعیل، نام، بود در باغ ایستاده بود دید که سواره و پیاده از عقب یکدیگر می رسند فی الفور مادر را خبر کرد چون پیرزن از آمدن مخالفان خبر شنید بنالید و گفت: بار خدایا تو می دانی که من تاب جفای این ستمکاران را ندارم به دوستی مصطفی و مرتضی این کار کردم اجل بر من فریضه گردان در ساعت به جوار حق پیوست انا لله و انا الیه راجعون.

اما راوی گوید که فرزندان عمار یاسر که در ولایت ارنکه رودبار بودند شنیدند که سر مبارک شاهزاده قاسم را به ری آوردند و باز به شمیران می برند، ابراهیم بن محمد عمار یاسر با ابن عمّان خویش روی به راه شمیران نهادند و با ظالمان مجادله بسیار کردند و چندین مخالف را به دوزخ فرستادند و سر مبارک قاسم را با تن پیرزن و تن پسر در موضع دزج علیا [در بند علیا] دفن کردند در شب دوشنبه بیست و نهم ماه صفر.

و این حکایت در بحر الانساب کبیر صحت یافته. اما چهارده جلد کتاب از نسخه مختصری که از روی بحر انتساب کبیر برداشته بودند به نظر داعی رسید تمامی در عروسی حضرت قاسم در کربلا و یک شب با هم بودن و زفاف اتفاق افتادن و حامله شدن زبیده خاتون از قاسم و بعد با مادرش حضرت شهربانو به ری آمدن و مادرش در غار پنهان شدن و زبیده خاتون را وضع حمل که شد، در ری وفات یافته؛ تمامی به این طریق مکتوب بود و در همین کتاب در مجلس دیگر می گوید:

فصل روایت کرده اند که در آن زمان که حضرت امام حسین علیه السلام و فرزندان و برادران و برادرزادگان و عم زادگان همگی را در زمین کربلا شهید کردند. چون حضرت امام حسن علیه السلام برادر خود را وصیت کرده بود که دختر خود زبیده خاتون را به عقد فرزند من قاسم در آوری، اما حضرت امام حسین علیه السلام را مقصود چنین بود که هرگاه به کوفه رسند، شاهزاده قاسم را، کدخدا سازد، چون یزید ابن معاویه کینه حضرت را در دل داشت حيله نمود و لشکر بی اندازه به حرب امام مظلوم فرستاد

و سر راه بر او گرفت و نگذاشت که به کوفه رود و همگی را شهید کردند پس چون اهل بیت حضرت محمد مصطفی و علی مرتضی در زمین کربلا گرفتار شدند یکان یکان حضرت را وداع کردند، چون نوبت به قاسم افتاد حضرت امام حسین علیه السلام او را در کنار گرفت و گفت ای نور دیده عم، برادرم حسن مرا وصیت کرده بود که زبیده خاتون را در عقد فرزندم قاسم درآوری، جان عم، باش تا وصیت پدرت را به جای آورم تا فردای قیامت شکوه در پیش جدم نکنی.

آن گاه قاسم گفت: ای جان عم، امروز چه جای عروسی و دامادی است زیرا که بر ما محنت جان دادن است؟! پس حضرت بفرمود تا زبیده خاتون را به صورت عروس بیاراستند و زینب خواهر خود را فرمود تا دست عروس را به دست داماد دهد؛ چون زبیده خاتون را به عقد قاسم درآوردند يك شب با حرم خویش بخفت؛ به قدرت خدای عزّ و جلّ فرزندی در وجود آمد، چون حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کردند زبیده خاتون و شهربانو هر دو بر اسب حضرت سوار شدند و رو به ولایت ری نهادند و آن اسب میمونه نام داشت.

در روایت صحیح آورده اند که: هرگاه مخالفان قصد کردند که نزدیک ایشان روند، اسب در هوا رفتی چون دور شدند بر زمین آمدی و هموار رفتی تا به ولایت ری رسیدند، در حوالی شهر غاری بود شهربانو و زبیده خاتون روی بدان غار نهادند چون به نزدیک غار رسیدند شهربانو بنالید که پروردگارا بعد از حضرت پیغمبر و فرزندش زندگی نمی خواهم که چشم مخالفان بر من افتد مرا در میان این غار جای ده، ناگاه غار شکافته شد شهربانو خواست که در غار رود زبیده خاتون دامان مادر بگرفت و گفت: مرا به که می گذاری؟ شهربانو گفت: ای جان مادر امانت از قاسم داری رخصت نیست که در غار درآیی. آن گاه دختر را در کنار گرفت و زار بگریستند و یکدیگر را وداع کردند پس شهربانو در غار پنهان شد زبیده خاتون آمده تنها و بی کس بماند.

در ولایت ارنکه رودبار زنی بود از نسل عمار یاسر و نام او رابعه بود چون بشنید که دختر امام حسین در ولایت ری وطن ساخته، آن شیرزن به خدمت زبیده خاتون آمده و همیشه در خدمت او به جان کوشیدی، تا وقتی که فرزند از او متولد شد و قاسم ثانی نام کردند.

و ملك شاه غازی ابن ملك شهريار كه ملوك عجم بود به خدمت قاسم ثانی رفته به ولایت شمیران آوردند به اعزاز و اکرام تمام؛ وقتی که حجاج ابن یوسف - علیه اللعنه - خروج کرد و قصد اولاد ائمه کردند چون به ولایت ری رسیدند از اولاد ائمه خبر گرفتند، اسعد ابن ابوهریره - علیه اللعنه - از مشایخ ری بود، به حجاج ملعون گفت: که در ولایت شمیران جماعتی ملوک هستند و فرزندزاده امام حسن علیه السلام در پیش ایشان است و قاسم ثانی نام دارد آن ملعون شاد شد و مخالفان روی به شمیران نهادند.

چون به نزدیک قلعه رسیدند ملوکان خبر یافتند، برآمدند و مقاتله بی حد واقع شد و ملحدان را بسیاری کشته به جهنم فرستادند، دیگر بار مخالفان هجوم آورده چندی از ملوکان را بکشتند و قاسم ثانی را شهید کردند؛ چون خوارجان بازگشتند؛ ملوک خواستند قاسم ثانی را به موضع دزج [در بند] علیا در پیش قبر پدرش دفن کنند، ناگاه از سر قبر پدرش آواز برآمد که طیب را پیش طیب آرید پس قاسم را در نزد سر پدرش گذاشتند تا بر علما و فضلا و صلحا معلوم باشد.

ایضا در بحر انساب در محل دیگر مذکور است در خصوص آمدن حضرت بی بی شهربانویه و زبیده خاتون به امر حضرت امام حسین علیه السلام به اتفاق عبدالله ابن ابوذر غفاری به شهر ری به این طریق:

فصل در اخبار آمده که چون خوارج اهل بیت رسول الله را شهید کردند، چون نوبت به امام حسین علیه السلام رسید برادران و برادرزادگان و خواهرزادگان و عم زادگان تمام کشته شدند، آن گاه حضرت امام حسین علیه السلام می خواست که به حرب رود و پردگیان همه یکبار از خیمه بیرون آمدند و دامن حضرت امام علیه السلام را گرفتند و گفتند:

یا امام تو می روی و ما را به که وامی گذاری؟! آن گاه بی بی شهربانو فریاد برآورد و گفت: یا حضرت امام تو می دانی که من در این شهر غریبم و مرا غیر از تو یاری نیست، من بعد مصلحت را چگونه می بینی؟ حضرت گفت: چون مرا مخالفان شهید کردند تو بر اسب من سوار شو و پیش برادران خود رو.

و حضرت امام حسین علیه السلام گفت: ای یاران؛ در میان ما یک مرد باشد که عیال مرا به ولایت ری برساند در پیش برادران وی، زینب که خواهر وی بود گفت: ای برادر عبدالله ابن ابوذر غفاری زنده است وی را شهید نکرده اند، حضرت وی را طلب کرد و گفت: یا عبدالله چون ظالمان مرا شهید کنند، اول عیال مرا به ولایت ری رسان در پیش اولاد ملک یزدجرد بن شهریار. عبدالله گفت: یا حضرت هزار جان من به فدای نام تو باد کاشکی مرا پیش تو شهید کردند.

راوی گوید که چون حضرت امام حسین علیه السلام را شمر ذی الجوشن شهید کرد، ذوالجناح آمد بر در خیمه ایستاده بود شهربانو و زبیده خاتون بر اسب حضرت امام سوار شدند و از کربلا روی به ولایت ری نهادند و عبدالله ابن ابوذر غفاری در خدمت آن دو خاتون بود چون به ولایت ری رسیدند، در حوالی شهر غاری بود شهربانو در آن غار غایب شد و زبیده خاتون بنت امام حسین علیه السلام را در شهر ری شهید کردند.

اما عبدالله ابن ابوذر غفاری علیه الرحمه را چهار فرزند بود بدین اسامی: ابرار و بندار و امین و مهین؛ و ایشان در شهر ری بیفته روزگار گذرانیدند و عبدالله به شهر ری در جوار حق پیوست. اما فرزندان عبدالله ابن ابوذر غفاری علیه الرحمه ابرار و بندار از شهر ری، روی به ولایت لاریجان نهادند چون به موضع لهیر رسیدند وطن ساختند، ذریات ایشان بسیار شد به القاب بندار و ایشان را به آن سبب بندار گویند که همراه حضرت زبیده خاتون و شهربانو آمده بودند به شهر ری. تا اینجا از کتاب بحر الانساب نقل کرده.

هشتم در کتاب تاریخمانندی که از بلوک دارالمؤمنین قم آورده اند، و کتاب معقولی است، از ابتدای خلقت نور مطهر حضرت خیر البشر و ائمه اثنی عشر صلوات الله عليهم اجمعین را نقل می کند، تا به دنیا آمدن حضرت آدم علیه السلام و در صلب آن حضرت قرار داشتن، صلب به صلب تا به عبد مناف و بعد در صلب هاشم و بعد در صلب عبدالمطلب، و از آن جا نور پیغمبری صلی الله علیه و آله به صلب عبدالله و نور علی در صلب ابوطالب که عمران یا عبد مناف می گویند قرار گرفته، و به دنیا آمدن و مولود ایشان را در کعبه معظمه، و وفات مادر پیغمبر و کفالت ابوطالب آن حضرت را و عروسی حضرت خدیجه را، و معراج پیغمبر و مهاجرت از مکه به مدینه و غزوات آن حضرت و اصحاب صغه و اسلام سلمان و ابوذر و معجزاتی که از آن حضرت به ظهور رسیده، و بیعت انصار و سایر اموراتی که واقع شده تا احوالات ائمه و حجة الوداع تا وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله، و آن چه بعد از فوت حضرت پیغمبر واقع شده و ذکر بعضی از اولاد ایشان را و زوجات را به جهتی نقل می کند.

و کتاب مبسوطی است لیکن در اول دیباچه اسم خود را نقل می کند اما اواخر کتاب به جهتی بدین گونه نقل می کند:

که اما این نسخه از خط امام شریف ابی البرکات در میان سادات تقوی الجواد که در آهنگ لار از هزیمت مأمون الرشید - علیه اللعنه - آمده بودند و در تقیّه بودند، پیش ایشان بود و این را حضرت سید السادات فی العالم، ثمره شجره بنی آدم زیده خلاصه بنی هاشم، امیر سید یحیی لفظ به لفظ به فارسی ترجمه کرده و سلسله را جد بر جد روشن گردانیده و این نسخه را به رسم امانت بنهاد تا هرگاه که اولاد ایشان از تقیّه بیرون توانند آمدن و اظهار این معنی توانند کردن، این امانت را به والی ملک برسانند و دین و ملت اهل البیت رسول صلی الله علیه و آله را تقویت نمایند، و الله قادر علی ما یشأ.

هذه التحرير الاولى علی يد عبدالضعيف عبدالله يحيى ابن جمال الدين ابن ابی طاهر بن عماد بن عمران ابن موسى ابن امام محمد تقی ابن امام رضا ابن امام موسى

کاظم ابن امام جعفر الصادق بن امام محمد باقر ابن امام زین العابدین ابن امام حسین بن حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابوطالب علیه السلام ابن عبدالمطلب ابن هاشم بن عبدالمنفی فی عصر سلطان السلاطین ظل الله فی ارض سلطان سعاده الدوله ابن اردشیر تاریخ آن است.

و استکتاب این نسخه فی تاریخ چهارم شهر شعبان المعظم سنه اثنی و خمسین و الف است.

و در این کتاب مبسوط آن چه به نظر رسیده در چند مکان هر جایی از جهت سببی، ذکر اولاد حضرت امام حسین علیه السلام و ذکر تزویج حضرت شهربانو و عروسی قاسم و زبیده خاتون و آمدن ایشان به شهر ری و غایب شدن شهربانو و زیاد بن ابوذر غفاری، زبیده خاتون را به خالوان او در ری رسانیدن و تولد قاسم ثانی و فوت شدن زبیده خاتون در ری و شهید کردن قاسم ثانی را به این طریق نقل می کند.

اما حضرت امام حسین علیه السلام را شش فرزند بود بدین اسامی: علی اکبر و زین العابدین و علی اصغر و عبدالله و جعفر و ابی زید و یک دختر داشت که منکوحه قاسم ابن حسن بود، نام او زبیده خاتون بود با امام زین العابدین از شهربانو دختر پادشاه یزدجرد بود.

در محل دیگر می گوید:

فصل ذکر اولاد قاسم ابن حسن علیه السلام . قاسم ابن حسن در کربلا زبیده خاتون که دختر حضرت امام حسین علیه السلام بود، در عقد او در آوردند و یک شب با همدیگر بودند چون روز شد آن روز خوارجان حضرت قاسم بن حسن علیه السلام را شهید کردند و زبیده خاتون از قاسم بار داشت، چون احوال ائمه در کربلا بدان نوع شد حضرت سنی شهربانویه که حضرت امام حسین علیه السلام به شهر ری فرستاد، زبیده خاتون نیز همراه مادر به شهر ری آمد و ولادت حضرت قاسم ثانی به شهر ری شد و قاسم ثانی را در پائین قلعه شهمیران شهید کردند.

ص: 283

فصل در این کتاب ذکر ترویج حضرت شهربانو را به حضرت امام حسین علیه السلام به خلاف مشهور روایت می کند از آن جمله چون مقصود نقل شهربانو و زبیده خاتون بود که آن ها را جمع آوری نماید که هر يك از شیعیان استحضار به هم رسانند بنابراین کیفیت ایشان را به این جهت نقل کردیم از کتاب مذکور:

چنین روایت می کند که چون نوبت به معاویه رسید، لشکرگران برداشت و روی به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به مقتضای سلف خویش - که لعنت بر سلف ایشان باد - کرده و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، عمار یاسر را به پیش یزدجرد بن شهربار فرستاد، که از ملوک عجم بود و فارس و عراق و دارالمرز در حکم او بود و تختگاه او در شهر ری بود و از ملوک عجم سه جایگاه نوبت زدندی و سه جایگاه تختگاه ایشان بودی یکی در تبریز و یکی در شهر ری و یکی در هرات اما پادشاه یزدجرد در شهر ری بود و اول از ملوک کسی که در دین حضرت محمد صلی الله علیه و آله درآمد او بود و او را سه پسر بود یکی را خسرو نام بود و یکی را هرمز نام بود و یکی را شاپور نام بود و او را يك سر پوشیده بود نام اوستی شهربانو که منکوحه حضرت امام حسین علیه السلام بود و او را از اطراف و جوانب ملوکی که بودند به خواستگاری فرستادند او قبول نکرد زیرا که در واقعه دیده بود که نصیب حضرت امام حسین علیه السلام خواهد بود.

اخرا لامر حضرت امام حسین علیه السلام ابوذر غفاری - رحمة الله تعالى - را به خواستگاری او فرستاد و پادشاه یزدجرد به عالم بقا پیوسته بود و شهر ری را چهار بخش کرده بودند به وصیت پدر يك بخش، از آن شهربانو بود، و سه بخش دیگر از آن سه برادر، چون آمد از برای حضرت امام حسین علیه السلام از حصه شهر ری که از آن او بود، که او آن را به برادر کوچکترین خود که شاپور بود بخشید، و برادران به رضا و رغبت او، عقد او را بستن با حضرت امام حسین علیه السلام، و به استغلال هر چه تمام تر روانه شد و به نکاح حضرت امام حسین علیه السلام درآمد.

اما عمار یاسر را که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرستاده بود جهت امداد

پادشاه یزدجرد در حیات نبود کیخسرو و هرمز و شاپور مشورت کردند ملک شاپور را، گفتند: که تو را می باید رفتن؛ ملک شاپور سمعا و طاعتا گفت. و در حال لشکر برداشته و با عمار یاسر روی در مدینه نهاد.

چون به مدینه رسید حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در کنار صفین لشکر کشیده در مقابل لشکر کفار معاویه - علیه اللعن - نشسته بود. ملک شاپور با سپاه روی در دشت صفین نهاد و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام حضرت محمد حنفیه را با چندی دیگر از امرای عرب به استقبال ملک شاپور فرستاد و او را در لشکرگاه خود برد؛ چون يك هفته از آن برآمد جنگ شد که صفت آن در جنگ نامه ها می خوانند و هفتاد هزار کس را از لشکر معاویه به درك اسفل رسانیده بودند و يك پسر طلحه را ملک شاپور به دست خود کشته بود، معاویه علیه اللعن مقهور و مخذول گشته بود.

حضرت امام حسین علیه السلام فرستادند چون لشکر ملک شاه غازی به سرحد رسیدند اخبار رسانیدند که حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کردند و کوفی لا یوفی از او برگشتند و آن احوال چنان بود که معلوم و مشهور است.

و یزید - علیه اللعنة - چون قصد آل هاشم و اهل البیت رسول صلی الله علیه و آله کرد و سنی شهربانویه منکوحه امام حسین علیه السلام بود، درخواست کرد که مرا به ملک پدر من رسان که دست نامحرم و چشم نامحرم به من نرسد. حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که بعد از شهادت من شهربانویه را بر اسب خود سوار کردند باز کربلا و سرپوشیده - آن که منکوحه قاسم ابن حسن علیه السلام بود - او را هم به اسب خود سوار کرد و زیاد ابن ابوذر غفاری را که شاه مردان، علی علیه السلام او را زیاد کبراری نام کرده بود، که از دوستی حضرت شاه مردان در داش آتش رفته بود بر سر جلو ایشان فرستاد تا به يك شب از کربلا به شهر ری آمدند. و خاتون قیامت، سنی شهربانویه به حضرت عزت جل جلاله و عم نواله درخواست کرد که به جز دیدار حضرت امام حسین علیه السلام چشم مرا در دنیا به هیچ چیز روشن مگردان؛ حضرت عزت جل جلاله دعای او را اجابت کرد و در کهف غار

که در بالای شهر ری است او را در پرده عفت کرد و زبیده خاتون نیز که دختر او بود دامن او را گرفته بود که من نیز با تو می آیم. خاتون قیامت گفت: که ای جان مادر امانت حضرت قاسم بن حسن علیه السلام پیش توست، چگونه با من می آیی من با تو عهد کردم که چون امانت را بسپاری من تو را به پیش خود برم، به هم وداعی کردند و خاتون قیامت به پرده عصمت و عفت مستور شد در آن کهف غار بالای شهر.

زبیده خاتون را زیاد ابوذر غفاری - رحمة الله عليه - به شهر ری برد و به فرزندان یزدجرد سپرد که خالوان او بودند و زیاد همچنان به خدمت فرزندان پادشاه یزدجرد می بود و از برای شهدای کربلا عزا و مصیبت داشتندی و نوحه و زاری کردند.

ایضا در همین کتاب محل دیگر بدین طریق روایت می کند که: چون مخالفین در قتل اولاد ائمه کمر عداوت را بسته و در ایام هر يك از خلفا امری صادر می شد که هر جایی و هر مکانی که یکی از ابوتربیان یافت شود او را به قتل رسانند، چنانچه در روایات بسیار آمده که در هر دهی و دهکده و شهری که ایشان را می یافتند در کشتن ایشان خودداری نمی کردند و جمعی را در میان دیوارها گذارده بنایی می کردند و گویا هیچ رحم بر مصطفی و اولاد او در دل نحس ایشان نبود - که لعنت خدای بر آن ظالمان باد - و اولاد ائمه از ترس هر يك به ولایتی می گریختند و بعضی نسب خود را پنهان داشتند و به تقیه روزگار خود را گذران می نمودند.

فصل ذکر اولاد بنی هاشم و محبان و موالیان و معتقدان اهل بیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله که در این کوه پای های دارالمرز از ظلم و هزیمت بنی مروان - علیه اللعن - آمده و در تقیه مانده اند.

یکی از اولاد عمار بن یاسر که در پیش فرزندان پادشاه یزدجرد بودند، چون زبیده خاتون که دختر حضرت امام حسین علیه السلام بود و منکوحه قاسم ابن امام حسن علیه السلام بود که زیاد ابن ابوذر غفاری - رحمة الله تعالی - او را به شهر ری آورده به پیش پادشاه

یزدجرد که خالوان او بودند؛ ایشان اسعد ابن عمار یاسر را به خدمت او گذاشته بودند که همیشه محرم خانه باده اهل بیت بود. چون مدت نه ماه برآمد که ولادت حضرت قاسم حسن ثانی شد در همان ساعت که از مادر تولد کرد زبیده خاتون به جوار حق پیوست بر همان قرار معهود که مادر او حضرت ستی شهربانویه به او کرده بود و حضرت قاسم ابن حسن ثانی را تمامت کسانی که در شهر ری بودند از نساء که در پستان شیر داشتند همه حاضر گردیدند و از پستان هیچ کس در دهن نگرفت؛ اخرا لامر منکوحه اسعد ابن عمار یاسر زنی آیسه بود او آمد و پستان خشک خود را در دهان حضرت قاسم حسن علیه السلام نهاد و به قدرت باری تقدس و تعالی از آن پستان خشک او شیر پیدا شد و حضرت قاسم حسن شیر او نوشید.

چون فرزندان پادشاه یزجرد چنان دیدند به غایت خوش دل شدند و عنایت بی نهایت در حق اسعد بن عمار یاسر کردند و او را از جهت آب و هوا در پایین قلعه شهمیران فرستادند - و آن قلعه را عم پادشاه یزدجرد ساخته بود نام او شهمیران بن قباد بن هرمز بود - و اسعد بن عمار یاسر آنجا بود و حضرت قاسم را به جان دل بسته نگه می داشت، و در آن حول دهی بود نام آن حسن آباد و آن دهیک را فرزندان پادشاه یزدجرد به اسعد بن عمار یاسر مسلم داشته بودند و در کوبان دکن بدو دعوی می کردند که از آن ماست.

چون فرزندان پادشاه یزدجرد به دارالمرز افتادند و بنی مروان - علیه اللعنه - مملکت را فرو گرفتند آن حرام زادگان در کوب جهت آن خصومت بنی مروان علیه اللعنه گفتند و آمدند و حضرت قاسم بن قاسم حسن را شهید کردند و فرزندان اسعد ابن عمار یاسر نیز از آن هزیمت جلا کردند و در کوه پای های دارالمرز رو نهادند و آن چنان در تقیه در کوه پای ها ماندند.

نهم در کتاب شاهراه نجات(1) که در تفریش می باشد، نیز این فصل را به تمامی به این طریق نقل می کند و آن نیز کتاب تاریخ است تا واضح باشد و چون مطلب اختلاف با هم نداشت دو دفعه ذکر آن فایده به نظر نیامد از آن جهت ذکر نشد.

دهم، کتاب عالیجناب ذاکر ائمه انام حاجی قاسم علی کاشانی که از کاشان آورده که به امر پادشاه ظل الله شاه سلیمان نوشته شده بودند، خلاصه بعد از دیباچه آن، این است:

بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد پادشاه ظل الله از داعی كثير التقصير خليفه خلف شاه و يزدی بيك فضل على، خواهش فرموده در باب تأسی به ائمه معصومین صلوات الله عليهم اجمعین که به سرور ایشان مسرور و به غم و حزن ایشان محزون بودن و چون اعظم مسرات انسانی در اعیاد شریفه است خصوصاً جمعه و عید غدیر و نهم شهر ربیع الاول که عید بابا شجاع الدین است. حسب الامر اعلى رساله ای علی حده در بعضی فضائل و آداب و احترام آن نوشتیم و آن را تذکرة الاعیاد موسوم گردانیدیم. و این کتاب روضه الشهداء را پادشاه ظل الله خواهش فرمودند که جلاء العیون و روضه الشهداء و روضه

الصفاء هر يك به اختلاف یکدیگر نقل نموده اند. روضه الشهداء صحیح نسخه باشد.

شخصی به عرض رسانیده که در مسجد اقصی روضه الشهیدایی به خط شریف حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در آن جا هست، شاه سلیمان کس فرستاده آن کتاب را آوردند و به خط عربی بود آن را فارسی کردند. جامع این اخبار را چون مطلب در خصوص عروسی حضرت قاسم و آوردن سر مبارک او را و آمدن زبیده خاتون عروس با مادرش شهربانو به ری بود، به سایر نپرداختیم.

نقل کرده اند که قاسم نوداماد، به امام حسین علیه السلام عرض کرد و مبالغه بسیاری کرد که دیگر تحمل ندارم دستوری ده که به جنگ روم حضرت راضی نشد قاسم سر به

ص: 288

زانو نهاده و در حزن بود که حضرت را چه نوع راضی کند ناگاه به خواطرش آمد که پدر بزرگوارش تعویذی بر بازوی او بسته بود و فرمود که هر وقت اندوه و ملال بسیار بر تو غلبه کند این را از بازوی خود وا کن و به آن عمل کن قاسم آن را فی الحال گشود و به طریقی که سابق از فاضل نراقی رحمة الله نقل کرده ایم تا شهادت قاسم به همان طریق است که نقل کرده اند.

و به روایت دیگر از ابومخنف منقول است که قاسم بعد از مبالغه بسیار برای جهاد از عمّ بزرگوار رخصت حاصل نمود. امام حسین فرمود که ای نور دیده عم، تو از برادرم یادگاری و او مرا وصیت چنین کرد که دختر خود زبیده خاتون را در عقد تو در آورم، پس امام حسین بفرمود که تا زبیده خاتون را به صورت عروسان بی آراستند و عقد نموده دست او را به دست قاسم داد. عروس نگذاشت قاسم به حرب رود و زفاف واقع شد، به قدرت الله تعالی زفاف شده عروس حامله شد.

چون امام حسین با قاسم و سایر شهدا را شهید کردند شهربانو و زبیده خاتون اسب امام حسین علیه السلام را سوار شدند از کربلا رو به ری نهادند. مخالفان در عقب ایشان اسب تاختند تا ایشان را بازگردانند. آن اسب به قدرت الله تعالی می رمید چنان که مخالفان از عقب ایشان تاختند نرسیدند چون مخالفان دور می افتادند ایشان هموار می رفتند تا به شهر ری رسیدند.

در پای کوه غاری بود شهربانو و زبیده خاتون روی بدان غار آوردند چون نزدیک غار آمدند شهربانو گفت: الهی تو می دانی که بعد از حضرت امام حسین علیه السلام زندگانی بر من حرام است مرا در میان این غار جای ده چون می خواست که به غار رود زبیده خاتون دامن مادر را چسبیده و گفت: ای مادر تو می روی مرا به که می سپاری؟ شهربانو گفت: ای جان مادر تو از قاسم حامله ای، تو را رخصت نیست در آن جا خویشان ما و دوستان ما هستند پیش ایشان برو. پس یکدیگر را وداع نموده زار زار بگریستند.

آن گاه شهربانو داخل غار شد زبیده خاتون تنها بماند در آن ولایت زنی بود از نسل عمار یاسر رابعه نام، چون بشنید که زبیده خاتون دختر امام حسین علیه السلام به ولایت ری می باشد به خدمت او آمده با او همراهی می کرد تا فرزند از او متولد شد، قاسم ثانی اسم گذاشتند.

ملك شاه غازی ابن ملك یزدجرد بن شهریار که از ملوک عجم بود قاسم ثانی را به ولایت شهمیران برده گرامی می داشت، تا زمان حجاج بن یوسف علیه اللعنه خروج کرده و قصد اولاد ائمه کرده، دمار از اولاد ائمه برآورده به ولایت ری رسید، خبر دادند که جماعتی از ملوک هستند فرزندزاده امام حسن علیه السلام قاسم ثانی، در پیش ایشان است. آن ملعون لشکر خود را برده به ایشان مجادله کرده، ملوکان بسیار از مخالفان را به جهنم فرستادند، آخر مخالفان زور آوردند قاسم ثانی را با چندین ملوک شهید کردند. چون مخالفان رفتند ملوکان جند قاسم ثانی را به موضع دز علیا بردند و در موضع سر قبر پدرش دفن کردند.

منقول است در همین کتاب سر قاسم نوداماد را نیز به روشی که سابقا از بحر انساب مذکور شد به ری آوردند و آن ضعیفه سر پسر خود را در عوض داده بود، فرزندان عمار یاسر آمده سر مبارك شاهزاده قاسم با تن پیرزن و تن پسرش را در موضع دز علیا دفن کردند.

مؤلف آن گوید که چون در شهمیران و شهر ری بالفعل در گنبد قدیم در دوران به خط کوفی نوشته اند یکی را به اسم شهربانو خاتون و یکی را به اسم قاسم بن الحسن لهذا این نقل قریب، گران مایه را نقل نمودیم.

و دیگری جدولی در این کتاب بوده که اولاد ائمه را نقل می کند از آن جمله حضرت زبیده خاتون را می گوید که فاطمه صغری است و می گوید بناء کفعمی اناث فاطمه کبری و زبیده خاتون که فاطمه صغری بوده و السلام.

یازدهم جلد الرابع من جلود اثنا عشریه که از تألیفات فاضل الجلیل و عالم الخبیر ملا اسماعیل است. و قریب يك صد هزار بیت است همین مجلد سوای مجلد های سابق او.

و گویا منظور جنت آرامگاه این بود که دوازده مجلد تألیف نماید و هر جلدی يك صد هزار بیت باشد و چهار جلد را تألیف کرده، همین جلد چهارم است، نمی دانیم دوازده جلد را تمام تألیف کرده است یا نه؟!

انشاءالله علمای کرام با ائمه انام صلوات الله عليهم محشور خواهند بود؛ چون مطلب ما در خصوص دختر حضرت امام حسین علیه السلام بود که مشهور به زبیده خاتون و عروس قاسم است در آن کتاب بدین گونه مسطور است.

اما بعد؛ چنین گوید اقل عباد الله الملك الجلیل که رجا واثق و عمل صادق است فی عصر پادشاه والاگهر موسوی حسب، حسینی نسب، ابوالمظفر سلطان شاه سلیمان؛ ادام الله ایام اقباله تألیف شده؛ اما در خصوص اولاد حضرت امام حسین علیه السلام به روایات مختلفه نقل فرموده اند.

و از کمال الدین ابن طلحه است که اولاد آن حضرت ده است شش پسر و چهار دختر علی اکبر و علی اوسط زین العابدین علیه السلام و علی اصغر و محمد و عبدالله و جعفر؛ اما علی اکبر و علی اصغر و عبدالله در کربلا شهید گردیدند و دختران زینب و سکینه و فاطمه و اسم یکی را ذکر نکرده و به اتفاق جمیع مورخان سوای جناب سید الساجدین از دیگران نسلی نماند.

اما فاطمه کبری بنت امام حسین علیه السلام بسیار زاهده بود. و به روایت مؤلف حبیب

السیر(1) به ازدواج ابوالدیواج عبدالله ابن عمرو بن عثمان بن عفان اموی رضا داد و مهرش هزار هزار درم بود و در زمان هشام ابن عبدالملك اموی فی شهر سنه عشر و مائة از عالم انتقال نمود.

اما در کشف الغمه(2) مسطور است، که حضرت امام حسین علیه السلام آن جناب را به برادرزاده خود حسن مثنی داد و مشار الیها در حسن و جمال، شبیه به حورالعین بود

ص: 291

1- حبیب السیر، ج 2، ص 61.

2- کشف الغمه، ج 2، ص 202.

و بعد از وفات شوهر عالی مقدار، خیمه بر سر قبر او زده مدت يك سال آن جا روز به صیام و شب به قیام اقدام می فرمودند و بعد از انقضای مدت مذکور، خادمان خود را فرمان داد که چون تاریخ شود خیمه را از آن جا بردارید و چون تاریخ شد شنیدند که قائلی می گفت: آیا یافتند آن که گم کرده بودند؟ و دیگری در جواب گفت: نه بلکه نوید بازگشتند.

اما سکینه بنت امام حسین علیه السلام را که به روایتی مسماه به آمنه بود و به قولی امیمه نام داشت و سکینه لقب اوست به جمال و کمال ظاهری و باطنی موصوف و معروف بود، چنان که او را عقيله قریش می گفتند. نخست به عقد مصعب ابن زبیر درآمد و چون مصعب عالم را بدرود نمود، عبدالله ابن عثمان ابن عفان، آن جناب را به حباله نکاح درآورد و پس از فوت عبدالله، زید بن عمر بن عثمان به مصاحبت آن سیده عابده مشرف گشت. اما بعد از چند گاه به اشاره عبدالملک ابن مروان علیه اللعنة آن جناب را طلاق داد.

و آن مخدره در شهور سنه سبع عشر و مائه، روی به جنات عدن نهاد. اما طایفه برآند که یکی از دختران سرور شهدا زبیده نام داشت که در واقعه کربلا به نکاح شاهزاده قاسم ابن جناب امام حسن مجتبی علیه السلام درآمد و مرقد مطهرش در شهر کهنه ری، اکنون مطاف طوایف انام است.

جامع این کتاب می گوید: که نهایت بی انصافی است که با این همه کتاب های قدیمی و شهرت سابق کسی در مقام انکار آن برآید، بسیار جرأت کرده اند منکرین، جناب احدیت مروت و انصافی به ایشان کرامت کند.

لیکن در خصوص سکینه و فاطمه؛ دو بقعه در شام هست، یکی نزد بقعه بلال به اسم سکینه و یکی در بازار به اسم فاطمه دختران امام حسین علیه السلام؛ و خود به زیارت ایشان مشرف شدم.

و دیگر در همین کتاب نقل می کند که مادر حضرت امام زین العابدین علیه السلام شهربانو

بنت یزدجرد بن شهریار بن خسرو پرویز ساسانی ملک عجم بود و قیل «شهربان» و قیل «شاه زنان» و قیل «سلافه» و قیل «سلامه» و قیل «غزاله» و قیل «ملکه».

و به روایت شیخ الشیوخ السعید محمد ابن نعمان المفید علیه الرحمة چون جناب ولایت مآب حضرت امیرالمؤمنین حریث ابن جابر جعفری را به بعضی از بلاد مشرق والی گردانید او دو دختر یزدجرد را به دست آورده به خدمت آن حضرت فرستاد، شاه مردان یکی از ایشان شاه زنان را به فرزند ارجمند سعادت‌مند خود امام حسین علیه السلام داد حضرت امام زین العابدین سید الساجدین علیه السلام از بطن او قدم به فضای وجود نهاد؛

تا این جا از کتاب مذکور نقل شده ایضا.

دوازدهم کتاب مختصر بدین گونه در دیباچه آن نقل می کند.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وعلى وآله و اولاده عليهم السلام

قال النبي كل حسب ونسب يقطع الا حسبي ونسبي.

یعنی بدانید هر حسب و نسب فانی شود، الا ذریت حضرت محمد و علی صلوات الله علیهم که تا انقراض عالم باشد.

ازین روشن تر چه باشد که بعد از قتل حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام چهارده هزار گهواره زرّین در بنی امیه علیه اللعنه می گردانیدند پس از مدت قلیلی از آن نسل بر روی زمین طفل دو ماهه نماند و از نسل اولاد امام حسن و امام حسین پنجاه هزار علوی حسبی و نسبی در شریعت باز ماندند و هر روزه زیاد می شوند و تا انقراض عالم ایشان خواهند بود.

اما امامان معصوم دوازده اند از نسل حضرت محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمه الزهرا علیهم السلام و نام و نسب ایشان و اولاد و اعقاب ایشان و مشاهد و مقابر ایشان در این مجموع بیاید و این نسخه را در مسجد اقصی یافتیم؛ به خط امام شریف ابن جعفر ابن محمد ابن الحسن ابی البرکات بن زید بن الحسن بن علی ابن ابی طالب علیه السلام .

اکنون آغاز کنیم به نام خدای عالم و عالمیان و بر بهترین جهان و جهانیان خاتم

الانبياء محمد المصطفى صلى الله عليه وآله و اولاده و از نام و نسب و كنيته ايشان و از آن جا به شرح ائمه معصومين عليهم السلام در آييم.

و اين نسخه در اصل تازي بوده است شيخ الحافظ به لفظ فارسي كرده است كه اصطلاح همه زبان ها فارسي است و اين كتاب را مختصر نام نهاده است اول به نام محمد ابن عبدالله و اميرالمؤمنين علي ابن ابي طالب و عبدالله و ابوطالب بن عبدالمطلب ابن هاشم بن عبدالمنف بن قصي ابن كلاب ابن مرة ابن كعب ابن نوي ابن غالب ابن مالك ابن نصر بن كنانة ابن حزيمة بن مدركة ابن الياس ابن نصر بن نزار بن معد بن عدنان الي حضرت آدم عليه السلام مي شمارد.

و چون ما را مطلب در خصوص قاسم و زبيده خاتون و حضرت شهربانو بود مطلب خود را نقل مي كنيم؛ در اينجا مي گويد كه:

حضرت امام حسن عليه السلام را سيزده فرزند بود بدین اسامي: قاسم و عبدالله و علي و زيد و اسماعيل - كه او را حالة الحجارة گفتندی - و احمد و اقم و محمد و علي اصغر و مسلم و ابراهيم و حسن و ابوطالب و سه دختر هم داشت.

ذكر اولاد امام حسين عليه السلام آن حضرت را شش فرزند بود بدین اسامي: علي اكبر و زين العابدين و علي اصغر و عبدالله و جعفر و ابي زيد و يك دختر داشت كه منكوحه قاسم ابن حسن بود، نام او زبيده خاتون بود.

ذكر مشاهد ائمه عليهم السلام: حضرت اميرالمؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام به روايات چند به كوفه و غزوا و مكرّمه و نجف و بلخ و چند جاى ديگر گفته اند؛ و امام حسن ابن علي و امام زين العابدين و امام جعفر صادق و امام محمد باقر عليهم السلام در توابع مدينه مدفونند در مكرّمه؛ و حضرت امام حسين عليه السلام به كربلا مدفون است؛ و حضرت امام موسى كاظم و امام محمد تقى عليه السلام به بغداد به مقابر قریش مدفونند، و حضرت امام علي النقي و امام حسن عسكري عليهم السلام در يك تربت مدفونند به سامره، و حضرت امام رضا عليه السلام به ولايت طوس به ده سناباد مدفون است و حضرت امام الزمان محمد ابن الحسن در

غیب است و گویند که در سامره در غار چاه رفته است و گویند که در حله هم رویی نموده است و گویند که در دارالمرز مازندران هم رو نموده است و در حله و سامره اسب حضرت را می بندند و منتظر ظهور امام می باشند.

البته که ظهور حضرت امام محمد المهدی صاحب الزمان علیه السلام خواهد شد و دنیا را به عدل و انصاف خواهد آراستن و پر خواهد کرد از عدل و انصاف چنان که پر شده است به ظلم و جور.

ذکر اولاد ائمه از آن جمله ذکر اولاد قاسم بن حضرت امام حسن علیه السلام: قاسم ابن حسن در کربلا زبیده خاتون که دختر حضرت امام حسین علیه السلام بود در عقد او درآوردند و یک شب با همدیگر بودند چون روز شد آن روز خوارجان حضرت قاسم ابن حسن علیه السلام را شهید کردند و زبیده خاتون از قاسم حمل داشت. چون احوال ائمه در کربلا بدان نوع شد، حضرت سستی شهربانویه را که حضرت امام حسین علیه السلام به شهر ری فرستاد زبیده خاتون نیز همراه مادر به شهر ری آمد و ولادت حضرت قاسم ثانی به شهر ری شد و قاسم ثانی را در پایین قلعه شهسواران شهید کردند و در این کتاب مدت عمر و مدت امامت هر یک از ائمه را نقل می کند؛ چون ما را منظور مطلب خود بود به سایر نپرداختیم.

و می گویند بنی عباس دوازده هزار و هشت صد و پنجاه و یک تن از بنی فاطمه و بنی هاشم از شیخ و شاب و کمل و طفل از تیغ ایشان شهید شدند، و بعضی روی در گریز نهادند و به اطراف و جوانب ولایات رفته اند و به تقیه پنهان می بودند و در هیچ

مملکت کسی را عرضه آن نبود که اظهار ملت اهل بیت کند و موالیان به ترس و خوف بیم هلاکت بودند و در زوایا به سر می بردند.

اما هیچ کتاب شیعه در میان ایشان بیشتر نبود و آن فرایض مبتدعه و لواحق منشرعه ایشان استمرار یافته بود، آن هایی که شیعیان کمل بودند بر همان طایفه شرعیه عادت کرده بودند و مدت هایی هیچ کتاب ائمه علیهم السلام در میان نبود؛ تا آن که علامه

الفضلاى و العلمای، شیخ جمال الدین بن مطهر حلی رحمة الله علیه متن قواعد را که تصنیف کرده بعد شرح بر آن کتاب قواعد نوشت و چند کتاب دیگر در اثنای آن تصنیف کرده اند و آن کتاب ها در همه مملکت مشهور شد و شیعیان اهل بیت که هستند بدان عمل می کنند.

سیزدهم کتاب جنات الخلود؛ اما بعد بر لوائح ارواح زاکیه و صفایح اذهان صافیة ارباب الباب می نگارد؛ کمینه کثیر الجرم، قلیل الطاعة، عذیم البضاعة، متکیس ابن محمد مؤمن محمد رضا الامامی خاتون آبادی المدرّس وفقه الله تعالی لمراضیه و احسن الله فی مستقبل حاله کما فی ماضیه که چون عمده ارکان ایمان معرفت خدا و انبیا و اوصیا لاسیما ائمه هدی سلام الله علیهم است، که از آثار و اخبار ایشان حاصل گردد. و کمترین چون تفسیر موسوم به خزائن الانوار را در اظهار فضل ائمه

اطهار تصنیف نمودم، در مطاوی تألیف آن از استقصای کتب اطلاع کلی بر جزویات آثار انبیا نامدار و اطوار احمد مختار و ائمه ابرار به هم رسانیده هر یک را بیتی تمام در جای خود سمت ارتسام دادم خلاصه آثار متعلقه چهارده معصوم را از اسماء و القاب و خصایص و معجزات و ادعیه و صلوات و احراز و احتجاجات و مدت عمر و ابا و امهات و تولد و وفات و شهور و سنوات و اولاد و زوجات و مقتل و امکنه و وفات و تواریخ ولادت و اشغال و مهمات را ذکر کردیم تا احوال هر یک بدون تفحص کتب در بادی الرأی نظر در آید.

و ذکر سیر و سنن خاتم اصفیاء و ایام متبرکه و اعیاد و بلاد مشهوره زمین و معرفت قبله و ذکر مذاهب و ملت ها به ترتیبی که در فهرست این صفحه جهان نما مرقوم و موسوم ساختیم؛ به نامی که عدد حرفش تاریخ تألیف است یعنی جنات الخلود المعمور من جداول النور و بالله توکل فی کل الامور فی عصر شهنشاه الخاقین شاه سلطان حسین الصفوی بهادر خان.

و بعد چون مطلب خود را از آن طالب بودیم به اصل مطلب پرداختیم از آن جمله

وفات حضرت امام حسن علیه السلام را در چهل و نه هجری ذکر می کند و عدد اولاد را بسیار مختلف به روایات چند ذکر می کند پانزده اولاد و هفت دختر باسمه نقل می کند و قاسم را ولد چهارم می شمارد و زوجات آن حضرت را در حین وفات شش زوجه ذکر می کند. و شهادت حضرت امام حسین علیه السلام را اتفاقی است که در شصت و یک هجری واقع شده و در عدد اولاد آن حضرت نیز اختلاف بسیار نقل می کند، از آن جمله شش پسر و چهار دختر، دختران: فاطمه و زینب و سکینه و یک دختر دیگر اسمش معلوم نیست و مدت امامت آن حضرت را تا دوازده سال نقل می کند.

کتاب چهاردهم عالی جناب مرتضوی انتساب قدس القاب زائر بیت الله الحرام حاجی سید باقر گلشادی نقل فرموده اند که در دارالسلطنه اصفهان کتابی را برخوردیم در نزد کتاب فروشی که مجموع واقعه عروسی قاسم در کربلا و زبیده خاتون دختر حضرت امام حسین علیه السلام و یک شب در تصرف داشتند. و بعد از شهادت حضرت امام حسین حضرت امام زین العابدین ناچه ای را طلبیدند و امر فرمودند مادرش شهربانو با خواهرش زبیده خاتون را که بر ناچه سوار کردند و به ناچه فرمودند که باید به طی الارض ایشان را به شهر ری برسانی و ناچه ایشان را به شهر ری آوردن و شهربانو در غار غایب شدن و زبیده خاتون نزد خالوان خود ماندن و تولد قاسم ثانی و وفات زبیده خاتون و شهید کردن قاسم ثانی تماما را به طریقی که سابق مذکور شد نقل کردند.

و اختلاف قول عالی جناب سابق الذکر با سایر کتاب در این خصوص این است که در روایت های مذکوره جناب شهربانو بر اسب سوار شدند و در قول مرقومه بر ناچه سوار شدن. و سید فرمودند که به اصفهان می روم شاید آن کتاب را به دست آرم و به جهت شما خواهم فرستاد؛ کتبی که نقل عروسی قاسم و زبیده خاتون در آن جا مذکور است نزد هر مؤمنی، باید گفت این را در این کتاب جمع نماید به جهت اطمینان دیگران.

و تا به حال آن چه به نظر رسیده نقل نمودیم قریب به بیست و هشت جلد کتاب که از چهارده نفر از محدثین نقل شده و هر کتابی در نظر اهل ایمان اعتبار آن به نظر آمده و بعضی اختلاف اولاد آن حضرت را نقل نموده اند و اکثر آن ها عروسی شدن و به شهر ری آمدن را تا آخر نقل نموده اند.

انشاء الله جناب خالق اکبر توفیق عطا فرماید که احادیثی که در خصوص فضیلت اهل بیت اطهار صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده به قدر امکان جمع نمائیم.

و آن چه الان در نظر حقیر هست این است که می خواهم احادیثی که در خصوص حال احتضار و حضور عند القبر و عالم برزخ و مبعوث شدن در قیامت و میزان و صراط و حساب دادن خلایق و اهل جنت را داخل جنت کردن و اهل جهنم را داخل جهنم نمودن است که از مبدأ اعلیٰ اصدار یافته، تمامی را موافق ضابطه ضبط و یک کتابی بخصوصه بنویسم و اسم آن را حیوة و ممأة و جنت و نار گذارده باشم؛ تا بندگان خدا به مطالعه آن از خواب غفلت بیدار شوند و ببینند چه چیز در پیش رو دارند و هر روز یک منزل به آن نزدیک تر می شوند شاید خود را دوست تر دارند و از جهت نجات آخرت دست به دامن ولایت اهل بیت اطهار صلوات الله علیهم زده به واجبات و مستحبات عمر عزیز را صرف نمایند و از محرمات که موجب عقاب می شود، زهد و ورع را پیشه خود نموده و ترك خواهش های نفسانی را در این دو روزه دنیای فانی بر خود هموار نمایند و در مقام دفع عقاب کوشند و توفیق به اعمال حسنه و حفظ از اعمال قبیحه را از خالق منان مسئلت نمایند و شفیعان معصیت کاران یوم جزا را وسیله و واسطه نجات دارین و ترقیات نشأتین خود قرار دهند.

امیدواریم که به برکت آن بزرگواران خالق عالم توفیق عبادت و حفظ از معصیت را که دوی آن ترك خواهش های نفسانی و لذت های ظاهری است به ما کرامت فرماید و من الله التوفیق و علیه الاعتماد.

فصل در ذکر بعضی از اولاد ائمه که در شهر ری مشهور می باشند

حضرت امامزاده لازم التعظیم امام زاده عبدالعظیم علیه السلام مشهور و معروف است و در جلالت قدر آن بزرگوار همگی علما اتفاق دارند و احادیث نیز در خصوص آن هست و از اجلای محدثین است و مرقد منورش مطاف طایفه انام است چنانچه احتیاج به اظهار نیست.

و امام زاده حمزه ابن امام موسی کاظم علیه السلام نیز معروف است در جنب قبلی روضه حضرت عبدالعظیم واقع است.

و امام زاده سید عبدالله ابن امام محمد باقر علیه السلام نیز در شهر ری مدفون است و ظاهراً که همین باشد که مابین روضه حضرت زبیده خاتون و حضرت عبدالعظیم بقعه مطهره اش واقع است.

و امام زاده هادی و خواهرش زینب در مسجد ماشاءالله مدفون اند، اولاد حضرت امام زین العابدین علیه السلام .

و مسجد ماشاءالله مکان شریفی است چنانچه در مزار کامل بهائی نقل می کند که مسجد ماشاءالله در شهر ری واقع است و جای بسیار شریفی است و آن را حجة الاکبر خوانند و بعد مشهد حضرت امام رضا علیه السلام به بزرگواری آنجا محلی نیست.

ذکر بقعه عالم الفاضل محمد بن علی ابن بابویه قمی رحمة الله که مشهور به صدوق است و از دعای حضرت صاحب الامر علیه السلام به وجود آمده و از اجلای علمای عصر است در تحت قبه مسجد ماشاءالله مدفون است و زیارت او نیز ثواب بسیار دارد.

ذکر بقعه منوره حضرت بی بی شهربانو که در بغل کوه نزد شهر ری واقع است و بقعه

منوره آن بزرگوار از قدیم الایام مشهور و معروف است و چشمه آبی نیز در آن جا هست که معلوم نیست که از کجا بیرون می آید و به کجا می رود؟! و آب بسیار خوبی است و آن کوه مشهور شده به کوه خاتون.

و کیفیت آمدن آن حضرت با فرزندش زبیده خاتون به شهر ری و غائب شدن بی بی شهربانو در غار و بردن زیاد ابن ابوذر غفاری زبیده خاتون را نزد خالوان او که اولاد یزدجرد می باشند تمامی در واقعه سابق بیان شد که در این جا احتیاج به اظهار نیست.

اما بقعه در جنب غربی حضرت زبیده خاتون است که مشهور است به جوانمرد قصاب که از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام است در وقت آبادی شهر ری که در کل ولایات به امر معاویه علیه اللعنه آن حضرت را سبّ می کردند، جوانمرد با حکام قرار داده که هر روزه يك دینار می داد و اسم آن حضرت را به احترام می برد و مشهور است که چنانچه چیزی می خرید یا می فروخت بلند فریاد می کرد که به حق اقام علی بن ابی طالب کم نمی دهم و زیاد نمی گیرم.

به همین قدر که نام نامی آن بزرگوار را توانست علم نماید حق تعالی نیز تمام شهر ری را خراب و منهدم ساخته که آثاری از اعزه و اعیان اهل آن بلد نمانده و اسم او را بلند کرده و بقعه به جهت احترام او قرار داده هر چندی که خرابی رو دهد به یکی از شیعیان قلبا میل می دهد که آن را تعمیر کنند که اسم او برپا باشد در دنیا تا باعث رغبت خلق گردد به ولایت امیرالمؤمنین و اولاد طاهرین علیهم السلام؛ و در آخرت نیز معلوم است که شیعیان خالص مرتبه دارند که خلق محشر پندارند که آن ها یکی از انبیاء می باشند که وارد محشر شده اند.

انشاء الله حق تعالی همه را از شیعیان خالص آن بزرگوار گرداند و فاتحه خواندن برای جوانمرد قصاب و احترام او نیز ثواب بسیار دارد و تعمیر قبور ایشان از جهت تعظیم امیر مؤمنان اجر عظیم دارد.

ذکر امام زاده ابوالحسن بن امام محمد تقی با برادرش در اندرمان شهید کردند؛ بقعه مطهرش در شهر ری، قریب زبیده خاتون واقع است.

امام زاده سید ناصرالدین بن علی ابن امام جعفر صادق علیه السلام به ولایت ساوج بلاغ. حسن الو و خضر الو به سر راه سید ناصرالدین آمدند و بسیار مجادله کردند اخرا لامر چهار جراحت به تن سید ناصرالدین زدند و به آن جراحت می نالید و می آمد تا به ولایت ری در موضع طهران رسید، پایان طهران، درویش صالح نامی بود به خانه درویش فرود آمد مدت چهار روز بیمار در آن خانه خوابید و آخر به همان جراحت به جوار حق پیوست.

اما زید بن حضرت امام زین العابدین، در زمان هشام بن عبدالملک مروان علیه اللعنه از مدینه روی به ولایت ری نهاد چون به موضع طهران رسید در خانه حسین سماکی فرود آمدند و حسین دست و پای امام زاده را ببوسید و به خانه برد مدت شش ماه نگه داشت و خدمت کرد اخر الامر جلال الدین عمر، و فرزندان و برادران خروج کردند، و زید بن حضرت امام زین العابدین علیه السلام را در خانه سماکی، جلال الدین عمرو فرزندان شهید کردند، که لعنت خدا بر ایشان باد و بقعه امام زاده زید در طهران معروف است.

ذکر حسن مثنی که پسر حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام است؛ در بحر انساب نقل می کند که حسن مثنی با فرزندان در زمان عبدالملک مروان علیه اللعنه از بغداد روی به ولایت ری نهادند چون به شهر ری رسیدند حسن را با يك فرزند او احمد نام، در مشهد جی شهید کردند وی را به القاب حسن مثنی خوانند و باقی فرزندان متفرق شدند و بقعه مطهر آن بزرگوار مشهور است در جی و در کتاب جلد رابع جلود اثنا عشری سابقا اختلاف آن را هم نقل کرده اند.

ذکر امام زاده سید اسماعیل ابن جعفر ابن امام محمد تقی علیه السلام؛ به ولایت ری در موضع طهران افتاده به خانه فخرالدین حداد فرود آمدند و مدت يك ماه امام زاده

بیمار بود از جراحی های بسیاری که در راه به تن مبارك او رسیده بود و فخرالدین حداد آن جراحی ها را بست آخرالامر یزدان و عمران و برادران خروج کردند به منزل فخرالدین حداد آمدند و حضرت امام زاده اسماعیل را شهید کردند که لعنت خدای بر ایشان باد.

ذکر امام زاده یحیی بن امام جعفر صادق؛ با جمعی امامزادگان به قزوین آمدند، اما حاکم قزوین حسنک صباغ بود بفرمود تا دروازه ها را بستند و با امام زاده گان جنگ کردند، امام زاده ها خارجی بسیار را به جهنم فرستادند و چندین امام زاده را در قزوین شهید کردند.

اما امام زاده یحیی با برادرش محمد روی به ولایت ری نهادند چون به موضع طهران رسیدند هر دو امام زاده ها را شهید کردند و بقعه مطهره امام زاده یحیی علیه السلام و برادرش محمد در دو بقعه متصل به هم مدفون اند و معروف است در طهران.

و اولاد ائمه از ذکور و اناث در طهران جمعی مدفونند از قراری که در بحر انساب مذکور است، لیکن قبور مطهره ایشان معلوم نیست و هم چنین در شهر ری بسیار شهید شده اند، بعضی بقعه دارند در قری و مزارع ری و بلوکات آن و بعضی آثار قبور ایشان معلوم نیست؛ و هر بقعه که منسوب به اولاد ائمه است البته در زیارت کردن چون بدی ایشان معلوم نیست به ثواب خود می رسند؛ و هم چنین در تعمیر روضات ایشان جناب احدیت موافق نیت ثواب می دهد.

ذکر امام زاده داود بن عمادالدین بن جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن حضرت امام زین العابدین علیه السلام، را در موضع کیسه گاه شهید کردند باقی را در سلقان شهید کردند؛ و از امام زاده داود کرامت چند نقل می کنند از آن جمله:

کربلایی علی محمد نام سلقانی برای حقیر، جامع این اخبار، نقل کرد که چناری از سرکار دیوان از ما می خواستند و آن در امام زاده داوود چند چنار بود که موافق خواهش ایشان بود و ما جرأت نمی کردیم چنار امام زاده را بیندازیم، چون

مکرر بعضی کرامات مشاهده می شد آخر زور آوردند و من رفتم چنار را انداختم شب در خواب دیدم

ذکر بقعه مبارکه امام زاده قاسم که در شه‌میران مشهور است و بقعه او قدیمی است چنانچه در کتاب بحر انساب و کتاب حاجی قاسم علی کاشانی ذکر کرده اند که سر مبارک حضرت قاسم نوداماد را به شهر ری آوردند و پیرزنی سر پسر خود را در عوض داد و آن سر را در دزج علیا دفن کردند و بعد پسر قاسم که از زبیده خاتون به وجود آمد آن را قاسم ثانی نام کردند و حجاج بن یوسف علیه اللعنه او را شهید کرد؛ در شه‌میران خواستند که دفن نمایند؛ از موضع قبر سر حضرت قاسم آوازی برآمد که «طیب را نزد طیب آرید» قاسم ثانی را در قبر سر پدرش دفن کردند و آن ده به امام زاده قاسم مشهور شد.

ذکر امام زاده صالح بن امام موسی کاظم که در چهارده جلد بحر انساب مذکور است و بقعه آن در تجریش است در بلوک شه‌میران. و در کتاب ها مذکور است که صالح این امام موسی کاظم علیه السلام از کره روی به ولایت شه‌میران گذارد چون به موضع تجریش رسیدند به طرف آفتاب برآمدن، به حوالی ذو طایفه بهیان او را شهید کردند. که لعنت خدا و نفرین رسول بر قاتلان ایشان باد و رحمت خدای بر اعانت کنندگان اولاد ائمه باد.

ذکر امام زاده جعفر بن امام موسی کاظم علیه السلام بقعه آن بزرگوار در ورامین مشهور است و در بحر انساب نوشته اند که جعفر این امام موسی کاظم علیه السلام را در توابع ورامین به موضع سناردک شهید کردند و در ورامین امام زاده بسیارند و هر يك بقعه ای دارند و در کتاب بحر انساب آن ها را ذکر می کند.

ذکر امام زاده جعفر بن حضرت امام حسین علیه السلام در مزار کامل بهائی رحمه الله نقل می کند که جعفر و خواهرش سکینه به ده ورامین به راه آتیه، اما تربت جعفر آن است که در میان محراب است و خانه بر دست چپ، اما زیارت آن جا باید کرد که میان محراب و دو کور است و کشنده ایشان ازرق ایرج علیه اللعنه بود؛ و دفن ایشان

سید داعی ابن ابوالقاسم ورامینی کرد و دعا کردند به خیر و برکت آن ده و آن به برکت ایشان باقی است.

ابی زید ابن الحسین به ولایت اصفهان دهی است آن جا مدفون است و او را معاذ - علیه اللعنه - کشت و این هم در مزار مذکور است.

ذکر امام زاده اسماعیل زکریا ابن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام؛ در کره مجروح کردند چون به توابع شهمیران به موضع شیزر [چیزر] رسیدند به طرف آفتاب درآمدن به پایان ده، زیر درخت چنار شهید کردند.

امام زاده عزیز بن محسن بن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را به موضع اوین، افراسیابان مجادله کرده به بالای ده اوین به طرف آفتاب بر آمدن به سرپشته شهید کردند.

امام زاده طیب بن حسن بن حضرت امام حسن علیه السلام را در شمیران در پایان ده اوین به طرف آفتاب فرو رفتن، رئیس خسرو لعین با فرزندان شهید کردند.

امام زاده محمد ابن طیب بن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام از شهر ری روی به ولایت شمیران نهادند، چون به موضع سهنک رسیدند طایفه گاو سواران آن حضرت را در پایان ده سهنک در میان سروستان شهید کردند.

امام زاده جمشید بن حسن ابن امام حسن علیه السلام را به توابع شهمیران در موضع سهنک طایفه گاو سواران شهید کردند.

امام زاده هاشم بن حسن ابن امام حسن علیه السلام را جراحت بسیار رسیده بود چون به گله مشا رسید به جوار حق پیوست و بقعه آن بزرگوار معلوم است.

امام زاده عبدالله و امام زاده ابوطالب اولاد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ولایت ری و شهریار افتادند روزگار به تقیه به سر بردند آخر الامر در موضع ایدران که در فشابویه است، ایشان را در آن ده شهید کردند و کشته ایشان عبدالله بن محمد قیص - علیه اللعنه - بود.

اما رقیه و ام هانی و ام سلمه دختران حضرت امیرالمؤمنین در ولایت ری افتادند،

ایشان را در حوالی شهر به کوچه سوزن گران مسجدی بود که آن مسجد نباد گفتندی، در آن جا يك چشمه آب بود یوسف دوانقی آن ها را شهید کرد.

اما حضرت زینب علیها السلام در شهر دمشق مدفون است و بقعه آن بزرگوار به «ستی زینب» در شام مشهور است.

امام زاده محمد بن سپه سالار ابن برهان ابن محمد حسین بن حضرت امام زین العابدین علیه السلام را در موضع کند، شهید کردند.

اما متوکل - علیه اللعنه - حضرت امام علی النقی علیه السلام را زهر داد و شهید کرد آن ملعون حکم کرد که هر جا سید صحیح النسبی باشد بکشند و بسوزانند و نسل ایشان را از روی زمین منقطع سازند. سادات بترسیدند و نسب خود را پنهان کردند، سادات آفتاب در آن زمان مخفی نسب بماندند و این حکایت در بحر انساب قدیم از خط شریف حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و امام حسن عسگری علیهما السلام است.

امام زاده علی اکبر بن ابراهیم ابن حسین ابن حضرت امام زین العابدین علیه السلام به شمیران عبدالله یانس آن حضرت را دشنام داد و يك بیل بر پیشانی امام زاده زد و وی را شهید کرد گویا در شیزر [چیندر] بقعه او معلوم است.

امام زاده عون و سالم و سعید نواده حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام به ولایت ورامین در موضع خاوه شهید کردند.

اما امام زاده عین و غین فرزندان زید بن امام زین العابدین که در طهران مدفون است به ولایت فشاویه و هنباد افتادند چون به موضع وهنباد رسیدند مردم وهنباد عین و غین را شهید کردند.

امام زاده مالک ابن زید بن امام زین العابدین که در طهران با دو پسر مهین الدین و امین الدین در موضع بریانک شهید کردند که لعنت خدای بر قاتلان ایشان باد.

ذکر امام زاده اولیا و فضل و معصوم فرزندان احمد بن امام زین العابدین در ولایت ری افتادند چون به موضع وسفنارد رسیدند آن سه تن را شهید کردند.

اما هشت نفر امام زاده را ابلق سواران کند در موضع قلعه جی شهید کردند.

اما فرزندان مهدی بن امام زین العابدین چون در ولایت ری رسیدند، چون به موضع خوی و نیزه رسیدند ایشان را شهید کردند.

اما فرزندان شیث ابن موسی ابن حضرت امام زین العابدین ابوطالب و حسین و رحیم و صائب و سالم و صالح از ولایت بغداد روی به ولایت ری نهادند چون به موضع کند رسیدند ابلق سواران کند خبر یافتند روی به امامزادگان نهادند و بسیار مجادله کردند اخرا لامر ابوطالب و حسین و رحیم را در موضع فیروز بهرام ابلق سواران کند شهید کردند؛ امام صالح و صائب و سالم روی به ولایت فشابویه نهادند چون به موضع زیانک رسیدند محمود آبیاری با آب یاران، آن ها را شهید کردند.

امام زاده عقیل را در موضع کشارد شهید کردند؛ اما حجاج بن یوسف - علیه اللعنه - خروج کرد و قصد اولاد ائمه کرد، مساوی دوازده هزار از اولاد ائمه را به قتل آورد از مرد و زن و طفل شیرخواره که صد هزار لعنت خدا بر قاتلین ایشان باد؛ امام زاده عقیل بن امام موسی کاظم علیه السلام را رئیس حسین کندی و فرزندان او جراحت زده در برزنا باد رسید به همان جراحت به جوار حق پیوست.

اما فرزندان حضرت عباس بن امیرالمؤمنین، زید و عبدالله و ابراهیم ابلق سواران کند جراحت بسیار زده به موضع بریانک زید و عبدالله را شهید کردند.

امام زاده عبدالله بن امام موسی کاظم در ولایت ساوج بلاغ در ده برفان رسید، مردم برفان و مردم ورده اتفاق کردند امام زاده عبدالله را گرد در آمدند و بسیار مجادله کردند؛ آن روز امام زاده عبدالله چنان حرب کرده بود که صحرای ورده پر از کشتگان گردید و آخر امام زاده عبدالله ابن امام موسی کاظم را در موضع ورده شهید کردند، وی را به آن سبب عبدالقادر خوانند.

امام زاده احمد و امام زاده موسی بن امام موسی کاظم، در موضع لواسان شهید کردند.

و امام زاده طیب بن امام موسی کاظم الیاس و فرزندان و برادران در موضع رستان شهید کردند.

امام زاده زکریا بن امام موسی کاظم در موضع نور شهید کردند.

اما هیجده تن از امامزادگان از فرزندان و فرزندزادگان حضرت امام موسی کاظم از ساروقش روی به هزیمت نهادند چون به موضع کند، رسیدند، چهار طایفه در کند دشمنان خاندان مصطفی و مرتضی بودند به غایت، یکی از اولاد زهیر ابن نمیر کندی، دوم اشعث کندی، سیم زیرک کندی، چهارم حسن رئیسان که از نسل سنان علیه اللعنه و العذاب بود؛ که لعنت بر ایشان باد.

چون این هیجده تن امام زاده ها در موضع کند رسیدند شب شد در پایان قلعه درک باغ حیاتی بود در آن موضع به سر بردند. مردم ده را خبر کردند، چون آن ظالمان این سخن بشنیدند جمله در باغ حیات با امامزادگان مجادله کردند آخرالامر آن چهار طایفه که اسم ایشان مذکور شد امامزادگان را در همان موضع شهید کردند.

اما امام زاده شعیب مردم آن ده، فیروز می خوانند تربتش ظاهر است در باغ حیات.

امام زاده علی و امام زاده موسی فرزندان علی ابن امام زین العابدین علیه السلام به موضع کند در کوچه گهواره تراشان در خانه حاجی حسین حلوائی تا مدت سه روز بماندند، آخر خارجیان کند خبر شدند و آن دو تن امامزادگان را شهید کردند و در چاه انداختند.

امام زاده علی و امام زاده موسی بن امام موسی کاظم در کند در خانه عبدالله کدخدا آمدند، زن صالحه داشت آب خواستند به ایشان داد و عبدالله ایشان را به خانه برد و احترام می داشت و یک هفته نگاه داشت. شب عسسان درگذر بودند به در خانه عبدالله مدنی رسیدند دو علم نور دیدند، دوان دوان به در خانه اشعث کندی رفته خبر کردند، دویست سوار و پیاده به در خانه آمده و آن امامزادگان را شهید کردند؛ که لعنت الله علی القوم الظالمین.

امام زاده محمدباقر بن امام موسی کاظم به رودبار قصران در قریه رودك شهید کردند و شیرخشت به برکت آن امام زاده از درخت درآمد در آن ولایت بماند.

امام زاده فضلی بن امام موسی کاظم در موضع کوشک دشت آمد ابلق سواران ابلق در موضع ناران او را شهید کردند.

امام زاده محمدتقی و عبدالله ابن ابیض بن امام محمدباقر در موضع ابلق به سر تپه زیر درخت، همان ابلق سواران شهید کردند.

امام زاده اسماعیل بن امام موسی کاظم در موضع بلکیجان به دهنه رودخانه رودبار شهید کردند و در زیر درخت چنار دفن کردند.

امام زاده جعفر و عبدالله بن هادی بن امام رضا از مدینه به رودبار قصران آمده در ده لالان ایشان را شهید کردند.

امام زاده ابراهیم بن امام رضا با دو فرزندش موسی و طیب به ولایت ری و رودبار قصران آمدند چون به موضع اینک رسیدند ایشان را شهید کردند.

امام زاده جعفر بن امام رضا به ولایت ری در شمیران به موضع حصار بوعلی او را شهید کردند.

اما «لار» که مابین ری و دارالمرز است، چهارصد و چهل و چهار پارچه ده بود و مردم آنجا از مأمون الرشید علیه اللعنه منشورنامه داشتند که اگر اولاد ائمه به لار افتد آن خار جیان او را شهید کنند سواى چهار ده که از اولاد مسیب بن قعقاع خزاعی بودند. و اهل لار امام زاده بسیار شهید کردند و از آن جمله هیجده تن را در آهنگ لار از امامزادگان شهید کردند به راهنمایی شعبان آبیاری.

و راوی گوید که در همان ساعت خبر رسید که مأمون الرشید علیه اللعنه به جهنم واصل شد، فرزندان مسیب بن قعقاع خزاعی شاد گشتند و گفتند: ای بنی عمان بر خیزید و کمر عداوت بندید و حق خون فرزندان امام را از این ظالمان گمراه بستانیم همه گفتند که فرمان برداریم آن گاه علم مسیب را برپا کردند و روی بدان مخالفان

کردند و زنان و دختران گریه کنان سر و پا برهنه می رفتند چون به شعبان آبیاری رسیدند، ضربت مسیبه، عبدالله بر سر شعبان زد که تا سینه وی شکافت و رفتند و امام زاده ها را دفن کردند و عبدالله با پانصد نفر از ابن عمان خود و خویشان، در عقب خوارج رفتند و مساوی دو هزار خارجی را به جهنم فرستادند.

امام زاده حسن و محمد و حسین نوه امام محمد تقی علیه السلام از بغداد روی به ولایت ری نهادند چون به موضع کره رسیدند ایشان را شهید کردند.

امام زاده سلطان سید جلال الدین اشرف برادر امام رضا علیه السلام لشکر کشیده در شهر زنکان با امیر ابوالمعالی بن نوفل بن لقمان بن شمر ذی الجوشن که در آن جا وطن ساخته بود جنگ کردند و حسن بیک استجلو با بنی اعمام و عساکر در خدمت آن امام زاده جان نثاری کردند و جنگ های عظیم شد و از نواده مسیب بن قعقاع خزاعی و نواده ابراهیم بن مالک اشتر همه در رکاب آن امام زاده بودند و سپاه خوارجیان هفتاد و پنج هزار بودند همه را بکشتند و امیر ابوالمعالی را حسن بیک دستگیر نموده بکشتند؛ و آخر ملعونی تیری بر سینه مبارک آن امام زاده زد و او را شهید کرد و او را به حوالی شهر لاهیجان دفن کردند و مرقد معطر سید جلال الدین اشرف معروف است و کیفیت جنگ او بسیار است در این جا به اختصار کوشیده شد.

اما اولاد عبدالله بن جعفر صادق حسین و عدنان و عمران از بغداد روی به ولایت تفرش نهادند در آن جا وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد به القاب حسینی.

اما اولاد یزدجرد بن شهریار را ملک شاه غازی که حضرت امیرالمؤمنین این اسم را به او بخشیده بود، در جنگ با معاویه باز حضرت امیر ملک شاه غازی را بخواند و او سپاه خود را بخواند و جمع کرده از شهمیران روی به مدینه نهاد و چون خبر به حضرت امیر رسید جمعی را به استقبال او فرستاد و به صد اعزاز او را وارد مدینه نمودند.

حضرت بر خواسته وی را تعظیم کرد و سر و روی او را ببوسید و بعد شاه ولایت با سپاه خود روی به ولایت نهروان نهاد و جنگ عظیم شد و لشکر مخالف را دمار

برآوردند و حضرت روی به مدینه نهاد چون به کنار فرات رسیدند حضرت امام حسین بیمار بود بی هوش شد ملک شاه غازی سر مبارک آن حضرت را در کنار گرفته چون حضرت بهوش آمد فرمود: یا ملک من از تو خوشنود شدم خدا از تو خوشنود باد. ملک شاه غازی برخاست و گفت: یا حضرت مرا سه حاجت است به درگاه شما توقع دارم که روا کنی، حضرت قبول فرمودند: ملک شاه غازی گفت: حاجتی به من دهی اول آن که بی من به بهشت قدم ننهی، دوم آن که اولاد مرا دعا کنی که به هزار پشت در پشت، رو از این درگاه نگردانند، سوم آن که اولاد من هرچند از جاهلی گناهکار شوند شفاعت ایشان را نزد جدت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نمائی.

حضرت هر سه را قبول نمود، دوات و قلم طلبیده و حجت نوشت و به او داده بوسید و بر هر دو چشم نهاد و حضرت امیرالمؤمنین او را مرخص کرده وداع کرد و روی به ولایت عجم نهاد تا در شهر ری به ملک شمیران رسید و ایشان هرگز تقیه نکردند و روز به روز در محبت اهل بیت می افزودند و اولاد ایشان به القاب ملک بماندند و شیخ الاسلام طهران خود را از اولاد ایشان می داند.

حسین اصغر بن امام زین العابدین نسل آن جناب در مدینه مشرفه ساکنند و نسب سادات عالی درجات متولیان قدیمی سید واجب التعظیم امام زاده عبدالعظیم که در ری مدفون است به آن جناب می رسد و این فقره در جلد رابع من جلود اثنا عشری مذکور است و الله اعلم.

در خصوص کراماتی که از روضه حضرت زبیده خاتون علیهاالسلام ظاهر شده و می شود و بسیار مشاهده کرده اند از قبیل متوسل شدن خلق به آن مرقد مطهر و او را نزد حق تعالی شفیع قرار دادن و حاجات خود را خواستن از قبیل شفای بیماران و بینا شدن کوران و ادای دیون و توسعه رزق و مشرف شدن به کربلای معلی و مکه معظمه و زیارت حضرت امام رضا و نذرهایی که می کنند به اجابت می رسد و مکرر مال های خلق از قبیل شتر و غیرهما بیمار می شوند می آورند و دور روضه منوره می گردانند و خدا شفا می دهد.

و مکرر به جهت گم شده و گریخته و نجات از بند و حبس و التفات اکابر و اعظم به زبردستان و الفت میان شوهران و زنان و خواستن اولاد از خالق منان در آن روضه منوره خواسته اند و به برکت صاحب مرقد حاجات ایشان برآمده. و مکرر به تجربه رسیده از کوره پزها هرکدام ثقلب در آجر و آهک و گچ کرده اند به زودی ضرر به ایشان رسیده چه ضرر مالی یا بدنی، و سرعت اجابت دعا مکرر در آن روضه منوره ظاهر شده. و آن چه از کسانی که اعتبار

ص: 311

1- چنانچه در قبل گفته شد حضرت سیدالشهداء دختری به نام زبیده خاتون که در ری مدفون شده باشد ندارد. و هیچ يك از مورخان و شرح حال نویسان در کتب معتبر به این نکته اشاره نکرده اند. اما مقبره منسوب به زبیده خاتون در شهر ری متعلق به کیست؟ مرحوم استاد دکتر حسین کریمان در کتاب ارزشمندی باستان، ج 1، ص 430 می نویسد: «نگارنده چنین می پندارد که اگر در این مکان بانویی به نام زبیده مدفون شده باشد، بی تردید وی زبیده خاتون دختر عم و زن ملکشاه، مادر برکیارق دختر یاقوتی بن داود است، که در ری حالتی کمابیش مشابه سیده زن فخرالدوله داشت، و وی را به دستور مؤیدالملک زندانی و سپس خفه کردند...».

به حرف ایشان بوده نظر به صداقت ایشان مذکور ساخته اند بعضی از آن ها مذکور می شود.

از آن جمله آقا میرزای عطار طهرانی در حضور عالیجناب مجتهد العصری حاجی الحرمین حاجی ملا محمد کرمانشاهانی امام جمعه طهران نقل کردند که محمد شفیع پسر حاجی آقا محمد و جمعی دیگر از اهل سکنه حضرت عبدالعظیم نقل کردند که در بیابان فیروزآباد جمعی دیدند که نوری از سمت قبله آمد و به سر قبه مطهره محمد ابن بابویه قمی رفت و از آن جا آمد و داخل روضه زبیده خاتون شد و بیرون نیامد. و پسر ملا امین چراغچی سرکار حضرت عبدالعظیم نیز این نقل را کرد.

کرامات دیگر آن که، در وقتی که پی برمی داشتیم کربلانی صفرعلی طهرانی که چند سال بود که چشم او نابینا شده بود آمد و روزنه که به سرداب منور شده بود زیارت می کرد و می گوید جمعی آمدند و مرا دور کردند دلم شکست عرض کردم خداوندا به برکت این عروس قاسم هرگاه دختر حضرت امام حسین علیه السلام است چشم مرا شفا بده که از این ذلت کوری عاجز آمده ام و گریه بسیار کردم. همین که خود را به آن روزنه رسانیدم دیدم چشمم روشن شد و تابوت و سرداب آن حضرت را دیدم از شعف سر از آن روزنه برداشتم که بینم بیرون را هم می بینم دیدم آفتاب و زمین و خلق همه را می بینم، بسیار خوشوقت شدم از ترس آن که مبادا رختم را خلق پاره کنند هیچ نگفتم و شب را هم در آن جا ماندم در مهتاب دعای کمیل و قرآن را خواندم و حال چشمم بهتر از اول جوانیم شده.

کرامات دیگر؛ ابراهیم نام، نوکر جماعت شام بیاتی بود می گفت که مدتی است که چشم من کور شده و هرچه داشتم خرج کردم خوب نشد حالی که شنیدم که در روضه عروس قاسم حاجت خلق برمی آید آمدم و گریه بسیار کردم و به درگاه خدا نالیدم به برکت آن حضرت چشمم خوب شد.

کرامات دیگر آن که؛ ضعیفه ای با شوهرش آمد نزدیک ظهر در روضه حضرت

زیبیده خاتون و کسی در میان روضه نبود قدری گریه کرد، دید آواز سه چهار زن می آید که نوحه می کنند به طریق لهجه عربی و از میان قبر منور آواز بر می آید، دوید بیرون آمد نزد خادم ها که راه اندرون سرداب قبر حضرت را به من نمایید می خواهم بروم با آن زنها با هم گریه کنیم، ما گفتیم راهی ندارد چه می گویی خودش رفت و اطراف را گردید دید راهی نیست آمد و گفت: بیایید ببینید گریه زنها را که نوحه می کنند! خادم ها و عمله ها که کار می کردند می گفتند رفتیم دیدیم صدای زن ها می آید به عربی به آواز بلند از میان قبر نوحه می کنند و قریب دو ساعت بیشتر آواز گریه و نوحه بود و بعد ساکت شدند.

جامع این کتاب خود به اتفاق مجتهد العصری حاجی ملا محمد کرمانشاهانی و شیخ الاسلام و گویا عالیجاه مقرب الحضرات السلطانی مهدی قلی خان قاجار نیز بود با جمعی دیگر که در روضه مشرف شدیم آمدند و این نقل را کردند. شیخ الاسلام فرمودند: ما باید آن زن و مرد را بشناسیم و از ایشان بشنویم. خدام گفتند: ما نشناختیم.

عصری، داعی و جناب ملا شریف علی نایب متولی سرکار حضرت در روضه نشسته بودیم که دیدیم شخصی آمد و نزد ما نشست و دعای بسیار به من کرد و گفت: من مکرر آمدم در این روضه و حوایج خود را از خدا خواسته ام و به زودی برآمده و دو روز بیشتر با زوجه خود آمدم آواز گریه زن ها از میان قبر می آمد به طریق لهجه عربی نوحه می کردند بسیار گریستم و شوق و یقین ما زیاد شد گفتیم این تو بودی؟ گفت: بلی. خادم ها نیز آمدند و شناختند اسمش را پرسیدیم گفت: من محمد صادق برادر زن عبداللّه خان فران چاهی می باشم او را گفتیم برو نزد جناب حاجی ملا محمد و شیخ الاسلام می خواهند از شما پرسند.

کرامات دیگر؛ نیز از شفا دادن بیماران و آوردن ساریبانان شتر خود را که مریض

بوده، دور حضرت گردانیدن و گوسفند قربانی کردن و خوب شدن بسیار اتفاق افتاده که هرگاه آن چه مطلع شدند نوشته شود بسیار می شود.

و دیگر خواب، که صلحا و مؤمنین در خواب دیده اند نیز بسیار است چند خواب را نقل می کنیم، چون خواب بین ها ظاهرا از صلحا بودند.

از آن جمله کربلائی محمد گفت خواب دیدم که رفتم در زبیده خاتون دیدم باغ بسیار بزرگی در آن جا هست و درخت های پرمیوه غیر میوه های دنیا به نظرم آمد و خلق بلندقامتی مشاهده کردم از یکی پرسیدم این باغ چیست و شما چه کسید؟! گفت: این باغ بهشت است و ما خادمان حضرت و از شهر حضرت صاحب الامر علیه السلام می باشیم. بعد دیدم یکی فریاد می زند که حاجی میرزا آقایی طهرانی را حضرت می خواهد. دیدم شما را بردند بعد شما برگشتید و به من گفتید: برو خانه کتاب محرق را بیاور که حضرت امام حسین علیه السلام فرموده است که از کتاب محرق نقل عروسی قاسم را بخوانم من کتاب را آوردم و به شما دادم دیدم منبری است و شما بالای منبر رفتید و خلق بسیار جمع شدند عروسی قاسم را خواندید گریه بسیاری شد از خواب بیدار شدم.

خواب دیگر؛ مؤمنی نزد عالیجناب مجتهد العصری حاجی ملا محمد کرمانشاهانی، رفته خوابی دیده بود نقل کرد ایشان فرستادند او را نزد حقیر نقل کرد که در مسجد جامع طهران خوابیده بودم دیدم چاوشی فریاد می زند که حضرت امام حسین علیه السلام به شهر ری آمده خلق روانه خدمت حضرت شدند من هم روانه شدم، رفتم دیدم خلق بسیار جمع شده اند. حضرت فرمود تعزیه خواندند و بسیار گریستند.

بعد که تعزیه تمام شد همان چاوش فریاد می زد که حضرت امام حسین علیه السلام به دیدن دخترش آمده می فرماید که این دختر من است هر کس انکار کند من از او بیزارم.

خواب دیگر؛ خداداد دلائك گفت: من در مجلس عالمی بودم حرف زبیده خاتون برآمد آن عالم می گفت که بر من معلوم نیست و از جمعی دیگر از علما و غیره می شنیدم که هست، رفتم به حضرت عبدالعظیم و از خدا سؤال کردم که در خواب بر من معلوم شود، شب جمعه در خواب دیدم که پیرمردی ریش سفید آمد و مرا گفت برخیز برویم، گفتم به کجا؟! گفت: به آن جا که خواستی معلوم شود.

من با او رفتم دیدم مرا برد به روضه زبیده خاتون و خود ایستاد و مرا گفت: برو به در روضه. من نزدیک رفتم دیدم رخت خوابی در میان روضه افتاده است و زنی به صورت عروسان در نهایت وقار در آن جا است، سلام کردم و بیرون ایستادم دیدم فرمود: برو کیفیت ما در بحر انساب نوشته است همان است ببین. من گفتم بحر انساب چه چیز است؟ فرمودند: کتاب بحر انساب هست برو ببین بر تو معلوم می شود.

می گوید من برگشتم که بیایم دیدم جوانی نورانی دست و پا به حنا آمد من سلام کردم گفت: چه می خواهی؟ گفتم: می خواستم بدانم حضرت زبیده خاتون در این روضه مدفون است، زنی به من فرمود برو کتاب بحر انساب را ببین. دیدم آن جوان هم فرمودند: بلی برو کتاب بحر انساب را ببین، در طهران بر تو یقین می شود که در این جا هست. و از پیش من رد شدند و داخل حجره نزد آن زن رفتند من به این طرف آمدم دیدم آن پیرمرد به من گفت چرا دست حضرت قاسم داماد را نبوسیدی؟ گفتم ندانستم خواستم برگردم گفت: رفت داخل حجله عروس خود شد من غصه خوردم و با تأسف از خواب بیدار شدم و آمدم پرسیدم در بحر انساب، صریح در آمدن آن حضرت به ری و فوت شدن ایشان بود یقین من شد و از شك بیرون آمدم.

خواب دیگر؛ حقیر، کربلایی محمد دولابی را گفته بودم ده هزار بار سقط بیاورد از

برای سرکار حضرت و وجه بگیرد، کربلائی محمد فراموش کرده بود، دو سه روز گذشت ما معطل بودیم به جهت بنایی و سقط نداشتیم، می گوید کربلائی محمد که من شب در خواب دیدم که کسی به تندی به من گفت: که چه شد نقل زبیده خاتون؟! از هول از خواب بیدار شدم، گفتم: من روز گذشته رفتم به آن جا و زیارت نکردم من بعد به زیارت می روم؛ دو دفعه خوابیدم باز در خواب دیدم که کسی به تندی به من می گوید که چرا سقط که حاجی میرزا آقایی به جهت زبیده خاتون گفته بود نیاوردی؟! از هول از خواب بیدار شدم و صبح مال فرستادم سقط را بیاورد؛ از این قبیل خواب بسیار دیده اند.

ص: 317

نوحه زبیده خاتون عروس قاسم، دختر امام حسین علیه السلام

عروس قاسم پا در حنایم *** پدر کرده عروسی از برایم

عروسیم فتاده در قیامت *** بگریید ای عزیزان از برایم

کردند عروسی من *** در کربلا عزیزان

اهل حرم نمودند *** در خیمه گاه افغان

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

باب شهید داده *** دستم به دست قاسم

گفتا امانتت را *** بستان ز من تو ای جان

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

زینب مرا بیار است *** قاسم چه گشت داماد

حوران نموده فریاد *** قاسم مبارکت باد

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

جبرئیل در هوا گفت *** با ساکنان جنت

در کربلا عروسی است *** قاسم شده است داماد

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

ای شافع قیامت *** در کربلا نظر کن

دارد حسین عروسی *** زینب به ناله فریاد

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

یا فاطمه خبر شو *** در کربلا عروسی است

برگو علی بیارد *** خلعت برای داماد

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

عروس قاسم پا در حنايم *** پدر کرده عروسی از برایم

گرید زبیده خاتون *** گوید با آه و افغان

کی دیده است عروسی *** باشد حنايش از خون

ص: 318

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

باشد عروسی را ناز *** در حجله و عروسی

من در شب عروسی *** دارم عزای داماد

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

ای شیعیان جهازم *** از اشک چشم سازم

گریه کنید بر من *** تا برگ عیش سازم

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

هر کس که اشک ریزد *** اندر عروسی من

دارد به روز محشر *** حقی به گردن من

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

عروس قاسم پا در حنایم *** پدر کرده عروسی از برایم

عروسیم فتاده در قیامت *** بگریید ای عزیزان از برایم

زن های اهل ایمان *** کی دیده است عروسی

بی بزم عیش باشد *** من آن عروسم ای جان

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

ای خواهران دلسوز *** مجلس برام سازید

دارم توقع این *** ماتم برام گیرید

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

در روضه ام بیاید *** کان حجله عروسی است

گیرید بزم عشرت *** بهرم کنید افغان

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

قاسم ندیده کامی *** از من در این عروسی

سوزد جگر برایش *** تا روز حشر دامان

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

ص: 319

قاسم نموده جان را قربان جانان *** در کربلا به صد زار گردید تشنه قربان

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

من بعد قتل قاسم *** با مادر حزینم

اسب پدر سواره *** کردیم رو به ایران

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

عروس قاسم پا در حنائیم *** پدر کرده عروسی از برایم

عروسیم فتاده در قیامت *** بگریید ای عزیزان از برایم

مادر برفت در غار *** شهربانو وفادار

در ری نمودم منزل *** ماندم غریب و افکار

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

تنها و بی کسم من *** آید چه بر سر من

زینت دهید قبرم *** از اشک چشم جانان

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

چون اشقیا بدلت *** از شدت عداوت

آورده رأس قاسم *** در ری زدند چوگان

من دختر حسینم *** گو نور هر دو عینم

یک زن به کوه شمران *** کرده پسر به قربان

سر از پسر بداده *** بگرفت و کرده پنهان

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

کردند مرا شهیدم *** من زندگی ندیدم

از شدت تقیه *** قبرم بمانده پنهان

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

من در میان قبرم *** رویم به سوی قاسم

تا حشر این چنینم *** در شهر ری عزیزان

ص: 320

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

باشند زنان وفادار *** با اهل بیت اطهار

از سوز گریه و آه *** جان را کنند قربان

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

آیید مرقد من *** گیرید ماتم من

تا از شما شوم شاد *** ای خواهر عزیزان

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

من اهل این ولایم *** از نسل پادشایم

اولاد یزدجردم *** نگرفته کس عزایم

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

هر کس که نیست از ما *** منکر شوند بر ما

پیوسته این چنین بود *** با جدّ امجد ما

من دختر حسینم *** کو نور هر دو عینم

نوحه دیگر

عزیزان، من حسین را زیب و زینم *** ضیای چشم زهرا نور عینم

غریب شهر ری نامم زبیده *** عروس قاسم در خون طپیده

عزیزان من چراغ عالمینم *** گل باغ علی نور دو عینم

سلام از من صبا بر در مدینه *** به نزد جدّه ام آن بی قرینه

بگو در ری نهالت شد سفینه *** بیا بنگر فدایت شور شینم

سر از قبرت برون کن جان جدّه *** نگر بر حال زارم جان جدّه

ز شور عیش شد قدم خمیده *** بیا بنگر فدایت شور شینم

مبارك باد گو عمم حسن را *** نهال مرتضی شاه زمن را

شده وقت سروش این انجمن را *** کفن آور برای نور عینم

ص: 321

نوحه ديگر

زين العابد بيمار *** بر درد و غم گرفتار

از شدت مصيبت *** افتاده با تن زار

فرياد از غريبي *** بيداد از غريبي

سيلى زدند رويم *** خنجر كشيده سويم

افشان نموده مويم *** بردند آبرويم

فرياد از غريبي *** بيداد از غريبي

معجز ز سر كشيده *** گوشواره ها بريند

گوشم ز ظلم دريند *** خلخال را كشيده

فرياد از غريبي *** بيداد از غريبي

از ترس نيزه و تير *** دلها ز زندگى سير

زين العبا به زنجير *** زد شمر نوك شمشير

فرياد از غريبي *** بيداد از غريبي

رأس پدر چه ديدم *** بيريده شد اميدم

يكباره دل ز دنيا *** از عمر خود بريدم

عروس قاسم نامم زبيده *** فلك خاك مرا درى كشيده

بر ذوالجناح يابم *** با مادرم سواره

رو سوي رى نموديم *** اين ظلم ها چه ديديم

فرياد از غريبي *** بيداد از غريبي

مادر برفت در غار *** ماندم غريب و بى يار

در شهر رى گرفتار *** زين غم خدا عزادار

فریاد از غریبی *** بیداد از غریبی

بردند عمّه هایم *** در شام با اسیری

ص: 322

من شهر ری اسیرم *** مهمان این ولایم

فریاد از غریبی *** بیداد از غریبی

بهر خدا بیاید *** قبرم تمام سازید

گریید بهر قاسم *** ماتم برام دارید

فریاد از غریبی *** بیداد از غریبی

قاسم به دیدن من *** چو آید افسر من

اهل وفا چه بینید *** ماند چه در بر من

عروس قاسم نامم زبیده *** فلک خاک مرا در ری کشیده

گو یابند و در این شهر *** دوستی که باشدش مهر

سازد برای من قبر *** بدهد مرا خدا صبر

فریاد از غریبی *** بیداد از غریبی

آمد غلام بابم *** از کربلای پر غم

احیا نموده قبرم *** اجرش دهد خدایم

فریاد از غریبی *** بیداد از غریبی

یکدسته منکر من *** باریست بر دل من

شرم از خدا ندارند *** اینست مشکل من

فریاد از غریبی *** بیداد از غریبی

ای منکران قبرم *** کمتر کنید جبرم

تا کی کنید خرابم *** دیگر نمانده تابم

فریاد از غریبی *** بیداد از غریبی

عروس قاسم نامم زبیده *** فلک خاک مرا در ری کشیده

تأليف:

شيخ جواد شاه عبدالعظيمي (م 1355 ق)

ص: 325

حاج شیخ جواد بن مهدی شاه عبدالعظیمی شریف رازی لاریجانی متوفای 1355ق در ارتباط با حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و امامزادگان ری و تاریخ ری و ... چندین کتاب و رساله نوشته است که در دو کتابی که از ایشان در دست است از آنها نام می برد.

کتابهای ایشان در موضوعات بالا بدین شرح است:

1. الخصائص العظیمیة؛ 2. نور الآفاق و شهاب لأهل النفاق؛ 3. الأخبار العظیمیة؛ 4. التحفة العظیمیة؛ 5. تذکره ری؛ 6. زیدة الانساب فی نسب ساداة الانجاب (شرح حال امامزادگان شهر ری است)؛ 6. تحفة الفقهاء فی تذکرة العلماء؛ 8. تحفة الفاطیة و

در دو کتاب الخصائص العظیمیة و نور الآفاق از آن چند کتاب یاد کرده است و تصریح کرده است که نوشته است، و لکن با فحص و تتبعی که انجام شد هیچ اثری از تألیفات نام برده به دست نیامد.

در ارتباط با دو کتاب موجود یعنی: الخصائص العظیمیة و نور الآفاق نقد و انتقادات فراوانی شده است، و اول کسی که از این دو کتاب انتقاد کرده است، مرحوم محمد شریف رازی در کتاب «اختران فروزان ری و طهران»، ص 79 است. به جهت مطالب نادر و شاذی که در این دو کتاب ذکر شده است، ظاهراً انتقادات بر او وارد باشد.

لازم به تذکر است که اگر مطلبی مثل تاریخ تولد و وفات حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و یا تاریخ تولد و وفات حضرت معصومه علیها السلام و ... برای کسی از قرآنی مسلم شده و لکن مستند تاریخی نداشته باشد، نمی توان از آن دفاع کرد و یا آدرس به کتابهای مجهول و یا ناشناخته و یا ثبت نشده داد. متأسفانه این موارد در کتاب خصائص العظیمیة و نور الآفاق رخ داده است، به نحوی که برای اثبات مطلبی مؤلف ارجاع

به کتاب دیگری از خودش می دهد که این نحوارجاع ها موجب موهن است. ملاحظه کنید: رأیتُ في بعض كتب: تحفة العظيمة»، «يقول المؤلف في أخبار العظيمة».

باتوجه به این اوصاف چاپ این کتابها مناسب نبود، و لکن بعضی ها بر این باورند که اگر چه ایشان مستند قوی برای اثبات مدعای خود ندارد و لکن از قرائن پیداست که این تاریخ تولد ووفات ها درست به نظر می رسد. لذا کتاب الخصائص العظيمة در این مجموعه و نور الآفاق در مجموعه رساله ها پیرامون امامزادگان به طبع رسید، و اشکالات و انتقاداتی که به این دو کتاب شده است نیز در مقدمه و بعضاً در پاورقی به چاپ رسیده است.

حضرت آیه الله استادی در مقاله «آشنایی با حضرت عبدالعظیم علیه السلام و مصادر شرح حال او» در معرفی و نقد آثار حاج شیخ جواد شاه عبدالعظیمی چنین می نویسد:

6. الخصائص العظيمة

حاج ملا علی کنی متوفای 1306 دامادی داشته است به نام حاج شیخ مهدی بن ملا رجبعلی لاریجانی شاه عبدالعظیمی.

حاج شیخ مهدی آن طور که در ذریعه 7/169 فرموده در سال 1308 و آن طور که در کتاب اختران فروزان ص 80 گفته شده حدود سال 1314 برای زیارت به مشهد مقدس رفته بود و همانجا وفات کرد.

حاج شیخ مهدی فرزندی داشت، که یکی از آن ها حاج شیخ جواد است که در سسال 1355 از دنیا رفته و در ایوان آینه حرم مطهر حضرت عبدالعظیم دفن شده است. او از شاگردان میرزا حسین خلیلی تهرانی و آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و سید محمد کاظم طباطبایی صاحب عروه بوده و در حضرت عبدالعظیم به وظایف دینی از امامت جماعت و غیره اشتغال داشته است.

یکی از تألیفات او الخصائص العظيمة است. که در 63 صفحه جیبی در سال 1318 قمری چاپ سنگی شده است. (1)

ص: 328

این کتاب به زبان فارسی تألیف حاج شیخ جواد شاه عبدالعظیمی است که در سال 1343 تألیف شده(2) و در سال 1344 در 130 صفحه جیبی توسط فرزندش شیخ مهدی بن شیخ جواد (و به عبارت خود او: خادم شریعت مطهره حاج شیخ مهدی سلطان العلماء نجفی نظام التولیه و خزانه دار حضرت عبدالعظیم علیه السلام) چاپ شده است و نسخه چاپی آن در کتابخانه مرحوم آیه الله مرعشی نجفی در قم موجود است.

نام این کتاب نور الافاق است و در ذریعه علامه طهرانی ج 16 ص 367 و در فهرست کتب فارسی چاپی خان بابا مشار چاپ اول ج 1 ص 1195 به اشتباه «فوز الافاق» نامیده شده است. اما در ذریعه ج 24 ص 355 با نام صحیح آن «نور الافاق» یاد شده است.

حضرت آقای رازی در کتاب «اختران فروزان ری و طهران» ص 79 می نویسد:

شیخ جواد کنی فرزند دوم حاج شیخ مهدی لاریجانی و سبط علامه کنی در شهر ری به دنیا آمد و پس از خواندن مقدمات و سطوح در ری و تهران به نجف اشرف مهاجرت، و از محضر حاج میرزا حسین خلیلی تهرانی و آخوند خراسانی استفاده نمود و پس از آن به ری مراجعه و بعد از فوت برادرش حاج شیخ آغابزرگ در مسجد صحن به اقامه جماعت و ترویج دین پرداخت و منبری شیرین داشت... تصنیفاتی مانند «نور الافاق» که در سال 1344 چاپ شده است و چیزهای دیگر هم مانند خصائص عظیمیه در

ص: 329

1- از حضرت آقای حاج سید محمود مرعشی ریاست کتابخانه آیه الله مرعشی تشکر می شود که عکس نسخه این کتاب را در اختیار این جانب قرار دادند.

2- به صفحه 20 نور الافاق رجوع شود.

شرح حال حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام به رشته تحریر آورده که چندان مفید نیست. در سوّم جمادی الآخرة 1358 قمری از دنیا رفت و در ایوان مطهر حضرت عبدالعظیم کنار برادرش مدفون شد (پایان کلام آقای رازی).

در کتاب نور الآفاق مطالب تازه ای دیده می شود که هر کدام دلیلی بر بی اعتباری این کتاب می تواند باشد:

مطلب اوّل: می گوید حدیث شریف کساء صحیحاً از دوازده کتاب معتبر که شش کتاب از کتب معتبره شیعه و شش کتاب از کتب معتبره عامّه است به اختلاف نسخ مرسله و معنعناً نقل شده.

1. فی «مناقب العترة» عن احمد بن محمد بن فهد الحلّی مرسله عن زید بن الحسن بن الامام عن ام سلمة عن فاطمة الزهراء سلام الله علیها.

2. فی ذخائر العقبی عن واصلة بن الاسقع.

3. وفي درر السمطين فی مناقب السبطين عن جمال الدين الزرندي المدني معنعنا عن الصادق عليه السلام عن محمد الباقر عن زين العابدين عن الحسين بن

علي عن الحسن عليه السلام فی خطبته.

4. وفي كنوز المناقب عن ابن مسعود عن علي بن الحسين عليهما السلام

5. وفي المنتخب عن الشيخ الطريحي.

6. وفي صحيح البخاري عن عائشة ام المؤمنين.

7. وفي سنن الترمذي فی مناقب اهل البيت عن زينب مربية النبي صلى الله عليه وآله وسلم عن عائشة.

8. وفي شرح الكبرى الاحمر لعلاء الدين السمناني عن البيهقي عن عائشة.

9. وفي جواهر العقدين فی قصص عجيبة لاهل بيت النبوة.

10. و عن الملا فی سيرته عن عمرو بن أبي سلمة.

11. وفي قصص النبوة فی بركات اهل بيت النبوة.

12. و عن الغتاني عن حفصة بنت عمر فی معجمه.

و سمعت شيخى الثقة الحاج شيخ محمد حسين السيستانى فى سند هذا الحديث الشريف قال سمعت عن سيد حسن بن سيد مرتضى اليزدى قال روى صاحب العوالم فى الجلد 62 فى احوالات ام ائمة الطاهرين روى صاحب العوالم الشيخ عبدالله البحرانى عن شيخه سيد هاشم البحرانى عن شيخه الجليل السيد ماجد البحرانى عن الحسن بن زين الدين الشهيد الثانى عن شيخه مقدس الاردبيلى عن شيخه على بن عبد العال الكركى عن الشيخ على بن هلال الجزائرى عن الشيخ على بن الخازن الحائرى عن الشيخ احمد بن فهد الحللى عن الشيخ ضياء الدين على بن الشهيد الاول عن ابيه الشهيد الاول عن فخر المحققين عن شيخه علامة الحللى عن شيخه المحقق عن شيخه ابن نماء الحللى عن شيخه محمد بن ادريس الحللى عن ابن حمزة الطوسى صاحب ثاقب المناقب عن الشيخ الجليل محمد بن شهر آشوب عن الطبرسى صاحب الاحتجاج عن شيخه الجليل حسن بن محمد بن حسن الطوسى عن ابيه شيخ الطائفة عن شيخه المفيد عن شيخه ابن قولويه القمى عن الشيخ الكلينى عن على بن ابراهيم عن ابيه ابراهيم بن هاشم عن احمد بن محمد بن ابى نصر البنزطى عن قاسم بن يحيى الحذاء الكوفى عن أبى بصير عن ابان بن تغلب البكرى عن جابر بن يزيد الجعفى عن جابر بن عبدالله الانصارى عن فاطمة الزهراء عليها سلام بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال سمعت عن فاطمة الزهراء عليها سلام انها قالت دخل على أبى... .

مطلب دوم: تولّد و وفات حضرت عبدالعظيم را در پنجشنبه 4 ربيع الآخر 173 و 15 شوال 252 دانسته و اين مطلب را از كتاب «نزّه الابرار فى نسب اولاد الائمة الاطهار» تأليف سيد موسى موسى برزنجى شافعى مدنى، و كتاب «طبقات الاشراف» تأليف نور الدين مكى حنفى كه در مصر قاضى القضاة بوده، و كتاب «مناقب العترة» تأليف احمد بن محمد بن فهد حللى نقل کرده است.

از کتاب اول نقل کرده که حضرت عبدالعظیم قد ادرك الرضا والتقى والنقى عليهم السلام - و كان من اصحابهم وروى عنهم - والعسكري في صغره وروى زيارته كزيارة الحسين والرضا.

و از کتاب دوم نقل کرده: و اعقاب عبدالعظیم كثيرة في المدينة و البصرة و مصر العتيق.

و از کتاب سوم نقل کرده: توفي في مسجد الشجرة... و دفن عند شجرة التفاح في باغ رجل من الشيعة... .

در ص 43 می نویسد: چون وفات حضرت عبد العظیم علیه السلام از زمان وفات آن حضرت تا 1309 هجری معلوم نبوده آقای والد (حاج شیخ مهدی) و این خادم شرع انور در سفر مکه معظمه و تشرف مدینه منوره از کتب معتبره به دست آورده و از آن سال تا کنون در آستان قدس آن حضرت و تهران اقامه عزاداری را معمول نموده که چون روز قتل، اصناف محترم مخصوص اصناف زاویه مقدسه دکانین را تعطیل نموده با دسته سینه زن و زنجیر زن به صحن مبارک مشرف شده... .

مطلب سوم: در ص 82 می نویسد: چون تاریخ تولد و وفات حضرت معصومه سلام الله علیها تا این زمان بر عامه خلق مکتوم و غیر معلوم بود جناب حجه الاسلام آقای حاج شیخ جواد مجتهد (یعنی مؤلف) در مسافرت مکه معظمه زادهای الله شرفا و تعظیما در مدینه طیبیه در کتابخانه مبارکه به زحمت زیاد به دست آورده و در کتاب «نزهة الأبرار فی نسب اولاد الأئمة الاطهار» و در کتاب «لواقح الانوار فی طبقات الاخیار» که کتاب مفصلی است نقل می فرماید: ولدت فاطمة بنت موسى بن جعفر فی المدينة المنورة غرة ذو القعدة الحرام سنة 173 و توفیت فی العاشر من ربیع الثانی سنه 201.

مطلب چهارم: از هفتصد سال قبل ابا عن جدّ از خدام والامقماش محسوب می شویم و به ترویج شریعت مطهره در این آستانه مقدسه مشغول بوده ایم

ص: 332

و فعلاً بحمد الله تعالى به ترویج شریعت مطهره و نظم آن آستانه مبارکه و خازنی آن حضرت مشغول می باشم.

مطلب پنجم: می نویسد در التحفة العظیمیة (تألیف خود حاج شیخ جواد) مسطور است که صاحب معجم البلدان می نویسد در سنه 600 وارد ری شدم شهر بزرگی دیدم انهار جاریه، اشجار کثیره، و مدارس متعدد، و اعظم ایشان مدرسه سید ابوالفتح رازی بوده که چهارصد مرد فقیه در آن تدریس می کردند و تمام مدرسه از کاشی کبود بود....

نگارنده این رساله پس از نگاه کردن کتاب نور الافاق و آگاهی بر محتوای آن به این نتیجه رسیده که مطالب تازه این کتاب بی اساس و غیر معتبر است (1) و حمل بر صحت آن این است که این حاج شیخ جواد در نقل مطالب به کسانی اعتماد می کرده است که قابل اعتماد نبوده اند و احیاناً از کتابهای جعلی و مخترع و مختلق مطالبی را یاد می کرده اند.

و مطالبی که از آن کتاب نقل شد برای اهل فضل و اطلاع می تواند بهترین گواه بر بی اعتباری آن کتاب باشد.

و تاریخ تولد و وفاتی که برای حضرت عبدالعظیم و حضرت معصومه در این کتاب یاد شده بی اساس است و نباید به آن توجه شود.

و متأسفانه این تاریخها از این کتاب به کتابهایی از قبیل «بدائع الانساب» لاهوتی و «تذکره عظیمیه کلباسی» و کتاب آقای صادقی اردستانی نفوذ کرده است: در بدائع الانساب ص 39 می نویسد: یکی از معاصرین این حقیر نقل کرد از کتاب نزهة الابرار سید موسی شافعی و مناقب العترة

ص: 333

1- آنچه از یاقوت حموی نقل کرده در معجم البلدان یا مراصد باید باشد که نیست؟! ادعای سابقه هفتصد سال خادم و خازن بودن؟! تاریخ تولد و وفات حضرت معصومه را از کتاب «لواقح الانوار»؟! و تاریخ تولد و وفات حضرت عبدالعظیم را از سه کتاب که نشانی از آن ها در دست نیست؟! و نقل حدیث شریف کساء با سندی آن گونه و مصادری آن چنان که در متن نقل شده!!! عصمنا الله من الزلزل.

احمد بن محمد بن فهد حلی و تاریخ نور الدین محمد السمهودی که ولادت عبدالعظیم پنجشنبه 4 ربیع الثانی سال 173 در مدینه و وفاتش در ری 15 شوال 252 است، و این حقیر هیچ کدام از کتابهای مذکور را ندیده ام.

در تذکره عظیمیه ص 102 - 106 مطالب نور الافاق را به تمامه نقل نموده است و از مؤلف به عنوان محدث علیم؟! یاد کرده است.

8 و 9 و 10 - تذکره ری - التحفة العظیمیة - الاخبار العظیمیة

این سه کتاب هم به نوشته خود آن حاج شیخ جواد در کتاب نورالآفاق ص 21 و 106، از تألیفات اوست که چاپ نشده و هیچ اطلاعی از آن ها نداریم (1)

اما اگر این سه کتاب هم مانند کتاب نورالآفاق او باشد نباید این ها را از مصادر معتبر شرح حال حضرت عبدالعظیم به شمار آوریم.

از تألیفات دیگر او که باز در نورالآفاق یاد شده است: تحفة الفقهاء فی تذکرة العلماء، زیدة الانساب، تحفة الفاطمیة (که شاید پیرامون حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها باشد). و نیز شرح حال شیخ ابوالفتوح رازی که ضمیمه کتاب نورالآفاق او چاپ شده و در سال 1320 محمد الغروی الشریانی (ظ فاضل شریانی) بر آن تقریظ نوشته است.

و در این جا مناسب است یادآوری شود که ضرر و زیان نوشته های سست و بی مدرک، و سهل انگاری در نقل مطالب، قابل اغماض نیست. نویسنده متعهد و متدین باید ملزم باشد که مطالب سست و غیر مستند نقل نکند (مگر مطالبی که از ابعاد آموزنده آن می توان بهره برد مانند نقل داستانهایی که گاهی به جعلی بودن آن اطمینان پیدا می شود) و در صورت نقل، خواننده را به بی اعتباری و سستی آن واقف سازد.

ص: 334

1- . به اعلام الشیعه قرن چهاردهم، ص 344 و گنجینه دانشمندان، آقای رازی ج 3، ص 638 رجوع شود.

خدای نکرده برخی از گویندگان و نویسندگان مانند آن کسی نباشند که می گفت چون مردم به قرآن بی توجه بودند حدیثی در فضائل قرائت سور قرآن جعل کرده و منتشر ساختیم تا به قرآن توجه شود؟! (1). (2)

در کتاب مأخذشناسی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری در ارتباط با این کتابها چنین نوشته شده است:

14/14 . الخصائص العظیمیة (فارسی)

از: جواد بن مهدی شاه عبدالعظیمی شریف رازی لاریجانی (م 1355ق)

با تصحیح: آقا شیخ بهاء الدین معین العلماء، به سعی و اهتمام: آقا شیخ

علی خازن التولیة چاپ سنگی، تهران، کارخانه آقا میرزا علی اصغر باسمه چی، رجب 1318ق، کاتب: محمد حسن گلپایگانی، 63+46+18ص، در 750 جلد، جیبی .

این کتاب مختصری از شرح احوال و آثار حضرت عبدالعظیم علیه السلام است. مطالبی که از آنها یاد شده بدین قرارند: 5 حدیث در ثواب زیارت آن حضرت، 5 حدیث در فضیلت، قول 5 نفر از علمای اعلام در جلالت قدر آن حضرت و الامقام، و زیارتنامه آن حضرت، پنج حدیث به نقل از ایشان و 5 حدیث دیگر.

پس از متن کتاب دو ضمیمه نیز به آن ملحق شده است: ابتدا قوانین آستانه مبارکه حضرت عبدالعظیم علیه السلام در 20 بند ذکر شده و سپس موقوفات مسجد جامع و حرم مشخص شده اند. (به خط سیاق در 46ص). و ضمیمه دوم صورت وقفنامه آقا میرزا مطیع خان مستشار الملك وزیر کل اداره مرکزی بروجرد بر آستانه حضرت معصومه سلام الله علیها است در 18ص. ر.ك: فهرست کتابهای چاپی فارسی، ج 2، ص 1889؛ المسلسلات فی الاجازات، ج 2، ص 235.

ص: 335

1- . به کتاب درایة شهید ثانی نگاه کنید.

2- . سی مقاله، ص 46 - 52.

از: جواد بن مهدی شاه عبدالعظیمی شریف رازی لاریجانی (م 1355ق)

سنگی، تهران، مطبعه حاجی عبدالرحیم، 1334ق، کاتب: محمد علی، 120ص، جیبی.

کتاب در شرح حال حضرت عبدالعظیم علیه السلام به رشته تحریر در آمده و همراه آن مطالب پراکنده دیگری نیز گنجانده شده است که برخی از عناوینش بدین صورت اند: حدیث کساء، تولد و وفات حضرت عبدالعظیم، تحقیق جوادیه، نسل آن حضرت، زیارتنامه پنج حدیث کبیر و صغیر، دعای حضرت، سوگواری وی و دیگر قبور مشاهد مشرفه و امامزادگان ری، زیارتنامه آنها، امامزاده حمزه بن موسی، امامزاده طاهر، امامزاده زید، امامزاده عبدالله، امامزاده حسین بن عبدالله ایض، امامزاده ابوالحسن و دیگر امامزاده ها، بی بی زبیده، بی بی شهربانو، امامزادگان طهران، شرح احوالات حضرت معصومه و زیارت وی، زیارت چهارده معصوم، زیارت امام حسین علیه السلام و شهدای دیگر، ترجمه شیخ ابو الفتح رازی. پایان تألیف کتاب در جمادی الثانی 1320ق است.

شایسته ذکر است که برخی از مطالب تازه ای که مؤلف در کتاب خود ذکر کرده بی اعتبار می باشند و از ارزش آن کاسته اند.

ر.ک: الذریعة، ج 16، ص 367 (که به اشتباه نام کتاب «فوز الآفاق» آمده است)؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، خانبابا مشار، ج 5، ص 5329؛ الذریعة، ج 24، ص 355 (با عنوان «نور الآفاق»).

8/8 . التحفة العظیمیة

از: جواد بن مهدی شاه عبدالعظیمی شریف رازی لاریجانی (م 1355ق) مؤلف در کتاب دیگرش «نور الآفاق»، ص 21 این عنوان را یکی دیگر از

ص: 336

تألیفات خود دانسته و به آن ارجاع داده است اما هم اکنون هیچ اطلاعی در خصوص آن نداریم.

4/4. الاخبار العظيمة

از: جواد بن مهدی شاه عبدالعظیمی شریف رازی لاریجانی (م 1355ق)

در خصوص این کتاب هیچ اطلاعی نداریم. اما خود مؤلف در کتاب دیگرش نور الآفاق، ص 21 و 106 از آن یاد کرده است.

396/18. تذکره ری

از: جواد بن مهدی شاه عبدالعظیمی شریف رازی لاریجانی (م 1355ق)

به نوشته خود مؤلف در کتاب دیگرش نور الآفاق، ص 106 از تألیفات اوست اما اطلاع دیگری در مورد آن نداریم.

لازم به ذکر است که کتاب الخصائص العظيمة در تهران، 1318ق در قطع جیبی در 63 صفحه چاپ سنگی شده است و در بعضی از چاپ های الخصائص العظيمة، صورت موقوفات حضرت عبدالعظیم و وقفنامه مستشار الملك شفیع گرگانی، ضمیمه آن کتاب شده است. رجوع شود به فهرست فارسی مشار، ج 2، ص 1889؛ و فهرست چاپی فارسی بنگاه ترجمه، ج 1، ص 1268؛ فهرستواره منزوی، ج 3، ص 1636.

جناب حجه الاسلام سید صادق حسینی اشکوری در مقاله «کوچ مسافر ری» تحقیقی جامع پیرامون ولادت و شهادت و مسافرت حضرت عبدالعظیم حسینی علیه السلام به شهر ری دارد، و در بخش نخست و دوم مقاله مطالب حضرت آیه الله استادی را نقد و بررسی کرده است، مناسب دیده شد که مطالب مقاله «کوچ مسافر ری» که در ارتباط با کتاب نور الآفاق است در دید فضلا و نویسندگان قرار گیرد.

ص: 337

بخش نخست: تاریخ تولد:

درباره تولد حضرت عبدالعظیم علیه السلام اطلاع روشنی در دست نداریم .

جناب آقای عزیرالله عطاردی در کتاب خود که درباره حضرت عبد العظیم علیه السلام نگاشته (1) می گوید :

از تاریخ تولد حضرت عبدالعظیم اطلاع درستی نیست و در مصادر ترجمه او از این موضوع ذکری بمیان نیامده ، ما هر چه در این مورد تحقیق کردیم به این مطلب برنخوردیم ، ولی آنچه مسلم است وی در زمان حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام حیات داشته .

اکثر ترجمه نویسان نیز درباره تولد حضرت یا اشاره ای نکرده اند و یا تصریح نموده اند که از تولد آن حضرت اطلاع دقیقی در دست نیست .

قول اول : تولد در سال 173 :

اولین منبع فارسی که تاریخ دقیق تولد آن حضرت را بیان داشته کتاب نور الآفاق حاج شیخ جواد شاه عبدالعظیمی است که در سال 1343 ه . ق تألیف شده و در سال 1344 در 130 صفحه جیبی به چاپ رسیده است .

قبل از نقل کلام نور الآفاق باید درباره اعتبار مؤلف و کتاب وی گفتگویی کرد.

مرحوم رازی در اختران فروزان ری (2) درباره وی مطالبی نگاشته که خلاصه اش این است :

شیخ جواد کنی فرزند دوم حاج شیخ مهدی لاریجانی و سبط علامه کنی در شهر ری به دنیا آمد . پس از خواندن سطوح راهی نجف شد و از محضر آخوند خراسانی و حاج میرزا حسین خلیلی تهرانی بهره برد . سپس به ری

ص: 338

1- . عبد العظیم الحسنی حیاته و مسنده زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام ، ص 63 .

2- اختران فروزان ری، ص 79 .

مراجعه و در مسجد صحن به اقامه جماعت و ترویج دین پرداخت و منبری شیرین داشت. تصنیفاتی مانند نور الآفاق و چیزهای دیگر مانند خصائص عظیمیه در شرح حال حضرت عبدالعظیم علیه السلام دارد که چندان مفید نیست. در سال 1358 قمری رحلت کرده در ایوان مطهر حضرت عبدالعظیم کنار برادرش دفن شد.

یکی از مدرّسین محترم حوزه هم در مقاله خود⁽¹⁾ با عنوان آشنایی با حضرت عبدالعظیم و مصادر شرح حال او این مطلب را نقل کرده و سپس می نویسد:

در کتاب نور الآفاق مطالب تازه ای دیده می شود که هر کدام دلیل بر بی اعتباری این کتاب می تواند باشد.

سپس به نقل بعضی از مطالب بی اساس آن کتاب پرداخته و آنگاه می نویسد:

نگارنده این رساله پس از نگاه کردن کتاب نور الآفاق و آگاهی بر محتوای آن به این نتیجه رسیده که مطالب تازه این کتاب بی اساس و غیر معتبر است، و حمل بر صحت آن این است که حاج شیخ جواد در نقل این مطالب به کسانی اعتماد می کرده است که قابل اعتماد نبوده اند و حیثاً از کتابهای جعلی و مخترع و مختلق مطالبی را یاد می کرده اند. و مطالبی که از آن کتاب نقل شد برای اهل فضل و اطلاع می تواند بهترین گواه بر بی اعتباری آن کتاب باشد.

نگارنده این سطور عرض می کند: مطالبی که نویسنده محترم فرموده به نحو موجب جزئیة صحیح است، ولی نمی توان درباره تمامی آنچه از او نقل کرده نسبت جعل داد. البته در این مقام درصدد بیان آن مطالب و بررسی صحت و سقم آن نیستیم مگر آنچه مربوط به تاریخ حضرت عبدالعظیم علیه السلام می شود.

در این باره باید گفت: آنچه از ظاهر کلام صاحب مقاله بر می آید آن است که

ص: 339

1- . چاپ شده در مجله نور علم، ش 50 و 51.

کتابهای مورد استناد نور الآفاق جعلی هستند، عرض نگارنده آن است که: در صحت اسامی کتب و حتی انتساب آنها به مؤلفاتشان احتمال صحت می رود بلکه در بعضی مواضع این صحت یقینی است، لکن آنچه مهم است آن است که آیا این مؤلفین در کتابهای مذکوره مطلب مذکور را نقل کرده اند یا نسبت مطلب به آنها جعلی می باشد.

و اگر صحت کتابها و انتسابشان ثابت شد آنگاه برای اثبات کذب حاج شیخ جواد، باید آن کتاب را ملاحظه نموده و کاملاً تورق کرد، و چه بسا اگر تشکیک بیشتری بنمائیم باید بگوئیم به نسخه های خطی آنها باید مراجعه نمود چرا که در بسیاری از طبقات دوران معاصر از آفت تحریف و سقط! مصون نمانده ایم.

به هر حال تصور نگارنده آن است که تواریخ مذکور در کتاب نور الآفاق اگر هم جعلی باشد ولی با دقت و رعایت جوانب تاریخی گفته شده است، از این رو انسان را در نسبت جعل دادن به تأمل واداشته و به تحقیق و تفحص بیشتری وامی دارد.

مثلاً در نور الآفاق (1) می نویسد:

چون تاریخ تولد و وفات حضرت معصومه علیها السلام تا این زمان بر عامه خلق مکتوم و غیر معلوم بود جناب حجة الاسلام آقای حاج شیخ جواد مجتهد (یعنی مؤلف) در مسافرت مکه معظمه زاده ها الله شرفاً و تعظیماً در مدینه طیبه در کتابخانه مبارکه به زحمت زیاد به دست آورده و در کتاب « نزهة الابرار فی نسب أولاد الأئمة الأطهار » و در کتاب لوائح الأنوار فی طبقات الأخیار که کتاب مفصلی است نقل می نماید: ولدت فاطمة بنت موسى بن جعفر فی المدينة المنورة غرة

ص: 340

ذی القعدة (در اصل : ذوالقعدة) الحرام سنة 173 و توفیت فی العاشر من ربیع الثانی سنة 201 .

حال باید در مورد دو کتابی که نام برده بررسی نمود :

کتاب اول : نزهة الأبرار فی نسب أولاد الأئمة الأطهار این کتاب به تصریح خود مؤلف از سید موسی موسوی برزنجی شافعی مدنی است (1).

نگارنده درباره این کتاب مطلبی بدست نیاورد جز آنکه صاحب ذریعه (2)

می فرماید : مطبوعٌ كما حُكِيَ عنه .

بنا بر این خود صاحب ذریعه این کتاب را ندیده و برای او نقل شده که این کتاب به چاپ رسیده است .

بعید نیست مستند صاحب ذریعه همان نور الآفاق یا کتابی دیگر باشد که از وی اخذ کرده است ، و تعجب است از صاحب ذریعه که چطور نام این کتاب را با تصریح بر شافعی بودنش در ذریعه که در ذکر تصانیف شیعه می باشد آورده است !

کتاب دوم : لوائح الأنوار فی طبقات الاخیار است . ظاهر صاحب مقاله انکار وجود این کتاب است چرا که در تعریض به بی اساسی مطالب نور الآفاق عباراتی دارد از جمله :

تاریخ تولد و وفات حضرت معصومه علیها السلام را از کتاب « لوائح الأنوار » ؟ !

و علامت سؤال و دو تعجب به فهم قاصر و فاطر نگارنده ظاهراً حاکی از انکار وجود چنین کتابی است .

کتاب لوائح الأنوار در کشف الظنون معرفی شده و از کیفیت مباحث آن نیز - که در طبقات اولیاء و زهاد و عرفاء نگاشته شده - برمی آید که ممکن است چنین مطلبی در آن یافت شود . (دقت شود که عرض نگارنده فقط در

ص: 341

1- نور الآفاق، ص 13 .

2- ذریعه، ج 24، ص 107 .

امکان ثبوتی است و در مقام اثبات و جزم به مطلب نیست).

در کشف الظنون(1) می گوید :

لواقح الأنوار فی طبقات السادة الأخیار فی مجلد للشیخ أبی المواهب عبدالوهاب بن احمد الشعرانی الشافعی المتوفی سنة 973 ، قال :
لحضت طبقات جماعة من الأولیاء الذین یقتدی بهم فی طریق اللہ تعالیٰ إلى آخر القرن التاسع وبعض العاشر .

سپس حاجی خلیفه می افزاید : در این کتاب 24 نفر از صحابه ، 95 نفر از تابعین و 17 نفر از زنان ذکر شده و به ذکر دوست شیخ
پرداخته و از مشایخ عصر خویش 86 نفر را بیان کرده است که مجموعاً 422 نفر می شود .

خوشبختانه با رجوع به کتاب معجم المطبوعات العربیة والمعرّبة تألیف یوسف الیان سرکیس(2) مشخص شد این کتاب در بولاق به سال
1276 و 1286

و 1292 در دو جزء چاپ شده ، و نیز چند چاپ دیگر در همان کشور .

وی می افزاید : این کتاب با نام طبقات الشعرانی الکبری معروف است .

در خلاصه عباقت الأنوار(3) نیز مطالبی از آن نقل کرده است .

باید توجه داشت که عبدالوهاب بن احمد شعرانی غیر از کتاب فوق ، دو کتاب دیگر نیز با اسمائی مشابه دارد که مربوط به موضوع مورد
بحث نیستند : یکی : لواقح الأنوار القدسیة فی بیان العهود المحمدیة است در مأمورات و منهیات شریعت نبویّه که به سال 1393 در
مصر ، مطبعة مصطفی البابی حلبی و اولاده به چاپ رسیده است .

و دیگری : تلخیصی است از فتوحات مکیه ابن عربی در تصوف با عنوان

ص: 342

1- . کشف الظنون، ج 2، ص 1567 .

2- معجم المطبوعات العربیة والمعرّبة، ج 1، ص 1132 .

3- عباقت الأنوار، ج 1، ص 44 و 156 و جز آن.

لوائح الأنوار القدسية المنتقاة من الفتوحات المكية که آن را به سال 960 نگاشته و سپس همان را دوباره تلخیص کرده و به نام الکبریت الأحمر من علوم الشیخ الأكبر خوانده است. (1)

به هر حال، با مشخص شدن مصدري که نور الآفاق از آن نقل کرده کار آسان می شود. می توان با رجوع به لوائح الأنوار - که متأسفانه در اختیار نگارنده نیست - به صحت یا سقم کلام شاه عبدالعظیمی جزم پیدا کرد.

اما در مورد تولد حضرت عبدالعظیم: صاحب نور الآفاق (2)، تولد آن حضرت را روز پنجشنبه 4 ربیع الآخر 173 دانسته است. این مطلب را به نقل از نزهة الأبرار فی نسب أولاد الأئمة الأطهار تألیف سید موسی موسوی برزنجی شافعی مدنی و کتاب طبقات الأشراف تألیف نورالدین مکی حنفی که در مصر قاضی القضاة بوده، و کتاب مناقب العترة تألیف احمد بن محمد بن فهد حلی نقل کرده است.

از فحوای کلام صاحب نور الآفاق نیز چنین بر می آید که بر این کتابها در سفر مکه و مدینه که در خدمت جناب والدش حاج شیخ مهدی بوده بر این کتابها دست یافته است.

اما در مورد سه کتابی که نامی از آنها برده است:

1. نزهة الأبرار که قبلاً درباره آن گفتگویی کردیم.

2. طبقات الأشراف، نورالدین مکی حنفی.

این نورالدین همان نورالدین علی بن سلطان بن محمد هروی مکی حنفی معروف به ملا علی قاری می باشد. مولدش در هرات و وفاتش به سال 1014 در مکه بود. از علمای عرب و عجم آموخت و در علوم مختلف نگاشت و در

ص: 343

1- کشف الظنون، ج 2، ص 1238؛ معجم المطبوعات العربية والمعربة، ج 1، ص 1131 - 1132.

2- نور الآفاق، ص 13 و 16 و 19.

مصر نفوذ زیادی داشت. هنگامی که علمای مصری خبر وفاتش را شنیدند در جامع ازهر جماعتی فراوان گردآمده و بر او نماز غایب خواندند به جهت بزرگی علمی و دینی او.⁽¹⁾

گرچه نام مذکور طبقات الأشراف را در میان مؤلفات او نیافتیم ولی بعید نیست که وی با توجه به کثرت تألیفاتش چنین کتابی را داشته که در مکه - محل وفات وی - موجود بوده و صاحب نور الآفاق هنگام تشرف به مکه آن را دیده باشد. البته در نور الآفاق⁽²⁾ از این کتاب به عنوان « طبقات الشرفاء فی الاشراف » نام برده شده و بر روی لفظ «الشرفاء» علامت «خ» گذاشته، یعنی نسخه بدل.

3. مناقب العترة، ابن فهد. در میان تألیفات ابن فهد به چنین عنوانی بر نخوردیم مگر اینکه صاحب ذریعه⁽³⁾ به نقل از ابوالحسن مرندی در کتابش دلایل براهین الفرقان که معاصر با شیخ آقا بزرگ تهرانی بوده از این کتاب و مؤلفش نام برده است. با توجه به هم عصر بودن وی با صاحب ذریعه، بعید نیست مأخذ مرندی نیز کلمات شاه عبدالعظیمی در نور الآفاق بوده باشد.

به هر حال این کتاب نیز جای بررسی بیشتری دارد، در نتیجه کلام نور الآفاق قابل ردّ و قبول نیست تا مصدري قابل اطمینان آن را تأیید یا تکذیب کند، و صرف اینکه ما از این کتابها اطلاعی در دست نداریم نمی تواند ردّ قول صاحب نور الآفاق نماید، خصوصاً اینکه از جهت تاریخی، کلام وی مشکل ساز نیست چون بنا بر اینکه تولد حضرت عبدالعظیم را در سال 173 و وفاتش

ص: 344

-
- 1- بنگرید به: مقدمه شرح مسند ابی حنیفه، ملا علی قاری، ص 13، دار الکتب العلمیة، بیروت؛ معجم المطبوعات العربیة والمعرّبة، ج 2، ص 1791 - 1794.
 - 2- . نور الآفاق، ص 15.
 - 3- ذریعه، ج 22، ص 330، ش 7316.

را به سال 252 دانسته حضرت 79 ساله بوده که دار دنیا را وداع گفته است ، و با توجه به شهادت امام کاظم علیه السلام در سال 183 کودکی خویش مقارن با دهه آخر عمر حضرت کاظم علیه السلام بوده ، و در زمان امام رضا علیه السلام که وفات حضرت سال 202 یا 203 بوده - ، زمان آن حضرت را درك کرده و سپس حضور حضرت امام جواد و امام هادی علیهما السلام رسیده و از آنها روایت نقل کرده و در دو سال قبل از شهادت حضرت هادی علیه السلام (در سال 254) به سال 252 از دنیا رفته است ، و حضرت هادی علیه السلام نیز تشویق و تحریض بر زیارت ایشان نموده اند .

درك حضور حضرت رضا علیه السلام

اما اینکه از حضرت رضا علیه السلام روایت نقل کرده یا نه محل بحث و کلام است ، ولی بهر حال از جهت تاریخی مشکلی ندارد که از آن حضرت روایتی نقل کرده باشد ، یعنی در مقام امکان ثبوتی این احتمال هست ولی هنگامی که در مقام اثبات برمی آییم می بینیم کتابهای حدیثی از روایت حضرت عبدالعظیم از امام ثامن علیه السلام خالی است مگر يك روایت .

نگارنده گوید : در بعضی از مقالات مشاهده کردم که : تنها روایتی را که عبدالعظیم از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده ، حدیثی است که عبدالعظیم در باب صوم به واسطه سهل بن سعد از حضرت نقل کرده و مرحوم صدوق در من لا یحضره الفقیه آنرا بیان داشته است (1) .

روایت چنین است :

وروی عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی عن سهل بن سعد ، قال : سمعت الرضا علیه السلام یقول : «الصوم للرؤية والفطر للرؤية ، وليس منا من صام قبل الرؤية وأفطر قبل الرؤية للرؤية» . قال : قلت له : یابن رسول الله ! فما ترى فی صوم یوم الشک ؟

ص : 345

1- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 128، ح 1929 .

فقال: « حدّثني أبي عن جدي عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: لئن أصوم يوماً من شهر شعبان أحب إليّ من أن أفطر يوماً من شهر رمضان».

سپس صدوق روایت را غریب دانسته و می گوید:

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله: وهذا حديث غريب لا أعرفه الا من طريق عبدالعظيم بن عبدالله الحسنی المدفون بالری فی مقابر الشجرة، وكان مرضياً رضى الله عنه.

بدیهی است که این روایت دلالت بر درك عبدالعظیم حضور حضرت رضا علیه السلام را نمی کند چون عبدالعظیم روایت را از سهل بن سعد نقل کرده و او حدیث را از امام رضا علیه السلام شنیده است. چنانچه روایتی نیز عبدالعظیم از هشام بن حکم نقل کرده که او از امام صادق علیه السلام شنیده است. (1) پس آیا می توان گفت: حضرت عبدالعظیم امام صادق علیه السلام را نیز درك کرده است؟!!

بله تنها روایتی که عبدالعظیم بدون واسطه از امام رضا علیه السلام نقل کرده موعظه نافعہ ای است که مرحوم شیخ مفید در اختصاص نقل کرده است. لکن آن روایت مرسله است به جهت ارسالش قابل اعتماد نیست گرچه مضمون بسیار بالایی دارد. (2)

از طرفی دیگر، بعضی چنین گفته اند که: حضرت عبدالعظیم علیه السلام برای زیارت حضرت رضا علیه السلام به ایران آمد. بنابراین خدمت حضرت نرسیده است. واعظ تهرانی در ابتدای روح و ریحان دهم از کتاب خود جنة النعیم می گوید:

وبعضی نقل کرده اند: به عزم زیارت مرقد منوره مطهر حضرت رضا علیه السلام از سرّ من رأی بیرون آمد و به بلاد خراسان متوجه گردید. چون به شهر ری وارد.

ص: 346

1- درباره این روایت بنگرید به: اصول کافی، ج 1، ص 424، کتاب الحجّة، ح 63 باب فيه نکت و نطف من التنزیل فی الولاية.

2- . بنگرید به: الاختصاص، ص 247؛ بحار الأنوار، ج 71، ص 230، ح 27.

شد زمانی به جهت زیارت قبر مطهر حضرت حمزة بن موسی بن جعفر علیهما السلام توقف فرمود، و امر آن بزرگوار مخفی بود، و کسی آن جناب را نمی شناخت تا آنکه دوستان و شیعیان در خفاء خدمتش رسیدند، و اطلاع از حالات حسنه اش پیدا کردند، و مسائل حلال و حرام خودشان را سؤال نمودند، و کمال تقرب آن جناب را به امامین همامین علیهما السلام یافتند و بر ارادت و خلوص ایشان افزود. پس نگذاردند آن جناب حرکت نماید.

و اگر این قول اخیر را تصدیق نمائیم بعید نیست؛ از آنکه حضرت عبدالعظیم علیه السلام به زیارت لقاء حضرت رضا علیه السلام مشرف نشده بود و خواست اداء حق امام ثامن ضامن را نموده باشد.

سائین از ائمه طاهرین بنا بر حدیث مشهور که فرمودند: «هر امامی بر این امت حقی دارد، اگر کسی خواهد حق ایشان را ادا نماید باید به زیارت ایشان رود.»

لکن پس از آن توجیهی درباره تنصیص حضرت رضا علیه السلام بر زیارت عبدالعظیم نقل کرده که قابل قبول نیست و بزودی وجه آن را نقل خواهیم کرد. وی در ادامه گفتارش می گوید:

و بیاید در اقوال علماء قولی که در کتاب رجال داعی دیده است: حضرت رضا علیه السلام تنصیص فرمود به زیارت حضرت عبدالعظیم و ثوابی برای زائران بزرگوار بیان نمود.

پس حسن حالت آن جناب مقتضی بوده است که به زیارت حضرت رضا علیه السلام رود و آن جناب هم قبل از وفات و ملاقات حضرت عبدالعظیم زیارتش را از دوستانش بخواهد.

قول دوم: سال 180 یا قبل از آن

صرف نظر از قول شاه عبدالعظیمی در «نور الآفاق» بنا به گفته برخی تولد

آن حضرت باید سال 180 یا قبل از آن باشد چون عبدالعظیم علیه السلام روایتی بدون واسطه از هشام بن الحکم نقل کرده (1)، و وفات هشام بن حکم در سال 199 رخ داده (2)، و هنگام نقل روایت گمان می رود که حضرت عبدالعظیم در سنی بوده که تحمل حدیث می کرده و کمتر از بیست سال نداشته است بنابراین باید تولدش سال 180 یا قبل از آن باشد.

اشکال :

البته دلیل مذکور کلیت ندارد چون اولاً: ممکن است کسی در سنّ کودکی یا دوران تمیز حدیثی را شنیده و پس از بلوغ آنرا نقل کند.

ثانیاً: اگر تعیین سن بلوغ و سالی که تحمل حدیث ممکن باشد مدخلیت داشته باشد سنّ 15 سالگی نیز چنین امری ممکن است و مواردی هم داشته و لازم نیست مقید به 20 سالگی کنیم. بلکه غلبه این امر صحیح است ولی چون کلیت ندارد در مقام برای اثبات تاریخی کفایت نمی کند.

بهر حال نویسنده محترم مقاله پس از قرح کتاب نور الآفاق می نویسد :

« متأسفانه این تاریخها از این کتاب به کتابهایی از قبیل بدائع الأنساب لاهوتی و تذکره عظیمیه کلباسی و کتاب آقای صادقی اردستانی نفوذ کرده است.

در بدائع الأنساب ص 39 می نویسد :

یکی از معاصرین این حقیر نقل کرد از کتاب نزهة الأبرار سید موسی شافعی و مناقب العترة احمد بن محمد بن فهد حلّی و تاریخ نورالدین محمد السمهودی که ولادت عبدالعظیم پنجشنبه 4 ربیع الثانی سال 173 در مدینه

ص: 348

1- درباره این روایت بنگرید به: اصول کافی، ج 1، ص 424، کتاب الحجّة ح 63 باب فیه نکت و تنف من التنزیل فی الولاية.

2- بنگرید به: عبدالعظیم الحسنی حیات و مسنده، ص 208 و 218 به نقل از خلاصه و رجال کشی.

ووفاتش در ری 15 شوال 252 است، و این حقیر هیچ کدام از کتابهای مذکور را ندیده ام.

در تذکره عظیمیه ص 102 - 106 مطالب نور الآفاق را بتمامه نقل نموده است و از مؤلف به عنوان محدث علیم؟! یاد کرده است.»

نگارنده این سطور گوید: آنچه در این کلمات قابل بررسی است - علاوه بر آنچه سابقاً گفتیم - نسبت تولد و وفات حضرت عبدالعظیم به کتاب سمهودی است. کتاب تاریخی سمهودی همان وفاء الوفاء است که به چاپ رسیده و با مراجعه به آن می توان به صحت یا سقم این نقل دست یافت.

حقیر، پس از این یادداشت به وفاء الوفاء سمهودی مراجعه نمود. این کتاب در تاریخ مدینه منوره در عصر نبوی صلی الله علیه و آله نگاشته شده است و ربطی به موضوع مورد بحث ندارد، و با تورق نسبی کتاب، مطلب مذکور را در آن نیافتم.

البته سمهودی صاحب کتاب جواهر العقدین فی فضل الشرفین نیز می باشد که مراجعه بدان نیز سودی نبخشید. از کتابهای تاریخی دیگر وی اقتفاء الوفاء است که قبل از پایان تألیف، در اثر سوختن از بین رفته است. بقیه کتابهای سمهودی غالباً فقهی می باشد.

آخرین کلام اینکه برای بررسی صحت و سقم کلام نور الآفاق راه دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه وی ولادت حضرت را روز پنجشنبه چهارم ربیع الثانی ذکر کرده است. می توان از جهت نجومی و تقویمی بررسی کرد که آیا چهارم ربیع الثانی 173 مقارن با روز پنجشنبه بوده یا نه که البته این تحقیق از تخصص نگارنده خارج است.

سپس ایشان در ارتباط با وفات حضرت عبدالعظیم می نویسند:

ص: 349

قول شاه عبدالعظیمی در نورالآفاق است که نیمه شوال سال 252 باشد. این قول را به کتابهای نزهه الأبرار برزنجی وطبقات الاشراف مکی و مناقب العترة ابن فهد نسبت داده بود، چنانچه در تاریخ تولد آن حضرت نیز از این سه کتاب نام بردیم.

از نزهة الأبرار نیز نقل کرده که حضرت عبدالعظیم علیه السلام درك محضر امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السلام را نموده و از اصحاب آنها بوده و از آنان روایت نقل کرده است، و امام حسن عسکری علیه السلام را نیز در کودکی آن حضرت درك کرده است.

نگارنده گوید: ولادت حضرت عسکری علیه السلام - مانند حضرت هادی علیه السلام - در مدینه بوده به تاریخ ربیع الآخر 232، لذا بنا بر قول شاه عبدالعظیمی که تاریخ وفات عبدالعظیم را سال 252 دانسته، یعنی هنگام وفات عبدالعظیم حضرت بیست ساله بوده است و این دوران کودکی نیست، مگر اینکه بگوئیم: امام حسن عسکری علیه السلام را در دوران کودکی آن بزرگوار در مدینه درك کرده و سپس راهی ری شده است.

مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی در ذریعه(1) خطب امیرالمؤمنین علیه السلام را از عبدالعظیم نقل کرده و می گوید:

عرض ایمانه علی الهادی علیه السلام وتوفی فی ایامه لأنه ینقل عنه انه قال لبعض أهل الری « لو کنت زرت قبره لکنت کمن زار قبر الحسین علیهما السلام ».

سپس می گوید:

ونقل عن بعض الكتب أنّ وفاته فی نصف شوال 252.

صاحب ذریعه نیز ظاهراً نظر به نور الآفاق داشته است.

صاحب نور الآفاق(2) پس از نقل قول شهادت حضرت در بیانی که آنرا

ص: 350

1- . ذریعه، ج 7، ص 190 .

2- . نور الآفاق، ص 19 - 20 .

«تحقیق جوادیه» نام نهاده می گوید :

بدین قاعده سن مبارك آن حضرت هفتاد و نه سال و نوزده روز می شود و از وفات آن حضرت تا بحال که هزار و سیصد و چهل و سه است يك هزار و سیصد و چهل و سه است يك هزار و هشتاد و يك سال می شود که در این مکان مبارك مدفون است . و در شهادت حضرت امام رضا علیه السلام که دویست و سه هجری بوده آن حضرت سی ساله بوده است و در شهادت حضرت امام محمد تقی علیه السلام که دویست و بیست و سه بوده است آن حضرت چهل و هفت ساله بوده است و دو سال حضور مبارك حضرت امام علی النقی علیه السلام بوده است و دو سال قبل از آن حضرت وفات فرموده در زمان خلافت معتز بالله که سیزدهم از خلفاء بنی عباس [بوده و] نتیجه هارون ملعون .

صاحب نور الآفاق سپس در صفحه 43 می نویسد:

چون وفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام از زمان وفات آن حضرت تا سال 1309 هجری معلوم نبوده ، آقای والد (حاج شیخ مهدی) و این خادم شرع انور در سفر مکه معظمه و تشریف مدینه منوره از کتب معتبره به دست آورده و از آن سال تا کنون در آستان قدس آن حضرت و تهران اقامه عزاداری را معمول نموده که چون روز قتل اصناف محترم مخصوص اصناف زاویه مقدسه دکانین را تعطیل نموده با دسته سینه زن و زنجیر زن به صحن مبارك مشرف شده . . .

نکته دیگر اینکه : بنا بر اقوال گذشته ، بهر حال حضرت عبدالعظیم قبل از سال 254 رحلت فرموده اند . بنا بر سند تاریخی دیگری وفات حضرت حتماً قبل از سال 258 هجری بوده که طبعاً مؤید همه اقوال سابقه است - ولی معین (تعیین کننده) هیچکدام نیست . بدین گفتار توجه کنید :

ص: 351

جهت تکمیل بحث، مصاحبه حضرت آیه الله استادی با خبرنگار کنگره حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام در ارتباط با کتاب نور الآفاق در اینجا درج می شود و داوری نهائی را به خوانندگان می سپاریم:

مصاحبه با آیه الله استادی (1)

1. از نظر شما مطالبی که در کتاب «نور الآفاق» یاد شده تا چه حد اعتبار دارد؟

آیه الله استادی: کتابی که به نام «نور الآفاق» (در برخی مصادر به اشتباه «فوز الآفاق» خوانده شده) در 119 + 10 صفحه جیبی در سال 1344 ق چاپ سنگی شده، از کتابهایی است که به هیچ وجه نمی توان به مطالب نقل شده در آن اعتماد و استناد کرد.

برای شاهد عرضم یکی دو نمونه از مطالب آن را یاد می کنم و فکر می کنم همین نمونه ها کافی باشد.

نمونه اول:

در ص 35 رساله نور الآفاق آمده:

حرز حضرت امام محمدتقی علیه السلام که سید بن طاووس علیه الرحمة معنعناً در صحاح از ادعیه مجربه از حضرت عبدالعظیم روایت می نماید که در مدینه طیبه حضور مبارك حضرت امام محمدتقی علیه السلام مشرف بودم فنداقه حضرت امام علی النقی علیه السلام را آوردند. حضرت از جا برخاسته فنداقه را گرفته و بوسید و این حرز را نوشته همراه آن حضرت کرد و فرمود ای عبدالعظیم به شیعیان ما بگو این حرز را همراه خود و اولاد خود کنند از آفات ارضیه و سماویه در امان خداوند متعال خواهند بود.

عبارت بالا ترجمه این عبارت مهج الدعوات سید بن طاووس است:

حرز لمولانا علی بن محمد النقی علیهما افضل الصلوات و اکمل التحیات

ص: 352

1- . سوالات را کتباً پاسخ داده اند.

قال الشيخ علي بن عبدالصمد... قال حدثنا عبدالعظيم بن عبدالله الحسنی ان اباجعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام كتب هذه العوذة لابنه ابی الحسن علی بن محمد علیهما السلام و هو صبى فی المهد و كان یعوذه بها و یأمر اصحابه بها.

توجه دارید که در این عبارت جمله های زیر که در نورالآفاق آمده نیست:

1. در صحاح از ادعیه مجربه

2. قنداقه حضرت امام علی النقی علیه السلام را آوردند حضرت از جا برخاستند قنداقه را گرفت و بوسید.

3. ای عبدالعظیم به شیعیان ما بگو این حرز را همراه خود و اولاد خود کنند

از آفات ارضیه و سماویه در امان خداوند متعال خواهند بود.

بنابراین مؤلف نورالآفاق جملائی را به خواست خود به روایت افزوده است.

صاحب نورالآفاق در ص 36 می نویسد:

مرحوم مجلسی علیه الرحمة در جلد نوزدهم بحارالانوار که تمام ادعیه است در عوذات الائمة فی الایام می نویسد: این حرز حضرت امام محمد تقی علیه السلام را که راوی او سید جلیل کریم محدث علیم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام را کسی که بخواند روز جمعه تا جمعه آتیه از آجال معلقه نخواهد مرد.

عبارت بالا ترجمه این دو عبارت بحارالانوار است.

1. ج 91، ص 204: عوذة یوم الجمعة... و هذه العوذة كتبها ابوجعفر محمد بن علی علیهما السلام لابنه ابی الحسن و هو صبى فی المهد و كان یعوذه بها رواها عبدالعظیم الحسنی رضی اللہ عنه عنه علیه السلام .

ج 87، ص 136: عوذه یوم الجمعة فی مصباح المتعجد:

اخبرنا جماعة... عن عبدالعظیم ابن عبداللہ الحسنی رضی اللہ عنه ان اباجعفر محمد بن علی كتب هذه العوذة لابنه ابی الحسن و هو صبى فی المهد و كان یعوذه بها یوماً فیوماً.

ص: 353

در این عبارت هم جمله زیر که در نور الآفاق آمده، نیست:

کسی که بخواند روز جمعه تا جمعه آتیه از آجال معلقه نخواهد مرد، و صاحب کتاب از خود این جمله را به روایت افزوده است؟!!

نمونه دوم:

در ص 100 می نویسد: بدیل بن ورقاء خزاعی صحابی که از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین بوده است.

باینکه بدیل از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله است. بهقاموس الرجال، ذیل بدیل رجوع شود.

در ص 101 می نویسد: شیخ عبدالجلیل قزوینی رازی می نویسد:

خواجه ابوالفتوح رازی مصنف بیست مجلد تفسیر قرآن بوده که تمام علما و طالب و راغب خواندن آنها شدند [و می لنگد در فهم او پای صاحبان فهم و اغلب آنها عربی است و تفسیر فارسی داشته].

سطر آخر به عبارت نقض ج 1، ص 212 افزوده شده و خلاف واقع است.

در ص 102 می نویسد: ابن شهر آشوب مازندرانی در کتاب معالم می نویسد:

شیخ ابوالفتوح بن علی رازی صاحب کتاب تفسیر بوده موسوم به روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن که به فارسی تفسیر فرموده و فارسی عجیبی است.

عبارت بالا ترجمه تحریف شده این عبارت معالم العلماء ص 128 است:

شیخی ابوالفتوح بن علی الرازی عالم له روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن فارسی الا انه عجیب.

ترجمه جمله آخر این است که تفسیر عجیبی است نه فارسی عجیبی است.

در ص 102 می نویسد: شیخ منتجب الدین بن بابویه قمی در فهرست می نویسد: ... سپس همان عبارت معالم العلماء را نقل می کند با اینکه در فهرست منتجب الدین ص 78 آمده:

الشیخ الامام جمال الدین... عالم واعظ مفسر دین له تصانیف منها التفسیر

ص: 354

و در همان صفحه می نویسد: شیخ فقیه عبدالله بن حمزه طوسی می نویسد: شیخ ابوالفتوح عالم و واعظ و مفسر است... .

و این عبارت فهرست منتجب الدین است که به اشتباه به عبدالله بن حمزه طوسی صاحب کتاب ایجاز المطالب که از او مطلب دیگری درباره ابوالفتوح در حدیقة الشیعه یاد شده است نسبت داده است.

و در ص 111 مطلبی را از ابن حمزه در کتاب ایجاز المطالب نقل کرده که مدرک آن حدیقة الشیعه، ج 2، ص 802 است و با مراجعه به عبارت نور الآفاق و عبارت حدیقة الشیعه معلوم می شود که چقدر در عبارت تحریف شده است.

در ص 113 می نویسد: درباره آن حضرت (عبدالعظیم حسنی) کتب کثیره تألیف شده: اخبار العظیمیه شیخ صدوق علیه الرحمه و رساله صاحب بن عباد ترجمه صدرالمتألهین ملاصدرا شارح اصول کافی... .

برای آشنایان با ملاصدرا و آثار او بسیار روشن است که رساله صاحب بن عباد را ایشان ترجمه نکرده است و این نسبت خلاف واقع است.

در ص 115 می نویسد: ابو عبدالله یاقوت حموی صاحب معجم البلدان می نویسد در سنه 600 از هجرت وارد ری شدم شهر بزرگی دیدم انهار جاریه و اشجار کثیره و مدارس متعدده و اعظم ایشان مدرسه سید ابوالفتوح رازی بوده که چهارصد مرد فقیه در آن تدریس می کردند و تمام مدرسه از کاشی کیبود بود و درب مدرسه روی به قبله مقابل محله سکه الموالی که از محلات معظم ری بوده که تمام سکنه آن شیعیان بودند و تشریف فرمایی حضرت عبدالعظیم علیه السلام هم در همان محله شده... .

با اینکه حموی در معجم البلدان ج 3، ص 117 می نویسد: کانت مدینه عظیمه خربت اکثرها و اتفق انی اجترت فی خرابها فی سنة 617... .

و از مدارس متعدده و مطالب یاد شده در نور الآفاق در عبارت حموی اثری دیده نمی شود.

2. نظر شما درباره روزهایی که به عنوان زادروز و وفات حضرت عبدالعظیم یاد و مشهور شده چیست؟

آیه الله استادی: تنها مدرک این دو تاریخ همان کتاب نور الآفاق است که از دو کتاب ناشناخته دیگر نقل کرده است و به نظر يك محقق یا مورخ و یا محدث این قبیل نقل ها نمی تواند مورد استناد قرار گیرد.

البته اول باری که بنده از یکی از اساتیدم تاریخ وفات حضرت عبدالعظیم را به نقل از کتاب بدایع الانساب لاهوتی شنیدم برایم تازگی داشت و جالب بود اما با رجوع به کتاب بدایع الانساب روشن شد که مدرک ایشان هم همین نقل مؤلف نور الآفاق است. (1)

در کتاب فهرست کتابهای فارسی مشار، ج 5، ص 5329 کتاب را این گونه معرفی کرده است:

نور الآفاق (نسب، موالید، وفيات حضرت عبدالعظیم و امام زادگان) حاج شیخ جواد بن مهدی شاه عبدالعظیمی شریف موسوی لاریجانی. تهران، 1344ق، سنگی، خط محمدعلی، چاپخانه علمی.

در فهرستواره منزوی، ج 3، ص 2331 چنین معرفی شده:

نور الآفاق، جواد فرزند مهدی فرزند رجب علی مازندرانی لاریجانی (3 ج 2 / 1355ق) تبار و زندگی نامه حضرت عبدالعظیم و امام زادگان آن شهر ری. چاپ تهران، 1344ق، سنگی، ذریعه، ج 324، ص 355... مشار، ج 5، ص 5329.

در فهرست کتابهای چاپی فارسی چاپ بنگاه ترجمه، ج 2، ص 2478 این کتاب به اشتباه «فوز الآفاق» یاد شده است که غلط است.

ص: 356

1- . رجوع شود به خبرنامه کنگره حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام شماره 2.

عكس

ص: 357

عكس

ص: 358

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حدیث شریف کساء با سند صحیح که لم یسبقه سابق و لا یلحقه لاحق از طرق عامه و خاصه مرسله و معننا با اضافات نسخ، و تعیین تولد و وفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام، و حرز و زیارت نامه آن حضرت، و تولد و وفات حضرت معصومه علیها السلام، و سه نفر دختران حضرت امام محمد تقی علیه السلام، و چهار نفر دختران موسی مبرقع که در حرم مبارک با آن حضرت مدفونند، و زیارت ایشان و شرح نسب امام زادگان محترم زاویه مقدسه علیهم السلام، و طهران، و امام زاده حمزه علیه السلام، و امام زاده طاهر علیه السلام، و امام زاده عبدالله علیه السلام، و امام زاده ابوالحسن، و امام زاده هادی در مسجد عاشق کش ری، و بی بی زبیده، و بی بی شهربانو، و امام زاده اسماعیل، و امام زاده یحیی

ص: 359

1- . سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ كِتَابِ مُسْتَطَابِ نَوْرِ الْأَفَاقِ وَ شَهَابٍ لِأَهْلِ النِّفَاقِ، تَأَلِيفِ جَنَابِ مُسْتَطَابِ شَيْخِ الْمُحَدَّثِينَ مَرْوَجِ الْأَحْكَامِ وَ الدِّينِ، نَاشِرِ اخْبَارِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، آقَايِ حَاجِ شَيْخِ جَوَادِ مُجْتَهِدِ حَضْرَتِ عَبْدِ الْعَظِيمِيِّ، الشَّرِيفِ الرَّضْوِيِّ النَّجْفِيِّ الرَّازِيِّ دَامَتْ بَرَكَاتُهُ الْعَالِي. تاريخ گذارنده مذهب جعفری در مدینه طیبه نبوی صلی الله علیه و آله، و اول کسی که بعد از هزار و سی صد سال قبر مطهر حضرت فاطمه مادر حضرت ابوالفضل علیه السلام را بین قبر عاتکه و صفیه معین فرموده و صندوق گذاشته، و در حرم مطهر ائمه بقیع علیهم السلام علم اسلام را مرتفع و شیعیان را به آزادی مذهب سرفراز، و خدمات درخشنده فرمود از نماز جماعت و ثبوت مذهب حقّه از کتب عامه با حضور علماء ایشان در منبر، و صندوق رأس الحسین علیه السلام، و ساختن ایوان و کفشداری و سقاخانه و سنگ فرش و تعمیرات بیت الاحزان، و انهدام قبور مخلد فرموده که الی قیام الساعة برای شیعیان باقی ماند در دارالخلافه طهران، صانها الله تعالی عن آفات الدوران، در مطبعه جناب حاجی عبدالرحیم به زیور طبع آراسته گردید. جمادی الثانی 1334 حرره العبد محمدعلی.

و محمد، و امام زاده زید و سیّد ناصرالدین و سیّد ولی، و امام زاده حسن و امام زاده اهل علی، و سیده ملکه خاتون، و امام زاده داود علیه السلام، و ترجمه احوالات شیخ المحدثین شیخ ابوالفتوح رازی که در صحن مطهر امام زاده حمزه علیه السلام مدفون است، و زیارت چهارده معصوم علیهم السلام، و [زیارت] مخصوصه حضرت سیّد الشهداء علیه السلام، و حضرت ابالفضل علیه السلام، و حضرت علی اکبر علیه السلام، و شهداء از دور و نزدیک، و حضرت ابوطالب و عبدالمطلب و عبدمناف و خدیجه کبری و آمنه در مکه معظمه، و حضرت عبدالله و اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و عاتکه و صفیّه و امّ البنین و حمزه و فاطمه بنت اسد و شهداء احد در مدینه طیبه، و حضرت زینب و رقیه و رأس الحسین علیه السلام در شام، و سایر امام زادگان، و بعضی از ختوم مجرّبه الی ظهور الحجة عجل الله تعالی فرجه.

و لعن الله من اعتقد أنّ له نيابة خاصّة، كما ورد في توقيعه لمحَمَّد بن عثمان الثّمري: من ادّعى نيابةً خاصّة في غيبة الكبرى و هو ملعون، فعليه لعنة الله. (1)

و مستدعی است در موقع قرائت و تشرّف در آن اماکن مشرفه از بانی محترم، و مؤلّف مکرم، و این خادم شریعت مطهره حاج شیخ مهدی سلطان العلماء نجفی نظام التولیه و خزانه دار حضرت عبدالعظیم علیه السلام یاد نمایند.

ص: 360

حدیث شریف کساء صحیحا که از دوازده کتاب معتبر (1) که شش کتاب از کتب معتبره شیعه، و شش کتاب از کتب معتبره عامه به اختلاف نسخ مرسله و معنعنا نقل شده:

فی مناقب العترة عن احمد بن محمد بن فهد الحلّی مرسله عن زید بن الحسن بن الإمام عن امّ سلمة عن فاطمة الزّهراء علیها السلام؛

فی مودّة القربی عن ابن سعید الخدری مرسله عن زینب بنت ابی سلمه عن الزّهراء علیها السلام؛

و فی ذخائر العقبی (2) عن واثله بن الاسقع؛

و فی درر السّمطین فی مناقب السّبّطین عن جمال الدّین الزرنندی المدنی معنعنا، عن الصّادق علیه السلام، عن محمّد الباقر، عن زین العابدین، عن الحسین بن علی، عن الحسن علیهم السلام فی خطبته؛

ص: 361

-
- 1- . حدیث کساء از روایات مشهوری است که در کتب شیعه و سنی بدان اشاره شده هر چند در کیفیت آن اقوال گوناگون وجود دارد، ولی به طور قطع آنچه مؤلف در مورد مدارک حدیث کساء نوشته جعلی است. شیخ آغا بزرگ تهرانی در الذریعه برخی از این کتب را که در این بخش یا بخش های دیگر کتاب آمده نام می برد که ظاهراً نام این کتابها را از همین نور الآفاق استخراج کرده و خود ندیده است چنانچه در برخی موارد به این نکته اشاره کرده است. شایان ذکر است که حاکم حسکانی در جلد دوم کتاب شواهد التنزیل ص 140 - 18 در مورد آیه شریفه «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» (سوره احزاب، آیه 33) به تفصیل بحث نموده و حدیث کساء را از فاطمه زهرا علیها السلام (ص 84)، ام سلمه (ص 85) و ابی سعید الخدری (ص 85) و عایشه (ص 56) نقل نموده است. در مورد مدارک حدیث کساء رجوع کنید به: کتاب سلیم بن قیس، ص 298؛ مسند احمد، ج 4، ص 17؛ ج 6، ص 292؛ ج 1، ص 330؛ التاج الجامع للأصول، ج 3، ص 247؛ نور الأبصار، ص 111؛ الزام الناصب، ص 197؛ المناقب المرتضویه (ترمذی)، ص 46؛ اسباب النزول (واحدی)، ص 267؛ تفسیر الطبری، ج 22، ص 6 - 7؛ شرح احقاق الحق (مرعشی)، ج 2، ص 503.
- 2- . ذخائر العقبی، ص 21.

وفى كنوز المناقب عن ابن مسعود عن علي بن الحسين عليهما السلام؛

وفى المنتخب عن الشيخ الطريحي؛

وفى صحيح البخارى عن عايشة أم المؤمنين؛

وفى سنن الترمذى فى مناقب اهل البيت عن زينب ربيبة النبى صلى الله عليه وآله عن عايشة؛

وفى شرح الكبرى الاحمر لعلاء الدولة السمنانى عن البيهقى عن عايشة؛

وفى جواهر العقدين فى قصص العجبة لأهل بيت النبوة؛

وعن الملا فى سيرته عن عمرو بن ابي سلمه،

وفى قصص النبوة فى بركات اهل بيت النبوة،

وعن الغتاني عن حفصة بنت العمر فى معجمه،

وسمعت عن شيخى الثقة الحاج شيخ محمد حسين السيستانى فى سند هذا الحديث الشريف، قال سمعت عن سيد حسن بن سيد مرتضى
اليزدى قال روى صاحب العوالم فى الجلد الثانى و السنين فى احوالات ام ائمة الطاهرين، روى صاحب العوالم (1) الشيخ عبد الله البحرانى
عن شيخه سيد هاشم البحرانى، عن شيخه الجليل السيد ماجد البحرانى، عن الحسن بن زين الدين الشهيد الثانى، عن شيخه مقدس
الاردبيلى، عن شيخه على بن عبدالعال الكركى، عن الشيخ على بن هلال الجزائرى، عن الشيخ على بن الخازن الحائرى، عن الشيخ احمد
بن فحد الحللى، عن الشيخ ضياء الدين على بن الشهيد الاول، عن ابيه الشهيد الاول، عن فخر المحققين، عن شيخه علامة الحللى، عن شيخه
المحقق، عن شيخه ابن نماء الحللى، عن شيخه محمد ابن ادريس الحللى، عن ابن حمزة الطوسى صاحب ثاقب المناقب، عن الشيخ الجليل
محمد بن شهر آشوب، عن الطبرسى صاحب الاحتجاج، عن شيخه الجليل حسن بن محمد بن حسن الطوسى، عن ابيه شيخ الطائفة، عن
شيخه المفيد، عن شيخه ابن قولويه القمى، عن شيخه الكلينى، عن على بن ابراهيم، عن ابيه ابراهيم بن

ص: 362

هاشم، عن احمد بن محمد بن ابى نصر البرزنى، عن قاسم بن يحيى الحذاء الكوفى عن ابى بصير، عن ابان بن تغلب البكرى، عن جابر بن يزيد الجعفى، عن جابر بن عبدالله الأنصارى، عن فاطمة الزهراء عليها السلام بنت رسول الله صلى الله عليه وآله :

قَالَ سَمِعْتُ عَنْ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ عَلَيْهَا سَلَامٌ أَنَّهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ أَبِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَاطِمَةُ، فَقُلْتُ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ، فَقَالَ إِنِّي لَأَجِدُ فِي بَدَنِي ضَرْعًا، فَقُلْتُ لَهُ أَعَيْدُكَ بِاللَّهِ يَا ابْنَاهُ مِنَ الضَّعْفِ، فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ ابْتَيْنِي بِالْكِسَاءِ الْيَمَانِي فَغَطِّينِي بِهِ. قَالَتْ فَاطِمَةُ فَأَتَيْتُهُ بِالْكِسَاءِ الْيَمَانِي فَغَطَّيْتُهُ بِهِ وَصِرْتُ أَنْظُرُ إِلَيْهِ وَإِذَا وَجْهُهُ يَتَلَأَلُ كَأَنَّهُ الْبَدْرُ فِي لَيْلَةٍ تَمَامِهِ وَ كَمَالِهِ. قَالَتْ فَمَا كَانَتْ إِلَّا سَاعَةً وَإِذَا بَوَّأْدَى الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ أَقْبَلَ، وَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَاهُ، فَقُلْتُ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا قُرَّةَ عَيْنِي وَ يَا ثَمْرَةَ فُؤَادِي، فَقَالَ لِي يَا أُمَاهُ إِنِّي أَشَمُّ عِنْدَكَ رَائِحَةً طَيِّبَةً كَأَنَّهَا رَائِحَةُ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقُلْتُ نَعَمْ يَا وَلَدِي إِنَّ جَدَّكَ نَائِمٌ تَحْتَ الْكِسَاءِ. قَالَتْ فَأَقْبَلَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَحْوَ الْكِسَاءِ. وَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا جَدَّاهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَأْذُنُ لِي أَنْ أَدْخُلَ مَعَكَ تَحْتَ الْكِسَاءِ فَقَالَ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا وَلَدِي وَصَاحِبِ حَوْضِي قَدْ أَذِنْتُ لَكَ فَدَخَلَ مَعَهُ تَحْتَ الْكِسَاءِ قَالَتْ فَمَا كَانَتْ إِلَّا سَاعَةً وَإِذَا بَوَّأْدَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ أَقْبَلَ وَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَاهُ، وَقُلْتُ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا قُرَّةَ عَيْنِي وَ ثَمْرَةَ فُؤَادِي، فَقَالَ لِي يَا أُمَاهُ إِنِّي أَشَمُّ عِنْدَكَ رَائِحَةً طَيِّبَةً كَأَنَّهَا رَائِحَةُ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقُلْتُ نَعَمْ يَا بُنَيَّ إِنَّ جَدَّكَ وَ أَخَاكَ تَحْتَ الْكِسَاءِ. قَالَتْ فَدَنَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَحْوَ الْكِسَاءِ، وَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا جَدَّاهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ اخْتَارَهُ اللَّهُ أَتَأْذُنُ لِي أَنْ أَكُونَ مَعَكُمْ تَحْتَ هَذَا الْكِسَاءِ، فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا وَلَدِي وَ شَافِعِ أُمَّتِي قَدْ أَذِنْتُ لَكَ فَدَخَلَ مَعَهُمْ تَحْتَ الْكِسَاءِ. قَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا سَلَامٌ فَأَقْبَلَ عِنْدَ ذَلِكَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، فَقُلْتُ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَبَا الْحَسَنِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؛ فَقَالَ

يا فاطمة إني أشم عندك رائحة طيبة كأنها رائحة أخي وابن عمي رسول الله صلى الله عليه وآله، فقلت نعم ها هو مع ولدك تحت الكساء، فأقبل أمير المؤمنين عليه السلام نحو الكساء وقال السلام عليك يا رسول الله أتأذن لي أن أكون معكم تحت هذا الكساء [ف] قال له وعليك السلام يا أخي وخليفتي وصاحب لوائي قد أذنت لك فدخل علي عليه السلام تحت الكساء. ثم أتت فاطمة عليها سلام وقالت السلام عليك يا أباة السلام عليك يا رسول الله أتأذن لي أن أدخل معكم تحت الكساء، قال لها وعليك السلام يا بنتي وبصت عني قد أذنت لك فدخلت فاطمة عليها سلام معهم. فلما اكتملوا واجتمعوا جميعا تحت الكساء فأخذ رسول الله صلى الله عليه وآله بطرفي الكساء وأومأ بيده الأيمنى إلى السماء وقال: اللهم إن هؤلاء أهل بيتي وخاصتي وحماتي لحمهم لحمي ودمهم دمي يؤلمني ما يؤلمهم ويحزني ما يحزنهم، أذا حرب لمن حاربهم وسلم لمن سالمهم وعدو لمن عاداهم ومحب لمن أحبهم، إنهم مني وأنا منهم فأجعل صلواتك وبركاتك ورحمتك وغفرانك ورضوانك علي وعليهم، وأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا فقال الله عز وجل يا ملائكتي ويا سكان سمواتي إني ما خلقت سماء مبنية ولا أرضا مدحية ولا قمرا منيرا ولا شمساً مضيئة ولا فلكا يدور ولا بحرا يجري ولا فلكا يسرى إلا في محبة هؤلاء الخمسة الذين هم تحت الكساء. فقال الأمين جبرئيل يا رب ومن تحت الكساء، فقال الله تعالى هم أهل بيت النبوة ومعادن الرسالة هم فاطمة وأبوها وبعلمها وبنوها. فقال جبرئيل يا رب أتأذن لي أن أهبط إلى الأرض لأكون معهم سادسا، فقال الله عز وجل قد أذنت لك فهبط الأمين جبرئيل، فقال السلام عليك يا رسول الله العلي الأعلى يقرئك السلام ويخصك بالتحية والأكرام ويقول لك وعزتي وجلالي ما خلقت سماء مبنية ولا أرضا مدحية ولا قمرا منيرا ولا شمساً مضيئة ولا فلكا يدور ولا بحرا يجري ولا فلكا يسرى إلا لأجلكم. وقد أذن لي أن أدخل معكم تحت الكساء فهل تأذن لي أن أدخل يا رسول الله، فقال رسول الله صلى

اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَمِينَ وَحِي اللَّهِ قَدْ أَذْنْتُ لَكَ فَدَخَلَ جَبْرَائِيلُ مَعَهُمْ تَحْتَ الْكِسَاءِ، فَقَالَ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ أَوْحَى إِلَيْكُمْ وَيَقُولُ «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (1). فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنِي مَا لِعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ إِذْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فِي مَحْفَلٍ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ وَفِيهِ جَمْعٌ مِنْ شِيعَتِنَا وَمُجِبِّينَا إِلَّا وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا وَاصِّ طِفَانِي بِالرِّسَالَةِ نَجِيًّا مَا ذَكَرَ خَبْرُنَا هَذَا فِي مَحْفَلٍ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ وَفِيهِ جَمْعٌ مِنْ شِيعَتِنَا وَمُجِبِّينَا إِلَّا وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا وَاصِّ طِفَانِي بِالرِّسَالَةِ نَجِيًّا مَا ذَكَرَ خَبْرُنَا هَذَا فِي مَحْفَلٍ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ وَفِيهِ جَمْعٌ مِنْ شِيعَتِنَا وَمُجِبِّينَا وَفِيهِمْ مَهْمُومٌ إِلَّا وَفَرَجَ اللَّهُ هَمَّهُ وَلَا مَعْمُومٌ إِلَّا وَكَشَفَ اللَّهُ غَمَّهُ وَلَا طَالِبُ حَاجَةٍ إِلَّا وَقَضَى اللَّهُ حَاجَتَهُ. فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا وَاللَّهِ فُزْنَا وَسَدِّدْنَا وَكَذَلِكَ شِيعَتُنَا فَازُوا وَسُعدُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ.

قال العلامة الشَّريف السَّمهودي كلمة «إنَّما» في الآية تدلُّ للحصر و تدلُّ على ان ارادة الله تعالى جلَّ شأنه منحصرة على تطهيرهم و تأكيدهم بالمفعول المطلق دليل على ان طهارتهم كاملة في اعلى مراتب الطَّهارة و هذه مختصة لآل محمَّد لا لغيرهم و انهم افضل البرية.

كسء بنابر خبری عبای یمانی از كلك خز بود، و بنابر خبری، عبای پشم خیبری بوده، بنابر خبری گلیمی بوده از خز مثل كتان بافته شده، بنابر خبری، گلیمی سیاه چهارگوش بوده كه دو سوراخ داشته، بنابر خبری از ریشه درخت بوده.

ص: 365

در کتاب نزهة الأبرار فی نسب اولاد ائمة الأطهار (2) که از تألیفات سید عالم فاضل جلیل السید موسی الموسوی البرزنجی الشافعی المدنی است می نویسد:

در نسب اولاد حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام از یکی از دو پسر معقبین از آن حضرت که یکی جناب زید است: ولد

ابی القاسم عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی فی مدینة الطیبة فی يوم الخمیس الرابع من ربیع الثانی فی سنة ثلاث و سبعین مائة، و توفی فی الخامس عشر من شوال فی سنة اثنین و خمسين و مأتین فی مسجد الشجرة الرئی. و له مناقب كثيرة و فواضل جمیلة تدلّ علی حُسن حاله، و له باغٌ قرب البلید فی وادی یدفع فی ینبع لآل علی علیه السلام المعروف بباع عبدالعظیم الحسنی. و عقبه من اثنین محمّد و قاسم، و امهما فاطمة بنت عقبه بن قیس الحمیدی. و قد ادرك من الأئمة الرضا و التقی و التقی علیهم السلام و كان من اصحابهم؛ و روى عنهم و العسکری فی صغره. و روى زیارته کزیارة الحسین و الرضا علیهما السلام.

یعنی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام در روز پنجشنبه چهارم ربیع الثانی در مدینه طیبه در سنه 173 متولد شد، و در سنه 252 در مسجد شجره ری وفات فرمود. و از برای او مناقب زیاد و فضیلت های نیکو است دلالت می کند بر نیکی حال او، و از برای او باغی است نزدیک بلید در وادی یدفع در محلی که او را ینبع گویند که تعلق به آل علی علیه السلام دارد، و معروف است به باغ عبدالعظیم حسنی. و عقب او از دو پسر است محمّد و قاسم که مادر ایشان فاطمه دختر عقبه بن قیس حمیدی است. و درک نموده

ص: 366

1- در هیچ يك از كتب معتبر و غیر معتبر روایی و تاریخی در مورد تاریخ تولد و وفات حضرت عبدالعظیم سخنی به میان نیامده و آنچه مؤلف از کتبی همچون نزهة الأبرار و غیر آن نقل می کند باید به اثبات برسد.

2- بدایع الأنساب، ص 39 به نقل از نزهة الأبرار.

است از ائمه حضرت امام رضا و حضرت امام محمد تقی و حضرت امام علی النقی علیهم السلام را، و از اصحاب ایشان بوده است و روایت از ایشان نموده. و [درک نموده]

حضرت امام حسن عسکری را در صغارت. و روایت شده است زیارت او مثل زیارت حضرت امام حسین و حضرت امام رضا علیهما السلام است.

و در تاریخ عالم فاضل فقیه محمد السمهودی نورالدین المکی الحنفی قاضی القضاة فی المصر فی طبقات الشرفا فی الاشراف می نویسد: ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله الحسینی ولد فی مدینة النبی صلی الله علیه و آله فی بیت الحسَن الإمام فی الرَّابِع من ربيع الثانی من سنة ثلاث و سبعین و مائة، و امه خیطة. توفی فی مسجد الشجرة الری فی زمن علی النقی الإمام فی خلافة ابی عبدالله المعتر بالله ابن جعفر بن محمد بن هارون الرشید فی يوم الجمعة الخامس عشر من الشوال فی سنة اثنین و خمسین و مائین. و کان جلیلاً عالماً زاهدا یصوم النَّهار و یقوم اللَّیالی. و له کتاب یوم و لیلہ و شرح حُطَب علی بن ابی طالب علیه السلام و هی کتابٌ کبیرٌ. و اعقابه کثیرة فی المدینة و البصرة و مصر العتیق و زیارته کزیارة الحسین علیه السلام .

نورالدین محمد السمهودی که یکی از علمای عامه است و قاضی القضاة در مصر بوده در تاریخ خود در طبقات اشرف می نویسد: که حضرت عبدالعظیم حسینی که مادر او خیطه است، در مدینه طیبه در خانه امام حسن مجتبی علیه السلام در چهارم ربيع الثانی سنه 173 متولد شده. و در روز جمعه پانزدهم شهر شوال سنه 252 در زمان حضرت امام علی النقی علیه السلام و خلافت معتر بالله عباسی در مسجد شجره ری وفات فرمود. شخصی جلیل، عالم زاهدی بود روزها روزه می گرفت و شبها به عبادت مشغول و از تألیفات آن حضرت است کتاب یوم و لیلہ که در اعمال شب و روز نوشته شده است، و شرح خطبه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته شده است که کتاب بزرگی است. و اعقاب آن حضرت در مدینه و بصره و مصر کهنه بسیار است و زیارت او مثل زیارت حضرت امام حسین علیه السلام است.

و فی مناقب العترة احمد بن محمد بن فحد الحلّی، فی ترجمة الرواة ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله القافه ابن علیّ الشّدید بن حسن الأمير بن زید الجواد بن الحسن المجتبی علیه السلام، کثیر الحدیث و الروایة. و یعدّ الحدیث من طریقہ صحیحاً و فی الدرّجة العلیا. عبد صالح مطیع لله الجبّار، قائم اللیل و صائم النهار ذو الصّدق و الدّیانة، و له مناقب کثیرة ذکرناها فی کتابنا الکبیر. و قد نصّ علی زیارته الإمام علیّ بن موسی الرضا علیهما السلام قال من زار قبره و جبت له الجنة. ولد یوم الرّابع من ربیع الثانی فی سنة ثلاث و سبعین و مائة فی مدینة الطّیبه؛ توفّی فی مسجد الشّجرة الرّوی فی الخامس عشر من شوّال فی سنة اثنین و خمسین و مأتین. و دفن عند شجرة التّفاح فی باغ رجلٍ من الشّیعة فی امامة علیّ النّقیّ الإمام، و خلافة معتز بالله، و قبره معروف بالرّوی یزار. (1)

در مناقب العترة احمد بن فحد حلّی در ترجمه روات می نویسد: ابوالقاسم عبدالعظیم علیه السلام حدیث و روایات زیاد دارد، و حدیث از طرق آن حضرت صحیح و در درجه عالی است. بنده صالح مطیع خداوند بوده روزها روزه می گرفت و شب ها بیدار بود. صاحب صدق و امانت و درستی است و مناقب زیادی دارد که ذکر نمودیم او را در کتاب بزرگ خود. و تنصیص نموده است بر زیارت آن حضرت، حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید کسی که زیارت کند او را بهشت بر او واجب است روز چهارم ربیع الثانی در سنه 173 در مدینه طّیبه متولّد شد در (زمان) امامت علیّ بن موسی الرضا و خلافت رشید. وفات فرمود در مسجد شجره ری در پانزدهم شوّال در سنه 252، و دفن شد نزد شجره تفّاح در باغ مردی از شیعه در امامت حضرت امام علیّ النّقیّ علیه السلام و خلافت معتز بالله. و قبر او معروف است در ری، زیارت کرده می شود.

ص: 368

1- . چنانچه اشاره شد آغا بزرگ در کتاب الذریعه می نویسد: مناقب العترة للشیخ احمد بن فهد الحلّی، ینقل عنه المولی ابوالحسن المرندی المعاصر فی دلائل براهین الفرقان. الذریعه، ج 22، ص 330 که خود آغابزرگ نیز این کتاب را ندیده است. و از کتاب مرندی که معاصر شیخ آغابزرگ بوده است نقل می کند. و ظاهراً مرندی هم از نور الآفاق اخذ کرده است.

از بیانات این سه کتاب معلوم شد که حضرت عبدالعظیم علیه السلام در سنه یکصد و هفتاد و سه در مدینه طیبه متولد شد؛ و در روز پانزدهم شوال المکرم دویست و پنجاه و دو در مسجد شجره ری وفات فرمود. بدین قاعده سنّ مبارک آن حضرت هفتاد و نه سال و نوزده روز می شود؛ و از وفات آن حضرت تا به حال که هزار و سیصد و چهل و سه است، یکهزار و هشتاد و یک سال می شود که در این مکان مبارک مدفون است. و در شهادت حضرت امام رضا علیه السلام که دویست و سه هجری بوده آن حضرت سی ساله بوده است، و در شهادت حضرت امام محمد تقی علیه السلام که دویست و بیست و سه بوده است آن حضرت چهل و هفت ساله بوده است، و سی و دو سال حضور مبارک حضرت امام علی التّقی علیه السلام بوده است، و دو سال قبل از آن حضرت وفات فرموده در زمان خلافت معتز بالله که سیزدهم از خلفاء بنی عباس، نتیجه هارون ملعون.

و عقب آن حضرت از دو پسر بوده، یکی سیّد محمّد که قبر مبارکش چنانچه صاحب مظاهر الأسرار (1) می نویسد: در بلده بین سامره و کاظمین است صاحب کرامات و خارق عادات و محلّ اعتماد اعراب که معروف است فعلاً به فرزند حضرت امام محمد تقی علیه السلام . و جناب عبدالعظیم که قبر مبارکش در قوه ده ورامین است و از علماء اجازه مرحوم مجلسی بوده فرزند همین محمّد است که نواده همان حضرت می شود.

و یکی قاسم بن عبدالعظیم که نسل آن حضرت در بصره و مصر و مدینه زیاد است و تا حال باقی است، و چنانچه سیّد شدقم می نویسد که: در سنه ششصد از هجرت به

ص: 369

1- . در الذریعه، ج 21، ص 162، کتابی با عنوان مظاهر الاسرار این چنین معرفی می شود: مظاهر الاسرار، فی بیان وجوه اعجاز کلام الجبار؛ هو فی التفسیر لکنه لم یتّم، بل خرج من تفسیر الفاتحه و شیء یشیر بعدها فی اثنی عشر ألف بیت، کما فی الروضات عن بعض ولده. و هو للمولی الحاج محمد جعفر الشریعتمدار الاسترآبادی الطهرانی المسکن و النجفی المدفن، المتوفی سنه 1263ق .

زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی در ری مشرف شدم زیارت کردم با آن حضرت دو پسرش را که محمد و قاسم جمال الدین بوده، و دامادش عزالدین.

و چنانچه مرحوم حجة الإسلام آقا شیخ مهدی والد می فرمودند قبر ایشان در کنار رواق مبارک جنب کشیک خانه است.

و نسبت آن حضرت به حسنی و حسینی از این جهت است که مادر علیّ شدید - پدر عبدالله پدر حضرت عبدالعظیم علیه السلام - سکنه دختر حسین الأصغر بن حضرت امام زین العابدین علیه السلام است، شرح احوالات آن حضرت و اولاد آن حضرت و آباء و اجداد آن حضرت را در کتاب تحفة العظیمیة و اخبار العظیمیة و خصایص العظیمیة و زیدة الأنساب مفصلاً عرض نموده ام.

از جمله مختصات حضرات حرم چهارده معصوم علیهم السلام و حضرت ابوالفضل علیه السلام و سایر امام زاده های محترم منصوص الزیارة مثل حضرت معصومه و حضرت عبدالعظیم علیهما السلام، اذن دخول است با کمال خضوع و خشوع و تقدیم رجل یمنی و بوسیدن عتبه مقدسه مبارکه:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ قَدْ وَقَفْتُ عَلَىٰ بَابِ بَيْتِ مَنْ يُّبَوِّتُ نَبِيَّكَ وَ اِلِ نَبِيَّكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَ قَدْ مَنَعْتَ النَّاسَ الدُّخُوْلَ اِلَىٰ بُيُوْتِهِ اِلَّا بِاِذْنِ نَبِيَّكَ، فَقُلْتَ يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَدْخُلُوْا بُيُوْتِ النَّبِيِّ اِلَّا اَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ بِاِذْنِكَ وَ اِذْنِ رَسُوْلِكَ وَ بِاِذْنِ الْاَيْمَةِ جَمِيْعًا وَ بِاِذْنِ سَيِّدِيْ هَذَا وَ بِاِذْنِ الْمَلٰٓئِكَةِ الْمُؤَكَّلِيْنَ بِهَذِهِ الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ اَدْخُلْ هَذَا الْبَيْتِ بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ وَ عَلَىٰ مِلَّةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ.

به این اندازه مجمع علیه است.

اما در گفتن لفظ رَبِّ اَدْخُلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ اَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لِيْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا اختلاف است، شیخ مفید و سید بن طاووس و شیخ سعید شهید

مؤلف مزار کبیر می نویسند این لفظ اختصاص به حرم حضرت ختمی مرتبت دارد؛

و ابن نما و علامه مجلسی می نویسند در حرم هر يك از ائمه و حضرت ابوالفضل علیه السلام خواندن او جایز است.

و ابن نما و ابن قولویه و ابن ادریس می فرمایند اختصاص دارد به سرداب حضرت حجة عجل الله تعالی فرجه.

مرحوم شیخ جعفر شوشتری می فرمایند در حرم حضرت معصومه و حضرت عبدالعظیم علیهما السلام نیز خواندن او جایز است، و برای سایرین حتی محترمین از علماء شیعه اثنی عشریه امامیه هم جایز نیست. و برای دخول مقابر رؤسای مذاهب باطله که خود را شریک با ائمه علیهم السلام می دانند و نیابت خاصه قائلند در غیبت کبری برای خود و از طرف امام علیه السلام لعن ایشان در اخبار کثیره وارد شده، چنانچه رب ادخلنی در اذن دخول مقابر ایشان نگاشته شود هتک حرمت حضرت ختمی مرتبت و امام عصر عجل الله تعالی فرجه است و عدم فرق امام با ایشان.

و مرحوم مجلسی ثالث حاجی میرزا حسین نوری طاب ثراه این کلمه را کفر می دانسته و بر تمام مسلمین محو او را لازم دانسته.

و مرحوم آقای سید استاد فقیه اهل البیت آقا سید کاظم یزدی طاب ثراه مماشات با ایشان را جایز نمی دانست و این ها را جزو منکرین ضروری دین می دانست.

و مرحوم علامه العلماء العاملین آقای آقا میرزا محمد تقی شیرازی دخول ایشان را در حرم ائمه علیهم السلام جایز نمی دانست و ایشان را منع می فرمود چنانچه در ایام حیات آن مرحوم و متوطن در کربلای معلی جمعی از این طایفه مشرف شدند ایشان را امر فرمود در حرم محترم راه ندهند.

و حضرت مستطاب اعلم العلماء العالمین حجة الإسلام و المسلمین آقای حاجی شیخ عبدالکریم حایری یزدی در زمان تشریف فرمایی به عراق، يك نفر از واعظین، ایشان را که در عراق منبر می رفت، منع از منبر، و امر به اخراج او فرمودند. به موجب

تکلیف شرعی و عدم مفاد لعن این آیه شریفه «انّ الذّین یکتُمون ما أنزلناه من البیّنات و الهّدی من بعد ما بیّنا للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللّاعنون» (1)، نگاشته شد شرح حالات این طایفه در تمام کتب شیعه، خاصه مرحوم مجلسی در السماء و العالم و عین الحیوة و سایر کتب ایشان و عمل علماء امامیه با ایشان مثل مرحوم

حجّه الاسلام آقا محمّد علی بهبهانی کرمانشاهی با ایشان معلوم زیاده کُلّ یعمل علی شاکلته عمل خواهند نمود که [در] حضور حضرت حجّت منتظر شرمسار نباشند.

اذن دخول حرم محترم حضرت عبدالعظیم علیه السلام را بخوانند و مشرف شوند، و از برای آن حضرت در زیارت مخصوص منصوص از ائمه علیهم السلام اختلاف است. صاحب منهاج العارفين از عیون اخبار الرضا نقل می فرماید که از برای آن حضرت و حضرت معصومه علیهما السلام معننا از ابن متوکل از علی از پدرش از سعد بن سعد روایت می کند که سؤال کردم از حضرت امام رضا علیه السلام از زیارت حضرت معصومه فرمود من زارها فله الجنة. (2)

و در کامل الزیارة (3) از احمد بن ادریس نقل می فرماید این زیارت وارده را از برای حضرت معصومه و حضرت عبدالعظیم علیهما السلام که هرگاه در حرم ایشان مشرف شدید، در بالای سر ایشان روی به قبله بایست و سی و چهار مرتبه الله اکبر بگو و سی و سه مرتبه سبحان الله و سی و سه مرتبه الحمد لله؛ و این زیارت بخوان السلام علی ادم صفة الله الی آخره.

و مرحوم مجلسی علیه الرحمه در مزار بحار (4) در جلد بیست و دوم این زیارت را از سعد اختصاص به حضرت معصومه علیها السلام می دهد.

و از برای حضرت عبدالعظیم علیه السلام از علماء اعلام زیارت نامه های معتبره بسیار است. و این خادم شرع انور دو زیارت نامه برای آن حضرت تألیف نموده که در کتاب

ص: 372

1- سوره بقره 2، آیه 159.

2- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 299.

3- کامل الزیارة، باب 106 و 107. چنین مطلبی وجود ندارد.

4- بحار الانوار، ج 99، ص 266 - 265.

خصایص العظیمیہ (1) ذکر نمودم: یکی پنج حدیث کبیر که پنج حدیث در ثواب زیارت آن حضرت مندرج است، و یکی زیارت نامه پنج حدیث صغیر که پنج حدیث در جلالت آن حضرت را مندرج نمودم و مختصر و بهترین زیارت نامه هاست، و چون غرض اختصار در این جمع است دو زیارت را عرضه نموده التماس دعا دارم.

زیارت نامه حضرت عبدالعظیم علیه السلام مشهور به پنج حدیث کبیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ اَشْهَدُ اَنَّ عَلِيًّا
اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ وَلِيَّ اللَّهِ وَ وَصِيَّ رَسُوْلِهِ وَ خَلِيْفَتَهُ بِلاَ فَصْلٍ بِنَصِّ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ، وَ اَشْهَدُ اَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ التَّسْعَةَ النَّجْبَاءَ مِنْ وُلْدِ
الْحُسَيْنِ اَنْمَتْنَا اِلَى يَوْمِ الدِّيْنِ؛ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ الْمُحَمَّدِ الْاَيْمَةَ الْمُعْصُوْمِيْنَ، وَ صَلِّ عَلَيَّ مَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِيْنَ وَ الْاَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِيْنَ وَ
الشُّهَدَاءِ وَ الصِّدِّيقِيْنَ وَ صَلِّ عَلَيَّ جَمِيْعِ عِبَادِكَ الصَّالِحِيْنَ، اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ سَيِّدِنَا السَّنَدِ الْكَرِيْمِ وَ مَوْلَانَا الْمُحَدَّثِ الْعَلِيْمِ اَبِي الْقَاسِمِ
عَبْدِ الْعَظِيْمِ، الَّذِي قَالَ فِي حَقِّهِ السَّيِّدُ الْاَجَلُّ الْاَعْلَى وَ سَيِّدُ الْوَرَى اِمَامُنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَنْ زَارَ عَبْدَ الْعَظِيْمِ الْحَسَنَ نَبِيَّ
بِالرِّيِّ كَانَ كَمَنْ زَارَ اَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنَ بْنِ بَكْرٍ بَلَاءً، اَللّٰهُمَّ بِشَفَاعَتِهِ الْمُقْبُوْلَةَ وَ دَرَجَتِهِ الرَّفِيْعَةَ اَنْ تُنْفَسَ بِهٖ كَرْبِي وَ تُغْفِرَ بِهٖ ذَنْبِي وَ تَسْمِعَهُ كَلَامِي وَ
تُبَلِّغَهُ سَلَامِي، اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ رَسُوْلِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ، اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ سَيِّدِ الْوَصِيَّةِ بَيْنَ، اَلسَّلَامُ
عَلَيْكَ يَا بَنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ نَسَاءِ الْعَالَمِيْنَ، اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ خَدِيْجَةَ الْكُبْرَى اُمِّ الْمُؤْمِنِيْنَ،

ص: 373

1- این کتاب در شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری مجموعه رساله های خطی و سنگی پیرامون حضرت عبدالعظیم تجدید چاپ شده است.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ الْحَسَنِ الْمُجْتَبَى سَيِّدِ شَيْبِ أَبِيهِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَجْمَعِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَالِمِ آلِ مُحَمَّدٍ أَنْتَ الَّذِي قَالَ فِي حَقِّهِ قُرَّةُ عَيْنِ
 الْمُؤْمِنِينَ وَغَيْظُ الْمُؤْمِنِينَ أَبُو الْحَسَنِ الثَّانِي عَلِيُّ سُلْطَانِ السَّلَاطِينِ مَنْ زَارَنِي بَعْدَ مَوْتِي صَدَّ جَنْتُ لَهُ الْجَنَّةَ، وَمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَيَّ زِيَارَتِي فَلْيَزُرْ
 أَخِي عَبْدَ الْعَظِيمِ الْحَسَنَ بْنَ الرَّيِّ، مَوْلَايَ مَوْلَايَ أَنَا زَائِرُكَ فَتَقَبَّلْ زِيَارَتَنَا وَاجْعَلْنَا مِنْ زُورِكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ تَشَرَّفَ وَ
 اتَّقَى بِشَرَفِ صُحْبَةِ الْجَوَادِ النَّقِيِّ، وَاهْتَدَى بِهَدْيِ نَبِيِّ النَّقِيِّ، أَنْتَ الَّذِي قَالَ فِي حَقِّكَ حُجَّةَ اللَّهِ وَوَلِيَّ اللَّهِ وَعَيْبَةَ عِلْمِهِ وَحَافِظَ سِرِّهِ عَلِيُّ بْنُ
 مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ زَارَ قَبْرَهُ وَجَبَتْ لَهُ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةُ، سَيِّدِي أَنَا زَائِرُكَ فَاسْتَدْعِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يُعْتَقِنِي مِنَ النَّارِ وَيُدْخِلَنِي الْجَنَّةَ،
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَاوِيَ أَخْبَارِ الْأَيْمَةِ الْأَخْيَارِ، وَنَاشِرِ آثَارِ آبَائِكَ الْأَطْهَارِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ قَالَ فِيهِ السَّيِّدُ الشَّهِيدُ وَإِمَامُنَا السَّعِيدُ الرَّضَا
 الْمُؤْتَمِنُ إِذَا عَجَزْتَ عَنْ زِيَارَةِ جَدِّي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَزُرِ السَّيِّدَ الرَّاهِدَ الْعَابِدَ عَبْدَ الْعَظِيمِ بِالرَّيِّ فَإِنَّهُ أَجْرَتَكَ وَكَفَاكَ، يَا سَيِّدِي أَنَا زَائِرُكَ وَ
 عَارِفُ بِحَقِّكَ فَاجْرِنِي جَزَاءَ الْخَيْرِ كَجَزَاءِ زَائِرِ عَمِّكَ الشَّهِيدِ الْمَظْلُومِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدِي وَابْنَ سَادَاتِي وَ مَوْلَايَ وَابْنَ مَوْلَايَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ
 يَا عَبْدَ الْعَظِيمِ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنَ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ قَالَ فِيهِ السَّيِّدُ الصَّفِيُّ وَإِمَامُنَا الرَّكِيُّ
 الْهَادِي عَلِيُّ النَّقِيُّ لِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الرَّيِّ أَمَا أَنْتَ لَوْ زُرْتَ قَبْرَ عَبْدِ الْعَظِيمِ عِنْدَكُمْ لَكُنْتَ كَمَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، يَا مَوْلَايَ لِكُلِّ أَحَدٍ
 وَسَيْلَةٌ وَأَنْتَ وَسَيْلَتِي إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي الدَّارَيْنِ، فَكُنْ شَفِيعِي وَشَفِيعَ الْوَالِدِ بِحَقِّ أَجْدَادِكَ الطَّاهِرِينَ وَآبَائِكَ الطَّيِّبِينَ وَجَدَّتِكَ الطَّاهِرَةَ فِي
 يَوْمِ الْقِيَامَةِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى رُوحِكَ الطَّيِّبِ وَبَدَنِكَ الطَّاهِرِ، وَعَلَى آبَائِكَ وَأُمَّهَاتِكَ وَإِخْوَانِكَ وَأَبْنَائِكَ وَرَحْمَةِ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ، اَللَّهُمَّ صَلِّ
 عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ بِهِمْ مَوْتَانَا وَاشْفِ بِهِمْ مَرَضَانَا وَاحْفَظْ بِهِمْ مُسَافِرِينَا وَادِّ بِهِمْ دُيُونَنَا وَسَعِّ بِهِمْ أَرْزَاقَنَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ
 الرَّاحِمِينَ.

زیارتنامه دیگر به پنج حدیث صغیر

که نیز از مؤلفات این اقل است:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللّٰهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ اَنْتَ الَّذِي قَالَ فِي حَقِّهِ الْاِمَامُ هَذَا عَالِمُ آلِ مُحَمَّدٍ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ اَنْتَ الَّذِي قَالَ فِي حَقِّهِ الْاِمَامُ مَرْحَبًا بِكَ يَا اَبَا الْقَاسِمِ اَنْتَ وَلِيُّنَا حَقًّا، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ نَسَاءِ الْعَالَمِينَ اَنْتَ الَّذِي قَالَ فِي حَقِّهِ الْاِمَامُ اِذَا عَرَضَتْ عَلَيْهِ دِينُكَ فَصَدَّقَكَ وَدَعَا لَكَ هَذَا: وَاللّٰهُ الَّذِي اِزْتَضَاهُ لِعِبَادِهِ فَاتَمَّتْ تَبَتُّكَ اللّٰهُ تَعَالَى عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَ الْحَسَنِ الْمُجْتَبَى سَيِّدِ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ اَجْمَعِينَ، اَنْتَ الَّذِي قَالَ فِي حَقِّهِ الْاِمَامُ لَوْلَا لَقُلْنَا مَا اَعَقَبَ عَلِيُّ بْنُ حَسَنِ بْنِ زَيْدٍ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا سَيِّدِي وَمَوْلَايَ يَا عَبْدَ الْعَظِيمِ بْنَ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ حَسَنِ بْنِ زَيْدٍ بْنِ حَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، اَنْتَ الَّذِي قَالَ فِي حَقِّهِ الْاِمَامُ لَا يَبِيحُمَادِ الرَّازِي اِذَا اَشَّ كَلَّ شَيْءٌ مِنْ اَمْرِ دِينِكَ بِنَاحِيَّتِكَ فَاَسَدَ نَمْلُهُ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِ بْنِ اَقْرَنُهُ مِنْنِي السَّلَامُ، صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْكَ وَعَلَى رُوْحِكَ الطَّيِّبِ وَبَدَنِكَ الطَّاهِرِ وَعَلَى اَبَائِكَ وَأُمَّهَاتِكَ وَأَبْنَائِكَ وَإِخْوَانِكَ، كُنْ شَفِيعِي وَشَفِيعِ الْوَالِدِي وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَرَحْمَةً اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ.

و دو رکعت نماز هدیه بخواند.

[حرز امام جواد علیه السلام]

دعای حضرت عبدالعظیم علیه السلام

حرز حضرت امام محمد تقی علیه السلام که سید بن طاوس علیه الرحمة معننا در

ص: 375

صحاح از ادعیه مجربّه از حضرت عبدالعظیم علیه السلام روایت می نماید، که در مدینه طیبه حضور مبارک حضرت امام محمد تقی علیه السلام مشرف بودم؛ قنداقه حضرت امام علی التقی علیه السلام را آوردند حضرت از جای برخاسته قنداقه را گرفته و بوسید، و این حرز را نوشته همراه آن حضرت کرد و فرمود: ای عبدالعظیم به شیعیان ما بگو این حرز را همراه خود و اولاد خود کنند از آفات ارضیه و سماویّه در امان خداوند متعال خواهند بود.

و مرحوم مجلسی علیه الرّحمة در جلد نوزدهم بحار الانوار (1) که تمام ادعیه است در عوذات الائمة فی الايام می نویسد که: این حرز حضرت امام محمد تقی علیه السلام را که راوی او سید جلیل کریم محدث علیم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام کسی که بخواند روز جمعه تا جمعه آتیه از آجال معلقه نخواهد مرد.

محض خدمت به دوستان و شیعیان مخصوص زوّار طهران عرضه نمودم که در روز جمعه حضور مبارکش بخوانند، و در ایام سفر بزا و بحرا به جهت حفظ روز جمعه این دعا را ترك ننمایند، و نوشته همراه خود و اولاد خود نمایند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، اَللّهُمَّ رَبَّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ وَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ، وَ قَاهِرَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ، وَ خَالِقَ كُلِّ شَيْءٍ وَ مَالِكَهُ كَفَّ عَنَّا بِأَسْ أَعْدَائِنَا، وَ مَنْ أَرَادَ بِنَا سُوءًا مِنَ الْجَنِّ وَ الْأَنْسِ، وَ أَعْمَ أَبْصَارِهِمْ وَ قُلُوبِهِمْ، وَ اجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ حِجَابًا وَ حَرَسًا وَ مَدْفَعًا إِنَّكَ رَبُّنَا لَا - حَوْلَ وَ لَا - قُوَّةَ لَنَا إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْهِ أُنَبْنَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ، رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَ اغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، رَبَّنَا عَافِنَا مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ أَنْتَ اخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا وَ مِنْ شَرِّ مَا يَسْكُنُ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ سُوءٍ وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرِّ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ إِلَهَ الْمُرْسَلِينَ،

ص: 376

صَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ وَأَوْلِيَانِكَ وَحُصَّ مُحَمَّدًا وَاللَّهُ أَجْمَعِينَ بِأَتَمِّ ذَلِكَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَوْمِنُ بِاللَّهِ وَاللَّهُ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَعْتَصِمُ بِاللَّهِ أَسْتَجِيرُ وَبِعِزَّةِ اللَّهِ، وَمَنْعَتِهِ امْتَنِعْ مِنْ شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ وَمِنْ رَجَلِهِمْ وَخَيْلِهِمْ وَرَكُضِهِمْ وَعَظْفِهِمْ وَرَجَعْتِهِمْ وَكَيْدِهِمْ وَشَرِّهِمْ وَشَرِّ مَا يَأْتُونَ بِهِ تَحْتَ اللَّيْلِ وَتَحْتَ النَّهَارِ مِنَ الْبُعْدِ وَالْقُرْبِ، وَمِنْ شَرِّ الْغَائِبِ وَالْحَاضِرِ وَالشَّاهِدِ وَالزَّائِرِ أَحْيَاءً وَأَمْوَاتًا أَعْمَى وَبَصِيرًا، وَمِنْ شَرِّ الْعَامَةِ وَالْخَاصَةِ، وَمِنْ شَرِّ نَفْسٍ وَسَوْسَتِهَا، وَمِنْ شَرِّ الدَّنَاهِشِ وَالْحَسِّ وَاللَّمْسِ وَاللَّبْسِ وَمِنْ عَيْنِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، وَبِالْإِسْمِ الَّذِي اهْتَرَّ بِهِ عَرْشُ بَلْقَيْسَ وَأَعِيدُ دِينِي وَنَفْسِي وَجَمِيعَ مَا تَحْوِطُهُ عِنَايَتِي مِنْ شَرِّ كُلِّ صُورَةٍ وَخِيَالٍ أَوْ بِيَاضٍ أَوْ سَوَادٍ أَوْ تَمَثَالٍ أَوْ مُعَاهَدٍ أَوْ غَيْرِ مُعَاهَدٍ مِمَّا (1) يَسْكُنُ الْهَوَاءَ وَالسَّحَابَ وَالظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ وَالظَّلْمَ وَالْحُرُورَ وَالْبَرَّ وَالْبُحُورَ وَالسَّهْلَ وَالْوُغُورَ وَالْخَرَابَ وَالْعُمُرَانَ وَالْأَكَامَ وَالْأَجَامَ وَالْغِيَاضَ وَالْكُنَائِسَ وَالنَّوَائِسَ وَالْفُلُوتَ وَالْجَبَّاتَاتِ، وَمِنْ شَرِّ الصَّادِرِينَ وَالْوَارِدِينَ مِمَّنْ يَبْدُوا (2) بِاللَّيْلِ وَيَنْتَشِرُ بِالنَّهَارِ وَالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ وَالْغَدُوِّ وَالْأَصَالِ وَالْمُرْبِيِّنَ وَالْأَسَامِرَةَ وَالْأَفَائِرَةَ (3) وَالْفَرَاعِدَةَ وَالْأَبَالِسَةَ، وَمِنْ جُنُودِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَعَشَائِرِهِمْ وَقِبَائِلِهِمْ، وَمِنْ هَمْزِهِمْ وَلَمْزِهِمْ وَنَفْثِهِمْ وَقَاعِهِمْ وَأَخْذِهِمْ وَسِحْرِهِمْ وَضَرْبِهِمْ وَعَبْثِهِمْ وَلَمْحِهِمْ وَإِحْتِيَالِهِمْ وَإِحْتِلَافِهِمْ، وَمِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرٍّ مِنَ السَّحَرَةِ وَالْغِيْلَانِ وَأُمِّ الصَّبِيَّانِ وَمَا وَلَدُوا وَمَا وَرَدُوا، وَمِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرٍّ دَاخِلٍ وَخَارِجٍ وَعَارِضٍ وَمُتَعَرِّضٍ وَسَاكِنٍ وَمُتَحَرِّكٍ وَضَرْبَانِ عَرَقٍ وَصُدَاعٍ وَشَقِيقَةٍ وَأُمِّ مِلْدَمٍ وَالْحُمَّى وَالْمُثَلَّثَةَ وَالرَّبِيعَ وَالْغَبَّ وَالنَّافِضَةَ وَالصَّالِيَةَ وَالدَّاخِلَةَ وَالْخَارِجَةَ، وَمِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ أَنْتَ اخِذٌ بِنَاصِيَةِ يَتِيهَا إِنَّكَ (4) عَلَى صِدْرٍ مُسْتَقِيمٍ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

ص: 377

1- «مِمَّنْ» خ ل.

2- «يَبْدُوا» خ ل.

3- «الافائرة» خ ل.

4- «ان ربي» خ ل.

چون حدیث شریف کساء نسخه صحیح سوای این نسخه تا به حال به دست نیامده و قرائت این حدیث شریف که تعظیم شعائر الهی است، در آخر مجالس روضه تیمنا و تبرکا و تسریع در قضای حوائج و وسعت رزق و رفع همّ و غمّ و نصرت بر دشمن در نجف اشرف و کربلای معلی واعظین و ذاکرین قرائت می نمایند. و برای حفظ در سفر مخصوص سفر دریا، قرائت او لازم است. و در زیارت ائمه علیهم السلام در حرم محترم ایشان قرائتش اثر تامی دارد. یک زیارت جامعه هم با این دعا و زیارت حضرت ابوالفضل علیه السلام و حضرت زینب خاتون علیها السلام نگاشته شد که اگر کتب زیارت نباشد این کتاب در همه جا کفایت نماید اضافه نموده و کافی باشد التماس دعا دارم.

و چون لزوما این حدیث شریف مکرّر در همه جا، مخصوص بمبئی که محلّ شیعیان است چاپ خواهد شد، مستدعی است که در نسخه چاپی بدین عبارت مرقوم فرمایند (نسخه صحیح حدیث شریف کساء که در کتاب نورالافاق و شهاب لأهل التّفاق، شیخ المحدثین حاج شیخ جواد شاهزاده عبدالعظیمی نقل نموده این است). و اگر غیر این طریق چاپ زنند یا نقل نمایند به لعنت خداوند متعال جلّ شأنه و نفرین پنج تن آل عبا علیهم السلام گرفتار شوند.

و مخفی نماند که در یوم تولّد حضرت عبدالعظیم علیه السلام چهارم شهر ربیع الثانی، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام هم در این روز متولّد شده؛ و واقعا دو عید بزرگ است برای مسلمین. و یوم وفات آن حضرت که پانزدهم شهر شوّال است. و بنابر خبر شیخ طریحی⁽¹⁾ علیه الرحمه که حضرت عبدالعظیم علیه السلام را زنده دفن نمودند، پس از وقعه طفّ این اعظم مصائب است نسبت به آل محمّد علیهم السلام. و در همان روز واقعه عظمی و مصیبت کبری شهادت حمزة سیّد الشهداء است در جنگ احد، و شکستن دندان حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و ایام حزن خانواده رسالت است. چون وفات

ص: 378

1- منتخب، ص 7. در ارتباط با نحوه شهادت و مرگ حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام رجوع شود به مقاله «کوچ مسافر ری» ضمن مجموعه مقالات کنگره حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام به چاپ رسیده است.

حضرت عبدالعظیم علیه السلام از زمان وفات آن حضرت تا هزار و سیصد و سی و نه هجری معلوم نبوده، آقای والد و این خادم شرع انور در سفر مکه معظمه و تشرّف مدینه منوره از کتب معتبره به دست آورده، و از آن سال الی کنون در آستان قدس آن حضرت و طهران اقامه عزاداری را معمول نموده که چون روز قتل، اصناف محترم مخصوص اصناف زاویه مقدّسه دکاکین را تعطیل نموده با دسته سینه زن و زنجیر زن به صحن مبارک مشرف شده. امید است به موجب آیه شریفه «وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»⁽¹⁾ به کوری دیده اعداء دین در تمام بلاد مسلمین، این دو مصیبت عظمی را معمول دارند که ترویج دین مبین به رضایت حضرت حجّه الله تعالی علی الخلائق اجمعین حاصل آید.

و محض تزیین این اوراق این ختم سریع الإجابة را عرضه می دارم که برای کفایت امورات مهمّه به توسّل به آن حضرت به فوریت به مقصود نائل شوند.

از مرحوم حجه الاسلام حاجی اشرفی نقل است که: هر کس را حاجت مهمّی باشد در حرم محترم حضرت عبدالعظیم علیه السلام دو رکعت نماز برای آن حضرت بخواند، و در چهار گوشه ضریح مبارک هر گوشه یکصد مرتبه صلوات بر محمّد و آل محمّد بفرستد و ثواب صلوات را نثار امام علیّ النقیّ علیه السلام بنماید، و آن حضرت را به حضرت امام علی النقیّ علیه السلام سوگند دهد در شفاعت نزد خداوند متعال برای قضای حاجت، و حضرت امام علی النقیّ علیه السلام را به آن حضرت قسم دهد، و حضرت اقدس الهی را به هر دو، انشاء الله حاجت او برآورده است.

و خارق عادات و کرامات بی شمار از قبیل شفا دادن کور و افلیج و غیره در ازمنه سابقه، و در این عصر که از قبر مبارک آن حضرت به ظهور رسیده در کتاب مستطاب تحفة العظیمیّه ذکر نمودم. لعن الله تعالی من ظلم محمّداً و آل محمّد و انکر فضائلهم و غصب حقوقهم و من شرک فی دمائهم الی یوم الدّین.

ص: 379

دوم از مشاهد شریفه و مواقف کریمه و مزار محترمه و مراقد معظمه و قبور منوره حضرت امام زادگان ری، المولی المطهر صاحب الشرف الأنور و المجد الأزهر، ابوالقاسم حمزة بن موسی الکاظم علیه السلام است. که مقابل قبر حضرت عبدالعظیم علیه السلام است؛ چنانچه علمای انساب شریف نسابه و کتاب مشجره و شجرة الأنساب و خلاصة الأنساب و خیر الأثر فی اولاد حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام می نویسند: اولاد بلافصل موسی بن جعفر علیه السلام است، و با حضرت شاهزاده احمد معروف به شاه چراغ شیراز، و امام زاده محمد که در بردون از قراء رودبار است مدفون است. از یک مادرند. (1)

و حضرت عبدالعظیم علیه السلام محض زیارت آن حضرت در ری توقف فرمود، و هر روز وقت غروب به زیارت آن حضرت تشریف فرما می شد. و می فرمود: هذا قبر خیر رجل من ولد موسی بن جعفر علیه السلام (2). اطلاق مطلق منصرف به فرد اکمل است. و در زیارت نامه مؤلفه خود عرض شده است، و مرحوم حجّه الإسلام اعلی جدّ بزرگوار مرحوم آخوند ملا رجبعلی مجتهد علیه الرّحمه در زیارتی که برای حضرت عبدالعظیم علیه السلام تألیف نموده عرض می کند: السّلام علیک یا نور المصنّبی ء المشرق الأنور و زائر قبر خیر رجل من ولد موسی بن جعفر. (3)

ص: 380

-
- 1- آیا حمزة بن موسی بن جعفر علیه السلام در ری مدفون است یا در جای دیگر اختلاف نظر زیادی وجود دارد، مؤلف محترم کتاب امامزادگان ری در جلد اول صفحه 333 تا 366 به تفصیل در این موضوع پرداخته است، رجوع شود به کتاب امامزادگان و زیارتگاه های شهر ری، تألیف محمد قنبری، این کتاب ضمن مجموعه آثار کنگره حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام به چاپ رسیده است.
 - 2- مستدرک الوسائل، ج 2، ص 613 - 612؛ جامع الرواة، ج 1، ص 460، با کمی اختلاف.
 - 3- . جنة النعیم، ص 290.

و این حضرت یکی از سیزده پسر از اولاد حضرت امام موسی کاظم علیه السلام است که نسل از او باقی مانده، چنانچه صاحب تاریخ گلشن آرا از شیخ تاج الدین نسابه نقل می نماید که: از هیجده پسر امام موسی کاظم علیه السلام، از سیزده پسران آن حضرت نسل باقی مانده، چهار نفر عقب ایشان بسیار شد: حضرت امام رضا علیه السلام، ابراهیم مرتضی، و محمد عابد، و جعفر؛ و چهار نفر از ایشان متوسط بودند زیدالتار و عبدالله الاکبر و عبدالله الأصغر و حمزة الاکبر؛ و پنج نفر ایشان نسل ایشان کم بود عباس و هارون و اسحاق و حسن و حسین.

و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام دو اولاد حمزه نام داشت، یکی حمزة الاکبر است که قبر مبارکش در ری است، و یکی حمزة الأوسط که قبر مبارکش در قم است. و حضرت امام زاده حمزه اکبر سه پسر داشت یکی قاسم، که او پسری دارد محمد اعرابی که نسب سلاطین صفویّه و مرحوم سید محمد باقر حجّه الاسلام اصفهانی به آن حضرت می رسانید(1)، و حمزة بن حمزه که قبر مبارکش در شیراز است در خارج اصطخ (اصطنخر)، و زیارت کرده می شود.(2)

شرح اعقاب آن حضرت و توقف او در ری و کرامات و خارق عادات که از حضرت امام زاده حمزه علیه السلام از قبیل شفا دادن کور و افلیج و غیره با اختلاف در عدد اولاد امام موسی کاظم علیه السلام، و شرح احوالات هر یک را از دختر و پسر شجره سلاطین صفویّه، و مرحوم حجّه الاسلام حاجی سید محمد باقر را مفصلاً در کتاب زیده الأنساب ذکر نمودم.

و این زیارت نامه مؤلفه خود را محض تزیین این اوراق عرضه نموده و التماس دعا دارم.

ص: 381

1- ر.ک: تاریخ عالم آرای عباسی، ج 1، ص 13.

2- . عمدة الطالب، ص 228.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ قُطْبِ دَائِرَةِ الْوُجُودِ وَ مَرْكَزِ عَالَمِ الْغَيْبِ وَ الشُّهُودِ، الَّذِي وَصَفُ كَمَالِهِ وَ حُسْنُ خِصَالِهِ غَيْرُ مَعْدُودٍ، وَ لَوْلَاهُ لَمْ يَكُنْ سِوَاهُ مَوْجُودًا، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ مُعِزِّ الْأَوْلِيَاءِ وَ مَذِلِّ الْأَعْدَاءِ مِرَاةِ حُسْنِ الْأَزْلِ، جَامِعِ الْعِلْمِ وَ الْعَمَلِ الْمَنْصُوصِ بِالْوِلَايَةِ وَ الْمَخْصُوصِ بِالْأَخْوَةِ الَّذِي جَاهَدَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، وَ بَعَدَ الْمُصْطَفَى أَشْرَفَ عِبَادِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ صِدِّيقَةِ الرَّاضِيَةِ الْمَرْضِيَّةِ الْمُخْتَارَةِ النَّبِيِّ النَّبِيِّ الَّتِي يَنْسُبُ إِلَيْهَا فِي الْكِسَاءِ أَبُوهَا وَ بَعْلُهَا وَ بَنُوهَا، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ السَّبْطَيْنِ الْمُتَنَجِّبَيْنِ الْإِمَامَيْنِ الْمُتَنَحِّينِ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ كَفَلِي الرَّحْمَةِ وَ شَفِيعِي الْأُمَّةِ اللَّذِينَ هُمَا عَيْنُ الْأَنْسَانِ وَ الْإِنْسَانِ الْعَيْنِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ فَخْرِ الرَّهَادِ وَ أَصْلِ الرَّشَادِ وَ زَيْنِ الْعِبَادِ وَ سَيِّدِ السَّجَادِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ بَاقِرِ الْعُلُومِ وَ مُحْيِي الرُّسُومِ وَ إِمَامِ الْهُدَى وَ قَائِدِ أَهْلِ التَّقْوَى مُتَرْجِمِ الْوَحْيِ وَ مَنْبَعِ الْأَمْرِ وَ النَّهْيِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ الصَّادِقِ الْمُصَدِّقِ الدَّاعِي إِلَى الْحَقِّ بِالْحَقِّ خَازِنِ عِلْمِهِ وَ حَافِظِ دِينِهِ وَ لِسَانِ تَوْحِيدِهِ وَ نَاشِرِ أَحْكَامِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ وَ الْأَمَامُ النَّاصِحُ الصَّابِرُ لِمَرْضَاتِ اللَّهِ وَ الْكَاطِمُ لَوَجْهِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَمْرَةَ بَنِ مُوسَى الطُّهْرِ الْمُطَهَّرِ وَ أَخَا ثَامِنِ الْأَيْمَةِ الْأَيْتِي عَشْرَ الْمَسْمُومِ لِإِعْلَاءِ كَلِمَةِ اللَّهِ فِي السَّفَرِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ زَارَهُ وَ جَاوَرَهُ وَ عَرَفَهُ الْمُحَدِّثُ الْعَلِيمُ مَوْلِينَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدَ الْعَظِيمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَ فِي تَعْرِيفِهِ هَذَا قَبْرُ خَيْرِ رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ كَفَى ذَلِكَ فِي فَخْرِهِ وَ مَا افْتَنَحَرَ نِعَمَ الزَّائِرِ وَ الْمَرْوَرِ وَ زَائِرُهُمَا مَسْرُورٌ أَنْشَاءَ اللَّهُ فِي دَارِ السُّرُورِ. اللَّهُمَّ كَمَا وَقَّفْنَا لِزِيَارَتِهِمَا فَارْزُقْنَا زِيَارَةَ آبَائِهِمَا الطَّاهِرِينَ وَ أَجْدَادِهِمَا الطَّيِّبِينَ، وَ هَوِّنْ بِهِمْ عَلَيْنَا سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَ ادْفَعْ بِهِمْ عَنَّا وَحْشَةَ الْقَبْرِ وَ الْبَسْنَا بِهِمْ حُلَّ الْأَمَانِ يَوْمَ الْفَرَجِ الْأَكْبَرِ، وَ اغْفِرْ لَنَا وَ لِوَالِدِينَا وَ لِأَهْلِ دِينِنَا جَمِيعًا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

سوم از مشاهد شریفه و مواقف کریمه امام زادگان ری، الشمس الزّاهر و القمر الطّاهر علامّة الماهر الّذی لزوّاره ناظر و لهم يوم القيمة ناصر، مولانا الطّاهر علیه السلام است که قبر مبارکش در سمت غربی صحن حضرت عبدالعظیم علیه السلام است.

و در او دو خبر است چنانچه ابی نصر بخاری(1) و شریف نسابه می نویسند که آن حضرت با فرزندش مطهر است که مادر او زینب است و با آن حضرت در همان مکان مدفون است، و از اولاد حضرت زینب خاتون است از علی زینبی پسر عبدالله جعفر علیه السلام چنانچه می فرماید: الطّاهر و ابنه مطهر امّه زینب بنت ابی عماره حمزة ابن حسین بن محمّد بن حمزة بن اسحق الاشرف بن علیّ الزّینبی ابن عبدالله جعفر ابيطالب علیه السلام . نسب را به حضرت امام زین العابدین علیه السلام می رساند، از اولاد زید شهید به فاصله شش پشت بدین طریق: طاهر بن محمّد بن حسن بن حسین بن عیسی بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین الامام علیه السلام ، صاحب جلال و بزرگی که در این ایام مکرّر شفاء دادن کور از آن حضرت دیده شده.

شرح احوالات اجداد آن حضرت را مفصّلاً با کرامات آن حضرت در کتاب زبدة الأنساب ذکر نموده ام. و چنانچه صاحب مظاهر الأسرار می نویسد این بزرگوار فرزند جناب زید است که قبر مبارکش در طهران است، و آن حضرت فرزند جناب حسن بن زید جدّ حضرت عبدالعظیم علیه السلام است که با دو جدّ با آن حضرت شریک است که حسن و زید بوده باشد، و مادر آن حضرت اسماء دختر ابراهیم مخزومیه است و فرزند آن حضرت علی است که مادر او امّ ولد است. و محمّد که مادر او بنت عمرو

ص: 383

است. و ابن محمد بن طاهر دو دختر دارد خدیجه و نفیسه چنانچه می فرماید: انّ الطاهر المدفون فی سكة الموالی فی جوار عبدالعظیم الحسنی، هو ابن زید بن حسن بن زید بن الحسن الإمام علیه السلام و امه اسماء بنت ابراهیم المنخزومیه، و ابوه زید المدفون فی الطهران و قبره فی الطهران، و ولد طاهر علیا امه ام ولد و محمد بنت عمرو و ولد محمد بن طاهر خدیجه و نفیسه.

زیارت نامه مؤلفه این خادم شرع انور را بخوانند التماس دعا دارم، و چون خبر اول نزد این اقل صحیح است زیارت بدان طریق تألیف شده السلام عليك الخ.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَیَّ الرُّسُلِ وَ هَادِیَ السُّبُلِ وَ مَفْخَرَ الْكُلِّ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَیَّ الطَّاهِرِ الْمُطَهَّرِ وَ سَيِّدِ النَّاسِ بَعْدَ خَیْرِ الْبَشَرِ مَنْ اَمِنَ بِهٖ اَمِنَ
وَ مَنْ كَفَرَ بِهٖ كَفَرَ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَیَّ الطَّاهِرَةِ الْمُعْصُومَةِ السَّعِیْدِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَیَّ الْمُظْلُومِ الشَّهِیدِ الْمُعْصُومِ السَّعِیْدِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَیَّ
سَيِّدِ السَّجَادِ وَ زَیْنِ الْعِبَادِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا الشَّمْسُ الرَّاهِرُ، السَّلَامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا الْقَمَرُ الْبَاهِرُ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مَنْ لَزُوَارِهِ نَاصِرٌ، السَّلَامُ عَلَیْكَ
اَیُّهَا الْعَلَامَةُ الْبَاهِرُ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا سَيِّدَنَا وَ مَوْلَانَا طَاهِرَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَنِ بْنِ حَسَنِ بْنِ عِیْسَى بْنِ یَحْیَى بْنِ حَسَنِ بْنِ زَیْدِ بْنِ
عَلِیِّ بْنِ حُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ اَبِیطَالِبٍ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ رُوحِی لَهْمُ وَ لَكَ الْفِدَاءُ وَ عَلَیْ اَبَائِكَ وَ اَجْدَادِكَ وَ عَلَیْ وَاٰدِكَ الْمُطَهَّرِ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ
بَرَكَاتُهُ، اَتَيْتُكَ زَائِرًا وَ اَسْتَشْفَعُكَ عِنْدَ اللّٰهِ تَعَالٰی وَ اَزْجُوا مِنَ اللّٰهِ تَعَالٰی اَنْ تَتَفَضَّلَ عَلَیَّ وَ لِوَالِدَیَّ وَ لِذَوِی حُقُوقِی بِالْمَغْفِرَةِ وَ الرَّحْمَةِ، اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ اَغْفِرْ بِهِمْ ذُنُوبَنَا وَ اَسْتُرْ بِهِمْ عُیُوبَنَا وَ فَرِّجْ بِهِمْ كُرُوبَنَا وَ اَزْرِقْنَا فِی الدُّنْیَا زِیَارَتَهُمْ وَ فِی الْاٰخِرَةِ شَفَاعَتَهُمْ بِحَقِّهِمْ
يَا كَرِیْمُ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ.

یکی از مشاهد شریفه و موافق کریمه ری، مشهد السید الصمصام و التور التمام ذوالمجد و الفیض، عبدالله الأبیض است که مرقد مبارکش در سمت شرقی جاده حضرت عبدالعظیم علیه السلام است. صاحب جلالت و کرامت و بزرگی است، نسب را به حضرت امام زین العابدین علیه السلام می‌رساند به فاصله چهار پست، چنانچه صاحب عمدة الطالب (1) می‌نویسد: عبدالله الأبیض الأصغر بن عباس بن عبدالله الشّهدید بن حسن الأفتس بن علی الاصغر بن امام زین العابدین علیه السلام صاحب الوقف بالرّی. موقوفات زیادی در ری داشته و قبر او ظاهر است و زیارت کرده می‌شود. و در پانزدهم شهر محرم الحرام سنه 319 در ری وفات فرمود. ابیضش گویند چون صورت مبارکش در شب مثل روز می‌درخشید، اصغرش گویند چون سمّی جدش عبدالله شهید بود، و فرزند آن حضرت هم حسین بن عبدالله الأبیض که کان شاعرا مجیدا قبر مبارکش نیز در ری است در قریه ای که او را چهار دانگه می‌گویند، و زیارت کرده می‌شود و اعقاب آن حضرت زیاد است.

پدر بزرگوارش عباس است، و عموی آن حضرت محمد امیر جلیل شهید است که معتصم ملعون آن حضرت را زهر داد، جدّ آن حضرت عبدالله شهید است که در فتح با حسین شهید فسخ بود. و جناب حسین در یوم ترویبه در سنه 169 صد و شصت و نه و بنابر قولی در سنه 107 شهید شد در يك فرسنگی مکه معظمه مدفون است که میقاتگاه است برای عمره تمتّع و برهنه کردن اطفال است. و ابونصر بخاری از

ص: 385

حضرت امام تقی علیه السلام نقل می فرماید که آن حضرت فرمود لم یکن لنا بعد الطّف مصرع اعظم من فحّ (1) یعنی بعد از مصیبت کربلا مصیبتی برای ما بالاتر از مصیبت فح نبود. و دو شمشیر بسته بود، و حسین شهید فح وصیت کرده بود که بعد از من امر با او است رشید ملعون بعد از شهادت حسین او را گرفت و حبس کرد، یک روز در حبس از شدت دلتنگی ورقه ای برای هارون ملعون مرقوم فرمود و فحش زیادی به او داد، و در روز عید نوروز جعفر برمکی علیه اللّٰعنه سر او را از بدن جدا کرده در جزء تحفه نوروزیه برای هارون فرستاد، آن ملعون چون نظرش به سر مبارک افتاد گریه کرد و سه مرتبه از جای برخاست و نشست. و از این جهت امر به قتل جعفر کرد و به مسرور کبیر غلامش گفت اگر جعفر سؤال کند برای چه امیر خون مرا حلال دانست بگو به جهت کشتن پسر عمّش بدون اذن او؛ قبر مبارکش در بغداد در سوق الطّعام زیارت کرده می شود. و عبدالله پسر حسن افسس است که حسن افسس در خروج محمّد بن عبدالله بن حسن صاحب نفس زکیّه علم سفید در دست گرفته بود. و ابونصر بخاری می نویسد اشجع و اصبر در عسکر نفس زکیه و احسن بود، و چون قدّ بلندی داشت او را رُمح آل ابوطالب گفتند. (2)

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به حضرت امام موسی کاظم علیه السلام وصیت می فرماید بعد از من به حسن افسس صد دینار بده. (3) و عقب حسن از پنج پسر است یکی عبدالله شهید که ذکر شد، و یکی عمرو الاکبر بن حسن الافس بن علی الأصغر این امام زین العابدین علیه السلام، که نسب حضرت مستطاب حجّه الإسلام و المسلمین سیّد المجتهدین حاجی میرزا سیّد محمّد امام جمعه طهرانی دامت برکاته العالی، که از اعظم علماء امامیه و فقهاء اثنی عشریه است به واسطه بیست و یک پشت به آن جناب

ص: 386

1- . موسوعة الامام الجواد علیه السلام، ج 1، ص 548.

2- . سر الأنساب؛ سر السلسلة العلویة، ص 77.

3- همان مدرک.

می رسد بدین تفصیل: میرسید محمد بن میر زین العابدین بن میر ابی القاسم بن میر محمد محسن بن میر مرتضی بن میر محمد مهدی بن میر محمد حسین بن میر محمد صالح بن میر عبدالواسع بن میر محمد صالح بن میر اسمعیل ابن میر عمادالدین بن میر سید حسن بن سید جلال الدین بن سید مرتضی بن امیر سید حسین بن سید شرف الدین ابن مجدالدین بن محمد بن تاج الدین حسین بن سید الشرف الدین ابن حسین بن عمادالشرف بن سید عباد بن سید محمد بن حسین بن سید محمد بن حسین بن امیر علی بن عمرو الأكبر بن حسن الأفطس بن علی الأصغر ابن الإمام علی ابن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه وعلیهم السلام.

و چون مادر جناب امیر علی زوجه عمروالاکبر دختر قاسم شجرى ابن حسن الامیر بن ابوالحسن زید الجواد بن حسن المجتبی الإمام است. از این جهت این سلسله جلیله هم حسنی و هم حسینی می باشند، شرح احوالات جناب معظم له و جناب حجة الاسلام آقای حاجی میرزا ابوالقاسم و سید الأنام آقای حاجی ظهیر الاسلام و حجّتین معظمین امامین حاجی میرزا زین العابدین امام جمعه و حاجی میرزا ابوالقاسم امام جمعه والد و جدّ ایشان را در کتاب تحفة الفقهاء فی تذکرة العلماء عرض نمودم.

و یکی حسین اصغر که نسب مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام میرداماد به فاصله بیست و پنج پشت به آن حضرت می رسد:

و یکی علی هوری که نسل او در یمن و بصره زیاد است.

و یکی حسن مکفوف که والی مکه شد در زمان ابوالثرا و ورقاء بن زید او را از مکه بیرون کرده تشریف فرمای کوفه شد. و نسل آن حضرت در کوفه و مصر زیاد است. (1)

شرح احوالات امام زاده عبدالله و آباء و اجداد و کرامات او را در زیدة الأنساب ذکر نموده ام.

ص: 387

دیگری از مشاهد مشرفه و مواقف محترمه از امام زادگان ری، مشهد سیدنا صاحب الجود و المنن العالم بالفرائض و السنن، مولانا الممتحن کریم المؤمن ابوالحسن علیه السلام است، که قبر مبارکش در سمت غربی زاویه مقدسه در قریه مشهور باندرمان ری، قریب نیم فرسخ تا به زاویه مقدسه مسافت دارد، صاحب کرامت و جلالت. در چهل سال قبل شرح احوالات آن حضرت را با زیات نامه مؤلفه در لوح نوشته و در حرم نصب نموده و فعلاً هم باقی است.

و شرح احوالات آن حضرت را با اشعاری که مرحوم حجه الإسلام حاجی ملا علی کنی رحمة الله علیه جدّ بزرگوار برای آن حضرت عرض نموده در کتاب زبدة الأنساب و در این مختصر تذکارا عرضه می دارد. آنچه از کتب انساب مستفاد می شود امام زاده به این اسم ابوالحسن هفت امام زاده تشریف فرمای ری شدند، و چون سوای این بزرگوار امام زاده ای به این اسم معروف نمی باشد احتمال هر يك در او می رود، و اصحّ او چنانچه مرحوم حاجی کنی و مرحوم والد و خود این خادم شرع انور را عقیده است اسم این بزرگوار علی است کنیه اش ابوالحسن، به فاصله سه [چهار] پشت به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می رسد بدین طریق: ابوالحسن علی بن حسین بن عیسی بن محمّد بن علیّ العریض بن امام جعفر صادق علیه السلام . و مرحوم حاجی کنی در شعر خود عرضه نموده:

آن حسن فعلی که آمد نامش از حق بوالحسن *** شد سمیّ جدّ خود اعنی امیرالمؤمنین

و این احقر در زیارت نامه عرضه نمودم: السّلام علیک یا من فعله حسن و کنیته

می نویسد: در ری يك ابوالحسن که اسم مبارکش محمد است از اولاد محمد نفس زکیّه بدین طریق: ابوالحسن محمد بن حسن [حسین] بن حسن الاعور ابن محمد الکابلی ابن عبدالله اشتر بن محمد نفس زکیّه بن عبدالله بن حسن بن حسن المجتبی، که به فاصله هشت پشت به امام حسن مجتبی می رسد.

و نیز در ری است ابوالحسن علی که به فاصله شش پشت نیز به حضرت مجتبی می رسد، از اولاد قاسم شجری که در دو جدّ با حضرت عبدالعظیم علیه السلام شریک است: یکی حسن امیر، یکی زید. و نیز می فرماید ابوالحسن که اسم مبارکش هارون اقطع است به فاصله سه پشت به قاسم شجری می رسد. و نیز ابوالحسن اسم مبارکش احمد شیخ عقیقی است از اولاد حضرت امام زین العابدین علیه السلام به فاصله چهار پشت ابن عیسی بن علی بن حسین الأصغر بن علی بن الحسن بن علی بن ابراهیم بن محمد المحیانی بن عبدالله بن حسن بن ابوالفضل العباس علیه السلام، که به فاصله پنج پشت به حضرت ابوالفضل علیه السلام می رسد.

و در شجرة الأنساب می نویسد که: ابوالحسن ملقب به شه دانج مدفون در ری است، پسر جناب حمزه است او هم مدفون در ری است، پسر محمد است ملقب به اعلم، پسر عبدالله که مدفون در طبرستان است، پسر محمد بن عبدالرحمن بن قاسم شجری مکنی به ابو محمد ابن حسن الأمير بن زید الجواد بن حسن المجتبی الإمام علیه السلام.

حضرت امام زاده حمزه هوسنه ای

عرضه می دارم این حمزه حمزه ای است که در قریه هوسنه، و نزدیک خاتون آباد از

ص: 389

قرای ری مدفون است، مشهور به حمزه رضا که هیچ کس قسم ناحق به آن حضرت نمی تواند بخورد، و زیارت نامه بخواند.

حضرت امام زاده هادی علیه السلام

یکی از مشاهد مشرفه امام زادگان ری، الدّاعی الحفیّ السّیّد التّیلیل امام زاده هادی علیه السلام، که قبر مبارکش نزدیک مقبره شیخ المحدثین رئیس الملة و الدّین شیخ صدوق علیه الرّحمه، در جاده دولت آباد در مسجدی که فعلاً معروف است به مسجد ماشاء الله. این مسجد را مسجد ماشان [ماشاء الله] ری گویند؛ و نیز مشهور است به مسجد عاشق کش، و نیز او را مسجد دار الثّعبان گویند. (1)

و مرحوم مولوی رومی (2) شرح آن شخص غریب که وارد شد و شنیده بود که هر کس در این مسجد بخوابد خواهد مرد در زیاده الأنساب مفصلاً ذکر نموده ام.

این بزرگوار امامزاده محترم چنانچه صاحب مظاهر الأسرار می نویسد با عمّه اش زینب فرزند حضرت امام موسی کاظم علیه السلام می باشند. و چنانچه ابی مخنف می نویسد با خواهرش زینب مدفون می باشد.

و منتقلة الطالبیه (3) می نویسد به فاصله چهار پست به حضرت حسین اصغر بن امام زین العابدین علیه السلام می رسد.

بی بی زبیده علیها السلام

دیگری از مشاهد شریفه مشهد سیّده جلیله نبیله بی بی زبیده علیها السلام است. و در او سه

ص: 390

-
- 1- . امام زادگان ری، ج 1، ص 549 به بعد؛ رجوع شود به امام زادگان و زیارتگاه های شهر ری.
 - 2- . مثنوی معنوی، ج 2، ص 223، دفتر سوّم صفت آن مسجد که عاشق کُشی بود يك حکایت گوش کن ای نیک پی مسجدی بُد بر کنار شهر ری
 - 3- . برای اطلاع بیشتر رجوع شود به ترجمه منتقلة الطالبیه، ص 241 به بعد مهاجران آل ابوطالب.

قول است، چنانچه صاحب كشف المرام(1) شيخ حسن فاضل هندی می نویسد: دختر بلافضل حضرت سيّد الشهداء عليه السلام زوجه حضرت قاسم است و مادر او شهربانويه معروفه است.

مرحوم فاضل دربندی می نویسد: اما مقبره زوجة القاسم ای بنت سيّد الشهداء عليه السلام روجی له الفداء، و هي المسماة عند الناس بزبيده خاتون، فهي واقعة في محلة من محلات الرّي و المسافة بينها و بين مقبرة سيّد الأجل عبدالعظيم عليه السلام ممّا يقرب من ثلث فرسخ. و قد حدّثني جمع كثير بوجود اماراة و شواهد كثيرة دالة على كونها بنت الحسين و زوجة القاسم عليه السلام و المدفونة في هذا المكان.(2)

چنانچه صاحب مظاهر الاسرار می نویسد دختر حسن امير ابن زيد بن حسن الامام عليه السلام است، خواهر علی شديد. و جناب حجة الاسلام حاجی شيخ عبدالنبي نوری می فرماید: دختر جناب حسين شهيد فخر است، بن علی العابد بن حسن المثلث بن حسن المثنی بن الامام حسن المجتبی عليه السلام .

بی بی شهربانو عليها السلام

دیگری حضرت بی بی شهربانو عليها السلام دختر یزدجرد بن کسری، که بعد از شهادت حضرت محمد بن ابی بکر در حباله نکاح حضرت سيّد الشهداء عليه السلام درآمد. و چنانچه

ص: 391

1- . ظاهراً چنین کتابی از این نویسنده وجود ندارد، صاحب الذریعه يك كتاب فقهي به نام كشف المرام را چنین معرفی می کند: «كشف المرام عن الطهارة، رياض الاحكام» شرح له للاخوند المولى على القزويني الحائري، المتوفى بها قرب 1320، يوجد عند صهره السيد حسين بن السيد محمد على الهندي الحائري آل خيرالدين، بخط المؤلف نسخة الأصل... الذریعه، ج 18، ص 61. ناگفته نماند که فاضل هندی صاحب کتاب كشف اللثام است.

2- . بحر الأنساب، در مورد کذب این مطلب و اکاذیبی که فاضل دربندی در این کتاب آورده قبلاً سخن به میان آمد.

مرحوم مجلسی می نویسد در کربلا بود و برهنه نشد و خود را در فرات انداخت چنانچه می فرماید: انّ شهربانوی لم تسلب ثيابها و اتلفت نفسها في الفرات. (1)

عرضه می دارد در این که خاله حضرت امام زین العابدین علیه السلام است شکی نیست، صاحب مظاهر الأسرار می نویسد: مادر حضرت شاهزاده علی اصغر است؛ و چنانچه فاضل هندی می نویسد: مادر بی بی زبیده است؛ و چنانچه مرحوم سیّد نعمه الله جزائری می نویسد: بی بی شهربانوی زوجة الامام قبرها بالرّی معروفة؛ و فاضل دربندی می نویسد: رأیت فی بعض کتب التّواریخ انّ شهربانوی الّتی كانت فی کربلاء هی امّ فاطمة زوجة قاسم، قد اوصت اليها سيّد الشهداء رومی له الفداء بان ترکب جواده بعد الشّهادة فهو یوصلها الی الأرض المقدّرة، فهی فی جبل من جبال الرّی غائبة، و المشهور عند النّاس انّ

الرّجل غیر السيّد و الشّریف لا یزورها بل مرأة جبلی لا تزورها.

عرضه می دارم شرح احوالات بی بی شهربانو و بی بی زبیده را با قاسم ثانی پسر حضرت قاسم که در شمیران است، در زیادة الأنساب ذکر نموده ام، تذکارا در این ورقه به طور مختصر عرض شد. مفاد فرمایشات مرحوم دربندی این است که حضرت بی بی شهربانو بر حسب امر حضرت سیّد الشهداء علیه السلام سوار بر اسب آن حضرت شده و تشریف فرمای ری شد، و معروف است که مرد غیر سیّد آن حضرت را زیارت نمی کند حتّی زن آبتن.

ص: 392

در زیادة الأنساب فی نسب سادات الانجاب المدفونین بالری و توابعها، که در آن است امام زادگان ری و توابع آن؛ در هشت مقصد: مقصد اول در امام زادگان غار، مقصد دوم طهران، مقصد سوم شمیرانات، مقصد چهارم رودبار، مقصد پنجم دماوند، مقصد ششم پشاپویه، مقصد هفتم شهریار، مقصد هشتم ورامین ذکر نموده ام که تا به حال چنین کتابی نوشته نشده که خدمت به ایشان شده باشد که بعضی اشخاص بی علم و اطلاع منکر ایشان نشوند.

و در این مختصر محض تذکار مختصرا نسب امام زادگان طهران نوشته شد، که موجب ازدیاد معرفت محبّین گردد؛ و در تجلیل و احترامات ایشان بکوشند تا انشاءالله الرحمن مرد کریم خیری محبّ اهل بیت رسالت آن کتاب مستطاب را به حلیه طبع آراسته دارد، و ذخیره یوم لا ینفع مال و لا بنون قرار دهد و یادگار الی الأبد باقی گذارد.

حضرت امام زاده اسماعیل علیه السلام

جلیل القدر و المرتبه صحیح النسب، کرامات و خارق عادات زیاده از آن حضرت به ظهور رسیده مخصوص در مسئله کذب قسم ولو شرعیّت ندارد، هر کس به کذب، اداء یمین نمود فورا به جزاء خود رسید، چنانچه صاحب منتقلة الطالبیّه می نویسد به فاصله شش (?) پشت منتهی می شود به امام جعفر صادق علیه السلام بدین طریق: اسمعیل بن عیسی بن محمد الاکبر بن علی العریض بن جعفر الصادق الامام علیه الصلوة و السلام.

حضرت امام زاده یحیی علیه السلام

حضرت امام زاده یحیی با برادرش امام زاده محمد علیه السلام دو امام زاده جلیل القدر می باشند در ایشان دو خیر است، چنانچه صاحب منتقلة الطالبيّه می نویسد: حضرت امام زاده یحیی با برادرش و يك خواهر مستی به سکنه فرزند حضرت امام زاده حسن می باشند که قبر مبارکش معروف است.

حضرت امام زاده حسن علیه السلام

حضرت امام زاده حسن علیه السلام نسب را به امام زین العابدین علیه السلام می رساند، کنیه اش ابو محمد اسم شریفش حسن، در غره شهر محترم الحرام سنه چهار صد و پنجاه وفات فرمود و در آن مکان محترم مدفون شد. و دو فرزند آن حضرت یحیی و محمد در طهران مدفونند، و سکنه معروفه نیست، محتمل است بی بی سکنه معروفه در شهریار بوده باشد.

حضرت امام زاده حسن علیه السلام : حسن بن محمد بن الحسن ابی علی بن عبدالله بن حسن محمد الجونی ابن حسن بن محمد بن عبدالله الأعرج بن حسین الأصغر بن امام زین العابدین علیه السلام می رسد، و چنانچه صاحب مظاهر الأسرار می نویسد: حضرت امام زاده یحیی علیه السلام در طهران از قراء ری شهید شده در وقعه کوبی در ایام مهتدی بالله عباسی که چهاردهم خلفاء بنی عباسی است بعد از معتز بالله، یازده ماه و نیم خلافت کرد، و در سنه دویست و پنجاه و شش به جهنم واصل شد. و آن حضرت فرزند امام زاده علی است که امام زاده علی در شهر ورامین، چنانچه بخاری می نویسد در ولایت عبدالله ابن عزیز شهید شد، و قبر مبارکش در ورامین مشهور و زیارت کرده می شود می نویسد:

المدفون بالطهران المقتول مع الكوكبي في أيام المهتدي ابن علي

المقتول بورامين، في ولاية عبدالله بن عزيز. ابن عبدالرحمن الشجری ابن قاسم ابن حسن الأمير بن زید بن امام حسن المجتبی علیه السلام (1)، که به فاصله شش پست به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام می رسد. و در دو جدّ با حضرت عبدالعظیم علیه السلام شریکند که جناب امیرحسن و زید باشد که حسن امیر شش پسر دارد، یکی همین قاسم شجری است جدّ امام زاده یحیی، و یکی علی شدید است جدّ حضرت عبدالعظیم علیه السلام که در زمان منصور ملعون زنده با شصت نفر دیگر از اولاد حضرت ابوطالب علیه السلام در حبس منصور ملعون درب زندان را گرفته به رحمت ایزدی واصل شدند، در شهر ربیع الأوّل سنه یکصد و چهل و پنج هجری.

حضرت امام زاده زید علیه السلام

و یکی حضرت امام زاده زید است، در نسب آن حضرت سه قول است چنانچه صاحب کتاب منتقلة الطالبیّه از کتاب شجره نقل کرده است؛ نسب حضرت را به فاصله ده پست به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام داده، از اولاد حسن مثنی بدین طریق: زید بن حسن بن علی بن حسین بن ابی عبدالله محمّد بن عبدالله الأمين بن عبدالله بن حسین بن جعفر بن حسن بن امام حسن المجتبی علیه السلام. و در کتاب شجره می نویسد که از اولاد محمّد حنفیّه است بدین طریق که: احمد زاهد در رستاق افزون که دهی است از دهات مازندران، سه پسر داشت ابوالحسن علی که در قم مدفون شده، و ابوعبدالله حسین فقیه که در قزوین مدفون است، و ابوزید محمّد در طهران. و نسب آن حضرت بدین طریق: ابوزید محمّد بن احمد الزاهد بن محمود العویذ بن علی بن عبدالله رأس المدری ابن جعفر بن عبدالله بن جعفر الأصغر بن محمّد الحنفیّه ابن امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام. که به فاصله هشت پست به آن حضرت می رسد.

ص: 395

و چنانچه صاحب مظاهر الأسرار می نویسد به فاصله دو پشت به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام می رسد: زید بن حسن الأمير بن زید بن الحسن الإمام علیه السلام که عموی پدر حضرت عبدالعظیم علیه السلام می شود و برادر علی شدید.

حضرت امام زاده سید ناصرالدین علیه السلام

دیگر ذو الحَسَب الطَّاهِر و النَّسَب الباهر صاحب المآثر و المفآخر، مولانا النَّاصر علیه السلام است که معروف به سید نصرالدین است که از طوس تشریف فرمای ری شده، و لقب آن حضرت محال الطَّلب است، و نسب را به حضرت امام موسی کاظم علیه السلام می رساند از حضرت امام زاده حمزه مدفون در حضرت عبدالعظیم علیه السلام: ناصرالدین بن محمّد بن احمد بن قاسم بن حمزة بن امام موسی الکاظم علیه السلام که به فاصله چهار پشت به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می رساند.

و شریف نسابه لقب آن حضرت را داعی می نویسد بدین طریق: الدّاعی ناصر بن محمّد الی آخره، از برای امام زادگان زیارت نامه مذکور خوانده شود.

چنانچه صاحب منتقلة الطّالبيّه می نویسد حضرت امام زاده حسن علیه السلام در نسب آن حضرت سه قول است، یکی آن که از اولاد حضرت امام زین العابدین علیه السلام است و به فاصله ده پشت به آن حضرت می رسد، و فرزند امام زاده یحیی و امام زاده محمّد است چنانچه ذکر شد. و بنابر خبری از اولاد حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام است به فاصله هشت پشت بدین طریق: حسن بن علی بن حسین بن ابی عبداللّه محمد بن عبداللّه الامین بن حسین بن جعفر بن حسن بن حسن المجتبی الإمام علیه السلام . و در کتاب شجره می نویسد که حضرت امام زاده حسن علیه السلام با برادرش زید که هر دو مدفون در نواحی ری می باشند فرزندان احمد زاهد می باشند، که به فاصله هشت پشت به محمّد حنفيّه می رسند، چنانچه ذکر شد در نسب جناب زید.

حضرت امام زاده ولیّ علیه السلام

دیگری السید الزکیّ و المولیّ النقیّ امام زاده ولیّ علیه السلام است، که مرقد مطهرش در سمت شرقی طهران بازار اُرسی دوزها است مقابل مدرسه مرحوم شیخ عبدالحسین شیخ العراقین، امامزاده بزرگواری است عظیم القدر و المنزله و رفیع الشّان و المرتبه، چنانچه صاحب مظاهر الأسرار می نویسد: اسم مبارکش علی است و لقبش ولیّ، نسب را به چهار پشت به امام موسی کاظم علیه السلام می رساند بدین طریق: علی الولیّ بن احمد بن موسی بن احمد بن هارون ابن امام موسی کاظم علیه السلام .

حضرت امام زاده علی علیه السلام

امام زاده محترم در دولاب معروف به اهل علی بدین اسم در کتب انساب دیده نشده، و چنانچه ابونصر بخاری می نویسد امام زاده علی که نسب را به امام جعفر صادق علیه السلام می رساند به فاصله هفت پشت در ری است. و صاحب مظاهر الأسرار می نویسد که همین امام زاده اهل علی در دولاب همان بزرگوار است: علیّ بن ابراهیم بن محمّد بن الأرزق بن عیسیّ الأكبر بن محمّد الأكبر بن علی العریض بن جعفر الصّادق الإمام علیه السلام .

عرضه می دارد عموم سیره و جعل قبّه و بارگاه سَلَفًا عن سلف، و جعل مندورات و قضاء حوائج به شفاعت صاحبان این قبور محترمه، و زیارت کردن علماء اعلام و بزرگان دین در کون ایشان از آل محمّد صلی الله علیه و آله ارواح العالمین له الفداه کافی است. عدم الوجدان لا یدلّ علی عدم الوجود.

یکی از مشاهد مشرفّه و قبور محترمه و مزار منوره حضرت امام زادگان شمیرانات ری را تیمّنا در این مختصر عرضه می دارم و بقیّه در زیده الأنساب ذکر شده.

السید المطهر و المولی المظفر ابن شبیر و شیر الفاطم زاده من السقر، داود بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام المدفون فی جبل کیگه من جبال الری، که جلالت و نبالت و کرامتش اجلی من السقر و اکثر من المدر است، چنانچه ابوعبدالله طباطبا نسابه می نویسد از علماء مؤرخین بوده و تاریخی نوشته و می نویسد: ما رأیت فی جزیرة الری له اولاد، یعنی از آن حضرت در جزیره ری اولادی نبوده. و بقیه احوالات آن حضرت و خارق عادات که از آن بزرگوار به ظهور رسیده با شرح حالات امام زاده مرتضی فرحزاد، و امام زاده قاضی جبار در وَنک را در کتاب زبده الأنساب ذکر نموده ام.

و نَسب سلسله جلیله سادات شیرازی معروف طهران واعظین و ذاکرین که مروّجین شریعت غراء و ناشرین اخبار ائمه اطهار علیهم السلام می باشند، و جناب مستطاب مروّج الشریعة و مشید الملة آقای آقا سید اکبر شاه اشرف الواعظین ساکن در کرمانشاه، نسب را به ابراهیم مذکور که مرتضی المجاب بن موسی الکاظم امام است، جدّ امام زاده داود می رساند. شجره طیبه ایشان را در کتاب زبده الأنساب مفصلاً ذکر نموده ام.

حضرت امام زاده حسن علیه السلام چنانچه در کتاب نزهة القلوب که اولاد بلافضل حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام است، صاحب کرامت و خارق عادت است. (1)

ص: 398

1- . این دو سطر از حضرت امام زاده حسن تا خارق عادت است، در حاشیه کتاب بود، که مناسبت با این امام زاده ندارد.

مخفی نماند که حضرت معصومه علیها السلام که پنج حدیث در ثواب زیارت آن حضرت وارد شده،⁽¹⁾ چنانچه در زیارت نامه مؤلفه این احقر ذکر شده است، هفت نفر امامزاده دیگر که از نساء مخدّرات محترّات از نسل حضرت امام محمد تقی علیه السلام می باشند، که سه دختر از اولاد بلافصل آن حضرتند: زینب، و امّ محمّد، و میمونه؛ و چهار نفر نواده آن حضرت می باشند: بُرِیهیه، امّ کلثوم، امّ حبیب، و امّ محمّد که دختران حضرت موسی المبرقع که پسر حضرت امام محمّد تقی علیه السلام است در این ضریح مطهّر مدفون می باشند؛ که با خود حضرت معصومه هشت نفر می شوند. و دو کنیز که یکی کنیز محمّد بن موسی المبرقع، و یکی دیگر کنیز احمد بن موسی است که در این بقعه متبرّکه مدفونند.

و این اقلّ زیارت نامه مختصر که محتوی پنج حدیث ثواب زیارت آن معصومه است با زیارت آن هفت نفر دیگر تألیف نموده ام موسوم به زیارت سلطانیّه، و پنج حدیث که قرائت نمایند و به ثواب زیارت نائل شوند. و بعد از زیارت چهار رکعت نماز بگذارند، دو رکعت آن را هدیه روح حضرت معصومه علیها السلام نمایند، و دو رکعت دیگر برای آن هفت نفر. و یک سوره مبارکه تبارک و هفت مرتبه سوره انا انزلناه و آیه الکرسی برای ایشان بخوانند که اجر عظیم و ثواب جزیل دارد. از زائرین التماس دعا دارم و آن زیارت این است:

ص: 399

1- کامل الزیارات، ص 536، باب 106؛ بحار الانوار، ج 99، ص 265 به بعد؛ ثواب الاعمال، ص 89.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، أَنْتِ الَّتِي قَالَ فِي حَقِّهَا الْأَئِمَّامُ سَدِّدُ فَرْقِ فِي قُمَّ امْرَأَةً مِنْ أَوْلَادِي تُسَمَّى فَاطِمَةَ مَنْ زَارَهَا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ أَنْتِ الَّتِي قَالَ فِي حَقِّهَا الْأَئِمَّامُ لِسَعْدِ الْقُمِيِّ مَنَا عِنْدَكُمْ قَبْرٌ قَالَ قَبْرُ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، قَالَ الْأَئِمَّامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ زَارَهَا عَارِفًا بِحَقِّهَا فَلَهُ الْجَنَّةَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ أَنْتِ الَّتِي قَالَ فِي حَقِّهَا الْأَئِمَّامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ زِيَارَتَهَا تُعَادِلُ الْجَنَّةَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ الْحَسَنِ الْمُجْتَبَى سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَجْمَعِينَ أَنْتِ الَّتِي قَالَ فِي حَقِّهَا الْأَئِمَّامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ زَارَ قَبْرَ عَمَّتِي يَقُمْ فَلَهُ الْجَنَّةَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ الْحَسَنِ الشَّهِيدِ سَيِّدِ الْمَظْلُومِينَ أَنْتِ [التي] قَالَ فِي حَقِّهَا الْأَئِمَّامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ زَارَ فَاطِمَةَ يَقُمْ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَتِي وَمَوْلَاتِي يَا فَاطِمَةَ بِنْتَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى رُوحِكَ الطَّيِّبَةِ وَبَدَنِكَ الطَّاهِرَةِ، وَعَلَى السَّادَاتِ الْمُكْرَمَاتِ الطَّاهِرَاتِ الْمَدْفُونَاتِ مَعَكَ فِي هَذِهِ الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ زَيْنَبَ وَأُمَّ مُحَمَّدٍ وَمَيْمُونَةَ بَنَاتِ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْجَوَادِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَبُرَيْهَةَ وَأُمَّ حَبِيبٍ وَأُمَّ كُلثُومَ وَفَاطِمَةَ بَنَاتِ مُوسَى الْمُبْرَقِعِ ابْنِ الْأَئِمَّامِ مُحَمَّدِ الْجَوَادِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْكُمْ أَجْمَعِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَصَلِّ عَلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ الْمَدْفُونَاتِ مَعَهَا فِي هَذِهِ الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ الْمُنَوَّرَةِ، صَلَوَةً زَاكِيَةً بَاقِيَةً نَامِيَةً وَاغْفِرْ بِهِنَّ أَمْوَاتَنَا وَادِّدِيُونَنَا وَسَعِّ أَرْزَاقَنَا وَأَقْضِ حَوَائِجَنَا وَرُدَّنَا إِلَى أَوْطَانِنَا سَالِمِينَ غَانِمِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَالْعَن ظَالِمِي الِ مُحَمَّدٍ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

و چون تاریخ تولد و وفات حضرت معصومه علیها السلام تا این زمان بر عامه خلق مکتوم و غیر معلوم بود، جناب حجة الإسلام آقای حاج شیخ جواد مجتهد (1) در مسافرت به

ص: 400

مکه معظمه زادالله شرفا و تعظيما در مدینه طيبه در كتابخانه مبارکه به زحمت زياد به دست آورده در كتاب نزهة الأبرار في نسب اولاد الائمة الأطهار(1) و در كتاب لوائح الأنوار في طبقات الأخيار(2) که كتاب مفصّلي است نقل می فرماید: ولدت فاطمة بنت موسى بن جعفر في مدينة المنورة غرة ذوالقعدة الحرام سنة 173 ثلاث و سبعين و مائة بعد الهجرة النبوية صلى الله عليه و آله ، و توفيت في العاشر من ربيع الثاني في سنة 201 احدى و مائتين. در روز جمعه غره ذوالقعدة الحرام در سنه 173 يكصد و هفتاد و سه در مدینه طيبه متولد شد. و در دهم شهر ربيع الثاني در سنه 201 دويست و يك از هجرت در بلده قم وفات فرمود.

مؤلف عرضه می دارد به این حساب سنّ مبارك بيست و هفت سال و پنجاه و دو روز می شود، و شايسته است که تمام شيعيان و دوستان این دوروز را محض تعظيم شعائر اسلام بزرگ شمارند. و آنچه شايسته است در سرور و حزن در روز ولادت و وفات آن سيده جليله معصومه نبيله نهايت خدمت و عصبيت را به جای آرند که «وَمَنْ يُعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ».(3)

مؤلف عرضه می دارد که روز تولد آن حضرت با ولادت باسعادت حضرت امام رضا عليه السلام به موجب خبری که تولد امام رضا عليه السلام هم در غره ذوالقعدة می باشد مطابق می شود. و وفات آن حضرت هم مطابق می شود با چله [چهلم] حضرت امام رضا عليه السلام، و توپ بستن به گنبد حضرت امام رضا عليه السلام که آن واقعه نیز يك ساعت به غروب مانده از روز دهم شهر ربيع الثاني سنه 1330 بوده است، و وفات حضرت فاطمه زهرا عليها السلام

بنابر خبری که چهل روز بعد از حضرت رسول صلی الله عليه و آله وفات فرموده.

ص: 401

1- نزهة الأبرار في نسب اولاد ائمه الاطهار، تأليف سيد موسى شافعي برزنجي مدني، مطبوع كما حكي عنه الذريعه، ج 24، ص 107.

2- لوائح الأنوار في طبقات السادة الاخيار طبقات شعراني تأليف: عبدالوهاب شعراني.

3- سورة حج 22، آيه 32.

و لازم است که زائرین و مجاورین عموماً در اغلب اوقات مخصوصاً در ایام و لیالی متبرکات به زیارت هر یک از امام زادگان قم، و مسجد جمکران، که مشهور است به مسجد حضرت صاحب الزمان که اعمال او را مفصلاً تألیف نموده و چاپ خورده، مشرف شوند که در اخبار از ائمه اطهار علیهم السلام وارد است که هر که زیارت کند امام زاده ای را چنان است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را زیارت کرده است.

امام زادگان شهر قم

خاصه امام زادگان که در شهر قم هستند: حضرت شاهزاده حمزه و برادرش در میدان میر؛ و حضرت موسی مبرقع و پسرش حضرت احمد که نسب تمام سادات رضوی و سادات تقوی مخصوص سادات محترم طهران که مشهور به سادات اخوی می باشند. مرحوم حاجی میرزا سید علی و آقای حاجی سید اسدالله و آقای حاجی سید باقر و آقای حاجی سید ابراهیم و سایرین از این سلسله جلیله به آن حضرت می رسد؛ و امام زاده زید و امام زاده محمد بن موسی در چهل دختران که از اولاد و احفاد حضرت امام موسی کاظم علیه السلام می باشند. و تمام این ها در یک صحن و بارگاه مدفونند. که جناب مستطاب اجلّ السادات العظام شرف الأشراف حاجی قائم مقام التّولیه رضوی الخراسانی که از نجبای عصر هستند تعمیر نموده؛ و حضرت امام زاده ناصرالدین در بازار؛ و امام زاده محمد که ضریحش با محلّ محراب حضرت معصومه علیها السلام که فعلاً مشهور به تنور است نزدیک می باشند؛ و امام زاده قاسم جنب دروازه قلعه.

امام زادگان خارج شهر قم

و امام زادگان خارج شهر مخصوصاً حضرت علی بن جعفر، و امام زاده ابراهیم مقابل

آن، و امام زاده هادی و مهدی و ناصرالدین نزدیک مسجد جمکران، و امام زاده طیب و طاهر و امام زاده شاه جمال و شاهزاده محمد و شاهزاده ابراهیم و شاهزاده احمد، و سه امام زاده در خاک فرج؛ و در تعمیر و تجلیل ایشان بکوشند.

و کسی که تعمیر مزار ایشان نماید به موجب حدیث نبوی صلی الله علیه و آله چنان است که شرکت کرده باشد با سلیمان در بنای بیت المقدس، چنانچه حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله می فرماید به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام: یا علی مَنْ زَارَنِي أَوْ زَارَ أَحَدًا مِنْ ذُرِّيَّتِي زُرْتُهُ فِي يَوْمِ الْقِيَمَةِ فَأَنْقَذْتُهُ مِنْ أَهْوَالِهَا. (1) می فرماید یا علی کسی که زیارت کند مرا یا یکی از ذریه مرا، زیارت می کنم من او را در روز قیامت و نگه می دارم من او را از هول های قیامت.

و نیز می فرماید: یا علی مَنْ عَمَرَ قُبُورَكُمْ وَ تَعَاهَدَهَا فَكَأَنَّمَا أَعَانَ سَلِيمَانَ بْنَ دَاوُدَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى بِنَاءِ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ. (2) می فرماید یا علی کسی که تعمیر کند قبرهای شما

را، چنان است که اعانت کرده است سلیمان بن داود را در بنای بیت المقدس.

و شایسته است که زائرین به خدام و اهالی خاصه به علویین و علویات و فقرا و ضعفا بذل و احسان و انفاق نمایند که موجب نجات دارین است.

و شرح احوالات حضرت معصومه علیها السلام و سایر امام زادگان، و تعمیرکنندگان تمام بقاع مبارکه و مساجد و آب انبارها و غیرها را در کتاب تحفة الفاطمیة ذکر خواهیم کرد انشاءالله تعالی، و چون غرض اختصار بود به همین قدر اکتفا شد.

زیارت چهارده معصوم علیهم السلام

زیارت حضرات چهارده معصوم علیهم السلام که از دور و نزدیک همه وقت می توان خواند،

ص: 403

1- ثواب الاعمال، ص 242؛ کامل الزیارات، ص 41؛ بحار الانوار، ج 100، ص 123.

2- کشف اللثام، ج 2، ص 412؛ وسائل الشیعه، آل البيت، ج 14، ص 383.

مخصوص در روز عرفه وقت غروب از برای حاجی که در عرفات باشد و بخواهد بیرون آید، و در حرم محترم هر يك از حضرات چهارده معصوم عليهم السلام به اسم صاحب آن حرم خطاب نماید کافی است و زیارت این است: (1)

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَةَ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ وَآمِينَهُ عَلَى وَحْيِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْتَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَآمِينُهُ عَلَى وَحْيِهِ وَبَابُ عِلْمِهِ وَوَصِيُّ نَبِيِّهِ وَالْخَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِهِ فِي أُمَّتِهِ، لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً غَضَبْتِكَ حَقًّا وَ قَعَدَتْ مَقْعَدَكَ أَنَا بَرِيءٌ مِنْهُمْ وَمِنْ شِيَعَتِهِمْ إِلَيْكَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَاطِمَةَ الْبُتُولُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا زَيْنَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَيْهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّ السَّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً غَضَبَتْكَ حَقًّا وَمَنْعَتْكَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَكَ حَلَالًا أَنَا بَرِيءٌ إِلَيْكَ مِنْهُمْ وَمِنْ شِيَعَتِهِمْ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الزَّكِيِّ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكَ وَبَايَعَتْ فِي أَمْرِكَ وَشَايَعَتْ أَنَا بَرِيءٌ إِلَيْكَ مِنْهُمْ وَمِنْ شِيَعَتِهِمْ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آبَيْكَ وَ جَدِّكَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً اسْتَحَلَّتْ دَمَكَ، وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكَ وَاسْتَبَا حَتَّ حَرِيمَكَ، وَ لَعَنَ اللَّهُ أَشْيَاعَهُمْ، وَ اتَّبَاعَهُمْ وَ لَعَنَ اللَّهُ الْمُمَهَّدِينَ بِالتَّمْكِينِ مِنْ قِتَالِكُمْ أَنَا بَرِيءٌ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَيْكُمْ مِنْهُمْ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ ابْنَ عَلِيٍّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ الْحُجَّةَ بْنَ الْحَسَنِ صَاحِبَ الزَّمَانِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى عِتْرَتِكَ الطَّاهِرَةِ الطَّيِّبَةِ، يَا مَوْلِيَّ كُونُوا شُفَعَاءَ لِي عِنْدَ اللَّهِ

ص: 404

فِي حَطِّ وَزُرَى وَخَطَايَا، اٰمَنْتُ بِاللّٰهِ وَبِمَا اَنْزَلَ إِلَيْكُمْ، وَآتَوَالِي اٰخِرُكُمْ بِمَا آتَوَالِي اَوَّلَكُمْ، وَبَرِئْتُ مِنَ الْجَبْتِ وَ الطَّاعُوْتِ وَ اللّٰتِ وَ الْعُرَى، يَا مَوَالِي اِنَّمَا سِئَلُكُمْ لِمَنْ سَالَمَكُمْ وَ حَزْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاكُمْ وَ وَلِيٌّ لِمَنْ وَالَاكُمْ اِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ، وَ لَعَنَ اللّٰهُ ظَالِمِيكُمْ وَ غَاصِبِيكُمْ، وَ لَعَنَ اللّٰهُ اَشْيَاعَهُمْ وَ اَتْبَاعَهُمْ وَ اَهْلَ مَذْهَبِهِمْ وَ اَبْرَاءَ اِلَى اللّٰهِ وَ اِلَيْكُمْ مِنْهُمْ.

و بعد متوسّل به این دعا شده (1) و بخواند:

اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَتَوَسَّلُ اِلَيْكَ يَا اَسْرَعَ الْحَاسِبِيْنَ وَ يَا اَكْرَمَ الْاَكْرَمِيْنَ وَ يَا اَحْكَمَ الْحَاكِمِيْنَ بِمُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّنَ رَسُوْلِكَ اِلَى الْعَالَمِيْنَ اَجْمَعِيْنَ، وَ بِاَخِيهِ وَ ابْنِ عَمِّهِ الْاَنْزَعِ الْبَطِيْنِ الْعَالِمِ الْمَسِيْنِ عَلِيٍّ اَمِيْرَالْمُؤْمِنِيْنَ، وَ بِفَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِيْنَ، وَ بِالْحَسَنِ الزَّكِيِّ عَصَمَةَ الْمُتَّقِيْنَ، وَ بِابِيْعَبْدِاللّٰهِ الْحُسَيْنِ اَكْرَمِ الْمُسْتَشْهَدِيْنَ، وَ بِاَوْلَادِهِ الْمَقْتُوْلِيْنَ وَ بَعْتَرْتِهِ الْمَظْلُوْمِيْنَ، وَ بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِيْنَ وَ بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قَبْلَةَ الْاَقْبَابِيْنَ، وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ صِدْقِ الصّٰدِقِيْنَ، وَ بِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ مَظْهَرِ الْبَرَاهِيْنَ، وَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى نَاصِرِ الدِّيْنِ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قُدُوَّةَ الْمُهْتَدِيْنَ، وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ اَزْهَدِ الرَّاهِدِيْنَ، وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَاٰرِثِ الْمُسْتَخْلِفِيْنَ، وَ الْحُجَّةَ عَلَيَّ الْخَلْقِ اَجْمَعِيْنَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَاِلِ مُحَمَّدٍ الصّٰدِقِيْنَ الْاَبْرِيْنَ اِلِ طَهٍ وَ يَسٍ، وَ اَنْ تَجْعَلَنِي فِي الْقِيَمَةِ مِنَ الْاَمْنِيْنَ مُطْمَئِنِّيْنَ الْفَازِيْنَ الْفَرِحِيْنَ الْمُسْتَبْشِرِيْنَ، اَللّٰهُمَّ اَكْتُبْنِي فِي الْمُسَدِّ لِمِيْنَ، وَ اَلْحِقْنِي بِالصّٰلِحِيْنَ، وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْاٰخِرِيْنَ، وَ اَنْصُرْنِي عَلَي الْبَاغِيْنَ، وَ اَكْفِنِي كَيْدَ الْحَاسِدِيْنَ، وَ اصْرِفْ عَنِّي مَكْرَ الْمَاكِرِيْنَ، وَ اقْبِضْ عَنِّي اَيْدِي الظّٰلِمِيْنَ، وَ اَجْمَعْ بَيْنِي وَ بَيْنَ السّٰدَةِ الْمِيَامِيْنَ فِي اَعْلَا-عَلِيْنَ، مَعَ الَّذِيْنَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّنَ وَ الصّٰدِقِيْنَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصّٰلِحِيْنَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ.

ص: 405

1- بحار الانوار، ج 98، ص 323؛ صحيفة المهدي، ص 306؛ المزار مشهدي، ص 507. این توسل ضمن دعای دیگری است که مؤلف قسمتی از آن را انتخاب و اینجا آورده است.

زیارت مختصر حضرت سیدالشهداء علیه السلام و حضرت ابوالفضل علیه السلام و شاهزاده علی اکبر و سایر شهداء از دور و نزدیک. (1)

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَّ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَارَ اللَّهِ وَابْنَ ثَارِهِ ، وَعَلَى وَوَلَدَيْكَ الشَّهِيدَيْنِ الْعَلِيِّينِ ، وَعَلَى ابْنِ أَخِيكَ قَاسِمِ بْنِ حَسَنٍ ، وَعَلَى ابْنِ عَمِّكَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ ، وَعَلَى الشُّهَدَاءِ مَعَكَ وَ لَكَ ، وَ الْمَلَائِكَةِ الْمُحَدِّقِينَ بِحَرَمِكَ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ .

زیارت حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام از دور و نزدیک

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحِ الصِّدِّيقِ الْمَوَاسِي ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَاصِرَ دِينِ اللَّهِ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَاصِرَ حُسَيْنِ الصِّدِّيقِ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَاصِرَ حُسَيْنِ الشَّهِيدِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، عَلَيْكَ مِنْنِي السَّلَامُ مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ يَا بَابِي أَنْتَ وَ أُمِّي وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ .

زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا غَرِيبَ الْغُرَبَاءِ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُعِينَ الضُّعَفَاءِ ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ظَلَمَكَ وَ أَمَرَ بِهَتِّكَ حُرْمَةَ قَبْتِكَ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ .

زیارت حجة منتظر علیه السلام

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ الرَّحْمَنِ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَرِيكَ الْقُرْآنِ ، أَلْغُوْثُ أَلْغُوْثُ أَلْغُوْثُ أَدْرِكْنِي عَجَلُ ظُهُورِكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ .

زیارت حضرت آمنه مادر حضرت پیغمبر، و حضرت فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، و دختران حضرت ختمی مرتبت و ائمه علیهم السلام، و حضرت خدیجه کبری از دور و نزدیک.

ص: 406

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَتِي وَ مَوْلَاتِي يَا اَمِنَهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَتِي فَاطِمَةُ اُمِّ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَدِيجَةَ الْكُبْرَى، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا زَيْنَبَ يَا اُمَّ كُلثُومَ يَا سُكَيْنَةَ وَ يَا فَاطِمَةَ، السَّلَامُ عَلَيْكُنَّ يَا بَنَاتِ الرَّسُولِ وَ الْاَيْمَةَ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

زيارتگاه مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظيما [زيارت عبد مناف]

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَخْرَ سُلَالَةِ اِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا جَدَّ خَيْرِ سَلِيلِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ذَا الْجُودِ وَ الْكَرَمِ وَ الْاِئْتِصَافِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَرَفَ الْاَشْرَافِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدِي يَا عَبْدَ مَنْفٍ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

زيارت حضرت عبدالمطلب عليه السلام

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ الْبَطْحَاءِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ذَا الْمَجْدِ وَ الْبَهَاءِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا جَدَّ رَسُولِ اللهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا جَدَّ خَيْرِ خَلْقِ اللهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَيْبَةَ الْحَمْدِ يَا عَبْدَ الْمُطَلِّبِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

زيارت حضرت ابوطالب عليه السلام

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا كَفِيلَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَمَّ اشْرَفِ الْمَبْعُوثِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابا امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابا وَصِيِّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عِمْرَانَ [يا] ابا طَالِبِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

زيارت حضرت آمنه عليها السلام

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اُمَّ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اُمَّ مَنْ خَلَقَهُ وَ الْاِدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ اَيَّتْهَا الْجَلِيلَةُ الْكَرِيمَةُ اُمَّ خَيْرِ الْمُتَتَجِبِ اَمْنَةَ بِنْتُ وَهَبٍ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا زَوْجَةَ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ بَدَّلَتْ أَمْوَالَهَا لِتَرْوِيحِ دِينِ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا جَدَّةَ الْأَيْمَةِ الْمُعْصُومِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَةَ الْحَرَمِ وَالْمِنَاءِ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

زیارتگاه مدینه طیبه

حضرت رسول و حضرت زهراء و ائمه بقیع را در همان زیارت چهارده معصوم بخواند، زیارت مادر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ائمه بقیع.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّ قَاتِلِ الْمُشْرِكِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا كَافِلَةَ مُحَمَّدٍ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ ظَهَرَتْ شَفَقَتُهَا عَلَى رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ تَرَبَّيْتُهَا لَوْلَى اللَّهِ الْأَمِينِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّ الْأَيْمَةِ الْمُعْصُومِينَ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

زیارت حضرت ابراهیم پسر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الرُّوحُ الزَّكِيَّةُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّفْسُ الشَّرِيفَةُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السُّلَالَةُ الشَّرِيفَةُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ خَيْرِ الْوَرَى، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ النَّبِيِّ الْمُجْتَبَى، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِبْرَاهِيمَ ابْنَ الْمُبْعُوثِ إِلَى كَافَّةِ الْوَرَى وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

زیارت دختران حضرت پیغمبر زینب و ام کلثوم و رقیه

السَّلَامُ عَلَيْكُنَّ أَيُّهِنَّ النِّسَاءُ الْمُحَدَّرَاتِ، السَّلَامُ عَلَيْكُنَّ أَيُّهِنَّ النِّسَاءُ الشَّهِيدَاتِ، السَّلَامُ عَلَيْكُنَّ أَيُّهِنَّ النِّسَاءُ الْمَظْلُومَاتِ زَيْنَبُ وَرُقِيَّةُ وَأُمُّ كَلْثُومُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

زیارت حضرت فاطمه ام البنین مادر حضرت ابالفصل علیه السلام

در اول بقیع بین قبرهایی که عاتکه و صفیه عمّتان حضرت ختمی مرتبت، که از زمان وفات آن حضرت که در سنه شصت و نه بوده تا هزار و سیصد و نه، که هزار و دویست و هشتاد می شود معلوم نبوده. جناب حجه الاسلام آقای والد معین نموده و صندوقی ترتیب داده، و فعلاً زیارت گاه است و از آثار باقیه قرار گذاشته. امید که شیعیان و دوستان محض حضرت ابالفصل العباس علیه السلام در تزیین و ترویج این قبر محترم کوشند، و هر حاجی که مشرف شود یادگاری از خود باقی گذارد و خدمت نماید از فرش و چراغ و غیره التماس دعا داریم.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَتِي زَوْجَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا زَوْجَةَ أَشْرَفِ الْمَخْلُوقِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّ خَيْرِ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّادِقِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الْبَاكِيَّةُ عَلَى أَوْلَادِهَا الْأَرْبَعَةِ الشُّهَدَاءِ فِي وَقْعَةِ كَرْبَلَاءِ لِنَصْرَةِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الْجَلِيلَةُ الْكَرِيمَةُ النَّبِيلَةُ فَاطِمَةُ أُمِّ الْبَنِينَ وَ عَلَى أَوْلَادِكَ الشُّهَدَاءِ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

زیارت حضرت عاتکه و صفیه علیهما السلام

السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا سَيِّدَتَانِ الْجَلِيلَتَانِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا كَرِيمَتَانِ النَّبِيلَتَانِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا بِنْتَا عَبْدِ الْمُطَّلَبِ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

زیارت حمزه سید الشهداء علیه السلام در احد

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَمَّ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَ الشُّهَدَاءِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَسَدَ اللَّهِ وَ أَسَدَ رَسُولِهِ، أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ جَاهَدْتَ فِي اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ جُدْتَ بِنَفْسِكَ وَ نَصَرْتَ رَسُولَ اللَّهِ وَ كُنْتَ فِيمَا عِنْدَ اللَّهِ سُدَّ بِحَانُهُ رَاقِبًا، يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي أَتَيْتُكَ مُتَقَرِّبًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الشُّهَدَاءُ الْمُؤْمِنُونَ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ الْإِيمَانِ وَالتَّوْحِيدِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ دِينِ اللَّهِ وَ أَنْصَارَ رَسُولِهِ عَلَيْهِ وَ
إِلِهِ السَّلَامِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ظَلَمَكُمْ وَفَتَلَكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

زیارتگاه شام، حضرت رقیه در وسط بازار جنب خرابه

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ سَيِّدِ
الْمُظْلَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَتِي يَا رُقِيَّةَ ابْنَتَهَا الْمَظْلُومَةَ الصَّغِيرَةَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

زیارت حضرت عبدالله پدر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا خَيْرٍ كَثِيرٍ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَاشَفِيعِ الْمَحْشَرِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا مَنْ خُلِقَ لِوُجُودِهِ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا
عَبْدَ اللَّهِ الْخَالِقِ الْقَضَاءِ وَالْقَدْرِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى وَ لَدَيْكَ وَبِنْتِهِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَصَهْرِهِ أَبِي الْأئِمَّةِ الْحَادِي عَشَرَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

زیارت حضرت زینب علیها السلام

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ قَائِدِ الْغُرِّ
الْمُحْجَلِينَ تَحْتَ لِوَاءِ الْحَمْدِ إِلَى جَنَاتِ النَّعِيمِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ الْأَسَدِيَّةِ الْحَوْرَاءِ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَ عَلَى جَدِّكَ وَ
أَبِيكَ وَ أُمَّكَ وَ إِخْوَانِكَ وَ عَلَى التَّسْعَةِ الْمَعْصُومِينَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

زیارت مأثوره (1) از برای تمام امام زادگان چه منصوص الزیاره باشند یا نباشند، چه امام زادگان مذکور در این کتاب باشند یا خیر.

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّيِّدُ الزَّكِيُّ الطَّاهِرُ الْوَلِيُّ وَالدَّاعِي الْخَفِيُّ، أَشْهَدُ أَنَّكَ قُلْتَ حَقًّا وَنَطَقْتَ حَقًّا وَصَدَقْتَ حَقًّا وَدَعَوْتَ إِلَى مَوْلَايَ وَ مَوْلَاكَ عَلَانِيَةً وَ سِرًّا فَارْتَبِعْكَ وَ نَجَا مُصَدِّقَكَ وَ خَابَ وَ خَسِرَ مَكْذُوبُكَ وَ الْمُتَخَلِّفُ عَنْكَ، إِشْهَدُ لِي بِهَذِهِ الشَّهَادَةِ لِأَكُونَ مِنَ الْفَائِزِينَ بِمَعْرِفَتِكَ وَ طَاعَتِكَ وَ تَصَدِّيقِكَ وَ اتِّبَاعِكَ، وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدِي وَ ابْنَ سَيِّدِي أَنْتَ بَابُ اللَّهِ الْمُؤْتِي مِنْهُ وَ الْمَأْخُوذُ عَنْهُ أَتَيْتُكَ زَائِرًا وَ حَاجَاتِي لَكَ مُسْتَوْدِعًا وَ هَا أَنَا ذَا اسْتَوْدِعُكَ دِينِي وَ أَمَاتِي وَ خَوَاتِيمَ عَمَلِي وَ جَوَامِعَ أَمَلِي إِلَى مُنْتَهَى أَجَلِي وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

در حرم هر يك از چهارده معصوم و حضرت اباالفضل العباس عليه السلام و حضرت علي اكبر و سایر شهداء اقلأ دو ركعت نماز زیارت بخواند، و برای حضرت عبدالعظیم عليه السلام و حضرت فاطمه معصومه عليهاالسلام علی اختلاف الروایات دو ركعت نماز زیارت [به نیابت] یا هدیه بخواند، و برای سایر امام زادگان دو ركعت نماز هدیه بخواند. و سوره مبارکه تبارك در هر حرم بخواند یا هفت مرتبه انا انزلناه. و مطلقا در حرم حضرات چهارده معصوم و حضرت ابی الفضل العباس عليه السلام و حضرت علي اكبر پشت به قبله و روبه ضریح مبارك زیارت نامه بخواند. و در حرم حضرت عبدالعظیم عليه السلام و حضرت معصومه عليهاالسلام که حکم امام دارد بالای سر مبارك پشت به قبله و بر آن حضرت بخواند صحیح است، و سایر امام زادگان را بالای سر مبارك بخواند.

ص: 411

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الملك المتّان، الذي ليس سواه سلطان، وشرّفنا بنزول القرآن، وجعل فيه المحكم والمتشابه خير بيان، و اسرى نبينا محمّدا خير مكان، وخصّ علينا بخلافته من بين الانسان، وعلمه جميع العلوم وكتب السماوية ممّا يكون وما كان، وخصّه بفاطمة سيّدة نساء الإنس و الجان، وصير ذريتها ائمتنا صاحب الكوثر والميزان، وفضّلنا ببركتهم على ساير الاديان، وادخلنا الجنة التي فيها العصف والريحان، و هيء لاعدائهم ومبغضيتهم وغاصبي حقوقهم النيران.

وبعد چنين گوید عبد مذنب عاصی، ابن محمّد مهدی بن رجبعلی الشّاهزاده عبدالعظیمی الحائری الرّازی، محمّد جواد الشّریف الرّضوی النجفی، انّ الشیخ الجلیل و المولی النبیل العالم الّذی لیس له بديل، صاحب الاصل الاصيل قدوة المفسّرين من اهل التنزیل و التّأویل، و مروج شریعة سیّد المرسلین و مشیّد ملّة خاتم النبیین، ناشر اثار اخبار الائمة الطّاهرین و سلطان الدّین جمال الدّین حسین بن علی بن محمّد بن احمد بن حسین بن احمد الخزاعی النیسابوری الاصل المعروف بشیخ

ص: 412

1- . ترجمه شیخ المحدثین رئیس الملّة و الدّین افتخار المتقدّمین، شیخ ابوالفتوح رازی علیه الرّحمه را چنانچه در این اوراق جناب مستطاب اجلّ العلماء العظام، ملاذ الاسلام مروج الاحكام عمدة الفقهاء الكرام حاج شیخ محمّد جواد مجتهد نسّابه محدّث شاهزاده عبدالعظیم رازی سلمه الله تعالى ووقفه لنشر الأخبار زحمت کشیده جمع نموده اند، ملاحظه شده صحیح است من البداية الى النّهاية. حرّره الاحقر الجانی محمّد الغروی الشرايانی، فی الخامس و العشرين من شهر جمادى الثّانی من شهر سنه 1320. شایان یادآوری است که شرح حال شیخ ابوالفتوح رازی ربطی به این مجموعه ندارد، و لکن از آن جایی که این شرح حال در پایان کتاب نورالآفاق ضمیمه شده و به چاپ رسیده بود، و ایشان نیز یکی از دانشمندان و عالمان شهر ری است، مناسب دیده شد که در اینجا درج شود.

ابوالفتح الرّازی المفسّر بالفارسی، كان عليه الرّحمة من علماء التّفسير و الكلام و اعظم ادباء الاعلام و افخم الناقلين لاحاديث اهل الاسلام.

در لقب و کنیه شیخ ابوالفتوح

شیخ بزرگوار اسمش حسین است، لقبش جمال الدّین، کنیه اش ابوالفتوح، از اعظم علماء امامیه بوده، پدرش علی بن محمّد بن احمد است که احمد نسبت را به بدیل بن ورقاء خزاعی صحابی می رساند، که از صحابه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، سلطان المتّقین قاتل المشرکین حجّة الله تعالی فی العالمین علی بن ابیطالب علیه السلام، بوده و از دوستان و بندگان آن حضرت.

صاحب استیعاب(1) می نویسد که: خزاعه صندوق اسرار و خزانه اصلحه سیّد ابرار بوده، و خزاعه از خزاعه مشتق است، و او در لغت به معنی جدا کردن است در وقتی که از مکه معظمه زاده‌الله شرفاً بیرون می آمدند از حاج جدا می شدند، و در جنگ ها شجاعت ها اظهار می کردند و شمشیرها محض دین مبین می زدند چنانچه شاعر ازدی گفته:

فَلَمَّا هَبَطْنَا بَطْنَ مَرٍّ تَخَرَّعَتْ *** خُزَاعَةٌ عَنَّا فِي حُلُولِ كِرَاكِرٍ

صاحب مجمع(2) در لغت خزاع می فرماید: خزاع به معنی فرق است، و خزاعه طایفه از بنی ازد می باشند که رئیس ایشان عمرو بن ربیع بن حارث بوده، چون طایفه جرهم که رئیس ایشان عمرو بن حرث جرهمی بوده به مکه معظمه رسیدند بی احترامی کردند، حضرت اقدس الهی جلّ شأنه العالی رعا ف و مورچه را بر ایشان موگّل گردانیده، پس خزاعه را بر ایشان مسلّط فرموده ایشان را فنا کرده و متفرّق ساخته، و خود والی خانه کعبه شد. ولی خزاعه بر امارت باقی بوده تا قصی بن کلاب جدّ امجد

ص: 413

1- . الاستیعاب، ج 1، ص 150.

2- مجمع البحرین، ج 1، ص 641.

حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله آمدند و خزاعه را از حرم محترم بیرون کردند و خود والی خانه شد.

شیخ عبدالجلیل القزوینی الرّازی(1)

می نویسد که: خواجه ابوالفتوح رازی مصنف بیست مجلد تفسیر قرآن بوده که تمام علماء طالب و راغب خواندن آنها شدند و می لنگد در فهم او پای صاحبان فهم، و اغلب آنها عربی است. و تفسیر فارسی نیز داشته. صاحب روضات الجنات می نویسد: که بنو خزاعه کانوا من شیعة ال محمد و محبّیهم الاصفیاء عن القدیّم.(2)

شیخ رشید بن شهر آشوب مازندرانی و شیخ منتجب الدین بن بابویه قمی می نویسد در کتاب معالم(3) و فهرست(4) می نویسد که: شیخ ابوالفتوح بن علی رازی صاحب کتاب تفسیر بوده موسوم به روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن که به فارسی تفسیر فرموده و فارسی عجیبی است شیخ فقیه عبدالله بن حمزه طوسی می نویسد شیخ ابوالفتوح عالم و واعظ و مفسر است.

له تصانیف منها التفسیر المسمی بروض الجنان و روح الالباب که بیست مجلد است، و کتاب شرح الشّهاب، و جلال و نبالت و علم و فضل آن جناب از کتاب تفسیر کلام الله تعالی معلوم می شود، معاصر صاحب کشف بوده، و رسیده است صاحب کشف را بعضی از آنها هر چند فارسی است. اما انه فی وثاقه التحریر و عذوبة التقرير و دقة النظر من غیر التّظیر.

و امام فخر رازی کتاب تفسیر کبیر خود را از او اقتباس کرده و اصل بیان او همان است و اضافه کرده است بر او بعضی تشکیکات واهی خود را، و از تلامذه شیخ بوده.

ص: 414

1- . رجوع شود به کتاب نقض، ج 1، ص 212.

2- روضات الجنات، ج 2، ص 306.

3- معالم العلماء، ص 175.

4- . فهرست منتجب الدین، ص 48، ش 78.

و از برای جناب شیخ نیز تفسیر عربی است که تمام به دست آورده نشده، و تفسیر فارسی یکصد و بیست و چهار هزار بیت است، در چهار جلد.

صاحب مجالس المؤمنین می نویسد: قدوة المفسرین الشیخ ابوالفتوح الحسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی الرّازی، از علماء تفسیر و کلام و عظمای ادباء انام است، از خاندان فضل و بزرگی و اولاد امجاد بدیل بن ورقاء الخزاعی است، که از کبار صحابه و اکابر خزاعه بود. و سابقاً در مجلس طوایف مؤمنین و مجلس صحابه مخلصین شرح اخلاص بنی خزاعه، خصوصاً عبداللّه و محمّد و عبدالرحمن پسران بدیل مذکور، و جان سپاری ایشان در حرب صفین در رکاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مسطور گشته. و جدّ او خواجه امام سعید ابوسعید که مصنف کتاب موسوم به روضه

الزهراء است از اعلام زمان خود بوده. و عمّ او شیخ فاضل ابومحمّد عبدالرحمن بن احمد بن احمد بن الحسین النیسابوری رحمة الله از مشاهیر روزگار است.

و بالجمله ماثر فضل و مساعی جمیله او در تفسیر کتاب کریم و ابطال تأویلات سقیم مخالفان ائیم و تعنفات نامستقیم مبتدعان رجیم بر همگی مخفی نیست. از تفسیر فارسی او ظاهر می شود که معاصر صاحب کشف بوده، و بعضی از اشعار

صاحب کشف به او رسیده؛ اما کشف به نظر او نرسیده. و این تفسیر فارسی در وثاقت تحریر و عدویت تقریر و دقت نظری نظیر است. فخرالدین رازی اساس تفسیر کبیر خود را از آن جا اقتباس نموده، و جهت دفع آن، حال بعضی از تشکیکات خود را بر آن افزوده در مطاوی این مجالس پرنور شطری از روایات و لطایف نکات و اشارات او مسطور است. و او را تفسیری عربی هست که در خطبه تفسیر فارسی به آن اشاره نموده اما تا غایت به نظر مطالعه فقیر نرسیده.

و شیخ عبدالجلیل رازی در بعضی از مصنفات خود ذکر شیخ ابوالفتوح نموده

و گفته که خواجه امام ابوالفتوح رازی مصنف بیست مجلد است از تفسیر قرآن، و در موضع دیگر گفته که خواجه امام ابوالفتوح رازی را بیست مجلد از تفسیر قرآن تصنیف اوست که ائمه و علمای همه طوایف طالب و راغبند آن را. و ظاهراً اکثر آن مجلّدات از تفسیر عربی او خواهد بود و فقنا الله تعالی لتحصیله و الإستفادة منه بمنه و جوده؛ از بعضی ثقات مسموع شده که قبر شریفش در اصفهان واقع است. و الله تعالی اعلم.

ترجمه علی پدر شیخ ابوالفتوح

و در کتاب تذکره ری که از تألیفات این اقل خدام شریعت مطهره محمد جواد الخازن الرازی است نگاشته شده که، پدر این بزرگوار الشیخ الجلیل علی بن محمد از اجلائی علمای امامیه بوده، و پدر علی که جد شیخ ابوالفتوح است محمد بن احمد (1)، و کنیه او ابوسعید است، و لقب او مفید از بزرگان دین بوده و از برای او کتب کثیره است از آن جمله کتاب الروضة الزهراء است فی مناقب الزهراء و کتاب الفرق بین المقاتلین و کتاب تشبیه

علی علیه السلام بذی القرنین و کتاب الاربعین من الاربعین فی فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و کتاب منی الطالب فی ایمان ابی طالب علیه السلام و کتاب رساله الواضحة فی بطلان دعوی الناصبه و کتاب التقسیم فی بیان التقسیم و کتاب ما لا بدّ من معرفته و کتاب مولی و غیر آنها که ثبت شده است.

و جدّ دوم او الشیخ الجلیل احمد است (2)، که قبر مبارکش نیز در ری است از اجلائی علمای امامیه بوده؛ و صاحب مجالس المؤمنین می نویسد: و من جدوده العالیة الشیخ

ص: 416

-
- 1- ر.ک: معجم رجال الحديث، ج 15، ص 241؛ هدیة العارفين، ج 2، ص 90؛ معجم المؤلفین، ج 8، ص 252؛ امل الآمل، ج 2، ص 240؛ فهرست منتجب الدین، ص 102.
 - 2- فهرست منتجب الدین، ص 32؛ نقد الرجال، ج 1، ص 116؛ جامع الرواة، ج 1، ص 46؛ امل الآمل، ج 2، ص 110؛ مرآة الکتب، ص 242؛ هدیة العارفين، ج 1، ص 80.

الثقة احمد بن حسين بن احمد الخزاعي نزيل الرّی، و هو الذی قرء علی السّیدین و شیخنا الطّوسی صاحب کتاب امالی که در حدیث است در چهار جلد، و کتاب عیون الاحادیث و کتاب الروضة فی الفقه و کتاب مفتاح الاصول، چنانچه شیخ منتخب الدّین در فهرست (1) نوشته که احمد را نیز پسر دیگر بوده سوای علی که عمّ جناب شیخ ابوالفتوح می شود. و هو الشیخ الفاضل الحافظ المفید ابو محمد عبد الرحمن بن احمد بن حسین آن که از تلامذه شیخ فقیه جلیل محمّد بن زید بن علی فارسی بوده، صاحب کتاب وصایا و کتاب الغیبة و غیرها است. و در عهد خود از جمله مشایخ ری و واعظ بوده در شرق و غرب مسافرت کرده. و سمع الاحادیث من المؤالف و المخالف. و نیز از کتب او است سفینة النجاة فی مناقب اهل بیت العلویات و امالی و عیون الاخبار و جمعی از مواعظ و آداب نوشته. و روایت می کند به اسناد از مشایخ پدرش سه نفر که مقدّم شد و از ابن سراج و کراچی. و چنانچه در فهرست است پدر او الشیخ الورع الفاضل الايام تاج الدّین حسین بن ابو محمد احمد رازی است که از جمله علمای امامیه بوده.

ترجمه خواهرزاده شیخ ابوالفتوح

و نیز در فهرست (2) است که خواهرزاده او فخرالدّین ابوسعید بن احمد بن محمّد الخزاعي الرازی است از علمای ری بوده. و نیز خواهرزاده شیخ ابوالفتوح است و می نویسد: اعلموا ان الشیخ الامام ابوالفتوح و اقوامه الصالحون من اجلاء بیوتات العرب المستوطنین فی دیار العجم، و لیس یفی هذه العجالة بناء کل واحد منهم بالخصوص؛

ص: 417

1- فهرست منتجب الدین، ص 75؛ و نیز ر.ک: جامع الرواة، ج 1، ص 446؛ امل الآمل، ج 2، ص 147؛ الفوائد الرجالیة، ج 2، ص 14.

2- فهرست منتجب الدین، ص 37 و 93.

أما رواية الشيخ ابوالفتوح فهي عن ابيه الفاضل علي بن محمد بن احمد، وعن عمه عن جدهم عن جده عن والد جده المشار الى اسمائهم و مراتبهم، و كذا عن الشيخ المفيد عبدالجبار بن علي المقرئ الرازي، و الشيخ ابي علي بن شيخنا الطوسي، و الشيخ رشيد بن شهر آشوب المازندراني.

و الشيخ منتجب الدين بن بابويه القمي صاحب فهرست (1) و لؤلؤ، شيخ ابوالفتوح را احمد ذكر کرده اند، و رساله مختاريه به فارسي نوشته که در مصائب اهل بيت اخيار است.

و رياض العلماء (2) که رساله يوحنا است به فارسي که يکي از جواري هارون الرشيد بوده، و کتاب تبصرة العوام و کتاب تفاصيل الملل و النحل به فارسي و کتاب شرح الشهاب و روح الجنان تفسير فارسي و روض الجنان و روح الالباب تفسير عربي. (3)

و در اجازه کبير است که شرح الشهاب از شيخ امام فضل الدين بن حسن بن علي آبادي است في علم الادب، و شيخ ابوالفتوح او را شرح کرده موسوم به روح الاحباب و روح الالباب است.

در اين که قبر مرحوم شيخ ابوالفتوح در ري است

ابن حمزه در کتاب ايجاز المطالب في ابراز المذاهب مي نويسد: و در کتاب هادي الى النجاة

ص: 418

1- رجوع شود به فهرست، ص 48؛ معالم العلماء، ص 15.

2- رياض العلماء و حياض الفضلاء، ج 2، ص 156.

3- متن اين 5 سطر اخير مطابق با نسخه سنگي است، و لکن همان طور که ملاحظه مي شود متن نامفهوم است و ظاهراً سقط و افتادگي و جابجائي دارد.

فی جمیع المهلكات که من در ری در وفات شیخ ابوالفتوح رازی حاضر بودم وصیت کرد که او را در جوار عالم آل محمد حضرت عبدالعظیم علیه السلام حسنی دفن نمایند، و در آن جا بودم برحسب وصیت مدفون شد. پس به عزم مکه معظمه - زادها الله - شرفا مشرف شده گذارم به شهر اصفهان افتاده و در آن جا مقبره شیخ ابوالفتوح عجلای شافعی بوده؛ مردم اصفهان گمان می کردند که این شیخ ابوالفتوح رازی است، علمای شیعه اثنی عشریه بدین اعتقاد آن قدر به زیارت می رفتند که مردم ری به زیارت عبدالعظیم حسنی مشرف نمی شدند. و این اشتباه صاحب مجالس المؤمنین نموده و هذا غلط واضح.

و مرحوم اردبیلی علیه الرحمه می نویسد که چون به اصفهان رفتم دیدم مردم به عادت پدران خود به زیارت ابوالفتوح عجلای شافعی می رفتند، و گمان می کردند جناب شیخ ابوالفتوح رازی است. و حال آن که قطعا مزار آن جناب در ری است.

و صاحب لؤلؤ اسم شیخ ابوالفتوح را احمد نوشته، و این اشتباه است چنانچه در کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون (1) می نویسد که: ابوالفتوح احمد بن علی، سوی ابوالفتوح معروف است. و او برادرزاده شیخ مذکور است؛ کما نصّ فی اجازة الکبیر. و معاصر جارالله ابوالقاسم محمود بن عمر بن محمد بن عمرو زمخشری صاحب کشف بوده. و وفات صاحب کشف در سنه 528 پانصد و بیست و هشت از هجرت بوده، و بنابر خبری سی و هشت و در همان زمان یا قدری قبل که پانصد و بیست بوده باشد یا بعد که چهل بوده باشد شیخ ابوالفتوح وفات کرده. از علمای مروّج رأس مائة خامسه بود. و برخی او را از تلامذه حسن بن حسین بن حسن بن حسین بن بابویه قمی نوشته اند قبر شریفش در صحن حضرت امام زاده حمزه بن امام موسی کاظم علیه السلام در جوار حضرت آل محمد ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله القافه بن علی الشدید بن

ص: 419

حسن الامير بن زيد الجواد بن امام حسن المجتبی بن اميرالمؤمنين عليه السلام که جلالت آن حضرت اجلی من القمر، مناقبش اکثر من المدر است.

و درباره آن حضرت کتب کثیره تألیف شده اخبار العظیمیه شیخ صدوق علیه الرحمه، و رساله صاحب بن عباد، ترجمه صدرالمتألهین ملاصدرا شارح اصول کافی، کتاب روح و ریحان و جنة النعیم، و کتاب تحفة العظیمیه و اخبار العظیمیه و خصائص العظیمیه است که این اقل سه کتاب اخیر را به شکرانه نعمات آن حضرت که از هفتصد سال قبل ابا عن جدّ از خدّام والامقماش محسوب می شوم، و به ترویج شریعت مطهره در این آستانه مقدّسه مشغول بوده ایم. و فعلاً بحمدالله تعالی به ترویج شریعت مطهره و نظم آن آستانه مبارکه و خازنی آن حضرت مشغول می باشم تألیف می نمودم. و کتاب اخیر به حلیه طبع آراسته شده، امید است انشاء الله تعالی دو کتاب دیگر هم به مرحمت آن حضرت به حلیه طبع آراسته گردد تا جلالت آن حضرت بر عوام و خواص معلوم گردد.

مقبره مبارک شیخ ابوالفتوح قدس سره روی به قبله است که سابقاً این صحن از مدارس معظّمه ری بوده، و قبر شیخ در مدرس بوده چنانچه ابوعبدالله یاقوت حموی صاحب معجم البلدان(1) می نویسد، و در تحفه العظیمیه نیز مسطور است که در سنه 600 از هجرت وارد ری شدم، شهر بزرگی دیدم، انهار جاریه اشجار کثیره و مدارس متعدّده و اعظم ایشان مدرسه سیّد ابوالفتوح رازی بوده، که چهار صد مرد فقیه در آن تدریس می کردند. و تمام مدرسه از کاشی کبود بود و درب مدرسه روی به قبله مقابل محله سگّه الموالی که از محلات معظّمه ری بوده که تمام سکنه آن شیعیان بودند. و تشریف فرمایی حضرت عبدالعظیم علیه السلام هم در همان محله شده، و سردابی که آن حضرت مشغول به عبادت بوده فعلاً موجود است. و مکان مزار محترمه آن حضرت

ص: 420

باغ شیخ عبدالجبار رازی بوده نزد شجره تفاح چنانچه حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله خیر داده بودند که محلّ دفن حضرت عبدالعظیم علیه السلام خواهد شد. و این باغ جنب مدرسه بوده و درب مدرسه و سر در خیابان فعلاً باقی است. تفصیل این مقام را در تحفة العظیمیّه عرض نموده ام.

مقبره شیخ ابوالفتح قدس سره مدّتی متروک بوده، شمع و چراغی نداشته تا زمان تشرف... به آستان مبارک حضرت سلطان السلاطین حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام، کتاب تفسیر فارسی شیخ را در کتابخانه مبارک مشاهده فرمودند، در تولیت و حکومت مرحوم مغفور امین الملک طاب ثراه در حضرت عبدالعظیم علیه السلام، دست خط مبارک در آن جا شرف صدور یافت که مقبره مبارکه تعمیر شود و به صلاح دید مرحوم حجّه الاسلام آقا شیخ مهدی شاهزاده عبدالعظیمی والد ماجد طاب ثراه شمع و چراغ وقاری معین شود. پس چون مشغول تعمیر شدند خواستند قبر را مرمر نمایند سوراخی به قبر پیدا شد سنگریزه که می ریخت صدای کفن می آمد، و حال آن که هفت صد سال زیاده از وفات شیخ گذشته بود. معلوم است بدن العالم لایلی؛ پس تعمیر شد یک نفر قاری و سه چراغ از برای قبر معین شد، و از بابت موقوفات آستانه مبارکه سالی پنجاه و چهار تومان از قرار ماهی چهار تومان و پنج هزار و پانصد دینار مقرر شد به جهت حق قاری و چراغ داده شود. و فعلاً با کمال نظم باقی است و داده می شود.

و تفسیر مذکور که فعلاً در کتابخانه دولتی است محض ترویج شریعت مطهره... آن کتاب مستطاب را امر به حلیه طبع فرمایند که به یادگار باقی ماند و موجب خوشنودی امام عصر عجل الله تعالی فرجه خواهد بود و به حضور مهر ظهور آن حضرت مأجور و مثاب بوده باشند. امید

است که زوّار آستانه مبارکه حضرت عبدالعظیم علیه السلام از برای مرحوم شیخ فاتحه بخوانند. (1)

قد تمّ بحمدالله تعالی بعد مراجعتی من بیت الله الحرام فی خیر زمان و اشرف مکان و احسن اوان النّجف الأشرف، زاد الله تعالی شرفاً. و انا العبد محمّد جواد الشّریف الرّضوی الشّاهزاده عبدالعظیمی الرّازی النّجفی فی جمادی الثانیة فی سنة عشرين و ثلثمائة بعد الألف من الهجرة النبویة سنة 1320. (2)

ص: 422

- 1- . مخفی نماند که در این بقعه محترمه، حجج اسلامیه دیگر هم مدفونند: مرحوم حجّه الاسلام حاجی میرزا ابوالقاسم کلاسنتری طهرانی، و آقازاده ایشان میرزا ابوالفضل، و آقا سیّد محمّد علی شوشتری جزائری.
- 2- و شکرانه... حضرت اجلّ اکرم افخم آقای محمّد طاهرخان رییس انبار ارزاق که از یگانه رجال آفاق است و خدمت گذار این آستان کیوان دربار، به اتمام طبع این کتاب مستطاب که چون درّ نایاب است کوشیده، و امر به طبع فرموده که مجّانا خدمت آقایان و بزرگان تقدیم نماید که انشاءالله تعالی در تمام ازمنه و امکانه به سرفرازی ایران و ایرانیان پاینده و برقرار باد. بالنبیّ و اله الأطهار الأمجاد فی شهر شوّال سنه 1344.

(6) بارگاه امام زاده عبدالله عليه السلام

در ری

تألیف:

خلیل کمره ای

ص: 423

اهدای کتاب

این کتاب مقدس را، این چراغ فروزان را از جانب جناب امام زاده ابو عبدالله به سادات این شهر و این کشور، به سادات ذریه طاهره، به سادات شرفای بشر، شفعاء روز محشر تقدیم می کنم تا در پرتو این چراغ خود را بشناسند، انجمن کنند و پراکندگان ذریه را در هر گوشه ای با این گونه چراغ بچویند و ارتباط بدهند. نور وسیله ارتباط است و معلوم است چراغ را برای چه به دست کسان می دهند. ولی باید انجمن بدانند که جد والای این امام زاده آن که نیای امامان دیگر است. امام زین العابدین

عظیم (صلوة الله علیه) نیراس هدایت او است. دستگاه ارتباط را باید با فانوس او افروزند. او رابطه نسل ایران کهن با شجره اسلام نو بود. از طرفی شاخه بلند شجره مبارکه زیتونه احمدیه بود، و از طرفی فرزند دلبند شهربانو دختر ایرانی شاهزاده خانم ساسانی بود.

جگرگوشه گان امام زین العابدین علیه السلام هم که از طرفی شاخه های آن شجره اند و از زیر آن شاخه های رسا و بر فراز آن شجره بلند به اقطار جهان نور می دهند. همان ها از طرفی زادگان دختر ایران اند یعنی عرب و عجم در پیوند مشترك یکی اند. انجمن ارتباط سادات این ارتباط وسیع را در نظر بگیرد، شهربانو دختر ایران بود، مادر خاندان نبوت شد، برای پیوند ایران با شجره نبوت با فرزند خود فرزندان دلبند خود

ص: 425

هشت امام والاتبار حلقه وسطی شد و این کشور را برای همیشه و همواره سربلند کرد و کردند، زیرا هشت امام والاتبار و والانزاد ما از یک پهلو ایران اند دختر ایران وقتی بزاید باید چنین فرزند بزاید که چراغ را در هر خانه برافروزد و چراغ کشور را برای همیشه و همواره روشن بدارد.

بار خدایا البته به تندباد اجل چراغ عمر ما خاموش می شود و نور تو خاموش نمی شود.

فالحق بنور عزك الابهج

عبدك خليل كمره ای (1) فی 25 شوال 1374

ص: 426

1- . شیخ آقا بزرگ تهرانی در الذریعة آثار میرزا خلیل کمره ای را چنین معرفی کرده است: لقاء الله و السلوك إليه، میرزا جواد آقا ملکی تبریزی - رتب فصولها میرزا خلیل الكمره ای الذریعه، ج 18، ص 337. مسلم بن عقیل، فارسی فی سوانحه الی آخر حیاته، للحاج میرزا خلیل الكمره ای (الذریعه، ج 21، ص 24). ملکه ی اسلام، فی احتجاج الصدیقه فی اول مجلس للمحاكمة بینها و بین الخلیفة للمیرزا خلیل الكمره ای (الذریعه، ج 22، ص 219). مناسک الحج، للمیرزا خلیل الكمره ای (الذریعه، ج 22، ص 262). ندای آسمان و ندای بیت المقدس، كلاهما للمیرزا خلیل کمره ای (الذریعه، ج 24، ص 102). نماز، ترجمه للصلاة بالفارسیه للملا محسن الفیض... لمیرزا خلیل الكمره ای (الذریعه، ج 24، ص 311). نوید اسلام، ترجمه فارسیه لبشارة الاسلام مع مقدمة و تعليقات لمیرزا خلیل کمره ای الذریعه، ج 24، ص 391. هفتاد و دو تن و یک تن یا عنصر شجاعت، فارسی در تاریخ نهضت امام حسین، تألیف خلیل کمره ای (الذریعه، ج 25، ص 227).

چون نوبت تولیت و افتخار خدمت گذاری آستانه مقدس این امام زاده لازم التکریم در 1320 شمسی به این بنده مهدی دربانی رسید و توفیق تعمیرات آستانه و اصلاحات حوزه محوطه حرم به صورتی که شایسته خدمتگزاری بود، شامل حال گشت، درصدد برآمدم که تاریخ و ترجمه حال صاحب این مزار شریف را که مورد کمال اهمیت است، به وسیله عالمی متبحر و محدثی متتبع روشن نمایم که از لحاظ مبانی معنوی نیز خدمات خود را تکمیل نموده باشم، لذا به مرجع صالح حضرت آیت الله کمره ای آقای حاج میرزا خلیل مجتهد «مدّ ظلّه» مراجعه نموده و در تاریخ 28 شوال 1373 استدعا نمودم که شرح حال این امام زاده را با زیارت نامه مأثوری در دسترس زائرین محترم بگذارند. حضرت معظم له به اقتضاء مقام عالی روحانیت و فرط علاقه که به احیاء آثار اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام دارند، مسئول این جانب را اجابت فرمودند، و با بذل مجاهدت و صرف همت شرح حال این بزرگوار را از طرق معتبره به صورتی که قارئین و زائرین محترم ملاحظه می فرمایند، تهیه و تنظیم فرمودند.

«مهدی دربانی»

کنیه شریفش «ابو عبدالله»، اسم مبارکش «حسین»، لقبش «ابیض» است. این بزرگوار فرزند عبدالله بن عباس بن عبدالله شهید بن حسن الافطس بن علی الاصغر بن امام زین العابدین علیه السلام است. خود شخص عالم و متبحر و فاضل و محدث بوده و در شهر قم متولد شده و در سال 319 هجری قمری در ری وفات یافته، قبرش در همین محل معروف زیارتگاه عامه است.

اجداد بزرگوار و نیاکان عالی مقدارش

اما امام زین العابدین علیه السلام سرسلسله اجداد نیاکان او ثمال الباقین و خلیفة الماضین آل رسول صلی الله علیه و آله و علو مقام و مرتبتش مستغنی از بیان است. اما سایر نیاکانش علی الاصغر، سپس حسن الافطس، بعد عبدالله شهید و عباس هر کدام در مقام خود تاریخ روشنی دارند، از سران و رهبران نهضت و قیام بر علیه خلفای جور بوده اند. بدین قرار که علی الاصغر جد پنجمین وی کوچک ترین پسران امام چهارم علیه السلام، صاحب بسی قدر و منزلت و دارای فضایل و مقامات بوده و حضرت امام زین العابدین علیه السلام از کثرت علاقه او را به نام برادر شهیدش علی الاصغر موسوم نموده. علی الاصغر مکنی بای الحسین و اعقاب او از «حسن افطس» و بسیار بوده اند و اما حسن الافطس در اولین قیام آل علی علیه السلام بر علیه جور و بیدادگری بنی العباس که در تحت لوای محمد (صاحب نفس زکیه) نبیره حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام شروع شد، حسن افطس پرچم دار بود گاهی بیرق سفید و هنگامی پرچم زردی به دست داشته به واسطه بلندی قامت و شجاعت و ثبات عزم او را «سرنیزه آل ابی طالب» می گفتند.

ابونصر بخاری گوید: (1) افضس با محمد «صاحب نفس زکیه» خروج کرد و رایتی بیضاء (سفید) در دست داشت، در نبردها و جنگ ها، آزمایش ها داد هیچ کس در این نهضت مقدس به شجاعت و صبر و استقامت مانند او با محمد «صاحب نفس زکیه» نبود، گوید: افضس را به واسطه طول قامت (رمح آل ابی طالب) می گفتند. ابوالحسن عمری (2) گفته است که افضس دارای پرچم زرد (رایت صفراء) بود، قیام محمد صاحب نفس زکیه در رجب سال 145 هجری قمری در مدینه شد، مالک رئیس مذهب مالکی و ابوحنیفه رئیس مذهب حنفی به تأیید بیعت محمد صاحب نفس زکیه فتوای دادند لذا تمام قبائل اعم از صحرانشین و شهرنشین با او همداستان شدند. محمد خود شبیه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. قیام او ایجاد خطر بزرگی برای بنی العباس کرد. در 28 جمادی الثانیه 145 در مسجد مدینه خطبه خواند و به امارت جلوس کرد، مدت امارت او سه ماه در (15 و 16 و 17) رمضان با قوای دشمن به جنگ پرداخت و بالاخره در مدینه به دست عیسی ابن موسی عباسی شهید گردید. حسن افضس پرچم دار وی متخفی شد. منصور دوانیقی، بنابه شفاعت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از خون وی درگذشت. پس از محمد برادرش ابراهیم در بصره قیام کرد. در رمضان و شوال و ذیقعد 146 از بصره تا کوفه را تحت فرمان گرفت. لشکر او تا نزدیک کوفه را تصرف کرده، منصور را سخت تهدید نمود که عازم فرار شد. مرکب های سواری خود را پشت کوفه مهیا کرد، همی گفت پس وعده های صادق آل محمد صلی الله علیه و آله چه شد؟ بالاخره آن بزرگوار در (باخمرا) به درجه رفیعه شهادت رسید.

و از اولاد حسن افضس یکی جد سوم این امام زاده عبدالله شهید است و دیگر

حسن بن حسن افضس است که عم پدر عالی مقام اوست. وی در نهضت طباطبا محمد بن ابراهیم بن اسماعیل طباطبا بن ابراهیم بن حسن المثنی بن حسن

ص: 429

1- سر الانساب؛ سر السلسله العلویه، ص 77 - 76.

2- . المجدی، ص 212.

المجتبی علیه السلام که به معاضدت (ابوالسرایا) و یکی از پر دامنه ترین نهضت های آل علی علیه السلام بود و دامنه اش از کوفه تا مکه را گرفت، از جانب این دولت (199) امیر مکه شد.

اما عبدالله الشهید؛⁽¹⁾ جد سومین این امام زاده در نهضت صاحب فخر، حسین بن علی بن زید بن حسین بن حسن بن علی بن ابی طالب به سال 169 از سران نهضت بود. حسین، صاحب فخر از بزرگ ترین عباد و زهاد عصر خود بود، در محاسن اخلاق و فضائل عمده به مدارج کمال ارتقاء یافته بود. عبدالله شهید در این جنگی که در فخر بین آنان با قوای بنی العباس واقع شد، دو شمشیر حمایل کرده بود و کوشش به سزا نمود. موقعیت او مهم بود. بعضی نوشته اند که صاحب فخر او را ولی عهد و وصی خود قرار داده بود، با وی گفته بود که اگر من کشته شوم این امر پس از من به عهده تو خواهد بود. از اینجا معلوم می شود مقام روحانیت او عالی و برانده بوده قضیه فخر که در سال 169 به وقوع پیوست به علت اهانت ها و سختگیری های حکام فاسق و فاجر بنی العباس بود که درباره اولاد علی علیه السلام مجری می داشتند تا بالاخره آل علی علیه السلام از این فشارها و شکنجه ها به ستوه آمده برای حفظ شرافت خانوادگی و برقراری عدالت و رفع ظلم جان شیرین خود را فدا نمودند.

هادی «چهارمین خلیفه عباسی» حکومت حجاز را به عموزاده خود اسحاق بن عیسی بن علی بن عباس تفویض کرد و اسحاق شخصی را «عبدالعزیز» نام از اولاد عمر بن الخطاب در مدینه قائم مقام خود ساخت. عبدالعزیز عمری بر آل علی علیه السلام سخت گرفت، الزام کرده بود که آل ابی طالب همه روزه در مقصوره مسجد از نظر او بگذرند هر يك از آنان را ضامن و کفیل دیگران قرار داده بود. این قضیه آل علی را به قیام واداشت و در وقت اذان صبح همین که مؤذن بر مأذنه بالا رفت که اذان بگوید،

ص: 430

عبدالله افطس با شمشیر کشیده به دنبال مؤذن بالا- رفت و به مؤذن امر داد که در اذان (حی علی خیر العمل) بگوید. مؤذن از ترس شمشیر، (حی علی خیر العمل) را گفت، همین که حاکم عمری شنید، احساس خطر کرد و فریاد کشید که استر سواری مرا در خانه حاضر سازید و ظرف های آب بزرگ منزل را (حبها) پر از آب کنید و روی کلمه (ذوحب آب) اولاد او را (آل حبتی ماء) گویند. به هر حال سادات علی الطلوع نگهبانان را خلع سلاح نمودند. عده ای از قوای مسلح دشمن به مسجد حمله کردند که مسجد را از تصرف آل علی علیه السلام در آورند، رئیس قوای مسلح به دست یحیی بن عبدالله بر باب مسجد باب جبرئیل کشته شد، سایر پاسبان ها و نگهبانان متفرق شدند، حاکم عمری بدون جنگ از مدینه فرار کرد. سادات برای پناهندگی به مکه، مدینه را به کسان خود سپرده از مدینه بیرون آمدند، مجبور شدند در (فخ) که یکی از منازل بین مکه و مدینه است، برابر قوای دشمن جبهه بندی کردند، در روز ترویه هشتم ماه ذی حجه 169 بعضی شهید و بعضی متفرق شدند. عبدالله از این مهلکه نجات یافت تا بعد گرفتار هارون الرشید شده او را نزد جعفر برمکی حبس کرده، شکنجه ها دادند تا از عمر خود بیزار شد و از زحمت زندان و تنگنای آن سینه اش تنگی گرفت. علی هذا نامه ای پر از نکوهش به هارون نوشت، هارون فهمید که از نوشتن این نامه خواسته خود را به کشتن دهد و خویشتن را راحت کند. هارون به عکس فرمان داد در زندان به او گشایشی داده شود ولی جعفر برمکی چون شنیده بود هارون گفته (خدایا مرا از شر او به دست یکی از اولیاء خودت آسودگی کن) روزی نروزی سر این سید رشید را در جمله هدایای نروزی نزد هارون الرشید فرستاد. هارون از دیدن این سر برآشفته، جعفر گفت: برای هدیه نروزی تحفه ای بهتر از سر دشمن تو و پدران ندیدم، این بود تا موقع نکبت برامکه همین که جعفر خود را مواجه با خطر دید، به مسرور خادم جلاد خود گفت: هارون به کدام جرم ریختن خون مرا روا شمرده است؟ مسرور گفت: به کشتن عبدالله پسر عمش بدون اذن او.

عمری نسابه(1) گفته است که قبر عبدالله شهید در بغداد در بازار سوق الطعام، مشهدی دارد. و اعقاب او از فرزندان محمد و عباس در مداین بسیارند. محمد که عم این امام زاده می باشد، معاصر معتصم عباسی بوده است. اشتباهی در این مورد برای بعضی از نویسندگان و مورخین رخ داده، محمد را جد امام زاده نوشته اند در صورتی که برادر عباس جد این امام زاده است. هم چنان که در اسم امام زاده در اشتباه رفته اند، وی را عبدالله ایض نوشته اند و حال این که اسم شریفش حسین و کنیه اش ابوعبدالله و لقبش ایض است.

در هر حال محمد برادر عباس امیری جلیل و مورد احترام معتصم عباسی بوده، معتصم روزی با علی بن عباس که از اولاد حضرت ابوالفضل شهید کربلا بود، به ورزش وزنه برداری مشغول بودند، عمودی را هرکدام هشت بار بالا انداخته و می گرفتند. سپس معتصم رو به این بزرگوار محمد کرده گفت: آیا شما ازین فن بهره ای دارید؟ محمد عمود را گرفته شانزده بار بالا انداخت و گرفت، چون این عمل از عهده پهلوانان آن روز خارج بود، معتصم خجل شد و به روی خود نیاورد ولی وی را خوش نیامد و تأکید کرد که محمد زودتر به محل حکومت خود خارج بغداد برود و سپس آن جناب را با شربت زهر آلودی مسموم و شهید نمود.

اما عباس بن عبدالله الشهید جد عالی مقام این امام زاده، عقبش قلیل است. از عباس دو پسر به جا ماند، عبدالله ابن عباس و حسین بن عباس. عباس از ارگان نهضت صاحب الزنج علی بن محمد علوی است که بصره را تصرف کرده به سیاهان و غلامان وعده آزادی داد. همه سیاه ها به دور او جمع شدند، پس نهضت آزادی همه نژاد قبل از قوانین موضوعه دول پر ادعا از اجداد او شده است، و چون این مرام با منفعت سرمایه داران عصر نمی ساخت، صاحب نهضت را متهم در نسب ساختند

ص: 432

و حال این که وی علی بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین است. به هر حال نهضت او در بصره به سال 255 بود، عباس افطس پس از کشته شدن صاحب الزنج به سال 255 - 256 از بصره به قم آمد.

در تاریخ قم مسطور است که عبدالله بن عباس هم با علی بن محمد علوی صاحب الزنج در بصره بوده است و چون علی بن محمد علوی را کشتند، عبدالله و برادرش حسن گریختند به قم آمدند، در قم متوطن شدند، از عبدالله بن عباس در قم دو پسر و سه دختر به وجود آمد، یکی ابوالفضل العباس و دیگری ابوعبدالله الحسین ملقب به ایض، از عباس ابوعلی احمد متولد شد و عبدالله ایض به ری رفت و اعقاب او در ری می باشند.

ابونصر بخاری(1) گفته است که حسین بن عبدالله ملقب به ایض در سنه 319 در ری وفات یافته، قبرش ظاهر است. مرحوم حاج شیخ عباس محدث قمی در منتهی الآمال در اینجا در حاشیه نوشته است در قرب مزار حضرت عبدالعظیم.

ابونصر گوید: قبرش زیارتگاه عامه است و عقبش منقرض شد.

مؤلف کتاب (قیام سادات علوی) نوشته است: و فرزندش حسین و نواده اش عبدالله هر سه تن بزرگوار عالم و فاضل و شاعری شیرین زبان بوده اند، بدین قرار فرزند و نواده برای وی بوده و اگر نسل او منقرض شده باشد، بعد از اینها بوده. در کتاب (النقض) که تألیف آن 245 سال پس از وفات این امام زاده است و مؤلف آن نصیرالدین ابی الرشید عبدالجلیل بن ابی الحسین ابن ابی الفضل القزوینی الرازی که خود یکی از صدور ارکان اسلام و از مفاخر شیعه است، نام این امام زاده را در طبقه متبحرین از علماء و فضلاء ذکر کرده و در صفحه 185 گوید: دشمن ما اعتراض کرده که هرگز از شیعه کسی نبوده که در دین و دولت قدری یا جاه و منزلت و حرمتی داشته

ص: 433

1- . سر الأنساب؛ سر السلسلة العلویه، ص 77.

باشد. سپس در جواب گوید: در عداد ما مانند ابوذر و سلمان و عمار و مقداد و حذیفه و دیگر یاران امیرالمؤمنین و دیگر از ثقات روات مانند کلینی و زکریا بن آدم و ابوجعفر کبیر ابن بابویه و نقیب النقباء که در دیوان متنبی در مدح او اشعار بسیار

است و سید ابوعبدالله الزاهد الحسین که در جنب مزار حضرت عبدالعظیم مدفون است و پسرزاده او قطب الدین ابوعبدالله و غیره هستند. این کتاب در سال 1371 طبع شده علامه قزوینی میرزا محمد خان در حاشیه آن در این مورد نوشته است: این باید همان امام زاده عبدالله باشد، به احتمال قوی بنابر این نوه این امام زاده مانند خود شخص متبحر و عالی مقام به نام قطب الدین ابوعبدالله و در عداد کلینی و شیخ طوسی از ارکان شیعه شمرده شده است و نکته این که آن جناب را ابیض می گفتند، درست معلوم نیست. بعضی نوشته اند چون برخی از سادات با دیگران نام های مشترکی داشته اند برای تشخیص و امتیاز آنان هر يك را به وصفی معین و لقبی مشخص ساخته اند مانند عبدالله باهره و عبدالله عوکلانی و بعضی نوشته اند به واسطه نورانیت و سفیدی رخسار مبارك او را ملقب به ابیض کرده اند.

اللهم بیض وجوهنا یوم تسود فيه الوجوه و اجعل هذا منا خالصا لوجهك الکریم

و احشرنا مع ساداتنا و ائمتنا المعصومین و وفق الاعلاء کلمة الحق.

عبدك الاحقر خلیل کمره ای

ص: 434

(7) الرسالة العزبية

فى ترجمة الجليل عزالدين يحيى الشهيد رحمه الله

[از نقباى رى]

تأليف:

حضرت آيه الله العظمى سيدشهاب الدين المرعشى النجفى رحمه الله

ص: 435

الحمد لله على نواله و الصلاة و السلام على محمد و آله. و بعد مخفی نماند این که حضرت مستطاب ذخره الاجلة و الاعزة نخبة ذوی المکارم و الخصال الحمیده آقای حاج آقا شمس دامت معالیه که مفتخر به تولیت بقعه سامیه سید جلیل عالی مقام امام زاده یحیی علیه السلام واقع در طهران می باشند، از حقیر خواستار شدند رساله مختصری در ترجمه آن علوی و الاثنان به رشته تألیف و توصیف در آورم ولی تهاجم امراض جسمانی و آلام روحانی مانع از این اقدام بود، اکنون که مختصر فرصتی به دست آمده این وجیزه را تهیه نموده و مسماه به «عزیه» کرده و به طریق فهرست معروض می دارم.

نام نامی و نسب شریف امام زاده یحیی علیه السلام

هو السيد الجليل عزّالدين ابوالقاسم يحيى ابن الصدر الكبير شرف الدين ابى الفضل محمد، امه بنت الامير نظام الملك الحسن ابن اسحق ابن صدر السعيد عزّالدين ابى القاسم على النقيب بقم و الرى ابن الصدر السعيد المرتضى الكبير شرف الدين ابى الفضل ذى الفخرين محمد نقيب الرى ابن الصدر الكبير المرتضى ذى الفخرين نقيب النقباء ابى الحسن المطهر ابن ذى الحسين الزكى الفاضل ابى القاسم على ابن الشريف الجليل ابى الفضل محمد آلّذى ولى النقابة بالرّى فى زمن علاءالدوله كاكويه توفى بالرّى و نقل الى قم و بها قبره يعرف بقبر

ص: 437

1- . این رساله همراه جزوه «احوال حضرت امام زاده یحیی علیه السلام» تألیف آقای محمد اسماعیل شمس زاده خطیر، متصدی بقعه مبارکه امام زاده یحیی و امام زاده محمد علیه السلام، در سال 1341 - آبان ماه، در 30 صفحه توسط انتشارات اسلامیه به چاپ رسیده است.

محمد الشريف ابن علي ابي القاسم النقيب بقم ابن ابي جعفر محمد الرئيس ابن ابي القاسم حمزه الاكبر النقيب الطبري و يعرف بالقمي و كان يعرف بحمزة بهادر و قبره في قم مزار و هو الذي انتقل من طبرستان الى قم و بها أسس البيت أمه رقيه بنت جعفر بن محمد بن اسماعيل بن الامام الصادق عليه السلام كما في كتاب الفخرى و حمزة ابن احمد الرّخ أمه ام محمد بنت عبدالله ابن محمد الأرقط كما في الفخرى و احمد هذا ابن جعفر محمد الاكبر أمه زينب بنت عبدالله الاعرج ابن الحسين الاصغر كما في الفخرى و هو ابن اسماعيل الديباج أمه ام سلمه بنت الامام ابي جعفر محمد الباقر عليه السلام خرج مع أبي السرايا و هو ابن محمد الاكبر الارقط ابي عبدالله المحدث العالم المدنى مالك العين المعروفه بعين سعيد بن خالد مات بالحبس سنه 148 و عمره ثمان و خمسون سنة و هو ابن ابي محمد عبدالله الباهر أمه ام اخيه الامام الباقر و هي فاطمة بنت الامام الحسن المجتبي عليه السلام و كان سيّدا جليلاً روى الحديث عن ابيه و اخيه الباقر عليه السلام و روى الناس عنه و كان يلي صدقات جديده النبي صلى الله عليه و آله و أمير المؤمنين على عليه السلام ابن الامام الهمام سيد الساجدين و قمر ليلة المتجهدين مولانا عليّ بن الحسين زين العابدين سلام الله عليهما.

أبوين ماجدين آن بزرگوار

علامه جليل القدر صدر الصدور سيد شرف الدين ابو الفضل محمد و خاتون مكرمه ستى شرف خراسانى طاب ثراهما.

نوابغ اسلاف و اعمام و اخوال و اخوة آن بزرگوار

در خاندان جليل ايشان علما و صدور و وزراء و نقباء و فقهاء و شعراء و متكلمين بسيار بودند از قبيل علامه جليل نقيب سيد ابوالحسن المطهر كه از فحول علمای عصر و رجال برجسته زمان خود بوده و ظاهرا در قم مدفون است.

ابوالفضل محمد الشریف معروف بسطان محمد الشریف، قبر شریف ایشان قریب به مدرسه مبارکه مرحوم آیه الله آقا سید صادق قدس سره معروف و مشهور و مزار مؤمنین می باشد و کرامات متعدده از ایشان نقل شده که شمه ای از آنها را فاضل مورخ جلیل ثقه القدر متقی مرحوم آقا شیخ محمدعلی قمی کجونی الاصل در کتاب مستطاب انوار المشعشعین (ج 2، ص 143، مخطوط) ذکر فرموده و نسب شریف آن سید عالی مقام روی مرقدش نوشته شده.

الحسین الکوکبی

الحسین الکوکبی بن أحمد الرخ بن محمد بن إسماعیل بن محمد الارقط از اجلاء بنی هاشم بوده در قزوین در زمان مستعین بالله عباسی خروج کرد و بالاخره در طبرستان کشته شد. مادرش رقیه دختر جعفر بن محمد بن اسماعیل بن الامام جعفر الصادق سلام الله علیه می باشد.

نوابغ در اخلاف و اعقاب آن بزرگوار

خانواده های بسیاری از وزرای ایشان در قم و کاشان و طهران و خراسان و سائر بلاد ایران و کابل و غزنین و سایر بلاد هندوستان و پاکستان متوطن هستند که در بین آنها عده زیادی نجوم درخشان علم و عمل بوده و هست از جمله:

السید علاءالدین

سید جلیل القدر علامه نبیل علاءالدین علی نقیب السادات ری و قم و طبرستان فرزند برومند آن بزرگوار و ایشان از فقهاء و متکلمین و ادباء بوده در سنه 533 به حج مشرف شده، در ایاب با مصاحبت سلطان محمد بن محمود بن محمد بن ملکشاه سلجوقی به ایران برگشته و ظاهراً قبر وی در ری بوده باشد.

السید شرف الدین محمد

السید شرف الدین محمد النقیب فرزند بلاواسطه آن بزرگوار و بنابر نقل بعضی از علمای انساب قبر مبارک ایشان جنب قبر پدر جلیل القدر خود در طهران می باشد.

السید زین الدین مطهر

علامه جلیل السید زین الدین المطهر بن محمد بن سعدالدین بن احمد بن المرتضی بن بهاءالدین بن شرف الدین بن هاشم بن محمد بن محمد ماتکدین بن حسین بن احمد بن شرف الدین محمد مذکور که از علمای فقه و کلام و ادب و دارای نقابت بوده است.

السید علاءالدین المرتضی

السید علاءالدین المرتضی النقیب بقم ابن السید علاءالدین علی بن عزالدین یحیی امام زاده مذکور، ایشان در عصر خود از اجله علماء و دارای منصب شامخ نقابت بوده.

السید تاج الدین علی

السید تاج الدین علی النقیب بن السید علاءالدین المرتضی المذكور از علماء و اجلای قم بوده، منتقل به همدان شده و اعقاب وی در آن بلد می باشد.

السید شمس الدین

السید شمس الدین بن علاءالدین المرتضی المذكور صاحب تألیف کثیره بوده شیخ بزرگوار شیخ محمد مهدی فتونی عاملی نجفی او را در کتاب حدائق الالباب ذکر فرموده.

ص: 440

علامه جليل القدر آية الله السيد فخرالدين كاشاني از مشايخ روايت حقير مى باشد و ايشان از مفاخر اين سلسله جليله مى باشد.

كلمات بزرگان در حق وى

بس است در جلالت و مقام شامخ او عباراتی كه شيخ جليل منتجب الدين على بن عبيدالله بن حسن بن حسين بن بابويه قمى در اول كتاب «فهرس» خود فرموده به اين نسق:

حضرت على مجلس سيدنا و مولانا الصدر الكبير الامير الامام السيد الاجل الرئيس الانور الاطهر الاشرف المرتضى المعظم عزالدولة و الدين شرف الاسلام و المسلمين رضى الملوک و السلاطين ملك النقباء فى العالمين اختيار الامام افتخار الانام قطب الدولة ركن المله عماد الامه عمدة الملك سلطان العترة الطاهرة عمدة الشريعة رئيس رؤساء الشيعة و صدر علماء العراق قدوة الاكابر معين الحق حجة الله على الخلق ذى الشرفين كريم الطرفين نظام الحضرتين جلال الاشراف سيد الامراء السادة شرقاً و غرباً قوام آل رسول الله أبوالقاسم يحيى الخ. (1)

و ايضاً در آخر فهرست در وصف او گوید: السيد الاجل المرتضى عزالدين يحيى بن محمد بن على بن المطهر ابوالقاسم نقيب الطالبية بالعراق، عالم علم فاضل كبير، عليه تدور رحى الشيعة متع الاسلام و المسلمين بطول بقائه و حراسة حوائه. له رواية الاحاديث عن والده المرتضى السيد شرف الدين محمد و عن مشايخه قدس الله ارواحهم. (2)

ص: 441

1- الفهرست، ص 29.

2- الفهرست، ص 133.

در انساب بیهقی (1) مذکور است که زوجه آن بزرگوار دختر عمه سلطان سنجر بن ملک‌شاه بوده. می فرماید: و شنیدم که سلطان سنجر وارد شد بر عمه خود و از او خواهش نمود که حاجتی از من بخواه. گفت: حاجتم آن است که فرزندان دختر من که از عزالدین علوی است، احترام نمایند و تعظیم ایشان کنید. از این جهت سلطان سنجر اولاد عزالدین یحیی را مقدم می داشت بر بزرگترین اولاد سلجوقیه.

شهادت آن بزرگوار

در انساب بیهقی نسخه مخطوطه چنین مسطور است که: شنیدم از ثقات که شرف الدین پدر عزالدین یحیی چند دختر داشت و هیچ پسر نداشت، پس زمانی که عیالش حامل شد، شبی پیغمبر خدا را در خواب دید و عرض کرد: یا رسول الله عیالم حامل می باشد. اسم این طفلی که در شکم است چه بگذارم؟ حضرت فرمودند که اسمش یحیی باشد و شرف الدین از خواب بیدار شد. و گفت: خوشحال شدم که این حمل پسر می باشد، اسم او را باید یحیی بگذارم و حال آن که تا آن زمان در نسب طائفه ما یحیی نبود، پس از وضع حمل او را یحیی نام گذاردند به جهت فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله . پس بعد از آن که خوارزم شاه او را شهید نمود، سر فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله ظاهر شد. و فرمایش آن حضرت اشاره به سوی این مطلب بوده که این طفل را آخر الامر مثل یحیی پیغمبر شهید می نمایند. انتهی.

و همین قضیه را مورخ جلیل متقی آقای شیخ محمد علی قمی در انوار المشعشعین (ج 2، ص 149، مخطوط) بعینها نقل فرموده. و در عمدة الطالب (2) چنین است که: عزالدین یحیی یکی از ملوک ری و نقیب قم و ری و آمل بوده، خوارزم شاه او را شهید نموده، پس

ص: 442

1- لباب الانساب، ج 1، ص 368.

2- . عمدة الطالب، ص 77.

از شهادت وی پسرش محمد بن یحیی با سید ناصر بن مهدی الحسنی به بغداد رفته پس خلیفه وزارت را داد به ناصر بن مهدی با دارا بودن او منصب نقابت را. و وی پس از نیل به منصب وزارت، مقام نقابت خود را تقویض و واگذار نمود به محمد بن یحیی.

مرقد و قبر مبارك آن بزرگوار

قبر شریفش در طهران در محلی که به نام نامی خود ایشان معروف است مزار و مطاف مؤمنین و مدفن اموات شیعیان است و از قدیم الایام مورد توجه عموم بوده و هست، کرامات متعدده در آن بقعه سامیه به منصفه ظهور و بروز رسیده که این مختصر گنجایش ذکر آنها را ندارد.

هذا ما وسعه المجال من ترجمة السيد الجليل عزالدین یحیی الشہید و قد فرغ من تألیف هذه العجالة ناستها العبد المستکین ابوالمعالی شهاب الدین الحسينی المرعشی النجفی عفی لعشر سنين من شعبان 1380 ببلده قم المشرفة حرم الائمة.

گرچه سرور والامقام حضرت حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای سید شهاب الدین مرعشی نجفی دام ظلّه العالی چیزی از احوالات امام زاده عظیم الشان فروگذار ننموده اند این مختصر تاریخی که به دست آورده ام در ذیل رساله شریف ایشان درج می نمایم.

در قرون سابقه نقابت یکی از مناصب بزرگ روحانی بوده که فرمان آن از طرف سلطان وقت به جهت سید جلیل الشان فاضلی که در عصر خود از لحاظ تقوی و فضل بی نظیر بوده است، صادر می گردیده و شخص نقیب به امور سادات رسیدگی می نموده و دارای دیوانی بوده است که در آنجا نام هر سید جدیدالولاده ای را ثبت می کرده است. و اما این که حضرت امام زاده یحیی علیه السلام به دست خوارزم شاه در قرن ششم شربت شهادت نوشید به طوری که از کتب مختلف برمی آید این بزرگوار در

ص: 443

قرن ششم هجری می زیسته و با شیخ منتجب الدین هم عهد بوده چه او در کتاب خود چون زندگان یاد نموده و در همین قرن هم به شهادت رسیده است. و روی صندوق چوبی بالای قبر مطهر که در قرن هفتم ساخته شده نسب مبارك آن حضرت را به امیرالمؤمنین علی علیه السلام می رساند چه بر روی صندوق که به امر عضدالدوله ملکشاه ابن ملک شاهرخ غازی ساخته شده نوشته: هذه التربة و المقبره لیحیی بن زیدبن الحسن بن امیرالمؤمنین علیه السلام ، ولی مدرکی برای اثبات این مدعا نمی باشد.

عضدالدوله ملکشاه از حکامی بوده است که در ری حکومت می کرده است. و اما این که حضرت امام زاده یحیی به دست خوارزم شاه در قرن ششم شهید شد، حرفی نیست، زیرا همه کتب نسابه به این نکته صراحت دارند ولی متذکر نشده اند که کدام یک از خوارزم شاهیان به این کار مبادرت ورزیده اند زیرا خوارزم شاه اسم خاص پادشاهی نیست بلکه لقب سلاطینی است که در ناحیه خوارزم سلطنت می کرده اند، و به قول ابوریحان بیرونی مؤسس این خاندان کیخسرو بود.

در قرون اولیه اسلام خوارزم از حیث حکومت منقسم به دو قسمت می شد، قسمت شمال که پایتخت آن گرگانج بود و معمولاً از طرف امرای عرب اداره می شد و قسمت جنوبی آن (کان) منطقه خوارزم شاهیان بود. نخستین خاندان معروف خوارزمشاهیان بعد از اسلام مأمونیان بودند که مؤسس آن مأمون والی گرگانج با ابوعبدالله خوارزم شاه جنگید و بر او غلبه جست و لقب خوارزمشاهی را به خانواده خود انتقال داد و در سنه 387 درگذشت. در زمان پسر او علی بن مأمون خوارزم شاه، ابوعلی سینا دانشمند بزرگوار ایرانی به خوارزم آمد و آن حکمران مقدمش را گرامی شمرد. ابوالعباس مأمون پسر دیگر مأمون در علم دوستی و فضل پروری پیشه داشت و در زمان ابوالحارث محمد خوارزم شاه پسر علی بن مأمون یعنی در 408 خوارزم شاهیان به دست محمود غزنوی منقرض گردید. سلطان محمود، امیر التوتناش را به حکومت این خطه برگماشت و او را خوارزم شاه گفتند و در اواخر قرن

پنجم خوارزم شاه لقب النجی قجی از امرای برکیاروق بود که در 490 کشته شد و به جای وی به اختیار امیر داد حبشی والی خراسان و تصویب برکیاروق قطب الدین انوشتکین از غلامان ترك ملکاتکین که در دولت سلجوقی شهرتی پیدا کرده بود به خوارزمشاهی رسید و او مؤسس آخرین سلسله معروف خوارزمشاهیان بود. چنان چه در روح و ریحان که حضرت شاهزاده یحیی علیه السلام در قرن ششم به دست خوارزم شاه این مصیبت مؤلمه رخ داده و شربت شهادت نوشیده اند.

در خاتمه از وجود مبارك حضرت آیه الله جناب آقای حاج شیخ زین العابدین سرخه ای دام ظلّه العالی که خدمات ایشان برای بقاء دین به خصوص اهالی امام زاده یحیی علیه السلام اظهر من الشمس هویدا و آشکار است و از دیر زمانی نسبت به ایشان ارادت داشته و دارم که قلم از نوشتن فضائل و کمالات ایشان عاجز است، درخواست شد پس از مطالعه و بررسی این رساله شریفه اطلاعات خودشان را راجع به این دو بزرگوار عظیم الشأن برای اهمیت یافتن این رساله مرقوم فرمایند تا اقدام به طبع آن بشود:

حضرت عزالدین ابوالقاسم یحیی بن محمد علیه السلام به چندین واسطه از اولاد عبدالله باهر فرزند حضرت امام زین العابدین علیه السلام است و اما آنچه در صندوق آن حضرت نوشته شده است که «هذه التربة و المقبره لیحیی بن زید بن الحسن بن أميرالمؤمنین علیه السلام» اشتباه است که برای زید بن حسن پسری غیر از امیر حسن که حاکم مکه و مدینه بوده و خیلی در دولت بنی امیه محترم می زیسته پسر دیگری علمای نسابه نقل ننموده اند که مسمی به یحیی باشد. چنان چه صاحب قاموس اللغة در این مقام اشتباهی دیگر نموده که در لغة سَوْرَ می نویسد: «و سَوْرین: نَهْرٌ بِالرَّیِّ و أَهْلُهَا یَتَطَيَّرُونَ مِنْهُ، لِأَنَّ السَّيْفَ الَّذِي قُتِلَ بِهِ یَحْيَى بنِ زَیْدِ بنِ عَلِيٍّ بنِ الْحُسَيْنِ غَسَلَ فِيهِ» (1)

ص: 445

خیلی دور به نظر می آید که یحیی بن زید که به جوزجان مرو شهید شد، سیف را در نهر ری بشویند. گمان می کنم که اشتباه نموده، همین امام زاده یحیی علیه السلام بوده و سیف شهادت او در نهر ری که فعلاً معروف به نهر لوار است، شسته شده. که محمد خوارزم شاه بنای مخالفت با دربار بنی عباس گذاشته و از نفوذ حضرت امام زاده یحیی علیه السلام، که کان نقیب النقباء بالری و الطبرستان که از طرف بنی عباس به این مقام معین شده، وحشت داشته و با سید جنگ نموده و سید را در مدرسه ای که خود سید بنا نموده شهید کرده و پس از شهادت سید، خداوند انتقام خون سید را از او گرفته و گرفتار حمله چنگیز و خرابی مملکت ایران و مردن او در جزیره آبسکون قرب آمل به خفت و خواری گرفتار شده که در تاریخ دارد حتی کفن برای او مهیا نشد و در لباس هایش کفن و دفن شد و تمام اولاد و عیالات او را چنگیز قتل عام نمود.

در هر صورت حضرت امام زاده یحیی علیه السلام علاوه بر نسب، از علماء بزرگ شیعه بوده که جلالت علم و مقام آن را مجلسی رحمة الله علیه در بحار(1) در نقل رساله شیخ منتجب الدین قمی در اول کتاب اجازات و جلد 25 مشروحا نقل می نماید. و از متأخرین مرحوم آقای حاج شیخ عباس(2) قمی طاب ثراه در حالات اولاد حضرت سجاد علیه السلام و هم چنین کرامتی در حالات سکینه خانم والده ماجده او در نزد اولاد موسی بن جعفر علیه السلام نقل می نماید و در کتب دیگر هم ثبت است و مرحوم آیه الله بروجردی طاب ثراه رساله ای در حالات آن حضرت و اجداد او مرقوم فرموده که خود ایشان چند صفحه آن را برای داعی قرائت نمودند و فعلاً به این چند کلمه اختصار شد و البته مؤمنین خصوصاً مجاورین این بقعه متبرکه را توصیه می نمایم که از زیارت این مرقد مبارک کوتاهی نفرمایند و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

الاحقر زین العابدین سرخه ای

ص: 446

1- . بحار الانوار، ج 102، ص 200.

2- . منتهی الآمال.

(8) حواشى عمدة الطالب فى نسب آل ابى طالب عليه السلام

تأليف:

حضرت آيه الله سيد محمدعلى روضاتى اصفهانى (دام ظله العالى)

ص: 447

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين قال ابن عنبة النسابة المتوفى سنة 828 في المقصد الثاني من الفصل الثاني من كتابه عمدة الطالب في نسب آل ابي طالب عليه السلام و المقصد المذكور في ذكر عقب عبد الله الباهر ابن الامام زين العابدين على بن الحسين عليهما السلام .

و من بني احمد الدخ: حمزة بن احمد - و يعرف بالقمي - له عقب و منهم: ابوالحسن على الزكي - نقيب الري - ابن ابي الفضل محمد الشريف الفاضل ابن ابي القاسم على نقيب قم ابن محمد بن حمزة المذكور له اعقاب، منهم نقباء الري و ملوكها، منهم عز الدين يحيى بن

ابي الفضل المذكور النقيب الري و قم و آمل، قتله خوارزم شاه و انتقل ولده محمد الى بغداد و معه السيد ناصر بن مهدي الحسنی، فتوضت نقابة الطالبين ببغداد الى السيد ناصر بن مهدي ثم فوضت اليه الوزاره فترك امر النقابة الى محمد بن النقيب عز الدين يحيى. انتهى كلام العمده، ص 254 طبعة النجف الاشرف سنه 1381.

و توجد هذه المطالب ايضا في كتاب المشجر الكشاف لاصول السادة الاشراف، ص 109، طبع مصر للسيد محمد بن احمد العميدى النجفى النسابة النقيب المعاصر لصاحب العمده و قد اخذها من كتاب العمده و غيرها و الله العالم. ذكر في المشجر للسيد عز الدين يحيى ولدهما على النقيب بالري و لم يذكر عقبه، و محمد و ذكر له فرعا واحدا الى عصره و صورة نسبة المرتبة هكذا.

ص: 448

1- . ضمنا عين شرحى كه جناب فاضل دانشمند آقاى سيد محمد روضاتى كه از خانواده بزرگ مرحوم روضاتى هستند از اصفهان جهت ثقہ الاسلام و المحدثين آقاى حاجى شيخ اسماعيل كلباسى دام ظلّه كه از وعاظ معروف مى باشند، ارسال داشته اند و در حين طبع اين رساله شريفه [الرسالة العزىة] رسیده است، درج مى شود.

عزّالدين يحيى بن محمّد (14) بن علي (13) بن محمّد (12) بن المطهر (11) بن علي (10) بن محمّد (9) بن علي (8) بن محمّد (7) بن حمزه (6) بن احمد (5) بن محمّد (4) بن اسماعيل (3) بن محمّد (2) بن عبدالله (1) الباهر ابن الامام الهمام سيد الساجدين زين العابدين علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب صلوات الله عليهم.

بيان حول النسب

1 - لقب الباهر لجماله - قالوا لما جلس مجلسا الأ بهر جمّاله و حسنه من حضر و وليّ صدقات النبي صلى الله عليه و آله ، و امّه ام اخيه محمّد الباقر عليه السلام ، و توفى و هو ابن سبع و خمسين سنه، و وليّ صدقات اميرالمؤمنين على عليه السلام ايضا، و عقبه قليل اعقب من ابنه محمّد الارقط و حده.

2 - محمّد الارقط يكنى ابا عبدالله و كان محدثا من اهل المدينة، اقطعه السفاح عين سعيد بن خالد و عمّر ثمانى و خمسين سنه، و انما لُقّب الارقط لانه كان مجدورا.

3 - اعقب محمّد الارقط من اسماعيل و حده، و خرج اسماعيل هذا مع ابي السرايا اعقب من رجلين، و كانت ام اسماعيل «سلمه» بنت امام محمّد الباقر عليه السلام .

4 - محمّد الاكبر، امه و ام اخيه الحسين زينب بنت عبيدالله الاعرج ابن الحسين الاصغر و عقبه من رجلين.

5 - احمد الدّخ «كما فى العمدة»(1) او الرّخ «كما فى المشجر»(2) امّه ام محمّد بنت عبدالله بن محمّد الارقط و عقبه من اربعة رجال.

6 - حمزة القمى ابوالقاسم الاكبر، نقيب قم من نازله طبرستان، امّه و امّ اخيه محمّد رقيه بنت جعفر بن محمّد بن اسماعيل بن الامام جعفر الصادق عليه السلام و لهما اعقاب.

7 - نقيب قم.

ص: 449

1- عمدة الطالب، ص 254.

2- . المشجر، ص 109.

8 - ابوالقاسم نقيب قم كان فاضلاً عاقلاً موصوفاً بالقوه و البطش.

9 - ابوالفضل وقيل ابوجعفر الشريف الفاضل - نقيب قم وقبره بها و مات بالرئ.

10 - ابوالحسن الزكى نقيب الرى «عمدة الطالب»(1).

11 - ابوالحسن الزكى المرتضى ذوالفخرين نقيب النقباء بالرئ امه سكينه بنت الحسن بن محمّد بن على بن القاسم بن موسى بن القاسم بن عبدالله بن الامام موسى الكاظم عليه السلام «المشجر الكشاف».

12 - شرف الدين.

13 - ابوزيد عزالدين امه بنت نظام الملك «المشجر الكشاف».

14 - ابوالفضل شرف الدين امه بنت سنجر بن ملكشاه «المشجر الكشاف».

انتهى. فقلنا من العمده و المشجر و قد راجعنا كتاب الفخرى فى النسب للامام

فخرالدين الرازى صاحب التفسير الكبير و كذا كتاب منتقلة الطالبية فى النسب ايضا. و لايسع الوقت لاكثر من هذا. يطلب التفصيل من كتابنا «جامع الانساب» القسم المخطوط منه. و السلام.

كتبه الاقل محمّد بن على بن محمّد هاشم الموسوى الشهير بروضاتى الاصفهانى عفى الله عنهما. فى الثانى عشر من شهر جمادى الاولى 1382 حامدا مصلياً.(2)

ص: 450

1- عمدة الطالب، ص 254.

2- اين حواشى دانشمند معظم حضرت استاد آيه الله سيد محمدعلى روضاتى اصفهانى دام ظلّه همراه با «الرسالة العزيبه» در جزوه احوالات حضرت امامزاده يحيى عليه السلام، در سال 1341ش، توسط انتشارات اسلاميه به چاپ رسيده است.

1. شرح حال امامزادگان ری..... 11
- مقدمه..... 13
- شرح حال امام زاده عبدالله عليه السلام 27
- علی بن علی بن الحسين بن علی بن ابی طالب عليهم السلام 27
- حسن افضس بن علی بن علی بن الحسين بن علی بن ابی طالب عليهم السلام 28
- عبدالله بن حسن افضس بن علی بن علی بن الحسين بن علی بن ابی طالب عليهم السلام 29
- محمد بن عبدالله شهید بن حسن افضس بن علی بن علی بن الحسين بن علی بن ابی طالب عليهم السلام 32
- عبّاس بن محمد بن عبدالله شهید بن حسن افضس بن علی بن علی بن الحسين بن علی بن ابی طالب عليهم السلام 33
- عبدالله ایض بن عبّاس بن محمد بن عبدالله شهید بن حسن افضس بن علی بن علی بن الحسين بن علی بن ابی طالب عليهم السلام 33
- شرح حال امام زاده حمزه عليه السلام 37
- تنبیه:..... 38
- شرح حال امام زاده حمزه عليه السلام 39
- شرح حال امام زاده طاهر عليه السلام 45
- محمد بن محمد بن الحسن بن الحسين 47
- محمد بن الحسن بن الحسين بن عیسی 47
- الحسن بن الحسين بن عیسی بن یحیی 47
- الحسين بن عیسی بن یحیی بن الحسين 48
- عیسی بن یحیی بن الحسين بن زید 48
- یحیی بن الحسين بن زید بن علی عليه السلام 50

حسين بن زيد بن عليّ بن الحسين عليهما السلام 56

زيد بن علي بن الحسين عليهما السلام 58

ص: 451

شرح حال زید بن علی بن الحسین علیهم السلام	61
شرح حال امام زاده یحیی علیه السلام	117
رساله در عداوت میان بنی هاشم و بنی امیّه	121
رساله در زایچه طالع روز عاشورا	135
2. امامزادگان معروف ری	137
مقدمه	139
مقاله اولی، حضرت عبدالعظیم حسنی	144
مقاله ثانیه، حضرت امام زاده حمزه علیه السلام	149
مقاله ثالثه، امام زاده عبدالله	151
مقاله رابعه، سید قاضی صابر حسینی ونکی	153
مقاله پنجم، حضرت امام زاده داود	157
مقاله ششم، در ذکر امام زاده طاهر	165
مقاله هفتم، امام زاده حسن	167
مقاله هشتم، امام زاده زید و امام زاده یحیی	169
مقاله نهم، حضرت بی بی زبیده و شهربانو	171
3. نسب حضرت عبدالعظیم علیه السلام و امام زادگان ری	181
مقدمه	183
نسب حضرت عبدالعظیم علیه السلام	188
شرح حال حسن امیر فرزند زید بن حسن	191
اما مادر حسن بن زید بن حسن بن علی علیه السلام	193
فقره اولی	195

197 فقره دوم

198 فقره سیم

200 مطلب دیگر

202 اما علیّ شدید

203 امّا پدر

ص: 452

شرح حال امام زاده زید.....	205
شرح حال امام زاده طاهر.....	207
جدّ اول.....	208
جدّ دوم.....	208
جدّ سوّم.....	209
جدّ چهارم.....	209
جدّ پنجم.....	210
جدّ ششم.....	211
جدّ هفتم.....	212
شرح حالات زید بن علی بن الحسین علیه السلام.....	213
شرح حال امام زاده عبدالله ایض.....	225
عبدالله شهید، جد دوم امام زاده عبدالله.....	226
جدّ سوم امام زاده عبدالله، حسن افطس.....	228
جدّ چهارم امام زاده عبدالله ایض، علی بن علی بن الحسین.....	228
در احوال سید شریف حضرت امام زاده قاضی صابر ونکی.....	229
4. امامزادگان ری.....	233
مقدمه.....	235
در ذکر بعضی از اولاد ائمه که در شهر ری مشهور می باشند.....	299
کرامات.....	311
خواب.....	315
نوحه زبیده خاتون عروس قاسم.....	318

نوحه دیگر..... 321

نوحه دیگر..... 322

5. نور الآفاق..... 325

مقدمه..... 327

مقدمه چاپ سنگی نور الآفاق..... 359

ص: 453

تولّد و وفات حضرت عبدالعظیم علیہ السلام 366

تحقیق جوادیه..... 369

زیارت نامه حضرت عبدالعظیم علیہ السلام مشهور به پنج حدیث کبیر..... 373

زیارتنامه دیگر به پنج حدیث صغیر..... 375

حرز امام جواد علیہ السلام ، دعای حضرت عبدالعظیم علیہ السلام 375

حضرت امام زاده حمزه علیہ السلام 380

حضرت امامزده طاهر علیہ السلام 383

حضرت امام زاده عبدالله علیہ السلام 385

حضرت امام زاده ابوالحسن علیہ السلام 388

حضرت امام زاده حمزه هوسنه ای..... 389

حضرت امام زاده هادی علیہ السلام 390

بی بی زبیده..... 390

بی بی شهربانو..... 391

امام زادگان طهران..... 393

حضرت امام زاده اسماعیل علیہ السلام 393

حضرت امام زاده یحیی علیہ السلام 394

حضرت امام زاده حسن علیہ السلام 394

حضرت امام زاده زید علیہ السلام 395

حضرت امام زاده سیّد ناصرالدین علیہ السلام 396

حضرت امام زاده ولیّ علیہ السلام 397

حضرت امام زاده علی علیہ السلام 397

حضرت امام زاده داود عليه السلام 398

شرح احوالات حضرت معصومه عليها السلام 399

امام زادگان شهر قم 402

امام زادگان خارج شهر قم 402

زیارت چهارده معصوم عليهم السلام 403

ص: 454

- زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام 406
- زیارت حجّة منتظر علیه السلام 406
- زیارتگاه مکه معظمّه (زیارت عبد مناف) 407
- زیارت حضرت عبدالمطلب علیه السلام 407
- زیارت حضرت ابوطالب علیه السلام 407
- زیارت حضرت آمنه علیها السلام 407
- زیارت حضرت خدیجه کبری علیها السلام 408
- زیارتگاه مدینه طیبّه 408
- زیارت حضرت ابراهیم پسر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله 408
- زیارت دختران حضرت پیغمبر زینب و امّ کلثوم و رقیّه 408
- زیارت حضرت فاطمه امّ البنین مادر حضرت ابوالفضل علیه السلام 409
- زیارت حضرت عاتکه و صفیّه علیهما السلام 409
- زیارت حمزه سید الشهداء علیه السلام در احد 409
- زیارت شهداء احد 410
- زیارتگاه شام، حضرت رقیّه 410
- زیارت حضرت عبدالله پدر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه 410
- زیارت حضرت زینب علیها السلام 410
- زیارت سایر امام زادگان 411
- ترجمه شیخ ابوالفتوح رازی 412
- در لقب و کنیه شیخ ابوالفتوح 413
- ترجمه علی پدر شیخ ابوالفتوح 416

ترجمه خواهرزاده شیخ ابوالفتوح..... 417

اجازات شیخ ابوالفتوح..... 418

قبر مرحوم شیخ ابوالفتوح..... 418

6. بارگاه امام زاده عبدالله علیه السلام در ری..... 423

اهدای کتاب..... 425

ص: 455

- امام زاده ابو عبدالله در ری 428
- اجداد بزرگوار و نیاکان عالی مقدارش 428
7. الرسالة العزیه 435
- نام نامی و نسب شریف امام زاده یحیی علیه السلام 437
- أبوین ماجدین آن بزرگوار 438
- نوابغ اسلاف و اعمام و اخوال و اخوة آن بزرگوار 438
- ابوالفضل محمد الشریف 439
- الحسین الکوکبی 439
- نوابغ در اخلاف و اعقاب آن بزرگوار 439
- السید علاء الدین 439
- السید شرف الدین محمد 440
- السید زین الدین مطهر 440
- السید علاء الدین المرتضی 440
- السید تاج الدین علی 440
- السید شمس الدین 440
- السید فخر الدین 441
- کلمات بزرگان در حق وی 441
- حلیله آن بزرگوار 442
- شهادت آن بزرگوار 442
- مرقد و قبر مبارک آن بزرگوار 443
8. حواشی عمدة الطالب فی نسب آل ابی طالب علیه السلام 447

بيان حول النسب 449

فهرست تفصيلی 451

ص: 456

سرشناسه : صحفی، مجتبی، 1341 -

عنوان و نام پدیدآور : شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری: مجموعه رساله های خطی و سنگی پیرامون حضرت.../ به کوشش سید مجتبی صحفی، علی اکبر زمانی نژاد.

مشخصات نشر : قم: دار الحدیث، 1382.

مشخصات ظاهری : 416 ص. : نمونه.

فروست : مجموعه آثار کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛ 9.

شابک : 20000 ریال 964-7489-38-2:

یادداشت : این کتاب از مجموعه آثاری است که به مناسبت برگزاری کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم علیه السلام منتشر شده است.

یادداشت : کتابنامه.

موضوع : عبدالعظیم بن عبدالله (ع)، 173 - 250؟ ق.

موضوع : ری

شناسه افزوده : زمانی نژاد، علی اکبر، 1342 -

رده بندی کنگره : BP53/5 ع/2 م 27 ج 9. 1382

رده بندی دیویی : 297/984

شماره کتابشناسی ملی : 1141538

شابک :

سازمان چاپ و نشر

شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری

(مجموعه رساله های خطی و چاپی پیرامون امامزادگان و زیارتگاههای ری)

به کوشش : علی اکبر زمانی نژاد و سیدرسول علوی

از مجموعه آثار کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم علیه السلام - 10

ناشر : سازمان چاپ و نشر دار الحدیث

چاپ : اوّل ، بهار 1382

چاپخانه :

شمارگان : 1000

قیمت :

تلفن : 0251 7741650 - 0251 7740523 ص . پ : 37185 / 4468

ص : 1

اشاره

سازمان چاپ و نشر

مؤسسه فرهنگی دارالحدیث

ص: 3

تاریخ بشر را همواره ستارگان فروزانی مشعلدار بوده اند، تا آدمی بر جهالت و تاریکی فائق آید و بتواند ودیعه خداوندی نهفته در درونش را پرورد و خویشتن را از نادانی، درنده خوبی و پستی برهاند.

طلایه داران این منظومه فروزان، پیامبران الهی و جانشینان پاک نهاد و معصوم آنان اند و در صف بعد، دست پروردگان آنها، یعنی عالمان دین، محدثان، مفسران و... که در دانش و سلوک، پای در جای پای آنان نهادند.

شهری به عنوان یکی از پایگاههای کهن تشیع، مهد رشد و بالندگی عالمانی از این تبار (چون ثقه الاسلام کلینی، شیخ صدوق، ابوالفتح رازی و...) بوده است، و حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام را می توان پایه گذار این مهد و حرکت علمی و فرهنگی دانست.

آستان حضرت عبدالعظیم و مؤسسه فرهنگی دارالحديث (دانشکده، پژوهشکده، انتشارات)، طرحی را با عنوان «گرامیداشت بزرگان و عالمان ری» در دست گرفت تا در پرتو شناساندن این چهره های ماندگار، برخی فعالیتهای پژوهشی و فرهنگی نیز سامان یابد.

در این طرح، نخست چهار تن از بزرگان و عالمان ری انتخاب شدند که در صدر آنان حضرت عبدالعظیم علیه السلام جای می گیرد.

حضرت عبدالعظیم علیه السلام مشعل فروزانی است که از دوران حیات خویشتن تاکنون بر تاریخ تشیع و ایران، پرتو افکنده و بر معنویت، دانش و فرهنگ شیعه در این مرز و بوم، تأثیرگذار بوده است. از این رو، نخستین گام در اجرای طرح، کنگره بزرگداشت ایشان خواهد بود.

اهدافی که برگزاری این کنگره دنبال می کند، عبارت است از:

1. معرفی و بزرگداشت شخصیت علمی و معنوی حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛
2. ترویج معارف حدیثی اهل بیت علیه السلام؛
3. تحقیق و پژوهش در میراث حدیثی حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛
4. شناخت جایگاه آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام و تأثیر آن بر تحولات تاریخ تشیع در ایران.

این طرح، در آبان ماه 1380 در نخستین جلسه شورای سیاستگذاری - که از عالمان و فرزندان و نخبگان فرهنگی اند - به تصویب رسید و کمیته علمی کنگره از خرداد 1381 کار خود را آغاز کرد.

کمیته علمی با فرصت اندکی که در اختیار داشت، برنامه های خود را در پنج حوزه ساماندهی کرد:

1. تألیف، تصحیح و گردآوری آثار مربوط به حضرت عبدالعظیم و شهر ری (کتاب و مقاله).

2. سفارش و فراخوان نگارش مقاله.

3. سفارش انتشار ویژه نامه هایی از سوی نشریات، همزمان با برگزاری کنگره.

4. انتشار لوح فشرده (CD) تولیدات علمی کنگره.

5. انتشار خبرنامه.

با یاری خداوند و مدد قدسی روح حضرت عبدالعظیم علیه السلام، در حوزه نخست، بیش از بیست و دو جلد کتاب آماده شد که همزمان با برگزاری کنگره، توزیع می گردد. همچنین مقالات منتخب و تأیید شده علمی در سه جلد، عرضه خواهند شد.

دو ویژه نامه از سوی مجلات علمی و نیز خبرنامه کنگره در پنج شماره عرضه خواهد شد.

همه این آثار، علاوه بر نشر مکتوب، بر روی يك لوح فشرده (CD) تا هنگام برپایی کنگره در اختیار علاقه مندان قرار می گیرد.

گفتنی است با فرصت اندک و حجم گسترده برنامه های علمی، وجود نقایص، امری طبیعی است که اهل فضل و دانش آن را بر ما خواهند بخشید و ما را از نصایح عالمانه خویش بهره مند خواهند ساخت.

امید است این مجموعه، مقبول درگاه الهی و مورد عنایت روح بزرگ و قدسی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام قرار گیرد و در گسترش و بالندگی فرهنگ و معارف تشیع، سودمند افتد.

در پایان از همه کسانی که در به ثمر رسیدن این برنامه ها سهم وافر داشتند؛ تولیت محترم آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام و ریاست محترم مؤسسه فرهنگی دارالحدیث، شورای عالی سیاستگذاری، مدیران محترم آستان حضرت عبدالعظیم و مؤسسه فرهنگی دارالحدیث و به ویژه فاضل گرانقدر جناب آقای علی اکبر زمانی نژاد - که بار عمده بر دوش ایشان بود - سپاسگزاری می شود.

مهدی مهریزی

دبیر کمیته علمی

بهار 1382

درباره شخصیت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و تاریخ ری در طول قرنهای گذشته و عصر حاضر، صدها جلد کتاب و مقاله و جزوه و مطالب پراکنده و سودمند در کتابهای علما و دانشمندان و محققان به رشته تحریر درآمده است که با وجود تکراری بودن بعضی از آنها، هر کدام با نگرش خاص خود توانسته اند گوشه ای از جلوه ملکوتی و معنوی حضرت عبدالعظیم علیه السلام به نمایش بگذارد و جنبه ای از رمز و راز ری را بگشاید. با این حال، تاکنون سال دقیق تولد و وفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام روشن نیست؛ چنان که درباره شهر ری هم، ناگفته های فراوانی وجود دارد.

شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری با گردآوری و تألیف مجموعه رساله های خطی و کتابها و مقالات منتشر شده، و نیز مجموعه جزوه ها و گفتارهای پراکنده درباره حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و امامزادگان و تاریخ شهر ری، در صدد شناساندن و معرفی مقام علمی و معنوی این کریم اهل بیت علیهم السلام و سایر امامزادگان و معرفی تاریخ شهر ری است.

باری، ستایشهای امامان علیهم السلام از حضرت عبدالعظیم علیه السلام، نشان دهنده شخصیت علمی و مورد اعتماد ایشان است؛ به طوری که در برخی روایات، برای زیارت قبر حضرت عبدالعظیم علیه السلام ثوابی به مثابه زیارت قبر امام حسین علیه السلام یاد شده است.

با جست و جو در فهارس کتابخانه ها و فهرست کتابهای چاپی و نمایه مطبوعات و برنامه های کامپیوتری و... صورت گرفت، صدور صد کتاب و رساله و جزوه مستقل چاپ شده درباره حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری شناسایی شد که در جلد مأخذشناسی به تفصیل شناسایی شده است.

از میان انبوه کتابها و جزوات مستقل که هر کدام، گوشه ای از جلوه علمی و

ملکوتی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام را تبیین کرده و برگزیده بازگویی راز شهر ری پرداخته است، ده عنوان برای این مجموعه برگزیده شد.

مشخصات عناوین برگزیده شده از این قرار است:

1. آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام، در سال 1330 ش

2. زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام، و شخصیت دو امام زاده مجاور آن، در سال 1367 ق

3. آستانه ری (مجموعه اسناد و فرامین)، در سال 1344 ش

4. زندگانی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام، در سال 1344 ش

5. تاریخ مختصر کتابخانه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه السلام، در سال 1341 ش

6. شرح احوال حضرت عبدالعظیم علیه السلام و حضرت امامزاده حمزه علیه السلام، در سال 1349 ش

7. ری عروس البلاد، در سال 1373 ش

8. تاریخ زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام و امامزادگان مجاور، در سال 1378 ش

9. آفتاب ری (حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام)، در سال 1377 ش

10. نگین ری (آشنایی با شخصیت حضرت عبدالعظیم علیه السلام)، در سال 1378 ش ملاحظه می شود که ترتیب این آثار، بر اساس سال تألیف و چاپ کتابها است و حتی الامکان سعی شده است که تصرفی در آنها صورت نپذیرد؛ البته کتابهایی که تألیف آنان بیش از 30 - 40 سال پیش بوده، ویرایش ابتدایی شده است.

ص: 8

(1) آستانہ حضرت عبدالعظیم علیہ السلام 11

سید محمد تقی مصطفوی

(2) زندگانی حضرت عبدالعظیم الحسنی علیہ السلام و دو امام زادہ مجاور آن 37

محمد رازی

(3) آستانہ ری؛ مجموعہ اسناد و فرامین 191

دکتر محمد علی ہدایتی

(4) زندگانی حضرت عبدالعظیم حسنی علیہ السلام 297

محمد جواد نجفی

(5) تاریخ مختصر کتابخانہ مقدسہ حضرت عبدالعظیم علیہ السلام 343

جواد مؤذنی

(6) شرح احوال حضرت عبدالعظیم علیہ السلام و حضرت امامزادہ حمزہ علیہ السلام 353

نشریہ آستانہ مبارکہ حضرت عبدالعظیم علیہ السلام

(7) ری عروس البلاد 367

فرمانداری شهرستان ری

8 . تاریخ زندگانی حضرت عبدالعظیم علیہ السلام و امامزادگان مجاور 383

حسین مؤذنی

(9) آفتاب ری؛ حضرت عبدالعظیم حسنی علیہ السلام 409

محمد باقر پورامینی

(10) نگین ری؛ آشنایی با شخصیت حضرت عبدالعظیم علیہ السلام 521

جواد محدثی

(1) آستانه حضرت عبدالعظیم علیہ السلام

اشاره

تألیف سید محمد تقی مصطفوی

(1330 ه. ش.)

ص: 11

آستانه متبرک حضرت عبدالعظیم که هنگام آبادی ری در بیرون باروی جنوب غربی شهر مزبور واقع بود پس از انهدام آن شهر مهم و عظیم تاریخی که یکی از نتایج حمله مغول به ایران است. بر اثر توجه روزافزون شیعیان نه تنها مجدداً آباد شد بلکه چند برابر بیش از زمان آبادانی ری بر شکوه و عظمت آن افزوده گشت و موجب آبادی.

قصبه فعلی حضرت عبدالعظیم در هفت کیلومتری جنوب تهران شده که اخیراً به سابقه آبادی ری قدیم آن را نیز شهر ری نامیده اند.

در اوان شهریاری شاه طهماسب اول صفوی (930 - 984 هجری) یکی از شخصیت های روحانی عصر به نام میرسید حسین خاتم المجتهدین داماد محقق کرکی که خود از روحانیون بنام آن عصر بود از جبل عامل لبنان به ایران دعوت، و از طرف شهریار صفوی تولیت آستانه حضرت معصومه قم و آستانه حضرت عبدالعظیم و آستانه میر سید احمد معروف به شاه چراغ در شیراز و آستانه شیخ صفی الدین جد شاهان سلسله صفوی در اردبیل بار تفویض گردید. و بدین قرار

ص: 13

چهار بقعه مهم که مورد توجه شاهان صفویه و قاطبه شیعیان بود به این شخصیت بزرگ روحانی سپرده شد، و اکنون هم غیر از آستانه اردبیل در سه آستانه متبرک دیگر که فوقاً اشاره نمودیم اخلاف همین شخص روحانی تولیت و اداره آستانه های متبرک مزبور را عهده دار هستند.

آقای حاج سید احمد هدایتی رئیس شعبه دیوان کشور و تولیت فعلی آستانه حضرت عبدالعظیم خلف یازدهم میرسید حسین خاتم المجتهدین متولی آستانه مزبور در عصر شاه طهماسب صفوی هستند که از سال 1317 تاکنون تولیت این آستانه متبرک را برعهده دارند. و فرزند ایشان آقای دکتر محمد علی هدایتی استاد دانشکده حقوق و نماینده مجلس شورای ملی نایب التولیه آستانه حضرت عبدالعظیم بوده امور آستانه را عملاً اداره می نمایند.

و خوشبختانه از سال 1323 تاکنون که معزی الیه این سمت را احراز نموده اند توفیق خدمات بسیاری که قسمتی از منویات دیرینه خود و اجدادشان بوده نصیبشان گردیده است. چنان که تأسیس کتابخانه و قرائت خانه آستانه و تجدید آئینه کاری داخل حرم حضرت عبدالعظیم و امامزاده حمزه و تعمیر آئینه کاری هر دو ایوان و ساختمان عمارت جدید مناسبی در ضلع شمالی محوطه آرامگاه برای دفتر تولیت و اداره آستانه، و سنگفرش مرمر ایوان و هم چنین سنگفرش جدید صحن بزرگ و تهیه آب جاری و برق منظم برای بیوتات آستانه را، می توان در ردیف این اقدامات و موفقیت هایشان دانست. لکن مهمتر از تمام این اقدامات تعمیر صندوق و تجدید ضریح حضرت عبدالعظیم است که خوشبختانه اکنون به اتمام رسیده و اینک مراسم رسمی پایان آن انجام می گردد.

توفیق این خدمت مهم علاوه بر علاقه و اهتمام تولیت آستانه نتیجه جدیت و ایمان مخصوص و دلبستگی حاج محمد صنیع خاتم نیز می باشد، که پس از مراجعت از سفر هفت ساله خود از عتبات به ایران و اتمام تعمیر صندوق های

ائمه اطهار در نجف و کربلا- و کاظمین و سامره در اردیبهشت ماه سال 1328 صندوق نفیس آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام را مشاهده نموده توجه تولیت آستانه را به مرمت این صندوق جلب کرد، و بر اثر پشتکار مخصوص این استاد هنرمند و بانی شدن آقای حاج قاسم همدانی به پرداخت مبلغ قابل توجهی (بیش از دوست هزار ریال) این امر خیر آغاز گردید. و خوشبختانه همان طور که سلیقه و طرز عمل آقای صنیع خاتم اقتضا می کند اداره کل باستان شناسی را از ابتدای امر تاکنون مستمرا در جریان امر گذارده هر کجا لازم بوده از لحاظ مشورت و جلب نظریات فنی همکاری صحیح معمول گردیده است.

و در دنباله همین همکاری به مورد اینک اداره کل باستان شناسی با کمال خوش وقتی طبق نظر تولیت آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام به تدوین و چاپ این مختصر مبادرت می نماید.

در اینجا لازم می داند از آقای مرتضی رستمی عکاس باستان شناسی که عکس های این رساله را تهیه نموده اند صمیمانه تشکر نماید.

همکار ارجمند آقای علی حاکمی بازرس فنی موزه باستان شناسی در تنظیم این نشریه با سلیقه و دقت مخصوص خود مساعدت پراچ نموده هنرمند گرامی آقای تقی آصفی نیز پشت جلد آن را تهیه کرده اند.

گراورهای این رساله در گراورسازی امروز تهیه شده که موجب امتنان کامل نگارنده می باشد.

و جای کمال خوش وقتی است که با جدیت کارکنان چاپخانه تابان چاپ این رساله در اسرع وقت به اتمام رسیده و به موقع در دسترس علاقمندان قرار گرفت.

سید محمد تقی مصطفوی

رئیس اداره کل باستان شناسی

ص: 15

در این نشریه مختصر که در مهرماه 1330 شمسی مقارن با ذی الحجه 1370 قمری برای انجام مراسم پایان این امر متبرک از طرف اداره آستانه منتشر می گردد. مناسب دانست چگونگی ضریح و صندوق مرقد مبارک را برای علاقمندان شرح دهد، ضمناً با استفاده از این موقع آثار دیگری را که مربوط به آستانه متبرک مزبور بوده فعلاً هم موجود و واجد اهمیت تاریخی یا بیش و کم دارای نفاست قابل توجهی می باشد، تا حدی به خوانندگان محترم معرفی نماید.

بنابراین ابتدا به توصیف صندوق مطهر و ضریح متبرک پرداخته سپس سایر آثار را به شرح بالا مذکور خواهد داشت.

صندوق مطهر آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام

صندوق مطهر حضرت عبدالعظیم علیه السلام علاوه بر جنبه تیمن آن یکی از آثار صنعتی و تاریخی بسیار نفیس ایران بوده، از لحاظ بزرگی و عظمت ظاهری هم کم نظیر است. طول این صندوق 58/2 متر و عرض آن یک متر و نیم و ارتفاع آن 20/1 متر بوده پایه ها و قیدهای ضخیم و محکم صندوق آن از چوب عود است و آلت و لقط و شمسه ها و نیم شمسه های چهار جانب آن را نیز از چوب عود و فوفل و گردو ساخته اند؛ مانند عموم صندوق های اماکن متبرک دارای کتیبه هایی است مشتمل بر آیات قرآن مجید و احادیث و جملاتی که اطلاعات مفید و مدارک تاریخی دربردارد.

سطح فوقانی صندوق مشتمل بر صورت محرابی در وسط بوده کتیبه هایی به خط نسخ و ثلث برجسته در حواشی متن محراب دارد که تمام آنها مربوط به سال ساختمان صندوق یعنی 725 هجری است و ذیلاً متن آنها را نقل می نماید.

بر روی حاشیه پهن چهار طرف سطح فوقانی صندوق زیارت نامه شیوا و مختصر و مؤثر ذیل به خط ثلث برجسته خوانده می شود:

السلام عليك يا نبي الله * السلام عليك يا ولي الله * السلام عليك يا خليفة رسول الله * السلام عليك يا فلذه كبد رسول الله * السلام عليك يا حجة الله على خير خلقه * السلام عليك يا امام المتقين * السلام عليك يا امام المسلمين * السلام عليك ايها الغائب الحاضر * السلام عليك ايها الشاب المعمر ادركني و خذ بيد ولاي.

بر حاشیه باریکتر که در حاشیه فوق محاط گردیده است پس از ذکر بسم الله الرحمن الرحيم آیات شریف قل اللهم مالك الملك تا و الى الله المصير (آیات 26 و 27 و 28 سوره آل عمران) به خط ثلث برجسته ولی کوچکتر از کتیبه قبلی مرقوم رفته و در قسمت آخر آن هم این دو قسمت از دو آیه مجزای قرآن مجید نوشته شده است: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ * إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

در وسط سطح فوقانی مرقد روی لوحه پایین قسمتی شبیه به محراب صلوات کبیر یعنی صلوات بر چهارده معصوم به وجهی مختصر مرقوم گردیده است.

روی لوحه مستطیل شکل که در موقع تعمیر غیر موزونی از صندوق بر آن نصب شده است این جملات را به خط نسخ نامرغوب حک نموده اند:

سلام علی آل یاسین انا كذلك نجزي المحسنين تمت

بر بدنه های چهار جانب صندوق روی حاشیه هایی که در چهار طرف هر چهار بدنه تعبیه شده است دو کتیبه به خط نسخ زیبای مخصوص عهد مغول نوشته اند یکی کتیبه ای است که از گوشه بالای طرف راست سمت بالاتر (یعنی گوشه بالایی

جنوب غربی) شروع می شود و بر حاشیه بالایی چهار ضلع صندوق دور می زند و دنباله آن در تمام اطراف بدنه جنوبی صندوق ادامه پیدا می کند و در گوشه بالای ضلع چپ همان بدنه ختم می شود - این کتیبه حاوی اطلاعات مفید و شامل عبارات زیر می باشد:

بسم الله الرحمن الرحيم

امر بترتیب هذه البرئة الشريفة و الروضة المنيفة و المشهد المقدس و المرقد المنور للسيد الاعظم الاجل المعظم جلال آل طه و ياسين حبل الله في الارضين سراج المله و الدين عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسين بن زيد بن الحسن بن علي بن ابي طالب عليهم الصلوة و السلام باشارة المولى صاحب الاعظم و مفخر الحاج الحرمين دستور العهد خواجه نجم الحق و الدين محمد بن المولى صاحب الاعظم سلطان الوزرا كهف الحرمين دستور الخافقين خواجه عز الحق و الدنيا و الدين محمد بن محمد بن منصور القوهدي اعز الله انصاره و طاب مثوى ابائه العظام و اجداده الكرام و رزقه اياما شفاعة امير المؤمنين و اولاده المعصومين الطيبين.

کتیبه دیگر بر روی چهار بدنه صندوق مزبور در حاشیه هایی که به ترتیب بر جنبین و پایین اضلاع غربی و شمالی و شرقی صندوق دور می زند به همان ترتیب به خط نسخ به طور برجسته نوشته شده شامل آیه الكرسي به تمامه یعنی آیات 255 و 256 و 257 سوره بقره می باشد و پس از کلمات هم فيها خالدون که انتهای آیه شریف مزبور باشد این کلمات مرقوم رفته است.

تحریرا فی شهور سنه خمس و عشرين و سبعمائه عمل یحیی بن محمد الاصفهانی.

مطابق این کتیبه ها معلوم می شود خواجه نجم الدین محمد که از وزراء عهد خود به شمار می رفته است در سال 725 هجری که مصادف با هنگام پادشاهی سلطان ابوسعیدخان (716 تا 736 هجری) شهریار معروف سلسله ایلخانیان یعنی سلاطین مغول بوده بانی بقعه و صندوق مرقد حضرت عبدالعظیم علیه السلام و الصلوة شده

است. و احتمال قطعی می رود که بنیاد اصلی حرم فعلی حضرت عبدالعظیم و قسمت پایین بنای حرم باقیمانده همان بنا باشد که بر بالای آن برای احداث گنبد زرین و بارگاه فعلی قسمت های لازم را افزوده استادان آئینه کار و گچ بر و مقرنس ساز درون آن را زینت بخشوده اند.

صندوق فوق که فعلاً قدیمی ترین و مهم ترین نفائس آستانه حضرت عبدالعظیم است از سال 725 به بعد مرمت نیافته تنها در قرن اخیر تعمیر مختصر و غیر ماهرانه در آن نموده بودند، که لوحه مستطیل کوچک در طرف پایین محراب سطح فوقانی صندوق به شرح سابق الذکر نمونه مهم آن است و بر روی یکی از ربع شمسه ها در يك گوشه ضلع شمالی صندوق هم این عبارت را به وجهی ناقص با خط کاملاً عامیانه نوشته اند.

بندگان شکسته بود درست کرد عمل استاد علی بن محمد (گل) پایگانی، صرف نظر از این تعمیر ناقص و بد در طول مدت ششصد و چهل و اند سال صندوق مزبور مرمت نشده بود. و در نتیجه قسمت هایی از منبت کاری عالی آن ریخته و از میان رفته قسمت هایی که چوب گردو بود طعمه موریانه شده بود، تا این که دو سال و نیم قبل استاد هنرمند حاج محمد صنیع خاتم که اطاق خاتم کاخ مرمر نمونه از هنرمندی اوست. و مدت هفت سال هم در عتبات عالیات مشغول مرمت اساسی صندوق های مشاهد متبرکه بود. و حقیقتاً به بهترین وجهی آثار شهریاران ایرانی و هنرمندان این مرز و بوم را در عتبات مقدسه شیعیان احیاء نمود به تعمیر این صندوق مهم و تاریخی همت گماشت - و موجبات این امر مهم را به وجهی که اداره آستانه حضرت عبدالعظیم بتواند پیشنهاد و نظریات او را عملی نماید فراهم ساخت. و به وسیله استادان فن قسمت های ریخته و از میان رفته صندوق را تعمیر کرد و گرد و غبار چندین قرن را از درون منبت کاری های عالی و ظریف آن زدود، و به وسیله آب و چوبك مختصری محلول اسیدسولفوریک (جوهر گوگرد) صندوق مطهر را

شست و شو داد. و با آغشتن آن به روغن سندروس (بر وزن اندرون) که مخصوص کارهای هنری قدیمی بوده تنها معدودی هنرمندان استاد کار سابق به طرز تهیه و چگونگی مصرف صحیح آن وقوف دارند جلا و روشنایی مخصوص به نوشته ها و تزیینات صندوق داد. و حاشیه های خاتم کاری اعلی بر لبه صندوق و در کنار کتیبه های تاریخی آن و دور شمسه ها یعنی گل های ستاره شکل وسط بدنه های صندوق نصب نمود - این اثر مذهبی و تاریخی یکی از مهم ترین بقاع متبرک ایران را به نحو احسن تعمیر و احیاء کرد و روح جدیدی بدان بخشید، که اکنون درون جعبه آینه فلزی با شیشه های ضخیم در وسط ضریح مطهر قرار می گیرد و چشم و دل زائرین باایمان و طواف کنندگان مرقد پاک حضرت عبدالعظیم علیه السلام را بیش از پیش روشن می سازد.

توأم با تعمیر و تزیین صندوق مطهر که شرح آن گذشت تجدید ضریح آستانه مقدس حضرت عبدالعظیم هم که نقره های روی پایه های آن سائیده، و به مرور ایام قسمت هایی از قفل های مدور شبکه ضریح بر اثر فشار دست نیازمندان و زیارت کنندگان در محل خود محکم نمانده بود و دیر یا زود باید تعویض می شد مورد توجه و علاقه تولیت آستانه قرار گرفت و تحت سرپرستی استاد هنرمند مزبور تجدید و تعویض ضریح نیز شروع گردید، و تمام نقره های روی بدنه های مشبک هم عموماً از جای خود خارج گردید و به صورتی که فعلاً از نظر زیارت کنندگان این آستانه مبارک می گذرد تجدید و نصب شد.

قسمت بالای ضریح که شامل کتیبه ها و کیلویی میناکاری سابق است چون به خوبی محفوظ مانده بود به حال خود نگهداری شد. در این قسمت حاشیه بالایی مشتمل بر کتیبه به خط ثلث شیوایی است که سوره الرحمن را دربردارد، و حاشیه ذیل آن اشعار فارسی به خط خوش نستعلیق است که می رساند بانی ضریح سابق فتحعلی شاه قاجار بوده در عهد ناصرالدین شاه میرزا ابراهیم خان امین السلطان پس از

اتمام ایوان آستانه حضرت عبدالعظیم به تعمیر ضریح پرداخته است.

نام فتحعلی شاه در وسط کتیبه مزبور در ضلع غربی ضریح و نام ناصرالدین شاه در وسط ضلع شمالی به خط ثلث نوشته شده است، هم چنین نام صنعتگران و کسانی که ضریح مطهر را به شرح بالا در عهد ناصرالدین شاه ساخته و پرداخته اند در چهارگوشه حاشیه پایینی سابق الذکر بدین قرار ذکر گردیده است:

عمل استاد محمد زرگرباشی به تعمیر حاجی محمد مهدی زرگر و ولدان خیرالحاج حاجی آقابزرگ زرگر نبیره استاد ملک محمد رشتی کتبه رضاقلی به سرکاری میرزا رضاقلی خان تفرشی ماده تاریخ ضریح فوق الذکر در بیت آخر اشعار بدین قرار ذکر شده است:

پس از اتمام او مشرق رقم زد بهر تاریخش *** کز ابراهیم ثانی بین دویم کعبه سمی بنیان

با توجه به این که تاریخ ایوان بزرگ آستانه حضرت عبدالعظیم که کتیبه کاشی آن حکایت از اتمام آن به دستور میرزا ابراهیم امین السلطان می کند شهر رجب سال 1309 شمسی و چهار سال مانده به آخر سلطنت این پادشاه می باشد.

داخل ضریح سابقاً به کلی ساده و حتی فاقد پوشش بود و در ضمن تجدید و تعویض آن بر روی ضریح سققی از چوب و تخته با کمال سلیقه احداث نمودند؛ و با نصب میله ها و کلاف های آهن سقف مزبور را کاملاً محکم ساختند. زیر سقف و بالای چهار ضلع داخلی ضریح گیلویی زیبایی تعبیه کرده کتیبه مشتمل بر نام چهارده معصوم علیهم السلام بر بالای اضلاع داخلی ضریح، و کتیبه دیگری مشتمل بر آیه نور در اطراف سقف مرقوم داشته اند نقوش گل و بوته و اسلیمی که با حسن سلیقه و دقت کافی انتخاب و طرح و ترسیم شده به رنگ سفید بر زمینه رنگ گردویی روشن چوب و تخته های مزبور جلوه گر می باشد.

و بدین ترتیب هم داخل ضریح به خوبی پوشیده شده از گرد و غبار که سابقاً درون آنجا می نشست محفوظ گردیده است، و هم با روشنایی مناسب محوطه اطراف مرقد

مطهر سقف ضریح هم با تزئینات و کتیبه های سفید ساده بر متن روشن آن انعکاس مطلوب تری بر این محوطه مقدس خواهد افکند.

پشت شبکه های ضریح شیشه های يك پارچه ضخیم قرار داده اند که مانند سابق فشار دست زائرین و نیازمندان و معتقدین آستانه متبرك باعث سستی و بهم خوردگی شبکه ها نشود، و تنها مقابل در ورودی ضریح که در همان محل در سابق یعنی دهانه وسطی جعبه شرقی به وضع بسیار استادانه و ماهرانه قرار داده اند. پشت قسمت بالای شبکه باز و بدون شیشه است که زائرین از روزنه های شبکه بدون وجود مانع و رادعی بتوانند بهتر عرض نیاز کنند و از فضای معطر داخل ضریح هم مستفیض گردند.

اینک که شرح تعمیر و تزئین صندوق عتیقه و تجدید ضریح مطهر را به عرض علاقمندان رسانید، نام استادان و هنرمندانی را که در این امر میمون اهتمام ورزیده اند برای تکمیل اطلاع به شرح زیر مذکور می دارد:

آقای حاج محمد صنیع خاتم استاد خاتم کار و سرپرست تعمیر و خاتم کاری صندوق و تجدید ضریح که دو سال و نیم اوقات روز و شب خود را وقف این خدمت متبرك نموده است، و آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام هم به وضعی مناسب آن طور که شأن استاد اقتضا دارد از زحمات و خدماتش تشویق و قدردانی می نمایند.

آقای نصرت الله یوسفی تذهیب کار و هنرمند معروف که نقاشی های داخل ضریح را انجام داده است.

آقای حسین شفقت استاد خاتم کار درجه اول که در خاتم کاری صندوق و طراحی نقوش داخل ضریح با آقای صنیع خاتم همکاری نموده است.

آقای محمد منبت کار استاد منبت کار و نجار هنرمند که کسری صندوق را تهیه نموده و نجاری داخل و سقف ضریح را انجام داده است.

آقای غلام حسین اقلیما استاد نقره ساز و صاحب کارخانه شمس که تجدید

شبکه ها و نقره کاری های ضریح را انجام داده است.

آقای عطاءالله اعظمی سراسناده نقره ساز کارخانه شمس که با آقای اقلیما در کار ضریح از هر جهت همکاری و شرکت نموده است.

آقای احمد نجفی خطوط ثلث شیوای داخل ضریح را نوشته است.

آقای مهدی حکمی استاد و حجار هنرمند که پاسنگ مرمی زیر ضریح مطهر را به ارتفاع 35 سانتیمتر به طول و عرض ضریح تهیه نموده است.

کلیه کارکنان آستانه حضرت عبدالعظیم در طول مدت دو سال و نیم همه گونه مساعدت و تشریک مساعی برای پیشرفت منظور مقدس فوق با استادان و کارگران نموده اند. و در این مورد به خصوص همکاری صمیمانه آقای عباس اعتمادی و مساعدت های آقایان تولیتی و معینی از هر جهت شایسته قدرشناسی است.

در خاتمه این مبحث لازم به ذکر می داند که آقایان نامبردگان زیر بانی قسمت هایی از این امر خیر بوده کمک هایی به شرح ذیل نموده اند:

1 - آقای حاج قاسم همدانی در امر خاتم و تعمیر صندوق نفیس حضرت عبدالعظیم علیه السلام پیشقدم بوده، بیش از دویست هزار ریال جهت این منظور پرداخته است.

2 - آقای سید محمد میرطاهری جام های شیشه ضخیم جعبه آئینه را که برای پوشش و حفظ صندوق عتیقه تهیه شده است، و ارزش آنها بیش از پنجاه هزار ریال می شود اهداء نموده اند.

3 - آقای حاج مرتضی آقایی مبلغ 45600 ریال برای کارهای داخل ضریح کمک نموده اند، و چهار چراغ برنزی دیوارکوب داخل ضریح نیز از محل همین کمک تهیه و نصب شده است.

4 - در ضمن انجام تعمیرات صندوق و تجدید ضریح مطهر آقای حاج محمد حسین بلورفروشان هم چهل چراغ بزرگ برنزی از مصنوعات کارخانه خودشان

برای حرم مطهر حضرت عبدالعظیم منظور نمودند، که اینک در بالای ضریح جلوه گر است.

طول ضریح مطهر 87/3 متر و عرض آن 95/2 متر و ارتفاع کلیه آن 40/2 متر است، کتیبه و گیلویی آن به پهنای 54 سانتیمتر در بالای ضریح به حال اصلی و قدیمی محفوظ مانده و پاکیزه شده است. و دهانه های شبکه و پایه های آن به ارتفاع 86/1 متر که بقیه ضریح را تشکیل می دهد همان است که تجدید و تعویض نموده اند - بر این ارتفاع پاسنگ مرمری را که به بلندی 35 سانتیمتر طبق نظر آقای حاج محمد صنیع خاتم به حجاری آقا مهدی حکمی در زیر آن نصب نموده اند باید افزود - هم چنین ازاره داخل حرم مطهر از سنگ های مرمر سابق با افزودن حاشیه از سنگ سیاه که به عرض 20 سانتیمتر در بالا و 36 سانتیمتر در پایین مرمر سابق قرار داده شده، و ارتفاع آن فعلاً به 56/1 متر بالغ گردید به وضعی مناسب درآمده است که بهتر با وضع کنونی ضریح و داخل حرم هم آهنگی دارد.

مقدار نقره ی که در تجدید ضریح به کار رفته بالغ بر 472 کیلو می باشد که 21 کیلو، و کسری آن توسط آستانه از بانک ملی خریداری، و بقیه از نقره های ضریح سابق و نقره های متفرقه دیگر که در خزانه آستانه موجود بوده استفاده شده است.

میزان دستمزدی که برای کلیه کارهای ضریح از طرف آستانه حضرت عبدالعظیم پرداخت گردیده، مختصری بیشتر از یک میلیون و چهار صد و شصت هزار ریال است.

بیش از این درباره صندوق و ضریح مطهر توضیحی را لازم نمی بیند و اینک همان طور که در ابتدای این رساله اشاره نمود به ذکر آثار تاریخی کم و بیش مهمی که متعلق به آستانه مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام می باشد؛ و اشاره بدان ها را به مناسبت این موقع مفید و به مورد می داند می پردازیم. و در شرح و توصیف این آثار ترتیب تاریخی را رعایت نموده ابتدا آثار قدیم تر و پس از آن آثاری که قدمتشان کمتر است به ترتیب الاقدم فالاقدم به عرض خوانندگان محترم می رسد.

درب عتیقه آهنی و کتیبه کوفی آن

قدیمی ترین اثر موجود در آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام دو قطعه کتیبه کوفی آهنی است، که طول هر کدام آنها 70 سانتیمتر و عرض هر یک 12 سانتیمتر می باشد. و چند سال قبل آنها را از بالای یک جفت در قدیمی آهنکوب که اکنون در سردر کهنه واقع در انتهای معبر گوشه جنوب غربی صحن امامزاده حمزه علیه السلام نصب است برداشته در خزانه آستانه نگهداری نموده اند.

این دو لوحه آهنی یکی در بالای لنگه راست و دیگری بر بالای لنگه چپ در مزبور نصب بوده، محل آنها در قسمت بالای آن به خوبی موجود و نمودار است .

متن کتیبه کوفی روی آن ها چنین خوانده می شود.

روی لوحه متعلق به لنگه راست: امر العبد الضعیف المذنب المرجی الی روی لوحه متعلق به لنگه چپ: رحمه اللّٰه تعالیٰ عبدالصمد بن فخرآور(?)

در آهنی فوق الذکر به نظر می رسد که متعلق به قرن دهم و احیاناً نهم هجری باشد، و قسمت نهایی کتیبه کاشی معرفی هم که به رنگ سفید بر زمینه لا-جوردی با حاشیه فیروزه فام و گل و بوته و اسلیمی رنگ های مختلف به خط ثلث مرقوم رفته. سال تاریخ بنای سردر قدیمی مزبور را 945 معرفی می نماید .

متن کتیبه مزبور بدین قرار است:

... خلافته معمورة مابقی الضواء و العمام و خلد زمان اقباله ببقاء الانام و ابد میامن جلالته علی صفحات الایام فی شعبان 945 و سعی فی اتمامها القاضی مسعود الحسنی کتبه نظام الدین بن ابراهیم عبدالعظیمی.

نکته قابل توجه این است که از طرفی دو لوحه کتیبه آهنی به خط کوفی خالص عهد سلجوقی که در قرن پنجم و ششم هجری در ابنیه تاریخی معمول به بوده نوشته شده است. و نگارنده حتی تصور هم نمی توانم کرد که این دو لوحه در قرن هفتم هجری مرقوم گردیده باشد، چه رسد به سال 945 که اوایل سلطنت شاه طهماسب

ص: 25

صفوی بوده اصلاً به این نوع خط کوفی در ابنیه آشنایی نداشته اند.

بنابراین یا باید تصور نمود که در آهنکوب مورد بحث به همین حال با همین دو لوحه کتیبه کوفی از آثار قرن پنجم یا ششم سلجوقی است که در عهد صفویه زمان سلطنت شاه طهماسب سردر قدیمی فعلی را از نو بنیاد کرده در قدیم تر مزبور را در آن به کار برده اند. و البته در چنین صورتی این در تنها در آهن کوب عهد سلجوقی خواهد بود که فعلاً شناخته شده است. یا این که دو لوحه خط کوفی متعلق به در قدیم تر یا احیاناً اثر دیگری از عهد سلجوقی بوده که ضمن تهیه در آهنکوب فعلی (طول هر لنگه این در 82/2 متر و عرض هر لنگه 95 سانتیمتر است) محل دو لوح را روی در جاسازی کرده آنها را بالای دو لنگه در قرار داده اند، و چون عبارت خط کوفی هم جمله کامل و تمام نیست. این نظر دوم بیشتر مقرون به حقیقت باید باشد؛ خصوصاً که وضع نسبتاً سالم در چوبی با روپوش مهره ها و میخ های آهنی طوری نیست که آن را متعلق به هشتصد یا نهصد سال قبل بنمایاند. ولی وضع در قسمی هست که به قرن نهم یا دهم هجری یعنی حدود چهار صد و منتها پانصد سال پیش منتسب گردد. البته تحقیق بیشتر که محتاج فرصت کافی هست بهتر این موضوع را قطعی و مسلم تواند ساخت.

این سردر اکنون در انتهای دالان گشاده گوشه جنوب غربی صحن امامزاده حمزه به صورت کهنه و متروک خود باقی است. و به عقیده نگارنده قدیم ترین اثر ساختمانی موجود ابنیه آستانه می باشد.

دو لوحه کتیبه چوبی بر يك در منبت (مورخ به سال 848)

در شمال ایوان امامزاده حمزه در منبتی است که چند سال قبل آن را از گوشه جنوب شرقی مسجد بالاسر حرم حضرت عبدالعظیم برداشته در محل فوق نصب نموده اند.

این در را کارکنان آستانه در مسجد هلاکو می نامند و این طور نقل می کنند که در

محل مقبره فعلی ناصرالدین شاه سابقاً مسجدی به نام مسجد هلاکو وجود داشته و این در مربوط به آن مسجد بوده است.

به هر صورت این در همان طور که فعلاً در جای اصلی خود نیست خود آن هم چندان قدیمی نبوده کمتر از صدسال قدمت دارد. لکن مانند دو لوحه کوفی آهنی سابق الذکر بر روی این در منبت هم دو لوحه کتیبه خط ثلث برجسته وجود دارد که معلوم است بر روی در قدیمی بوده بر اثر از میان رفتن در اصلی این دو لوحه را در روی دو لنگه دری که بعداً به سبک در قدیمی ساخته اند نصب نموده اند کتیبه روی دو لوحه چوبی مزبور بدین قرار است.

روی لنگه راست در دو سطر: بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين سلام عليكم طبتم فادخلوها خالدين

روی لنگه چپ در دو سطر: تمت هذا الباب المشهد الامام المقدس سيد عبدالعظيم عليه السلام سنة ثمانه و اربعين و ثمانمائه

سال 848 هجری که در اصلی مربوط به کتیبه فوق ساخته شده مقارن با سال های آخر سلطنت شاهرخ (807 تا 850 هجری) پسر امیر تیمور بوده است. و دو لوحه فوق اثری از ساختمان بقعه مقدس حضرت عبدالعظیم در دوران این شهریار می باشد، و بنابراین نام هلاکو و مسجد هلاکو که شاید مقصود یکی از فرزندان فتحعلی شاه باشد ارتباطی با سال تاریخ مزبور پیدا نمی کند.

دو جفت در عتیقه منبت عصر صفوی

از آثار نفیس آستانه حضرت عبدالعظیم دو جفت در عتیقه منبت بسیار عالی است که اکنون در غرفه فوقانی خزانه آستانه بر دیوار نصب می باشد. و نگارنده تصور قریب به یقین دارد که این دو جفت در از آثار صنعتی سرزمین گیلان است که به آستانه مزبور اهداء نموده اند.

طول و عرض این دو جفت در هرکدام 77/1 متر×94/0 متر می باشد، و بر روی آنها کتیبه های درشت یا ریز عموماً به خط ثلث برجسته مرقوم رفته است که ذیلاً به نقل آنها مبادرت می شود:

بر روی يك جفت آنها این کتیبه ها حك گردیده است.

گرچه باب الجنه است این در چرا ***گشت تاریخش در جنت سرا

ز در درآ و شبستان ما منور کن *** دماغ مجلس روحانیان معطر کن

سال تاریخ که از مصراع دوم بیت اول به دست می آید سال 918 تا 968 می شود، بدین قرار که اگر در کلمه جنت حرف ن يك بار به حساب آید 918 و اگر دومرتبه محسوب گردد 968 حاصل می شود. و نگارنده تصور قریب به یقین دارد که هر دو جفت درهای مزبور در سال 918 یعنی هنگام شهر یاری شاه اسماعیل اول ساخته شده است.

بر روی يك جفت در دیگر این اشعار که به ترتیب از بالا به پایین (حرف ی طبق رسم الخط قدیم محذوف است) مرقوم رفته است خوانده می شود:

بر در دولت سرای تو بزر بنوشته این *** هذہ جنات عدن فادخلوها خالدین

هیچ نگشاید ز درهای دگر در زان تست *** ربنا افتح بیننا اذ انت خیر الفاتحین

این دو بیت به خط ثلث ریز در وسط در مرقوم گردیده است:

دوش می رفتم به مژگان خاك این درگاه را *** گر گناهی کرده باشم پاك سازم راه را

بر درت جا کنند اهل نجات *** رفع الله قدر هم درجات

مرحوم آقا سید ابراهیم که از خدام قدیم آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام بود، در جواب استفسار نگارنده در چند سال پیش اظهار می کرد این درها در حول و حوش رواق فعلی قرار داشته است، و ضمن مرمت ها و اصلاحات ابنیه آستانه آنها را برداشته در خزانه گذارده اند.

نگارنده از روی قرائن موجود تصور می کند قبل از احداث صحن بزرگ و ایوان شمالی و گلدسته های بلند آن و رواق که در حال حاضر مدخل اصلی آستانه حضرت عبدالعظیم است، مدخل اصلی حرم مطهر از طرف مشرق بوده، مسجد زنانه فعلی دهلیز یا رواق سابق حرم می باشد، و یک در هم از جنوب حرم را به امامزاده حمزه مربوط می ساخته است و اکنون هم قدیم ترین و کهنه ترین درهای نقاشی و خاتم اطراف حرم همان درهای جنوبی است. به جای رواق و ایوان شمالی ظاهراً مسجدی وجود داشته که قسمت عقب آستانه محسوب می گشته است - کتیبه های دو جفت در فوق که نام جنت سرا را می برد از یک طرف وجود مسجدی به نام جنت سرا در شمال آستانه اردبیل این احتمال را ایجاد می نماید که در قسمت شمالی حرم مطهر حضرت عبدالعظیم نیز مسجدی به نام مسجد جنت سرا وجود داشته. در عهد قاجاریه که راه شمالی و بازار و صحن جدید و ایوان و گلدسته و رواق ترتیب داده شده است، مدخل شرقی حرم مسدود و دهلیز آنجا به مسجد زنانه تبدیل گردیده به جای مسجد شمال حرم مستحدثات فوق را ایجاد نموده اند. و در عوض مسجد قدیم شمال حرم مسجد باشکوه فعلی در شمال صحن حضرت عبدالعظیم بنا گردیده است .

این احتمال با اطلاع از این که کفش کن شرقی ایوان بزرگ فعلی به جای قسمتی از بنای کتابخانه معتبر و مفصل قدیم آستانه حضرت عبدالعظیم احداث گردیده است بیشتر تأیید می شود، زیرا وجود کتابخانه در مجاورت مدخل آستانه در زمان سابق چندان امر مناسبی نبوده، و طبعاً کتابخانه را در زاویه و محل های نسبتاً کنارتر آستانه قرار می داده اند.

البته این احتمال در این نشریه مختصر به طور اجمال به عرض خوانندگان محترم رسید و با فرصت کافی در موقع دیگر جای بحث و تحقیق بیشتر دارد. و به همین مناسبت درباره دو جفت در مزبور بیش از این موجبات تصدیق خوانندگان گرامی را فراهم نساخته به شرح نفائس دیگر آستانه می پردازد.

از آثار نفیس و متبرک آستانه حضرت عبدالعظیم قرآن خطی بسیار عالی است که در موقع ترتیب گنجینه قرآن در موزه ایران باستان به شماره 82 در فهرست راهنمای گنجینه مزبور ثبت گردید. و چون بهترین معرفی این قرآن به وسیله همکار دانشمند و دوست محترم آقای دکتر مهدی بیانی رئیس محترم کتابخانه ملی که تهیه فهرست راهنمای فوق را عهده دار بودند به عمل آمده است. اینجانب هم در اینجا عین توصیفی را که معزی الیه در صفحه 41 راهنمای گنجینه قرآن درباره قرآن نامبرده ذیل شماره 82 مرقوم فرموده اند نقل می نمایم.

خط متن نسخ کتابت و سه سطر اول و وسط و آخر هر صفحه ثلث جلی عالی بدون رقم - تاریخ تحریر 940 - کاغذ سمرقندی جدول زرین دار جلد سوخت معرق طلاپوش لولادار عالی (قرن یازدهم) شماره صفحه ها 1004 هر صفحه 11 سطر - قطع وزیری بزرگ به اندازه 310×200 میلیمتر.

دو صفحه افتتاح متن و حاشیه مذهب مرصع عالی و در میانه ترنجی روی متن لاجورد به قلم زر و خط ثلث سوره فاتحه نوشته شده - آغاز سوره بقره يك سر لوح مذهب مرصع دارد - علائم و سر سوره ها مذهب و مرصع و اسامی سوره ها به قلم سفیداب تحریردار روی متن زر به خط رقاع خوش نوشته شده سطر اول و وسط و آخر هر صفحه به قلم زر تحریردار و لاجورد نگاشته شده است.

این توصیفی بود که دوست دانشمند آقای دکتر مهدی بیانی از این قرآن فرموده اند، و چون ایشان برای ذکر مشخصات نسخه های خطی عالی ترین درجه شناسایی و تخصص را دارند اضافه کردن اطلاع یا مطلبی درباره این قرآن در این نشریه از طرف نگارنده مطلقاً مورد پیدا نمی کند. فقط برای توجه و اطلاع بیشتر خوانندگان عزیز تصدیق می دهد که عکس صفحه آخر این نسخه کلام الله در تلو صفحات این نشریه مندرج بوده نمونه خطوط ثلث و نسخ آن و سال تاریخ تحریر که

در سطر آخر همان صفحه بدین قرار ذکر گردیده است: فی سنه اربعین و تسعمائه من الهجره خوانده می شود.

سال 940 هجری یعنی سال تحریر این قرآن نفیس یازدهمین سال سلطنت شاه طهماسب اول صفوی است.

روپوش زری عهد صفوی جهت صندوق

در خزانه حضرت عبدالعظیم روپوشی از زری های کهنه عهد صفوی برای پوشاندن صندوق نفیس مرقد مطهر وجود دارد، که سطح فوقانی صندوق و سه جانب شرقی و جنوبی و غربی آن را می پوشانیده است - سمت شمال صندوق چون در سابق نزدیک و چسبیده به ضریح مطهر بوده پارچه برای پوشش آن منظور نکرده بودند.

وضع این روپوش می رساند که از زری های کهنه و فرسوده عهد صفویه خواسته اند برای تهیه روپوشی جهت صندوق استفاده نمایند. و بدین قرار قطعات مختلف زری های صفوی را به یکدیگر دوخته این روپوش را ترتیب داده اند.

با توجه به این که صندوق مطهر به طول 58/2 متر و عرض 50/1 متر و ارتفاع 20/1 متر می باشد اندازه سطح تقریبی روپوش مزبور معلوم خوانندگان محترم می گردد. در آینده دور یا نزدیک که آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام دارای موزه بشود قطعاتی از این روپوش باید انتخاب و به نحو شایسته قاب و شیشه شده در معرض نمایش قرار گیرد.

یک جفت پرده ماهوت عهد قاجاریه

از آثار نسبتاً قابل توجه خزانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام یک جفت پرده ماهوت مشکی با گل و بوته گلابتون دوزی و اشعاری که در حاشیه آنها مرواریددوزی شده است می باشد.

این يك جفت پرده به طوری که از اشعار اطراف آن برمی آید از طرف

یگانه گوهر تابنده عزت الدوله *** که با شه آمده از يك صدف چو در یتیم

بر آستانه متبرک حضرت عبدالعظیم علیه السلام وقف گردیده، و کارهای مروریددووزی و گلابتون دوزی آن عمل فاطمه خاتون است و سال تاریخ هم ندارد.

پنجره کاشی مشبک با تصویر ناصرالدین شاه

اثر جالب توجه دیگر در خزانه حضرت عبدالعظیم پنجره کاشی به طول 58/1 متر و عرض 56/1 متر مرکب از دوازده خشت کاشی است، که بر دو خشت وسط آن تصویر ناصرالدین شاه را کشیده اند و ده خشت دیگر مشبک بوده از نظر صنعت کاشی سازی اثر قابل توجهی به شمار می رود .

این پنجره بر بالای در وسطی ایوان بزرگ شمالی قرار داشته و به حکایت کتیبه که مربوط به آخرین آئینه کاری عهد قاجاریه در ایوان مزبور است، در عهد سلطنت ابوالمظفر ناصرالدین شاه به دستور امین السلطان که به مختارخان حکمران زاویه مقدسه امر کرده بود در سال 1309 ساخته شده است.

غیر از آثاری که فوقاً ذکر شد البته نسخه کلام الله خطی و فرش های متعددی و شمعدان های قدیمی و اشیاء دیگر هم در خزانه آستانه موجود می باشد. لکن اهمیت و نفاست آنها طوری نیست که در این نشریه ذکر نماید، خصوصاً که در تدوین و چاپ این مختصر باید شتاب نمود. لکن ذکر این مطلب را لازم می داند که آستانه مورد بحث دارای پرده های نقاشی متعددی است که از نظر مردم شناسی مخصوصاً قابل توجه بوده هنگام تأسیس موزه آستانه از قمست های جالب آن خواهد بود.

بنابراین شرح آثار متعلق به آستانه حضرت عبدالعظیم را در اینجا پایان داده، ضمناً از نظر تکمیل نسبی اطلاعات مربوط به ساختمان قسمت های مختلف ابنیه متعدد

آستانه اجمالاً فهرست سال بنای هر قسمت و بانی هر يك از ابنیه و متعلقات و تزیینات آن را که از آن چه تاکنون ذکر نمودیم تحصیل نمی شود ذیلاً به عرض خوانندگان محترم و علاقمند می رساند:

نام هر قسمت بنا بانی سال تاریخ

گنبد طلا و دو گلدسته بلند جلو آن ناصرالدین شاه قاجار 1270 هجری

آئینه کاری حرم حضرت عبدالعظیم ناصرالدین شاه قاجار 1273 هجری

گنبد امامزاده حمزه علیه السلام به دستور ناصرالدین شاه توسط فرخ خان 1272 هجری

آئینه کاری حرم و ایوان امامزاده

حمزه علیه السلام

دوست محمدخان معیرالممالک فرزند دوست علی خان

1291 هجری

ضریح نقره امامزاده حمزه علیه السلام

میرزا داودخان وزیرلشکر

1273 هجری

تعمیر ضریح امامزاده حمزه علیه السلام

به امر ناصرالدین شاه توسط یحیی خان معتمدالملک

1283 هجری

بنای امامزاده طاهر

در زمان ناصرالدین شاه

1304 هجری

و مظفرالدین شاه به فرمایش ظل السلطان به سعی رضاقلی خان سراج الملک

1320 هجری

درهای خاتم متعدد نیز در بیوتات آستانه حضرت عبدالعظیم وجود دارد که از همه مهمتر و نفیس تر آنها دو جفت در خاتم بدون نام سازنده و سال تاریخ می باشد - مهمتر از همه است فعلاً در شمال حرم امامزاده حمزه علیه السلام قرار دارد و دیگری در ضلع شرقی رواق شمالی حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام یعنی همان دری که رواق را به خزانه مربوط می سازد.

ص: 33

فهرست سایر درهای خاتم اجمالاً بدین قرار است:

محل نصب بانی سال تاریخ

در جنوبی حرم حضرت عبدالعظیم ملك زاده حسن در جنت ز ملك زاده حسن بازگشود یعنی 1229 هجری

در خاتم شمالی حرم که از رواق به حرم می رود حاج میرزا آقاسی 1260 هجری

در خاتم ایوان به رواق در وسط دو نور چشم محمد علی شیرازی 1268 هجری

در خاتم شرقی حرم میرزا فتح علی خان مستوفی 1269 هجری

در خاتم غربی حرم میرزا آقا خان نوری 1271 هجری

در خاتم ایوان به رواق (سمت چپ) مؤتمن السلطان میرزا عبدالله خان 1272 هجری

در خاتم ایوان به رواق (سمت راست) میرزا عبدالله خان نوری 1283 هجری

درهای شرقی و غربی حرم امامزاده حمزه 1272 هجری

صحن بزرگ قسمت اعظم و هیئت کلی آن مربوط به اتابک در زمان ناصرالدین شاه است ولی آثار مختصری هم از عهد سلطنت محمدشاه در آن مشهود و قسمت هایی هم متعلق به زمان سلطنت مظفرالدین شاه قاجار می باشد.

این بود اجمالاً آثار موجود و قابل توجه بیشتر آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام

ص: 34

و بیوتات تابعه آن و به طوری که مشاهده می شود از پرتو عقیده و ایمان طبقات مختلف هر کس به فراخور همت خود اثری به جا برای درك ثواب و نیل سعادت عقبی باقی گذاشته است.

اینک هم بر اثر احداث آرامگاه در طرف جنوب غربی صحن معروف به جیران که همان صحن مقابل مقبره ناصرالدین شاه است بیش از پیش موجبات آبادانی و شکوه آستانه متبرك حضرت عبدالعظیم علیه السلام فراهم گردیده، و حتی قصبه شهر ری با این ترتیب اهمیت و رونق روزافزون یافته است.

به شرحی که قبلاً ذکر شد این مختصر به مناسبت مراسم اتمام کار صندوق و ضریح مطهر حضرت عبدالعظیم تدوین شده به چاپ رسیده است. البته دانشمندان عزیز و محترم که دارای مطالعات و تتبعات بیشتر و کامل تر هستند در موقع خود علاقمندان را با نشر نتیجه مطالعات زیاد و اطلاعات ذی قیمت خویش بهره مند خواهند فرمود. مالا یدرك كله لا یترك كله

آخر شهریور ماه 1330: سید محمد تقی مصطفوی

(2) زندگانی حضرت عبدالعظیم الحسنی علیہ السلام

اشارہ

و شخصیت

دو امام زادہ مجاور آن

تألیف

محمد رازی

(1367 ه. ق.)

ص: 37

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على نعمائه والشكر على آلائه والصلوة والسلام على نبي الرحمة ومدينة العلم والحكمة وعلى آله مصاييح الدجى و اعلام الورى اللهم احينا حيوتهم و امتنا مماتهم و لا تفرق بيننا و بينهم طرفة عين ابدا و ارزقنا فى الدنيا زيارتهم و فى الاخرة شفاعتهم.

و بعد فقد سرحت النظر و اجلت البصر فى هذه الرسالة الشريفه و العجالة المنيفة فالفيتها روضة زاهية الازهار يا نعة الاثمار مورقه الاشجار مغردة الاطيار مسبجة الاسحار منغمة الاوتار فله در مولفها ذخر الافاضل و فخر اقرانه و الامائل لازال كاسمه محمدا و بالسواعد الالهية مؤيدا فانه اتعب نفسه و كد كده و جد جده فى تنسيق هذا المجموع فاتى بما هو المطبوع الا و جزاه سيدنا عبدالعظيم عليه السلام خيرا و حياه البارى بالمشوبة شفعا و وترا والمرجو من فضله تعالى و منه الجسيم ان يوفقنا و اياه لخدمة الدين و اغاثة المذهب و ان لانكون ممن اعرض عن القرآن والسنة و نبذهما وراء الظهر أمين أمين لا ارضى بواحدة حتى يضاف اليه الف آمينا و يرحم الله عبدا قال آمينا الداعى اقل من اناخ المطية بيات اهل بيت النبوة والسفارة ابوالمعالي شهاب الدين الحسينى الحسنى المشتهر بالنجفى ببلدة قم المشرفة.

حرم الانمه 1365

ص: 39

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس ایزد متعال را که درهای لطف و انعام را بر روی خلق گشوده و درود و صلوات نامتناهی بر حضرت رسالت پناهی که باب رحمت و واسعہ حق و شهرستان علم و حکمت بوده و تحیت و سلام بی پایان بر پاکان از خاندان او که چراغهای روشن عالم ظلمات و راهنمای گمگشتگان وادی ضلالتند.

بار پروردگارا لطف فرما از عنایات خود بر ما در حال حیوة ما همچنانکه بر آنها لطف فرمودی و به سوی خود بر ما را به طریقی که آنها را بردی و جدائی مینداز بین ما و ایشان چشم بر هم زدنی و روزی کن در دنیا زیارتشان و در آخرت شفاعتشان را.

و بعد پس از آن که نظر در این چمن به چرا آوردم و دیده خود را در این رساله جولان دادم یافتم او را بستانی سبز و خرم که از هر طرفش گلهای رنگین روئیده و میوه های شیرین سر از گریبان اشجار او خارج کرده برگهای سبز او چون سایبان زمردین اطراف او گرفته بلبلهای خوش آواز اطراف شاخسار او به نغمه در آمده و آوازه های خوش او به اسماع و اصقاع رسیده خداوند خیر و اجر عنایت کند مؤلف او را که یادگار افاضل و مایه افتخار اقران و امائل است و پیوسته چون نام نامی خود محمد ستوده ایزار و مؤید به تأییدات سماوی بوده نفس خود را به تعب انداخته و جد

و جهد خود به پایان رسانیده در جمع آوری مطالب این کتاب به نحوی که مطبوع طباع واقع شده امید است محل لطف و عنایت حضرت عبدالعظیم حسنی واقع گردد و خداوند اجر عظیم خود را ضمیمه لطف عمیم آن حضرت سازد درباره ایشان، و ما را توفیق دهد در خدمت به آئین مقدس اسلام و نصرت دین و مذهب جعفری و ما را قرار ندهد در زمره اعراض کنندگان از قرآن و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آمین یارب العالمین.

الداعی...

قبل از شروع به زندگانی آن حضرت و پدران گرامی او این قصیده که از یادگارهای مرحوم میرزا عبداللّه شکوهی بود در مدح آن حضرت ذکر نموده و تقدیم آستانه قدسش نمودم.

زهی سعادت کز لطف کردگار حکیم *** در این مقام رسید رسم به فیض عظیم

هزار شکر به توفیق حی لم یزلی *** یگانه نی که بود قادر و سمیع و علیم

سزا بود که بسر تاج افتخار نهم *** من از ثناگری شاهزاده عبدالعظیم

تو آن شهی که شهان بر در تو رخ ساینند *** زافتخار بر این آستان شوند مقیم

دهم امام به حق حضرت علی نقی *** به عصر خویش به ترویج دین و شرع قویم

نیابتا به سوی ری روانه کرد تو را *** که بر هدایت مخلوق رو نهی زصمیم

نسب تو را بود از مجتبی حسب زعلی *** سلیل ختم رسل سید الکریم حلیم

بجسم مرده بخشد شمیم کوی تو روح *** چنان مسیح بدم زنده کرد عظم رمیم

آستان تو آیند فوج فوج ملک *** زچرخ بهر طواف در تو با تکریم

تو را مفاخرت این بس که انبیاء عظام *** خلیل و آدم و نوح و مسیح و همچو کلیم

پی زیارتت ای مظهر جمال و جلال *** در این رواق مشرف شوند از تسلیم

بطوف کوی تو آید اگر ملک چه عجب *** در آستان تو جسته مقام ابراهیم

سلیل سید لولاک ای سپهر جلال *** شهنشهی بتو داده است کردگار حلیم

سلام ما به تو ای سید شریف نسب *** توئی پناه بدر ماندگان ز لطف عمیم

بشرح زندگیست این چنین نموده رقم *** به حسن روی تو رازی کتاب را تنظیم

به چشم آن که نمائی وراقرین کرم *** بروز حشر به نزد خدای حی کریم

دو بیت آخر از مؤلف است که ضمیمه قصیده نموده

از محضر مقدس آن بزرگوار و دو امامزاده مجاورش شاهزاده حمزه موسوی و شاهزاده عبدالله طاهر حسینی خواهانم که این خدمت ناقابل را قبول و مرا مشمول عنایات کریمانه و الطاف عمیمانه خود فرمایند.

ص: 42

زندگانی حضرت عبدالعظیم بن عبدالله الحسینی و شخصیت دو امام زاده مجاور آن

شکر و سپاس سزاوار توست، ای خدایی که هم آفریننده ای و هم روزی ده و درود و ثناء بی منتهی به رسول و پیغام آور تو که هم امین تست و هم خبر ده و به منسوبان او که تو را و او را جانشینند و برگزیده.

و بعد پروردگارا اگر بر جهانیان پنهان است بر حضرت تو مستور و پوشیده نیست که این ناچیز بی لیاقت را نظری از تألیف و نگارش این کتاب جز خدمت به دین تو و شناساندن شخصیت یک آزاد مردی چون حضرت عبدالعظیم حسینی که هم خدمت به دین و هم خدمت به میهن عزیز و هموطنان گرامی است نیست.

پس از تو مدد و یاری طلب می نمایم بار خدایا مرا توفیق ده و قلم مرا نیکو فرما و پاداش مرا رستگاری این جهان و آن جهان قرار ده.

اما این که خدمت به دین تست بر همه اسرار و رازها آگاه و دانایی که این ناچیز می خواهد به کمک تو بها و ارج دین و مرد دینی را برای توده مردم معرفی نماید تا

ص: 43

کسانی که خود را روشنفکر یا مرد دینی می دانند بدانند که نتیجه دین داری چیست و عاقبت پیروی از دین کدام است.

و اما این که خدمت به میهن گرامی و هموطنان عزیز است چون هزار و اندیست که مردم ایران و بلکه مسلمین شیعی های عالم متوجه به کانون ری یعنی عبدالعظیم علیه السلام هستند، و از روی اجمال شناسایی به جلالت و شخصیت آن حضرت دارند لکن آن طور که باید به مراتب علمی و ادبی و دیانت و حریت و حاصل نحوه زندگانی او پی برده باشند نبرده تا به توجه و ارادت بیفزایند. و این خود خدمت بزرگی است به وطن گرامی به ویژه به اهالی تهران و شهرری و اطراف آن علاوه این که عبدالعظیم حسنی خود حق بی شماری به توده اهالی پایتخت و نواحی آن دارد زیرا که نهضتش از محضر انور امام و پیشوای مسلمین به شهرستان ری جهت معاذیت و پناهندگی و تبلیغ دین و ارشاد مردم ری بوده و خدایش به وجود او رفع فساد و آشوب از اماکن و مساکن مجاورش نموده و امنیت کاملی بخشش داشته چنانچه دیده ایم و از بزرگان دین رسیده که در روزهای فتنه و آشوب و انقلاب پناهنده به او شوید زیرا همانطور که قبر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام امان و پناه است برای جمعیت بغداد، و قبر فاطمه معصومه و زکریا پسر آدم پسر سعد اشعری قمی پناه است برای قمی ها، و قبر نفیسه خاتون عمه پدر حضرت عبدالعظیم علیه السلام پناه است برای اهالی مصر و توده مردم قاهره، قبر آن حضرت هم پناه و محل امان است برای مردم اطراف خود پس مردمان مجاور آن مزار باید بسیار قدردانی نموده و از زیارت مزار کثیرالبرکاتش تغافل و تسامح نورزند.

و هزار افسوس است از مردمانی که تشرف به زیارت آن حضرت حاصل می نمایند بیشتر آنها هویت آن بزرگوار را ندانسته و یا عقایدی نسبت به او دارند که بس شگفت انگیز است مثلاً آن که بعضی را عقیده است که آن حضرت معلم و آموزگار

امام حسن و امام حسین می باشد و گواه بر این هم قصه داریم (1) که بیانش خالی از تناسب نیست.

و تاکنون کتابی جامع از احوالات این امامزاده عظیم الشان نوشته نشده و در هر کتابی که ذکر شده یا بطور افراط بوده و یا به نحو تفریط و تشیت حاصل وافی به غرض که مورد استفاده عمومی بوده باشد نبوده، روی این لحاظ این ناچیز سر تا پا تقصیر محمدرازی خلف جنت مکان ملاعلیجان ذاکری رازی درصدد آن برآمده که این خدمت بزرگ را به مردم ایران و هم مرامهای خودم عهده دار شده و مجموعه از شرح احوال آن بزرگوار از نحوه زندگانی و مقامات فضل و دانش و پرهیزکاری او از کتابهای تاریخ و رجال تحصیل کرده به نام (زندگانی عبدالعظیم حسنی) که عبارت از

یک دیباچه مختصر و دو باب که اول آن دارای چهار فصل و دوم آن دارای هشت فصل و یک خاتمه که مشتمل چهار فصل است به زبانی هرچه ساده تر به دسترس عموم جمعیت و توده مردم گذارم به کمک پروردگار و آفریننده مهربان و از جهت

ص: 45

1- . در سال 1364 هجری که غوغا و ضوضای احزاب بلند بود و هرکدام مردم را دعوت به حزب خود می کرد، روز جمعه ای که بسیاری از مردم تهران و اطراف آن برای زیارت مشرف به آستان قدس آن حضرت شده بودند کسانی که از این اژدهام و جمعیت ها می خواستند استفاده های شخصی خود را دریافت کنند یکی از آن روشنفکران عصر جدید مشغول خطابه خواندن برای مردم بود از بالای سکوی صحن و در طی خطابه اش می گفت ای کسانی که به زیارت این امامزاده آمده اید هیچ می دانید این کیست و از کجا بدین مقام رسیده که مردم مجلوب و مجذوب او شده و متوجه مزارش گشته اند، همانا این آقا معلم و آموزگار امام حسن و امام حسین است چون به این کلام رسید یکی از اشخاص با اطلاع گفت بیجاره خاک بر سرت چه می گویی از خطابه ات ساکت شو و از بالا بزیر آی؟! تو نمی دانی که اولاً امام محتاج به استاد و معلم بشری نیست زیرا یکی از برتری های امام با سایر مردم همین است که نزد کسی علم نیاموخته باشد وگرنه امتیازی با سایر مردم ندارند و معلم و استاد هم سزاوارتر است به امامت از او امام باید علمش از طرف خدا باشد چنانچه تمام امامهای ما چنین بودند و در کوچکی جواب مسائل مشکل را می دادند، و ثانیاً این امامزاده خود از احفاد و نتایج حضرت امام حسن است و پسر است که به چهار واسطه بدان حضرت منتهی می شود.

این که بیشتر مردم معرفت و شناسایی نسبت به پدران والاگرام آن حضرت ندارند لازم دانستم پیش از شروع در احوال آن بزرگوار پاره از زندگانی ایشان یعنی از حالات زید بن الحسن تا عبدالله قافه را در چهار فصل اول بیان کرده سپس وارد به شرح احوال آن جناب گردم.

و این مطلب هم ناگفته نماند که از شرح احوالات حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام جد اعلای آن حضرت خودداری نمودم به دو لحاظ بوده یکی این که حالات آن حضرت (اوضح من ان یخفی) آشکارتر است از این که پنهان شود، و علاوه هم در کتابهای مبسوط تاریخی سنی و شیعه به خصوص مثل تذکره ابن جوزی و ناسخ التواریخ مرحوم سپهر و جلاء العیون مجلسی و منتهی الامال مرحوم محدث قمی و زندگانی حسن بن علی و کتابهای دیگر تاریخی مسطور محتاج به بیان در این مختصر نیست. و دیگر حیثیت و شخصیت آن بزرگوار عالی مقدار روشن تر از خورشید و ماه و مرا حدّ و ظرفی نیست و در خور آن نباشم که در آن قلم فرسائی کنم قصور و کوتاه دستی خود را بدین بیت می نگارم:

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولان گه تست *** عرض خود می بری و زحمت ما می داری

اشاره

وی پسر بزرگ حضرت مجتبی است مادرش ام بشر دختر ابی مسعود عقبه بن عمرو انصاری است، و یا به گفته دیگری ام طلحه است و کنیه اش ابوالحسن است در سفر عراق ملازمت رکاب عمومی بزرگوار خویش حضرت سیدالشهداء علیه السلام را اختیار نمود و بعد از قضیه و داستان طف و شهادت آن جناب گاهی که عبدالله پسر زبیر العوام دعوی دار خلافت شد با او بیعت کرده و به نزد او شتافت از برای آن که خواهرش ام الحسن که از جانب مادر هم با او خواهر بود عیال و زوجه عبدالله زبیر بود و چون عبدالله کشته شد زید خواهر خود را برداشته از مکه به مدینه آمد و متولی صدقات حضرت رسول گردید.

عظمت زید

زید را سید و شریف بنی هاشم می گفتند و او را دو فخر سزاوار است از جهت پدر این که فرزند ارجمند حضرت حسن مجتبی پسرزاده علی علیه السلام و حضرت زهراست و از جهت فرزند همین قدر بس که فرزند چو حضرت عبدالعظیم منسوب به

اوست، و نگارنده نامه دانشوران اعتضاد السلطنه وزیر فرهنگ ناصرالدین شاه قاجار هم در وجیزه مختصری که از احوال آن حضرت نوشته است می گوید بزرگواری زید به جهت بودن این است که جد و پدر عالی حضرت عبدالعظیم است، و در میان شیعه هم به همین جهت بزرگ شد همانطور که (علت به رسول الله عدنان) بزرگ و عالی شد به وجود مقدس حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم عدنان فرزند ادد جد هیجدهمی آن حضرت و از حسن حال زید آنچه را که در ارشاد شیخ مفید علیه الرحمه است برای اسلامیان کفایت می کند.

گفتار مفید در ارشاد درباره زید

اما زید فرزند حضرت مجتبی علیه السلام متولی صدقات رسول خدا دارای جلالت قدر و بزرگی منزلت و طبع کریم و نفس پاکیزه و خیر بی شمار بوده و شعراء و ادباء آن عصر در شأن او قصائد گفته و او را ستوده اند مانند محمد بن بشر خارجی که در مدح او می گوید:

ابیات محمد بن بشر در مدح زید

إذا نزل ابن المصطفى بطن تلعة*** نفی جذبها و اخضر بالبت عودها

و زید ربیع الناس فی کل سئوة*** إذا اخلفت انواعها و رعودها

حمول لاشفاق الدیات کانه*** سراج الدجا اذقارنته سعودها

مردم آن عصر از اطراف به نزد او می آمدند برای فضل او با بنی امیه و بنی مروان طریق مسالمت داشت و از روی ناچاری از طرف ایشان قبول کار می نمود و عقیده اش تقیه و پنهان داشتن مذهب و با آنها به رفق و مدارا عمل می نمود. و بعضی از

ارباب تاریخ نوشته اند زمانی که سلیمان بن عبدالملک اموی به خلافت باطل بنی امیه رسید نوشت به والی مدینه که زید را از منصب تولیت صدقات معزول داشته و فلان پسر فلان را که از فامیل و منسوبان سلیمان است متولی کرده و یاری کند او را بر آنچه

که او یاری نمود وی را و این بود تا وقتی که نوبت خلافت به عمر بن عبدالعزیز بن عبدالملک رسید نوشت به والی که زید فرزند امام حسن شریف بنی هاشم و صاحب سن ایشان است یعنی از تمام آنها بزرگتر است وقتی که کاغذ من به تو رسید منصب تولیت را به او رد گردان و کمک کن او را بر آنچه تو را کمک می کند و حال او چنین بود تا در میان مکه و مدینه در ارض حاجز نزدیک به ثغره که محلی است در حجاز وفات نمود و بدنش را به مدینه آورده در بقیع به خاک سپردند.

بسیاری از شعراء آن روز در وفاتش مرثیه خوانی نموده و قدامه بن موسی الجحمی در مرثیه اش گفته است:

مرثیه قدامت در فوت زید

فان يك زید غابت الارض شخصه *** فقد بان معروف هناك وجود

و ان يك امسى رهن رمس فقد ثوی *** به وهو محمود الفعالم فقید

سمیع الی المعتر یعلم انه *** سیطلبه المعروف ثم یعود

و لیس بقوال و قد حظ رحله *** لملتسم المعروف این ترید

اذا قصر الوعد الدنی نمی به *** الی المجد آباء له و حدود

اذا انتحل العزا لطریف فانهم *** لهم ارث مجد مایرام تلید

اذا مات منهم سید قام سید *** کریم بینی بعده و یشید

و از این گونه فراوان در فضائل او سخن کرده و وی را ستوده اند که این مختصر را جای نقل تمام آنها نیست، به همین دو مدح و مرثیه اکتفا نمودیم.

مدت زندگانی زید و عقیده او

ایام زندگانی او را جماعتی صد سال وعده نود و پنج سال و برخی هم نود سال گفته اند، و عقیده و مذهبش بنا بر تحقیق همان مذهب امامیه و روش اهل بیت رسول خدا بوده است و هیچ کس را در این موضوع خلافی نیست در مدت عمرش هیچ وقت

دعوی امامت نمود، و کسانی که زیدی هستند منسوب به او نمی باشند زیرا که زیدی ها را عقیده چنان است که هرکس از اولاد حضرت علی و زهرا علیه السلام قیام به سیف

و خروج نمود او را امام می دانند خواه حسنی باشد و خواه حسینی و زیدی ها هم چند فرقه هستند برای آن که از مقصود خارج نشویم از ذکر آنها خودداری نمودیم به هر حال زید فرزند حضرت امام حسن از منظور زیدی ها بیرون بود چنانچه در چند سطر پیش بیان کردیم عقیده او را.

زوجه و اولاد زید ابن الحسن علیه السلام

ابونصر بخاری نسایی گفته که زوجه زید لبابه دختر عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب است که اول در خانه عباس بن علی بن ابیطالب علیه السلام بود و پس از شهادت آن حضرت به زید بن الحسن شوی کرد و از او دو فرزند آورد یکی پسر به نام حسن و دیگری دختر موسومه به نفیسه خاتون و چون شمه از داستان نفیسه خاتون که عمه پدر حضرت عبدالعظیم است مناسب مقام بود بیان می کنیم تا روشن فکران و بانوان بیدار عالم بدانند که پرهیزکاری چیست و عاقبت و نتیجه آن کدام است.

کانون عفت یا داستان نفیسه خاتون

نفیسه خاتون که عرب ها او را سیده و نفیسه، ستّ نفیسه که به معنی (خانم) است می گفتند، تولدش در سال یکصد و چهل و پنج هجری سال شهادت محمد و ابراهیم پسران عبدالله محض فرزند حسن مثنی بوده. و در کتابهای اهل سنت است در احوال آن مخدره که از کثرت زهد و زیادتی پرهیزکاری قبر خودش را به دست خودش کنده بود و روز و شب میان آن قبر می رفت و نماز می گذارد و در حالت احتضار مرگ روزه بود هر قدر او را تکلیف کردند روزه اش را افطار کند قبول ننمود و گفت سی سال است می خواهم خدا را با زبان روزه دار ملاقات نمایم و این ابیات اوست که در حال احتضار می خواند:

ابیات نفیسه خاتون در حال مرگ

اصرفوا عنی طیبی و دعونی و حبیبی *** زاد بی شوقا الیه و عزامی و حبیبی

یعنی: بردارید این طیب مرا و بگذارید مرا با دوست من که شوق و محبت و ناله من از برای لقاء دوست افزون است.

عبادت نفیسه خاتون

جمعی از علما شیعه نقل کرده اند نفیسه خاتون به زهد و عبادت و صیام روزها و قیام شبها مشهوره روزگار گردیده بود.

همسر و شوهر نفیسه خاتون

نفیسه خاتون دو شوهر اختیار نمود نخستین ولید بن عبدالملک بن مروان بود و از این سبب هر وقت زید پدر نفیسه بر ولید وارد می شد ولید او را بی اندازه احترام می کرد و در یک روز سی هزار دینار به زید بخشش نمود. و پس از ولید به ابومحمد اسحق بن جعفر الصادق شوهر نمود و این اسحق شباهت تامی به حضرت رسول داشت و او را مؤمن و ثقه می گفتند.

و سفیان بن عیینه که یکی از روای اخبار است می گفت درباره او (حدثنی الثقه الرضا اسحق بن جعفر الصادق)

گفتار ابوالحسن عمری نسابه درباره نفیسه خاتون

ابوالحسن عمری نسابی می گوید که: نفیسه دختر حسن بن زید است و در حباله عبدالملک بن مروان بوده و در مصر در حالی که حامله و آبستن بوده از دنیا رفته و مدفون شده است در قاهره مصر در ماه رمضان سال دویست و هشت هجری.

گفتار بعضی از عامه درباره نفیسه

بعضی از عامه مثل طبری و دیگران در کتابهای تاریخی خودشان نوشته اند که نفیسه

در حباله اسحاق بن جعفر بوده که رحلت نموده و خواست اسحاق بدن او را از مصر به مدینه آورده و در بقیع به خاک سپارد اهل مصر برای تبرک جستن به مزارش مانع شدند اسحاق متحیر مانده چه کند تا شب خوابیده حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را در خواب دیده از حضرتش کسب تکلیف نمود فرمودند بگذارد در قاهره مدفون شود (لان الرحمه تنزل علیهم ببرکاتها) یعنی رحمت خدا نازل می شود بر اهالی مصر به برکت وجود این خانم. و گفته اند که ست نفیسه شش هزار ختم قرآن در میان قبر خود تلاوت نمود و در زمان احتضارش سوره انعام تلاوت می کرد چون رسید به آیه «ولهم دارالسلام عند ربهم» دنیا را وداع نمود.

عقاید اهل سنت نسبت به نفیسه خاتون

اهل سنت را به این خانم و مزارش عقیده مفرطی است در حال حیاتش آب وضویش را جهت استشفای می بردند و از او دعا می خواستند، و در وفاتش به قبر مطهره اش توسل جستند و همیشه اوقات شمع ها و نذرها از اطراف مصر به قاهره آورده و به مقبره مقدسه اش که در خارج شهر قاهره است می رسانند. و اکنون در کنار قاهره پایتخت مصر دارای صحن و حرم و آستان با شکوهی است که تمام مصری ها از سنی و شیعه متوجه او هستند. و گویند محمد بن ادریس شافعی امام فرقه شافعی که یکی از رؤسا و امامهای چهار مذهب اهل سنت است و شافعی ها تابع اویند در زمان حیات این خانم در خدمتش حاضر شده و از او استماع حدیث می کردند.

مؤلف گوید این است عاقبت و نتیجه دین داری و پرهیزکاری در دین که يك زن تمام مردم را از مخالف و موافق متوجه خود گردانده و هزار و اندی است داد دین و ایمانش در تمام صفحات مصر و ممالک مجاورش بلند است روشن فکران عالم باید روشن فکری و پیش بینی را از امثال این اشخاص یاد گرفته و تعلم نمایند.

هویت حسن الامیر بن زید بن الحسن علیه السلام و شخصیت او

حسن الامیر فرزند زید فرزند حضرت امام حسن علیه السلام جد دومی حضرت عبدالعظیم است، کنیه و شهرتش ابومحمد و مادرش را همانطور که گفتیم بنا بر قول بخاری لبابه دختر عبدالله بن عباس است، و بعضی هم مادر او را زجاجه ملقب بر فرق گفته اند معروف به امیر بود جهت این که پنج سال از طرف منصور دوانیق عباسی حکومت مصر و مکه و مدینه و اطراف آن را داشت پس از پنج سال منصور بر او غضب کرده و آنچه داشت بگرفت و او را زندانی نموده و او در زندان بود تا وقتی که منصور وفات کرد، و مهدی عباسی خلیفه شد او را از زندان درآورده و آنچه را منصور گرفته بود از او مسترد داشت و او را با خود به حج برد.

حسن الامیر سه نفر از خلفاء بنی عباس را درك نمود منصور و مهدی و هادی، و او اول کسی است از علوی ها که به روش و سنت عباسی ها جامه و لباس سیاه پوشیده و با پسرعموهای خود عبدالله محض پسر حسن مثنی و محمد و ابراهیم پسران عبدالله محض بینونیتی مثنی داشت و شرح آن در جای خود در ذیل احوال حسن و اولاد او مذکور است. محل حاجت نیست و ابن هر مه که ندیم و دبیر حسن الامیر بود او را بر

پسر عموها تفضیل می داد و این بیت را در شأن او گفته است:

اللّٰه اعطاك فضلا فوق فضلهم *** علی هن و هن فی حاسد و هن

و این ابن هرمه در خوردن شراب و مسکرات بسیار مولع و حریص بود وقتی از منصور دوانیق عباسی خواهش کرد بنویسید مکتوبی به حاکم و فرماندار مدینه که حسن الامیر بود هر وقت و هر جا او را مست ببیند حدی بر او جاری نماید، منصور برای این که به ابن هرمه بی نهایت علاقه داشت از نوشتن این مکتوب استیحااش می نمود و بدو می گفت حاجت دیگر بخواه و او اصرار به همین مطلب می کرد جهت تعطیل نماندن حدود الهی یا شاید بدین وسیله ترك نماید، تا عاقبت منصور نوشت به حسن الامیر حاکم مدینه که هر وقت ابن هرمه را مست دیدی و یا شراب خورد او را هشتاد تازیانه بزن تا حد الهی معطل نماند، و هرکس که او را در حالت مستی نزد تو آورد مأذونی یکصد تازیانه بر او بزنی دیگر هرکس ابن هرمه را در کوی و بازار مست می دید جرأت نمی کرد نزد او رود و یا حاکم را اعلام نماید. تا يك روزی حسن الامیر به ابن هرمه گفت من کسی نیستم که از مدح تو مسرور و یا از هجو تو خائف و غمگین باشم زیرا شرافتی را که خداوند عالم به واسطه پیغمبرش بما عطا فرموده است جامع هر مدح و از هر ذم و قدحی ما را دور دارد و حق جد بزرگوار من رسول خدا آن است که چشم پوشی نمایم در حق کسی که خلاف شریعت حرکت نماید قسم یاد می کنم به ذات اقدس پروردگار اگر دیگر تو را مست ببینم دو حد بر تو جاری می نمایم یکی برای خوردن شراب و یکی برای مستی که اظهار می کنی و این گناه بزرگ را فاش و آشکارا می نمایی با این که ندیم من هستی جدیت و کوشش نما تا از این عمل شنیع منصرف شوی برای رضای خدا و خشنودی حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم .

ابن هرمه از این تهدید ترسیده و شراب خواری را ترك نمود و آن وقت نود سال از عمرش گذشته بود و این ابیات را در خصوص ترك از شراب خوردن خود و نهی حسن الامیر انشاد نمود.

نهانی ابن الرسول عن المدامی *** و ادبئی بآداب الکرامی

و قال لی اصطبر عنها و دعها *** لـخوف اللّٰه لاخوف الانامی

می گوید پسر رسول خدا مرا از شراب خوردن نهی نموده و به آداب و اخلاق بزرگواران مؤدبم فرمود و گفت به من خود را نگاهدار از خوردن شراب برای ترس از خدا نه ترس از مردم.

حکایت حسن الامیر و داود بن مسلم شاعر

ابوالفرج در اغانی تاریخ خود می گوید: میان حسن الامیر و جعفر بن سلیمان حاکم مدینه عداوت و نزاعی سخت بود داود بن مسلم جعفر را در شعر خودش مدح نمود، وقتی که حسن بن زید به مکه معظمه مشرف شده بود با مهدی عباسی و چون برگشت داود خدمت او رفت برای زیارتش حسن الامیر بر او خشم گرفت و گفت چرا جعفر را ستایش کردی؟ عرض کرد فدای تو شوم چون جایزه وصله زیادی به من داد او را ستودم بدین اشعار:

اشعار داود در مدح جعفر بن سلیمان

و کنا حدیثا قبل تأمیر جعفر *** و کان المنی فی جعفر ان یؤمرا

حوی المنبرین الطاهرین کلاهما *** اذا ما خلا عن منبر ام منبرا

کان بنی حواء صفووا امامه *** فـخیر فی انسابه فتخیرا

حاصل ترجمه و معنی آن این است که: ما آرزوی حکومت و امارت جعفر بن سلیمان را پیش از آن که امیر ما شود داشتیم پس او را دو بزرگواری و دو منبر است، اگر یکی از او سلب شود قصد دیگری کند (و شاید مراد از دو منبر حکومت مکه و مدینه بوده باشد) پس فرزندان حواء در برابرش ایستاده اند و از انساب او را اختیار کرده و

خلاصه نموده اند. بعد گفت ای آقای من شما در نزد من بهتر و بالاتر از جعفر هستید زیرا که در مدح شما چنین سروده ام.

اشعار داود در مدح حسن الامیر

لعمری ان عاقبت اوجدت منعما *** بعفو من الجانی و ان كان معذرا

لانت بماقدمت اولاً بمدحة *** واکرم فخرا ان فخرت و عنصرا

هو الغرة الزهراء و من فرع هاشم *** و يدعو علينا و المعالی جعفر

و زید الندی و السبط سبط محمد *** و عمك بالطف الزکی المطهرا

و ما نال من ذاجعفر غیر مجلس *** اذا مانعاه العزل عنه تاخرا

بحبکم نالوا ذریها فاصبحوا *** یرون به عزا علیکم و مظهرا

برای رعایت اختصار دو بیت آن را ترجمه می نمایم و حاصل آن دو بیت این است که می گوید: در وقتی که من معذرت بخواهم و عفو از گناهان را طلب کنم در تو نعمت عفو می بینم و تو ای حسن سزاوارتری به مدح و ثناء من از دیگری و از جهت عنصر و فخر ذاتی که تو راست کریم تر و بزرگوارتری و حسب و نسب خاص تست و دیگران را نارواست.

حکایت امام صادق علیه السلام و حسن الامیر با منصور خلیفه

امام صادق علیه السلام فرمودند بعد از داستان بزرگ مصیبت محمد و ابراهیم فرزندان عبدالله محض عباسیان بنی هاشم را کوچ داده از مدینه به عراق آوردند، پس همگی منتظر شهادت و مترصد قتل بودیم تا روزی ربیع دربان منصور آمده و گفت از علوی ها دو نفر که از همه داناترند بیایند تا ایشان را نزد منصور برم پس من و حسن الامیر برخاستیم و به نزد منصور رفتیم چون ما را دید روی به من کرده و گفت تویی که علم غیب می دانی؟ (گفتم لایعلم الغیب الا الله) غیب را کسی جز خدا نمی داند گفت تویی

که خراج مملکت را نزدت می آورند؟ گفتم خراج هر مملکت از آن امیرالمؤمنین است. گفت آیا می دانید شما را برای چه خواسته ام؟ گفتم برای چیست؟ گفت برای آن که خانهای شما را خراب کنم و دلهای شما را بترسانم و نخلها و درختان شما را قطع نمایم و شما را بدین حال با کمال خواری و مذلت نگاهدارم تا اهل حجاز و عراق مایل و متوجه شما نشوند و با شما مراوده نمایند که موجب فساد است.

پس گفتم یا امیرالمؤمنین سلیمان برعطای خداوندی شاکر و ایوب بربلای آسمانی صابر و یوسف صدیق با آن که مظلوم بود از برادران گذشت و تو از همان دودمان هستی سزاوار است که از آنها تبعیت نمایی. منصور از شنیدن این کلمات خرسند شده و خندان گردید و گفت دوباره این سخنان را بگو چون گفتم گفت (مثلک فلیکن زعیم القوم) یعنی مانند تو باید بزرگ و کفیل قوم باشد از شما اولاد ابی طالب گذشتم.

اما روایتی که در زمان گذشته از پدرانت نقل نموده ای اکنون بیان کن. پس گفتم:

حدیثی ابی عن ابائه عن علی عن رسول الله صله الرحم تعمردیاری و تطیل الاعمار و ان کانوا کفاراً.

یعنی پدرم از پدرانش از علی بن ابی طالب از رسول خدا روایت کرده که صله رحم شهرها را آباد و عمرها را دراز می کند اگر چه کفار باشند.

گفت مراد من حدیث دیگر بود، پس گفتم:

حدیثی ابی عن ابائه عن علی عن رسول الله الارحام معلقة بالعرش تنادی صل من وصلنی واقطع من قطعنی.

یعنی پدرم از پدرانش از علی از رسول خدا روایت کرده که فرمودند رحم به عرش خدا آویخته است و خدا را می خواند که ای خدای من پیوند کن به رحمت هرکس که مرا پیوند کند و قطع کن از رحمت هرکسی که مرا قطع نماید.

منصور گفت نظرم حدیث دیگر است، پس گفتم:

حدیثی ابی عن ابائه عن علی عن رسول الله ان کان ملکا من ملوک الارض کان بقی

من عمره ثلاث سنين فوصل رحمه جعلها الله ثلاثين سنه.

یعنی حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش از علی از رسول خدا که فرمود هر پادشاهی از پادشان زمین سه سال از عمرش باقی بوده باشد چون صله رحم کرد خداوند آن سه سال را سی سال گرداند.

پس منصور گفت مراد من همین حدیث بود و ما را اکرام کرده و به مدینه برگرداند.

قصه حسن الامیر با منصور خلیفه و سر ابراهیم بن عبدالله

ارباب تاریخ گفته اند که یک روز حسن الامیر به مجلس منصور حاضر شد در موقعی که سر بریده ابراهیم فرزند عبدالله محض پسر عموی حسن را در طشتی نهاده و نزد منصور گذارده بودند منصور گفت یا حسن الامیر صاحب این سر را می شناسی حسن گفت بلی پسر عموی خود را نیک می شناسم.

فتی کان یحمیه من الضمیم سیفه *** و ینجیه من دارالھوان انتبائها

و بگریست منصور گفت من دوست نداشتم او کشته شود لکن او خواست سر مرا از بدنم دور کند من بر او پیشی گرفته و سر او را از بدنش دور کردم.

مدت زندگانی حسن الامیر و عدد فرزندان او

حسن الامیر هشتاد سال زندگانی کرده و در مدینه وفات نمود و چون از دنیا رفت هفت پسر از او به جای ماند و این پسران از مادرهای متعدد بودند و ما برای رعایت اختصار اکتفا می کنیم به نامهای ایشان و از شرح احوال شش تن ایشان خودداری می نمایم زیرا که از مقام و منظور ما بیرونند.

اول: قاسم که کنیه اش ابو محمد و بزرگترین فرزندان حسن بوده و مادرش ام سلیمه دختر حسین اثرم فرزند حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام است و این قاسم مردی پارسا و زاهد بود.

ص: 58

دوم: علی که مورد نظر ما است و جد حضرت عبدالعظیم است احوالات او خواهد آمد.

سوم: یزید که کنیه او ابوطاهر و مادرش ام ولد یعنی کنیز حسن بوده از مردم نوییه.

چهارم: ابراهیم که کنیه و شهرتش ابواسحق و مادرش هم ام ولد بوده.

پنجم: عبدالله به گفته ابونصر نجاری نسایی مادرش ام ولد و به گفته دیگری ام رباب دختر بسطام شیبانیه و شهرتش ابومحمد بوده.

ششم: اسحق معروف به ابوالحسن کوبی مادرش کنیز و ام ولد بخاریه بوده و او بنا به گفته صاحب منتقلة الطالبیه جد امام زاده حسن تهران است که اگر موفق شدم به نگارش کتاب کانون ایران یا تاریخ ری در ذیل امامزاده های مدفون در ری و اطراف آن مبسوطا شرح خواهم داد انشاءالله.

هفتم: اسماعیل مکنی به ابوعبدالله و مادرش کنیز و او کوچک ترین فرزندان حسن الامیر بوده است.

ص: 59

اشاره

علی فرزند حسن الامیر مادرش ام ولد بوده لقبش شدید و شهرتش ابوالحسن است و در زندان منصور عباسی وفات نموده، بنا به گفته سیداحمد نسابه صاحب عمدة الطالب که می گوید: علیا یکنی بابوالحسن و امه ام ولد و یلقب بالشدید و مات فی حبس المنصور. اما به گفته ابونصر بخاری علی در زمان زندگانی پدرش حسن الامیر از دنیا رفت و بسیار بزرگ منزلت و جلیل القدر بوده و دانشمندان علم تاریخ و نسب آل ابی طالب او را نیکو ستوده اند. و این علی غیر از علی معروف به عابد است زیرا که او هم شهرتش ابوالحسن و پدرش هم حسن است و او را ذوالثغفات گفته اند از زیادی عبادت و سجده مثل جدش حضرت امیرالمؤمنین و پسر عمویش حضرت علی بن الحسین افتاده پیشانی و سایر از جاهای سجده اش پینه داشته و به همین جهت او را (ذوالثغفات) می نامیدند.

و او پدر حسین شهید فح است که نام محلی است نزدیکی مدینه و دعبل شاعر هم در آن قصیده خود اشاره به مقتل و شهادت او نموده است (و اخری بفتح نالها صلوات) و او فرزند حسن مثلث است بدین کیفیت علی بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب پس معلوم شد که علی الشدید غیر از او است و قبر علی شدید را در حجاز و برخی هم در عراق گفته اند و ظاهرا هم در عراق بوده باشد زیرا که حکومت منصور و پایتخت او در عراق بوده.

و علی را هم با عبدالله محض و سایر از اولاد امام حسن مجتبی به کوفه آورده و

زندانی نموده است و در راه هم ایشان را بسیار اذیت و آزار کرده اند، حتی وقتی که ایشان را از مدینه کوچ می دادند با غل و زنجیر عبورشان دادند از سرای امام جعفر صادق علیه السلام چون آن حضرت از شکاف و روزنه در سرای ایشان را نگریست بسیار گریه کرد و آب از چشمان مبارکش بر صورت و چهره حضرتش جاری گشته و فرمود: واللّٰه ما وفّت الانصار لرسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ و آلہ ببیعة لقد بايعوه علی ان یقوا نفسہ و ولده مما یقون نفوسہم و اولادہم واللّٰه لا یفلح قوم تخرج بہولاء عنہم علی هذا الصوۃ. یعنی قسم به خدا که انصار وفا نکردند به شرایط بیعت با رسول خدا چه با آن حضرت بیعت کردند که حفظ و حراست کنند او را و فرزندان او را همان قسم که نگاه می دارند خود و فرزندان خود را قسم به خدا رستگار نمی شوند جماعتی که فرزندان پیغمبر خود را بدین صورت کوچ می دهند.

بردن علی الشدید و سادات حسنی را به اسیری طرف کوفه

علی و عبداللّٰه محض و سایر حسنی ها را به همان زحمت و خواری کوچ دادند از مدینه و ابن الازھر که زندانبان ایشان بوده آنها را از دار مروان حرکت داده به ریزه که قبر ابی ذر غفاری از اصحاب رسول خدا است و بدترین جاهای حجاز است آورده و در آنجا غل و زنجیر ایشان را سخت تر نموده، و از آنجا هم حرکت داده به کوفه آورده و در زندان کوفه محبوسشان نمود و در آن زندان بسیاری از سادات حسنی دنیا را بدرود کردند و یا منصور به ظلم و جفا شهیدشان نمود که از جمله آنها عبداللّٰه محض و علی الشدید بوده است: مؤلف گوید احتمال شهادت آنها اقوی است زیرا که از داستان عبداللّٰه محض چنین معلوم می شود.

گفتار ابوالفرج در شهادت عبداللّٰه محض

ابوالفرج اصفهانی صاحب کتاب اغانی که از بزرگان اهل تاریخ است می گوید:

شخصی که با زندانبان عبداللّٰه محض دوستی و آمیزش داشت گفت يك روز نزد

آن زندانبان بودم که از طرف منصور نوشته برای او آمد چون آن نوشته را خواند رنگ از صورت او پریده و سخت مضطرب شده و لرزه بر بدنش افتاد به طوری که نوشته منصور از دست او افتاده و از جای برخاست و رفت ما آن نوشته را برداشته خواندیم نوشته بود به مجرد رسیدن این نامه آنچه را که در حق (مدله) یعنی عبدالله محض فرمان داده ایم انجام رسان. بالجمله ساعتی نگذشت که زندانبان آشفته خاطر و متفکر بازگشته و نزد ما بنشست و قدری سر خود را به زیر افکنده آنگاه سر بلند کرده و گفت عبدالله محض از دنیا رفت. ابن خداع گوید که عبدالله محض هفتاد و پنج سال داشت که او را کشتند و در کوفه بدنش را به خاک سپردند و قبرش در کوفه زیارتگاه شد.

زوجه و فرزندان علی الشدید

علی الشدید چون از دنیا رفت بسیار جوان بود و او را کنیزی بود موسومه (بهیفا) و از آن دختری آورد به نام فاطمه پس از او هیفا از علی حامله و آبستن شد که او را به زندان بردند و چون از دنیا و اثر آبستنی از هیفا ظاهر نبود، حسن الامیر پدر علی او را فروخت به شخصی مشتری چون او را به خانه برد و تفحص از حال کرد و معلوم داشت که آبستن است لاجرم او را برای حسن باز فرستاد و بعد از مدت آبستنی پسری آورد حسن الامیر او را عبدالله نامید. و به گفته عمده الطالب برای اطمینان خاطر خود او را نزد قافه یعنی قیافه شناس برده و گذارش حال او داد قیافه شناسان او را ملحق به علی الشدید نمودند و از این رو او را عبدالله قافه خواندند.

حاصل حسن الامیر فرزند زاده را بسیار دوست می داشت و بزرگ می شمارد و به گفته ابوالحسن عمری و ابونصر بخاری نسابی علی الشدید را پسر دیگری بود به نام عبدالعظیم و مادرش موسومه به یتیمه دختر اسماعیل بن ابراهیم بن طلحه بود و از این عبدالعظیم که عموی حضرت شاهزاده عبدالعظیم است فرزندی نماند بلکه اصلاً فرزندی نیاورد.

اشاره

عبدالله فرزند علی الشدید مادرش هیفا ام ولد بوده که پیش از دنیا آمدن او پدرش علی در زندان وفات نمود، و حسن الامیر پدر پدر او بسیار او را دوست داشته و به جای علی فرزند خویش عزیز می داشت و چون به حد رشد و جوانی رسید او را حکومت بعضی از اراضی حجاز داد لقب او قافه است به همان لحاظ که در احوال پدرش بیان کردیم.

و جدش حسن الامیر با آن که دارای شش پسر دیگر بود او را خلیفه و جانشین می خواهد و دخترزاده اسمعیل بن ابراهیم بن طلحه را به حباله و عقد او در آورده و از او فرزندان چندی آورد.

فرزندان عبدالله قافه

عبدالله قافه به گفته ابوالحسن موسوی صاحب بن ابی السلاح که عالم انساب است چهار پسر آورد اول احمد دوم قاسم سوم حسن چهارم عبدالعظیم، و به گفته دیگری پنجم محمد و ششم ابراهیم هفتم علی الاکبر هشتم علی الاصغر نهم زید، پس به گفته دوم فرزندان عبدالله قافه نه تن بودند که عظیم تر و جلیل تر ایشان سید و آقای ما

شاهزاده عبدالعظیم علیه السلام است.

و مؤید بر این فرمایش حضرت امام حسن عسکری است در وقتی که از حضرتش سؤال کردند از عظمت و بزرگی آن حضرت فرمودند (لو لا عبدالعظیم الحسنی لقلنا ما اعقب علی الشدید ابن الحسن بن زید) یعنی اگر نبود عبدالعظیم حسنی هر آینه می گفتیم که علی الشدید با این همه کثرت فرزند اصلاً عقب و اولادی نیاورد.

پس برادران حضرت عبدالعظیم علیه السلام بنا به گفته ابوالحسن موسوی سه تن و به گفته دوم هشت تن بوده اند.

گفتار سید شهاب الدین النجفی در برادران حضرت عبدالعظیم

و بنا بر تحقیق عالم خبیر و نسابه شهیر قرن چهاردهم هجری سیدشهاب الدین نجفی مرعشی این که آنچه را که مسلم علما انساب است آن حضرت را یک برادر بود احمد نام، یعنی فرزندان عبدالله قافه دو تن بوده اند اول عبدالعظیم و دوم احمد که از جمله زهاد و پرهیزکاران بود و اعقاب وی بسیار و سادات حسنی ابهر و خرم دره و هیدج و قزوین از نسل پاک او می باشند.

ولکن سید بزرگوار عمیدالدین النجفی نسابه دو برادر دیگر هم برای آن حضرت ذکر فرموده اند یکی محمد المہفف و دیگر حسن المہفف، که ذریه و نسل او در ری می باشند و مدتی املاک فدک هم در تصرف او بوده است.

اشاره

عبدالعظیم حسنى پدرش عبدالله قافه و مادرش دختر اسماعیل بن ابراهیم و یا به گفته منتقلة الطالبيه ام ولد بوده و شهرتش ابوالقاسم و به گفته صاحب بن عباد ابوالفتح هم کنیه و شهرتش بود، لکن امروز به همان ابوالقاسم معروف است در مدینه اوائل سنه دویت هجرى تقریباً به دنیا آمده و او در میان فرزندان ائمه هدى از چند تن گذشته از همه افضل و اعلاء بلکه از اجلاء السادات و سادة الاجلاء بوده است.

شیخ بزرگوار صدوق او را چنین ستوده است: «كان عبدالعظیم الحسنى عابدا و رعا مرضيا» می گوید حضرت عبدالعظیم شخصى خداپرست و زاهد و پسندیده خدا و رسول و مردم بوده است. و غالب دانشمندان دین و نوابغ عالم تشیع و اسلامیت هرکدام به نوبت خود او را ستایش کرده و وصف نموده اند با عباراتی شریف و بیاناتی لطیف که نگارش برخی از آن جالب توجه توده و موجب دانش و معرفت به حیثیت آن حضرت است.

گفتار صاحب بن عباد در شخصیت آن حضرت

اسماعیل بن عباد معروف به صاحب بن عباد که وزیر فرهنگ و هم نخست وزیر فخرالدوله دیلمی است و بعضی او را رازی و بعضی هم اصفهانی گفته اند می گوید:

عبدالعظیم حسنی مردی صاحب ورع و پارسا و پرهیزکار و دیندار و خداپرست معروف به امانت و دارای صداقت لهجه و دانای به امور دین و گویای توحید و عدل بسیار بوده، و در زمان خودش در علم و ادب و فضل و دانش و تقوی و عمل بعد از امام زمانش از تمام معاصرین خویش برتری داشته و اتکاء کامل و نهایت توسل به معصومین را دارا بوده است، و هیچ کس را منزلت او نبوده و به تمام معنی تبعیت و تقلید از حضرات ائمه دین می نمود، و در اولاد و احفاد حضرت امام حسن علیه السلام کسی به قدر رتبه و مقام او نبود بلکه در سادات حسینی هم از امام و چند تن از فرزندان ایشان گذشته کسی را به مقدار او نمی شناسیم.

گفتار صاحب «عمدة الطالب» در جلالت آن حضرت

سیدشریف احمد نسابه در کتاب عمدة الطالب که در نسب خانواده و آل ایطالب نوشته است می گوید:

اما عبدالعظیم بن عبدالله حسنی بن علی الشدید مشهور به ابوالقاسم مردی بزرگوار بوده و قبر شریفش در مسجد شجره ری زیارتگاه است. بخاری گفت ابوعلی محمد بن همام گفت خبر داد مرا عینة بن عبدالله از علی بن علی از امام حسن عسکری علیه السلام که از آن حضرت پرسیدند از جلالت عبدالعظیم حسنی علیه السلام فرمود اگر نبود آن بزرگوار هر آینه می گفتیم که علی الشدید فرزند حسن الامیر فرزندی نیاورد.

گفتار سیدمرتضی علم الهدی در عظمت آن حضرت

سیدمرتضی علم الهدی که از اکابر سادات و دانشمندان قرن چهارم هجری است درباره آن حضرت می گوید: این داستان معروف از سید پارسا و دانشمند پرهیزکار بلند رتبه عالی مقام ابوالقاسم عبدالعظیم فرزند عبدالله فرزند علی فرزند حسن فرزند زید فرزند حسن فرزند علی بن ایطالب علیه السلام مدفون به مسجد شجره ری است،

که آباد و معروف و مشهور می باشد و دریافته است صحبت و ملازمت سه تن از امامان پاک را مانند امام جواد و امام هادی و امام حسن عسکری را، و فرقه امامیه و شیعی ها از روایات و احادیث او تاکنون استفاده نموده و استفاضه می نمایند.

گفتار شیخ حرعاملی صاحب «وسائل الشیعه» در حیثیت آن حضرت

محمد بن حسن معروف به شیخ حرعاملی که قبرش در صحن مطهر حضرت رضا علیه السلام است می گوید در اواخر کتاب وسائل که: عبدالعظیم بن عبدالله به علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام مکنی بابی القاسم مردی خداپرست و پارسا بوده و برای او داستانی است که دلالت بر جلالت و نیکویی حال او می نماید. و گفته است شیخ صدوق ابن بابویه که او پسندیده خدا و رسول و مردم بوده است و نجاشی و علامه هم او را چنین ستوده اند، و شیخ صدوق در ثواب الاعمال خود روایت کرده که زیارت او مانند زیارت حضرت امام حسین علیه السلام است.

گفتار میرداماد در سیادت و بزرگواری آن حضرت

سید محمدباقر معروف به میرداماد که از حکما و فلاسفه قرن یازدهم هجری است در کتاب رواشح سماویه خود که مختصری در تعریف بعضی از رجال و بزرگان و دانشمندان عالم اسلامیت نوشته است می گوید: از خبرهای معروف و مشهور طریق روایت ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله حسنی مدفون در مسجد شجره ری است که روایات او از نیکویی و حسن پسندیده ما است و آن بزرگوار با این که نصی بر وثاقت او نرسیده ممدوح می باشد.

مؤلف گوید در این فقره اخیر از کلمات میرداماد نظر است، زیرا چه نصی بالاتر بر وثاقت اخبار آن حضرت و توثیق جنابش از امر امام دهم به اباحماد رازی است که می فرماید زمانی که مشکل شد بر تو امر دینت پس سؤال کن آن را از ابوالقاسم عبدالعظیم حسنی اگر موثوق نزد امام نبود امر به ارجاع به آن حضرت نمی نمود.

بقیه گفتار میرداماد، و نزد من این است که صراف و بینا و روشن فکر با اطلاع زشت و ناروا می داند توثیق کردن مثل آن حضرت را جدا، و اگر نبود برای او مگر حدیث عرض دینش و حقیقت معرفت و یقینش و فرمایش آقای ما امام علی النقی علیه السلام که به دان حضرت فرمود: انت ولینا حقا تو دوست و پیرو حقیقی ما هستی با این که برای اوست حسب و نسب پاک و شرافت آشکار هر آینه کفایت می کرد او را زیرا که نیستند خلاصه گان خانواده نبوت و پاکان دودمان ولایت مثل یکی از مردم دیگر زمانی که ایمان آورده و پرهیزکاری نمایند و عبدالعظیم حسنی از این معنی گذشته نزد پدران والا گرام خویش مشکور و پسندیده گشته بود.

و چگونه چنین نباشد و حال آن که او است صاحب داستان معروف چنانی که نجاشی آن را در ترجمه کتاب خود بیان نموده و آن گویای به جلالت قدر و بلندی مقام و رتبه او است و در فضل زیارت او روایات چندی وارد شده و رسیده است که کسی که قبر او را زیارت کند بهشت بر او واجب می شود.

و ابوجعفر صدوق محمد بن بابویه قمی روایت کرده است در ثواب الاعمال که زیارت او زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام است و او را کتابی است به نام اخبار عبدالعظیم حسنی که شیخ ابوالعباس نجاشی از جمله کتابهای او شمرده است.

و بالجمله گفتار ابن بابویه و نجاشی و غیر این دو نفر درباره جلالت آن حضرت که «کان عابدا ورعا مرضیا» کفایت می کند در صحت احادیث او چه رسد از آنچه ما بیان نمودیم از مقامات و شخصیت او پس به درستی که صحیح تر و برتر و راست و محکم تر این که شمرده شود روایات او صحیح و درجه اعلای صحت و خداوند پاک بدین گفته دانا است. (پایان)

تا اینجا بود کلمات بزرگان در جلالت و عظمت و شخصیت آن حضرت و دیگران از دانشمندان را هم مانند علامه در این باب گفتارهایی است که ما برای ایجاز و اختصار از بیانش خودداری و صرف نظر کرده و شروع در بیان زندگانی آن حضرت می نمائیم.

حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام زمانی که در مدینه بود و همچنین در بغداد و سامره یکی از روشهای پسندیده اش که بسیار موجب عظمت و بزرگواری او شده بود در محضر حضرات ائمه همان روش تقیه و پنهان داشتن عقیده و مرام بوده و بسیار از عباسیان تقیه می نمود و به مضمون فرمایش حضرت صادق علیه السلام «التقیة دینی و دین آبائی» تقیه مرام من و مرام پدران من است، و باز «من لاتقیة له لادین له» یعنی کسی که تقیه نداشته باشد دین و مرام ندارد رفتار می نمود.

و در میان سادات حسنی هیچ يك تقیه او را نداشتند و حال آن که آن روز روز این معنی بود زیرا که خلفاء جور و ستم بنی عباس از آنچه بنی الحسن در زمان بنی امیه و بنی مروان و در اوائل خلافت بنی عباس کرده بودند خائف و ترسان بودند و برای این راضی نمی شدند که ائمه طاهرین و حواری ایشان و سادات حسنی در مدینه طیبه مجاور و ساکن باشند و می ترسیدند مبادا به واسطه ایشان فتنه و انقلابی بر پا شده و رخنه به ملک و سلطنت عباسیان پدید آید، پس ایشان را به انواع ظلم و ستم که عمده آن مباحثت و تبعید از وطن مألوف و مجاورت روضه منوره نبویه صلی الله علیه و آله وسلم بود به شام و

کوفه و بغداد و سامری و خراسان حرکت می دادند. چنانکه حضرت رضا را به خراسان و مرو بردند، و عده از سادات حسنی را چون عبدالله محض و علی الشدید و دیگران به کوفه و حضرت امام موسی و امام جواد علیه السلام را به بغداد و حضرت امام علی النقی علیه السلام و امام حسن عسکری را به سامره تبعید نمودند.

و حاصل عباسیان برای حب ریاست و سلطنتی که داشتند و از خاندان پاك علوی ها در هراس و ترس بودند پیوسته مراقب ایشان بوده و بین آنها تفرقه و جدایی می انداختند، و دعبل شاعر هم در آن قصیده خود که برای حضرت رضا علیه السلام انشاد نموده اشاره به همین موضوع کرده و می گوید در حالی که حضرت زهرا(س) را مخاطب ابیات خود قرار داده.

ترجمه چند بیتي از قصیده دعبل، در تفرق خاندان علی و زهرا

ای فاطمه زهرا برخیز و نظر کن که چگونه بین اعضاء و پاره های تن تو جدایی انداختند، بعضی را در کنار فرات و برخی را در زمین طیبه و عده یی را به فح و جمله یی را در زمین جوزجان. و باز بعضی دیگر را به بغداد و بعضی را هم به خراسان برده و شهیدشان نمودند.

روی این لحاظ بود که ائمه هدی در آن عصر تمامی اولاد و اصحاب خودشان را امر به تقیه و کتمان و خلاصه پنهان داشتن عقیده و مرام می فرمودند، و هرکدام از سادات علوی ها که اظهار خروج و نهضت کردن می نمودند ایشان را منع و نهی می کردند، حتی در داستان خروج کردن زید شهید هم وارد است که وقتی که خدمت حضرت باقر علیه السلام برادر بزرگوار خود رسید و اظهار خروج کردن نمود حضرت فرمود شنیدم از پدرم از پدرانم تا جدم رسول خدا که فرمود پیش از قیام و نهضت مهدی موعود ما هرکس خروج نماید بدون شک مغلوب و کشته خواهد شد.

لکن شهادت زید هم از مقدرات بوده و پیغمبر اکرم هم پیش بینی کرده و خبر داده

بودند و در سادات حسینی هم از امام و معصوم گذشته کمتر کس است که به رتبه زید شهید برسد، فضائل و مناقب او بسیار است و مصیبت او بر تمام امامها گران و دشوار بوده و هر وقت به خاطر شریفشان می آمد می گریستند.

حاصل چیزی که در عصر امامها موجب قرب و نزدیکی اشخاص بود به حضرات ایشان فقط انقیاد و اطاعت بوده که هرچه ایشان طالبند همانطور مردم رفتار کنند خواه تقیه کردن و خواه افشاء و اظهار کردن باشد و معنی ایمان همین است که مطیع و منقاد (اولی الامر) که اطاعت ایشان اطاعت خدا و رسول است بوده باشند چه در اوامر و چه در نواهی.

و البته کسانی که تقیه را شعار و دثار خویش قرار دادند در آن زمان با کسانی که در کربلا خدمت حضرت امام حسین قیام و نهضت نمودند فرقی نداشتند زیرا که اطاعت در نواهی و انتهای در منهیات مثل امتثال و اطاعت در اوامر است، بلکه در حدیث وارد شده که پنهان نکردن سر حضرات ائمه و پیشوایان و افشاء کردن آن کشتن ایشان است عمدا نه خطا و سهوا چنانچه می فرماید (من اذاع سرنا فقد قتلنا عمدا لا خطا) و حضرت عبدالعظیم علیه السلام کاتب اسرار و ناشر اخبار آل رسول بوده و از این جهت مرضی و پسندیده ایشان شده و منظور نظر مهر انور ایشان گردیده است، و مدتی که در مدینه بود با حضرت جواد امام نهم مکاتبه و مراسله داشت و بدان وسیله اخذ علم و حدیث می نمود. و او را البته چند چیز بزرگ و بلند قدر نمود، یکی برای قربت و خویشی که با رسول خدا داشت و از برگزیدگان فرزندان آن جناب بود، دیگر مقام علم و دانش آن وجود مقدس که به جای خود بیان می شود، و دیگر شدت تقیه اش که احدی به درجه تقیه او نبود بعد از امام زمانش، و از کثرت محبت و دوستی که با ایشان داشته تقیه اش زیادتر بوده زیرا که حضرات امامها بسیار دوست می داشتند تقیه را و شیعیان و هواداران خود را هم امر و تأکید به آن می کردند از برای حفظ و حراست مال و جان مسلمین که بسته به تقیه بود در آن روز.

و فرمایش حضرت باقر است: ان المحب لمن يحب يطيع، به درستی که محب مطیع محبوب است.

و عمده چیزی که باعث بلندی مقام و رتبه و تقرب او به خدا و رسول و ائمه هدی گشته بود مرحله تقوی و پرهیزکاریش بوده، و شاید از سادات آن روز کسی مقام زهد و تقوی او را نداشته و البته آن قدر که پرهیزگاری موجب تقرب و کرامت است خصائص دیگر مثل حسب و نسب یا صرف علم و دانش نیست زیرا که خداوند جلیل می فرماید: انّ اکرمکم عندالله اتقیکم گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است.

عبادت و سخاوت آن حضرت

در عبادت آن حضرت رسیده است که در مدت عمر شریفش بیشتر روزها بلکه غالب ایام را روزه و شبها را به عبادت و شتایش خداوند متعال می گذرانیده. و در بذل و بخشش و جود و سخای آن بزرگوار وارد شده است که تنها کسی که اقتداء و تبعیت کرد از جد بزرگوار خود حضرت امام حسن مجتبی او بوده، یعنی همانطوری که در زمان حضرت مجتبی آن وجود پاک و آن گوهر تابناک اسخی الناس با جودترین مردم بوده و اگر از جوادترین مردم سؤال می کردند از حضرتش تجاوز نمی نمودند. چنانچه چند مرتبه تمام اموال خویش را با فقراء و بی نوایان تنصیف نموده، حتی یکتای نعلین را داده و یکتا را برای خود گذارد. و چند مرتبه هم مال خود را به تمامی در راه خدا انفاق نموده و هیچ چیز برای خود نگاه نداشت. همین طور فرزند ارجمند و سبط اکبرش حضرت عبدالعظیم هم چندین مرتبه اموال خود را به تمامی انفاق در راه خدا و چند مرتبه هم با اضعفاء و بیچارگان نصف نمود و البته الولد سرّابیه کلامی است صدق، و بابه اقتدی عدی فی الکرام فمن یشابه ابه فما ظلم، بیانی است پسندیده از سخاوت آن حضرت که به تمام معنی فرزند آن پدر است.

مقام علم و دانش آن حضرت از توصیه حضرت هادی

ابوتراب رویانی گفت شنیدم از اباحماد رازی که گفت داخل شدم در سامره بر مولایم حضرت امام علی الهادی علیه السلام و سؤال کردم بعضی از مسائل حلال و حرام را و جوابم را فرمودند، وقتی که خواستم با حضرتش وداع کرده مراجعت نمایم فرمود به من: ای اباحماد هر وقت چیزی از امر دینت مشکل و سخت شد بر تو در شهر و ناحیه ات، پس سؤال کن آن را از عبدالعظیم فرزند عبدالله حسنی و برسان او را از من سلام (پایان حدیث). این حدیث کاملاً مقام علم و دانش او را معرفی می نماید که نزد امام تا چه رتبه از علم و کمال را دارا بوده که به اباحماد می فرماید امور مشکله دینت را از او سؤال کن.

ادراکش سه تن از حضرات امامان را

آنچه را که مسلم اصحاب و متیقن علما و دانشمندان رجال و تاریخ است ادراک آن حضرت است سه نفر از ائمه هدی را که نخستین آنها حضرت امام محمدتقی است که در مدینه و بغداد ملاقات کرده و درك صحبت حضرتش را نموده، و دوم و سوم حضرت امام علی النقی علیه السلام و امام حسن عسکری است که در سامره مشرف به محضرشان گردیده و ملازمت خدمت و صحبت ایشان را اختیار نموده است.

و آن حدیث که در داستان عبدالله قافه پدر آن حضرت نقل نمودیم از حضرت عسکری است درباره عظمت و بزرگی آن حضرت، و هم اشاره به شخصیت اوست که اگر نبود عبدالعظیم علیه السلام علی الشدید را فرزندی نبود.

و اما به طور یقین درك حضور مهر ظهور حضرت رضا علیه السلام را نفرموده و پاره یی از روایات که از آن حضرت برای زیارت او رسیده است خیر از آینده و به عبارت دیگر پیش بینی بوده است، چنانچه پیغمبر خدا خبر از ثواب زیارت کردن قبر حضرت امام حسین علیه السلام و سایر از امامها می فرمودند.

و اما خدمت آن سه امام که گفته شد مخصوصاً حضرت جواد علیه السلام و حضرت هادی علیه السلام به طور قطع بوده و نهایت توسل و تمسک را به آن دو بزرگوار داشته و چه در مدینه و چه در بغداد و سامری غایت ملازمت و مصاحبت ایشان را تا قبل از مهاجرتش به ری دارا بوده، و ایشان هم او را بی نهایت دوست می داشتند و در آشکارا و پنهانی چه پیش از مهاجرتش به ایران در موقعی که ملازمت ایشان را داشت و چه بعد از ورودش به شهر ری به اصحاب و اطرافیان خود توصیه و سفارش او را می فرمودند چنانچه از حدیث اباحماد رازی دانسته شد.

در مجالس او را نزدیک و بیشتر در پهلوی خود نشانده و نهایت توجه و احترام را با او می نمودند، و هیچ کدام از مجلسیان و نزدیکان آن دو بزرگوار این گونه منزلت را دارا نبودند.

ادب آن حضرت در مجلس حضرت هادی علیه السلام

رفتار و عادت کریمانه حضرت عبدالعظیم این بود که هر وقت وارد مجلس حضرت جواد علیه السلام یا حضرت هادی علیه السلام می شد با کمال ادب و خضوع و غایت حیا و تواضع در مجلس می ایستاد در حالی که دستهای خود را از رداء بیرون آورده بدین نحو سلام می کرد: السلام عليك یا بن رسول الله و رحمه الله و برکاته، حضرت هادی علیه السلام امام دهم او را بدین طریق پاسخ می فرمود: و عليك السلام یا ابالقاسم و رحمه الله و برکاته مرحبا بك الی الی.

یعنی آفرین بر تو باد پیش من آی پیش من آی.

حاصل او را نزدیک خود خوانده و در کنار و پهلوی خود می نشانده به حدی که زانوی مبارکش ملصق و چسبیده به زانوی مقدس امام می شد و کاملاً امام از احوال او استفسار کرده و پرسش می نمود که مورد غبطه و حسرت دیگران می شد، تا یک روزی نزدیکان و اصحاب حضرت هادی علیه السلام عرض کردند ای آقای ما سبب چیست

که با وجودی که ابوالقاسم عبدالعظیم حسنی است و ما حسینی هستیم و سادات حسینی اشرف و بالاتر از سادات حسنی هستند شما این نحو با او رفتار نموده و او را بر ما ترجیح داده و اختیار می‌نمایی؟؟! فرمودند: جواب شما را فردا خواهم گفت روز دیگر که مجلس حضرت هادی علیه السلام آکنده از اصحاب و نزدیکان و خواری ایشان شد و هر یک از آقازاده گان و مجلسیان به جای خود قرار گرفتند در آخر حضرت عبدالعظیم وارد شده و به عادت هر روز سلام داد و پاسخ گرفت کسانی که در مجلس نشسته بودند به او راه ندادند در همان آخر مجلس نزدیک کفش کن نشست و بنا به گفته بعضی حضرت هادی علیه السلام پس از جواب سلام فرمودند همان جا بنشین، بدون درنگ و تأمل نشست و اصلاً خاطر شریفش نگران نشد که همه روزه پهلوی امام و امروز در آخر مجلس البته کمال ادب و حیاء و غایت فضل و دانش همین است که صدر و ذیل مجلس به حال او فرق نداده و تغییری نیاورد.

حضرت هادی علیه السلام توجه به آن حضرت و شخصی که بالا دست او بود فرمود و مسئله بی از آن شخص سؤال کرد او از جواب عاجز مانده، حضرت هادی علیه السلام از آن حضرت پاسخ طلبید بی مهابا جواب داد. امام فرمود: مرحبا بك آفرین بر تو باد برخیز و بالای دست این شخص بنشین.

و همین طور مسائل از کسانی که بالا دست او بودند سؤال می فرمود و هر کدام عاجز می شدند امر می فرمود که آن حضرت جواب گوید و بالا بنشینند تا به جای هر روز رسید.

سپس حضرت هادی علیه السلام با تمام مقادیم بدن شریفش متوجه او شده و با کمال مرحمت و لطف احترام نموده و روی خود را به اصحاب و اهل مجلس و معترضین فرموده و گفت این است جواب پرسش و اعتراض دیروز شما.

یعنی عبدالعظیم برای مقام علم و عمل و ادب و تقویش نزد ما مقرب و مقام بلند دارد.

این مرد بزرگوار که عالم آل محمد و دانشمند خانواده علوی است بدینگونه باید محترم و معظم باشد، یکی دیگر از احترام و تعظیم های حضرت جواد و حضرت هادی علیه السلام مرآن بزرگوار را این بود که هیچ وقت او را به نام نمی خواندند پیوسته حضرتش را به کنیه اش که ابوالقاسم باشد می خواندند زیرا که علما ادب گفته اند که: «وضع الکنیه للتعظیم والتکریم واللقب اعم منه و من الذم والتوبیخ» یعنی کنیه موضوع شده برای تعظیم و تکریم و احترام و لقب اعم است از آن و از ذم و توبیخ.

هم چنان که حضرت رضا علیه السلام فرزندش را پیوسته به کنیه یا اباجعفر صدا می زد و این خواندن به کنیه از احترامات مشهور و شایع عرب است، چنانچه در فارسی زبان ها به فامیل و شهرت صدا زدن را احترام می دانند و به نام خواندن را تحقیر و بی اعتنایی می دانند.

حدیث عرض دین آن حضرت با مقدمه لطیف علمی

یکی از مهمترین موجب ها و عظیم ترین سبب های فضیلت عبدالعظیم حسنی علیه السلام که هم بزرگی روح و هم عظمت نفس و هم کمال ایمان و توحید و هم غایت تواضع و خشیه او را اعلان می نماید حدیث عرض دین آن حضرت است که اگر نبود او را فضیلتی غیر از آن هر آینه کافی و وافی بود در جلالت آن حضرت. هم چنانی که بعضی از بزرگان مانند میرداماد و علامه در تعاریف و توصیف خودشان مر آن بزرگوار را گفته اند که: «لولا له فضل الاحدیث عرض دینه لکفی به فضلاً» این حدیث شریف چون از اعظم فضائل آن حضرت و هم اهم مدارک مذهبی ما بود لازم دانستم که با یک مقدمه لطیف علمی و مختصر شرح نظیف فنی و نتیجه و فایده دینی که از حدیث استفاده می شود وارد شوم پس شروع به مقدمه کرده و می گویم:

دانشمندان جهان و حکماء عالم قائلند که یکی از نکات دقیق و مهم عالم روح و حیات انسانی حس است، و این در نزد ایشان بسیار مورد اهمیت

و می گویند امتیاز انسان از سایر حیوانات همین است، یعنی او را انسان گفته اند به نظر حساسیت او.

و این معنی هم دانسته شود که این حس و این حساس غیر از حس و حساس منطقی ها است که در پاسخ سؤال الحیوان ماهو می گویند زیرا آن حس مشترك بین حیوان و انسان است که به معنی دریافت کردن چیزهای محسوس است به وسیله حواس و قوای پنج گانه ظاهری که در تمام حیوانات موجود است اما این حس و حساسی که مورد گفتگوی ما است همان است که گفته می شود در پاسخ الانسان ماهو که سؤال از حقیقت انسانیت انسان است و آن دریافت کردن چیزهایی است که دریافتش به حواس ظاهری ممکن نیست بلکه حس دیگری لازم است که برخی او را عاقله و برخی مدرکه یا ناطقه یا چیزهای دیگر می گویند: «عبارتناشئی و حسنك واحد» غرض یکی است این نکته همانطور که گفتیم احساس و ادراك چیزهای غیر محسوس از حواس ظاهره را می نماید که از جمله آنها دریافت بد و خوب، و سود و زیان، و نيك بختی و بدبختی، و کمال و نقصان، و سلامت و بیماری و غیر آنها را نمودن است انسان حساس آن است که این نکته در کانون او حکم فرما بوده باشد.

فلاسفه عالم و دانشمندان علم الاخلاق هم می گویند که نکته دیگری در کانون بشر به ودیعه گذارده شده که آن میل به کمال و همان سیر تکاملی ذرات بوده باشد.

نکته اول انسانی را متوجه به نقصان و کمال خویش نموده، و نکته دوم دعوت به کمال و کوس (الرحیل) کوچ کردن از درجه و مرتبه ناقصه بی که در اوست برای مرتبه فوق و کمال می زند و هم انسانی را به اصلاح تقایص خود وادار می نماید خداوند جهان و آفریننده مهربان آینه و مرآت کاملی برای دیدن تقایص و رفع آن و رسیدن به کمال بشریت قرار داده که عبارت از عنصر بشر دین دار و مرد دینی بوده باشد، و از سفراء و اولیاء اوست که فرموده اند المرأة المؤمنة مرأة المؤمن مرد دین دار آینه مرد دین دار است، این آینه را در پیش رو گذارده و کیفیات خود را بدو عرضه دار تا کمال و نقصان

تورا به تو بنماید.

امروز انسان حساس را روشن فکر می گویند پس بر او لازم است همانطور که آینه بلورین را در مقابل صورت گذارده و ظاهر بدن را بدو عرضه داشته و رفع از نقایص ظاهری خود را می نماید، آینه دین را هم در نظر آورده عقیده و مرام باطن خود را بدو عرضه دارد تا اگر نقیصه او راست اصلاح نماید.

عبدالعظیم حسنی علیه السلام که داستان پرهیزکاری و شخصیت او را تا حدی نگاشتیم با آن همه درجات و مقامات باز این حس قوی او را در مقابل آینه و مرآة حقیقی دین متین و شرع مبین آورده و با این که تمامی کمالات ظاهری او را بدو نموده است قناعت ننموده عقاید دینی و مرامهای شرعی خود را بدو عرضه می نماید، واللّٰه این است کمال انسانیت و حقیقت روشنفکری.

ما کیفیت عرض دین آن حضرت را می نگاریم تا هر که در این راه است از او آموخته و یاد گیرد.

کیفیت عرض دین آن حضرت محضر حضرت هادی در سامره

شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی در کتاب امالی خود با چند واسطه می گوید: از حضرت عبدالعظیم حسنی که فرمود روزهایی را که در سامره ملازم خدمت حضرت هادی علیه السلام امام دهم بودم روزی در خاطرم گذشت که اصول عقاید خود را به مولایم عرضه نمایم تا اگر مرضی و پسندیده خدا و رسول و ایشان است تصدیقم فرموده و مطمئنم فرمایند.

پس وارد شدم بر آن حضرت تا چشم مبارک امام بر من افتاد فرمود «مرحبا بك» آفرین بر تو باد ای ابوالقاسم «انت ولینا حقا» تو دوست و ولی صادق و حقیقی ما هستی.

پس گفتم به حضرتش ای فرزند رسول خدا می خواهم عرض کنم دین و مرام و

اصول عقاید خود را تا اگر پسندیده شما است ثابت و باقی بر آن بمانم تا وقتی که خدا را ملاقات کنم.

پس فرمود بگو ای ابوالقاسم، پس گفتم می گویم به درستی که خداوند تبارک و تعالی یکی است بی مثل و نظیر که نیست چیزی در وحدت و یگانگی مانند او و دارای این صفت است که بیرون از دو حد یکی حد ابطال و دیگر حد تشبیه.

مؤلف گوید این هر دو اشاره است به مرام دو طایفه از مردمان قدیم که می خواستند طایفه اول خدا را تنزیه کنند از تشبیه کردن به مخلوقات پس افتادند در ابطال و تعطیل کردن صفاتی که مخصوص او بود، و دوم خواستند خدا را به صفات عالی و نامهای نیکو تعریف کنند از نزد خود يك نامها و صفتهای زایدی اختراع کردند ناچار واقع شدند در تشبیه کردن او را به مخلوقات.

بقیه حدیث عرض دین: فرمود عبدالعظیم حسنی می گویم خدا را صفت دیگری است که نه جسم دارد و نه شکل و نه عرض و نه جوهر بلکه ذات مقدس او آفریننده تمام جسم ها و صورت کش تمام صورت ها و آفریننده کلیه عرض ها و جوهرها است و پروردگار تمامی موجودات و صاحب ایشان و قرار دهنده ایشان و ایجاد کننده آنها است⁷ و به درستی که محمد صلی الله علیه و آله وسلم بنده و فرستاده و آخرین پیغمبران اوست و پیغمبری بعد از او نیست تا روز قیامت، و به درستی که دستورات و احکام او آخرین احکام و دستورات خدا است و احکامی دیگر نیست بعد از آن تا روز قیامت، و می گویم به درستی که پیشوا و امام و جانشین و حکم فرمای بعد از او امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و بعد از او فرزند بزرگش حسن مجتبی علیه السلام و بعد از او فرزند دیگرش حسین و بعد از او علی بن الحسین و بعد محمد بن علی و بعد جعفر بن محمد و بعد موسی بن جعفر و بعد علی بن موسی و بعد محمد بن علی و پس از او تو ای آقای من پس فرمود حضرت هادی علیه السلام و بعد از من فرزندانم حسن پس چگونه اند مردم با فرزند و بازمانده و یادگار فرزندانم حسن که حضرت مهدی بوده باشد.

گفتم برای چه ای آقای من؟

فرمود برای این که نمی بینند شخص او را و روا نیست نام خاص او را که با نام پیغمبر خدا یکی است ببرند تا این که نهضت و قیام نموده و زمین را پر از عدل و داد کند چنانچه پر از ظلم و ستم شده بود.

این ناچیز گوید این عدم جواز بردن نام آن حضرت یا محمول بر تقیه و یا حکمی موقت و برای آن زمان بوده زیرا که علما اخیر ما فتوی بر حرمت بردن نام آن حضرت نداده، علاوه این که در بعضی از زیارات مانند جامعه صغیره یا بعضی از دعاها نام خاص و کنیه شریفش که با کنیه حضرت پیغمبر یکی است ذکر شده و در کتب ادعیه و زیارات هم مسطور است.

فرمود آن بزرگوار گفتم ای آقای من اقرار نمودم به فرزندت حسن و به فرزند او حضرت مهدی ولی عصر و می گویم به درستی که دوست ایشان دوست خدا و دشمن ایشان دشمن خداست و اطاعت ایشان اطاعت خدا و نافرمانی ایشان هم نافرمانی خداست.

و می گویم به درستی که معراج پیغمبر خدا راست و درست و پرسش در قبر از مردگان درست و به درستی که بهشت حق و جهنم حق و صراط حق و میزان حساب قیامت حق و ساعت آینده که روز رستاخیز است در او نیست شکی و به درستی که خدا می انگیزاند مرده های قبرها را برای پرسش قیامت.

و می گویم به درستی که فریضه های واجب بعد از قبول کردن ولایت آل محمد علیه السلام نماز است و زکات و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر حضرت هادی علیه السلام فرمود ای ابوالقاسم قسم به خدا این دین خداست آن چنانی که خشنود شده و اختیار کرده است آن را خدای تعالی برای بندگان خود پس باقی و ثابت باش بر آن و خدا تو را محکم و ثابت بدارد به گفته محکم در زندگانی دنیا و حیوة آخرت پایان حدیث.

ص: 80

نتیجه و فایده دینی این حدیث شریف و گفتار مؤلف

مؤلف گوید حدیث عرض دین عبدالعظیم حسنی از احادیث متواتره بین ما شیعی ها می باشد، زیرا از قدیم الایام و روزگار پیشین در زبان خرد و بزرگ جاری بوده و در زیارتش گفته و می گویند و «عرضت دینک علی امام زمانک»، و اگر هم متواتر حدیثی نباشد نزدیک به آن یعنی از احادیث مستفیضه خواهد بود و این از احادیثی است که به طور قطع یا ظن نزدیک به علم و یقین از محضر امام گذشته و در محضر امام بوده و امضاء و تصدیق به آن نموده است. پس مسلما از اخبار صحیح خواهد بود و استدلال به آن برای مسلمین امامی ها یقینا حجة است.

و در آن چند نکته متین و نتیجه دینی است که از مدارک بزرگ مذهبی ما خواهد بود و ما جهت اختصار قناعت به نگارش و بیان یکی از آنها می نمایم برای این که اگر بخواهیم تمامی را نگاشته یا وارد به شرح کردن آن بشویم کتاب مستقلی خواهد شد همان منظور اولیه را رعایت نمودیم.

فایده دینی این حدیث و یا مدرکی از مدارک ما

و آن نکته خاتمیت و آخریت حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم است مر پیغمبران و رسولان گذشته را اگرچه قرآن مجید کرارا این معنی و این نکته را تصریحا و یا تلویحا بیان فرموده و در اخبار دیگر هم وارد شده است، مانند این حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که فرمودند «شرع محمد صلی الله علیه و آله وسلم مستمر الی یوم القیامه» یا این کلام آن حضرت که به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند یا علی «انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانی بعدی» تواز من به منزلة هرون از موسی هستی در جانشینی و خلافت مگر این که نبی نیستی زیرا نبی بعد از من نیست.

اما آن اخبار نبوی شاید به صراحت و آشکاری این کلام نباشد که گفت عبدالعظیم حسنی علیه السلام «واقول ان محمدا عبده و رسوله و خاتم النبیین فلا نبی بعده الی

یوم القیامه». و از این روشن تر این کلام او است که گفت می گویم «و ان شریعتہ خاتم الشرایع فلا شریعة بعده الی یوم القیامه» یعنی احکام و قوانین او آخر و خاتم تمام شریعت ها و احکام ها است پس شریعت و حکمی بعد از آن نخواهد بود تا روز رستخیز.

نتیجه استدلال و تمسک به این حدیث متین

فایده تمسک و استدلال به این حدیث این است که این فقرات و کلمات عبدالعظیم حسنی در محضر امام دهم با آن همه متانت و صحت متنی و سندی معارض و رد است مر کسانی را که ادعاء اسلام و ایمان یعنی گروهش به خدا و رسول و جانشینان او را می نمایند و بعد پیروی و تبعیت از مدعی های نبوت و پیغمبری مانند (علی محمد شیرازی و احمد کسروی) و امثال این نابخردان را می کنند.

این اشخاص از دین و تمدن که بهره یی ندارند از عالم انسانیت و آدمیت هم بویی به دماغشان نرسیده زیرا گذشته از انکار حقایق و محسوسات، بشر این مقدار تابع خرافات و گزافات باب و بهاء و امثال او نمی شود.

پیغمبر اسلامی که در مدت بیست و سه سال از اوّل بعثت تا وفاتش اسلام و تمدن را گوش زد توده بشر نمود و سیطره علم و دانش و فلسفه و حکمتش با آن همه اعجاز و خوارق عادات عالم گیرش که نه تنها آن روز تمام بزرگان از فصحا و بلغاء و حکماء و فلاسفه اقرار به استادی و نابغیتش آوردند بلکه در هر قری از قرون اسلامی خصوص دانشمندان عصر تمدن سر تسلیم نزد او گذارده و اقرار به فیلسوفیت و نبوت او نموده و به يك دل و زبان می گویند، الحق والانصاف این یگانه قائد و پیشوای عالم بشریت مرتبه دین و تمدن بشر را به کمال رسانیده و حق بزرگی به توده مردم دنیا پیدا نموده و الان جمعیت ملل متمدن عالم، به ویژه اروپای امروز رهین و گروگان منت بزرگ اویند.

و چگونه چنین نباشد و حال آن که اوست یکه تاز میدان «سبحان الذی اسرى بعده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی»، و اوست مخاطب «علمك مالم تكن تعلم»، و اوست دانش جوی «علمه شدید القوی»، و اوست انسان چنانی که «خلقه الرحمن و علمه البیان»، و اوست بالغ و رسیده مقام «قاب قوسین او ادنی» و محرم اسرار «اوحی الی عبده ما اوحی»، و اوست علت غایی عالم وجود و خلاصه «لولاك لما خلقت الافلاك».

خلاصه بیگانگان پا از دایره انصاف و وجدان بیرون نمی گذارند پس ای بی خرد تو که این لباس را به قامت بشر ناراست میدانی باید بدون تأمل مراجعه بدارالمجانین و تیمارگاه نموده و انفت را معالجه نمایی. پایان

کسانی که خدمت امامها عرض دین نموده اند

همانطور که در مقدمه حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام نگاشتیم حس انسانیت و میل به تکامل در هر که باشد او را پیوسته دعوت به کمال نموده و به رسیدن غایت مراتب بشری می خواند این دسته اشخاص که دارای حسن انسانی و سیر تکاملی بوده اند گرچه عده آنها بالنسبه به توده مردم کم «وقلیل من عبادی الشکور» هم گواه عزت و قلت آنها است.

اما نزد خدا بسیار عزیز و مقرر بند این دسته مردم به واسطه آن حس و سیرشان پیوسته خود را در مقابل مرآة حقیقت و آینه حق نمای عالم وجود آورده و ظاهر و باطن خود را بر آن گزارش داده و عرضه می نمودند عده این مردان بسیار و ما جهت اختصار قناعت به ذکر چند تن از آنها می نماییم بزرگترین این اشخاص سید ما عبدالعظیم است که کیفیت او را گزارش دادیم، و دیگر از آنها خالد بن جریر بجلی و حسن بن زیاد، و عمرو بن حریث، و آل اعین که اولی آنها اعین و پسرش حمران بن

اعین و زرارة بن اعین بوده است.

خودشان را در مقابل آینه ایزدنامای امام جعفر صادق درآورده و عقاید ایمانی و عرض دین خود را نمودند و دیگر از آنها ابالجارود و اسماعیل بن جابر جعفی و برخی غیر از آنها بوده که به حضرت امام محمدباقر گزارش عقیده داده اند و آن حضرت با فرزندش امام صادق علیه السلام تصدیق ایشان را نموده و دعایشان فرمودند که ما فقط اکتفا به نگارش اسامی این چند از آنها نموده و از شرح احوال و داستان زندگانی و کیفیت عرض دینشان که از محل حاجت هم بیرون بود خودداری نمودیم.

ولی مجملاً دانسته گردد که این اشخاص با وجودی که از حواری و اصحاب خاص صادقین علیهم السلام بودند هیچ کدام آنها رتبه و مقام سید ما عبدالعظیم را نداشته بلکه «کانوا عبیدا له» یعنی منزله چاکری آن حضرت را دارند گذارش عرض دینشان هم به کیفیت و تفصیل عرض دین آن حضرت که هم دارای اصول و هم فروع و تمامی ارکان و نکات لطیفه بوده باشد نبوده و حقا این بیت که مناسب با این مقام بود نگاشتم.

انصاف می دهم که دلبران دلبران *** بسیار بوده اند نه بدین حسن و دلبری

به نحوی که امام هادی علیه السلام تصدیق نموده و بفرماید «هذا والله دین الله الذی ارتضاه لعباده».

ص: 84

اشاره

قال الله تعالى «ومن يهاجر في سبيل الله يجد في الارض مراغما كثيرا وسعة» در هجرت عبدالعظیم علیه السلام این آیه شریفه را که در خصوص مهاجرین راه خدا می باشد نگاشته و اکتفا به ترجمه ظاهری آن می نمایم.

خداوند مجید می فرماید و کسی که هجرت کند در راه خدا در زمین می یابد منفعت بسیار و گشایش فراوان.

حضرت عبدالعظیم علیه السلام تقریباً در سال دویست و پنجاه هجری از سامره حرکت و به امر امام خود حضرت امام علی النقی هجرت نموده و متوجه ایران گردید.

مورخین و اهل رجال در سبب حرکت و هجرت آن حضرت به اختلاف سخن کرده اند ابوالعباس احمد بن علی نجاشی و صاحب بن عباد می گویند: آن حضرت از ترس خلیفه معاصر خود فرار کرده و به ایران آمد.

تقریب قول نجاشی و صاحب

این کلام بعید نباشد زیرا همانطور که در داستان زندگانی پدران آن حضرت گفتیم عباسیان از خاندان علی علیه السلام هراسناک بودند و نمی گذاردند اینان در يك جا مجتمع

بوده باشند و پیوسته در صدد تفرقه و قتل آنها بر می آمدند، چنانچه بیرون از حساب از علویها چه سادات حسنی و چه حسینی را از روی ظلم و جفا شهید کردند مخصوصاً از حضرات امامها بیشتر در بیم بودند چون حقانیت آنها و بطلان خود را می دانستند، لکن دنیاداری و حب ریاست ایشان را کر و کور نموده هم چنانی که بزرگان دین و حکماء و دانشمندان علم روان شناسی فرموده اند: «حب الشیعی یعمی ویصم».

و نمی گذاشت حق به حق دار برسد روی این زمینه آن برگزیدگان خدا و رسول را همواره مراقب بوده و محبوسشان می داشتند، و هرکس که با ایشان زیادتر تماس داشت و نزد آنها عزیزتر بود به سرعتی هرچه تمام تر او را قلع و قمع نموده و از بین می بردند. و چون دیده بودند که حضرت عبدالعظیم علیه السلام از همه مردم آن زمان قرب و توسلش به آن خانواده زیادتر است و ایشان هم به او از تمام مردم متوجه ترند، معتز بالله عباسی که خلیفه آن زمان بود در صدد قتل آن جناب بر آمده و او را تعقیب نمود تا

آن حضرت «خائفا یترب» از روی هزاران ترس و بیم به نام نامه رسان و پیک وارد ایران شده و بطور غیر مستقیم یعنی در خفیه و پنهانی که هرکس هم او را دیدار می کرد و سؤال می نمود کیستی و از کجا می آیی؟ اظهار می داشت نامه رسانم تا پس از چند ماهی که در شهرها و دهکده های ایران گردیده در همان سنه وارد به شهر ری شده و به این خاک و آب نزول اجلال فرمود.

گفتار بعضی دیگر در هجرت آن حضرت

بعضی دیگر از بزرگان را عقیده این است که آن جناب به عزم زیارت قبر منور حضرت رضا علیه السلام از عراق بیرون آمده و متوجه بلاد خراسان گردید، و چون به شهر ری رسید مدتی به جهت زیارت قبر حضرت حمزه موسوی توقف فرموده و امر آن جناب مخفی بود و او را کسی نمی شناخت تا آن که دوستان و شیعیان آل علی علیه السلام در خدمتش رسیده از شخصیت و مقامات بزرگواریش مطلع شدند.

و این قول دور نباشد زیرا که چون آن حضرت مشرف به لقاء و دیدار حضرت

رضا علیه السلام نگردیده و ایام زندگانی آن حضرت را درك نفرموده بود و می خواست اداء حق آن امام را نموده باشد به ایران حرکت فرمود.

پیشوایان دین فرموده اند که هر امامی را بر مردم حقی است اگر خواهند مردم حق او را اداء نمایند، پس از قبول کردن طاعتشان باید در حال حیات و زندگانی آن امام به

زیارت او روند و بعد از وفات او به زیارت قبرش مشرف گشته و اظهار انقیاد و اطاعت او و سایر امامها را نمایند.

گفتار و عقیده جماعت دیگر در سبب هجرت آن حضرت

جماعتی دیگر می گویند: حضرت عبدالعظیم از طرف حضرت هادی علیه السلام امام دهم نیابت و وکالت داشته برای تبلیغ احکام دین و قوانین شرع و نایب آن حضرت بوده اند در امورات دینی برای اهالی ری.

و البته موقعیت آن روز هم ایجاب این معنی را می نمود زیرا مردمان آن روز شهر ری مرکب شده بود از جمعیت مختلف المرام یعنی از سنی حنفی و سنی شافعی و شیعه که از آن هر دو کمتر بودند و در محله ساریبانان سکنی داشتند، و این جمعیت قلبی که در مقابل دو مخالف بزرگ و زیاد واقع شدند يك نفر پیشوا و نماینده دینی و مبلغ احکام می خواستند از طرف امامشان تا هم معارف خویش را یاد گرفته و هم از تزییقات تبلیغی مخالفین ایمن باشند.

و حدیث اباحماد رازی هم این معنی را تأیید کرده و تقویت می نماید، زیرا که حضرت هادی علیه السلام به اباحماد فرمودند: یا اباحماد اذا اشکل علیک شیء من امر دینک بناحیتک فسل عنه عن عبدالعظیم من عبدالله الحسنی و اقراه منی السلام.

یعنی وقتی که بر تو مشکل شد چیزی از امر دینت در شهر و ناحیه ات پس سؤال کن آن را از عبدالعظیم فرزند عبدالله حسنی و او را از من سلام برسان.

علاوه بر این حدیث هرکدام از امامها در زمان خودشان يك دسته نایب و وکیل داشتند که از طرف آنها به مردم احکام می آموختند و قوانین حقیقی را بر عده بی از

مردم که در طریق راست و مستقیم بودند تعلیم می دادند، مخصوصاً در شهرهایی که آن عده در مقابل مخالفین مذهب واقع شده بودند مانند کوفه و بغداد و قم و ری و بصره و حجاز. و اگر نبودند این نواب و وکلاء ائمه ما هر آینه دستورات متقنه و محکمه به ما نرسیده بود، که اگر تمامی فلاسفه و دانشمندان و روشنفکران امروزه که در راه انصاف و وجدان باشند مجتمع شده و به گفته اروپایی مسلکهای امروز کنفرانس مذهبی دهند و این دستور و پروگرام فرقه شیعه ها را با سایر از دستورات و پروگرامهای فرق و احزاب مرآمی دیگر دنیای متمدن بسنجند، نتوانند ذره بلکه کمتر خدشه یی به آن دستور نمایند.

و اگر اینجا مناسب بود گفته های فلاسفه و دانشمندان اروپا یا ملل متمدن را درباره اسلام و بالخصوص راجع به مذهب شیعه و مرآم پاك جعفری می نگاشتیم خوانندگان مراجعه به کتب ایشان مانند تمدن اسلام و سیاست الحسینیه و تاریخ الحسین علامه مصری شیخ عبداللّه علانلی و کتابهای دیگرشان نمایند.

ذکر عده ای از نواب و وکلاء امامها علیه السلام

نواب ائمه معصومین علیهم السلام بسیار و از جمله مشاهیر و معاریف آنها نواب اربعه و چهار وکیل خاص اعلی حضرت ولی عصر عجل اللّه تعالی فرجه است که اول آنها ابوعمر و عثمان بن سعید اسدی است، و دوم فرزند او ابوجعفر محمد بن عثمان، و سوم شیخ بزرگوار ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی، و چهارم شیخ جلیل ابوالحسن علی بن محمد سمیری رضی اللّه عنهم است که قریب هفتاد سال در بغداد و عراق از طرف آن حضرت نیابت خاصه داشتند، و واسطه فیض بین آن حضرت و مردم بودند. و در میان نواب امامها کمتر کس به مقام رفیع آنها می رسد.

و قبل از ایشان احمد بن اسحاق قمی در قم از طرف امام حسن عسکری علیه السلام نایب و وکیل بود. و زکریا بن آدم قمی در زمان حضرت رضا علیه السلام از قبل آن حضرت نایب بوده و تعلیم احکام می نموده است در قم، چنانچه محمد بن قولویه

از علی بن مسیب همدانی حکایت کرده که گفت خدمت حضرت رضا علیه السلام عرض کردم که راه من دور است و نمی توانم همیشه خدمت حضرت شرفیاب گردم از که مسائل خویش را بپرسم. فرمودند در قم از زکریا بن آدم القمی المأمون علی الدین والدنیا.

و این زکریا نزد حضرت رضا علیه السلام تقرب زیادی داشت و مقام روحانیت او به مرتبه یی بود که خواست از قم جهت بعضی از مردمانش فرار کند، و چون از حضرت رضا علیه السلام کسب تکلیف کرد برایش نوشت که از قم بیرون مرو زیرا که خداوند به برکت وجود تو رفع بلا از قم و اهالی آن می نماید، هم چنانی که به برکت پدرم موسی بن جعفر علیهما السلام رفع بلا از بغداد و اهل آن می کند.

و یکی هم یونس بن عبدالرحمن بوده که چهار نفر از امامها را خدمت کرده و از قبل آنها هم نیابت در تعلیم احکام و تبلیغ دین داشته، و درباره اش آن چهار امام یعنی علی بن الحسین و امام محمدباقر و امام جعفر صادق و امام موسی کاظم فرموده اند: «ما نشأ فی الاسلام رجل من سایر الناس کان افقه من سلمان الفارسی ولا نشأ بعده رجل افقه من یونس بن عبدالرحمن».

یعنی طلوع نکرد در اسلام مردی از سایر مردم که فقیه تر از سلمان فارسی بوده باشد و بعد از سلمان طلوع نکرد در اسلام مردی از سایر مردم که فقیه تر و داناتر بوده

باشد از یونس. جلالت قدر یونس بن عبدالرحمن بیش از آن است که بتوانم در این مختصر بیان کنم.

و دیگر از آنها ابان بن تغلب است که حضرت صادق علیه السلام درباره او فرمودند:

«اجلس فی مجلس النبی و افت الناس فانی احب ان یری فی شیعتی مثلك».

یعنی بنشین در مجلس پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و فتوی بده مردم را به درستی که دوست دارم دیده شود مانند تو در شیعیان من و.

«ناظر اهل المدینه فانی احب ان یکون مثلك من رواتی و رجالی» و مناظره کن اهل مدینه را به درستی که دوست دارم مانند تو بوده باشد از ناقلان قول من.

و وارد شده است که شخصی از آن حضرت سؤال کرد در وقتی که می خواست از خدمت آن جناب مراجعت کند که خواهش دارم توشه بی یعنی حدیثی که نافع برای آخرت من باشد بیان فرمایید برای من.

فرمودند: «انت ابان بن تغلب، فانه قد سمع منی حدیثا کثیرا فما روی عنی لک فاروعنی».

برو نزد ابان پسر تغلب که وی حدیث بسیار از من شنیده است پس هرچه او برای تو بگوید و روایت کند از من تو هم همان را بگو و روایت کن از من.

و دیگر از نواب خاص و وکلاء مخصوص و رسمی حضرات امامها مسلم بن عقیل است که از طرف حضرت امام حسین علیه السلام نایب بوده در کوفه و آن حضرت در توصیه بی که برای آن جناب به مردم کوفه می نویسد می فرماید: «و بعدانی بعثت الیکم اخی و ابن عمی و ثقتی من اهل بیتی» یعنی و بعد از ستایش خدا و درود به رسول او فرستادم به سوی شما برادر و پسر عم و ثقه و محل اطمینان خودم را از خانواده خودم. و داستان بزرگ و مصیبت شهادت و طاقت فرسای او مشهور و معروف بین مسلمین است.

خلاصه حضرت عبدالعظیم علیه السلام یا خانقا از خلیفه معاصر خود و یا به عزم زیارت حضرت رضا علیه السلام و یا نایب از حضرت هادی علیه السلام به شهر ری وارد شده، و به محله ای که آن روز معروف به ساریانان و سکه الموالی که کوی شیعه های آن روز بوده و امروز معروف به هاشم آباد است تشریف فرما شده، و در سردابه و زیرزمین خانه مردی از شیعیان علی علیه السلام منزل نمود.

احوال آن حضرت در شهر ری

در سابق بیان کردیم که اقتضاء آن روز برای تمام جمعیت و توده مسلمین به خصوص اهل حق سکوت و تقیه و پنهان داشتن مرام بوده و خلاف آن از روش آدمیت بیرون و دور بوده.

حضرت عبدالعظیم علیه السلام هم به طرزى که در پیش نگاشتیم در تمام اطوار زندگانش در تقیه بوده حتى در ری هم به نحوی که در این چند مدت سکونتش در ری با وجودی که کم کم مردم با او آمیزش پیدا نمودند غیر از چند نفر از اشخاص بزرگ مانند احمد برقی و سهل رازی و حسن رازی و ابوتراب رویانی و اباحماد رازی و معدودی دیگر که از حضرتش اخذ حدیث می کردند، سایر مردم به هويت آن بزرگوار شناسایی نداشتند، تا بعد از وفات او.

و در مدت حیات و زندگانی خود در شهر ری تمام روزهایش را روزه و شبهایش را به عبادت قیام کرده و ستایش خداوند متعال می نمود.

کرامت آن حضرت در شهر ری

بیان کردیم که اهالی ری در آن روز غیر از همان معدود آن حضرت را نمی شناختند و آنها هم از او مأذون نبودند که او را به مردم معرفی نمایند برای موقعیت وخیم و خطرناک آن دو مخالف بزرگ ولی از آنجا که طلا و ذهب نهفته نماند و قهرا ذهبت خود را آشکار کند یا خود به خود هویدا گردد. مردم ری آثار بزرگی و جلالت از رشحات سیمای حضرتش دیدند دانستند که از برگزیدگان خاص خدا است، اما هیبت و سطوتش مانع بود که بتوانند از هويت او پرسش نمایند تا این که کشف این کرامت بزرگ از او گردید که دیدند آن حضرت اغلب روزها را از سرداب خود بیرون آمده و به قبرستان می آید و آن قبری که فعلاً در جوار مرقد شریف اوست زیارت می نمود و می فرمود: «هذا قبر رجل من ولد موسى بن جعفر».

این قبر مردی از فرزندان موسی بن جعفر است و این خود از کرامات بزرگ و مکاشفات عجیبه آن حضرت بود که در حال حیات او ظاهر گردید، برای این که مردم شهر ری پیش از کشف و زیارت کردن آن حضرت از آن قبر خبر و اثری نداشتند پس بعد از دیدن این کشف و کرامت به تجلیل و احترام حضرتش کوشیده و به رفت و آمد محضرش افزودند.

بسیاری از علما و بزرگان احتمال داده اند که آن قبر مرقد پاک حمزه فرزند حضرت موسی بن جعفر بوده باشد، گرچه در سه مکان دیگر هم چون اصطخر شیراز و قم و عراق عرب نزدیکی کربلا قبری است به نام حمزه بن موسی که زیارتگاه معروف است. ولی چون مزار بودن آن قبری که در شهر ری می باشد از زمان حیات حضرت عبدالعظیم علیه السلام واقع شده و آن بزرگوار هم او را بسیار زیارت کرده چنانی که در زیارتش می خوانند: «یا من زاره سیدنا عبدالعظیم» و شهرت به حمزه هم گرفته و بزرگان هم او را به نام حمزه بن موسی خوانده اند و این گرچه از مدارک صحیحی نبوده زیرا حضرت عبدالعظیم علیه السلام که کشف او را نمود مجملاً فرمود این قبر یکی از فرزندان موسی بن جعفر است و نام او را نفرموده ولی البته این شهرت بی مدرک هم نباشد غایت این که به ما نرسیده است.

سلاطین صفویه که از سادات موسویه اند و نسبشان به حمزه بن موسی منتهی می شود بدین قبر علاقه و ارادت تامی داشتند، حتی در تاریخ بنا طهران است که شاه اسمعیل و شاه طهماسب صفوی از پایتخت خود قزوین به زیارت قبر جد خود حضرت حمزه به ری می آمدند. طهران را که در آن روز قریه ای بود به نام ده ران و آبادی کوچکی بود به برکت وجود حمزه و حضرت عبدالعظیم علیه السلام و مناسبت آب و هوایش به صورت شهر در آورده و کم کم بزرگ و اکنون اول شهر ایران و از صد و پنجاه سال متجاوز است که پایتخت عظیم مملکت گردیده.

و در خصوص قبر امامزاده حمزه تحقیق رشیق دیگری است که خواهد آمد.

حاصل شیعه های ری بعد از این قضیه در اختلاط و رفت و آمد به خدمت آن حضرت سعی بلیغ نموده و همه روز شرفیاب حضور مهر ظهورش گشته و از کلمات حکمت آمیز و سخنان و احادیث نصیحت بیزش بهره مند می شدند.

اشاره

قال مولینا صاحب الزمان عجل الله فرجه: «و اما الحوادث الواقعه فارجعوا الی رواة احادیثنا فانهم حجتي علیکم و انا حجة الله».

فرمود اعلی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه اما حوادث و پیش آمدهای واقعه را رجوع به روایت کنندگان احادیث ما کنید پس به درستی که ایشان حجة منند بر شما و من خود حجة خدایم بر ایشان و شما.

امروز ما شیعه ها عقیده مذهبی مان این است که يك امام و پیشوایی داریم که قطب دایره امکان و (کانون) عالم وجود است، و در پس پرده غیبت مانند خورشید در پس پرده ابر منفعت و برکتش به ما بلکه تمامی موجودات می رسد: «بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الارض و السماء».

ولی چون در صورت ظاهر دستمان از دامن پرفیض آن جناب کوتاه است به طبق مأموریتی که از آن حضرت داریم باید در دستورات دینی و اخلاقی و اجتماعی مراجعه به ناقلان و گویندگان فرمایشات ایشان نماییم.

و البته این اشخاص کسانی باید باشند که توده مردم سوء خلق و بدروشی از آنها ندیده باشند، چه با آفریننده مهربان و چه با بندگان او سپس از ایشان پروگرام و دستور

گرفته و پیروی و عمل بنماییم.

علاوه از عدالت و پاکی و پرهیزگاری باید آنها دارای قوه حافظه کاملی بوده باشند و یا حافظه آنها از متعارف مردم کمتر نبوده باشد که بتوانند گفتار و احادیث پیشوایان دین را به خوبی یاد داشته و به نکویی نقل و تحویل جامعه دهند. و رتبه و مقام آنها هم بسته به همین است چنانچه امام صادق علیه السلام هم درجه و رتبه آنها را به این صفت معرفی فرموده.

کشی در رجال خود به اسناد و طریق خودش از آن حضرت روایت کرده که فرمود امام ششم: «اعرفوا منازل شیعتنا بقدر ما یحسنون من روایاتهم عنا فانا لانعدالفقیه منهم فقیها حتی یکون محدثا قیل له یابن رسول الله او یکون المؤمن محدث قال بلی یکون مفهما والمفهم محدث».

یعنی بشناسید مقام و رتبه شیعیان ما را به اندازه ای که نیکو می دارند روایات و گفتار ما را به درستی که مافقیه را فقیه نمی دانیم و در شمار دانایان در نمی آوریم او را تا این که محدث بوده باشد.

مؤلف گوید: این محدث به معنای لغوی نباشد بلکه به معنای اصطلاحی اهل حدیث است که به معنای افهام و الهام غیبی بوده باشد. یعنی ملهم و مفهم و یا این که به مقام تحدیث ملائک و فرشتگان رسیده باشد که آنها او را حدیث گویند، یعنی گوینده و محدث ملک و شنونده و محدث او بوده باشد بزرگان دین و دانشمندان حدیث فرموده اند که محدثین بعد از معصوم سه نفرند: اول آنها حضرت زهرا علیها السلام است که صاحب صحیفه فاطمیه است که از فرشتگان شنیده و جمع نموده است، دوم آنها سلمان فارسی می باشد که از آنها علم بلایا و منایا و علوم اولین و آخرین آموخته است، سوم آنها حضرت عبدالعظیم بن عبدالله حسنی است که محدث علیم است.

گفته شد به آن حضرت ای فرزند رسول خدا آیا مؤمن هم محدث می شود فرمود بلی می شود مفهم یعنی مفهم شده غیبی و مفهم هم محدث است.

یکی از آنها وجود مقدس عبدالعظیم حسنی است که از اجلاء و بزرگان و بلکه سید محدثین امامیه است و او را احادیث و روایت‌هایی است معروفه در بین علما امامیه و دانشمندان دین و در کتابهای مدرکی شیعه مسطور و از صحیح‌ترین روایات ایشان به شمار می‌رود و دارای مطالب دینی و اخلاقی و اجتماعی و مدنی می‌باشد که بیان قسمتی از آنها خالی از فایده نیست، بلکه نشر آن گفته‌ها برای توده شیعه به خصوص علاقه‌مندان و گرویدگان به آن حضرت خود خدمتی بزرگ به آن جناب و دین مقدس است.

احادیث عبدالعظیم حسنی بسیار قسمتی از آنها را مرحوم حاجی ملامحمد باقر در کتاب جنة نعیمش و علامه مجلسی در بحار الانوار وثقة الاسلام کلینی در کافی و شیخ بزرگوار صدوق در کتب خویش متفرقا و در يك جلد جمعا به نام اخبار عبدالعظیم حسنی نقل نموده.

و ما پاره‌ای از آنها را که برای توده مردم امروز نافع است می‌نگاریم و در بیان و نگارش شرح آن از پروردگار عزیز و خود آن حضرت یاری خواسته و می‌گوییم اخبار عبدالعظیم حسنی بر سه دسته است:

اول آنهایی که خود آن حضرت از امام محمدتقی علیه السلام استماع نموده.

دوم آنهایی است که از امام علی النقی علیه السلام اخذ کرده.

سوم آنهایی است که به واسطه روات از سایر امامها نقل نموده.

دسته اول از اخبار آن حضرت بسیار و ما برای اختصار سیزده حدیث آن را بیان می کنیم:

حدیث اول در خصوص دعای شب اول ماه رمضان

حدیث یکم از دسته اول اخبار آن حضرت که از امام محمدتقی علیه السلام نقل فرموده است در شهر ری، دعای شب اول ماه رمضان است. و این گرچه دعاء است و از طریق این کتاب بیرون است اما آن را نقل نمودیم به دو لحاظ یکی این که چون دعاء و ذکر شریفی است ما برای توفیق این خدمت و اتمام این کتاب توسل به نگارش و بیان آن نمودیم، و دیگر مطلبی است دینی که در پیش گفتیم احادیث آن حضرت بیرون از این ها نیست. علاوه این که چون از دعاهای منقوله آن حضرت است در شهر ری بر مجاورین و زوار او بیشتر لازم است که در شب اول ماه رمضان در حرم مطهرش یا خانه های شهر ری آن را قرائت کنند، به هر حال چون دعاء است ما اکتفا به نگارش اصل آن نموده و از شرح و بسط آن خودداری می نمایم.

در دعوات سید بن طاوس از حضرت عبدالعظیم حسنی است که گفت حضرت امام محمدتقی فرزند حضرت رضا علیه السلام نماز مغرب را در شب اول ماه رمضان به جا آورد، پس از نماز نیت روزه ماه رمضان را نمود و دست مبارکش را بلند کرده و گفت:

«اللهم یا من یملك التدبیر و هو علی کل شیء قدیر یا من یعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور و تجن الضمیر و هو اللطیف الخبیر، اللهم اجعلنا ممن فعل و لا تجعلنا

ممن شقی و کسل ولا من هو علی غیر عمل یتکل، اللهم صحح ابداننا من العلل و اعنا علی ما افترضت علينا من العمل حتی ینقضی عنا شهرک هذا و قد ادنیا مفروضک فیہ علینا، اللهم اعنا علی صیامه و وقفنا لقیامه و نشطنا فیہ للصلوة و لاتحجبنا من القرائة و سهل لنا ایتاء الزکوة، اللهم لا تسلط علینا و صبا ولا تعباً و لاسقما و لاعطبا اللهم ارزقنا الافطار من رزقک الحلال، اللهم سهل لنا ما قسمته من رزقک و یسر ما قدرته من امرک واجعله حلاله طیباً نقیا من الاثام خالصاً من الاضرار و الاجرام، اللهم لاتطعمنا الا طیباً غیر خبیث و الحرام واجعل رزقک لنا حلالاً لا یشوبه دنس و لاسقام، یا من علمه بالسر کعلمه بالاعلان، یا متفضلاً علی عباده بالاحسان یا من هو علی کل شیء قدير و بكل شیء علیم خبیر الهمنا ذکرك و جنبنا عسرك و انلنا یسرك و اهدنا للرشاد و وقفنا للسداد و اعصمنا من البلیا و صننا من الاوزار و الخطایا، یا من لا یغفر عظیم الذنوب غیره و لا یشرف السوء الا هو یا ارحم الراحمین و یا اكرم الاکرمین صل علی محمد و اهل بیته الطیبین و اجعل صیامنا مقبولاً و بالبر و التقوی موصولاً، و كذلك فاجعل سعینا مشکوراً و قیامنا مبروراً و قرآناً مرفوعاً و دعائنا مسموعاً و اهدنا للحسنی و جنبنا العسری و یسرنا للیسری و اعل لنا الدرجات و ضاعف لنا الحسنات و اقبل منا الصوم و الصوة و اسمع منا الدعوات و اغفر لنا الخطیئات و تجاوز عنا السیئات و اجعلنا من العالمین الفائزین و لاتجعلنا من المغضوب علیهم و لا الضالین حتی ینقضی شهر رمضان عنا و قد قبلت فیہ صیامنا و قیامنا و زکیت اعمالنا غفرت فیہ ذنوبنا و اجزلت فیہ من کل خیر نصیینا فانک الاله المجیب و الرب القریب و انت بكل شیء محیط.

پایان حدیث اول از خوانندگان التماس دعا دارم.

حدیث دوم در شماره گناه های بزرگ

این حدیث در شماره گناههای بزرگ است که در قرآن مجید ذکر شده، دانستن آن و شناختن آنها برای توده مسلمین بسیار لازم زیرا که ممکن است پس از شناسایی آنها و

مفاسد دنیوی و عقاب اخرویش کمتر نزدیک آنها شده، و یا به کلی اجتناب نمایند برای این که دوری از مفسده و ضرر مطلبی است وجدانی و عقل بشر حاکم و قاضی آن است.

فرمود حضرت عبدالعظیم علیه السلام شنیدم از امام محمدتقی علیه السلام که فرمودند از پدرش حضرت رضا علیه السلام از جدش حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که وارد شد عمرو بن عبید بر پدرم حضرت صادق علیه السلام و سلام کرد و نشست، و پس از نشستن آیه «ان تجتنبوا کبائر» را که در سوره نساء است خواند تا کلمه (فواحش) پس ساکت شد حضرت صادق فرمود چه چیز تورا ساکت نمود، عرض کرد دوست دارم بشناسم گناهان بزرگ را از کتاب خدا فرمود بلی ای عمرو بزرگترین گناهان.

اول شرك آوردن به خدا است از آن که فرمود: «و من یشرك باللّه فقد حرم اللّه علیه الجنه» هرکس شرك به خدا بیاورد بهشت را بر او حرام گرداند و «مأوه النار» و مکانش را در آتش قرار دهد. و می فرماید «ان اللّه لا یغفر ان یشرك به» به درستی که خدا نمی آمرزد شرك آوردن به او را و بعد فرمود:

دوم از گناهان یأس و ناامیدی از رحمت خدا است زیرا که فرموده: «لایأس من روح اللّه الا القوم الکافرین» مایوس نمی شود از رحمت خداوند مگر گروه کافرها.

سوم ایمن بودن از مکر و امتحان خدا است زیرا که می فرماید: «فلا یأمن من مکر اللّه الا القوم الخاسرون» پس مأمون نمی گردد از مکر خدا مگر طایفه زیان کاران.

چهارم عقوق والدین است زیرا که فرمود عاق و نفرین شده پدر و مادر ستمکار و بدبخت است و می فرماید درباره او جبارا شقیا.

پنجم کشتن بی گناه و قتل نفس کسی که خدا حرام کرده زیرا که می فرماید «فجزاؤه جهنم خالدا فیها» پس جزای او دوزخ است که در او همیشه باشد.

ششم نسبت زندادن است به زن عقیفه زیرا که می فرماید «للعنوا فی الدنیا والآخره و لهم عذاب عظیم» ملعون شدند این اشخاص در دنیا و آخرت و برای ایشان است

هفتم خوردن مال یتیم است زیرا که می فرماید «ان الذین یأکلون اموال الیتامی ظلما انما یأکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا» به درستی که کسانی که می خورند مال بی پدران و یتیم ها را از روی ظلم و ستم این است و جز این نباشد که می خورند در شکم هایشان آتش را و زود می رسند وادی سعیر جهنم را.

هشتم فرار کردن از جنگ است برای آن که می فرماید «ومن یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئه فقد باء بغضب من اللّٰه و ماواه جهنم و بس المصیر» کسی که بگرداند در روز جنگ پشت خود را از جنگ و یا در زیر سایه رود فرارا از جنگ پس به تحقیق که رسیده است به غضب و خشم خداوندی و جایگاه او دوزخ است و بازگشت او به بدمکانی است.

نهم خوردن مال ربا است زیرا که می فرماید «الذین یأکلون الربا لایقومون الاکما

یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس» کسانی که می خورند ربا را بر نمی خیزند مگر برخاستن کسانی که شیطان بر او مستولی شده و او را مس نموده و منخبط و دیوانه شده باشد.

دهم جادوگری جهت آن که فرموده «ولقد علموا لمن اشتریه ماله فی الاخرة من خلاق» و هر آینه به تحقیق که دانستند چه معامله کردند نباشد برایشان در آخرت نصیبی.

یازدهم زنا و فاحشه کردن است زیرا که می فرماید «ومن یفعل ذلك ینلق اثاما یضاعف له العذاب یوم القیمه و یخلد فیہ مهانا» کسی که این کار را بکند یعنی زنا را معصیت کرده است زیاد می گردد بر او عذاب روز قیامت و جاوید می ماند در آن عذاب.

دوازدهم سوگند خوردن دروغ است از آن که می فرماید «الذین اشترون بعهد اللّٰه و ایمانهم ثمنا قلیلاً اولنک لاخلق لهم فی الاخرة» کسانی که می فروشند پیمان خدا و

قسم هایشان را به قیمت کمی آن گروه نصیبی برایشان نیست در قیامت.

سیزدهم کینه مؤمنین را در دل گرفتن از آن که می فرماید «و من یغلل یات بماغل یوم القیمة» کسی که کینه و بغض مؤمنی را در دل داشته باشد می آید روز قیامت با همان کینه ها.

چهاردهم زکات ندادن و مال فقراء را نگاهداشتن که همان زکات مال بوده باشد زیرا که می فرماید «الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل اللّٰه فبشرهم بعذاب الیم یوم یحیی فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون» یعنی کسانی که ذخیره می کنند طلا و نقره را و

در راه خدا انفاق به فقراء و بیچارگان نمی کنند پس مزدگانی باد ایشان را به عذاب دردناک روزی که سرخ می کنند آنها را در آتش دوزخ پس داغ می کنند با آنها پیشانی و پهلو و پشت ایشان را و می گویند به آنها این است آنچه را که اندوخته اید برای خودتان پس بچشید اندوخته هایتان را.

پانزدهم و شانزدهم شهادت دروغ و شهادت زور دادن است (بواسطه رشوه ها یا چیزهای دیگر) و کتمان شهادت حق است برای این که می فرماید «ومن یکتّم فانه آثم قلبه والذین یشهدون الزور» کسی که کتمان شهادت حق را نماید پس به درستی که قلب او گنه کار و عاصی می باشد و هم چنین کسانی که شهادت زور و دروغ را می دهند قلبشان گنه کار است.

هفدهم شراب خوردن و قمار باختن است زیرا که می فرماید «انما الخمر و المیسر اثم» این است و جز این نباشد که شراب خوردن و قمار باختن معصیت بزرگ است.

هجدهم ترك نماز است از روی عمد برای این که هم چنان که خدا نهی از بت پرستی و شرك فرموده نهی از ترك نماز هم فرمود «و هو افضل شیء مما فرض اللّٰه» نماز بالاترین واجباتی است که خدا واجب کرده است و به جهت این که پیغمبر

اکرمش می فرماید: «من ترك الصلوة متعمدا فقد براء من ذمه الله و ذمه رسوله و نقض العهد». یعنی کسی که ترك نماز کند عمدا پس به تحقیق که بیرون رفته است از ذمه خدا و رسول و شکسته است پیمان خود را.

نوزدهم قطع رحم کردن است زیرا که می فرماید خدای تعالی «لهم اللعنة ولهم سوء الدار» برای قاطعین رحم است لعنت و بدی روز قیامت.

چون کلام حضرت به اینجا رسید عمرو بن عبید حرکت کرد و بیرون رفت در حالی که گریان بود و می گفت هلاک شد کسی که به رأی خود بگوید و با شما در فضایل و علوم منازعه و مشاجره نماید. پایان

مؤلف گوید شرح این حدیث و بیان مفاسد و مضار اجتماعی و انفرادی این گناهان بسیار و اگر وارد می شدیم «الكلام یجر الکلام» ما را از مقصد بیرون برده و لازم می شد که کتابی اخلاقی در اطراف این حدیث بنگاریم، بدین لحاظ اکتفا به ترجمه ظاهری آن نموده و از شرح و تفسیر آن خودداری کردیم. البته نتایج سوء و ضررهای اجتماعی و انفرادی این اعمال زشت گذشته از عقاب و عذاب اخرویش که دانسته شد بر توده مردم به خصوص بر اهل ایمان و روشنفکران و ارباب عقل و خرد پوشیده و پنهان نیست.

حدیث سوم اخلاقی و اجتماعی و مدنی

اشاره

این حدیث شریف برای توده مردم دستور متین و پروگرام متقنی است به ویژه برای جمعیت امروزه که اگر از روی وجدان و خرد نگرسته و اندازه ای در اطراف آن کلمات لطیف فکر نمایند خواهند یافت که حضرات امامها در هزارواند پیش برای امروز ایشان پیش بینی نیکویی نموده و بیاناتی فرموده اند که راستی اگر به طبق آن رفتار نموده و پیروی از آن بنمایند هرگز دچار فتنه و انقلاب نشده و بالاخره به هلاکت نخواهند افتاد.

در کتاب عیون اخبار الرضای صدوق از عبدالعظیم حسنی است که گفت عرض کردم به حضرت ابی جعفر امام محمدتقی فرزند حضرت رضا علیه السلام که ای فرزند رسول خدا مرا حدیثی از احادیث پدرانت بفرما.

پس فرمود حدیث کرد پدرم از جدم از پدرانش که گفت امیرالمؤمنین توده مردم مادامی که بینشان تفاوت است در خیرند وقتی که تساوی بین ایشان آمد به هلاکت می افتند.

یکی از پیش بینی های این حدیث که امیرالمؤمنین علیه السلام نموده

مؤلف گوید یکی از آن پیش بینی ها که در این حدیث کرده بودند همین موضوع اختلاف بین مردم بوده در توانگری و تنگدستی که بعضی مال دار و جماعتی بی مال و فقیر وعده بی تاجر و ارباب و طائفه بی کارگر و نوکر. و همین طریق تفاوت های دیگر که اگر نبود هر آینه زندگانی اجتماعی دایر نمی گردید و از لوازمات اساسی زندگی اجتماعی و مدنیت همین تفاوت مردم است با یکدیگر، زیرا که اگر مردم محتاج الیه یکدیگر و لازم و ملزوم هم نباشند گرد هم جمع نمی شوند بلکه از همدیگر تنفر نموده و به توحش یا رهبانیت حاصل زندگانی انفرادی به سر برده و در نتیجه اوضاع خودشان و عالم مختل و منحل خواهد ماند.

اینجاست که حضرات امامها و روشنفکران حقیقی عالم امروز را دیده که بعضی اجانب و بیگانگان از دین و ناموس عالم روی غرض های شخصی و یا بی خردی القاء کلمه مساوات را به برخی از نابخردان و بیچارگان و بازماندگان از دین و شریعت کرده و آنها را تحریک به این معنی نموده که شما با سایر مردم فرق و امتیازی ندارید باید شما زحمت کشان و کارگران با ایشان در تشخصات و تملکات یکی بوده و در تمام حقوق مساوی باشید و تسویه و مساوات بینتان بوده باشد و این همه آشوب و فساد را ایجاد کرده و هزاران بی گناه از بین رفته و هزاران خونهای ناحق ریخته شده و

میلیون ها نفوس در معرض هلاکت افتاده اند.

بطلان و فساد مساوات و تسویه حقوق در بین مردم وجدانی اهل خرد و مورد انکار عاقلی نیست، و مخالف و منکر آن یقیناً از مرحله انصاف و وجدان دور و گذشته از این که قرآن کتاب آسمانی ما و اخبار و آثار آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم و عقل پاک بر این گواه است از خود القاء و انتشار این کلمه مساوات که ایجاد این همه فسادها شود از خود مساوات چه خواهد شد.

این است خارق عادت و اعجاز که در هزار و سیصد و سی سال پیش آواز مبارك اعلی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آن یگانه رادمرد و آن فرزانه آموزگار و خیراندیش عالم وجود بلند بود برای امروز یعنی عصر (اتم) که (لا یزال الناس بخیر ما تفاوتوا فاذا استوا و اهلکوا).

گفت حضرت عبدالعظیم علیه السلام عرض کردم این فرزند رسول خدا زیادتر بفرمایید، فرمود حدیث کرد مرا پدرم از جدم از پدرانش که گفت امیرالمؤمنین علیه السلام: «لوتکاشفتم ماتدافتتم». یعنی اگر طلب کشف کنید از مستوراتان دیگر نتوانید آنها را پنهان و مستور دارید.

گفتم ای فرزند رسول خدا زیاد کنید برایم حدیث را فرمود خبر داد مراد پدرم از جدم از پدرانش که امیرالمؤمنین فرمود: «انکم لن تسعوا الناس باموالکم فسعوهم بطلاقة الوجه و حسن اللقاء فانی سمعت رسول الله یقول انکم لن تسعوا الناس باموالکم فسعوهم باخلاقکم». یعنی به درستی که شما نمی توانید توسعه دهید مردم را با مالتان پس توسعه دهید ایشان را به روی خوش و ملاقات نیکو زیرا که شنیدم پیغمبر خدا می فرمود شما هرگز نمی توانید مردم را با مالتان وسعت دهید پس توسعه دهید ایشان را به اخلاق خوششان.

مؤلف گوید: زندگانی اجتماعی درست و دایر نمی گردد مگر به این دو یا اتفاق و دادن مال به مردم خصوص به بیچارگان و یا به اخلاق خوب و نیکو با جامعه

فرمود باز گفتم ای فرزند رسول خدا زیاد کنید گفتارتان را فرمود خبر داد مرا پدرم از جدم از پدرانم که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «من اعتب علی الزمان طالت معتبته» کسی که سرزنش کند روزگار و زمانه را هنگام سرزنش و عتاب بر او دراز خواهد شد.

فرمود باز گفتم ای فرزند رسول خدا زیادتر کنید حدیث را برای من فرمود خبر داد مرا پدرم از جدم از پدرانم که امیرمؤمنان فرمود: «مجالسة الاشرار یورث سوء الظن بالاخيار» نشست و برخاست با مردمان بدو ناجنس باعث بدگمانی به نیکان خواهد شد.

فرمود باز گفتم ای پسر رسول خدا زیاد فرمایید فرمود خبر داد مرا پدرم از جدم از پدرانم از امیرمؤمنان که فرمود: «بئس الزاد الی المعاد العدوان» بدترین توشه های قیامت و روز میعاد دشمنی و عداوت است.

فرمود باز گفتم این فرزند رسول خدا زیاد کنید برای من فرمود خبر داد مرا پدرم از جدم از پدرانم که امیرمؤمنان فرمود: «قیمة کل امرء ما یحسنه» قیمت هرکس عمل نیک و احسانی است که می کند البته هراندازه که نیکوکارتر باشد قیمتش بیشتر است.

فرمود باز گفتم زیاد فرمایید برایم ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود حدیث کرد مرا پدرم از جدم از پدرانم که امیرمؤمنان فرمود: «المرء مخبوء تحت لسانه» مرد پنهان است در زیر زبانش (کنایه از این که کمال یا نقصان مرد از زبان او ظاهر می شود).

تا مرد سخن نگفته باشد *** عیب و هنرش نهفته باشد

فرمود باز گفتم زیاد کنید برایم ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود حدیث کرد مرا پدرم از جدم از پدرانم که امیرمؤمنان فرمود: «ما هلك امرء عرف قدره» هلاک نمی شود مردی که قدر و اندازه خویش را بشناسد و از گلیم خودش پا را دراز نکند.

فرمود باز گفتم زیاد فرمایید برایم فرمود حدیث کرد مرا پدرم از جدم از پدرانم که امیرمؤمنان فرمود: «التدبیر قبل العمل یؤمنک عن الندم» فکر و تدبیر پیش از کار تو

را از پشیمانی بعد ایمن می گرداند.

فرمود باز گفتم زیاد فرمایید برایم فرمود حدیث کرد مرا پدرم از جدم از پدرانش که امیرمؤمنان فرمود: «من وثق بالزمان صرع» کسی که اعتماد کند به روزگار مصروع می گردد یعنی دیوانه خواهد شد.

فرمود باز گفتم زیاد فرمایید برایم فرمود خبرداد مرا پدرم از جدم از پدرانش که امیرمؤمنان فرمود: «خاطر بنفسه من استغنی برایه» هلاک می شود و به خطر می اندازد جان خود را کسی که به رأی و عقیده خود بی نیاز بیند خود را.

فرمود باز گفتم زیاد فرمایید برایم فرمود خبرداد مرا پدرم از جدم از پدرانش که امیرمؤمنان فرمود: «قللة العیال احدالیسارین» کم عیالی یکی از توانگریها است.

فرمود باز گفتم زیاد فرمایید برایم فرمود خبرداد مرا پدرم از جدم از پدرانش که امیرمؤمنان فرمود: «من دخله العجب هلك» کسی که خودبینی و غرور بر او داخل شود هلاک می گردد.

فرمود باز گفتم زیاد فرمایید ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای من فرمود خبر داد مرا پدرم از جدم از پدرانش که امیرمؤمنان فرمود: «من ایقن بالخلف جاد بالعطیه» کسی که یقین کند به این که اگر مالش را انفاق و خرج در راه خدا کند خداوند جایش را پر می کند و برکت به مالش می دهد جدیت می کند به بخشش کردن.

فرمود باز گفتم زیاد فرمایید برایم ای فرزند رسول خدا فرمود خبرداد مرا پدرم از جدم از پدرانش که امیرمؤمنان فرمود: «من رضی بالعافیة ممن دونه رزق السلامة ممن فوقة» کسی که عافیت و تندرستی از مادون و زیردست خود خواست و راضی و خشنود به عافیت آنها بود از مافوق و بالادست خود به سلامت خواهد بود.

پس حضرت عبدالعظیم فرمود عرض کردم ای مولای من مرا کفایت است اکنون. پایان

این حدیث درباره بانوانی است که خلاف عفت و قانون عصمتشان قدم می گذارند، البته برای نسوان دین دار و بانوان روشنفکر پرگرام و دستور متینی است که اگر خواهند به آن عاقبت و خیمی که در این حدیث شریف برای زنان بی عفت و یا مخالفین وظیفه عصمت بیان و تعیین شده مبتلا نشوند باید از کارهایی که آنها را بدین بدعاقبتی می رساند دوری کنند و مرتکب رفتار آنها نشوند.

در کتاب کافی شریف از عبدالعظیم حسنی است از حضرت امام محمدتقی از پدرانش از امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام که فرمود: داخل شدم من به اتفاق بی بی دو سرا حضرت زهرا علیها السلام بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم پس او را گریان دیدم به گریه سختی پس گفتم پدر و مادرم قربانت ای رسول خدا چه چیز شما را به گریه درآورده فرمود: ای علی شب معراج وقتی که مرا در آسمانها گردش می دادند دیدم زنهای امت خود را در عذاب سختی پس اکنون فکر کردم حال ایشان و دشواری عذابشان را مرا گریه رخ داد از سختی عذاب آنها. و دیدم - زنی را که آویخته به پستانش بوده و می خورد گوشت بدن خود را در حالتی که آتش در زیر او فروخته و شعله ور بود - . وزن دیگر را دیدم

آویزان به موی سرش بود و می جوشید مخ و مغز سرش - و دیگری را دیدم به زبانش آویزان بود و می ریختند از شربت جهنم که حمیم است به گلوش و دیدم زنی را که بسته بودند پاهایش را به دستهایش و بر او مسلط شده بودند مارها و عقرب ها و زنی را دیدم که کور و کر و لال بود در تابوتی از آتش و دیدم يك زنی را که می چیدند گوشتهای جلو و عقب بدنش را به يك قیچی از قیچی های آتشین و زنی را دیدم که سرش مانند سرخوک و بدنش مانند بدن خر بود و بر او بود هزار هزار قسم از عذاب و دیدم زنی را به شکل سگ که آتش از پایین او بر شکمش رفته و از دهانش بیرون می آمد و ملانکه عذاب می زدند او را با تازیانه هایی از آتش.

پس گفت فاطمه زهرا علیها السلام ای حبیب من و ای نور چشمان من چه بود عمل ایشان و

روش آنها تا این که خداوند بدین شدت آنها را عذاب می کند.

فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ای دخترک من اما آن که به پستانش آویخته بود زنی بود که تمکین از شوهر خود و هم بستری او را نمی کرد - . و اما آن که به مویش آویزان بود زنی بود که موی سرش را از مردان نامحرم نمی پوشانید - و اما آن که به زبانش آویخته بود پس به درستی که زنی بود که اذیت می کرد شوهر خود را - . و آن که به پاهایش آویزان بود زنی بود که بی اذن شوهرش از خانه بیرون می رفت - . و آن که گوشت بدن خود را می خورد زنی بود که خود را برای مردم آرایش می کرد - . و اما آن که دست و پایش را بسته بودند زنی بود که از نجاست لباس پرهیز نمی کرد و غسل جنابت و حیض نمی نمود و عادت به نظافت کردن نداشت و به نماز هم سستی می نمود - . و اما آن که کر و کور و لال بود زنی بود که از زنادرادن و خلاف عفت و عصمت نمودن پروا نمی کرد و از زنا بچه آورده و به شوهر خود ملحق می نمود و نسبت بدو می داد. و اما آن که گوشتش را باقیچی می بریدند زنی بود که خود را عرضه می داد بر مردان و مردم را به خود دعوت می کرد. - و اما آن که می سوزانیدند صورت و بدنش را و می خورد روده های خود را زنی بود (دیوئه) که زنان را برای مردهای تبه کار می برد و آنها را به عمل فحش و خلاف ناموس جمع می کرد. - و اما آن که سرش مانند سر خوک و تش مانند تن خر بود زنی بود که نوحه و روضه خوانی دروغ می کرد و دروغ می گفت. - و اما آن که به شکل سگ بود و آتش از پایین او داخل بدنش شده و از دهانش بیرون می آمد کنیزی بود نوحه گر و اظهار حسد می نمود.

پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وای به حال آن زنی که به خشم آورد شوهر خود را و خوش به حال آن زنی که خشنود سازد شوهر خود را.

حدیث پنجم در خصوص اسلام

این حدیث شریف که در خصوص اسلام و لوازم و ارکان اوست شناسایی آن برای توده مسلمین لازم است.

در کتاب مستطاب کافی از عبدالعظیم فرزند عبدالله حسنی از امام محمدتقی علیه السلام از پدرش از جدش روایت شده که گفت امیر مؤمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود به درستی که خداوند خلق کرد اسلام را پس قرار داد برای او ساحت و میدانی، و قرار داد برای او روشنایی و نوری، و قرارداد برای او قلعه محکمی، و قرارداد برای او یاورانی.

اما ساحت و میدان اسلام قرآن است که کلیات قوانین آن در اوست. و اما روشنایی آن حکمت است. و اما حصار و قلعه آن معروف یعنی (امر به معروف و یا عمل معروف و نیک است). و اما یاران آن من و اهل بیت من و شیعیان ما هستند. پس دوست بدارید خانواده من و پیروان و یاران ایشان را به درستی که در شب معراج که به آسمان دنیا رسیدم جبرئیل نگاه داشت مرا برای اهل آسمان و خدا محبت و دوستی مرا و خانواده مرا با دوستی پیروان ایشان را امانت گذارد در دلهای ملائکه آسمان. پس

آن دوستی در نزد ایشان امانت است تا روز رستخیز و نزول داد مرا به اهل زمین پس خداوند عزیز محبت من و خانواده من و پیروان ایشان را امانت گذارد در دلهای مؤمنین از امت من پس مؤمنین از امت من نگاه می دارند امانت خدا و خانواده و اهل بیت مرا تا روز قیامت. پس آگاه باشید که اگر مردی از امت من پرستش و عبادت خداوند عزیز و جلیل را نماید در تمام ایام دنیا و بعد ملاقات کند خداوند عزیز و بزرگ را در حالتی که دشمن باشد با خانواده من و دوستان ایشان باز نکند خداوند سینه او را مگر از جدایی و دوری از ایشان.

حدیث ششم در ضیافت کردن سلمان اباذر را

این حدیث شریف که در خصوص مهمانی کردن سلمان است اباذر را به ما، دو دستور اخلاقی و دینی یاد می دهد: یکی این که وظیفه بنده نسبت به نعمات و داده های خدایی چیست و این خود حکم و قانونی است دینی. و دیگر وظیفه میهمان نسبت به میزبان خود چه می باشد و این هم دستوری است اخلاقی. در کتاب مستطاب اصول کافی از

حضرت عبدالعظیم علیه السلام فرزند عبدالله حسنی از حضرت امام محمدتقی علیه السلام از پدرش حضرت رضا علیه السلام و او از پدرش موسی بن جعفر علیهم السلام و او از حضرت صادق علیه السلام و او از جدش روایت فرمود که دعوت کرد سلمان فارسی اباذر غفاری را به منزل خود، پس گذارد در پیش او دو قرص نانی پس گرفت ابوذر آن دو گرده نان را و پشت و رو می کرد سلمان گفت برای چه پشت و رو می کنی این گرده نان را قسم به خدا که هر آینه کار شده بر این نان ها آبی که در زیر عرش است و ملائکه کار کرده اند که آن آب را ریخته اند بر باد و باد کار کرده است که این آب را ریخته بر ابر و ابر هم کار کرده که او را بر زمین باریده است و کار کرده است در او رعد و برق و ملائکه تا این که نهاده اند او را به جای خودکار کرده است در او زمین و چوب تر و آهن و حیوانات و آتش و چوب خشک و نمک به اندازه ای که نمی شود شماره بیشتر آنها را نمود پس چگونه می توانی قیام و ایستادگی به وظایف سپاس و ستایش او نمایی.

پس اباذر گفت توبه می کنم به سوی خدا و از او بخشش می خواهم از آنچه را که آشکار کردم و معذرت می خواهم از تو بر آنچه زشت داشتی.

و باز فرمود حضرت صادق علیه السلام از جدش که دعوت کرد یک روز دیگر سلمان اباذر را به مهمانی خود و گذارد در نزد او از انبان و کیسه خود نان خشکی و به آب مشربه خود تر نمود آن نان را پس ابوذر گفت چه قدر خوب بود اگر نمکی هم می بود تا خورش نان می کردیم پس سلمان برخاست و آن مشربه را برد و به گرویی گذارده و قدری نمک گرفت و آورد و نزد او گذارد ابوذر نان را با آن نمک می خورد و می گفت:

«الحمد لله الذی رزقنا هذه القناعة» سپاس خدا را که به ما این قناعت که خوردن نان و نمک باشد مرحمت نمود سلمان فرمود این چه قناعت است اگر قناعت می بود یعنی با نان تنها ساخته بودی هر آینه مشربه به گرو نمی رفت.

مؤلف گوید: آن دو دستور دینی و اخلاقی که در اوّل حدیث بیان کردیم که این خبر به ما یاد می دهد این است که همانطور که سلمان به اباذر گفت این نان بدون جهت

نان نشده بلکه هزاران موجود بر او کار کرده اند تا نان گشته است.

اکنون فکر کن که چه باید در مقابل آن بکنی شکران یا کفران، اطاعت یا عصیان خدا رحمت کند ادیب فارس سعدی شیرازی را که چه نیکو به نظم آورده.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند *** تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار *** شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

و دیگر این که میهمان باید در خانه میزبانش حرفی نزد که تحمیل بر او شود و قانع باشد به آنچه برای او مهیا ساخته است (میهمان هر که منزل هر چه)

حدیث هفتم و هشتم در این که مهدی موعود کیست و کدام است

این دو حدیث شریف از خبرهای بسیار لطیفی است در خصوص مهدی و قائم آل محمد علیهم السلام که صفات و خصوصیات او چیست و در چه وقت ظاهر می شود، شناسایی آن بر همه مسلمین به ویژه فرقه شیعه ها و طایفه امامیه که انتظار فرج و ظهور آن حضرت را دارند لازم است.

از حضرت باری عز اسمه درخواست داریم که ما را از دوستان و پیروان حضرتش قرار داده و ظهور و فرجش را بر ما نزدیک گردانیده، و ما را از یاوران و فدائیان او قرار دهد.

در کمال الدین صدوق از عبدالعظیم فرزند عبدالله حسنی است که گفت عرض کردم به امام محمد تقی علیه السلام من امید دارم که شما قائم آل محمد بوده باشید آن آقایی که پر می کند روی زمین را از عدل و داد همانطور که پر از ظلم و ستم شده بود.

فرمود امام نهم علیه السلام ای ابوالقاسم نیست از ما امام ها مگر این که قائم و به فرمان خدا است و دلیل و رهنمای به سوی او می باشد، و لکن قائم چنانی که ظاهر می سازد خدا در روی زمین و غلبه می دهد او را بر اهل کفر و نفاق و پر می کند زمین را از عدل و داد.

او آن کسی است که پنهان می کند بر مردم ولادت او را و مستور می دارد از ایشان

شخص او را و ناروا می دارد بر ایشان بردن نام او را.

مؤلف گوید: فقره اخیر این حدیث که ناروایی بردن نام آن حضرت را می رساند هم چنان که در سابق در حدیث عرض دین بیان کردم محمول بر تقیه و موقت یعنی مقید به زبان خاصی می باشد حرمت و ناروایی بردن نام گرامیش در امروز ثابت نیست بلکه ادله برجواز هم داریم.

و اوست هم نام رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و هم کنیه و شهرت او و او کسی است که پیچیده می شود برای او زمین و خوار می گردد برایش هر سختی و جمع می شود به سوی او از یارانش شماره اهل بدر سیصد و سیزده نفر مرد از مکانهای بعیده زمین و این گفته خدا است در قرآنش که می فرماید:

«اینما نکنونا یات بکم الله جمیعا ان الله علی کل شیئی قدیر» یعنی هرکجا بوده باشید خداوند شما را جمع می کند و می آورد به درستی که خداوند بر هر چیزی توانا است و چون جمع شدند این عده از اهل اخلاص ظاهر و آشکارا می سازد امر او را پس وقتی که کامل شد از برای او ده هزار نفر مرد خروج می کند به اجازه خدا پس پیوسته می کشد دشمنان خدا را تا خدا راضی شود.

حضرت عبدالعظیم علیه السلام گفت عرض کردم ای آقای من چگونه دانسته می شود که خدا راضی شده، فرمود می اندازد در قلب شریفش رحمت را پس وقتی که داخل مدینه شد بیرون می آورد لات و عزی را که آن دو نفر بوده باشند و می سوزاند ایشان را.

و باز در کمال الدین صدوق از عبدالعظیم فرزند عبدالله فرزند علی فرزند حسن فرزند زید فرزند حسن فرزند علی بن ابیطالب علیه السلام است که گفت داخل شدم بر آقای خود امام محمدتقی علیه السلام و قصد داشتم سؤال کنم از او قائم آل محمد علیهم السلام را که آیا اوست مهدی موعود و یا غیر اوست پس پیشی گرفت مرا در سؤال و فرمود به من ای ابوالقاسم به درستی که قائم ما مهدی آن چنانی که انتظار او در غیبت او واجب است

وقتی که ظاهر می شود مطاع است، و او سومی از فرزندان من است به حق آن کسی که برانگیخت محمد را به پیغمبری و مخصوص داشت ما را به پیشوایی مردم این که اگر باقی نماند از دنیا مگر يك روز خدا آن روز را دراز می کند تا بیرون آرد آن بزرگوار را در آن روز پس پرکند زمین را از عدل و داد همانطور که پرشده بود از جور و ستم و به درستی که خداوند تبارك و تعالی هر آینه اصلاح می کند امر او را در يك شب هم چنان که اصلاح فرمود امر موسی کلیم را وقتی که رفت تا آتش برای خانواده خود بیاورد پس بازگشت در حالتی که پیغمبر خدا بود پس فرمود بهترین کارهای پیروان ما انتظار فرج اوست.

حدیث نهم اجتماعی و اخلاقی و مدنی

این حدیث شریف دستوری است اجتماعی و بلکه هم قانونی است اخلاقی و هم پرگرامی است مدنی زیرا که پیغمبر اسلام و تمام سفرای او مردم را از بربریت و توحش نهی کرده و وادار به تمدن و مدنیت می نمودند و این معنی درست و تمام نمی شود مگر پیروی از این قانون شود و آن این است که:

در بحارالانوار مجلسی از عبدالعظیم حسنی از امام محمدتقی علیه السلام از پدرش از پدران او امیرمؤمنان روایت کرده که گفت: فرمود رسول خدا ما جماعت پیغمبران مأمور شده ایم از خدا که حرف بزنیم با توده مردم به اندازه فهم و عقلشان گفت پس فرمود امر کرده است مرا پروردگارم به مدارا کردن با مردم هم چنان که امر کرد مرا به پاداشتن واجبات.

مؤلف گوید: نکته اخلاقی و اجتماعی اینجا است که صحبت شود با هرکس به قدر شعور و فهمش با دهاتی به زبان ساده به اندازه عقلش و با شهری به مقدار ادراک و دانشش و با کودک به قدر استعداد و ظرفیتش.

چونکه با کودک سر و کارت فتاد *** پس زبان کودکی باید گشاد

«كلم الناس على قدر عقولهم» كلامی است حکمتی و بیانی است فلسفی و مدنیت و تمدن هم مدارا کردن با مردم است خواه دوست و خواه دشمن فلسفه اش البته بر اهل خرد و دانش پوشیده نیست چه خوش سرود آن که گفت:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است *** با دوستان مروت با دشمنان مدارا

حدیث دهم تا سیزدهم در زیارت حضرت رضا علیه السلام

این چهار حدیث شریف که در ثواب زیارت قبر حضرت رضا علیه السلام است البته دستوری است دینی و بلکه هم قانونی است مدنی زیرا که تشویق و تحریک به زیارت قبر یکی از پیشوایان دین است و این را خود قانون تمدن هم حکم فرما است نه تنها در دین اسلام بلکه در تمام ملل مختلفه این حکم مجری است و قبر بزرگان و پیشوایان خود را احترام می کنند و توده مردم خود را به انواع و اقسام متوجه آن می گردانند. هم چنان چه قبر ناپلئون را در فرانسه غالب جمعیت اروپا به ویژه مردمان فرانسه احترام و تعظیم کرده و بزرگ می شمارند.

حدیث دهم در کتاب مجالس صدوق از عبدالعظیم حسنی است که گفت شنیدم از امام محمدتقی علیه السلام که می فرمود زیارت نمی کند پدر مرا هیچ کس که بوی اذیتی برسد از باران و یا سرما و گرما مگر آن که خداوند حرام کند بدن او را بر آتش دوزخ.

حدیث یازدهم در کتاب کافی از عبدالعظیم حسنی است که گفت از اباجعفر امام محمدتقی علیه السلام است که فرمود: ضامن شدم برای کسی که زیارت کند قبر پدر مرا در خراسان در حالی که عارف و شناسای حق و مرتبه او باشد آن که خدا او را به بهشت برد.

حدیث دوازدهم در کتاب کافی از عبدالعظیم حسنی است که گفت عرض کردم به امام محمدتقی به تحقیق متحیر شدم بین زیارت قبر امام حسین علیه السلام و زیارت قبر پدر بزرگوارت در خراسان پس چه می فرمایید فرمود: در جای خود باش تا نزد تو آیم سپس داخل شد به خانه و بعد از زمانی بیرون آمد در حالی که اشک چشمانش جاری

بود بر رخسار شریفش و فرمود: زوار قبر جدم امام حسین علیه السلام بسیارند و اما زائرین قبر پدرم کم می باشند. و در خبر دیگر از طریق دیگر است که فرمودند جدم حسین را همه و تمام فرق زیارت می کنند اما پدرم را زیارت نمی کند مگر عده کمی از پیروان حقیقی ما.

حدیث سیزدهم: این حدیث گرچه از دسته دوم اخبار آن حضرت یعنی از اخباری است که از امام دهم امّا علی النقی روایت کرده است امّا چون در همین موضوع بود در ذیل خبرهای قبل بیان کردیم در کتاب عیون اخبار الرضای صدوق از حضرات امام علی النقی علیه السلام خبری است به واسطه حضرت عبدالعظیم حسنی که فرمود شنیدم از آن حضرت که می فرمود: اهل قم و آبه آمرزیده اند برای زیارت کردنشان قبر جدم حضرت رضا را در خراسان آگاه باش ای ابوالقاسم هرکس که زیارت کند او را پس در راه قطره بارانی بر او بریزد بدنش را خدا بر آتش دوزخ حرام می کند.

ص: 114

دسته دوم از احادیث آن حضرت که از امام دهم روایت کرده است بسیار می باشد، ما به منظور اختصار پنج حدیث زبده آن را که مناسب مقام بود نقل می نماییم:

حدیث اول از دسته دوم اخبار آن حضرت دینی و اخلاقی است

این حدیث از خبرهای اخلاقی است در بیان وظیفه فرزند نسبت به پدر و وارد است در خصوص فرزندان حضرت نوح پیغمبر علیه السلام که در اثر مراعات کردن بعضی از آنها چه فایده و نتیجه بی عاید آنها گردید. و بالعکس در اثر مراعات نکردن بعضی دیگر چه بهره و ثمری فاسد برداشتشان شد گذشته از این که این وظیفه دستوری است اخلاقی خود وظیفه بی هم هست دینی زیرا در کتاب مجید خدا است «وبالوالدین احسانا» به پدر و مادر نیکویی کنید. و باز در جای دیگرش می فرماید: «ولاتقل لهما اف ولا تنهرهما و قل لهما قولا کریما و قل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا» یعنی به ایشان اف و کلام خشن و درشت مگو و ایشان را زجر مکن و بگو مر ایشان را گفته نیکو و بگو پروردگار من ایشان را رحمت کن هم چنانچه تربیت کردند مرا در کودکی.

پس از امر به نیکویی و نهی از زجرت و توهین ایشان دانسته شد که این حکمی است هم دینی و هم اخلاقی علاوه این که خداوند تعالی عاق و نفرین شده پدر و مادر را جبار شقی یعنی ستمکار و بدبخت خوانده و اخباری که راجع به عاق والدین وارد شده می گوید که در آخرت برای او نتیجه و عاقبت خوبی نیست همانطور که پیغمبر

اکرم به امیر مؤمنان فرمود «قل للعاق اعمل ماشئت فان الله لا یغفرک». یعنی بگو نفرین شده پدر و مادر را هرچه می خواهی بکن پس به درستی که خدا نمی آمرزد تو را تا ایشان راضی نشوند در دنیا هم ثمرات بدی دارد از قبیل مبتلا شدن به فرزندان و دودمان بد و ناخلف و بیچارگی و نکبت نسل و اولاد و این خبر شریف که داستانی است تاریخی گواه گفته ما است.

در کتاب علل الشرایع صدوق از عبدالعظیم حسنی است که گفت شنیدم از امام علی النقی که می فرمود نوح پیغمبر علیه السلام دو هزار و پانصد سال زندگانی کرد در وقتی که دنیا طوفان بزرگ تاریخی شده بود یک روزی در کشتی خوابیده بود پس باد تندی وزید لباس و جامه او را عقب برده و عورتش مکشوف افتاد. سه تن از فرزندان او که سام و حام و یافث باشند حاضر بودند نظرشان به عورت پدرشان نوح علیه السلام افتاد پس حام و یافث خندیدند و سام عورت پدر را پوشانیده و ایشان را زجر و سرزنش کرده و از خندیدن منع نمود. اما آن دو برادرش متنبه نشده و هر وقت سام علیه السلام عورت پدر را می پوشانید از کشف کردن باد آن دو تن ظاهر ساخته و می خندیدند. تا این که حضرت نوح علیه السلام بیدار شده و ایشان را در آن حال دید پرسید که خنده برای چیست سام قصه را گفت حضرت نوح حالش دیگرگون شده دست ها را به طرف آسمان بلند نموده و گفت بار خدایا برگردان نطفه حام را تا از او فرزندی نیاید مگر سیاه و زنگی. و بار خدایا تغییر ده نطفه یافث را پس نفرین حضرت نوح به اجابت رسیده و خداوند نطفه ایشان را تغییر داد پس تمام سیاه پوستان و زنگیان از نسل حامند هر کجای عالم که ساکن باشند. و تمام ترکها و ترکمان ها که یک قسم از صقالبه هستند و مأجوج و چینی ها هم از نسل یافثند هر کجای عالم که باشند. ولکن تمام سفیدپوستان از نسل و اعقاب سامند پس فرمود حضرت نوح علیه السلام به حام و یافث که ذریه و دودمان شما قرار داده شده است نوکر و خدمتگذار دودمان سام تا روز قیامت برای این که او نیکی به من کرد ولی شما عاق و نفرین من گردیدید برای آن خنده و عملتان و نشانه و

علامت عاق بودن شما در ذریه و دودمان شما آشکار است چنانچه نشانه و اثر خوبی و نیکی سام در ذریه و فرزندان او ظاهر است مادامی که دنیا باقی است.

پس بر اهل خرد و دانش معلوم شد به واسطه این داستان تاریخی که فرزندان نسبت به پدران چه وظیفه و دستوری دارند. به اضافه آن گفته های اول حدیث که دیگر مجال شرح و بسط نیست و البته بر اهلش پوشیده نباشد.

حدیث دوم در خصوص سه خلیفه

اشاره

این حدیث که در خصوص سه خلیفه اهل سنت و جماعت است راجع به موضوع ولایت و پیشوایی امیرمؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام است، و خود حکم و قانونی است دینی برای توده مسلمین و تمامی امت پیغمبر اسلام بلکه مهمتر و بالاتر تمام دستورات اسلامی همین موضوع ولایت حضرت امیرمؤمنان است زیرا رکن و پایه دین اسلام و اصل محکم قانون احمدی است تا به اندازه بی که پیشوایان دین فرمودند اگر کسی تمام روزهای عمرش را روزه و شبهایش را به عبادت بگذرانند و در بین رکن و مقام خانه کعبه از دنیا رود و ولایت علوی را دارا نباشد این روزه و عبادت هیچ برای او فایده ای ندارد.

و داستان ولایت در بین فرقه شیعه امری است ضروری و به مرام ایشان منکر آن از ایمان بهره ندارد. و ما برای اختصار از ورود به آن بحث و آیات قرآن و اخباری که در اطراف آن موضوع و ضروری بودن آن است خودداری نموده زیرا که اگر وارد می شدیم در آن باب کتابهایی فراوان می شد به این لحاظ قناعت به نگارش همین خبر شریف نمودیم.

البته فکر کردن و جولان دادن اسب خرد را در اطراف این حدیث و دریافت نتیجه از آن روشنفکران و ارباب دانش و خردمندان با وجدان است، چرا که امر ضروری و وجدانی را جز وجدان دریافت ننماید.

در کتاب کافی ثقه الاسلام کلینی رازی از عبدالعظیم فرزند عبدالله حسنی است که گفت خبرداد مرا آقا و مولایم امام علی النقی علیه السلام از پدرش از پدران گرامیش از امام حسین علیه السلام که گفت فرمود رسول خدا به درستی که ابابکر از من به منزله گوش و عمر از من به منزله چشم و عثمان از من به منزله قلب است.

فرمود امام حسین پس چون فردا شد داخل شدم بر او و در نزد او امیر مؤمنان و ابوبکر و عمر و عثمان حاضر بودند، پس گفتم ای پدر من شنیده ام از حضرتت که درباره اصحابت چنین فرموده اید پس این کلمات یعنی چه؟ رسول خدا فرمود بلی و اشاره کرد به آن سه نفر و فرمود ایشان گوش و چشم و قلبند، و پرسش می شود از ایشان از این جانشین من و اشاره فرمود به علی بن ابیطالب، و بعد فرمود به درستی که خداوند عزیز در کلام مجیدش می فرماید «ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولاً» به تحقیق که گوش و چشم و قلب هر کدامشان از او یعنی (ولایت علی بن ابیطالب) سؤال خواهند شد. و بعد فرمود قسم به عزت و بزرگی پروردگار من به درستی که تمامی امت من هر آینه نگاه داشته می شوند در روز قیامت و سؤال می شوند از ولایت او و این خود گفته خداوند تعالی است در قرآن کریم که می فرماید «وقفوهم فانهم مسئولون» یعنی نگاه دارید ایشان را پس به درستی که ایشان پرسش خواهند شد.

گفتار مؤلف در اطراف این حدیث

این ناچیز گوید تنزیلی که پیغمبر اکرم فرمود آن سه تن را به گوش و چشم و قلب خود، شاید وجه و تناسبش این باشد چنانچه بعضی از بزرگان و دانشمندان هم گفته اند:

اما اولی که به منزله گوش پیغمبر و یا مبالغة گوش است مانند قول خدای تعالی که می فرماید از گفته بعضی از اصحاب پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله وسلم «هو اذن قل اذن خیر لکم» او

گوش است بگو حبیب من که گوش بهتر است برای شما.

یعنی همانطور که گوش آن جناب الهام و وحی های خدایی را می شنید و تمامی احکام را اصغای فرمود به خصوص حکم ولایت را از خداوند مجید به اندازه ای که شنید از امین وحی خدا جبرئیل که از خدا آورد آیه «بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالتک» یعنی برسان آنچه نازل شده است بر تو از پروردگارت پس اگر نکردی نرسانیده ای امر رسالت خود را. که بیشتر مفسرین از شیعه و سنی گفته اند که این آیه در موضوع ولایت علی بن ابیطالب است که بعد از نزول این آیه شریفه پیغمبر اکرم در غدیر خم تمامی اصحاب و انصار را جمع نموده و آن بزرگوار را روی دست بلند کرده و فرمود ای مردم «من کنت مولاه فهذا علی مولاه».

ابابکر هم از آن حضرت بی اندازه شنید که درباره علی بن ابیطالب می فرمود «انت منی به منزلة هرون من موسی» تو از من به منزله هرون برادر موسی بن عمران در خلافت و جانشینی و همین طور امثال این کلمات را و خودش هم می گفت پیوسته من از پیغمبر شنیدم که چنین می فرمود.

و اما دومی را که به چشم خویش تنزیل فرمود و یا فرمود چشم است، شاید وجهش این باشد همانطور که دیدن بالاتر از شنیدن است و امیر مؤمنان می فرمود که بین حق و باطل چهار انگشت فاصله است آنچه از چشم دیدی حق است.

پیغمبر اکرم هم که خود محیط به عالم وجود بود می دید که در تمام توده مردم کسی جز علی بن ابیطالب علیه السلام سزاوار رتبه و منصب ولایت و جانشینی او را ندارد می فرمود «انت نفسی» و یا می گفت «نفسک نفسی» یعنی جان تو جان من و یا تو جان منی و خدا هم در قرآن گواه گفته او شده در آیه مباهله که در سوره آل عمران است و فرموده «قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نساتنا و نساتکم و انفسنا و انفسکم» و علی را منزله جان او قرار داده.

روی این لحاظ عمر در تمامی احکام و یا پرسشهایی که از او می کردند و عاجز می ماند متوسل به آن حضرت شده و به کس دیگر اعتناء نمی نمود چرا که دیده بود

علی چه مقام و رتبه بی از علم را دارا است و کرارا می گفت: «لولا علی لهلك عمر» یعنی اگر علی نبود هر آینه عمر هلاک شده بود. و یا می گفت خدایا عمر را زنده مگذار بعد از علی بن ابیطالب.

و دیگر دیده بود که پیغمبر با علی چه معامله می کرد در غیاب و حضور او و پیوسته می فرمود «انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد المدینة فلیاتها من بابها» یعنی من شهر علمم و علی در آن شهر است پس کسی که اراده دخول آن شهر را داشته باشد باید از آن وارد شود و خود عمر همیشه حرفش این بود که من خود دیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چنین گفت و چنان کرد.

و اما سومی را که تنزیل به قلب خود فرمود و یا گفت عثمان قلب است بدیهی و آشکار است که قلب منزل علم و دانش و جایگاه ملکه و یقین است و انسان نسبت به چیزی علم پیدا نمی کند مگر یا خود ببیند آن چیز را و یا شخص راستگو و امینی بگوید که از گفته او علم پیدا کند و آن یقین قلبی و ملکه نفسانی وقتی پیدا می شود که انسان هم خود دیده و هم از آن امین و راستگو شنیده باشد و عثمان که داماد پیغمبر بود هم از آن حضرت بسیار شنیده بود مراتب علی بن ابیطالب علیه السلام و مناقب او را چه در جنگها و چه در غیر آن که آن حضرت او را برادر و نفس خود می خواند و به او «انت وصیی» می فرمود یعنی تو جانشین منی و هم می دید که آن حضرت او را بی نهایت دوست می داشت و می گفت «انا و علی من نور واحد و یا من شجرة واحدة» یعنی من و علی از یک نور و یا از یک درخت هستیم.

پس عثمان از شنیدن و دیدن مراتب و مناصب آن بزرگوار علم و یقین بلکه ملکه نفسانی داشت به سزاوار بودن آن حضرت به خلافت و جانشینی پیغمبر و مانند قلب شده بود و دیگر خود می گفت که من می دانم که پیغمبر چنین فرمود پس معنای آیه این می شود که این سه تن از آنچه شنیدند و دیدند و دانستند از ولایت علی بن ابیطالب پرسش خواهند شد.

دفع اشکال وارد در این باب

کسی به ما نگوید که اگر چنین بود پس چرا آن سه تن خلافت را واگذار به آن حضرت نکرده و تسلیم آن جناب نشدند، برای این که می گوئیم حب ریاست و سلطنت چیزی است که در کله و دل هرکس که بیفتد او را کر و کور کرده و از غصب کردن حق علی یا ذی حق دیگر بالاتر می کند. و گواه بر این داستان عمر بن سعد بن ابی وقاص است با امام حسین که اگر از قصه آن سه تن و غصب کردنشان حق علی را بالاتر نباشد کمتر هم نخواهد بود، زیرا با این که می دانست به قطع و یقین که حسین کیست و پدرش که و مادرش که و جدش کیست اقدام به جنگ و کشتن آن جناب نمود برای رسیدن به ریاست دو روزه ری با این که آن حضرت هم به او فرمود به ری نخواهی رسید و گندم ری را نخواهی خورد گفت اگر گندمش را نخورم جویش را خواهم خورد، شقاوتش گریبان گیرش شده و او را مقدم به این عمل بزرگ نموده و این ابیات را هم سروده است.

اترك ملك الرى والرى منيتى *** ام ارجع مذموما بقتل حسینی

وفى قتله النار التی لیس دونها *** حجاب و ملك الرى قرة عینی

خلاصه در این ابیاتش می گوید آیا واگذارم حکومت شهر ری را و حال آن که این حکومت آرزوی من است، و یا بازگشت کنم از کشتن حسین در حالی که خوار و فرومایه بوده باشم و البته در کشتن آن جناب آتش دوزخی هست که از آن چاره بی نیست، و اما ریاست ملك ری روشنی چشم من است که از آن نتوانم گذشت «فلعنه الله علیه و على اتباعه و من رضى بفعله».

حدیث سوم در اوقات زناشویی

این حدیث شریف که در کیفیت و اوقات زناشویی است دستوری می باشد دینی که رفتار کردن به طبق آن باعث سلامتی از ناخوشی های بعد خواهد بود.

در کتاب عیون اخبار صدوق از عبدالعظیم حسنی فرزند عبداللّه حسنی است که گفت خیر داد مرا امام علی النقی علیه السلام از پدرش امام محمد تقی علیه السلام و او از پدرش امام رضا علیه السلام و او از پدرش امام موسی علیه السلام و او از پدرش امام جعفر علیه السلام که فرمود جایز و روا نیست برای مرد این که جمع شود با عیال خود در اوّل ماه و وسط ماه و آخر هر ماهی، زیرا که اگر کسی در این سه وقت با زوجه و حلالی خود هم بستر شده و عمل زناشویی را بنماید فرزندى که از او متولد شود دیوانه خواهد بود آیا نمی بینید که دیوانه بیشتر وقتی که به سرش می زند در اوّل و وسط و آخر ماه خواهد بود. و بعد فرمود کسی که ازدواج کند در موقع قمر در عقرب خوبی و خیر نخواهد دید و گفت موسی بن جعفر پدرم فرمود کسی که ازدواج کند در آخر ماه از سقط کردن ولد و بچه انداختن همسر خود ایمن نماند.

حدیث چهارم در معنای رجیم است

در کتاب معانی الاخبار صدوق از حضرت عبدالعظیم حسنی است که گفت شنیدم از امام علی النقی می فرمود رجیم که لقب شیطان است به معنای نفرین شده و رانده شده است از رحمت الهی و جاهای خیر و هیچ مؤمنی او را یاد نمی کند مگر به لعنت و نفرین و به درستی که در علم سابق خدا گذشته است که چون امام زمان قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه نهضت فرموده و ظهور نماید هیچ مؤمنی نماند مگر آن که در آن زمان سنگ زند شیطان را و دور سازد او را مانند لعن و نفرینی که در سابق می نمود او را.

حدیث پنجم در این که گناه از خدا است و یا از بنده خدا

اشاره

این حدیث که در موضوع گناه است خبری است دینی در این که گناه از ناحیه چه کس صادر می شود، دانستن آن بسیار لازم زیرا که بعضی از بی خردان و یا منکرین حسن و قبح عقلی مانند اشاعره گناه را نسبت به پروردگار عالم می دهند، و این خود افتری و

نسبت دروغ بزرگی است که گوینده آن از طریق خداشناسی دور و ستمکار درباره خدا است «تعالی الله عما يقول الظالمون علوا کبیرا».

در کتاب مستطاب کافی از عبدالعظیم حسنی از امام علی النقی از پدرش از جدش علی بن موسی الرضا علیه السلام که فرمود بیرون شد ابوحنیفه نعمان بن ثابت امام حنفی ها یک روزی از خدمت امام جعفر صادق پس در راه ملاقات نمود پدرم موسی بن جعفر را پرسید ای جوان معصیت و گناه از کیست؟ پدرم فرمود از این سه صورت بیرون نیست یا این که بگوییم از خداوند است و حال آن که از او نیست، و اگر هم گفتیم از خدا است عذاب و عقاب کردن بندگان ظلم است زیرا سزاوار نیست مر کریم را که عذاب کند بنده خود را به چیزی که متصدی آن نشده، و یا این که بگوییم هم از خدا است و هم از بنده پس سزاوار نباشد برای شریک بزرگ که تعدی و ستم کند شریک کوچک و ناتوان خود را، و یا این که بگوییم گناه ناشی از بنده است و از او هم سر زده اگر خداوند او را عقاب کند پس به واسطه معصیت و گناه اوست و اگر هم او را عفو کرده و بخشش فرمود به کرم وجود خود بوده است.

متانت این حدیث

این حدیث از بهترین خبرهای در این موضوع و از خوش ترین بیانات در این باب است زیرا که مطالب و گفته های آن وجدانی و انکارپذیر نخواهد بود و اگر جز این را بگوییم علاوه از ستم و ظلم به حق پروردگار عالم دچار محظورات دیگر هم از قبیل جبر و انکار حسن و قبح عقلی و عدم عدالت خدا یا غیر اینها خواهیم شد که فساد و بطلان آنها بر خردمندان پوشیده نیست و از ضروریات مرام ما است.

اشاره

دسته سوم از احادیث آن حضرت که به واسطه روایت از سایر امامها روایت کرده است از آن دو دسته قبل زیادتر و ما به مناسب مقام قناعت به ذکر پانزده حدیث زبده و گلچین آن می نماییم.

حدیث اول در موضوع ولایت آل محمد

این حدیث شریف که در موضوع ولایت و امامت دوازده امام است خبری است دینی که دانش آن موجب زیادتی ایمان و دوستی با آنان است.

در کتاب غیبیه از صدوق به چند واسطه از حضرت عبدالعظیم حسنی است که گفت خبر داد مرا صفوان بن یحیی از ابراهیم از ابی حمزه ثمالی از ابی خالد کابلی که گفت:

داخل شدم بر آقایم علی بن الحسین علیه السلام امام زین العابدین علیه السلام و عرض کردم ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کیانند کسانی که خداوند پیروی و دوستی ایشان را واجب کرده و فرض و لازم دانسته است تبعیت از آنها را بعد از رسول خدا؟ پس فرمود ای کابلی به درستی که صاحبان امر و فرمان آن چنانی که قرار داده است ایشان را خداوند عالم پیشوایان توده مردم و واجب فرموده است بر ایشان پیروی آنان را اول آنها امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام، و پس از او دو فرزندش امام حسن و امام حسین تا

این که رسید امر به سوی ما آنگاه ساکت شد. پس عرض کردم ای آقای من رسیده است به ما که امیرمؤمنان فرمود به درستی که زمین از برای مردم خالی از پیشوا و حجة نمی ماند پس پیشوا و امام بعد از حضرتت کیست؟ فرمود: فرزند من محمد که نام او را در توراة کتاب موسی بن عمران باقر است و می شکافد علم و دانش را شکافندی و وی حجة و پیشوای بعد از من است. و بعد از او فرزندش جعفر که نامش نزد اهل آسمان صادق است. پس گفتم ای آقای من چگونه نام او صادق است و حال آن که تمامی شما صادق هستید. فرمود خبر داد مرا پدرم از پدرش که رسول خدا فرمود زمانی که به دنیا آمد پسر من جعفر فرزند محمد فرزند علی فرزند حسین فرزند علی بن ابیطالب علیه السلام صادق و راستگوست به جهت آن که پنجمی از فرزندان او که نامش نیز جعفر است جرئت می نماید بر خدا و رسول خدا و دروغ بر او می بندد و او در نزد خدا جعفر کذاب مفتری است که افترا بر خدا می زند و ادعا می کند چیزی را که اهلیت آن را ندارد و مخالفت می کند پدر خود را و بخل می ورزد بر برادر خود و او آن کسی است که می خواهد آشکار کند راز خدا را در وقت پنهانی ولی خدا. پس گریست امام زین العابدین علیه السلام گریه سختی و فرمود: گویا می بینم جعفر کذاب را که می رود نزد خلیفه طاغی و ظالم زمان خود به تقییشن و جاسوس گری امر ولی خدا و پنهان شده در حفظ خدا که موکل حرم و اهل بیت پدر خود می باشد در حالی که نادان است به دنیا آمدن آن بزرگوار را و حریص است بر کشتن آن حضرت اگر بر جنابش دست یابد به جهت طمع در میراث برادر که دریافت کند بدون حق و سزاواری ابوخالد کابلی گفت عرض کردم ای فرزند رسول خدا آیا این شد نیست؟ فرمود آری قسم به پروردگار من که این داستان نوشته در نزد ما است در آن دفتری که در او یاد شده مصیباتی که بر ما وارد می شود بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ابوخالد گفت این فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس تا کی خواهد بود؟ فرمود کشیده می شود غیبت به ولی خدا دوازدهمی از خلفاء و جانشینان پیغمبر و امامان بعد از آن حضرت ای ابوخالد به درستی که مردم زمان غیبت آنهایی که

اعتقاد به امامت امام زمان دارند و منتظر ظهور و نهضت آن جناب هستند برتر و بالاتر از مردم هر زمانی می باشند برای این که خداوند تبارک و تعالی بخشیده است ایشان را از عقل و ادراک و یقین آن اندازه ای که غیبت آن حضرت نزد ایشان مانند مشاهده و حضور است و قرار داده ایشان را در این زمان به منزله مجاهدین و جنگجویان در حضور پیغمبر با شمشیرها همانا این گروه علاقه مندان حقیقی و پیروان راستی ما هستند و آنها خوانندگان و مروجین دین خدا هستند در پنهانی و آشکارا و بعد فرمود انتظاری فرج امام زمان علیه السلام از بهترین اعمال دین است.

حدیث دوم در خصوص خانه خریدن شریح قاضی

اشاره

این حدیث شریف که در خصوص خانه خریدن شریح قاضی است خبری است اخلاقی و دینی بلکه اگر اندازه بی در اطراف آن فکر و تأمل شود نتیجه آن اجتماعی هم خواهد بود، زیرا خردمند روشن فکر آن است که هم خود را مصروف به آباد کردن خانه ای که برای او دوام و ثباتی نیست نموده و پیوسته در فکر تهیه کردن کاخ ها و عمارتها نباشد و البته اگر در زندگانی خود اقتصاد و میانه روی را مراعات کرده و به افراط و زیاده روی در امور نپرداخت می تواند به جمعیت مردم کمک و اعانت نموده و زندگانی اجتماعی را به قدر خود دایر نماید و به زیردستان و طبقه سوم مردم همراهی کند.

و راستی اگر از روی وجدان و انصاف این حدودی را که یگانه خیرخواه عالم بشریت و مصلح توده جمعیت شخص شخیص علی بن ابیطالب علیه السلام برای خانه شریح تعیین فرمود بلکه نشان و معرفی به شریح های نوعی یعنی صاحبان کاخ های میلیونی داد برای عمارت ها و ساختمانهای خود دانسته و تصور نمایند شاید کمتر حریص به آبادانی و سازمان و یا خریداری آنها شده و تا اندازه بتوانند خانه بعد از مردن خود را آباد گردانند.

در امالی صدوق از عبدالعظیم فرزند عبدالله حسنی از پدرش از ابان نوکر زید بن علی الشهید از عاصم بن بهدله است که گفت نقل کرد مرا شریح قاضی که خانه خریدم به هشتاد دینار و قباله ای نوشتم و چند نفر از مردمان عادل را گواه گرفتم. پس رسید به گوش علی بن ابیطالب امیر مؤمنان علیه السلام فرستاد قنبر غلام خود را در عقب من رفتم به خدمتش چون وارد شدم بر او فرمود ای شریح شنیدم که خانه ای خریدی و قباله نوشتی با شاهدهایی و مالی را هم قیمت کردی به هشتاد دینار و در عوض خانه به صاحب آن داده ای؟ گفتم بلی.

مکالمات علی بن ابی طالب با شریح در خصوص خانه اش

فرمود ای شریح بترس از خدا به درستی که به زودی می آید نزد تو کسی که نگاه به قباله تو ننموده و پرسش از شهود تو نکند تا تو را بیرون برد از خانه ات در حال تجرد و برهنگی، و تسلیم نماید تو را به قبرت در حال خلوص. پس نگاه کن که نخریده باشی این خانه را از غیر صاحبش و داده باشی مالی را به عوض از غیر مال حلالیت پس در این هنگام زیان کار دنیا و آخرت بوده باشی. ای شریح اگر در وقت خریدن این خانه آمده بودی نزد من می نوشتم برای تو قباله ای را که رغبت نمی کردی به خریدن آن خانه گرچه بدو درهم پول سیاه قیمت داشت گفت عرض کردم چه بود آن قباله که می نوشتی فرمود می نوشتم برایت این قباله را.

قباله ای که امیر مؤمنان برای خانه شریح قاضی بیان فرمود

بسم الله الرحمن الرحيم این خانه ای است که خرید بنده خوار از مرده ای که آماده شده است به رفتن خرید کاخی از کاخهای فریب از طرف از بین رفتگان و فانی شدگان به سوی لشکرگاه هلاک شدگان که از برای آن چهار حد و طرف است. حد اول منتهی

می شود به خواننده آفتها، و حد دوم آن می رسد به خواننده مصیبتها، و حد سوم آن تمام می شود به خواننده شکنجه ها، و حد چهارم آن کشیده می شود به سوی دیوگمراه کن و شیطان فریب ده باز می شود در این خانه به فریب های شیطان خرید این گول خورده آرزو از آن برانگیخته شده به مرگ تمامی این کاخ را به بیرون رفتن از عزت قناعت و میانه روی و داخل شدن در ذلت سؤال پس آنچه دریافت نمود این خریدار از دریافتن برای ملك الموت و عزرائیل است که شوریده کننده پادشاهان و رباینده جانهای ستمکاران مثل کسری (خسرپرویز) و قیصر روم و پادشاه ملك تبع و سلطان حمیر و کسانی که مال را به روی هم جمع می کنند تا زیادتر نمایند و آن که بنا نمود کاخهای محکم را و سخت برافراخت ساختمانهای دنیا را و اندوخته نمود از ثروتها و دل بر آن بست به گمان این که برای فرزندان خود گذاشته و حال آن که تمامی آنها را به جایگاه سؤال و جداکننده حکم فرستاد و در آن وقت زیان کار شوند تبه کاران. و گواه است بر این داستان عقل و وجدان زمانی که بیرون باشد از اسیری آرزوها و نگاه کند به چشم نابودی به اهل دنیا و بشنود ندا کننده زهد را که صدا می زند

در میدانهای دنیا که چقدر و چه اندازه آشکار و روشن است راستی و حقیقت برای صاحبان دو دیده (یعنی يك دیده سر که دیده ظاهر است و محسوسات را مانند فناء و زوال دنیا و اهل آن را می بیند و يك دیده باطن و چشم قلب بل دیده وجدان و خرد که حساب و عقاب فردا را می نگرد) به درستی که کوچ کردن یکی از دو روز است یا روزی که در آن است و یا روز دیگرش پس توشه ای بگیری از بهترین کارها و نزدیک کنی آرزوها را به مرگ پس به تحقیق که نزدیک شد کوچ کردن و نابود شدن. پایان

مولف گوید این حدیث شریف را اگر از روی وجدان و خرد مطالعه کنیم و قدری در اطراف آن فکر و تأمل نماییم خواهیم دانست که راستی درس و آموز و موعظه و اندرز شریفی است که آن یگانه آموزگار عالم بشریت برای ابناء دنیا و دنیاداران بیان فرموده اند، و حقیقت این کاخ های زیبا و عمارت های رنگین را معرفی نموده و گواه و

تصدیق این معنا را واگذار به عقل پاك و وجدان سالم فرموده تا اشخاصی که دارای عقل و وجدانند دلبستگی به آنها پیدا ننموده و متوجه سرای دیگر شوند.

حدیث سوم به توسط چند تن از روات از حضرت باقر

این حدیث شریف دستوری است اخلاقی و وظیفه ای است دینی که البته آموزش و یادگرفتن آن اندرز و درس خوبی است برای مردمان بیدار.

در کتاب علل الشرایع صدوق به چند واسطه از عبدالعظیم از ابی عمیر از چند نفر دیگر تا حضرت امام محمدباقر علیه السلام است که فرمودند به محمد بن مسلم ای محمد مردمان تو را فریب ندهند از آنچه در ذات تو است برای این که هرچه خواهد به تو برسد می رسد جز آنهایی که مردم درباره تو گفته اند. پس روزگارت را به بطالت و تبه کاری مگذران زیرا با تو کسی هست که می شمارد آنچه را که می کنی و كوچك مشمار كار نيكي را که می نمایی پس به درستی که خواهی دید آن نیکی را که کرده ای وقتی که خوشحال می نماید تو را و كوچك و خوار مدان كار بد و عمل ناشایستی که به جا آوردی به جهت آن که آن را هم خواهی دید هنگامی که تو را بد و ناگوار آید از آن کرده ات و نیکی و عمل خوب و کار صواب کن به تحقیق که ندیدم هرگز چیزی را که طالبش بیشتر و دریافتش زودتر از کار نیک و صواب تازه و نوئی بوده باشد مرگناه کهنه را.

حدیث چهارم در خصوص لوحی که نامهای ائمه دین در اوست

این حدیث شریف که در خصوص لوحی است که درباره ولایت و امامت دوازده امام است خبری است دینی و از بهترین اخبار و احادیث باب ولایت است که هیچ خبر و اثری به مقدار او نیست. ابابصیر که از بزرگان پیروان امامان و از مخصوصین اصحاب امام زین العابدین و امام باقر است و بزرگواری او بیشتر از توصیف و تعریف ما است

به عبدالرحمن بن سالم می گوید اگر در تمام عمرت خبری جز این حدیث لوح را نشنیده باشی همین برای تو کافی است و چون خود آن حدیث طولانی و از ظرفیت این کتاب بیرون بود از نگارش تمام آن خودداری کرده و قناعت به حدیث عبدالعظیم حسنی که در خصوص اصل حدیث لوح است نمودیم.

در کتاب کافی از آن حضرت از جدش علی بن الحسن الامیر است که فرمود خبر داد مرا عبدالله فرزند محمد فرزند جعفر فرزند محمد از پدرش و او از جدش که حضرت امام محمدباقر جمع کرد فرزندانش و در میان ایشان زید فرزند امام زین العابدین علیه السلام بود پس بیرون آورد برای آنها لوحی را که به خط امیرمؤمنان و گفته و املاء حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بود و در آن نوشته شده بود که این کتابی است از خداوند عزیز و حکیم و دانا تا آخر حدیث لوح را که می گوید «اولئک هم المهتدون» آن گروه ایشانند هدایت شدگان.

ناقلی که حدیث را از عبدالعظیم نقل نمود گفت وقتی آن حضرت حدیث را به پایان رسانیدند فرمودند: شگفت و تعجب و بسیار تعجب از محمد بن جعفر است که نهضت و خروج نمود با این که شنیده بود از پدرش امام جعفرصادق که این حدیث لوح راز و سری از اسرار و رازهای خدا است و همین دین خدا و دین فرشتگان او است پس آن را حفظ نما از مردم مگر از اهلس که دوستان خدا و اهل بیت پیغمبر بوده باشند.

حدیث پنجم در نامهای گرامی حضرت زهرا علیها السلام از امام ششم

در بحارالانوار مجلسی از حضرت عبدالعظیم حسنی از دو نفر واسطه از یونس بن ظبیان از حضرت صادق علیه السلام است که فرمودند برای مادر ما حضرت فاطمه نه نام است در نزد خدا بدین طریق فاطمه، صدیقه، مبارکه، طاهره، زکیه، راضیه، مرضیه، محدثه، زهرا پس فرمود ای یونس آیا می دانی معنای فاطمه چیست؟ گفت: عرض کردم بفرمایید ای آقای من. فرمود: یعنی نگاه داشته شده از بدیها بعد فرمود اگر نمی بود

امیر مؤمنان که تزویج کند او را هر آینه هم شأنی نبود برای او تا روز قیامت در روی زمین.

مؤلف گوید وجه تسمیه اسماء آن مخدره و بانوی عفت خدایی به اسماء مذکوره هر کدامش از حضرات امامها رسیده در موقع سؤال اشخاص از وجه و علت آن اسماء شریفه مانند «لَمْ سَمِيتِ الْفَاطِمَةَ بِالْفَاطِمَةِ أَوِ الزَّهْرَاءَ بِالزَّهْرَاءِ» یعنی چرا آن بی بی را

فاطمه خوانده اند و چرا او را زهرا نامیده اند و چرا او را محدثه گفته اند؟ که در این مختصر جای بیان آنها نیست در کتابهایی که احوال آن بی بی مشروح است بیان شده خواهندگان بدانها مراجعه نمایند.

حدیث ششم در تفسیر بعضی از آیات قرآن از امام رضا علیه السلام

این حدیث شریف که در خصوص تفسیر بعضی از آیات قرآن است خبری است دینی و هم اخلاقی دانش آن خالی از فایده نیست بلکه موجب بصیرت و اطلاع در حقیقت بعضی از آیات قرآنی است.

در عیون الاخبار الرضا صدوق از سهل بن زیاد آدمی رازی از عبدالعظیم حسنی رازی از ابراهیم بن ابی محمود است که گفت پرسیدم از حضرت امام رضا از گفته خداوند تعالی که می فرماید «و ترکهم فی ظلمات لایبصرون» یعنی واگذار خدا کفار را در تیه تاریکی و ظلمت نادانی و غفلت که بینایی هیچ مقامی از مقامات معرفت را نداشته باشند و کور باشند.

(غرض سائل این است که چگونه خداوند بندگان خود را به خودشان وامی گذارد و چگونه بر ذات مقدس او جایز است واگذاردن آنها را).

حضرت رضا فرمود به درستی که خداوند متصف به صفت بدی نمی شود و این وصف از اوصاف خلق است و لکن چون خدا می داند که از کفر و گمراهی بازگشت نمی کنند لطف و اعانت خود را از ایشان باز می گیرد و ایشان را بین اختیارشان می گذارد که از کفر و ایمان هر کدام را خواستند اختیار کنند. پس معنای آیه «ترکهم»

تخلیه و واگذاردن به این معنی است. ابراهیم بن ابی محمود گفت پرسیدم از معنای آیه «ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم» یعنی مهر زد خدا بر دلها و گوشهای ایشان فرمود ختم طبع و مهر است که بر دلهای کفار می خورد و آن عقوبتی بزرگ است برای ایشان به جهت کفر و انکارشان هم چنان که می فرماید «بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلاً» یعنی بلکه مهر زد خدا بر دلهایشان به سبب کفرشان پس نمی گروند به خدا و ایمان نمی آورند به او مگر کمی از ایشان گفت پرسیدم از آن حضرت که آیا خدا مجبور می کند بندگان را بر گناه؟ فرمود مخیر می کند ایشان را در گناه نمودن و مهلت می دهد ایشان را تا توبه کرده و بازگشت نمایند از آن گناه. گفت عرض کردم پس آیا تکلیف می نماید بندگان را به چیزی که قوه و طاقت آن را ندارند فرمود چگونه می شود این طور و حال آن که در قرآنش می فرماید «و ما ربك بظلام للعبید» نیست پروردگار تو ستمکار به بندگان. و بعد فرمود خبر داد مرا پدرم موسی بن جعفر از پدرش امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود کسی که گمان کند خداوند تعالی مجبور می کند بندگان را به گناه و یا تکلیف می کند به چیزی که قوه آن را ندارند پس مخورید ذبیحه او را یعنی حیوانی که او سر بریده است و قبول نمائید گواهی او را و نماز با او مگذارید و اقتداء بوی نکنید و از زکات چیزی به او ندهید.

حدیث هفتم در خصوص وظیفه مردم نسبت به یکدیگر

این حدیث که در موضوع وظیفه مردم است به یکدیگر، خبری است اخلاقی و هم قانونی است اجتماعی که مراعاتش به توده مردم لازم است و زندگانی مدنیته هم بسته به آن است.

در کافی و عیون اخبار الرضاء صدوق به چند واسطه از عبدالعظیم حسنی از محمود بن ابی البلاد است که گفت شنیدم حضرت امام رضا علیه السلام می فرمود: «من لم یشکر المنعم من المخلوقین لم یشکر الله عزوجل» کسی که ستایش نکند نعمت دهندگان از مردم

را ستایش خدا را ننموده.

مؤلف گوید بر اهل خرد و دانش پوشیده نیست که اگر این دستور مراعات شود توده مردم با یکدیگر مهربان شده و به زیاد کردن احسان و نیکی با هم می پردازند و یکی از اصحاب مهم اجتماع همین ستایش اهل ستایش است.

حدیث هشتم در این که مؤمن کیست و مسلم کیست

این حدیث شریف که در تشخصات مؤمن و مسلم است حدیثی است دینی و اخلاقی که برای تمام مدعی های ایمان و اسلام دانش آن زیرا که خود را خواهند شناخت که مؤمنند و یا مسلمانند و یا از این هر دو بیرون و از ایمان یا اسلام بهره یی ندارند. و بلکه برای توده مردم هم دانستن آن ضروری است برای این که بشناسند مؤمنین راستی و مسلمانهای درست و حقیقی را. در عیون اخبارالرضای صدوق از عبدالعظیم حسنی از ابراهیم بن ابی محمود است که گفت فرمود امام رضا علیه السلام مؤمن کسی می باشد که وقتی عمل نیک و کار خوب می کند خوشحال می شود و وقتی که کار بد و عمل ناشایست می کند استغفار و توبه می نماید و مسلمان آن است که مسلمانهای دیگر از زبان و دست او سالم باشند و با این دو آنها را آزار و اذیت نکند و نیست از ما خانواده یعنی از این امت نباشد کسی که همسایه او از شرور و دواهی او ایمن نباشد.

حدیث نهم دینی در خصوص شب جمعه از حضرت رضا علیه السلام

این حدیث شریف که در خصوص شب جمعه است حدیثی است بس متین و دو مطلب در او مندرج است. یکی این که گفته های پیشوایان دین و بزرگان عالم را تغییر نداده و از نزد خود معنی نکنیم و دیگر شب جمعه که عیدی از اعیاد مخصوص مسلمانان است بندگان خدا چه وظیفه دارند در آن شب با خدا و آفریدگار خود.

در اصول کافی از عبدالعظیم حسنی از ابراهیم بن ابی البلاد است که گفت عرض

کردم به حضرت رضا ای پسر رسول خدا چه می فرمایید در خبری که در زبانهای مردم است و نقل می کنند از رسول خدا که فرمود خداوند تبارک و تعالی فرود می آید در هر شب جمعه به آسمان دنیا.

فرمود خدا لعنت کند کسانی را که تغییر می دهند کلام را از جای خود قسم به خدا رسول خدا که چنین چیزی را نفرمود، بلکه فرمود آن حضرت به درستی که خدا می فرستد فرشته یی را به آسمان دنیا در ثلث آخر هر شب جمعه و امر می کند او را که ندا کند آیا سؤال کننده یی هست تا او را عطا کنیم، و آیا توبه کننده یی هست تا توبه او را قبول کنیم، آیا طالب آمرزشی هست تا او را بیامرزم. و می گوید ای خواهنده نیکی بیا و بخواه خیر را و ای طالب بدی کوتاه کن صدای خود را پس به همین کیفیت بندگان خدا را می خواند تا طلوع صبح که شد باز می گردد به مکان خود.

حدیث دهم در هشت چیز که از فرمان مخلوق بیرون است

این حدیث که در موضوع هشت چیزی است که به حکم و فرمان ذات اقدس پروردگار و از فرمان خلق بیرون است دانش آن خالی از نتیجه نباشد، زیرا وقتی آنها را شناختیم و ایمان بدان آوردیم دیگر شتاب و عجله در پیش افتادن و یا عقب ماندن از آنها نمی کنیم حاصل تسلیم و سر سپرده به حضرت آفریدگار عزیز شده برای آن که نتوانیم تغییری در آنها دهیم و خود تسلیم او بودن دستوری است دینی و هم اخلاقی که بنده باید سر سپرده مولا و آقای خود باشد.

روایت کرده عبیدالله پسر موسی رویانی از عبدالعظیم حسنی از ابراهیم بن ابی محمود که گفت فرمود حضرت رضا علیه السلام هشت چیز است که نمی باشد مگر به فرمان و سرنوشت از خدا؛ اول خواب، دوم بیداری، سوم قوه و زور بدنی، چهارم ضعف و ناتوانی، پنجم سلامتی، ششم کسالت و ناخوشی، هفتم مرگ و هشتم حیات و زندگانی.

حدیث یازدهم در خصوص ولایت از امام محمدباقر علیه السلام

این حدیث با چند خبر دیگر که در ولایت امیر مؤمنان و فرزندان آن جناب است از تفسیر بعضی از آیات قرآن است که امام محمدباقر نموده اند.

در کافی شریف از احمد بن مهران از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی به چند واسطه از امام محمدباقر است در این آیه شریفه که می فرماید «و ان لو استقاموا علی الطریقه لاسقیناهم ماء غدقا» اگر مردمان مستقیم و ایستادگی می کردند بر راه هر آینه ایشان را سیراب می نمودیم از آب بسیار بارنده ای که اشاره به زیادی روزی و فراوانی نعمت است.

فرمود امام باقر یعنی اگر محکم باشند و ایستادگی کنند مردم بر ولایت و خلافت علی بن ابیطالب علیه السلام و امامت فرزندان او و قبول کنند پیروی ایشان را در امر و نهی شان هر آینه سیراب می کنیم ایشان را آب بسیار گوارایی.

مؤلف گوید روزی حقیقی و نعمت باطنی جاویدانی همانا روزی روحانی است که محبت و ولایت اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بوده باشد، و این حقیقت آب زندگانی و سرچشمه حیات است که خداوند متعال می فرماید «لا سقیناهم ماء غدقا».

از ذات ذوالجلال و ذوالکرمش خواستاریم که ما را از این سرچشمه سیراب فرموده و کمال این نعمت را به ما عطا فرماید.

حدیث دوازدهم در موضوع سابق است از امام جعفر صادق علیه السلام

در اصول کافی از احمد بن مهران از عبدالعظیم حسنی علیه السلام به چند واسطه از مالک جهن است که گفت عرض کردم به ابوعبدالله امام جعفر صادق علیه السلام این آیه کریمه را «واوحی الی هذا القرآن لانذر کم به» یعنی پیغمبر خدا فرمود وحی شده به سوی من این قرآن که بترسانم شما را به سبب او از عذاب خدا.

فرمود امام صادق علیه السلام و کسی که برسد مرتبه امامت را و از خانواده پیغمبر و آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم بوده باشد مقام انذار و ترساندن را دارد، مانند پیغمبر می ترساند مردم را از عذاب به توسط قرآن هم چنان که آن جناب می ترسانید.

حدیث سیزدهم در موضوع گذشته از امام محمدباقر علیه السلام

در کافی از احمد بن مهران از عبدالعظیم حسنی علیه السلام از محمد بن فضیل از ابی حمزه از امام محمدباقر علیه السلام که فرمود جبرئیل آیه «فابی اکثر الناس الا کفورا» را چنین آورد:

«فابی اکثر الناس بولاية علی الا کفورا» یعنی پس امتناع کردند بیشتر مردم از ولایت علی مگر این که کافر شدند. و فرمود هم چنین «وقل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر» را چنین برای پیغمبر آورد

«وقل الحق من ربکم فی ولاية علی فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر انا اعتدنا للظالمین من آل محمد نارا» یعنی بگو ای پیغمبر من حق و راستی را از پروردگارتان در فرمانداری و امامت علی بن ابیطالب پس از مردم کسانی که می خواهند ایمان بیاورند و کسانی که خواهند کافر شوند اختیار با خودشان است اما به تحقیق که ما مهیا و آماده ساخته ایم برای ستمکاران خانواده محمد صلی الله علیه و آله و سلم آتش دوزخ را.

حدیث چهاردهم در تفسیر نوری که در قرآن مجید است

در اصول کافی از احمد بن مهران از عبدالعظیم حسنی علیه السلام به چند واسطه از ابی خالد کابلی است که گفت پرسیدم از امام محمدباقر علیه السلام از این گفته خدای عزیز که می فرماید «فآمنوا بالله و رسوله والنور الذی انزلنا» یعنی پس ایمان بیاورید به خدا و رسول او و نور چنانی که فرود آوردیم، فرمود امام محمدباقر علیه السلام ای ابو خالد هر آینه نور امام و پیشوای دین در دلهای مؤمنین روشن تر است از نور خورشید تابان در روزها، و آن پیشوایان و امامان کسانی هستند که روشن می کنند دلهای مؤمنین را و می پوشاند خداوند نور ایشان را از هرکس که می خواهد و تاریک می کند دلهایشان را و بر چشمانشان هم پرده می کشد.

این حدیث که در عدم آزادی شخص مؤمن است در دار دنیا اشاره به این است که مؤمن عبد و بنده خدا است و بنده او هم مقید به قیود اوامر و نواهی و مکلف به تکالیف اوست و بلکه در تمامی حالات آزاد نیست و از خود اختیاری ندارد.

خبری است دینی و اخلاقی و به خصوص آزاد نبودن در سه چیز را به ما می آموزد: یکی با هرکس رفاقت و آمیزش نمودن، دوم هر سخنی را نگفتن و در هر جا سخن رانی نکردن، سوم گوش به هر صحبت و صوتی ندادن مفسد انفرادی و اجتماعی آزادی در این سه مورد بر اهل خرد و دانش پوشیده نیست روی همین مفسد دین مقدس اسلام جلوگیری و غدقن اکید فرموده و مؤمنین را مقید داشته است.

در کتاب علل الشرایع صدوق به چند واسطه از حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش امام جعفر صادق علیه السلام است که گفت: فرمود علی بن الحسین علیه السلام روا نیست برای تو این که با هرکس که خواستی رفاقت نموده و معاشرت کنی زیرا که خدای تعالی می فرماید «وإذا رأیت الذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره» یعنی وقتی که دیدی اشخاصی را که فرو می روند در آیات ما (یعنی از خود تأویل و تفسیر می گویند) پس متابعت از ایشان را ننموده و دوری کن از آنها تا منصرف شوند.

و باز می فرماید «وَمَا یَسْئِرُ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِی مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِیْنَ» و آنچه را که شیطان از خاطر تو برد پس از یاد آمدنت منشین با گروه ستمکاران و دیگر روا نیست برای تو این که تکلم و سخن رانی کنی به هرچه خواستی زیرا خدایت می فرماید «وَلَا تَقْفُ مَا لَیْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» توقف و تأمل مکن در آنچه را که

بدو علم و دانش نداری. و پیغمبر او هم می فرماید «رحم الله عبدا قال خيرا فغنم او صمت فسلم» خدا رحمت نماید بنده ای را که خوب بگوید تا غنیمت برد و یا ساکت باشد تا سلامت یابد.

و سوم روانیست برای تو این که هرچه می خواهی شنیده و گوش دهی برای این که خدای تعالی می فرماید «ان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان عنه مسئولا» به تحقیق که گوش و چشم و قلب هر کدامشان سؤال خواهند شد از آنچه کرده اند. پایان احادیث آن حضرت.

ص: 138

قال الله تعالى «ومن يخرج من بيته مهاجرا الى الله ورسوله ثم يدركه الموت فقد وقع اجره على الله» و کسی که بیرون شود از خانه خود در حالتی که مهاجر به سوی خدا و رسول او باشد سپس او را مرگ دریابد پس به تحقیق که واقع است اجر و مزد او بر خدای تعالی.

بعد از بیان کردن نخبه و زبده بی از اخبار حضرت عبدالعظیم علیه السلام بیان کیفیت وفات آن حضرت و سبب آن را می نماییم. و در پیش نگارش داده بودیم داستان زندگانی او را بعد از مهاجرت و نزول اجلالش به شهر ری که در محله ساریانان یا سکه الموالی در سردابه خانه شخصی از پیروان علی علیه السلام منزل فرموده، و به پنهانی و خفیه به سر می برد و در اوایل ورودش هیچ کس از حال او مطلع نبود تا کم کم پیروان آل محمد رفت و آمد کرده و از مقامات حضرتش مستحضر گشته و به گوش دیگران رسانیده و منتشر نمودند تا به اندک زمانی بیشتر شیعه های ری باخبر شده به خدمت حضرتش شرفیاب گردیدند مخصوص دانشمندان دین و علما حدیث که آن زمان در ری بودند مانند احمد بن ابی عبدالله برقی که از اکابر و بزرگان اهل حدیث و روایت است و ابوتراب عبیدالله بن موسی الرویانی و احمد بن مهران و سهل بن زیاد رازی و

عده بی دیگر از خردمندان و دانشجویان آن عصر به خدمتش رسیده و اخذ علم و حدیث می کردند. و حضرتش نهایت زهد و تقوی و صیام روزها و قیام شبها را داشت تا وقت وفات و رحلتش.

اما سبب وفات او را به چند طریق نوشته اند و مشهورش این که مریض شده و از دنیا رحلت فرمودند و این قول معروف نزد بزرگان و دانشمندان علم رجال و تراجم مانند ابوالعباس احمد بن علی النجاشی در کتاب رجال خود و صاحب بن عباد در رساله ای که در احوال آن حضرت نوشته است می باشد.

گفتار صاحب مجمع البحرین و بعضی دیگر در سبب وفات آن حضرت

اما طریق دیگر این است که آن حضرت به مرض خدایی و مرگ خود از دنیا نرفته بلکه او را شهید یا بدتر و دشوارتر از شهادت از بین برده و از دنیا رفته است، و آن قول و عقیده شیخ فخرالدین بن شیخ محمدعلی طریحی نجفی صاحب کتاب مجمع البحرین و شیخ محمد کوفی است که طریحی در کتاب منتخب المراثی والخطب خود و کوفی در کتاب رجال خود می گوید: «وقیل ممن دفن حیا من الطالبین عبدالعظیم الحسنی بالری و محمد بن عبدالله بن الحسن» یعنی گفته شده از کسانی که زنده مدفون شدند از اولاد ابیطالب که پدر علی امیرمؤمنان است یکی عبدالعظیم حسنی است در ری و دیگر محمد فرزند عبدالله فرزند حسن است.

تقریب قول طریحی و کوفی

اما این قول ولو این که گوینده آن مجهول است و ما مدرک صحیح متقنی غیر از آن نداریم و کوفی و طریحی هم که گفته اند نسبت به قیل و قایل مجهول داده اند، نمی توانیم جدا هم انکار آن را نموده و یا استبعاد نماییم زیرا که در سابق اشاره کردیم

که مردم آن زمان ری سه فرقه بودند: یکی حنفی و دیگری شافعی و فرقه سوم شیعیان و پیروان آل علی علیه السلام بوده که آن حضرت به محله و کوی ایشان وارد شده و سکنی

کرده بودند و بین طایفه حنفی و شافعی که مرامشان به هم نزدیک و بلکه هم مرام بودند با يك اختلاف جزئی و جمعیت شان هم بسیار و چندین برابر شیعه ها بودند با شیعه ها نزاع مذهبی بوده و يك قسمت خرابی ری هم منسوب به آنها است که در اثر جدال و نزاع آنها شده و از بین رفته است.

خلاصه چون آمیزش مردم با آن حضرت زیاد شد آن دو فرقه دیدند که وجود آن بزرگوار لطمه و رخنه بزرگی به مرامشان انداخته و اگر اندک زمانی هم بماند به کلی از میان خواهد رفت روی این زمینه دور نباشد که نهضت نموده و این مصیبت ناگوار را که از شهادت و کشته شدن بالاتر است به او وارد کرده باشند. همانطور که این عداوت و کینه و این تعصب جاهلانه و وحشیانه را با شیعه و پیروان آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم در هر زمان رفتار کرده و در هر موقع که سلطنتی بر آنها پیدا می نمودند به هر وجه شدیدی از بینشان می بردند. مخصوصا بزرگان و دانشمندان این فرقه را که یگانه سد و مانع مرام باطل خویش می دانستند مانند شهید اول و شهید دوم صاحب کتاب لمعه و شرح آن را که در شام شهید کرده و حتی بدن محمد بن مکی شهید اول را سوزانیدند. و قاضی نورالله شوشتری صاحب کتاب احقاق الحق را در هندوستان شهید نمودند با بسیاری دیگر را که ذکر آنها باعث درازی کلام است خردمندان اگر مراجعه به کتاب شهداء الفضیله یا قصص العلماء و کتابهای تراجم نمایند خواهند دریافت که چه اندازه از نوابغ و مردان بزرگ و پاک شیعه به هزاران جور و آزار مخالفین از بین رفته و دستخوش تیغ و یا زهر اینان گردیده اند.

طریق سوم سبب وفات آن حضرت

اما سبب سوم را بعضی شهادت به زهر می دانند که آن حضرت را زهر خورانیده و مسموما شهید شده و از دنیا رفته است چنانکه سید استادم سید شهاب الدین النجفی المرعشی هم از سیداستاد مرحوم سید رضای نسابه غریفی نجفی طاب ثراه نقل نمود که ایشان از کتاب مشجرات ابن معیه نقل کردند که آن حضرت را شهید به زهر نمودند.

تقریب گفتار سوم در سبب وفات آن بزرگوار

این قول هم گرچه مانند قول طریحی و کوفی غیر از يك مدرک مشجرات ابن معیه مدرکی دیگر ندارد اما هیچ بعدی ندارد و شاید این قول هم از گفته و عقیده کوفی و طریحی قوی تر باشد، چرا که در سابق بیان کردیم که خلفاء جور و باطل عباسیان که حق و منصب آل علی علیه السلام را غصب نموده بودند و برای سیاست و زمامداری خود نهایت مراقبت را با ایشان داشته و پیوسته آن خاندان پاک را محصور داشته و انواع شکنجه و آزار از قبیل زندان و تبعید و کشته شدن و یا از زهر مسموم گردیدن را بدانها روا داشته و عمل می کردند و هرکدام از آنها که موقعیش بیشتر بود زیادتر مورد خطر و سیاست عباسیان گردیده و زودتر از بین می رفت. چنانچه در پانصد سال دوران خلافت عباسیان و به خصوص هنگام معاصریشان با امامان دین و ائمه مسلمین چه اندازه از بزرگان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم مقتول و مسموم آنها گردیده حتی تمامی ائمه هدی را با وجود این که نهایت تقیه و غایت مدارای با آنها را داشتند باز هرکدامشان مسموم و شهید خلیفه معاصر خود گردیدند.

گفتار صدوق در شهادت بزرگان دین

طریحی در کتاب منتخب خود از صدوق نقل کرده و می گوید که تمامی پیشوایان دین و ائمه مسلمین شهید از دنیا رفتند علی بن ابیطالب علیه السلام را در اثر حيله های معاویه و عداوت نواصب با شمشیر شهید کردند، و حسن بن علی علیه السلام را خود معاویه غدار ظالم مسموم نمود، و حسین بن علی علیه السلام را پسر خبیث معاویه یزید جنایتکار به هزاران ظلم و جفا در آشکارا شهید کرد، ولید بن عبدالملک اموی امام زین العابدین علیه السلام را زهر خورانید، و پسرش ابراهیم و یا برادرش هشام بن عبدالملک حضرت باقر را مسموم نمود، و ابوجعفر منصور دوانیقی عباسی حضرت صادق علیه السلام را به زهر شهید کرد و هارون رشید عباسی حضرت موسی کاظم علیه السلام را پس از سالیان دراز حبس و زندان تاریک به زهر جفا مسموم نمود، و مأمون عباسی حضرت

رضا علیه السلام را با انگور و یا انار زهرآلود شهید کرد، و معتصم برادر او حضرت امام محمدتقی علیه السلام را زهر خورانیده و مسموم نمود، و معتز بالله عباسی حضرت امام علی النقی علیه السلام را با زهر ستم شهید کرد، و معتمد عباسی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را شهید زهر ساخت.

و از آنها گذشته فرزندان آن بزرگواران را چه از حسنی ها و چه از حسینی ها مانند زید شهید فرزند امام زین العابدین علیه السلام که یوسف بن عمرو به فرمان نضر بن خدیجه شهید تیغ نموده و بدنش را تا چهار سال به دار آویخت و فرزند او یحیی را در سن شانزده یا هیجده سالگی شهید کردند. و علی الباقر فرزند امام محمدباقر علیه السلام را در نزدیکی کاشان در قریه (باراکرس) به هزاران جور و ستم به قتل آوردند و اکنون مزارش در مشهد اردهال زیارتگاه جمع زیادی از شیعیان است.

و از حسنی ها هم عده کثیری را مانند عبدالله محض و محمد و ابراهیم فرزندان او و علی بن الحسن الامیر جد حضرت عبدالعظیم را و سادات حسنی دیگر را که در پیش هم اشاره کردیم شهید نمودند.

حاصل همواره عباسیان جستجو و تفتیش از حال بزرگان می نموده و مراقب بودند کسی با ائمه مسلمین و پیشوایان مسلمین آمیزش ننموده و تبعیت و پیروی از آنها ننماید و اگر شخصی را پیدا می کردند که ترویج گفته آنها را می نمود و یا مردم را دعوت به مرام و روش حق حضرات ائمه می کرد به زودتر وقتی او را گرفته و سیاست می نمودند.

حضرت عبدالعظیم علیه السلام که معاصر و هم زمان با چهار تن از خلفاء بنی عباس مأمون و معتصم و متوکل و معتز بالله عباسی بود و از آنها کمال تقیه را داشت مخصوص زمان زبیر خلیفه پسر متوکل عباسی همان معتز بالله معروف که بالاخره هم آن ستمکار تعقیب او را نموده تا خانقا از سامره فرار کرده و به شهر ری آمده بودند پس از انتشار و شهرت او که از اصحاب و هواداران خاص حضرت امام محمدتقی و امام علی النقی علیه السلام و از مروجین و گویندگان ایشان است دور نباشد که از طرف خلیفه معاصر آن حضرت را در پنهانی زهر داده و شهید کرده باشند. واللہ اعلم.

بائی الحال اگر شهادت آن بزرگوار مأخذ و مدرك درستى نداشته باشد ولی به طور قطع و یقین دارای درجه شهادت و فضیلت شهداء است، زیرا اخباری که در موت غریب به خصوص عالم و دانشمند و محدث غریب است بسیار و در غالب آن اخبار موت غریب را شهادت در راه خدا قرار داده چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: «موت الغریب شهادة».

و حضرت صادق علیه السلام می فرماید هیچ غریبی از دنیا نمی رود که گریه کنندگان او غایب باشند مگر این که می گرید برای او مساجد و معابدی که در او عبادت کرده و گریه می کند بر او در و دیوار آن مساجد و درهای آسمانی که عمل آن غریب را بدان بالا بردند و گریه می کند بر او فرشتگان. و در خبر دیگر می فرماید وقتی که غریبی می میرد تمام حیوانات حتی ماهیان دریا و درندگان صحرا بر او می گریند.

خلاصه حضرت عبدالعظیم علیه السلام به چند جهت درجه رفیعه شهادت را حائز و دارا است اگر در صورت ظاهر درك آن را نکرده باشد یکی مرتبه علم و دانش او که عالم آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم بوده و عالم هم فوق فضیلت شهداء را دارد زیرا فرموده اند: «مدادالعلماء افضل من دماء الشهداء» مداد عالم بالاتر از خون شهید است.

و دیگر مرتبه محدثیت و نیابتش از طرف امامان علیهم السلام و سوم غربتش که در شهر ری غریبانه در گوشه آن سردابه از دنیا رفته و از فرزندان و نزدیکانش کسی با او نبوده.

به هر صورت يك روز جمعی از پیروان و دوستانش شرفیاب حضرتش شده دیدند که مقابل قبله خوابیده و ردای خود را برو کشیده وقتی برداشتند دیدند از دنیا رفته است. چون بدن شریفش را برهنه کردند غسل بدهند ورقه یی از جیب مبارکش بیرون آمد که نوشته بود به خط آن حضرت «انا ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی ابن ابیطالب علیه السلام» و شاید تا آن وقت مردم ری جز معدودی کاملاً هویت آن جناب را نمی دانستند و این بیرون آمدن ورقه هویت آن بزرگوار مؤید بر این است که آن حضرت به مرگ خدایی از دنیا رفته و یا به زهر

شهید و مسموم شده باشند و به گفته طریحی و کوفی که زنده مدفون شده باشد بعید می نماید. بیرون آمدن آن رقعہ و سن آن حضرت در آن وقت حدود پنجاه و دو سال بوده تاریخ وفاتش دویست و پنجاه و دو هجری دو سال پیش از شہادت حضرت امام علی النقی علیہ السلام بوده است.

و این ناچیز ہرچہ را تفحص و تجسس و رجوع بہ بزرگان و نسابین نمودم خبر و اثری از تاریخ وفات آن حضرت کہ در چہ ماہ و چندم آن و تحقیقا در چہ سنہ یی از ہجرت واقع شدہ پیدا نکردم و این تاریخی را کہ نگاشتم از روی تقریب و استنباط ہمزمانی ایشان با آن سہ امام بودہ کہ ہیجده سال معاصر حضرت جواد، و سی و چہار سال ہم معاصر حضرت امام ہادی و امام عسکری، و وفاتش مسلما پیش از شہادت امام دہم علی النقی واقع شدہ زیرا آن بزرگوار مردم را تحریر و ترغیب بہ زیارت قبر آن حضرت دادہ کہ در اخبار زیارت قبر آن جناب خواهیم نگاشت.

و در خصوص سن آن حضرت ہم از روی تقریب بودہ و مدرک صحیحی در دست نیامدہ، اما احوالات او تمامی با مدارک و در کتب کہ فہرست نمودیم مضبوط است.

و تاریخ وفاتی را کہ بعضی از معاصرین گذشتہ ما در تذکرہ عظیمیہ نسبت بہ بعضی از کتابها دادند کہ در نیمہ ماہ شوال است اصلاً مدرکی ندارد. و سید استادام نسابہ شہیر سیدشہاب الدین النجفی المرعشی ہم بہ ایشان نوشتہ و اعلان کردند کہ آن تاریخ بی مدرک است.

مدفن آن حضرت در مسجد شجرہ ری

صاحب بن عباد و نجاشی و دیگران ارباب تراجم چنین نوشتہ اند کہ در روز آخر کسالت و مرض و یا آخر روز زندگانی آن بزرگوار شخصی از پیروان علی علیہ السلام حضرت رسول را در خواب دید کہ فرمودند فردا مردی از فرزندان مرا از سکہ الموالی حمل می کنند بہ باغ عبدالجبار فرزند عبدالوہاب رازی و در پای درخت

سیبی دفن می نمایند. پس آن شخص از خواب بیدار شده و در نزد عبدالجبار آمد تا باغ را خریده و گوی این فضیلت را بریاید، صاحب باغ گفت برای چه این باغ را می خری؟ خواب خود را بیان کرد، عبدالجبار گفت من هم چنین خوابی دیده ام و آن مکان دفن که پای درخت سیب باشد با تمامی این باغ وقف بر آن بزرگوار و صاحبان شرف از پیروان آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم و شیعیان علی علیه السلام نموده ام که در آن مدفون شوند. پس روز دیگر که آن حضرت از دنیا رفت بدن شریفش را از آن سرداب حرکت داده و بدان باغ آوردند و در پای همان درخت سیب دفن نمودند و آن مکان معروف به مسجد شجره گردید.

و از بزرگان رسیده است که چون پای آن درخت را کردند قبری ساخته و آماده ظاهر شد جسد شریفش را در میان آن گذاردند. و این گرچه در کتاب معتبری دیده نشده اما از آن تعیینی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در خواب کرده و آن موضع را هم نشان داده بودند فهمیده می شود که قبر آن حضرت مهیا بوده.

و در این که همین قبر معروف قبر آن حضرت است تردیدی در میان مسلمین نیست، و اکنون هزار و اندی است که زیارتگاه عموم شیعه ها و اکثر مسلمین است و شاید از قبور ائمه هدی و چند تن از امامزادگان گذشته قبر امامزاده ای به شهرت و یقینی قبر آن حضرت نبوده باشد.

زیارت یعنی چه

پیش از بیان اخباری که در زیارت آن حضرت رسیده است دانسته شود که زیارت یعنی چه؟ اما معلوم است که لفظش مورد گفتگوی ما نیست و به صرف ماده آن که چه می باشد کار نداریم، معنای آن مطلوب و مقصود ما است. و در لغت به زبان ساده دیدار کردن و دیدن نمودن است، و در اصطلاح شیعه عبارت است: از «حضور الزائر عند مزوره مع العرفان بشخصیته» یعنی حاضر شدن زائر نزد مزور خود با شناسایی و معرفت به هویت و شخصیت اوست.

اخبار ثواب زیارت قبر آن حضرت

اخباری که در زیارت آن حضرت وارد شده دو دسته می باشد:

اول آنهایی که به نحو عموم است برای زیارت تمامی ائمه مسلمین و پیشوایان دین و فرزندان خاص ایشان و آنها بسیار و ما برای اختصار اکتفا به بیان یکی از آنها می نمایم.

در امالی ابن‌الشیخ از ابی‌عامر واعظ‌اهل‌حجاز است که گفت شرفیاب شدم خدمت امام صادق علیه‌السلام و عرض کردم ای پسر رسول خدا چیست از برای کسانی که قبر امیرمؤمنان را زیارت کنند و تعمیر مرقد پاکش را بنمایند؟ فرمود: ای ابی‌عامر پدرم از پدرش از جدش امام حسین علیه‌السلام از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت کرده که فرمودند به حضرت امیر علیه‌السلام یا علی تو در زمین عراق کشته می‌شوی و در آنجا هم مدفون خواهی شد.

پس آن بزرگوار عرض کرد چیست برای کسی که زیارت کند قبرهای ما را و آباد نماید آن را و پیمان کند به زیارت و آباد کردن آنها؟ فرمود ای ابوالحسن به درستی که قرار داده است خدا قبر تو و قبور فرزندان تو را بارگاهی از بارگاه‌های بهشت و میدان‌های جنت و قرار داده خداوند دل‌های پاکان مخلوقات و برگزیدگان از بندگانش را که ناله و توجه کنند به سوی شما و تحمل خواری و آزار نمایند در راه شما و آباد کنند قبرهای شما را و بسیار نمایند زیارت آنها را برای نزدیکی به خدا و آفریننده پاک و دوستی رسول و پیغمبر او صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

ای علی کسی که آباد کند قبرهای شما را و پیمان نماید با آنها، مثل کسی است که کمک کرده باشد سلیمان پیغمبر را بر ساختمان بیت المقدس، و کسی که زیارت کند قبرهای شما را حساب شود برای او ثواب نود حج بعد از حج واجب و بیرون رود از گناهانش تا بازگشت نماید از زیارت شما مانند روزی که از مادر متولد شده. (پایان این حدیث)

پس از این خبر شریف دانسته شد ثواب زیارت حضرت امیرمؤمنان و فرزندان خاص او، که یکی از آنها حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام است.

و این خبر از خبرهای مهم این باب است که اگر نبود خبری مگر همین یک خبر هر آینه کافی بود برای تشویق و ترغیب توده مسلمین مخصوصاً پیروان و علاقه‌مندان ایشان.

خبر معروف حضرت هادی علیه السلام در ثواب زیارت آن حضرت

دسته دوم از اخبار زیارت آن حضرت دو خبر است که در خصوص زیارت اوست.

اول: از حضرت امام علی النقی علیه السلام است بعد از وفات آن حضرت و آن را صدوق در ثواب الاعمال بدین طریق روایت نموده و می گوید خیرداد مرا علی بن احمد، که گفت خیرداد ما را حمزه بن قاسم علوی، که گفت خیر داد ما را محمد بن یحیی قمی از مردی از اهل ری، که گفت داخل شدم بر حضرت ابوالحسن امام علی النقی العسکری علیه السلام فرمود کجا بودی عرض کردم به زیارت جدت حضرت امام حسین علیه السلام رفته بودم. پس فرمود اما به درستی که تو اگر زیارت کرده بودی قبر عبدالعظیم حسنی را که در نزد شما است هر آینه بودی مثل کسی که زیارت کرده باشد قبر حسین علیه السلام را.

«قال الهادی علیه السلام اما انک لو زرت قبر عبدالعظیم عندکم لکنت کمن زار قبرالحسین علیه السلام».

وجه تشبیه زیارت آن حضرت به زیارت حضرت حسین علیه السلام

بر صاحبان خرد و دانش پنهان نیست که این تشبیه و تمثیلی که زیارت آن حضرت را به زیارت قبر عمومی بزرگوارش حضرت امام حسین علیه السلام نموده اند بر طریق گفته اهل ادبیت است که می گویند مشبه به باید اقوی از مشبه باشد، چون زیارت حضرت سیدالشهداء از زیارت سایر امامها مشهورتر و ثوابش بر تمامی شیعه و بیشتر فرق مسلمین روشن است تشبیه به زیارت آن بزرگوار نموده. هم چنانی که زیارت حضرت امام حسین علیه السلام را تشبیه به زیارت حضرت حق عزه اسمه نموده اند. و حدیث «من زارالحسین به کربلا کم زارالله فی عرشه» در بین شیعه معروف است.

حاصل حاجت به درازی بحث و کشیدن کلام در این که این چه تشبیه می باشد نداریم، مختصرا می گویم همانطور که ثواب زیارت حضرت امام حسین علیه السلام برای مردم به نسبت معرفت و شناسایی آنها مختلف است - برای بعضی ثواب زیارت

حضرت حق و برخی ثواب حج و طواف خانه کعبه آن هم به اختلاف معرفت مردم، عده ای يك حج و دیگر دو حج تا صد حج و ثوابهای دیگری که فرموده اند به پایه مقامات و کمالات عرفان اشخاص است - زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام هم برای زوارش به مثابه زیارت آن حضرت است، زیرا که از ظاهر کلام امام علیه السلام چنین استفاده می شود.

خلاصه تنها چیزی که شرط زائر است معرفت و شناسایی مزور می باشد که کیست و به چه جهت حائز این مقام شده. و در بعضی اخبار فرموده اند «من زار الفلان عارفا بحقه فله كذا و كذا» کسی که زیارت کند فلانی را و شناسای حق او باشد پس برای او چه و چه خواهد بود.

جهت تشبیه چیست

و اما جهت تشبیه و تمثیلش این که اولاً مقامات حضرت عبدالعظیم علیه السلام بالاتر از آن است که در علت و جهت تشبیه زیارتش به زیارت عموی بزرگوارش گفتگو نماییم، به علاوه اخبار بسیار در این باب وارد شده از حضرت رسول و حضرات ائمه علیهم السلام که زیارت بعضی از فرزندان و اصحاب گرامی خود را تنزیل و تشبیه به زیارت خودشان کرده و فرموده اند: اگر کسی دستش کوتاه است از زیارت قبور ما زیارت فلان و فلان رود مانند آن است که به زیارت ما آمده باشد. و خبری هم در این خصوص از حضرت رضا علیه السلام معروف در زبان اهالی ری می باشد و در کتیبه درب حرم آن حضرت هم نوشته است که آن حضرت فرموده اند: اگر کسی دستش به زیارت قبر من نرسید و قدرت آن را پیدا نمود زیارت کند قبر برادرم عبدالعظیم حسنی را در ری مثل آن است که مرا زیارت کرده باشد در خراسان بعد از وفات من.

این ناچیز مؤلف برای مدرک این خبر هرچه جستجو در کتب کرده و رجوع به اهل حدیث و بزرگان علما نمودم اثری نیافتم، معلوم می شود این عبارت و این خبر مدرک درستی ندارد واللّه اعلم و هو العالم.

ممکن است برای این باشد که چون آن حضرت در چند جهت با عموی بزرگوارش شریک و شبیه است یکی این که به گفته طریحی و کوفی که آن حضرت را شهید و یا زنده دفن کرده باشند در شهادت شریک آن جناب است، و دیگر غربت و دوری از شهر و دیارش به خصوص تنهایی و بی کسبیش که در وقت وفات او هیچ یک از خانواده حضرتش در نزد او نبوده و غریبانه مثل عمویش حسین علیه السلام از دنیا رفته است، و دیگر همانطور که عموی گرامیش در راه دین و ترویج شریعت و مرام پاک احمدی غربت و شهادت را اختیار نمود. آن حضرت هم برای تبلیغ احکام قرآن و راه نمایی دین مقدس اسلام و خشنودی امام زمان خود که خشنودی و رضای خداوند است هجرت و غربت در راه خدا را داوطلب شده و برای خود انتخاب فرمود و به مضمون فرمایش جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود «من كان لله كان الله له» کسی که برای خدا باشد خدا هم برای او خواهد بود و اقتضاء وعده حضرت ایزد متعال که در کلام مجیدش برای هجرت کنندگان دین قرار داده و فرموده «ومن يخرج من بيته مهاجرا الى الله ورسوله ثم يدركه الموت فقد وقع اجره على الله» و کسی که از خانه اش بیرون رود در حالی که مهاجر به سوی خدا و رسول او بوده باشد پس مرگ او را دریابد به تحقیق که اجر و مزد او بر ضمان خدای تعالی است.

باید که زیارت قبر آن حضرت به مثابه زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام بوده باشد.

خبر دوم در ثواب زیارت آن حضرت از امام رضا علیه السلام

شیخ زین الدین شهید دوم صاحب کتاب شرح لمعه و مسالك در حاشیه ای که بر خلاصة الرجال علامه حلی قدس سره نوشته است در آن حاشیه می گوید: «عبدالعظیم هذا هو المدفون به مسجد الشجرة وقبره یزار وقد نص علی زیارته الامام علی بن موسی الرضا علیه السلام وقال و من زاره و جبت له علی الله الجنة و قد ذكره بعض النسابین» یعنی

عبدالعظیم همان آقای مدفون در مسجد شجره ری است که قبرش را زیارت می کنند و به تحقیق برای ثواب زیارت او نصی از حضرت امام رضا علیه السلام رسیده و فرموده اند کسی که زیارت کند قبر او را واجب می شود بر خدای تعالی که او را بهشت برد.

این ناچیز مؤلف گوید که این خبر ولو مدرکش مانند خبر صدوق و کتاب او نیست، یعنی در کتاب صحیحی با روات معینی دیده نشده اما چون مانند شهید دومی که او را نقل کرده و نسبت به بعضی از علما انساب هم داده است لابد نزد او صحت داشته و اطمینان به صدور آن داشته که در حاشیه خود ذکر کرد.

و علاوه از آن میرداماد هم در کتاب رواشح خود نقل کرده و بسیاری از علما دیگر هم گفته اند.

ای الحال قول و نقل مثل شهید و میرداماد برای ما در این باب حجت و دلیل است.

و بنا بر حجیت و صحت او که از حضرت رضا علیه السلام باشد درباره زیارت او از پیش بینی ها و اخبار از آینده آن حضرت بوده و کاملاً جلالت و شخصیت حضرت عبدالعظیم را اعلان کرده و آگاهی می دهد، زیرا که در سابق تحقیق نمودیم که او به شرف دیدار و ملاقات حضرت رضا علیه السلام نرسیده بلکه سال ولادتش نزدیک به سال شهادت آن حضرت بوده.

پس از حضرت آفریدگار مهربان می خواهیم که یک توفیق و مدد سرشاری به ما بخشش فرماید که از روی معرفت و دل پاک به زیارت آن حضرت مشرف گردیم.

اشاره

بنابر اتفاق علما انساب و نویسندگان تاریخ آل ایطالب زوجه و همسر محترمه و بانوی عفت آن بزرگوار موسومه به خدیجه دختر قاسم بن حسن الامیر دختر عموی آن حضرت بوده. و در اولاد و فرزندان این خاتون عصمت از حضرت عبدالعظیم علیه السلام علما و نسابین و مورخین به اختلاف سخن کرده اند. مرحوم شیخ محمدباقر تهرانی صاحب کتاب روح و ریحان در کتابش که به اسم آن حضرت نوشته می گوید: فرزندان آن حضرت منحصر به دو پسر بوده یکی قاسم و دیگری احمد، و علاوه از این دو بزرگوار فرزندی نیافتیم و منظور ندارم بر ایشان چه گذشت و کجا مدفون شدند.

و مرحوم میرزا محمدتقی لسان الملك کاشانی مؤلف و نگارنده ناسخ التواریخ در جلد پنجم ناسخ که در زندگانی امام حسن مجتبی علیه السلام است می گوید:

در شرح احوال فرزندان آن حضرت از عبدالعظیم علیه السلام پسری ماند به نام محمد که از علما و زهاد و بزرگان معروف زمان خود بوده است.

و دیگران از اهل تاریخ را سخنانی غیر از این است در این باب که بیان آنها بیرون از

مقام و بلکه بی فایده است و این قاصر و ناچیز گوید که هر موضوع را باید به اهل و خبره آن رجوع نمود سؤال نحو از نحوی و منطق را از منطقی و فقه را از فقیه و تاریخ را از مورخ و نسب را از نسابه و پرسش از غیر اهل آن بی مورد و خالی از نتیجه است، زیرا که فنون از یکدیگر ممتاز و مفترق می باشد پس دانستن نسب و تحقیق در فرزندان آل ابطالب بخصوص مورد که فرزندان حضرت عبدالعظیم حسنی است فنی است نسبی و راجع به علم انساب است و حقیقت آن را از نسابه باید پرسید از غیر آن مثل نویسنده تاریخ یا سایر علوم و جهی نداشته بلکه کاری است خطا و بیهوده.

و این ناچیز را چون اکنون در این موضوع ممارست و اطلاع کامل نبود و می خواستم هم که تحقیق در هویت و شخصیت فرزندان آن حضرت نموده و اطلاع و بینش کاملی برای طالبین گذارده باشم، این داستان را از استاد بزرگوار عزیزم که تحریر فن انساب و خیریت مشجرات آل ابطالب و هم فقیه کامل و زاهد عادل و حقیقتاً عنصر تقوی و پیکر اخلاق و مجسمه عمل و در خصوص علم انساب و حید عصر و فرید زمان خویش است سؤال نموده ایشان هم بذل لطف فرموده در نامه بی پاسخ ناچیز را مرقوم فرمودند:

گفتار علامه شهیر و نسابه خبیر قرن چهاردهم هجری ابوالمعالی سیدشهاب الدین النجفی المرعشی که از بزرگان علما و مدرسین جلیل حوزه علمیه اسلامیة قم و استاد عزیز این ناچیز است در خصوص فرزندان آن حضرت فرمود: سید سابق الالقاب مخفی نماند آن که بیشتر نسابین برای آن حضرت پسری به اسم محمد ذکر فرموده اند و او از علما و زهاد و عباد و محدثین عصر خود بوده است: و شیخ بزرگوار محمد مهدی فتونی عاملی که از علما انساب و جد مادری شیخ محمدحسن صاحب جواهر است در تهذیب الانساب خود فرموده از محمد عبدالله ماند و از او عیسی اول و از او محمد و از او اسمعیل و از او عیسی دوم و از او اسمعیل و از او عیسی سوم.

گفتار صاحب منتقله در انتقال فرزند آن حضرت

از ابواسماعیل ابراهیم بن عبدالله صاحب کتاب منتقلة الطالبیه در کتاب مزبورش نقل شده که محمد بن عبدالعظیم بن عبدالله حسنی منتقل شدند به سامری و در اراضی بلد و دجیل وفات نموده و مدفون شدند.

مؤلف گوید جماعتی قائلند که سید محمد معروفی که در نزدیکی بلد بین سامری و کاظمین واقع است و به کثرت کرامت مشهور و در توسل بسیار مجرب و جلالت او بی اندازه است همان محمد بن عبدالعظیم بن عبدالله حسنی است، و مرحوم علامه آقا میرزا فتح الله معروف به شریعت اصفهانی استاد علامه فهام آقاسید محمد حجت مدظله و بعضی از فقهاء معاصر هم همین احتمال را می دادند. ولکن مشهور آن است که او سید محمد ابن علی الهادی است والله اعلم.

اسباط حضرت عبدالعظیم در بلده طیبه قم

سید بزرگوار ناصرالدین معروف به شاهزاده ناصر که مقابل درب جدید مسجد امام علیه السلام قم مزار معروفی دارد با خواهرش فاطمه که قبر شریفش در خزانه حضرت معصومه علیه السلام متصل به قبر رشیدالاسلام رضوی است از طرف مادر از اسباط و نواده های حضرت عبدالعظیم است. و این ناصرالدین صاحب مقام شامخی در علم و ادب بوده است.

اعقاب و اسباط آن حضرت در اطراف مازندران و ری

مرحوم والد ماجد علامه نجفی سیدزاهد و متقی نسابه شمس الدین السید محمود الحسینی المرعشی در حواشی و تعالیق خود که بر عمده الطالب سید احمد نسابه نوشته است چنین می گوید که ذریه حضرت عبدالعظیم علیه السلام در اطراف مازندران و ری

موجود می باشند. و از آنها است سید جلیل و عالم نبیل السید محمد حسن الحسنی که از ابرار و اخیار و اتقیاء علما عصر خود می باشد و از کسانی است که حقیر از او اجازه روایتی دارم.

گفتار صاحب کتاب مشجرات در فرزندان آن حضرت

مرحوم استاد بزرگوار در علم نسب علامه سید محمد رضا الموسوی الغریفی البحرانی الصائغ النجفی صاحب کتاب المشجرات در درس فرمودند که حضرت عبدالعظیم علیه السلام را دو پسر بود به نام محمد و احمد و دو دختر بود به نام صفیه و فاطمه. (پایان گفتار علامه نجفی)

ص: 156

اشاره

اصحاب و حواری آن حضرت و کسانی که از او نقل روایت و حدیث کرده اند بسیار و ما اکتفا به نگارش عده بی از اکابر آنها می نماییم. اول آنها احمد بن ابی عبدالله برقی است که از مردان بزرگ شیعه و اکابر قمی ها است. شیخ نجاشی و طایفه دیگر از دانشمندان رجال او را توثیق و تمجید نموده اند اصل او کوفی است و جد او محمد فرزند علی در زندان یوسف بن عمرو بود بعد از شهید شدن زید علیه السلام یوسف او را به قتل آورده، و خالد پدر بزرگ احمد کوچک بود با پدرش عبدالرحمن بن محمد از ترس قتل فرار کرده و به برق رود قم آمده و ساکن شد. و این احمد را کتابی است در بین علما فقهاء معروف به محاسن برقی و دارای صد باب از ابواب فقه و احکام دین است.

گفتار محدث نوری درباره احمد برقی

مرحوم حاجی نوری صاحب کتاب مستدرک الوسایل در جلد سوم مستدرک در باب رجال و مشایخ عظام از او ذکر و تمجید کرده و می گوید يك نسخه از محاسن برقی به ما رسید که دارای سیزده کتاب بوده و عده بی هم از کتابهای محاسن و جامعه کبیر برقی نابود

ص: 157

شده و به دست ما نرسیده که اگر می رسید علوم و دانش های بسیاری به ما رسیده بود.

بالجمله او را از بزرگان روات و رجال شمرده اند ولو این که بعضی او را طعن زده و می گویند احمد برقی خیرهای ضعیف را هم نقل می کرد. و از برای همین هم احمد بن محمد بن عیسی که بزرگ قمی های آن زمان بود او را از قم تبعید کرده و اخراج نمود، اما بعد دانست که احمد با یکدل پاک نقل روایت می نماید و برای همان پاکی دل که بی غرض است اعتماد به گفته روات و گفته خود دارد رفت و او را به قم برگردانید و از او عذرخواهی نموده و دلجویی کرد. حتی وقتی که او از دنیا رفت احمد بن محمد بن عیسی با سر و پای برهنه عقب جنازه او می رفت. وفاتش به گفته بعضی سنه دویست و هفتاد و چهار، و به گفته دیگر دویست و هشتاد هجری بوده است. و پاره یی از زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام در ری تا وفات آن حضرت از همین احمد برقی است. و تمامی علما متأخرین و کثیری هم از متقدمین از جامعه کبیر او که محاسن است نقل نموده اند مخصوصا شیخ صدوق از او بسیار روایت نموده و بیشتر روایاتی که در کتاب خصال و علل الشرایع و توحید و امالی و فقیه نقل کرده از او می باشد و این احمد احادیث بسیاری از آن حضرت روایت کرده که ما بعضی آن را در ضمن احادیث آن جناب بیان کردیم.

سهل بن زیاد آدمی رازی

دوم از اصحاب آن حضرت و از روات آن جناب سهل بن زیاد آدمی رازی ابوسعید است، که از اهل ری می باشد و معاصر با حضرت امام علی النقی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام بوده و از سه نفر از ائمه هم روایت کرده است. مدتی در قم ساکن بود تا احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی او را از قم به ری فرستاد و او از ری با حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مکاتبه می نمود. وفاتش در سال دویست و پنجاه و پنج هجری سال ولادت حضرت بقیه الله امام عصر واقع شده.

ص: 158

عقیده کلینی و صدوق درباره سهل رازی

ثقه السلام محمد بن یعقوب کلینی بسیار اعتماد و وثوق به این سهل داشته و بیشتر روایاتی که در کتاب مستطاب کافی نقل نموده از او روایت کرده. و شیخ بزرگوار صدوق هم به او زیاد عقیده مند بوده و در کتاب فقیه و بعضی از کتابهای دیگرش به واسطه او از حضرت عبدالعظیم حسنی نقل کرده. و در کتاب من لایحضر الفقیه می گوید: «و مارویته عن علی بن احمد بن موسی عن محمد بن ابی عبدالله الکوفی عن سهل بن زیاد الآدمی الرازی عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی علیه السلام».

احمد بن مهران رازی

سوم از حواری و روات آن حضرت احمد بن مهران است که از مشایخ و استاد‌های بزرگ ثقه اسلام کلینی بوده است و در کتاب اصول کافیش در باب ولادت حضرت زهرا علیه السلام و ولادت حضرت کاظم بر او رحمت فرستاده. و البته این ترحم کلینی و اعتماد او نسبت به احمد بن مهران خود دلیل بر بزرگواری و توثیق او می نماید، و معارض هم هست با کسانی که او را تضعیف نموده اند زیرا تضعیف او تضعیف کتاب کافی شریف است که معمول به تمام شیعه و علما مذهب ما است.

حاصل کلینی به واسطه او اخبار زیادی از حضرت عبدالعظیم علیه السلام نقل کرده و آن چند حدیث که در تفسیر بعضی از آیات بود در خصوص ولایت علی علیه السلام از همین ابن مهران بوده است.

جمعی دیگر از اصحاب و روات آن حضرت

یکی از آنها ابوتراب عبیدالله بن موسی الرویانی است که غالب روایات و اخبار آن حضرت از اوست و او بیشتر از دیگران ملازمت آن حضرت را داشته است. و دیگر هم سهل به جمهور و نوفلی می باشد با عده کثیر دیگر که ذکر آنها محل حاجت نیست قناعت به همین چند نفر از بزرگان و معروفین آنها نمودیم.

سید مرتضی زبیدی صاحب تاج العروس فی شرح القاموس در تعالیق و حواشی خود بر انساب عمیدالدین می نویسد که حضرت عبدالعظیم علیه السلام را کتابی است در حدیث به اسم «الاصل».

و نجاشی در رجال خود و صاحب بن عباد در رساله خود که در داستان آن حضرت است می نویسد که آن حضرت را کتابی است در عمل شب و روز به نام کتاب «یوم و لیل»، و کتاب دیگر در خطب امیرالمؤمنین علیه السلام دارد که سیدبزرگوار رضی الدین موسوی آنها را در نهج البلاغه بیان فرموده و کتاب دیگری هم دارد به نام کتاب «صفین» که در کیفیت و داستان جنگ صفین مرقوم فرموده اند.

ص: 160

فصل اول: بنا و سازمان آستانه مقدسه آن حضرت

مشهد مقدس عبدالعظیم حسنی علیه السلام در مسجد شجره ری از تاریخ دویست و پنجاه و دوی هجری تقریباً که وفات آن حضرت واقع شده زیارتگاه شیعه های عالم بوده بدون این که دارای گنبد و دستگاه فوق العاده یی بوده باشد تا حدود چهارصد و هشتاد هجری که مجدالملک ابوالفضل اسعد بن محمد بن موسی رادستانی قمی مستوفی و کارپرداز مملکت بر کیارق شاه فرزند ملکشاه سلجوقی اقدام به سازمان گنبد و دستگاه با صفایی برای مشهد و مزار آن حضرت نمود و بنا اصل این گنبد از آثار باقیه اوست.

این مجدالملک رادستانی از آن علاقه و دوستی که به دین مقدس و حضرات ائمه مسلمین داشت به تمامی مشاهد و مزارهای حضرات امامها خدمات بزرگی نموده، بر قبور امامان مدفون بقیع قبرستان مدینه منوره گنبدها و بناهای عالی نصب کرد، و به دیگر مشاهد مشرفه از کاظمین و سامرا مخصوصاً نجف و کربلا بناها و عمارتهای نیکویی بنا نمود.

خلاصه هرکدام از پادشاهان و وزیران دیندار و با اعتقاد ایران به نوبت خود به آستانهای پاک پیشوایان دین خدمتی نموده و آثار خیری از خود بر آنها باقی گذارده اند. چنانچه شاه طهماسب صفوی فرزند شاه اسماعیل در سنه نهصد و چهل و چهار ایوان و رواق حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام را بنا کرد و فتحعلی شاه قاجار در عهد خود ضریح نقره که اکنون هم در زیر ضریح ناصری موجود است بر قبر شریفش نصب نمود و خاقان بزرگ ایران ناصرالدین شاه قاجار ضریح نقره بسیار عالی که فعلاً هم موجود است بر ضریح سابق فتحعلی شاه قرار داده. و گنبد مشهد و بام حرم آن بزرگوار را طلا اندود کرده و تاریخش را به ابیاتی چنین در اطراف گنبد طلا کتیبه نمودند.

تبارك الله در عهد دولت سلطان *** فرشته است سر دین بگنبد گردان

قویم دولت اسلام ناصرالدین شاه *** ابوالمظفر خورشید خسروان جهان

عظیم همت خسرو بزر ناب اندود *** خجسته قبه شهزاده عظیم الشان

بخشتهای زرانود او چوتابد مهر *** هزار چشمه خور اندر او شود تابان

بدین حریم خداوند این حریم بود *** ملك ستایش گوی و فلك ستاره فشان

نگاشت كلك سروش از برای تاریخش *** به حکم شاه که چکمش همیشه باد روان

هزار و دوصد و هفتاد رفته از هجرت *** فزوده گشت از این قبه قیمت زر و کان

و این دو مناره کاشی کاری شده زیبا که سر به اوج فلك کشیده و گنبد مطلا را در میان گرفته و باعث عظمت و هیبت این آستانه مقدسه گردیده است، نیز از آثار و باقیات صالحات شاه شهید مذکور است.

آینه بندی و نقاشی ایوان حرم از آثار میرزا آقاخان نوری صدراعظم دولت ایران که پیش از صدر اعظم اتابیک بوده، و بقیه آثار هم از شبستان مسجد بزرگ و کاشی کاریهای اطراف صحن و دیگر خصوصیات قدیم از ناصرالدین شاه است.

مقدمه مؤلف در کرامات آن حضرت

پیش از شروع به بیان کرامات آن حضرت چون لازم بود ایراد يك مقدمه بی را که کرامت از چه پیدا می شود، ما این مقدمه را که خالی از فایده نبود وارد شده و از ذات اقدس خدای متعال درخواست نمودیم که قلم ما را در این باب زیبا فرماید. و از برادران ایمانی و هموطنان گرامی هم خواستاریم که لغزش ها و سکتہ های این قلم نارسای ما را اغماض فرمایند.

مؤمن نزد خدا مقرب است

یکی از مسلمیات و بدیهیات مذهب ما است که اگر انسانی به وظائف و تکالیف مقررہ خود از واجبات و محرمات عمل یعنی اتیان واجبات و ترک محرمات و منہیات نماید، و به عبارت ساده تر چیزهایی را که ذات اقدس پروردگار عزیز از او خواسته به جا آورده و از چیزهایی که منع و ردش نموده خودداری کند نزد آن پروردگار به مقامی بلند و منزلتی ارجمند خواهد رسید به جایی که هرچیزی را از او خواستاری نماید فوراً بدو مرحمت کند. و این البته حسی بشر است زیرا که می بینیم اگر نوکری کاملاً پیرو و فرمانبرداری از مولا و آقای خود نماید به طوری که مولا و ارباب خود را از خود خشنود و راضی نماید چه مقدار نزد آن مولا عزیز می شود. پس اگر بنده در

طریق بندگی و اطاعت پروردگار خود باشد بهتر و برتر عزیز می گردد.

بندگی کن تا که سلطانت کنند *** تن رها کن تا همه جانت کنند

بنده شیطانی و داری امید *** تا ستایش همچون یزدانت کنند

گذشته از این که عقل حاکم بدین معنی و حس شاهد این موضوع است کتاب مجید ما قرآن که یگانه دستور و پرگام بشر است از هر جهت و محتوی است تمام قوانین اجتماعی و انفرادی و دینی و مدنی و اخلاقی را و به آواز بلند و رسا می گوید:

«لارطب ولا یابس الا فی کتاب مبین». هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در قرآن مجید بیان شده و نیز فریاد می زند «هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق» یعنی این کتاب ما قرآن سخنرانی می کند برای شما به درستی و حقیقت در بسیاری از آیاتش تقرب مؤمن و درجه و مقام او را نزد پروردگار اعلان می فرماید که ما مورد شاهد آن را در چند آیه بیان می کنیم.

در سوره انفال در ذیل آیه دوم که مؤمنین را معرفی می نماید به علامت و صفاتشان می فرماید: «لهم درجات عند ربهم و مغفرة و رزق کریم» یعنی برای ایشان است درجه هایی نزد پروردگارشان با آمرزش و روزی نیکو.

و در سوره اسراء آیه 78 در نتیجه و فایده نماز شب خواندن و شب را تهجد نمودن می فرماید «فتهجد فی اللیل نافلة لك عسی ان یمعنا ربك مقاما محمودا» یعنی پس تهجد و عبادت کن در شب نافله و عباداتی که برای تو است زیرا که شاید برانگیزاند تو را پروردگارت با مقام پسندیده.

و در سوره حجرات آیه سیزدهم در خلقت بشر از يك مرد و زن در آخرش می فرماید «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» یعنی به درستی که گرامی تر شما نزد خدا پرهیزگارتر شما است. و در آیه دیگر می فرماید «من عمل صالحاً من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحییه حیوة طيبة و لنجزینهم اجرهم باحسن ما کانوا یعملون» یعنی هرکس عمل نیک کند مرد باشد یا زن و حال آن که مؤمن است پس هر آینه ما زندگانی می دهیم او را زندگانی پاک و پاکیزه و هر آینه جزا می دهیم ایشان را مزدشان را به بهتر

چیزی که عمل می کردند.

حاصل در این چند آیه و آیات بسیار دیگری که جهت اختصار ذکر نمودیم وعده فرموده است که اگر مردم به وظایف دینی خود عمل کنند نزد آن خداوند عزیز و مقرب خواهند بود و وعده او هم خلف نمی شود زیرا که این از اصول اعتقادات ما است که مولای قادر و توانا خلف وعده نمی نماید جهت این که خلف وعده اگر از عجز باشد که پروردگار عزیز عاجز نیست و قادر مطلق است و اگر با قدرت و توانگری خلف کند که ظلم نموده و از او قبیح باشد و ذات مقدسش منزله از ظلم و هر قبحی است.

و در حدیث قدسی می فرماید «لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و یده الذی یبطش به»، یعنی همیشه بنده من نزدیک می شود به سوی من به سبب عبادات و اعمال نیک تا می شوم گوش او آن چنانی که می شنود بدان و چشم او آن چنانی که می بیند بدان و دست او آن چنانی که بسط و بذل می کند بدان خلاصه یعنی گوش و چشم و دست او خدایی می شود و از آنها کارهای خدایی مشاهده می گردد.

و در این موضوع داستانی به خاطر آمد که نگارش و بیان آن را مناسب مقام دیدم نقل نمودم در یکی از شهرهای ایران قبری است معروف به قبر حمال تبریزی که مردم بدانجا رفته و فاتحه خوانده و او را زیارت می نمایند. و این حمال داستانش این است که حمالی بود خدا ترس و مطیع خدا و رسول و در اطاعت خدا کارش به جایی رسید که یک روز هنگامی که بار حمالی بر دوش داشته و از کوچه و راهی عبور می نمود، ناگاه دید که بچه بی از بالای بام سرازیر گشته و الان است که به زمین افتاده و نابود گردد. گفت های بگیرید او را که مردم دیدند بچه در فضاء معلق مانده تا حمال بار خود را زمین گذارده و گفت حالا بدهید به من، بچه را گرفته و به سلامت زمین گذارد. مردم از دیدن این کرامت متعجب شده اطراف او را گرفته و گفتند تو یا امامی یا پیغمبر که این کرامت نمودی. گفت خیر من همان حمال شمایم لکن خدای من هزاران اوامر و فرمانهایی به من داد که تمامی آنها را از جان قبول کرده و اطاعت نمودم

ص: 165

در نتیجه يك خواهش من از او می کنم البته او هم قبول خواهد فرمود.

پس از طی این مقدمه و این داستان می گوئیم که جلالت و عظمت و مقام و درجه حضرت عبدالعظیم علیه السلام از داستان زندگانی او و توجه حضرات ائمه هدی بدان حضرت معلوم شد که حضرتش از مقربین درگاه الهی است. و از کسانی است که عزت و درجاتش نزد خدا و رسول محفوظ و مسلم است و شاهد بر این معنی گذشته از اخبار زیارتش و توصیه حضرات ائمه درباره آن حضرت کرامت و مشاهداتی است که در این هزار و اند از مزار مطهرش دیده شده و زوارش در مطالب و حاجاتشان بدو توسل جستند و از او شفاعت خواسته و به مطالبشان رسیده اند. و این خود رداست مرطایفه ضاله و مظله و هابیان را علاوه بر این که ما مأموریت داریم که بدون شفیع و وسیله از خدا حاجت نخواستند و بدون آن از حضرتش درخواست ننماییم و آیه «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» یعنی طلب کنید به سوی خدا وسیله ای را با سایر آیات دیگر که در این خصوص است و برای بیرون نرفتن از مطلب قناعت به ذکر همین يك آیه نمودیم حاکم مدعای ما است.

و اگر ما بخواهیم تمامی کرامات قبر حضرتش را بنگاریم باید کتابی جداگانه به نام کرامات عبدالعظیم حسنی بنگاریم خوانندگان رجوع به کتاب مونس الحزین و کتاب مسلی القلوب که قدری از کرامات آن حضرت را نگاشته است نمایند تا از کرامات باهره آن بزرگوار مطلع شوند. و بس است همین مقدار که اکنون معاذ و پناهگاه تهرانیان واقع شده و از زمان قدیم بزرگان مجاورت قبر کثیرالبرکاتش را اختیار می نمودند مانند: شیخ بزرگوار صدوق قمی و ابوالفتوح رازی خزاعی و دیگران و شاه جمجاه صاحب جاه ناصرالدین شاه قاجار در راه زیارت حضرتش شهید گردید و قبرش هم بنا به وصیتش در جوار حرم آن حضرت قرار داده شد که شرح آن را در تاریخ ری خواهیم نگاشت. و از کراماتی که خود مؤلف مشاهده کرده دو کرامت است که یکی جهت خود مؤلف واقع شده و دیگر برای یکی از موثقین برادرانم که این دو را نگاشته و از زیاد قلم فرساییدن در این باب خودداری می کنم.

این ناچیز سر تا پا تقصیر در عهد صباوت و کودکی که از عمرم حدود پنج سال بیش نگذشته بود روزی در پی برادر بزرگ خود بر بام خانه رفته و از راه باریک بین دو خانه خواستم عبور کنم پایم لغزیده و از بام خانه هفت ذرعی به زیر افتاده و مقداری از بالای آن دیوار و بام هم خراب شده و برویم ریخت، چون مادر و بستگانم آمدند و مرا بدان منوال دیدند که نه هوشی و نه نفسی باقی است سر و صورتم هم مجروح و گردنم هم در بدنم فرو رفته با هزاران یأس و ناامیدیها به اتفاق پدر عزیزم مرا برداشته و نزد طبیب محل که معروف به دکتر تقی خان بود بردند دکتر چون حال مرا بدان کیفیت دید از علاج عاجز مانده گفت علاج این کفن است و دفن دیگر عاجی ندارد مگر از غیرعادی و ماوراء طبیعت شفایی به او برسد، بستگانم همگی مأیوس و محروم به خانه آمدند.

مرحوم والد که از نوکران صادق و راسخ آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم و از دوستان صمیمی آن خانواده بود و به حقیر علاقه و محبت وافری داشت گفت پاشید تا من مراجعه به طبیب حاذق و دارالشفای حقیقی یعنی ارباب و مولایم حضرت عبدالعظیم علیه السلام کنم شاید تا پسر را عافیتی رسیده و شفایی دهند. بی درنگ ملتجی و متوسل به آستان قدس و قبر مطهر آن حضرت شده و تا سه روز در حرم منورش معتکف گردید پس در شب سوم آن حضرت را در خواب دید فرمودند به خانه برو که پسر شفا داده شد، فوراً به خانه آمده مادرم را با دیگران خوشحال دیده سؤال از حال نمود گفتند که پس از سه روز اکنون به تکلم آمده تمامی فامیلم از این منظره شادان گشته و نذرها و صدقات نمودند و نزد همان طبیب رفته و شرح حال را دادند گفت نیست مگر این که از جانب غیب او را شفایی رسیده است کم کم آن جراحات ها هم بهبود گرفت و حقیر را از آن جراحات ها خوب به خاطر است و اکنون هم اثری از آن در صورت و پیشانیم باقی است.

این ناچیز که در سن هفده سالگی 1357 هجری جهت تحصیل علوم دینی از شهر ری به دارالعلم قم که از مؤسسات مرحوم آیه الله حایری و حجه الاسلام بافقی اعلی الله مقامهما است رفتم با یکی از فضلاء طلاب و محصلین آن حوزه به نام حسن صالحی لاهیجانی که واقعا از اخیار و صلحاء بود آمیزش و رفاقت پیدا نمودم. و این شیخ حسن را زخمی در گوش پیدا شده بود که جراحی می کرد و بسیار او را اذیت می نمود و رایحه فاسد و بوی بدی هم داشت که خود داعی از او تنفر داشتم، و مدت يك سال متجاوز با او بود و به هر طیبی مراجعه می کرد فایده و نتیجه ای نمی دید. ناچار از قم به تهران آمده و مراجعه به یکی از اطباء معروف که متخصص در امراض گوش بود نموده و آن طبیب تشخیص سالک داد پس از اخذ نسخه آن طبیب گفت که چون از منزل او بیرون آمدم با خود گفتم من که از مراجعه به دکترها خسته و رنجور شدم و علاجی هم از آنها ندیدم، چرا پس مراجعه به داروخانه حقیقی و شفاخانه خدایی حضرت عبدالعظیم حسنی نکنم از همانجا متوجه به شهر ری و به زیارت حضرتش مشرف شدم و عرض حاجت نمودم و مقداری از گرد ضریح منورش برداشته و استشفاء بدان زخم مالیدم و از حرم آن حضرت بیرون آمده در صحن شریفش دست بدان زخم گذارده دیدم که خشک شده. دیگر نزد طیبی نرفتم و پس از چند روز به خوبی بهبودی گرفت و اثری از آن باقی نماند که گویا اصلاً زخمی نبوده.

و این داعی در مدت عمر و زندگانی کوتاهم بسیار از اشخاص را دیدم که در امراض مزمنشان متوسل بدین مشهد شده و پس از چند روز با سلامت و عافیت کامل بیرون آمدند و همین طریق در حاجات و مطالب مهم شان توسل جسته و به انجام مقاصدشان رسیده و می رسند علی رغم مخالفین و منکرین. و این استشفاء و التواء به قبور بزرگان در هر ملت و نحلته و هر مذهب و مرامی رسم است جز عده محدودی از مخالفین حق و حقیقت چون وهابیه خذلهم الله.

اشاره

نظر به این که زوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام پس از زیارتشان قبر آن حضرت را به زیارت قبر دو امامزاده ای که یکی در قرب و جوار او و دیگر در صحن مطهر آن حضرت است می روند و کاملاً هویت آن دو بزرگوار را نمی دانند لازم دانستم که آنچه را به نظر آورده و تحقیق نموده ام بنگارم.

اما اول امامزاده حمزه موسوی

اشاره

در سابق بیان نمودیم احوال حضرت عبدالعظیم را در شهر ری که آن حضرت روزها به زیارت قبری که فعلاً در مقابل قبر اوست و راه عمومی آن هم از حرم اوست می آمدند و زیارت نموده و می فرمودند: «هذا قبر رجل من ولد موسی بن جعفر علیه السلام» این قبر مردی از فرزندان موسی بن جعفر است، و ما هم از بعضی قرائن احتمال دادیم که قبر حمزه ابن موسی بوده باشد و بعضی از بزرگان هم با ما متفق بوده بلکه برخی از ایشان جازم به این موضوع بوده اند مانند محدث نوری که در تحیة الزائرش می گوید حق این است که قبر مجاور حضرت عبدالعظیم علیه السلام همان حمزه بن موسی است.

گفتار علامه نجفی در قبر امامزاده حمزه موسوی

سیدجلیل استاد عزیزم سید شهاب الدین نجفی می فرمایند قبر امامزاده حمزه بن موسی که کنیه و شهرتش ابوالقاسم است در سه محل و مکان است که مردم آن را زیارت می کنند. یکی در اصطخر شیراز و دیگر در قم در میدان زکریا بن آدم مزار شریف معروف به شاه حمزه و سوم در شهر ری در جوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام. و اظهر احتمالات این سه مکان بودند در اصطخر شیراز است که سلاطین صفویه بر سر مزار آن بزرگوار بقعه و بارگاه شایانی بنا نموده اند نظر به این که نسب آنها منتهی می شود به حمزه بن موسی علیه السلام و پس از چشم پوشی از اصطخر شیراز احتمال مدفون بودن آن حضرت در قم از ری ظاهرتر است.

علاوه از این سه مکان که استاد عزیز فرمودند محل دیگر هم مزار حضرت حمزه معروف است در عراق عرب چهار فرسنگی کربلا که جاسم مشهور است و قبر قاسم بن موسی در آنجاست با قبر دیگری به نام حمزه بن موسی علیه السلام. و علامه فهام استاد بزرگم سید محمد حجت ایده الله تعالی می فرمودند که بودن قبر امامزاده حمزه بن موسی علیه السلام در شهر ری هیچ مدرک و مأخذ صحیح ندارد و محتمل است در جوار قاسم معروف در میان اهالی عراق عرب (به جاسم) برادر خود بوده باشد، و اگر هم مدرکی باشد به ایران آمد آن حضرت را بودن در اصطخر شیراز از غیر آن اقوی است.

عقیده قاضی نورالله در قبر مجاور مرقد حضرت عبدالعظیم علیه السلام

قاضی نورالله شوشتری صاحب کتاب احقاق الحق و مجالس المؤمنین می گوید: این قبر شریفی که در جوار و مقابل قبر حضرت عبدالعظیم است قبر حضرت حمزه بن حمزه بن موسی بن جعفر است که به يك واسطه به امام هفتم می رسد، و او را پسری است به نام علی که قبر او در بخارا و یا به عقیده بعضی در شیراز در باب اصطخر واقع است که مشهور به علی بن حمزه موسی است. پدرش حمزه مکنی به ابی القاسم که

قبرش به گفتار و عقیده علامه بزرگ سید محمد حجت در چهار فرسنگی کربلا و یا در اصطخر شیراز، و به گفتار علامه نجفی اصطخر شیراز یا در قم میدان زکریا بن آدم است عقب و اولاد حمزه بن موسی از دو پسر معروف او که یکی قاسم و دیگری حمزه است که سلاطین صفویه به او منتهی می شوند.

به هر حال زیارت هریک از این مزارها موجب اجر جزیل می باشد چه حمزه فرزند خود امام بوده باشد و چه فرزندزاده امام ثوابی که در خبر زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و امامزادگان از امالی ابن الشیخ از ابی عامر واعظ حجاز در اخبار زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام نقل کردیم برای زائر آن خواهد بود.

اما دوم امامزاده عبدالله الطاهر الحسینی

بقعه و بارگاهی که در طرف شرقی صحن مطهر آن حضرت است بنا بر تحقیق سید جلیل سید محمود الشمس الدین الحسینی المرعشی النسابه که در سنه 1338 هجری وفات نمودند قبر امامزاده عبدالله معروف به طاهر است که به هفت واسطه به حضرت امام زین العابدین امام چهارم منتهی می شود بدین طریق عبدالله الطاهر بن محمد بن حسن بن حسین بن عیسی بن یحیی بن حسین ذی الدمه بن زید الشهید بن الامام السید الساجدین علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام .

و دیگر احتمالاتی که داده شده بی مدرک و خالی از وجه است.

زوجه و همسر او موسومه به زینب مشهوره به جعفریه است که از اعقاب عبدالله بن جعفر الطیار و حضرت زینب کبری علیها السلام است و او را پسری است به نام محمد ملقب به مطهر بن طاهر علیه السلام .

این امامزاده عبدالله طاهر از جمله علما و مصنفین اوایل قرن چهارم هجری بوده و در شهر ری دارای وجه و شخصیت تامی بوده و رتق و فتق امور اهالی ری به دست با کفایت او بوده است، وفاتش در قرن چهارم هجری واقع شده (علیه و علی آبانه

و بس است در کرامت و بزرگواری و تقرب او نزد خداوند متعال این که جسد و بدن شریفش ظاهر شد از قبرش بعد از چند صد سال که در این مکان مدفون گردیده بود در کمال صحت و درستی اندام و اسکلت تمام با پاکیزگی و بوی خوش بدون این که ذره بی خاک در او تصرف و تأثیری کرده باشد همانطور که در زیارتش خوانده و می خوانند و اشاره بدین مطلب می نمایند: «لقد اظهر الله جسدك الطيب و بدنك الطاهر بعد مضي قرون متطاولة و سنين متكاثره من حين ارتحالك الى جوار الله ليبين قدرك و منزلتك و منزلة آبائك الطاهرين و اجدادك المعصومين».

خلاصه ترجمه آن این که هر آینه به تحقیق ظاهر و آشکارا ساخت خدای متعال جسد پاک و بدن پاکیزه تو را بعد از گذشتن قرنهای دراز و سالهای بسیار از زمان رفتنت به جوار رحمت خدا برای این که روشن کند قدر و منزله تو را و پدران پاک و نیاکان تابناک تو را برای مخلصین از شیعیان جدت علی علیه السلام .

این ظاهر شدن و مکشوف گردیدن بدن شاهزاده عبدالله طاهر بنابر آنچه را که شنیدم از شخص موثقی دو مرتبه اتفاق افتاده یکی در قرون سابقه و دیگر در سنوات اخیر نزدیک به هزار و سیصد هجری در وقتی که بنا آستان و گنبد فعلی او را می نمودند در هنگام پی ریزی قبرش خراب شده و بدنش ظاهر گشت همانطور که بیان کردیم.

در اثبات عدم تأثیر خاک در بعضی از بدنها بدلیل نقلی و دلیل حسی

این مطلب هیچ جای انکار و استبعاد را ندارد که چطور می شود خاک تأثیر در این بدنها نکند و حال این که اصل حیوان و انسان و نباتات خاک است و به حکم «الشی یرجع الی اصله» هر چیزی به اصل خود بر می گردد باید انسانی به طبیعت و عنصر اصلی خود برگردد.

زیرا این که اولاً از حضرات امامها علیهم السلام رسیده است به ما اخباری که دلیل بر اصل موضوع، یعنی خیانت نکردن خاک بر بدنهای علما و دانشمندان ربابی و مقربان درگاه حضرت احدیت جلت عظمته بوده باشد.

و از آنها خبری است قریب بدین مضمون از یکی امامها که می فرمایند خاک تأثیر و تصرفی در اجساد و ابدان بندگان حقیقی خدا نمی کند و فرموده اند که از آثار بعضی از نوافل و مستحبات مانند مداومت بر تهجد و نماز شب و مداومت بر غسل جمعه همین خاصیت را دارد که نمی گذارد خاک تصرف کند بر بدن عامل آن اعمال و حاصل مداومت بر اعمال مذکوره قاعده «الشیء یرجع الی اصله» را خنثی می گرداند.

و ثانیاً ادل دلیل بر امکان چیزی وقوع آن چیز است که مانند این قضیه یعنی کشف شدن بدن شاهزاده عبدالله طاهر زیاد در عالم اتفاق افتاده، و کشف و ظاهر شده بدنهای بزرگان دین از قبرها و آرامگاه هایشان که اصلاً عیبی و نقصی در آنها واقع نشده مثل قبر حر بن یزید ریاحی که به امر یکی از سلاطین قاجار نبش شده و بدن حر ظاهر گردید بدون تغییر حتی جراحی که در قضیه طف بر سر او وارد آمده هنوز تازه و خون از او جاری بود.

و قبر حدیفه و جابر بن عبدالله انصاری که دو نفر از اصحاب بزرگ رسول خدا بودند خراب شده و بدنشان ظاهر گردید بدون تغییر و تبدیلی.

و قبر ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رازی در بغداد به امر یکی از سلاطین و خلفاء بغداد خراب و نبش گردیده و ظاهر شد بدن آن محدث و عالم بزرگ بدون تصرف و تبدیلی.

و قبر شیخ اجل قطب الدین راوندی که در صحن جدید حضرت معصومه علیها السلام است در شهرستان قم در موقعی که مشغول به سازمان آن صحن بودند به امر مرحوم میرزا علی اصغر خان اتابیک صدراعظم ناصرالدین شاه خراب شده و بدنش ظاهر شد پس از هفتصد سال دفن شدن بدون تغییر که گویا تازه دفن شده.

و قبر شیخ بزرگوار محمد بن علی بن بابویه قمی رازی مشهور به شیخ صدوق در شهر ری در موقع تعمیر مقبره اش خراب و بدنش ظاهر گردید پس از هزار سال دفن شدن که گویا دیروز از دنیا رفته و هیچ تغییری در او داده نشده.

انشاءالله شرح حال این بزرگوار و دیگران از دانشمندانی که از ری برخاسته و یا در ری نشو و نمایافته و زیسته اند در تاریخ ری در ذیل علما ری خواهم نگاشت.

استاد بزرگوارم علامه نجفی فرمودند که خود در موزه آستانه مقدسه قم حاضر بودم در وقت تعمیر سرداب حرم حضرت معصومه علیهاالسلام که چند قبر خراب و بدنهایی ظاهر شد که اصلاً تغییری در آنها رخ نداده بود و حال آن که آنها از سادات موسویه و شاهزادگان صفویه و چند صد سال از فوت و دفن آنها گذشته بود.

و الحاصل اگر بخواهیم تمامی این قبیل قبور و اشخاص را احصاء و فهرست کرده و به نگارش در آورم از موضوع کتاب خارج شده و کتابی جداگانه گردد اکتفا به همین چند قبر و این چند بندگان حقیقی خدا نموده و از این مطلب خارج شدم.

کرامت شاهزاده عبدالله الطاهر و علت بنا آستان آن

بانی این سازمان و مؤسس این آستانه مرحوم شاهزاده ظل السلطان مسعود میرزا پسر ناصرالدین شاه قاجار است که در اثر دیدن کرامت بزرگ باهری از آن حضرت این باقیات صالحات را از خود یادگار گذارد، و آن کرامت مشهور بین متقدمین و بعضی از پیرمردان شهر ری می باشد که مرحوم شاه زاده مزبور از هر دو چشم نابینا گردید و هرچه در ایران و اروپا درصدد علاج برآمد و مدتها مشغول به مداوا بود هیچ بهبودی او را حاصل نمی شد. تا شبی خوابی دید که در حرم امامزاده عبدالله طاهر که در آن وقت جز سرداب و دخمه تاریکی بیش نبود و جای بسیار کوچک و صندوق محقری در روی قبرش استوار و دیگر نه ایوان و نه گنبد و ضریحی داشت می باشد، ناگاه دید که سید بزرگواری از پشت صندوق نزد او آمده و فرمود شاه زاده چرا

نشسته بی عرض می کند آفاجان منتظرم که نوکرهایم آمده و دست مرا گرفته و بیرون برند جهت این که چشمم نمی بیند. آن آقا می فرمایند تو که چشمت بینا است و دستی بر روی چشمهای مرحوم شازده گذارده فوراً چشم او بینا و روشن می گردد و بعد هم آن آقا پشت صندوق برگشته و غایب می شود. شاهزاده از خوشحالی از خواب بیدار شده چشم خود را بینا و روشن می بیند صبح همان روز به مرحوم رضاقلیخان معروف به سراج الملك فرمان می دهد که آستانه او را بنا و این گنبد عظیم را بر آن نصب و ضریحی از فولاد بر قبر شریفش قرار دهند.

پدران گرامی شاهزاده عبدالله طاهر و پاره ای از احوال زید شهید علیه السلام

پوشیده نماند که پدران این امامزاده تمامی تا امام چهارم از بزرگان دین و صاحبان کرامت و شخصیت های فوق العاده و موقعیت های بزرگ بوده اند و در زمان خودشان ریاستهایی داشته اند از معاریف پدران او جد اعلای او زید شهید است که اگر بخواهم تمامی داستان زید را بنگارم باید کتابی به نام زندگانی زید شهید بنویسم، و چون اینجا را مکان آن نبود از زیاد قلم فرسایی در آن خودداری کرده و به طور فهرست ایراد نمودم که از جلالت او همین قدر بس که جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از وجود و هنگامه بزرگ او پیش بینی نموده و خبر داده اند. و پدران گرامیش هم او را زیاد دوست داشته و برای پیش آمد عالم سوز او بسیار متأثر بوده و گریه ها می نمودند، و بعد از ولادتش هم پدر بزرگوارش امام زین العابدین علیه السلام گریه زیادی برای او نموده است.

و در میان اولاد آن حضرت بعد از امام باقر علیه السلام جلالتش از سایر اولاد امام چهارم علیه السلام زیادتر و قدرش از تمامی آنها ارجمندتر بوده است و بسیار زاهد و عابد و پرهیزگار بوده، و با وجود کثرت زهدش دارای احساسات دینی و حرارت مذهبی و ناموس پرستی بوده به اندازه ای که این احساسات او را داعی و محرک بر نهضت و

انتقام و خونخواهی خون جد مظلومش حضرت سیدالشهداء علیه السلام گردیده. و بر مروانیان و بنی امیه خروج نموده تا شاید این حکومت ظالمانه و جابرانه آنها را از بین برداشته و خونخواهی مظلومان را هم کرده باشد لکن هزاران اسف که به موجب «البلاء للولاء یا البلاء موکل للانبياء ثم للاولياء ثم الامثل فالامثل»

هرکه در این درگاه مقرب تر است *** جام بلا بیشترش می دهند

یوسف بن عمرو به فرمان نضر بن خدیجه که حکومت کوفه را داشت به دفع آن بزرگوار برخاسته و پس از زد و خورد های زیادی آن حضرت را شهید و بدن مبارکش را تا چهار سال به دار آویخت شهادتش در اوایل ماه صفرالمظفر و بنا به گفته بعضی دوم آن ماه واقع شده.

فرزندان زید شهید و شمه ای از داستان یحیی بن زید

زید شهید علیه السلام دارای چهار پسر بود اول آنها محمد که از علما و رواة و اصحاب عمویش حضرت باقر علیه السلام به شمار می رود و او را روایاتی است که بعضی از آنها را پدرش زید نقل نموده است بسیار سخی و با کرم بوده و او را داستانی است با محمد بن هشام بن عبدالملک اموی که در تواریخ مسطور و اشاره به جلالت و بزرگواری و گذشت او می کند.

دوم آنها عیسی است که بعد از شهادت پدرش زید در کوفه و اطراف آن پنهان و مخفی شد از ترس بنی امیه و بنی مروان تا از دنیا رفت.

سوم آنها یحیی است که از سایر اولاد زید کوچکتر و مقام و جلالش از آنها بیشتر و از حیث روح و احساسات از آنها بزرگتر بود، و نیز از جمله علما و رواة امامیه است. و یکی از طرق حدیث صحیفه فاطمیه علیها السلام به او منتهی می شود که از پدرش زید از جدش امام چهارم نقل نموده است.

و از احساسات اوست که بعد از شهادت پدرش زید شهید علیه السلام به خونخواهی جد

بزرگوارش امام حسین علیه السلام و پدر عالی مقدار خود نهضت نمود و چند بار با مروانیان مصاف داده و در صحرای جرجان يك تنه مبارزه نمود تا بالاخره در جرجان سابق که قریب به گنبد قابوس فعلی است در سن شانزده یا هیجده سالگی شهید گردید شهادتش در عصر روز عاشورای جد مظلومش حسین علیه السلام واقع شده و قبرش اکنون مزار معروف اهالی گرگان و شاهرود و بسطام می باشد. به خصوص اهالی گنبد قابوس و ترکمان صحرا که غالباً سنی متعصب و ترکمان محض می باشند بدان قبر شریف بسیار متوجه و نذرها و قربانیها برای او می برند. و خود این احقر در مدت يك ماه که در گنبد قابوس مشغول به تبلیغ و انجام وظیفه دینی و مذهبی خویش بودم چندین بار بدان مزار مقدس مشرف شدم دیدم که زوار آن غالباً ترکمان و سنی های آن دشت می باشد که با يك وضع خاصی به دور قبرش طواف کرده و عرض ارادت می نمایند و خودشان اقرار به بزرگواری و جلالت او داشته و او را به نام (قرنکه امام)

می خوانند با این که اصولاً مرام آنها مخالف با این کیفیت است و بلکه معاند و دشمن مذهب و طریقه ما هستند پس در مقام یحیی بن زید همین قدر بس که دوست و دشمن بدو متوجه و به زیارتش می روند.

جد پنجمی شاهزاده عبدالله طاهر حسین ذی الدمه

چهارمی از فرزندان زید شهید علیه السلام حسین ذی الدمه است که به زیادتی زهد و پرهیزکاری معروف و به بسیاری گریه مشهور و بعد از جدش امام چهارم زین العابدین علیه السلام کسی به گریه کردن او نبود و به قدری از خوف خدا و مصائب جد بزرگوارش حضرت سیدالشهداء و امام زین العابدین علیهم السلام و در شهادت پدر عزیزش زید شهید و برادرش یحیی بن زید گریه نمود که معروف «بذی الدمه» یعنی صاحب اشک ریزان شد و از کثرت گریه در آخر عمر نایبنا گردید.

مادر این حسین کنیز و ام ولد بوده است در وقتی که پدرش زید شهید شد کوچک

و خردسال بود حضرت صادق علیه السلام متکفل امور او گردید و وی را تربیت کرد و فرزند خویش خواند تا بزرگ گردیده و از محضر انور آن حضرت کسب علم و کمال و ادب و اخلاق نمود و دختر محمد ارقط که فرزند عبدالله باهر فرزند علی بن الحسین علیه السلام را که دختر عمومی خود بود تزویج نمود.

از قضایایی را که حسین ذی الدمعه مشاهده کرده است قضیه و هنگامه بزرگ محمد صاحب نفس زکیه و برادرش ابراهیم قتیل باخمی است که در هر دو این وقعه عالم سوز حضور داشته و این مصیبت ناگوار را که شهادت این دو سید حسنی که فرزندان عبدالله محض فرزند حسن مثنی فرزند امام حسن علیه السلام بوده اند مشاهده کرده است و فاش در سال یکصد و سی و پنج واقع شد او را نسل و اولاد بسیار است از سه پسر عبدالله و قاسم و یحیی.

جد چهارم شاهزاده عبدالله طاهر یحیی بن حسین ذی الدمعه

یحیی فرزند حسین ذی الدمعه مادرش خدیجه دختر عمر اشرف بن علی بن الحسین علیه السلام است معاصر و مصاحب امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بوده است. و بعضی گفته اند که یحیی بن حسین ذی الدمعه بعد از امام هفتم توقف نموده و از جمله واقفی ها گردیده است «العهدة علیهم». او را هفت پسر است قاسم و محمد قاضی و حسین زاهد و حمزه و یحیی و عمر و عیسی.

جد سوم شاهزاده عبدالله طاهر عیسی بن یحیی

عیسی که جد سوم شاهزاده عبدالله طاهر است دارای شش پسر بوده است: اول ابوالعباس احمد، دوم محمد اعلم، سوم یحیی بن عیسی، چهارم زید که کنیه و شهرتش ابوالطیب است، پنجم ابوالحسن علی که بنوالخطیب از نسل و اعقاب اویند، ششم حسین احوّل.

جد دوم آن حضرت حسین احوال بن عیسی

حسین بن عسی که معروف به احوال بود جد دوم شاهزاده عبدالله طاهر است و احوالین که طایفه بی از ساداتند بدو منسوبند. او را فرزندان است که از جمله آنها حسن است.

جد اول شاهزاده عبدالله طاهر حسن بن حسین احوال

حسن بن حسین مکنی به ابو محمد است معروف به صالح بود جهت صلاحیت و نیکوکاری که در او بود و سدادی که از او مشاهده می شد او را فرزندان است که از آنها محمد پدر بزرگوار شاهزاده عبدالله طاهر است به گفته استاد بزرگوارم و مرحوم والد ماجدشان. اما بنا به نقل شیخ محمدباقر تهرانی صاحب روح و ریحان این محمد جد شاهزاده طاهر است و ظاهراً قول اول صحیح تر است والله اعلم.

تا اینجا بود هویت و شخصیت شاهزاده عبدالله طاهر و پدران گرامی او که نگاشتیم. و البته علت و جهت نگارش این شرح و بسط برای این بود که زوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام از زیارت این بزرگوار تغافل نکرده و مسامحه نمایند و گمان هم نکنند که مجهول الهویه و یا بی مدرک است.

از جمله زیارت‌هایی را که زوار محترم حضرت عبدالعظیم و اهالی ری نباید غفلت کنند و تسامح بورزند قبر قدوة المفسرین جمال الملة والدين ابوالفتوح حسین بن علی خزاعی رازی است که در صحن امامزاده حمزه بن حمزه بن موسی علیه السلام است که در قرن پنجم هجری در ری مشغول به تدریس و نشر احکام اثنا عشریه و تفسیر قرآن مجید بوده و جلالش بسیار، و البته شرح احوال او را در تاریخ ری خواهیم نگاشت انشاءالله.

و نیز قبر شیخ صدوق ابوجعفر محمد بن علی قمی رازی معروف به ابن بابویه را که در نزدیکی شهر ری فعلی واقع است زیارت کنند زیرا که حق این بزرگوار در مذهب شیعه و طایفه امامیه بسیار است.

و وعده می دهم به حول و قوه باری تعالی به عموم برادران ایرانی به ویژه تهرانی ها که به زودی تاریخ جامع ری را که تاکنون نوشته نشده با این که از قدیم ترین شهرهای ایران و مدتها پایتخت سلاطین بزرگ ایران بوده و برای آب و خاک او جنگها زد و خوردها اتفاق افتاده، و اشخاصی مانند عمر سعدها به طمع آب و خاک و خوار و بار آن به کارهایی بس بزرگ اقدام نموده اند، و واقعات شگفت انگیزی در آن اتفاق افتاده و رجال و نوابغ بزرگی از آن برخاسته، و آثار و ابنیه بزرگان و سلاطین از بناها و برجهای تاریخی در اوست، و امامزادگان بسیاری در آنجا منتقل و از دنیا رفته و یا شهید شده اند که هیچ کدام به طور نظم و ترتیب ضبط نگردیده به نحو اتم و اکمل با طرز جدید و اسلوب زیبایی به ضمیمه عکس و نقوش آثار قدیمه و جدید آن نگاشته و در دسترس عموم هموطنان عزیز قرار دهم انشاءالله تعالی.

بار خدایا مرا توفیق ده و قلم مرا برای خدمت به دین و وطن رسا فرما.

اشاره

بر صاحبان دیده و افکار روشن لازم است که پس از تشرف به زیارت آستان قدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام اندازه یی در صحن و حیات شریف آستانه از نظر عرفان و ذوق نگریسته و به منظره باز و دلگشای این حیاط توجهی انداخته و این بنا دینی و آثار مذهبی و یا روضه یی از روضات بهشت و بستانی از بساتین عالم حقیقت را تحت مطالعه عبرتانه خود قرار دهند.

انصافاً اشخاصی که به مشاهد مشرفه و عتبات عالیات ایران و عراق مشرف شده اند گواهی می دهند که گذشته از نظر عظمت و روحانیت از حیث ظاهر هیچ کدام از صحنهای عتبات و مشاهد و یا سایر آثار و ابنیه مذهبی بدل گشایی و زیبایی این صحن که صورت حالیه اش از آثار مرحوم ناصرالدین شاه قاجار است نیست. در سمت جنوبی و قبله آن آستانه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه السلام که دیده را حیران و عقل را مات می نماید به به از این ایوان آینه و خوش از این سقف بلورین که گویا سقف فلک چهارم مکان عیسی بن مریم و یا طاق آسمان هفتم و مقام موسی بن عمران است.

بلی این ایوان با صفا و این رواق جان افزا از آن عنصر علم و عمل و پیکر زهد و

تقوی و مجسمه حقیقت و معرفتی است که دیده عقل کل و هادی سبل یعنی خاتم رسل بدو روشن و زبان حق گوی ولی عاشر و حجت باهر امام دهم به مدح و توصیفش گویا است.

این آرامگاه کدام سلطان و آسایشگاه کدام حکیم و راحتگاه کدام دولتمند و مقبره کدام دانشمند و مرتبه کدام زاهد است این دستگاه کدامین انبیاء و آستان کدامین اولیاست.

بلی این مشهد سیدالکریم و مقام محدث العلیم و مرتبه سیدنا عبدالعظیم است این آستان سبط مجتبی «و من زیارت ثواب زیارت سیدالشهداء یرتجی» است.

در مقابل این آستان در سمت شمالی صحن مسجد جامعه ری است که از آثار سلاطین سلجوقیان و گویا از یادگارهای طغرل بیک سوم است، نمای این مسجد که از کاشی می باشد از آثار ناصرالدین شاه است، در زیر این مسجد شبستان بزرگی است به محاذی مسجد که نیز از آثار شاه شهید مزبور است. و این شبستان بسیار خنک و هوای لطیفی دارد که در تابستان بی اندازه مطلوب و خود جهت آستانه مقدسه تابستانی و بیلاق مناسبی است.

و این سردابه و شبستان در واقع هم زمستانی است و هم تابستانی زیرا که هوای آن در زمستان گرم و در تابستان خنک می باشد.

در بام این مسجد مأذنه و مناجات خانه ای است بس شکل که در دو طرف آن دو گلدسته و دو ساعت بزرگی است که هر سه از آثار مرحوم صدراعظم نوری است.

در جنب این مسجد مدرسه ای است به نام طاهریه که این خود در سابق معمور و طلبه نشین و دارای روحانیت بزرگی بوده و رجالی بزرگ در او تدریس کرده و دانشمندانی از او برخاسته اند. و لکن در این چند سال اخیر متروک و از بین رفته و نزدیک بود به صورت قبرستان درآید که یکی از حساس ترین دانشمندان و فعال ترین مروجین تهران یعنی جناب مستطاب محامد آداب حجة الاسلام حاج شیخ

علی اکبر برهان ایده الله تعالی در این اوقات قامت رسای خود را علم نموده و آن مدرسه را به تصرف در آورده، و به همت بلند خود مشغول به تعمیر و تکمیل و تاکنون هم قسمت عمده آن ساخته و مهیا گردیده. و امید است که به زودی دایر گشته و از مزایای بزرگ این آستانه گردد و انشاءالله خصوصیات و مزایای این مدرسه را در تاریخ ری خواهیم نگاشت.

در سمت شرقی این صحن آستان ملک پاسبان شاهزاده عبدالله طاهر است که شخصیت او و پدران او را نگاشتیم.

و در سمت غربی مدرسه مرحوم امین السلطان می باشد که در سابق مدرسه معموری بوده و دارای حجرات زیاد و طلاب و موقوفات کافی بوده که اکنون به صورت قبرستانی در آمده.

در اطراف این صحن حجرات و مقابر و آراگامهایی است که متعلق به وزراء و رجال بزرگ از قبیل مرحوم میرزا مصطفی شهید آشتیانی فرزند مرحوم میرزا محمدحسن آشتیانی که از رجال و نوابع بزرگ علمی بوده است، و مرحوم علاءالدوله و مستوفی الممالک و دیگران می باشد.

و یکی از اسباب زیبایی و مناظر دلغریب و روح انگیز صحن مقدسه صفاخانه سنگی قشنگی است که در نزدیکی حوض آب مقابل آستان فرشته پاسبان واقع است. و این صفاخانه زیبا که در تمام مشاهد مشرفه بدین نقش منحصر به فرد است دارای گنبد طلائی کوچکی است که حقیقه خود از آثار بزرگ و عتیق گرانبهایی بشمار می رود و این خیرات و باقیات صالحات مرحوم میرزا حاجی آقای گرجی علاف است که در سنه 1342 هجری ساخته و بر او موقوفاتی هم قرار داده است.

در سمت راست و چپ و قسمت جنوبی و قبله صحن دو راه واقع است که یکی به حیاط شاهی یا حیاط جیران و ولی عهدی معروف به صحن ناصرالدین شاه است می رود.

و خصوصیات آن صحن و قبور بزرگانی که در آن واقع است از قبیل مرحوم حاج ملاعلی کنی و حجة الاسلام نوری، و مقبره زیبا و با عظمت شاه شهید ناصرالدین شاه قاجار و دیگران از رجال دینی و دولتی را می گذارم برای تاریخ ری که هم به طور تفصیل در آنجا بنگارم و هم از وضع این کتاب بیرون نرفته باشم.

و راه دیگر به حیاط خلوت و صحن پایین پای و یا صحن مسجد زنانه می رود که از آنجا هم وارد به صحن شاه حمزه موسوی و مقبره شیخ بزرگوار ابوالفتوح رازی و کتابخانه آستانه می گردد.

کتابخانه آستانه مقدسه

این آستانه همانطور که در سابق اشاره کردیم دارای وضعیت مهمی و موقوفات بسیاری حتی در شهرهای دور ایران مانند آذربایجان و مازندران و اصفهان بوده است، به نحوی که از بعضی اوراق قدیمه استفاده می شود يك وقت دارای هفتصد خدام و فراش و دربان بوده و سلاطین آل بویه و آل سامان و آل سلجوق و صفویه و قاجاریه بدین آستان توجه و ارادت خاصی داشته اند چنانچه از آثار آنها معلوم می شود.

از جمله مهمات آستانه کتابخانه آن بوده که بیشتر آنها از موقوفات صفویه مانند شاه عباس بزرگ و دیگران و مجلدات کتابهای آن بالغ چندین هزار بوده است، و در بین آنها نسخی خطی از نهصد سال پیش مانند منتقلة الطالبیه ابواسماعیل ابراهیم بن عبدالله است که منحصر به فرد و نسخه بی بس ذی قیمت و کم نظیر بوده است، زیرا که مدرک و نسب غالب امامزاده های دنیا که از مدینه و مکه و بلاد دیگر حرکت کرده و منتقل به بلاد عالم شده اند می باشد و خود احقر در بعضی از مسافرتهایم به شهرها و قصبات و دهات ایران که می رفتم و در آن جاها بقعه و بارگاهی می دیدم و از متولیان و

مستخدمین آنها سؤال از نسب و شجره صاحب آن بقعه می نمودم مرا حواله به کتابخانه آستانه مقدسه و همین کتاب منتقله می نمودند.

این کتابخانه تا هزار و سیصد هجری دایر بوده مدتی در یکی از حجرات آستانه و مدتی هم در مدرسه امین السلطان، اما از آن به بعد که کتابها به خانه کتابدار منتقل و از آستانه بیرون رفت به کلی نابود و مفقودالاثر و از بین رفت و از آن جمله همین منتقلة الطالبیه عزیز الوجود بوده تاهزار و سیصد و شصت و چهار هجری که جوانمرد بیدار و رادمرد دین دار جناب مستطاب آقای دکتر محمدعلی هدایتی که از اخلاف پاك و دودمان تابناك متولیان سابق و زیباترین یادگارهای مرحوم میرزا هدایت الله متولی بزرگ که اکنون هم از طرف عمومی گرامی و پدر عزیز خود متولیان حالیه سمت نیابت و نظارت بر آستانه مقدسه دارند. و در واقع تمام تشکیلات امروز از اقدامات و نظریات این روشنفکر دانا اداره می شود در آستانه قدم خدمت گذارده و به همت مردانه خود و علاقه مندی بدین مرام پاك و اخلاص مندی به روح مقدس این شاهزاده واجب التعظیم و لازم التکریم تنظیمات و تأسیسات شایانی نموده، که از آنها تأسیس کتابخانه جدیدی برای آستانه بوده بعد از مدت ها از میان رفتن و اکنون بالغ بر يك هزار و یکصد جلد کتاب از عربی و فارسی از فقه و اصول و کلام و منطق و حکمت و فلسفه و طب و عرفان و تاریخ و تراجم و صرف و نحو و غیر اینها جمع آوری نموده و در دسترس عموم گذارده است.

و از حسن اتفاق این که این احقر در موقع جمع آوری این مختصر از مدارك نامبرده در اول کتاب در کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید نسخه یی از کتاب منتقله مزبوره به دست آوردم که گویا از همان نسخه اصلی آستانه استنساخ شده بود برای استاد عزیز خود علامه نجفی عرضه داشتم، ایشان بسیار مرا تشویق نموده که به هر وسیله ممکن است برای ایشان استنساخ نمایم زیرا که این کتاب بسیار مورد حاجت و ابتلاء بزرگان از نویسندگان اسلامی بوده. و محدث قرن چهاردهم هجری مرحوم حاج شیخ عباس قمی در بعضی از تألیفات خود از کتاب مزبور نقل و اظهار اسف نموده که بعضی از اوراق آن بیش به نظرش نرسیده. و آقای حاج

شیخ محمد محسن تهرانی مشهور به حاج شیخ آغابزرگ صاحب الذریعه فی تصانیف الشیعه هم از کتاب مزبور ذکر و اشتیاق به دیدن آن کتاب نموده، و بسیاری از دانشمندان و علما انساب و تاریخ هم از آن کتاب تعریف و از ندیدن آن اسفها خورده اند تا این زمان که از توقیفات خداوند متعال و توجهات آن سید جلیل این ناچیز به وسائلی چند موفق به استتساخ منتقلة الطالبیه کتاب مزبور گردیده، و نسخه بی برای استاد عزیزم تحصیل و از آن نسخه بی جهت خدمت به آستان قدس آن حضرت به کتابخانه آستانه تقدیم نمودم.

از وجود مقدس آن حضرت درخواست دارم که مرا از توجهات کریمانه خود محروم نفرماید.

خاندان تولیتی آستانه مقدسه

مشهد مقدس حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام از اوّل بنا و ساختمان آستانه اش در تحت تولیت و نظارت سلاطین و پادشاهان ایران اداره می شد، و هر پادشاهی در دوره سلطنت و زمان حکمرانی خود توجه خاصی به این آستان را داشته و هزینه هایی جهت تعمیر و نظافت و روشنایی و مستخدمین آن قرار می دادند. تا در زمان شاه اسماعیل صفوی که مقدمات منصب تولیتی جهت سلسله سادات جعفری از شاه اسماعیل فراهم و در زمان شاه طهماسب صفوی رسماً فرمان این منصب بزرگ به نام این سلسله جلیله خورده. و سید جلیل سید علی قاضی عسگر دولت شاه طهماسب که فرزند عالم بزرگ سید حسین خاتم المجتهدین داماد محقق کرکی مرحوم شیخ علی صاحب جامع المقاصد بود به تولیت این آستانه منصوب گردید. و از آن زمان به بعد تاکنون که از چهارصد سال متجاوز است تولیت در این خانواده باقی و بعد از هر متولی فرزند ارشد آن وارث منصب تولیت است. و متولی این زمان سید بزرگوار آقای آقا میرزا ابوالحسن مشهور به آقا نظام الدین هدایتی و برادر ارجمند

ایشان آقای حاج سیداحمد هدایتی است، و ایشان والد گرامی آقای دکتر محمدعلی هدایتی است که امروز از طرف پدر و عموی عزیز خود نیابت تولیت و منصب سرپرستی آستانه را دارد.

این دو برادر با چند برادر دیگر با سی واسطه به امام به حق ناطق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می رسند، از فرزند ارجمندش محمد دیباج بدین طریق: میرزا ابوالحسن نظام الدین و حاج سیداحمد فرزندان میرزا هدایه الله متولی بزرگ آستانه مقدسه حضرت عبدالعظیم حسنی در ری، فرزند میرزا ابوالحسن مشهور به آقامیر متولی که قبرش در مقبره مجاور حرم حضرت امامزاده حمزه موسوی است فرزند میرزاسیدعلی مشهور به میرزا بزرگ متولی داماد ظل السلطان علی شاه پسر فتحعلی شاه قاجار، فرزند میرزا ابوالحسن متولی، فرزند میرزا سیدعلی خطاط (خوشنویس) نویسنده دیوان کلیم متولی زمان سلطان فتحعلی شاه قاجار، فرزند میرزا عبدالخالق، فرزند میرزا نظام الدین علی متولی، فرزند میرزا مجدالدین متولی، فرزند میرزا ابراهیم متولی و شیخ الاسلام تهران، فرزند میرزا نظام الدین علی متولی، فرزند سیدعلی متولی و قاضی عسکر دولت صفویه، فرزند عالم جلیل سیدحسین خاتم المجتهدین، فرزند حسن فرزند حسین، فرزند جعفر مکی، فرزند حسین، فرزند علی، فرزند عبدالله، فرزند مفضل، فرزند احمد، فرزند جعفر فرزند محفوظ، فرزند حسین، فرزند عدنان، فرزند جعفر، فرزند محمد الجوز، فرزند حسین، فرزند علی الخارص فرزند محمد دیباج، فرزند امام الهمام رئیس مذهب شیعه امام ششم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام .

این سلسله جلیله از سادات لبنان و جبل عامل می باشند که بعد از مهاجرتشان از مدینه طیبه به شامات و جبل عامل مدتها در آن سرزمین مشغول به ترویج و تبلیغ مذهب امامیه بوده اند. تا زمان سلاطین صفویه که از جبل عامل حرکت و به منظور تبلیغ تشیع و مذهب حقه اثنا عشریه به ایران هجرت ثانوی نموده و در شهر اصفهان

که مرکز علم و دانش بود رحل اقامت انداخته. و اولین رجل بزرگ و دانشمند نامی آنها که سیدحسین بود در اصفهان مشغول به تدریس و ترویج گردیده، و محقق ثانی محقق کرکی دختر خود را بدو داده و شاه طهماسب صفوی مقام و لقب خاتم المجتهدینی را بدو تفویض داشت.

خاتم المجتهدین دارای چند پسر بود یکی از آنها سیدعلی قاضی عسکر دولت صفویه بود که منصوب به تولیت آستانه مقدسه گردید، و یکی دیگر از پسران او منصوب به تولیت آستانه مقدسه حضرت معصومه علیهاالسلام شد که تاکنون منصب تولیت در خانه ایشان باقی و این زمان سیدجوانمرد ابوالفضل مصباح التولیه منصب تولیت آن آستان را دارا است.

این خانواده بزرگ و اصیل شعبات و فروعانشان در ایران بسیار و از شعب نامی آنها است سلسله صدرالممالکیهای تهران، و از آنها است متولی شیخ صفی الدین اردبیلی در شهرستان اردبیل در آذربایجان که جد سلاطین صفویه و از عرفای معروف است، و نیز از آنهاست متولی قبر شاه نعمت الله ولی رئیس عرفا و درویش نعمت اللهی در ماهان کرمان.

و مشجره آنها را کاملاً استاد بزرگواری علامه نجفی نسابه شهیر استخراج و در کتاب مشجرات آل ابیطالب خود نقل فرموده، و این احقر نسخه مفصل و مختصر آن مشجره را از معظم له به تقاضا و استدعای دوست صمیم خود جناب آقای دکتر محمدعلی هدایتی که از اخیار و انجباب این سلسله جلیله است درخواست کرده و جهت ایشان آورده و فهرست آن را در این مختصر نقل نمودم.

تمام شد کتاب در شهر صیام 1365 هجری قمری

والسلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیا و علی من اتبع الهدی والحمدلله اولاً و آخراً

- (1) ارشاد، شيخ مفيد عليه الرحمه
- (2) اصول كافى، محمد بن يعقوب كلينى رازى
- (3) اكمال الدين، محمد بن بابويه قمى رازى المقلب بصدوق
- (4) امالى صدوق، محمد بن بابويه قمى رازى المقلب بصدوق
- (5) امالى ابن الشيخ، حسن بن محمد بن الحسن طوسى
- (6) بحار الانوار، شيخ محمدباقر مجلسى المشتهر بالعلامه
- (7) تاريخ اغانى، ابوالفرج اصفهانى
- 8 . تعليق خلاصة الرجال علامه، شيخ زين الدين شهيد ثانى
- (9) ثواب الاعمال، محمد بن بابويه قمى رازى
- (10) روح وريحان، شيخ محمدباقر تهرانى
- (11) رواشح سماويه، سيد محمدباقر ميرداماد
- (12) روضات الجنات، سيد محمدباقر اصفهانى
- (13) رجال نجاشى، ابوالعباس على بن احمد نجاشى
- (14) رجال كشى، كشى عليه الرحمه
- (15) علل الشرايع، محمد بن بابويه قمى رازى
- (16) عمدة الطالب، سيد احمد نسابه

(17) عيون اخبار، محمد بن بابويه قمى رازى

(18) كتاب الغيبة، محمد بن الحسن الطوسى

(19) مستدرک الوسائل، حاج ميرزا حسين النورى

(20) منتخب المراثى والخطب، شيخ فخرالدين الطريحي النجفى

(21) مجالس المؤمنين، قاضى نورالله شوشترى

(22) محج الدعوات، سيد بن الطاوس

(23) منتقلة الطالبية، ابواسماعيل ابراهيم بن عبدالله

(24) ناسخ التواريخ، ميرزا محمدتقى سپهر

(25) وسائل الشيعه، شيخ محمدعاملى معروف به شيخ حر

ص: 190

(3) آستانه ری مجموعه اسناد و فرامین

اشاره

تالیف

دکتر محمد علی هدایتی

(1344 ه. ش.)

ص: 191

سرزمینی که امروز هنوز نام چند هزار ساله خود را حفظ کرده و در جنوب شرقی تهران قرار دارد، در اعصار پیشین از شهرهای بنام ایران زمین به شمار می‌رفته است.

در کتیبه داریوش بیستون از این شهر به نام «راگا» و در کتاب اوستا به نام «راغا» اسم برده شده است. همچنین در بسیاری از نوشتجات یونانیان و رومیان، و نیز در تورات بکرات از ری به نام راگا یاد شده است.

استادپور داود می‌نویسد: در آن روزگار هم ری شهر مذهبی بوده و ایرانیان چون «دغدویه» مادر زرتشت از این شهر برخاسته بود این شهر را مقدس می‌شمردند.

بنا به نوشتجات طبری و بلعمی و بسیاری نویسندگان دیگر؛ ری در سال 22 هجری بدست مسلمین افتاد. ولی از روی اشیاء و نقود و مدارکی که از این شهر بدست آمده است معلوم می‌گردد که ری قبل از اسلام لااقل یکهزار و پانصد سال تاریخ داشته است. بعد از تسلط مسلمانان بری تا تقریباً هفتصد سال بعد که این شهر تاریخی بدست سپاهیان تیمور لنگ زیر و رو شده بکرات خاک آن مورد تاخت و تازهای قبایل مختلف تاتار و مغول و ترک و غیره واقع شده و حکومتهای مختلفی در آن حکمرانی کرده اند.

جغرافی نویسان قرون وسطی از این شهر به نام «شیخ البلاد» و «أم البلاد» و «عروس البلاد» یاد کرده اند. مقدّسی در «احسن التقاسیم» از کتابخانه این شهر اسم برده و آن را از مفاخر اسلام دانسته است.

استخری در «مسالك الممالك» مساحت این شهر را يك فرسخ و نیم در يك فرسخ و نیم نوشته و می‌گوید: ری دوازده دروازه بزرگ و هشت بازار بزرگ داشته است. یعقوبی (284 هجری) در کتاب البلدان(1) می‌نویسد ری در

ص: 193

سال 23 هجری در زمان خلافت عمر بن الخطاب بدست قرظة بن كعب الانصاری گشوده شد و شورش بزرگ آن در سال 25 هجری بدست سعد و قاص فرو نشست.

در زمان خلفای عباسی ری دوباره آباد شد، و هارون الرشید که خود را منتسب به ری می دانست در دوران خلافت خود در عمران و آبادی این شهر کوشش فراوان به عمل آورد. بنا به گفته یعقوبی در کتاب البلدان ری را مهدی در زمان منصور محمدیه نامید.

یاقوت در جلد چهارم معجم البلدان در ذیل فخرآباد می نویسد: كان فخرالدوله بن بويه الديلمي قد استأنف عمارة قلعه الري القديمة واحكم بناءها وعظم قصورها و خزائنها و حصنها و سماها فخرآباد.

شهر ری پس از آن که در سال 23 به دست مسلمین گشوده شد تدریجا بر اعتبار و عمران آن افزوده شد به نحوی که عمر سعد به طمع حکومت آنجا در کربلا به جنگ حضرت امام حسین علیه السلام رفت این دو بیت که مقدسی در احسن التقاسیم از آن او می داند مؤید این معنی است:

أترك ملك الری والری منیتی *** أم ارجع مذموما بقتل حسین

و فی قتله النار التي ليس دونها *** حجاب و ملك الري قرة عینی

شهر ری ظاهرا در زمان خلفای عباسی بعد از بغداد از لحاظ عظمت و اهمیت بزرگترین شهر عالم اسلام به شمار می رفته است. (1)

در کتاب زین الاخبار گردیزی می نویسد: اسماعیل بن احمد سامانی در 17 رجب سال 289 هجری ری را بگرفت و خلیفه عباسی آن زمان مکتفی به ناچار حکومت اسماعیل را در آن سامان شناخت و از برای او عهد و لواء فرستاد. (2)

ص: 194

1- طبرسی و مجمع البیان، دکتر حسین کریمان، ص 160.

2- . زین الاخبار، ص 21، چ برلن 1938 م.

بعد از این تاریخ ری دوباره به دست سلاطین ایران افتاد و پادشاهان دیالمه آل زیار و آل بویه مدتی بر آن سرزمین حکومت کردند.

مینورسکی مستشرق معروف روسی در رساله خود موسوم به حکومت دیالمه می نویسد: شهر ری یکی از بلاد معتبر سرزمین دیلم بود و مردم آن قامتی بلند داشتند و در شهامت و شجاعت و زیبایی صورت و موهای طویل مجعد ضرب المثل بودند و شعرا به کرات این معنی را در قصائد خود آورده اند. (1)

در سال 314 هجری نصر بن احمد سامانی ری را متصرف شد و ابوالحسن سیمجور را به حکومت آنجا برقرار کرد اما چندی بعد او را معزول کرده و محمد بن علی صعلوک را به آن مقام برگزید.

حمدالله مستوفی می نویسد: (2) ری از اقلیم چهارم است و ام البلاد ایران و به جهت قدمت آن را «شیخ البلاد» خوانند طولش از جزائر خالذات «عولک» و عرض از خط استوا «لال». المهدی محمد بن ابودوانیق عباسی عمارت آن کرد و شهر عظیم شد، چنانکه گویند سی هزار مسجد و دوهزار و هفتصد و پنجاه مناره در آن بود. دور باروش دوازده هزار گام است. اهل شهر را بر سر سنگی با هم مخاصمت افتاد زیادت از صد هزار آدمی به قتل آمدند و خرابی تمام به خال شهر راه یافت و در فترت مغول به کلی خراب شد و در عهد غازان خان، ملک فخرالدین دئی به حکم یرلیغ در او اندک عمارتی افزود و جمعی را ساکن گردانید و تمامی ولایت سیصد و شصت پاره دیه است و دیه دولاب و قوسین و قصران و زرین و فیروزرام که فیروز ساسانی ساخت و اکنون فیروزبران می خوانند، ورامین و خاوه قرای بهنام و سبور قرج است و قوه و شندر و طهران و فیروزان از معظم ناحیت غار است این ولایت به چهار قسم است، اول

ص: 195

1- . حکومت دیالمه، چاپ پاریس، 1932 م، ص 14.

2- . نزهة القلوب، ج 3، ص 52-55.

بهنام و در او شصت پاره دیه است، ورامین و خاوه از معظم قرای آن ناحیه است. دوم ناحیت سبور قرج و در او نود پاره دیه است. سیوم ناحیت فشافویه است و در او سی پاره دیه است. چهارم ناحیت غار است.

صاحب روضة الصفا می نویسد: رکن الدوله دیلمی در بستر بیماری جمیع پسران خویش را خواست و ممالک و متصرفات خود را به این ترتیب بین ایشان تقسیم کرد: فارس و اهواز و کرمان و بغداد به عضدالدوله پسر ارشد او تعلق گرفت. و حکومت همدان و جبال و ری و طبرستان از آن فخرالدوله شد. و اصفهان و اعمال آن به مؤید الدوله مفوض گردید.

بدین ترتیب بعد از فخرالدوله حکومت ری به پسر او مجدالدوله مسلم شد و چون این امیر به حکومت رسید بیش از نه سال نداشت و مادرش که سیده و زنی عاقل و با کفایت بود به جای او به اداره امور مملکتی پرداخت. بعضی دیگر از مورخین برآند که مجدالدوله وقتی به سن رشد رسید وزارت خود را با بوعلی سینا حکیم معروف سپرد و چون مادرش با این امر موافق نبود از فرزند خویش رنجیده و فرار اختیار کرد و به قلعه طبرک رفت. معذک تا وقتی که سیده حیات داشت امور قلمرو سلطنتی مجدالدوله با کمال لیاقت و کاردانی اداره می شد. اما به محض آن که این زن وفات یافت کار مملکت رو به خرابی گذاشت.

سلطان محمود غزنوی که همواره نگران اوضاع ری بود موقع را جهت لشکرکشی به آن ناحیه مناسب دید و با جمعی کثیر از طریق مازندران عازم آن سامان گردید، مجدالدوله و پسرش ابودلف را دستگیر و شهر را کاملاً زیر نفوذ خویش درآورد و امیر مسعود فرزند خویش را به حکومت ری برقرار کرد و به خراسان بازگشت. اما قبل از حرکت امر به قتل مجدالدوله و پسرش ابودلف داد.

این دوره حکومت ایرانیان بر ری قریب یکصد و سی سال به طول

انجامید. گردیزی می نویسد(1): امیر یمین الدوله به ری آمد و شهر بگرفت بی هیچ رنج و تکلف، و خزینهای بویان که از سالهای بسیار نهاده بودند همه برداشت. مالی یافت که آن را عدد و انتها پدید نبودی و چنین خبر آوردند امیر محمود را رحمه الله که اندر شهر ری و نواحی آن مردمان باطنی مذهب و قرامطه بسیاراند، بفرمود تا کسانی که بدان مذهب متهم بودند حاضر کردند و دستگیر کردند و بسیار کس را از اهل آن مذهب بکشت و بعضی را بیست و به سوی خراسان بفرستاد، تا مردند اندر قلعهها و حبسهای او بودند. و چندگاه به ری قرار کرد تا همه شغلای آن پادشاهی را نظام داد و کارداران نصب کرد و آن ولایت ری و اصفهان به امیر معسود رحمه الله سپرد و خود سوی غزنین بازگشت و فتح ری اندر جمادی الاولی سنه عشرين و اربعمائه بود.

شهر ری علاوه بر این تاخت و تازها از آسیب های ارضی و سماوی مصون نبوده و به کرات زلزله در آن روی داده و خرابیهای بی شمار بار آورده است. همچنین امراض وبا و طاعون به کرات بدین سرزمین روی آورده و کشتارها بار آورده است.

طبری می نویسد: در پایان سال 249 هجری زمین لرزه بسیار سختی به شهر ری داد و خانها فرو ریخت بسیاری از مردم جان سپردند و گروهی شهر را رها کرده سر به بیابانها نهادند.

ابن اثیر می نویسد: در سال 345 و با به ری روی داده و به اندازه مردم را کشت که به شمار نیاید. و در ذیحجه سال 347 در ری و روستاهای آن زمین لرزه سخت ویرانی و کشته بسیار به بار آورد.

خاقانی شیروانی شاعر بلند پایه ایران که در حدود سنه 550 هجری بر حسب اجازه شیروان شاه به عزم دیدار خراسان به ری آمده بود در این شهر مریض شده و به علت کسالت و شیوع امراض از مسافرت خراسان منصرف و بالاخره به شهر خود مراجعت کرده است. مشارالیه در این شعر ری را وبا خانه خوانده است:

ص: 197

به خراسان شوم انشاءالله *** آن ره آسان شوم انشاءالله

چه نشینم به ویاخانه ری *** به گلستان شوم انشاءالله

و نیز در قصیده دیگر خود که در مذمت آب و هوای ری ساخته چنین می گوید: (1)

خاک سیاه بر سر آب و هوای ری *** دور از مجاوران مکارم نمای ری

در خون نشسته ام که چرا خوش نشسته اند *** این خوانندگان خلد به دوزخ سرای ری

ری نیک بدو لیک صدورش عظیم نیک *** من شاکر صدور و شکایت فزای ری

از خاص و عام ری همه انصاف دیده ام *** جور من است از آب و گل جان گزای ری

میر منند و صدر منند و پناه من *** سادات ری، ائمه ری، اتقیای ری

هم لطف و هم قبول و هم اکرام یافتم *** زاحرار ری، افاضل ری، اولیای ری

چون نیست رخصه سوی خراسان شدن مرا *** هم باز پس شوم نکشم بس بلای ری

گرباز رفتنم سوی تبریز اجازت است *** شکرا که گویم از کرم پادشای ری

ری در قفای جان من افتاد و من بجهد *** جان می برم که تیغ اجل در قفای ری

دیدم سحر گهی ملك الموت را که پای *** بی کنش می گریخت زدست و پای ری

ص: 198

1- . دیوان خاقانی به تصحیح دکتر ضیاءالدین سجادی، تهران، ص 443.

گفتم تو نیز؟ گفت چوری دست بر گشاد*** بویحیی ضعیف چه باشد به پای ری

حمدالله مستوفی گوید: ری شهر گرمسیر است و شمالش بسته و هوایش متعفن و آبش ناگوار و در او وبا بسیار بود. (1)

یاقوت حموی صاحب معجم البلدان که در پایان سال 617 به سبب نزدیک شدن قشون چنگیز از این شهر می گریخته و به طرف سوریه فرار می کرده است می نویسد: (2)

در سال 617 هجری که از تاتارها گریزان بودم به شهر ری رسیدم و در آنجا ویرانیهای بسیار دیدم و خانه های فروریخته و دیوارهای شکسته و افتاده از هر سوی دیده می شد. منبرها در مسجدها هنوز برپا بود. در این فروریختگیها هنوز نقش و نگارهای دیوارها پیدا بود. چنین می نمود که این ویرانیها اندکی پیش از رسیدن من به آنجا روی داده باشد. در آنجا از مرد آگاهی سبب این ویرانی پرسیدم او گفت: مردم این شهر سه گروهند؛ شافعی و حنفی که بیشترند و شیعه که بیشتر از همه اینان هستند چه نیمی از مردم شهر و رستاقهای ری به مذهب تشیع می باشند. چندی پیش جنگ عصبیت میان سنی و شیعه در گرفت در این نبرد حنفیان و شافعیان چیره شدند. آنگاه آتش ستیزه میان شافعیان و حنفیان زبانه کشید و به کشتن همدیگر گرم شدند، پس از زد و خوردها و کشتارهای فراوان شافعیان از کارزار پیروز به در آمدند با این که جمعیت آنان کمتر از گروه هم آورد بود. آری حنفیها از رستاقها به یاری هم کیشان خود، شتافتند اما کاری نساختند و به سرنوشت شکست دیدگان دچار آمده نابود شدند. این همه ویرانیها که اینک در شهر می بینی از برزنیهای شیعه و حنفی است، و آنچه آباد و پایدار بجا مانده از برزن شافعی است که کوچکترین بخش شهر است. کسانی که

ص: 199

1- . نزهة القلوب، 3:52.

2- معجم البلدان در کلمه «ری».

از شیعیان و حنفیان جان به در برده زنده ماندند اکنون از بیم و هراس دین خود را پنهان می دارند.

بعد از آن که یاقوت از این شهر رفت سپاهیان چنگیز از پی سلطان محمد خوارزمشاه به ری آمدند و دست به کشتار و غارت زدند. ابن اثیر می نویسد:

«سپاه مغول در سال 621 چهار سال پس از نخستین یورش خود به ری ریختند. از مردم آنجا آنانی که در یورش نخست جان به در برده و به شهر خود برگشته دگر باره خانه و آشیانه بر پای ساخته بودند و از نوزندگی آغاز کرده بودند، ناگهان دچار یورش دوم شدند. با آن که مردم ری یارای ستیزه نداشتند و کسی به اندیشه دفاع از خود نبود، اما مغولها به خوی خونریزی خود گروه انبوهی را از دم تیغ گذرانیدند و شهر را آنچنان که دلشان خواست غارت و ویران کردند» و ظاهراً به جهت همین جنگها و کشتارها بوده است که مردم ری در آن ایام خانه های خود را در زیرزمین می ساخته اند، چنانکه مولانا در دیوان شمس گفته است:

عاشقان سازیده اند از چشم بد *** خانه ها زیرزمین چون شهر «ری»

و نیز در این شعر:

عمار تیسست خراباتیان شهر مرا *** که خانه هاش نهان در زمین چو «ری» باشد

*

با وجود تمام این کشتارها و ویرانیها ری هنوز شهری بود مسکون و دارای آثار و ابنیه. اما حمله تیمور لنگ تاتار به سال 783 هجری کار این شهر تاریخی را یکسره ساخت، به طوری که تا مدتها جز خرابه و ویرانه

ص: 200

چیزی از آن نماند.

یکی از فرزندان برومند ری که در حدود سال 500 هجری در آن سامان می زیسته است صدرالامام رکن الاسلام سلطان العلماء ملك الوعاظ نصیرالدین ابی الرشید عبدالجلیل بن الحسین بن ابی الفضل الرازی صاحب کتاب معروف «النقض» است که مرحوم قاضی نورالله شوشتری راجع به او می نویسد: (1)

«الشیخ الاجل عبدالجلیل القزوینی والرازی از ادکیای علماء اعلام و اتقیای مشایخ کرام بوده و در زمان خود به علوّ فطرت وجودت طبع از سایر اقران امتیاز داشته تا این که چون بعضی از معاصران او از غلاة و سنیان شهر ری و ناصبیان وادی ضلالت و غی مجموعه در رد مذهب شیعه تألیف نمود، علماء شیعه که در ری و آن نواحی بودند به اتفاق قرار دادند که شیخ عبدالجلیل اولی و احق است به این که متصدی دفع و نقض آن شود و آخر او توفیق تألیف کتابی شریف در نقض آن مجموعه یافت و عنوان آن را به نام نامی و اسم سامی حضرت صاحب الزمان محمد بن الحسن المهدی صاحب الامر علیه السلام مزین ساخت». (2)

صاحب النقض در بسیاری موارد ضمن رد آراء اهل تسنن به مناسبت آن که خودش از ری بوده از مشخصات این شهر سخن گفته است. از جمله راجع به مدارس ری در آن زمان می نویسد: (3)

اما در شهر ری که مولداین قائل است؛ اولاً مدرسه بزرگ سیدتاج الدین محمدگیلی رحمه الله به کلاه دوزان که مبارک شرفی فرموده است و قریب نود سال است که معمور و مشهور است و در آنجا ختمات قرآن و نماز به جماعت هر روز پنج بار و مجلس وعظ هر هفته

ص: 201

1- مجالس المؤمنین 5:198، چاپ 1268 ق.

2- . این کتاب در سال 1331 ش، به همت دانشمند محترم آقای سید جلال الدین محدث تصحیح و چاپ گردید.

3- کتاب النقض، چاپ محدث، ص 47.

یکبار و دو بار و درس علوم و موضع مناظره و نزول مصلحان در آنجا که مجاورند از اهل علم و زهد و فقها و سادات و غریب که رسند و باشند بوده است و هست، نه در عهد طغرل بزرگ سقاه الله رحمته کردند؟

و در آنجا مدرسه شمس الاسلام حسکابابویه که پیر این طائفه بود که نزدیک است به سرای ایالت و در آنجا نماز به جماعت و قرائت قرآن و تعلیم قرآن کودکان را و مجلس وعظ و طریق فتوی و تقوی ظاهر و معین بوده است و هست، نه در عهد این دو سلطان کردند که خواجه اشارت کرده است.

و دیگر مدرسه که میان این دو مدرسه است که تعلق به سادات کیکی دارد که نام آن را خانقاه دیان گویند و مصلحان در وی مقیم باشند نه هم در عهد سلطان محمد نورالله قبره فرموده اند؟ و مدرسه به دروازه آهنین که منسوب است به سید زاهد ابوالفتوح، نه هم در عهد دولت ملکشاهی ساختند؟

و مدرسه فقیه علی جاستی به کوی اصفهانیان که خواجه میرک فرموده است، که بدان تکلف مدرسه در هیچ طائفه نیست و سادات دارند و در آنجا مجلس وعظ و ختم قرآن و نماز به جماعت باشد، نه در عهد سلطان سعید ملکشاه فرمودند؟

در این تاریخ که سرهنگ ساوتکین جامع جدید می کرد برای اصحاب حدیث که ایشان را در ری مسجد آدینه نبود و مدرسه خواجه عبدالجبار مفید که چهارصد مرد فقیه و متعلم و متکلم از بلاد عالم در آن مدرسه درس شریعت آموختند نه در عهد مبارک سلطان ملکشاهی و روزگار بر کیارقی رحمه الله علیهما کردند؟ و این ساعت معمور و مشهور است. و جایگاه درس علوم و نماز به جماعت و ختم قرآن و نزول اهل صلاح و فقها باشد همه برکات همت شرف الدین مرتضی است که مقدم سادات و شیعه است.

و مدرسه فیروزه، نه در عهد این سلطان بنیاد کردند؟

و خانقاه امیر اقبالی، نه در عهد کریم غیاثی کردند؟

و خانقاه علی عصار که پیوسته منزل سادات عالم زاهد متدین بوده است و در آن خانقاه نماز به جماعت و ختم قرآن متواتر و مترادف باشد، نه در عهد سلطان ملک‌شاه کردند؟ و هنوز معمور است.

و مدرسه خواجه امام رشید رازی به دروازه «جاروب بندان» که در وی زیاده از دویست دانشمند معتبر درس دین و اخلاق و فقه و علم شریعت خواندند که علامه روزگار خویش بودند نه در عهد سلطان سعید محمد رحمه الله علیه کردند؟ که هنوز معمور است و مسکون و در آنجا درس علوم می خوانند و هر روز ختم قرآن و منزل صلحا و فقهاست و کتب خانها دارد و به همه انواع مزین است.

و مدرسه شیخ حیدر مکی به در مصلی گاه، نه هم در عهد سلطان محمد رحمه الله علیه کردند؟ و همه به اشاره امثله سلاطین و مدد نواب و شحنگان ایشان بود. و بیرون از این که شرح داده اند در شهر ری چند مدرسه معمور هست که در آنجا ذکر و نماز به جماعت و قرائت قرآن و طاعت می رود.

آنچه از کتاب النقض بر می آید در ری شیعیان در محله های علیحده و غیره از محله ها و برزنیهای سنیان می زیسته اند. و محله های شیعه نشین در آن زمان عبارت بوده از:

1- محله کلاهدوزان 2- محله سرای ایالت 3- محله سادات گیلی 4- محله دروازه آهنین 5- کوی اصفهانیان 6- 222 کوی فیروزه 7- محله دروازه جاروب بندان.

و محله های سنی نشین عبارت بوده از: 1- محله در کنکره 2- محله پالانگران 3- محله باطان 4- محله در شهرستان 5- محله مسجد عتیق 6- قطب روده 7- رسته 8- سرقلستان.

به عقیده حمدالله مستوفی⁽¹⁾ ری صاحب سیصد و شصت پارچه ده بوده است ولی آنچه را که صاحب النقض از دیه (قوهه)های مجاور شهر ذکر می کند به قرار ذیل است:

ص: 203

1- . نزهة القلوب 3:13 و 153.

1- ونك 2- كن 3- فرح زاد 4- قصران خارج 5- قصران داخل 6- دولاب 7- تهران 8- مهران 9- طرشت

از ابتدای دوره صفویه به علت احترام خاصی که سلاطین و امراء این سلسله به بقاع متبرکه داشتند قسمتی از ری قدیم که مزار امامزاده حضرت عبدالعظیم الحسنی علیه السلام بود دوباره آبادانی خود را از سرگرفت.

آغامحمدخان قاجار پس از شکست شهریار زند در سال 1200 هجری تهران را به مناسبت نزدیکی به استرآباد و محل قبیله خود پایتخت قرار داد و همین امر باعث شد که آخرین آثار باقیمانده ری که عبارت بود از مشتی سنگ و آجر که برفراز ویرانه های ری قدیم قرار گرفته بود به تهران نقل گردیده و به مصرف ساختمان ابنیه پایتخت رسید.

ص: 204

در حدود سنه 250 هجری مقارن خلافت المعتز بالله پسر المتوکل عباسی. سیدالکریم و محدث العلیم ابوالقاسم عبدالعظیم الحسنی علیه السلام برحسب امر مبارک امام علی النقی الهادی برای تبلیغ احکام قرآن مبین و ترویج آیین حضرت سیدالمرسلین مامور ری گردید.

صاحب کتاب «منتقله الطالبيه» در شرح احوال اولاد حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که از حجاز به دیگر شهرها منتقل گردیده اند می نویسد: ذکر من ورد الری من اولاد علی بن الحسن بن الحسن بن زید بن الحسن بن الری ابوالقاسم عبدالله بن علی بن الحسن بن زید من ناقلة طبرستان. و هو المحدث الزاهد صاحب المشهد فی الشجرة بالری، و قبره یزار، و امه ام ولد و عن ابی عبدالله بن طباطبا: عبدالعظیم بن عبدالله لاعقب له و عن ابی الغنائم الحسنی قوله: عبدالعظیم بن عبدالله بن محمد امه فاطمه بنت عقبه. و عقبه رقیة و خدیجة و عن ابی الحسن محمد بن القاسم الیمنی النسابة: و اما عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن واعقب محمدا و خدیجة و رقیة و درج و قال شیخی الاجل السید الامام النسابة المرشد بالله ابن الشریف ابوالحسن یحیی بن الحسن ادام الله نعمه: العقب منه من محمد و خدیجة و درج. (1)

از جمله پانزده نفر اولاد حضرت امام حسن مجتبی زید بن الحسن است که اسن از همه بوده و در حدود نود سال عمر کرده و معروف به شریف بن هاشم بود. مشارالیه بر خلاف اکثر بنی هاشم با خلفا و امرای اموی خلطه و آمیزش می نمود. شیخ مفید می نویسد زید بن الحسن تولیت موقوفات پیغمبر را داشت و مردی با قدر و منزلت و پرچود و سخا بود به درجه ای که شعرای وقت در شأن او مدیحه می ساختند و مردم از اطراف و اکناف برای استفاده از مقام و بزرگواری وی متوجه او می شدند. زید بن الحسن با بنی امیه به مسالمت زندگی می کرد. عقیده او بر تقیه و

ص: 205

مدارا با دشمنان بود برخلاف فرقه زیدیه (تابعین زید بن علی بن الحسین)

پسر او حسن امیر یا امیرحسن جد دوم حضرت عبدالعظیم است و بنا بر مشهور به سنی نفیسه که از بانوان مشهور و اعظم هاشمیات بوده و بقعه و بارگاه او در مصر مزار عامه و خاصه است و دختر زید بن الحسن بوده ازدواج کرده است. زید بن حسن در حوالی مدینه وفات یافته و ظاهراً در بقیع دفن گردیده است.

حسن امیر بن زید بن حسن کنیتش ابو محمد است و در سال 83 هجری متولد شده و در سال 168 به سن هشتاد و پنج سالگی در حوالی مدینه رحلت نمود و در همان حدود مدفون شده است ایشان بیشتر معاصر خلفای عباسی بوده و زمان خلافت منصور و مهدی و هادی را درک کرده با بنی عباس خلطه و آمیزش داشته حتی با آن که شعار بنی هاشم در آن زمان جامه سبز بود حسن امیر لباس سیاه که شعار بنی عباس بود می پوشیده و پنج سال از جانب منصور دوانیقی در مکه و مدینه و مصر امارت و حکومت داشت و به ترویج احکام اسلام اشتغال داشته است.

حسن امیر اولاد متعدد داشت که از آن جمله است علی معروف به شدید. علی شدید بن حسن امیر جد اول حضرت عبدالعظیم ظاهراً در زمان حیات پدر رحلت کرده و فوتش در زندان منصور دوانیقی بوده و دو پسر از برای وی ذکر کرده اند، یکی عبدالعظیم که بلا عقب فوت نموده و عموی حضرت عبدالعظیم به شمار می رود و دیگری عبدالله قافه.

عبدالله بن علی شدید پدر حضرت عبدالعظیم است. وقتی پدرش فوت شد او متولد نگردیده بود و پس از تولد تحت پرستاری و کفالت جدش حسن امیر به عرصه رسید و تربیت شد. حسن امیر پس از ظهور رشد و کفایت در نوه یتیمش عبدالله چون امارت مکه و مدینه و مصر را داشت وی را به حکومت قافه گماشت و از این جهت عبدالله معروف به قافه گردید.

عبدالعظیم بن عبدالله قافه مکتبی به ابوالقاسم است و درک خدمت سه امام یعنی امام محمدتقی الجواد، امام علی النقی الهادی، و امام حسن عسکری را فرموده، ولی احادیثی را که نقل کرده همه به عنوان استماع از دو امام نهم و دهم است، که حضرت از صحابه آنها بوده و قطعاً درک محضر امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام را ننموده اند.

مهاجرت حضرت عبدالعظیم علیه السلام به ری

حضرت عبدالعظیم علیه السلام گذشته از قرابتی که با حضرت جواد و حضرت هادی داشت دائماً اوقاتش را صرف خدمت آنان و استفاده علم و معرفت از آن دو بزرگوار می کرد و در مسافرت‌هایی که به بغداد و سامره می نمود ملتزم خدمت و محرم اسرار آنها بود. به جهت همین خلطه و آمیزش فوق العاده با دو امام مذکور و تقرب زیاد نزد آنان مورد سوءظن مخالفین زمان یعنی مأمورین خلفای عباسی واقع گردیده و در مقام اذیت و آزار او بر آمده بودند، تا آن که در زمان خلافت المعتز بالله عباسی بنا بر امر حضرت علی النقی الهادی خانواده خود را در مدینه طیبه گذارده و از آنجا مهاجرت فرمود و دستور داشت که به سمت ایران عزیمت نموده و در شهر ری به تعلیم مسائل دین و ارشاد مردم اشتغال ورزند.

بعضی دیگر نقل کرده اند که حضرت از سامره به قصد زیارت حضرت ثامن الائمه عزیمت و به شهر ری وارد شده و به واسطه وجود مخالفین، چندی مخفیانه در آنجا بسر بود و شیعیان رابطه او را با امام وقت دانسته و راجع به مسائل دین به او مراجعه نمودند و او را همانجا نگاه داشتند و به زیارت قبر حمزه بن موسی کاظم می رفت و بنا بر آنچه در کتاب عمدة الطالب فی نسب آل ابیطالب و کتاب منهج المقال فی احوال الرجال تألیف میرزا محمد استرآبادی (1) آمده حضرت

ص: 207

عبدالعظیم علیه السلام از خوف سلطان جائر زمان فرارا به شهر ری آمده و در کوچه سکه الموالی در سرداب خانه یکی از شیعیان می زیست و مخفیانه به زیارت قبری که در آن نزدیکی بود گاهگاه می رفت و می گفت این قبر یکی از اولاد موسی بن جعفر است. متدرجا شیعیان او را شناخته به نزد او می رفتند و أخذ دستورات دین می کردند و پس از آن که حضرت مریض شد به خواهش عبدالجبار نام که مالک باغی در آن حدود بود حضرت را پس از وفات در آن باغ نزدیک درخت سیبی دفن کردند و عبدالجبار آن باغ را وقف بر آن حضرت و شیعیان او کرد و در موقع غسل دادن حضرت، در لباس او نامه ای یافتند که در آن نسب خود را بدین نحو نوشته بود: انا عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن علی بن ابیطالب.

مؤلف «روح و ریحان» می نویسد: با تجسس در تواریخ، تاریخ فوت حضرت را به دست نیاوردم ولی چون از اخبار به دست می آید که زمان المعز بالله عباسی حضرت مهاجرت فرموده و شهادت امام علی النقی در سال 254 و فوت المعز بالله در سال 255 بوده و توقف حضرت در شهر ری طولی نکشیده از این مقدمات می توان نتیجه گرفت که حضرت عبدالعظیم علیه السلام بعد از سال 250 هجری از سامره هجرت و به ری وارد شده و قبل از سال 254 رحلت نموده زیرا بین 250 و 254 حضرت هادی در سامره بوده و در سال 254 شهید شده اند، و ایشان بودند که حضرت عبدالعظیم علیه السلام را امر به مهاجرت فرمودند.

مرحوم صدوق طاب ثراه در کتاب «ثواب الاعمال» در زیارت آن حضرت می نویسد: حدّثنا علی بن احمد، قال حدّثنا حمزة بن القاسم العلوی رحمه الله علیه، قال حدّثنا محمد بن یحیی العطار عن دخل علی ابی الحسن علی بن محمد الهادی من اهل الری، قال دخلت علی ابی الحسن العسکری علیه السلام فقال این کنت قلت زرت الحسین، فقال علیه السلام اما انک لوزرت قبر عبدالعظیم علیه السلام عندکم، لکنت کمن زار الحسین علیه السلام (1)

ص: 208

مجدالملک ابوالفضل اسعد بن محمد بن موسی براوستان(1) قمی وزیر سلطان برکیارق ابن ملکشاه بن الب ارسلان سلجوقی بوده و در تاریخ گزیده شرح حال و قتل او به دست عامه نقل گردیده است. مجدالملک اولین کسی است که به امر او بقعه ائمه در بقیع و بقعه امامین در مقابر قریش و بقعه عبدالعظیم حسنی در ری بنا گردیده است.

علامه قاضی نورالله شوشتری، در حالات مجدالملک ابوالفضل اسعد بن محمد موسی قمی حسینی می نویسد: (2) «و از آثار مجدالملک قبه حسن بن علی علیه السلام است در بقیع که علی زین العابدین و محمدباقر و جعفرصادق و عباس ابن عبدالمطلب علیهم السلام در آنجا آسوده اند، و نیز چهار طاق عثمان بن مظعون که اهل سنت چنان پندارند که مقام عثمان بن عفان است که او بنا کرده، و مشهد امام موسی کاظم و امام محمدتقی در مقابر قریش در بغداد هم او فرموده است. و مشهد سید عبدالعظیم حسنی در شهر ری و غیر آن از مشاهد سادات علوی و اشراف فاطمی علیهم السلام از آثار اوست».

به نظر صاحب روح و ریحان بنیان گنبد مطهر حضرت عبدالعظیم علیه السلام از مجدالملک رادستانی است ولی بنیان رواق و ایوان را شاه طهماسب فرزند شاه اسماعیل صفوی در سال نهصد و چهل و چهار هجری نبوی گذارده است. و ضریح نقره از مرحوم فتحعلیشاه قاجار است. آینه کاری و نقاشی ایوان مبارک از آثار حسنه و ابنیه خیریه مرحوم میرزا آقاخان نوری صدراعظم دولت علیه ایران ملقب به اعتمادالدوله است.

ص: 209

1- براوستان به طوری که در معجم البلدان مذکورات از قراء قدیمی شهر قم می باشد.

2- مجالس المؤمنین، ج 2، ص 460.

از آثار قدیمی و با ارزش که هنوز در آستانه وجود دارد و سابقه طولانی این آستان مقدس را می رساند بعضی به قرار ذیل می باشد:

1- صندوق مطهر - این صندوق قطع نظر از جنبه تیمن آن یکی از نفیس ترین آثار تاریخی و صنعتی ایران است. چوب آن از عود و فوفل و گردوست و کتیبه هائی به خطوط نسخ و ثلث به طور برجسته در آن به کار رفته که همگی مربوط به سال ساختمان آن یعنی 725 هجری است.

بر روی حاشیه چهار طرف سطح فوقانی زیارت نامه ای به خط ثلث برجسته به این شرح مرقوم یافته:

السلام عليك يا نبی الله. السلام عليك يا ولی الله. السلام عليك يا خليفة رسول الله. السلام عليك يا فلذة كبد رسول الله. السلام عليك يا حجة الله على خلقه. السلام عليك يا امام المتقين. السلام عليك يا امام المسلمين. السلام عليك ايها الغايب الحاضر. السلام عليك ايها الشاب المعمر ادركنى و خذ بيدى ولأى.

بر حاشیه باریک تری آیات 26 و 27 و 28 سوره آل عمران از قرآن کریم از «قل اللهم مالك الملك ... تا: و الى الله المصير» بخط ثلث برجسته، و در قسمت آخر آن هم دو آیه دیگر: «و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسول و انه من سليمان و انه بسم الله الرحمن الرحيم» نوشته شده است.

بر بدنه های چهار طرف صندوق روی حاشیه، دو کتیبه به خط بسیار عالی نسخ که مخصوص زمان مغولهاست نوشته شده. و بر یکی از آنها این عبارت خوانده می شود: بسم الله الرحمن امر به ترتيب هذه التربة الشريفة و الروضة المنيفة و المشهد المقدس و المرقد المنور للسيد الاعظم الاجل المعظم جلال آل طه و يس جبل الله فى الارضين سراج الملة والدين عبدالعظيم

بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابیطالب علیهم الصلوٰة والسلام باشارة المولى صاحب الاعظم و مفخر حاج الحرمین دستور العهد خواجه نجم الحق والدين محمد بن المولى صاحب الاعظم سلطان الوزرا كهف الحرمین دستور الخافقین خواجه عزالحق والدنيا والدين محمد بن محمد بن منصور القوهدي اعزالله انصاره و طاب مثنوى آبائه العظام و اجداده الكرام و رزقه و ايانا شفاعة اميرالمؤمنين و اولاده المعصومين الطيبين.

کتبیه دیگر شامل تمام آیه الکرسی یعنی آیات 255 و 256 و 257 سوره بقره می باشد و پس از کلمات: هم فيها خالدون که آخر آیه شریفه است این عبارت مرقوم گردیده:

تحریرافی شهور سنه خمس و عشرين و سبعمائة عمل یحیی بن محمد الاصفهانی.

و از این عبارت معلوم می شود که خواجه نجم الدین محمد که از وزرای عهد خود به شمار می رفته است در سال 725 هجری نبوی مقارن پادشاهی سلطان ابوسعید (716-736) شهریار سلسله ایلخانان مغول بانی بقعه و صندوق مطهر حضرت عبدالعظیم علیه السلام شده است. به نظر دانشمند محترم آقای سیدمحمدتقی مصطفوی مدیر کل اسبق باستانشناسی به احتمال قطعی بنیاد اصلی حرم و قسمت پائین بنای آن باقیمانده همان بناست.

صندوق مطهر که فعلاً قدیمترین و مهمترین نفایس آستانه مبارکه است، مدتها تعمیر نیافته و رو به خرابی گذاشته بود، به نحوی که نویسنده خودش در موقع تنظیف مشاهده کرده بود؛ قسمتهای تحتانی آن و مجاور زمین به کلی پوسیده شده و گرد می شد، تا این که در سال 1329 ش از طرف مرحوم احمد هدایتی اعلی الله مقامه والد بزرگوار من و تولیت وقت آستانه، به دست استاد هنرمند حاج محمدصنیع خاتم، که صندوقهای بعضی دیگر از بقاع متبرکه را نیز تعمیر کرده اند، مرمت یافته و فعلاً به صورت يك قطعه جواهر عظیم به طول

58/2 و عرض 5/1 و ارتفاع 20/1 متر بر بالای قبر مطهر حضرت مشاهده می گردد.

2- ضریح - ضریح قدیمی آستانه مقدسه به مرور ایام قفل‌های شبکه آن سائیده شده و بر اثر فشار دست زائرین و ملتمسین به کلی لق گردیده بود تا این که در سال 1320 ش برحسب تصمیم و دستور تولیت آستانه آن هم به دست آقای حاج صنیع خاتم تجدید و تعویض گردید بر بالای ضریح کتیبه ای به خط ثلث نوشته بود که می رساند بانی آن فتحعلیشاه قاجار بوده و در عهد ناصرالدین شاه تعمیر یافته است.

3- در عتیقه آهنین و کتیبه کوفی آن - قدیمترین اثر موجود در آستانه دو قطعه کتیبه کوفی آهنین است که بر روی یکی جمله: «امر العبد الضعیف المذنب المرجی الی» و بر روی دیگری جمله: (رحمه الله تعالی عبدالصمد بن فخرآور) نوشته شده این دو کتیبه متعلق به يك در آهنین است که ظاهراً متعلق به قرن دهم یا نهم هجری است و تاریخ آن به شرح عبارت زیر که متعلق به سردر می باشد 945 هجری است:

«... خلافته معمورة ما بقی الضواء والغمام، و خلد زمان اقباله ببقاء الانام و ابدمیا من جلالته علی صفحات الایام فی شعبان 945 و سعی فی اتمامها القاضی مسعودالحسنی کتبه نظام الدین ابراهیم عبدالعظیمی».

و به طوری که در فرمان شاه طهماسب اول متعلق به سنه 961 هجری در همین مجموعه ملا-حظه می شود نظام الدین ابراهیم یکی از متولیان آستانه بوده و ظاهراً نوشته فوق خط خود اوست. اینک عبارت فرمان:

«لاجرم در این زمان که مجدداً خاطر خیریت ماثراً بازدیاد ضبط و ربط آن سرکار تعلق گرفته بود در دارالقضاء معسکر ظفر اثر ثابت

شد که تولیت شرعی موقوفات قدیمی آن سرکار حسب الشرع الاقدس به سیادت پناهین امیر خلیل الله و امیر عنایت الله رسیده و اکثر رقبات مزبور به سعی و اهتمام اجداد کرام سادات آستانه منوره صورت تعمیر یافته و به عرض رسید: سید خلیل الله و سید عنایت الله متوفی شده اند و نوبت تولیت شرعی به خلف صدق ایشان امیر نظام الدین علیشاه و امیر حسام الدین ابراهیم رسیده، بنابر ظهور رشد و صلاح مشارالیهما منصب عالی تولیت و رتق و فتق مهمات سرکار آستانه مذکور را به دستوری که به والد هریک متعلق بود، به سیادت پناهین مشارالیهما شفقت فرمودیم».

آقای محمدتقی مصطفوی درباره کتیبه های فوق الذکر این طور مرقوم داشته اند: دو لوحه کتیبه آهنین به خط کوفی خالص عهد سلجوقی که در قرن پنجم و ششم هجری در ابنیه تاریخی معمول به بوده نوشته شده، و نگارنده حتی تصور هم نمی توانم کرد که این دو لوحه در قرن هفتم هجری مرقوم گردیده باشد چه رسد به سال 945 که اوائل سلطنت شاه طهماسب صفوی بوده ... بنابراین باید تصور نمود که در آهنکوب مورد بحث به همین حال با همین دو لوحه کتیبه کوفی از آثار قرن پنجم یا ششم سلجوقی است که در عهد صفویه زمان سلطنت شاه طهماسب، سردر قدیمی فعلی را از نو بنیاد کرده، و در قدیم تر مزبور را در آن به کار برده اند.

و البته در چنین صورتی این در تنها در آهنکوب عهد سلجوقی خواهد بود که فعلاً شناخته شده است، یا این که دو لوحه خط کوفی متعلق به در قدیم تر یا احیاناً اثر دیگری از عهد سلجوقی بوده، که ضمن تهیه در آهنکوب فعلی، محل دو لوح را روی در جاسازی کرده، آنها را بالای دو لنگه در قرار داده اند.

4- در مسجد هلاکو - در محل مقبره فعلی مرحوم ناصرالدین شاه سابقاً مسجدی وجود داشته که آن را مسجد هلاکو می خوانده اند

و دری در آن به کار رفته بود که بعدها آن را برداشته و در گوشه جنوب شرقی مسجد بالا سر، نصب نمودند و فعلاً این در که منبت کاری بسیار زیبایی دارد، در شمال ایوان حضرت امامزاده حمزه علیه السلام منصوب است.

بر روی این در منبت، دو لوحه کتیبه خط ثلث وجود دارد، که ظاهراً در سابق بر روی در دیگری منصوب بوده. بر روی یکی از این درها این عبارت خوانده می شود:

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين سلام عليكم طبتم فادخلوها خالدين. و بر روی لنگه دیگر در این عبارت هست:

تمت هذا الباب لمشهد الامام المقدس السيد عبدالعظيم عليه السلام سنة ثمان و اربعين و ثمانمأة.

سال 848 مقارن است با دوره سلطنت شاهرخ (807-850) پسر امیر تیمور.

5- درهای عتیقه منبت عصر صفوی - در خزانه آستانه دو در عتیقه منبت بسیار عالی وجود دارد که هر کدام به طول 77/1 و عرض 94/0 می باشد. بر روی یکی از این درها کتیبه ای به خط ثلث به شرح زیر مرقوم گردیده:

گر نه باب الجنة است این در چرا *** گشت تاریخش در جنت سرا

ز در درآ و شبستان ما منور کن *** دماغ مجلس روحانیان معطر کن

به طوری که از مصرع دوم بیت اول معلوم می گردد تاریخ آن 918 هجری یعنی به هنگام سلطنت شاه اسماعیل اول بوده است. بر روی يك جفت در دیگر این اشعار نوشته شده:

بر در دولت سرای تو بزر بنوشته این *** هزه جنات عدن فادخلوها خالدين

هیچ نگشاید ز درهای دگر درزان تست *** ربا افتح بینا اذ انت خیر الفاتحین

این درها سابقاً در رواق بوده ولی بعد از تعمیرات آنها را از جهت نفاست و جلوگیری از فرسودگی بیشتر قلع و فعلاً در خزانه آستانه محفوظ است.

دانشمند محترم آقای مصطفوی می نویسد: «از روی قرائن موجود تصور می رود قبل از احداث صحن بزرگ و ایوان شمالی و گلدسته های بلند آن و رواق، مدخل اصلی حرم مطهر از طرف مشرق بوده. مسجد زنانه فعلی رواق سابق می باشد و یک در هم از جنوب حرم را به امامزاده حمزه علیه السلام مربوط می ساخته است، و اکنون هم قدیمی ترین و کهن ترین درهای نقاشی و خاتم اطراف حرم همان درهای جنوبی است. به جای رواق و ایوان شمالی ظاهراً مسجدی وجود داشته که قسمت عقب آستانه محسوب می گردیده است. کتیبه دو جفت در فوق که نام جنت سرا را می برد از یک طرف، و وجود مسجدی به نام جنت سرا در شمال آستانه اردبیل، این احتمال را ایجاد می نماید که در قسمت شمالی حرم مطهر حضرت عبدالعظیم علیه السلام نیز مسجدی به نام مسجد جنت سرا وجود داشته. در عهد قاجاریه که راه شمالی و بازار و صحن جدید و ایوان و گلدسته و رواق ترتیب داده شده است مدخل شرقی حرم مسدود و دهلیز آنجا به مسجد زنانه تبدیل گردیده است.»

6- قرآنهاى خطی - در آستانه، قرآن های خطی بسیار نفیسی وجود دارد که یکی از آنها در موقع ترتیب گنجینه قرآن در موزه ایران باستان به تهران ارسال و در فهرست راهنمای گنجینه مزبور به شماره 82 ثبت گردید. استاد محترم آقای دکتر مهدی بیانی رئیس سابق کتابخانه ملی که تهیه کننده فهرست مزبور بودند مشخصات قرآن مذکور را

ص: 215

«خط متن نسخ، کتابت سه سطر اول و وسط و آخر هر صفحه ثلث جلی عالی بدون رقم با تاریخ تحریر 940 به کاغذ سمرقندی جدول زرین دارد. جلد سوخت معرق طلاپوش لولادار عالی (قرن یازدهم) شماره صفحه ها 1004 هر صفحه 11 سطر. قطع وزیری بزرگ به اندازه 310×200 میلیمتر.

در صفحه افتتاح متن و حاشیه مذهب مرصع عالی و در میانه ترنجی روی متن لاجورد به قلم زر و خط ثلث، سوره فاتحه نوشته شده. آغاز سوره بقره يك سرلوح مذهب دارد. علائم و سر سوره ها مذهب و مرصع و اسامی سوره ها به قلم سفیداب تحریردار روی متن زر به خط رقاع خوش نوشته شده. سطر اول و وسط و آخر هر صفحه به قلم زر تحریردار و لاجورد نگاشته شده است.»

تاریخ تحریر این قرآن یعنی 940 مصادف است با یازدهمین سال سلطنت شاه طهماسب اول صفوی.

7- روپوش زری صندوق - این روپوش هم فعلاً در دست خزانه دار و در خزانه آستانه مبارکه است و برای پوشانیدن صندوق مرقد تهیه شده - روپوش مزبور از زریهای کهن زمان صفویه بوده و از قطعات مختلف ترکیب یافته است.

در خاتمه ناگزیر از یاد آوری این نکته است که در شهر ری چه در خارج آستانه و چه در داخل آن و یا در خزانه حضرت آثار و اشیاء قدیمی و نفیس دیگری موجود می باشد که چون منظور اصلی نویسنده از تهیه این مختصر به طوری که از عنوان آن استنباط می گردد ذکر فرامین سلطنتی راجع به آستانه مبارکه است، در این مقام از ذکر و توصیف آنها خودداری شد. امید است بعدها در موقع مقتضی رساله دیگری راجع به این اشیاء و آثار تهیه و در دسترس ارباب معرفت قرار دهد.

قدیمی ترین فرمان سلطنتی راجع به آستانه مبارکه حضرت عبدالعظیم علیه السلام که فعلاً موجود است، فرمان سلطان خلد مکان شاه طهماسب اول صفوی مورخ غره رجب 961 هجری نبوی است. در این فرمان بعد از ستایش پروردگار و درود بر پیغمبر و ائمه اطهار چنین رقم رفته است:

اما بعد: چون به میامن توفیقات ربانی و مواهب تائیدات یزدانی همواره لوازم همت گردون ارتقاء و مراحم توجه خاطر خورشید اعتلاء بندگان سلیمان مکان نواب کامیاب سپهر برکات اشرف اقدس اعلی همایون شاهنشاهی ظل اللهی خلدالله ملکه و سلطان و افاض عالی العالمین بره و احسانه مصروف و معطوف است به رواج و رونق و ضبط و نسق ضرایح مقدسه و حضایر مؤسسه خاندان بلند ایوان نبوت و دودمان ارکان عالی ولایت که مصدوقه «قل لا أسئلكم علیه اجرا الا المودّة فی القربی» مبین سموشان عالی و منظوقه فرموده «مثل أهل بیتی كمثل سفینة نوح من ركب فیها نجی» محقق علومكان متعالی ایشان است، و در دقائق ساعات لیالی و ایام، و اوقات شهور و اعوام، نفائس اموال و شرایف املاك حلال خود را صرف مصالح مشاهد و مراقد اعلی المراد آن طائفه علیه می کردند، تا به مرتبه که در هیچ قطری از اقطار بلاد معموره و ممالك محروسه لمعان با انوار منسوب به هیچ يك از این فرقه نماند الا که مروج به انواع الطاف و محفوف به اضعاف اعطاف گشت، و از آن جمله مرقد مزکی و مشهد معلی حضرت رفیع الرتبه امامزاده واجب التعظیم و نقاوه لازم التکریم دوده صدیقه ولایت ثمره شجره هدایت شمع شبستان کرامت، نهال چمن امامت، عالی قدری که کلام هدایت انسجام حضرت امام همام ثامن الائمه علیهم الصلوٰة والسلام سلطان سریر ارتضا ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثناء حیث قال علیه السلام «من زارنی بعد موتی ضمنت له الجنة فمن لم یقدر علی زیارتی فلیزر اخی عبدالعظیم» بر اعتلای مدارج اقتدارش دلیل

روشن، و ایضا کلامه «من زار عبدالعظیم الحسنی بالری کمن زار جدی اباعبدالله الحسین» بر ارتقاء معارج اعتبارش با حجتی قاطع بر وجه مبین است، خلف الامام الممتحن عبدالعظیم بن عبدالله بن علی الشدید بن زید بن السبط الشہید ابی محمدالحسن صلوات اللہ و سلامہ علیہ و علیہم اجمعین است، کہ در این اوقات موفور البرکات مجالس بہشت آیین کہ مجمع علماء و نقباء روی زمین است متوجہ تحقیق و تفتیش اوقاف مزار با اقتدار کثیر الانوار و مصارف و شروط واقفان و متولی و عملہ آن آشیان رفیع البیان شد. شمه کماہو حقہ و بماہو طریقہ واضح و ہویدا گردید کہ رقبات معینہ و املاک مبینہ کہ در ذیل این صحیفہ تفصیل یافتہ از اوقاف قدیم آن مزار با تکریم است و نوبت تولیت و تصدی شرعی معمول مستمر مقرر آن الان بہ سیادت مابین نقابت تقوی شعارین امیر نظام الدین علیشاہ بن السعید المغفور المبرور الواصل الی جواراللہ امیر سعدالدین عنایت اللہ، و امیر حسام الدین ابراہیم ابن السید المرحوم السعید المستریح الی غفران اللہ امیر ناصرالدین خلیل اللہ العبد العظیمی، رسیدہ کہ بہ حسب شرع شریف و شروط واقفین حاصل آن را صرف مصارف آن آستانہ مقدسہ نمودہ حق التولیہ خود را بہ موجبی کہ مشروع و معین می شود بہ مصارف خود مصروف سازند (در اینجا صورت کلیہ موقوفات را نوشتہ سپس می نویسد): و چون ثبوت مضمون صدق مشحون این مجلہ جلیلہ بہ سبق ایادی و تصرف و تصدی سادات مشارالیہم و تلقی ایشان بہ وقفیت و تعیین مصارف آن و استفاضہ بہ عرض بعضی سجلات قدیم موکد و موید گردید. وقفیت و تصدی و تولیت مذکورہ بہ تنفیذ و امضاء مقرون شد. والسلام علی من اتبع الهدی. و کان ذلک فی غرۃ شہر الاصم الاصب المسمی برجب المرجب احدی و ستین و تسعمائة والحمد للہ رب العالمین والختم بالصلوة علی محمد و آلہ الطیبین الطاہرین و علی اعدائہم لعنہ اللہ والملائکة والناس اجمعین الی یوم الدین.

به طوری که از متن فرمان استنباط می گردد موضوع آن تأیید و تنفیذ دو مطلب است یکی تشریح رقبات موقوفه، و دیگری تصدیق امر تولیت.

اما رقبات موقوفه به شرح فرمان در این تاریخ عبارت بوده است از:

1- مزرعه ایرین واقع در بلوک غار ری، که یک ربع از آن را سید شرف الدین حسینا وقف نموده و تولیت آن را برای خود قرار داده و سه ربع دیگر از آن را کیا ابوالقاسم ابن کیا جمال الدین تهرانی وقف بر آستانه کرده و تولیت آن را به سید شرف الدین مرقوم داده است.

2- مزرعه علائین واقع در بلوک غار ری که ثلث آن را ایضا سید شرف الدین در یک دفعه و ثلث دیگر را در دفعه بعد وقف کرده و تولیت آن را به اولاد ذکور خود داده و بقیه را سلطان بنت میرزاعلی بعدا وقف نموده و تولیت را به ایشان داده است.

3- مزرعه سید عبدالله ابیض (که ظاهراً محل امامزاده عبدالله فعلی واقع در قسمت شمالی زاویه مقدسه است) که نصف آن را میر غیاث الدین محمود نور کمال وقف نموده، و تولیت آن را به امیر سیدخلیل الله و امیر سیدعنایت الله داده، و بعد از ایشان به اولاد ذکور ایشان نسلاً بعد نسل قرار داده است.

4- مزرعه عین آباد ری که پیرعلی نامی وقف کرده و تولیت آن را به سید علیشاه ابن سید شرف الدین حسین داده و شرط کرده که چون مزرعه مذکور را دائر سازد، خمس آن را بابت حق التولیه برداشت نماید.

5- مزرعه سینک و ده واریز از توابع شهریار.

ص: 219

- 6- مزرعه مافتان بلوك غار ری که نصف آن را ولد امیر قباد وقف آستانه نموده و نصف دیگر را امیر فولاد قباد بیک و هر دو نفر تولیت را به سید علیشاه فرزند سید شرف الدین حسین واگذار کرده اند.
- 7- مزرعه استروحه از بلوك سیور قرج که نواب خلیفه شاه قلی مهرداد وقف آستانه نموده و تولیت آن را به سید خلیل الله و سید عنایت الله داده و بعد از ایشان به اولاد ذکور ایشان نسلاً بعد نسل.
- 8- يك قطعه باغچه واقع در قریه وسفنارد بلوك غار ری، که نواب حسین خان سلطان روملو وقف کرده، و تولیت آن را بدو سید سابق الذکر سپرده است.
- 9- چهار هرز (چاله هرز امروزی) و بالغ آباد واقعه در شمران.
- 10- مزرعه ابه غار، مشهور به ده خیر که ایضا سید شرف الدین حسین وقف آستانه مطهر کرده و تولیت آن را به اولاد ذکور خود داده است.
- 11- مزرعه بند کردان شهریار، که فولاد قبا وقف بر آستانه کرده، و تولیت آن را به سید شرف الدین واگذار نموده است.
- 12- مزرعه شرقی مشهور به مزرعه شاهی که باز سید شرف الدین وقف کرده است.
- 13- مزرعه هوسنه بهنام که آن نیز از موقوفات سید شرف الدین حسین می باشد.

14- مزرعه مبارك آباد معروف به خير آباد غار ری، که طغرل وقف آستانه کرده، و تولیت آن را به سید شرف الدین داده.

15- مزرعه ایلمان (ایمان امروزی) و جلال آباد غار ری، که غازی خان تكلو وقف نموده، و تولیت آن را به سید عنایت الله و سید خلیل الله داده.

16- مزرعه دز واقع در بلوک غار ری، که خود سید شرف الدین حسین دائر نموده و وقف آستانه متبرکه کرده، و تولیت آن را به اولاد ذکور خود نسلاً بعد نسل سپرده است.

البته بعد از سنه 961 هجری که تاریخ این فرمان است تا امروز املاك و مستغلات دیگری وقف آستانه گردیده است که بعداً شرح داده خواهد شد.

امروزه پنج رقبه از این رقبات هنوز به صورت وقف باقی و در تصرف آستانه است و رقبات دیگر به مرور دهور از طرف متجاوزین غصب و از تصرف آستانه خارج و اساساً پاره از آنها را تغییر نام داده اند.

پنج رقبه باقی عبارتند از مافتان (مافتون) - علائین - ده خیر هوسنه و سینک. امروزه معمورترین این رقبات مزرعه علائین است که واقع شده در حومه ری فعلی و تا خود صحن بیش از سه کیلومتر فاصله ندارد، و از آب چشمه علی معروف مشروب می شود و به طوری که در فرمان ذکر شده واقف آن سید شرف الدین حسین است که خودش متولی آستانه بوده و بر حسب وقف نامه تولیت آن را در زمان حیات به خود و بعداً با ولادش تخصیص داده.

مطلب دوم: که موضوع دیگر صدور فرمان است، عبارت می باشد از تائید امر تولیت. تا آنجا که نویسنده استنباط می کند امر تولیت چون بر وفق مقررات شرع انور بسته به نظر واقف است احتیاج به تائید

ندارد. ولی چون پاره ای اوقات رقبات موقوفه مورد تجاوز واقع می گردیده معمولاً متولیان برای این که امناء و مباشرین دولت دستورات آنها را اجرا کرده و جلوگیری از تجاوز بموقوفه و توقعات بی جا بنمایند، و هم از آن جهت که روابط معنوی سلاطین شیعه ایران را با مزارات مقدسه حفظ نمایند درخواست صدور فرمان از سلطان وقت می نمودند و معمولاً هم این فرامین صادر می گردیده است. مخصوصاً این امر در تمام دوران حکومت صفوی به طوری که بعداً ملاحظه خواهد شد بسیار رائج بوده است. ولی بعد از انقراض صفویه و تسلط افغانه و بعد افشاریه و ضمن انقلابات دیگر به واسطه نبودن پادشاه ثابت و مستقری متولیان کمتر درصدد مراجعه به دربار و اخذ فرمان و غیره بوده اند. فقط از زمان فتحعلیشاه به بعد ارتباطات با سلاطین تجدید شده است.

موضوع فرمان شاه طهماسب هم به طوری که ملاحظه می شود تصدیق موقوفات و تأیید متولی وقت آستانه بوده که در آن نوشته شده: «و چون ثبوت مضمون صدق مشحون این مجله جلیله به سبق ایادی و تصرف و تصدی سادات مشارالیههم و تلقی ایشان به وقفیت و تعیین مصارف و استفاضه معینه به عرض بعضی مجلات قدیم موکد و موید گردید، وقفیت و تصدی و تولیت مذکوره به تنفیذ و امضاء مقرون شد.»

*

**

اما راجع به متولیان قبل و بعد از امیر نظام الدین علیشاه و امیر حسام الدین ابراهیم که در فرمان شاه طهماسب اسامی آنها برده شده اطلاعات شخصی نویسنده به قرار زیر می باشد:

1- پدر بزرگوار من مرحوم میر سید احمد هدایتی طاب ثراه یک جلد دیوان کلیم کاشانی با خط شکسته بسیار نفیس که از پدر خود دریافت داشته بودند به من مرحمت کردند که در پشت صفحه اول آن به خط مرحوم حاج میر سید هدایت الله (پدرشان) این عبارت نوشته شده است:

هو الله تعالی شانه العزیز مصنف کلیم علیه الرحمه است راقم این کتاب مرحوم میرزا سید علی متولی باشی است. حرره هدایت الله بن ابوالحسن بن سید علی بن ابوالحسن بن میر سید علی راقم کتاب غفرالله سیئاتهم و اعلى الله درجاتهم فی تاریخ

شهر محرم الحرام 1300 بعد از تعمیر صحافی شد.

2- قبر مرحوم سید ابوالحسن پدر مرحوم حاج سید هدایت الله در مقبره گوشه جنوب غربی صحن حضرت امامزاده حمزه علیه السلام واقع است و بر روی سنگ آن این عبارت خوانده می شود:

هذا المرقد و مضجع روحانی مرحمت و غفران پناه جنت و رضوان جایگاه سلاله دودمان مصطفوی و سلسله مرتضوی سلاله الاعظم والافاخم مرحوم مغفور جناب آقا میرزا ابوالحسن مشهور باقامیر متولی سر کار فیض آثار حضرت عبدالعظیم علیه الاف التحية والتسليم خلف مرحمت و غفران پناه آمیرزا سیدعلی متولی باشی طاب ثراهما و جعل الجنة ماواهما و حشرهما الله مع اجدادهما الطیبین الطاهرین. بعد پوشیده نماناد که این منصب عظمی در این دودمان از زمان بنای بقعه ایوان که در دولت صفویه ساخته شده ابا عن جد از

قرار مذکور است. متولیان اجداد این مرحوم که میرزا سیدعلی بن ابوالحسن بن علی بن عبدالخالق بن میرزا نظام الدین خان الرازی الحسینی فی سنه 1209 هجری.

پدر مرحوم سید ابوالحسن در وادی السلام نجف اشرف در مقبره خانوادگی که در آنجا به مقبره شاه عبدالعظیمی ها معروف است دفن شده، و بر سنگ قبرش این عبارت مرقوم است:

قد ارتحل من دار الفناء الی دارالبقاء السید الجلیل والحبر النبیل المتولی لبقعة حضرت عبدالعظیم علیه السلام میر سید علی الحسینی طاب ثراه عام 1271 الهجری.

3- فرمان محمدشاه غازی به سال 1260 در باب واگذاری زرگنده به سفارت روس در زمان تولیت میرزاسید علی.

4- فرمان کریم خان زند مورخ 1179 که مشعر است بر تولیت شرعی آستانه برای میر سید حسن نواده میرزا نظام الدین خان.

5- فرمان شاه طهماسب ثانی مورخ 1143 مبنی بر تولیت میر سید محمد علی.

6- فرمان دیگر شاه طهماسب ثانی مورخ 1120 حاکی از تولیت شرعی همان میر سید محمد علی.

7- شیخ عباس فیض در صفحه 143 کتاب خود به نام «انجم فروزان» در باب متولیان قم می نویسد: جد اعلای این دودمان جلیل میرسید حسین خاتم المجتهدین از اماجد و اعظام علمای جبل عامل بوده و نوه دختری شیخ عبدالعال بوده که در زمان سلطنت شاه اسماعیل صفوی به منظور زیارت حضرت ثامن الحجج به طرف ایران مسافرت نموده، پادشاه در اعزاز و اکرام وی کوشیده او را به توقف در ایران الزام و متصدی امور شرعیه اردوی شاهانه

گردانید. و در زمان شاه طهماسب صبیبه علامه ربانی محقق ثانی (شیخ علی کرکی) را که در آن عصر پیشوای مسلمین و مفتی اعظم شیعه و فرمان فرمای ایران بوده است، به حباله خویش درآورده و از او پنج پسر و یک دختر به وجود می آیند.

ارشد اولاد او میرزا حبیب الله شخصی است که از طرف شاه طهماسب صفوی به تولیت این آستانه منصوب و از آن روز عمران آستانه و تشکیلات داخلی آن شروع، و این منصب خطیر همچنان در احفاد ایشان خلفا عن سلف باقی، و از طرف پادشاهان هر عصر هم تایید و تحکیم می یابد.

فرزند دوم خاتم المجتهدین، میر سیدمحمد است، و او پس از درگذشت پدر به قضاوت عسکر و تصدی امور شرعیه اردوی شاهانه منصوب و در اصفهان متوطن می شود. و او را سه پسر بود، یکی میر سیدمرتضی که به تولیت مزار شاه نعمت الله در ماهان کرمان منصوب شد و این تولیت در سلسله او تا به امروز باقی می باشد. و دیگری میرزا آقائی است که او را پسری نبوده ولی دختر زادگانش در شیراز متولی مزار شاه چراغ بوده و احفادشان تا به امروز هم تولیت آن مزار را بر عهده دارند، و آخرین میرزا نظام الدین علی است که او را چهار پسر بوده و از جمله آنهاست میرزا ابراهیم شیخ الاسلام ری و متولی بقعه منوره حضرت عبدالعظیم علیه السلام که تاکنون هم در سلسله آنها تولیت باقی است.

و فرزند سوم خاتم المجتهدین میرزا شیخ عبدالعال است که از طرف شاه طهماسب به سمت شیخ الاسلام شهر قزوین منصوب و احفاد وی تاکنون هم در آن شهر صاحب ثروت و عزت بوده عضدالملک صدرقزوینی که مدتی صدردیوانخانه عالییه و چندی هم نایب التولیه آستان قدس رضوی و هفت سال هم در پترزبورگ پایتخت

دولت روسیه وزیر مختار ایران بوده از احفاد وی می باشد.

و فرزند چهارم خاتم المجتهدین میرسید احمد است که به تولیت مزار شیخ صفی الدین در اردبیل منصوب شد و اعقاب ایشان هم تا به امروز متولی آن مزار می باشند.

و پنجمین فرزندش میرزا تقی الدین محمد است که از حالاتش خبری در دست نیست. و دختر خاتم المجتهدین هم در حباله شاه قاسم که مقبره اش در طرشت حوالی تهران می باشد بوده است.

8 - پدر عضدالملک صدر قزوینی صدر دیوانخانه عدلیه وقت که فوقاً از ایشان یاد شد مقبره اش در صحن حضرت عبدالعظیم علیه السلام واقع و مشهور است، در ذیل عکس نقاشی شده نواده او میرزا محمدعلی صدرالممالک؛ سلسله نصبش این طور خوانده می شود: میرزا محمدعلی صدرالممالک - میرزا محمدحسین عضدالممالک شفیع بن بهاءالدین ملقب به شیخ الاسلام بهاءالدین بن کمال الدین ملقب به شیخ الاسلام - کمال الدین بن عبدالعال ملقب به شیخ الاسلام عبدالعال بن میرسیدحسین ملقب به شیخ الاسلام امیر سیدحسین بن علی ملقب به خاتم المجتهدین - علی بن حسن به حسین بن جعفر - جعفر بن حسین - حسین بن علی - علی بن عبدالله - عبدالله بن مفضل - مفضل بن احمد احمد بن جعفر - جعفر بن محفوظ - محفوظ بن حسن - حسن بن عدنان - عدنان بن ابی جعفر - ابی جعفر بن محمد - محمد بن حسین حسین بن عد - عد بن محمد - محمد بن جعفر ملقب به دیباج ابن الامام الصادق جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام .

9- سام میرزا فرزند بلافضل شاه اسماعیل صفوی که ذوق شاعری داشته در تذکره خود که به نام تحفه سامی شهرت دارد مشتمل بر اسامی و آثار قریب هفت صد شاعر از شعرای ایران است. و در سال 1314 ش. به طبع رسیده می نویسد (صفحه 41):

امیر عنایت الله متولی مزار امامزاده عالی قدر سیدعبدالعظیم است که در شهر ری است و پیش از تولیت شعر می گفت این رباعی از اوست:

ای دل طلب وصال جانان نکنی *** تا محنت هجر بر خود آسان نکنی

تا پانهدی ز ورطه عقل برون *** سر منزل خویش کوی جانان نکنی

و بعد اضافه می کند: امیر نورالله پسر سیدمذکور است. و او نیز در خدمت آن آستانه متبرکه می بود. همچنین در تحفه سامی در صفحه 42 چنین نگاهشته شده است:

امیر هدایت الله از سادات آنجاست و در تقوی و صلاح از عزیزان دیگر به است. و گاهی در شعر میل می کند و تخلصش عظیم است. این مطلع از اوست:

از سر کویش مرا نبود هوای پای گل *** بی گل رویش کجا باشد مرا پروای گل

10- در کتاب راهنمای قم صفحه 105 این سطور مرقوم گردیده:

خاتم المجتهدین اصلاً جبل عاملی و به دعوت شاه طهماسب صفوی به ایران آمد و پادشاه صفوی او را به خاتم المجتهدین ملقب گردانید و چون از علمای درجه اول آن زمان و مورد توجه پادشاه و مردم بود و همچنین خود و پسرانش به صحت عمل و درستکاری معروف بودند. سه پسر او به تولیت سه آستانه حضرت معصومه و حضرت عبدالعظیم و مقبره شاه صفی منصوب گردیدند، از این قرار که میرزا حبیب الله

ص: 227

به تولیت آستانه حضرت معصومه، و میرزا سیدهدایت الله به تولیت آستانه حضرت عبدالعظیم، و میرزا سیدحسن به تولیت مقبره شیخ صفی معین شدند.

11- ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة اوللقب در ج 3، ص 449 و ردیف 708 مجتهد حسین می نویسد: سیدحسین بن حسن بن محمد کرکی عاملی معروف به مجتهد کرکی و میرسید حسین مجتهد از متبحرین علمای امامیه عهد شاه طهماسب و شاه عباس صفوی و خاله زاده میرداماد و نوه دختری محقق کرکی آتی الترجمة و بعد از وفات محقق در نزد تمامی علما و سلاطین وقت قائم مقام او و دارای اعتبار تمام بوده، و چندی در قزوین سکونت داشته پس به امر شاه عباس اول به سمت شیخ الاسلامی به اردبیل رفته و از تاریخ عالم آرا نقل است که شاه طهماسب را هم همین صاحب ترجمه غسل داده و بر وی نماز کرده. و از تألیفات اوست:

1- الاشراف علی سیادة الاشراف.

2- الاقتصاد فی ایضاح الاعتقاد.

3- التبصرة فی العقائد الحققة.

4- تحقیق معنی السید و السیادة.

5- تذكرة الموقنین فی تبصرة المؤمنین.

6 - تفسیر احل لكم الطیبات.

7- حاشیه صحیفه سجادیه.

8 - حاشیه عیون اخبارالرضا.

9- دفع المناوأة عن التفضیل والمساواة.

10- رفع البدعة فی حل المتعة.

11- شرح روضه کافی.

12- الطهماسیة.

13- عیون الاخبار.

ص: 228

و غیر اینها. و وفات او در يك هزار و يك هجری در اردبیل و یا به قول بعضی در همان سال در طاعون شدید در قزوین واقع شده و به هرحال جنازه او را به امر سلطان به عتبات عالیات نقل دادند.

12- اسکندر بيك تركمان در كتاب عالم آرای عباسی صفحه 145 این طور می نگارد. حسین حسینی جبل عاملی - دخترزاده خاتم المجتهدین شیخ علی عبدالعال در زمان حضرت شاه جنت مکان از جبل عامل آمده، مدتی در دارالارشاد اردبیل به تدریس و شیخ الاسلامی و قطع و فصل مهم شرعیه قیام داشت، بعد از آن به درگاه معلی آمده منظور نظر حضرت شاه جنت مکان گردیده، صاحب نفس و فطرت عالی و طبع کامل و حافظه عالی عظیم بود. گاهی متوجه فیصل قضایای شرعیه در اردوی معلی بود. جمعی کثیر همه روزه به محکمه علیه اش رجوع می نمودند. و در اساتید شرعیه، کتاب و ناسخان محکمه حسب الفرموده جناب میرتوقیع او را سیدالمحققین و سندالمدققین: وارث علوم الانبیاء المرسلین خاتم المجتهدین، مرقوم می ساختند. اگرچه در این باب سخن داشتند و غائبانه اذعان نمی نمودند، اما هیچ يك از فحول علما در معرض این گفتگو نتوانستند درآمد. به غایت فصیح البیان و ملیح اللسان بود، در خدمت حضرت شاه جنت مکان هر عقده که هیچ يك از ارکان دولت حتی شاهزادگان عالی منزلت گشاد نمی توانستند و او به جناب میرتوسل جسته ملتسمات او در خدمت آن حضرت به اجابت مقرون بود و امداد او به خلق الله خصوصا گرفتاران حادثه روزگار بسیار می رسید تصانیف بسیار در فقه و حقیقت مذهب اثنی عشریه و رد مذاهب مبتدعه دارد.

13- صاحب عالم آرای عباسی مجددا در صفحه 458 کتاب

خود چنین می نویسد: خاتم المجتهدین امیرسیدحسین حسینی کرکی عاملی بود که شمه ای از احوال آن جناب در صدر صفحه اول در ذکر سادات و علمای شاه جنت مکان رقم تحریر پذیرفته، والحق مشارالیه سید عالیشان و بزرگ متعالی مکان و دختر زاده مجتهد مغفور شیخ علی عبدالعال بود. در میانه علمای عرب و عجم به طلاقت لسان و فصاحت بیان معروف و در ولایت عجم کوس اجتهادش بلند آوازه گشته. در اصول و فروع مذهب حقه امامیه رسائل غرا پرداخت، و در زمان شاه جنت مکان که اردوی همایون منبع علما و فضلاهی عرب و عجم بود، و جناب شیخ المحققین شیخ عبدالعال خلف صدق مجتهد مغفور شیخ علی علیه الرحمه مرتبه بلند اجتهاد یافته جمیع علماء اذعان اجتهاد او کردند.

14- سید شهاب الدین ابوالمعالی الحسینی النجفی در کتاب خود «مشجرات آل رسول الله» نسب این خانواده را چنین توضیح می دهد:

السید الجلیل المیرزا هدايت الله المتولى لروضة سيدنا عبدالعظيم الحسنى بالرى، ابن الميرزا ابوالحسن المشتهر به اقا مير المتولى المدفون بجنب طارمه حمزة الموسوى، ابن الميرزا سيد على المشتهر ميرزا بزرگ المتولى ختن ظل السلطان القاجار، ابن الميرزا ابوالحسن المتولى ابن ميرزا سيدعلى الخطاط المتولى زمن السلطان فتحعليشاه القاجار ابن ميرزا عبدالخالق المتولى ابن ميرزا نظام الدين على المتولى ابن ميرزا مجدالدين المتولى بن الميرزا ابراهيم المتولى بحرم سيدنا عبدالعظيم و شيخ الاسلام به تهران ابن الميرزا نظام الدين على المتولى ابن السيد محمد المتولى وقاضى العسكر فى الدولة الصفوية ابن السيد حسين خاتم المجتهدين بن ابوالحسن بن الحسين بن جعفر المكي ابن الحسين بن على بن عبدالله بن المفضل بن احمد بن جعفر بن محفوظ ابن الحسين بن عدنان بن جعفر بن محمد الحور بن

ص: 230

الحسین بن علی الخارص بن محمدالدیباج بن الامام ابی عبداللہ جعفرالصادق سلام اللہ علیہ.

15- در سال 1330 هجری قمری شش سال بعد از تأسیس مشروطیت و ابتدای تشکیلات جدید وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه، و تصویب قانون اساسی وزارت معارف که آن وزارت را ناظر قانونی کلیه موقوفات مملکت قرار می داد، از طرف بعضی از مأمورین آن وزارت در باب تولیت آستانه حضرت عبدالعظیم، مثل سایر موقوفات نیز گفتگوهای به عمل آمد، و بالنتیجه قرار شد رسیدگی امر به حکمیت سه نفر از آقایان علما و مجتهدین درجه اول تهران واگذار گردد و برای این کار، مرحومان حاج امام جمعه خوئی و میرسید حسن مدرس و حاج شیخ محمدتقی گرگانی مورد توافق قرار گرفته انتخاب شدند. آقایان علماء بعد از رسیدگیهای مفصل به اسناد و فرامین و وقف نامجات آستانه، خلاصه این طور نظر دادند:

اسناد و وقف نامجات معتبره علمای ربانین رضوان اللہ علیهم و فرامین صادر از سلاطین ماضین اناراللہ براهینهم را که در دست جناب مستطاب حاج میرزا هدایت اللہ متولی باشی فعلی زاویه مقدسه و غیر ایشان بود ملاحظه کرده خلاصه مفاد مودای آنها به طوری است که ذیلاً شرح داده می شود:

سلطان خلد مکان شاه طهماسب صفوی رفع اللہ درجته و اعلی منزلته در فرمان همایون خود مورخ ذیحجه 961 هجری مرقوم داشته اند: لاجرم در این زمان که مجددا اراده خاطر خیریت مآثر بازدیاد ضبط و ربط آن سرکار تعلق گرفته بود در دارالقضا معسکر ظفر اثر ثابت شده که تولیت شرعی موقوفات قدیمی آن سرکار حسب الشرع الاقدس به سیادت پناهین امیر خلیل اللہ و امیر عنایت اللہ رسیده و اکثر رقبات مذکوره به حسن سعی و اهتمام اجداد کرام سادات آستانه منوره صورت تعمیر یافته، و به عرض رسید که سیدخلیل اللہ و سید عنایت اللہ

ص: 231

متوفی شده اند و نوبت تولیت شرعی به خلف صدق ایشان؛ امیر نظام الدین علی شاه، و امیر حسام الدین ابراهیم رسیده بنا بر ظهور رشد و صلاح مشارالیهما منصب عالی تولیت ورتق وفتق مهمات سر کار آستانه مذکوره را به دستوری که به والد هر یک متعلق بود به سیادت پناہین مشارالیهما شفقت فرمودیم. انتهى.

و نواب عالیہ متعالیہ جلیلہ زینت بیگم طیب اللہ مضجعہا صبیہ مرضیہ سلطان جنت مکان شاه طہماسب اناراللہ برہانہ، در وقف نامہ خود کہ مورخ بہ تاریخ ذیقعدہ سنہ 997 ہجری است و توشیح بہ خط و خاتم مبارک مجتہدین عظام آن عصر و خود آن سیدہ جلیلہ است مرقوم داشتہ، و بعد وقف نمود نواب مستطاب خورشید احتجاب الخ. زینت بیگم خلداللہ ظلال سیادتہا و سلطنتہا علی مفارق المسلمین الی یوم القیام تمامت ہمگی سہ دانگ وربع مشاع از مزرعہ موسومہ خوار ذیل واقعہ در بلوک غار ری الخ. بہ مشہد منور و مرقد مطہر امام زادہ واجب التعظیم لازم التکریم عبدالعظیم علیہ و علی آبائہ التحیۃ والتسلیم، و شرط نمود نواب واقف حین الوقف تولیت مزرعہ مذکورہ بعالی حضرت سیادت مرتب نقابت منقبت افادت و افاضت دستگاہ نجابت و تعالی انتباہ عمدۃ السادات العظام و النقباء الکرام؛ امیر مجدالدین ابن سیادت و سعادت و مغفرت پناہ المستریح برحمة الملک الباری جامعاً للسیادۃ والنقابۃ والدین امیر ابراهیم الحسینی، و بعد از اویر اولاد و امجاد او نسلأ بعد نسل و عقباً بعد عقب. انتهى.

سلطان خلد مکان شاه طہماسب صفوی رفع اللہ درجتہ و اعلی مرتبتہ در فرمان ہمایون خود مورخ شہر ربیع الثانی سنہ 1130 مرقوم داشتہ اند: چون جناب سیادت و نجابت و تولیت و فضلیت و افادت پناہ: میرزاعلی الحسینی متولی شرعی آستانہ مقدسہ منورہ متبرکہ عرش درجہ امامزادہ واجب التعظیم والتکریم امامزادہ عبدالعظیم، علیہ و علی آبائہ التحیۃ و التکریم، بہ عرض رسانیدہ بہ موجب مجلہ

معتبره و مسجله به سجلات علمای اعلام که شرح وقف نامجات و محال موقوفات قدیمی آستانه منوره مزبوره مشروحا در آن قلمی شده و مکرر به امضای سلاطین جنت مکین موکد به تاکیدات عظیمه و اخطبه و امثله دیوان الصدارة العلية العالية رسیده، تولیت شرعیه موقوفات قدیمی سرکار آستانه مقدسه مسطوره، بطنا بعد بطن، مختصّ اولاد ذکور اجداد سیادت پناه مشارالیه، و اولاد اناث را در آن مدخلیتی نیست. در این وقت نوبت تولیت شرعیه با مشارالیه است، و استدعا نمود که در باب تولیت مزبوره. رقم مطاع به اسم مومی الیه صادر گردد. و حسب فرمان قضا جریان، علامی فهامی مجتهدالعصر و الزمانی میرسید محمد ملاحظه ارقام و احکام و سجلات مزبوره تصدیق بر تولیت شرعیه مومی الیه نموده، لهذا از ابتدای پنج ماهه تخاقوی ئیل، تولیت شرعی موقوفات قدیمی سرکار مزبور را به سعادت و فضیلت پناه عنایت و مکرمت فرمود که به دستور آباء و اجداد خودشان به توجه نظم و نسق و آبادی انتهی.

و سلطان جنت مکان علیین آشیان شاه عباس صفوی انارالله برهانه و اعلی منزلته در فرمان مورخه شهر صفر 1133 خود مرقوم داشته است چون در این وقت سیادت و نجابت و تولیت و فضیلت و افادت پناه میرزا محمدعلی الحسینی متولی شرعی آستانه مقدسه امامزاده واجب التعظیم والتکریم امامزاده عبدالعظیم به عرض رسانیده به موجب احکام مطاعه لازم الاطاعه و اخطبه و امثله دیوان الصدارة که بر طبق آن صادر گشته، تولیت موقوفات قدیمی سرکار آستانه مزبوره به اولاد والد او مقرر است الخ. امر جلیل القدر تولیت سرکار قدیمی آستانه مقدسه منوره امامزاده واجب التعظیم که حسب شروط واقفین و اسانید معتبره صحیحة المضمون مکرر به احکام سلاطین ماضیه خصوصاً پروانجات مطاعه اعلی حضرت شاهنشاه جمجاه جنت مکان علیین آشیان موکد به تاکیدات عظیم که به امضاء نواب گیتی ستان فردوس مکانی مقرون گشته و به آباء و اجداد سیادت و نجابت پناهین

امیر علی شاه و امیر نورالله که از اولاد ذکور واقفین اند متعلق بوده و اکنون به همان دستور به سیادت پناهین مومی الیہما مقرر فرمودیم که به همان دستور تولیت شرعی رفتار نمایند. انتهى.

اشرف افغان اعلی الله در جته در فرمان مورخه ذیقعدہ 1140 هجری خود مرقوم داشته است: در این وقت که سیادت و نجابت پناه و افادت و افاضت دستگاہ، زینا للسیادة والنجابہ، میرزا محمدعلی متولی سر کار فیض آثار امامزادہ واجب التعظیم والتکریم امامزادہ عبدالعظیم علیہ التحیہ والتسلیم، به درگاہ جهان پناه آمدہ رقم امضاء تولیت شرعی قدیمی آستانہ منورہ به دستور اجداد به شرحی کہ به زیارت آن مستفیض خواهد شد به قیود لازمه به مشارالیہ عنایت و مرحمت گردید انتهى.

امیر سلیمان خان قاجار طاب ثراه در وقف نامہ مورخہ شهر ذیقعدہ الحرام 1214 خود موشحہ به سجالات و امہار مجتہدین آن عصر رضوان اللہ علیہم مرقوم داشته اند، وقف صحیح شرعی و حبس مخلد دائمی فرمودند امیر سلیمان خان قراتلو ہمگی و تمامی و جملگی تمامت یک بنگاہ آب از جملہ چهارده بنگاہ قنات مقصود آباد مشہور به فیروز آباد را به سر کار فیض آثار و تولیت آن را مفوض فرمودند به عالی جناب مقدس القاب فضیلت و کمالات انتساب عزت سعادت نصاب نخبة السادات الفخام امیرزا ابوالحسن متولی سر کار فیض آثار نسلاً بعد نسل و عقباً بعد عقب انتهى.

مرحوم خلد آشیان میرزا شفیع صدر اعظم طاب ثراه در وقف نامہ مورخہ سنہ 1222 هجری خود موشحہ با مہار و سجالات مجتہدین آن عصر رضوان اللہ علیہم مرقوم داشته است: وقف صحیح و حبس مخلد ملی فرمودند ہمگی و جملگی و تمامی یک رشتہ قنات مسماة به مہدی آباد را کہ واقع است در بلوک غار به زاویہ مقدسہ الی اخر الشرائط و تولیت آن را مفوض فرمودند به عالی جناب مقدس القاب فضائل و معارف و کمالات انتساب نخبة السادات العظام الاعلی و زبدة الاعظم

والاشراف امیرزا سیدعلی متولی سر کار فیض آثار نسلماً بعد نسل و عقباً بعد عقب انتهی.

نظر به مدالیل این اسناد شرعیہ معتبره محفوفه به قرائن صدق و فرامین سلاطین جنت مکین صفویہ اناراللہ براهینهم و وقف نامجات مرقومه و مدالیل فرامین و نوشتجات سایره که ذکر آنها را در این مقام لزومی ندید و به ملاحظه استفاضه تامه و شیاعی که در بین اہالی و محترمین از سکنه زاویہ مقدسه ثابت و محقق گردید کہ تولیت کلیہ او جل موقوفہ آستانہ امامزادہ لازم التعظیم حضرت عبدالظیم علیہ و علی ابانہ الاف التحیہ و التسلیم، از طرف واقفین بہ اجداد جناب مستطاب سلیل الاطیاب حاج میرزا ہدایت اللہ متولی فعلی و اولاد آن مرحومین نسلماً بعد نسل مفوض شدہ. و فعلاً نوبت تولیت واقعی بہ خود معزی الیہ رسیدہ و از طرف واقفین بہ ایشان و بعد بہ اولاد ایشان مقرر است و اگر فرضاً در بین موقوفات موقوفہ ای باشد کہ تولیت آن از طرف واقف بہ معزی الیہ تفویض نشدہ چون اصلاً وجود همچو وقفی و بعد ذلک تشخیص آن معلوم نیست، لہذا آن نیز بہ جناب مستطاب حاج میرزا ہدایت اللہ مقرر است.

16- نتیجہ کہ از تجزیہ و تحلیل مدارک فوق بہ دست می آید آن است کہ سلسلہ نسب متولیان آستانہ تا مقارن سلطنت شاہ طہماسب صفوی از آن جہت کہ از سال 961 برای غالب آنان فرامین سلطنتی صادر می گردیدہ و اکثر آن فرامین ہم اکنون در دست می باشد معلوم و مشخص است. اما راجع بہ قبل از آن تاریخ از لحاظ در دست نداشتن مدارک مثبتی بہ درستی نمی توان اظهار نظر کرد. و راجع بہ این کہ صاحب کتاب انجم فروزان تاریخ این سلسلہ را از میرسید حسین خاتم المجتہدین شروع می کند باید گفت این عقیدہ مطمئناً ناشی از اشتباہ نویسنده آن کتاب است و بہ دلائل زیر قرنہا قبل از سلسلہ صفویہ افراد این خاندان بہ پاسداری و تولیت مزار کثیر الانوار آستانہ عبدالعظیم حسنی

ص: 235

اولاً - بر طبق مدلول فرمان شاه طهماسب اول که فوقاً از آن بحث شد در رجب المرجب سنه 961 هجری قمری جمعی از علماء و نقباء مأمور تحقیق و تفتیش اوقاف مزار حضرت و شروط واقفان و متولی و خدام آن آستان گردیده و در متن فرمان چنین اظهار عقیده کرده اند:

واضح و هویدا گردید که رقبات معینه و املاک مبنیه که در ذیل این صحیفه تصحیف یافته از اوقاف قدیم این مزار با تکریم است و نوبت تولیت و تصدی شرعی مستمر و مقرر آن الان به سیادت مآیین نقابت دستگاهین تقوی شعارین میرنظام الدین علی شاه بن السید المغفور والمشکور الواصل الی جوارالله امیر سعدالدین عنایت الله و امیر حسام الدین ابراهیم بن المرحوم السعید المستریح الی غفران الله امیر ناصرالدین خلیل الله العبد العظیمی رسیده - و بنا بر این معلوم و محقق می گردد - که اولاً - موقوفات آستانه قدیم بوده و در زمان شاه طهماسب تولیت به دو نفر فوق از طرف واقفین به ارث رسیده بوده و سلطان وقت با صدور فرمان تولیت آن دورا تأیید و تسجیل کرده است.

ثانیا - امعان نظر و توجه به صورت موقوفات و واقفین و متولیان آنها که در ذیل فرمان قلمی گردیده معلوم می دارد که غالب رقبات موقوفه را سید شرف الدین حسینا که خود از متولیان بوده وقف کرده و تولیت را به خود و اولادش تخصیص داده است. و پاره دیگر از موقوفات را هم که دیگران در آن زمان وقف کرده اند تولیت آن را به سید مذکور یا به پسر او سید علی شاه سپرده اند و لذا پر واضح است که این اشخاص نه فقط قبل از زمان میرسید حسین خاتم المجتهدین که معاصر شاه طهماسب بوده می زیسته اند بلکه نظر به پاره قرائن و

امارات و شواهد قرن‌ها قبل از سلسله صفویه به امر تولیت آستانه اشتغال داشته اند.

ثالثاً - باز در همین فرمان شاه طهماسب می خوانیم که مزرعه مبارك آباد غار معروف به خیرآباد ری را طغرل وقف کرده و تولیت آن را به سید شرف الدین ماضی داده و این می رساند که سید شرف الدین معاصر طغرل سلجوقی بوده و این طغرل قطعا همان سلطان طغرل بن محمد بن ملک‌شاه بن آلب ارسلان سلجوقی می باشد که معاصر المسترشد بالله خلیفه بیست و نهم عباسی است که در سنه پانصد و بیست و نه وفات یافته است. سلطان سنجر سلجوقی ابتدا حکومت عراق و ری را به برادرزاده خود سلطان محمود سپرد و بعد از وفات سلطان محمود برادرش طغرل بن محمد را به جانشینی او برگزید. حمدالله مستوفی صاحب تاریخ گزیده می نویسد: مسترشد خلیفه سلطان طغرل را سلطان رکن الدین طغرل یمین امیرالمؤمنین لقب داد و مدّت سه سال و دو ماه پادشاهی کرد و به همدان در محرم سنه تسع و عشرين و خمس مائه فرمان یافت و از اینجا به خوبی معلوم می گردد سید شرف الدین که معاصر طغرل بوده است در همین حدود می زیسته.

رابعاً - به طوری که فوقاً اشاره شد سام میرزا در تذکره خود به نام «تحفه سامی» سه تن از امیران ری را با قید این که متولی آستانه مبارکه حضرت عبدالعظیم علیه السلام بوده اند به نام های امیر عنایت الله و امیر هدایت الله و امیر نورالله با بعضی از اشعار آنها اسم برده است. با توجه به این که سام میرزا فرزند بلافصل شاه اسماعیل سرسلسله سلاطین صفویه است و با شاهزاده القاس میرزا از يك مادر بوده و مطابق نوشته صاحب کتاب حبيب السیر در روز سه شنبه بیست و یکم شعبان 923 قمری متولد و در سنه 983 با دیگر شاهزادگان صفویه به دستور شاه اسماعیل ثانی کشته شده است معلوم می گردد هر سه نفر امیر و متولی فوق الاشعار

ص: 237

قبل از زمان میرسید حسین خاتم المجتهدین می زیسته اند.

خامسا - حال که معلوم گردید طغرل معاصر سید شرف الدین همان سلطان طغرل سلجوقی است که فوق او در حدود 529 اتفاق افتاده به خوبی ثابت می گردد که سیدشرف الدین همان شخصی است که ممدوح خاقانی شاعر و بدرالدین قوامی رازی معاصران خود بوده و شیخ عبدالجلیل رازی مصنف کتاب النقص به تفصیل در آن کتاب از او یاد کرده است. مطالعه تاریخ زندگی این اشخاص ثابت می کند که همه آنها در قرن ششم و در حدود 520 الی 580 می زیسته اند.

خاقانی در اواخر تحفه العراقین(1) می گوید:

در ستایش امام شرف الدین محمد بن مطهر علوی

این قدر و صفا که خاطر م راست *** از خدمت سید اجل خاست

ذوالفضل محمد مطهر *** آن عرق محمد پیمبر

دین را شرف است و شرع را فخر *** بل سید شرع و دین لافخر

قوامی رازی که از شعرای بنام نیمه اول قرن ششم هجری است و در حدود سنه 500 تا 550 هجری می زیسته چهار قصیده غزّا در مدح سید شرف الدین ساخته(2) است بدین ترتیب:

1- در مدح سید اجل نقیب النقباء شرف الدین محمد در 45 بیت که مطلع آن این است:

ص: 238

1- نسخه تصحیح شده آقای دکتر یحیی قریب، ص 222-223.

2- رجوع شود به دیوان قوامی به تصحیح میرجلال محدث، چاپ 1334، صفحات 39 و 73 و 121 و 141.

از دست برده از همه خوبان به دلبری *** وز دستبرد تو شده مردان زدل بری

تا آنجا که گوید:

فخر زمانه تاج الاسلام صدر دهر *** خورشید شرع ذوالحسین اصل مهتری

بوالقاسم اجل شرف الدین مرتضی *** کورا عنایت ازلی داد یاوری

2- در توحید و منقبت و تخلص به مدح سید اجل شرف الدین محمد نقیب 76 بیت بدین مطلع:

دارای آسمان و زمین کردگار ماست *** آن حیّ لایموت که جاوید پادشاست

و بعد گوید:

تا صاحب الزمان به رسیدن به کار دین *** اولی ترین کسی شرف الدین مرتضی است

3- در عدل خدای تعالی و مدح نقیب النقباء ری شرف الدین مرتضی دارای 80 بیت و شروع آن این است:

چهار دار امام ای پسر ولی سه چهار *** کزین دوازده یابی بهشت و جنت و نار

تا می رسد به:

نقیب آل محمد سلاله نبوی *** جمال گوهر سلجوق و فخر آل و تبار

ص: 239

تواز نژاد امامان و پادشاهانی *** کراست این درج و رتبت از صغار و کبار

4- در منقبت امیرالمؤمنین علی و یازده فرزند معصوم او و مدح نقیب النقباء ری شرف الدین مرتضی 80 بیت.

و اما شیخ عبدالجلیل رازی در کتاب النقص به این بیان از سید شرف الدین یاد کرده است (1): و پیش از وصول این کتاب بما مگر زمره از خواص علماء شیعه که آن کتاب را مطالعه کرده بودند در حضرت مقدّس مرتضی کبیر سید شرف الدین ملک النقباء سلطان العترة الطاهره ابوالفضل محمد بن علی المرتضی ضاعف الله جلاله گفته بودند و بر لفظ گهربار سید السادات رفته و عبدالجلیل قزوینی می باید در جواب این کتاب بر وجه حق شروعی کند.

و از این عبارت معلوم می گردد که کلام شرف الدین موجب شده است که شیخ عبدالجلیل به تألیف کتاب النقص پردازد.

سادسا - دانشمند بزرگوار آقای سید جلال الدین محدّث که مکرّر در این رساله نام ایشان به قلم نویسنده جاری شده و از آثار گرانبهایشان نام برده ام در آخر دیوان قوامی تحت عنوان: «نسب خاندان نقباء ری و قم و ترجمه حال شرف الدین مرتضی که از معاریف ایشان است». تحقیقی فاضلانه تقریبا ضمن پنجاه صفحه درباره سید شرف الدین نموده اند که برای مزید استحضار خوانندگان بهتر دانسته شده که خلاصه از آن در این رساله نقل گردد و این است آن خلاصه: (2) چون شرف الدین محمد نقیب النقباء ری از ممدوحین بسیار معروف قوامی رازی است زیرا چنانکه از ملاحظه همین قسمت موجود

ص: 240

1- کتاب النقص، تصحیح سید جلال الدین محدث، ص 3.

2- دیوان قوامی رازی، به تصحیح آقای محدث، ص 193.

از دیوان وی بر می آید چهار قصیده غزّای قسمت مزبور در مدح اوست (رجوع شود به صفحات 39-42 و 73-77 و 125-141 و 141-146). و علاوه بر این نظر به این که خاندان بزرگ نقباء ری از خاندانهای قدیم و شریف و بیوت نجیب و اصیل شیعه است و با وجود این تاکنون ترجمه این خاندان در جایی اعم از کتب تواریخ و سیر و رجال و تراجم احوال به طور تفصیل ذکر نشده است لازم می دانم که مطالب مربوط به این خاندان را که به طور کلی طبق مضمون (انّ فی الزوایا خبایا) در بطون کتب و متون دفاتر به طور تفرق و تشتت مذکور است در اینجا درج کنم تا بدین وسیله هم اندکی از حقوق کثیره این خاندان را که بر گردن هر یکی از افراد ما گروه شیعه دارند ادا کرده باشم و هم خدمتی برای سلسله جلیله اهل علم که طالب این قبیل مطالب هستند انجام داده باشم. لیکن چون هدف عمده و غرض اصلی در این مورد ترجمه حال شرف الدین محمد و پسرش عزالدین یحیی است که هر دو از رجال بسیار معروف و مشهور این خاندانند ترجمه حال این دو نفر را به طور تفصیل و ترجمه سایر افراد این خاندان را به طور اجمال بیان می کنم. با وجود این طبق مضمون: (تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل) از همان مختصر جلالت و عظمت سایر افراد این خاندان به قدر لازم و اندازه کفایت فهمیده می شود و هوالمطلوب.

الف - فرید خراسانی ابوالحسن بیهقی در کتاب شریف: لباب الانساب گفته: نقیب الرّی و قم - السّید الاجل ابوالقاسم علی بن السید الاجل شرف الدوله والدّین ملک اکابر النقباء محمد بن السّید الاجل عزالدین ابوالقاسم علی بن شرف الدین محمّد بن المرتضی نقیب النقباء المطهّرين علی بن علی الرئیس النقیب بقم ابن محمد الرئیس النقیب بقم ابن احمد المعروف بالدح ابن محمد الغریق بن اسماعیل بن محمد الارقط ابن عبدالله الباهر بن زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام .

و للسید الاجل عزالدین ابوالقاسم علی بن شرف الدین محمد بن المرتضی اولاد فیهم البقیة. اکبرهم و اشرفهم و اعلمهم السید الاجل المفید العالم شرف الدین ملک النقباء الاکابر محمد بن علی و ولادته کانت فی شهور سنة اربع و خمسمائة. امّ السید الاجل عزالدین ابوالقاسم من بنات نظام الملك و ام السید الاجل شرف الدین عائشه خاتون بنت السلطان آلب ارسلان محمد بن جعفر بیگ الملك داود بن میکائیل بن سلجوق بن یقاق ولی فی السید الاجل شرف الدین محمد مصنفات و قصائد

و نیز فرید خراسانی ابوالحسن بیهقی در تاریخ بیهق ضمن ترجمه حال خانواده نظام الملك تحت عنوان (خانندان سیدالوزراء نظام الملك) گفته (صفحه 174) و قوام الدین احمد که مقیم بود به بغداد و ... و عمادالملک ابوالقاسم و عقب وی به طوس است و امیر منصور و عقب وی به ری است و حرائر بودند یکی در حباله محمد فراقی - دیگر در حباله سید اجل ری بود.

ب - شیخ عبدالجلیل قزوینی رازی اعلی الله در جته در مقدمه کتاب شریف النقض (صفحه 3) از این سید بدین عبارت تعبیر کرده: و پیش از وصول این کتاب به ما مگر زمره از خواص علماء شیعه که آن کتاب را مطالعه کرده بودند در حضرت مقدّس مرتضی کبیر سید شرف الدین ملک النقباء سلطان العترة الطاهره ابوالفضل محمد بن علی المرتضی ضاعف الله جلاله گفته بودند و بر لفظ گهربار سیدالسادات رفته که عبدالجلیل قزوینی می باید در جواب این کتاب بر وجه حق شروعی کند. از این عبارت استشمام و بلکه استنباط می شود که کلام این سید بزرگوار موجب شده است که شیخ عبدالجلیل کتاب النقض را تألیف کرده است. و نیز او در همان کتاب ضمن ذکر مساجدی که در شهر ری در زمان سلطان ملکشاه و سلطان محمد سلجوقی ساخته شده و بیان این که

آنها در آن زمان آباد و مورد استفاده فرقه حقه شیعه بوده است گفته (ص 48): (همه به برکات شرف الدین مرتضی است که مقدم سادات و شیعه است.)

و نیز او در همان کتاب ضمن ذکر مدرسه های معروف و معمور قم گفته (ص 16) و مدرسه مرتضی کبیر شرف الدین.

و نیز او در همان کتاب ضمن معاریف و مشاهیر شیعه گفته است: (آن که خاندان سید زکی به قم ری و کاشان و حرمت و تمکین و جاه و رفعت او در مال و نعمت و فضل و نسب و پسرش ذوالفخرین ابوالحسین علی بن مطهر بن علی رضی الله عنه که بیرون از این که سلاطین آل سلجوق و نظام الملک به وصلت با وی تقرّب و تبرک نمودند و فضل و علم او از کتب و خطب او معلوم شود و هنوز شرف و فضل نقابت در خاندان او در عراق باقی است به اقبال و تأیید ملک الامرا سادات عالم شرقا و غربا مرتضی کبیر شرف الدین محمد بن علی که در علم و زهد وارث شمع مکه و یثرب است و در جاه و وقار سیّد سادات مشرق و مغرب.

و قوامی رازی تخلّص از قصیده توحید و مناقب بدو نیکو کرد که گفت:

تا صاحب الزمان به رسیدن به کار دین *** اولی ترین کسی شرف الدین مرتضی است

و نیز او در همان کتاب ضمن بیان این که معاریف و مشاهیر شیعه همیشه پیش سلاطین و امرا و بزرگان و اشراف و اعیان محترم و معزز و صاحب مقام و رتبه بوده اند گفته. (ص 437) (و سیّد اجلّ کبیر شرف الدین مرتضی از عهد بیست و دو سالگی که از مکتب و مدرسه به در آمد الی یومنا هذا که را زهره بوده است در بلاد خراسان و عراق و در دو حضرت از سادات و ائمه و علماء و

ص: 243

قضاات و اصناف مهتران که بر وی تقدّم جوید و طلب رفعت کند با جوانی و کودکی در محافل ملوک واسطه قاضی استرآبادی و عماد محمد وزان بودی و همیشه ایشان بدو تفاخر کردندی.)

ج - ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان (ص 90) تحت عنوان: آمدن سلیمان شاه به مهمانی اصفهبد گفته:

سلطان سلیمان ری در حدود آن اصفهبد را داده بود. اصفهبد ری با تصرف گرفت و خواجه حسن نجم الدین را به عمیدی ولایت ری بفرستاد و دهخدای نجم الدین محمد را که پدر سعدالدین علی بود به مشرفی ری - و یک سال و هشت ماه ری و اعمال او تا مسکو به تصرف دیوان اصفهبد بود و جمله معاریف و قضاة و سادات ری به مازندران در خدمت شاه غازی بودند و هم چنین خوار و سمنان و پدر سید عزالدین یحیی که مرتضی گفتند و از او بزرگوار و محترم تر سیدی در عالم نبود پادشاه غازی بر تخت نشست و حکم فرموده بود به خزانه و داریخانه و جامه خانه و ولایت خویش که هرچه آن سید به خط خویش بر نویسد که مرا فلان چیز می باید همه بدهند و خط او توقیع من شناسند.

این بود توضیح و تحلیل مختصر یکی از فرامین آستانه و جمله در باب خاندان تولیت آن.

در سال 1334 شمسی والد گرامی من مرحوم احمد هدایتی قبل از مسافرتی که به خارج از وطن می کردند و هم فوتشان در آن سال اتفاق افتاد این فرمان را ضمن بعضی دیگر از فرامین سلطنتی و اسناد و وقف نامجات آستانه مبارکه به من سپردند. اغلب آن اوراق به سبب مرور زمان و کثرت استعمال پاره و مندرس شده بود. اینجانب در همان سال تمامی را مرمت و صحافی کرده و در یک مجموعه به ترتیب تاریخ منظم نمودم. به علاوه عکس دو سند دیگر را

ص: 244

که در اختیار عموزاده عزیزم آقای دکتر سید عنایت الله هدایتی فرزند برومند مرحوم حاج سید نظام الدین متولی باشی اعلی الله مقامه بود و از روی کمال لطف چندی به اختیار من گذاشته بودند بدان اضافه کردم.

بسیاری از دانشمندان و ارباب فضل که از وجود چنین مجموعه آگاهی یافتند. مکرر بنده را به چاپ و انتشار آن تشویق و ترغیب می نمودند اما گرفتاریهای زندگی مجال این امر را نمی داد.

اینک که برحسب امر آن بزرگواران این رساله که شامل يك مقدمه و صورت بیست فقره از آن اسناد است انتشار می یابد بر خود فرض می دانم که از همه آنان در اینجا تشکر و سپاسگزاری نموده و توفیق همگی آنان را از درگاه احدیث مسئلت نمایم. امیدوارم توفیق دست دهد تا در آینده بتوانم بقیه آن اسناد را به همین ترتیب گردآوری کرده چاپ و انتشار دهم و من الله التوفیق و علیه التکلان.

یکم خرداد یکهزار و سیصد و چهل و چهار دکتر محمدعلی هدایتی

صورت اسناد و فرامینی که در این مجموعه به چاپ رسیده است:

- 1- فرمان شاه طهماسب صفوی مورخ 950 ه. ق.
- 2- فرمان شاه طهماسب صفوی مورخ 960 ه. ق.
- 3- وقفنامه خوارزیل (خلایزیر) مورخ ه. ق.
- 4- فرمان شاه عباس دوم مورخ 1066 ه. ق.
- 5- فرمان شاه سلیمان مورخ 1080 ه. ق.
- 6- فرمان شاه طهماسب دوم مورخ 1120 ه. ق.
- 7- فرمان شاه طهماسب دوم مورخ 1143 ه. ق.
- 8- طوماری به مهرشاه طهماسب.
- 9- فرمان کریم خان زند مورخ 1179 ه. ق.
- 10- فرمان راجع به استرداد قریه زرگنده و بعضی قراء شمیران مورخ 1229 ه. ق.
- 11- فرمان ناصرالدین شاه در باب تولیت میرزا سیدعلی طهرانی مورخ 1252 ه. ق.
- 12- فرمان محمدشاه غازی راجع به واگذاری زرگنده به وزیر مختار روس مورخ 1260 ه. ق.
- 13- فرمان ناصرالدین شاه راجع به اعاده يك باب کاروانسرا که سابقا به خالصگی رفته بود مورخ 1269 ه. ق.
- 14- فرمان ناصرالدین شاه در باب تولیت میرزا ابوالحسن مورخ 1279 ه. ق.
- 15- فرمان ناصرالدین شاه در باب تولیت میرزا سیدابوالحسن مورخ 1281 ه. ق.
- 16- وقفنامه رامین در شهریار مورخ 1284 ه. ق.
- 17- حکم نیابت تولیت حاج سید هدایت الله مورخ 1294 ه. ق.
- 18- فرمان مظفرالدین شاه در باب تولیت حاج میرزا هدایت الله 1315 ه. ق.
- 19- حکم نیابت تولیت مرحوم حاج سید احمد هدایتی 1337 ه. ق.
- 20- شجره نامه خاندان تولیت آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام.

950 ه. ق.

حضرت عبدالعظیم علیه آلاف التحية والتكريم

متولیان عظام و گماشتگان و سرکاران آستانه مقدسه

معطهر مطهره معلى و بابت سطور مقرر والى از آن تجاوز ننماید در عهده شناسد تحریرا فی شهر ذی حجة الحرام 950.

امامزاده عبدالعظیم علیه و ابائه التحية والسلام.

واجبا به عرض دعاگویان به اخلاص سادات آستانه منوره امامزاده واجب التعظیم (مهرشاه طهماسب)

بنده شاه ولایت طهماسب *** مشروحه ثبت در فوق قضیه

و به جهت بعضی مستدعیات که مشروحه علی حده باید قلمی نماید.

اول معروض آن که چون در نسخه دستورالعملی که در مجلس بهشت آیین مقرر شده بود مذکورات ذیل را به مبلغ مسطور داخل مایحتاج ضروری سرکار آستانه متبرکه فرموده اند و بنابر شرحی که در ذیل هر محل نوشته شده چیزی واصل شده.

ص: 249

عن مزارع مذکوره که از خزانه عامره منشعب فرمودند و باغات چیزی داخل نشد. مزرعه ایلمان چون قنات آن بائر و منطمس شده بود حسب التخمین مزرعه عیساآباد که چون حکم سیور غال به اتمام برسد بتواند از مالیه خود دریافت نمود. مزرعه بند کردان عن دو دانگ چون در این سال اجراء قناحتی شده آنچه بوده به مصرف قنات مذکور نموده شده مزرعه دانگه استره که به مقدار پنجاه خروار غله داخل طومار دستورالعمل شده در این سال که به سبب حوالجات ولایت چیزی به استانه واصل نشده.

اگر در این ابواب عنایت و مرحمت مبذول دارند چاکر والامر اعلی از خزانه عامره تنخواه داده شد.

دیگر آن که چون در این ایام فرخنده فرجام از هر دیار مردم به زیارت و طواف آستانه عرش مرتبه می آیند و کثرت جمعیت تمام می شود و عبور مترددین نیز واقع است و به جهت آن که ایشان را مساکن و منازلی نیست پریشانی و اضطراب تمام به حال ایشان و کافه سکنه آنجا راه می یابد اگر فرمان قضا جریان نافذ گردد که در درون حایر در محل مناسب بنای منازلی چند نموده شود که زوار و مترددین و آینده و رونده مرفه الحال باشند به موقع است چاکر والامر اعلی.

هو* در حوالی حمام یا محلی دیگر که مناسب باشد محوطه تهیه نماید و در اندرون محوطه بیست و چهار منزل که قواره های منازل به گل و خشت باشد و سقف به آجر و گچ تهیه نماید و کاروانسرای که مقرّب الحضرة العلیه بنیاد کرده و قبول نموده که با تمام مصالح به اتمام خواهد رسانند آن هم به جهت منازل زوار مدد خواهد بود و چنانچه در چهارگوشه محوطه تهیه نماید که در هران خانه چهار چاه حفر نماید و در میان هر چاه دیواری که حائل چاه دیگر باشد بسازد در زمان نزدیک تمام نماید. دیگر آن که چون نواب کامیاب نفس نفیس توجه تمام به رواج و رونق و ضبط و نسق آستانه مقدسه دارند اگر مقرر دارند که مردمی

که از اطراف و بلاد آیند و در آنجا ساکن شوند و به تعمیر منازل و دکاکین و غیر ذلك اشتغال نمایند احدی مانع نشود هر آینه موجب ازدیاد و مواد انتظام آن عتبه علیه خواهد شد و از روی فراغت به دعاگوئی دوام دولت روز افزون قیام نماید. به شرح فرمان چاکر.

هو * جمیع زواری که توطن در آستانه مقدسه نمایند به غیر از مردم و رعایای ری اصلاً احدی مانع نشود و کسانی که در ری متوطن بوده به فراغت اوقات گذارده شوند.

دیگر بر رای انور پوشیده نماند که در ایام متبرکه مثل وقفه و غیر ذلك از دحام کثرت تمام می شود و به سر حدی می رسد که عوام تکیه بر مقبره منوره می نمایند و قبه ها را چند مرتبه از مقبره جدا ساخته اند و این معنی ترك ادب است اگر امر فرمایند که در حوالی قبر معطر محجری ترتیب نماید که دفع این صورت شود چاکر والامر اعلی.

هو * در دور صندوق مبارک تهیه محجر مضبوطی که نشکند نماید که اصلاً زوار دست به صندوق نرسانند و تکیه بر صندوق مبارک نکنند از چوب شمشاد که در غایت استحکام.

دیگر آن که به یمن دولت نواب کامیاب رخوت بسیار از هر چیز در آستانه متبرکه جمع شده و می شود و حوالی آستانه متبرکه استحکامی که اعتماد توان نمود ندارد و در این باب به شرح رای ملک آزادی فرمان عمل رود چاکر.

هو * از منازل حدود و حوالی عمارت آستانه متبرکه که قابلیت خزانه جدید و محکم باشد اسباب و ادوات آستانه مقدسه را در آنجا ضبط نماید که قصوری نکند.

دیگر آن که به واسطه اختلاف هوای ری مردمان بسیار بیمار می شوند و در آنجا دارالشفائی که علاج بیماران نماید نیست اگر به صدقات فرق مبارک امر فرمایند که تعمیر دارالشفائی نماید و طبیی مقرر دارد که به علاج بیماران مشغول نماید

چاکر

هو * ترتیب دارالشفاء که نوشته شده نمایند.

دیگر آن که آستانه منوره بر شارع عام واقع است و همه وقت کثرت زوار و مترددین به سبب دخول محل تنگی است و به واسطه بعضی ضروریات مترددین و زوار تشویق بسیار می کنند اگر امر متاع صادر گردد که در محلی که مناسب باشد بنا دکاکین چند از سر کار آستانه و سکنه آنجا نماید که بعد از نفع سر کار آستانه متبرکه زوار و سایر مترددین محفوظ شوند. چاکر

هو * بر در حمام بیست و چهار دکان تهیه نماید که صباغ در آنجا نشسته بخیرید و فروخت مشغولی نمایند دیگر آن که چون دو دانگ مزرعه ده خیر وقف آستانه متبرکه است و تتمه به خاصه شریفه منسوب است و ده دوئی محصول دو دانگ مذکور را عوض حقوق دیوانی آن جهت سر کار خاصه شریف ضبط می نمایند اگر آن جزوی را تنخواه ضروریات آستانه مقدسه نمایند. چاکر

هو * آنچه رسم دو دانگ از مالوجهات شود به آستانه متبرکه حکم صادر و در باب مشروحه به شرف توصیه دیگر آن که چون در این سال نواب همایون مبلغ هشت تومان نذری نذر آستانه متبرکه نموده بودند و مقرر فرموده که جهت سر کار آستانه ملک خریداری نماید چون در آن وقت املاکی که دائر و نافع باشد صورت نیافت و موازی چهارصد جریب از باغات آستانه متبرکه حالا خراب و باثر شده و بعضی از دیوار باغات مذکوره هست اگر امر فرمایند که آن مبلغ صرف تعمیر دیوار و باغات مذکور نماید که از این ممر نفع کلی همه ساله به سر کار آستانه رسد. چاکر

هو * چون مبلغ مذکور نذر آستانه متبرکه شده که ملک بخزند و وقف آستانه متبرکه نمایند به همان قاعده ملک بخزند که در آن عمارت باغها نموده و خواهد شد. دیگر آن که چون در سال گذشته که قنات ایلمان جدید باثر شده بود فقیران سعی بسیار در این سال در آبادانی و زراعت آن

ص: 252

نموده و به دولت نواب کامیاب آن را مزروع ساخته اگر سر کاری آن به فقیران مرجوع باشد که کمال سعی به جای آورده بی طمع و توقع محصولات آنجا را صرف سر کار آستانه نماید. چاکر

هو * املاکی که مجددا نواب کامیاب همایون ما به جهت آستانه متبرکه با قنات خرید و بعد از این خواهد خرید تولیت آن به خاصه شریفه همایون شده و خواهد شد سر کار موضوع نموده تغییر در آن نمی شود.

دیگر آن که چون مزرعه ترسناباد ملک فقیران است و مبلغ شش هزار و نهصد و چهار تبریزی تیول ایالت شاه حسین خان سلطان مقرر است اگر حقوق دیوانی آن را داخل ضروریات سر کار آستانه متبرکه نمایند که صرف آنجا شود از تکالیف تیول دار فارغ نموده موجب رفاه حال اینجانب و معموری آنجا شود چاکر والامر اعلی.

هو * از ابتداء ولیعهدی مال موضوع آستانه منوره عنایت شد و فرمودیم و مبلغ مذکور داخل تولیت جدید که به خاصه همایون فرموده ایم داخل باشد.

دیگر آن که چون جمع کثیر از سادات در آستانه متبرکه می باشند به واسطه قلت معاش تشویش تمام دارند اگر به صدقات فرق مبارک درباره آن جماعت التفاتی فرمایند که يك مرتبه معاش ایشان با حسن وجهی گذرد و از روی فراغت به دعاگوی دوام دولت اشتغال نماید چاکر والامر اعلی.

دیگر آن که مزرعه ایلمان را که به مبلغ نه تومان تبریزی سیور غال آستانه مقدسه مقرر داشته اند چون مبلغ چهار تومان از آن جمله موجود نیست و مراعی رعایا آنجا مبلغ دو هزار و کسری می شود اگر آن جزوی را تنخواه نقصان آنجا نماید. چاکر الامر اعلی

هو * در این باب مشروحه به شرف توصیه و مبلغ مذکور را داخل سر کار تولیت جدید نماید.

در رجب المرجب سال 961 ه. ق. مجمع علما نقبا به تفتیش و تحقیق اوقاف زاویه متبرکه حضرت عبدالعظیم پرداخته اند و تصدیق و گواهی کرده اند که رقباتی که در ذیل این فرمان آمده است از اوقاف قدیم این مزار با تکریم است.

تولیت مزار مقدسه را بر طبق اسناد و دلائل با امیر نظام الدین علیشاه بن امیر سعدالدین عنایت الله و امیر حسام الدین ابراهیم بن ناصرالدین خلیل الله العبد العظیمی دانسته اند.

هو العلی العظیم

لطایف حمدی که منزویان صوامع جبروت از حق ادای آن عاجز آیند و ظرائف شکری که معتکفان خوانات و زوایای ملکوت از ادای حق آن قاصر باشند نثار بارگاه و ایثار درگاه حاکم علی الاطلاق است که وسعة عتبه علیاء عرش اعتلاء او فسحت سده فضای وسع کرسیه السموات والارض ولا- یؤده حفظهما و هو العلی العظیم مستفاض می گردد واقف الضمانی که علم حضوری آن حضرت جل و علا احاطه حقایق احوال صوری و معنوی و افاده کمال آمال دینی و دنیوی مکنونات سیما طائفه علیه اصفیاء کرام و اولیای واجب التعظیم والا-حترام نموده زمزمه طاعت و طنطنه زیارت و اطاعة ایشان را در جمیع بقاع الخیر موفور الانتفاع زمین و آسمان - منبسط و منتشر گردانیده این معنی را سبب هدایت خلاق و درایت طریق شکر نعم حضرت خالق فرمود: فحمداً له ثم حمداً له

علی ما کسانا رداء الکریم و شکرا لهُ ثم شکرا له علی ما هادانا لشکر النعم. و قنادیل نور موفور السرور و مشاعل سرور لایح النور که از مشکوة صلوات نامیات و مصابیح تسلیمات زاکیات اضاءة و اشتعال یابد شایسته روضه عظیم الرتبه و بایسته عتبه رفیع المرتبه پیغمبری است که تمام املاک و رقبات دین مبین و کافه اشخاص طریق حق الیقین وقف آستان ملک آشیان و طفیل راه سکان درگاه ملائک پاسبان اوست.

محمد کزل تا ابد هرچه هست *** به آرایش نام او نقش بست

بشیری که بر ذات او سروری *** شده ختم مانند پیغمبری

صل الله علیه و آله المعصومین و اهل بینه المطهرین المطهرین خصوصا امام واجب الطاعة و آل خانقاه طاعت فرموده (؟) و يطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیمنا و اسیرنا مصداق مقال انما نطعمکم لوجه الله لانرید منکم جزاء ولا شکورا نقطه دایره مطالب امیرالمؤمنین و امام المتقین ابوالحسین علی ابن ابی طالب نظم:

جناب شاه ولایت علی عالیقدر *** که آفتاب ز انوار او مبین گردد

شهی که قطره باران از ابر همت او *** صدف هنوز ندیده در ثمین گردد

پناه دین محمد که جذبه کرمش *** شفیع ما همه در روز واپسین گردد

اما بعد چون به میامن توفیقات ربانی و مواهب تأییدات یزدانی همواره

لوازم همت گردون ارتقاء و مراسم توجه خاطر خورشید اعتلاء بندگان سلیمان مکان نواب کامیاب سپهر رکاب اشرف اقدس اعلی همایون شاهی ظل الهی خلدالله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین برّه و احسانه مصروف و معطوف است به رواج و رونق و ضبط و نسق ضرایح مقدسه و حضایر مؤسسه خاندان بلند ایوان نبوة و دودمان عالی ارکان ولایة که مصدوقه قل لا استلکم علیه اجرا الا المودّة فی القریبی مبین سموّشان عالی و منطوقه فرموده مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من ركب فیها نجی محقق علو مکان متعالی ایشان است و در دقایق ساعات لیالی و ایام و آیات اوقات شهور و اعوام نفایس اموال و شرایف املاک حلال خود را صرف مصالح مشاهد و مراقد اعلی المراصد این طایفه علیه می گردانند تا به مرتبه که در هیچ قطری از اقطار آباد معموره و ممالک محروسه آستان با انوار منسوب به هیچ یک از این فرقه ابراز نماید الا که مروج به انواع الطاف و محفوف اضعاف اعطاف گشت و از این جمله مرقد مزکی و مشهد معلی حضرت رفیع الرتبه امامزاده واجب التعظیم و نقاوه خانواده لازم التکریم دوحه حدیقه ولایت ثمره شجره هدایت شمع شبستان کرامت نهال چمن امامت. عالی قدری که کلام هدایت انسجام حضرت امام همام ثامن الائمه علیهم الصلوة والسلام سلطان سریر الارتضا ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا حیث قال علیه السلام من زارنی بعد موتی ضمننت له علی الله الجنة فمن لم یقدر علی زیارتی فلیزر اخی عبدالعظیم بر اعتلای مدارج افتدارش دلیل روشن و ایضا کلامه العلی العالی من زار عبدالعظیم الحسنی بالری کمن زار جدی اباعبدالله الحسین بر ارتقای معارج اعتبارش حجتی قاطع بر وجه ابین است خلف الامام الممتحن عبدالعظیم بن عبدالله بن علی شدید ابن زید بن سبط الشهید ابی محمد الحسن صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین است که در این اوقات موفور البرکات در مجالس بهشت آیین که مجمع علماء و نقباء روی زمین است متوجه تحقیق

و تقشيش اوقاف مزار قديم اين مزار با اقتدار كثير الانوار و مصارف و شروط واقفان و متولى و عمله آن آستان رفيع البنيان شد كما هو حقه و بما هو طريقه واضح و هويدا گردید که رقبات معينه و املاك ميينه که در ذيل اين صحيفه تفصيل يافته از اوقاف قديم اين مزار با تکریم است و نوبت توليت و تصدى شرعى معمول مستمر مقرر آن الان به سيادت مآيين نقابت دستگاهين تقوى شعارين امير نظام الدين عليشاه ابن السيد المغفور المبرور المشكور الواصل الى جوارالله امير سعدالدين عنايت الله و امير حسام الدين ابراهيم ابن السيد المرحوم السعيد المستريح الى غفران الله امير ناصرالدين خليل الله العبد العظيمى رسیده که به حسب شرع شريف و شروط واقفين حاصل آن را صرف مصارف آن آستانه مقدسه نموده حق التوليه خود را به موجبی که مشروح و مبین می شود به مصارف خود مصروف سازند.

و هذا بيان تفصيلها:

دو وقفیه به نظر در آمده و از شرط واقف مصارف و حق التوليه مشخص است.

مزرعه بریدین واقع در بلوک غار ری عن کوره عراق عجم. عن ربع که سيد شرف الدين حسين وقف نموده و ثلث محصول آن را به حق التوليه اولاد ذکور خود نسلأ بعد نسل مقرر داشته و ثلث آن را به خرج عمارت خانقاه مذکور و قنوت و اخراجات صادرين و واردین تعيين نموده.

مزرعه عن سه ربع که کیا ابوالقاسم بن کیا جمال الدين طهرانی بر آستانه مقدسه وقف کرده و توليت آن را به سيد شرف الدين مشاراليه داده و بعد از او با رشد و اصلح اولاد ذکور نسلأ بعد نسل و حق التوليه

ص: 257

از قرار ثلث محصول مقرر نموده.

مزرعه علائین ایضا واقع در بلوک مذکور ثلث تمام که سید شرف الدین حسین مومی الیه وقف کرده و تولیت آن را به اولاد ذکور خود داده و سماه در سلطان بنت میرزاعلی که بعد از دعوی به وقفیت مسلم داشته و تولیت را به دستور به اولاد سید مشارالیه داده که بعد از مصالح زراعتی ثلث به حق التولیه تصرف نمایند و ثلث آن را به خرج خانقاه مزار و خادم و مؤذن و حفاظ و صادر و وارد صرف نمایند.

دو وقفیه به نظر آمده و تعیین حق التولیه و از استمرار عمل متولیان مقرر است.

مزرعه - مافتان بلوک غاری بالنصف که خواجه امیر قباد وقف آستانه منوره نموده و تولیت آن را به سید علیشاه بن سید شرف الدین حسین مقرر نموده و شرط نموده که تولیت بعد از او از اولاد ذکور او باشد بطناً بعد بطن و حق التولیه از قرار

عمل متولیان سابق به ثلث بعد از مصالح زراعتی مقرر است و مصرف ثلثان محصول مستحقان و با بنای سبیل است برای متولی نصف دیگر خواجه فولاد قباد بیک وقف نموده و به دستور تولیت آن را به سید علیشاه مذکور داده و بعد از او به اولاد ذکور او

نسلاً بعد نسل معین نموده و حق التولیه از قرار عمل متولیان به ثلث مقرر بوده و مصرف ثلثان فقرا و ابنای سبیل است و برای متولی منوط است.

مزرعه - علائین مذکور واقع در بلوک مذکور مزرعه علائین سید شرف الدین حسین مشارالیه وقف نموده بر آستانه مقدسه مزبوره تولیت آن را به اولاد ذکور به دستور نسلاً بعد نسل مقرر فرموده و حق التولیه از قرار عمل متولی از ثلث مستمر است و مستقر و ثلثان محصول آن را

ص: 258

مزرعه بی بی مریم بلوک غار ری بالثلث که امیر قبا وقف آستانه منوره نموده و تولیت آن را به سید علیشاه مقرر کرده و حق التولیه از قرار عمل متولیان سابق یک ثلث را در مصالح زراعت مقرر است و ثلثان محصول مستحقان و ابناء سیل است.

مزرعه سید عبداللّه ایض النصف که میرغیاث الدین محمود میرکمال وقف نموده و تولیت آن را به سید خلیل اللّه و سید عنایت اللّه داده بعد از ایشان به اولاد ذکور ایشان نسلماً بعد نسل عقبا بعد عقب مقرر فرموده که بعد از تعمیر قنای مذکور ثلث آن را به عنوان حق التولیه متصرف شوند و باقی را به فقرا و مساکین و به صادرین و واردین که در عتبه مقدسه مذکوره واقع شود صرف کنند و برای متولیان منوط باشد و مزرعه مذکوره در بلوک غار واقع است.

مزرعه عین آباد در بهنام ری که پیرعلی نامی وقف کرده و تولیت آن را به سید علیشاه بن سید شرف الدین حسین مزبور داده و شرط نموده که چون مزرعه مزبوره را دائر سازد خمس آن را به حق التولیه متصرف می شود و باقی را بعد از خرج قنوات و مصالح زراعتی در آستانه مقدسه صرف فقرا و مساکین نماید و بعد از سید مذکور تولیت آن مخصوص اولاد ذکور بطنا بعد بطن باشد.

مزرعه ابروهه عن بلوک سبور قرچ که نواب خلیفه شاهقلی مهرداد وقف آستانه مقدسه نموده و تولیت آن را به سید خلیل اللّه و سید عنایت اللّه داده و بعد از ایشان به اولاد ذکور ایشان نسلماً بعد نسل و حق التولیه از قرار ثلث محصول مقرر کرده و مابقی را صرف ضروریات سر کار آستانه مزبوره معین فرموده بالتمام است.

يك قطعه باغچه واقع در موضع وسفنارد غار ری که نواب حسین خان سلطان روملو وقف آستانه مذکوره نموده و تولیت آن را به سیدین مشارالیهما داده نسلماً بعد نسل و حق التولیه به دستور از قرار ثلث مخصوص متولیان مذکوران باشد و تتمه را صرف ضروریات آستانه منوره سیدان مومی الیهما نمایند بالتمام.

که اسناد و قبالات به تلاطم ایام فوت شده و رقبات مذکوره اغلب به تصرف آستانه مقدسه منوره است و حق التولیه از عمل متولیان از قرار ثلث مستمر است چنانچه کیفیت این استفاضه و شیاع به وضوح پیوسته و بدین نهج متولیان متصرف اند و نقیض این معنی ظاهر نیست.

مزرعه ایه غار مشهور بده خیر بالثلث که سید مذکور اعنی سید شرف الدین حسین وقف آستانه مطهره فرموده و تولیت آن را به نهج مزبور به اولاد ذکور خود نسلماً بعد نسل و عقباً بعد عقب داده و مصرف ثلثان محصولات آن را به ضروریات سر کار آستانه و بعد از آن به خرج صادر و وارد مقرر فرمود.

مزرعه مزوره علائین مذکور بالسدس که سید اجل مرحوم مزبور شرفاً للسیاده حسینا بروضه منوره مذکوره وقف فرمود و به اولاد ذکور خود تولیت آن را داده و بعد از اولاد ایشان بر اولاد اولادشان مقرر نموده بطناً بعد بطن و نسلماً بعد نسل و سوی حق التولیه باقی محصولات را متولی صرف مایحتاج سر کار آستانه نماید.

مزرعه بند کردان شهریار بالثلث که (فولاد) قباد مذکور بر آستانه مزبوره وقف نموده و همچنین تولیت آن را به سید شرف الدین حسین مومی الیه داده و بعد از او به اولاد ذکور او نسلماً بعد نسل و مصرف

باقی محصولات را سوی حق التولیه متولی برای خود صرف به ضروریات عتبه سدره مرتبه و صادر و وارد نماید.

مزرعه شرقی مشهور به مزرعه شاهی که سید مغفور شرفاً للرحمة حسینا مذکور بر روضه مطهره مسفوره وقف نموده و نیز تولیت آن را به اولاد ذکور خود داده نسلماً بعد نسل کمایرد و مابقی را بهر ضروریات سر کار آستانه مزبوره بعد از وضع حق التولیه متولی صرف نماید.

مزرعه هوسنه بهنام ری بالنصف که ایضا سید شرف الدین حسین مذکور بر عتبه مطهره وقف نموده و تولیت را همچنان به اولاد ذکور خود داده که بعد از وضع حق التولیه که مشروح شد مابقی را صرف ضروریات آستانه مقدسه نمایند.

مزرعه مبارك آباد معروف به خیرآباد غار ری که مزار سلطان عبدالعظیم است و طغرل وقف آستانه منوره نموده و تولیت آن را به سید شرف الدین ماضی داده و بعد از وضع حق التولیه مابقی را صرف مایحتاج آستانه مزبوره نماید و بعد از او به اولاد ذکور او نسلماً بعد نسل.

مزرعه جلال آباد غار ری بالثلث که غازی خان تكلو وقف نموده و تولیت آن را به سید عنایت الله و سید خلیل الله داده و بعد از ایشان به اولاد ذکور ایشان نسلماً بعد نسل و بعد از وضع حق التولیه باقی محصولات را صرف ضروریات سر کار آستانه نمایند.

مزرعه دز واقع در بلوك غار ری که سید شرف الدین حسین دایر نموده و وقف آستانه متبرکه نموده و تولیت آن را به دستور به اولاد

ذکور خود داده نسلاً بعد نسل و بعد از اخراج حق التولیه تتمه محصولات را صرف ضروریات سر کار آستانه نمایند.

و چون ثبوت مضمون صدق مشحون این مجله جلیله به سبق ایادی و تصرف و تصدی سادات مشارالیهم و تلقی ایشان به وقفیت و تعیین مصارف آن و استفاضه مبینه معینه به عرض بعضی مجلات مسجلات قدیم مؤکد و موید گردید وقفیت و تصدی و تولیت مذکوره به تنفیذ و امضا مقرون شد والسلام علی من اتبع الهدی و کان ذلك فی غرة شهر الاصب المسمى بربح المرجب سنة احدى وستين و تسعمائة والحمد لله رب العالمين والختم بالصلوة علی محمد و آله و عترته المعصومین الطاهیرین و علی اعدائهم لعنه الله و الملائكة والناس اجمعین الی یوم الدین.

ص: 262

که از طرف زینب بیگم دختر شاه طهماسب اول

در سال 997 هجری وقف گردیده است.

هو الواقف علی السرایر. الحمد لله الذی وفق الانام الخیرات سبیا للفوز بالثواب الجزیل وقربهم بالطاعات للقرب الی الملك الجلیل. لا اله الا هو الواقف علی السرایر والمطلع علی الضمائر والصلوة والسلام علی من اصطفی من المصطفین الانصار والمرسلین الابرار محمد سید الکوین والثقلین والفریقین من العرب و العجم سیما امیر المؤمنین و امام المتقین اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب قسیم الجنة والنار و بعد وقف نمود نواب مستطاب خورشید احتجاب فلك جناب علیا حضرت بلقیس مکانی خدیجة الزمانی ناموس العالمین مهد علیائی شمسہ ایوان سیادت و اجلال شمس فلك عظمت و اقبال مرکز دایره خدارت و جهانبانی بلقیس تخت طهارت و گیتی ستانی مخدره که مهر و ماه با غایت عصمت و نهایت عظمت در حریم حرش بار نمی یابند و نسیم صبا و شمال در سرا پرده عصمتش راه ندارند زینب بیگم خلد الله تعالی ظلال سیادت ها و

سلطنت ها و عظمت ها علی مفارق المسلمین الی یوم القیام تمامت و همگی سه دانگ و ربع شایع از مزرعه موسومه خورازیل واقعه در بلوک غاری حمیت من الافات و الفی محدود به اراضی احمدآباد و خشک رود و تپه عرب قبلتا و به اراضی عبدل آباد و کندی آباد و شارع شمالا- و به اراضی قریه بورت شرقا و به خشک رود و اراضی مرتضی گرد غربامع اراضی معمور دایر و معمور بایر و قنوات جاریه و منظمه و جداول و انهار و طواحین آبادان و خراب و باغات و محوطات و محاصرات و تلال و وهاد و معالف و مراکض و سایر المضافات و المنسوبات بهذه المزرعه من ای شیء کان سمی ام لم یسم ذکر اولم یذکر بر مشهد منور و مرقد مطهر امامزاده واجب التجلیل والتعظیم لازم التکریم عبدالعظیم علیه و ابائه التحیة والتسلیم که زیارت آن را با زیارت عالی شانی برابر کرده اند که جبریل امین با وجود رفعت شان و سمو مکان افتخار به خادمی آستان ملایک پاسبان نموده سر مباحات به اوج برین سوده که من زار عبدالعظیم الحسنی بالری کمن زار جدی اباعبداللہ حسین وفقی صحیح شرعی مخلد مستمر مشتمل بر جمیع شرایط و ارکان خالی از نواقص و بطلان قربه الی اللہ تعالی و طلبا لمرضاته و شرط نمود نواب واقف حین الوقف تولیت مزرعه مذکور را به عالی حضرت سیادت مرتبت نقابت منقبت افادت و افاضت دستگاه نجابت و معالی انتباه عمدة السادات العظام والنقباء الکرام امیر مجدالدین المتولی ابن سیادت و مغفرت پناه المستریح برحمة الملك الباری ظهیرا للسیادة والدين امیر ابراهیم الحسینی و بعد از او بر اولاد امجاد او نسلاً بعد نسل و عقباً بعد عقب مشروط بر این که عالی حضرت متولی مشارلیه محصول وقف مذکور را بعد از وضع بذر و نفقه القنات و مصالح ضروری زراعت صرف روشنائی و صادر و وارد عمارة و فرش مشهد مقدس منور و مواجب خدام و حفاظ آن سرکار فیض آثار نموده و ثلث کل محصول را به علت حق التولیة و حق السعی به خود متعلق داند و ایضاً شرط نمود که

موقف مذکور را به اجاره طویله به متقلبه ندهد و به غیر متقلبه نیز به اجاره ندهد و به هیچ وجه من الوجوه حکام طلبی از آن مزرعه نمایند و مدخل نکنند و چنانچه در سایر موقوفات آن آستانه سدره مرتبه شرط شده ناظر تعیین ننماید و به علت حق النظاره و حق الاشراف طلبی نکند و چون مصرف معین جهة موقوف مذکور مقرر شده ارباب وظایف مطلقا طلب و توقعی نمایند فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه و كان ذلك فی شهر ذی القعدة الحرام سنة سبع و تسعين و تسعمایه الهجریه النبویه علیه السلام والتحیه.

هو الواقف

الحمد لله الموفق للخیرات الذی جعل الوقف واسطه: لا دارك السعادات و الصلوة والسلام علی محمد و اله اشرف البریات و بعد در مجلس عالی سید المحققین و سند المدققین وارث علوم الانبیاء والمرسلین خاتم المجتهدین ایدة الله علی مسند الاجتهاد الی یوم الدین ما زبر و برز فی هذا الكتاب من المبدء الی المآب حسب ما سطر فی هذا الخطاب معروض شد فی سلخ عام ثمان و تسعين و تسعمایة بشهادات اقل الخلائق لطف الله الشریف الموسوی.

ما نسب الی فیہ صحیح حرره زینب بنت طهماسب صفوی الحسینی الموسوی - مهر. بنت شاه دین طهماسب.

بصحة مقدماته اشهدت نمقه الفقیر الی الله الغنی المغنی سلطان ابراهیم بن حیدر شریف الشریفی الحسینی الحسینی عفی عنهما بالنبی واله فی شهر سنه 997- مهر. سلطان ابراهیم.

این وقف نامه صحیح است در دفترخانه مبارکه جزو املاک موقوفات حضرت شاهزاده عبدالعظیم است باید حدود آن را منظور داشت و خلاف واقع نشود - مهر. لاله الملك الحق المبین عبده احمد

موافق این وقف نامه کیفیت این است که عالی جاه میرزا موسی مستوفی نوشته است.

ص: 265

چون موافق این وقف نامچه که صحت آن ظاهر است يك حد این مزرعه خشك رود است و تجاوز غیر از خشك رود به این مزرعه جایز نیست شهد بمافیة الاقل عبدالوهاب - مهر. یا وهاب الکریم انا من الشاهدين.

بشهادة العبد الاقل مجدالدين افضل.

ص: 266

سیور غال آستانه

بسیور غال مزار متبرکه منوره امامزاده واجب التعظیم والتکریم مجری شد در این وقت خدمه آستانه مزبوره استدعا امضاء نواب کامیاب همایون نمودند و سیادت و صدارت پناه هدایت و نجابت دستگاه حقایق و معارف آگاه و عالیجاه اسلامیان ملاذی شمساً للسیاده الصدارة والنجابة میرزا محمد مهدی صدر ممالک محروسه تجویز نمود که مبلغ مزبور از تاریخ جلوس میمنت مأنوس به دستور به سیورغال مزار متبرکه منوره مزبوره مقرر شود بنابراین از تاریخ مزبور مبلغ مذکور را بعد از وضع دوازده یک ماه رمضان المبارک که به تخفیف مقرر شده حسب الظاهر به سیور غال مزار متبرکه منوره امامزاده مذکور مقرر فرموده ارزانی داشتیم رعایا و مزارعان محال مزبوره سال به سال مال و جوهرات و حقوق دیوانی ری سیور غال مزبور را واصل ساخته چیزی موقوف ندانند عمال الکاء مزبور به هیچ وجه من الوجوه به خلاف حکم و حساب مدخل درین سیور غال مزبور نمایند و قلم و قدم کوتاه کشیده هر ساله حکم مجدد نطلبند و چون پروانچه به مهر مهر آثار اشرف رسد اعتماد نمایند.

حرر فی سنه 1066

ص: 267

راجع به تولیت امیر جلال الدین محمد الحسینی فرزند سید علیشاه:

امامزاده عبدالعظیم علیه التحیه والثنا

چون از تصدیق مستوفی موقوفات ممالک محروسه مستفاد شد که به موجب مثال امضاء دیوان الصدارة العلیه العالیه از ابتداء پیچی نیل 1079 تولیت شرعی سرکار قدیمی آستانه منوره امامزاده واجب التعظیم که موافق شرط واقف به سید علیشاه متعلق بوده حسب الاستدعا مشارالیه به سیادت و نجابت پناه امیر جلال الدین محمد الحسینی ولد مومی الیه مرجوع شده و حق التولیه به قرار ثلث حاصل در وجه متولی مومی الیه موافق شرط واقف مقرر شده به قید آن که مابقی را موافق دستور العمل دیوان الصدارة العلیه العالیه به مصارف مقرره مصروف دارد و در سنه تخاقوی نیل که طومار نسق به جهة آن سر کار نوشته شده قنات شاهی بلامبلغ ابواب جمع به قید آن که الحال به حلّیه آبادانی در آمده و مداخل آن به دفتر نرسیده مقرر آن که بعد از آن که نسخه مداخل به دفتر رسانند حسب الواقع ابواب جمع شود و در

این وقت سیادت و نجابت پناه مشارالیه به عرض رسانید که محل مزبور را به حلیة آبادانی درآورده و در باب رسد ثلث که به حق التولیه مقرر است استدعا و مثال لازم الامتثال نموده که احدی مانع رسدات مزبور نشده گذارند که زراعت نموده صرف معیشت خود نماید بنابراین مقرر شد که به موجبی که مثال لازم الامتثال در باب تولیت و حق التولیه به اسم سیادت پناه مشارالیه صادر شده عمل نمایند و احدی در رسد ثلث حاصل محل مزبور که به حق التولیه سیادت پناه مومی الیه مقرر است مدخل ننموده گذارند که موافق شرع شریف و شرط واقف حق التولیه مزبوره را تصرف و صرف معیشت خود نموده به فراغ بال به دعاگوئی دوام دولت بیزوال ابدی الاتصال اشتغال نماید و در این باب اهتمام تمام لازم دانند هر ساله مثال مجدد طلب ندارند و در عهده شناسد. شهر ذی حجه الحرام سنه 1080 مهر المتوکل علی الله الغنی ابوالصالح محمد بن محسن العبد الرضوی.

ص: 269

فرمان تولیت میرزا محمدعلی الحسینی

الملك لله

امامزاده عبدالعظیم علیه و علی ابائه التحية والتكريم

فرمان همایون شرف نفاذ یافت آن که چون سیادت و نجابت و تولیت و فضیلت و افادت پناه میرزا محمدعلی الحسینی متولی شرعی آستانه مقدسه منوره متبرکه عرش درجه امامزاده واجب التعظیم والتکریم به عرض رسانید که به موجب مجله معتبره مسجله به سجلات علماء اعلام که شروح وقف نامجات و محال موقوفات قدیمی آستانه مقدسه منوره مزبور مشروحا در آن قلمی شده و مکرر به امضای سلاطین جنت مکین مؤکد به تأکیدات عظیمه و اخطبه و اقبله دیوان الصدارة العلية العالية رسیده تولیت شرعیه موقوفات قدیمی سرکار آستانه مقدسه مسفوره بطنا بعد بطن مختص اولاد ذکور اجداد سیادت پناه مشارالیه و اولاد اناث را در آن مدخلیتی نیست و در این وقت نوبت تولیت شرعیه با مشارالیه است و استدعا نمود که

ص: 270

در باب تولیت مزبوره رقم مطاع به اسم مومی الیه صادر گردد و حسب فرمان قضا جریان علامی فهمی مجتهد العصر والزمانی میرسید محمد ملاحظه ارقام و احکام و مجلات مزبوره و تصدیق بر تولیت شرعی مومی الیه نموده بود لهذا شمه از شفقت بی غایت شاهی و مرحمت بی نهایت پادشاهی شامل حال سیادت پناه مومی الیه گردیده از ابتداء پنج ماهه تخاقوی نیل تولیت شرعی موقوفات قدیمی سر کار مزبور را به سیادت و فضیلت پناه مومی الیه عنایت و مکرمت فرمودیم که به دستور اباء و اجداد خود متوجه نظم و نسق و آبادی محال موقوفه مزبوره و تکثیر زراعت و محصولات آن بوده چنانچه باید و شاید و کاردانی و راستی و دیانت او سزد به امر مزبور و لوازم آن قیام و اقدام نموده دقیقه از دقایق دیانت و راستی را فوت و فروگذار ننماید و در نسق و زراعت محال موقوفات مسفوره و تنقیه قنوات آن و روشنائی آستانه مقدسه که از موقوفات مذکوره صرف آن می شود سعی موفور و اهتمام غیر محصور به عمل آورده چنانچه کوتاهی ورزد از او باز خواهی خواهیم فرمود و هر ساله موافق شروط واقفین حاصل مزرعه سید عبدالله ایض یک عشر و از مزرعه غنی آباد یک خمس و از مزرعه خیرآباد که امامزاده واجب التعظیم در آن واقع است با سایر مزارع و قری و املاک که در مزار مزبور است یک ثلث به صیغه حق التولیه متصرف و تتمه محصولات را به نهجی که واقفین وقف نموده اند بعد از وضع سوخت مقرری آستانه مقدسه و تعمیرات و تنقیه قنواة فیما بین خدام آستانه مقدسه هر یک را که قابل و شایسته داند تفریغ و تقسیط نموده دیناری سوای حق التولیه مقرر خود تصرف ننماید خدام و ضابطان و مستاجران و عمله و فعله و مباشرین و رعایاء محال موقوفه مزبوره مومی الیه را متولّی شرعی بالاستقلال و الانفراد خود دانسته از سخن و صلاح حساب مومی الیه که در باب زراعت و آبادانی محال موقوفات مزبوره گوید بیرون نروند حکام و عمال و کلانتران ارقام و احکام سلاطین جنت مکین را که در باب معافی

زاویه مقدسه و محال موقوفات مذکوره شرف صدور یافته عمل و همگی را به امضای نواب همایون ممضی و منفذ دانسته تخلف از مضامین آنها نمایند و تغییر به قواعد آن راه ندهند و به علت حق النظاره و رسومات متولی موقوفات دیناری مطالبه نمایند و هرگاه من بعد متولی تقویضی جهت موقوفات جدیدی تعیین شود دخل در داد و ستد موقوفات قدیمی مزبور و تولیت شرعی سیادت پناه مومی الیه ننموده گذارند که سعی در آبادانی محال موقوفات قدیمی مذکور نموده محصولات آن را موافق شروط واقفین به مصارف مقرر صرف و خود داد و ستاد و تحصیل دعای خیر جهة ذات اقدس و وجود نواب همایون ما حاصل نماید و خدام ملائک احترام آستانه مقدسه مزبوره و عمله و فعله آن سرکار موهبت آثار هر یک از موقوفات قدیمی مزبور وظایف و مقرری درباره ایشان مقرر بوده باشد اوامر و نواهی او را مطیع و منقاد بوده خود را به عزل او معزول و به نصب او منصوب دانند مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی پروانچه این عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده از شایبه تغییر تبدیل مصون و محروس دانند و هر ساله رقم مجدد طلب ندارند و در عهد شناسند.

تحریر فی ربيع الثاني سنه 1120

ص: 272

1144-1135 ه. ق.

راجع به تولیت میرزا محمدعلی حسینی

امامزاده عبدالعظیم علیه التحیه والتسلیم

بنده شاه ولایت طهماسب

حکم جهان مطاع شد آن که چون همگی همت والا نهمت اقدس و نیت صافی طویت انفس مصروف رواج و رونق آستانجات مقدسات و اعتلای شان سادات عالی درجات می باشد لهذا تولیت شرعی آستانه مقدسه امامزاده واجب التعظیم والتکریم را که سابقا به سیادت و نجابت و کمالات پناه فضیلت و افادت و افاضت دستگاه سلالة السادات زینا للسیادة والنجابه والفضیلة و الافادة و الافاضه میرزا محمدعلی حسینی مفوض بوده کماکان به شمار الیه مرجوع و آنچه به هر جهت در ازای امر مزبور سابقا در وجه او مقرر بوده به دستور شفقت و مرحمت فرمودیم که محصولات و مستقلات املاک و رقبات وقفی قدیمی را به دستور سنوات سابقه حسب الواقع به حیظه ضبط

ص: 273

در آورده به مصارف موقوفه رساند در رواج و رونق آستانه منوره و موقوفات آن سعی موفور به منصفه ظهور رساند و آنچه سیادت و نجابت پناه میرزا نظام متولی تفویضی از بابت وجوه حق التولیه و حق القرار و غیره تصرف نموده باشد موافق قانون شرع مطاع و دستور حقانیت و حساب مومی الیه رد نموده وجهی که به ازاء تعمیرات باز یافت نموده هر گاه تعمیر نموده باشد به دستور تسلیم متولی شرعی مزبور نماید حاکم و عمال و کلانتر محال مزبور ارقام مطاعه که در خصوص معافیات و غیره سابقا شرف صدور یافته ممضی دانسته از مضامین آنها انحراف نوزند و احترام متولی مزبور و خدمه آستانه منوره مزبوره را لازم دانسته در هر باب اعانت حسایی به تقدیم رسانند خدام و عمله و فعله آستانه مذکوره و مستوفی و متصدیان و مباشرین و کدخدایان و رعایای موقوفات مزبوره سلاله السادات مشارالیه را متولی شرعی آستانه مزبوره دانسته از سخن و صلاح حسایی او بیرون نروند و اطاعت و انقیاد او را از لوازم شمرند از او امر و نواهی او تجاوز نمایند و در عهده شناسند.

محل امضاء

ربیع الثانی سنه 1143

ص: 274

راجع به تولیت میرزاسیدحسن نواده میرزا نظام الدین خان رازی

فرمان عالی شد آن که از آنجا که پیوسته پیشنهاد خاطر خطیر والا و مطرح نظر آفتاب اثر معلی آن است که هر یک از اخلاص مندان قویم و نوعه دودمان قدیم را فراخور استعداد و قابلیت مرتبه ارجمند سربلند و پایه قدر اعتبارشان را و تفویض خدمات لایقه بلند سازیم مصداق این مقال شاهد حال عالی جناب مفاخر القاب مرتضوی انتساب سلاله الاعاظم و الاعالی میرزاسید حسن نواده مرحوم مغفور میرزا نظام خان متولی سابق زاویه مقدسه امام زاده واجب التعظیم والتکریم امام زاده عبدالعظیم است لهذا از ابتداء شش ماهه تخاقوئیل فرخنده تحویل اصالة منصب جلیل القدری تولیت آستانه مقدسه مزبور را با مقرری و مواجهی که در وجه متولی سابق مقرر بوده به او شفقت و مرحمت فرمودیم که چنانچه باید و شاید و از مراسم جوهر و کاردانی او آید در تعمیر آستانه مقدسه و رونق زاویه متبرکه و جمع آوری رعایا و ساکنین آنجا و عمله و

ص: 275

خدمه سر کار و زراعت موقوفات و سایر امور متعلقه به خود سعی کماینبغی و متین به جای آورده مقرری خود را هر ساله باز یافت و صرف شئون خود نموده به دعاگوئی ذات مقدس والا اشتغال نماید و در لوازم و مراسم امور متعلقه به خود کوشد عمله و خدام سر کار آستانه متبرکه عالی جناب مقدس القاب مشارالیه را متولی بالاستقلال و الانفراد آستانه معظم دانسته ملزومات و منحصوات امر تولیت را مختص عالی جناب مشارالیه و در سخن و صلاح حسابی او که مقرون به صواب و رونق نمودن آستانه و سایر امور مزبور باشد تجاوز نکرده توقیر و احترام او را از لوازم شمرند و در این ابواب مرعی و لازم دانسته و در عهده شناسند او حد جمادی الاول سنه 1179 یا من بمن هورجاه کریم.

ص: 276

حکم والا شد آن که چون قریه زرگنده و اسلکه و بالغ آباد و چهار هرز متعلق به قریه مذکوره که واقع است در بلوک شمیران دارالخلافة طهران وقف آستانه مقدسه عرش درجه و مزار کثیرالانوار ملایک آشیان متبرکه امام زاده واجب التعظیم و لازم التکریم حضرت عبدالعظیم علیه التحیه والتسلیم بود و مداخل و منافع آن صرف مخارج سرکار فیض آثار و به طریقی که واقف معین و مشخص کرده عمل می گردید در این سنوات به علت بعضی جهات منافع و مداخل آنها واصل و عاید عالی جناب متولی نمی شد لهذا از ابتداء معامله هذه السنه میمونه ایت نیل خیریت تحویل و مابعدھا قریه و مزارع معلق آباد را کما فی السابق به عالی جناب مقدس القاب عزت و سعادت مآب سیادت و نجابت انتساب سلاله الاطیاب میرزاسید علی متولی سرکار واگذار فرموده مقرر داشته ایم که قریه و مزارع مذکوره را که موقوفی سرکار ساطع الانوار است به طریق سابق متصرف گردیده

و در سرپرستی رعایا و برایا و ساکنین لازمه دقت و اهتمام کرده و در امور زراعت و فلاحه و آبادی و معموری آنجا سعی مالا کلام نموده و در هر جهات اوقات کاملی مصروف داشته آنچه شاید و باید و از جوهر ذاتی او سزد و آید در انتظام امور آنجا کوشیده و مداخل و منافع آنها را صرف اخراجات سر کار فیض آثار سازد عالیجاه رفیع جایگاه عزت و سعادت همراه اخلاص و ارادت آگاه مستوفی و عالیشانان رفیع مکانان اخلاص مآبان ضابطان و عمال و کدخدایان و سربلکان دارالسلطنه طهران به هیچ وجه دخل و تصرف در قرای مذکوره نکرده در هر حال معاف و مسلم و از صادرات و عوارضات مرفوع القلم دانسته قریه و مزارع مزبوره و ققی را حواله و اطلاق نمایند و مختص سر کار کثیرالانوار دانند مقرر آن که عالیشان کدخدا و عالی حضرات رعایای قریه زرگنده و اسلکه و بالغ آباد و چهار هرز حسب المقرر معمول مرتب داشته از قراری که امر و مقرر فرموده ایم تخلف و انحراف نورزیده نزد عالی جناب متولی جلیل الشان رفته از قراری که مشارالیه قرار مدار در کار بار آنجا می دهد معمول دارند و در عهده شناسند تحریرافی شهر محرم الحرام سنه 1229.

در باب تولیت میرزاسید علی طهرانی

محمدشاه غازی صاحب تاج و نگین آمد *** شکوه ملک و ملت رونق آیین و دین آمد

الملك لله آن که چون همواره منظور نظر مهر اثر شهریاری آن است که هر يك از اهل استعداد و استحقاق را به اعطای مناصب خطیره و شمول الطاف کثیره سرافراز فرماییم و عالی جناب مقدس القاب سلالة الاطیاب والاطهار میرزاسیدعلی طهرانی که به طیب طینت و صداقت معروف و مشهور است ابا عن جدا در معامله هذه السنه پیچی نیل خیریت دلیل شغل جلیل و منصب نبیل تولیت سر کار فیض آثار امامزاده لازم التکریم شاهزاده عبدالعظیم علیه التحیه والتسلیم را به عهده درایت و حسن کفایت عالی جناب مشارالیه محوّل و مرجوع نمودیم که به طریق سابق به تقدیم مهم مزبوره شرائط شغل خود مراتب امانت و مدارج ارادت خود را بیشتر از پیشتر به ظهور رساند و مورد فیوضات ظاهر و باطن شود. علی هذا منافع دهات مفصله

ص: 279

ذیل را نقدا و جنسا از بابت موقوفات سر کار سعادت آثار کما فی السابق در وجه مشارالیه تیول مستمر و برقرار فرمودیم که هر ساله بازیافت داشته صرف معاش خود ساخته به فراغت خاطر مشغول تقدیم خدمت باشد مقرر آن که عالی جنابان مقدس القابان مدیر و ناظر و مستوفی و کشیکچیان و خدام سر کار شوکت مدار حسب المقرر عالی جناب مشارالیه را متولی بالاستقلال دانسته عزل و نصب اوامر و نواهی او را مطیع باشند و در سخن حسابی و صواب دید او تخلف و تجاوز نمایند عالیشانان عزت و ارادت کتاب سعادت انتساب دفترخانه مبارکه شرح فرمان همایون را ثبت دفاتر خلود.

از شوائب تغییر و تبدیل مصون و محروس دانند و در عهده شناسند تحریرا فی شهر ذیقعدة الحرام 1252.

ص: 280

در باب واگذاری قریه زرگنده به وزیر مختار روس

الملك لله

محمدشاه غازی صاحب تاج و نگین آمد ***شکوه ملک و ملت رونق آیین و دین آمد

آن که چون قریه زرگنده شمیران در دست عالی جناب مقدس القاب سیادت و سعادت مآب میرزاسیدعلی متولی باشی حضرت شاهزاده عبدالعظیم علیه الاف التحیه والتکریم بوده و مداخل کلی از آنجا می برد و نظر به این که قریه مزبوره محل بیلاقی جناب جلالت مآب وزیر مختار روس بود قریه مزبور را واگذار به وزیر مختار روس فرمودیم و از هذه السنه میمونه لوی نیل خیریت تحویل و ما بعدها در عوض قریه مذکور مالیات قریه رامین من بلوک شهریار را که ملکی عالی جناب مقدس القاب مشارالیه است به او مرحمت و عنایت فرمودیم که همه ساله بر سبیل استمرار دریافت کرده صرف معیشت و گذران خود کند و به دعاگوئی دوام دولت علیه اشتغال نماید. مقرر آن که

ص: 281

عالی جاهان رفیع جایگاهان مقرب و الخاقان حکام حال و استقبال دارالخلافة طهران قریه رامین را از تیول عالی جاه پاشا بیک مقطوع و در عوض قریه زرگنده در حق عالی جناب سابق الالقاب برقرار دانسته قدم و قلم از آنجا کشیده و کوتاه دارند و به هیچ وجه من الوجوه حواله و اطلاقی نکنند تا آن که مشارالیه در کمال فراغت منافع و مالیات آنجا را باز یافت داشته به مصارف گذران و مخارج خود رساند المقرر آن که عالی جاهان رفیع جایگاهان مجددت و نجدت همراهان مقربی الخاقان مستوفیان عظام و کتاب خیریت اکتساب دفترخانه مبارکه شرح فرمان جهان مطاع را در دفاتر خلود ثبت و ضبط نموده از شوایب تغیر و تبدل مصون و محروس دارند در عهده شناسند تحریرا فی شهر ربیع الثانی 1260.

ص: 282

يك باب كاروانسرا واقع در حضرت عبدالعظيم كه از جمله موقوفات آستانه مباركه بوده است و در ايام سابق به خالصگي عمل مي شده در سيچقان و بعد از آن مجددا از خالصگي ديوان موضوع و كما في السابق جزء موقوفات آستانه به حساب آمده.

بسم الله تعالى العزيز

تا كه دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت *** صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت

آن كه چون بر فرازنده این بلند رواق و نگاهدارنده این زبرجدی طاق به حکم رافت خداوندی خواست كه بر عالمیان ببخشاید همایون گوهر ما را كه زیور ساعد آفرینش و پیرایه سرای بینش است زیب تخت مملكت فرمود و كمال شعف و زوال اسف و آسایش طباع و آرامش رباع طبقات امم را در رتفات عواطف و عوارف اعلی حضرت اقدس ظل الهی محول و مقرر نمود شكرانه این عنایت و سپاس این عاطفت را سزاوار چنان دیدیم كه هر دم آفتاب رحمت و عدالت و سحاب انصاف و مروت بر هر خراب و آباد بتاییم و بباریم و قوانین محدث و بدع شنیعه از لوح روزگار بزدانیم و بر آئینه

عالمیان که ودایع آفریدگاران بنمائیم که در این عهد فرخنده و زمان پاینده ایدالله جلالهما جلائل اعطاف و اشفاق ما شامل حالت و کافل مقاتل هر برنا و پیر است و شخص فتن در سلاسل عدل ما پای در زنجیر، طبقات وجود به هر جا که پویند و پایند و به هر سو که روند و آیند همه تا در نگرند آسایش و فراغت همه تا در گذرند امنیت و عدالت مآثر خیرات و مبرات از حد افزون و مهام موقوفات هر یک در کمال قاعده و قانون چنانکه یک باب کاروانسرای واقع در حضرت عبدالعظیم علیه من التحیه از کاهها که از جمله موقوفات آن حضرت است در سوابق ایام به خالصگی عمل شده در این سال همایون فال سیچقان نیل و بعدها بر وفق این فرمان مبارک کاروانسرای مزبور را از خالصگی دیوان موضوع و کما فی السابق در جزء موقوفات آن حضرت برقرار فرمودیم و مالیات آن را به نحوی که در این همایون سمت ترقیم یافته با ثلاث معینه مشخصه مقرر نمودیم که هر یک از این بعد در جا و مقام معلوم به مصرف برسد و از این قرارداد تخلف و تجاوز روی ندهد ثلث اول باید برای صرف روشنائی ایوان و بقعه مطهره منظور و محسوب آید ثلث دوم باید به جهت تعمیر کاروانسرا و دکاکین متعلقه به آن حضرت و بقعه متبرکه آنجا صرف شود ثلث سیم باید به استحضار متولی باشی مضجع شریف به خدام آن حضرت عاید گردد و مقرر آن که مباشرین و عمال امور دیوانی حضرت عبدالعظیم بنهجی که امر و مقرر فرموده ایم مرتب داشته کاروانسرای مزبور را از جزو خالصه دیوان اعلی موضوع و در ضمن موقوفات آن حضرت مجری و مقرر دانسته متعرض منال دیوانی آن نشوند و این خیرات باقی را وافی عمر و دولت پادشاهی دانند المقرر محرران دفترخانه مبارکه شرح خطاب مستطاب رازیب دفاتر خلود ساخته از تغییر محروس و محفوظ داشته در عهده شناسند حرره شهر ربیع الثانی 1269.

1313-1264 ه. ق.

به تقاضای میرسید علی که به سن کهولت رسیده بود مقام تولیت آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام به پسر ایشان میرزا ابوالحسن واگذار گردیده و در یونت نیل این فرمان را به نام ایشان نوشته اند.

بسم الله تعالی العزیز - الملك لله تعالی

تاکه دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت ***صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت

چون عالی جناب فضائل و محامد نصاب اصالت و نجابت انتساب سعادت و سیادت مآب فخرالسادات الکرام میرزاسیدعلی از سلاله خاندان سیادت و از نقاوه دودمان اصالت است و خدمت تولیت عتبه علیه و سده سنیه مشهد مشرفه امام زاده واجب التعظیم شاهزاده عبدالعظیم از عهد سلاطین سلف انارالله برهانهم الی یومنا هذا به عهده کفایت و کفالت عالی جناب معزی الیه محول و مفوض بوده و پیوسته در آن بقعه متبرکه و مضجع مقدسه خود و آباء و اجداد به صداقت و امانت به خدمت حضرت مشغول بوده دعاگوی دوام دولت ابد مدت را نیز همیشه ضمیمه خدمت تولیت نموده تا این اوقات که

ص: 285

سن او به پیری و عمر او به کهولت رسیده و از خدمت تولیت آستان ملائک پاسبان بازمانده از اولیای دولت قاهره استدعا و درخواست نمود که خدمت محوله به او را به خلف الصدق او عالی جناب قدوسی القاب محامد و معارف نصاب زبده السادات العظام و عمدة النجباء الکرام میرزا ابوالحسن ولد ارشد او مرجوع و موکول فرمائیم علیهذا ایجابا لمسئوله در هذه السنه یونت ئیل فرخنده دلیل عالی جناب مشارالیه را بسان والد و اجداد در منصب متولی باشیگری مشهد مشرفه و مضجع مقدسه شاهزاده عبدالعظیم علیه من الله تعالی و تبارک افضل التکریم والتعظیم سرافراز فرمودیم به نحوی که باید و شاید و از قوه اصالت و نجابت او سزد و آید در تقدیم خدمات آن آستان ملائک پاسبان و دعای بقای دوام دولت جاوید فرجام فی آناء اللیل و اطراف النهار اوقات شبانه روز خود را صرف نموده خاطر خطیر مرحمت تخمیر شاهنشاهی را از طرز و طور راستی و درستی و امانت و دیانت خود راضی و خشنود سازد و تمامی خدام و متولیان و جاروب کشان و کشیکچیان آن حضرت را از حسن سلوک و رفتار خود خورسند دارد مقرر آن که قاطبه سادات و خدام عتبه علیه و سده سنیه حضرت امامزاده واجب التعظیم عالی جناب مشارالیه را متولی باشی بالانفراد والاستقلال خود دانسته مطیع و مطاع اوامر و نواهی او بوده از سخن و صواب دید مشارالیه تخلف و تجاوز نمایند المقرر کتاب سعادت اکتساب دفترخانه مبارکه شرح این توفیق رفیع در دفاتر ثبت و ضبط نموده و در عهده شناسد شهر صفر المظفر 1275.

در باب تولیت میرزاسید ابوالحسن مورخ 1281 ه.ق.

تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت ***صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت

از آنجایی که همّت والا- نهمت ملوکانه همواره مصروف رفاهیت حال کافه رعایا و برایا و پاس شریعت احمدی و احیای طریقه سنت محمدی صلی الله علیه و آله بوده و می باشد خاصه در تمشیت و تعمیر روضات مقدسه و تنظیم امور قبور مطهره ائمه معصومین و اولاد طاهرین ایشان نهایت اهتمام داشته و داریم از آن جمله زاویه مقدسه امامزاده واجب التعظیم حضرت عبدالعظیم واقعه در مُلک ری در جنب دارالخلافة تهران که احسن بقاع و بر اهالی این مرز و بوم اعظم نعماء الله است چون در این اوان از صندوق عدالت عریضه ابراز شد که مشعر بر بی نظمی آن آستانه شریفه و حیف و میل منافع موقوفه آن بوده بناء علیه امر و مقرر فرمودیم که متولی آن سر کار را با ریش سفیدان خدمه در مشورت خانه مبارکه حاضر نمایند با اطلاع امناء

ص: 287

شوری و جمعی از علماء شریعت غزّا تحقیق و غوررسی نموده مراتب را معلوم دارند پس از رسیدگی و تحقیق و ملا حظہ طومار و وقفنامہای واقفین و فرامین سلاطین جنت مکین اناراللہ برہانہم در دست داشتند خاصہ فرمان قدر نشان شاہ طہماسب جنت مکان معلوم شد کہ عمل منافع و موقوفات از قرار ثلث بودہ کہ ثلث حق التولیہ و ثلثی در حق خدمہ برقرار و ثلثی بہ مصارف صادر و وارد ہرچہ لزوم یابد بر حسب صلاح و صواب دید و رای متولی برسد بہ ہمین طریق متولیان ابا عن جد معمول داشتہ و می دارند علیہذا بر رای بیضاضیای ہمایون مشہود افتاد کہ عارض عریضہ مفسد و با غرض بودہ فقرات معروضہ صدق نداشتہ پس از ظہور این مراتب و شہود خلوص نیت متولی آن آستانہ مبارکہ لازم افتاد کہ از جانب سنی الجوانب ہمایون بالتفات خدیوانہ مخصوص آید محض ظہور مرحمت در ہذہ السنہ میمونہ اودئیل سعادت دلیل و ما بعدہا. این فرمان مہر لمعان مبارک بہ افتخار عالی جناب فضیلت نصاب مقدس القاب سلالہ السادات و العظام میرزا ابوالحسن متولی باشی آن آستانہ متبرکہ صادر و مقرر داشتیم کہ عالی جناب مشارالیہ خود را کماکان متولی دانستہ و سایر خدام بہ موجب این منشور قضاماثور ہمایون در امر و اطاعت او بودہ از خدمات مقررہ تغافل نورزند و او نیز منتہای اہتمام و رسیدگی در امور متعلقہ بہ آن سر کار فیض آثار و ضبط و نسق املاک موقوفہ و جمع آوری منافع و تعمیر آبادانی موقوفات و عمل خدام و نظم امور ایشان نمودہ و دقیقہ فروگذار نکرده منافع موقوفات را بہ طریق مقررہ در وقف نامجات بہ موجب تفصیل فوق کہ بر حسب قرارداد واقفین است معمول دارد و از انقرار تخلف جایز نداند و بہ کمال دقت در خدمات مرجوعہ بہ خود کوشیدہ و تغافل و اہمال ننماید مقرر آن کہ کتاب سعادت اکتساب دفترخانہ مبارکہ شرح فرمان ہمایون را ثبت و ضبط نمودہ و در عہدہ شناسند فی شہر ذیقعدہ الحرام سنہ 1281.

فاطمه سلطان خانم دختر ظل السلطان علی شاه يك دانگ مشاع از قریه رامین شهریار و يك دانگ مشاع از آسیاب واقع در قصبه حضرت عبدالعظیم را وقف ابدی بر حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام نموده اند که منافع این دو رقبه را صرف تعزیه داری و ذکر مصیبت حضرت سیدالشهداء نمایند و تولیت آن را در دوران حیات به خود و پس از مرگ به متولی حضرت عبدالعظیم میرزا ابوالحسن و بعد از او به اولاد ذکور او نسلماً بعد نسل واگذار کرده است.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الواقف على الضماير والمطلع على السرائر و صلى الله على خير خلقه محمد و آله اشرف القبائل و العشائر و بعد باعث بر تحرير اين سطور شرعية القواعد ذكر و بيان آن است که عليا جاه خدارت و طهارت جایگاه عفت و عصمت دستگاه نوابه عليه عاليه شاهزاده حاجیه فاطمه سلطان خانم بنت مرحوم مغفور مبرور جنت مکان علیین آشیان حضرت اقدس ظل السلطان علی شاه اعلى الله درجته فی فرادیس الجنان در حالت صحت نفس و ثبات عقل و جواز تصرفات بالطوع والرغبة يك دانگ مشاع از قریه رامین واقع در بلوك شهریار که از بلوكات طهران است و يك دانگ مشاع از آسیاب که واقع است در قصبه متبرکه شاهزاده عبدالعظیم علیه و علی آبائه التکریم والتعظیم وقف ابدی و حبس مخلص سرمدی قرابة الى الله و طلبا لمرضاته الخفی و الجلی نمود بر جناب سید الشهداء حضرت اباعبدالله الحسین روحنا و روح العالمین

له الفدا که به مرور ایام هر ساله آنچه منافعی که از این دو ملک مذکور حاصل می شود در مصارف تعزیه داری و ذکر مصیبت جناب سیدالشهدا علیه التحیه والثناء خرج و صرف گردد و نصف ثواب آن را تقویض نمود بر روح پرفتوح اقدس والده مرحومه خود و نصف دیگر را برای خود که در یوم لاینفع مال و لابنون عاید و دستگیرش شود و تولیت این دو ملک مرقومه مسطوره مزبوره مادام الحیوة به خود واقفه لنفسها مقرر داشته است و بعد از رسیدن اجل حتمی به ولد ارجمند سعادتمند خود که سر کار متولی باشی آستانه مبارکه حضرت شاهزاده عبدالعظیم علیه التحیه والتکریم اعنی جناب مستطاب آقامیرزا ابوالحسن دام عزه و مجده بوده باشد مفوض نمودند و بعد به اولاد ذکورش بطنا بعد بطن و نسلاً بعد نسل و صیغه وقفیت این دو ملک مذکور به قرارداد مسطور در ارض اقدس نجف اشرف جاری شده و قبض حاصل گردیده است وفقاً صحیحاً شرعياً فمن بدله بعد ماسمعه فانما ائمه علی الذین یبدلونه و کان وقوع ذلك الوقف فی شهر شوال المکرم من سنه 1284 محل مهر فاطمه سلطان.

ص: 290

فرزند مجتبی گهر درج احمدی *** عبدالعظیم لمعه نور محمدی

چون از وقتی که بانی نزهت سرای جهان و معمار معموره این بلند ایوان قبه چرخ مقرنس بی آلت خشت و گل برافراشت و شش طاق رواق آن رابه شمسه آفتاب زرین و صور سیمین کواکب نگاشته آئینه خانه زجاجی آن را به نقوش و تماثیل اختران آراسته و نشیمن خاک را که عمارت مابین الافلاک است به حدائق ذات بهجهت سمات پیراسته و بهار آرای قدرتش گلهای چهار باغ عنصر را به صنع کامل رنگ آمیزی نموده و مهندس حکمتش به مفاد والارض فرشناها بسط بساط زمین را به مصداق و بنینا فوقکم سبعا شدادا احداث مناظر دلگشای چرخ برین فرموده و پایه قصر بیقصور این خانواده بنوت را سرکوب قصور سپهر و بنیان ایوان آن را رفیع تر از طارم ماه و مهر ساخته در ازاء این عارفه عظمی بر همت حضرت خود لازم

ص: 291

فرمودیم که هر يك از راست كيشان خدام این آستان ملك پاسبان که مانند سرو آزاد ثابت قدم و جوهر ذاتی آن بی خلاف با چنار توأم باشند بین الاكفاء سرسبز و بلند و از انوار عاطفت و عنایت بهره مند سازیم لهذا ساله دودمان مصطفوی و نتیجه سلسله مرتضوی میرزا هدایت الله اولاد ارشد مرحوم میرزا ابوالحسن متولی باشی که ابا عن جد در این آستانه متبرکه از روی صداقت خدمت کرده اند از ابتداء هذه السنه اودئیل خیریت دلیل و ما بعدها مشارالیه را به منصب نایب التولیگی سرافراز و مبلغ یکصد و سی تومان نقد و مقدار ده خروار جنس محض توسعه و مدد معاش مشارالیه عنایت فرمودیم که همه ساله از خزانه فیض آثار حضرت به موجب برات اخذ و دریافت نموده و این منصب عظمی را هم مایه مفاخرت خود دانسته در انجام خدمات محوله به خود اقدام و جوهر ذاتی خود را به جلوه بروز و ظهور برساند. مقرر آن که مستوفیان عظام و کتبه کرام شرح فرمان قضا جریان را ثبت و ضبط دفاتر خود نموده عهده شناسد فی شهر ذیحجه الحرام سنه 1294.

ص: 292

در باب تولیت مرحوم حاج سید هدایت الله

آن که چون پیوسته مکنون ضمیر عنایت تخمیر ملوکانه و پیشنهاد خاطر مرحمت مظاهر خسروانه آن است که از هر دوده و طبقه ناس هر یک که به زیور تقوی و صلاح آراسته و از رذائل ادناس پیراسته است در مهمات دنیویه و اخروییه به مشاغل لایقه برقرار فرمائیم لهذا نظر به مراتب اهلیت و استحقاق و وفور لیاقت و استعداد فطری جناب مستطاب کروی نصاب قدوسی انتساب زبده الاشراف والانجاب فخرالسادات والاطیاب حاجی میرزا هدایت الله نایب التولیه پسر مرحمت پناه آقا میرزا ابوالحسن متولی باشی که پرورده آستان تقوی و صلاح و برآورده دودمان هدایت و نجاح و مردی نجیب الطرفین و کریم الابوین و در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه و علی آبائه آلاف التحیه والتکریم از دیرباز طایف آن مطاف ملایک و به سیرت آباء و اجداد خود طریق رشد و سداد را سالک بود و علو حسب را تمیمه شرف و نسب داشت محض ارتقاء

به مدارج علیا از هذه السنه تخاقوی ٹیل و ما بعدها به استدعای نور چشم اعز اسعد ارجمند کامکار نامدار نیرالدوله امیر تومان حکمران مرکز دارالخلافه و مضافات و تصویب جناب مستطاب اجل امجد اشرف اکرم افخم امین الدوله صدراعظم جناب معزی الیه که وارث رتبت تولیت آستانه مقدسه بود و از هفتصد سال قبل این منصب رفیع و مقام منیع را پدر بر پدر میراث داشته به تقویض این مرتبت و منصب عالی عز اختصاص و امتیاز ارزانی فرمودیم که حق التولیه شرعی خود را از قرار فرامین سلاطین صفویه و غیره انارالله براهینهم و وقفنامجات عدیده که در دربار معدلت مدار همایونی ملاحظه شده اخذ و دریافت نموده و با کمال استظهار و امیدواری در انتظام کلیه امورات آستانه ملایک آشیانه و ترتیب خدام با احتشام و تنظیم و تسویه مهمات زاویه عتبه مقدسه از هر رهگذر مراقبت نموده خاطر اقدس ملوکانه را از مواظبت و دقایق آسودگی زایر و عابر قاطن و ساکن خرسند دارد. مقرر آن که آحاد و افراد خدام ذوی الاحترام جناب معزی الیه را متولی باشی بالاستقلال و دارای این رتبه و مقام دانسته از امر و نهی و صلاح و صواب دید ایشان تخلف و تقاعد نورزیده و در عهده شناسد. فی شهر رجب الاصب 1315.

مورخه 30 حمل قوی ثل 1337

شیر و خورشید - چون جناب مستطاب آقای حاج میرزا هدایت الله متولی باشی آستانه متبرکه حضرت عبدالعظیم علیه و علی آبائه التحیه والتکریم نیابت تولیت خودشان را به جناب فضائل نصاب سلاله السادات آقامیرزا سید احمد تقویض و به ملاحظه کهولت و ضعف مزاج کلیه امور تولیت را به ایشان محول نموده اند. لهذا وزارت معارف و اوقاف نظر به حسن کفایت و لیاقت و مراتب کمالات آقای میرزا احمد این شغل را تصویب و امور آستانه مقدسه را با ایشان موجوع دانسته مقرر می دارد که با کمال استظهار و مراقبت امور آنجا را به موجب ورقه ممهوره به مهر علماء ثلاث که به تاریخ شهر رجب هزار و سیصد و سی نگاشته شده و عین آن در اداره کل اوقاف ضبط است مرتب نموده و به موقع اجراء بگذارند و عموم سرکشیکان عظام و خدام آستانه مطهره معزی الیه را بدین سمت برقرار دانسته همواره مقام ایشان را محفوظ و محترم دارند و باید البته ایشان هم رعایت نظارت قانونی اداره کل اوقاف را همیشه منظور دارند.

مهر وزارت معارف *** امضاء نصیرالدوله

ص: 295

السيد الجليل الميرزا احمد ابن الميرزا هدايت الله المتولى لروضة سيدنا عبدالعظيم الحسنى بالرّى ابن الميرزا ابى الحسن المشتهر بأقا
ميرالمتولى المدفون بجنب طارمة حمزة الموسوى ابن الميرزا سيدعلى المشتهر بميرزا بزرگ المتولى ختن ظلّ السلطان القاجارى ابن
الميرزا ابى الحسن المتولى ابن الميرزا سيدعلى الخطاط المتولى زمن السلطان فتحعلى شاه القاجارى ابن الميرزا عبدالخالق المتولى ابن
الميرزا نظام الدين على المتولى ابن الميرزا مجدالدين المتولى ابن الميرزا ابراهيم

المتولى لحرم سيدنا عبدالعظيم و شيخ الاسلام بطهران ابن الميرزا نظام الدين على المتولى ابن السيد محمدالمتولى وقاضى العسكر فى
الدولة الصفوية ابن السيد حسين خاتم المجتهدين ابن الحسن بن الحسين بن جعفر المكيّ ابن الحسين بن على بن عبدالله بن المفضل بن
احمد بن جعفر بن محفوظ بن الحسين بن عدنان بن جعفر بن محمد الجور بن الحسين بن على الخارص ابن محمدالديباج ابن الامام ابى
عبدالله جعفر الصادق سلام الله عليه و على آباءه الطاهرين و ابنائه الطيبين واللعن على اعدائهم و منكرى فضائلهم اجمعين. حرّره و
صحّحه العبد شهاب الدين ابوالمعالي الحسينى النجفى المرعشى و تفصيل هذه الشجرة ذكرته فى كتابى مشجرات آل رسول الله صلّى الله
عليه و آله و كان التحرير ببلدة قم المشرفة حرم الائمة 1326.

صورت شجره نامه توليت آستانه مبارکه جناب آقاى حاج ميرسيد احمد هدايتى

رئيس شعبه ديوان على تميز

(4) زندگانی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

اشاره

تألیف

محمد جواد نجفی

(1344 ه. ش.)

ص: 297

گفتار مؤلف کتاب

خوانندگان محترم! این کتاب دوران زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام را برای ما شرح می دهد چون حضرت عبدالعظیم علیه السلام از فرزند زادگان امام حسن مجتبی علیه السلام به شمار می رود، لذا ما شرح حال آن بزرگوار را با بیانی ساده نگاشتیم و ضمیمه کتاب امام حسن نمودیم، امید است که این هدیه در پیشگاه سیدالکریم حضرت عبدالعظیم علیه السلام مورد قبول واقع شود.

این کتاب به پنج بخش و یک خاتمه تقسیم می شود، که خلاصه آنها بدین قرار است:

1- پدران حضرت عبدالعظیم.

2- ولادت حضرت عبدالعظیم.

3- دوران زندگی حضرت عبدالعظیم.

4- وفات حضرت عبدالعظیم.

5- فرزندان حضرت عبدالعظیم.

خاتمه - قبور امام زادگان و علمائی که در اطراف قبر حضرت عبدالعظیم هستند.

1- پدران حضرت عبدالعظیم علیه السلام

اشاره

نسب حضرت عبدالعظیم حسنی به چهار واسطه به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام می رسد بدین طریق:

عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام گرچه قبل از این قسمتی از شرح حال فرزندان و فرزند زادگان حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام را که بعضی از آنان پدران حضرت عبدالعظیم علیه السلام بودند از نظر خوانندگان عزیز گذرانیدیم، ولی در عین حال در اینجا به مناسبت شرح حال حضرت عبدالعظیم شرح حال پدران آن حضرت را به نحو مفصل تری به عرض خوانندگان محترم می رسانیم.

شرح حال زید بن حسن علیه السلام

شیخ مفید رحمه الله می نویسد: زید بن حسن علیه السلام متولی صدقات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بود. زید بزرگترین فرزندان امام حسن علیه السلام بود، زید مردی کریم الطبع، شریف النفس، کثیرالخیر بود. زید را شعرا مدح بسیاری گفتند و مردم از اطراف و اکناف برای نیل به فضل زید می آمدند.

مورخین می نویسند: زید متولی صدقات پیغمبر اکرم بود موقعی که سلیمان بن

عبدالملك به خلافت رسید برای آن عاملی که در مدینه داشت نوشت: موقعی که این نامه من به تو رسید زید بن حسن را از تولیت صدقات پیغمبر اکرم بر کنار می کنی و تولیت آنها را به فلان کس واگذار می نمائی و او را درباره هر امری از امور صدقات که از تو مدد بخواهد امداد می کنی!

موقعی که عمر بن عبدالعزیز متصدی امر خلافت گردید برای والی مدینه نوشت: چون زید بن حسن شریف بنی هاشم و بزرگترین ایشان به شمار می رود و موقعی که نامه من به تو رسید تولیت صدقات رسول خدا را به زید تفویض می کنی و راجع به امور صدقات از او پشتیبانی می نمائی والسلام.

زید بن حسن با حضرت حسین بن علی علیهماالسلام به کربلا نیامد، موقعی که امام حسین علیه السلام شهید شد زید بن حسن به مناسبت این که عبدالله زبیر شوهر خواهرش ام الحسن بود با وی بیعت کرد و نزد او رفعت، موقعی که عبدالله زبیر کشته شد زید بن حسن خواهر خود را برداشت و به جانب مدینه آمد.

عزیزالله عطاردی در کتاب زندگانی حضرت عبدالعظیم از ابومعشر بلخی نقل می کند: علی بن ایطالب علیه السلام مقرر داشته بود که باید تولیت صدقات او در دست اهل فضل و کمال از فرزندان او باشد.

راوی گوید: تولیت صدقات آن حضرت در زمان ولید بن عبدالملك به زید بن حسن رسید، در این هنگام بین زید و ابوهاشم که عبدالله بن محمد بن حنفیه باشد بر سر تولیت و تصدی صدقات اختلاف پیدا شد.

ابوهاشم به زید گفت: تو می دانی که ما در حسب و نسب با هم فرقی نداریم، تنها جهتی که تو را بر من فضیلت می دهد این است که تو از فرزندان فاطمه هستی و من از این شرف بهره ای ندارم، ولی این صدقات که اکنون موجود است از فاطمه نیست و به امیرالمؤمنین علی بن ایطالب تعلق دارد، علاوه بر این امیرالمؤمنین شرط کرده که باید تولیت این صدقات در دست افضل و اعلم از فرزندان او باشد و من اکنون از شما افقه و اعلم هستم؟

در این هنگام که اختلاف بین این دو نفر در مورد تصدی صدقات پیدا شده بود زید بن حسن به دمشق رفت و جریان را به خلیفه اموی که ولید بن عبدالملک بود گفت: در این وقت به ولید بن عبدالملک از ابوهاشم سعایت شده بود که وی ادعای خلافت دارد و هم اکنون لشکریانش در عراق جمع شده و در انتظار فرمان او هستند و او هرگاه فرمان خروج صادر کند ناگهان بر علیه تو انقلاب خواهند کرد.

ولید بن عبدالملک هنگامی که این سخنان را درباره ابوهاشم شنید آتش خشمش شعله ور شد و به عامل خود در مدینه نوشت: هرچه زودتر ابوهاشم را به دمشق بفرست، نامه را به قاصدی داد و او را روانه مدینه نمود، امیر مدینه ابوهاشم را دستگیر

کرده و به دمشق فرستاد.

ولید بن عبدالملک بر ابوهاشم خشمناک گردید و او را به زندان افکند، او مدتی در زندان ماند، در این هنگام که وی در زندان به سر می برد حضرت علی بن الحسین علیه السلام برای استخلاص او به دمشق تشریف بردند. حضرت سجاد رو به خلیفه نموده فرمود: فرزندان ابوبکر و عمر و عثمان به جهت پدران خود در میان مردم به راحتی زندگی می کنند و در میان اجتماع معزز هستند و کسی به آنان صدمه و آزار نمی رساند.

ولی اکنون فرزندان پیغمبر در حبس و شکنجه و آزار هستند، شرافت نسب و قرابت آنان با حضرت رسول مراعات نمی گردد، اینک ابوهاشم که عبدالله بن محمد باشد مدتی است که در زندان تو گرفتار است؟! ولید گفت: شنیده ام که وی با پسر عم خود اختلافاتی دارد؟ علاوه به قرار اطلاع وی مدعی خلافت شده و گویا طرفدارانی در عراق پیدا کرده و قصد بلوا و آشوب دارد؟!!

حضرت سجاد علیه السلام فرمود: زید بن حسن و ابوهاشم هر دو پسر عم یکدیگرند و گاهی ممکن است که یک موضوع کوچک خانوادگی موجب رنجش و کدورت گردد، این اختلاف جزئی نباید موجب خشم و غضب شما شود، البته این اختلاف کوچک که همواره در بین افراد هر خانواده هست قابل اهمیت نیست. در همین موقع بود که حضرت سجاد علیه السلام جریان نزاع و اختلاف آن دو نفر را برای ولید

ص: 301

ولید بن عبدالملك از اختلاف این دو نفر مطلع گردید، و کینه ابوهاشم را که در دل گرفته بود و قصد آزار و اذیت او را داشت از خود دور کرد و قلبش از وی مطمئن شد، پس از این جریان حضرت سجاد علیه السلام فرمود: اکنون به خاطر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم ابوهاشم را از زندان آزاد کن و او را نزد اهل بیتش بفرست!

ولید گفت: من اکنون او را از زندان آزاد کردم و از وی در گذشتم، این هنگام ابوهاشم از زندان آزاد شد، اما ولید به او اجازه نداد که از دمشق بیرون شود، بلکه او را نزد خود تحت نظر نگاه داشت.

يك روز ولید به ابوهاشم گفت: یا ابا البنات، یعنی ای پدر دختران! ابوهاشم در جوابش گفت: آیا مرا به داشتن دختر سرزنش می کنی و حال آن که حضرت لوط و خاتم النبیین هم پدران دختران بودند؟!

ولید از این جواب خشمگین شد و گفت: تو اهل جدل هستی از نزد من دور شو! ابوهاشم گفت: آری به خدا قسم که از نزد تو خواهم رفت، بعد از این جریان بود که ابوهاشم از دمشق بیرون شد و به طرف مدینه رفت. سرانجام ولید و سائلی را برانگیخت و او را مسموم کرد.

علامه مجلسی در جلد یازدهم بحار، صفحه 95 می نویسد: ابوبصیر از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم روایت می کند که فرمود: زید بن حسن نزد پدرم آمد و از وی میراث حضرت رسول را مطالبه کرد. میراث حضرت رسول عبارت بود از: زره، شمشیر، انگشتر و آن عصائی که در دست حضرت باقر علیه السلام بود.

زید اظهار کرد که من فرزند حسن هستم و او بزرگترین فرزند پیغمبر است و اکنون ارث آن جناب به من می رسد و من اولی و احق به آن هستم.

در این هنگام بین زید بن حسن و زید بن علی بن الحسین گفتگوهائی صورت گرفت، زید بن علی پیش حضرت باقر آمد و گفت: ای برادر! من دیگر در این مورد با زید بن حسن سخنی ندارم، این جریان به گوش زید بن حسن رسید، وی از این قضیه

بسیار ناراحت گردید، بعد از این زید بن حسن خدمت حضرت باقر علیه السلام آمد و با آن جناب مطالبی را در میان گذاشت.

حضرت باقر به زید فرمود: اگر این تخته سنگی که ما اکنون روی آن قرار گرفته ایم گواهی دهد که من احق به میراث حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم هستم تو باز حرف خود را تکرار می کنی و یا از گفتار خود دست بر می داری؟ زید جواب داد: اگر این موضوع را مشاهده کردم البته دست از عقیده خود برمی دارم.

در این وقت آن سنگ عظیم به سخن آمد و گفت: ای زید! تو در حق امام ظلم می کنی و توبه میراث پیغمبر حقی نداری، هنگامی که زید این منظره را دید از وحشت و خوف بر زمین افتاد و از خود بی خود شد.

عبدالملك مروان خلیفه اموی از این موضوع اطلاع پیدا کرد، زید بن حسن هم بعد از این جریان به دمشق رفت و موضوع اختلاف خود را با عبدالملك در میان گذاشت، عبدالملك به عامل خود در مدینه نوشت و به او دستور داد که محمد بن علی را به دمشق بفرستد و حاکم را تهدید کرد که اگر در این قضیه کوتاهی کنی تو را خواهم کشت.

عامل مدینه در جواب او نوشت: نامه شما رسید و از موضوع آن اطلاع کامل حاصل شد ولی اکنون اندکی توجه کن تا تو را از این موضوع روشن کنم، محمد بن علی که تو او را از من خواسته ای مردی است که امروز مثل او در روی زمین مرد با عفتی وجود ندارد، او مردی زاهد و پرهیزکار می باشد و همواره در محراب خود مشغول عبادت است.

محمد بن علی علیه السلام آنگاه که به قرائت قرآن اشتغال دارد سباع و طیور به دور او اجتماع می کنند و با او انس و الفت می گیرند، وی از جهت علم، کمال، فضل، شرف و عبادت از اعلم مردم و دقیق ترین آنان می باشد، من اکنون صلاح شما را در این می دانم که به او رنج و آزار نرسانی و وی را صدمه نزنی، زیرا خداوند از هیچ قومی نعمتی را سلب نمی کند مگر این که آن قوم موجبات تغییر نعمت را از خود فراهم سازند و

روحیات و اخلاق خود را تغییر دهند.

هنگامی که این نامه به عبدالملک بن مروان رسید وی فهمید که عامل مدینه او را نصیحت کرده و خیر او را خواسته است. خلیفه بار دیگر به حاکم مدینه نوشت: یک میلیون درهم به محمد بن علی بده و اسلحه، زره، شمشیر، انگشتر و عصای رسول خدا را که نزد او محفوظ است از وی بگیرد و برای من بفرست.

عامل مدینه خدمت حضرت باقر آمد و گفت: از طرف عبدالملک بن مروان نامه ای رسیده و به من دستور داده که یک میلیون درهم به شما بدهم و میراث حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را که نزد شما نگاهداری می شود برای او بفرستم. حضرت باقر فرمود اندکی مرا مهلت ده تا در این باره فکر کنم و تصمیم بگیرم.

امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم نامه ای برای عبدالملک بن مروان نوشت و مقداری اثاثیه نیز برای او فرستاد، در این هنگام زید بن حسن که در دمشق بود به مدینه وارد گردید، بین او و حضرت باقر علیه السلام مذاکراتی شد، چند روز بعد از ورود زید بود که امام باقر علیه السلام از دنیا رفت و زید بن حسن هم پس از مدت کوتاهی مرخص شد و چندی بیهوش بود تا از این جهان رخت بر بست.

علامه مجلسی پس از نقل این حدیث می فرماید این حدیث مخالف با تاریخ است، گویا راوی اشتباه کرده باشد و به جای هشام، عبدالملک مروان را ذکر نموده.

شیخ مفید در ارشاد می نویسد: زید بن حسن از دنیا رفت و ادعای امامت نکرد و کسی هم مدعی امامت او نشد.

زید بن حسن در سن 90 سالگی در حاجر (به کسر جیم) که نام موضعی است بین مکه و مدینه از دنیا رفت.

عزیزالله عطاردی در کتاب زندگانی حضرت عبدالعظیم از عبدالله بن ابوعبیده نقل می کند: روزی که زید بن حسن در بطحاء از دنیا رفت و جنازه او را به مدینه حمل می کردند من هم به اتفاق پدرم به استقبال جنازه او رفته بودم، وقتی به ثبیه - که تپه ای است نزدیک مدینه - رسیدیم ناگهان جنازه زید در حالی که او را در قبه ای نهاده و

روی شتر گذاشته بودند از دور نمایان گردید و عبدالله بن حسن بن حسن در جلو جنازه پیاده در حالی که ردای خود را بر کمرش بسته بود حرکت می کرد.

در این هنگام بود که پدرم به من گفتم: ای پسر! رکاب را نگاه دار تا من هم پیاده شوم و نسبت به جنازه زید احترامات لازم را به جا آورم، به خدا قسم اگر من سواره باشم و عبدالله پیاده راه رود به ما خیر و نصیبی نخواهد رسید و هرگز روی سعادت را نخواهیم دید. پدرم از مرکب پیاده شد و به اتفاق عبدالله بن حسن در جلو جنازه حرکت کردند تا جنازه را وارد منزل نمودند، در آنجا غسلش دادند و بعد از آن به قبرستان بقیع حمل نمودند و در آنجا به خاک سپردند.

زید بن حسن بالبابه که دختر عبدالله بن عباس بود ازدواج کرد. این لبابه قبلاً زوجه حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام بود. همین که آن حضرت در کربلا شهید شد زید بن حسن با وی ازدواج کرد، از این لبابه پسری به نام حسن و دختری به نام نفیسه متولد گردید. این حسن بن زید یکی از اجداد حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام به شمار می رود که اکنون شرح حال او را به عرض خوانندگان عزیز می رسانیم. فرزند ذکور از زید بن حسن فقط همین حسن به جای ماند که او را حسن مثنی هم می گویند.

حسن بن زید

حسن بن زید مردی با سخاوت و فریادرس بینوایان بوده که این کتاب را گنجایش ذکر بذل و بخششهای او نیست.

محدث قمی می نویسد: منصور دوانیقی حسن بن زید را حاکم مدینه و اطراف آن نمود. حسن بن زید اول کسی بود که طبق سنت بنی عباس لباس سیاه در بر کرد. وی مدت 80 سال عمر کرد و زمان منصور، مهدی، هادی و رشید عباسی را درک کرد.

حسن بن زید با عموزادگان خود عبدالله محض و پسرانش که محمد و ابراهیم نام داشتند فاصله و بینونتی داشت. در آن موقعی که ابراهیم را شهید کردند و سر او را نزد منصور آوردند و در میان طشتی نهادند حسن بن زید در آن مجلس بود. منصور به

ص: 305

حسن گفت: صاحب این سر را می شناسی؟ حسن گفت: آری می شناسم و پس از ذکر بزرگواریهای ابراهیم های های گریه کرد!

منصور گفت: من دوست نداشتم که وی کشته شود، چون او می خواست سر مرا از تنم دور کند لذا من سر او را از بدنش برگرفتم!!

خطیب بغداد در تاریخ بغداد می نگارد: حسن بن زید یکی از افراد با سخاوت به شمار می رفت. وی مدت پنج سال از طرف منصور حاکم مدینه بود. پس از آن منصور بر او غضب کرد، او را از مقام حکومتی برکنار کرد، اموال او را تصرف نمود، او را زندانی کرد، او همچنان در زندان بود تا موقعی که منصور از دنیا رفت و مهدی به خلافت رسید.

مهدی حسن بن زید را از زندان آزاد نمود، اموالی که از او گرفته بودند به وی مسترد کرد، مهدی همیشه طرفدار حسن بن زید بود. حسن بن زید به عزم حج حرکت کرد و در حاجر که نام موضعی است در راه حج از دنیا رفت.

در کتاب عمدة المطالب می گوید: حسن بن زید دارای هفت فرزند بود که همه آنان صاحب فرزند بودند. نام فرزندان وی بدین قرار است:

1- قاسم 2- زید 3- ابراهیم 4- اسحاق 5- عبدالله 6- اسماعیل 7- علی.

علی بن حسن بن زید

در کتاب مقاتل الطالبیین، چاپ 1368 طبع قاهره، صفحه 398 می نویسد: کنیه علی بن حسن ابوالحسن بود، مادر او کنیزی بود که او را امة الحمید می گفتند.

منصور او را با پدرش حسن در آن موقعی که بر وی غضب نمود زندانی کرد. علی بن حسن همچنان با پدرش در زندان بود تا این که در حبس از دنیا رفت.

عبدالله پدر حضرت عبدالعظیم علیه السلام

این عبدالله که پدر حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام باشد در زمان جدش حسن بن زید

به دنیا آمد و به جهت این که پدرش علی در زندان منصور از دنیا رحلت کرد جدش برای سرپرستی وی اقدام نمود، حسن که جد عبدالله به شمار می رفت نسبت به وی اظهار علاقه زیادی می کرد و در پرورش و تربیت او می کوشید.

در کتاب منتقلة الطالبین می نویسد: عبدالله که پدر حضرت عبدالعظیم علیه السلام باشد از کنیز زر خریدی به نام حیفا تولد یافت.

2- برادران حضرت عبدالعظیم علیه السلام

در کتاب عمدة الطالب نام فرزندان عبدالله را که پدر حضرت عبدالعظیم باشد بدین قرار می نگارد:

1- عبدالعظیم که در شهر ری مدفون است.

2- احمد بن عبدالله که به قول بعضی از علمای انساب، اعقاب وی در مصر و کوفه بوده اند.

3- حسن بن عبدالله معروف به: مهفوف که در زمان معتضد عباسی متولی امور فدک بود. و از وی فرزندی به جای نماند.

4- محمد بن عبدالله که او را نیز مهفوف می گفتند و بعضی از نسابه ها گفته اند: اعقاب او در ابهر و زنجان بوده اند.

5- حسن بن عبدالله.

محدث قمی در کتاب منتهی الآمال تعداد فرزندان عبدالله را نه نفر می نویسد که نام آنان بدین قرار است:

1- احمد 2- قاسم 3- حسن 4- محمد 5- ابراهیم 6- علی اکبر 7- علی اصغر 8- زید 9- عبدالعظیم.

ص: 307

عزیزالله عطاردی در کتاب زندگانی حضرت عبدالعظیم می نویسد: از تاریخ ولادت حضرت عبدالعظیم اطلاعی در دست نیست و در مصادر ترجمه او از این موضوع ذکری به میان نیامده، ما هرچه در این مورد تحقیق کردیم به این مطلب برنخوردیم، ولی آنچه مسلم است وی در زمان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام حیات داشته است.

یکی از فضلاء معاصر در رساله ای که در شرح زندگی حضرت عبدالعظیم به نگارش در آورده می گوید: عبدالعظیم حسنی در سال 202 هجری متولد شده، ولی مأخذ گفتار خود را ذکر نکرده است. این گفته مدرک درستی ندارد، زیرا حضرت عبدالعظیم راوی هشام بن حکم است. و او در سال 198 درگذشته. حضرت عبدالعظیم محضر مبارک حضرت رضا علیه السلام را درک نموده و حال این که آن جناب در سال 203 به شهادت رسیده است.

عمادزاده در جلد دوم کتاب زندگانی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام صفحه 390 می نویسد:

حضرت عبدالعظیم علیه السلام در اوایل سنه 200 هجری در مدینه متولد شده.

نگارنده گوید: چون مدرک این قول هم معلوم نیست بنابراین ما قضاوت را به عهده خوانندگان ارجمند می گذاریم.

اشاره

حاوی چهار موضوع: 1- عرض عقیده حضرت عبدالعظیم 2- علت آمدن حضرت عبدالعظیم در شهر ری 3- تألیفات حضرت عبدالعظیم 4- روایاتی از حضرت عبدالعظیم.

1- عرض عقیده حضرت عبدالعظیم به حضرت هادی علیه السلام

شیخ صدوق از حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام روایت می کند که فرمود: من نزد حضرت امام علی النقی علیه السلام رفتم، همین که چشم آن حضرت به من افتاد فرمود: مرحبا بك. ای ابوالقاسم! حقا که تو ولی و دوست ما هستی.

من گفتم: یا بن رسول الله! من می خواهم عقیده و دینم را به شما عرضه کنم. چنانچه این عقیده و دین من بر حق باشد بر آن باقی بمانم تا آن موقعی که خدا را ملاقات نمایم؟

حضرت امام علی النقی علیه السلام به من فرمود: بگو!

من گفتم: عقیده من این است: حقا که خدای تبارک و تعالی یکی است، چیزی مثل او نیست، از حد ابطال و تشبیه خارج است، خدا جسم، صورت، عرض و جوهر نیست، بلکه آفریننده اجسام و صورتها و خالق اعراض و جواهر، مربی و مالک و

برقرارکننده و ایجاد کننده هر چیزی است.

عقیده من این است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم بنده و رسول خدا است، خاتم پیغمبران است و تا روز قیامت پیغمبری بعد از او نخواهد بود، شریعت آن حضرت آخرین شریعت است و تا روز قیامت شریعتی بعد از شریعت آن بزرگوار نخواهد بود.

عقیده من این است که امام و خلیفه و وصی بعد از پیغمبر اکرم حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است و بعد از آن بزرگوار: حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی و تو خلفای پیغمبر هستید.

در همین موقع بود که امام علی النقی علیه السلام فرمود: بعد از من پسر من حسن امام است، مردم نسبت به خلیفه بعد از حسن چه خواهند کرد؟!

گفتم: از چه لحاظ؟

فرمود: از این لحاظ که او دیده نخواهد شد و حلال نیست که نام او را ببرند تا آن موقعی که خروج کند و زمین را پر از عدل و داد نماید آن طور که پر از ظلم و ستم شده باشد.

گفتم: من هم اقرار کردم و می گویم: دوست آنان دوست خدا و دشمن آنان دشمن خدا است. طاعت ایشان طاعت خدا و نافرمانی ایشان نافرمانی خدا خواهد بود.

عقیده من این است که معراج پیغمبر اکرم، سؤال در قبر، بهشت، جهنم، صراط و میزان بر حق است. قیامت خواهد آمد و تردید در آن نخواهد. هرکسی که در قبر باشد خدا او را برانگیخته خواهد کرد.

عقیده من این است که فرائض (یعنی واجبات) بعد از ولایت علی و فرزندان او عبارتند از: نماز، روزه، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر.

امام علی النقی علیه السلام به حضرت عبدالعظیم فرمود: به خدا قسم این همان دینی است که خدا برای بندگانش پسندیده است، خدا تو را در دنیا و آخرت به قول ثابت نگاه دارد.

2- علت آمدن حضرت عبدالعظیم به شهر ری

راجع به این که عبدالعظیم علیه السلام در چه زمانی و مکانی با امام علی النقی علیه السلام ملاقات کرد. و عقائد خود را به عرض آن حضرت رسانیده است اطلاعی در دست نویسندگان نیست ولی بعضی این احتمال را می دهند که این ملاقات و عرض عقیده در سامرا اتفاق افتاده باشد.

بنابر این که این عرض عقیده در سامراء بوده است، از قرائن معلوم است که چون حضرت امام علی النقی علیه السلام در حبس نظر بوده و در موقعی که حضرت عبدالعظیم عقائد خود را به عرض آن حضرت رسانده و آن بزرگوار را با پدران و فرزندانش امام بر حق و مفترض الطاعه می دانسته مأمورین خلیفه عقائد و گفته های حضرت عبدالعظیم حسنی را برای خلیفه نقل می کردند.

لذا خلیفه که متوکل بود. دستور توقیف و بازداشت حضرت عبدالعظیم را صادر کرد. وقتی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام از فکر و تصمیم دستگاه خلیفه اطلاع یافت و فهمید که مأمورین خلیفه در تعقیب و دستگیری او می کوشند لذا از دست آنان فراری و متواری گردید، خود را در شهرها و قریه ها و قصبات از انظار پنهان می کرد و در انجمن و مساجد و محافل عمومی شرکت نمی کرد، در همین حال که به طور پنهانی در گردش بود وارد شهر ری شد.

عمادزاده در جلد دوم زندگانی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام صفحه 390 می نویسد:

حضرت عبدالعظیم علیه السلام در سنه 250 هجری از سامراء به طرف ایران هجرت کرد.

نگارنده گوید: چون برای این قول مأخذ و مدرکی نقل نشده لذا قضاوت را به عهده خوانندگان محترم می گذاریم.

موقعی که حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام وارد شهر ری گردید در منزل یکی از شیعیان مسکن گرفت، در آنجا مخفیانه به سر می برد، بسیار احتیاط می کرد، همین که شیعیان این شهر از ورود آن حضرت با خبر شدند مخفیانه با آن بزرگوار آمد و رفت می نمودند. حضرت عبدالعظیم در این محل و در میان شیعیان اهل بیت موقر و

محترم بود و آنان مسائل شرعیه و احکام دین خود را از آن حضرت می پرسیدند.

از حدیث ابوحامد رازی از حضرت هادی معلوم می شود حضرت عبدالعظیم در این شهر مصدر امور شرعی بوده و از امام هادی علیه السلام هم اجازه داشته است.

علامه مجلسی در مزار بحار از برقی روایت می کند که حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام در شهر ری در منزل یکی از شیعیان در سردابی منزل کرده بود، روزها روزه می گرفت و شبها به عبادت خدا مشغول بود. گاهی به طور مخفیانه به زیارت آن قبری که فعلاً مقابل قبر خود آن حضرت قرار دارد می رفت و می فرمود: این قبر یکی از فرزندان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است و ظاهراً منظور آن حضرت همین قبر حمزة بن موسی بن جعفر بوده است.

3- تألیفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام

نجاشی در ضمن شرح حال حضرت عبدالعظیم علیه السلام می نویسد: وی کتابی درباره خطبه های حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نوشته است.

یکی دیگر از تألیفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام بوده به نام: یوم و لیل، صاحب بن عباد در رساله خود از این کتاب نام می برد. این دو کتاب فعلاً در دست نیستند.

4- روایاتی از حضرت عبدالعظیم علیه السلام

اشاره

روایاتی که از این به بعد به نظر خوانندگان محترم می رسانیم به چند واسطه به معصوم می رسند، که یکی از آن واسطه ها حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام است، ولی ما از لحاظ اختصار از ذکر راویان قبل از حضرت عبدالعظیم و همچنین راویان بعد از آن حضرت خودداری می کنیم و فقط به ذکر نام مبارك آن بزرگوار قناعت می نمائیم و چون دانشمند معاصر جناب آقای عزیزالله عطاردی در این باره استقصای شایان توجهی کرده است لذا ما قسمتی از آن روایاتی را که معظم له نگاشته است از کتاب زندگی حضرت عبدالعظیم نقل می کنیم.

ص: 312

1- حضرت عبدالعظیم به چند واسطه از باقر آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم روایت می کند که فرمود:

کسی که در انتظار صاحب امر ما باشد زبانی به او نخواهد رسید و مثل این است که آن شخص در وسط خیمه مهدی علیه السلام و در میان لشکر آن حضرت مرده باشد.

مؤلف گوید: کسی که بخواهد بهترین کتاب را درباره مهدی موعود علیه السلام بخواند، لازم است به کتاب المهدی تألیف مرحوم آیت الله سیدصدرالدین رحمه الله که ما آن را ترجمه کرده ایم مراجعه نماید.

2- حضرت عبدالعظیم به چند واسطه از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم روایت می کند که فرمود: هرکس خدا را بدون این که احکام عبادی را از امام صادقی بشنود عبادت کند پروردگار توانا او را به مشقت و سختی گرفتار خواهد کرد. و کسی که مسائل دینی را از غیر محلی که خدا تعیین کرده باشد فرا گیرد و ادعا کند دین صحیح همین است در زمره مشرکین خواهد بود.

3- حضرت عبدالعظیم از امام جواد، او از پدرش از حضرت علی بن ابیطالب از رسول اکرم علیهم السلام روایت می کند که فرمود: خدا اسلام را پدید آورد و از برای آن فضا و عرصه ای قرار داد، نور و حصن و ناصری مقرر داشت. فضای اسلام قرآن، نور آن حکمت، حصنش کارهای نیک، انصار اسلام من و اهل بیتم و شیعیان ایشان، پس شما اهل بیت مرا با شیعیان و انصار آنان دوست داشته باشید.

موقعی که مرا به آسمان بردند و جبرئیل مرا به اهل آسمان معرفی کرد خدا دوستی من و اهل بیتم و شیعیان و انصار آنان را در دل های فرشتگان ودیعه نهاد. این محبت تا

روز قیامت نزد ایشان محفوظ است.

آنگاه جبرئیل مرا به زمین آورد و به اهل زمین معرفی کرد، خدای توانا محبت من و اهل بیتم و شیعیان آنان را در دل های مؤمنین امتم به نحو امانت جای داد، مؤمنین امتم تا روز قیامت این ودیعه مرا در خاندانم نگاه داری خواهند نمود.

آگاه باشید!! اگر مردی از امت من تمام عمر خود را در عبادت و پرستش خدا به

پایان برساند موقعی که در پیشگاه پروردگار حکیم قرار گیرد و بغض اهل بیت را در دل داشته باشد و یا دشمن شیعیان آنان باشد، خدا او را به حال خود واگذار می نماید و سینه او هیچ وقت از نفاق خالی نخواهد بود.

4- حضرت عبدالعظیم به چند واسطه روایت می کند که عمر و بن عبید به حضور صادق آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم مشرف و پس از سلام در محضر آن حضرت نشست و آیه شریفه: «الَّذِينَ يَجْتَبُونَ كِبَائِرَ الْأَعْتَمِ وَالْفَوَاحِشِ» (1) را تلاوت کرد و ساکت شد.

امام صادق علیه السلام فرمود: چرا سکوت کردی؟

گفت: میل دارم که گناهان کبیره را از قرآن بشناسم.

امام صادق علیه السلام گناهان کبیره را برای او شرح داد و فرمود:

1- بزرگترین گناهان شرک به خدا است، زیرا که خدا می فرماید: کسی که برای خدا شریک قائل شود خدای قهار بهشت را بر او حرام خواهد کرد.

2- یکی از گناهان کبیره نومیدی از رحمت خدا است.

زیرا که خدای رؤوف می فرماید: از رحمت پروردگار نومید نمی شود مگر کافران.

3- از مکر خدا (یعنی انتقام کشیدن او) در امان بودن، گناه کبیره است. زیرا که خدای تعالی می فرماید: از مکر خدا در امان نخواهد بود مگر گروه زیان کاران.

4- از جمله گناهان کبیره نافرمانی پدر و مادر است. زیرا خدای سبحان شخص عاق (والدین) را بدبخت و ستمگر معرفی نموده.

5- از جمله گناهان کبیره کشتن آن کسی است که خدای حکیم ریختن خون او را حرام کرده باشد - مگر این که ریختن خون او بر حق باشد - برای این که خدای عزیز می فرماید: جزای کسی که خون مؤمنی را بریزد دوزخ است و او همیشه در آنجا

ص: 314

1- سوره شوری، آیه 36، یعنی مؤمنین آن افرادی هستند که از گناهان کبیره و کارهای زشت اجتناب می نمایند - مؤلف.

6- یکی از گناهان کبیره نسبت زنا به زن و مرد مسلمان دادن است. زیرا که خدای رؤوف می فرماید: افرادی که به زنان و مردان مسلمان نسبت زنا می دهند در دنیا و آخرت ملعونند و عذاب دردناکی برای آنان خواهد بود.

7- یکی از گناهان کبیره خوردن مال یتیم است. چون که خدا درباره این طور افراد می فرماید: جز این نیست که آتش می خورند و به زودی دچار آتش دوزخ خواهند شد.

8- یکی از گناهان کبیره فرار از جهاد (با کفار) است. چه آن که خدای سبحان می فرماید: کسی که در روز جهاد پشت به دشمن کند و فرار نماید مشمول غضب خدا و جایگاه او در دوزخ که بد جایگاهی است خواهد بود، مگر آن افرادی که از جبهه جنگ برگردند و خود را برای حمله بعدی آماده کنند یا این که از يك عده مسلمین فرار کنند و به عده دیگری از آنان ملحق شوند.

9- یکی از گناهان کبیره ربا و پول منفعتی خوردن است. زیرا خدای قهار (درباره این گونه افراد) می فرماید: اشخاصی که ربا می خورند (روز قیامت) بر نمی خیزند مگر نظیر آن کسی که شیطان به او آسیب رسانده و او دیوانه شده باشد.

10- یکی از گناهان کبیره سحر و جادو می باشد زیرا که خدای تعالی می فرماید: حقا که دانستند کسی که خریدار سحر و جادو باشد در آخرت نصیبی نخواهد داشت.

11- یکی از گناهان کبیره زناکردن و زنا دادن است، برای این که خدای قهار می فرماید: کسی که این کار زشت را انجام دهد به گناه خواهد پیوست و عذاب او در روز قیامت دو برابر خواهد شد و همیشه با ذلت در جهنم خواهد بود.

12- یکی از معاصی کبیره دروغی است که صاحب خود را دچار زشتی و بدکاری کند. چنان که خدای سبحان می فرماید: آن افرادی که عهد و پیمان خدا و قسمهای خود را به قیمت کمی می خردند (یعنی ارزشی برای آنها قائل نیستند) در قیامت بهره و نصیبی نخواهند داشت.

13- یکی از گناهان کبیره خیانت کردن در اموال (مسلمین) است. زیرا خدای عزیز می فرماید: کسی که خیانت کند. آنچه را که خیانت کرده باشد آن را در روز قیامت خواهد آورد.

14- یکی از گناهان کبیره نپرداختن زکات واجب می باشد. برای این که خدا می فرماید: صورت ها و پهلوها و پشت های آن افرادی که (زکات پول های مورد زکات را نمی دهند) به وسیله همان پول ها داغ خواهد شد (به قول معروف نقره داغ از آنان برمی دارند).

15- یکی از گناهان کبیره شهادت دروغ و کتمان شهادت است. به جهت این که خدای جهان می فرماید: کسی که شهادت را کتمان کند (و در موقع لزوم شهادت ندهد) قلبش آلوده و گناهکار است.

16- یکی از گناهان کبیره شراب خواری و میگساری است. زیرا خدای حکیم از مشروبات آن طور نهی کرده که از پرستش بتهای نهی نموده.

17- یکی از گناهان کبیره این است که کسی نماز را یا واجبات دیگری را که خدا واجب کرده عمدا ترک نماید. به جهت این که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: کسی که نماز را عمدا ترک کند حقا که از ذمه خدا و رسول بیرون رفته است.

18- یکی از گناهان کبیره پیمان شکنی و قطع رحم است. برای این که خدای رؤوف می فرماید: برای این گونه افراد لعنت و خانه بدی خواهد بود.

5- حضرت عبدالعظیم به چند واسطه از عمرو بن جمیع روایت می کند که گفت: از باقر آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم راجع به نماز خواندن در مسجدهائی که صورت در آنها کشیده شده پرسش کردم، فرمود: من از نماز خواندن در این گونه مسجدها کراهت دارم ولی فعلاً نماز خواندن در این مسجدها برای شما مانعی ندارد.

موقعی که حکومت عدل بر سر کار آمد خواهید دید که با این گونه مساجد چه عملی خواهد شد.

1- حضرت عبدالعظیم به چند واسطه از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم روایت می کند که فرمود:

تارك زكات، در آن موقعی که بر او واجب شده باشد نظیر کسی است که به پرداختن زكات معتقد نباشد.

کامل الزیارة

1- حضرت عبدالعظیم به چند واسطه از سدیر صیرفی روایت می کند که گفت: در حضور امام محمدباقر علیه السلام بودیم که جوانی سخن از قبر امام حسین علیه السلام به میان آورد، امام باقر به آن جوان فرمود: هیچ بنده ای در این راه قدم بر نمی دارد مگر این که خدا برای او حسنه ای می نویسد و گناهی را از گناهانش محو می نماید.

2- حضرت عبدالعظیم به چند واسطه از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم روایت می کند که فرمود: آسمان جز برای حسین بن علی علیه السلام و حضرت زکریا علیه السلام گریه نکرده است.

3- حضرت عبدالعظیم صلی الله علیه و آله وسلم به چند واسطه از کثیر بن شهاب حارثی روایت می کند که گفت: در رحبه نزد امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نشسته بودیم که ناگاه دیدیم حسین علیه السلام از دور پیدا شد؛ در این هنگام بود که علی علیه السلام خنده اش گرفت و به قدری خندید که دندانهای نواجش نمایان شد، آنگاه فرمود: خدا (در قرآن) گروهی از ذکر کرده و فرمود: «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ» (1)

ولی به خدایی که حبه را می شکافد و خلق را می آفریند این (فرزند من حسین) کشته خواهد شد و آسمان و زمین بر او گریه خواهند کرد.

ص: 317

1- . سوره دخان، آیه 29 یعنی آسمان و زمین بر آنان گریان نشدند و مهلتی هم به ایشان داده نشد - مؤلف.

1- حضرت عبدالعظیم علیه السلام به چند واسطه از ابراهیم بن ابی محمود روایت می کند که گفت: به حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام گفتم: ای پسر پیغمبر! درباره این حدیثی که مردم از پیغمبر اکرم روایت می کنند و می گویند: آن حضرت فرموده: خدا در هر شب جمعه به آستان دنیا فرود می آید، چه می فرمائید؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: خدا لعنت کند آن افرادی را که (این گونه) کلمات را تغییر و تبدیل می دهند!! به خدا قسم که پیغمبر خدا چنین حرفی را نزده، بلکه آن حضرت فرموده: خدای توانا در ثلث آخر هر شبی و اول شب جمعه ملکی را به آسمان دنیا فرو می فرستد و به او دستور می دهد تا ندا کند: آیا خواهنده ای هست تا من به او عطا کنم؟ آیا توبه کننده ای هست تا من توبه او را بپذیریم؟ آیا کسی هست که طلب آمرزش کند تا من او را بیامرزم؟

ای کسی که طالب خیری! جلو بیا! ای کسی که طالب شری! کوتاه کن!

آن ملك همچنان ندا می کند تا موقعی که صبح طلوع کند همین که صبح طلوع کرد، به محل خود که ملکوت آسمان است مراجعت می نماید. این موضوع را پدرم از جدم، از پدران بزرگوارش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای من نقل کرد.

کتاب توحید صدوق

1- حضرت عبدالعظیم به چند واسطه از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت می کند که فرمود: يك روز ابوحنیفه از حضور امام جعفر صادق علیه السلام خارج و با حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام مصادف شد.

ابوحنیفه به آن حضرت گفت: ای پسر! معصیت از کیست؟

فرمود: از سه حال خارج نیست:

1- یا این که معصیت از طرف خدا است - در صورتی که از طرف خدا نیست - پس برای شخص کریم سزاوار نیست که بنده خود را برای عملی که انجام نداده

عذاب کند.

2- یا این که معصیت از خدا و بنده خدا به طور شراکت صادر می شود - در صورتی که این طور نیست - پس برای شریک قوی سزاوار نیست که در حق شریک ضعیف، ظلم و ستم کند.

3- یا این که معصیت فقط از بنده خدا است - همین طور هم هست - پس اگر خدا او را عقاب کند برای گناه او است و اگر او را ببخشد برای کرم و بخشش خدا است.

کتاب معانی الأخبار

1- حضرت عبدالعظیم از حضرت امام علی النقی علیه السلام روایت می کند که می فرمود: منظور از (شیطان) رجیم یعنی ملعون، یعنی از مواضع خیر رانده شده، یعنی هیچ مؤمنی به یاد او نمی آید مگر او را لعنت می کنند. در علم خدا گذشته است: موقعی که قائم علیه السلام خروج کند هیچ مؤمنی در زمان خود نیست مگر این که او را به وسیله سنگ دور می کند، آن طور که قبلاً به وسیله لعن دور شد.

2- حضرت عبدالعظیم از حضرت امام علی النقی علیه السلام، از پدرش، از پدران بزرگوارش، از حضرت حسین بن علی علیهما السلام، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم روایت می کند که فرمود: ابوبکر به منزله گوش من است، عمر به منزله چشم من است، عثمان به منزله قلب من است.

امام حسین علیه السلام می فرماید: همین که صبح شد من نزد پیغمبر خدا رفتم، پدرم علی، ابوبکر، عمر و عثمان در حضور آن حضرت بودند. من به رسول اکرم گفتم: من درباره این اصحاب در روز گذشته از تو یک موضوعی شنیدم، معنی آن سخنی که دیروز راجع به ایشان فرمودی چیست؟

فرمود: آری، آنگاه به دست خود به ایشان اشاره کرد و فرمود: اینان گوش و چشم و دل من هستند. به همین زودی راجع به ولایت این وصی من و اشاره کرد به حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام، از ایشان سؤال خواهد شد. آنگاه فرمود: خدای

تعالی می فرماید: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (1)

بعد از آن فرمود: به عزت پروردگرم قسم که جمیع امت من در روز قیامت نگاه داشته می شوند و درباره ولایت علی علیه السلام از آنان سؤال خواهد شد و معنی قول خدای تعالی که می فرماید: «وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» همین است.

کتاب اختصاص

1- حضرت عبدالعظیم از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت می کند که فرمود: ای عبدالعظیم! سلام مرا به دوستانم برسان و به ایشان بگو: راهی برای شیطان در نفس های خود قرار ندهند! آنان را به راستگویی و ادای امانت دستور بده! به آنان دستور بده تا درباره آن اموری که معین و مدد کار ایشان نیست جدال نکنند و برای دید و بازدید نزد یکدیگر رفت و آمد کنند، زیرا که این گونه کارها موجب تقرب و نزدیکی به من می شوند.

دوستان من، نباید مشغول اموری شوند که یکدیگر را شکست دهند، زیرا من به جان خودم قسم خورده ام که هرکس این گونه اعمال را انجام دهد و بدین وسیله یکی از دوستان مرا غضبناک نماید من دعا کنم که خدا او را در دنیا دچار شدیدترین عذاب کند و او در آخرت در ردیف زیانکاران به شمار آید.

به دوستان من بفهمان که خدای غفور نیکوکاران آنان را آمرزیده و از گناه کاران هم می گذرد، مگر آن افرادی که کسی را (در امانت) من شریک قرار دهند یا یکی از دوستان مرا آزار رسانند، یا نسبت به دوست من نیت و نظر بدی داشته باشد، زیرا خدا این شخص را نخواهد آمرزید تا آن موقعی که از این گونه کارها دست بردارد.

اگر این شخص از این عمل منصرف شود چه بهتر و الاً خدا روح ایمان را از قلبش

ص: 320

1- . سوره اسراء، آیه 35؛ یعنی حقا که گوش و چشم و دل، همه آنها از آنچه که به آن علم نداری و به دنبال آن می روی مسؤول خواهند بود - مؤلف.

خواهد گرفت و از (زیر سایه) ولایت من خارج خواهد شد و از ولایت ما خانواده نصیب و بهره ای نخواهد داشت و من از این گونه کارها به خدا پناه می برم!!

کتاب علل الشرایع

1- حضرت عبدالعظیم می گوید: از حضرت امام علی النقی علیه السلام شنیدم که می فرمود:

علت این که خدا حضرت ابراهیم را خلیل خود قرار داد این بود که آن بزرگوار زیاد به محمد و اهل بیتش صلوات می فرستاد.

2- حضرت عبدالعظیم به چند واسطه از یونس بن ظبیان از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم روایت می کند که فرمود: فاطمه اطهر دارای نه (9) اسم بود که عبارتند از: 1- فاطمه 2- صدیقه 3- مبارکه 4- طاهره 5- زکیه 6- راضیه 7- مرضیه 8- محدثه (بضم میم و فتح حاء و دال) 9- زهراء.

آنگاه آن بزرگوار به یونس فرمود: آیا می دانی تفسیر و معنی کلمه فاطمه چیست؟ گفتم: مرا از آن آگاه فرما؟ فرمود: یعنی آن بانو از شر بر کنار است.

راوی می گوید: آنگاه آن حضرت فرمود: اگر امیرالمؤمنین علی علیه السلام نبود که با فاطمه علیها السلام ازدواج نماید از زمان آدم تا روز قیامت همسری برای زهرا علیها السلام پیدا نمی شد.

3- حضرت عبدالعظیم از امام علی النقی علیه السلام از پدران بزرگوارش، از حضرت امام محمدباقر علیهم السلام روایت می کند که فرمود: مکروه است انسان در شب اول و شب وسط و شب آخر ماه با زوج خود نزدیکی کند، زیرا کسی که این عمل را انجام دهد فرزندش مجنون خواهد شد، آیا نمی بینی که جنون شخص مجنون در اول و وسط و آخر ماه شدت می یابد.

آنگاه آن بزرگوار فرمود: کسی که در موقع قمر در عقرب ازدواج کند خیری نخواهد دید و کسی که در محاق ماه (یعنی اواخر آن) ازدواج کند، باید در انتظار سقط جنین باشد.

4- حضرت عبدالعظیم به چند واسطه روایت می کند که امام محمدباقر علیه السلام به محمد بن مسلم فرمود: ای محمد بن مسلم! مردم تو را فریب ندهند زیرا که مسؤولیت کارهای تو به عهده خودت خواهد بود و به آنان ربطی ندارد، روزگار را به چنین و چنان نگذارنی! زیرا کسی با تو خواهد بود که کارهای روزمره تو را به شمار می آورد!

هرگز آن حسنه ای را که انجام می دهی کوچک و ناچیز مشمار! زیرا تو يك وقتی آن را خواهی دید که تو را خوشحال خواهد کرد. هرگز آن گناهی را که انجام می دهی کوچک مشمار! زیرا تو يك موقعی آن را می بینی که تو را ناراحت می نماید! احسان و نیکویی کن! زیرا من هرگز چیزی را از حسنه جدیده سریع تر ندیده ام که گناه گذشته را دریابد (و آن را جبران و محو نماید)

5- حضرت عبدالعظیم به چند واسطه از باقر آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم روایت می کند که فرمود: رسول خدا در حالی که مردم نزد آن حضرت اجتماع کرده بودند فرمود: خدا را برای آن غذا دادنی که از نعمتهای خود به شما می دهد، دوست داشته باشید! مرا هم برای خدا و نزدیکان مرا برای خاطر من دوست بدارید.

6 - حضرت عبدالعظیم به چند واسطه از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت می کند که فرمود: تو حق نداری با هر کسی که دلخواه تو باشد بنشینی! زیرا خدای حکیم می فرماید: هرگاه آن افرادی را که درباره آیات ما کنجکاو می کنی (و خورده گیری) می کنی دیدی، از آنان روگردان باش تا راجع به مطالب دیگری غورو گفتگو نمایند و چنان چه (تا به حال) شیطان فراموشی را دچار تو کرده باشد اکنون که متذکر شدی با مردمان ظالم و ستمکار منشین!

تو این حق را نداری که هر چه می خواهی بگوئی! زیرا خدای علیم می فرماید: آن چه را که به آن علم نداری دنبال منمائی! و پیغمبر اکرم هم در این باره می فرماید: خدا رحمت کند بنده ای را که خیر بگوید تا سودمند شود، یا ساکت باشد تا سالم بماند!

تو این حق را نداری هر چه را که می خواهی گوش دهی! زیرا خدای سبحان می فرماید: گوش، چشم، دل، همه آنها در پیشگاه پروردگار مسؤولند!

1- حضرت عبدالعظیم علیه السلام به چند واسطه از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت می کند که فرمود: من و فاطمه زهرا به حضور پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله وسلم مشرف شدیم، من دیدم که آن حضرت به شدت گریان است، گفتم: پدر و مادرم به فدایت چه باعث شده که شما گریه می کنید؟!

فرمود: یا علی! آن شبی که مرا به معراج بردند عده ای از زنان امت خود را در عذاب شدید دیدم، لذا برای ایشان گریه می کنم.

زنی را دیدم که او را به موی سرش آویخته بودند و مغز سرش می جوشید.

زنی را دیدم که او را به زبان آویخته بودند و آب جوش جهنم را به حلق او می ریختند.

زنی را دیدم که گوشت بدن خود را می خورد و آتش از زیر بدن او شعله می کشید.

زنی را دیدم که پاهای او را به دستهایش بسته بودند و مار و عقرب ها را بر او مسلط کرده بودند.

زنی را دیدم که کور و کر و لال بود، او را در تابوت آتش جای داده بودند، مغز سرش از بینی او خارج می شد، بدنش از شدت مرض خوره و پیسی پاره پاره می شد.

زنی را دیدم که او را با پایش در تنور آتش آویخته بودند.

زنی را دیدم که گوشت بدن او را از جلو و عقب با مقراض های آتشین می بریدند.

زنی را دیدم که صورت و دست های او را می سوزانیدند و روده های خود را می خورد.

زنی را دیدم که سرش مثل سر خوک و بدنش چون بدن الاغ بود و دچار هزارها نوع عذاب بود.

زنی را دیدم که به شکل سگ بود، آتش از دبر او می کردند و از دهانش خارج می کردند و ملائکه با عمودهای آتشین بر سر و صورتش می زدند!!

فاطمه علیها السلام گفت: ای حبیب و نور دیده من! بفرما: عمل و سیره ایشان چه بود که

خدای قهار آنان را به انواع عذاب دچار کرده؟!.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای دختر گرامی! آن زنی را که به موی سر آویخته بودند زنی است که موی سر خود را از مردان نامحرم نمی پوشانید.

آن زنی را که به زبان آویخته بودند زنی است که شوهر خود را به زبان آزار می کرده.

آن زنی را که به پستان آویخته بودند مانع می شد که شوهر با او هم بستر شود.

آن زنی را که با پاها آویخته بودند بی اجازه شوهر از خانه بیرون می رفت.

آن زنی که گوشت بدن خود را می خورد برای نامحرم زینت می کرد.

آن که پاهایش را به دستهایش بسته بودند خود را تطهیر نمی کرده، لباسهایش را پاک نمی نموده، غسل حیض و جنایت نمی کرده، بدن خود را از نجاست ها تطهیر نمی نموده، نماز را سبک می شمرد.

آن زنی که کور و کر و لال بود از راه زنا فرزند به هم می رسانده و به گردن شوهر خود می بسته، آن که گوشت بدنش را مقراض می کردند خود را به مردان عرضه می کرده که به او رغبت پیدا کنند.

آن زنی که صورت و بدنش را می سوزانیدند و روده های خود را می خورد واسطه بین زن و مرد نامحرم بوده که آنان را به هم برساند.

آن زنی که سرش مثل سر خوک و بدنش نظیر بدن الاغ بود سخن چین و دروغ گو بوده.

آن که صورت سگ داشت و آتش در دبرش می کردند خواننده و حسود بوده.

بعد از آن رسول خدا فرمود: وای بر زنی که شوهر خود را به خشم درآورد و خوشا به حال زنی که شوهر خود را راضی بدارد.

2- حضرت عبدالعظیم علیه السلام به چند واسطه از محمود ابن ابی البلاد روایت می کند که گفت: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم می فرمود: کسی که از مردم منع (یعنی آن افرادی که

به انسان احسان می کنند) سپاسگذاری نکند (مثل این است که) از خدا سپاسگذاری نکرده باشد.

3- حضرت عبدالعظیم به چند واسطه از ابراهیم بن ابی محمود از حضرت امام رضا علیه السلام روایت می کند که فرمود: مؤمن آن کسی که هرگاه نیکوئی کند خوشحال شود و هرگاه عمل زشتی انجام دهد استغفار نماید.

مسلمان آن کسی است که مسلمانان از دست و زبان او در آسایش باشند. از ما نیست آن کسی که همسایه اش از شر و آزار او در امان نباشد.

4- حضرت عبدالعظیم به چند واسطه از امام محمدتقی علیه السلام روایت کرده که فرمود:

سلمان، ابوذر را در منزل خود دعوت کرد و دو گرده نان نزد او نهاد، ابوذر آن نانها را

آزمایش و زیر و رو می کرد، سلمان گفت: ای ابوذر! برای چه این گرده نان ها را آزمایش می کنی؟!

ابوذر گفت: می ترسم این نان ها تازه نباشند.

سلمان به شدت غضبناک شد و گفت: چه چیزی تو را جرأت داد که این دو گرده نان را آزمایش نمائی؟ به خدا قسم که آب زیر عرش و ملائکه در این نان عمل کرده اند تا آن را تحویل باد داده اند، باد پس از انجام وظیفه خود آن را تحویل ابر داده، ابر هم آن را به باران مبدل کرده و به جانب زمین فرو فرستاد، رعد و برق و ملائکه هر کدام نسبت به آن انجام وظیفه کرده اند تا آن را در جای خود جایگزین نمودند، زمین، چوب، آهن، حیوانات، آتش، هیزم، نمک و آن چه را که شماره نکردم در پرورش و آماده کردن این نان به کار بسته شدند، پس تو چگونه برای این سپاس گذاری قیام خواهی کرد؟!

ابوذر گفت: من توبه کردم و از خدا راجع به این عملی که انجام دادم طلب آمرزش می نمایم و از تو نیز که این عمل مرا ناپسند دانستی پوزش می طلبم.

نیز امام محمدتقی علیه السلام می فرماید: يك روز سلمان، ابوذر را به مهمانی عوت کرد و

يك تکه نان خشك از میان انبانی بیرون آورد و پس از آن که مقداری آب به آن پاشید آن را نزد ابوذر نهاد.

ابوذر گفت: به به چه قدر این نان خوب است، کاش با این نان مقداری نمك هم بود؟!

سلمان برخاست و پس از خروج از خانه، ظرف آب خود را گرو نهاد و مقداری نمك گرفته، نزد ابوذر آورد. ابوذر از آن نمك به نان می پاشید و می خورد و می گفت: خدای را ستایش می کنم که يك چنین قناعتی را به ما مرحمت کرد!

سلمان گفت: اگر قناعتی در کار بود ظرف آب من به گرو نمی رفت.

5- حضرت عبدالعظیم از حضرت امام محمدتقی علیه السلام روایت می کند که فرمود: کسی که در طوس، پدرم را، عارفا به حقه زیارت کند، من ضامن می شوم که خدا بهشت را به او عطا کند.

6 - نیز روایت می کند که به امام محمدتقی علیه السلام گفتم: من بین زیارت حضرت ابی عبداللّه الحسین علیه السلام و بین زیارت پدرت امام رضا علیه السلام در طوس متحیرم (که ثواب کدام يك از این دو بیشتر است) شما چه می فرمائید؟

امام محمدتقی علیه السلام به من فرمود: در مکان خود باش تا من بیایم! آن بزرگوار رفت و در حالی برگشت که اشگهایش به گونه های صورتش جاری بود، آنگاه فرمود: زوار قبر امام حسین علیه السلام زیادند ولی زوار قبر پدرم قلیل اند.

7- حضرت عبدالعظیم می فرماید: از حضرت امام علی النقی علیه السلام شنیدم که می فرمود: اهل قم و اهل آبه(1) برای این که جدم حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام را در طوس زیارت می کنند آمرزیده می شوند. آگاه باشید! هرکس آن حضرت را زیارت کند و در بین راه يك قطره باران از آسمان بر بدنش برسد خدا جسد او را بر آتش جهنم حرام خواهد کرد.

ص: 326

1- . در کتاب مراصد الاطلاع می گوید: آبه شهر کوچکی است نزدیک ساوه قم - مؤلف.

1- حضرت عبدالعظیم به چند واسطه از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم روایت می کند که فرمود:

يك روز در موقع صبح ام سلمه (که زوجه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم باشد) گریه می کرد، به او گفتند: برای چه گریه می کنی؟ گفت: در شب گذشته فرزند حسین کشته شده، زیرا من از آن موقعی که پیغمبر اکرم از دنیا رفته آن حضرت را در خواب ندیدم مگر شب گذشته، در شب گذشته بود که آن بزرگوار را در حال غم و اندوه مشاهده کردم و به آن برگزیده خدا گفتم: چرا شما را محزون و مغموم می بینم؟!

در جوابم فرمود: دیشب همواره برای حسین و یاران او قبر می کندم!

2- حضرت عبدالعظیم به چند واسطه از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت می کند که فرمود: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم مرا به جانب یمن فرستاد و به من توصیه می کرد و می فرمود: یا علی! کسی که طلب خیر کند سرگردان نخواهد شد، کسی که (با مردمان خیر) مشورت کند پشیمان نمی گردد. یا علی! برای تو لازم است که در تاریکی شب مسافرت کنی، زیرا زمین در شب به نحوی پیچیده می شود که در روز نمی شود. یا علی! به نام خدا صبح کن (یعنی اول صبح نام خدا را به زبان جاری نما) زیرا خدای رؤوف اول صبح ها را برای امت من مبارک قرار داده.

3- حضرت عبدالعظیم به چند واسطه از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام از پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله وسلم روایت می کند که فرمود: ما جماعت پیغمبران مأموریت داریم که به قدر عقل های مردم با ایشان سخن بگوئیم.

آنگاه رسول اکرم فرمود: پروردگار من مرا به مدارا کردن با مردم مأمور کرده آن طور که برای به پا داشتن واجبات دستور داده.

4- حضرت عبدالعظیم به چند واسطه از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت می کند که فرمود: در مرض، اجری نخواهد بود ولی کلیه گناهان انسان را می ریزد، جز این نیست که اجر در گفتار به زبان و عمل کردن به اعضا و جوارح خواهد بود. خدای رؤوف به کرم و فضل خود بنده را به وسیله نیت صادقانه داخل بهشت می کند.

1- حضرت عبدالعظیم علیه السلام به چند واسطه از حضرت حسین بن علی علیه السلام روایت می کند که فرمود: حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام به شخصی عبور کرد که سخنان زیاد و بی فایده ای می گفت، علی علیه السلام نزد آن شخص توقف کرد و به وی فرمود: تو به وسیله این سخنانی که می گویی، بر آن دو ملکی که حافظ تو هستند املاء می کنی تا گفتارهای تو را نزد پروردگارت ببرند. تو يك نوع سخنانی بگو که یار و معین تو باشند و از آن گفته هایی که بر له تو نباشند خوددار باش!

2- حضرت عبدالعظیم علیه السلام به چند واسطه از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت می کند که فرمود: در آن موقعی که حضرت موسی بن عمران علیه السلام با خدا تکلم می کرد گفت: پروردگارا! جزای کسی که به پیغمبری من و تکلم نمودن با تو شهادت دهد چه خواهد بود؟

خدای رؤوف: یا موسی! ملائکه من نزد او می آیند و او را مژده بهشت می دهند.

حضرت موسی: بار خدایا! جزای کسی که در مقابل تو بایستد و نماز بخواند چه خواهد بود؟

خدای رؤوف: یا موسی! در آن حالی که او رکوع، سجود، قیام و قعود می کند، من به وسیله او به ملائکه فخریه و مباحات می نمایم و کسی را که به وسیله او به ملائکه خود مباحات کنم عذاب نخواهم کرد.

حضرت موسی: پروردگارا! جزای کسی که مسکینی را برای تو اطعام کند چه خواهد بود؟

خدای رؤوف: یا موسی! فردای قیامت يك منادی را دستور می دهم تا بالای سر خلائق ندا کند: خدا فلان بن فلان را از آتش جهنم آزاد کرد.

حضرت موسی: بار خدایا! جزای کسی که صله رحم کند چه خواهد بود؟

خدای رؤوف: یا موسی! اجل او را به تأخیر می اندازم، سختی های مرگ را بر او

آسان خواهم نمود، کارگزاران بهشتی او را صدا می زنند: نزد ما بیا و از هرکدام درهای بهشت که می خواهی داخل شو!!

حضرت موسی: پروردگارا! جزای کسی که از اذیت و آزار مردم خودداری کند و با آنان نیکی نماید چه خواهد بود؟

خدای رؤوف: یا موسی! فردای قیامت آتش جهنم او را صدا می زند و می گوید: من راهی به جانب تو ندارم (که تو را بسوزانم).

حضرت موسی: بار خدایا! جزای کسی که به زبان و قلب یادآور تو شود چه خواهد بود؟

خدای رؤوف: یا موسی! من او را فردای قیامت در زیر سایه عرش و در پناه خودم جای خواهم داد.

حضرت موسی: پروردگارا! جزای کسی که حکمت (یعنی قرآن) تو را در نهان و آشکار تلاوت نماید چه خواهد بود؟

خدای رؤوف: یا موسی! او نظیر برق از صراط می گذرد.

حضرت موسی: بار خدایا! پاداش کسی که در راه تو بر اذیت و ناسزای مردم صبر کند چیست؟

خدای رؤوف: یا موسی! من در هول و ترس های فردای قیامت معین و یار او خواهم بود.

حضرت موسی: پروردگارا! جزای کسی که چشمانش از ترس و عظمت تو اشک بریزند چه خواهد بود!

خدای رؤوف: یا موسی! من صورت او را از حرارت آتش جهنم نگاه می دارم و او را از جزع و فزع روز بزرگ قیامت، در امان خواهم داشت.

حضرت موسی: بار خدایا! پاداش کسی که از تو حیا کند و خیانت کردن را ترك نماید چیست؟

خدای رؤوف: یا موسی! فردای قیامت در امان خواهد بود.

حضرت موسی: پروردگارا! جزای کسی که اطاعت کنندگان تو را دوست داشته باشد چه خواهد بود؟

خدای رؤوف: یا موسی! من آتش دوزخ را بر او حرام می نمایم.

حضرت موسی: پروردگارا! پاداش کسی که شخص کافری را به سوی اسلام دعوت نماید چه خواهد بود؟

خدای رؤوف: یا موسی من فردای قیامت به او اجازه می دهم تا هرکس را که بخواهد شفاعت کند.

حضرت موسی: بار خدایا! جزای کسی که نمازها را در وقت (فضیلت) به جای آورد چه خواهد بود؟

خدای رؤوف: یا موسی! من خواسته های او را عطا می کنم و بهشتم را برایش مباح خواهم نمود.

حضرت موسی: پروردگارا! جزای کسی که وضو را برای ترس و عظمت تو اتمام نماید چه خواهد بود؟

خدای رؤوف: یا موسی من او را در روز قیامت در حالی برانگیخته می کنم که نوری در میان چشمانش درخشندگی خواهد کرد.

حضرت موسی: بار خدایا! جزای کسی که ماه مبارک رمضان را برای رضای تو روزه بگیرد چه خواهد بود؟

حضرت رؤوف: یا موسی فردای قیامت او را در مکانی جای خواهم داد که در آن جا خوفی نداشته باشد.

حضرت موسی: پروردگارا! جزای کسی که ماه مبارک رمضان را برای مردم روزه بگیرد (یعنی ریاکاری کند) چه خواهد بود؟

حضرت رؤوف: ثواب او نظیر کسی است که ماه رمضان را روزه نگرفته باشد.

3- حضرت عبدالعظیم علیه السلام به چند واسطه از شریح (بضم شین و فتح راء) قاضی روایت می کند که گفت: من خانه ای را به مبلغ هشتاد 80 دینار خریدم، قباله آن را نوشتم و افراد عادل را شاهد گرفتم، این موضوع به گوش حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام رسید، آن بزرگوار غلام خود را که قنبر باشد نزد من فرستاد و مرا خواست، موقعی که من به حضور آن حضرت مشرف شدم فرمود: ای شریح! شنیدم خانه ای خریده ای، قباله ای نوشته ای، اشخاص عادل را شهود گرفته ای مالی خرج و صرف نموده ای؟

عرض کردم: آری.

فرمود: ای شریح! از خدا بترس زیرا به همین زودی شخص نزد تو می آید که نظری به قباله تو نمی کند و درباره شهود تو سؤال و پرسشی نخواهد کرد و تو را از خانه ات خارج می کند و به قبر تسلیم می نماید.

پس مواظب باش که این خانه را از غیر مالک آن نخریده باشی و مال غیر حلالی را به جای آن نداده باشی که در نتیجه در دنیا و آخرت دچار خسران و ضرر شوی.

آنگاه فرمود: ای شریح! اگر در آن موقعی که می خواستی این خانه را خریداری کنی نزد من آمده بودی و من این قباله را برای تو می نوشتم آن خانه را به دو درهم نمی خریدی. من گفتم: یا علی! شما چه نوع قباله ای می نوشتی؟ فرمود: من قباله خانه تو را بدین مضمون می نوشتم:

بسم الله الرحمن الرحيم

این آن خانه ای است که بنده ذلیل از آن کسی که آماده کوچ و رحیل است خرید، او در دنیای فریبنده، خانه ای خریده که از آن رخت برمی بندد. حدود اربعه آن خانه بدین قرار است.

حد اول: منتهی می شود به آفت ها. حد دوم: به مرض ها منتهی خواهد شد. حد سوم: منتهی می شود به مصیبت ها. حد چهارم: به پرتگاه و شیطان فریبنده منتهی

ص: 331

می شود. از همین باب چهارم است که در این خانه گشوده می گردد. این شخص مفتون خانه ای را از شخصی که مشرف به مرگ است به وسیله آرزو خرید و از محیط قناعت خارج و در محیط دنیا طلبان داخل گردید.

این خریدار از حالات پادشاهان گذشته بی اطلاع بود و از اجسام پوسیده ستمگران از قبیل: کسری، قیصر، تبع (بضم تاء و فتح باء مشدده) و حمیر (به کسر حاء و سکون میم و فتح یاء) عبرت نگرفت. آن افرادی که اموال را روی هم انباشتند و ثروت ها را روز به روز افزودند، ساختمانهایی رفیع و بناهایی محکم ساختند، آن ها را تزئین و آراسته کردند، ثروت ها را برای فرزندان خود ذخیره نمودند.

این گونه ثروتمندان برای عرض اعمال در پیشگاه پروردگار عادل حاضر می شوند تا قضاوت خاتمه یابد. آن جا آن افرادی که بر باطل بوده اند دچار خسران و زیان خواهند شد. عقل سلیم در آن موقعی که از قید اسارت نفس آزاد شود و اهل دنیا را به چشم زوال بنگرد و صدای منادی کناره گیری از دنیا را بشنود بر حقانیت این موضوع شهادت می دهد. حق برای آن افرادی که دو دیده حق بین داشته باشند، چه قدر واضح و روشن است؟!

کوچ کردن از این دنیا در یکی از دو روز است (چنانکه در مثال می گویند: امروز و یا فردا از دنیا خواهی رفت) از اعمال شایسته، توشه برگیرید و آمال و آرزوها را به اجلها نزدیک کنید که رحلت از دنیا و زوال آن نزدیک است.

حاوی سه موضوع: 1- وفات حضرت عبدالعظیم. 2- گنبد و بارگاه حضرت عبدالعظیم. 3- تولیت آستانه حضرت عبدالعظیم.

1- وفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام

مورخین راجع به این که حضرت عبدالعظیم علیه السلام در چه سالی، یا چه ماهی، یا چه روزی از دنیا رفته چیزی ننوشته اند. آری در کتاب روح و ریحان می نویسد: آن حضرت در حدود سنه 250 از دنیا رفته، ولی مدرکی نقل نمی کند.

بعضی از نویسندگان می نویسند: از آن روایتی که از امام علی النقی علیه السلام به فضیلت حضرت عبدالعظیم رسیده (و ما آن را بعد از این خواهیم نگاشت) استفاده می شود که آن بزرگوار در زمان امام علی النقی علیه السلام از دنیا رفته است و امام علی النقی هم در سنه 254 شهید شد.

عمادزاده در جلد دوم زندگانی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام صفحه 391 می نویسد:

حضرت عبدالعظیم به عقیده شیخ صدوق در سال 252 شهید شده ولی معلوم نکرده که شیخ صدوق این عقیده را در کدام کتاب های خود متذکر شده؟!

ص: 333

علامه مجلسی در مزار کتاب بحار می نویسد: یکی از شیعیان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را در عالم خواب دید که فرمود: جنازه مردی از فرزندان من از سکه الموالی (که نام کوچه ای بوده) حمل می شود و در باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب نزدیک درخت سیبی دفن خواهد شد. وقتی آن شخص شیعه از خواب بیدار شد نزد عبدالجبار رفت و پیشنهاد کرد که آن باغ را از او بخرد.

عبدالجبار گفت: این باغ مرا برای چه می خواهی؟ آن مرد جریان خوابی را که دیده بود نقل کرد.

عبدالجبار گفت: خوابی که تو دیده ای من نیز دیده ام، لذا آن درخت و باغ را برای حضرت عبدالعظیم علیه السلام و شیعیانی که در این جا دفن شوند وقف نموده ام.

بعد از این جریان بود که حضرت عبدالعظیم علیه السلام مریض شد و از دنیا رفت. موقعی که بدن آن بزرگوار را برهنه کردند تا غسل دهند کاغذی در جیب او به دست آمد که حسب و نسب خود را در آن کاغذ بدین نحو نوشته بود: انا ابوالقاسم، عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن الامیر بن زید بن الحسن المجتبی بن علی بن ابیطالب علیهما السلام.

طریحی در کتاب منتخب می نویسد که نقل شده: از جمله افرادی که زنده دفن شدند حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام بود که قبرش در شهر ری قرار دارد.

و در کتاب روح و ریحان هم می نگارد: حضرت عبدالعظیم را دشمنانش در حالی که زنده بود، در زیر خاک دفن کردند و آن بزرگوار به اجل طبیعی از دنیا نرفت!! العلم عندالله لانه اعلم به حقائق الامور. ولی مرحوم حاج میرزا حسین نوری در کتاب لؤلؤ و مرجان این نقل را تکذیب نموده.

2- گنبد و بارگاه حضرت عبدالعظیم علیه السلام

در کتاب منتخب التواریخ از کتاب مجالس المؤمنین نقل می کند: حرم مطهر حضرت عبدالعظیم علیه السلام را که در شهر ری قرار دارد مجدالملک قمی در سنه 480 بنیان نهاد.

مجدالملك را لشکریان به علت عداوت مذهبی در سنه 492 از نزد سلطان کشیدند و اعضای او را قطعه قطعه نمودند، آنگاه آن اعضاء قطعه قطعه شده را در تابوتی نهادند و در جوار حضرت سیدالشهداء علیه السلام دفن کردند.

بنیان ایوان و رواق حضرت عبدالعظیم علیه السلام از آثار شاه طهماسب بن شاه اسماعیل صفوی است.

در سنه 944 بود که مرحوم فتحعلی شاه ضریح نقره ای برای حضرت عبدالعظیم علیه السلام تقدیم کرد.

در سنه 1222 بود که مرحوم ناصرالدین شاه قاجار طلاکاری گنبد و بارگاه حضرت عبدالعظیم علیه السلام را شروع کرد.

آئینه کاری و نقاشی ایوان مطهر حضرت عبدالعظیم علیه السلام را میرزا آقا خان نوری که صدراعظم دولت ایران بود به پایان رسانید.

روضه حضرت عبدالعظیم علیه السلام دارای چهار در مقابل است. دری که طرف قبله ضریح قرار دارد و از خاتم های بسیار عالی به شمار می رود از تقدیمی های فتحعلی شاه است.

دری که سمت پائین ضریح قرار دارد و از خاتم های مرغوب است از تقدیمی های ناصرالدین شاه است.

دری که سمت شمال ضریح قرار دارد و به اصطلاح آن را در ورودی می گویند از تقدیمی های محمد شاه قاجار است.

دری که در سمت مغرب ضریح است از تقدیمی های صدراعظم است.

3- تولیت آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام

عزیزالله عطاردی در کتاب زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام می نویسد: در زمان سلطنت شاه طهماسب اول که مقارن با سال 936 هجری بوده یکی از رجال بزرگ مذهبی آن

ص: 335

عصر به نام: میرسید حسین خاتم المجتهدین که داماد محقق کرکی بود و از فقهای عظیم الشان و جلیل القدر امامیه و زعمای مذهب شیعه به شمار می رفت، از جبل عامل به ایران دعوت شد.

پس از ورود مرحوم میرسید حسین به ایران، پادشاه وقت تولیت بقاع مطهره حضرت معصومه و حضرت عبدالعظیم و حضرت احمد بن موسی (شاه چراغ) علیهم السلام و هم چنین تولیت مقبره شیخ صفی الدین جد سلاطین صفویه را در اردبیل اردبیل به عهده این سید شریف واگذار کرد. و اکنون تولیت این هر سه بقعه شریفه و اداره امور مقبره صفی الدین در دست اخلاف و احفاد میرسید حسین رحمه الله می باشد.

جناب آقای دکتر سیدمحمدعلی هدایتی و زیر سابق دادگستری و استاد عالی قدر دانشگاه تهران که اکنون تولیت آستانه مبارکه حضرت عبدالعظیم علیه السلام را در اختیار دارند دوازدهمین فرزند مرحوم میرسید حسین خاتم المجتهدین است و نسب ایشان به محمد دیباج فرزند حضرت صادق علیه السلام می رسد و ...

ص: 336

1- فرزندان حضرت عبدالعظیم علیه السلام

در کتاب عمدة الطالب می نویسد: حضرت عبدالعظیم علیه السلام پسری داشت به نام؛ محمد که بسیار پرهیزکار، باتقوا، زاهد و عابد بود، همین که این محمد از دنیا رفت فرزندی به جای ننهاده.

ابونصر می نویسد: حضرت عبدالعظیم علیه السلام دختری داشت به نام: ام سلمه. این بانو با محمد بن ابراهیم بن ابراهیم بن حسن ازدواج کرد و از او سه پسر به نام: حسن و عبدالله و احمد به جای ماند. طبق این قول حضرت عبدالعظیم از طرف پسرش بلاعقب بوده و اعقاب او از طرف دخترش ام سلمه بوده است.

محدث قمی رحمه الله در کتاب منتهی الآمال می نویسد: احقر در آن ایام که مجاور ارض اقدس غری (نجف اشرف) بودم و از شیخ جلیل، علامه عصر، فرید دهر، جناب آمیرزا فتح الله که به شریعت اصفهانی مشهور بود استفاده علوم می کردم، از جناب ایشان شنیدم که فرمود: یکی از علمای نسابه کتابی نوشته به نام: منتقله و شرح حال هر يك از سادات را که از جایی به جایی منتقل شده اند در آن کتاب نگاشته است.

از جمله می نویسد: محمد بن عبدالعظیم به جانب سامراء منتقل شد و در اراضی بلد و دجیل وفات کرد و چون کاملاً عبارات ایشان را مستحضر نیستم لذا به حاصل آن پرداختم، خلاصه، ایشان فرمودند: این قبر که در يك منزلی سامراء، واقع است و به

جلالت شأن و ظهور کشف و کرامات معروف است قبر محمد بن عبدالعظیم حسنی می باشد. ولی عده ای بر این عقیده اعتراض کرده اند و گفته اند: این قبر محمد بن علی هادی علیه السلام است.

در کتاب سفینه البحار از کتاب مجدی روایت می کند که خدیجه دختر قاسم بن حسن بن زید بن حسن که به زهد و تقوا معروف بود با حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام ازدواج کرد.

قاسم بن حسن فرزند بزرگ حسن بن زید بن حسن بن علی علیه السلام بود. این قاسم از طرف پدر و مادر به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام می رسد، زیرا مادرش که ام سلمه باشد دختر حسین بن اثم بن علی بن ابیطالب علیه السلام بوده، بنابراین حضرت عبدالعظیم علیه السلام با دخترعموی پدرش ازدواج کرده است.

2- زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام

ابن قولویه رحمه الله در کتاب کامل الزیاره از محمد بن یحیی اشعری از شخصی از اهل ری روایت می کند که گفت: من به حضور حضرت امام علی النقی علیه السلام مشرف شدم، آن بزرگوار به من فرمود: در کجا بودی؟

عرض کردم: به زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام رفته بودم. فرمود: آگاه باش اگر قبر حضرت عبدالعظیم حسنی را که نزد شما می باشد زیارت می کردی مثل این بود که حسین بن علی علیهما السلام را زیارت کرده باشی.

نگارنده گوید: علماء و نویسندگان راجع به این که ثواب زیارت عبدالعظیم مثل ثواب زیارت امام حسین علیه السلام باشد قیل و قال های زیادی دارند ولی ما به جهت اختصار از نگاشتن آنها خودداری می نمایم.

قبر امام زادگانی که در اطراف حضرت عبدالعظیم هستند

1- امام زاده حمزه: این بزرگوار فرزند بلاواسطه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است. سلاطین صفویه که ما شرح حال آنان را در کتاب سرگذشت حضرت موسی بن جعفر نگاشته ایم از اولاد و احفاد این بزرگوارند.

علامه مجلسی در کتاب تحفة الزائرین می نویسد: قبر شریف امام زاده حمزه فرزند بزرگوار حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نزدیک قبر حضرت عبدالعظیم قرار دارد.

نگارنده گوید: ظاهراً این همان قبری باشد که قبل از این در شرح حال حضرت عبدالعظیم نوشتیم که آن بزرگوار شبانه به زیارت آن می آمد؟

مورخین محل دفن امام زاده حمزه را در سه موضع دیگر نوشته اند:

اول: در وسط شهر قم قبه و بقعه ای است که معروف است به قبر جناب حمزة بن موسی الکاظم علیه السلام .

دوم: در تاریخ عالم آرا می نگارد: امام زاده حمزه بنا بر قول اصح، در سو سفید ترشیز، دفن شده و دارای قبه و صحن شریفی است. (سو سفید در خارج دروازه ترشیز است و ترشیز از ولایات خراسان به شمار می رود)

سوم: در آن جزیره ای که در جنوب حله است مابین دجله و فرات قبری است مشهور به قبر حمزة بن موسی الکاظم علیه السلام .

ولی ثقة الاسلام نوری در کتاب تحية الزائرین می نویسد: این شهرت بی اصلی است، بلکه قبر جناب حمزة بن موسی الکاظم علیه السلام همان است که در شهر ری نزدیک قبر حضرت عبدالعظیم است این قبری که در خارج حله است قبر جناب حمزة بن قاسم بن علی بن حمزة بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن علی بن ابیطالب علیه السلام است.

نگارنده گوید: حرم حضرت امام زاده حمزه همان است که در جنوب حرم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام قرار دارد.

2- امام زاده عبدالله: نسب این امام زاده محترم بدین نحو است: عبدالله بن عباس بن محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن امام علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام.

قبر امام زاده عبدالله تقریباً به فاصله دو کیلومتر طرف شمالی قبر حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام قرار دارد.

این بزرگوار را عبدالله ایض می گفتند. علت این که ایشان را ایض می گفتند این بود که بدن و رخساره اش سفید بود هر یک از امام زادگانی که نامشان عبدالله بود دارای لقب خاصی بودند تا بدین وسیله از یکدیگر ممتاز باشند. مثلاً پدر حضرت عبدالعظیم را عبدالله قافه می گفتند از این جهت بود که وی حاکم قافه بود.

عبدالله بن حسن امام حسن مجتبی را از این جهت عبدالله محض می گفتند که نسب وی از طرف پدر و مادر به حضرت فاطمه اطهر منتهی می شد. زیرا مادرش که فاطمه نام داشت دختر امام حسین علیه السلام بود. عبدالله بن علی بن الحسین را از این لحاظ عبدالله باهر می گفتند که دارای جمال نیکوئی بود.

عمر بن علی بن ابیطالب را از این جهت عمر اطرف می گفتند که نسب وی از یک طرف به حضرت امیرالمؤمنین می رسد. عمر بن علی بن حسین را از این جهت عمر اشرف می گفتند که والده اش دختر امام حسن مجتبی علیه السلام بود و نسب وی از دو طرف به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منتهی می شد.

قبر علمائی که در اطراف قبر حضرت عبدالعظیم قرار دارند

1- ابن بابویه - نجاشی در کتاب رجال خود می نویسد: علی بن حسین که پدر ابن بابویه بود به وسیله جناب حسین بن روح رضوان الله علیه که سومین نایب امام زمان علیه السلام بود عریضه ای برای امام زمان ارواحنا فداه نوشت و تقاضا کرد که خدا فرزندی به وی عطا فرماید.

حضرت بقیه الله در جوابش نوشت: ما برای تو دعا کردیم طولی نمی کشد که خدا دو فرزند ذکور به تو عطا خواهد فرمود. از همین لحاظ بود که ابن بابویه غالباً فخریه می کرد و می فرمود: من به دعای امام عصر علیه السلام متولد شده ام.

جمعی به حضور علی بن محمد سمی که چهارمین نایب امام زمان علیه السلام به شمار می رفت آمدند، آن بزرگوار فرمود: خدا علی بن بابویه از رحمت کند؟ شخصی از اهل مجلس گفت: علی بن بابویه زنده است؟! فرمود: امروز وفات یافت. بعد از این جریان خبر رسید که علی بن حسین در همان روز در قم مرحوم شده بود. قبر آن مرحوم فعلاً در قم معروف است.

جناب علی بن الحسین که پدر شیخ صدوق باشد رئیس علماء و فقهای قم بود. وی در سنه: تناثر نجوم که به حساب ابجد 329 می شود از دنیا رحلت کرد.

ابن بابویه تعداد سیصد کتاب تألیف کرده که از آن جمله است: کتاب من لایحضره الفقیه که یکی از کتب اربعه شیعه به شمار می رود، کتاب خصال، کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام، کتاب امالی، کتاب کمال الدین، کتاب ثواب الاعمال و ...

ابن بابویه در سنه 381 هجری از دنیا رفت و قبر شریفش در شهر ری تقریباً به فاصله دو کیلومتر در شمال قبر حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام قرار دارد.

در کتاب روضات الجنات یکی از کرامات ابن بابویه را بدین نحو می نگارد: در حدود سنه 1238 ق در قبر مرحوم ابن بابویه رخنه ای پیدا شد، همین که در صدد اصلاح آن رخنه برآمدند و داخل سرداب مقدس ایشان شدند دیدند جثه شریفش میان قبر صحیح و سالم خوابیده، بدن آن مرحوم در میان قبر خیلی جسیم و وسیم بود، اثر حنا

و خضاب در ناخن هایش پیدا بود، وقتی که این موضوع در تهران منتشر شد و به گوش مرحوم فتحعلی شاه رسید، فتحعلی شاه با جمعی از علماء و ارکان دولت برای تحقیق این مطلب به جانب قبر آن مرحوم حرکت کردند، پس از ورود دیدند موضوع از همان قرار است که شنیده بودند. به همین جهت بود که فتحعلی شاه دستور داد تا آن رخنه را مسدود و مرقد مطهر این عالم ربانی را تجدید و تزیین نمودند.

نگارنده گوید: ما نظیر این کرامت را برای مرحوم شیخ کلینی که در بغداد است در کتاب سرگذشت حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام نوشته ایم.

2- شیخ ابوالفتوح رازی: نام این عالم جلیل حسین ابن علی بوده. تفسیر فارسی که به روض الجنان معروف است به قلم همین بزرگوار است. بعضی گفته اند: ایشان تفسیر مفصلی به زبان عربی داشته اند که بیست جلد بوده.

در کتاب روضات الجنات می نویسد: از تفسیر این مرد دانشمند ظاهر می شود که ایشان با صاحب تفسیر کشف که زمخشری باشد معاصر بوده. بنابراین معلوم می شود که این عالم ربانی در حدود سنه 500 هجری بوده.

تفسیر فارسی ایشان از لحاظ وثوق تحریر و تقریر و دقت نظر نظیر ندارد. تفسیر امام فخررازی از تفسیر فارسی این مفسر توانا اقتباس شده. در کتاب مستدرک الوسائل می نویسد: تفسیر مجمع البیان مختصری است از همین تفسیر.

قبر شریف شیخ ابوالفتوح در شهر ری در یکی از حجره های صحن حضرت امام زاده حمزه است. بعضی از نویسندگان مرقد او را در اصفهان نوشته اند ولی می گویند: با قبر شیخ ابوالفتوح که اسعد بن ابی الفضائل عجللی باشد اشتباه شده.

پایان

تهران - آبان ماه - 1344 ش

محمد جواد نجفی

ص: 342

(5) تاريخ مختصر كتابخانه مقدسه حضرت عبدالعظيم عليه السلام

اشاره

تأليف

جواد مؤذنى

(1341 هـ . ش)

ص: 343

به نام خدا ستایش از آن خداوند یگانه تنهاست، آن خدایی که بی همتا است همان یکتای بی نیازی که مانندی ندارد، سرآغاز هستی دیرینه ای که پایان ندارد، انجام هستی پاینده ای که نهایت ندارد، موجود پا بر جایی که نیستی ندارد، همیشه پادشاهی که زوال ندارد، توانائی که از هیچ چیز در نماند، دانائی که چیزی بر او پوشیده نیست، به ذات خود زنده است و در لا مکان پاینده است، شنوای بینائی که اندام و ابزاری نخواهد، آن خدائی که دستور عدالت داده و در فضل و بخشش بر جهان گشاده و روشن حکم فرموده، حکم وی را تعقیب کننده ای نیست قضای او را کسی برنگرداند و بر اراده او چیره نشود، و خواست او را واپس نزند، همانا فرمائش این است که چون چیزی را خواهد بگوید باش بی درنگ می باشد، پاك است آن خدائی که زمان هر چیزی بر دست توانای اوست، برگشت و سرانجام هر چیزی به سوی اوست، گواهی می دهم که شایسته پرستش نیست جز خداوند پروردگار جهانیان، و گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله وسلم بنده و فرستاده او سید پیغمبران و بهتر همه آفریدگان است، و علی بن ابیطالب علیه السلام پیشوای پرهیزگاران است و زمام دار دست و روسفیدان است و گواهم که امامان از فرزندانش پس از وی حجت‌های خدایند تا روز قیامت بر همه رحمت و درود باد.

«ذلك و من يعظم شعائر الله فانها من تقوى القلوب»

در این نشریه مختصر که در موقع افتتاح کتابخانه جدید به دست حضار محترم و جناب آقای دکتر محمدعلی هدایتی تولیت آستانه مقدسه که شب 19 آذر ماه 1341 شمسی، و مقارن با شب سیزدهم ماه رجب 1382 هجری و مصادف با میلاد مسعود حضرت مولای متقیان علی علیه السلام منتشر می گردد بی مناسبت نیست که سوابقی از خاندان تولیت محترم و کتابخانه آستانه مقدسه در دوران سلطنت صفویه تاکنون برای خوانندگان و علاقه مندان به آستان مبارک حضرت عبدالعظیم علیه السلام تا آنجا که با مطالعه تواریخ و ملاحظه اسناد و مدارک به دست آورده ام تقدیم به خوانندگان گرامی می نمایم.

«جواد مؤذنی مدیر کتابخانه»

ص: 346

آستانه مبارکه حضرت عبدالعظیم در دوران سلطنت شاه طهماسب اول که مقارن با سال 936 هجری بوده یکی از شخصیت های جلیل القدر روحانی به نام میرسید حسین خاتم المجتهدین داماد مرحوم علامه بزرگ محقق کرکی که خود از روحانیون بزرگ آن عصر به شمار می رفت بنا به دعوت شهریار وقت از جبل عامل لبنان به ایران آمده از طرف آن پادشاه تولیت آستانه قم و آستانه میرسید احمدشاه چراغ شیراز و آستانه حضرت عبدالعظیم در ری و مقبره شیخ صفی الدین جد پادشاهان صفوی در اردبیل به ایشان تفویض گردید.

و بدین قرار چهار آستانه مهم که مورد توجه شهریاران صفوی و عموم شیعیان بوده به این شخصیت بزرگ روحانی سپرده شد و تاکنون هم غیر از مقبره شیخ صفی الدین سایر اماکن مقدسه که فوقاً ذکر نمودیم اخلاف همین شخصیت بزرگ امر تولیت و اداره امور آستانهای مذکور را عهده دار می باشند.

اکنون جناب آقای دکتر محمد علی هدایتی وزیر سابق دادگستری و استاد محترم دانشگاه تهران سلاله دوازدهم مرحوم میرسید حسین خاتم المجتهدین تولیت این آستانه را به عهده دارند، معظّم له از سال 1323 تا سال 1336 به سمت نیابت تولیت از طرف پدر ارجمند خود مرحوم آقای حاج سید احمد هدایتی رئیس محترم دیوان عالی کشور مفتخر بودند، توفیق خدمات بسیاری که همواره جزء منویات دیرینه خود و اجدادشان بود نصیب ایشان گردیده است، که از جمله تعمیر و خاتم کاری صندوق و تجدید ضریح مطهر حضرت عبدالعظیم از وضع فرسودگی و قدیمی به طرزی بسیار زیبا و محکم ساخته و پرداخته و تهیّه آب جاری به وسیله حفر چاه

عمیق و نصب لوله در تمام بیوتات جهت آسایش زائرین و تأمین برق شبانه روزی در تمام اماکن متعلق به آستانه و ساختمان آبرومند و باشکوهی در ضلع شمالی آرامگاه اعلی حضرت جهت دفتر تولیت و اداره آستانه تجدید آئینه کاری داخل حرم و ایوان مطهر و تأسیس کتابخانه جهت آستانه که از حساس ترین اقدامات این مرد دانش دوست و علم پرور به شمار می رود که اکنون به توضیح کامل آن می پردازیم:

نظری به آستانه حضرت عبدالعظیم در دوره صفویه

طبق مدارک مسلم تاریخی که هم اکنون در کتابخانه موجود است آستانه مقدسه حضرت عبدالعظیم در دوران سلطنت شاه طهماسب اول صفوی در سال 936 هجری که مقارن با تولیت مرحوم میرسید حسین خاتم المجتهدین بوده دارای کتابخانه معظم و پرارزش که از جمله کتابخانه های معتبر آن دوره به شمار می رفته، زیرا در آن کتابخانه کتبی وجود داشته که اکثراً کم نظیر بلکه منحصر به فرد بوده است. برای نمونه به شرح یک جلد از آن کتب به نام منتقلة الطالبین تألیف ابواسماعیل ابراهیم ابن عبدالوهاب که در آن تاریخ نهضت جمعی از فرزندان پیغمبر که برای احقاق حق و ابطال ظلم بر امراء و خلفاء معاصر خود خروج کرده اند. و از مکه و مدینه به نقاط مختلف جهان پراکنده شدند و در آن سرزمین مقتول و مدفون گردیده اند، بوده است. و بیشتر عظمت و شکوه آن کتابخانه از زمان شاه عباس کبیر بوده که خود او شخصاً یک صد و نوزده جلد کتاب وقف بر آن کتابخانه نموده است که روی صفحه اول هر جلد از کتب مذکوره وقف نامه و مهر شاه عباس قرار دارد. و اکنون گراور نمونه ای از مهر و وقف نامه یکی از آن کتب برای خوانندگان محترم این نشریه به چاپ رسیده است.

تأسیس کتابخانه جدید

از سال 1300 هجری به بعد کتابخانه مذکور دستخوش حوادث گردیده و کتب آن متفرق و مفقود الاثر می گردد. و آستانه مبارکه تا قبل از سال 1324 شمسی فاقد کتابخانه بود. ولی

به طوری که قبلاً اشاره کردیم در سال 1324 که امر تولیت در کف با کفایت مردی دانشمند و دانش پرور چون مرحوم آقای حاج سید احمد هدایتی قرار گرفت ضمن قدم های برجسته و مفیدی که مبنی بر عظمت و تجلیل آستان مقدس بود با سرعت هرچه تمام تر یکی پس از دیگری برداشتند، و هم برحسب اراده و دستور ایشان جناب آقای دکتر محمدعلی هدایتی که در دوران تولیت پدر خود نیابت تولیت را عهده دار بودند با علاقه فطری که نسبت به بسط علم و دانش داشتند اقدام فوری در احداث بناء مجللی به نام کتابخانه در قسمت شرق صحن حضرت امامزاده حمزه علیه السلام فرمودند.

و پس از تکمیل بناء اول کسی که کتاب به کتابخانه تقدیم کردند خود ایشان بودند و به مقتضای سوابق خلوص این بنده و کمال لطف آن بزرگوار اینجانب مأمور تصدی و اداره امور کتابخانه گردیدم و در درگاه و آستان آل محمد که این خود افتخاری بزرگ برای این بنده ناچیز شمرده می شود. سپس مقداری کتاب در حدود چند صد جلد از محل موقوفات آستانه خریداری فرمودند و پس از تنظیم و ترتیب کتب با برگزاری جشن با شکوهی کتابخانه افتتاح و مورد استفاده عموم مردم شهر و زائرین آستانه قرار گرفت. و چون پس از درگذشت مرحوم آقای حاج سیداحمد هدایتی رحمه الله امر تولیت در عهده شخص شخیص خود آقای دکتر محمدعلی هدایتی قرار گرفت بر کوشش و جدیت خستگی ناپذیر خویش بیش از پیش افزودند و دست به اقدامات تازه تری زدند که نمی توان از ذکر آنها صرف نظر کرد. از جمله تعمیر دربهای خاتم حرمین و ایوان مطهر که یادگار دوران سلطنت قاجاریه و در اثر مرور زمان فرسوده و نواقصی بسیار پیدا کرده بود، حسب الامر مقام تولیت دو نفر از برجسته ترین استادان خاتم ساز طهران به نام آقای مسکوک و جلوه از تهران به آستان دعوت شدند و در حدود پنج سال تمام با هزینه سنگین در بهای نامبرده را به طرزی زیبا و شکیل تعمیر و تمام را در پشت شیشه های قدی قرار دادند.

و دیگر بناء مسجدی در جنب حرم مطهر حضرت امامزاده حمزه علیه السلام از نظر وسعت جا برای آسایش زائرین محترم احداث و ضمیمه آن حرم مطهر فرمودند.

و تغییر حوض صحن بزرگ آستانه از صورت قدیمی به صورت جدید به دست معماران متخصص که اکنون جلب نظر می کند.

و دیگر مدرسه ای به نام مدرسه عتیق که جزو بیوتات آستانه می باشد، اداره آن مدرسه را خود به عهده گرفته و از طرف خود مدرّس قابل برای تدریس و سرپرستی آقایان طلاب علوم دینیّه و مدرسه مذکور قرار دادند، و شهریه تمام طلاب که بیش از سی و پنج نفر می باشند با سایر لوازم مدرسه را در عهده خود گرفتند که هم اکنون مدرسه دائر و آقایان طلاب مشغول تحصیل می باشند.

و همچنین اقدامات سودمند دیگر که ذکر هر یک موجب تطویل می شود برای آسایش زائرین محترم آستانه فرموده اند و با این که اکثر رؤسای آستانه مبارکه از منسوبین و نزدیکان خود ایشان می باشند و پیوسته در مقابل اجرای منویات ایشان با اشتیاق کامل آماده به خدمت اند و هر یک با علاقه و ایمان کامل در انجام وظائف خود لحظه ای کوتاهی و مضایقه ندارد. در عین حال تولیّت محترم با کسالت و ضعف مزاج شخصا تمام امورات آستانه را با کمال دقت و مراقبت تحت نظر گرفته و برای پیشرفت امور دستور اکید صادر می فرمایند.

این کتابخانه تا سال 1339 در محل قدیم خود دائر بوده تا در سال هزار و سیصد و سی هفت شمسی تیمسار معظم جناب آقای سرتیب محمّد میمند که یکی از افسران ارتش می باشند این مرد شریف و سعادت مند به هزینه خود ساختمانی به مساحت چهارصد متر مربع مدرن و مجهز فوقانی و تحتانی در جنب درب جنوبی صحن مطهر امامزاده حمزه علیه السلام تهیه و به عنوان کتابخانه به پیشگاه مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام تقدیم فرمودند و نامی از خود در این آستانه تا ابد باقی و پایدار گذاردند.

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز *** مرده آن است که نامش به نکوئی نبرند

ما به سهم خود از اقدام درخشنده و نیت مقدس ایشان صمیمانه تشکر می نماییم، امید است که این هدیه در پیشگاه مقدس حضرت عبدالعظیم الحسنی و آباء کرام آن

حضرت مقبول و پسندیده واقع شده باشد.

در خاتمه امیدوارم سایر افراد با قدرت هم به چنین مردانی بزرگ تاسی کرده دست به این اقدامات مفید و با ارزش بزنند.

تعداد کتب موجود در کتابخانه و نوع آنها:

در کتابخانه آستانه تا این تاریخ در حدود 3133 مجلد کتاب که نام مؤلف و موضوع کتاب و تاریخ طبع و محل طبع و عده صفحات آنها ثبت گردیده. و برای استفاده ارباب رجوع آماده می باشد. و نوع کتب نامبرده به شرح زیر می باشد:

1- کتب فقه؛ 2- کتب اصول؛ 3- کتب تفاسیر؛ 4- کتب تاریخ؛ 5- کتب ادبیات؛ 6- کتب اخلاق؛ 7- کتب کلام؛ 8- کتب رجال؛ 9- کتب ریاضیات؛ 10- کتب هیئت و نجوم؛ 11- کتب فلسفه و منطق؛ 12- کتب متفرقه

این کتب غیر از آنچه تاکنون از آستانه خریداری شده، اشخاص نیکوکار هم که البته ذکر نام آنها در این نشریه لازم است برده شود تا بدین وسیله از ابراز علاقمندی

آنها به نشر علم که تقدیم به این کتابخانه نموده اند.

اینک به ذکر نام و تعداد کتب تقدیمی آنها می پردازیم و امیدواریم که توانسته باشیم مراتب سپاسگذاری از ایشان را به جا آورده باشیم.

1- حضرت آیه الله العظمی آقای سیدشهاب الدین مرعشی در حدود 300 مجلد

2- مرحوم شاهزاده حسنعلی میرزا شاهرخی در حدود 402 مجلد

3- جناب آقای حاج تشید در حدود 205 مجلد

4- جناب آقای حاج مختار آقا معینی در حدود 100 مجلد

5- جناب آقای احمد زاکر زاده طهرانی در حدود 78 مجلد

6- جناب آقای حاج شیخ محمدرضا بروجردی در حدود 40 مجلد

7- جناب آقای آقاسیداسماعیل موسوی در حدود 80 مجلد

واشخاص خیر دیگر که از خارجه و داخله ایران که ذکرنام آنها موجب تطویل است.

کتابخانه آستانه طبق برنامه منظم و صحیح همه روزه از ساعت 9 الی 12 و از 3 الی 6، لیکن از اول سال 41 طبق درخواست کتبی و شفاهی عده ای از مردم طهران و طلاب علوم دینیّه و محصلین شهر ری ایّام تعطیل هم کتابخانه دائر و مراجعین استفاده می نمایند.

طرز استفاده از کتب، مراجعین می توانند کتب مورد احتیاج خود را به وسیله فیشهای مخصوص که به ترتیب حروف الف باء تنظیم شده است از دفتر کتابخانه اخذ و پس از مطالعه مجددا کتاب را به دفتر تحویل نمایند.

حدیث در فضیلت علی علیه السلام

چون افتتاح کتابخانه آستانه مصادف با شب میلاد مسعود امیرالمؤمنین علی علیه السلام و باب مدینه علم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می باشد به میمنت این ولادت با سعادت خواستم با بیان قاصر و بضاعت مزجات خود در مدح و منقبت آن حضرت در این نشریه که به نامتاریخ مختصر کتابخانه به عنوان یادگار منتشر و تقدیم خوانندگان محترم می گردد، سخنی گفته باشم به یاد گفتار شیوای استاد بزرگوار سعدی علیه الرحمه افتادم که درباره آن حضرت فرموده:

کس را چه زور زهره که وصف از علی کند *** جبار در مناقب او گفت هل اتی

از این آرزو و آمال و نارسائی بیان شرمنده شد با ذکر مدحی که از ناحیه منبع وحی پیغمبر اکرم و نبی مکرم در باب آن بزرگوار صادر گردیده که خود از هر جهت جامع و کامل و بشارتی پرارزش برای دوستان و شیعیان مولای متقیان است به عرایض خود خاتمه می دهم.

لو ان اهل الارض یحبون علیا کما یحبه اهل السموات لما خلق الله نارا

تذکر لازم: آنچه در این نشریه که به قلم قاصر این حقیر - که کوچکترین فرد خدمتگذاران این آستانه می باشم - تحریر یافته است مطالبی نیست که جزو مسموعات اینجانب باشد بلکه تمام از جمله مشهوداتی که خود ناظر و شاهد بودم.

(6) شرح احوال حضرت عبدالعظيم عليه السلام و حضرت امامزاده حمزه عليه السلام

اشاره

نشریه آستانه مبارکه حضرت عبدالعظيم عليه السلام

(1349 ه. ش.)

ص: 353

هویت و شخصیت حضرت عبدالعظیم علیه السلام (1)

عالم بصیر عظیم القدر و محدث خبیر جلیل الشأن حضرت امام زاده عبدالعظیم الحسنی علیه السلام گوهری است درخشنده از دریای کمال شرف و ستاره ای است تابنده در آسمان جلال نسب دارای مناقب و مکارم و فضائل و محامد و از اکابر علماء و از اعظم رواة و محدثین آل محمد سلام الله علیهم اجمعین می باشند.

حضرتشان به چهار واسطه به امام دوم حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام می رسد و به این ترتیب فرزند عبدالله فرزند علی فرزند حسن فرزند زید فرزند امام ممتحن حسن بن امیرالمؤمنین علیهم السلام می باشند.

گواه کمال او در علم به اصول عقائد و آداب و فروع احکام آن که امام هادی علیه السلام به

ص: 355

1- . خدمتگزاران آستانه مبارکه حضرت عبدالعظیم علیه السلام مباحی و مفتخرند امسال نیز مانند گذشته همزمان با تحویل سال و رسیدن نوروز توفیق حاصل نمودند شمه ای از خدمات يك ساله خود را در این درگاه عالیجاه به علاقمندان عرضه نمایند تا عشاق این بارگاه قدسی که برای پابوسی، سر از پا نمی شناسند و از اطراف و اکناف به شهر ری مشرف می شوند تا مرقد مطهر حضرت شاهزاده عبدالعظیم علیه السلام را زیارت و بیش از پیش درك فیض نمایند بدانند کمک های بی دریغ آنان منحصر در راه نوسازی و تعمیرات اساسی آستانه مبارکه مصروف می گردد. سید ضیاءالدین شادمان خدمتگزار آستانه مبارکه حضرت عبدالعظیم علیه السلام

ابی حماد رازی گفت: هرگاه تو را مسائل دشوار پیش آید آن را از عبدالعظیم الحسنی بپرس و سلام مرا بدو برسان و پس از عرض عقائد خود بر آن امام همام او را تصدیق و دعاء بخیر درباره او کرد و شاهد مقام او در صدق و تقوی آن که به زیارت او سفارش شده و زیارت او همانند زیارت ابی عبدالله الحسین علیه السلام شمرده شده است، ابن قولویه و صدوق علیهما الرحمة روایت کرده اند که مردی از مردم ری گفت بر امام هادی علیه السلام وارد شدم، از من پرسید کجا بودی؟

گفتم به زیارت سیدالشهداء رفته بودم. فرمود: آگاه باش اگر قبر عبدالعظیم الحسنی را که نزد شما است زیارت کرده بودی مثل این بود که حسین بن علی را زیارت کرده باشی.

او در عهد امامت امام موسی الکاظم علیه السلام در سالهای یکصد و هفتاد تا یکصد و هشتاد ولادت یافته و در عهد امامت امام هادی علیه السلام در سالهای دویست و پنجاه و یک تا دویست و پنجاه و پنج وفات یافته است. حضرت عبدالعظیم موفق به درك عصر امام موسی الکاظم و امام علی الرضا و امام محمدالجواد و امام علی الهادی و امام حسن العسکری علیهم السلام شده اند. و از امام جواد و امام هادی علیهما السلام اخذ علم و حدیث کرده اند.

حضرتشان به امر امام هادی علیه السلام به آمدن ایران که مردم آن به صفا و خلوص در حب و ولاء آل محمد علیهم السلام موصوف و معروف بوده اند و به منظور نشر و بسط معارف آل محمد و نیز خلاص و فرار از ظلم و جور خلفاء بنی العباس مأمور گردیده است.

ایشان پس از نزول به ری اگرچه خود را نهفته از مردم می داشت ولی دسته ای که پی به مقام علم و بصیرت او برده بودند بی آن که بدانند از شجره طیبه آل محمد است از معارف و علوم او بهره مند گردیدند.

پس از وفاتشان نوشته ای همراهشان بود که شرافت نسب او را آشکار می کرد، او از عده ای نزدیک به بیست تن از اعاظم رواة که علی بن جعفر الصادق و هشام

بن الحکم از جمله آنها است نقل حدیث کرده و عده ای نزدیک بیست تن نیز از اعظام رواة که احمد بن مهران و حمزة بن قاسم علوی از آنها است از او نقل حدیث کرده اند و در فهارس کتب دو کتاب خطب امیرالمؤمنین و کتاب یوم و لیلہ را به نام او نام برده اند.

او بر صالحه سعیده خدیجه دختر قاسم بن حسن بن زید بن الامام حسن علیه السلام که زنی به پارسائی نامور بوده کابین بسته و او را از این زن یا از دیگر زنان پسری به نام محمد و دختری به نام ام سلمه بوده. محمد بن عبدالعظیم مردی موصوف به کمال زهد بوده و از او فرزندی به جا نمانده و ام سلمه دختر او را محمد بن ابراهیم بن ابراهیم بن الحسن کابین بسته و از او سه پسر به نام محمد و عبداللہ و احمد به جا مانده است به این ترتیب اعقاب حضرت امامزاده عبدالعظیم علیه السلام تنها از دخترش می باشند.

واللہ العالم

هویت امامزاده حمزه علیه السلام

حضرت امامزاده بزرگوار حمزة بن الامام ابراهیم موسی الکاظم، مزار کثیرالانوار آن بزرگوار قریب به مشهد شریف حضرت عبدالعظیم علیه السلام می باشد و آن حضرت را دو پسر بوده یکی علی بن حمزه که مزار شریفش در باب اصطخر شهر شیراز می باشد و دیگری حمزة بن حمزه است و سلاطین عالی درجات صفویہ از نسل امامزاده حمزه علیه السلام می باشند.

ص: 357

درگاه و کتیبه آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام

در زمستان سال 1347 تصمیم گرفته شد در مجموعه آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام تعمیرات اساسی معمول گردد و لذا از وزارت فرهنگ و هنر و سازمانی ملی حفاظت آثار باستانی ایران تقاضا شد تا کارشناسان خود را برای نظارت بر کار تعمیر گسیل دارند، تا کار براساس موازین علمی انجام پذیرد.

تعمیرات مسجد بالاسر، که در گوشه باختری حرم قرار گرفته، آغاز شده بود و پس از برداشتن اندود قسمتی از دیوار رگ چین آجری رده و آراسته، نمای اصلی بنا، هویدا شد و نشان داد که ساختمان حرم در سده پنجم هجری و به سبک شکوهمند رازی بنیاد شده است.

پیدایش این نمونه برای کارشناسان کلید در گنج شایگانی بود که سبب شد پیرامون درگاه نیز پیکاوی شود.

برای این که خوانندگان ارجمند اهمیت کشف این سند ارزنده تاریخی را بهتر دریابند قسمتی از مقاله آقای مهندس محمدکریم پیرنیا کاشف کتیبه را که در مجله باستان شناسی و هنر ایران چاپ شده است در اینجا نقل می کنیم:

«پس از برداشتن اندود گچ چهره زیبای دیبا ماندی از گوهرها و نگین های خشت پخته و سفال با نقشهای نغز و دلنشین نمایان گشت و نیز پیله (1) و زغره (2) نیمگرد گوشه درگاه و چند حرف از کتیبه کهن کوفی آن از زیر توده گل بیرون آمد و معلوم شد که برخلاف فرموده استاد سخن سعدی متأسفانه گهگاه «کهگل» می تواند «آفتاب اندای» شود. (3)

پیکاوی در پیرامون سردر و در دوسو و فراز آن دنبال شد و پس از چندی در سر تا پای سردر و دیوار نوشته بسیار زیبایی چهره گشود که تنها دوجا، که جای گاهبست بوده و آغاز و پایان آن متأسفانه با سیمان اندود شده افتادگی دارد و بازمانده کتیبه چنان که نگارنده خوانده چنین است:

«... الله الرحمن الرحيم امر ببناء هذه القبة المطهرة على ساكنها السلم صاحب (4)... (5) سيد (6) شمس الدين مجدالملك مشيد الدولة ابوالفضل اسعد بن محمد بن موسى ثقة امير المؤمنين (7) اطال الله بقيه وكيل مظالم على يدى عبدا... (8)

ص: 359

1- . پیله علاوه بر معنای معروف به ستونهای کوچک نیز می گویند.

2- . زغره - حاشیه و نواری که دور درگاه می گردد.

3- . پیش از هر سخن در اینجا لازم و فرض است که از دانش دوستی و هنرپروری جناب آقای دکتر شادمان استاندار استان مرکزی و نایب التولیه آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام که خود از شیفتگان هنر ایران هستند بسیار سپاسگزاری شود، چه اگر حمایت ایشان نبود به هیچ وجه توفیق ادامه کار نصیب نمی شد، چنانکه بدون استثناء در اماکن متبرکه انجام چنین پیکاوی بسی دشوار و گاهی ناممکن است.

4- . نیمی از این حرف بجاست و بسیار به حرف «ح» می ماند و به نظر نگارنده باید روی هم صاحب ال... باشد.

5- . جای چوب بستی که در موقع اندود زده اند.

6- این کلمه به نظر سید می آید ولی حرف سین آن دو دندان دارد.

7- . میم دوم مؤمنین افتاده در جای دیگر هم نظیر دارد.

8- جای چوب بست (گمان می رود کلمه محتاج یاراجی باشد).

کلمات و حروف اول و آخر کتیبہ کہ زیرکاشی و سیمان تباہ شده و هر يك بیش از دو یا سه حرف نیست. نخستین بی گمان «بسم» است و آخرین به قرینه حروف ماقبل باید «رس» باشد. در پائین این کتیبہ کہ به خط کوفی تزئینی خواناست در دو گوشه لچکی ها سوی راست، «عمل علی» و سوی چپ «آل محمد» به خط نسخ ثلث کهن خوانده می شود و سایر قسمت ها متأسفانه در زمانی کہ در معروف ناصرالدین شاهی را کار می گذاشته اند کتبه و پاک تباہ شده است و خطوط آرایشی و عبارات گرداگرد در به هیچ روی روشن نیست.

بنیادگذار آرامگاه

مجدالملک اسعد براوستانی قمی، کہ با پیدایش این کتیبہ اکنون نام و نشان و لقب و کینه و مناصب وی را دقیقاً می دانیم، یعنی سید شمس الدین مجدالملک مشیدالدوله ابوالفضل اسعد بن محمد بن موسی ثقة امیرالمؤمنین وکیل مظالم از سادات شیعی قم بوده و در دستگاہ سلاطین سلجوقی مانند ملکشاه، بر کیارق منصب استیفا و وکالت مظالم داشته و به دستیاری زبیده خاتون همسر ملکشاه و با حمایت او به وزارت بر کیارق نیز رسید و چندی بعد با دسیسه فرزند نظام الملک کہ پیش از او منصب وزارت داشته، مقتول گردید.

وی در ری و قم و کاشان و اردہال و حجاز و عراق آبادیهای بسیار کرد و بیشتر بر تربت پاک امامان و بزرگان تشیع و فرزندان پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بارگاہهای شکوهمند بنیاد نهاد.

تاریخچه ساختمان مجموعه آستانہ مستلزم مطالعه بیشتری است و شاید بیرون از

ص: 360

1- چنین است و چون پس از آن جای دو حرف بیش نیست نگارنده گمان می کند ابی الفوارس باشد.

این گفتار باشد ولی ذکر این نکته در پایان مقال لازم است که در زمان صفویه آنچه بر بنا افزوده شده متناسب با ساختمان اصلی بوده و مسجد زنانه و مردانه و رواق و پیشان ورودی حرم با بقعه هم آهنگ بوده است و به نظر می آید بعدها (شاید يك قرن پیش) این هم آهنگی برهم خورده و قسمت اعظم از آرایشهای نفیس نماى بقعه در زیر اندود گچ و خاك تباہ شده است».

تعمیرات اساسی دو مسجد

الف - به طوری که خوانندگان استحضار دارند وضع ظاهری مساجد مردانه و زنانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام و مسجد زنانه امامزاده حمزه علیه السلام در گذشته به صورت زننده و نامطلوب در آمده بود و بر اثر مرور زمان شکستگی های عمیق و خطرناکی در آنها دیده می شد. لذا در دنبال کارهای عمرانی و اصلاحات انجام یافته در سال گذشته تعمیر اساسی آنها مورد توجه قرار گرفت و به وسیله متخصص مربوطه اصلاح هر يك از مساجد با قطار بندی نیمه مقرنس در دور ویزدی بندی سقف ها طبق قواعد مهندسی و در قسمت عقب مسجد زنانه (شمسه بندی تند و کند) انجام و در قسمت هزاره زیر سنگ پانزده سانتیمتر مرمر و روی آن يك متر سنگ سنندجی و در روی آن سنگ ده سانتیمتری مرمر نصب گردید و کف مساجد نیز با سنگ اعلای سنندجی مفروش شد. در مسجد زنانه امامزاده حمزه علیه السلام علاوه بر اقدامات مذکور چون محل مسجد تنگ و کوچک و کفاف اجتماع و اقامه نماز خانمهای زائر را نداشت ضمن اصلاح کامل آن در تعریض این محل به حد مقدور اقدام گردید. ضمناً مدخل حرم مطهر حضرت عبدالعظیم نیز که به تشخیص مهندسین وزارت فرهنگ و هنر تعریض گردید و در خاتم آن مورد مصرف نداشت در مسجد زنانه امامزاده حمزه به طرز زیبایی نصب گردید.

توضیح - برای در ورودی حرم مطهر حضرت عبدالعظیم در طلای مجللی به

سبک بسیار زیبا که متناسب با این سبک معماری است به همت یک نفر از بازرگانان خیر در دست ساختمان است امید است در سه ماهه اوائل سال 49 آماده نصب گردد.

ب - آینه کاری - نسبت به تکمیل آینه کاری رواق بین الحرمین اقدام گردید و محللهای ناتمام به بهترین وجهی آینه کاری گردیده است.

ج - تعمیر و تکمیل درهای چوبی باستانی: چهار پنجره که در چهار گوشه قسمت بالای حرم امامزاده حمزه قرار داشت و از آثار عتیق و نفیس باستانی هستند و بر اثر مرور زمان به پوسیدگی و انهدام گرائیده بود به وسیله هنرمندان متخصص مرمت و اصلاح گردیده است همین قسم در حد فاصل بین حرم مطهر امامزاده حمزه علیه السلام و مقبره ناصری که از نظر قدمت تاریخی مربوط به دوران سلطنت شاهرخ (807 تا 850 هجری می باشد) به وسیله استادان ماهر وزارت فرهنگ و هنر احیاء و اصلاح گردید و از نظر محافظت در قاب شیشه ای مخصوص قرار داده شده است. برای تعمیر ارسی و پنجره های مسجد جامع مشرف به صحن بزرگ و در آن قسمت که در داخل مدرسه برهانیه عتیق قرار دارد به وسیله استاد آزموده با بهترین طریق در دست تکمیل و تعمیر است بدیهی است احیای کامل داخل مسجد جامع که به اعتقاد مهندسین باستان شناسی حاوی آثاری از دوران صفویه و قاجاریه است از اوائل سال 49 آغاز خواهد شد.

د - در منتھالیه راهروی بین الحرمین سمت چپ در چوبی بزرگ و نازیبائی وجود داشت که به هیچ وجه با سنگ مرمر کف و بدنه های راهرو مطابقت نمی نمود ناچار با برداشتن آن، دیوار مستحکمی بنا گردید و روی آن تا سقف آینه کاری به طرز خاصی در دست انجام است که آن نازیبائی را به کلی از میان برمی دارد.

ه - تعمیرات در مدرسه برهانیه عتیق - اطاقها و حجرات طلاب و به طور کلی اطراف بنای مدرسه بر اثر گذشت زمان خراب و مرطوب و آبریز آنجا به صورت بسیار زننده و عفنی درآمده بود و ادامه آن وضع علاوه بر آن که مخالف با شئون آستانه

بود خطر ویرانی مدرسه را هم متضمن و سلامت طلاب را تهدید می نمود لذا در اصلاح و تعمیرات اصولی در تمام قسمت‌های مدرسه اقدام و با ایجاد آبریزگاه‌های بهداشتی به تعداد کافی دوش آبگرم و سرد در آن تعبیه شده که در جریان نصب است. همچنین برای تکمیل کاشی کاری‌های نمای داخل مدرسه که بسیار نازیبا بود اقدام لازم به عمل آمد امید است مدرسه طلاب علوم دینی در آینده بسیار نزدیک به صورت آبرومندی در آید که با شئون اماکن اسلامی مغایر نباشد.

و - ایجاد آبریزگاه جدید در باغچه علیجان - در گوشه شرقی باغچه علیجان در گذشته آبریز مخروبه و متعفن وجود داشت که به هیچ وجه با اصول بهداشت مطابقت نمی کرد علاوه بر آن که با کسرت روز افزون جمعیت جوانبگوی احتیاج اهالی و زائران را نمی نمود با شئون آستانه نیز منافات داشت لذا در سال 46 محل مزبور تخریب گردید و با تأمین اعتباری از محل عوائد شهرداری نیمی از آبریزگاه به صورت یک طبقه بنا گذارده شد که به علت کمبود اعتبار متوقف مانده بود تا در اوائل سال جاری که زائران شاهد فعالیت‌های همه جانبه و اصلاح وضع آستانه بودند به هزینه و به همت یک نفر از بازرگانان نیکوکار آبریزگاه با گنجایش و وسعت بیشتر و 54 دهانه و پیش بینی های بهداشتی تکمیل گردیده که با اتصال انشعاب آب و برق، عنقریب مورد استفاده قرار خواهد گرفت و بدون شك رفع احتیاج زائران را در تمام ایام خواهد نمود.

ز - برنامه سنگفرش و احیاء صحن ناصری - زائران محترم به یاد دارند که آسفالت کف صحن ناصری خراب و دچار شکستگی شده بود در ضمن اصلاحات آستانه توفیق حاصل شد تا به منظور ایجاد هم آهنگی با صحن بزرگ حضرت عبدالعظیم سرتاسر کف این صحن با سنگهای تیشه ای یک دست سنگ فرش گردد و در آینده نزدیک این کار اصلاحی هم به اتمام خواهد رسید.

ضمناً آب نمای بسیار زیبایی به جای حوض بدقواره فعلی با سنگهای اصفهان و با

طرح جالبی در دست ساختمان است. برای روشنائی و آب رسانی در این صحن پیش بینی های لازم شده و تعداد قابل ملاحظه درخت های تزئینی و سایه افکن در آن کاشته شده است که بدون شك در آینده یکی از اماکن بسیار زیبای مذهبی خواهد شد.

ح - تعمیرات زیرگنبد حضرت عبدالعظیم علیه السلام - در سالهای اخیر بر اثر بارندگی و عوامل جوی و همچنین فشار و تکان گنبد، گره سازی گریو (ساقه و گردن گنبد) بقعه حضرت عبدالعظیم علیه السلام در حال ریزش و تباهی بود. تولید آستانه از چند ماه قبل نسبت به تعمیر اساسی این قسمت و همچنین کتیبه و آن چکان ورقه های مطلای گنبد و شالی مناره ها اقدام اساسی معمول داشت و کلیه قسمت های ریخته و تباه شده زیر نظر مهندسان باستان شناسی گره سازی با کاشی جسمی خراسان (خشت کاشی از سنگ آسیا شده که به جای خاک رس ساخته شده) با کمال امانت و حفظ اصالت باز پیرائی و مرمت شد و نگرانی در این قسمت مرتفع گردیده است.

ضمنا به استحضار می رساند که وضع پشت بامهای حرمین مطهر که در سنوات گذشته با کاهگل و به طرز بسیار نامطلوب اندود شده بود و ادامه آن وضع به خصوص در فصل زمستان و نفوذ برف و باران به خرابی منتهی می گردید در سال 48 خوشبختانه این وضع متروک و ضمن تعمیرات کامل و همه جانبه ای که در آستانه انجام گرفت کلیه قسمت های پشت بام حرمین حضرت عبدالعظیم و امامزاده حمزه پس از قیراندود و زیرسازی کامل آسفالت شده و گنبدهای روی بام که به خرابی گرائیده بود پس از قیر و گونی کامل با ماسه و سیمان و آجر مفروش گردیده و کابلها و سیمهای برق روی پشت بام که در گذشته هیچ گونه حفاظی نداشت در محل های مطمئن و مستحکمی نگاهداری گردیده است.

ط - حفظ شعائر مذهبی و توجه به مسائل اجتماعی - 1 - تعظیم به شعائر اسلامی و برقراری مجالس و عظ و خطابه در ماه مبارک رمضان و اطعام مستمندان و کمک به بینوایان و هم چنین برقراری و اقامه مراسم سوگواری و عزاداری خامس آل عبا در ماه

محرم پیش از پیش مورد توجه آستانه مبارکه حضرت عبدالعظیم علیه السلام قرار گرفته، امید است بزرگداشت این سنت با شکوه اسلامی همواره نصیب آستانه گردد و وظیفه ای را که به پیروی از تعالیم عالیه دین مبین در این مکان مقدس بر عهده دارد هر سال با جلال و ابهت بیشتری انجام دهد.

2- به دنبال اقدامات انجام شده سال 47 که در جهت تأمین رفاه حال خدام و فراشان آستانه صورت گرفت امسال با سازمان بیمه های اجتماعی مذاکره و نسبت به بیمه فراشان آستانه مبارکه در مقابل فوت و بیماری خود و خانواده آنان و استفاده از دارو و درمان و سایر مزایای بیمه های اجتماعی اقدامات لازم معمول گردیده است.

امامزاده سید طاهر علیه السلام

بقعه امامزاده سید طاهر علیه السلام یکی از بقاع متبرکه مجموعه آستانه حضرت عبدالعظیم است که چهار طاق و مقصوره اصلی آن در دوران صفویه بنا شده و سر در و گنبد روئین آن در زمان قاجاریه توسط ظل السلطان با کاشی خشتی و گره سازی تزئین گردیده است.

قسمت اصلی بقعه دارای کاربردیهای بسیار زیبای یزدی و مقرنس است و اغلب قسمتهای آن نقاشی و خط کاشی زرین و لاجوردی و شنگرفی دارد و ازاره داخلی آن نیز کاشی خشتی منقش (متعلق به دوران قاجاریه) است.

این بقعه بر اثر روشن کردن شمع و عدم توجه چنان سیاه شده بود که تصور نمی رفت در زیر دوده ها اثری چنین زیبا وجود داشته باشد خوشبختانه به همت و هزینه مرد نیکوکاری که خود حاضر به معرفی نیست ولی برای تشکر از عنایاتشان ذکر نامی از ایشان می شود «جناب آقای محتشمی» درون و بیرون بقعه طبق برنامه مصوب سازمان ملی حفاظت آثار باستانی با کمال امانت و با توجه به سبک اصلی آن مرمت و بازپیرائی شده و اطلاع یافتیم که خوشبختانه بانی خیر (جناب آقای

محترمی) برای سال آینده نیز در نظر دارند سایر قسمت‌های این بقعه را به نحو شایسته ای تعمیر کنند، قبلاً از نیت خیر ایشان تقدیس می شود و توفیق همه مسلمانان را در راه خدمت به دین مبین اسلام مسئلت دارد.

ی - موفقیت‌های مالی در سال 48 - به دنبال اقدامات انجام یافته سال 47 که گشایش و بهبود در امور مالی و ازدیاد درآمد را همراه داشت در سال 1348 با تجارت بیشتر فعالیت های تازه ای در طی یازده ماهه گذشته انجام گرفت و با جلب اعتماد، زائران این ساحت قدسی که به خدمات خدمتگزاران آستانه اطمینان و توجه پیدا کردند درآمدهای آستانه اعم از موقوفات و نذورات و درآمدهای متفرقه دیگر که به صورت کمک و به منظور تکمیل تعمیرات و تزئینات آستانه تقدیم می نمایند افزایش قابل ملاحظه یافته و مقایسه زیراجمالی از افزایش تدریجی درآمد را از تاریخی که خدمتگزار امور آستانه را به عهده گرفته است نشان می دهد:

1- جمع درآمد آستانه در سال 46 8420584 ریال

2- جمع درآمد آستانه در یازده ماهه سال 47 13266713 ریال

3- جمع درآمد آستانه در یازده ماهه سال 48 16306553 ریال

بالتیجه مبلغ 16306553 ریال که در یازده ماهه سال 48 به حیظه وصول درآمده نسبت به يك ساله 46 مبلغ 7885969 ریال اضافه وصولی حاصل و نسبت به یازده ماهه سال 47 مبلغ 3039840 ریال افزایش درآمد به دست آمده بدیهی است با احتساب درآمد حاصله از موقوفات و نذورات و غیره در يك ماهه اسفندماه سال جاری که در شرف پایان است مبلغ اضافه درآمد فزونی خواهد یافت. امید است همت بلند زائران محترم همیشه شامل حال خدمتگذاران آستانه باشد تا توفیق بیشتری در انجام وظائف محوله به دست آورند.

ص: 366

(7) ری عروس البلاد

اشاره

تدوین

فرمانداری شهرستان ری

(1373 ه. ش)

ص: 367

در روزگاران گذشته جغرافی دانان از دو منطقه به نام «عراق» یاد کرده اند. «عراق عرب» نامی است که بر سرزمین بابلیها نهادند و اکنون جایی است که کشور عراق واقع شده است. اما «عراق عجم» به کشور پهناور مادها اطلاق می شد که در گذشته به نام «جبال» هم مشهور بود. (1)

عراق به اعتقاد مولف فرهنگ معین به مفهوم کناره آب است و وجه تسمیه عراق عرب و عجم به خاطر قرار داشتن در هامش رود فرات است.

وقتی اقوام آریایی که مادها نیز جزء آنها محسوب می شدند به فلات ایران رسیدند تا مدتها زیر نفوذ و تاخت و تاز دولت آشور قرار داشتند و به استناد نوشته های هردوت مورخ یونانی اولین قومی که از سلطه آشوریان خارج شد، مادها بودند. آنها در جبال که بعدها به عراق عجم مشهور شد به تشکیل دولت مبادرت نمودند و در اندک زمانی به چنان قدرتی رسیدند که به عنوان آغازگر شیوه حکومتی جدید قلمداد شدند.

سرزمین آنها به دو بخش «ماد بزرگ» و «ماد کوچک» منقسم می شد و «ری از تمامی شهرهای ماد بزرگتر بود» (2) که در قیامت با بابل و نینوا برابری می کرد.

نام ری در منابع باستانی به کرات و به اشکال گوناگون برده شده است. در ضمائم غیررسمی منسوب به تورات کتاب مقدس یهودیان به نامهای «تربیت» و «ژودیت» به ترتیب این شهر به نام «راگس» و «راگو» ذکر شده است.

در کتاب مقدس زرتشتیان نام ری از چند جهت برده شده است. یکی از آن جهت

ص: 369

1- . سرزمینهای خلافت شرقی

2- . ایران باستان، حسن پیرنیا، جلد سوم، ص 2645.

که این شهر زادگاه زرتشت بود که از آن به نام «رغه» و «رگا» یاد شده است. در کتیبه بیستون که سنگ نبشته ای از داریوش است نیز رگا نامیده شده است.

سلوکیان به ری «اورپا» و اشکانیان «ارشکیه» لقب داده بودند. اشکانیان این شهر را پایتخت خود قرار داده بودند ولی وقتی ساسانیان به پادشاهی می رسند «دوباره این شهر را به نام باستانی آن، ری نامیدند» (1).

در بسیاری از منابع اسلامی «محمدیه» عنوان دیگری برای ری ذکر می شود.

این عدد نام برای شهر ری از آن جهت بود که هر کدام از شاهان که کمر به آبادانی این شهر می بستند نام دلخواه خود را بر آن می نهادند. مضافاً این که «سبب اطلاق این «راگس» یا «رغه» یا «رگا» و غیرها بر این شهر به وجه مرضی طبع معلوم نیست لکن می توان چنین پنداشت که کلمه ری تطور یافته همان صورتهای بالا تواند بود» (2).

در بررسی عموم کتبی که در گذشته در باب تاریخ و جغرافیا تحریر شده برمی آید که مولفین آنها سعی داشته اند زمان پیدایش و بانی احداث یک شهر را معین سازند این شیوه نیز درباره شهر ری به کار گرفته شده است. با این همه در بنای این شهر اختلاف بسیاری مشهود است.

در کتاب نزهة القلوب آمده است که ری را «شیت بن آدم» بنا نهاده است.

در مختصر البلدان ابن فقیه بنای ری را به احفاد «بیلان بن اصبهان بن فلوج به سام بن نوح» نسبت داده است.

«کرپتر» سیاح انگلیسی به تاسی از مولف آثار البلاد نقل می کند «ایرانیان بنای این شهر را به هوشنگ پسر بزرگ کیومرث نسبت می دهند» (3).

مولف دانشمند «ری باستان» در این باره به درستی که «سبب نامگذاری بسیاری از

ص: 370

1- ری باستان، حسین کریمان، جلد اول، دانشگاه ملی ایران، ص 78.

2- همان ماخذ، ص 72.

3- همان ماخذ، ص 72.

آبادیهای باستان به علت بعد عهد روشن نیست. مورخان و جغرافی دانان پیشین و صاحبان مالک و ممالک که گویی خود را به ذکر وجه نامگذاری به هر صورت ملزم می دانستند بنای شهرها و اماکن را به بزرگانی نسبت داده اند... لکن هرگونه دعوی ارباب تعیین بنیان گ دار معینی برای آن از حلیه حقیقت عاری است»⁽¹⁾.

اعتماد السلطنه درباره کیخسرو و ارابه ای که پدرش می خواست با آن به آسمان صعود کند از جرجان به سمت بابل می رفت چنین می نویسد: «به محل شهر ری که رسید مردم او را دیده فریاد بر می آوردند که «به ری آمد» یعنی با ارابه آمد چه ری در

لغت فرسی قدیم به معنی ارابه است. کیخسرو حکم کرد در آن محل شهری بنا کردند و آن را «ری» نام نهادند»⁽²⁾.

اهمیت و موقعیت علمی ری

شهری که اکنون بر پای تهران افتاده است مشهور به «شیخ البلاد» و «ام البلاد»⁽³⁾ بود. با آن که چندین بار در اثر زلزله ویران شد و یا در جنگ آسیب دید از بسیاری جهات به فرهنگ ایران خدمات فراوانی کرده است که بر شمردن آن خدمات در حوصله و بضاعت این مقال نخواهد بود اما آنچه که در سطور زیر خواهد آمد به مصداق مشت نمونه خروار است:

در طب کیست که نداند «زکریای رازی» چه کرد. در عرفان «ابراهیم خواص» و حکمت «امام فخر رازی» در علوم قرآن «ابوالفتوح رازی» صاحب تفسیری که به زبان فارسی سره تألیف شده و از معدود شاهکارهای ادبی در این مورد محسوب

ص: 371

1- . همان ماخذ، ص 72.

2- تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، محمد حسن خان اعتماد السلطنه، میرهاشم محدث امیرکبیر، 1363، ص 96.

3- همان ماخذ، ص 95.

می گردد. (1) در جغرافیا «امین احمد رازی» با تألیف تذکره هفت اقلیم. در علم قضا «عبدالجبّار» و در نجوم «ابوالحسن عبدالرحمان بن محمد رازی» مشهور به «صوفی» با تألیف «صور الكواكب» در یچه ای دیگر بر کهکشان بی انتها گشود (2) به غیر از صوفی «ابوعبدالله بن ابراهیم بن حبیب فزاری» که اولین فردی است در تاریخ نجوم اسلامی با اسطرلاب عمل می کرد. (3)

مؤلف یکی از کتب اربعه شیعه «کلینی» مشهور است که هنوز روستای کلین در شهر ری به عنوان زادگاه او تاکنون دوام آورده است. (4) در اخلاق «ابن مسکویه» با تألیف تهذیب الاخلاق نام خود را جاودانه کرد. در علم عروض و بدیع و قافیه «قیس رازی» که با تألیف کتاب گرانقدر المعجم فی معاییر اشعار العجم باعث اعتلای شعر و نثر در ایران شد. (5)

هرچند که درخشش دو گوهر تابناک شعر فارسی - سعدی و حافظ به حدی است که مجالی برای خود نمایی شعرای دیگر باقی نگذاشت اما وجود شاعرانی مثل «نحصایری رازی» که «یکی از اولین کسانی است که در خارج از مشرق ایران زبان به شاعری به زبان دری گشود». (6) و نیز افرادی چون «بندار رازی»، «قوامی رازی» و «امیدی رازی» نشان از اعتلای کلام موزون در شهر ری دارد و شاید از این رو است که

ص: 372

-
- 1- . مفاخر اسلام، علی دوانی، امیرکبیر، چاپ اول، 1363، جلد سوم، ص 425.
 - 2- سیر اختران در ایران حافظ، سرافراز غزنی، امیرکبیر، 1363، چاپ اول، ص 63 و نیز ر.ک: به کتاب آل بویه و اوضاع زمان ایشان با نموداری از زندگی مردم آن عصر، علی اصغر فقیهی، انتشارات صبا 1357، ص 257.
 - 3- . حجه الحق ابوعلی سینا، سیدصادق گوهرین، انتشارات قومس، ص 69 و 70.
 - 4- باری دیگر در عرضه روایت و درایت حدیث. محمد جاودان، کیهان فرهنگی سال سوم شماره 100، سال 1365.
 - 5- . تاریخ ادبیات ایران، ذبیح اله صفا.
 - 6- گنج سخن، ذبیح اله صفا، این سینا، چاپ چهارم، جلد اول، ص 140.

موسیقی در ری مقام ویژه ای داشته و «مردمان این شهر در صنعت موسیقی هم مشهور بودند و یک قسم ساز که شبیه رباب است در این شهر خوب می ساختند» (1).

در میان شعرای شهر ری امیدی رازی مشهورتر است خصوصاً که او ناجوانمردانه به قتل می رسد. در قصیده چنان مهارت نشان داده که امیر علی شیر نوایی درباره وی می گوید: «در همه اسلوب شعر مهارت دارد به تخصیص قصائد که آن وادی حق اوست» (2). از امیدی اشعاری برجای مانده که نشان از استواری کلام موزون او دارد (3).

دیگر از «شیخ نجم الدین رازی» صاحب کتاب مرصاد العباد و «شهمردان بن ابی الخیر رازی» فیزیک دان بزرگ قرن هشتم (4) هجری یاد نمی کنم که آنها خود به قدر کفایت مشهور خاص و عام هستند.

ری حتی در معماری صاحب نام بود زیرا معماری شهر ری دارای ویژگی خاصی بود که به آن سبک معماری، استاد کریم پیرنیا عنوان «مکتب معماری ری» را می دهد.

شکوفایی علم و دانش بی شک در شرایط مطلوب اقتصادی میسر خواهد شد. با توجه به گستردگی دانش و کثرت دانشمندان علوم مختلف در شهر ری تا قبل از حمله اقوام آسیای میانه می توان نتیجه گرفت که این شهر علی رغم تعرضها و مناقشات سیاسی و ایدئولوژیکی از قدرت بالقوه و مناسب اقتصادی همیشه بهره مند

ص: 373

-
- 1- مجله طوفان هفتگی، شماره 3، شهریور 1307، مقاله دکتر تقی بهرامی، ص 3.
 - 2- سیری در شعر فارسی، عبدالحسین زرین کوب، انتشارات نوین، چاپ اول، 1363، ص 130 و 129.
 - 3- این شعر زیبا از اوست: کاش گردون از سرم بیرون برد سودای تو یا مرا صبری دهد چندانکه استغنائی تواز غرور حسن اگر نبود ترا پروای ما از جنون عشق ما را نیست هم پروای تو عشق چون پنهان نماند زین درم آواره کن تا نه تو بدنام من گردی، نه من رسوای تو شب نهان از سر امیدی بر سر آن کوی رو تا نبیند روز آنجا کس نشان پای تو
 - 4- تاریخ فلسفه اسلامی از آغاز تا درگذشت ابن رشد، هانری کربن، سیدحسن نصر، عثمان یحیی، اسداله مبشری، امیرکبیر، چاپ سوم، 1361، ص 207.

بود. زمانی ری فرو می پاشد که توان اقتصادی خود را از دست می دهد.

فروپاشی شهر ری در قرن هجری به یکباره اتفاق نیفتاد بلکه مجموعه عوامل داخلی و خارجی در یک سیر زمانی باعث شد تا شهری که روزگاری «عروس دنیا»⁽¹⁾ نام گرفته بود خالی از سکنه گردد در این مورد به عوامل زیر باید توجه داشت.

اختلاف درونی: وجود اختلاف درون یک مجموعه اگر به تنهایی خود به اختلال و تحلیل در آن سیستم منتهی نشود می تواند زمینه مناسبی باشد تا تعرض بیگانگان زودتر به نتیجه برسد. بعد از فتح ری به دست مسلمانان و انشقاق در صفوف مسلمین و تقسیم آنها به اهل تسنن و تشیع مردم شهر ری هم در این ماجرا داخل شده و عده ای اهل تسنن و عده ای دیگر پیرو اهل بیت پیامبر شدند. بعدها این جهت گیری دینی باعث شد که پیروان هر یک از فرق یاد شده در بخشی از شهر سکونت اختیار کنند و شهر به صورت «ری برین» و «ری زیرین» منقسم گردد. شیعیان در ری برین و اهل تسنن در ری زیرین مقیم گشتند.

در دوران حکمیت دیالمه ری به شدت قطب بندی شده بود خصوصا که در این عصر با آن که حاکمان خود از اهل تشیع بودند ولی به دلیل اعتقاد و به آزادی بیان این شهر محل برخورد و تضارب اندیشه ها شد. و به طبع مناقشات کلامی و دینی به مرور زمان تظاهر اجتماعی به خود می گیرد و به دلیل گستردگی مراکز علمی مربوطه به این دو فرقه در ری باعث رشد اختلاف درونی و برهم خوردن وحدت ملی در شهر شد. در این شرایط اگر حاکم قدرتمندی هم وجود نداشته باشد این اختلاف و مناقشه تشدید می گردد.

اوج این واقعه در پی مرگ طغرل به وقوع می پیوندد که «به محض درگذشت او در رمضان 455 هجری - سپتامبر 1063 میلادی شهر در آشوب و ناامنی مذهبی و سیاسی

ص: 374

فرو رفت. (1) این که عنوان شد تعرض بیگانگان بر مبنای شرایط داخلی انجام می شود باید به واقعه حمله محمود غزنوی و علت آن رجوع شود. با توجه به مطالب مکاتبات قبلی بین محمود غزنوی و ترکان خاتون مادر مجدالدوله دیلمی معلوم می گردد که سلطان محمود علت لشکرکشی خود را وجود عناصر مرتد باطنی و قرامطی در ری عنوان می نماید. (2)

وقوع زلزله های متعدد: شهر ری بر روی گسلی که به نام ری خوانده می شود قرار دارد و همین امر باعث شده که زلزله های مهیبی در طول تاریخ در این شهر به وقوع بپیوندند.

ابن اثیر دو زلزله مهیب را گزارش می کند به روایت او در سال 241 هجری «یک زلزله سخت در شهر ری واقع شد که خانه ها را ویران کرد و بسیاری از مردم که عده آنها بی شمار بود زیر آوار گشته شدند. مدت چهل روز آن زلزله تکرار شد و زیان بسیاری رسانید». (3) چند سال بعد یعنی در سال 249 هجری مجدداً «یک زلزله بسیار سخت در شهر ری واقع شد بسیاری از خانه ها با زمین لرزه ویران و بسیاری از مردم آن سامان کشته شدند. کسانی که زنده ماندند از درون شهر خراب شده گریختند به خارج از شهر رفته و زیر آسمان زیست کردند». (4)

تعرضهای خارجی: تعرضهای خارجی به شهر ری بسیار متعدد است و هر یک از آنها به خیال دست یافتن به این شهر همراه سپاهیان خود خاک ری را در نور دیده و در مواقعی هم پیروز شدند. این تحولات سیاسی و گردش سکان حکمرانی در دست افراد مختلف یکی از ویژگیهای حکومت در شرق و خصوصاً ایران است.

ص: 375

-
- 1- آثار ایران، جمعی از نویسندگان، ابوالحسن سروقدم، آستان قدس رضوی، چاپ سوم، 1361، ص 207.
 - 2- ر.ک: به آل بویه و اوضاع زمان ایشان با نموداری از زندگی مردم آن عصر، ص 314.
 - 3- کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، عزالدین علی بن الاثیر، ابوالقاسم حالت بر سه مطبوعاتی علمی، جلد 11، ص 246.
 - 4- همان ماخذ، ص 291.

هجوم و دست اندازی به قلمرو ری همیشه برای متعرضین دست آورد دلخواه نداشته است زیرا ری گذشته از اوصافی که درباره اهمیت دانش نقل شد. مامن و موطن سردارانی بزرگ نیز بود که به مدد آنها پادشاهان دفع فتنه می کردند «مقتدرترین نجبای ایران دو تن بودند یکی زرمهر یا سوخرا از خاندان بزرگ قارن که اصلاً شیرازی و حکمران ایالت سکستان بود و لقب هزار رخت داشت و دیگری شاهپور که از مردم ری و خاندان مشهور مهران بود»⁽¹⁾.

شاهپور رازی از سرداران قباد بود که در ری حکومت می کرد و قباد به کمک او توانست فتنه سوخرا را از میان ببرد به این صورت که «پس چون دیگر روز بیود سوخرا بر قباد نشست بود. سپهبد اندر آمد و بیستاد و با سوخرا مناظره کرد و او را سخنهای درشت گفت... شاهپور کمر از میان بگشاد و اندرگردن سوخرا کرد و به زندان برد»⁽²⁾.

خاندان مهران سعی داشتند نیاکان خود را شاهان اشکانی معرفی نمایند و داعیه حکومت در سر می پروراندند. بهرام چوبین یکی دیگر از اعضای این خاندان بود که به مقام فرماندهی کل نیروی انتظامی ایران منسوب شد او با آن که ترکان را شکست داد در مصاف با رومیان مغلوب شد و همین امر باعث شد که هرگز او را به بدترین وجهی از فرماندهی خلع کرد و بهرام چوبین رایت قیام برافراشت و خسرو پرویز را شکست داد و خود تاج شاهی بر سر گذاشت و سکه به نام خود زد و مدتی را بر ایران حکم راند ولی دولت او مستعجل بود و خسرو پرویز بر تاج شاهی دست یافت و به منظور انتقام دستور داد ری را تخریب نمایند⁽³⁾.

ص: 376

-
- 1- ایران در زمان ساسانیان، آرتور کریستین سن، رشید یالهی، 1317، ص 205.
 - 2- تاریخ بلعمی، ابوعلی محمد بلعمی به تصحیح محمد تقی بهار به کوشش پروین کنابادی، 1361، ص 966.
 - 3- فردوسی در این باره چنین سروده است: چنین گفت که اکنون برو بوم ری بکوبند پیلان جنگی به پیهمه مردم از شهر بیرون کنند همی ری به پی دشت هامون کنند

سهمگین ترین تهاجم به ری را محمود غزنوی و سپس ایلغار مغول و نهایت قتل عام تیمور باید دانست که باعث شد ری به کلی تخریب گردد و در این شهر نه از تآك نشانی ماند و نه از تآك نشان. احفاد چنگیز و تیمور با تخریب کانالهای آبیاری و قنوات و مزارع در حقیقت زمینه اقتصادی ری را تخریب کردند، اما محمود غزنوی ضمن غارت «هزار هزار (یک میلیون) دینار از اموال ری و جواهراتی به قیمت پانصد هزار دینار»⁽¹⁾ دستور داد تا «کتابهای مردم ری را - پنجاه خروار - زیر جسد صاحبان آنها»⁽²⁾ بسوزانند، باعث انقطاع فرهنگی در شهر ری شد.

بنیانهای اقتصادی شهر ری

شهر ری علی رغم تعرضات و مناقشات سیاسی و اختلافات درونی از قدرت بالقوه اقتصادی همیشه بهره مند بود. بنیانهای اقتصادی این شهر را می توان در تجارت، صنایع و کشاورزی جستجو کرد در زمان خلافت مامون «ری 000/000/12 درهم همراه با بیست هزار رطل طلا مالیات»⁽³⁾ پرداخت می کرد، نشان از شکوفایی اقتصادی این شهر داشته است. رونق اقتصادی به حدی بود که دینار رازی به صورت سکه رایج مورد معامله بود و اصولاً این «شهر محمدیه [ری] مهمترین ضرابخانه آن ایالت [جبال] بود»⁽⁴⁾

به نظر می رسد که به سه بنیان مذکور باید بیشتر به کشاورزی توجه کرد، می دانیم که ری زادگاه زرتشت بود و نیز این شهر به صورت مرکز و محل تجمع نمایندگان

ص: 377

-
- 1- آل بویه و اوضاع زمان ایشان، ص 312.
 - 2- حماسه کویر - دکتر باستانی باریزی، چاپ دوم، امیرکبیر، ص 607.
 - 3- تاریخ مفصل اسلام از طلوع اسلام تا عصر حاضر، بخادالدین حسین اصفهانی عمادزاده جلد اول، چاپ دوم، کتابفروشی اسلام، ص 514.
 - 4- سرزمینهای خلافت شرقی، ص 231.

مذهب زرتشت هم به حساب می‌آید. (1) و همین‌طور توجهی که آیین زرتشت به امر کشاورزی داشته به عنوان شرط ذهنی و حاصلخیزی دشت ری که هر محصولی را به عمل می‌آورد به عنوان شرط عینی سبب شده بود که کشاورزی بستر اصلی اقتصادی این شهر از دوران باستان تاکنون به شمار آید.

تجارت: مسیری که از شرق اقصی شروع و تا غرب امتداد داشت و به «جاده ابریشم» مشهور بود در محل تلاقی خود با ری انشقاق پیدا می‌کرد و از این شهر شعبه‌ای از آن راه به دیگر شهرها چون خراسان، اصفهان و شیراز و نیز شعبه‌ای از طریق همدان به بین‌النهرین امتداد می‌یافت. این موقعیت مکانی باعث شد که تجارت و بازرگانی در ری رونق فراوانی بیابد از این رو است که در کتب متعدد چون حدود العالم، احسن التقاسیم و معجم البلدان و مختصر البلدان ابن فقیه از ری به نام «باب التجار» یاد بشود.

صنعت: از ویژگیهای اقتصاد سنتی این است که ابزارهای تولیدی مورد استفاده عموماً در همان محل ساخته می‌شد و اگر ابزاری به دلیل مرغوبیت مشهور می‌شد تا حد محدودی پراکنده می‌شد تدقیق در ساختمان ابزارهای سنتی این حقیقت را روشن می‌سازد که ابزار تولید یک صنعت خاصی در مناطق مختلف کار کرد یکسان دارد اما ابزار هر منطقه دارای شکل مخصوص و متناسب با شرایط همان منطقه است.

سفالگری یکی از فنون و مهارتهای اقوام ایرانی است. قدیمی‌ترین مکتوب درباره این صنعت دروندیداد اوستا است آنجا که «جم پرسید بگو بدانم غار را که اهور مزدا دستور داده چگونه باید بسازم! اهور مزدا گفت: ای جم پسر دیو جهان زمین را با پای خود لگد مال کن، و با دست خود خمیر مایه بساز، همچنانکه خاک را کوزه گر تبدیل می‌کند». (2) این صنعت در شهر ری هم مسبوق به قدیم است و هم رایج‌ترین فن در

ص: 378

1- طوفان هفتگی شماره 1، شهریور 1307، مقاله دکتر بهرامی، ص 4.

2- مجموعه قوانین زرتشت یاوندیداد اوستا، جیمس دارمستتر، ترجمه موسی جوان، 1342، ص 82.

آنجا به شمار می رفت. کاوشهای «اریک اشמיד» باستانشناس آمریکایی در اطراف «چشمه علی» منجر به کشف «ظروفی سفالین و منقش متعلق به حدود شش تا چهار هزار سال قبل»⁽¹⁾ شد.

سفالهای ساخته در ری دارای سه ویژگی بود که سفال های کاشان فاقد آن بودند. اول این که هنرمندان این شهر بر روی ظروف ساخته شده طرحهایی از زندگی بشری محصور در اشکال جانوران خیالی ایجاد می کردند.⁽²⁾

دیگر آن که بر روی سفال ها نقوش برجسته ایجاد می کردند به این صورت که «طرح را جداگانه می ساختند و به رنگ طلایی می آراستند و آنگاه آن را روی ظروف می چسباندند».⁽³⁾ ویژگی سوم «بطور کلی در شیوه ری، بیشتر از نقوش مینیاتور برای تزئین سفالینه ها استفاده می شد».⁽⁴⁾

سفال گران شهر کاشان با ساخت کاشیهای لعابی شفاف و خطاطی بر روی آنها از لحاظ هنری رقیب شهر ری بودند اما «پس از انهدام ری در سال 1222 میلادی سفال سازان ری در صنعت سفال ایران نقش مهمی به عهده نداشتند و سفال سازان مکتب کاشان جای آنها را گرفتند».⁽⁵⁾

بعد از سفالگری صنعت پارچه بافی که در ارتباط مستقیم با فرآورده های کشاورزی است رواج کامل داشت و این صنعت نیز در ری به اوج و اعتلای خود رسیده بود. بافت پارچه های دو پرده اختصاصی ری شاهد مدعای ماست. پارچه ابریشمی نفیسی که به این شکل تهیه می شد به نام «منیر رازی» شهرت داشت. علاوه بر این نوع، پارچه دیگری در شهر ری بافته می شد «که مانند بردیمانی شهرت داشته و

ص: 379

-
- 1- ری باستان، جلد اول، ص 9.
 - 2- ر.ک: به شاهکارهای هنر ایران، آرتر، ایهام پوپ، ناتل خانلری، 1327، ص 80.
 - 3- همان ماخذ، ص 82.
 - 4- همان ماخذ، ص 81.
 - 5- تاریخ اجتماعی کاشان حسن نراقی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم 1365، ص 201.

کشاورزی: امام فخر رازی در «یواقیت العلوم و دراری النجوم» اشاره می کند که کشاورزی اولین صنعتی بود که خدا آن را به آدم تعلیم داد. او کشاورزی را اکسیر اعظم دانسته که نظام عالم و بقاء بنی آدم در گرو آن قرار دارد.

در مقدمه ابن خلدون و نیز کتاب «هفت اقلیم» امین احمد رازی، اقلیم های هفت گانه به تفصیل شرح داده شده است. چنین به نظر می رسد که آنها روی اقلیم چهارم به عنوان يك منطقه مساعد برای کشاورزی تاکید داشته اند. امین احمد رازی درباره اقلیم چهارم که شهر ری هم جزء آن است چنین می گوید: «این اقلیم تعلق به آفتاب دارد و وسط معموری عالم و مسکن اشراف اولاد بنی آدم است و متوطنان این اقلیم به حسب صورت و سیرت افضل اولاد بشرند و به وفور حسن خلق و لطف طبع مظهر اصناف و فضل و هنر» (2) هستند.

از آنجا که دشت ری بر روی خاکسترهای آتش فشانی دوران سوم قرار دارد دارای خاکهای زراعی مناسب و بافت خاکهای متعددی است خصوصاً که رشته کوههای البرز در شمال این دشت واقع شده و این به معنای آن است که دشت ری بر روی مخروط افکن البرز قرار گرفته و خاکهای رسوبی دارای مواد کافی و مورد نیاز برای رشد گیاهان است. این کیفیت خاک زمینه بالقوه ای است که فعالیت کشاورزی دوری را میسر و باعث رواج آن شده است. (3) فرآورده های زراعی در ری به دلیل مرغوبیت

ص: 380

1- آل بویه و اوضاع زمان ایشان، ص 773.

2- هفت اقلیم امین احمد رازی، تصحیح جواد فاضل، ج 2، ص 3.

3- در گذشته دو سد باعث می شد تا آب رودخانه کرج و حبله رود مهار شود. سد بیجین در جنوب غربی و بند علیخان در جنوب شرقی قرار داشت. سد بیجین به مرور ایام تخریب شد ولی بند علی خان را پدر امین السلطان برای نابودی راه شاهی که از تهران به قم می رفت و رونق پیدا کردن راه جدید دستور داد تخریب کردند زیرا مردم به خاطر نزدیکی راه شاهی که از روی بندر علیخان می گذشت تردد می کردند.

از اشتها خاصی برخوردار بود. صاحب کتاب لطائف المعارف در صفحه 184 می نویسد: «انار ملس - یعنی بزرگ و باهسته - بهترین نوعش در ری به عمل می آمد.» هلو در ری به خوبی به عمل می آمد و در گذشته «شفتالوی ری که آن را خشک می کردند به نقاط دیگر صادر می کردند.»

قسمتی از خراج ری که بالغ بر «صد هزار دانه انار و هزار رطل شفتالوی خشک برای سلطان حمل می شد.» از فعالیت کشاورزی در این شهر به دست می آمد. صاحب کتاب نزهة القلوب درباره رونق و فعالیت کشاورزی شهر ری می نویسد: «غله و پنبه آنجا سخت نیکو و بسیار بود و اکثر اوقات آنجا فراخی و ارزانی باشد و قحط و غلا از روی ندرت اتفاق می افتد و از آن ولایت غله و دیگر ارزاق به بسیار ولایات برند.»

درباره انگور مؤلف دانشمند ری باستان از کتاب «آثار البلاد» نقل می کند «انگور در زمستان به دست نمی آید لکن در ری نوعی که آن را ملاحی گویند و دانه های آن به درشتی خرما، نارس و خوشه آن به بزرگی خوشه خرما، و وزن آن گاه به صد رطل می رسد، تا زمستان دوام می یابد.»

نامنی در سراسر «جاده ابریشم» که با علل و انگیزه مختلف به وجود آمده بود. همراه با گسترش و تجهیز و ناوگانهای دریایی که به ایجاد «راه ابریشم آبی» منتهی شد، عاملی بود که اقتصاد شهرهای حاشیه این راه باستانی را بی رونق سازد. شهرهای بسیاری مثل ابرقو در پی این واقعه به کلی فراموش شدند. زیرا اهمیت این شهرها در برقراری جاده ابریشم بود اما شهرهایی مثل ری که توانمندیهای اقتصادی دیگری مانند صنایع و کشاورزی در بطن خود داشتند، توانستند به حیات اقتصادی خود ادامه دهند. رونق کشاورزی در شهر ری نه به دلیل مساعدت عوامل تولید زراعی آب و خاک بلکه بیشتر به خاطر نسج گرفتن واحد تولید زراعی که به «بُنه» مشهور است، باعث تداوم فعالیت کشاورزی در این شهر

شده بود. تشکیل بانه های زراعی به اعتبار و بر محور مهمترین عامل کشاورزی یعنی آب قرار دارد و منابع آب در ری علاوه بر رودخانه های جاری در دشت ری بیشتر از قنوات موجود تأمین می شد.

ویژگیهای جمعیتی شهر ری

شهرستان ری یکی از شهرستانهای استان تهران است که با 2996 کیلومتر مربع مساحت در قسمت مرکزی استان تهران واقع شده و مرکز آن شهر ری است. این شهرستان با 4 بخشی که شامل 8 دهستان است مجموعاً دارای 199 آبادی است.

براساس آمار سال 65 جمعیت این شهرستان بالغ بر 751551 بوده که این رقم در سال 70 به 853049 نفر افزایش یافته است، که از این تعداد 572779 نفر ساکن در شهر و 280270 نفر نیز در روستاها می باشند. به عبارت دیگر 67% جمعیت این شهرستان در نقاط شهری و 33% جمعیت آن در نقاط روستایی ساکن هستند.

همین مطالعه آماری نشان می دهد که جمعیت این شهرستان ظرف 5 سال نسبت به سال 65 به میزان 5/13 درصد افزایش یافته است. به عبارت دیگر با این روند و با در نظر گرفتن سیر صعودی افزایش جمعیت پیش بینی می گردد که جمعیت این شهرستان در یک دوره 28 ساله دو برابر گردد. میزان افزایش جمعیت از سال 65 تا 70 در شهرستان تهران 2/7 درصد در شهرستان ری 5/13 بوده است. و این بدان معنی است که درصد افزایش جمعیت در شهر ری بیشتر از شهرستان و شهر تهران است.

همچنین با بررسی اطلاعات آماری به دست آمده به این نتیجه دست می یابیم که شهرستان ری از حیث جمعیت شهری پس از شهرستان تهران، کرج و قم بالاترین رتبه و از لحاظ جمعیت روستایی نیز پس از شهرستان شهریار بیشترین جمعیت روستایی را دارا می باشد.

(8) تاريخ زندگانی حضرت عبدالعظیم علیہ السلام و امامزادگان مجاور

اشاره

تالیف

حسین مؤذنی

(1378 ه. ش)

ص: 383

«من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلاً»

دین مبین اسلام بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه اطهار علیهم السلام دست به دست چون امانتی گرانقدر با تحمل زحمات و مشقات بیش از حد بهترین بندگان خدا به دست ما رسیده است. چه خونهای پاک‌ی که در راه حفظ دین خدا ریخته شد. واقعه کربلا و اسارت اهل بیت سیدالشهداء علیه السلام شمه ای از آن است، اگر به تاریخ اسلام مراجعه کنیم چه بسیار پاره های تن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و جگر گوشه های فاطمه زهرا علیها السلام که در راه حفظ دین و اعتلای شریعت، اسارتها و زندانها کشیدند. خلفای جور و ایادیشان، آنان را در گروههای 10 تا 100 نفری سر بریده، زنده میان پایه های کاخهایشان نهادند و یا در زندانهای بدون سقف در گرمای جان فرسای حجاز و بغداد زندانی کرده و چه بسیار از این بزرگواران زیر آفتاب سوزان جان سپردند. ازدیاد امامزادگان مدفون در ایران خود دلیل بارز دیگر بر ناامن بودن حجاز و عراق، وطنهای این مجاهدان راه خدا می باشد که از ظلم خلفاء جور ناچار به جلائی وطن گردیده، گروه گروه به طور ناشناس وارد ایران شده و در دور افتاده ترین نقاط، گمنام از دنیا رفته اند. (البته با کمی تأمل گرچه این جلائی وطنها برای آنان بسیار مشکل بوده ولی برای ما ایرانیان دارای برکات بی شماری می باشد که یکی از آنها ترویج مذهب حقه شیعه و ولایت علی علیه السلام و اولاد او بوده است.) در تاریخ آمده: عیسی بن زید بن علی بن حسین علیه السلام یکی از کسانی است که از جور حکومت عباسی گریخت و در کوفه به کار سقایت پرداخته و مخفیانه و ناشناس زندگی می کرد. ایشان پس از بیست سال وقتی با برادرزاده اش روبرو شد، گوشه ای از رنج و تعب خویش را چنین شرح داد: عموجان با اندک درآمد آب کشی ازدواج کردم و ثمره آن ازدواج، دختری بود که به سن بلوغ رسید و در آن سن مرگ او را از دستم گرفت. آنچه مرا بیشتر از مرگش آزار می دهد این که او از دنیا

رفت ولی ندانست که از سلاله حضرت زهرا علیها السلام است و من نیز نتوانستم حقیقت را به او بگویم. حضرت عبدالعظیم علیه السلام نیز نمونه بارز دیگری می باشد. ایشان با این که از موقعیت و جایگاه علمی والائی برخوردار بودند، سختیها را به جان خریدند و به جای رفتن به سوی خلفای جور و کسب آسایش دنیا، به سوی خدا رفت و تعهد به دین و اطاعت از ولی امر زمان او را وادار به جلای وطن و ترک خانمان نمود.

این شخصیت گرانقدر در سن متجاوز از 75 سالگی، پیاده و بدون توشه راه از سامره به ری هجرت نمود، داخل سرداب منزلی مخفیانه سکنی گزید و تا پایان عمر به انجام مسؤولیت خطیر خود که، ترویج دین مبین و پاسخ به مشکلات دینی شیعیان ری بود پرداخت.

«ان اکر مکم عندالله اتقیکم»

حضرت عبدالعظیم علیه السلام اگر امامزاده هم نبود از این جلال و عظمت برخوردار بود.

سعی حضرتش بر آن بود روایاتی را که از امامان بزرگوار و مشایخ خود امانت گرفته به راویان امین بسپارد و در این راه غریبانه، به دور از وطن، اهل و عیال از دنیا رفت. اما چون مردی مؤمن و با تقوی و مطیع امام زمان خود بود فراموش نشد، می بینیم که این گوهر تابناک پس از 1168 سال بر تارک ری همچون خورشید می درخشد و زائران آن حضرت را حد و حسابی نیست و چه حاجتمدانی که طی این دوران او را نزد خدا شفیع قرار داده و خدا نیز به احترام ایشان حوائج آنان را بر آورده

و می آورد و یقیناً تا قیامت این بارگاه ملکوتی ماوی و ملجاء دردمندان خواهد بود، و روز بروز بر درخشش این بقعه منوره افزوده خواهد شد. باید توجه داشت تنها امامزاده بودن ارزش و شرف نیست، این ویژگی وقتی با ارزش است که با تقوی همراه باشد والسلام علی من التبع الهدی.

خادم کتابخانه مرکزی آستان مقدس - حسین موذنی

بارگاه منور حضرت عبدالعظیم علیه السلام که امام هادی علیه السلام ثواب زیارت آن را برابر با زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام دانسته اند و رهبر معظم انقلاب در سخنانشان شهر ری را قبله گاه تهران نامیدند و قریب 13 قرن است که زیارتگاه مسلمانان به خصوص شیعیان جهان بوده و هستند زائرانی که از سایر بلاد اسلامی و غیراسلامی این زیارتگاه را زیارت کرده و یا آرزوی زیارت آن را دارند. بیاد دارم بزرگی می گفت به سفر حج مشرف شده بودم در مدینه یکی از کسبه وقتی فهمید من ایرانی و اهل ری هستم با من هم عهد شده گفت: من دو شب جمعه به نیابت تو به حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مشرف می شوم و به جای تو زیارت می کنم مشروط به این که يك شب جمعه تو به نیابت من به حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام رفته به جای من زیارت کنی. پس در اقصی نقاط جهان هستند افرادی که حضرت عبدالعظیم علیه السلام را می شناسند و آرزوی زیارتش را دارند.

بار خدایا تو را سپاس می گوئیم که بر ما منت گذارده و ما را در زمره خادمان آن حضرت قرار داده ای، از تو می خواهیم این شرف را بر ما تداوم بخشی و علاقه مندان به زیارتش را توفیق زیارت عطا فرمائی انشاء... .

نام و نسب حضرت عبدالعظیم علیه السلام

نگین درخشنده ای که قرنهایست در مرکز ری پرتوافشانی می کند مدفن بزرگ مردی از سلاله امام حسن مجتبی علیه السلام می باشد که نام شریفش عبدالعظیم علیه السلام و کنیه مبارکش ابوالقاسم و لقب آن بزرگوار به خاطر کرامات بیش از حدش سیدالکریم بوده و سلسله نسب آن حضرت تا امام حسن مجتبی علیه السلام عبارت است از: عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام پس معلوم می شود با چهار واسطه، فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام می باشند.

دوران حیات حضرت عبدالعظیم علیه السلام

حضرت عبدالعظیم علیه السلام در دوران امامت امام موسی بن جعفر علیه السلام متولد گردیده و در مورد تاریخ تولد ایشان سند دقیقی در دست نیست، تنها يك مورد در تذکره عظیمیه تألیف مرحوم کلباسی، تولد آن حضرت روز 4 ربیع الثانی سال 173 هجری نقل شده و تا آنجا که مشخص است حضرت عبدالعظیم علیه السلام در دوران کودکی پدر خود عبدا... را که امیر «قافه» بود از دست داده و تحت سرپرستی جدش علی (سدید یا شدید) قرار گرفت.

از مطالعه تاریخ زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام این مطلب روشن است که او نسبت به ائمه زمان خود اخلاص و اعتقاد کامل داشته است. ایشان در زمان خود دارای موقعیت علمی ممتاز بوده و با بزرگان شیعه و روات درجه اول مجالست داشته است و با عده کثیری از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام و امام موسی کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام مانوس بوده است.

مجالست حضرت عبدالعظیم علیه السلام با هشام بن حکم، ابن ابی عمیر، علی بن جعفر و حسن بن محبوب که از مشایخ زمانه بودند و نقل حدیث حضرت از آنها دلیل بارزی است که وی دارای مقام والائی بوده است. علت نامیدن حضرت به شاهزاده عبدالعظیم علیه السلام این است که پدر او، عبدا...، امیر «قافه» بوده و عرب برای امیر چند معنی ملحوظ می دارد که یکی از آنها شاه است.

حضرت عبدالعظیم علیه السلام چند تن از ائمه را درک نمود

1- طبق حدیثی در اختصاص مرحوم مفید حضرت عبدالعظیم علیه السلام محضر مبارک امام هشتم را درک کرده و از وی حدیثی نقل می کند، از این حدیث پیدا است که وی مورد علاقه و اطمینان آن بزرگوار بوده و نهایت احترام را نزد آن جناب داشته و از لحن روایت معلوم است که حضرت عبدالعظیم علیه السلام زمان حضور در محضر امام رضا علیه السلام،

مرد موقر و جافتاده ای بوده و ایشان اعتماد کاملی به وی داشتند، زیرا متن روایت منقوله، موعظه، پند و نصیحت است، که امام رضا علیه السلام در مورد دوستانشان فرمودند.

2- حضرت عبدالعظیم علیه السلام راوی هشام بن حکم است و روایت او در کافی از هشام آمده، هشام هم در سال 198 یعنی قبل از حضرت رضا علیه السلام از دنیا رفته و این خود نشان می دهد، آن حضرت در این زمان جزء روات بوده است.

3- حضرت عبدالعظیم علیه السلام از راویان حضرت جواد علیه السلام بوده و احادیث فراوانی از آن بزرگوار روایت نموده است.

4- حضرت عبدالعظیم علیه السلام عمده روایات خود را از امام علی النقی علیه السلام نقل نموده که مشخص می شود ایشان محضر آن امام همام را بیشتر درک نموده و در زمان این امام بزرگوار از دنیا رفت و هم ایشان فضیلت زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام را برابر با زیارت سیدالشهداء علیه السلام بیان فرموده اند.

جایگاه حضرت عبدالعظیم در مجلس امام دهم علیهما السلام

روزی برخی از نزدیکان امام دهم علیه السلام به ایشان عرض کردند شما عنایت و توجهی که نسبت به عبدالعظیم حسنی دارید بیش از همه است و او را کنار خود می نشانید، آن حضرت پاسخ را به روز بعد موكول فرمودند، فردای آن روز زمانی که حضرت عبدالعظیم علیه السلام در مجلس درس حاضر شدند امام به او فرمود یا عبدالعظیم جای پای خود بنشین ایشان اطاعت فرموده در آستانه در نشستند سپس امام علیه السلام از نفر بالای دستی سؤالی نمود نتوانست پاسخ دهد جواب سؤال را حضرت عبدالعظیم علیه السلام داده امام علیه السلام فرمود ای عبدالعظیم جای خود را با او عوض کن، سؤالات امام بدین منوال ادامه داشت تا حضرت عبدالعظیم علیه السلام کنار دست امام هادی علیه السلام قرار گرفت سپس آن حضرت فرمود دلیل توجه من که دیروز سؤال نمودید مرتبه علمی ایشان است که جایگاه او را کنار من قرار می دهد، حاضران سکوت کرده و جوابی نداشتند.

عبدالعظیم حسنی علیه السلام فرمود: بر مولای خود علی بن محمد علیه السلام وارد شدم، چون نظر آن حضرت بر من افتاد فرمود مرحبا بك يا اباالقاسم، انت ولینا حقا. عرض کردم: ای پسر پیغمبر میل دارم عقاید دینی خود را بر شما عرضه بدارم اگر مورد تأیید باشد بر او ثابت باشم، تا به لقای خداوند برسم، سپس اعتقادات خود را در مورد اصول (توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد) و فروع دین (نماز، روزه، خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، تبری و تولی) سؤال و جواب در قبر، قیامت، میزان، صراط، بهشت و دوزخ بیان داشت.

سپس اعتقاد خود را در مورد امامت امیرالمؤمنین علیه السلام تا امام هادی علیه السلام بیان نمود، آنگاه امام فرمودند بعد از من فرزندانم حسن و بعد از او پسرش مهدی که هم نام با رسول خداست و به امر خدا ظهور خواهد نمود امامند، حضرت عبدالعظیم علیه السلام نیز به امامت آن دو امام شهادت داد. در این هنگام حضرت هادی علیه السلام فرمود: ای اباالقاسم

به خدا سوگند این معتقدات شما همان دین خدا است که برای بندگانش برگزیده، بر این عقیده ثابت باش، خداوند تو را به همین طریق در زندگی دنیا و آخرت پایدار بدارد و باز فرمودند انت ولینا حقا (تو به حق دوست مائی). باید توجه داشت امام معصوم اهل غلو و تعارف نبوده و اطلاق این صفت برازنده مقام حضرت عبدالعظیم علیه السلام بوده است.

ان كنت زرت عبدالعظیم بری کمن زار الحسین علیه السلام بکربلا

1- ابن قولویه در کامل الزیارات (باب 107 ص 324) از علی بن حسین بن موسی بن بابویه و او از محمد بن یحیی اشعری عطار قمی روایت کرده یکی از اهالی ری گفت بر حضرت ابوالحسن العسکری امام هادی علیه السلام وارد شدم آنجناب از من پرسید کجا بودی؟ عرض کردم به زیارت سیدالشهداء رفته بودم آن حضرت فرمود بدان و آگاه باش اگر قبر عبدالعظیم حسنی علیه السلام را که در نزد شما است زیارت کرده بودی مثل آن است که حضرت حسین بن علی علیه السلام را در کربلا زیارت کرده باشی.

شد طواف مرقدش هم پایه با قبر حسین!! *** زائر او زائر حق است بی تشویش و بیم!!!

2- صاحب بن عباد در رساله خود می نویسد: شخصی از اهالی ری به نام ابوحماد رازی می گوید: خدمت حضرت هادی علیه السلام رسیدم و از آنجناب مسائلی را پرسیدم، هنگامی که اراده کردم از محضر ایشان بیرون شوم: فرمودند: هرگاه مشکلی در دینت برای تو پیش آمد آن را از عبدالعظیم حسنی که در نزد شماست بپرس و سلام مرا هم به او برسان.

3- ابونصر بخاری از ابوعلی محمد بن همام از حضرت امام حسن عسگری علیه السلام روایت کرده که در نزد آن جناب از عبدالعظیم حسنی علیه السلام صحبت به میان آمد فرمود اگر نبود عبدالعظیم علیه السلام می گفتم علی بن زید بن حسن بلاعقب است و فرزندی از خود باقی نگذاشته. در واقع به فرموده امام معصوم علیه السلام آن حضرت باعث افتخار و مباهات فرزندان زید بن حسن بن علی علیه السلام می باشد.

نجاشی در رجال خود حضرت عبدالعظیم علیه السلام را پس از ذکر شجره اش صاحب خطب امیرالمؤمنین ذکر نموده است. مرحوم میرزا حسین نوری محدث قرن اخیر در مستدرک الوسائل صفحه 614 ذکر نام و معروفیت وی را به امانت و درستکاری و راستگویی و اهل زهد و عبادت بودن تأکید می نماید و از قول ابوالحسن الهادی پاداش زیارت او را بهشت می داند. (من زار عبدالعظیم علیه السلام بری وجبت له الجنة).

مرحوم کجوری در روح و ریحان از قول سیدمرتضی علم الهدی حدیث عرض دین آن حضرت را نقل کرده است. مرحوم مجلسی در هدیه الزائرین ص 546 از مزارات معلوم و مشهور، مرقد منور حضرت عبدالعظیم علیه السلام را در مقابر شجره ری ذکر می کند شیخ الطائفه در رجال خود حضرت عبدالعظیم علیه السلام را از اصحاب امام هادی علیه السلام ذکر کرده و در پایان نام او را به رضی الله عنه یاد نموده که رضی الله عنه نزد اصحاب حدیث با اهمیت است. علامه حلی در خلاصه الاقوال، حضرت عبدالعظیم را جزء ثقات و ممدوحین ذکر کرده مرحوم صدوق در صفحه 92 ثواب الاعمال از محاسن برقی حدیثی را از حضرت عبدالعظیم علیه السلام نقل کرده و صاحب محاسن او را رضی قلمداد نموده است.

مرحوم صدوق در من لایحضره الفقیه کتاب صوم باب يوم الشك حدیثی را از قول حضرت عبدالعظیم علیه السلام نقل نموده و گفته این حدیث نادر است و من جز در طریق عبدالعظیم علیه السلام ندیده ام و او هم مرضی است، این گفتار نهایت اعتماد را می رساند.

محمد بن علی اردبیلی در جامع الرواه گفتار شیخ طوسی و نجاشی را ذکر کرده است. مرحوم میرداماد رحمت الله علیه در راشحه خامسه از (رواشح السماویه) گفته: واضح است که طریق عبدالعظیم حسنی علیه السلام مدفون در مسجد شجره ری (حسن)

شمرده شود زیرا که اهل حدیث و علماء رجال وی را مدح و توصیف و تمجید نموده اند. اگرچه در گفتار علماء به توثیق او تصریح نشده است.

من معتقدم افراد روشن و بصیری که در حدیث تخصص داشته و در حالات رجال و محدثین مطالعات کافی دارند از این که تصریح به توثیق این محدث بزرگوار نشده اظهار ناراحتی می کنند و این سکوت را زشت می شمارند، مگر حضرت هادی علیه السلام به او فرمود، تو به حق از دوستان ما هستی این فرمایش امام علیه السلام جامع ترین تعریف درباره حضرت عبدالعظیم علیه السلام با در نظر گرفته شرافت، نسب و عظمت خانوادگی اوست، اکنون تمام اینها دلالت دارد که وی مردی شریف و بزرگوار، خوش نفس و خوش عقیده بوده و اخباری که در زیارت او از امام علی النقی علیه السلام رسیده و محدثین بزرگی چون صدوق و ابن قولویه آنها را در کتب خود ذکر کرده اند شاهد گویائی از مقام ارجمند وی در نزد معصومین علیهم السلام است و گفتار دو عالم بزرگوار فوق الذکر کفایت می کند که طریق حضرت عبدالعظیم علیه السلام را در درجه عالی از صحت بدانیم و اخبار و احادیث منقول وی را در اعداد «صحاح» بشماریم مرحوم شیخ عبدالله ممقانی در تنقیح المقال درباره حضرت عبدالعظیم علیه السلام سخن گفته، نوشته است علت عدم تصریح محدثین و فقها به توثیق ایشان جلالت و بزرگواری وی بوده که او را ثقه ذکر کنند، زیرا مقام آن حضرت فراتر از ثقه می باشد. مرحوم شیخ عباس قمی در سفینه البحار گفتار صاحب بن عباد و بقیه علماء را آورده و در مورد زیارت ایشان فضیلت زیادی را ذکر نموده است.

مخالفت حضرت عبدالعظیم علیه السلام با خلیفه وقت

حضرت عبدالعظیم علیه السلام از سادات حسنی ایست که امام را واجب الاطاعة می داند او در مقابل آنها از خود هیچ اراده ای نداشت و خود را مطیع محض ولی امر زمان خود

می دانست و در امور دین خود قدم به قدم به فرمان امام زمان خود بود.

امام هادی علیه السلام که در زمان خلیفه جابری چون متوکل زندگی می کرد و دائم، آن ظالم وسیله آزار امام را فراهم نموده، او را در محل درندگان می انداخت و یا ایشان را شبانه بدون عمامه به مجلس شراب می برد و حضرت عبدالعظیم علیه السلام که مبارزه با ظلم و جور از اصول اعتقادی بود، به افشاگری و مخالفت با دستگاه حکومت غاصب بنی عباس به ویژه متوکل پرداخت، از این رو مورد غضب وی واقع گردید و دستور توقیف و حبس حضرت عبدالعظیم علیه السلام را صادر نمود، امام علیه السلام جهت حفظ جان آن بزرگوار و رفع مشکلات شرعی شیعیان، ایشان را به عنوان نماینده خود به ری فرستادند.

ورود حضرت عبدالعظیم علیه السلام به ری و وفات آن بزرگوار

احمد بن محمد بن خالد برقی می گوید: عبدالعظیم علیه السلام در حال بیم و فرار از خلیفه وقت به عنوان پیک و نامه رسان وارد شهر ری شده و در محله سکه الموالی درون سرداب منزل یکی از شیعیان مخفیانه ساکن شد، آن حضرت روزها را روزه می داشت و شبها را مشغول عبادت بود و گاهی نیز از منزل مخفیانه خارج می شد و قبری را که در مقابل قبر اوست زیارت می کرد و می فرمودند این قبر یکی از فرزندان موسی بن جعفر علیه السلام است. (که همان حمزه بن موسی علیه السلام است) به تدریج شیعیان از وجود آن حضرت به عنوان نماینده امام علیه السلام با اطلاع شده و جهت حل مشکلات دینی خود به وی مراجعه می نمودند و تنها او را نماینده امام می شناختند و از جایگاه علمی و اصل و نصب او اطلاعی نداشتند تا این که پس از مدتی آن بزرگوار بیمار شده و از دنیا رفت.

ضمن غسل و تکفین، نامه ای از جیب ایشان به دست آمد که در آن، حضرت عبدالعظیم علیه السلام نسب شریف خود را به ترتیبی که قبلاً ذکر کردیم بیان فرموده بود.

شیعیان پس از شناخت وی، بدنش را با احترام، غسل داده و در کنار درخت سیبی دفن نمودند، که آن محل همین جایگاه فعلی است. مشهور است شب فوت آن حضرت، دو برادر رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را در خواب دیدند که به آنان فرمود: فردا یکی از پاره های تن من در سکه الموالی از دنیا می رود او را در باغ خود پای این درخت سیب دفن نمایید. آن دو برادر نیز بدن مطهر حضرت عبدالعظیم علیه السلام را در همان محل دفن کرده و باغ را وقف حضرت نمودند. (وفات وی 15 شوال 252 ق ذکر شده است.)

بدین علت در زیارتنامه قبلی حضرت عبدالعظیم علیه السلام ذکر گردیده بود: السلام عليك ايها المدفون عند الشجرة التفاح

تالیفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام

حضرت عبدالعظیم علیه السلام بجز قریب 80 حدیث که فعلاً در دست می باشد دو کتاب تألیف نموده، یکی از آنها کتابی است به نام خطب که فرمایشات حضرت علی علیه السلام است و آنها در نهج البلاغه موجود می باشد و دیگر، کتابی است به نام یوم و لیل که صاحب بن عباد محتوای آن را فرائض روز و شب ذکر نموده است.

احادیث از قول حضرت عبدالعظیم علیه السلام

1- حضرت عبدالعظیم علیه السلام با چند واسطه از قول مفضل بن عمر گوید: حضرت صادق علیه السلام می فرمود: هرکس خداوند را عبادت کند بدون این که احکام عبادی را از امام صادقی بشنود پروردگار او را به مشقت و سختی گرفتار خواهد کرد، و کسی که مسائل دینی را از غیر محلی که خداوند تعیین فرموده اخذ کند و مدعی شود که دین صحیح همین است این چنین آدمی در زمره مشرکین خواهد بود.

2- حضرت عبدالعظیم علیه السلام با چند واسطه از قول اسباط گوید: در خدمت حضرت

صادق علیه السلام بودم مردی از وی درباره آیه شریفه «ان فی ذلک لایات للمتوسمین / و انھا لسیل مقیم» سؤال می کرد، راوی گفت: حضرت به او فرمودند: مقصود از (متوسمین) ما هستیم و (سیل مقیم) هم راهی است که ما آن را پیا داشته ایم یعنی باید از طریق ما بروند تا به سر منزل مقصود برسند.

3- حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که آن جناب فرمود: سلام مرا به دوستانم برسان، و به آنان بگو در دلهای خود از برای شیطان راهی باز نکنند، و آنها را امر کن به راستگویی در گفتار و اداء امانت و این عمل آنها موجب نزدیکی به من می شود.

4- حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام از حضرت جواد علیه السلام، ایشان از پدرش و او از جدش روایت کرده که فرمود، از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: سرپیچی از فرمان و دستورات پدر و مادر از گناهان بزرگ است زیرا خداوند (عاق) را ستمگر و بدبخت معرفی فرموده و او را به سخت ترین عذابها وعده داده است.

5- حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام فرمود: به حضرت جواد علیه السلام عرض کردم، از پدرانت برای من حدیثی روایت فرما حضرت فرمود، پدرم از جدش و او از پدرانش، از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: شما هرگز نمی توانید مردم را به وسیله ثروت و مالی که در دست دارید به خود متوجه سازید، بلکه آنان را به وسیله اخلاق و روش صحیح به خود نزدیک کنید. گوید، عرض نمودم بیشتر بیان نمائید فرمودند: بد توشه ای است برای روز قیامت دشمنی کردن با بندگان خدا و ...

6- حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام فرمود، از حضرت ابوالحسن هادی علیه السلام شنیدم می فرمود: مقصود از (رجیم) از رحمت و آمرزش دورشدن، و از درگاه خداوند رانده شدن می باشد (و او شیطان است) و هیچ مؤمنی او را به یاد نمی آورد مگر با لعن و نفرت.

در عمدة الطالب ص 49 و ابونصر بخاری در سرالسلسله العلویہ ص 24 ذکر کرده اند کہ عبدالعظیم علیہ السلام را فرزندی بود بہ نام محمد بسیار باوقار و متقی، زاهد و عابد وی از دنیا رفت و از او اولادی بہ جای نماند ابونصر گوید عبدالعظیم علیہ السلام دختری داشت بہ نام (ام سلمہ) و این بانو زوجہ محمد بن ابراہیم بن حسن بود و از او سہ پسر بہ نام حسن، عبدا... و احمد باقی ماند، بنابراین قول حضرت عبدالعظیم علیہ السلام از طرف پسر بلاعقب است و اعقاب او از طرف دخترش (ام سلمہ) می باشد. در سفینة البحار از کتاب (مجد) روایت کرده اند کہ (خدیدجہ) مادر قاسم بن حسن بن زید بن حسن است و قاسم بن حسن فرزند بزرگ حسن بن زید بن حسن بن علی علیہ السلام است و این قاسم از طرف پدر و مادر بہ حضرت مجتبی علیہ السلام می رسد، زیرا کہ مادرش ام سلمہ دختر حسین بن اثم بن علی بن ابیطالب علیہ السلام بودہ، بنابراین حضرت عبدالعظیم علیہ السلام با دختر عموی پدرش ازدواج کردہ است.

مشايخ و اساتيد روايي حضرت عبدالعظيم عليه السلام

- 1- علي بن جعفر
- 2- هشام بن حكم
- 3- حسن بن محبوب
- 4- محمد بن ابي عمير
- 5- يحيى بن سالم
- 6- ابراهيم بن ابي محمود
- 7- محمد بن فضيل
- 8- حسن بن حكم
- 9- صفوان بن يحيى
- 10- سليمان بن جعفر جعفري
- 11- سليمان بن حفص مروزي
- 12- سهل بن سعد
- 13- موسى بن محمد عجلي
- 14- مالك بن عامر
- 15- حسين بن صباح

راويان و شاگردان حضرت عبدالعظيم عليه السلام

- 1- سهل بن زياد
- 2- احمد بن مهران قمي
- 3- سهل بن جمهور
- 4- ابراهيم بن علي

5- حسن بن ابی زیاد

6- حسن بن ابراهیم علوی

7- حسن بن یزید نوفلی

8- احمد بن محمد بن خالد برقی

9- محمد بن خالد برقی

10- عبدا... بن موسیٰ روبانی

11- صالح بن فیض عجلی

12- عبدا... بن محمد عجلی

13- احمد بن حسن

14- حمزه بن قاسم علوی

15- ابراهیم بن هاشم قمی

ص: 398

آداب زیارت و طریقه توسل به حضرت عبدالعظیم علیه السلام

آداب زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام آن است که بدن را پاکیزه کرده، در صورت مقدور بودن غسل زیارت کند یا وضوگرفته نیت زیارت کند از داخل ایوان قدم به آهستگی برداشته در هر قدم... اکبر گفته با تواضع داخل حرم گردد، ابتدا دو رکعت نماز هدیه به روح مطهر حضرت عبدالعظیم علیه السلام به جای آورده زیارت نامه را بخواند، سپس طلب مغفرت نموده حوائج خود را بخواهند.

طریقه ختم توسل به آن حضرت: اگر کسی را مشکلی پیش آمد چهل شب یا سحر پنجشنبه غسل زیارت کرده و از منزل حرکت کند بدون آن که کلامی با کسی صحبت نماید این ذکر را بگوید تا به حرم برسد «انی توجهت بك يا اباالقاسم يا عبدالعظیم نجات منك يا سيدالکریم نجنا من الغم بحق بسم... الرحمن الرحیم» سپس داخل حرم دو رکعت نماز هدیه به روح مطهر حضرت عبدالعظیم علیه السلام خوانده زیارت نامه را بخواند و صلوات بر محمد و آل او بفرستد، هفته چهارم پس از انجام این اعمال حاجت خود را بخواهد انشاء... برآورده گردد.

یکی از کرامات حضرت عبدالعظیم علیه السلام

از منبع موثقی نقل است یکی از تجار بازار تهران را مشکلی پیش آمد، روزی با یکی از همکارانش مشکل خود را در میان گذاشت، همکار او گفت برای حل گرفتاری خود به حضرت عبدالعظیم علیه السلام متوسل شو، وی گفت: به آن حضرت نیز متوسل گردیدم و مشکل برطرف نشد، همکار او گفت مشکل توسط حضرت عبدالعظیم علیه السلام حل شدنی است، ولی تو با اخلاص متوسل نگردیده ای. حال بنشین تا سرگذشت خود را که تاکنون برای کسی نگفته ام برایت بازگو نمایم.

من سالهای گذشته ورشکسته شدم، به طوری که جهت معاش روزانه خود با تنگنا روبرو گردیدم و تصمیم گرفتم جهت رفع گرفتاری به حضرت عبدالعظیم علیه السلام متوسل

شوم، برای این کار نذر کردم چهل هفته پی در پی سحر پنج شنبه پیاده به زیارت آن حضرت بروم، 39 هفته سپری شد، هفته چهارم فرا رسید که مواجه با زمستان بود و روز چهارشنبه بعد از ظهر برف شدیدی باریدن گرفت، غروب که به منزل رسیدم برف تبدیل به کولاک شده بود و زمین تا زانوهایم پر از برف بود، عیالم که از قضیه با خبر بود پرسید مگر امشب به زیارت نمی روی، هفته آخر است گفتم در این برف و بوران خود آقا هم راضی نیست، انشاء... هفته دیگر. آن شب زود به خواب رفتم در عالم رویا دیدم بر روی ریل ماشین دودی به طرف شهر می روم، به مقبره شیخ صدوق رسیدم آنجا وضو گرفته دو رکعت نماز خواندم و به سمت حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام حرکت کردم از خواب برخاستم شب از نیمه گذشته بود تصمیم خود را گرفته آماده حرکت شدم، عیالم گفت: چطور شد سرشب زرفتی و حالا که نیمه شب است و برف هم شدیدتر شده! خواب را تعریف نموده و گفتم باید بروم حتی اگر به قیمت جانم باشد.

به راه افتادم مسیر حرکت همانی بود که در خواب دیدم روی ریل ماشین دودی، بعدها به این نکته رسیدم که آن شب تنها راه رسیدن به شهر ری خط آهن بوده والا رسیدن به حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام میسر نبود. راه را بر روی ریل ادامه دادم تا به ابن بابویه رسیدم، به تأسی از صحنه خواب وضو گرفته دو رکعت نماز خواندم و بی درنگ به سمت حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام حرکت کردم به حرم که رسیدم درب ها را تازه گشوده بودند، و زمانی تا اذان صبح مانده بود، سرما و خستگی راه، رنقم را گرفته و درگوشه حرم از هوش رفتم، در عالم خواب آقا سیدالکریم را دیدم کنار صندوق ایستاده، روی مبارك خود را به سمت من کرد و پرسید، چه مشکلی پریشانت ساخته؟

قصه خود را عرض کردم دست به میان شال کمرش برد و دستمال گره زده ای را به کف دستم نهاد و فرمود این را سرمایه کسب حلال کن انشاء... مشکلات حل شود. دستمال را گرفته به یکباره همه چیز محو شد. صدای موذن مرا از خواب بیدار کرد و

تنها چیزی که از آن خواب برای من باقی مانده بود دستمال گره زده در دستم بود، باز کردم دوازده عدد سکه يك قرانی داخل آن بود برخاسته وضو گرفتم نماز صبح را به جا آورده، با خوشحالی به سمت تهران به راه افتادم. آن 12 سکه را به این کسب زدم و به سرنوشتی که تو شاهد آن هستی رسیدم. پس ای دوست عزیز کرامت سیدالکریم جایی نرفته دنبال «اخلاص» باش. اینجا است که باید بگوییم:

کس بدین درگه نیامد، بازگردد ناامید *** گر گدا کاهل بود تقصیر صاحبخانه چیست؟

تاریخ بنای بقعه منوره

به طوری که از ذکر ثواب و ترغیب شیعیان به زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام توسط امام دهم علیه السلام بر می آید مرقد آن حضرت از ابتداء دفن، زیارتگاه شیعیان بوده است چه بنا بر مشهور سال وفات آن حضرت بین سالهای 253 و 252 بوده و سال وفات امام هادی علیه السلام 254 می باشد در سال 1347 که مشغول تعمیر و آذین رواق بودند، دیوار و تزئین اولیه بنا پدیدار گردید و بر اثر بررسی کارشناسان روشن شد که ساختمان اولیه بقعه در نیمه دوم قرن سوم هجری توسط محمد بن زید داعی علوی تعمیر اساسی یافته و سردر ورودی بنا ابتدا به امر پادشاهان آل بویه و سپس به همت مجدالملک قمی وزیر برکیارق بین سالهای 480 تا 490 از بن، بنا گردیده در این بنا به جز حضرت عبدالعظیم علیه السلام گروهی از رجال و بزرگان شیعه و جماعتی از سادات علوی به خاک سپرده شده اند از این رو مرحوم صدوق که این بنا را دیده آن را مقابر شجره می نامد، الحاقات بعد در زمان سلجوقیان بوده، صندوق مطهر در سال 725 بر روی مرقد مطهر نصب شده و احداث بعضی از قسمتها که شامل رواق و دو مسجد شرقی و غربی حرم، متعلق به دوران شاه طهماسب صفوی در سال 944 می باشد، ضریح مطهر در عهد فتحعلی شاه قاجار ساخته شده، ایوان آئینه، دو مناره و صحن بزرگ، طلاشدن گنبد از دوران ناصرالدین شاه قاجار است، در واقع این احداثات آخرین بناهای اساسی بقعه مبارکه می باشد. و آخرین تاریخ آن سال 1310 ق است.

- 1- سردر ورودی حرم مطهر که در رواق با نمای آجری به چشم می خورد اولین اثر باقی مانده متعلق به سال 490 حدود 900 سال قبل بوده که بهترین سند قدمت بقعه می باشد.
- 2- در آهنی میخ کوب با دو لوحه به خط کوفی که متعلق به عهد سلجوقی بوده و دو لوحه آن هم اکنون در موزه آستان نگهداری می شود و این در با حدود یک هزار سال عمر قدیمی ترین اثر موجود آستان می باشد.
- 3- صندوق داخل ضریح مطهر یکی از آثار هنری و باستانی بارزش می باشد. طول این صندوق 58/2 و عرض آن 50/1 و ارتفاع آن 20/1، پایه های آن از چوب عود و فوفل و گردو بوده و در اطراف آن کتیبه هائی از آیات قرآنی و زیارت نامه نوشته شده، این صندوق در سال 725 توسط یکی از رجال آن عصر به نام خواجه نجم الدین محمد از وزراء معاصر سلطان ابوسعید ساخته شده صندوق مطهر آخرین بار در سال 1329 به دستور حاج سیداحمد هدایتی تولید وقت به دست استاد توانا مرحوم حاج محمد صنیع خاتم مرمت و قسمت هائی از آن خاتم سازی گردید و هم اکنون روی مرقد مطهر قرار داد.
- 4- گل سینه چند شاخه بزرگ با سنگهای الماس زمرد، یاقوت در قاب خاتم و یک جلد قرآن خطی نفیس، اهدائی یکی از همسران ناصرالدین شاه که داخل ضریح، قسمت بالاسر بر روی صندوق قرار دارد.
- 5- درب مسجد هلاکو ساخته شده به سال 848 مصادف با سلطنت شاهرخ تیموری.
- 6- دوجفت در منبت دیگری است به تاریخ 918 زمان سلطنت شاه اسماعیل صفوی.
- 7- قرآن نفیس به خط نسخ، سه سطر اول وسط و آخر هر صفحه ثلث جلی بدون رقم، تاریخ تحریر 940 دارای 1004 صفحه هر صفحه 11 سطر، قطع وزیری، دو صفحه اول و دوم متن و حاشیه مذهب مرصع عالی و در میانه ترنجی روی متن لاجورد، به قلم زر و خط ثلث سوره فاتحه نوشته شده است.
- 8 - روپوشی از زریه های کهنه نفیس عهد صفوی برای پوشاندن مرقد مطهر که

سطح فوقانی صندوق و سه جانب شرقی، غربی و جنوبی آن را می پوشانیده، اکنون در انبار موزه موجود است که در آینده پس از انتقال به محل دائمی موزه قطعاتی از آن را می توان جدا نموده قاب کرده و در معرض دید قرار داد.

9- يك جفت پرده ماهوت مشکی با گل و بوته گلابتون دوزی و اشعاری در حاشیه آن ها مرواریددوزی شده، عمل فاطمه خاتون دختر فتحعلی شاه است، سال و تاریخ هم ندارد. در زمان ناصرالدین شاه به آستان اهدا گردیده.

10- چندین در خاتم سازی شده متعلق به قرن 13 که در اطراف حرم و جلوی ایوان نصب می باشد.

11- سنگ مرمر نفیسی به ابعاد 50*100 که روی آن زیارت امین... با خط بسیار زیبا و باارزش به طور برجسته حك گردیده که از اشیاء منحصر به فرد آستان می باشد.

12- در چوبی نفیس دیگری است اطراف آن منبت شده با خط ثلث احادیث در مورد فضیلت زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام حك گردیده و زمینه در، با چوبهای مدادی شکل به رنگ زرد و مشکی تزئین گردیده و در دماغه رقم 944 حك شده است. به جز اقلام فوق اشیاء ارزنده دیگری در موزه آستان موجود است که هر يك به نوبه خود دارای ارزش تاریخی بسیار می باشد.

تحول اخیر و پروژه طرح توسعه آستان مقدس

همانطور که گفتیم، کلیه ابنیه و ملحقات آستان مربوط به سالهای قبل از 1310 قمری می باشد و پس از این تاریخ اقدامات موثر و چشمگیری جهت توسعه آستانه و رفاه زائرین انجام نگرفت تا در سال 1369 پس از انتصاب حجه الاسلام والمسلمین محمدی ری شهری به تولیت آستان، ایشان که خود یکی از فرزندان این شهر بوده و از کودکی با مشکلات و تنگناهای موجود آشنایی داشتند، برای رفع این معضل از بدو تصدی گروهی از مهندسین آزموده و کارآمد را مأمور تهیه طرحی که تسهیلات لازم

را برای زائرین آستان در برداشته باشد، نموده و این طرح در قالب شانزده پروژه بزرگ مذهبی، فرهنگی، رفاهی تهیه و در سال 1371 عملیات اجرایی آن به شعاع 200 متر از حرم مطهر، در زمینی به وسعت سی هزار متر مربع آغاز شد و جهت انجام این مهم، منازل و مغازه های اطراف خریداری گردید و احداث زیربنایی به مساحت یکصد هزار متر مربع با هزینه ای بالغ بر یکصد و پنجاه میلیارد ریال در این زمین آغاز گردید. طرح پیش بینی شده به 4 فاز تقسیم شده، فاز اول عبارت است از رواقهای جدید به وسعت 4 هزار متر مربع. فاز دوم شامل مصلی و صحن آن به وسعت تقریبی 11 هزار متر مربع، مرکز فرهنگی جوانان با زیربنای 5 هزار متر مربع، دارالتولیه با زیربنای 5 هزار متر مربع در سه طبقه، صحن امامزاده حمزه علیه السلام به وسعت 1600 متر مربع. این دو فاز به ترتیب در سالهای 1374 و 1375 به بهره برداری رسید. فاز سوم و چهارم عبارتند از دانشکده علوم حدیث و رصدخانه با زیربنای 32 هزار متر مربع، سالن اجتماعات با زیربنای 5800 متر مربع، موزه در فضائی به وسعت 3 هزار متر مربع، حوزه علمیه برهان با زیربنای بیش از 5 هزار متر مربع در سه طبقه، کتابخانه مرکزی ری با زیربنای تقریباً 5 هزار متر مربع، دارالشفاء فاطمه الزهراء علیها السلام با زیربنای 5240 متر مربع در 4 طبقه، مهمان سرا با زیربنای 5 هزار متر مربع در سه طبقه که طی سالهای آتی آماده بهره برداری می گردد. باید در نظر داشت که قبلاً کل وسعت حرم و بیوتات 6 هزار متر مربع بود و این طرح عظیم که می توان آن را تحول نامید جبران توقف پیشرفت توسعه آستان در صد سال گذشته و تأمین رفاه حداقل 200 سال آتی را در بردارد. شایان ذکر است که هزینه این پروژه عظیم از محل درآمدهای آستان مقدس و همیاری زائران و علاقمندان تأمین می گردد.

امامزاده حمزه علیه السلام

ایشان یکی از فرزندان موسی بن جعفر علیه السلام می باشد و زمانی که برای زیارت حضرت رضا علیه السلام عازم خراسان بود، در ری درگذشته است. در مقام و منزلت آن حضرت همین بس که حضرت عبدالعظیم علیه السلام به زیارت قبر وی می رفته و می فرمود: هذا قبر رجل من اولاد موسی بن جعفر علیه السلام ، سلاطین صفویه که خود را از اولاد او می دانستند در ایام سلطنت خود به آن توجه زیادی داشته اند و شاه طهماسب صفوی به احداث بقعه و گنبد برای مرقدش همت گماشت.

امامزاده طاهر علیه السلام

ایشان از نوادگان امام زین العابدین علیه السلام می باشد. او مردی عالم، متقی و وارسته بوده است. بقعه و ضریح امامزاده طاهر علیه السلام توسط ظل السلطان فرزند ناصرالدین شاه، بازسازی و مرمت شد و این عمل را در عوض توسل به امامزاده طاهر علیه السلام و شفای دو چشمش انجام داد. از جمله حوادثی که در مورد این امامزاده عظیم الشان اتفاق افتاد، می توان نمایان شدن جسم سالم و تازه ایشان که پس از قرنها سلامت باقی مانده بود، ذکر کرد و در زیارت نامه او می خوانیم: سلام بر تو ای کسی که بدن پاک و پاکیزه ات بعد از قرنها سلامت ظاهر گردید.

ص: 405

بعضی از افراد مدفون در اطراف بقعه و بیوتات

به جز امامزادگان و علویونی که اسامی آنان در دست نیست، داخل حرم مطهر و سایر بیوتات بزرگان بی شماری مدفون گردیده اند که به ذکر نام و اثر تعدادی از آنان جهت اطلاع خوانندگان محترم اکتفا می کنیم.

نام اثر

1- شیخ ابوالفتوح رازی (اولین مفسر قرآن به فارسی) روح الجنان و روض الجنان

2- قائم مقام فراهانی (وزیر محمدشاه قاجار) جهادیه - منشات

3- حکیم قآنی (شاعر دوران قاجاریه) دیوان اشعار

4- میرزا محمدعلی شاه آبادی مفتاح السعاده و ...

5- آیت الله ثقفی تهرانی روان جاوید

6- آیت الله کاشانی مبارزه با استعمار

7- حاج ملا علی کنی قضا و شهادت و ...

8- شیخ عبدالنبی نوری مجتهد تهران

9- سید حسین اثنی عشری تفسیر اثنی عشری و ...

10- شیخ محمدتقی فلسفی واعظ گفتارهای فلسفی و ...

11- سید محمدرضا حق الیقین خراسانی

12- شیخ محمدرضا خاتمی بروجردی مدیر حوزه علمیه برهان

13- ناصرالدین شاه قاجار سفرنامه

14- عضدالملک قاجار نایب السلطنه احمدشاه

15- ناصرالملک قره گزولو نایب السلطنه احمدشاه

16- علامه میرزا احمد آشتیانی طرائف الحکم

17- علامه محمد قزوینی یادداشت‌های قزوینی و ...

18- علامه عباس اقبال آشتیانی کلیات تاریخ تمدن و...

19- علامه سید محمد کاظم عصار استاد دانشگاه وحدت وجود و بداء و...

20- علامه شعرانی راه سعادت و...

21- شیخ ذبیح الله محلاتی ریاحین الشریعه و...

22- شیخ جواد موذنی مؤسس و مدیر کتابخانه

23- استاد بدیع الزمان فروزانفر سخن سخنوران

24- طیب حاج رضائی و حاج اسماعیل رضائی حر زمان (سال 42)

25- استاد عبدالعظیم قریب دستور زبان فارسی و...

26- استاد جلال الدین محدث ارموی غرر الحکم و دررالکلم و...

27- سید محمد تقی مصطفوی آثار باستانی تهران وری و...

28- ستارخان سردار ملی مبارز صدر مشروطیت

29- علامه خوئی شرح نهج البلاغه

30- شیخ محمد خیابانی مبارز آذربایجان

31- شیخ ابوالحسن مرندی زنوزی مجمع النورین و...

32- شیخ علی آقا مدرس زنوزی فیلسوف

از کلیه خوانندگان التماس دعا دارم، والسلام 20/05/1378

(9) آفتاب ری حضرت عبدالعظیم حسنی علیہ السلام

اشارہ

تألیف

محمدباقر پورامینی

(1377 ہ. ش)

ص: 409

بسم الله الرحمن الرحيم

نام حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام نزد همگان آشناست؛ سیدی فرزانه و دانشمندی فرهیخته، محدثی امین و ملجأی راستین که عمری با حضور در محفل امامان علیهم السلام از مکتب سعادتبخش ایشان درس معرفت آموخت و گنجینه دل را با تعالیم و دستورهای آن پیشوایان معصوم عطرآگین ساخت.

افتخار او آن بود که در مقابل عظمت و بزرگی «اولی الامر» کرنش کرده، بر ساحل ولایتشان بنشسته، از کلام نورانشان الهام بگرفته و عمل به فرامین الهی شان را سعادت دوسرای خویشان گردانیده بود. چرا که بخوبی به حقیقت مقام «امام» و «حجت خدا» واقف بود و با جان و دل این عقیده را پاس می داشت.

زندگی اش نور بود و پس از آن نیز آری، زیرا که او سرچشمه ای چون خورشید بود.

آن هنگام که لطف حق یار شد و «ری» پذیرای قدومش گردید دیگر ورقی برای دفتر زرین شیعیان این خطّه فزون شد و آن شیفتگان خاندان اهل بیت، حضرت را نگین جمع خود ساخته، به دورش حلقه زدند و سخن نوریان را - که در سینه او به یارگار مانده بود - از او شنیدند و بر صفحه جان نقش جاوید ساختند. پس از پرواز مراد به آسمانها نیز این جاودانگان تاریخ بر پیمان ارادت پابرجا بودند و مرقدش را با اشك شستشو داده، با زیارتش تبرک می جستند.

این گلدسته نور و گنبد زرین فروغ رخشنده ری است که پیوسته بر تار و پود

مردم و جامعه تاییدن دارد. بدان حد که در دو سه قرن اخیر، ری را با نام حضرت عبدالعظیم (شاه عبدالعظیم) یاد می کرده اند و تاکنون نیز در محاوره این نام مرسوم و معروف است.

بررسی ابعاد و زوایای مختلف زندگی گهربار حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام موضوع و محور این دفتر است که با مراجعه و استفاده بیش از یکصد و چهل ماخذ این کار به ثمر رسید. بدان امید که مورد نظر آن سید با کرامت و عبد صالح خدا قرار گیرد.

محققان و نویسندگان ارجمندی پیرامون شخصیت این عزیز آثار مستقل و ارزنده ای از خود به یادگار گذاشته و به تناسب نیاز و زمان و با بهره گیری از سبکی خاص، فضایل و حیات حضرت را توصیف و ترسیم کرده اند،⁽¹⁾ که تلاش ایشان در خور سپاس و ستایش است.

و آخر دعوانا الحمد لله رب العالمین

محمدباقر پورامینی (شیرازی)

عید سعید غدیر خم 1416

18/2/1375

ص: 412

1- رساله فی فضل عبدالعظیم، صاحب بن عباد متوفی 385 ه. ق؛ جنات النعیم، ملا محمد اسماعیل کزازی (متوفی 1263 ه. ق)؛ شرح حال حضرت عبدالعظیم، اعتضاد السلطنه (متوفی 1298 ه. ق)؛ جنه النعیم، ملا محمدباقر کجوری تهرانی (متوفی 1313 ه. ق)؛ الخصایص العظیمیه، شیخ مهدی لاریجانی (متوفی 1314 ه. ق)؛ نور (فوز) الآفاق، شیخ جواد شاه عبدالعظیمی؛ التذکره العظیمیه، شیخ محمدابراهیم کلباسی (متوفی 1362 ه. ق)؛ زندگانی حضرت عبدالعظیم، محمدشرف رازی؛ عبدالعظیم الحسنی حیات و مسنده، عزیزالله عطاردی؛ زندگانی حضرت عبدالعظیم، احمد صادقی اردستانی و آشنایی با حضرت عبدالعظیم علیه السلام و مصادر شرح حال او (در مجله نور علم)، رضا استادی.

گلی از گلستان حسنی

ولادت

دهه های قرن دوم هجری یکی پس از دیگری غروب می کرد و غروب غمگینش گواه مظلومیت آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم بود. در آن هنگامه حزن، مژده طلوع ستاره ای از آسمان سادات بنی هاشم و از تبار امام حسن مجتبی علیه السلام ورد زبان خاندان علوی گردید و هر يك دست تضرع به آستان ربوبی بلند کرده، از حضرتش سلامت آن عطیه الهی را طلب می کردند. سرانجام انتظار به سر آمد و در دهه هشتم یا نهم آن قرن ستاره ای در خانه «عبدالله بن علی» درخشید و کودکی بر سالاله نبوی افزوده گشت؛ فرزندی که در آینه زندگی اش اخلاص و ارادت به امامان دین و پیروی از فرامین پیشوایان معصوم دیده می شد. (1)

ص: 413

1- از آنجا که حضرت عبدالعظیم از هشام بن حکم (متوفی حدود 199 ه. ق) روایت نقل کرده است این احتمال وجود دارد که او در آن زمان به سن بلوغ رسیده باشد. از همین رو تولدش به دهه هشتم یا نهم قرن دوم هجری بازمی گردد. (ر. ک: مجله نور علم، شماره 51 - 50، مقاله آشنایی با حضرت عبدالعظیم علیه السلام، رضا استادی، ص 306؛ عبدالعظیم الحسنی حیات و مسنده، عزیزالله عطاردی، ص 63). برخی ولادت او را چنین بیان کرده اند؛ چهارم ربیع الثانی 173 ق (ر. ک: التذکره العظیمیه، محمدابراهیم کلباسی، ص 103، به نقل از نورالافاق از کتاب نزهه الأبرار). نویسنده محترم کتاب زندگانی حضرت عبدالعظیم، سال تولد او را حدود سال 203 هجری دانسته است ولی در اثر ارزنده بعدی خویش آن را تصحیح نموده، می نویسد: «...احادیثی از حضرت رضا علیه السلام و امثال هشام بن حکم که در عصر هارون از دنیا رفته اند نقل نموده که مشعر به این است که در عصر و زمان حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام محدود صدو شصت و یا صدو هفتاد قمری به دنیا آمده باشد». (ر. ک: زندگانی حضرت عبدالعظیم، محمدشریف رازی، ص 21؛ اختران فروزان ری و تهران، همان، ص 22).

از آنجا که نهادن نام نیک برای فرزند از جمله وظایف پدر و مادر می باشد، آنان زیباترین نام را برای پاره تن خویش برگزیدند؛ «عبدالعظیم» اسمی بود که بر تارک دفتر زندگی او گذارده شد⁽¹⁾ تا او لحظه ای از بندگی خدا و اطاعت از فرامین معبود دوری نکرده، در مقابل مکر و حيله شیطان و ناملايمات دنیا تنها به درگاه حضرتش پناه بسته، از او یاری طلبد. زیرا در بیابان سرگستگی بی لطف و مددش ره نمی توان پیمود.

کنیه اش «ابوالقاسم» بوده و از آن سبب که نسلش به امام حسن مجتبی علیه السلام منتهی می گردید به «حسنی» معروف است.⁽²⁾

شهر پیامبر

زادگاه عبدالعظیم مدینه بود. این شهر که به مدینه الرسول معروف است با پیشینه ای کهن، پس از مکه معظمه از نامبردارترین شهرهای اسلامی به شمار می آید. وضع طبیعی مناسب منطقه یثرب، مهاجران قحطانی و یهودی را در خود جای داده و روز به روز بر رونق و آبادانی اش افزوده گشته بود. درختان خرما که از قناتهای جاری در

ص: 414

1- . عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، احمد بن عنبه، ص 71.

2- . لباب الانساب، علی بن ابی القاسم بیهقی، ج 2، ص 447؛ منتهی الامال، شیخ عباس قمی، ج 1، ص 461.

اعماق زمین سیراب می شدند طراوت خاصی در فضای شهر ایجاد کرده بودند. (1) اما با این همه، مفاهیمی چون معنویت، برادری، ایثار و گذشت در آن ناپیدا می نمود هیچ رایحه ای از آن استشمام نمی گشت. آنچه یثرب را در تاریخ اسلام و جهان مشهور ساخت هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در سال 622م بدانجا بود که به مبارکی ورود حضرتش نام شهر را به مدینه النبی (شهر پیامبر) تغییر دادند.

حضور حضرت، معنویت، برادری و الفت را نیز به ارمغان داشت و بزتری جویها و دشمنیها که از صدها سال پیش بین فرقه ها و دسته های موجود پدید آمده بود، برطرف گردید و انصار در کنار هم پذیرای مهاجران گردیدند و همه دوشادوش هم در پاسداری دین و ترویج آیین، آخرین فرستاده خدا را یاری کردند.

این همدلی و صفا که با عشق و علاقه به پیامبر و اهل بیت طاهرینش آمیخته بود پس از رحلت حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم رنگ باخت و با کنار زدن خاندان رسالت از خلافت بذرتنه کاشته شد و روز به روز اختلافها ریشه دواند و نتیجه آن شد که مسلمانان به جای حلقه زدن به دور حریم اهل بیت و نور گرفتن از پرتو ولایت ایشان فشار و محنت را بر این خاندان بیفزایند... روزی بر مدینه گذشت که در آن حریم خانه علی علیه السلام شکسته شد و دخت گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم طفل دلبندهش و آنگاه امام حسن علیه السلام به شهادت رسیدند و... این روند سالهای سال ادامه یافت و امامان معصوم علیهم السلام در دریای طوفان و فشار اسلام ناب را پاسداری کرده، کشتی تشیع را از گزند امواج بلا محافظت نمودند.

مدینه به هنگام ولادت عبدالعظیم شاهد چنین صحنه های محنت زا و غم آلود بود و خاندان هاشمی هدف تیرهای کینه و حسادت قرار داشت و بسیاری در زندانهای عباسیان در رنج بودند.

ص: 415

عبدالعظیم از نوادگان دومین پیشوای معصوم علیهم السلام بوده و نسبش با چهار واسطه به آن امام والا منتهی می شود. او فرزند عبداللّه، فرزند علی سدید (شدید)، فرزند حسن، فرزند زید، فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام می باشد. (1) حال باختصار از نیاکان، پدر و مادر، همسر و فرزند او یاد می کنیم:

الف - نیاکان

زیدبن حسن، فرزند بزرگ امام مجتبی علیه السلام (2) و جد سوم عبدالعظیم است که تولیت صدقات پیامبر اکرم را به عهده داشت. طبع بلند، احسان و نیکویی به مردم از خصوصیات شاخص او بود که سبب روی آوردن نیازمندان به سوی او شده بود. (3) سلیمان بن عبدالملک وی را از تولیت صدقات عزل کرد لیکن در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز مجدداً آن منصب را تصدی کرد. (4) زید با لبابه دختر عبداللّه بن عباس ازدواج کرد و ثمره این پیوند دو فرزند، یکی حسن و دیگری نفیسه (5) است. سرانجام او پس از نود سال زندگی در سال 120 ه. ق دار فانی را وداع گفت. (6)

حسن بن زید، نواده امام حسن مجتبی علیه السلام و جد دوم عبدالعظیم و از جمله شخصیت‌های سرشناس عصر خویش بود که پنج سال از سوی منصور دوانیقی بر مسند حکومت مدینه تکیه زد و سپس مورد خشم و غضب وی واقع شد و به زندان

ص: 416

-
- 1- رجال النجاشی، احمد بن علی نجاشی، ص 247، نقد الرجال، میرمصطفی تفرشی، ص 190.
 - 2- الفخری فی انساب الطالبین، اسماعیل بن حسین مروزی، ص 130.
 - 3- الارشاد، شیخ مفید، ج 2، ص 20 و 21.
 - 4- منتهی الامال، ج 1، ص 459 و 460.
 - 5- نفیسه در قاهره پایتخت کشور مصر مدفون است و مردم آن سامان او را «ست نفیسه» خوانند. بارگاه او زیارتگاه شیفتگان و دوستداران اهل بیت علیهم السلامی باشد.
 - 6- تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ج 3، ص 406، منتهی الامال، ج 1، ص 452 و 458.

افتاد. او در گره گشایی از مشکلات بیچارگان و مستمندان و ادای قرض مردم بسیار کوشا بود(1) و به ضعف محبت می ورزید. از او هفت پسر به نامهای قاسم، زید، ابراهیم، عبدالله، اسحاق، اسماعیل و علی شدید به جای مانده است. حسن بن زید پس از هشتاد سال عمر، در سال 168 ه. ق به دیار حق شتافت.(2)

علی بن حسن، جد اول عبدالعظیم که ملقب به «سدید» (یا شدید) به معنای محکم - است، به همراه پسرعموی خویش عبدالله محض و جمعی از سادات تصمیم به انجام قیامی داشتند که ناکام ماند و به وسیله گماشتگان منصور دوانیقی دستگیر و با زنجیرهای آهنین بسته شد و در کنار مسجد نبوی با وضعیتی ناگوار در منظر مردم قرار گرفتند(3) و پس از آن آنها را از مدینه به بغداد بردند. گروهی از ایشان به دستور منصور به شهادت رسیدند و جمعی نیز روانه زندان شدند که علی بن حسن از این گروه است که سرانجام در آن سیاهچالهای ترسناک به سوی حق برگردد.(4)

ص: 417

1- اسماعیل پسر حسن بن زید می گوید: پدرم نماز صبح را در اول وقت که هوا تاریک بود به جای می آورد و روزی پس از ادای نماز صبح - که قصد حرکت به سوی «غابه» داشت - شخصی به نام مصعب بن ثابت (از نوادگان زبیر بن عوام) نزد او آمد و شعری خواند (بیت اول آن چنین بود). یابن بنت النبی وابن عمی *** انت المجیر من ذی الزمان قصد مصعب از خواندن این شعر آن بود که حسن بن زید قرض او را ادا کند. حسن نیز چنین کرد و او را از بار گران قرض رها نمود. (ر. ک: تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج 7، ص 309).

2- عمدة الطالب، ص 94؛ منتهی الامال، ج 1، ص 458.

3- هنگامی که سادات حسنی را در کنار مسجد بزرگ نزدیک باب جبرئیل نگهداشتند در این هنگام امام صادق علیه السلام به طرف جمعیت روانه شد و در حالی که ردای مبارکش بر زمین افتاده بود از در مسجد خارج گردید و فرمود: ای گروه انصار! خداوند شما را لعنت کند! شما اینچنین با پیغمبر بیعت نکردید. پس از این امام به منزل مراجعت کرد و از شدت ناراحتی مدتی بیمار گشت. (ر. ک: منتهی الامال، ج 1، ص 502، عبدالعظیم الحسنی حیات و مسنده، عزیزالله عطاردی، ص 101).

4- مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، ص 398؛ با وجودی که از او ده فرزند به جای مانده است هنگامی که از امام حسن عسکری درباره عبدالعظیم (نواده علی) سؤال می شود، ایشان در پاسخ چنین می فرماید: «لولا عبدالعظیم الحسنی لقلنا ما اعقب علی الشدید» اگر عبدالعظیم حسنی در نصل علی شدید نبود، همانا می گفتیم که برای او فرزندی نبود. امام علیه السلام با بیان این جمله رسا، به عظمت و مقام عبدالعظیم اشاره کرده و او را از افتخارات سادات حسنی به شمرده است. (ر. ک: زندگی حضرت عبدالعظیم، ص 20)

ب - پدر

عبدالله بن علی، پدر عبدالعظیم است که چند روز پس از فوت پدر به دنیا آمد و مادرش کنیزی به نام حیفا بود. او در سایه محبت جدش حسن بن زید رشد کرد و در پرتو لطف پدر گونه اش تربیت یافت. (1) بجز عبدالعظیم هشت فرزند دیگر از عبدالله به جای ماند که بدین قرارند: احمد، قاسم، حسن، محمد، ابراهیم، علی اکبر، علی اصغر، و زید. (2)

ج - مادر

از بانوی بزرگوار «فاطمه» دختر عقبه بن قیس حمیری به عنوان مادر عبدالعظیم حسنی یاد می کنند. (3)

د - همسر

عبدالعظیم با دختر عموی خویش «خدیجه» ازدواج کرد. پدر همسر او، قاسم بن حسن از جمله شخصیت‌های علوی است که در پارسایی شهره بود. (4)

ص: 418

-
- 1- عمدة الطالب، ص 94.
 - 2- منتهی الامال، ج 1، ص 461.
 - 3- مجله نور علم، شماره 51 - 50، ص 316، به نقل از شرح حال حضرت عبدالعظیم (خطی)، اعتضادالسلطنه، ص 30.
 - 4- سفینة البحار، شیخ عباس قمی، ج 2، ص 121.

«محمد» یگانه پسر عبدالعظیم می باشد(1) که از او به بزرگی یاد می کنند. زهد و کثرت عبادت و مناجات با خدا از خصوصیات اخلاقی اوست. گویند او به سرزمین سامرا منتقل شد و در اراضی «بلد» و «دجیل» به رحمت ایزدی پیوست.(2)

از بانویی به نام «ام سلمه» همسر محمد بن ابراهیم بن ابراهیم بن حسن به عنوان دختر عبدالعظیم یاد می کنند که از ایشان سه پسر به نام حسن، عبدالله و احمد به جای مانده است.(3)

ص: 419

-
- 1- الشجرة المباركة، فخر رازی، ص 64.
 - 2- منتهی الامال، ج 1، ص 462. گروهی بر این عقیده اند که نسل او قطع گردیده است. (ر. ك: عمدة الطالب، ص 94) و دسته دیگری نظری بر خلاف آن را ارائه داده اند. (ر. ك: منتقلة الطالبیه، ابراهیم بن ناصر ابن طباطبا، ص 157).
 - 3- سرالسلسله العلویه، ابونصر بخاری، ص 25.

عبدالعظیم همنشین سه امام بود و افتخار زانو زدن در مکتب امام رضا، امام جواد و امام هادی علیهم السلام را داشت (1) و از اوان جوانی تا پایان عمر در راه نشر و اعلان سخن آنان کوشید و از هیچ تهدید و فشاری واهمه نداشت. حال انس و علاقه عبدالعظیم به سه امام معصوم را نظاره کردن، از محفل اُنسشان توشه ای برمی گیریم.

ص: 421

1- البته مراد درك دوران امامت و حضور در محفل ایشان و نقل روایت و حدیث از آنهاست والا می توان گفت که او زمان حیات پنج امام چون امام موسی کاظم علیه السلام و امام عسکری علیهما السلام (و سه امام فوق) را درك کرده است، زیرا اگر سال ولادت عبدالعظیم را حدود سال 180 (سه سال قبل از شهادت امام کاظم علیه السلام) و وفاتش را بین سالهای 220 تا 254 (دوران امامت امام هادی علیه السلام) بدانیم - از آنجا که امام عسکری علیه السلام در سال 232 به دنیا آمده است - بخوبی احتمال درك زمان حیات این پنج امام وجود دارد. شیخ طوسی، عبدالعظیم را از یاران امام جواد و امام عسکری علیهما السلام دانسته است که در ادعای دوم وی تردید وجود دارد و البته در بعضی از نسخه های این کتاب این مطلب وجود ندارد. (ر. ک: رجال الطوسی، محمدبن حسن طوسی، ص 417 و 433) گروهی بر این عقیده اند که چون لقب عسکری احیاناً برای امام هادی علیه السلام هم اطلاق می شده، این مطلب موجب اشتباه گشته و روایت او از امام هادی علیه السلام را روایت از امام عسکری علیه السلام پندارند و او را از اصحاب آن بزرگوار بشمارند. (ر. ک: مجله نور علم، شماره 50 - 51، ص 307 و 308) حدیثی از پیشوای دهم علیه السلام نیز وجود دارد که در آن ثواب زیارت قبر حضرت عبدالعظیم علیه السلام اشاره شده است و این امر می تواند دلیلی بر درك نکردن دوران امامت امام حسن عسکری از سوی عبدالعظیم باشد. (ر. ک: کامل الزیارات، ابن قولویه، ص 324)

هشتمین پیشوای بزرگ اسلام حضرت امام رضا علیه السلام در سال 148 هجری به دنیا آمد و در زادگاه خویش - مدینه - رشد کرد و در کنار پدر والای خود امام کاظم علیه السلام در تعالی دین کوشید. زمانی که پدر در زندان بغداد زیر سخت ترین آزارها و شکنجه های حاکمان عباسی گرفتار بود او سرپرستی و هدایت یاران حضرتش را به عهده داشت. آن هنگام که پدر در سال 183 هجری به شهادت رسید او پرچم امامت را به دوش گرفت و سایه ولایتش را بر شیعیان گستراند و با تربیت یاران و نزدیکان، در رشد فرهنگ ناب محمدی صلی الله علیه و آله اهتمام ورزید. اصحاب چنان شیفته محفلش گردیده بودند که جانانه به دورش حلقه زده، از گفتار و تعالیمش سود می جستند و با ضبط و نوشتن بیانات امام گنجینه ذخایر شیعه را غنی تر می ساختند. ده سال از مدت امامت آن حضرت با خلافت هارون و پنج سال معاصر با خلافت محمد امین و پنج سال آخر نیز با مامون همعصر بود. امام با فشار مامون عباسی به سوی مرو روانه شد و سالهای واپسین عمر خود را در این خطه دوستاناران اهل بیت علیهم السلام گذراند و بر تعمیق فرهنگ و مبانی اسلام و همچنین تربیت شاگردان کارآمد و خیره تلاش کرد. (1)

عبدالعظیم مفتخر است که در دوران حضور و اقامت امام در شهر مدینه از محضرش نور برگرفت و از گفتار حیاتبخشش بهره برد.

دانی که چیست دولت؟ دیدار یار دیدن *** در کوی او گدایی، بر خسروی گزیدن

از جان طمع بریدن آسان بود ولیکن *** از دوستان جانی مشکل توان بریدن

اندرز قدسی

روزی حضرت رضا علیه السلام رو به عبدالعظیم کرد و هشت توصیه راهگشا و سفارش اخلاقی را به او آموخت تا به شیعیان و یاران ابلاغ کند. امام علیه السلام چنین فرمود:

ص: 422

عبدالعظیم! سلام مرا به دوستانم برسان و به آنها بگو:

- شیطان را به دلهای خویش راه ندهند.

- در گفتار خویش راستگو باشند و امانت را اداء کنند.

- خاموشی را پیشه خود ساخته از جدال و نزاع بیهوده ای که سودی برایشان ندارد دوری کنند.

- بر همدیگر روی آورند و به دیدار و ملاقات هم بروند. «فان ذلك قرابة الی» زیرا این کار موجب نزدیکی به من است.

- آنان خود را به دشمنی و بدگویی با یکدیگر مشغول نسازند، زیرا با خود عهد کرده ام که اگر کسی چنین کاری انجام دهد - دوستی از دوستانم را ناراحت کرده، به خشم آورد - خداوند را بخوانم تا او را در دنیا با شدیدترین عذابها مجازات کند و در آن سرا نیز از زیانکاران خواهد بود.

- به ایشان بگو: همانا پروردگار نیکوکارانشان را آمرزیده و از خطای گنهکارانشان در گذشته است، مگر کسانی که به خدا شرك ورزیده یا دوستی از دوستانم را آزرده، یا کینه آنها را به دل بگیرد. بدرستی که خداوند او را نخواهد بخشید تا آنکه از کردار ناشایست خویش دست بکشد، هر گاه از این اعمال نادرست دوری گیرند، آمرزش خدا را شامل خود گردانده است و گرنه روح ایمان از قلبش بیرون رفته و از «ولایت» ما خارج گشته است و بهره ای از ولایت ما نخواهد برد «واعوذ بالله من ذلك»⁽¹⁾د.

ص: 423

1- الاختصاص، شیخ مفید، ص 247؛ بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، ج 74، ص 63. گروهی بر این عقیده اند که عبدالعظیم، امام رضا علیه السلام را درك نکرده و نسبت به روایت فوق خدشه می کنند و یا آنکه با تصرف در سند روایت، از «ابی الحسن الرضا»، «ابی الحسن الثالث» (یعنی امام هادی علیه السلام) را اراده می کنند و ضمن زاید دانستن کمله «رضا» اشتباه را به گردن راویان یا ناسخان کتاب می گذارند. (ر. ک: قاموس الرجال، شیخ محمدتقی تستری، ج 6، ص 193؛ معجم رجال الحدیث، سیدابوالقاسم خویی، ج 10، ص 53؛ تعلیقه کتاب الاختصاص، علی اکبر غفاری، ص 247) لیکن با ملاحظه این مهم که یکی از مشایخ و اساتید عبدالعظیم، هشام بن حکم (متوفی 198ق) می باشد و این شخصیت و الامقام حدود پنج سال قبل از شهادت امام رضا علیه السلام به جوار حق شتافته است، دلیلی بر این مطلب و به دنبال آن خدشه به روایت فوق نیست، هر چند روایت دیگری چون مکاتبه عبدالعظیم با امام رضا علیه السلام - پیرامون ابوطالب - وجود دارد که گواه دیگری بر مدعاست و ناقدان محترم از آن یادی نکرده اند.

ابوطالب عمومی گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پدر بزرگوار امیرالمؤمنین علیه السلام را «مومن قریش» نامیده اند. خدمات بی وقفه او - در سالهای نخستین بعثت - به اسلام و کمک بی شایبه اش به حضرت محمد صلی الله علیه و آله کتمان شدنی نیست و همه بر این مهم اعتراف دارند. لیکن در میان برخی از فرقه های اسلامی نوعی بی مهری نسبت به این حامی بزرگ اسلام به چشم می خورد و این گروه تا آن حد پیش رفته اند که او را مشرک معرفی کرده و اخباری را نیز در این زمینه جعل نموده اند که می توان آن را ناشی از کینه آنان نسبت به فرزند این رادمرد، علی بن ابیطالب علیه السلام، دانست. آنها به هر وسیله در مقام وارد آوردن ضربه به این جانشین راستین رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده اند؛ تا آنجا که با قلمهای کینه توزشان قلب مهربان ابوطالب را نشانه گرفته اند.

عبدالعظیم حسنی که خود از چشمه معارف اهل بیت سیراب شده و بر ایمان ابوطالب اعتقاد داشت، روزی سخن جعل شده ای را شنید که در آن ابوطالب به عنوان فردی جهنمی معرفی شده بود. او از این گفتار متعجب شد و نامه ای برای امام رضا علیه السلام نوشت و ضمن نقل سخن فوق، نظر حضرت را جویا شد. امام رضا علیه السلام پس از دریافت نامه عبدالعظیم این جواب را برای او ارسال داشت:

اما بعد، فانك ان شككت في ايمان ابي طالب كان مصيرك الى النار»(1)

به نام خداوند بخشنده مهربان، اگر تو درباره ايمان ابوطالب شك کنی، سرانجام راه تو دوزخ است.

حضرت با نوشتن این جمله کوتاه، ضمن اشاره به ايمان ابوطالب، دوستان را به پذیرش این مهم رهنمون ساخت و از سرانجام کسانی که در پی تضعیف شخصیت عمومی پیامبرند هشدار داد.

ص: 425

1- بحار الانوار، ج 15، ص 111؛ معادن الحکمه، محمدبن محسن بن مرتضی کاشانی، ج 2، ص 176؛ منیة الراغب فی ايمان ابي طالب، محمدرضا طبسی، ص 45، به نقل از کنزالفرائد، کراچکی. در طول تاریخ کتابهای بسیاری در دفاع از ابوطالب و پاسخگویی به شبهات وارده، نوشته شده است، (ر.ک: مجله آینه پژوهش، شماره 21، مقاله کتابشناسی حضرت ابوطالب، ناصرالدین انصاری، ص 89 - 96) در این میان کتاب ابوطالب یگانه مدافع اسلام اثر آیه الله شیخ محمدرضا طبسی نجفی، ترجمه محمد محمدی اشتیاردی اثری ارزنده و در خور توجه می باشد.

امام محمدجواد علیه السلام در سال 195 در شهر مدینه به دنیا آمد و سنین آغازین زندگی را در غیاب پدر گذراند، در سال 203 - که مصادف با شهادت پدر و الامقام او در سرزمین طوس بود - به مقام امامت رسید. کوچکی سن آن حضرت گروهی از شیعیان را به تامل وادشت (1) تا آنکه دسته ای از بزرگان آنها به خدمتش رسیدند و با دیدن معجزات و کرامات و تسلط بسیار بر علوم و وجود کمالات منحصر بفرد در او، به امامتش اقرار کردند و زنگار شك و تردید را از سینه خاطر خویش زدودند.

او که «تقی» لقب یافته بود نور هدایت خود را از مدینه به عالم افشاند و در ترویج و تبیین اسلام راستین تلاش فراوان نمود و در این راه به تربیت شاگردان و یاران خویش

ص: 426

1- خیرانی به نقل از پدرش می گوید: در خراسان به خدمت امام رضا علیه السلام نشسته بودم که شخصی خطاب به آن حضرت کرد و گفت: آقا! اگر حادثه ای پیش آمده به چه کسی مراجعه کنیم و امام بعد از شما کیست؟ امام فرمود: به فرزندم ابی جعفر روی آورید. سؤال کننده بظاهر سن امام جواد علیه السلام را کوچک شمرد و در آن حال امام رضا علیه السلام فرمود: همانا خداوند عیسی بن مریم را هنگامی به عنوان رسول و نبی و صاحب شریعت مبعوث کرد که سنش از عمر فرزندم ابوجعفر کمتر بود. (ر. ک: الارشاد، ج 2، ص 279؛ الکافی، محمدبن یعقوب کلینی، ج 1، ص 258؛ اعلام الوری، امین الاسلام طبرسی، ص 332 بحارالانوار، ج 50، ص 23).

اهتمام ورزید که عبدالعظیم حسنی از علم آموخته های این محفل به شمار می آید.

امام به اجبار و بنا به درخواست مامون عباسی - که قصد بازیافت وجه از دست رفته خویش پس از به شهادت رساندن حضرت رضا علیه السلام را داشت - سفری به بغداد کرد و سپس به زادگاه خویش بازگشت و مدتها در شهر جدّ خود ماند تا آنکه در زمان معتصم عباسی در سال 220 بناچار به بغداد فراخوانده شد و در همان سال و پس از 17 سال امامت، در 25 سالگی به شرف شهادت نایل آمد. (1)

عبدالعظیم از حضور امام جواد علیه السلام در مدینه بسیار خرسند بود و از این نعمت خداوندی بهره فراوان برد و تا آن هنگام که امام در مدینه بود این افتخار را داشت که بیشترین استفاده را از محفل معنوی این امام همام کسب کند.

فرصت شمار صحبت کز این دو راه منزل *** چون بگذریم دیگر نتوان به هم رسیدن

«حافظ»

گنجینه دانشی که او از امام به یادگار گرفته بسیار است، تنها بخش نادری از ماجرای درس آموزی او در ذخایر موجود ما به چشم می خورد ولیکن این مجموعه اندک نیز دلیلی بر مدعاست. با هم گوشه هایی از صحنه حضور او در محفل امام جواد علیه السلام را دنبال می کنیم:

گناهان کبیره

عبدالعظیم با این آگاهی که قرآن در کنار اهل بیت علیهم السلام معنی پیدا می کند و تمسک به هر يك بدون دیگری ره به جایی نمی برد، تفسیر برخی از آیات قرآن را از امام جواد علیه السلام جویا می شد و از دریای سرشار علم آن حضرت سیراب می گشت و تفسیر قرآن را از آن چشمه خورشید فرا می گرفت. او می گوید:

روزی حضرت جواد به من فرمود: از پدرم شنیدم که امام موسی بن جعفر علیه السلام این

ص: 427

گفتار را فرمود: عمرو بن عبید به حضور امام صادق علیه السلام رسید و پس از عرض سلام، در محضرش نشست و این آیه را تلاوت کرد «الذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش» (1) و آنگاه سکوت کرد. حضرت فرمود: چرا سکوت نمودی؟

گفت: دوست دارم گناهان را از قرآن بشناسم.

آنگاه امام صادق علیه السلام (به بیان هیجده گناه کبیره پرداخت) و چنین فرمود:

- شرك به خدا بزرگترین گناه است. خداوند می فرماید: «هرکس شریکی برای خدا قرار دهد خداوند بهشت را بر او حرام کرده است.» (2)
- نومیدی و یأس از رحمت خداوند، زیرا که خدا می فرماید: «از رحمت پروردگار مأیوس نشوید که تنها گروه کافران از رحمت خدا مأیوس می شوند.» (3)
- ایمن دانستن خود از مکر و عذاب خداوند (و در سایه آن به نافرمانی پروردگار پرداختن). زیرا خداوند می فرماید: «جز زیانکاران خود را از مکر و مجازات خدا ایمن نمی دانند.» (4)
- عقوب والدین و سرپیچی از فرمان پدر و مادر. همان خداوند سبحان کسانی را که از فرمان پدر و مادر سرپیچی نمایند بدبخت و ستمگر معرفی کرده است. (5)
- کشتن کسی که خداوند ریختن خون وی را حرام کرده است مگر افرادی که بحق (و به دستور شرع) قتل آنها واجب باشد. زیرا خداوند می فرماید: هر کس فرد باایمانی را از روی عمد به قتل برساند مجازات او دوزخ است در حالی که جاودانه در آن می ماند و خداوند بر او غضب می کند و او را از رحمتش دور می سازد و عذابت.

ص: 428

-
- 1- سوره شوری، آیه 37.
 - 2- و مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ (سوره مائده، آیه 72).
 - 3- انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون (سوره یوسف، آیه 87).
 - 4- فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون، (سوره اعراف، آیه 99).
 - 5- اشاره به «و برّاً بوالدتی و لم یجعلنی جبار شقیاً» (سوره مریم، آیه 32)، یعنی: مرا (عیسی) نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده و جبار و شقی قرار نداده است.

- نسبت زنا به زن و مرد مسلمان دادن. خداوند می فرماید: کسانی که زنان پاکدامن و بی خبر (از هرگونه آلودگی) و مؤمن را متهم می سازند، در دنیا و آخرت از رحمت الهی بدورند و عذاب بزرگی برای آنهاست. (2)

- خوردن و (تصرف نابحق) مال یتیم. زیرا خدا چنین فرموده: کسانی که اموال یتیمان را به ظلم و ستم و جور می خورند (در حقیقت) تنها آتش می خورند و بزودی در شعله های آتش (دوزخ) می سوزند. (3)

- فرار از جهاد و میدان جنگ. همانا خداوند می فرماید: و هر کس در آن هنگام (نبرد با کافران) به آنها پشت کند - مگر آنکه هدفش کناره گیری از میدان جنگ برای حمله مجدد یا به قصد پیوستن به گروهی (از مجاهدان) بوده باشد - (چنین کسی) با غضب خدا گرفتار خواهد شد و جایگاه او جهنم و چه بدجایگاهی است. (4)

- خوردن ربا. خداوند در این باره می فرماید: کسانی که ربا می خورند (در قیامت) بر نمی خیزند مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان دیوانه شده (و نمی تواند تعادل خود را حفظ کند گاهی زمین می خورد و گاهی بپا می خیزد). (5)

- سحر و جادو. زیرا پروردگار می فرماید: همانا دانستند آن کس که سحر و

ص: 429

1- «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِدًا فَجَزَاؤُنْ جَهَنَّمُ خُلْدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعْنَهُ وَاعْدَلَهُ عَذَابًا عَظِيمًا» (سوره نساء، آیه 93)

2- «ان الذين يرمون المحصنات الغفلت المؤمنت لعنوا في الدنيا وفي الآخرة ولهم عذاب عظيم» (سوره نور، آیه 23)

3- «ان الذين ياكلون اموال اليتامى ظلما انما ياكلون في بطونهم نارا سيصلون سعيرا» (سوره نساء، آیه 10)

4- «ومن يولهم يومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحيز الى فئة فقد باء بغضب من الله و مأواه جهنم و بس المصير» (سوره انفال، آیه 16)

5- «الذين ياكلون الربا لا يقومون الا كما يقوم الذي يتخبطه الشيطان من المس» (سوره بقره، آیه 275)

جادویی را بخرد و فراگیرد برای او در آخرت بهره و نصیبی نخواهد بود. (1)

- زنا. همانا خداوند می فرماید: هر کس چنین کند مجازات سخنی خواهد دید. عذاب او در قیامت مضاعف می گردد و همیشه با خواری در آن خواهد ماند. (2)

- سوگند دروغی که گوینده اش را در زشتی فرو برد. خداوند می فرماید: کسانی که پیمان الهی و سوگندهای خود (به نام مقدس او) را به بهای ناچیزی می فروشند، آنها بهره ای در آخرت نخواهند داشت. (3)

- خیانت در امانت. پروردگار می فرماید: هر کس خیانت کند روز رستاخیز آنچه را در آن خیانت کرده با خود (به صحنه محشر) می آورد. (4)

- پرهیز از دادن زکات واجب. زیرا خدا می فرماید: به وسیله پولهای اندوخته - طلا و نقره - که حقوق واجب آنها داده نشده باشد، صورت ها و پهلوها و پشتهای آنها را داغ می کنند. (5)

- گواهی و شهادت دروغ و پنهان داشتن شهادت. همانا پروردگار می فرماید: هرکس (شهادت را) کتمان کند قلبش گناهکار است. (6)

- نوشیدن شراب (و مواد مست کننده). زیرا خداوند از آن نهی کرده، همچنانکه از پرستش بتها جلوگیری نموده است. (7)

ص: 430

1- «ولقد علموا لمن اشتراه ماله في الآخرة من خلاق» (سوره بقره، آیه 102)

2- و من يفعل ذلك يلق اثاما يضاعف له العذاب يوم القيامة و يخلد فيه مهانا (سوره فرقان، آیه 68-69)

3- «الذين يشترون بعهد الله و ايمانهم ثمنا قليلاً اولئك لا خلاق لهم في الآخرة» (سوره آل عمران، آیه 77)

4- «ومن يغلل يأت بما غلّ يوم القيامة» (سوره آل عمران، آیه 161)

5- «فتكوى بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم» (سوره توبه، آیه 35)

6- «ومن يكتمها فانه آثم قلبه» (سوره بقره، آیه 283)

7- اشاره به: «انما الخمر و الميسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه» (سوره مائده، آیه 90)، یعنی: شراب و قمار و بتها

و ازلام (نوعی بخت آزمایی) پلید و از عمل شیطان است از آنها دوری کنید تا رستگار شوید.

- ترك نماز از روی قصد و عمد، یا ترك هر آنچه را که خداوند انجامش را واجب نموده است. زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هرکس نماز را بعمد ترك گوید از ذمه (و حمایت) پروردگار و رسولش بیرون خواهد شد.

- پیمان شکنی و قطع رحم. زیرا خداوند می فرماید: این گروه از مردمان که گرفتار این صفت مذموم شوند مشمول لعنت خداوند خواهند شد و برای آنان عاقبت بدی خواهد بود. (1)

- امام علیه السلام فرمود: در این هنگام عمرو بن عبید از محضر امام صادق علیه السلام خارج گردید و در حالیکه صدای گریه اش بلند شده بود این جملات را به زبان می راند:

هلك من قال برأيه و نازعكم في الفضل والعلم.

هلاک گردید کسی که از نزد خود مطلبی گفت و با شما در فضیلت و دانش خصومت ورزید. (2)

پیامبری پس از سلیمان علیه السلام

عبدالعظیم گوید: نامه ای به مولایم امام جواد علیه السلام نوشتم و در آن چند سؤال پیرامون «ذی کفل» مطرح کردم؛ آنکه اسم او چیست و دیگر آنکه آیا از مرسلین بوده است؟

آن حضرت در پاسخ این جواب را برایم نوشت:

«خداوند یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر را فرستاد که سیصد و سیزده نفر از ایشان از مرسلین بودند و ذیکفل هم از این گروه به شمار می رفت. او پس از 6.

ص: 431

1- «اولئك لهم اللعنه و لهم سوء الدار» (سوره رعد، آیه 25)

2- الکافی، ج 2، ص 285؛ من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج 3، ص 564؛ بحار الانوار، ج 88، ص 26؛ عبدالعظیم الحسنی، ص 115 - 116.

سلیمان بن داود - که درود خدا بر آن دو باد - فرستاده شد و همانند داوود بین مردم به قضاوت و داوری می پرداخت و به خشم نمی آمد مگر آنکه رضای خدا در غضب و خشم بود. نامش «عویذیا» بود و هم اوست که خداوند بزرگ در کتاب خود از او چنین یاد کرده است «واذکر اسمعیل والیسع و ذالکفل کل من الاحبار» (1)(2)

ودیعہ نبوی

عبدالعظیم می گوید: از امام جواد علیه السلام شنیدم که او از پدرش و او از جدش نقل می کند که امیرالمؤمنین این سخن را از رسول گرامی اسلام بیان می کرد که فرموده است:

همانا خداوند اسلام را پدید آورد و برای آن عرصه، نور، دژ و یاری قرار داد. فضا و عرصه اش قرآن، نورش حکمت، دژ آن کارهای نیک و یارانش من و اهل بیتم و شیعیان ما می باشند. پس اهل بیتم را و شیعیان و یاران آنها را دوست بدارید.

هنگامی که (در شب معراج) مرا به آسمانها بردند جبرئیل مرا به اهل آسمانها معرفی کرد. خداوند دوستی من و اهل بیتم و شیعیان آنها را در دلهای فرشتگان به ودیعہ نهاد. این محبت تا روز جزا در نزد ایشان محفوظ خواهد بود. آن هنگام که مرا به زمین بازگردانیدند جبرئیل مرا به اهل زمین معرفی کرد و آنگاه پروردگار دوستی من و اهل بیتم و شیعیانشان را در دلهای مؤمنان به ودیعہ نهاد، آنان تا روز قیامت از این «امانت من» (خاندانم) پاس خواهند داشت.

هان، اگر مردی از امت من تمام عمر خود را در دنیا به پرستش خدا پردازد و سپس پروردگار را در حالی که کینه اهل بیت من و شیعیان ایشان را در دل داشته باشد، خداوند سینه اش را از نفاق نجات نخواهد داد (و با آن حال به عذاب الهی دچار خواهد شد). (3)

ص: 432

1- سوره انبیا، آیه 85، یعنی: اسماعیل و یسع و ذالکفل را (به یاد آور) که همه از صابران بودند.

2- بحار الانوار، ج 13، ص 405.

3- الکافی، ج 2، ص 46.

سخن از زیارت مزار حضرت رضا علیه السلام است، امامی که بدور از خاندان خویش در خراسان به شهادت رسید و در آن نقطه به خاک سپرده شده و تا قرن‌ها بارگاهش در غربت بود و شیعیان و یارانش فرسنگها از آن ارض مقدس بدور بودند و آرزوی زیارت مرقدش را داشتند و شیعیان آن ناحیه بسیار اندک بودند. از این رو امامان معصوم علیه السلام اصرار داشتند تا دوستداران اهل بیت سختی را به جان خریده، خود را به آنجا رسانند و از ثواب زیارت حضرتش توشه برند.

عبدالعظیم می گوید: روزی از امام جواد علیه السلام شنیدم که می فرمود:

ما زار ابي عليه السلام احدًا فاصابه اذى من مطرٍ او بردٍ او حرٍّ الا حرم الله جسده على النار (1)

هر کس (بارگاه) پدرم را زیارت کند و در این راه زحمت سردی یا گرمی یا باران را ببیند، خداوند بدنش را از آتش حرام کرد.

او این سخن زیبا را نیز از پیشوای نهم به یادگار داشت که فرمود:

حتمت (ضمنت) لمن زار ابي عليه السلام بطوس عارفا بحقه الجنة على الله تعالى

کسی که (مرقد) پدرم را در طوس زیارت کند - در آن حال که آشنای به مقام به حقیقتش باشد - بهشت از سوی خدا برای او حتمی است. (2) عبدالعظیم می گوید: روزی به امام جواد علیه السلام عرض کردم: آقا! بین زیارت مرقد امام حسین و کربلا و زیارت بارگاه پدرتان در طوس حیران شده ام، در این باره چه می فرمایید؟

امام فرمود: در اینجا درنگ نما. سپس آن حضرت به درون اتاق رفت و در حالی که اشک بر گونه اش جاری بود بازگشت و فرمود: زائران قبر امام حسین علیه السلام بسیارند، لیکن قبر پدرم زائران کمی دارد. (3) (آن حضرت با بیان این جمله او را به زیارت بارگاه امام رضا علیه السلام ترغیب کرد.)

ص: 433

1- الامالی، صدوق، ص 654؛ بحارالانوار، ج 99، ص 36.

2- عیون اخبارالرضا، شیخ صدوق، ج 2، ص 256؛ بحارالانوار، ج 99، ص 37.

3- عیون اخبارالرضا علیه السلام، همان، بحارالانوار، همان.

نام و نهضت مهدی علیه السلام از دوران رسالت پیامبر اسلام تا عصر ائمه معصوم - علیهم السلام - ورد زبان همگان بود پیروان اسلام در پی شناخت بیشتر آن مصلح کل پرسشهای فراوانی می نمودند و پاسخش را از پیشوایان دین دریافت می کردند. (1)

عبدالعظیم نیز از جمله مشتاقان و شیفتگان «قائم» (عج) بود. او برای آشنایی بیشتر با آن حجت الهی، مکتب امام جواد علیه السلام را یگانه محل کسب اطلاعات خویش می دانست و از گفتار غیبی حضرت سود می جست.

او می گوید: روزی به حضرت جواد علیه السلام عرض کردم: امیدوارم آن «قائم» که زمین را پر از عدل و داد می کند پس از آنکه از جور و ستم پر شده باشد، از خاندان حضرت محمد صلی الله علیه و آله باشد.

امام علیه السلام فرمود: ابوالقاسم! ما همه قائم بر امر خداوند هستیم و راهنما به سوی دین اویم، لیکن آن قائمی که پروردگار به وسیله او جهان را از کفر و بی دینی (و ظلم و گمراهی) پاک خواهد کرد و از عدل و داد آکنده می نماید، کسی است که ولادتش از مردم پوشیده می ماند و خود از مردم پنهان می شود و بردن نام او از سوی مردم حرام می گردد. او با رسول خدا همانام و کنیه است.

قائم کسی است که زمین از برای او درهم پیچیده می گردد و هر دشواری برایش آسان می شود. یارانش - که به اندازه اصحاب بدر 313 هستند - در هر کجای دنیا باشند پیرامونش جمع می شوند و این است گفتار خداوند که فرمود:

ص: 434

1- از مجموع احادیث و روایاتی که پیرامون شخصیت امام مهدی (عج) وجود دارد، می توان به گستره شناخت مسلمین از قائم - حتی پیش از تولد پربرکت او - پی برد از آن نمونه بیش از 560 روایت از پیامبر اکرم و 743 روایت از پیشوایان معصوم در این زمینه نقل شده است. (ر. ک: معجم احادیث الامام المهدی (عج)، ج 1 - 5).

«اینما تکنونوا یأت بکم الله جمیعا ان الله علی کل شی قدیر» (1) هرگاه این گروه - که از اهل اخلاص اند - جمع گردند خداوند امر او را اظهار خواهد کرد. وقتی که سپاهیان آن حضرت به هم پیوسته و کامل گردند (عدد آنان ده هزار نفر است) در آن هنگام به فرمان پروردگار ظهور کرده، دشمنان خدا را از دم تیغ خواهد گذرانند تا او را راضی گردانند.

- آقا! او از کجا می داند که خداوند از او راضی شده است؟

- در دل او نسیم رحمتی پدیدار می گردد که از رضایت پروردگار گواهی می دهد. (2)

عبدالعظیم حسنی روزی دیگر به حضور امام جواد علیه السلام رسید تا پیرامون قائم پریشی کند که آیا او همان مهدی است یا نه؟ پیش از آنکه سؤالاتش را مطرح سازد امام خود لب به سخن گشود و چنین فرمود:

ابوالقاسم! همانا قائم ما همان مهدی است، کسی که انتظار در غیبتش و پیروی در ظهورش بر همه واجب شده است. او سومین فرزند از اولاد من است. سوگند به خدایی که محمد را به نبوت برانگیخت و ما را به امامت انتخاب کرد، همانا اگر از دنیا جز یک روز نماند پروردگار آن روز را چنان طولانی خواهد کرد تا آنکه مهدی از پس پرده غیبت بیرون آید. و زمین را از عدل و داد پر سازد همان طور که از جور و ستم پر شده بود. بدرستی که خداوند امور (قیام و ظهور) او را در یک شب 9.

ص: 435

1- سوره بقره، آیه 148، یعنی: هر جا باشید خداوند شما را حاضر می کند، زیرا او بر هر کاری تواناست.

2- کمال الدین، شیخ صدوق، ج 2، ص 377؛ کفایة الاثر، الخزاز القمی، ص 277؛ اعلام الوری، ص 409؛ الاحتجاج، ابومنصور طبرسی، ج 2، ص 449، حلیة الابرار، سیدهاشم بحرانی، ج 2، ص 598؛ مدینه المعاجز، سیدهاشم بحرانی، ص 536؛ بحار الانوار، ج 52، ص 283، نور الثقلین، ابن جمعه حویزی، ج 1، ص 138؛ معجم احادیث الامام المهدی (عج)، ج 5، ص 39.

اصلاح خواهد کرد به همان روشی که امر موسی بن عمران را اصلاح فرمود؛ آن هنگام که او برای آوردن آتش به کوه رفت، پس خدا او را به اهلس بازگرداند در حالی که پیغمبر بود.

در پایان امام علیه السلام چنین فرمود: افضلُ اعمالِ شیعتنا انتظارُ الفرج

بهترین اعمال شیعیان ما انتظار فرج است. (1)

جایگاه و موقعیت مردم در دوران طولانی غیبت نیز از جمله مطالب مهمی است که مورد پرسش عبدالعظیم واقع شد و امام جواد علیه السلام نیز از تزلزل عقیده بسیاری از مردم خبر داد؛ تردیدی که از ضعف ایمان و ناشکیبایی آنان در برابر مشکلات گواهی می دهد، بجز گروه اندکی از راست قامتان مومن که با الهام از گفتار معصومین و پیشه ساختن صبر و شکیب مشمول رحمت خداوندی شده، جاودانه می مانند (2) و با گفتار و کردار مناسب زمینه ظهور حجتش را فراهم می سازند.

خیال روی تو در هر طریق همره ماست *** نسیم موی تو پیوند جان آگه ماست

به رغم مدعیانی که منع عشق کنند *** جمال چهره تو حجت موجه ماست

به حاجب در خلوتسرای خویش بگو *** فلان زگوشه نشینان خاك درگه ماست

به صورت از نظر ما اگر چه محجوبست *** همیشه در نظر خاطر مرفه ماست

«حافظ شیرازی» 5.

ص: 436

-
- 1- کمال الدین، ج 2، ص 377؛ کفایة الاثر، ص 276؛ اعلام الوری، ص 408؛ الخرایج و الجرایح، قطب الدین راوندی، ج 3، ص 1171؛ الصراط المستقیم، زین الدین عاملی نباطی، ج 2، ص 231؛ اثبات الهداه، حر عاملی، ج 3، ص 336؛ مدینة المعاجز، ص 536؛ بحار الانوار، ج 51، ص 156؛ الزام الناصب، علی یزدی حائری، ج 1، ص 222؛ الشیعه و الرجعه، محمدرضا طبسی نجفی، ج 1، ص 62؛ منتخب الاثر، لطف الله صافی، ص 223؛ معجم احادیث الامام المهدي (عج)، ج 4، ص 188.
- 2- کتاب الغیبه، محمدبن ابراهیم النعمانی، ص 186 و 192، اثبات الهداة، ج 1، ص 302، ج 2، ص 535؛ بحار الانوار، ج 51، ص 109 و 157؛ بشارة الاسلام، سیدمصطفی آل سیدحیدر، ص 158، منتخب الاثر، ص 255.

در میان توده عظیم زنان مسلمان و وظیفه شناس که با حفظ حریم خویش و پیروی از دستورهای مکتب روحبخش اسلام زندگی خود را با چراغ معنویت روشن می کنند، زنانی نیز یافت می شوند که فضای جامعه را آلوده ساخته، با زیرپا گذاردن ارزشها و شخصیت خویش، آهنگ کمال جویی را در انسانها بی اثر می سازند و جادارد بر عرصه گردانی این گروه در دوره معاصر افسوس خورد.

عبدالعظیم روزی از امام جواد - و او به نقل از پدرانش و ایشان از امیرالمؤمنین - علیهم السلام - شنید که فرمود:

زمانی من و فاطمه به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدیم، آن حضرت را در حال گریه مشاهده کرده، سبب را جویا شدیم. پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود:

علی! شبی که مرا به آسمان بردند (معراج) زنانی از امت خود را در عذاب سختی دیدم و برای آنان بسیار اندوهناک شدم و به گریه افتادم. آن حضرت سپس به ذکر مشاهدات خویش پرداخت و از عذاب یازده گروه از زنان یاد کرد.

در آن حال حضرت زهرا علیها السلام لب به سخن گشود و فرمود:

پدر عزیز و نور چشمم! کردار آنان در دنیا چه بوده که خداوند چنین عذابهایی را برای آنان در نظر گرفته است؟

پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ پاره تن خویش، به کردار ناشایست این زنان اشاره کرد و در بین گفتار خود چنین فرمود:

آن زنی که از موهای سرش آویزان بود (و مغز سرش می جوشید) برای آن بود که وی موی سر خود از نامحرمان نمی پوشانید.

زنی که گوشت بدن خود را می خورد (در حالی که آتش در زیر او شعله می کشید) از آن سبب در عذاب بود که خود را برای مردم آرایش می کرد.

آن زنی که از پا آویزان بود بدین سبب که بدون اجازه شوهر خویش خانه را ترک می کرد.

آن زنی که سرش مانند سر خوک و بدنش مانند بدن الاغ بود، به دلیل سخن چینی و دروغگویی گرفتار این عذاب گشته بود.

پیامبر سبب عذاب یکایک آن زنان را برشمرد و در پایان فرمود:

بدا به حال زنی که شویش را به خشم آورد و خوشا به حال زنی که همسرش از او خشنود و راضی باشد. (1)

یاد از سلوک آسمانیان

عبدالعظیم حسنی از امام جواد و او از پدرانش و آنها از امام سجاد - علیهم السلام - روایت فرمودند که:

روزی مسلمان (فارسی)، ابوذر (غفاری) را به خانه خود مهمان کرد و از میان انبان تکه نان خشکی بیرون کشید و قدری بر آن آب پاشید.

ابوذر گفت: چقدر خوب می شد که همراه نان قدری نمک بود!

در این هنگام سلمان برخاست و ظرف آب خود را (نزد کسی) گرو گذاشت و مقداری نمک تهیه کرد و آن را در مقابل ابوذر گذاشت.

ابوذر نان و نمک را خورد و گفت: خداوند را سپاسگزاریم که ما را تا این اندازه قانع ساخت!

سلمان گفت: اگر قناعت در کار بود ظرف آب به گرو نمی رفت! (2)

دریادار حکمت امام علیه السلام

عبدالعظیم می گوید:

روزی حضرت جواد سخنی از پدرانش، به نقل از امام حسین و از امیر مؤمنان -

ص: 438

1- عیون اخبارالرضا، ج 2، ص 10 و 11؛ بحارالانوار، ج 8، ص 309، ج 18، ص 351.

2- عیون اخبارالرضا، ج 2، ص 53.

عليهم السلام - روایت کرد که او فرمود:

بیماری اجر و پاداش در پی ندارد، بلکه سبب از بین رفتن گناهان بندگان می شود و همانا پاداش درگفتار به زبان و کردار با ارکان بدن می باشد و بدرستی که پروردگار - به فضل و کرم خویش - بندگان را به خاطر نیت‌های درست و دل‌های پاک وارد بهشت می کند. (1)

خط یار

الا ای طوطی گویای اسرار *** مبادا خالیت شگر زمقار

سرت سبز و دلب خوش باد جاوید *** که خوش نقشی نمودی از خط یار

بروی ما زن از ساغر گلابی *** که خواب آلوده ایم ای بخت بیدار

«حافظ شیرازی»

عبدالعظیم می گوید:

روزی در محضر امام جواد علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، حدیثی از پدران بزرگوارت برای من روایت فرمایید.

حضرت جواد علیه السلام فرمود: پدرم از جدم و او از پدرانش و ایشان از حضرت امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که آن امام فرمود:

لا يزال الناس بخير ما تفاوتوا فاذا استوا هلكوا

مردم تا وقتی که با هم متفاوت باشند همیشه در نیکی و خیر هستند و اگر مساوی شدند هلاک خواهند شد.

عرض کردم: بیشتر بفرمایید، فرمود: امیر مؤمنان چنین بیان کرد:

لو تكاشفتُم ما تدافنتُم

ص: 439

اگر عیب هر يك از شما بر دیگری آشکار شود، همدیگر را دفن نخواهید کرد.

گفتم: بیش از این بیان کنید، فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

اتکم لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ، فَسَعَوْهُمْ بِطَلَاقَةِ الْوَجْهِ وَحُسْنِ اللَّقَاءِ

شما به وسیله مال و ثروتی که دارید هرگز نمی توانید مردم را به خویشتن مشتاق سازید، پس آنان را با اخلاق نیک و بر خوردی خوش جلب نمایید.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، زیادتیر بفرمایید، فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

- مَنْ عَتَبَ عَلَى الزَّمَانِ طَالَتْ مَعْبَتُهُ

کسی که به دوران و زمان خشمگین شود هر ناراحتی اش دراز خواهد شد.

گفتم: بیشتر بیان کنید، فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

- مُجَالَسَةُ الْأَشْرَارِ تُورِثُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ

نشست و برخاست با بدکاران، بدبینی و سوء ظن به نیکوکاران را به دنبال دارد.

گفتم: زیادتیر بفرمایید، فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

- بِئْسَ الزَّادُ إِلَى الْمَعَادِ الْعُدْوَانُ عَلَى الْعِبَادِ.

ستم کردن بر بندگان خدا برای روز رستاخیز، توشه بدی است.

عرض کردم: بیشتر بیان کنید، فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

- قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ.

ارزش هر انسان به اندازه اعمال نیکویش است.

عرض کردم: زیادتیر بفرمایید، فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام چنین بیان کرده است.

- الْمَرْءُ مَحْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ.

(دانش و شخصیت) مرد زیر زبانش مخفی است. (1)ن

1- مرد پنهان است در زیر زبان خویشتن *** قیمت و قدرش ندانی تا نیاید در سخن

- ما هَلَكْ امْرُءٌ عَرَفَ قَدْرَهُ

آن که ارزش خویش را بشناسد به هلاکت در نمی افتد.

- التَّدْبِيرُ قَبْلَ الْعَمَلِ يُؤْمِنُكَ مِنَ التَّوَدُّمِ

تدبیر و اندیشیدن پیش از انجام هرکار، تو را از پشیمانی ننگه می دارد. (1)

- ... :

- مَنْ وَثِقَ بِالزَّمَانِ صَرَعَ

هر کس بر زمانه خویشتن اعتماد کند، بر زمین خواهد خورد.

- ... :

- خَاظِرَ بِنَفْسِهِ مَنْ اسْتَعْنَى

هر کس خود را بی نیاز بداند (و در امور مهم بدون مشورت عمل کند) خویش را در خطر افکنده است.

گفتم بیشتر بفرمایید، فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

- قَلَّةُ الْعِيَالِ إِحْدَى الْيَسَارِينَ

کمی اهل و عیال، یکی از دو توانگری و راحتی است.

- ... :

- مَنْ دَخَلَ الْعُجْبُ هَلَكَ

هر کس در دام خودبینی افتاد، نابود خواهد شد.

- ... :

- مَنْ أَيَقَنَ بِالْخَلْفِ جَادَ بِالْعَطِيَّةِ

هر کس یقین کند آنچه را که می دهد، عوض دارد، هرگز در بخشش و احسان دریغ

1- ندانسته در کارتندی مکن *** بیندیش و بنگر ز سر تا به بُن

نخواهد کرد.

عرض کردم: بیشتر بفرمایید ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

- مَنْ رَضِيَ بِالْعَافِيَةِ مِمَّنْ دُونَهُ رُزِقَ السَّلَامَةَ مِمَّنْ فَوْقَهُ

کسی که از عفو نسبت به زیر دستانش خشنود باشد از آزار و اذیت مافوق خویش در امان خواهد بود.

عبدالعظیم می گوید: در آن حال به امام جواد علیه السلام گفتم: همین قدر برای من کافی است. (1)

در روز دیگر شیفته بی قرار پیشوای نهم علیه السلام، عبدالعظیم حسنی به خدمت آن امام رسید و این گفتار دلنشین را از وی شنید که فرمود:

ملافة الاخوان نُشرة و تلقیح للعقل و ان كان نظراً قليلاً (2)

دیدار دوستان آرامش و سلامت عقل را در پی دارد اگر چه دیداری اندک باشد.

افسوس که دوران انس و حضور در محفل نورانی امام جواد علیه السلام در سال 220 هجری به پایان آمد و عبدالعظیم اندوهگین، شاهد فراخوانده شدن امام به بغداد به دستور معتصم عباسی - بود و از این درد به پروردگار شکوه می کرد. اما نور امید در دلش روشن بود و بازگشت آن پیشوا را انتظار می کشید، لیکن در آن سال به جای امام، خبر شهادتش به مدینه رسید و عبدالعظیم با دلی شکسته و قلبی محزون در سوگ مولایش بنشست و سپس خود را برای درک محفل امامی دیگر از تبار معصومان آماده ساخت. 9.

ص: 442

1- عیون اخبارالرضا، ج 2، ص 53 و 54؛ بحارالانوار، ج 77، ص 385؛ منتهی الامال، ج 2، ص 602 - 606.

2- الامالی، شیخ مفید، ص 328 و 329.

امام هادی علیه السلام در سال 212 هجری قمری در مدینه دیده به جهان گشود. در هشت سالگی و پس از شهادت پدر والا مقام خود - امام جواد علیه السلام - به مقام امامت رسید. او با گستراندن سایه لطف خویش بر سر مسلمانان، روح خداجویی و پیروی از سنت راستین نبوی صلی الله علیه و آله را در کالبد مشتاقان پاکی دمید و با ارائه و تفسیر تعالیم اسلام سرگشتگان را به سر منزل مقصود رساند. آن حضرت بیشترین تلاش خویش را در پی تربیت و پرورش یاران خود قرار داد و شخصیت‌های فرزانه ای چون عبدالعظیم حسنی از مکتبش به کمال رسیده، در ترویج و نشر اسلام ناب سرآمد و شاخص گردیدند. امام در سال 243 با فشار متوکل عباسی روانه سامرا گردید و بیش از یک دهه از عمر گهربار خویش را در یک منطقه نظامی و تحت نظر مأموران خلیفه عباسی گذراند و از همین رو همچون امام یازدهم علیه السلام عسکری (1) لقب یافت. دوران خلافت متوکل دوره رنج، محنت، آوارگی، زندان، شکنجه و قتل شیعیان و بخصوص سادات علوی و یاران امام بود. امام هادی علیه السلام با توجه به این محدودیتها و فشارها لحظه ای درنگ نکرد

ص: 443

و به صورتی منظم و دقیق و با بهره‌گیری از شبکه ارتباطی وکلای خویش، سرتاسر مناطق اسلام را به طور پنهان زیر پوشش قرار داد و لحظه‌ای از ارتباط خویش با مردم و شیعیان نکاست، هرچند که این تماس با يك یا چند واسطه انجام می‌شد تا نامحرمان از اسرار آگاه نگردند (البته می‌توان استفاده از سیستم وکلا و نمایندگان را شیوه‌ای برای عادت دادن مردم به دوران غیبت امام مهدی (عج) نیز دانست که ارتباط مستقیم مردم با او قطع می‌گردید). امام هادی علیه السلام سرانجام در سال 254 به دست متوکل عباسی به شهادت رسید و مظلومانه در منزل خویش به خاک سپرده شد. (1)

عبدالعظیم حسنی تا آن زمان که امام هادی علیه السلام در مدینه حضور داشت یگانه پایگاهش منزل آن حضرت بود و در آن دو دهه بر ساحل عنایتش پهلوزد و از خوان گسترده او بهره برد. او مو به مو سخنان رهبر و مرادش را بر صفحه دل بسود و به مقام والای علمی رسید (2) تا شاید در آینده سیراب کننده تشنگان حقیقت ی)

ص: 444

1- الارشاد، ج 2، ص 297؛ اعلام الوری، ص 339، مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج 4، ص 408؛ منتهی الامال ج 2، ص 641، 681 - 686.

2- [چنین نقل است که] امام هادی علیه السلام، عبدالعظیم را بر تمام سادات زمانش مقدم می‌داشت و سبب آن علم، تقوا و ورع او بود. هرگاه به محضر امام علیه السلام می‌رسید کنار منزل می‌ایستاد و عرضه می‌داشت: «السلام علیک یا بن رسول الله ورحمة الله وبرکاته». امام علیه السلام نیز او را چنین پاسخ می‌گفت: «وعلیک السلام ورحمة الله وبرکاته مرحبا بک یا ابالقاسم، الی الی» آفرین بر تو، نزدیک من بیا. و سپس او را نزد خود می‌طلبید و در کنار خود می‌نشاند و بسیار او را احترام می‌گذاشت و تمام توجه آن حضرت به او بود. این موضوع بر حاضران جلسه ناگوار آمد، زیرا به امام از جهت خویشی از عبدالعظیم نزدیکتر می‌دانستند. روزی این مطلب را با حضرت در میان گذارند و آنگاه امام فرمود: پاسخ شما را امروز خواهم داد. چون روزی عبدالعظیم آمد و کنار در ایستاد و سلام کرد، امام پاسخ او را داد و فرمود: همانجا بنشین (و سخن هر روز را تکرار نکرد). عبدالعظیم نیز بدون هیچ ناراحتی در پایین مجلس نشست. سپس امام رو به کنار دستی خود کرد و از او مسأله‌ای پرسید اما او از دادن پاسخ عاجز ماند. حضرت رو به عبدالعظیم کرد و جواب را از او طلب کرد. او بی‌درنگ پاسخ گفت و مورد تشویق امام قرار گرفت و حضرت جای او را تغییر داد و او کمی بالاتر نشست... امام سؤالات خویش را از همنشینان تکرار کرد و لیکن کسی توانایی جواب نداشت و تنها عبدالعظیم قهرمان این محفل علمی بود و به پاسخگویی صحیح سؤالات می‌پرداخت و مورد تشویق امام قرار می‌گرفت بدان حد که او حاضران را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت و در کنار امام جای گرفت، همان مکانی که همه روزه در آنجا می‌نشست. حضرت هادی علیه السلام رو به یاران و خویشان کرده، فرمود: این جواب اشکالات شما! اگر عبدالعظیم را ارج می‌گذارم به دلیل مقام علمی اوست. (ر. ک: اختران فروزان ری و تهران، ص 34 - 36، به نقل از مرحوم آیت الله حاج آقا یحیی سجادی)

و شیفتگان گفتار امامت باشد.

با هم نمونه هایی از محفل پرفصفا و صمیمیت مرید و مراد و پرسش و پاسخهای عبدالعظیم و امام هادی علیه السلام را دنبال می کنیم.

گر من از باغ تو يك میوه بچینم چه شود *** پیش پایي به چراغ تو ببینم چه شود

یارب اندر کنف سایه آن سرو بلند *** گر من سوخته یکدم بنشینم چه شود

آخر ای خاتم جمشید سلیمان آثار *** گرفتد عکس تو بر لعل نگیتم چه شود

«حافظ شیرازی»

بر آستان برگزیده خدا

روزی عبدالعظیم از امام هادی علیه السلام شنید که فرمود:

همانا پروردگار، ابراهیم را خلیل و دوست خود گرفت، زیرا که او بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیتش بسیار صلوات می

فرستاد. (1)

بوی خوش تو هر که زیاد صبا شنید *** از یار آشنا سخن آشنا شنید

ص: 445

وی دیگر بار از آن حضرت چنین به یاد دارد که هنگامی که پروردگار با موسی بن عمران علیه السلام سخن می گفت، موسی عرض کرد:

«خدایا پاداش آن کس که گواهی دهد من فرستاده و پیامبر تو هستم و تو با من سخن گفته ای، چیست؟»

خدا فرمود:

- موسی! فرشتگانم نزد او رفته، وی را به بهشت من مژده خواهند داد.

- پروردگار! پاداش کسی که در مقابل تو بایستد و نماز گزارد، چیست؟

- موسی! به رکوع و سجود و نشست و برخاست او نزد فرشتگانم مباحات می کنم و هر کس را که من به او مباحات و افتخار کنم، او را عذاب نخواهم کرد.

- پروردگار! پاداش آن کس که نیازمندی را برای خشنودی تو سیر کند، چیست؟

- موسی! در قیامت دستور می دهم منادی فریاد بزند که این شخص از آزادشدگان از دوزخ است.

- خدایا! جزای آن کس که با خویشان و اقوام خود به نیکی رفتار کند، چیست؟

- موسی! مرگش را به تاخیر اندازم و سختی مرگ (و جان کندن) را بر او آسان می کنم و خدمتگزاران بهشت او را چنین می خوانند: به سوی ما بشتاب و از هر دری که می خواهی وارد بهشت شو.

- پروردگار! پاداش کسی که مردم را نیازارد و با آنان بخوبی رفتار کند، چیست؟

- موسی! آتش دوزخ در قیامت بر او فریاد می زند که (از من دور شو) تو را به سوی من راهی نیست.

- خداوند! پاداش کسی که تو را با قلب و زبان می خواند، چیست؟

- موسی! در قیامت او را در سایه عرض خویش جای داده، با حمایت خویش حفظ می کنم.

- معبودا! پاداش آن کس که حکمت (کتاب آسمانی) تو را در نهان و آشکار بخواند، چیست؟
- ... او از پس صراط چون برق می گذرد.
- پروردگارا! پاداش کسی که بر آزار مردم و بدگویی آنها صبر کند، چیست؟
- در سختیهای روز قیامت او را کمک می کنم.
- خداوندا! پاداش کسی که از ترس تو اشک از دیدگانش جاری شود، چیست؟
- ...رویش را از آتش دوزخ دور دارم و در روز رستاخیز پناهش دهم.
- خدایا! پاداش آن کس که به خاطر شرم از تو هر خیانت را ترك گوید، چیست؟
- ...روز قیامت او را ایمن سازم.
- خداوندا! پاداش کسی که بندگان فرمانبردار تو را دوست بدارد، چیست؟
- ...آتش غضب خود را بر او حرام می کنم.
- پروردگارا! اجر آن کس که کافری با به سوی دین اسلام دعوت کند، چیست؟
- ای موسی! در روز قیامت به او اجازه می دهم هر کس را که بخوهد شفاعت کند.
- معبودا! پاداش آن کس که نمازها را در وقتش بخواند چیست؟
- ...در خواستههایش را برآورده و بهشت خود را بر او ارزانی کنم.
- خداوندا! پاداش کسی که از ترس تو وضویش را کامل به جای آورد، چیست؟
- ...روز رستاخیز او را در حالی که نور درخشانی از میان دو چشمش تجلی کند، بر می انگیزم.
- پروردگارا! جزای آن کس که به خاطر تو روزه ماه رمضان را انجام دهد، چیست؟
- موسی! در قیامت او را در جایی قرار خواهیم داد تا از وحشت آن روز نهراسد.
- خدایا! کیفر کسی که برای جلب نظر مردم روزه بگیرد، چیست؟
- موسی! جزای او مانند کسی است که روزه نگرفته باشد. (1)3.

1- الامالى، شيخ صدوق، ص 207؛ بحار الانوار، ج 13، ص 327 و ج 69، ص 383.

عبدالعظیم می گوید: روزی امام هادی علیه السلام سخنی از پدرش - و او از پدرانش و ایشان از امام حسین علیهم السلام - بیان فرمود:

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حضور یاران و اصحاب خویش به حضرت علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود:

همانا خداوند می فرماید: «ان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان عنه مسئولاً»⁽¹⁾ به عزت پروردگار قسم که همانا همه امت من در روز قیامت نگهداشته شده، از ولایت علی از ایشان سؤال خواهد شد و این است معنی گفتار پروردگار که فرمود: «وقفوهم انهم مسئولون»⁽²⁾⁽³⁾

مزد زیارت

روزی در حضور امام هادی علیه السلام سخن از زیارت بارگاه امام رضا علیه السلام در خراسان شد، عبدالعظیم که در آن محفل حضور داشت، می گوید: حضرت در این باره چنین فرمود:

مردم قم و آبه (آوه کنونی و از توابع شهر ساوه) آمرزیده اند، زیر آنان قبر جدم علی بن موسی الرضا را زیارت می کنند. هان، هرکس به زیارت مرقدش رود و در راه قطره ای از آسمان بر او برسد (و سختی سفر را تحمل کند) خداوند بدنش را بر آتش دوزخ حرام می کند.⁽⁴⁾

ص: 448

1- سوره اسراء، آیه 36. یعنی؛ همانا گوش و چشم و دل همه آنها مورد سؤال (و بازخواست) قرار خواهند گرفت.

2- سوره صافات، آیه 24. یعنی؛ آنها را نگهدارید که باید پرسش شوند!

3- معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص 387؛ بحار الانوار، ج 36، ص 77.

4- بحار الانوار، ج 60، ص 231، ج 102، ص 38.

شیطان را «رجیم» گفته اند و از همین رو در استعاذه (اعوذ بالله من الشیطان الرجیم) از شر «شیطان رجیم» به خداوند پناه می بریم. حال معنای این کلمه چیست، عبدالعظیم می گوید: از امام هادی شنیدم که می فرمود:

منظور از رجیم آن است که شیطان از درگاه پروردگار با لعن و نفرت رانده شده و از جایگاههای خیر و نیکی طرد گردیده است. هر مؤمنی او را با نفرت یاد می کند و همانا در علم خداوند چنین گذشته است که هر گاه قائم (عج) ظهور نماید در عصر او تمام مؤمنان، شیطان را با سنگباران دور کنند، همان طور که پیش از ظهورش شیطان با لغن و نفرین رانده شده بود. (1)

عرض دین

عبدالعظیم می گوید:

روزی بر آقایم امام هادی علیه السلام وارد شدم، چون نگاه آن حضرت بر من افتاد، فرمود:

- سلام بر تو ای ابوالقاسم، خوش آمدی! بیقین تو از دوستان مایی.

پس به آن حضرت عرض کردم: ای فرزند پیامبر خدا، من بر آنم که ایمان خود را در خدمت شما عرضه داشته، آن را بازگو کنم، اگر مورد پسند و رضایت شما باشد بر آن استوار باشم تا آن هنگام که به دیدار پروردگار برسم.

- عقاید خود را بازگو، ابوالقاسم.

- اعتقاد دارم که: خدا یکی است و هیچ چیز مانند او نیست. محدود به چیزی نمی باشد. نه ابطال پذیر است و نه تشبیه پذیر. او نه جسم است و نه صورت، نه عرض است و نه جوهر، بلکه او اجسام را مجسم ساخته و صورتها را تصویر کرده و

ص: 449

1- معانی الاخبار، ص 139؛ مجمع البحرین، فخرالدین طریحی، ص 472؛ تفسیرالبرهان، سیدهاشم بحرانی، ج 1، ص 281؛ بحارالانوار، ج 63، ص 242؛ نورالثقلین، ج 3، ص 85.

عَرَضِها و جوهرها را آفریده است. او پروردگار هر چیز و مالک و به وجود آورنده همه آنهاست.

معتقدم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست، خاتم پیامبران است و بعد از او تا روز رستاخیز، پیامبری نخواهد آمد و همانا شریعت او آخرین دینها است و بعد از آن آیین و دینی تا قیامت نخواهد آمد.

عقیده دارم که امام و جانشین و ولی امر بعد از او، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است.

بعد از او حسن علیه السلام و سپس حسین علیه السلام و آنگاه علی بن الحسین علیه السلام و بعد محمدبن علی علیه السلام و بعد از او جعفر بن محمد علیه السلام و آنگاه موسی بن جعفر علیه السلام و سپس علی بن موسی علیه السلام و بعد محمدبن علی علیه السلام و پس از آن شما ای آقا و پیشوای من.

در این هنگام امام هادی علیه السلام لب به سخن گشود و تا پیشوای دوازدهم را چنین نام برد:

- بعد از من فرزندی حسن علیه السلام است، لیکن مردم درباره امامت پس از او چه خواهند کرد؟

- آقا! مگر ماجرای زندگانی امام بعد از او چگونه خواهد بود؟

- همانا او را کسی نمی بیند و اسمش را کسی بر زبان جاری نمی کند تا آن هنگام که پس از غیبت زمین را از عدل و داد پرسیازد، همان طور که از ظلم و ستم پر شده باشد.

- به این امام هم معتقد شدم. همانا دوست آنان دوست خدا و دشمن ایشان دشمن پروردگار است. اطاعت از آنان اطاعت از پروردگار و سرپیچی از ایشان سرپیچی از خداست.

اعتقاد دارم که معراج حق است، پرسش در قبر حق است، بهشت و دوزخ حق است، صراط و میزان حق است و روز رستاخیز برپا خواهد شد و در آن شکی نیست و خداوند همه مردگان را دوباره زنده می کند.

معتقدم که واجبات دین پس از ولایت عبارت اند از: نماز، زکات، روزه، حج، امر به معروف و نهی از منکر.

- ابوالقاسم! به خدا سوگند معتقدات تو همان دینی است که پروردگار برای بندگانش در نظر گرفته است. پس بر این اعتقاد استوار باش. خداوند تو را به این عقید در دنیا و آخرت پایدار نگه دارد. (1)

با عزیمت اجباری امام هادی علیه السلام به سامرا در سال 243، جلسات انس با امام نیز پایان یافت. عبدالعظیم و سایر یاران امام علیه السلام با افسوس بسیار از این حادثه، در هجرت آن وجود قدسی خون دل خوردند. رفتن آن حضرت رنج و محنت و آوارگی پیروان راستین ولایت را نیز به دنبال داشت و عبدالعظیم نیز یکی از قربانیان آن دوره می باشد.

یاد باد آن که نهمانت نظری با ما بود *** رقم مهر تو در چهره ما پیدا بود

یاد باد آن که چو چشمت به عتابم می گشت *** معجز عیسویت در لب شگرخا بود

یاد باد آن که رخت شمع طرب می افروخت *** وین دل سوخته پروانه ناپروا بود

یاد باد آن که چو یاقوت قدح خنده زدی *** در میان من و لعل تو حکایتها بود

یاد باد آن که صبحوی زده در مجلس انس *** جز من و یار نبودیم و خدا با ما بود

«حافظ شیرازی» 7.

ص: 451

1- کمال الدین، ج 2، ص 379؛ التوحید، شیخ صدوق، ص 81، الامالی، شیخ صدوق، ص 338؛ صفات الشیعه، شیخ صدوق، ص 90؛ اعلام الوری، ص 409، کشف الغمه، علی بن عیسی اربلی، ج 3، ص 315؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج 1، ص 12؛ اثبات الهداة، حر عاملی، ج 1، بحار الانوار، ج 3، ص 268، ج 36، ص 412، ص 1؛ نورالثقلین، ج 4، ص 564؛ مستدرک الوسائل، ص 542، میرزا حسین نوری، ج 12، ص 280؛ الزام الناصب، ج 1، ص 223؛ الشیعه والرجعه، ج 1، ص 63؛ منتخب الاثر، ص 127.

اشاره

حضرت عبدالعظیم افزون بر همنشینی با سه آفتاب امامت، در محضر اساتید فرهیخته و عالمان بنام دین نیز زانوی ارادت زد و از گنجینه سرشار و دانش و معرفشان - که از دریای پر فیض ائمه اطهار علیهم السلام سرچشمه گرفته بود - بهره برد. او گفتار و کردار امامان معصوم پیشین و بلکه معصومان عصر خویش را از زبان این گواهان صادق شنید؛ بزرگانی که در علم حدیث به عنوان «مشایخ» از ایشان یاد می شود.

او در کنار استفاده از محفل مشایخ، خود نیز بر کرسی تعلیم و ترویج روایات و اخبار پیامبر و اهل بیت بزرگوارش - علیهم السلام - نشست و یاران را با معارف گهربار اسلام و گفتار آن سرچشمه های نور آشنا ساخت و «شیخ» و استاد آنان در نقل روایت گردید و شاگردان و ارادتمندان او راوی حدیث پیشوایان مذهب گردیدند و از گروه «راویان» عبدالعظیم به شمار آمدند. (1)

در این مقال، با یادکردی مختصر از مشایخ و راویان عبدالعظیم حسنی - که هر يك «حلقه وصل» زنجیره ارتباطی امت و امام اند - گوشه هایی از خصوصیات، فضایل و گفتگوهای طرح شده را برمی شماریم و در پایان به چند اثر تالیفی او اشاره می کنیم.

ص: 452

1- به منظور آشنایی بیشتر از واژه های «مشایخ» و «راویان» ر. ک: الذریعه، آقابزرگ تهرانی، ج 1، ص 131.

1- ابراهیم بن ابی محمود

او اهل خراسان بود و در گروه یاران امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام قرار داشت و بزرگان دین از او - که نابینایی روشنندل بوده است - تجلیل نموده اند. (1)

عبدالعظیم از او شنید که پیشوای هشتم علیه السلام سخنی را از جدش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرد، که فرمود:

«همانا خداوند در ثلث آخر هر شب و اول هر شب جمعه، فرشته ای را به آسمان زمین می فرستد و به او فرمان می دهد تا ندا کند: آیا نیازمندی هست تا به عطا کنم؟ آیا توبه کننده ای هست تا از او درگذرم؟ آیا آمرزش طلبی وجود دارد تا او را بیامرزم؟ ای جوینده خیر و نیکی، به سوی خدا روی آر! ای خواهان شرّ و پلیدی، از آن دست کش (و به سوی پروردگار راه یاب). آن فرشته پیوسته این پیغام را تکرار می کند تا آن هنگام که فجر صادق بدمد و پس از طلوع فجر به جایگاه خویش در ملکوت آسمان باز می گردد. (2)

2- ابن ابی بصیر (3)

3- احمد بن عیسی علوی

عبدالعظیم در گروه راویان او بوده و روایتی را از او نقل کرده است (4) در سند روایات از چند شخصیت متفاوت بدین نام یاد شده است و ممکن است احمد بن عیسی بن جعفر علوی عمری مراد باشد. (5)

ص: 453

1- رجال النجاشی، ص 29؛ رجال الطوسی، ص 343، 367؛ اختیار معرفة الرجال، (رجال کشی)، شیخ طوسی، ص 567.

2- التوحید، ص 176؛ بحار الانوار، ج 3، ص 314.

3- ر. ک: بحار الانوار، ج 72، ص 323.

4- ر. ک: بحار الانوار، ج 78، ص 453.

5- ر. ک: رجال الطوسی، ص 435؛ رجال علامه حلی، ص 18.

عبدالعظیم از او روایت نقل کرده است(1) ولی از شرح حال او اطلاعی در دست نیست.

5- بکاربن کردم

او از یاران امام صادق علیه السلام بوده و کوفی است(2) و عبدالعظیم از او روایت نقل کرده است.(3)

6- حرب بن حسن

او اهل کوفه بود و کتابی را تالیف کرد(4) و عبدالعظیم نیز از راویان او به شمار می آید.(5)

7- حسن بن حسین

او اهل مدینه و نجار پیشه بود و کتابی نوشته که دربر شماری کسانی است که از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند.(6) عبدالعظیم روایاتی را از او نقل نموده است.(7)

8- حسن بن عبدالله

ظاهرا او از معاصران امام کاظم علیه السلام بود که در مدینه اقامت داشت.(8)3.

ص: 454

1- ر. ك: بحارالانوار، ج 60، ص 214.

2- رجال الطوسی، ص 158؛ تنقیح المقال، شیخ عبدالله مامقانی، ج 1، ص 176؛ قاموس الرجال، ج 2، ص 360.

3- ر. ك: الكافی، ج 1، ص 424.

4- رجال النجاشی، ص 148.

5- علل الشرایع، ج 20، ص 599.

6- رجال النجاشی، ص 51.

7- ر. ك: کافی، ج 3، ص 62؛ علل الشرایع ج 2، ص 599؛ کامل الزیارات، ص 79؛ بحارالانوار، ج 27، ص 240، ج 45، ص 230،

ج 52، ص 374، معجم رجال الحدیث، ج 10، ص 50.

8- عبدالعظیم الحسنی، ص 253.

عبدالعظیم حسنی از او گفتار یونس بن ظبیان را شنیده که گفته است: در خدمت امام صادق علیه السلام از نامهای فاطمه زهرا علیه السلام یاد کردم و حضرت فرمود: برای فاطمه علیها السلام نزد خداوند نه نام می باشد: فاطمه، صدیقه، مبارکه، طاهره، زکیه، راضیه، مرضیه، محدثه و زهرا. سپس فرمود: آیا می دانی معنای فاطمه چیست؟ گفتم: آقا شما بفرمایید، امام فرمود: یعنی از شرّ در امان است. (1)

9- حسن بن علی

برخی آن را حسین بن علی یاد کرده اند در هر حال در کتابهای حدیثی ما از این دو بزرگوار به عنوان مشایخ عبدالعظیم نام برده اند (2) و شاید یکی از شخصیت‌های ذیل مراد باشد: (3)

الف - حسن بن علی بن زیاد و شاء، از یاران بنام امام رضا علیه السلام (4)

ب - حسن بن علی بن فضال، از شخصیت‌های مورد اعتماد و از گروه یاران امام رضا علیه السلام (5)

ج - حسین بن علی بن یقظین، از یاران امام کاظم و امام رضا علیهما السلام (6)

د - حسین بن علی بن یقظین، از یاران حضرت رضا علیه السلام (7)

10- حسن بن حکم

او از اصحاب امام موسی کاظم و امام محمد جواد علیهما السلام می باشد. (8) وی روایتی را با 9.

ص: 455

-
- 1- علل الشرایع، ص 178؛ الخصال، شیخ صدوق، ج 2، ص 414؛ الامالی، شیخ صدوق، ص 592؛ بحار الانوار، ج 43، ص 10.
 - 2- ر. ك: الكافی، ج 3، ص 563؛ ثواب الاعمال، ص 281.
 - 3- عبدالعظیم الحسنی، ص 265 و 266.
 - 4- رجال النجاشی، ص 39؛ رجال الطوسی، ص 371.
 - 5- رجال النجاشی، ص 34؛ رجال الطوسی، همان.
 - 6- رجال النجاشی، ص 45؛ رجال الطوسی، ص 373؛ سفینه البحار، ج 1، ص 268.
 - 7- رجال الطوسی، ص 373.
 - 8- عبدالعظیم الحسنی، ص 259.

دو واسطه از امام محمدباقر علیه السلام برای عبدالعظیم چنین نقل کرده است که آن حضرت پیرامون فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام این گونه فرمود: هر کس در این راه گام بردارد خداوند برای او ثوابی در نظر گرفته و گناهی را از وی محو می کند. (1)

11- حسن بن محبوب

او اهل کوفه و از شخصیت‌های مورد ستایش است که در گروه یاران امام کاظم و امام رضا علیهما السلام جای دارد (2) و عبدالعظیم حسنی از راویان او است. (3)

12- حسین بن میاح (4)

13- سلیمان بن جعفر جعفری

او از تبار جعفر طیار، از نوادگان عبدالله بن جعفر و از یاران امام کاظم و امام رضا علیهما السلام به شمار می آید، کتاب «فضل الدعاء» از اوست. (5) عبدالعظیم راوی این محدث بزرگوار می باشد. (6)

14- سلیمان بن حفص مروزی

او از دانشمندان بنام خراسان است که با امام رضا علیه السلام گفتگوهای داشت. از مکاتباتش با امام جواد و امام هادی علیهما السلام یاد کرده اند، (7) او همچنین امام کاظم علیه السلام را نیز درک کرده است و این امر از روایت عبدالعظیم به دست می آید. (8) 4.

ص: 456

1- کامل الزیارات، ص 134.

2- رجال النجاشی، ص 347؛ رجال الطوسی، ص 372؛ سفینه البحار، ج 1، ص 268.

3- ر. ک: الکافی: ج 1، ص 195؛ معانی الاخبار، ص 339؛ بحار الانوار، ج 99، ص 317؛ معجم رجال الحدیث، ج 10، ص 50.

4- ر. ک: بحار الانوار، ج 230، ص 352.

5- رجال النجاشی، ص 182؛ رجال الطوسی، ص 351 و 377؛ سفینه البحار، ج 1، ص 605.

6- ر. ک: الامالی، شیخ صدوق، ص 32.

7- سفینه البحار، ج 1، ص 650؛ رجال الطوسی، ص 378، در این کتاب سلیمان مروزی از یاران امام رضا علیه السلام شمرده شده است.

8- ر. ک: عیون اخبار الرضا، ج 1 ص 14، بحار الانوار، ج 49، ص 4.

15- سلیمان بن سفیانی

او اهل کوفه بود و روایاتی را با يك واسطه از امام صادق علیه السلام نقل کرده است و اندیشمندان ما از او به بزرگی و احترام یاد می کنند. وی را ابوداود مسترق نیز می نامند(1) و عبدالعظیم از روایان اوست.(2)

16- سهل بن سعد(3)

بظاهر او همان سهل بن یسع بن عبدالله بن سعد اشعری می باشد(4) که اهل قم و مورد اعتماد است وی را از یاران امام کاظم و امام رضا علیهماالسلام دانسته اند(5)

17- صفوان بن یحیی

او سرآمد مشایخ و از مفاخر شیعیان کوفه است و در گروه اصحاب امام کاظم، امام رضا و امام جواد علیهماالسلام می باشد. صفوان در کنار فروش و تجارت پارچه، از سوی پیشوای هشتم و نهم و کالت داشت. شیفته عبادت بود و در انجام نماز و روزه مستحبی بسیار اهتمام می ورزید. از سی کتاب او نیز یاد کرده اند.(6) عبدالعظیم حسنی گوید: روزی صفوان با دو واسطه حدیثی را از ابوخلد کابلی برای من نقل کرد که در آن گفتار امام سجاد علیه السلام در تفسیر «اولی الامر» بیان شده بود.(7)

18- عبدالسلام بن صالح

او از یاران نزدیک امام رضا علیه السلام بود و به ابوصلت هروی معروف است. کتاب 9.

ص: 457

1- رجال النجاشی، ص 183؛ عبدالعظیم حسنی، ص 256.

2- ر. ك: علل الشرايع، ج 2، ص 598.

3- ر. ك: من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 128؛ بحار الانوار، ج 96، ص 303؛ جامع الرواة، محمد بن علی اردبیلی، ج 1، ص 394؛ معجم رجال الحديث، ج 10، ص 50.

4- تنقيح المقال، ج 2، ص 77.

5- رجال النجاشی، ص 186؛ رجال الطوسی، ص 377، جامع الرواة، همان.

6- رجال النجاشی، ص 524؛ رجال الطوسی، ص 352، 378، 402؛ سفينة البحار، ج 2، ص 38.

7- ر. ك: كمال الدين، ص 319.

19- عبدالله بن حسن حسنی

او پدر ارجمند عبدالعظیم است که در فصل نخست از او یاد شد. وی حدیثی را با يك واسطه از عاصم بن بهدله به فرزند آموخت، که در آن عاصم چنین گفته است:

روزی شریح قاضی به من گفت: خانه ای را با هشتاد دینار خریداری کردم، بین من و فروشنده سندی امضا شد و چند شاهد عادل را نیز بر این معامله گواه گرفتم. خبر این معامله به امیرالمؤمنین رسید. امام خدمتکارش «قنبر» را نزد فرستاد و مرا احضار کرد. هنگامی که به حضورش رسیدم، فرمود:

- (شنیده ام) خانه ای خریده ای و سندی رد و بدل کرده و شاهدانی بر این معاله گرفته ای و پولهایی خرج نموده ای؟!

- آری (چنین است).

- ای شریح! از خدا بترس، همانا بزودی کسی نزد تو می آید که در نوشته ات نگاه نمی کند و از گواهان و شاهدانت نمی پرسد و تو را از این خانه بیرون می کشد و به قبرستان تسلیمت می کند! اکنون بنگر (و درست بیندیش) که مبادا این خانه را از غیر صاحبش خریده و بهای آن را از حرام پرداخته باشی که اگر این طور باشد در دنیا و آخرت زیان خواهی کرد.

- ای شریح! اگر آن هنگام که می خواستی این خانه را بخری پیش من می آمدی، نامه (و سندی) برای تو می نوشتم که با خواندن آن، خانه را به دو درهم نیز خریداری نمی کردی.

- در آن نامه و سند چه می نوشتی، ای امیرالمؤمنین؟!

- در آن، این جملات را می نگاشتم: 3.

ص: 458

1- رجال النجاشی، ص 245؛ رجال الطوسی، ص 380.

2- ر. ك: عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 493.

«این معامله ای است که بنده ای ذلیل با مردی که زمان رفتنش نزدیک است انجام داده و در دنیای فریبنده منزلی خریده که از آن رخت خواهد بست و چهار حدود این خانه بدین شرح است: حد اول به فتنه ها و آفتها منتهی است. حد دوم به مرضها تمام است و حد سوم به مصیبتها ختم شده، حد چهارم به دامهای شیطان و پرتگاه او منتهی می شود و از همین حد چهارم است که در خانه گشوده می گردد. بنده ای اسیر آرزوها از بنده ای که مرگ او نزدیک است این خانه را خرید و خود را از مرز قناعت بیرون کرد و در سایه طالبان و شیفتگان دنیا درآمد. خریدار از آنچه بر گذشتگان رسیده است بی اطلاع بود. از جسدهای پوسیده پادشاهان و قطعات از هم فرو ریخته ستمگرانی چون کسری، قیصر، تبع و حمیرا پند و عبرت نگرفت. از آنان که ثروت را ذخیره کردند و بر اموالشان روز به روز افزودند، ساختمانهای بلند و بناهای محکم ساختند و آنها را (به انواع زیورها) آراستند، ثروتشان را برای فرزندانشان گذاشتند، آنان در پیشگاه عدل الهی برای بازرسی اعمالشان حاضر خواهند شد تا عدالت اجرا گردد و در آن جایگاه آنانی که از باطل پیروی کرده اند زیان می بینند. عقل سالم شاهد است آن هنگام که از اسارت نفس رهایی یابد و با چشمهای عبرت بین به ناپایداری دنیا نگاه کند و به فریاد منادی زهد و قناعت گوش بسپارد راه حق را برای آن کس که چشمانش بینا باشد روشن و آشکار است که همانا کوچ کردن از دنیای فانی از دو روز بیشتر نیست؛ امروز یا فردا، پس از کردار شایسته توشه بردارید و آرزوهای دراز را به سبب رسیدن اجلها کوتاه کنید که رفتن و فانی شدن نزدیک است.»⁽¹⁾

این پندی بود که عبدالله بن حسن از مولایش علی علیه السلام در ذهن داشت و به پسرش عبدالعظیم آموخت. 7.

ص: 459

1- الامالی، شیخ صدوق، ص 311؛ بحار الانوار، ج 7، ص 98؛ عبدالعظیم الحسنی، ص 177.

او از اهالی کوفه بود که مدتی از مذهب فطحیه(1) پیروی می کرد ولی با کمک علی بن مهزیار از آن فرقه دست کشید و پیرو امام محمدجواد علیه السلام شد. او را راستگوترین مردمان در نقل حدیث می دانند و در گروه یاران امام رضا و امام جواد علیهما السلام قرارش داده اند. کتابهایی چون کتاب مزار، کتاب تفسیر کتاب دلائل و کتاب نوادر از او به یادگار مانده است.(2) عبدالعظیم از روایان او به شمار می آید.(3)

21- علی بن جعفر

او فرزند پیشوای ششم شیعیان و از شخصیت‌های مورد ستایش و تکریم است که در گروه یاران و اصحاب امام صادق، امام کاظم، امام رضا و امام جواد علیهم السلام(4) قرار.

ص: 460

1- آن دسته را که پس از امام صادق علیه السلام به امامت عبدالله بن جعفر گرائیدند فطحیه نامند و چون عبدالله را سری پهن بود و به قول بعضی پاهای پهن داشت از این رو او را عبدالله بن افطح خواندند (ر. ک: فرهنگ فرق اسلامی، محمدجواد مشکور، ص 352).

2- رجال النجاشی، ص 663؛ رجال الطوسی، ص 387، 403.

3- ر. ک: کافی، ج 1، ص 423؛ التوحید، ص 312؛ بحارالانوار، ج 24، ص 205، ج 47، ص 55، معجم رجال الحدیث، ج 10، ص 50.

4- محمدبن حسن عمار می گوید: در مدینه نزد علی بن جعفر نشسته بودم. مدت دو سال از او حدیث آموختم. او حدیث برادرش امام کاظم علیه السلام را برای من بازگو می کرد. در آن هنگام امام جواد علیه السلام (که در سن بسیار پایینی قرار داشت) بر او وارد شد. علی بن جعفر در حالی که در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بود تا نگاهش به امام افتاد، بدون کفش و رداء به طرف آن حضرت شتافت و دستش را بوسید و او را تعظیم کرد. امام جواد علیه السلام فرمود: عمو بنشین، خداوند تو را رحمت کند. علی بن جعفر پاسخ داد: آقا، چگونه بنشینم در حالی که شما ایستاده اید. موقعی که علی بن جعفر نزد یارانش بازگشت آنان وی را سرزنش کرده، گفتند. تو عموی پدر او هستی و با وی این طور رفتار می کنی! علی بن جعفر در جواب گفت: ساکت شوید! (سپس دستی به ریش خود کشید و گفت:) وقتی که پروردگار مرا با این محاسن سفید برای این مقام (امامت) اهل ندادند و این جوان را لایق بدانند و امامت را به او عطا کند، من منکر مقام و فضل او باشم؟! به خدا پناه می جویم از این سخنی که بر زبان رانیدید. من یکی از بندگان اویم. (ر. ک: کافی، ج 1، ص 322).

داشت. وی کتابی در مناسک دارد و مسائل برادر خویش امام کاظم علیه السلام را جمع آوری کرد. (1) عبدالعظیم حسنی از راویان این مرد بزرگ است. (2)

22- عمر بن رشید

عبدالعظیم چند روایت از او نقل کرده است (3) هر چند علمای بزرگ علم رجال از او یاد نکرده اند.

23- عمر بن محمد (ابن اذینه)

او از چهره های برجسته شیعه و از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام می باشد. کتابی به نام «الفرائض» را تالیف کرده (4) و عبدالعظیم روای اوست. (5)

24- مالک بن عامر (6)

25- محمد بن ابی عمیر

او اهل بغداد بود و در اوج اعتماد و احترام قرار داشت. وی از یاران امام صادق، امام کاظم و امام رضا علیهم السلام بود و در این راه زندان و شکنجه را بدیده خرید و دارایی اش مصادره گشت. کتابهایی که نوشته بود از بین رفت و او اغلب روایتهای موجود در آن کتابها را در حفظ داشت. در زهد و تقوا سرآمد بود و کثرت سجودش همگان را به یاد0.

ص: 461

1- رجال الطوسی، ص 241، 353، 379؛ عبدالعظیم الحسنی، ص 201.

2- ر. ك: علل الشرایع، ص 605؛ بحار الانوار، ج 2، ص 116.

3- ر. ك: بحار الانوار، ج 2، ص 15، ج 9، ص 237، ج 23، ص 383، عن عبدالعظیم الحسنی عن عمر بن رشید عن داود بن کثیر عن ابی عبداللّه علیه السلام (...).

4- رجال النجاشی، ص 383، رجال الطوسی، ص 356.

5- ر. ك: الكافی، ج 1، 424؛ بحار الانوار، ج 23، ص 190.

6- ر. ك: الكافی، ج 1، ص 377؛ بحار الانوار، ج 2، ص 105؛ معجم رجال الحدیث، ج 10، ص 50.

خدا و امی داشت. (1) عبدالعظیم در محفل پرفیض او شرکت می جست و از وی حدیث می آموخت به همین علت راوی ممتاز او گردید. (2)

26- محمدبن فضیل (صیرفی)

او از یاران امام کاظم و امام رضا علیهم السلام بود که دارای کتاب است (3) و عبدالعظیم از او روایت کرده است. (4)

27- محمدبن علی

ایشان از مشایخ عبدالعظیم بوده (5) و ممکن است همان محمدبن علی بن خلف عطار باشد. (6)

28- محمدبن عمر

ایشان از اصحاب امام رضا علیه السلام بود و کتابی از خود به جای گذاشت و چون به فروش پارچه مرغوب (سابری) اشتغال داشت به «بیاع سابری» مشهور بود. (7) عبدالعظیم در گروه راویان او قرار دارد. (8) 5.

ص: 462

1- رجال النجاشی، ص 326 و 327.

2- ر. ك: علل الشرایع، ص 599؛ کافی، ج 1، 218؛ بحار الانوار، ج 17، ص 14، ج 27، ص 86، معجم رجال الحدیث، ج 10، ص 50.

3- رجال النجاشی، ص 367؛ رجال الطوسی، ص 358، 389؛ عبدالعظیم الحسنی، ص 226.

4- ر. ك: الكافی، ج 1، ص 424؛ بحار الانوار، ج 23، ص 379، ج 24، ص 224؛ معجم رجال الحدیث، ج 10، ص 50.

5- ر. ك: بحار الانوار، ج 32، ص 282، (عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی، عن محمدبن علی، عن محمدبن کثیر عن ابی ادیس، عن نافع...).

6- ر. ك: همان، ج 11، ص 176.

7- رجال النجاشی، ص 364؛ رجال الطوسی، ص 391.

8- ر. ك: المحاسن، ص 92؛ علل الشرایع، ج 2، ص 598؛ ثواب الاعمال، شیخ صدوق، 244؛ بحار الانوار، ج 23، ص 85.

چون نامی از او در کتب رجال وجود ندارد احتمال داده اند که وی یکی از سه نفر ذیل باشد:

ابراهیم بن ابی بلاد، محمد بن ابراهیم بن ابی بلاد و یحیی بن ابراهیم بن ابی بلاد.(2)

30- معمر بن خلاد(3)

او شخصیتی نیکو و از اصحاب امام رضا علیه السلام بود و کتاب «زهد» از اوست(4)

31- موسی بن محمد(5)

از او در کتابهای رجالی یادی نشده است. در منابع گاهی با پسوند «عجلی»(6) و در جای دیگر بدون آن(7) آورده شده است. با حذف پسوند ممکن است موسی بن محمد بن علی الرضا علیه السلام منظور باشد.(8)

32- هشام بن حکم

زادگاه او کوفه است و سپس به بغداد منتقل شد. وی از بزرگترین یاران امام صادق علیه السلام و از اصحاب امام کاظم علیه السلام می باشد و از سوی این دو امام مورد ستایش قرار گرفته است. در علم کلام مهارت بسیاری داشت و کتابهایی نیز از او به یادگار ماند. هشام گفتگوهای متعددی با مخالفان انجام داده است. عبدالعظیم یکی از آن مناظرات را این چنین بیان می کند:8.

ص: 463

1- ر. ک: عیون اخبار الرضا ج 2، ص 24؛ بحار الانوار، ج 71، ص 44.

2- عبدالعظیم الحسنی، ص 263.

3- ر. ک: بحار الانوار، ج 49، ص 109.

4- رجال النجاشی، ص 421؛ رجال الطوسی، ص 390؛ رجال علامه حلی، ص 279.

5- ر. ک: الکافی: ج 1، ص 220؛ جامع الرواة، ج 2، ص 281.

6- ر. ک: همان، ص 207.

7- ر. ک: همان، ص 220 و 419.

8- ر. ک: همان، ج 7، ص 158.

روزی هارون رشید به جعفر بن یحیی بر مکی گفت:

دوست دارم دانشمندان علم کلام در مکانی مرا نینند گردهم آمده، پیرامون مسائلی که خود در نظر دارند به بحث پردازند تا سخنان و گفتارشان را بشنوم.

جعفر بر مکی بی درنگ چنین گردهمایی را در منزل خویش برپا کرد و هارون نیز در مکانی که وی را نمی دیدند، در پشت پرده جای گرفت. همه متکلمان حاضر گشته بودند و مجلس از حضور آنان آکنده بود و همگان ورود هشام بن حکم را انتظار کشیدند تا آنکه او بدون هیچ تشریفات وارد شد و به همه سلام کرد و احترام خاصی برای جعفر بر مکی در نظر نگرفت. در این هنگام مردی از میان ایشان رو به هشام کرد و گفت: چرا علی را بر ابوبکر برتری می دهی حال آنکه خداوند می فرماید: «دومی از دو نفر - وقتی که در غار بود - به رفیقش گفت اندوهگین مباش خدا با ماست.»⁽¹⁾

هشام از آن مرد پرسید: مرا از اندوه ابوبکر - در آن هنگام که در غار بود - آگاه نما. آیا پروردگار از حزن و اندوه او راضی بود یا نه؟

آن مرد از پاسخ عاجز ماند و ساکت شد. سپس هشام سخن خویش را ادامه داد و گفت:

اگر گمان داری که پروردگار از اندوه او راضی بود پس چرا پیامبر او را نهی کرد و فرمود: اندوهگین مباش؟ آیا وی را از اطاعت و رضایت خداوند باز داشت؟! و اگر (4)

ص: 464

1- «ثانی اثین اذهما فی الغار اذ یقول لصاحبه لاتحزن ان الله معنا فانزل الله سکینته علیه وایده بجنود لم تروها...» سوره توبه، آیه 40. در آن شب که قریش می خواستند توطئه «دارالندوه» را با قتل آخرین فرستاده خدا عملی کنند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به فرمان خدا از مکه خارج شد و علی را در بستر خود خواباند و سه شب را با ابوبکر بن ابی قحافه در غار «ثور» - که در جنوب مکه و نقطه مقابل مدینه واقع است - سربرد، آیه فوق در این باره نازد شده است. چندان روشن نیست که این مصاحبت چگونه پدید آمد و این نقطه در تاریخ کاملاً مبهم است. (ر. ک: فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، ج 1، ص 424)

می پنداری که پروردگار از این حزن ابوبکر رضایت نداشت پس چگونه بر چیزی که پروردگار بر آن راضی نیست افتخار می کنی؟! حال آنکه تو خود نیک می دانی که خدا چه اراده کرده است (و آرامش خویش را بر پیامبر فرستاده و در آیه دیگر نیز بر این امر تصریح نموده) در آنجا که می فرماید: «پس پروردگار از طرف خود آرامش و اطمینان به پیغمبر خویش و مؤمنان فرو فرستاد.»⁽¹⁾ (آنگاه مطالبی دیگر گفت)⁽²⁾

33- یحیی بن سالم فراء

او اهل کوفه و از شخصیت‌های محترم و مورد اعتماد شیعه است. کتابی را نگاشته⁽³⁾ و عبدالعظیم در گروه راویان اوست.⁽⁴⁾0.

ص: 465

- 1- ثم انزل الله سكينته على رسوله و على المؤمنين، سورة فتح، آیه 26. آیه غار (توبه/40) هیچ فضیلتی را برای ابوبکر ثابت نمی کند بلکه ترس و اندوهش را نکوهش نموده است. اهل سنت از ذیل این آیه که خداوند فرموده است: «فانزل الله سكينته عليه» نزول آرامش خداوندی را برای ابوبکر می دانند، لیکن این گونه نیست. زیرا این آرامش و اطمینان الهی برای پیامبر است و در آیات دیگر اشاره به این امر شده است. «فانزل الله سكينته على رسوله» (فتح/26) و «ثم انزل الله سكينته على رسوله» (توبه/40). (ر. ک: مجمع البیان، امین الاسلام طبرسی، ج 5، ص 31 و 32؛ المیزان، سیدمحمدحسین طباطبایی، ج 9، ص 293 و 294)
- 2- الاختصاص، ص 96 - 98؛ بحارالانوار، ج 10، ص 297.
- 3- رجال النجاشی، ص 444.
- 4- ر. ک: الکافی، ج 1، ص 423؛ بحارالانوار، ج 35، ص 326؛ معجم رجال الحدیث، ج 10، ص 50.

«مشايخ حضرت عبدالعظيم حسنى»

ص: 466

پس از ذکر نام رادمردانی که جناب عبدالعظیم از خرمن گفتارهای دلنشین آنان خوشه های جاودان برچیده، به یادکرد مردانی می پردازیم که آنها از وی روایتی را شنیده و نقل کرده اند.

1- ابراهیم بن علی

او از کسانی است که در محضر استاد خویش عبدالعظیم حسنی زانوزد و از وی روایت آموخت و به نقل آن پرداخت. (1) به نام این روایتگر نامی دو شخصیت محترم ذیل یاد شده است:

الف - ابراهیم بن علی بن عبدالله جعفری

ب - ابراهیم بن علی کوفی (2)

2- ابراهیم بن هشام قمی (3)

او از محدثان بنام است که در نشر روایات اهل بیت علیهم السلام در قم دارای مقام نخست می باشد و در گروه یاران امام رضا علیه السلام جای دارد. کتاب «نوادر» و «قضایا امیرالمؤمنین علیه السلام» از اوست. (4)

3- احمد بن حسن

نام او در میان راویان عبدالعظیم به چشم می خورد و روایتی از شیخ خود نقل کرده است. (5) به دلیل وجود چند شخصیت بدین نام، تشخیص صحیح راوی مشکل است. ممکن است احمد بن حسن بن علی بن فضال یا احمد بن حسن بن اسحاق بن

ص: 467

1- ر. ك: معانی الاخبار، ص 339.

2- عبدالعظیم الحسنی، ص 284.

3- ر. ك: عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 256.

4- رجال النجاشی، ص 16، رجال الطوسی، ص 369.

5- الاختصاص، ص 247.

سعد مراد باشد که هردو از یاران امام هادی علیه السلام می باشند. (1)

4- احمدبن محمدبن خالد برقی

او اهل کوفه و از شخصیت‌هایی فرهیخته شیعه است که در قم اقامت داشت. از امام جواد علیه السلام روایت کرده و در میان دانشمندان سرشناس شیعه بسیار محترم است. از آثار قلمی فراوان او کتاب «المحاسن» در میان کتابهای حدیثی ما می درخشد. (2) وی همچنین روایات زیادی از استادش عبدالعظیم حسنی آموخته و آنها را در کتاب خویش نقل کرده است. (3)

5- احمدبن مهرا

او مفتخر است که از محفل علمی عبدالعظیم سود جسته و در گروه راویان حدیثش قرار گرفته است. (4)

6- حسن بن ابی زیاد (5)

7- حسین بن ابراهیم (6)

8- حسین بن یزید نوفلی (7)

او اهل کوفه بود و در شعر و ادب بسیار مهارت داشت و سپس در «ری» اقامت 1.

ص: 468

1- عبدالعظیم الحسنی، ص 294.

2- رجال النجاشی، ص 76 و 77؛ رجال الطوسی، ص 398.

3- ر. ك: الكافي، ج 3، ص 563، ج 5، ص 372؛ ثواب الاعمال، ص 203، 244 و 281؛ التوحيد، ص 312 علل الشرايع، ج 1، ص 178 و ج 2، ص 599؛ الخصال، ج 2، ص 414؛ الامالی، شیخ صدوق، ص 593؛ کمال الدین، ص 311؛ کامل الزیارات، ص 134، جامع الرواة، ج 1، ص 461؛ نقدالرجال، ص 190.

4- ر. ك: الكافي، ج 1، ص 147، 195، 207، 218 و 220؛ جامع الرواة.

5- ر. ك: الامالی، شیخ صدوق، ص 654.

6- ر. ك: همان؛ مصباح المجتهد، شیخ طوسی، ص 499.

7- ر. ك: الكافي، ج 2، ص 661.

ورزید. وی را از یاران امام رضا علیه السلام دانسته اند که آثار چندی از او به یادگار مانده است. کتاب «تقیه» و «سنت» از آن جمله اند. (1)

9- حمزه بن قاسم (2)

او از نوادگان قمر بنی هاشم، حضرت ابوالفضل علیه السلام می باشد که در میان محدثان بزرگ شیعه محترم و مورد ستایش بوده است. وی کتابی پیرامون راویان امام صادق علیه السلام به رشته تحریر درآورد. آثار دیگری چون کتاب «توحید»، «زیارات» و «مناسک» از اوست. (3)

10- سهل بن زیاد

او اهل ری بود و از امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیهم السلام روایت کرده است. کتابهایی چون «توحید» و «نوادر» را به رشته تحریر درآورد (4) و از راویان عبدالعظیم به شمار می آمد. (5)

11- سهل بن جمهور

او نزد عبدالعظیم حسنی روایاتی آموخت و در گروه راویان او جای گرفت. (6)

12- صالح بن فیض عجلی (7) 0.

ص: 469

-
- 1- رجال النجاشی، 38؛ رجال الطوسی، 373.
 - 2- ر. ك: الامالی، شیخ مفید، ص 317.
 - 3- رجال النجاشی، ص 140.
 - 4- رجال النجاشی، ص 185؛ رجال الطوسی، ص 401، 416 و 431.
 - 5- التوحید، ص 96، علل الشرایع، ص 514؛ الامالی، شیخ صدوق، ص 410؛ عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 14 و ج 2، ص 24، التهذیب، ج 9، ص 83، کمال الدین، ص 377، جامع الرواة، همان؛ نقدالرجال، همان.
 - 6- ر. ك: الکافی، ج 1، 372؛ جامع الرواة، همان.
 - 7- ر. ك: الامالی، شیخ صدوق، ص 410.

13- عبدالله بن محمد عجلی (1)

14- عبدالله بن موسی رویانی

اثر او که به «ابوتراب رویانی» مشهور است از راویان بنام عبدالعظیم حسنی است و روایات بسیاری از او نقل کرده است. (2)

15- محمدبن خالد برقی

او را اهل تابع قم (برقه رود) دانسته و از یاران امام رضا و امام جواد علیهما السلام به شمار آورده اند. در ادبیات و علوم عرب بسیار مهارت داشت و اخبار زیادی از او وجود دارد. کتابهایی از جمله کتاب «مکه و مدینه»، «علم باری»، «تفسیر»، «خطبه ها» و «حروب اوس و خزرج» از وی به جای مانده است. (3) ایشان همچون فرزند خویش احمدبن محمد، از راویان عبدالعظیم می باشد. (4)

تالیفات

در میان آثار تالیفی عبدالعظیم، از دو اثر ذیل یاد شده است:

1- کتاب در خطب امیرالمؤمنین علیه السلام (5)؛ 2- کتاب یوم و لیل (6)

این دو کتاب غیر از احادیث انبوهی است که از وی روایت شده و بسیاری از آن را در صفحات پیشین ملاحظه کردید.

ص: 470

1- ر. ک: همان، ص 311.

2- ر. ک: عیون اخبارالرضا، ج 1، ص 45؛ الامالی، شیخ صدوق، ص 32، 337، 409، 410، 442 و 446؛ کمال الدین، 202، 377 و 379، جامع الرواة، همان؛ با تقدالرجال، همان.

3- رجال النجاشی، ص 335، رجال الطوسی، ص 386 و 404.

4- ر. ک: کامل الزیارات، ص 79.

5- رجال النجاشی، ص 247.

6- مستدرک الوسائل، ج 3، ص 614، به نقل از رساله فی فضل عبدالعظیم، صاحب بن عباد.

«راویان حضرت عبدالعظیم حسنی»

ص: 471

اشاره

موقعیت و ساختار ویژه جامعه نیمه اول قرن سوم، در خور مطالعه و دقت است. حاکمیت اشراک، افول ارزشهای اسلامی، فشار و ایجاد محدودیت بر خاندان امامت و شیعیان از ویژگیهای ناگوار آن عصر است و حضرت عبدالعظیم را می توان از ستمدیدگان و قربانیان آن مقطع دانست، شخصیت والایی که به جرم ارادت به پیشوایان معصوم و رهروی از خط راستین ولایت مورد خشم عباسیان قرار گرفت و آنگاه با راهنمایی امام زمانش رنج سفر را به جان خرید و راهی دیار ری گشت تا آفتاب آن سامان باشد و از پرتوش شیعیان را نور بخشد و آیین روشنایی و سعادت را با تار و پود زندگیشان درآمیزد.

بایسته است تا با وضعیت حاکمیت عباسیان - خاصه متوکل عباسی(1) - موقعیت شیعیان و علویان و جایگاه امام هادی علیه السلام در آن دوره آشنا شویم تا زمینه و علل مهاجرت این سید حسنی مبرهن گردد. لذا باختصار از آن یاد می کنیم.

ص: 472

1- گرچه عبدالعظیم با خلفایی چون معتصم، واثق، متوکل، منتصر و احتمالاً مستعین معاصر بود، اوج فعالیت او همزمان با خلافت متوکل بود که به تعقیب و سپس هجرت وی به ری و اقامتش در آن شهر منتهی شد. لذا ما پیرامون این خلیفه و اقدامات ناشایست او بحث می کنیم هر چند که بحث از این خلیفه خود نمونه ای از جنایات سایر خلفای عباسی است.

جعفر بن معتصم ملقب به متوکل در سال 232 هجری - پس از مرگ واثق - به خلافت رسید(1) و بر مسندی که سالها اجداد غاصبش بر آن بنشسته بودند تکیه زد و ظلم و تعدی خلف ستم گستر خویش را به پیش گرفت و گام در گام آنها گذاشت و کار را به آنجا رساند که سرآمد ستمکاران و خیانت پیشه گان گردید؛ کفر پیشه ای که مولای متقیان امیر مؤمنان علیه السلام درباره او چنین پیشگویی کرده بود:

عاشرُهُم أَكْفَرُهُم

دهمین حاکم عباسی کافرترین آنان است.(2)

خوشگذرانی، عیاشی و فحشاگستری از صفات بارز او بود. وجود چهار هزار کنیز در حرمسرای متوکل از مفتضح ترین صحنه های زندگی اوست.(3)

میگساری و نوشیدن شراب در حضور مردم، با زندگی خلیفه در آمیخته بود. او بدون هیچ ترس و مانعی به این کار حرام اهتمام ورزیده، حاضران در مجلس خود را با شراب پذیرایی می کرد و این فساد حاکم به جامعه نیز سرایت کرد، تا آن حد که تهیه، فروش و خوردن این عنصر سراسر آفت برای عقل و روان به طور علنی در مجامع عمومی انجام می شد.(4)

حیف و میل بیت المال و مصرف آن در ساخت کاخهای بزم و قصرهای فساد از جمله کردار ناشایست این خلیفه عباسی بود. او برای ساخت کاخهای مختار، عروس، وحید، جعفری، غریب، صبح، ملیح، بستان، الایتاخیه، تل، جوسق، برکوار، معتز، قلاند و ماحوزه حدود 000/580/122 دینار خرج کرد و تنها برای قصر ماحوزه

ص: 473

1- تاریخ الخلفاء، جلال الدین سیوطی، ص 277.

2- المناقب، ج 2، ص 276.

3- تاریخ الخلفاء، ص 350.

4- الامام الهادی من المهد الی اللحد، سید کاظم قزوینی، ص 30 - 45.

برپایی تشریفات پرهزینه در دربار عباسی بیداد می کرد. (2) تشکیل مراسم جشن ختنه کردن معتز (پسر متوکل) از جمله محافل پرخرج و تجملی آنها بود که در آن بالغ بر 000/000/86 درهم خرج گردید، (3) در حالی که هزاران فرد گرسنه و محرومی در پایتخت بودند که به نان شب خویش محتاج بوده، در گرداب فقر دست و پا می زدند.

ندیس پایداری

مذهب راستین تشیع، هدف آماج تیرهای بلا و کینه دربار متوکل عباسی قرار گرفته بود و با آن حال با پایداری و استقامت، پرچم اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله را از دست نینداخت و در تشیید و استحکام مبانی خود کوشید.

هرآنچه را که به این آیین ارتباط داشت یا از مظاهر و نهادهای آن شمرده می شد، طعمه دیوسیرستان عباسی قرار می گرفت و آنان با تمام حربه های موجود، به محروم

ص: 474

1- معجم البلدان، ج 3، ص 17.

2- خلفای عباسی و وزیران و دیوانیان بلندپایه ایشان و توانگران خو کرده بودند بدین که خوراک خویش را با صرف هزینه های گران و با شیوه های پر از دقت و صرف ادویه فراوان تدارک کنند، چند خلیفه به صرف هزینه های گران در تهیه غذا و حتی شکمبارگی بلندآواز گشته بودند. منصور خلیفه به روایتی از دل دردی در گذشت که به تشخیص پزشک مخصوصش معلول پرخوری بود... اعتبار سالانه آشپزخانه سلطنتی و هزینه خوراک روزانه خلیفه نشانگر دلبستگی فوق العاده ای بود به تدارک خوراکهای عالی و مرغوب. هزینه سالانه آشپزخانه متوکل 000/200 دینار بود. این هزینه گویا و جوهی را که صرف خرید اقلامی مانند مشروب و یخ و وسایل آشپزی می شد دربر نمی گرفت. (ر. ک: زندگی اجتماعی در حکومت عباسیان، محمد مناظر احسن، ترجمه مسعود رجب نیا، ص 160).

3- آل بویه، علی اصغر فقیهی، ص 415.

کردن شیعیان از حقوق مشروعشان و تضعیف روحیه آنها می پرداختند.

ابن اثیر - مورخ نامی - می نویسد:

«متوکل کینه عمیقی از علی و خاندانش در دل داشت، اگر می شنید کسی به علی محبت می ورزد مال و جانش را مباح می دانست.»⁽¹⁾

در پی همین دشمنی، عالم و ادیب مشهور، یعقوب بن اسحاق معروف به ابن سکیت به شهادت رسید. گویند: روزی متوکل از ابن سکیت - استاد دو فرزندش معتز و مؤید - پرسید آیا فرزندان من نزد تو گرامی اند یا حسن و حسین؟!، ابن سکیت در پاسخ گفت. قنبر - غلام علی علیه السلام - از این دو بهتر است (چه رسد به حسن و حسین). این سخن خلیفه را برآشفت و او دستور داد تا شکمش را بدرند.⁽²⁾

این در حالی رخ می داد که نصر بن علی بن جهضمی - دانشمند اهل سنت - نیز به جرم نقل حدیثی در مدخ خاندان علی سخت مجازات گردید. او حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را چنین نقل کرد که روزی حضرت محمد صلی الله علیه و آله دست حسن و حسین را گرفته بود و فرمودند:

«هرکس من و ای دو و پدر و مادرشان را دوست بدارد، در قیامت در کنار من خواهد بود.»

متوکل پس از شنیدن این حدیث از او، دستور داد تا هزار شلاق به او بزنند. سپس با سعایت برخی از درباریان - که مدعی بودند او از دانشمندان سنی مذهب است - پانصد عدد آن را بخشید.⁽³⁾

متوکل عباسی در سال 236 ق. در اقدامی کینه توزانه و بی شرمانه دستور داد 9.

ص: 475

1- الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج 4، ص 318 و 319.

2- الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 340؛ تاریخ الخلفاء، ص 279، گروهی بر این عقیده اند که متوکل ابتدا دستور داد تا زبان ابن سکیت را از پشت ببرند و سپس او را به شهادت برسانند.

3- تاریخ بغداد، ج 13، ص 289.

تا بارگاه امام حسین علیه السلام را ویران نموده، شخم کنند و آثار و نشانه های آن را نابود سازند،⁽¹⁾ زیرا حسین علیه السلام مظهر ستم ستیزی و الهام بخش جوانمردان به شمار می رفت و مزارش سمبل جاودان عشق و محبت به اهل بیت علیهم السلام محسوب می شد و خلیفه بیم آن داشت که این فروغ آزادگی نیروبخش روحیه ارادت و اطاعت به خاندان رسالت گردد و دل‌های امت اسلامی را به سوی پیشوایان راستین سوق دهد. از همین رو برای جلوگیری از این باصطلاح خطر (!) دستور تخریب آن مرقد نور را صادر کرد.

ابن اثیر در این زمینه می نویسد:

«در این سال (236) متوکل دستور ویران نمودن قبر امام حسین علیه السلام و منازل اطراف آن را صادر کرد و امر نمود تا در آن زراعت کنند و در محل قبر آب اندازند و مردم را از نزدیک شدن بدان بازداشت. فرمانده ماموران اعلام کرد تا سه روز دیگر باید این منطقه را تخلیه نمایید، پس از آن هرکس باقی بماند در سیاهچال محبوس می گردد. مردم از وحشت گریختند و زیارت آن قبور مطهر را رها نمودند. پس از آنکه همه رفتند، حرم شریف ابا عبدالله الحسین علیه السلام را شخم زدند و کاشتند.»⁽²⁾

ابوالفرج اصفهانی در ضمن شرح چگونگی تخریب مرقد امام حسین علیه السلام می نویسد:

«از جمله اعمال زشت او توهین به حرم سیدالشهداء و تخریب آن و محو نمودن آثار ضریح مقدس و گماشتن ماموران در مراکز، مراقبت بر سر جاده ها بود تا اگر کسی به قصد زیارت برود او را دستگیر ساخته تحویل متوکل دهند. سپس متوکل یا او را به قتل می رساند یا مجازات سنگینی برای او در نظر می گرفت.»⁽³⁾6.

ص: 476

1- سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج 10، ص 52.

2- الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 318.

3- مقاتل الطالبیین، ص 396.

رفتار خشن و غیرانسانی متوکل با بنی هاشم و سادات علوی بسیار دردآور و تأسف آمیز بود. او آنان را در تنگنا نهاد و نه تنها از کمک مالی به ایشان خودداری می ورزید بلکه دیگران را نیز از این کار باز می داشت و ضمن تصرف مجدد فدک (1) و تشدید فشار اقتصادی برایشان، رنج و شکنجه را به اوج خود رساند و نمونه ذیل بهترین گواه این مدعاست:

خلیفه به حاکم خود در بصره نوشت تا با علویان بر اساس قواعد زیر عمل کنند:

1- به هیچ یک از علویان هیچ گونه ملکی داده نشود و نیز اجازه اسب سواری و حرکت از فسطاط به شهرهای دیگر داده نشود.

2- به هیچ یک از علویان جواز داشتن بیش از یک برده داده نشود.

3- چنانچه دعوایی میان شخص علوی و غیر علوی صورت گرفت قاضی نخست به سخن غیر علوی گوش فرا دهد و پس از آن بدون گفتگو با علوی آن را بپذیرد. (2)

متوکل دریافته بود که علویان یگانه نیروی مخالف و رقیب برای عباسیان به شمار می روند و او و اطرافیانش از موقعیت و محبوبیت علویان در جامعه اسلامی که در طول تاریخ در دل‌های مسلمانان ریشه دوانده بود بشدت نگران بودند، از این رو خلیفه همواره می کوشید تا وجهه اجتماعی ایشان را لکه دار

ص: 477

1- متوکل فدک را به عبدالله بن عمر بازدار که از هوادارانش بود، بخشید. در فدک یازده درخت خرما وجود داشت که پیامبر آنها را به دست مبارک خویش کاشته بود و فرزندان حضرت فاطمه علیهم السلام نیز میوه آنها را به حجاج اهدا می کردند. عبدالله شخصی به نام بشران بن ابی امیه ثقفی را به آنجا فرستاد و او آن درختان را قطع کرد و چون به بصره بازگشت فلج شد. (ر. ک: فدک، سیدمحمدحسن موسوی قزوینی، ص 195)

2- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، دکتر جاسم حسین، ترجمه سیدمحمدتقی آیت اللهی، ص 84.

ساخته، آثار و نشانه های آنان را نابود و مسلمین را از آنها دور کند. وی به این مقدار هم اکتفا نکرد بلکه اگر پی می برد که کسی با آنان ارتباط دارد یا نسبت به ایشان محبت می ورزد و مردم را به پیروی آنان می خواند در کشتن و غارت اموال او درنگ را روا نمی داشت. (1)

ابوالفرج اصفهانی می نویسد:

«متوکل نسبت به بنی هاشم بسیار بدرفتاری و خشونت روا می داشت و به آنان بدگمان بود و همواره آنان را متهم می نمود. اتفاقاً وزیر او به نام عبیدالله بن یحیی بن خاقان پیوسته از بنی هاشم نزد متوکل سعایت می نمود و او را تشویق به بدرفتاری با آنان می کرد... متوکل، عمر بن فرج را به ولایت مدینه و مکه منصوب داشت. عمر از کمک و احسان مردم به علویان ممانعت می کرد و اجازه نمی داد که علویان نیز از مردم کمکی دریافت دارند. اگر می شنید کسی به آنان چیزی داده ولو بسیار اندک، او را مجازات می نمود و جریمه ای سنگین برایش وضع می کرد. این فشار تا بدانجا گسترش یافت که علویان شدیداً دچار تنگدستی شدند، به گونه ای که گاه چند تن از زنان علوی بیش از يك پیراهن برای اداء نماز نداشتند و بناچار در چادرهای خود عریان می نشستند و یکی یکی نماز می خواندند.» (2)

این جو ترس و خفقانی که در میان شیعیان و دوستان ائمه اطهار علیهم السلام خاصه آل علی به وجود آمده بود سبب گردید تا گروهی از علویان دست به مهاجرت زده، زادگاه و موطن خویش را به سمت محلی امن ترك گویند و گروهی دیگر نیز تنور مبارزه را شعله ور ساخته، به قیام پردازند و ضمن بهره برداری از احساسات مردم و افکار عمومی - که به سود ایشان بود - و با عنایت به آشفته گی 9.

ص: 478

1- امام هادی (سرچشمه های نور)، ص 69.

2- مقاتل الطالبین، ص 599.

اوضاع سیاسی و اقتصادی و بحران موجود در دستگاه حاکم، نهضت بر ضد حکومت متوکل را سازماندهی کنند.

نهضت محمدبن صالح از مشهورترین خیزشهای علوی در آن دوران می باشد. او از جوانمردان و دلاوران و از جمله شعرای بنی طالب محسوب می شد. نهضتش از شهر سویقه (1) آغاز شد و به شکست و سپس تسلیم او انجامید. وی را با غل و زنجیر به سامرا بردند و همراه یارانش به زندان انداختند. وی به مدت سه سال در زندان بود و آنگاه آزاد گشت.

همچنین از نهضت‌های یحیی بن عمر (در کوفه)، حسن بن زید (در طبرستان)، محمدبن جعفر (در خراسان)، حسن بن علی (معروف به اطروش)، ادريس بن موسی (در ری)، احمدبن عیسی (در ری)، حسن بن اسماعیل (در قزوین)، حسین بن محمد (در کوفه)، اسماعیل بن یوسف (در مدینه)، علی بن عبدالله (در آمل)، انسان علوی (در نینوی) و حسین بن احمد (در قزوین) یاد کرده اند که در سالهای پایانی خلافت متوکل عباسی و سالهای آغازین پس از هلاکت وی (248 ه. ق) بوقوع پیوست. (2)

بسیاری از شخصیت‌های برجسته علوی نیز بودند که سالیان متمادی در زندانهای عباسیان محبوس گشتند و سرانجام در آن سیاهچالهای ترسناک جان سپردند. چهره های مظلومی چون عیسی بن اسماعیل، احمدبن محمدبن یحیی، علی بن موسی، محمدبن حسین بن عبدالرحمن و علی بن موسی بن اسماعیل از آن جمله اند. (3)2.

ص: 479

1- مکانی نزدیک مدینه که فرزندان ابوطالب در آنجا سکونت داشتند.

2- مروج الذهب، ج 4، ص 68، 69، 94، 314؛ مقاتل الطالبیین، ص 615؛ تاریخ الغیبه الصغری، ص 80 - 88.

3- مقاتل الطالبیین، ص 434 - 442.

دوران امامت حضرت هادی علیه السلام همزمان با اواخر حکومت معتصم، واثق، متوکل، منتصر و مستعین بود و آن حضرت در طول زندگی خویش همواره تحت فشار سیاسی حکومت عباسی قرار داشت و تمامی عمر خود را همراه با دشواریها و فشارهای فراوان سپری کرد؛ که دوره طولانی حکومت چهارده ساله متوکل عباسی اوج مشکلات و محنتهای وارد بر آن حضرت به شمار می رفت.

گرچه امام هادی علیه السلام با توجه به اوضاع سیاسی و اجتماعی جامعه انجام نوعی قیام فراگیر را مقتضی نمی دانست، لیکن خلیفه عباسی از وی می هراسید و به دلیل منزلت خاص امام در جامعه و رابطه ایشان با مردم، او را به چشم رهبری اجتماعی و با نفوذ می نگریست و از همین رو فوق العاده آن حضرت را تحت نظر داشت.

آن هنگام که حضور پیشوای دهم در مدینه منوره حکومت عباسی و صاحبان زر و زور را نگران و مضطرب ساخت تمام دشمنان اهل بیت دست در دست یکدیگر داده، با گسیل نامه ها و شکایتها به سوی سامرا به خلیفه چنین وانمود کردند که امام هادی علیه السلام خود را برای يك نهضت عمومی آماده ساخته، در تدارك این قیام می باشد. در این زمینه بدگوییهای پیوسته عبدالله بن محمد - مسؤول نظامی و اجراگر نماز جمعه در مدینه - از امام نزد متوکل و نامه پراکنی وی گوشه ای از این توطئه بود.

حضرت هادی علیه السلام پس از اطلاع از سخن چینیهای عبدالله و برای رفع آن اتهامات، نامه ای برای متوکل نگاشت و پرده از افتراءها و دروغ پردازیهای او برداشت. متوکل در پاسخ نامه ای برای حضرت فرستاد و از ایشان درخواست کرد به سامرا تشریف بیاورند. او نامه را به یکی از افراد خود به نام یحیی بن هرثمه داد و در ضمن به وی دستور داد تا امام را به سامرا بیاورد. (1)

ص: 480

«...سبب فراخوانی امام به سامرا بغض و کینه متوکل نسبت به علی علیه السلام بود. زیرا به وی خبر رسید که علی بن محمد علیه السلام از منزلت والایی در مدینه برخوردار است و مردم به او علاقه دارند. لذا یحیی بن هرثمه را خواست و به او گفت: به مدینه برو و موقعیت او را از نزدیک بررسی کن و سپس وی را به سامرا بیاور.»⁽¹⁾

پس از استقرار امام در سامرا - که به دلیل کثرت نیروهای نظامی موجود در آن به قرارگاه سپاهیان شناخته می شد - برنامه های ایجاد فشار و شکل از سوی متوکل و...»

ص: 481

1- تذكرة الخواص، سبط ابن جوزی، ص 322. «...ابن هرثمه می گوید: من به مدینه رفتم. هنگامی که وارد شهر شدم مردم به جار و جنجال عجیبی دست زدند و احساس کردند که خطری متوجه امام شده است. تمام مردم برآشفتمند زیرا حضرت هادی علیه السلام نسبت به مردم بسیار خوشرفتار بود و اکثر اوقات خویش را در مسجد سپری می کرد و دل از دنیا کنده بود. من (یحیی) با دیدن این وضع به آرام کردم مردم پرداختم و سوگند یاد کردم که دستور ندارم کوچکترین آسیبی به آن حضرت وارد کنم و هیچ خطری او را تهدید نمی کند. مردم قدری آرام شدند. من خانه حضرت را بازرسی کردم اما چیزی جز تعدادی کتب ادعیه و علوم و چند قرآن در آنجا نیافتم. با مشاهده این وضع به بزرگی و بزرگواری او پی بردم و بر آن شدم که شخصا در خدمت او باشم و به بهترین وجه با او رفتار نمایم. هنگامی که به بغداد رسیدم ابتدا نزد اسحاق بن ابراهیم طاهری رفتم. وی حاکم بغداد بود. اسحاق خطاب به من گفت: ای یحیی، می دانی که این مرد فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله است، همچنانکه پدران متوکل را هم می شناسی. اگر متوکل را تحریک کنی او را خواهد کشت و در آن صورت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در روز قیامت دشمن تو خواهد بود. گفتم: به خدا سوگند بجز خوبی در حق او روا نداشته ام. سپس امام را به سامرا بردم در آنجا نزد وصیف تُرک رفتم و خبر آمدن امام را به اطلاع او رساندم. وی گفت: به خدا سوگند اگر یک مو از سر او کم شده باشد تو را مسؤول می دانند. یحیی می گوید: من تعجب کردم که چگونه هر دو یک سخن را به من گفتند. وقتی به حضور متوکل رسیدم متوکل درباره امام از من سؤال کرد. من در پاسخ از اخلاق پسندیده امام و زهد و پارسایی او سخن گفتم و اضافه کردم که خانه او را بازرسی نمودم اما جز مقداری کتاب چیز دیگری نیافتم و مردم مدینه نگران حال او بودند...»

حامیان‌ش آغاز شد و منزل آن حضرت تحت نظر دهها مأمور و جاسوس قرار گرفت و رفت و آمدهای منتهی به آن بیت نور بشدت کنترل می شد.

از آن سوی توطئه های فراوانی نیز برای مخدوش ساختن چهره الهی امام و کاستن از منزلت او در نزد مردم تدارك گردید اما با تدبیرات حکیمانه امام نیرنگهای خلیفه یکی پس از دیگری نقش بر آب شد. از میان توطئه های متوکل عباسی یورش به خانه حجت خدا بود که این اقدام وقیحانه بارها تکرار گردید. (1) حادثه ذیل از نمونه های تأسف بار فشار بر خاندان رسالت و امامت است:

متوکل به عده ای از مأموران خویش دستور داد تا شبانه به خانه حضرت یورش برند! آنها نیز شبانه به منزل امام هجوم آوردند و امام هادی علیه السلام را - در آن حال که در اتاقی در بسته با لباسی پشمین بر روی زمین بی فرش با پروردگار عالم دل سپرده و با تلاوت آیات قرآن مأنوس بود - یافتند. در چنین وضعی امام را گرفته، نزد متوکل آوردند، هنگامی که پیشوای دهم وارد مجلس متوکل شد خلیفه جامی از شراب در).

ص: 482

1- شخصی به نام «بطحایی» گزارشی به دروغ برای متوکل فرستاد مبنی بر آنکه اموال و سلاحهای فراوانی در خانه حضرت هادی علیه السلام می باشد. سعید حاجب از سوی خلیفه مأمور بررسی این گزارشها شد و شبانه به منزل امام یورش برد. او ماجرا را چنین بازگو می کند: «نیمه شب به کمك نردبانی آهسته به بام خانه امام رفتم. در اثر تاریکی نمی دانستم چگونه وارد خانه شوم. در این حال ناگهان امام علی بن محمد علیه السلام مرا صدا زد و فرمود: صبر کن تا شمع بیاورم! وقتی وارد خانه شدم امام را دیدم که لباسی پشمین بر تن داشت و کلاهی از پشم بر سر گذاشته بود و بر روی سجاده ای از حصیر رو به قبله قرار داشت. آنگاه امام فرمود: این خانه و این هم تو، برو و اتاقها را بگرد! سپس رفتم و گشتم و چیزی ندیدم.» سرانجام مأمور مجبور شد از امام عذرخواهی کند. امام نیز در پاسخ او این آیه را تلاوت فرمود: «سيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون» (ستمگران بزودی خواهند فهمید که به کجا برمی گردند). (ر. ک: الارشاد، ج 2، ص 304؛ اعلام الوری، ص 344؛ الکافی، ج 1، ص 417؛ الدعوات، قطب الدین راوندی، ص 202 و 505؛ الخراج و الجرایح، ج 1، ص 776، بحار الانوار، ج 50، ص 198).

دست داشت و گستاخانه به امام تعارف کرد! امام فرمود: به خدا قسم هرگز گوشت و خون من به شراب آلوده نشده است. مرا معذور بدار! متوکل دست از تقاضای خود کشید و به حضرت گفت: شعری را برای ما بخوان.

امام فرمود: من چندان شعر نمی گویم، متوکل اصرار کرد و گفت: حتما باید بخوانید، امام که راهی دیگر در پیش نداشت این اشعار را با متانت کامل خواند:

باتوا علی قلیل الاجبال تحرسهم *** غلب الرجال فما اغنتهم القلیل

واستنزلوا بعد عزم من معا قلهم *** واسکنوا حفرا یا بس ما نزلوا

ناداهم صارخ من بعد دفنهم *** این الاساور والتیجان والحلل

این الوجوه التي كانت منعمة *** من دونه ما اتضرب الاستاروالکلل

فافصح القبر عنهم فيه سائله *** تلك الوجوه علیهاالدود یقتل

قدطال ما اكرموا دهرا و ما اشربوا *** فاصبحوا بعد طول الاكل قداكلوا

- به قله کوهها می روند تا بلکه در امان باشند اما مقهور می شوند و کوههای بلند هم نمی توانند کمکی به آنان نمایند.

- پس از دوران شکوه و عزت خویش از فراز کوههای بلند به زیر کشیده شدند و در گودالی نهاده شدند و چه جای بدی قرار گرفتند.

- پس از آنکه در زیر خروارها خاک گرفتار آمدند منادی ندا در می دهد که: کجاست آن دست بندها و زیورآلات طلا و کجاست آن تاجها.

- کجایند صورتهای خندان و شادابی که پرده نشین بودند.

- قبر در این هنگام در پاسخ آن پرسشگر می گوید: آن چهره ها هم اکنون طعمه کرمهایی گشته است که برای خوردن آنها از یکدیگر پیشی می گیرند.

- اینان عمری بلند را مشغول عیش و نوش بوده اند ولی حال پس از آن خوردنها، خود خورده می شوند.

متوکل پس از شنیدن این ابیات تکان دهنده آنچهان گریست که صورتش

از قطرات اشك تر شد و حاضران در مجلس نیز از مشاهده این وضع متأثر شدند و گریستند. (1)

نکات ذکر شده و دهها مورد دیگر، نمونه هایی از مشکلات و سختیهای امام هادی علیه السلام در برخورد با متوکل عباسی بود؛ فشار مداومی که تا مرگ متوکل به طول انجامید.

در آستانه هجرت

یکی از محورهای درخشان و حرکتیهای اصولی پیشوای دهم، تلاش در پی حفظ جان یاران از گزند خطرهای حاکمان عباسی بود و آن حضرت به صورت مخفیانه به اصحاب پیغام می فرستاد تا آنها یا فرار کرده، راهی منطقه ای امن گردند یا از دید مأموران حکومتی مخفی شوند و حتی بر این نکته اصرار داشتند که یاران به منزل ایشان آمد و نشد نکنند تا به چنگ عباسیان نیفتند و اذیت و آزار این دیوسیرتان مصون بمانند. (2) زیرا خانه امام بشدت تحت نظر مأموران خلیفه قرار داشت. امام با

ص: 484

1- تذكرة الخواص، ص 323؛ وفيات الاعیان، ابن خلکان، ج 2، ص 434؛ مروج الذهب، ج 4، ص 11؛ امام هادی (سرچشمه های نور)، ص 40 - 42.

2- امام برای اینکه «محمدبن فرج رخجی» را متوجه کند که می خواهند او را بگیرند و بایستی او فرار کند و مواظب خویش باشد، برای ایشان چنین می نویسد: «یا محمد، اجمع امرک و خذ خدرک»: محمد، کارهایت را جمع و جور کن و مواظب خود باش! او مقصود امام را نفهمید وگرنه از شر مهمی حفظ می شد. خود می گوید: من مقصود امام را نفهمیدم تا وقتی که مأمور خلیفه رسید و دست و بغل بسته، مرا از وطنم برد و هرچه می توانست مرا کتک زد و سرانجام هشت سال در زندان به سر بردم. باز هم لطف امام شامل او شد و در حالی که در زندان بود به او نوشت: «یا محمدبن فرج لا تنزل فی ناحية الجانب الغربی»: محمدبن فرج، به ناحیه غربی شهر میا! او می گوید: وقتی نامه امام را خواندم تعجب کردم که من فعلاً در زندانم و حضرت به من چنین نوشته است، یعنی چه؟! چند روز بیشتر نگذشت که خدا فرج کرد و مرا از زیر کند و زنجیر خلاص و از زندان آزاد کردند. (ر. ک: اعلام الوری، ص 342؛ تاریخ الغیبة الصغری، ص 139؛ امام مهدی و نگرشی به تاریخ غیت صغری، محمد صدر، ترجمه محمد امامی، ص 118).

این تدبیر، شاگردان و الهام‌گرفتگان مکتب اهل بیت علیهم السلام را از گزند حاکمان ظالم حفظ می‌کرد تا آن فرهیختگان عصر و تربیت‌شدگان نمونه، گنجینه به یادگار مانده اسلام راستین را در دورترین نقاط جامعه اسلامی نشر دهند و پرده مظلومیت خاندان رسالت را بزدایند و چهره کریه و منفور خلفای عباسی را - که مقام خلافت را بزور غصب کرده بودند - برملا سازند.

فشارها و محدودیتهای اعمال شده بر سادات بنی هاشم، عبدالعظیم حسنی را نیز در تنگنا نهاد و او را جز علوی بودن، افتخار پیروی از امامان معصوم و ارتباط نزدیک با آن هادیان امت و حافظان راستین اسلام را داشت، آماج بیشترین خطرهای قرار داد و به ترك موطن خویش واداشت.

ظاهرا او در ابتدا برای ارتباط با امام هادی علیه السلام مدینه را ترك گفت و به سامرا رفت (1) و مدتی در آنجا اقامت ورزید. او در آن شهر به دیدار امام رفت و از محفلش نور گرفت و لیکن آن هنگام که دیگر حضورش خطرساز شد و دستگیری او نیز بسیار محتمل و جدی گردید، سرانجام مخفیانه (و شاید به امر امام) (2) آنجا را ترك گفت و د.

ص: 485

-
- 1- عبدالعظیم الحسنی، ص 50 و 51؛ اختران فروزان ری و تهران، ص 38. البته سند مورد اعتمادی که از سفر عبدالعظیم به سامرا یاد کند، یافت نگردید و نویسندگان معاصر با توجه به حدیث «عرض دین» و گفتگوی وی با امام هادی علیه السلام احتمال حضور او را در سامرا ذکر کرده اند که ممکن است این دیدار در مدینه انجام شده باشد و عبدالعظیم هجرت را بدون حضور در سامرا آغاز کرده باشد.
 - 2- آنکه امام هادی علیه السلام دستور هجرت عبدالعظیم را داده باشد بعید نیست؛ تا هم از گزند حاکمان عباسی مصون ماند و هم به عنوان وکیل از سوی حضرت فروغ هدایت و راهنمای دینی مردم و شیعیان «ری» باشد.

شهرها و روستاهای بخش شرقی مناطق تحت نفوذ اسلام را درنوردید تا شاید بتواند در کنار شیعیان و دوستداران اهل بیت در «ری» سنکنی گزیند و ایشان را از گنجینه سرشار و معلومات آموخته از پیشوایان معصوم سیراب کند.

صاحب بن عباد می نویسد:

«و خاف من السلطان فطاف البلدان علی انه فیج...»⁽¹⁾

عبدالعظیم از حاکم زمان خویش بیمناک شد، آنگاه (پس از ترک وطن) شهرها را پشت سر گذاشت و (برای مخفی ماندن ماهیتش) خود را خادم (یا پیک سلطان) معرفی می کرد.م.

ص: 486

1- مستدرک الوسائل، ج 3، ص 614، به نقل از رساله فی فضل عبدالعظیم.

سیمای ری

در میان شهرها و مناطق، «ری» (1) تاریخی بس طولانی (2) و روشن دارد و می توان این سامان را - که از آن به عروس دنیا یاد کرده اند (3) - از بزرگترین، مهمترین و ریشه دارترین نقاط جامعه اسلامی دانست. (4)

مسلمانان به سال 23 هجری، در زمان عمر و پس از فتح نهاوند، با گشودن دروازه های این شهر وارد آنجا شدند و مذهب اسلام را ترویج کردند (5) و از آن پس «ری» در میان مسلمانان اعتباری عظیم یافت و به دلیل حاصلخیزی، آبادانی (6) و

ص: 487

1- نام ری در پارسی باستان «رگا»، در اوستا «رغا»، در پهلوی «رگ»، در یونان «رغه»، در ارمنی «ر» و در نزد عرب «الری» تلفظ می شد. (ر. ک: برهان قاطع، محمدبن حسین خلف تبریزی، ج 2، ص 985؛ فرهنگ فارسی (اعلام)، محمد معین، ج 5، ص 637؛ لغت نامه دهخدا، ج 26، ص 242؛ ری باستان، حسین کریمان، ج 1، ص 67).

2- در قرن ششم قبل از میلاد در کتیبه داریوش کبیر (بیستون) از ری (به معنای وسیع آن) یاد شده است (ر. ک: همان).

3- فتوح البلدان، ابوالحسن بلاذری، ص 319.

4- اعلاق النفیسه، احمدبن عمر بن رسته، ج 7، ص 168؛ نزهة القلوب، حمدالله مستوفی، ص 56 و 57.

5- النقص، عبدالجلیل رازی قزوینی، ص 404؛ البلدان، احمدبن ابی یعقوب یعقوبی، ص 276.

6- مراصدالاطلاع، عبدالمومن بن عبدالحق بغدادی، ج 2، ص 651.

گستره وسیع حکومت آن، بسیاری از زراندوزان آرزوی تکیه زدن بر کرسی حکومت آنجا را در سر می پروراندند؛ که می توان از عمر سعد - نفرین خدا بر او باد - یاد کرد، شخصیت منفوری که به طمع حکومت بر ری به کربلا آمد و خون بهترین مخلوق خدا و آخرین نواده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت امام حسین علیه السلام و یارانش را بر زمین ریخت و نسبت به خاندان شریف او جسارت و بی احترامی را به اوج رساند. (1)

این شهر را محمدیه نیز می گفتند. (2) زیرا مهدی عباسی - پدر هارون - در زمان منصور، هنگامی که به خراسان به جنگ عبیدالجبار بن عبدالرحمن می رفت چندی (142 - 144 ه. ق.) در آنجا اقامت گزید و مسجد جامع و نیاهای دیگر بساخت که در سال 158 این بنا پایان یافت. (3) هم او گرد شهر خندقی پی افکند. نام ری. به عنوان).

ص: 488

1- دویت ذیل که آن را از عمر سعد می دانند، گواه آن مدعاست: أ تُرْكُ مُلْكَ الرِّی وَ الرِّی رَغْبَةً *** ام ارجع مذموما بقتل حسین و فی قتله النار التي ليس دونها *** حجاب و ملك الري قره عين - آیا ترك كنم حکومت ری را حال آنکه آن آرزوی من است، یا آنکه برگردم در حالی که به کشتن حسین مورد نکوهش گردم. - در کشتن او آتش دوزخ است و جز آن مانع نیست و حال آنکه حکومت بر ری نور چشم من است. (ر. ک: معجم البلدان، ج 3، ص 118).

2- البلدان، ص 275؛ سرزمینهای خلافت شرقی، لسترنج، ترجمه محمود عرفان، ص 231، ری باستان، ج 1، ص 9.

3- نزهة القلوب، ص 57. گروهی بر این عقیده اند که مهدی عباسی به هنگام خلافت منصور، شهری را که اکنون مردم در آن اقامت دارند بساخت و بر گرد آن خندقی پی افکند و قلعه ای ری بندی را مرمت کرد. از این رو می توان دریافت که شهر جدید در دوره اسلامی بنیان یافته است. دائرة المعارف، بستانی، ج 9، ص 143؛ مجمع البلدان، ج 2، ص 304) این نظریه مکمل دیدگاه فوق است که: «ری بارها خراب شده و بازآبادی یافته. جعفر بن محمد رازی گوید که مهدی برادر منصور دوانقی شهر ری را تجدید عمارت نمود و آبادی امروز از آن تاریخ است.» (ر. ک: آثار البلاد و اخبار العباد، زکریابن محمد بن محمود قزوینی، ترجمه جهانگیر میرزا آقا جار، ص 443).

مهمترین ضرابخانه در روی سکه های دوره خلفای عباسی دیده می شود،(1) بخصوص سکه ای که به فرمان حضرت امام رضا علیه السلام - در دوره ولایتعهدی - در سال 202 ق ضرب شد.(2)

خانه ها - که از گل و کاهی گچ و آجر بود(3) - در زیر زمین بنا می شد؛ منازلی در نهایت تاریکی و دشواری، که به دلیل آمد و شد فراوان لشکریان و نیروهای نظامی بنا گشته بود.(4)

مولانا نیز از این خانه های زیرزمینی یاد کرده است:

عاشقان سازیده اند از چشم بد *** خانها زیر زمین چون شهر ری(5)

ری سه فرقه «شیعه، حنفی و شافعی» را در خود جای داده بود و بظاهر ساکنان شمال شهر سنی و جنوب و جنوب غربی شیعه بوده،(6) در محله های مختلف آن سکنی گزیده بودند. 1.

ص: 489

1- فتوح البلدان، ص 319.

2- ری باستان، ج 1، ص 595.

3- معجم البلدان، ج 3، ص 116.

4- همان، ص 17؛ آثارالبلاد و اخبارالعباد، ص 442.

5- دیوان شمس تبریزی، مولانا، بیت 10004.

6- احسن التقاسیم، ص 391.

حضرت عبدالعظیم پس از طی شهرها و بیابانها و تحمل سختیها و مرارت‌های سفر مخفیانه، سرانجام وارد ری شد. (1) او در کوی «سکه الموالی» (2) واقع در محله «ساربان» (3) در منزل یکی از شیعیان سکنی گزید. (4)

ساربان خیابان (و محله ای) در ری بود که در وسط آن نهری جریان داشت و در دو سمت آن درختان پیوسته و متصل به هم نمایان بود. بازاری نیز در آنجا قرار داشت که کوچه سکه الموالی در شرق آن واقع بود. (5)

ص: 491

1- برخی معتقدند که: عبدالعظیم از طبرستان به ری آمده است (ر. ک: منتقله الطالبيه، ص 157) ذیل گفتار فوق چنین برداشت شده است که: بر این اساس سفر باید در دهه پنجم قرن سوم یعنی زمانی باشد که هنوز علویان در آن حدود قدرتی نداشته و عمال طاهری بر مردم ستم می کردند (ر. ک: تشیع در ری، رسول جعفریان، ص 20).

2- آن کوچه را سکه الموالی نامیده اند برای آنکه دوست داران اهل بیت و شیعیان در آن مأوی داشتند و در کوچه های دیگر حنفی ها و شافعی ها سکنی داشتند. (ر. ک: جنة النعیم، ملا محمدباقر مازندرانی کجوری، ص 398). سکه الموالی در مکانی بوده که محل تلاقی محلتهای سه فرقه حنفی، شافعی و شیعه بوده است و این مکان حدود مغرب مسجد جامع مهدی (عباسی) و شرق بازار ساربان مقابل گنبد فخرالدوله بوده است. (ر. ک: ری باستان، ج 1، ص 229).

3- این محله (بجز کوچه سکه الموالی) از اماکن آباد سنی نشین ری بود و نهر جیلانی (یا گیلانی) آنجا را مشروب می کرده، به وسط شارستان می رفته است. این نهر ظاهراً همان مسیل حسین آباد فعلی است که از محل شارستان ری می گذرد. این محله بر طبق قراین در فاصله میان کارخانه گلیسیرین فعلی و خیابان برج طغرل واقع بوده و از سوی شرق تا حدود تقی آباد فعلی امتداد می یافته است. (ر. ک: همان، ج 1، ص 198 - 229)

4- رجال النجاشی، ص 248؛ مستدرک الوسائل، ج 3، ص 614، به نقل از رساله فی فضل عبدالعظیم.

5- معجم البلدان، ج 5، ص 61؛ ری باستان، ج 1، ص 229.

عبدالعظیم حسنی در آن خانه (که به طور معمول در زیر زمین بود) به عبادت و پرستش با خالق خویش می پرداخت و با آن پناه بی پناهان و فریادرس مظلومان مناجات می کرد و دل را با ذکرش صفا می بخشید.

او روزها را روزه داشت و شبها را به بیداری می گذراند(1) و عاشق انس با خدا در خلوت شب بود، چراکه آن درس آموخته قرآن سعادت را در این لذت معنوی می دانست.

«وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا»(2)

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ *** از یمن دعای شب و ورد سحری بود

«حافظ»

بر مزار امامزاده حمزه

عبدالعظیم بندرت از منزل بیرون می آمد، چرا که خطر وجود داشت تا جاسوسان و ماموران حکومت عباسی - که در همه جا پراکنده بودند - به او دست یابند و با دستگیری او ارتباطش را با شیعیان قطع سازند. از همین رو در صورت ضرورت مخفیانه بیرون آمده، به گونه ای خود را می پوشاند تا کسی او را نشناسد.

یاران نزدیک و برخی از شیعیان، بارها عبدالعظیم را دیدند که از شهر خارج شده، در درون باغ، به زیارت قبری می رود و در کنار آن می نشیند. روزی ماجرا را با وی در میان گذاردند و از او پرسیدند:

- این مزار کیست که این گونه شما نسبت به آن تواضع می کنید و به قرائت فاتحه می پردازید؟!

ص: 492

1- رجال النجاشی، ص 248؛ مستدرک الوسائل، ج 3، ص 614، به نقل از رساله فی فضل عبدالعظیم.

2- سوره اسراء، آیه 79 (و پاسی از شب را از خواب برخیز و قرآن و نماز) بخوان، این یک وظیفه اضافی برای توست. امید است پروردگارت تو را به مقامی در خور ستایش برانگیزد).

- این آرامگاه مردی از فرزندان موسی بن جعفر علیهما السلام است. (1)

آری آن قبر، مزار امامزاده حمزه فرزند پیشوای هفتم علیه السلام بود.

حمزه، مکتبی به «ابوالقاسم» (2) از علمای بزرگ و فقهای پرهیزگاری بود که در زیر سایه امامت برادرش امام رضا علیه السلام قرار گرفت و با جان و دل در خدمت او بود و به فرامینش جامه عمل می پوشاند و براستی در میان علویان سرآمد و الگو بود. او همچنین در سفر امام رضا علیه السلام به طوس، برادر را همراهی کرد. (3) آن سید والا و ارزنده سرانجام به دست ماموران مامون عباسی در ری به شهادت رسید (4) و در همانجا به خاک سپرده شد (5) و مزارش مطاف دوستداران خاندان اهل بیت همچون عبدالعظیم گردید.

ص: 493

- 1- رجال النجاشی، ص 248؛ مستدرک الوسائل، ج 3، ص 614، به نقل از رساله فی فضل عبدالعظیم مدفن امامزاده حمزه و حضرت عبدالعظیم. در خارج از ری (در آن زمان) و نزدیک به آن قرار داشت. (ر. ک: ری باستان، ج 1، ص 392 و 393).
- 2- تهذیب الانساب، محمدبن ابی جعفر عبیدلی، ص 147؛ سراج الانساب، سیداحمدبن محمد کیاگیلانی، ص 72 و 76.
- 3- حیاة الامام موسی بن جعفر، باقر شریف القرشی، ج 2، ص 37.
- 4- از حمزه بن موسی، دو پسر به نامهای حمزه و قاسم به یادگار ماند. (ر. ک: تهذیب الانساب، ص 169؛ سراج الانساب، ص 76).
- 5- مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، ج 1، ص 93، منتهی الامال، ج 2، ص 419؛ مراقدالاعراف، محمد حرزالدین، ج 1، ص 262؛ اختران فروزان ری و تهران، ص 57. لازم به ذکر است که زیارتگاههایی به همین نام (حمزه بن موسی بن جعفر - علیهما السلام -) در شهرهای مختلف ایران وجود دارد؛ از جمله در قم (شاه حمزه)، اصطخر شیراز، سیرجان کرمان. (ر. ک: تاریخ قم، حسن بن محمدبن حسن قمی، ترجمه حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی، ص 119، عمدة الطالب، ص 197، المجدی فی انساب الطالبین، علی بن محمد علی بن محمد علوی، ص 117). گروهی معتقدند که ممکن است امامزاده حمزه مدفون در ری، حمزه بن حمزه بن موسی باشد. (ر. ک: اختران فروزان ری و تهران، ص 57، به نقل از قاضی نورالله شوشتری). لیکن برخی بر این عقیده اند که حمزه بن حمزه در خراسان وفات یافت و همچنین فرزند دیگر حمزه بن موسی بنام علی درج در اصطخر شیراز مدفون است (ر. ک: المجدی فی انساب الطالبین، همان؛ عمده الطالب، ص 228).

هر روز که از اقامت عبدالعظیم، این عبد صالح خدا در ری می گذشت، شناخت شیعیان نسبت به او فزونی می یافت و خبر حضور او دهان به دهان به گوش سایر دوستداران خاندان اهل بیت می رسید. تا آنکه بیشتر آنان او را شناخته، در اشتیاق دیدارش سبقت می گرفتند. آنان با حضور در محل اقامت او مسائل خویش را با وی مطرح ساخته، از راهنماییهای الهام می جستند.

دیگر ری منور به نور آفتاب این سلاله پاک زهرا و درس آموخته مکتب امامان و پیشوایان دین بود. تلاش در اعماق دل شیفتگان جای می گرفت. گویی سخن او سخن امام است و کردارش کردار معصوم، زیرا از او بوی بهشت استشمام می شد؛ عزیزی که سالیان سال همنشین سه امام بود و اکنون کوله باری از گلاوزه های حدیث را به ارمغان آورده بود، زهی سعادت برای شیعیان ری!

دل سرا پرده محبت اوست *** دیده آینه دار طلعت اوست

بی خیالش مباد منظر چشم *** زآنکه این گوشه جای خلوت اوست

هر گل نو که شد چمن زای *** زاش رنگ و بوی صحبت اوست

«حافظ شیرازی»

دیگر نیازی نبود تا شیعیان برای یافتن پاسخ به سؤالات خویش رنج سفر تحمل کنند و به سامرا روند تا در صورت امکان امامشان را زیارت کنند و جواب مسائل شان را دریافت دارند. چرا که گنجینه ذیقیمتی از آنجا آمده و در جوارشان بنشسته است.

امام هادی علیه السلام دوستداران اهل ری خود را نیز این گونه راهنمایی می کرد تا مسائل

را با عبدالعظیم در میان گذارند و جواب دریافت دارند و به سامرا نیایند.

اباحمّاد رازی - یکی از شیعیان بنام ری - می گوید:

به سامرا رفته، به حضور امام هادی علیه السلام رسیدم و سؤالات شرعی پیرامون مسائل حلال و حرام را از ایشان پرسیدم. امام نیز يك به يك بدانها پاسخ گفت. هنگامی که خواستم با او وداع کنم به من فرمود: «یا اباحمّاد! اذا اشکل علیک شی من امر دینک بناحتیک فسل عنه عبدالعظیم بن عبدالله الحسینی، و اقرأه منی السلام.»⁽¹⁾ هرگاه برای تو مشکلی از مسائل دینی پیش آمد از عبدالعظیم حسینی بپرس (و جوابش را از او دریافت کن) و سلام مرا به او برسان.

با عنایت به گفتار فوق، چنین به نظر می رسد که عبدالعظیم وکیل امام در ری بوده است.⁽²⁾

روایت رؤیا

یکی از شیعیان ری شبی توفیق یاری اش کرد و در خواب رسول گرامی اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله را رؤیت کرد. در آن حال این سخن را از زبان گهربار حضرت شنید که فرمود:

فردا مردی از فرزندانم (دنیا را وداع گفته، او) را از محله شیعیان بردوش می گیرند و در کنار درخت سیبی در باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب دفن می کنند. (سپس پیامبر به همین محلی که عبدالعظیم را به خاک سپرده اند اشاره کرد).

صبحگاهان مرد از خواب بیدار شد و بسرعت به طرف باغ عبدالجبار رفت تا با خرید درخت و محل کاشت آن افتخار آرمیدن فرزندى از تبار محمد صلی الله علیه و آله را برای

ص: 495

1- مستدرک الوسائل، ج 3، ص 614، به نقل از رساله فی فضل عبدالعظیم؛ معجم رجال الحدیث، ج 10، ص 48 و 49.
2- برای آگاهی از سازمان وکالت در دوره امام هادی علیه السلام و پس از ایشان رجوع کنید به: عثمان بن سعید عمّری، سفیر آفتاب، از همین مؤلف، ص 40 - 76.

خود کسب کند. لیکن عبدالجبار از فروش باغ خودداری کرد و گفت:

- برای چه منظوری قصد خرید درخت و محل آن را داری؟!

آن مرد در پاسخ، رؤیای دیده شده را بازگو کرد. عبدالجبار با تعجب گفت:

- من نیز شبانگاه همین رویا را دیده ام!

سرانجام عبدالجبار محل درخت و مجموعه باغ خویش را وقف بزرگان و شیعیان نمود تا آنگاه در این مکان به خاک سپرده شوند. (1)

بر بال ملائک

روزهایی چنین گذشت و زمانی نیز بیماری بر عبدالعظیم غلبه کرد و آن عالم وارسته در بستر آرמיד. ... آن روز کبوتران با جنب و جوش خود، سایه غم را بر آسمان ری گسترانده بودند و خبر از حادثه ای ناگوار می دادند. فرشتگان الهی در حال فرود بودند تا گلی از گلستان محمدی را از زمین برچینند و آن را در تابوتی از نور قرار داده، تا بهشت بدرقه کنند.

آری... سرانجام آن عبد خدا در همان روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در رؤیا فرموده بود دعوت حق را لبیک گفت (2) و بر بال ملائک نشست و با وداع از یاران زمینی خود به سوی عرشیان عروج کرد و همدم آن روزی خورندگان بهشت خدا گردد. (3)

ص: 496

1- رجال النجاشی، ص 248؛ مستدرک الوسائل، ج 3، ص 614، به نقل از رساله فی فضل عبدالعظیم.

2- اکثر مورخان و علمای انساب از وفات عبدالعظیم (نه شهادت او) یاد کرده اند، لیکن طریحی بر این عقیده است که او را زنده در خاک گذارده اند (ر. ک: منتخب المراثی، فخرالدین الطریحی، ص 8) و گروهی هم معتقدند او را به شهادت رسانیده اند (ر. ک: الشجرة المبارکة، ص 64) به این دو نظریه نمی توان اعتماد کرد (ر. ک: مجله نور علم، ش 51 - 50، ص 310).

3- عبدالعظیم در دوران امامت امام هادی و قبل از شهادت آن جناب (245 ه. ق.) از دنیا رفت و تاریخ وفات او در هیچ سندی ذکر نشده است، و بر ادعای نویسندگان فرزانه ای که سال 245 ه. ق (ر. ک: مجله تراثنا، ش 5، ص 31) یا حدود 250 ه. ق (ر. ک: جنة النعیم، ص 402) یا یکی دو سال قبل از شهادت امام هادی علیه السلام (ر. ک: اختران فروزان و تهران، ص 38) یا بین سالهای 252 - 255 ه. ق (ر. ک: مرآةالمعارف ج 2، ص 52) و یا نیمه شوال 252 ق (ر. ک: التذکرة العظیمیه، ص 252) را زمان وفات حضرت عبدالعظیم دانسته اند، دلیلی نیست.

خبر درگذشت حضرت عبدالعظیم با کوتاه جملاتی به گوش این و آن می رسید اما بسیار دردناک و دشوار تا عمق جانها را می سود. شیعیان ری از این فراغ در سوگ نشستند و به یاد دوست مویه کردند؛ هرچند که بر مشیت الهی نیز سر تعظیم فرود آوردند چرا که «کل نفس ذائقه الموت»⁽¹⁾

مردم با به تن کردن جامه های سیاه، بی درنگ راهی منزل مسکونی حضرت شدند تا برای آخرین بار با مراد خویش وداع کنند و با او عهد ببندند که تا پای جان از راه راستین اسلام و مکتب تشیع پاسداری کرده، لحظه ای بر خویشان تردید روا ندارند.

پس از غسل دادن،⁽²⁾ تکفین و اقامه نماز، پیکر مطهر بر دوش صدها عزادار قرار گرفت و آنان به سوی باغ عبدالجبار حرکت کردند و سپس در میان شیون و گریه شیعیان پیکر آن عزیز در کنار درخت سیب به خاک سپرده شد.

نواب زیارت

در هزاره اخیر تاریخ اسلام، مزار حضرت عبدالعظیم زیارتگاه بسیاری از شیعیان بوده و سال به سال بر شمار آنان افزوده شده است و این توجه سرچشمه های متعددی دارد که می توان تاکید و سفارش پیشوایان معصوم را از عوامل مهم آن دانست.

از امام رضا علیه السلام این حدیث روایت شده است:

ص: 497

1- سوره عنکبوت، آیه 57.

2- نجاشی می نویسد: هنگامی که می خواستند بدن را غسل دهند، در جیب پیراهن او کاغذی یافتند که در آن نسب شریفش چنین نوشته شده بود. «انا ابوالقاسم، عبدالعظیم بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابيطالب عليهم السلام.» (ر. ک: رجال النجاشی، ص 248).

«مَنْ زَارَ قَبْرَهُ وَجَبَتْ عَلَيْهِ الْجَنَّةُ» (1)

هرکس قبر (عبدالعظیم) را زیارت کند بهشت بر او واجب خواهد شد.

روایتی نیز از امام هادی علیه السلام نقل شده است که:

شخصی از شیعیان ری به حضور امام هادی علیه السلام رسید، حضرت به او فرمود: شما کجا بودی؟ به زیارت امام حسین علیه السلام رفته بودم.

- اما انک لو زرت قبر عبدالعظیم عندکم لکنت کمن زارالحسین علیه السلام (2)

اگر قبر عبدالعظیم را - که در جوار شماس - زیارت کنید مانند آن است که قبر حسین را زیارت کرده باشید. 6.

ص: 498

1- روضات الجنات، محمدباقر خوانساری، ج 4، ص 210، به نقل از تعلیقه شهید ثانی بر خلاصه الاقوال. آیت الله خویی روایت فوق را ضعیف دانسته و مدعی است که او امام رضا علیه السلام را درک نکرده چه رسد به آنکه در زمان حیات ایشان فوت نموده باشد. (ر. ک: معجم رجال الحدیث، ج 10، ص 49) علامه شیخ محمدتقی شوشتری نیز ضمن ضعیف دانستن روایت بر این عقیده است که حدیث فوق مربوط به زیارت قبر حضرت معصومه علیها السلام می باشد. (ر. ک: قاموس الرجال، ج 6، ص 193). گروهی نیز با تصرف در سند روایت مدعی اند که ابوالحسن الهادی به ابوالحسن الرضا علیهما السلام تغییر یافته و حدیث از امام هادی روایت شده است. (ر. ک: مجله نور علم، شماره 50 - 51، ص 313؛ عبدالعظیم الحسنی، ص 61). به هر حال می توان ضمن اعتقاد به صحت سند این گونه بیان کرد که امام رضا علیه السلام خبر از آینده داده است و این امر با درک نکردن زمان امام رضا علیه السلام از سوی عبدالعظیم هیچ منافاتی ندارد، گرچه در فصل نخست بر درک امام رضا و نقل حدیث از او صحه گذارده شد. در کتیبه ضریح مطهر حضرت عبدالعظیم این حدیث از امام رضا علیه السلام نوشته شده است: «من دارنی بعد موتی ضمانت له الجنة و من لم یقدر فلیزر اخی عبدالعظیم الحسنی بالری» هر کس بعد از فوت مرا زیارت کند بهشت را برای او ضمانت می کنم و اگر قادر بر زیارت نباشد، قبر عبدالعظیم در ری را زیارت نماید. مدرک این حدیث معلوم نیست، گرچه تا حدی با حدیث فوق الذکر (در متن) همخوانی دارد.

2- ثواب الاعمال، ص 124؛ کامل الزیارات، ص 324؛ مستدرک الوسائل، ج 3، ص 616.

زیارتگاه حضرت عبدالعظیم روزانه شاهد هزاران مشتاق زیارت کننده - که دور و نزدیک به آنجا روی می کنند - می باشد و مردم با ارادت و توسل به آن محدث و عالم فرزانه از مزارش تبرک جست، دل را با زیارتش نورانی ساخته و عنایت و لطفشرا در دو سرا طلب می کنند. حال سزاست که باختصار از تاریخچه حرم و شخصیت‌های بزرگ دفن شده در جوار حضرت یاد کنیم:

الف - تاریخچه

در آغاز، محل دفن عبدالعظیم حسنی به مسجد شجره (1) معروف شد (2) و سپس نخستین بقعه در زمان آل بویه ساخته شد. (3)

در عصر حاکمیت سلجوقیان، مجدالملک قمی (متوفی 492 ه. ق) - وزیر برکیارق - در احداث بنیان حرم مطهر کوشید (4) و ظاهرا بنای اولین گنبد حضرت به دستور

ص: 499

- 1- تعبیری چون مسجد شجره، مشهد شجره و مقابر شجره در کتابهای بسیاری دیده می شود و مراد از شجره، همان درخت سیبی است که عبدالعظیم جنب آن دفن گردید و پیش از آن نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در رؤیا خبر از دفن او در کنار آن درخت را داده بود.
- 2- عمده الطالب، ص 21؛ روضات الجنات، ج 4، ص 210، به نقل از تعلیقه شهید ثانی بر خلاصه الاقوال.
- 3- عبدالعظیم الحسنی، ص 307.
- 4- النقص، ص 220. حدود سال 1347 کتیبه ای تاریخی به خط کوفی از دوران سلجوقی به نام مجدالملک وزیر بکیارق مربوط به حدود سالهای 480 - 490 ق به دور در ورودی بقعه حضرت عبدالعظیم کشف گردیده که سند بسیار ارزنده و مهمی برای بنای اصلی این آستانه مقدس است. (ر. ک: ری باستان، ج 2، 419). از آثار مورد ستایش مجدالملک قمی، ساخت و تعمیر قبه امام حسن و امام زین العابدین و امام باقر و امام صادق علیهم السلام در بقیع و همچنین بارگاه امام کاظم و امام محمد تقی علیهما السلام در کاظمین و مشاهد بسیاری از سادات علوی می باشد (ر. ک: النقص 220).

این وزیر شیعی می باشد. (1)

ساخت رواق و ایوان از شاه تهماسب فرزند شاه اسماعیل صفوی در سال 944 ه. ق می باشد. (2)

ضریح نقره از آثار فتحعلی شاه قاجار در سال 1223 و طلاکاری گنبد از آثار ناصرالدین شاه و آینه کاری و نقاشی ایران از آثار آقاخان نوری، صدر اعظم می باشد. (3)

صندوق مرقد مطهر حضرت عبدالعظیم یکی از آثار بارزش و تاریخی و دارای پیشینه ای بسیار است. این صندوق در سال 725 ه. ق از چوب عود، فوکل و گردو و با دقت و ظرافت خاصی ساخته شد و کتیبه هایی از آیات قرآنی و زیارتنامه در آن نوشته شده است. (4) این صندوق در سال 1329 ش تعمیر گردید و هم اکنون بر روی قبر مطهر قرار دارد. (5)

پس از پیروزی انقلاب اسلامی توسعه و بهسازی حرم و صحن و رواقها مورد توجه جدی قرار گرفت و این مهم در سالهای اخیر با عنایت مقام معظم رهبری 5.

ص: 500

1- ری باستان ج 1، ص 389 و 390، ج 2، ص 419.

2- جنة النعیم، ص 459.

3- همان؛ المآثر و الآثار، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، ص 54.

4- صورت یکی از این کتیبه ها چنین است: «بسم الله الرحمن الرحيم، امر بترتيب هذه التربة الشريفة و الروضة المنيفة و المشهد المقدس والمرقد المنور، سيد الاعظم الاجل المعظم جلال آل طه و سيد، جبل الله في الارضين سراج المله والدين، عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن حسن بن زيد بن حسن بن علي بن ابي طالب عليهم الصلوة والسلام باشارة المولى صاحب الاعظم و مفخر الحاج الحرمین دستوالعهد خواجه نجم الحق و الدين محمد بن مولى صاحب الاعظم سلطان الوزراء كهف الحرمین دستور الخافقين خواجه عزالحق والدنيا و الدين محمد بن منصور الفومري اعزالله انصاره و طاب مثوى آبائه العظام و اجداده الكرام و زرقه و ايانا شفاعة المؤمنين و اولاده المعصومين الطيبين.»

5- اختران فروزان ری و تهران، ص 45.

حضرت آیت الله خامنه ای و تلاش مسؤولان آستان مقدس و همکاری دولت کریمه دوچندان شد.

ساخت شبستان بزرگی و اتصال حرم مطهر حضرت عبدالعظیم علیه السلام به حرم امامزاده طاهر، ایجاد صحن بزرگ در قسمت شرقی حرم، ساخت مصلاهی باشکوه در ضلع جنوبی صحن و همچنین احداث کتابخانه، دارالحدیث و چند مجموعه مهم در مساحتی حدود 74 هزار متر مربع از مشخصه های بارز طرح جدید می باشد که وضعیت این مکان مقدس را بهبود ساخته و زمینه آسایش زائران حرم شریف را فراهم نموده است.

ب - آرمیدگان بارگاه

بجز امامزاده حمزه علیه السلام - که پیش از حضرت عبدالعظیم در آن مکان دفن گردیده بود - صدها شخصیت ارزنده و فرهیخته دینی و فرهنگی در جوار حضرت در خاک آرمیده اند و در سایه لطفش منتعم و آسوده اند. در این میان سادات بزرگوار و عالمان دینی و شخصیت‌های فرهنگی بنامی به چشم می خورند که به طور گذرا از ایشان یاد می کنیم:

1- امامزاده حمزه

پیشتر از این شخصیت والا یاد شد.

2- امامزاده طاهر

او از نوادگان امام سجاد علیه السلام بوده و نسب او با هشت واسطه به آن حضرت منتهی می گردد و در بخش شرقی صحن عبدالعظیم مدفون می باشد. (1)

ص: 501

1- عبدالله طاهر بن محمد بن حسن بن حسین بن عیسی بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین علیه السلام (ر. ک: ری باستان ج؟؟؟، ص 413؛ جنة النعیم، ص 495؛ زندگانی حضرت عبدالعظیم، ص 130، به نقل از سید محمود شمس الدین حسینی مرعشی؛ متوفی 1338 ه. ق.).

3- ابوالفتوح رازی (متوفی 556 ه. ق.)

او از شاگردان عبدالرحمن بن احمد، عبدالجبار بن عبدالله رازی، ابوجعفر طوسی، ابوعلی طوسی و حسن بن محمد استرآبادی است. از مکتب این مفسر فرزانه، اندیشمندانی چون ابن شهر آشوب و منتجب الدین علی بن بابویه برخاسته اند. تفسیر «روض الجنان و روح الجنان» از اوست. (1)

4- میرزا ابوالقاسم کلانتری (1236 - 1292 ه. ق.)

او علوم اسلامی را نزد اساتیدی چون مولا عبدالله زوزی، سیدابراهیم قزوینی (مؤلف کتاب ضوابط) و شیخ مرتضی انصاری آموخت و سپس به تهران آمد و به ترویج دین پرداخت. کتاب «مطرح الانظار» که در بر دارنده تقریرات درس شیخ انصاری است - از اوست. (2)

5- ملاعلی کنی (1220 - 1306 ه. ق.)

او در نجف و کربلا در مکتب صاحب جواهر، سیدابراهیم قزوینی و شریف العلماء مازندارانی حاضر شد و پس از نیل به مقام اجتهاد راهی تهران شد و ملجأ و پناه مردم گردید. آن مرجع محبوب به تدریس و اداره حوزه نیز اهتمام داشت. شجاعتش چونان سدی در مقابل استبداد ناصرالدین شاه و امتیازگیری قدرتهای بیگانه بود نقش ایشان در لغو امتیاز رویت و برچیدن تشکیلات فراموشخانه در تهران از افتخارات مرجعیت شیعه است. (3)

6- میرزا محمدحسن آشتیانی (متوفی 1319 ه. ق.)

او از مکتب صاحب جواهر و شیخ انصاری استفاده برد و سپس در تهران به تربیت.

ص: 502

1- مفسران شیعه، عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، ج 2، ص 158؛ اختران فروزان ری و تهران، ص 214.

2- زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، مرتضی انصاری، ص 214.

3- ر. ک: ملاعلی کنی، آیت شجاعت، از همین مؤلف.

دانش پژوهان پرداخت. (1) در تحریم تنباکو وی به حمایت از فتوای میرزا محمدحسن شیرازی برخاست و با رهبری خویش مردم تهران را در مبارزه با حکومت ناصرالدین شاه هدایت کرد.

7- شیخ عبدالنبی نوری (متوفی 1344 ه. ق.)

او بخش مهمی از تحصیلات خویش را نزد میرزای شیرازی گذراند و سپس به تهران آمد و با اقامت در آنجا مرجع امور دینی مردم گردید و از سویی تربیت دانش پژوهان علوم اسلامی را سرلوحه کار خود قرار داد. (2)

8- میرزا محمد کفایی معروف به آقازاده (1294 - 1356 ه. ق.)

او فرزند آخوند خراسانی و درس آموخته پدر بود که به مشهد آمد و به تدریس اشتغال ورزید. در قیام خونین گوهرشاد همدوش آیت الله حاج آقا حسین قمی و سایر علما قرار گرفت و دستگیر شد و سپس از محاکمه به دست دکتر احمدی (دژخیم رضاخان) با آمپول هوا به شهادت رسید. (3)

9- شیخ عباس تهرانی (1298 - 1360 ه. ق.)

او با شرکت در درس میرزا محمدتقی شیرازی، سیداسماعیل صدر، سیدحسن صدر و آقاضیاء عراقی به مدارج عالی فقه و اصول رسید و آنگاه در تهران و ری ضمن تدریس، به ترویج دین پرداخت. (4)

10- میرزا محمدعلی شاه آبادی (1292 - 1369 ه. ق.)

او تحصیلات عالی را نزد میرزا محمدحسن آشتیانی، آخوند خراسانی، میرزا حسین خلیلی و میرزا محمدتقی شیرازی فرا گرفت. و سپس در قم به تدریس 9.

ص: 503

1- معارف الرجال، محمد حرزالدین، ج 1، ص 238 و 239.

2- نقباء البشر، آقابزرگ تهرانی، ج 3، ص 1342.

3- ر. ک: حاج آقا حسین قمی قامت قیام، از همین مؤلف، ص 118.

4- اختران فروزان ری و تهران، ص 86 و 89.

معارف الهی پرداخت. (1) از مکتب عرفانی و روحبخش او، فرزانه ای چون امام خمینی بر عالم اسلام تقدیم شد.

11- میرزا مهدی آشتیانی (1306 - 1372 ه. ق.)

او دروس عالی فقه و اصول را نزد آخوند خراسانی، آقاضیاء عراقی و سیدابوالحسن اصفهانی آموخت و چندی در قم به تدریس فلسفه و اصول پرداخت. (2)

12- سیدابوالقاسم کاشانی (1300 - 1381 ه. ق.) (3)

او علوم دینی را از مکتب پدر (سیدمصطفی کاشانی)، آخوند خراسانی و میرزا حسین خلیلی فرا گرفت، زندگی اش قرین مبارزه با استعمار و نجات کشورهای اسلام از شرّ قدرتهای خارجی بود. دوران رهبری او بیشتر در پی ملی ساختن صنعت نفت ایران و دیگر امور سیاسی سپری شد.

13- سیدرضا فیروزآبادی (1288 - 1385 ه. ق.)

او در درس آخوند خراسانی، میرزا حسین خلیلی و سیداسماعیل صدر شرکت کرد و سپس به تهران آمد و به انجام امور خیریه و خدمت به مردم اهتمام ورزید. ساخت مسجد و بیمارستان در ری از آثار اوست. (4)

14- سیدصدرالدین جزایری (1313 - 1388 ه. ق.)

او تحصیلات خویش را در حوزه های علمی تهران، مشهد و نجف اشرف گذراند و در کربلا در کنار حاج آقا حسین قمی قرار گرفت و سپس به تهران آمد و ملجأ مؤمنان گردید. (5) 1.

ص: 504

1- گنجینه دانشمندان، محمد شریف رازی، ج 3، ص 484.

2- آثارالحجّه، محمدشریف رازی، ج 1، ص 231؛ گنجینه دانشمندان، ج 3، ص 368.

3- اختران فروزان ری و تهران، ص 101.

4- گنجینه دانشمندان، ج 3، ص 632.

5- علماء معاصرین، واعظ خیابانی، ص 229؛ گنجینه دانشمندان، ج 4، ص 421.

15- میرزا ابوالحسن شعرانی (1320 - 1393 ه. ق.)

او در علوم مختلف خیره و صاحب نظر بود و شاگردان بزرگی در مکتبش پرورش یافتند و سرآمد گردیدند. از وی آثار گرانسنگی بالغ بر 43 کتاب برجای مانده است. (1)

16- میرزا احمد آشتیانی (1300 - 1395 ه. ق.)

او فرزند میرزا محمدحسن آشتیانی است که بخش مهمی از تحصیلات خود را در تهران گذراند و آنگاه به مدت ده سال از محضر میرزای نایینی در نجف فیض برد و آنگاه به تهران بازگشت و به تدریس پرداخت. (2)

17- میرزا محمد ثقفی (1313 - 1404 ه. ق.)

او نزد سید ابوالحسن رفیعی قزوینی، شیخ عبدالکریم حائری و شیخ محمدرضا اصفهانی مسجد جامعی فقه، اصول و فلسفه را فرا گرفت. تفسیر «روان جاوید» از آثار تألیفی اوست. (3) امام خمینی (قدس سره) داماد وی می باشد.

18- شیخ ذبیح الله محلاتی (1310 - 1406 ه. ق.)

او از شاگردان میرزا حسین نایینی، آقاضیاء عراقی، سید ابوالحسن اصفهانی، شیخ جواد بلاغی و سیدحسن صدر است. «ریا حین الشیعه» در احوال بانوان شیعه از آثار گرانقدر اوست. (4)

همچنین اندیشمندان ذیل در جوار حرم حضرت عبدالعظیم مدفونند:

1- میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی (1193 - 1251 ه. ق.)

وی ادیب، منشی، شاعر و در نظم مایسی استاد بود و ثنائی تخلص می کرد. مدتی 8.

ص: 505

1- مجله نور علم (یادنامه بیستمین سال درگذشت علامه شعرانی)، ش 51 - 50، ص 74 - 88.

2- اختران فروزان ری و تهران، ص 180.

3- همان، ص 223 و 224.

4- همان، ص 197 و 198.

در تبریز به وزارت عباس میرزا منصور شد و قائم مقام لقب یافت. او سپس در زمان سلطنت محمد میرزا صدراعظم ایران گردید. کوششهای بسیار وی در اصلاح امور موجب حسادت گروهی گردید و با دسایس این عده و به دستور شاه خفه گردید. (1)

2- میرزا حبیب الله شیرازی متخلص به قآنی (متوفی 1270 ه. ق.)

هنر او در قصیده سرایی است. از وی دیوان اشعار و کتابی بنثر به نام «پرشان» - که به اسلوب گلستان سعدی است - به یادگار مانده است. (2)

3- سیدکریم امیری فیروز کوهی (1288 - 1364 ه. ق.)

او از شعرای متعهد و فرزانه معاصر می باشد. از وی دیوان شعر (در سه جلد) و چند اثر چاپی و غیر چاپی به جای مانده است. او همچنین کتاب نفس المهموم محدث قمی را ترجمه نموده و چون ترجمه دیگر آن کتاب به خامه علامه شعرانی منتشر شد از نشر ترجمه خویش ابا کرد. (3)

جایگاه آستان در تاریخ سیاسی معاصر

آستان مقدس و حریم حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام در طول تاریخ، مشعل هدایت مبارزان، مرکز خیزشهای دینی، پایگاه رهبران جنبشهای مذهبی و پناهگاه و مقر دلیر مردان روحانی بوده است.

این خاستگاه معنویت در دو سده اخیر نور تلاش و جهاد را بر سرتاسر گیتی افشاند و صفحه زخم خورده و تاریک تاریخ ایرانیان را که اسیر ظلم و جور ظالمان بود - روشن ساخت و رهبران پیکار با استبداد و استکبار را در حصار خویش پناه داد.

ص: 506

1- فرهنگ فارسی (اعلام)، ج 6، ص 1410 و 1411.

2- همان، ص 1408 و 1409.

3- دائرة المعارف تشیع، ج 2، ص 525.

نمونه های ذیل نمایه ای از رهبران قیام و قیامهای بنام است:

- 1- استقرار سیدجمال الدین اسدآبادی در بقعه حضرت عبدالعظیم به منظور دعوت و برانگیختن مردم برای طلب اصلاح کشور، به طوری که این نقطه، محل ایراد خطابه های سید و روی آوردن مردم و رجال تهران شد. (1)
- 2- مهاجرت علما و روحانیان به همراه صدها نفر از مردم تهران به حرم حضرت عبدالعظیم در اعتراض به حکومت قاجار که به «مهاجرت صغری» شهرت یافت و به عنوان یکی از حرکت‌های آغازین جنبش مشروطیت تلقی شد. (2)
- 3- آیت العظمی حاج آقا حسین قمی برای اعلام انزجار و نفرت از اقدامات ضداسلامی رضاخان پهلوی، به نمایندگی از سوی علمای مشهد راهی تهران شد و در جنب حرم عبدالعظیم مأوی گرفت و پس از استقرار، با استقبال شدید مردم تهران و ری مواجه شد. این حرکت شجاعانه قیام گوهرشاد را به دنبال داشت. (3)
- 4- به دنبال اعتراض دلیرانه آیت الله شیخ محمدتقی بافقی نسبت به هتك حرمت خانواده رضاخان به حرم حضرت معصومه علیهما السلام ، ایشان پس از شکنجه در جوار حرم حضرت عبدالعظیم تبعید گردید. و لذا آن مرکز معنوی مورد توجه بیشتری قرار گرفت. (4) گویند که امام خمینی رحمه الله در درس اخلاق خود می فرمود: هر کس بخواهد در این عصر مومنی را زیارت و دیدار کند که شیاطین تسلیم او و به دست وی ایمان می آورند مسافرتی به شهر ری نموده و بعد از زیارت حضرت عبدالعظیم آقای بافقی.

ص: 507

-
- 1- ر. ک: زندگی و سفرهای سیدجمال الدین اسدآبادی، علی اصغر حلبی، ص 37 - 40.
 - 2- ر. ک: تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، ج 1، ص 375 - 380؛ مکتوبات شیخ فضل الله، محمد ترکمان، ج 1، ص 194 و 250، ج 2، ص 192 - 197؛ شیخ فضل الله نوری و مشروطیت، مهدی انصاری، ص 183 - 204؛ تاریخ سیاسی معاصر ایران، سیدجلال الدین مدنی، ج 1، ص 55 و 56؛ نهضت روحانیون ایران، علی دوانی، ج 1، ص 112 - 176.
 - 3- ر. ک: حاج آقا حسین قمی قامت قیام، همین مؤلف.
 - 4- ر. ک: مجاهد شهید آیت الله حاج شیخ محمدتقی بافقی، محمدشریف رازی.

را زیارت کند و گاهی این شعر را نیز می خواند:

چو خوش بود که برآید به يك كرمه دوکار *** زیارت شه عبدالعظیم و دیدن یار(1)

5- در آغاز نهضت اسلامی ایران به رهبری امام خمینی، این مکان پایگاه قیام بر ضد نظام پهلوی بود و در طول سالیان پس از انقلاب و در بحبوحه جنگ تحمیلی و هشت سال دفاع مقدس مرکزی پشتیبانی معنوی، مالی و انسانی از نظام تلقی گردیدند.

دریای کرامت

بارگاه حضرت عبدالعظیم در طول تاریخ ملجاء و پناه دردمندان و نیازمندان بوده است و زائران شیفته حضرتض به آن مقرب درگاه ایزدی توسل جسته و می جویند، مؤمنان دلشکسته بسیاری شفای درد خویش را در این سرا یافته و گره مشکل خویش را در این محل گشودند و از دریای کرامت او سیراب شدند. حکایت ذیل نمونه ای از کرامت آن سید کریم می باشد:

پنج بهار از عمر خویش را پشت سر نهاده بودم که یکبار به همراه برادر بزرگم به بام خانه رفتم و خواستم که گذرگاه باریک و تند میان حیات خلوط و حیاط بزرگ، بگذرم که در میانه راه دچار سرگیجه شدم و با از دست دادن تعادل خویش بی اختیار از ارتفاع هفت مری سقوط نموده و با صورت به کف حیات آمدم و بخشی از آجرها و مصالح ساختمانی نیز پس از سقوط من به رویم ریخت.

بر اثر سقوط از دیوار و ریختن مصالح ساختمانی بر روی من، صدای مهیبی در خانه طنین می افکند به گونه ای که همه خانواده سراسیمه از درون منزل بیرون ریخته و به ناگاه با پیکر درهم شکسته و بی روح و آغشته به خون من روبرو می گردند.

ص: 508

1- مجله کیهان فرهنگی، سال ششم، شماره 62، ص 10، مقاله مشایخ امام خمینی (رضوان الله علیه)، رضا استادی.

از دیدن آن منظره وحشتناک فریاد سردادند و بر اثر شیون و فریاد آنان همسایگان آگاه می گردند و منزل مملو از زن و مرد پیر و جوان می شود و در این میان گریه مادر و بستگانم صحنه غمبار و رقت انگیزی پدید می آورد.

برخی از بستگان به سرعت خود را به حرم مطهر امامزاده حمزه، فرزند گرامی امام کاظم علیه السلام می رسانند و مرحوم پدرم را از آنجا به منزل آورده و از جریان آگاهی می سازند و برخی به سراغ پزشک می روند.

به طوری که به من گفته اند پیکر بی حس و حرکت مرا در ملافه ای قرار داده و چند نفری آن را به مطب دکتر معروف شهر ری می برند و ایشان پس از معاینه دقیق و کنترل علایم حیاتی اظهار می دارد که: «متأسفانه این کودک مرده است، او را ببرید و به خاک بسپارید.»

بستگان و آشنایان پس از شنیدن اظهار نظر پزشک سرشناس شهر، از حیات و زندگی من ناامید گشته و با شیون و گریه بسیار، پیکر مرا به دوش می کشند و برای مراسم دفن و کفن آماده می شوند اما مرحوم پدرم که خدای او را غریق رحمت و احسان خویش سازد و در جوار اولیای خود او را جای دهد، خطاب به بستگاه و همسایگان می گوید: «در این مورد شتاب نکنید، شما او را به خانه انتقال دهید، اجازه و فرصت دهید تا من به حرم مطهر «سیدالکریم حضرت عبدالعظیم حسنی» علیه السلام شرفیاب گردم شاید بتوانم زندگی مجدد و شفای فرزندم را بگیرم در غیر این صورت به خانه باز نخواهم گشت.»

با این بیان بستگانم پیکر درهم شکسته و بی جان مرا به خانه می آورند و در درون پلاستی در گوشه اطاق قرار داده و بر گرد آن حلقه عزا و سوگواری زده و مردم نیز برای عرض تسلیت و دلداری به مادر و خانواده و بستگانم شروع به رفت و آمد می کنند.

از آن سو پدرم بی درنگ به حرم مطهر تشرّف یافته و به حضرت سیدالکریم توسّل جسته و شفا و زندگی حیات من و بینایی چشم خود را تقاضا می کند و با همه وجود به

عرض می رساند که: «مولای من! سرورم! آقایم! تا زندگی و شفای پسرم را برابیم از خدا نگیرید من به خانه باز نمی گردم.»

شرایط عجیب و رقت باری پدید می آید، از يك سو پدرم در حرم به دعا نشسته و زندگی مرا می طلبیده است و از دگرسو بستگانم در کنار پیکرم سوگوار و بلا تکلیف و از طرف سوّم پیکر بی جان من در پلاسی در کنار اطاق.

کم کم مردم شهر ری زبان به نکوهش و ملامت پدر و بستگانم گشوده و می گویند:

آخر این چه اصرار بی جایی است که شما دارید؟ شما مرده را روی زمین نهاده و انتظار زنده شدن او را می کشید؟ بجاست که او را بردارید و به خاک بسپارید و آنگاه از خدای بنده نواز فرزند دیگری به جای او بخواهید.

اما پدرم به طوری که به من نقل شده است به نظرات مردم توجه نکرده و به توسّل خالصانه و جدّی خویش ادامه داده و تا شب سوّم همچنان مصرّانه خواسته خویش را می خواهد.

شب سوّم بوده است که در عالم خواب متوجّه می گردد که شخصیت گرانقدر و فرزانه ای به او می گوید: ... اما بینایی چشم خودت دیگر باز نمی گردد چرا که مقدرات این است و اما فرزندت را به اذن آفریدگار توانا و مهر و لطف او شفا بخشیدیم، بپاخیز و به خانه ات بازگرد!

پدرم به ناگاه از خواب بیدار می شود و بی اختیار از شادمانی فریاد می کشد و خدمتگزاران حرم مطهر حضرت عبدالعظیم را بیدار می نماید که: «پسرم بطور قطع زنده شده است، چرا که الآن در خواب دیدم که حضرت او را شفا بخشیده است.»

او در همان ساعت از شب از حرم مطهر به خانه باز می گردد و هنگامی که پشت دروازه خانه می رسد صدای شادمانی مادرم را می شنود که می گوید: یکی به حرم برود و به پدرش اطلاع دهد که فرزندت به لطف خدا زنده شده است.

سه روز پس از اعلان مرگ من از سوی پزشك، بار دیگر مرا به مطبّ او می برند و

از او تقاضا می کنند که مرا معاینه نموده و زخمهای پیکرم را پانسمان و شکستگیهای مرا درمان کند.

پزشک یاد شده نخست عصبانی می شود که: شما مرده را سه روز نگاه داشته اید؟ چرا دفن نکرده اید؟ و برای چه باز نزد من می آورید؟

اما پس از اصرار بستگانم مرا می پذیرد و پس از معاینه شگفت زده می بیند که بدن گرم است و قلب کار می کند و سایر علایم حیاتی موجود و وضعیّت رو به بهبود است.

با دیدن این شرایط بی اختیار فریاد می کشد که: «این معجزه حضرت مسیح علیه السلام است.»

اما پدرم ضمن ادای احترام به عیسی بن مریم علیهما السلام می گوید: «نه! این کرامت و عنایت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام است.»

سرانجام پزشک یاد شده، زخمها را پانسمان می کند و شکستگیها را می بندد و داروی لازم را برای بهبودی و بازیافتن صحت کامل می دهد و بدینسان من به زندگی دیگری باز می گردم.

خدای به حضرت سیدالکریم علیه السلام و پدرم پاداش نیکو دهد.»(1)8.

ص: 511

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

السَّلَامُ عَلَى أَدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى نُوحٍ نَبِيِّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى عِيسَى رُوحِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَ خَلْقِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفَى اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا سِبْطِي الرَّحْمَةَ وَسَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ سَيِّدَ الْعَابِدِينَ وَقُرَّةَ عَيْنِ النَّاطِرِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ بَاقِرَ الْعِلْمِ بَعْدَ النَّبِيِّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقَ الْبَارِئَ الْأَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُوسَى بْنَ جَعْفَرَ الطَّاهِرَ الطُّهْرَةَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا الْمُرْتَضَى، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ التَّيْمِيِّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ النَّقِيِّ النَّاصِحِ الْأَمِينِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ، السَّلَامُ عَلَى الْوَصِيِّ مِنْ بَعْدِهِ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى نُورِكَ وَسِرَاجِكَ وَوَلِيِّ وَلِيِّكَ وَوَصِيِّ وَصِيِّكَ وَحُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّيِّدُ الزَّكِيُّ وَالطَّاهِرُ الصَّفِيُّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنَ السَّادَةِ الْأَطْهَارِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنَ الْمُصْطَفِينَ الْأَخْيَارِ، السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ عَلَى ذُرِّيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ وَرَحْمَةِ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ، السَّلَامُ عَلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ الْمُطِيعِ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَالَقَاسِمِ ابْنَ السَّبْطِ الْمُتَنَجِّبِ الْمُجْتَبَى، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ بَزَارَتِهِ ثَوَابُ زِيَارَةِ سَيِّدِ الشُّهُدَاءِ يُرْتَجَى، السَّلَامُ عَلَيْكَ عَرَفَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ فِي الْجَنَّةِ وَحَشَرْنَا فِي زُمْرَتِكُمْ وَأُورَدْنَا حَوْضَ نَبِيِّكُمْ وَسَقَانَا بِكَأْسِ جَدِّكُمْ مِنْ يَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُرِيَنَا فِيكُمْ الشُّرُورَ وَالْفِرَاجَ، وَأَنْ يَجْمَعَنَا وَإِيَّاكُمْ فِي زُمْرَةِ جَدِّكُمْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَنْ لَا يَسْلُبَنَا مَعْرِفَتَكُمْ، إِنَّهُ وَلِيُّ قَدِيرٍ، أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ بِحُبِّكُمْ وَالْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَالتَّسْلِيمِ إِلَى اللَّهِ رَاضِيًا بِهِ غَيْرَ مُنْكَرٍ وَلَا مُسْتَكْبِرٍ وَعَلَى يَقِينٍ مَا أَتَى بِهِ مُحَمَّدٌ نَطْلُبُ بِذَلِكَ وَجْهَكَ، يَا سَيِّدِي اللَّهُمَّ وَرِضَاكَ وَالِدَا الْأَخْرَةِ، يَا سَيِّدِي وَابْنَ سَيِّدِي إِشْفَعْ لِي فِي الْجَنَّةِ فَإِنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ شَأْنَ مِنَ الشَّأْنِ، اللَّهُمَّ أَنَّى أَسْأَلُكَ أَنْ تَخْتِمَ لِي بِالسَّعَادَةِ فَلَا تَسْلُبْ مِنِّي مَا أَنَا فِيهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، اللَّهُمَّ اسْتَجِبْ لَنَا وَتَقَبَّلْ بِكَرَمِكَ وَعِزَّتِكَ وَبِرَحْمَتِكَ وَعَافِيَتِكَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ، وَسَلَّمْ تَسْلِيمًا، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

- (1) قرآن کریم.
- (2) آثار البلاد و اخبار العباد، زکریابن محمد بن محمود قزوینی، ترجمه جهانگیر میرزا قاجار، انتشارات امیرکبیر، 1373 ش.
- (3) آثار الحججه، محمد شریف رازی، انتشارات برقی، قم، 1332 ش.
- (4) آل بویه، علی اصغر فقیهی، چاپ سوم، 1366 ش.
- (5) ابوطالب یگانه مدافع اسلام، شیخ محمدرضا طبری نجفی، ترجمه محمد محمدی اشتهاردی، انتشارات قائم، 1355 ش.
- (6) اثبات الهداة، حر عاملی، قم.
- (7) الاحتجاج، ابو منصور طبرسی، نشر مرتضی، مشهد، 1403 ق.
- (8) احسن التقاسیم، فی معرفة الاقالیم، مقدسی معروف به بشاری، لیدن المحروسه، 1909 م.
- (9) اختران فروزان ری و طهران، محمد شریف رازی، مکتبه الزهراء، قم.
- (10) الاختصاص، شیخ مفید، انتشارات جامعه مدرسین، قم.
- (11) اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، شیخ طوسی، مشهد، 1348 ش.
- (12) الارشاد، شیخ مفید، مؤسسه آل البيت، قم، 1413 ق.
- (13) اعلاق النفیسه، احمد بن عمر بن رسته، مدینه لیدن المحروسه، 1891 م.
- (14) اعلام الوری، امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی، المکتبه العلمیه.
- (15) الزام الناصب، علی یزدی حائری، مکتبه الرضی، قم، 1404 ق.
- (16) الامالی، شیخ صدوق، انتشارات کتابچی، تهران، چاپ پنجم، 1370 ق.
- (17) الامالی، شیخ مفید، انتشارات جامعه مدرسین، قم، 1403 ق.
- (18) امام مهدی (عج) و نگرشی به تاریخ غیبت صغری، سید محمد صدر، ترجمه محمد امامی،

- (19) امام هادی (سرچشمه های نور)، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، 1368 ش.
- (20) الامام الهادی من المهد الى اللحد، سید محمد کاظم قزوینی، مرکز نشر آثار شیعه، قم، 1413 ق.
- (21) بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، مؤسسه الوفاء، بیروت، 1403 ق.
- (22) البرهان، سید هاشم بحرانی.
- (23) برهان قاطع، محمد حسین بن خلف تبریزی، انتشارات امیرکبیر، تهران، 1361 ش.
- (24) بشارة الاسلام، سید مصطفی آل سید حیدر، نجف.
- (25) بشارة المصطفی، محمد بن ابی القاسم طبری، نجف، 1383 ق.
- (26) البلدان، احمد بن ابی یعقوب بن واضع الکاتب (ضمیمه اعلاق النفیسه، ج 7).
- (27) تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، دارالکتب العلمیه، بیروت.
- (28) تاریخ الخلفاء، جلال الدین سیوطی، مکتبه المثنی، بغداد، 1383 ق.
- (29) تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، دکتر جاسم حسین، ترجمه سید محمد تقی آیت اللهی، انتشارات امیرکبیر، تهران.
- (30) تاریخ سیاسی معاصر ایران، دکتر سید جلال الدین مدنی، انتشارات جامعه مدرسین، قم، 1361 ش.
- (31) تاریخ الغیبه الصغری، سید محمد صدر، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، 1400 ق.
- (32) تاریخ قم، حسن بن محمد بن حسن قمی، ترجمه حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی، کتابخانه طهران، 1353 ش.
- (33) تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، انتشارات امیرکبیر، تهران، 1357 ش.
- (34) تذکره الخواص، سبط بن جوزی، مؤسسه اهل البيت، بیرو، 1401 ق.
- (35) التذکره العظیمیه، شیخ محمد ابراهیم نجفی کلباسی، مطبعه برادران باقرزاده.
- (36) تشیع در ری، رسول جعفریان، آستان مقدس حضرت عبدالعظیم، 1371 ش.
- (37) تعلیقه کتاب الاختصاص، علی اکبر غفاری.

- (38) تعليقه كتاب خلاصه الاقوال، شهيد ثانی.
- (39) تنقيح المقال، شيخ عبدالله مامقانی، مكتبة المرتضويه، نجف، 1350 ق.
- (40) التوحيد، شيخ صدوق، انتشارات جامعه مدرسين، قم.
- (41) تهذيب الانساب، محمد بن ابی جعفر عبيدلى النسابه، مكتبة آية الله المرعشى النجفى، قم، 1413 ق.
- (42) تهذيب التهذيب، ابن حجر عسقلانى، دار احياء التراث العربى، بيروت.
- (43) ثواب الاعمال، شيخ صدوق.
- (44) جامع الرواة، محمد بن على اردبيلى، مكتبة آية الله المرعشى النجفى، قم، 1403 ق.
- (45) جنة النعيم والعيش الكريم فى احوال السيدالكريم و المحدث العليم، ملا محمدباقر مازندارنى كجورى، (چاپ سنگى).
- (46) حاج آقا حسين قمى قامت قيام، محمدباقر پورامينى، سازمان تبليغات اسلامى، تهران.
- (47) حلية الابرار، سيدهاشم بحراني، قم، 1407 ق.
- (48) حياة الامام موسى بن جعفر، باقر شريف القرمشى، 1389 ق.
- (49) الخرايج و الجرايح، قطب الدين راوندى.
- (50) الخصال، شيخ صدوق، انتشارات جامعه مدرسين، قم.
- (51) دائرة المعارف، بطرس بستانى، دارالمعرفه، بيروت.
- (52) دائرة المعارف تشييع، موسسه دائرة المعارف تشييع با همكارى نشرىادآوران، تهران، 1371 ش.
- (53) الدعوات، قطب الدين راوندى.
- (54) ديوان شمس تبريزى، سروده مولانا جلال الدين محمد بلخى.
- (55) ديوان حافظ، شركت نسبى كانون كتاب، تهران، 1321 ش.
- (56) الدررعه الى تصانيف الشيعة، آقابزرگ تهرانى، دارالاضواء، بيروت.
- (57) رجال الطوسى، محمد بن حسن طوسى، مطبعة حيدريره، نجف، 1381 ق.
- (58) رجال علامه حلى، المطبعة الحيدريره، نجف.

(59) رجال النجاشی، احمد بن علی نجاشی، انتشارات جامعه مدرسین، قم.

(60) رساله فی فضل عبدالعظیم، صاحب بن عباد، ضمیمه مستدرک الوسائل (چاپ سنگی).

(61) روضات الجنات، فی احوال المعلماء والنساء والسادات، میرزا محمدباقر خوانساری، مکتبه اسماعیلیان، قم، 1391 ق.

(62) ری باستان، دکتر حسین کریمان، انتشارات انجمن ملی، تهران، 1345 ش.

(63) الزام الناصب، علی یزدی حائری، قم، 1404 ق.

(64) زندگانی حضرت عبدالعظیم، محمدشریف رازی، تهران، 1367 ق.

(65) زندگی و شخصیت شیخ انصاری مرتضی انصاری، کنگره شیخ اعظم انصاری، قم، 1373 ش.

(66) زندگی اجتماعی در حکومت عباسیان، محمد مناظر احسن، ترجمه مسعود رجب نیا، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، 1369 ش.

(67) زندگی و سفرهای سیدجمال الدین اسدآبادی، علی اصغر حلبی، انتشارات زوار، تهران.

(68) سراج الانساب، سیداحمد بن محمد کیاگیلانی، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، قم، 1409.

(69) سرزمینهای خلافت شرقی، لسترنج، ترجمه محمود عرفان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1367 ش.

(70) سرالسلسله العلویه، ابونصر بخاری، منشورات المطبعة الحیدریه، نجف، 1381 ق.

(71) سیر اعلام النبلاء، شمس الدین محمد ذهبی، درالفکر، بیروت، 1417 ق.

(72) الشجرة المبارکه فی انساب الطالیه، فخر رازی، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، قم، 1409 ق.

(73) سفینه البحار، شیخ عباس قمی، انتشارات کتابخانه سنایی.

(74) شیخ فضل الله نوری و مشروطیت (رویارویی دو اندیشه)، مهدی انصاری، انتشارات امرکبیر، تهران، 1369 ش.

(75) الشیعه و الرجعه، شیخ محمدرضا طبسی نجفی، قم.

- (76) شرح حال حضرت عبدالعظيم، اعتضاد السلطنة (خطي).
- (77) الصراط المستقيم، زين الدين عاملی نباطی، تهران، 1384 ق.
- (78) صفات الشيعه، شيخ صدوق.
- (79) عبدالعظيم الحسنی حياته و مسنده، عزيز الله عطاردی، انتشارات عطارد، 1373 ش
- (80) عثمان بن سعيد عمری سفیر آفتاب، محمدباقر پورامينی، سازمان تبليغات اسلامي.
- (81) علل الشرايع، شيخ صدوق، منشورات المكتبة الحيدريه، نجف، 1385 ق.
- (82) علماء معاصرین، واعظ خيابانی، كتابفروشی اسلاميه، تهران، 1366 ق.
- (83) عمدة الطالب في انساب آل ابي طالب، احمد بن علي حسنی معروف به ابي عنبه، منشورات المطبعة الحيدريه، نجف، 1380 ق
- (84) عيون اخبار الرضا، شيخ صدوق، كتابفروشی طوس، قم، 1363 ش.
- (85) الغيبة، محمد بن ابراهيم نعمانی، مكتبة الصدوق، تهران.
- (86) فتوح البلدان، ابوالحسن بلاذری، دارالكتب العلميه، بيروت، 1398 ق.
- (87) الفخری في انساب الطالبیین، اسماعيل بن حسين مروزی، مكتبة آية الله المرعشي النجفی، قم، 1409 ق.
- (88) فدك، سيد محمد حسن موسوی قزوینی.
- (89) فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، نشر دانش اسلامي، قم، 1363 ش.
- (90) فرهنگ فارسی (اعلام)، محمد معین، انتشارات امیرکبیر، تهران، 1363 ش.
- (91) فرهنگ فرق اسلامي، دکتر محمد جواد مشکور، بنیاد پژوهشهای اسلامي آستان قدس رضوی، مشهد، 1368.
- (92) الفصول المهمه، علی بن محمد بن احمد مالکی معروف به ابن صباغ، دارالاضواء، بيروت، 1409 ق.
- (93) قاموس الرجال، شيخ محمد تقی تستری، انتشارات جامعه مدرسین، قم.
- (94) الكافي، محمد بن يعقوب كليني، دارالكتب الاسلاميه، تهران، 1350 ش.
- (95) كامل الزيارات، جعفر بن محمد بن قولويه، مطبعة المرتضويه، 1356 ق.

(96) الكامل فى التاريخ، ابن اثير، داراحياء التراث العربى، بيروت، 1408ق.

(97) كرامات صالحين، محمدشريف رازى، مطبوعات حاذق، قم، 1374ش.

(98) كشف الغمه، على بن عيسى بن ابى الفتح اربلى، تبريز، 1381ق.

(99) كفاية الاثر، على بن محمدالخرزاز القمى، تهران.

(100) كمال الدين، شيخ صدوق، انتشارات جامعه مدرسين، قم، 1405ق.

(101) گنجينه دانشمندان، محمدشريف رازى، قم، 1354ش.

(102) كنزالفرائد، محمدبن على بن عثمان الكراچكى.

(103) لباب الانساب، على بن ابى القاسم بن زيد بيهقى، مكتبة آيت الله المرعشى النجفى، قم، 1410ق.

(104) لسان العرب، ابن منظور، داراحياء التراث العربى، بيروت، 1408ق.

(105) لغت نامه دهخدا، دانشكده ادبيات دانشگاه تهران، سازمان لغت نامه، تهران، 1346ش.

(106) المآثر و الاثار، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، انتشارات كتابخانه سنائى، تهران.

(107) مجالس المؤمنين، قاضى نورالله شوشترى، كتابفروشى اسلاميه، تهران، 1365ش.

(108) مجاهد شهيد آيت الله شيخ محمدتقى باقى، محمدشريف رازى، انتشارات پيام اسلام، قم.

(109) المجدى فى انساب الطالبين، على بن محمدبن على بن علوى، تحقيق دكتور احمد مهدوى دامغانى، مكتبة آية الله المرعشى النجفى، قم، 1409ق.

(110) مجله آينه پژوهش، دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم، شماره 21.

(111) مجله تراثنا، مؤسسه آل البيت، شماره 5.

(112) مجله كيهان فرهنگى، مؤسسه كيهان، شماره 63.

(113) مجله نور علم، نشریه جامعه مدرسين حوزه علميه قم، دوره پنجم، شماره 51-50.

(114) مجمع البحرين، فخرالدين الطريحي، نجف.

(115) مجمع البيان فى تفسيرالقرآن، شيخ طبرسى، كتابفروشى اسلاميه، تهران، 1373ق.

(116) المحاسن، احمدبن محمدبن خالد برقى، قم.

(117) مدينة المعاجز، سيدهاشم بحراني، تهران.

(118) مرآة المعارف، محمد حرز الدين، انتشارات سعيدبن جبیر، قم، 1371 ق.

(119) مرآة الاطلاع، على اسماء الامكنه والبقاع، عبدالمؤمن بن عبدالحق بغدادی، داراحياء الكتب العربيه.

(120) مروج الذهب، على بن حسين بن على مسعودی، دارالبحر، قم.

(121) مسالك الممالك، ابواسحق ابراهيم اصطخری، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، تهران، 1347 ش.

(122) مستدرک الوسائل، ميرزا حسين نوری، مؤسسه آل البيت، قم.

(123) مستدرک الوسائل، ميرزا حسين نوری، ج 3، (چاپ سنگی).

(124) مصباح المتعجب، شيخ طوسی، مؤسسه فقه الشيعه، بيروت.

(125) معادن الحكمة في مكاتيب الاثمه، محمدبن محسن بن مرتضى كاشانی، انتشارات مدرسين، قم، 1409 ق.

(126) معارف الرجال، محمد حرز الدين، مكتبة آية الله المرعشي النجفی، قم، 1405 ق.

(127) معاني الاخبار، شيخ صدوق، انتشارات جامعه مدرسين، قم.

(128) معجم احاديث الامام المهدي (عج)، مؤسسه معارف اسلامي، قم، 1411 ق

(129) معجم البلدان، ياقوت بن عبدالله حموي، دار احياء التراث العربي، بيروت، 1399 ق.

(130) معجم رجال الحديث، سيدابوالقاسم خوئي، مدينة العلم، قم.

(131) مفسران شيعه، عبدالرحيم عقيقي بخشايشي، دفتر نشر نويدا اسلام، قم، 1371 ش.

(132) مقاتل الطالبين، ابوالفرج اصفهاني، دارالمعرفه، بيروت.

(133) مکتوبات، اعلاميه ها و چند گزارش پيرامون نقش شيخ شهيد فضل الله نوري و مشروطيت، محمد رتکمان، نشر خدمات رسا، تهران، 1404 ق.

(134) ملا على كنى، مرزبان دين، محمدباقر پوراميني، در الحديث، قم.

- (135) مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب.
- (136) منتخب الاثر، لطف الله صافی، مکتبه الداوری، قم.
- (137) منتخب المراثی، فرالدین الطریحی.
- (138) منتقلة الطالبیه، ابراهیم بن ناصر بن طباطبا، منشورات المطبعة الحیدریه، نجف، 1388 ق.
- (139) منتهی الامال، شیخ عباس قمی، انتشارات هجرت، قم.
- (140) من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، انتشارات جامعه مدرسین، قم.
- (141) منیة الراغب فی ایمان ابی طالب، شیخ محمدرضا طبسی نجفی، قم، 1395 ق.
- (142) المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمد حسین طباطبائی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، 1390 ق.
- (143) نزهة القلوب، حمدالله مستوفی قزوینی، کتابخانه ظهوری، تهران، 1336 ش.
- (144) نقباء البشر، آقابزرگ تهرانی، نشر مرتضی، مشهد.
- (145) نقد الرجال، میر مصطفی تفرشی، انتشارات الرسول المصطفی، قم.
- (146) النقص، عبدالجلیل رازی قزوینی، تهران، 1331 ش.
- (147) نورالثقلین، عبدعلی بن جمعه حویزی، انتشارات اسماعیلیان، قم.
- (148) نهضت روحانیون ایران، علی دوانی، بنیاد فرهنگی امام رضا علیه السلام، تهران.
- (149) وسائل الشیعه، محمد بن حسن حر عاملی، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
- (150) وفيات الاعیان، ابن خلکان، تحقیق احسان عباس، منشورات الرضی، 1364 ش.

(10) نڱين ري آشنایي با شخصیت حضرت عبدالعظیم علیه السلام

اشاره

تألیف

جواد محدثی

(1378 ه. ش.)

ص: 521

به محضر نورانی پاره تن رسول خدا و نواده پاك امام حسن مجتبی علیه السلام

ودیعہ پربرکت اهل بیت در سرزمین ایران،

حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

که عطر امامان را دارد و حرمش قبله اهل نظر است

و تربت مقدسش، قداست بخش سرزمین ری

و نامش امید آفرین است و درگاهش

پناه خسته دلان و مشتاقان.

ص: 523

حیات دل به معرفت است و کمال انسان به آراستگی به معارف والا و تأسی به انسانهای وارسته و خود ساخته. آنچه گام انسانی را در این راه پویاتر می سازد، داشتن انگیزه های متعالی و سرمشقه های الهام بخش است که در حیات دانشمندان فرزانه، این ویژگی بیشتر و این الگو دهی مؤثرتر است.

شناختن و شناساندن چهره های برجسته علمی و دینی که نقش ارزشمندی در پاسداری از فرهنگ قرآن و عترت و تعالیم مکتب و مذهب داشته اند، علاوه بر آن که نوعی ارائه الگو و اسوه است، تکریم خدمات ارزشمند آنان نیز محسوب می شود.

مفتخریم که فرهنگ غنی شیعه، از این گونه شخصیت های فروزان و الهام بخش که آبروی دین و دانش و تشیع اند بسیار دارد. «ری» به عنوان خطه ای که از دیرباز، مهد پرورش و فروغ گستر این گونه چهره های نورانی به ساحت علم و دین بوده، در این زمینه درخشش ویژه ای دارد.

معاونت فرهنگی آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام در راستای رسالت خویش و تأکید مقام محترم تولیت برای شناساندن مفاخر شیعه این دیار، اقدام به نشر آثاری می کند که برای جوانان علاقه مند به معارف دینی و اهل مطالعه و پژوهش، سودمند و الهام بخش باشد، امید است این گام کوچک مورد رضای خدای بزرگ و مقبول ساحت والای حضرت عبدالعظیم علیه السلام قرار گیرد.

اثر حاضر، محصول زحمات و پژوهش نویسنده و شاعر توانا و متعهد جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای جواد محدثی است که با قلمی روان با عنوان «نگین ری» نگاهی اجمالی به زندگینامه حضرت عبدالعظیم علیه السلام دارد. ضمن تقدیر از این تلاش علمی و فرهنگی، برای ایشان و همه علاقه مندان فرهنگ ناب شیعی آرزوی توفیق داریم. معاونت فرهنگی آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام

خرداد 1378 ش

ص: 524

حرم باصفا و نورانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام در شهر ری، یکی از پرجاذبه ترین اماکن مذهبی کشور ماست که پیوسته از همه جای ایران، مشتاقان اهل بیت علیهم السلام و دلدادگان جگر گوشه های خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام، آهنگ سفر می کنند و به «زیارت» آن می آیند و دردها و رنجهای خویش را با حضرت در میان می گذارند، متوسل می شوند، حاجت می گیرند، روحشان سبک می شود و باره توشه ای از معنویت و ایمان، به خانه و شهر خود باز می گردند.

حرم کبریایی حضرت رضا علیه السلام در خراسان، حرم مقدس حضرت معصومه علیها السلام در قم، بارگاه قدسی حضرت احمد بن موسی (شاهچراغ علیه السلام) در شیراز، از مکانهای مقدس دیگری است که کشور ما را نور باران کرده اند و شیعیان، به عنوان «زائر»، از فیض این آستانها «تغذیه روحی» می شوند و نیرو و نشاط می گیرند تا راه دینداری را با نیت و اراده ی استوار طی کنند.

آنچه به این زیارتها، «بار معنوی» و «تأثیر تربیتی» می بخشد، «معرفت» است. شناختی که زائر، از زیارت دارد، و شناخت و معرفتی که نسبت به مدفون در حرم و شخصیت مورد زیارت پیدا می کند، به زیارت او ثواب بیشتر و آثار سازنده تر می بخشد. از این رو در روایاتی که به زیارت معصومین یا فرزندان ائمه علیهم السلام تشویق می کند و برای این گونه زیارتها پاداش بهشت و اجر فراوان نوید می دهد، تعبیر «عارفا بحقه» است، یعنی آمیختگی زیارت به معرفت و شناخت، نسبت به حقوق ائمه علیهم السلام و جایگاه این اولیای الهی و مقام معنوی آنان.

با این حساب، ضروری است که زائر حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام، آشنایی بیشتر و عمیق تری با آرمیده در این بارگاه قدسی داشته باشد.

گرچه درباره تاریخچه ری و شخصیت حضرت عبدالعظیم علیه السلام، در طول قرنهای گذشته و عصر حاضر، کتابهای متعدد و سودمندی نگاشته شده است، اما آنچه «نگین ری» در نظر دارد، بیانی روشن، ساده، روان و سازنده درباره شخصیت برجسته و مورد احترام این فرزند بزرگوار امام حسن مجتبی علیه السلام است، تا عموم زائران، به ویژه نسل جوان و نوجوان که با انگیزه های مقدس دینی و گرایشهای پاک و فطرت زلال خویش، به آستان این سید بزرگوار و کریم می آیند، زیارتی آمیخته به «معرفت» و «محبت» داشته باشند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فرزندان خود را با محبت من و محبت خاندان من و محبت قرآن کریم تربیت کنید». (1)

و ما امیدواریم که این نوشته مختصر، گامی باشد در شناختن یکی از چهره های محبوب و دوست داشتنی از خاندان عصمت و طهارت علیه السلام، یعنی السیدالکریم، حضرت عبدالعظیم الحسنی علیه السلام.

چرا که شیعه، یعنی «پیرو». تشیع ما، تنها در سایه عمل در مسیر و راه نورانی و پاک «اولیاء الله» معنی می یابد. (2)

جواد محدثی

دی 1377 شم.

ص: 526

1- ادبوا اولادکم علی حُبِّی وحبِّ اهلِ بیتی و القرآن (احقاق الحق، ج 18، ص 498).

2- در نگارش این مجموعه علاوه بر مراجعه به منابع، بیشتر از کتاب «عبدالعظیم الحسنی، حیات و مسنده (زندگانی حضرت عبدالعظیم)» عزیزالله عطاردی قوچانی و «حضرت عبدالعظیم حسنی» محمدباقر پورامینی بهره برده ایم.

«عبدالعظیم» فرزند عبدالله بن علی، از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام است. نسبش با چهار واسطه به آن حضرت می رسد. (1)

پدرش «عبدالله» نام داشت و مادرش «فاطمه» دختر عقبه بن قیس.

جد اول او «علی بن حسن» ملقب به سدید بود که همراه پسر عمویش عبدالله محض و گروهی دیگر از سادات، بر ضد عباسیان قیام کردند. مأموران منصور دوانیقی جمعی از آنان را دستگیر کرده به بغداد فرستادند. «علی» هم از آن جمله بود که به زندان افتاد و تا پایان عمر محبوس بود.

جد دومش «حسن بن زید»، از شخصیت‌های برجسته عصر خویش بود که مورد خشم منصور دوانیقی قرار گرفت و به زندان افتاد. انسانی وارسته و خدمتگزار محرومان بود که در سال 168 هجری، در هشتاد سالگی از دنیا رفت.

جد سومش «زید بن حسن»، فرزند امام مجتبی علیه السلام بود. وی نیز در زمان خود شخصیتی معروف و نیکوکار و مورد علاقه مردم بود. در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز، به منصب تولیت صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله گماشته شده بود. وی در 90 سالگی در سال 120 هجری چشم از جهان بست.

هرچند از سال دقیق تولد حضرت عبدالعظیم علیه السلام اطلاع دقیقی در دست نیست، اما ولادتش در مدینه بوده و محضر سه امام معصوم علیهم السلام، یعنی حضرت رضا، حضرت جواد و امام هادی علیهم السلام را درک کرده است و از محضر آنان فیض برده و حدیث روایت کرده است. با این حساب می توان مدت حیات او را از اواخر قرن دوم تا نیمه های قرن سوم هجری دانست. این فرزند رسول صلی الله علیه و آله، از آنجا که از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام بود، به «حسنی» شهرت داشت.

ص: 527

1- عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام.

عبدالعظیم حسنی علیه السلام، از دانشمندان شیعه و از روایان حدیث ائمه علیهم السلام و از چهره های بارز و محبوب و مورد اعتماد، نزد اهل بیت عصمت علیهم السلام و پیروان آنان بود. دوران وی، گرچه عصر حاکمیت عباسیان و ایجاد خفقان و سختگیری نسبت به هواداران ائمه علیهم السلام و فرزندان علی و فاطمه علیهم السلام بود، ولی مدافعان دین و حافظان مکتب که روایات امامان را ثبت و نقل و منتشر می کردند، نقش عمده ای در پاسداری و صیانت از فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، داشتند. این بزرگوار نیز یکی از آن سنگربانان عقیده محسوب می شد.

عبدالعظیم حسنی علیه السلام با روایان احادیث ارتباط داشت و در حفظ و نقل سخنان معصومین علیهم السلام، کوشا بود.

ستایشهایی که ائمه علیهم السلام، از وی به عمل آورده اند، نشان دهنده شخصیت علمی و مورد اعتماد اوست. امام هادی، گاهی اشخاصی را که سؤال و مشکلی داشتند، راهنمایی می فرمود که از عبدالعظیم حسنی علیه السلام، بپرسند و او را از دشمنان حقیقی خویش می شمرد.

در آثار علمای شیعه نیز، تعریفها و ستایشهای عظیمی درباره او به چشم می خورد. آنان از او به عنوان عابد، زاهد، پرهیزکار، ثقه، دارای اعتماد نیک و صفای باطن و پسندیده یاد کرده اند. در برخی روایات نیز، برای زیارت قبر حضرت عبدالعظیم علیه السلام، ثوابی همچون زیارت قبر امام حسین علیه السلام، بیان شده است. همه این ها گواه مقام والا و موقعیت ارزشمند و جایگاه ویژه این فرزانه خجسته و انسان با عظمت است.

مردی از اهل ری در دوران امام هادی علیه السلام - پس از شهادت عبدالعظیم حسنی علیه السلام - خدمت امام رسید. امام از او پرسید: کجا بودی و از کجا آمده ای؟ گفت: به زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام رفته بودم. حضرت فرمود: آگاه باش اگر عبدالعظیم حسنی علیه السلام را که در شهر شما مدفون است زیارت می کردی، مثل این بود که حضرت

رمز محبوبیت حضرت عبدالعظیم علیه السلام نزد ائمه شیعه و ستایشهای عظیمی که از او کرده اند، مقام علمی، تقوایی و اطاعت او از «خط ائمه» علیهم السلام بود. در آن دوران که نهضت‌های گوناگون علیه حکام بنی عباس انجام می گرفت و اغلب شکست می خورد و اولاد فاطمه علیها السلام به حبس می افتادند یا به شهادت می رسیدند. حضرت عبدالعظیم علیه السلام چشم به دهان ائمه علیهم السلام دوخته بود و از خط ولایت و هدایت امامان گامی آن سوتر نمی رفت؛ و این در فرهنگ شیعی بسی ارزنده است. گرچه آن قیامها همه بر ضد ستم و ظالمین بود، ولی ائمه علیهم السلام آنگونه تلاشهای نظامی آشکار را ثمربخش نمی دیدند و نظرشان بر خورد مستقیم و قهرآلود با خلفا نبود، چون زمینه قیام را فراهم نمی دیدند. اینجا بود که حرکت در خط اطاعت از رهبر معصوم، معنی می یافت.

در محضر سه امام

گفتیم که عبدالعظیم حسنی علیه السلام، این توفیق را داشت که محضر پرفیض سه حجت الهی، سه امام معصوم (امام رضا، امام جواد و امام هادی علیهم السلام) را درك کند و سخن آنان را بشنود و از تعالیشان بهره گیرد و روایات آنان را به دیگران هم برساند. (2)

وقتی حضرت رضا علیه السلام در مدینه به سر می برد، برای حضرت عبدالعظیم علیه السلام امکان دیدار با حضرتش فراهم بود. پس از شهادت آن حضرت که امامت به امام جواد علیه السلام رسید، در آن مدت که امام نهم در مدینه بود، این سعادت و توفیق همچنان برای حضرت عبدالعظیم علیه السلام فراهم بود که با آن حضرت، تماس و دیدار داشته باشد و از او دانش و دین بیاموزد و گاهی سؤالات خود را به صورت نامه از امام بپرسد و جواب

ص: 529

1- عبدالعظیم الحسنی حیات و مسنده، عطاردی، ص 33.

2- برخی گفته اند عصر امام کاظم علیه السلام را هم درك کرده است.

مکتوب بگیرد. او حکمتهایی را که از حجت خدا می پرسید و می آموخت، به دیگران هم می رساند (برخی از این سخنان حکیمانه را در بخش «دوازده گوهرناب» مطالعه خواهید کرد).

سرشارترین و حساس ترین مقطع حیات او، دوران امام هادی علیه السلام بود. گرچه امام هادی علیه السلام بخشی از عمر خویش را در يك منطقه حفاظت شده نظامی و تحت نظر، در «سامرا» گذراند و در آن دوران، امکان ارتباط شیعیان با آن حضرت، کمتر و با مشکلاتی همراه بود، اما عبدالعظیم حسنی علیه السلام در همان زمان هم به محضر امام رسید و از او رهنمود گرفت.

تا امام هادی علیه السلام در مدینه بود، دیدارها عادی و آسان بود و نزدیک به بیست سال در آن مقطع زمانی از محضر امام علیه السلام، کسب فیض کرد. وقتی که امام هادی علیه السلام را در سال 243 ق به اجبار، به سامرا منتقل کردند، آن جلسات و دیدارها هم قطع شد.

آخرین بار که امام علیه السلام را - احتمالاً در سامرا - دیدار کرد، دستور هجرت از عراق و آمدن به ری را گرفت.

اما این که چه شرایط و مسایلی سبب شد که عبدالعظیم حسنی علیه السلام نتواند در وطن خویش بماند و ناگزیر گشت دست به هجرت بزند، جای دقت و تأمل است، که در بخش های بعدی می خوانید.

ماجرای «عرضه عقاید»

باورهای صحیح و اعتقادات درست و حق، از سرمایه های ارزشمند انسان است. «انحراف در عقیده» از آفت هایی است که دنیا و آخرت انسان و فکر و عمل او را تباہ می سازد. شرك، نوعی انحراف در عقیده است. دوگانه پرستی، تثلیث (سه خدایی در مسیحیت) گاوپرستی در میان هندوها و کمونیسیم در مادی گرایان عصر حاضر نیز نمونه هایی از عقاید باطل است.

آنان که خدا را جسم می دانند، معاد جسمانی را قبول ندارند، منکر شفاعت و معجزه اند، اهل بیت و پیشوایی امامان شیعه علیهم السلام را قبول ندارند، به امام زمان «عج» بی عقیده اند، بهائیت را به عنوان يك عقیده پذیرفته اند، تفکر وهابیان را قبول دارند و ... بسیاری از این گونه گرایشهای فکری، نمونه روشن «گمراهی» و «انحراف عقیدتی» است و تاریخ بشری پر از مذهب ها و مسلک ها و فرقه های باطل و گرایشهای انحرافی است.

گاهی نفسانیات، عامل گمراه شدن است، گاهی سادگی و جهالت، گاهی پیروی های کورکورانه و بی منطق. گاهی هم دوری از تعالیم «قرآن» و «عترت» و دست رسی نداشتن به حجت خدا یا بهره نگرفتن از او، موجب انحراف می گردد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر به دو امانت من که میان شما باقی می گذارم (قرآن و عترت) چنگ بزنید، هرگز گمراه نخواهید شد.

یکی از نقاط برجسته زندگی حضرت عبدالعظیم علیه السلام، عرضه کردن اعتقادات دینی خود به امام هادی علیه السلام است. او که توفیق داشت امام معصوم را از نزدیک ببیند و از حضورش استفاده کند، فرصت را مغتنم شمرد و به يك کار مهم و ارزنده و الهام بخش برای همه دست زد و آن این بود که ایمان و عقیده خود را برای آن حضرت عرضه و بیان کرد، تا اگر در جایی از عقایدش اشکال و انحرافی باشد، حضرت هادی علیه السلام به او تذکر دهد.

درس بزرگی که از این ماجرا می آموزیم اهمیت دادن به مسایل اعتقادی و داشتن باورهای صحیح و دور از انحراف است. باید دین را از دین شناسان آموخت و مواظب بود تا گرایشهای غلط، به باورهای انسان راه نیابد. متن حدیثی که به این موضوع مربوط می شود در کتب بسیاری از منابع دینی آمده است که ترجمه آن تقدیم شما می شود:

حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام گوید:

روزی به محضر مولا و سرورم، حضرت علی بن محمد هادی علیه السلام وارد شدم. همین که چشمش به من افتاد، فرمود:

آفرین به تو ای ابوالقاسم! تو به حق و به راستی دوست مایی.

به امام عرض کردم:

ای فرزند پیامبر! می خواهم دین خودم را بر شما عرضه کنم. اگر آیین پسندیده و صحیحی است، تا پایان عمر و لحظه دیدار خدا، بر آن عقیده استوار خواهم ماند.

فرمود: بگو ای ابوالقاسم!

گفتم: من این گونه عقیده دارم:

خدای متعال یکی و بی همتاست،

از دو حد ابطال و تشبیه بیرون است،

نه جسم است، نه صورت، نه عرض و نه جوهر،

بلکه اوست که به اجسام، جسمیت بخشیده و صورتها را تصویرگری می کند.

او پدید آورنده عرض ها و جوهرهاست،

او پروردگار هر چیز و مالک و پدید آورنده هر پدیده است.

بر این باورم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او و آخرین پیامبران است و تا روز قیامت، پس از او پیامبری نخواهد بود.

آیین او آخرین ادیان است و پس از آن تا روز قیامت، دینی نخواهد آمد.

معتقدم که امام، جانشین و ولی امر پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است، سپس امام حسن، سپس امام حسین، سپس علی بن الحسین، سپس محمد بن علی، سپس جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر، سپس علی بن موسی، سپس محمد بن علی، سپس تو، ای مولای من ...

حضرت فرمود: و پس از من پسر من حسن. ولی مردم درباره جانشین پس از او چگونه خواهند بود و چه خواهند کرد!؟

پرسیدم: سرورم! مگر چگونه است؟

فرمود: چون که شخص او دیده نمی شود، ذکر نام او حلال نیست، تا آن که ظهور کند و زمین را پر از قسط و عدل سازد، همچنان که پر از ستم و جور شده باشد.

گفتم: به این اقرار کردم و معتقدم که ولی و دوست آنان ولی خداست و دشمن آنان دشمن خدا. اطاعت از آنان اطاعت از خداست و نافرمانی از آنان، نافرمانی از خداست و معتقدم که «معراج» حق است، «سؤال» در قبر، حق است، «بهشت و دوزخ» و «صراط» و «میزان» حق است، و این که بی شك قیامت خواهد آمد و خداوند همه خفتگان در گورها را بر خواهد انگیخت. و معتقدم که پس از «ولایت»، واجبات الهی عبارت اند از: نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر.

امام هادی علیه السلام فرمود:

ای ابوالقاسم! به خدا سوگند، این همان دین و آیینی است که خداوند برای بندگانش پذیرفته است. پس بر همین عقاید استوار باش! خداوند تو را در دنیا و آخرت، بر این عقیده ثابت بدارد!⁽¹⁾

چرا هجرت؟

زمینه های مهاجرت حضرت عبدالعظیم علیه السلام را از مدینه به ری و سکونت در غربت، باید در اوضاع سیاسی و اجتماعی آن عصر جستجو کرد.

خلفای عباسی نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و شیعیان ائمه علیهم السلام بسیار سختگیری می کردند. یکی از خشن ترین و بدرفتارترین خلفا «متوکل» بود که خصومت شدیدی با اهل بیت علیهم السلام داشت و تنها در دوره او چندین بار مزار سیدالشهداء علیه السلام را در کربلا تخریب کردند و با خاک یکسان ساختند و از زیارت قبر آن حضرت جلوگیری به عمل آوردند. سادات و علویون در زمان او در بدترین وضع به سر می بردند.

ص: 533

1- کمال الدین، ج 2، ص 79، توحید صدوق، ص 81، وسائل الشیعه، ج 1، ص 12 و منابع دیگر.

امام هادی علیه السلام با پنج نفر از خلفای عباسی - از جمله متوکل - هم عصر بود. متوکل، برای مصون ماندن از خشم انقلابی مردم مظلوم و جلوگیری از تجمع شیعه بر محور وجود امام هادی علیه السلام آن حضرت را از مدینه به سامرا برد تا فعالیت ها، رفت و آمدها و ارتباطات وی را زیر نظر داشته باشد. چندین بار هم مأموران خلیفه به خانه امام ریختند و با گستاخی و بی ادبی به تفتیش پرداختند و آن حضرت را با وضع نامناسبی نزد خلیفه بردند. این وضع، حتی در سامرا هم اتفاق افتاد.

در چنین شرایطی که بر عموم شیعیان، به خصوص بر چهره های شاخص اهل بیت علیهم السلام سخت می گذشت، حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام نیز از دشمنی و کینه خلفا در امان نبود.

وقتی نسبت به امام معصوم علیه السلام با آن موقعیت والا و حساس، این گونه برخوردهای تند و خشونت آمیز داشتند و بارها تصمیم به قتل آن حضرت گرفتند و گزارشهای دروغ سخن چینان را بهانه این سختگیری ها قرار می دادند، درباره پیروان آنان و شخصیت‌های رده بعدی و افراد مرتبط با ائمه علیهم السلام، به ویژه کسانی که مورد عنایت و محبت امامان بودند، سختگیری و خوف و خطر بیشتر بود.

عبدالعظیم حسنی علیه السلام نیز از جمله این اشخاص بود. در چنان دوران بحرانی و دشوار بود که خدمت امام هادی علیه السلام رسید و عقاید دینی خود را بر آن حضرت عرضه کرد. وی، امام هادی علیه السلام را پیشوای معصوم و حجت خدا و رهبری می دانست که اطاعتش لازم و تقویت و ترویج از او يك تکلیف است. مراتب اخلاص و ارادت و تبعیت خود را نیز با صراحت اعلام می کرد.

طبیعی بود که رفت و آمد او به محضر امام، توسط جاسوسان به خلیفه گزارش داده شود و نسبت به او حساس شوند و دستور دهند تا او را دستگیر کرده، زندانی کنند یا به قتل برسانند.

دیدار حضرت عبدالعظیم علیه السلام در سامرا با امام هادی علیه السلام به خلیفه گزارش داده شد

و دستور تعقیب و دستگیری وی صادر گشت. او نیز برای مصون ماندن از خطر، خود را از چشم مأموران پنهان می کرد، در شهرهای مختلف به صورت ناشناس رفت و آمد می کرد و حتی گاهی خود را قاصد حکومت معرفی می کرد. وی یا خودش یا با اشاره امام علیه السلام فهمیده بود که در تعقیب او هستند و اگر به او دسترسی پیدا کنند، او را خواهند کشت. این بود که پیوسته بیمناک و مخفی از چشمها بود و در مجالس و محافل عمومی هم کمتر شرکت می کرد تا شناخته نشود. این وضع ادامه داشت و حضرت عبدالعظیم علیه السلام شهر به شهر می گشت تا به «ری» رسید.

بد نیست نگاهی به وضع دینی و اجتماعی ری در آن دوره داشته باشیم تا علت انتخاب این شهر را برای سکونت بشناسیم.

ورود به «ری»

وقتی در زمان خلیفه دوم، ایران به دست سربازان اسلام فتح شد، اسلام به شهرهای مختلف کشور ما وارد گشت و مسلمانان در شهرهای مختلف ایران به اسلام گرویدند. از همان سالها، «ری» یکی از مراکز مهم سکونت مسلمانان شد و اعتبار و موقعیت خاصی پیدا کرد؛ به علاوه که سرزمینی حاصل خیز و پر نعمت بود. «عمر سعد» هم به طمع ریاست یافتن بر این منطقه، در حادثه کربلا حسین بن علی علیه السلام را به شهادت رساند.

در ری، هم اهل سنت زندگی می کردند، هم از پیروان اهل بیت علیهم السلام در آنجا بودند. قسمت جنوبی و جنوب غربی شهر، بیشتر محل سکونت شیعیان بود.

حضرت عبدالعظیم علیه السلام، به صورت یک مسافر ناشناس، وارد ری شد و در محله «ساربان»، در کوی «سکه الموالی» به منزل یکی از شیعیان رفت. مدتی به همین صورت گذشت و او در زیرزمین آن خانه به سر می برد، کمتر آفتابی می شد و مردم از حضورش بی خبر بودند. روزها را روزه می گرفت و شبها به عبادت و تهجد

می پرداخت. افراد انگشت شماری از شیعیان او را می شناختند و از حضورش در ری و در آن محله خبر داشتند، اما می کوشیدند که این خبر، فاش نشود و خطری جان حضرت را تهدید نکند و مخفیانه به زیارتش می شتافتند.

وی کمتر از خانه بیرون می آمد. ولی چندین بار دیدند که او از خانه که بیرون می آید، از شهر خارج می شود و به باغی می رود و در درون آن باغ، قبری را زیارت می کند و کنار آن قبر می نشیند و احترام می کند.

راز این دیدار را از خودش پرسیدند و خواستند که صاحب قبر را معرفی کند. حضرت عبدالعظیم علیه السلام فرمود: این، قبر یکی از فرزندان موسی بن جعفر علیه السلام به نام حمزه است. (1)

پس از مدتی، افراد بیشتری حضرت عبدالعظیم علیه السلام را شناختند و خانه اش محل رفت و آمد شیعیان شد و نزد او می آمدند و از علوم و روایاتش بهره می گرفتند و عطر خاندان عصمت علیه السلام را از او می بوییدند و حضرت عبدالعظیم علیه السلام را یادگاری از امامان خویش می دانستند و پروانه وار، گرد شمع وجودش طواف می کردند. موقعیت علمی و دینی او میان شیعیان بسیار ارجمند بود و پاسخگویی مسایل شرعی و حل مشکلات مذهبی آنان را برعهده داشت.

توصیه ای که حضرت هادی علیه السلام به «ابوحمد» داشت، نشان این موقعیت ممتاز است. ابوحمد رازی، یکی از شیعیان مشهور ری بود. وقتی با رنج بسیار و سفر دشوار، به سامرا رفت و حضور امام هادی علیه السلام رسید تا مسایل حلال و حرام و احکام شرعی خود را از آن حضرت بپرسد، چون پاسخها را شنید، هنگام خداحافظی، امام به ابوحمد فرمود: ت.

ص: 536

1- حمزه فرزند کاظم علیه السلام از علما و فقهای بزرگ شیعه بود و در خدمت حضرت رضا علیه السلام و همسفر او در طوس بود. وی پس از امام رضا علیه السلام در ری به دست مأموران مأمون عباسی شهید شد و در آن باغ مدفون گشت. اکنون قبر و حرم حضرت حمزه و حضرت عبدالعظیم علیه السلام نزدیک هم است.

«ابوحامدا! هرگاه در منطقه خودتان مسأله ای برایت مشکل شد، از عبدالعظیم حسنی علیه السلام بپرس، از من نیز به او اسلام برسان» (1).

این تأکید، هم گویای مقام برجسته حضرت عبدالعظیم علیه السلام است، هم می رساند که وی از طرف امام، در آن منطقه وکالت و نمایندگی داشته است. مردم، سخن او را سخن امام علیه السلام می دانستند و در مسایل دینی و دنیوی، وجود او محور تجمع شیعیان و تمرکز هواداران اهل بیت علیهم السلام بود. مشعلی فروزان بود که نور امامان و فرهنگ خاندان رسول صلی الله علیه و آله را در این منطقه می افشاند.

پایان عمر

روزهای پایانی عمر پربرکت حضرت عبدالعظیم علیه السلام، با بیماری او همراه بود. آن قامت بلند ایمان و تلاش، به بستر افتاده بود و پیروان اهل بیت علیهم السلام در آستانه محرومیت از وجود پربرکت این سیدکریم قرار گرفته بودند. عبدالعظیم حسنی علیه السلام علاوه بر رنجی که از بیماری و غربت و دوری از خویشاوندان می برد، اندوه و مصیبت‌های پیاپی مردم و روزگار تلخ شیعیان در عصر حاکمیت عباسیان برایش جانکاه بود.

با ذکر پیوسته خدا و عبادت، به روح خود آرامش می بخشید و بار غربت و بیماری را بر دوش می کشید.

در همان روزها يك «رؤیای صادقه»، حوادث آینده را ترسیم کرد. یکی از شیعیان پاکدل ری، شبی در خواب، حضرت رسول صلی الله علیه و آله را دید. پیامبر اکرم به او فرمود: «فردا یکی از فرزندانم در محله «سکة الموالی» چشم از جهان فرو می بندد. شیعیان او را بر دوش گرفته، به باغ عبدالجبار می برند و نزدیک درخت سیب، به خاک می سپارند».

سحرگاهان، به آن باغ رفت، تا باغ را از صاحبش بخرد و افتخار دفن شدن یکی از

ص: 537

فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله را نصیب خویش سازد.

عبدالجبار، ابتدا از فروش باغ خود امتناع کرد. چون اصرار آن شیعه را دید، علت این تصمیم را پرسید. وی ماجرای خواب دیشب را برای صاحب باغ تعریف کرد و هدف خود را از خریداری باغ، بیان داشت.

عبدالجبار که خوابی مشابه خواب او را دیده بود، به رمز و راز غیبی این دو خواب پی برد و برای آن که در این افتخار، بهره ای داشته باشد، محل آن درخت سیب و مجموعه باغ را وقف کرد تا بزرگان و شیعیان در آنجا دفن شوند.

و ... همان روز، حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام چشم از جهان بست (1) و آن شعله دیرپای حق و ایمان در آن دیار، فرو خوابید.

خبر درگذشت این نواده رسول صلی الله علیه و آله، دهان به دهان گشت و مردم با خبر شدند. جامه های سیاه پوشیدند و بر در خانه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام مویه کنان و گریان گرد آمدند.

پیکر مطهر او را غسل دادند. به نقل برخی مورخان وقتی می خواستند او را غسل دهند، در جیب پیراهن او کاغذی یافتند که نام و نسب خود را بر روی آن نوشته بود. (2)

بر پیکر او نماز خواندند. تابوت او بر روی دوش جمعیت انبوه عزادار، به سوی باغ عبدالجبار تشییع شد و پیکر مطهرش در کنار همان درخت سیب که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب به آن شخص اشاره کرده بود، دفن گردید، تا پاره ای از پیکر عترت مصطفی صلی الله علیه و آله در این دیار به امانت بماند و نورافشانی کند و شیعیان دلباخته خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله از مزار این ولی خدا فیض ببرند. 8.

ص: 538

1- سال دقیق وفات وی، روشن نیست، ولی نقل های مورخان، سال 245 هجری یا 250 هجری را بیشتر مورد تأیید قرار می دهد. برخی هم چند سال جلوتر از این را گفته اند، چون امام هادی علیه السلام در سال 245 به شهادت رسید و درگذشت حضرت عبدالعظیم علیه السلام، یکی دو سال قبل از آن بوده است.

2- رجال نجاشی، ص 248.

اینک حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام، باشکوه و جلوه ای ملکوتی و معنوی که دارد، کهربای جانهای مشتاق و دلهای پاک است و قلوب اهل معرفت، کبوتروار برگرد حرمش طواف می کنند.

حرم نور

مجموعه ای که اینک به صورت «حرم»، پذیرای زائران مشتاق است، تاریخچه ای مفصل دارد؛ اما بد نیست که بدانیم این بقعه و مدفن، در اوایل کار به نام «مسجد شجره» شهرت یافت. در دوره حکومت شیعی آل بویه، براین مدفن نور، بقعه ای ساختند.

بنای اولین حرم و گنبد، در عصر سلجوقیان و به دستور یکی از وزیران شیعه انجام گرفت. بعضی از سلاطین صفوی، بعضی از رواقها و ایوانها را بنا کردند. پادشاهان قاجار نیز در طلاکاری گنبد و آینه کاری و نقاشی ایوانها و ساختن ضریح نقره سهم داشتند.

صندوق نفیس و گرابهای مرقد مطهر که ساختن آن به قرن هشتم می رسد، در سال 1329 شمسی تعمیر شده است که هم اکنون نیز بر روی قبر مطهر وجود دارد. توسعه و تعمیرات بسیاری در مجموعه حرم، رواقها و صحن ها، پس از پیروزی انقلاب اسلامی انجام گرفته است، که احداث کتابخانه، دارالحديث و يك شبستان بزرگ و مصلاي باشکوه را شامل می شود.

در این حرم مطهر، علاوه بر حضرت عبدالعظیم علیه السلام، به دو گوهر نفیس دیگر برمی خوریم که صاحب فضیلت و کرامت اند و در این آستان آرمیده اند:

1- امام زاده حمزه علیه السلام که از فرزندان امام موسی بن جعفر علیه السلام است و قبر او پیش از حضرت عبدالعظیم علیه السلام در همین محل، که آن زمان باغ بیرون از شهر بوده قرار داشته است. وی از علما و فقهای بزرگ شیعه است که در دوره خلافت مأمون عباسی در ری به شهادت رسید و همانجا مدفون شد. حضرت عبدالعظیم علیه السلام بارها به زیارت تربت او در آن باغ می رفت و او را به مردم معرفی می کرد.

2- امام زاده طاهر علیه السلام . وی از نوادگان امام سجاد علیه السلام است که با هشت واسطه، نسبش به آن حضرت می رسد.

این دو امامزاده بزرگوار، هرکدام بقعه، حرم، گنبد و ضریح جداگانه ای دارند که زائران حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام ، از حضور بر تربت پاک و حرم نورانی آنان نیز بهره معنوی می یابند و حاجتمندان، با شفاعت روح پاک این اولیای الهی، از خداوند کریم حاجت می گیرند.

امروز، «ری» در نظر مؤمنان، به حضرت عبدالعظیم علیه السلام مشهور است و مردم تهران از دیرباز با این آستان مقدس رشته پیوند و الفت عمیق دارند.

در جوار نور

بارگاه مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام به خاطر جاذبه معنوی و موقعیت ولایت، علاوه بر آن که مرکز دیدار شیفتگان اهل بیت علیه السلام و زائران این کوی ولاست، مدفن بسیاری از بزرگان علم و فضیلت و چهره های برجسته است که در آستان این سیدکریم آرمیده اند.

در اینجا تنها به نام برخی از این بزرگان اشاره می شود:

1- مفسر بزرگ، ابوالفتوح رازی، مؤلف «روض الجنان و روح الجنان».

2- دانشمند والا، میرزا ابوالقاسم کلانتری.

3- فقیه مبارز، ملاعلی کنی.

4- مجتهد عظیم، میرزا محمدحسن آشتیانی.

5- عالم فداکار، میرزا محمد کفایی.

6- روحانی پارسا، شیخ عباس تهرانی.

7- استاد اخلاق و عرفان، میرزا محمدعلی شاه آبادی.

8- فقیه و فیلسوف برجسته، میرزا مهدی آشتیانی.

9- روحانی مبارز و شجاع، سید ابوالقاسم کاشانی.

10- عالم خدوم و مردمی، سیدرضا فیروزآبادی.

11- عالم مهاجر، سید صدرالدین جزایری.

12- حکیم عارف، میرزا ابوالحسن شعرانی.

13- مجتهد بزرگ، میرزا احمد آشتیانی.

14- فقیه وارسته، میرزا محمد تقی (پدر همسر امام خمینی قدس سره).

15- مؤلف محقق، شیخ ذبیح الله محلاتی، صاحب «ریاحین الشریعة».

16- ادیب و شاعر بزرگ، قائم مقام فراهانی.

17- قصیده سرای نامی، قآنی شیرازی.

18- شاعر برجسته، امیری فیروزکوهی.

19- خطیب نامور، محمدتقی فلسفی.

این چهره های عزیز و دوست داشتنی و بسیاری شخصیت های دیگر که در جوار کرامت بار این بقعه نور و حرم صفا آرمیده اند، چشم امید به شفاعتش داشته اند و دارند و با امانت سپردن پیکرهایشان به حریم این سیدکریم، عشق و ولای خود را به خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و اسوه های نیکی و پاکی نشان داده، خود را خاک پای زائران حضرت عبدالعظیم علیه السلام قرار داده اند.

دوازده گوهر ناب

اشاره

حضرت عبدالعظیم علیه السلام علاوه بر دانش، تقوا، مجاهدات و مقام والای اخلاقی و فضایل معنوی، از موثق ترین راویان احادیث از اهل بیت عصمت علیهم السلام بود.

نام وی در سلسله سند تعدادی از احادیث، در موضوعات تفسیری، فقهی، اخلاقی و اعتقادی می درخشد. یکی از نویسندگان و محققان معاصر، مجموعه

احادیثی را که وی، در سلسله سند آنها قرار دارد، گردآورده است. (1)

برای این که این نوشته، خالی از متن حدیث نباشد، به عنوان تبرک، به یاد دوازده امام معصوم علیه السلام، دوازده حدیث را برگزیدیم تا از این طریق، با گوشه ای از معارف و مواعظ خاندان عصمت علیهم السلام آشنا شویم. بعضی از این احادیث را، حضرت عبدالعظیم علیه السلام مستقیماً خودش از امام معصوم علیه السلام شنیده و نقل کرده است، بعضی هم با چند واسطه به معصوم می رسد و وی، در مجموعه سلسله سند قرار دارد.

1- انتظار

امام باقر علیه السلام فرمود: کسی که در حال انتظار امر و دولت ما از دنیا برود، زبانی نخواهد کرد. او همچون کسی است که میان خیمه حضرت مهدی «عج» و در میان لشکر آن حضرت از دنیا رفته باشد. (2)

2- زیارت کربلا

سدیر صیرفی گوید: در حضور امام باقر علیه السلام بودیم. جوانی از قبر امام حسین علیه السلام یاد کرد. حضرت به او فرمود: هیچ بنده ای نیست که يك گام به سوی آن رود؛ مگر آن که خداوند برای هر گامش يك حسنه می نویسد و يك گناه از او محو می کند. (3)

3- رفتار مکتبی

حضرت رضا علیه السلام خطاب به حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام چنین فرمود:

ای عبدالعظیم! سلام مرا به دوستانم برسان و به آنان بگو که شیطان را به خودشان

ص: 542

1- محقق بزرگوار، استاد عزیزالله عطاردی قوچانی در کتاب خویش (عبدالعظیم الحسنی، حیات و مسنده) تعداد 79 حدیث را از منابع مختلف گردآوری و نقل کرده است. ما نیز از کتاب وی این احادیث را نقل می کنیم.

2- ماضِرٌّ مِنْ مَاتَ مُتَنَتِّرًا لِأَمْرِنَا أَلَّا يَمُوتَ فِي وَسْطِ فِسْطَاطِ الْمَهْدِيِّ وَعَسْكَرِهِ (کافی، ج 1، ص 372).

3- مَا آتَاهُ عَبْدٌ قَطَّ خُطْوَةً إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ حَسَنَةً وَحَطَّ سَيِّئَةً (کامل الزیارات، ص 134).

راه و سلطه ندهند. آنان را به راستگویی و امانت داری و سکوت و ترك مجادله در کارهای بیهوده و دیدار و توجه به یکدیگر دستور بده؛ چرا که اینها مایه نزدیک شدن به من است. خود را مشغول دشمنی با یکدیگر و دریدن هم نکنند. من با خودم پیمان بسته ام که هرکس چنین کند و یکی از دوستانم را به خشم آورد، از خدا بخواهم که او را در دنیا به شدیدترین نحو عذاب کند، در آخرت نیز، وی از زیانکاران خواهد بود... (1)

4- حسابرسی اعمال

امام جواد علیه السلام بن محمد بن مسلم فرمود:

ای محمد بن مسلم! مردم تو را گول نزنند؛ چون که کار و مسؤولیت عمل به خودت می رسد نه به مردم. روز خود را هم به بیهودگی سپری مکن؛ چرا که همراه تو کسی است که کارهایت را می شمارد. کار نیکی را که انجام می دهی کوچک مشمار؛ زیرا روزی جایی آن را خواهی دید که خوشحالت می کند. کاربرد را هم کوچک مشمار؛ چون جایی آن را که خواهی دید که تو را ناراحت می کند. نیکی کن، چون که من هرگز ندیده ام که چیزی همانند یک کار نیک تازه، گناه کهنه را جبران کند و به آن برسد! (2)

5- سپاسگزاری از مردم

امام رضا علیه السلام فرمود:

هرکس صاحب یک نعمت و احسان را از مردم، سپاسگزاری نکند، خدای متعال را شکر نکرده است. (3)

ص: 543

1- یا عبدالعظیم! أبلغ عني أوليائي السلام و قل لهم ان لا يجعلوا للشيطان على أنفسهم سبيلاً و مُرهم بالصدق في الحديث و اداء الأمانة ... (اختصاص، ص 247).

2- یا محمد بن مسلم! لا يغرنك الناس من نفسك فان الأمر يصل اليك دونهم ولا تقطع النهار عنك كذا، فان معك من يحصى عليك و ... (علل الشرايع، ص 599 حديث 49 از باب نوادر العلل).

3- مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُنْعَمَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ (عيون الاخبار، ج 2، ص 70).

حضرت عبدالعظیم علیه السلام گوید: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: ای پسر پیامبر! حدیثی از پدرانت برایم بازگویی.

فرمود: پدرم، از جدم و جدم از پدرانش روایت کرده که علی علیه السلام فرمود: مردم همواره درخیزند، تا وقتی که با هم تفاوت دارند. اگر همه با هم یکسان شوند، نابود می‌شوند.

عرض کردم: بیشتر بفرما ای پسر پیامبر! پدرم از نیاکانم از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: شما را با اموالتان نمی‌توانید همه مردم را جذب کنید، پس با چهره باز و برخورد خوب، آنان را جذب کنید ...

گفتم: باز هم بفرما، ای فرزند رسول خدا!

فرمود: پدرم از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: همشینی با بدان، موجب بدگمانی به نیکان می‌شود.

گفتم: باز هم بیشتر، ای پسر پیامبر!

فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ستم کردن به بندگان، بد توشه ای است برای روز قیامت.

گفتم: باز هم بیفزای!

فرمود: علی علیه السلام فرمود: انسان و ارزش او، زیر زبانش نهفته است.

تا مرد سخن نگفته باشد ***عیب و هنرش نهفته باشد

گفتم: باز هم بیشتر.

فرمود: علی علیه السلام فرمود: هرکس قدر و موقعیت خود را بشناسد، تباه و هلاک نشود.

گفتم: باز هم بیفزای!

فرمود: علی علیه السلام فرمود: تدبیر و آینده‌نگری پیش از انجام کار، جلوی پشیمانی را می‌گیرد ...

گفتم: باز هم بفرما، ای فرزند رسول خدا!

فرمود: علی علیه السلام فرمود: هرکس گرفتار عجب و خودپسندی گردد، هلاک می شود... (1)

7- زیارت خراسان

حضرت عبدالعظیم علیه السلام گوید: امام جواد علیه السلام فرمود: هرکس پدرم (امام رضا) را با معرفت به حقش، در طوس زیارت کند، بهشت را نزد خداوند برای او ضمانت می کنم. (2)

8- زبان مردمی پیامبران

حضرت عبدالعظیم علیه السلام گوید: امام جواد علیه السلام فرمود: پدرم از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ما پیامبران مأموریم تا با مردم به اندازه عقل و درکشان سخن بگوییم. خداوند مرا امر فرموده به مدارا کردن با مردم، همچنانکه به واجبات، دستور داده است. (3)

9- حسابرسی بر گفتار

امیرالمؤمنین علیه السلام از جایی عبور می کرد. به مردی برخورد که سخنان بیهوده می گفت. ایستاد و به او فرمود: فلانی! با این سخنانی که می گویی، توسط دو فرشته موکل بر تو (که اعمالت را می نویسند) به سوی پروردگارت نامه می نگاری. پس سخنانی بگو که سودمند باشد و آنچه را بیهوده و لغو است، واگذار. (4)

ص: 545

1- لا یزال الناس بخیرٍ ما تفاوتوا، فاذا استتوا هلكوا... (عیون الاخبار، ج 2، ص 53) حدیث طولانی است، تنها جملاتی از آن برگزیده شد.

2- ضمنتُ لمن زار ابی بطوسٍ عارفاً بحقِّه، الجتَّةَ علی اللّٰه تعالی (عیون الاخبار، باب ثواب زیارة الرضا علیه السلام حدیث 8).

3- انا أمرنا معاشر الأنبياء بان تكلم الناس بقدر عقولهم... أمرنی ربی بمداواة الناس كما أمرنی باقامة الفرائض (امالی شیخ طوسی، ص 306).

4- یا هذا! انما تُملی علی حافظیک کتابا الی ربک، فتکلم بما یعنیک و دَع مالا یعنیک (امالی صدوق، مجلس نهم).

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: برای «قائم» ما غیبتی طولانی خواهد بود. گویا شیعیان را می بینیم که در دوران غیبت او، همچون گوسفندانی که در پی چراگاه سرگردانند، دچار حیرت اند و او را نمی یابند. آگاه باشید! هرکس از شیعیان در آن دوران، بر دین خود استوار بماند و به خاطر طول کشیدن غیبت امام، گرفتار قساوت قلب نگردد، در قیامت در رتبه من خواهد بود. سپس فرمود: «قائم» ما وقتی قیام و ظهور کند، بیعت هیچ کس را بر گردن نخواهد داشت (و مأمور به تبعیت از کسی نیست) از این رو ولادتش مخفی و خودش پنهان است. (1)

11- قائم آل محمد علیهم السلام

حضرت عبدالعظیم علیه السلام گوید: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: امیدوارم «قائم» از اهل بیت پیامبر که جهان را پر از عدل و قسط می سازد، آنگونه که پر از ظلم و جور شده باشد، شما باشید.

فرمود: ای ابوالقاسم! هر یک از ما قائم به امر خدای متعال و هدایتگر به دین خداست، ولی آن قائمی که خداوند به وسیله او زمین را از کفران و منکران پاک می سازد و گیتی را پر از عدل و داد می کند، کسی است که ولادتش بر مردم پنهان است، خودش نیز از دیده ها پنهان است، نام بردنش برای مردم حرام است، نام و کنیه او، نام و کنیه رسول خداست. (2)

ص: 546

1- للقائم مناغیبةً أمدها طویلٌ. کائی بالشیعة یجولون جولان النعم فی غیبتیه، یطلبون المرعی فلا یجدونه، ألا فمن ثبت منهم علی دینه ولم یفس قلبه لطول غیبة امامه فهو فی درجتی یوم القیامة، ثم قال علیه السلام: إن القائم منا اذا قام لم یکن لاءحد فی عنقه بیعةً فلذلك تخفی ولادته و یغیب شخصه (کمال الدین، ص 303).

2- ... ما منا إلا - و هو قائمٌ بامر الله عزوجل و هادٍ الی دین الله، ولكن القائم الذی یطهر الله عزوجل به الارض من اهل الکفر والجحود و یملاها عدلاً و قسطاً هو الذی تخفی علی الناس ولادته و یغیب عنهم شخصه و یحرم علیهم تسمیته و هو سَمی رسول الله و کنیه ... (کمال الدین، ص 377).

هشت چیز است که جز به قضا و قدر خداوند انجام نمی گیرد:

- 1- خواب 2- بیداری 3- قدرت و توانایی 4- ضعف و ناتوانی 5- تندرستی 6- بیماری 7- مرگ 8- زندگی. (1)

اینها مجموعه ای از احادیث برگزیده اخلاقی بود که حضرت عبدالعظیم علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان دیگر روایت کرده است.

ص: 547

1- ثمانية أشياء لا يكون إلا بقضاء الله وقدره: النوم واليقظة والقوة والضعف والصحة والمرض، والموت والحياة (مستدرک الوسائل، ج 3، ص 614).

فرهنگ زیارت در شیعه، از شیوه های اساسی احیاء نام و یاد پاکان و صالحان و شهیدان و اولیای خداست.

حضور یافتن در کنار قبور شهیدان و انسانهای والا و عالمان برجسته و انسانهای نمونه، هم ارج نهادن به پاکی و صداقت و ایمان و جهاد آنان است، هم الگوگیری از زندگی و الهام گیری از نام و یاد ایشان.

تشویق بسیاری که در روایات، نسبت به زیارت خانه خدا، زیارت مرقد رسول اکرم صلی الله علیه و آله، زیارت سیدالشهداء علیه السلام و زیارت ائمه و امامزادگان بزرگوار علیه السلام انجام شده، یک دستور تربیتی و ارشادی است.

زیارت حرم و مرقد حضرت عبدالعظیم علیه السلام نیز در همین راستا، مورد تأکید است و اجر و پاداش فراوان دارد.

امام هادی علیه السلام فرموده است:

«مَنْ زَارَ قَبْرَهُ وَجَبَتْ عَلَيْهِ الْجَنَّةُ»

هرکس قبر او را زیارت کند، بر خداست که بهشت را پاداش او قرار دهد.

در نقل دیگری آمده است که مردی از اهل ری، خدمت حضرت هادی علیه السلام رسید. امام از او پرسید: کجا بودی؟ گفت: به زیارت سیدالشهداء علیه السلام رفته بودم. حضرت فرمود: بدان که اگر قبر عبدالعظیم حسنی را زیارت کنی، گویا حسین بن علی علیه السلام را زیارت کرده ای. (1)

ص: 548

این که زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام، پاداش بهشت دارد و همچون زیارت کربلا ارزشمند است و ثواب دارد، دلیل و نشانه مقام والای این سید بزرگوار نزد خدا و اهل بیت عصمت علیهم السلام است؛ چرا که وی در آن دوران سخت و پرخطر، مطیع امامان بود و فروغ احادیث و کلمات اهل بیت علیهم السلام را در شهرهای مختلف می گستراند و فعالیت او در آن شرایط خطیر، از ارزش خاصی برخوردار بود.

حال که با شخصیت برجسته حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و اجر و پاداش زیارت مرقد منور او آشنا شدیم، می سزد که با خلوص دل و قصد قربت، به حرم او مشرف شویم و ضمن انجام آداب ظاهری زیارت، همچون طهارت، وضو، جامه پاک و مطهر، وقار و آرامش، ادب و حضور قلب، دل را در حریم حرمش به طواف نور ببریم و بکوشیم که زیارت ما، از «حال» و «خشوع» و «معرفت» برخوردار باشد؛ چون، تنها در این صورت است که بهره کامل را از زیارت این حرم نورانی خواهیم برد.

اینک، مرغ دل را در این حریم و حرم به پرواز درمی آوریم و آماده «زیارت» می شویم.

زیارتنامه حضرت عبدالعظیم علیه السلام

السَّلَامُ عَلَى اِذَا صَفْوَةَ اللّٰهِ، السَّلَامُ عَلَى نُوحٍ نَّبِيِّ اللّٰهِ، السَّلَامُ عَلَى اِبْرَاهِيْمَ خَلِيْلِ اللّٰهِ السَّلَامُ، عَلَى مُوسَى كَلِيْمِ اللّٰهِ، السَّلَامُ عَلَى عِيْسَى رُوْحِ اللّٰهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَ خَلْقِ اللّٰهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفِيَّ اللّٰهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللّٰهِ خَاتَمَ النَّبِيِّنَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيَّ بْنَ اَبِيْطَالِبٍ، وَصِيَّ رَسُوْلِ اللّٰهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِيْنَ، السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا سِبْطِي الرَّحْمَةَ وَسَيِّدِي شَدَّابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ سَيِّدِ الْعَابِدِيْنَ وَقُوَّةِ عَيْنِ النَّاطِرِيْنَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ بَاقِرِ الْعِلْمِ بَعْدَ النَّبِيِّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ

يا جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ الْبَارِّ الْأَمِينِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُوسَى بْنَ جَعْفَرِ الطَّاهِرِ الطُّهَرِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا الْمُرْتَضَى، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ النَّقِيِّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدِ النَّصِيحِ الْأَمِينِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ، السَّلَامُ عَلَيَّ الوَصِيِّ مِنْ بَعْدِهِ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى نُورِكَ وَسِرِّ رَاحِكَ، وَوَلِيِّ وَلِيِّكَ، وَوَلِيِّ وَصِيِّ وَصِيَّتِكَ، وَحُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّيِّدُ الزَّكِيُّ، وَ الطَّاهِرُ الصَّفِيُّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ السَّادَةِ الْأَطْهَارِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ الْمُصَدِّقَيْنِ الْأَخْيَارِ، السَّلَامُ عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ وَ عَلَى ذُرِّيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ وَ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ، السَّلَامُ عَلَيَّ الْعَبْدِ الصَّالِحِ، الْمُطِيعِ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَلِرَسُولِهِ وَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ ابْنَ السَّبْطِ الْمُتَتَجِبِ الْمُجْتَبَى، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ بَزِيَارَتِهِ ثَوَابُ زِيَارَةِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ يُرْتَجَى، السَّلَامُ عَلَيْكَ عَرَفَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ فِي الْجَنَّةِ، وَ حَشَدَنَا فِي زُمْرَتِكُمْ، وَأَوْرَدَنَا حَوْضَ نَبِيِّكُمْ، وَسَقَانَا بِكَأْسِ جَدِّكُمْ مِنْ يَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُرِينَا فِيكُمْ السُّرُورَ وَالْفَرَجَ، وَ أَنْ يَجْمَعَنَا وَإِيَّاكُمْ فِي زُمْرَةِ جَدِّكُمْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ أَنْ لَا يَسُدَّ لَبْنَا مَعْرِفَتَكُمْ، إِنَّهُ وَلِيُّ قَدِيرٍ، أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ بِحُبِّكُمْ، وَ الْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِكُمْ، وَ التَّسَلُّمِ إِلَى اللَّهِ رَاضِيًا بِهِ غَيْرَ مُنْكَرٍ وَلَا مُسَدِّ تَكْبِيرٍ، وَ عَلَيَّ يَقِينٍ مَا أَتَى بِهِ مُحَمَّدٌ نَطْلُبُ بِذَلِكَ وَجْهَكَ يَا سَيِّدِي، اللَّهُمَّ وَرِضَاكَ وَالدَّارَ الْأَخْرَى، يَا سَيِّدِي وَابْنَ سَيِّدِي، اشفَعْ لِي فِي الْجَنَّةِ، فَإِنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ شَأْنَا مِنَ الشَّأْنِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَخْتِمَ لِي بِالسَّعَادَةِ، فَلَا تَسْلُبْ مِنِّي مَا أَنَا فِيهِ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، اللَّهُمَّ اسْتَجِبْ لَنَا وَ تَقَبَّلْهُ بِكَرَمِكَ وَ عِزَّتِكَ وَ بِرَحْمَتِكَ وَ عَافِيَّتِكَ، وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ، وَسَلِّمْ تَسْلِيمًا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

سلام بر آدم، برگزیده خدا!

سلام بر نوح، پیامبر خدا!

سلام بر ابراهیم، دوست خدا!

سلام بر موسی، هم سخن خدا!

سلام بر عیسی، روح خدا!

سلام بر تو ای رسول خدا، ای بهترین خلق خدا، ای برگزیده خدا، ای محمد بن عبدالله، آخرین پیامبران!

سلام بر تو ای علی! ای امیر مؤمنان، جانشین رسول خدا!

سلام بر تو ای فاطمه، سرور زنان جهان!

سلام بر شما دو فرزند پیامبر رحمت و سرور جوانان بهشتی (امام حسن و امام حسین)!

سلام بر تو ای امام زین العابدین، نور چشم اهل نظر!

سلام بر تو ای امام محمد باقر، شکافنده علوم پس از پیامبر!

سلام بر تو ای امام جعفر صادق، نیکوکار امین!

سلام بر تو ای امام موسی بن جعفر، امام پاک و مقدس!

سلام بر تو ای امام علی بن موسی الرضا، پیشوای پسندیده!

سلام بر تو ای امام محمد تقی!

سلام بر تو ای امام علی النقی، خیر خواه و امین!

سلام بر تو ای امام حسن عسگری!

سلام بر وصی و جانشین پس از او!

خدایا! بر نور و چراغ فروزان خودت (امام زمان) درود فرست، همو که ولی و جانشین جانشینان تو و حجت تو بر بندگان است.

سلام بر تو ای سرور پاك و برگزیده!

سلام بر تو ای فرزند سروران و پاكان!

سلام بر تو ای فرزند برگزیدگان و نيكان!

سلام و رحمت و برکات خدا بر رسول خدا و ذریه پیامبر!

سلام بر تو ای بنده شایسته و وارسته و مطیع خدا، پروردگار جهانیان و مطیع رسول خدا و امیر مؤمنان!

سلام بر تو ای ابوالقاسم، فرزند امام مجتبی علیه السلام!

سلام بر تو ای که با زیارت تو، امید پاداش زیارت سیدالشهداء علیه السلام است!

سلام بر تو! خداوند میان ما و شما در بهشت، آشنایی برقرار کند و ما را در گروه شما محشور گرداند و از حوض کوثر جدتان پیامبر صلی الله علیه و آله و به دست علی بن ابی طالب علیه السلام سیراب سازد!

درود خدا بر شما باد!

از خداوند می خواهیم که در راه شما، به ما شادی و گشایش نشان دهد و ما و شما را در گروه جدتان محمد صلی الله علیه و آله گرد آورد و معرفت شما را از ما نگیرد! همانا او عهده دار و تواناست.

با دوستی شما و بیزاری از دشمنانتان و تسلیم بودن در برابر خدا، به شما تقرب می جوئیم.

راضی ام، نه ناخوشایند و نه متکبر.

به آنچه حضرت محمد صلی الله علیه و آله آورده است، یقین دارم و بدین وسیله، رضای تو را می جوئیم.

خدایا! رضای تو و بهشت برین را خواستارم.

ای سرور من و ای فرزند سرور من! برای ورود به بهشت، شفیع من باش؛ چرا که تو نزد خداوند، مقام بلندی داری!

خدایا از تو می خواهیم که سرانجام مرا ختم به سعادت سازی و ایمان و ولایتی را که دارم، از من نگیری!

هیچ قدرت و نیرویی جز به قدرت خدای والا و بزرگ نیست.

خدایا! به کرم و عزت و عافیت و رحمتت قسم، دعایمان را مستجاب و زیارتمان را قبول کن و بر محمد و خاندان او درود فرست ... یا ارحم الراحمین!

(1)

آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام

مقدمه..... 13

صندوق مطهر آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام 16

درب عتیقه آهنی و کتیبه کوفی آن..... 25

دو لوحه کتیبه چوبی بر یک در منبت (مورخ به سال 848)..... 26

دو جفت در عتیقه منبت عصر صفوی..... 27

قرآن خطی نفیس..... 30

روپوش زری عهد صفوی جهت صندوق..... 31

یک جفت پرده ماهوت عهد قاجاریه..... 31

پنجره کاشی مشبک با تصویر ناصرالدین شاه..... 32

(2)

زندگانی حضرت عبدالعظیم الحسنی علیه السلام و شخصیت دو امام زاده مجاور آن

تقریظ..... 39

ترجمه تقریظ..... 40

زندگانی حضرت عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی و شخصیت دو امام زاده مجاور آن..... 43

فصل یکم از باب یکم: هویت زید بن الحسن المجتبی علیه السلام و شخصیت او..... 47

ص: 553

عظمت زید.....	47
گفتار مفید در ارشاد درباره زید.....	48
ابیات محمد بن بشر در مدح زید.....	48
مرثیه قدامت در فوت زید.....	49
مدت زندگانی زید و عقیده او.....	49
زوجه و اولاد زید ابن الحسن علیه السلام.....	50
کانون عفت یا داستان نفیسه خاتون.....	50
ابیات نفیسه خاتون در حال مرگ.....	51
عبادت نفیسه خاتون.....	51
همسر و شوهر نفیسه خاتون.....	51
گفتار ابوالحسن عمری نسابه درباره نفیسه خاتون.....	51
گفتار بعضی از عامه درباره نفیسه.....	51
عقاید اهل سنت نسبت به نفیسه خاتون.....	52
فصل دوم از باب یکم: هویت حسن الامیر بن زید بن الحسن علیه السلام و شخصیت او.....	53
ابیات ابن هر مه.....	55
حکایت حسن الامیر و داود بن مسلم شاعر.....	55
اشعار داود در مدح جعفر بن سلیمان.....	55
اشعار داود در مدح حسن الامیر.....	56
حکایت امام صادق علیه السلام و حسن الامیر با منصور خلیفه.....	56
قصه حسن الامیر با منصور خلیفه و سر ابراهیم بن عبدالله.....	58
مدت زندگانی حسن الامیر و عدد فرزندان او.....	58

فصل سوم از باب یکم: هویت علی الشدید بن حسن الامر و شخصیت او..... 60

بردن علی الشدید و سادات حسنی را به اسیری طرف کوفه..... 61

گفتار ابوالفرج در شهادت عبدالله محض..... 61

ص: 554

زوجه و فرزندان علی الشدید..... 62

فصل چهارم از باب یکم: هویت عبدالله القافه بن علی الشدید و شخصیت او..... 63

فرزندان عبدالله قافه..... 63

گفتار سید شهاب الدین النجفی در برادران حضرت عبدالعظیم..... 64

فصل یکم از باب دوم: هویت عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی و شخصیت او..... 65

گفتار صاحب بن عباد در شخصیت آن حضرت..... 65

گفتار صاحب «عمدة الطالب» در جلالت آن حضرت..... 66

گفتار سیدمرتضی علم الهدی در عظمت آن حضرت..... 66

گفتار شیخ حرعاملی صاحب «وسائل الشیعه» در حیثیت آن حضرت..... 67

گفتار میرداماد در سیادت و بزرگواری آن حضرت..... 67

فصل دوم از باب دوم: روش آن حضرت در مدینه و عراق قبل از مهاجرتش به ایران..... 69

ترجمه چند بیت از قصیده دعبل، در تفرق خاندان علی و زهرا..... 70

عبادت و سخاوت آن حضرت..... 72

مقام علم و دانش آن حضرت از توصیه حضرت هادی..... 73

ادراکش سه تن از حضرات امامان را..... 73

ادب آن حضرت در مجلس حضرت هادی علیه السلام..... 74

حدیث عرض دین آن حضرت..... 76

کیفیت عرض دین آن حضرت محضر حضرت هادی در سامره..... 78

نتیجه و فایده دینی این حدیث شریف و گفتار مؤلف..... 81

فایده دینی این حدیث و یا مدرکی از مدارک ما..... 81

نتیجه استدلال و تمسک به این حدیث متین..... 82

کسانی که خدمت امامها عرض دین نموده اند..... 83

فصل سوم از باب دوم: هجرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام از عراق به ایران..... 85

تقریب قول نجاشی و صاحب..... 85

ص: 555

- 86 گفتار بعضی دیگر در هجرت آن حضرت
- 87 گفتار و عقیده جماعت دیگر در سبب هجرت آن حضرت
- 88 ذکر عده ای از نواب و وکلاء امامها
- 90 احوال آن حضرت در شهر ری
- 91 کرامت آن حضرت در شهر ری
- 92 این قبر مکشوف آن حضرت از کیست
- 93 فصل چهارم از باب دوم: شرح احادیث عبدالعظیم حسنی
- 96 اخباری که از امام جواد علیه السلام روایت نموده
- 96 حدیث اول در خصوص دعای شب اول ماه رمضان
- 97 حدیث دوم در شماره گناه های بزرگ
- 101 حدیث سوم اخلاقی و اجتماعی و مدنی
- 102 یکی از پیش بینی های این حدیث که امیرالمؤمنین علیه السلام نموده
- 106 حدیث چهارم دینی و اخلاقی مخصوص نسوان و بانوان
- 107 حدیث پنجم در خصوص اسلام
- 108 حدیث ششم در ضیافت کردن سلمان اباذر را
- 110 حدیث هفتم و هشتم در این که مهدی موعود کیست و کدام است
- 112 حدیث نهم اجتماعی و اخلاقی و مدنی
- 113 حدیث دهم تا سیزدهم در زیارت حضرت رضا علیه السلام
- 115 اخباری که از امام هادی علیه السلام روایت نموده
- 115 حدیث اول از دسته دوم اخبار آن حضرت دینی و اخلاقی است
- 117 حدیث دوم در خصوص سه خلیفه

ترجمه اصل حدیث..... 118

گفتار مؤلف در اطراف این حدیث..... 118

دفع اشکال وارد در این باب..... 121

ص: 556

- حدیث سوم در اوقات زناشویی..... 121
- حدیث چهارم در معنای رجیم..... 122
- حدیث پنجم در این که گناه از خدا است و یا از بنده خدا..... 122
- متانت این حدیث..... 123
- اخباری که از سایر امامها علیهم السلام روایت نموده..... 124
- حدیث اول در موضوع ولایت آل محمد..... 124
- حدیث دوم در خصوص خانه خریدن شریح قاضی..... 126
- ترجمه متن حدیث..... 127
- مکالمات علی بن ابی طالب با شریح در خصوص خانه اش..... 127
- قباله ای که امیر مؤمنان برای خانه شریح قاضی بیان فرمود..... 127
- حدیث سوم به توسط چند تن از روات از حضرت باقر..... 129
- حدیث چهارم در خصوص لوحی که نامهای ائمه دین در اوست..... 129
- حدیث پنجم در نامهای گرامی حضرت زهرا علیه السلام از امام ششم..... 130
- حدیث ششم در تفسیر بعضی از آیات قرآن از امام رضا 7..... 131
- حدیث هفتم در خصوص وظیفه مردم نسبت به یکدیگر..... 132
- حدیث هشتم در این که مؤمن کیست و مسلم کیست..... 133
- حدیث نهم دینی در خصوص شب جمعه از حضرت رضا علیه السلام..... 133
- حدیث دهم در هشت چیز که از فرمان مخلوق بیرون است..... 134
- حدیث یازدهم در خصوص ولایت از امام محمدباقر علیه السلام..... 135
- حدیث دوازدهم در موضوع سابق از امام جعفر صادق علیه السلام..... 135
- حدیث سیزدهم در موضوع گذشته از امام محمدباقر علیه السلام..... 136

حدیث چهاردهم در تفسیر نوری که در قرآن مجید است..... 136

حدیث پانزدهم در آزاد نبودن مؤمن در دنیا..... 137

ص: 557

- فصل پنجم از باب دوم: در وفات آن حضرت و سبب آن 139
- گفتار صاحب مجمع البحرین و بعضی دیگر در سبب وفات آن حضرت 140
- تقریب قول طریحی و کوفی 140
- طریق سوم سبب وفات آن حضرت 141
- تقریب گفتار سوم در سبب وفات آن بزرگوار 142
- گفتار صدوق در شهادت بزرگان دین 142
- آن بزرگوار حایز مقام شهادت است 144
- مدفن آن حضرت در مسجد شجره ری 145
- فصل ششم از باب دوم: در زیارت قبر آن حضرت 147
- زیارت یعنی چه 147
- اخبار ثواب زیارت قبر آن حضرت 147
- خبر معروف حضرت هادی علیه السلام در ثواب زیارت آن حضرت 149
- وجه تشبیه زیارت آن حضرت به زیارت حضرت حسین علیه السلام 149
- جهت تشبیه چیست 150
- وجه دوم تشبیه 151
- خبر دوم در ثواب زیارت آن حضرت از امام رضا علیه السلام 151
- فصل هفتم از باب دوم: خاندان و اعقاب آن حضرت 153
- گفتار صاحب منتقله در انتقال فرزند آن حضرت 155
- اسباط حضرت عبدالعظیم در بلده طیبه قم 155
- اعقاب و اسباط آن حضرت در اطراف مازندران و ری 155
- گفتار صاحب کتاب مشجرات در فرزندان آن حضرت 156

فصل هشتم از باب دوم: اصحاب و خواری آن حضرت و داستان احمد برقی..... 157

گفتار محدث نوری درباره احمد برقی..... 157

سهل بن زیاد آدمی رازی..... 158

ص: 558

- عقیده کلینی و صدوق درباره سهل رازی..... 159
- احمد بن مهران رازی..... 159
- جمعی دیگر از اصحاب و روات آن حضرت..... 159
- کتابهای آن حضرت..... 160
- خاتمه کتاب..... 161
- فصل اول: بنا و سازمان آستانه مقدسه آن حضرت..... 161
- فصل دوم از خاتمه: در کرامات آن حضرت..... 163
- مقدمه مؤلف در کرامات آن حضرت..... 163
- مؤمن نزد خدا مقرب است..... 163
- کرامت اول آن حضرت درباره مؤلف..... 167
- کرامت دوم که برای یکی از برادران ایمانیم واقع شد..... 168
- فصل سوم از خاتمه: مزارهای مجاور آن حضرت..... 169
- اول امامزاده حمزه موسوی..... 169
- گفتار علامه نجفی در قبر امامزاده حمزه موسوی..... 170
- عقیده قاضی نورالله در قبر مجاور مرقد حضرت عبدالعظیم علیه السلام..... 170
- دوم امامزاده عبدالله الطاهر الحسینی..... 171
- در اثبات عدم تأثیر خاک در بعضی از بدن‌ها بدلیل نقلی و دلیل حسی..... 172
- کرامت شاهزاده عبدالله الطاهر و علت بنا آستان آن..... 174
- پدران گرامی شاهزاده عبدالله طاهر و پاره ای از احوال زید شهید علیه السلام..... 175
- فرزندان زید شهید و شمه ای از داستان یحیی بن زید..... 176
- جد پنجمی شاهزاده عبدالله طاهر حسین ذی الدمه..... 177

جد چهارم شاهزاده عبدالله طاهر يحيى بن حسين ذى الدمهه..... 178

جد سوم شاهزاده عبدالله طاهر عيسى بن يحيى..... 178

جد دوم آن حضرت حسين احوال بن عيسى..... 179

ص: 559

- جد اول شاهزاده عبدالله طاهر حسن بن حسين احول..... 179
- همسايه گرامی حضرت عبدالعظيم ابوالفتوح رازی خزاعی..... 180
- فصل چهارم از خاتمه: منظره صحن مقدس حضرت عبدالعظيم عليه السلام..... 181
- کتابخانه آستانه مقدسه..... 184
- خاندان تولیتی آستانه مقدسه..... 186
- مدارك و منابع کتاب..... 189
- (3)
- آستانه ری؛ مجموعه اسناد و فرامین
- مقدمه..... 193
- نسب حضرت عبدالعظيم عليه السلام..... 205
- مهاجرت حضرت عبدالعظيم عليه السلام به ری..... 207
- قدیمی ترین قبه حضرت عبدالعظيم..... 209
- آثار باستانی آستانه..... 210
- فرمانها..... 217
- متولیان آستانه..... 223
- اسناد و فرامین..... 247
- فرمان شاه طهماسب صفوی..... 249
- فرمان شاه طهماسب اول..... 254
- وقف نامه قریه خلایزیر..... 263
- فرمان شاه عباس دوم..... 267
- سیور غال آستانه..... 267

فرمان شاه سلیمان اول..... 268

فرمان شاه طهماسب دوم..... 270

ص: 560

فرمان تولیت میرزا محمدعلی الحسینی..... 270

فرمان شاه طهماسب دوم..... 273

فرمان کریم خان زند..... 275

فرمان دائر باسترداد زرگنده و بعضی مزارع شمیران..... 277

فرمان محمدشاه (غازی) پسر عباس میرزا..... 279

فرمان محمد شاه (غازی) پسر عباس میرزا..... 281

فرمان ناصرالدین شاه قاجار..... 283

فرمان ناصرالدین شاه قاجار..... 285

فرمان ناصرالدین شاه قاجار..... 287

خلاصه و قفنامه مورخ شوال 1284..... 289

حکم نیابت تولیت مرحوم حاج سید هدایت الله..... 291

فرمان مظفرالدین شاه قاجار..... 293

حکم نیابت تولیت مرحوم حاج سید احمد هدایتی..... 295

(4)

زندگانی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

گفتار مؤلف کتاب..... 298

بخش اول: پدران و برادران حضرت عبدالعظیم علیه السلام..... 299

1- پدران حضرت عبدالعظیم علیه السلام..... 299

شرح حال زید بن حسن علیه السلام..... 299

حسن بن زید..... 305

علی بن حسن بن زید..... 306

عبدالله پدر حضرت عبدالعظیم علیہ السلام 306

2- برادران حضرت عبدالعظیم علیہ السلام 307

ص: 561

- بخش دوم: ولادت حضرت عبدالعظیم علیه السلام 308
- بخش سوم: دوران زندگی حضرت عبدالعظیم علیه السلام 309
- 1- عرض عقیده حضرت عبدالعظیم به حضرت هادی علیه السلام 309
- 2- علت آمدن حضرت عبدالعظیم به شهر ری 311
- 3- تألیفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام 312
- 4- روایاتی از حضرت عبدالعظیم علیه السلام 312
- اصول کافی 313
- محاسن برقی 317
- کامل الزیارة 317
- کتاب من لایحضره الفقیه 318
- کتاب توحید صدوق 318
- کتاب معانی الأخبار 319
- کتاب اختصاص 320
- کتاب علل الشرایع 321
- کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام 323
- امالی شیخ طوسی 327
- امالی صدوق 328
- بخش چهارم 333
- 1- وفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام 333
- 2- گنبد و بارگاه حضرت عبدالعظیم علیه السلام 334
- 3- تولیت آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام 335

1- فرزندان حضرت عبدالعظیم علیه السلام337

ص: 562

2- زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام 338

خاتمه 339

قبر امام زادگانی که در اطراف حضرت عبدالعظیم هستند 339

قبر علمائی که در اطراف قبر حضرت عبدالعظیم قرار دارند 341

(5)

تاریخ مختصر کتابخانه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه السلام

خطبه 345

تاریخ آستانه در عهد صفویه 347

نظری به آستانه حضرت عبدالعظیم در دوره صفویه 348

تأسیس کتابخانه جدید 348

سرویس کار کتابخانه و طرز استفاده از کتب آن 352

حدیث در فضیلت علی علیه السلام 352

(6)

شرح احوال حضرت عبدالعظیم علیه السلام و حضرت امامزاده حمزه علیه السلام

هویت و شخصیت حضرت عبدالعظیم علیه السلام 355

هویت امامزاده حمزه علیه السلام 357

سند ارزنده تاریخی 358

درگاه و کتیبه آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام 358

بنیادگذار آرامگاه 360

تعمیرات اساسی دو مسجد 361

امامزاده سید طاهر علیه السلام 365

ری عروس البلاد

مقدمه..... 369

اهمیت و موقعیت علمی ری..... 371

بنیانهای اقتصادی شهر ری..... 377

ویژگیهای جمعیتی شهر ری..... 382

تاریخ زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام و امامزادگان مجاور

نام و نسب حضرت عبدالعظیم علیه السلام..... 387

دوران حیات حضرت عبدالعظیم علیه السلام..... 388

حضرت عبدالعظیم علیه السلام چند تن از ائمه را درك نمود..... 388

جایگاه حضرت عبدالعظیم در مجلس امام دهم..... 389

شرح عرض دین حضرت عبدالعظیم نزد امام هادی..... 390

فضائل حضرت عبدالعظیم علیه السلام از زبان ائمه..... 391

گفتار علماء درباره حضرت عبدالعظیم علیه السلام..... 392

مخالفت حضرت عبدالعظیم علیه السلام با خلیفه وقت..... 393

ورود حضرت عبدالعظیم علیه السلام به ری و وفات آن بزرگوار..... 394

تالیفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام..... 395

احادیث از قول حضرت عبدالعظیم علیه السلام..... 395

اولاد حضرت عبدالعظیم علیه السلام..... 397

مشایخ و اساتید روایی حضرت عبدالعظیم علیه السلام..... 398

راویان و شاگردان حضرت عبدالعظیم علیه السلام 398

آداب زیارت و طریقه توسل به حضرت عبدالعظیم علیه السلام 399

ص: 564

یکی از کرامات حضرت عبدالعظیم علیه السلام 399

تاریخ بنای بقعه منوره..... 401

آثار و اشیاء تاریخی گرانبهای آستان..... 402

تحول اخیر و پروژه طرح توسعه آستان مقدس..... 403

امامزاده حمزه علیه السلام..... 405

امامزاده طاهر علیه السلام..... 405

بعضی از افراد مدفون در اطراف بقعه و بیوتات..... 406

(9)

آفتاب ری حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

مقدمه..... 411

فصل اول: گلی از گلستان حسنی..... 413

ولادت..... 413

شهر پیامبر..... 414

خانندان حسنی..... 416

الف - نیاکان..... 416

ب - پدر..... 418

ج - مادر..... 418

د - همسر..... 418

ه - فرزندان..... 419

فصل دوم: همنشین هشتمین امام علیه السلام 421

اندرز قدسی..... 422

ايمان ابوطالب.....424

فصل سوم: با جمال جواد عليه السلام426

ص: 565

- گناهان کبیره..... 427
- پیامبری پس از سلیمان علیه السلام 431
- ودیعہ نبوی..... 432
- زائر حرم رضا..... 433
- مہدی امت..... 434
- پیام آور حدیث معراج..... 437
- یاد از سلوک آسمانیان..... 438
- دریادار حکمت امام علیہ السلام 438
- خط یار..... 439
- فصل چہارم: در کشتی ہدایت..... 443
- بر آستان برگزیدہ خدا..... 445
- پرسش الہی..... 448
- مزد زیارت..... 448
- از شگفتیہای عصر ظہور..... 449
- عرض دین..... 449
- فصل پنجم: حلقہ وصل..... 452
- مشایخ..... 453
- راویان..... 467
- تالیفات..... 470
- فصل ششم: ریشہ های ہجرت..... 472
- فرای بیدادگری..... 473

تندیس پایداری..... 474

آل علی علیهم السلام 477

ص: 566

- کتیبه شکیب 480
- در آستانه هجرت 484
- فصل هفتم: آفتاب ری 487
- سیمای ری 487
- ورود عبدالعظیم 491
- بر مزار امامزاده حمزه 492
- وکیل امام 494
- روایت رؤیا 495
- بر بال ملائک 496
- ثواب زیارت 497
- آستان مقدس 499
- الف - تاریخچه 499
- ب - آرمیدگان بارگاه 501
- جایگاه آستان در تاریخ سیاسی معاصر 506
- دریای کرامت 508
- زیارتنامه 512
- مآخذ و منابع 513
- (10)
- نگین ری؛ آشنایی با شخصیت حضرت عبدالعظیم علیه السلام
- پیشگفتار 525
- حضرت عبدالعظیم علیه السلام کیست؟ 527

در محضر سه امام..... 529

ماجرای «عرضه عقاید»..... 530

ص: 567

- چرا هجرت؟ 533
- ورود به «ری» 535
- پایان عمر 537
- حریم نور 539
- در جوار نور 540
- دوازده گوهر ناب 541
- 1- انتظار 542
- 2- زیارت کربلا 542
- 3- رفتار مکتبی 542
- 4- حسابرسی اعمال 543
- 5- سپاسگزاری از مردم 543
- 6- حکمت‌های ناب 544
- 7- زیارت خراسان 545
- (8) زبانِ مردمی پیامبران 545
- 9- حسابرسی بر گفتار 545
- 10- عصر غیبت 546
- 11- قائم آل محمد علیهم السلام 546
- 12- تقدیر الهی 547
- زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام 548
- زیارتنامه حضرت عبدالعظیم علیه السلام 549
- ترجمه زیارتنامه 551

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

